

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234074

UNIVERSAL
LIBRARY

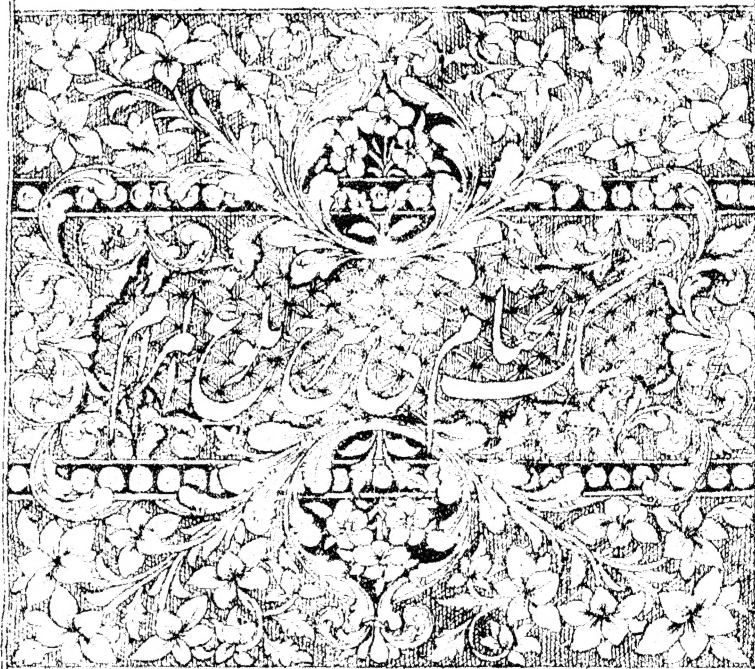
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح بلوغ المراد
مسك الختام

مطبعة دار الفنون
الطبعة الأولى سنة ١٢٩٩
مطبعة دار الفنون

۲
ما شاء الله لا قوة الا بالله

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

ما شاء الله لا قوة الا بالله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عَنَّا وَجَلَّ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أُولِي الْمَنَنِ الْأَعْدَلِ

اما بعد گفت احقر خدمه احادیث نبویه و مشطعل حواشی آنحضرت علیه راجی رحمت باری ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی حسینی القنوبی البخاری کان الله عوضه عن کل شیء و وفاته عن شر کل شیء که چون این فقیر ابد حصول جازت روایت از مشایخ حدیث توفیق الهی و تائید رسالت پناهی و استگیری کرد و در خدمت این علم شریف و اهل می در مقام استقامت بنشاندخواست که کتاب برکت نصاب بلوغ المرام من ادلة الاحکام را که در کتب مختصه الاحکام حدیثیه بمزید شهرت و قبول ممتاز است و بسمت غایت سحت و نقد سرفراز شرح کند و آنچه در کتب قوم دیده و آن بیشتر است و هر چه بخاطر نرسیده و آن کمتر است ایراد نماید و بطلان رساند و بیست از اهل علم که بمت بر تعلم و تدریس و گماشته اند و عذر عدم تیسر شرح آن درین دیار و روزگار پیش ساخته فرمودند که اگر شرحی بزبان فارسی باشد و جامع روایت و درایت بود هر این نفع آن اعم و شمل فائده اش اتم و اکمل باشد پس در شرح بزبان فارسی شروع کرد و جاده اختصار چید و تا شرح موافق مشروح باشد و الا مجال الطلالت در آن اگر رعایت طریقه شرح کرده شود و از هر فقیه و فطیحه بحث رود بسیار است و اما نظر در اینجا صرف بر حل مشکل و کشف مضل و تحقیق مقاصد کتاب تمیز بین مسائل الجواب بر وجه تنقیح و صواب با ذکر جرح و تعدیل و احوال از کلام حفاظ ثقات و محدثین اثبات است نه بر ضبط اقوال کسان و آرای رجال بسط کلام در آن و معذرا در حدیثات خود کتاب بس مفید و شری پس نفیس و سدید آمده و در افاضله احکام عبادت و معاملات تمذیب خلق غنی از محل مجلدات کبار فائده نامش منکب الختام فی شرح بلوغ المرام نهاده شد و کان ذلک فی سنة ست و ثمانین مائتین الهجره علی صاحبها الصلوة و النجیه امیدوار از حضرت باری مت کلمه و عمت نعمته است که امر و زاین خدمت را خالص بر او و بر کرم خود گردانیده مثل شرح مقبول بارگاه خود سازد و فردا کاتب حروف را بحکم اتی لا اُضیع عمل عاملی چنانکه از اجر کتابت و صرف وقت و ران که داخل عبادت است و کدام عبادت محروم نگرداند و علی مایه اشارت قدیر و بالا جابه جدیر و سلسله سندی که کتاب از بحر سطور تا مصنف مبرور و ربیع و در سطح متصل است و در شیت مسطور و ترجمه حافل و مصنف یعنی حافظ امام شیخ الاسلام الثبت الحجة باوی الناس اللجج فائمه الحفاظ العالم الربانی شهاب الدین

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن الحبحر المکنانی المستقلانی المصری الشافعی رضی اللہ عنہ وارضاه وجعل بکنته نزلہ و ماواہ و کتاب تحاف العبد و اتقین باخبار
 آثار الفقہاء المحدثین نوشتہ شدہ و در حجاب اختصار حرفے چند قلمی می شود زیرا کہ قد تصنیف از تصنیف پدیدست و گویا نسبت کتاب حسب انصاف است پس توان گفت
 کہ تولدش سیزدهم شعبان سنہ ثلث و سبعین و سبعمانہ در محرم سنہ مصر اتفاق افتاد چهار سالہ بود کہ والد بزرگوارش در گذشت چون پنج سالہ شد بکتاب نشست
 و کما و سرعت طبع بسیار داشت یک سورہ را در یک روز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم با سکن ریه و قبر بن و شام و حلب رملہ و بیت المقدس و حجاز
 و یمن شتافتہ و جمعی غفیر از شیوخ وقت در یافتہ یک از او غنیہ علوم گردیدہ سموعات می بیش از وصف و حضرت جلد و بیات خود را در تالیفی فراہم کردہ و مجمع موی
 نام نہادہ ہمہ آن شاہد عدل بر کمال فضیلت اوست تصانیفش زیادہ بر یکصد و پنجاہ کتاب است و ہمہ قبول و تہذیب و از انوائے شیخ جلال الدین سیوطی حکم زیرا کہ
 تصنیف سیوطی اگرچہ در حد و بیشتر است اما تصانیف و کثرت فوائد و تحقیقات و زوائد بلغ و اکثر و ضبط و اتفاق عبور و عبور و علمش از علم بطریق وافر
 چنانکہ بر عالم متبحر پوشیدہ نیست از اینجا است کہ مشایخ او قائل شدند بجلالت و عظمت و درین علوم و ترجیح داودنا و ابرار خود در اختصار این فنون از تصانیف او
 اصنافی معروفہ صحابہ و اتقان المہر بلطراف العشرہ و نشان المیزان و تحجیل المنفعہ فی رجال الاربعہ و ہدایۃ الرواہ فی تخریج احادیث المصاحب و مشکوٰۃ و انباہم
 بابنا و النعم و الذکر الکاظم فی اعیان المائۃ الثامنہ و تلخیص الحبر فی تخریج اخبار الرافعی الکبیر و احتفال ببيان احوال الرجال و تہذیب التہذیب و مختصر شمس
 بتقریب و نتیجۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر و التثویق الی وصول المہم من التعلیق و عمدہ تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری است درودہ جلد ۲
 ضخیم و مقدمہ اوسمی ہمدی الساری در یک جلد کلان مشتمل بر جملہ مقاصد شرح جزئیات و چون این شرح تمام شد مصنف در ولیمہ آن پانصد و بیست و پنج
 صرف نمود و در حیاتش بجدی شہرت قبول گرفت کہ نسخہ از ان بقیمت صد و دینار رسید و ملوک طراف آنرا بشرا و استکتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد
 شوکانی را کہ قاضی القضاۃ صنفاء و مہر بنہ اجتمہا در سیدہ گفتند شما ہم شہرے بر بخاری بنویسید فرمود لا بجرۃ بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری
 حاجت شرح دیگر نیست لطف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی است و در قرات کتب حدیث عجائب بسیار از وی نقل کردہ اند از انجملہ آنکہ صحیح بخاری را در روزہ
 ختم کردہ و ابن ماجہ را در چار مجلس خواندہ و مجسم صغیر طبری را کہ یکینم ہزار حدیث دارد مع الاسناد و بن النظر والعصر تمام کردہ و سنن کبیر نسائی را در دو مجلس
 موعودہ ہر مجلس قریب چار ساعت بخوبی بود کہ در عرف ہندہ و دقیقہ باشد و در دمشق بہت اقامت خود کہ قریب و نیم ماہ بود صد جلد کتب حدیث بر آفاوہ مردم قراہت
 کرد و مشعل عبادت و تصنیف جہین اوقات می بود و ہرگز خالی نشد کی ازین سہ کار میکرد مطالعہ یا تصنیف یا عبادت مردم و در دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند
 بعد منہ این کتاب بلوغ المرام کہ در تہذیب احادیث کاظم نظیرش باین مقدار اسلام تالیف نیافتہ سید علامہ مجتہد العصر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در جواب
 استفتائے بعض اعلام نام این کتاب بجلد کتب متبرکہ قابل العمل معتمد نقل بردہ اند و آنرا براسے علی الحدیث نشان داوہ و فضائل و مناقب وی رحمہ اللہ بقا
 بیش از ان است کہ درین کتاب گنج سخاوی در ترجمہ او کتابے مستقل نوشتہ و الجواہر والدرر فی ترجمۃ الحافظ ابن حجر نام کردہ و فائش و قاہرہ مصر اتفاق افتاد
 دوم فی قعدہ اورا اسہال در گرفت و ستم ماند تا آنکہ شب شد نسبت و مشم فی جہ سنہ انتقین و خمیس و ثمان یائتہ بعمر ہفتاد و نہ سال بخوار رحمت الہی انتقال فرمود و در
 قراۃ کسفری متصل مزار بنی الحزولی در تربت امام ہام شافعی رضی اللہ عنہ بیا سو و در جنازہ او از وحام خلق بسیار شد و پادشاہ وقت بنفس نفیس خود جنازہ او را
 بردوش خویش گرفت بعدہ امرا و اعیان دست بدست تالیف مہر بردند و گرمان بریان آن خزینہ علوم را بر فراخاک سپردند شہاب الدین بخاری و مرثیہ ایشان
 نصیدہ طویلہ انشا کردہ است کہ تما مش حسن الحاضر و السیوطی و اتقان النبلا کتابا مکروہ و مرقوم است او را نظم کل البریۃ للمنیۃ صائرہ و وقفہا
 شیا فنیئاً سائرہ و النفس ان مضیت بذات تحت وان + لم ترض کانت عند ذلک خاصرہ + وانا الذی راض با حکام مضت + من
 ربنا اللہ المہم صاصرہ + لکن سئم العیش من بعد الذل + قد خلف الافکار متاحارہ + ہوشیہ الاسلام العظم قلہ + من کا زواج عصی و اللہ

الی آخر القصیده محر سطور دین شوی این شرح حضرت ایشان را بخواب دید و طول القاصه خیف الحینه طول علیه مخلوق الراس گویا قصیده در نعت
 انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نشان می دهند و التفاتی عظیم بجانب فقیر دارند میدانم که این خواب لیل قبول این شرح است بشده که اکنون قن آن مد که شرح کتاب
 کنیم و بزبان عال لسانا لک الحمد لله تمام افراد حمد از هر حامد بر هر محمودیکه باشد در برابر بر نعمت بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از
 ازل تا ابد بر وجه دوام الصلوات ثابت است مر خدای را و راجع به آمل با دوست و مخصوص است بذات اقدس وی شهر حمد را با تو نسبتی است و دست
 بر در بر که رفت بر در نیت به و کیف که نخواستند جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و مصنف جمیع کمالات و مفيض کل خیرات و خالق افعال جمله
 عباد و توفیق دهنده ایشان و اقتدار خشنوده همگان اوست پس از اوست بلکه همه اوست ع الا کل شیء نا خلا الله تامل شهر عقل در اثبات
 وحدت غیره میگردد چرا که آنچه جز نیستی هیچ و آنچه جز حق باطل است و با قطع نظر از وجود حمد کو باین و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفا
 خود شریف کلام قدیم بهر آیت و اظهار کمالات و افاضه الاله و اسباع نعمای عظیم حق و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد عباد را به شکر و تحمید ذات مجید و
 شکر نعم خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت مصنف علی نعمه الظاهره و الباطنه بر نعمت
 او که آشکار و پنهان است ما خود است از کرد و استماع علیکم نعمه ظاهره و باطنه بهیچ در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم
 ابن عباس ازین آیت گفت این آیت از کنوز علم من است پرسیدم آنحضرت را صلعم از ان پس فرمود نعمت ظاهر نشود و خلق تشنه و باطن پوشیدن عیب
 تو و اظهار کند از دشمن گیرند ترا کسان تو و من سوا هم فرمود پس پرده بند علمای بهر همون پرده پوشد با لای خود و نعم قایل به سایه نمی بیند
 و بخیر و شاد خدای می بند و می پوشد و طبی و ابن الخیار از ابن عباس این لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر سلام است
 و برابر کردن آفرینش تو و آنچه اسبغ کرده بر تو از رزق خود و باطن آنچه پوشید از عمل تو و در لفظ موقوف آمده که ظاهر اسلام است و باطن آنچه پوشید از
 ذنوب و عیوب و حدود اخراج این مرد و یعنه و چه بگفت نعمت ظاهر لا اله الا الله است که بر زبان است و باطن در دل است اخراج عنده سعید بن منصور و ابن
 جریر و شراح تفسیر بای دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر با عماد است قدیم و حدیث و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم
 و حدیث است چه نیت سبب باری بر آبا گویا بر انا است و در هر آن از انات با خصوص بن کس هم شود دست از زمین نفع روح و روی تا وقت حکم و
 بان بل انما کلمات و ارکان بل تا ابد بعد و دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر است کما قال تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
 یکی از جمله نعم نعمت انفس است یعنی هر نفسی که فرمود و محتاج است و چون برمی آید فترج ذات هر نفسی که فرود رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بر
 اند اگر فروزند و نیز هلاک گردد پس هر نفسی و نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست چهار هزار نفس میکشد باین
 حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عمده شکر نعمت انفس را بد و تعب این ظاهر است لیکن چون یکبار بگوید الحمد لله رب العالمین
 علی جمیع نعمائهم امید است که این غرض حاصل شود و از آنجمله نعمت وجود است که از ظلمت عدم نور وجود آورد و بتجدد از ایجاد و بخلق بشر عقلا آفرید تا لایق محبت
 و معرفت وی شود و بهر آنکه از خودی از دیدار و غیر ذلک مستحق گردیم و از جمله حیوانات و جمادات که مایل آنها بفنا و عدم است نگردانید باز از میان بشر ما را نعمت
 سلام ممتاز کرد و از جمله کفار بالکین و مبتدعه ضالین نگردانید الحمد مد علی نعمه الاسلام باز از جمیع مردان گردانید نه زنان که ناقصات عقل و عین اند و از مرتبه نبوت
 و امامت کبری و غیره و تشویه میراث محروم اگر چه در باقی نعم شرکت دارند و سببی عظم اند از برای عمارت عالم و تکثیر آدم و نسل بنی آدم باز ما را از جمله آزادگان که اهل
 تصرف و حکومت اند گردانید نه از جمله مملوکان که ممتور و عاجز از تصرف اند باز چون از جمله مملوکان گردانید فحول گردانید نه از جمله رعیتان و محتثان و محتثی و محتثی
 باز چشم سلامت از نابینائی و احوالی و شب کوری و گشته سلامت از کوری و شبانی سلامت از گنگی و فساد حاسته ذوق و بانی سلامت از گنگی و دلتی سلامت

از شغل فرعه و خرد و بانی سلامت از مجاهد و برص و دیگر امراض و دوا و شفا سلامت از جنون و باجنوب و بیخ و سحر و امانت از خشونت لطف فرموده باز از فقر ای عاجز و مظلوم گردانیده نه از جهل و اغنیا و غلبه و اعوان ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم و کجای و شکر این نعمت گذاریم که زور مردم از اری نداریم و چون حال اعوان ایشان این باشد خود حال آن ظلمه خواهد بود **و احشروا الذین ظلموا و انزلوا و اجمعهم** در قضا و حمیدی کتب حنفیه آورده که حاکم و حجام و دباغ و کفاس یکدیگر را کفو اند اما بنسبت خاصست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند و اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت خاصست که ظالم مال خون مسلمان میخورد و پاک ندارد و فرود گفتیم اهل تم چطایفه اند که گفت گرگ و سگ شغالی چند باز مار از رزق داد و سمجض توکل یا بسبی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و خیاطت و قصارت و مانند آن نه یکسب ناپاک و محقر چون دباغت و حجامت و کنکها و قصابی و نه یکسب شنب که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جابر کو بی و بهیم کشی و سنگ تاشی و درودگری و گلکاری و دیگران با کجه نعمتها و در شمار نیست قدیم باشد یا حدیث قطعه اگر زاول و آخر تمام جمع آیند که راه شکر خدا غریبه پندید با اتفاق و در سجده آن بر تنیده با جماع و گفتگوی آن جویند به صد هزار زبان گر کنند ممکن نیست که حمد و شکر کمین لغت خدا گویند **و الصلوة و السلاطین علی نبیه و رسوله** و رحمت خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستاده اوله اسم سامی و نام نامی او **محمد مصطفی** است صلوات الله علیه و آله و سلم مشتق از محمد مجمل شده بعین یعنی کثیر انحصال الهی محمد علیها مائة و غیره من البشر پس این ابلاغست از محمد وزیر که این با خودست از مزید و آن با خودست از ثلثی و ابلاغست از احمد که افضل تقضیت از محمد و در معنی احمد و قولست یکی آنکه معنی احمد الحامدین الله است دیگر آنکه معنی اکثر المحمودین من الله است و در مسئله خلاف و جدال و مختار همانست که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رحم و داد الله و المعاد در بیان و اطاعت کرده و منصب نبوت و رسالت منصب غایت عهده و کالتست از طرف خدا عز و جل که یکی از بندگان ذوی العقول خودی سابقه خدمت و کسب می بخشد و باین تشریف شریفش در بنی نوع وی می نوازد تا بواسطه این تکریم از انزال علی بل و از انزال خلک نخل نموده با صلاح معاش و معاد جمل عباد کوشد و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت و ارضین فلاح کونین فائز گرداند و کند استحق شد این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد ملک علام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند خدا را و در و نفرستند بر پیغمبر آن کلام قطع و محقق البرکتست از خیر الدینی و محافظ عبد القادر را بادی فی الاربعین عن ابی هريرة رضی الله عنه و آله و صحبه و رحمت و سلام خدا بر او و اولاد و یاران او و مراد پاک بنی با شتم اند که صدقه بر ایشان حرامست خصوصاً بنی فاطمه و در نسخ صلوات هر جا که لفظ آل آمده مراد بدان همین ایشانند عامه صلوات امت چنانکه بعضی گمان کرده و حدیثی که درین باب جفت آرند زو اهل معرفت بحديث و رحمت و می سخنست و به ثبوت نرسیده و آوردن آل دینا برای امتثال امر حدیث تعلیمست چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند ایتیان بماسوره حاصل نیست **فرو الهی یحیی بنی فاطمه** که بر قول ایمان کتم خاتمه و در مراد بصحب که هم جمع صاحبست اقوالست مختار مصنف در تخریج الفکر آنست که صحابی کسیست که ملاقات کرد آنحضرت را و بمؤمن بود و مرد بر اسلام و وجه ثنای بر ایشان بودن ایشانست و سطر در ابلاغ شرائع بسو می عباد الذین ساروا فی نصیحة دینه سبوا احتیثاً آنانکه رفتند در یاری دادن دین او و رفتن شتاب این صفت آل عجاب هر دو راست و مراد بسیر جد و اجتهاد و بنصر عونست و درین نام وضع الهیست که داعی اصحاب عقیول است قبول ما جابر الرسول است و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارتست باینکه استحقاق ایشان بزرگ و دما ازینجاست و علی اتباعهم الذین و رثوا العلم و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنتست مراد با اتباع تابعین اند بلکه جمیع تابعین کثر الله سوادهم و جلنا منهم و العلماء و رثه الانبیاء و عالمان ایشان را پیغمبران اند اقتباس از حدیث شریفین که علما و رثه انبیاء اند و تحقیق انبیاء اند و رثه انبیاء است و درین بار اجز نیست که گذاشتن علم ابرار که

گرفت آنرا گرفت بزرگ رواه احمد و ابو داود و الترمذی ابن ماجه و الدارمی و ابن جبان بن حدیث ابی الدرداء منذری گفته این حدیث مضطرب
 الا سناوت و ابن جبان و ارقطنی و علی تضعیف می کرده اند و ذکر کرد آنرا انجاسی و صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بغیر اسناد و باجمله معنی وی صحیح است و
 مشار سید محمد الامیر الیمینی هم بقوله نظم العلم میراث النبی حکما فی النص و العلماء هم وراثته ما خلف المختار غیر حدیثه
 فیما فذلک متاع وراثته فلنا الحدیث وراثته نبویه و لكل یحدث بدعه احداثه فاذا اردت حقیقه تدرک
 لمن وراثته فکرت ما میراثه اگر چه بجمه و ارثا و مورد و ناچه بزرگ اند این ارث و موروث فرد و زیر یک چنین شهر باری چنان
 جهان چون نگیرد و قرار یک چنان و وارث ناظرست بسوی اتباع و موروث بسوی من تقدم و در وی از اقسام بیع لغت و شمشوش است و تحمل
 که عاید باشند هر و صفت بسوی هر یک از آل و اصحاب اتباع زیر که آل و اصحاب ارث علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند و اتباع و ارث علم ایشان فهم
 و ارثون و موروثون و همچنین اتباع و ارث علم من تقدم اند و اتباع و ارث علم ایشان و این اولی است بنا بر عموم اما بعد کلمه البیت که چون
 شخصی کلامی بر سبلی راند و خواهد که اسلوبی دیگر بیاورد گوید اما بعد و علما اختلاف دارند در سیکه اول باین کلمه کلمه که در صفت در فتح الباری گفته بطریق
 و حدیث مرفوع از ابی موسی شعری آورده که اول کسی که تکلم کرد باین کلمه داود پیغمبرست علیه السلام و گفته اسنادش ضعیف است و در حدیث موقوف از
 شعبی آمده فصل خطابی که داود علیه السلام را داده بودند و در قرآن مذکورست و اثباته الحکمة و فصل الخطاب همین کلمه است و بعضی
 گفته اند که اول تکلم باین یعرب بن قحطان است و قیل کعب بن لوی قیل سبحان بن اهل و قیل قیس بن ساعده و قول اول شبه و اثبت است و جمع
 کرده اند میان این اقوال باینکه اولیت در اول حقیقی است و در باقی اضافی است فلهذا اختص بعد حمد و صلوة پس این الفاظ و معانی که در ذیل
 مختصری است یشتمل محتوی علی اصول بر اصلا و تامل شی افل شنی باشد کما فی القاموس الاذ لکة جمع دلیل است و آن در عرف اصولیین
 چیزی است که ممکن شود توصل نظر صحیح دران بسوی سطلوب خبری و نزد اهل میزان انچه لازم آید از علم بدان علم بخیر دیگر و آمانت اصول بسوی اولی اضافی
 باین است ای اصولیکان بدانست و آن چهار است کتاب سنت اجماع و قیاس الحدیث شیخ صفی مکرر است مخصوص از غیر حدیث و این نسبت
 بسوی حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم للاختصاص جمع حکم است و این نزد اهل اصول خطاب خداست که متعلق باشد بافعال مکلف من حیث
 از مکلف و آن پنج قسم است وجوب و تحریم و مذنب و کراهت و اباحت الشی عتیه و صف احکام است و مختص است از عقولیه و شرع چیز
 است که مشروع کرد و آنرا خدا تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس دریافت این احکام موقوف است بر بیان پیغمبر و بیان پیغمبر وحی است اگر چه تنویر است
 و هر چه جزاوست متفرع بروست و صحت فرع قوی است که مطابق اصل باشد و از اینجا معلوم میشود که امت را در هیچ وقت از اوقات چاره نیست از عرض
 مجتهدات بر سنت و قبول کردن انچه موافق اوست و رد کردن انچه خلاف اوست و لذا در سلف هیچ یک بعد حفظ کتاب الله صاحب شرف نمیشد مگر باندازه
 حفظ احادیث و معظم د نفوس نمی گردید مگر بقدر سماعت اخبار و همیشه این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اهل و اشرف علوم ماند و رعیت های مردم
 دران متوافر شد و بهمتها بر تعلم و تعلیم آن مستغطف گردید تا آنکه در طلبی هر علمای می کردند و بلاد دور دست را شرفا و غزنا و تحصیل و تقدم میر
 و سیاحت پیمودند و احادیث را از رجال می بلا و اسطه گوش کردند و چنانکه شنیدند بچنان لے تفاوت حرفی پسینان رسانیدند تا آنکه مشایخ
 و دواوین این علم بهم رسید و باین حکمت تدبیرین مرضی حق بے تحریف غالیین تاویل جالبین و انتحال مبطلین تا امروز محفوظ ماند و در هر قرن تدوین
 و ترویج وی با جمیع متون از قدیس و تالیف و تحقیق جاری ساری ماند و الله احد حرد ته تحریر ابالغائو ششم این مختصر نوشتنی رسیده در قاموس
 گفته تحریر کلام تقویم اوست و بالغ جید وجودت وی و چند چیز است یکی آنکه حدیث را نسبت کرد بسوی مخرج وی و گفت اخراج فلان دوم آنکه تکثیر

کرد و اخراج و قناعت نکرد بعض تا ثابت شود که این حدیث در وادین اسلام ثابت است سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف می کرده
از ائمه اہل حدیث تا ثابت شود که اول کرده اند اگر ائمه اعلام چهارم آنکه متبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت و در هر طریق پنجم آنکه اخراج کرد حدیث
را از معادلین و قناعت نکرد بر صحاح ستمائششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که صحیح و اثبت حدیث بود و در آن باب ترک کرد بقای حدیث را
که حکم کرده بودند اہل حدیث در آن و این در احادیث غیر صحیحین است از مسانید و سنن و جامع و غیره باینکه احادیث بخاری و مسلم جمع علیہ صحت است و نیست
شرط و عمل کردن بر آن بحث از احوال حدیث آن ہفتم آنکہ احادیث طویلہ الذیل را برنجی اختصار کرده کہ در اصل متن تفاوتی و دخلی بر مراد و تقدیمی و تاخیری
در آن اہم نیافتہ بلکہ من حیث ہو ہو باقی مانده ہشتم آنکہ بنای کن بر طریق کتب فقہانہ و ابواب را بر ترتیب فقہانہ نوشتہ پس این مختصر ہم کتاب حدیث
ست و ہم کتاب فقہ ہم آنکہ بعض احادیث را در بعض مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقہ دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل است از دوسہ جا
بیش نیست ہم آنکہ زیادات احادیث را کہ در طرق و روایات دیگر ثابت شدہ بود و ہر یک از ان دلیل کمی تواند شد باین تخریج و تخریج و تعدیل ایراد نمود
و گفتہ را و فلان کذا و فیہ کذا نیز ہم آنکہ بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب ہم افزودہ تا طالب غلبہ از اخلاقیات و اعمال باطن ہم محروم نہ ماند و ائمہ
آنکہ ادلہ ہر مذہب از مذہب را بجمہ کہ بصحت ثبوت رسیدہ بود بے جنبہ ہیچ یکی ایراد کرده سیزدہم آنکہ در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاز لائق بکار برده
و معانی کثیر را در الفاظ لیسہ آورده و این ہمہ اول دلیل است بر غایت فضل کمال و درین علم و اگر کسی اسعان توجہ نماید وجہ دیگر ہم پیدا می تواند کرد
و باشد التوفیق لیصدق من یحفظہ من بہن اقرانہ نابغاً تا شود ہر یک را بدین مختصر را در بیان ہمسرا ان خود عظیم الشان آقران جمع قرن
تافت و کون را بمعنی کف و مثل و تالیف بنون موصوہ و معجزہ از بیغ بالفتح بمعنی ظاہر شدن و شعر نیکو گفتن کہ بے آنکہ در اصل شاعر بوده باشد و همچنین بنوع
بہضم و قاسوس گفتہ نابغہ مرد بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر بسبب آنکہ اول احکام یاد دارد بزرگ عصر و ممتاز ہر سمت چہ مدار و قبول فروع احکام بر
در یافت و حفظ اصول اسلام است اما درین زمان ہستما بعدی کوتاہی کرده کہ بنفس مختصرات را ہم بادی گیر تا بکتاب مبسوطہ علم حدیث چہ رسد و مستعین
بہ الطالب المبتدی و مدوید بدان طالب دلہ احکام شرعیہ حدیثیہ ابتدا کنندہ در علم حدیث زیرا کہ مصنف قریب کرد برای وی اولہ را و مذہب
ساخت آنہا را درین مختصر و اہل حدیث را مرتبہ است بیک از ان طالب است کہ عبارت است از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث کہ تحصیل و اہل و ارت و معنی
درایت است و شیخ و امام و معنی اوست سوم حافظ کہ یک مک حدیث را با متن سند یاد داشته باشد چہاں ہم حدیث را با متن سند
و جرح و تعدیل روایات و تاریخ وفات آنہا پنجم حاکم کہ علم او محیط جملہ احادیث مرویہ باشد بر صفت مذکورہ شیخ ابراہیم بخاری رح و راہب لدنیہ شرح شمائل محمد
نقل کردہ کہ ابن ابی حاتم در کتاب المجرح و التمدیل از زہری نقل نمودہ کہ پیدا نمیشود حاکم مگر در ہر چہ سال انتہی گفت کاتب حروف عفا اللہ عنہ این مکرر نامہ زہری
و پیش از وی بودہ باشد ورنہ استقرا شاہد است کہ در ہر چہ سال حافظ ہم برخواستہ تا بحاکم چہ رسد بلکہ درین نامہ محدث ہم مفقود شدہ تا بحافظ چہ رسد
الا ماشاء اللہ بلکہ درین وقت کہ ما در انیم طالب راغب ہم عزیز الوجود است تا بحجرت چہ رسد اگر سہ در صد و واژہ ہم از ہجرت و اوائل ابن عدوہ و بعض اقطار
عرب ازین حرمین شریفین بعضی محدثان بودہ اند اما در از امثال آنہا ہم نشانی پیدا نیست الا من علیہ اللہ آمروہ و عرف مردم محدث کسی کہ مشکوٰۃ
للصالح و مشارق الانوار الباطنیہ تجنی خوانندہ مذکورہ ضبط و اتقان و از علوم انکیر صوفیہ و نحوہ بزرگان محروم بحث افتادہ و ہر کہ صحاح ستمہ را خوانندہ اگر چہ بی مقصود
نبردہ باشد وی گویا بدرجہ حجاز رسیدہ و اگر یک از صد ہزار چنان براید کہ این ہر شش کتاب را بروہر اتقان ضبط کردہ باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود
و این علم را بر طریقہ اہل علم استعمال کند و احکام وقت باید تصور کرد و پس غذا باول قارورہ کسرت فی الاسلام و لا یستعنی عنہ الراغب المنتہی
ولی نیاز نشود و از انراغب در علوم منتہی بالغ بطلوبہ را کہ رغبت می باعث خلہ شد و او را بر علم استغنا ازین مختصر متدب چنانچہ می بعد کہ وجہ تمام و صرف وقت مطالعہ وادین سلالم و مواد

انتہی و مہذبات نتیجہ آن حال خواهد گردید و درین مختصر نقد وقت و دولت مفت است و ازینجا است که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر کتب خودی نمایند و بر تحسین اعلان می اعتماد کنند و قد بینت عقب کل حدیث من اخرجه من الایمات و تحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرده آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج است و حدیث
بے تخریج چون شتر بے مهار باشد خطیب و بیابان مشکوۃ گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ایامه گو یا که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوی
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زیرا که ایشان تحقیق آورده اند اسناد را و فارغ شده اند از آن و بے نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتہی لا اداة
لضمیمه الامم این بیان مخرج احادیث بقصد خیر خواهی و نصیحت است تا تخیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون است و راوی وی کیست
و مخرج کدام و درینجا اشارت است بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دین نصیحت و خیر خواهی است گفتند براسے کدام فرمود براسے
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ایما مسلمانیان و عامه ایشان رواه مسلم عن نعيم الداری و خبر گرفته بیعت کردم بر رسول خدا بر اقامت نماز و ایتا زکوۃ
و کردن خیر خواهی هر مسلمان متقی علیہ شھر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جو انان سعادت مند بند پیر و انار ابد مصنف را
رامی بالیست که بعد قول خود من اخرجه من الایمات این ہم سے گفت و ماقبل من الحدیث من تصحیح و تحسین و تضعیف زیرا که وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این ہم ذکر کرده و نصیحت است بهر دو امر متعلق است فالمراد پس مراد من نه مراد مصنف زیرا که لام عوض مضاف الیه است بالشعبه
بلفظ سبعه که بمعنی هفت است بطریق مفروغنا یہ بغرض اختصار عبارات و افاده اشارت هفت کس از ایما علم حدیث اند که از آنها که سر حلقه و مقدره
ابجیش اهل حدیث است امام تمام عالم مقام ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد اللہ بن حبان بن اسد بن ربیعہ
بن نزار بن معد بن عدنان است که در حدیث وفق و ورع و زهد و عبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت
و چهار هجری است در او ان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدنیہ و مکه و مین و مشام و جزیره و بغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کثرت
و معاخذ و قراۃ نموده امام شافعی و زبیری بن یحیی القطان سفیان بن عیینہ و امثال ایشان اسانده وی بوده اند و محمد بن یحیی بخاری و مسلم بن حجاج
قشیری و ابو الولد سجستانی و ابو زرعه رازی و غیر ایشان تلامذہ اویند و بر وے شما ما کرده سندش ام الکتاب احادیث است و طبقه اول معدود در
حجۃ الباطن کاد مسند احمد یکون من جمله هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا يعرف به الصحیح
و التسقیم و قال ماليس فيه فلا تقبلوه انتہی و شاه عبدالغنی دہلوی گفته حدیث ضعیفہ کہ در مسند احمد است بہتر است از بسیاری
از ان احادیث کہ تصحیح کرده اند آنرا متاخران گردانیده اند علیٰ وفق و حدیث مسند او را اسوہ خود درین علم و فی تحقیق مسندش کن عظیم است درین
فن انتہی گویم ہی ہزار حدیث در ان فراہم نموده و باز یادات پسرش عبداللہ بن احمد قریب بچیل ہزار میرسد و امر وز این مسند حکم کیا و عنقادار و
ابوزرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود و ہمہ برابر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته ہر آدمی از بغداد و نگذشتہ آنجا متقی تر
و زاہد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبدالحق دہلوی در اشعۃ اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل بر این و علو مقام و رفعت مکان قوت مذہب
اجتہاد این امام اجل اکرم آنست کہ شیخ شیعہ و قد وہ اولیا و قطب قطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و ارضاء حامل مذہب تابع اقوال اوست و در ترجمہ الاسرار نوشته کان لفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و مشہور و مقرر آنست کہ ایشان حنبلی
مذہب اند و ذکر ایشان در خابلہ واقع است انتہی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیہ حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
بن التیم جزی رضی اللہ عنہم از اتباع و حلقہ علوم وی اول دلیل است بر ترجیح مذہب ہی بر دیگر مذہب اگرچہ مذہب ہی امر و نسبت بذہب دیگر

غزیرہ الوجود دست و قلیل ترین عبادی الشکور و قات وی رح در بغداد در سند و صد چهل و یک ہجری روز جمعہ وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر
 مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفتہ اندازہ کردند حاضران جنازہ اورا از مردان سپین پشت لک برآمدند و از زمان شصت ہزار گفتہ اند
 کہ اسلام آوردند و روز مگر ہی بست ہزار از نصاری ہیود و مجوس انتہی و در ترجمہ وی کتب مستقلہ بسیطہ تالیف کردہ اند بارہ ازان در خطہ و تحاف النبلا
 ذکر کردہ ایم و البخاری دوم ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل بن مغیرہ بن ابراہیم بن بردزبہ جعفی و اورا بخاری ازان گویند کہ تولد او در بخارا بودہ و بخارا
 بمنزلہ علم وی و کتابی شدہ و کاتب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن است و عشیرہ وی بنو زبسادات بخاری مشہورست و ہم کتاب بخاری را تمامہ
 سند کردہ حق تعالی از فیوض این نسبت با محروم نگرداند شہر فی الجملہ نسبتہ بتو کافی بود مراہ بلبل ہمین کہ قافیہ کل شود پس است بہ باجمہ بخاری
 مستقدا فی فن حدیث و امام اہل حدیث بودہ و اورا در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویہ و ناشر الموارث المحمدیہ و امیر المؤمنین فی الحدیث
 لقب است و علما ازان مدح و تعظیم اہمیدہ کردہ اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا ہر دو پاس ترا بجوم امی طیب الاحادیث
 و ای استاذ الاساذین ای سید المحدثین و وی در زمان خود و حفظ احادیث و اتقان فی فہم کتاب سنت و حدت فہم و وجودت و قوت اجتمعا
 و استنباط فروع از اصول مدو فرقتہ و کمال زہد و عایت و رع و کثرت اطلاع بطرق حدیث و علل آن و دقت نظر نظیر خود نداشت و ستیاب لدعوۃ
 بود و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کردہ افاض اللہ علیہا من برکات عائہ روایت حدیث از اصحاب مالک طبقہ ایشان ارد و برای سہمت
 و قرات حدیث رحلات متعددہ نمودہ و کتابہای متعددہ تصنیف کردہ و این کتاب صحیح و اصح الکتاب بعد کتاب اہلسنت و متواترست تا مصنف رح
 و حجۃ اللہ البالغہ گفتہ قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیہما من اتصیل المرفوع صحیح بالقطع و انما متواتران الی مصنفیہا و انہ کل من یؤمن امر و ما یتکفر
 متبع غیر اسماعیل المؤمنین انتہی احادیث مرفوعہ این کتاب باسقاط مکرر و ہزار و شش صد و ست و ستہ حدیث است و اقرا احادیث او آنست کہ میان
 او و آنحضرت صلے اللہ علیہ آو سلم تسد واسطہ باشد و شانزدہ حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل است تحریر سطور ترجمہ آن با خواندہ در اردو کے
 ریختہ نوشتہ و ترجمہ حافظہ وی رح در ہدی الساری و ارشاد الساری رسالہ خطہ و تحاف النبلا و غیرہ یاد گذرست و سید علامہ محمد بن اسماعیل امیر
 مینی رح ترجمہ وی در تالیف مفرد جمع نمودہ و لاوت وی و ترجمہ بعد از نماز عصر سیر دوم یا شانزدہم شوال سنہ یکصد و نو و چارہ در بخارا بود و وفات
 شب شنبہ غرہ شوال سنہ دوسد و بیجاہ و شش در قرنیہ نزدیک اتفاق افتادہ چون ویرا دفن کردند بوی مشک از تربت اومی و سید شہر ہر جا کہ
 تو بگذری و برداری بی بگل روید و لاالہ الا روید اندہ وی نہ گویند بہتہ این آید از تربت او منتقام میکند و خال بخارا بہ تبرک می بردند شہر جمال
 ہفتشین در من اثر کردہ و گرنہ من همان خاکم کہ ہستم و مسلک سوم ابو حسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن زید بن گو شاد القشیری النشا و النیسابوری
 وطنایکی از اعلام امت و حفاظ ملت و مقتدا مسلم بن حدیث است و طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع چہل نمود ابو حاتم رازی و موسی بن مارون
 و احمد بن سلمہ و ترمذی ابن خزیمہ و غیرہ ہم روایت دارند از وی و تلقی کردہ از شیخ اورا بقبول بلکہ ترجیح دادہ اند اورا بر شیخ بخاری در وجودت و وضع حسن
 سیاق و قلت تکرار و متانت تلخیص و زانت تمذیب تو وی گفتہ امح مصنف فی الحدیث بل فی علم مطلقا الصحیحان لم یوجد لہما نظیر فی
 المؤلفات انتہی و باجمہ کتاب کمالی کتاب بخاری است و مسلم شاگرد بخاری است و اعلی اسانید و سے آنست کہ میان او و آنحضرت چہار واسطہ
 و ہشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و اورا تالیفات دیگر بسیارست کہ ذکر آن در اتحاف النبلا و خطہ کردہ ایم و لا اتش در سند و روایت
 چہار و بقولے دولیت و شش ہجری بودہ و وفات در شاپور شہ یکشنبہ بیست چہارم ربیع سنہ دولیت و یک مدفون او در ظاہر بلدہ واقع شدہ
 و ابو او چہارم سلیمان بن شعث بن حنن بن شیعہ حستانی در طلب علم حدیث حلتہا کرد و اطراف عالم اقم سیر بہو مشعل عراق شام و مصر جزیرہ و ایتا و ایشا نقل حدیث کردہ

و بعض صحاح صح است از بعض پس مقرر نزد جمهور آنست که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه درین فن تا آنکه گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب
 الله صحیح البخاری و بعضی مغایره ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و وجود و ترتیب
 است و عدم اختلاط بغیر حدیث از آثار صحابه و تابعین و اقوال علما و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در حسن وضع و ترتیب نیست
 و حافظ ابوالی شیخ حاکم گفته است تحت اویم السامع من کتاب مسلم غرض که محصل اقوال درین باب سه قول است ترجیح مسلم بر بخاری یا بالعکس و تساوی و تساوی گفته
 قول اربع توقف است و مشهور نزد اهل حدیث قول اول است بدلیل کمال صفاتی که مستبر اند و صحتی که یکتا بیرون از نزد شاه ولی الله حدیث دهلوی و سنن قال قول
 اصح کتب و حدیث و فقه و مطاست پسر بخاری پسر مسلم و او اصل مصنفی شرح موطا و ترجیح وی بر سایر کتب روی زمین اطاعت بسیار کرده و بهو الصواب
 دیگر صحاح تخریر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیجاب نکرده اند از آنکه بعضی صحاح که نزد ایشان بر شرط ایشان بود آنرا هم نیاموده بخاری گفته ترک کردم
 پس از صحاح را بخلاف اطالت کتاب و مسلم گفته نیکویم آنچه نیاموردم درین کتاب ضعیف است و توفی گفته فائت از بخاری و مسلم بسیار است اما از ترمذی
 و ابوداؤد و نسائی کم است و حاکم بر صحیحین مستدک نوشته و آنچه از احادیث در آنها فوت شده بود استدراکش کرده بعضی از آنها بر شرط صحیحین است و بعضی
 بر شرط یک و بعضی بر غیر شرط ایشان گویند درین کتاب از وی شایع در تصحیح رفته و گفته اند متفرقات حاکم در صحت از مرتبه حسن خود نازل نیست و این خبر
 که او را امام الایمه لقب است نیز صحیح دارد و این جهان گفته ندیدم بر روی زمین هیچکس که نیک اند صنعت سنن را و یاد و دار و الفاظ صحیح را و زیادات آنها را
 غیر وی گویند سنن اخبار پیش چشم است و صحیحین صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزمیه حاکم گفته بود از او عیبه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و بود از عقلا
 رجال ثقة ثبت فاضل و این هر دو امکان اقوی از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از او سه اسناد و متنا و مختاره حافظ ضحیا مقدسی وی نیز صحاحی که در صحیحین
 نبود آورده و این اصن است از مستدک و کذا لک صحیح ابی عوانه و ابن السکن و توفی ابن جارد و این همه کتب مخصوص است باخبار صحاح و جماعه دیگر برینها
 انتقاد کرده اند تعصبا او انصافا و بالخمسة من عد البخاری و مسلم و مراد بلفظ خمسة خبر بخاری و مسلم اند یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه و قد اقول الاربعة واحمد و گاهی میگویم اربعه و این گفتن بطریق تعفن عبارت است و الا مال هر دو عبارت یک است و مراد
 بالا سبعة من عد الثلاثة الاول باربعه خبر سه کس اول اند یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بالثلاثة من عداهم و الا خبر
 و مراد بثلاثة خبر سه اول اخیر است یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و بالمتفق البخاری و مسلم و مراد بمتفق علیه بخاری و مسلم اند زیرا
 که حدیثی که جمع شوند بخاری و مسلم بخبر یک و سه آنرا متفق علیه خوانند و ماخرجه الشیخان گویند اما وقتی که متن را از یک صحابی روایت کرده باشند
 سخاوی از مصنف آورده که اطلاق متفق علیه بر طریق محدثین برتنه که هر یک از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده باشند نظیر استی و مجموع احادیث متفق علیه و هزار
 و سه صد و ست و شش است و اعلم ان اب صحیح نزد جمهور اهل حدیث متفق علیه است پسر تافرو و البخاری پسر تافرو و مسلم پسر ماکان علی شرطها جمیعاً پسر انچه بر شرط بخاری بود پسر
 انچه بر شرط مسلم بود پسر انچه بر شرط غیر بخاری و مسلم باشد از ایله حدیث که الزام کرده اند صحت این مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد و مراد بشرط بخاری و مسلم آنست
 که رجال حدیث مستصف باشند بصفا که رعایت کرده اند از ایشان از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکات و علت و تفصیل معنی شرط در اصول حدیث مذکور است
 و قد لا اذکر معهما غیرها و گاهی ذکر میکنم همراه این هر دو بزرگ که بخاری و مسلم اند غیر این هر دو را با وجود دیگر آنها نیز روایت است حدیث کرده اند اما
 الصباح یعنی عن الصباح و ما عدا ذلك فهو مبهم و حدیثی که روایت کرده اند از اجز کسان مذکور پس آن بیان کرده شده است باضافه
 بسوی مخبر وی بصراحت مثل ابن ابی شیبہ و ابن خزمیه و ابو حاتم و یحیی و ابن حبان حاکم و دارقطنی و ابن المذینی و مالک و طبرانی و بزار و ابن السکن
 ابن القطان و شافعی و ابو نعیم و غیرهم و وجه بیان نام ایشان مراده جزین نیست که مثل صحاح سته برکت ایشان نقطه مقرر نیست عند الاطلاق از انهم نام این کتب توان در خصوص ذکر کتب که در این باب ذکر شده

و حسب است این مصنف حکام که ازین جامع مذکور خارج حدیث کرده و نام دارمی با وجودیکه در جنب صاحب صحاح سته است و غالب این روایات در کتاب
 انجاء بر زبان طبر بنده و مستحکمه و نام نهادم این مختصر را بلوغ المرام مشتق است از بلوغ المكان بلوغا می وصل الیه کما فی القاموس و مراد من
 طلب است پس معنی اصنافی وی وصولی الطلب باشد یعنی مطلوب یعنی رسیدن من مطلوب مرا من از جمع ادلة الاحکام و لیکما حکم و لیکما
 نام مختصر مقرر کرده و احتمال که اضافت بسوی مفعول مصدر باشد یعنی بلوغ الطالب مطلوب من ادلة الاحکام والله اسأل ان لا یجعل معانی کلام
 علینا و بالکالا و سخوا هم از خدا اینکه نکراند چیزی را که دانسته ایم یا آنرا و بال بر تقدیم مفعول بر فعل بر آن افاده حضرت ای از غیر وی سوال
 میکنیم و و بطل بفتح و او معنی شدت و ثقل است کما فی القاموس یعنی نکراند آنرا شدت و حساب و بار بخیال و از آنچه اعمال صالحه الرخا لیس بر آن ذات
 خدا نباشند منقلب میشوند با و از او انعام و ان یسر ذقنا العمل بما یرضاه سبحانه و تعالی و اینکه روزی کند ما را عمل کردن بخیر و ی
 می پسندد آنرا آن پاک برتر معنی سبحانه و تعالی اینست که تنزیه میکنم او را از هر قبیل و ثنات میکنم او را علو بر هر عالی و در جمیع صفات و س و مقارنت صحیح
 با علو بسیار آید کسبحان ربی الاعلی و سبح اسم ربک الاعلی و تنزیه وی سبحانه از مانا بودن با مخلوق و علو او تعالی بر خلق چیزی است که اجماع کرده اند بر آن
 سلف صلی و ناطق است بر آن کتاب او سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در تحقیق آن تالیفهای مستقلة نوشته اند نویسه حافظ ابن القیم حر دین
 بلب مشهور است و محمد رسول الله دارد در آرد و موسوم با حواء علی مسئله الاستواء و در الانتقاد الریح فی شرح الاعتقاد الصحیح نیز سخن درین مسئله کرده و بیاید
 التوفیق آمین است ترجمه دیباج کتاب و درین جا فیصله چند بقلم می آید که دانستن آن پیش از شروع در کتاب ناظر این ترجمه را ضرور
 است و در وی بصیرت است براسه دریافت حدیث علم حدیث علمی است که شناخته میشود به ان اقوال افعال احوال آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و داخل است درین تعریف موضوع آن که ذات کامل الصفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و غایت و س نور است سعادت و ابرین
 و واضح آن اصحاب رسول اند رضی الله عنهم که تصدی شدند ضبط قول فعل و تقریر و صفت نبوی را و تسامک آن قضایاست که مذکور میشود و ضمن و
 تقریر کمال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اما افعال الصلوات و نسبت وی است که بمجموع علوم شریعیه است و فضا آن است که معلوم می شود از و س
 کیفیت اقتدا با آنحضرت و دست سید مزاوول او را معنی صحابیت کما قال قائل شجر اهل الحديث هم اهل النبی و ان یذلم یصبحوا انفسهم الفاسه صحبوا
 و شرح این فضل از سلا حط باید جست و مکش موجب معنی است بر نپرد و کفایت بر تعداد و استنادش از قول و فعل تقریر و صفت و بجم آنحضرت
 است و خاصیت مجرب و دی طول عمر مشغول با بن علم است فصل حدیث در اصطلاح مشهور قول فعل تقریر رسول است علیه الصلوٰه و السلام قول
 فعل ظاهر است و تقریر آنکه یک و حضرت و س کار که در اینجا گفت و وی بر آن آگاه شد و منی نکرد بلکه خاموش ماند و آنرا مقدر داشت و نزد بعض
 حدیث عامه است از قول فعل تقریر صحابه تابعین مواب ال است و بعضی فرق کنند در هر دو اول را خبر و ثانی را اثر نامند پس هر چه منتهی است با آنحضرت آنرا
 مرفوع گویند چنانکه گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت یا از ابن عباس آمده مرفوعا یا رفع کرد آنرا و س مثلا و آنچه منتهی است بصحاب از امر قوت خاند چنانکه
 کرد یا گفت یا تقریر نمود طمان صحابی یا از و س موقوف آمده یا موقوف است بروی و آنچه منتهی است بنا بر تعیین آنرا مستقطع گویند و مشهور آنست که مستقطع
 و موقوف اثر است و رفع گاهی صحیح بود چون شنیدم رسول خدا را که چنین گفت با حدیث که ما را یا قال رسول الله یا عن رسول الله و این رفع قولی است و چنانکه
 رأیت رسول الله فعل که او کان یفعل کند و این رفع فعلی است و گاهی در حکم صحیح بود چنانکه صحابی سخنی گوید که دخل اجتهاد و ان نبود یا فعلی الله که خبر از سماع
 پیغمبر یا رویت از آنحضرت نه ان کرد یا گفت در زمان و س الله علیه و سلم چنین میکردند چنانکه درین همه اطلاع آنحضرت است بر آن و قول صحابی که سنت چنین
 ظاهر کرده شدیم این باینی که شدیم ازین خبر حکم مرفوع است که لکن کون صحابی بر فعل عطا یعصیان مرفوع است چنانکه مثل قول عابر که روزه دارد و یوم شک می عطا کرد یا لای عطا یفعل صحابی

متفق و نحو ذلک نزدیک باوست لیکن باس آلباس به صدوق مامون بخیار و نزدیک باوست مذهب الصدوق روی عنه شیخ یزیدی حدیثه یقیناً به دست صاحب
 الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث و نزدیک باوست صدوق انشاء الله تعالی ارجوانه لا باس و اسو مراتب ترجیح ممکن الکذب کذاب
 وضاع و کذاب یضیع و نزدیک باوست مستهم بالکذب و بالوضع ساقط بالکذب استروک ترکوه فیه نظر سکتوا عند لا یعتبر به لیس شقة و لا مامون
 مستقل باوست مرود الحدیث ضعیف جداً و او بمرو مطروح ارم به لیس اشئی لا یساوی شیئاً و نزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث مضطرب
 الحدیث به و نزدیک باوست فیه مقال لیس بذلک لیس بالقوی لیس بعمده فیه خلف سطوع فیه شیئی الحفظ لیس بکمال فیه ادنی مقال فیه ثبوت جرح و تعدیل بمقول الحدیث علی
 و اگر دو شخص هر دو جمع بشوند جرح مقدم باشد بشرطی که اگر چه حدیث مستند باشد کذا فی بلغته الغریب مصطلحاً فی حدیث **فصل** الاحتجاج در احکام بصحیح لذاته و حسن لذاته جمع علیه
 اگر چه حسن و در مرتبه کمتر است از صحیح و حدیث ضعیف که بتعدد طرق بر تریب حسن رسیدن ترجیح به است خصوصاً در فضائل اعمال و صفات و الجلال و الحرام و حلا
 شوکانی رحم در نیل الاوطار من اسرار شیخی الاخبار گفته احادیثی که در صحیحین بیاورده است جائز است احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم الترم
 کرده اند صحت را دست تلفی کرده است آنرا قبول این صلاح گفته علم یقینی نظری واقع است بآنچه مسند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیر الاظن معصوم خطا
 نمی کنند و سابقه الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابوالضر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره ابن کثیر و نگاه ابن مثنیة بنی الله عن اهل الحدیث
 و السلف الجماعة الکثیرة من الشافعية و الحنابلة و الاشاعرة و الحنفية و غیر بطاعوی گفته محققین اکثر علی خلاف کرده اند ابن الصلاح را گفته اند
 که افاده میکند ظن اچیز که متواتر نشده است و حکایت کرد این را زین الدین از محققین گفت نووی و تثنی که کرده است ابن الصلاح حرفی چند
 را که تکلم کردند بران بعض اهل نقد بجه و ارقطی و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائز است احتجاج بآنچه تفحص کرده اند لیس
 معبرین از غیر صحیحین و همچنین آنچه تصریح کرده اند بحسن و چه عمل بر حسن جائز است نزد جمهور خلافاً للبخاری و ابن العربی و حق مذاهب جمهور است چه
 ادله موجب عمل بر اتحاد و قبول وی شامل است مر حسن را نیز و ازین قبیل است مسکوت عنه ابوداؤد و ترمذ و ابن صلاح و نووی زیرا که وی گفته بیان کردم و بن
 شدید را که در حدیث کتاب سن است و حدیثی که بران سکوت کردم صلاح است بعضی از بعض اصح و آوردم درین کتاب صحیح و شایع و در بار و معتز
 احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را از ان ضعیف گردانید پس آن خارج است از عمل حدیثی که مندری و ابوداؤد و هر دو از ان سکوت کردند و شک نیست
 که آن صالح احتجاج است مگر مواضع سیره و همچنین سکوت عنه امام احمد و مستحب صالح است برای احتجاج و مسند وی متفق است از هفت لک هفتاد هزار
 حدیث و نیاورد در ان مگر حدیثی که محجج به است و بعضی اطلاق کرده اند صحت را بر همه آنچه در دست مبالغه و آن جویری بسیاری از احادیثی را وارد موضوعات
 شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در انتقا بهتر است از متوسط و سنن ابویه که مصنفین بنا
 التزام نکرده اند صحت همه احادیث آنها را و احادیثی که در مسند وی را از صحیحین است نیست ضعیف تر از احادیث زائده ابوداؤد و نووی و عراقی گفته
 در وی حدیث است و جواب او ابن جویری را از بانه حدیث که آنرا موضوع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جویری
 موضوع گفته و آنرا در جزوی جمع کرده الذیل المند علی مسند احمد نام نهاد و از هر یک جواب گفت و آن چلده حدیث است حافظ ابن حجر تعجیل التفتة
 فی رجال الاربعة گفته هیچ حدیث در مسند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث از آن جمله یکی در زوائد مسند است و مسند صالح صحیح است نسبت
 بغیر خود و هیچ مسند در کثرت و حسن سابق ابوی نمی رسد و سیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هر چه در مسند است مقبول و حدیث ضعیف و قرین بحسن است
 انتهى خلاصه آن این بر هفت فصل مهند که کنون شروع در هر یک کتاب میرود و بانه التوفیق گفت مصنف رح

کتاب مصدر کتب کتابا و کتابه است و استعمال کرده اند از در چیزی که جمع کند ابواب و فصول را و در وی دلالت است بر معنی نظم و جمع و منتهی الکتبیت باطلان وی بر کتب قلم حقیقه است بنا بر انضمام بعض حروف و کلمات مکتوبه بسوی بعض و بر معانی مجاز است و جمع وی کتب است بضم و سکون و شهر در زبان فقها اشتقاق کتابت از کتب است اما ابو حیان بر آن اعتراض کرده و گفته که مشتق نمیشود مصدر از مصدر و طهارت یا مصدر طهر لازم است پس بر آن وصف قائم با الفا علی باشد یا مصدر طهر بضم ط پس برای اثر قائم بالفعل بود و جائز است که اسم مصدر طهر تطهیر باشد همچو تکلم تکلیما و کلاما و طهارت و لغت بمعنی لطافت و پاکیزگی از آلودگی ضد نجاست و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدیث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا بحث خوانند و چون طهارت مفتاح صلو است که عاودین باشد مؤلفین و مؤلفات خود را بدان اقتضای کردند و درین کتاب ده باب است

باب المیاء

باب حقیقه برای چیزی است که حسی باشد داخل شوند از وی بسوی غیر وی و مجازا برای عنوان جمله از مسائل متناسبه است و میاه جمع مایه است بمعنی آب و جمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت است بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمهای انواع آب چنانکه آب دریا و چاه و ستاده و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و غیر اینها هر یک روایت است از ابی هریره و وی صحابی جلیل حافظ کثر مجتهد است و در نام وی و پدر وی اختلاف بسیار است قریب نسی احوال ابن عبد البر گفته چیز که ساکن میشود نفس بسوی وی در نام او عبد الرحمن یا عبد الله است و در جاهلیت نام او عبد شمس بود و با عبد و غالب مدبر وی کینت بهمت نگاه داشتن وی گریه صغیره را از بلاد اندلس است اسلام آورد در سال خیره که سال هفتم است از هجرت حاضر شد آنرا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مواظبت نمود بر طلب علم و قانع شد بر سیری شکم و بود و احتضار صحابه و بود و مشیت و کی فقیه متین صاحب قیام و صیام و زکوة و تسبیح و تملیل محمد بن یحیی و حاکم ابوالاحمد گفته اند که او را پنج هزار و سصد و هفتاد و چهار حدیث است در مسند او و بود اکثر صحابه از وی حدیث و نیست هیچ یکی را از صحابه اینقدر حدیث و نه قریب تین فرد در مدینه در سینه پنجاه و نه بعمر هفتاد و هشت سالگی و دفن شد در بقیع و گفته اند که مرد در عقیق و غار گذارد بر او و لید بن عقبه بن ابی سفیان و وی آنروز امیر مدینه بود قال ابن عبد البر رضی الله عنه قال گفت ابو هریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم و نام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقع شده و همچنین حافظ ابو موسی ابن بشکوال اصفهانی در کتاب معرفه الصحابه با سند خود روایت این نام کرده و ذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکه نام آنها عید است و تبعه ابو موسی و گفت عبد البوزعه البلوکی کسی است که پرسید رسول خدا را از آب دریا و گفت این منبع رسیده است مرا که نامش عبد بود و گفته عبید بود و تصغیر و جمعانی در کتاب الانساب نام وی عرکی باشد در آورده و غلط کرده زیرا که عرکی نام او نیست بلکه وصف او است چه عرکی ملاح سفینه را گویند ابو موسی گفت وارد کرده است آنرا ابن سنده و ذکر کسانیکه نام آنها عرکی است و عرکی ملاح را گویند و نام نیست و در نهایت گفته عرکی شکار کننده ماهی را گویند و معنی هر دو قریب یکدیگر است بالجمله پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدستیکه با سوار می شویم در بار و بر میداریم با خود و اندک از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم نشسته می مانیم آیا پس بگیریم از آن آب پس وضو کنیم یا آب یا گویا استبعاد این توحی باب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه و آنرا لکن من الله ماء اطهر و یا یا خافت می آب آسمان را در اوصاف و قال پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی البحر و باره آب دریا هو الطهور ماؤه و در باب یک گفته است آب او طهور بضم طاء مصدر و بفتح طاء هم بحسن مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک بکذا تقد ابن النباری جماعات من اهل اللغة عن الجمهور و جمعی مطهر نیز آمده و به قال احمد و الشافعی و محلی است از امام مالک بعض اصحاب ابی حنیفه که طهور بمعنی طاهر است و توجیه این خفای هست که در لمعات شرح مشکو ذکر کرده و خلیل و صمعی ابوطاهر سجستانی و ازهری و جماعته و سیبویه گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن و آبی که بدان وضو کنند بافتح است و قال صاحب المطالع

قال گفت ایسید ہر گاہ پرسیدہ شد رسول خدا کہ آیا طہارت کنیم از چاہ بظلمت در مینہ است و آن چاہی است کہ انداختہ میشود در آن کتہای خون
آلودہ و گوشت سنگ گندگی قال فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ان الماء طہور ولا یخسہ شیء بدستیکہ آب
پاک است پدید نیگردد و انداز چہ زیر کہ بسیار است و چہ در است و آشتی المعات گفتہ این چاہ در آن وقت جاری بود و راہ بسیارین داشت مثل
جوبہ روان اگر چہ وہ در دہ نمود و آنقدر نبود کہ آب و سہ بحر یک منفصل گردد و انتہی و در حجتہ اللہ البالغہ نوشتہ حدیث بئر بضاعہ اگر چہ بحسب
ظاهر مطلق است در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر و لیکن بدلائل حال ناظر است در کثرت بلکہ مخصوص است بکثیر و بدلائل احادیث دیگر خاص است
بغیر متغیر و چہ قسم گمان کردہ شود کہ نجاست در وی مستقر مماند حال آنکہ عادت بنی آدم جاری است بر اجتناب از آنچہ امور و چہ قسم مے نوشید آنحضرت
از آن چاہ بلکہ حقیقت حال وی اینست کہ نجاست در آن چاہ سہ تصدی اقتاد و بر سر رفت چنانچہ امروز حال چاہکا و یار است پس قے کہ اسلام آمد
مردم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدند از طہارت شرعی کہ زائد بر طہارت مقررہ نزدشان باشد پس فرمود کہ آب پاک است نجس نماند و را
چیزی یسے نجاست کہ نزد شما مقرر است علاوہ آن چیز دیگر نجس نشود و اینست قول فصل درین مسئلہ انتہای گویم در حکم مياہ چند حدیث آمدہ سیکہ ہمین
حدیث باب دیگر حدیث قلین دیگر حدیث بول اعلی دیگر حدیث استیقاظ و دیگر حدیث مای دائم دیگر حدیث ولوغ کلب این ہر حدیث ثابت است
چنانکہ در کلام مصنف خواہد آمد و از بی اختلاف پیداشد در علم در بارہ آبی کہ نجاست اقتاد در وی و یکی از سہ وصف او کہ رنگ بود و مزہ باشد و گرگون
نشہ مالک ظاہر یہ تمسک کردند بحدیث باب و گفتند کہ آب پاک است قلیل باشد یا کثیر مذہب مشہور مالک ہمین است اما این خلاف قول مالک است
در موطا کافی المصنف و حنفیہ و شافعیہ گفتند کہ اگر قلیل است نجس شد و اگر کثیر است نجس نشود و مگر وقتی کہ بعض اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در حدیث
قلیل و کثیر حنفیہ گفتند کثیر آنست کہ اگر یک طرف وی بجنائز طرف دیگر بچسبند و ماعدہ این قلیل است اما بغوی گفتہ کہ این نہایت در جہالت است بہمت
اختلاف احوال جنبش ہندگان در قوت ضعف کذا فی المصنف و بعضی تقدیر کردہ اند کثیر را بدہ در وہ و جز آن از مساحت اما بغوی گفتہ این سخندی
ست کہ باصلہ از اصیل شرع رجوع ننکند انتہی و شافعیہ گفتند کثیر آنست کہ مقدار دو قلب باشد از قلال تجر و آن پانصد رطل است و ماعدہ ای و قلیل است
آمار مصنف گفتہ این تقدیر نیز مخمینی است زیرا کہ فلد گاہے کلان مے باشد و گاہے خرد پس اصح اقوال همان قول اول است آن شہرت بہ ذہاب
سلف در تفویض بمفہم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلین تقریب آن مفہوم است با ذہان نہ تعدید زیرا کہ ہر چہ درون قلین باشد در خدا وانی
و حفرہ و دخل است و ہر چہ فوق قلین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود و حوض و جابہ میتوان گفت انتہی و نیز گفتہ بیقین معلوم است کہ جابہ حجاز
غیر کسیری باشد و نہ عشرہ و نہ عشرہ و نیز معلوم است کہ حفرہ و سہو حوض مے گویند و نیز معلوم است کہ وقوع نجاست کہ تغیر کند طعم یا بوی یا رنگ آب را حکم مماند
حکم دخول قوام سبع است پس اصل شد این حدیث کہ وقوع نجاست غیر مفرہ احد الاوصاف در آب نجس نماند و دانان آب را انتہی و جابہ این اختلاف
تعارض احادیث مذکورہ است زیرا کہ حدیث استیقاظ و حدیث مای دائم مقتضی تخفیف نجاست است و قلیل آب را و همچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعلی
معارض است زیرا کہ مقتضی عدم تخفیف آب قلیل است نجاست قلیل و همچنین حدیث باب تیس اہل مذہب آل جمع کردند میان این احادیث با نظر ملحق کہ حدیث
استیقاظ مای دائم و ولوغ براسے حکم نجاست آب نیامدہ اند بلکہ امر باجتناب از آن تعبہی است نہ بغیر نجاست و گفتہ اند کہ نہی درین احادیث برای کثرت
ست نہ آن ظاہر طہارت و شافعیہ باین طریق جمع کردہ اند کہ حدیث باب مجہول است بر قلین و بر آنچہ فوق او باشد کہ آن کثیر است حدیث استیقاظ و حدیث
مای دائم مجہول است قلیل و حنفیہ گویند کہ امر بلا جہشہ شی کثیر است کہ تعدیدش گذشتہ و در حدیث قلین قبح کردہ اند با نظر اب و بقیہ احادیث در قلیل است
ولیکن حدیث بول اعلی و ادرت برایشان زیرا کہ در وی پس است بریکہ قلیل نجاست مفر قلیل نیست زیرا کہ آن موضع کہ اعلی بر وی ملول کردہ بیک آب پاک شد

و نام ابو حاتم محمد بن ادریس بن منذر خطی رازی است و جمعی گفته وے امام حافظ کبیر کے از اعلام ست منول شد و رسنہ یکصد و نو و پنج ہجری و وثقا یافت و راہ شعبان سنہ دوم و ہفتاد و ہفت و بود و شاد و دو سالہ نسائی گفت ثقت است و الکلبی بھی و در روایت بھیقی ست و نام وی احمد بن حسین ست و کثرت ابو بکر حافظ علامہ شیخ خراسان بود تولد او و شعبان سنہ سصد و ہشتاد و چار ہجری ست و بغداد و کو فوج حجاز و جرآن گردیدہ علم حدیث سماع کرد و حاکم و ابوطاہر و ابن فورک ساندہ اویند و علم حدیث و فتنہ تخریج تمام دشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجہ نزد وی نبود و بر احادیث این ہر کتاب و را اطلع کما یغنی دست ہم ندادہ گفته اند کہ بیچ شافعی و عالم نیست مگر امام شافعی یا بروی ست مگر بھیقی کہ منبت اور شافعی ست زیرا کہ وی نصرت مذہب او و کتب خود چنانکہ باید نمودہ و سبب می ہمیش رواج دو بالا گرفته از وی نصایح عمدہ یادگار ست و بھیقی گفته تالیفہ تقار الف جز انتہی وفات وی دہم جادی الاولی سنہ چارصد و پنجاہ و ہشت ہجری و زینیا اور اتفاق آمدہ دفن می بھیقی ست بمجودہ مفتوحہ و مشاء تحت سیر ساکنہ بلدہ ایست قریب نیشاپور سو گفته اند کہ نام چند قصبت کہ نسبت بہر یکی بھیقی گویند چنانکہ بارہم در ہندوستان و کبود جامع در میان فقہ و حدیث و زہد و علم حدیث و حق تعالی در علم و قوت فہم وے برکت عظیم بخشیدہ بود از اشارت اوست **نظم من اعترأ بالمولی فذلک جلیل +** و من رام عن سواہ ذلیل + و لو ان نفسی مذبرا ہا ملینکھا + مضمر عمرھا فی سجدۃ لقلیل + **أحب مناجاة الحبیب با وجہ +** و لکن لسان المذنبین کلیل + و بالجملہ لفظ وی رحم درین حدیث اینست ان الماء طہور و بر ستم کہ آب پاک ست ناپاک نمی کند اورا بیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء طہور ایں چنانکہ سنت و کتاب بن مسلمان بن ست و دلیل ال اجماع قائم و یغنی دلالت میکند اصل و ظاہر و براوت نیز برین اصل عنصر آب ظاہر و مظهر ست بے نزاع و ظہور ہم افادہ ہمین معنی میکند و بر اکت اصلیہ از غلطت نجاست مستحب اوست **الا ان تغیر ریجۃ او طعمۃ او لونہ بنجاستۃ** و حدیث فیہ مگر آنکہ برگردد و بویا فرہ بارنگ اور نجاست کہ حادث شود و در شوکانی و در رازی مضنیہ گفته در سنن حدیث کسی ست کہ احتجاج کردہ نمیشود بدو یعنی رشد بن سعد و ہو متر و کہ و متفق اند اہل حدیث بر ضعف این زیادت و تکیں اجماع واقع ست بر ضمیموش چنانکہ ابن منذر و ابن مقن در بدر سنیر ذکر کردہ اند پس ہر کہ قائل ست بحجت اجماع نزد وی انچہ ازین زیادت مفاد شدہ همان اجماع ست و ہر کہ اجماع را حجت نمی گویند نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا کہ بر سنی این زیادت اجماع کردہ اند و تلقی بقبول نمودہ پس این استدلال بر زیادت ست نہ باجماع انتہی و وار قطنی گفته این حدیث ثابت نیست و شافعی گفته مروی ست از آنحضرت از وجہی کہ ثابت نمی کنند اہل حدیث مثل آنرا و تو وی گفته اتفاق کردند محدثان بر تضعیف و مراد بدان تضعیف روایت استثنائت نہ اصل حدیث کہ ثابت و حدیث بر بضاعت و لیکن اجماع کردند علما بر قول حکم این زیادت این منذر گفته اجماع کردہ اند علما برینکہ باقلیل و کثیر چون واقع شد و روی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا بیچ اورا پس آن نجس ست و ہمین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی کہ متغیر ست یکے از اوصان ثلثہ او نہ این زیادت انتہی و عن عبد اللہ ولادت او پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد و ہمراہ پدر بزرگوار خود و در صغر سن کہ ہفت سالہ بود و بعضیہ گفته اند پیش از وے و این صحیح شدہ حاضر نشد پدر را از بہت صغر سن و در حضور وے مرآہ را اختلاف ست و بود وی رضی اللہ عنہ از اہل بیت و زہد و احتیاط و تحری و تقوی و در فتوی و تقوی و استقیم در اتباع سنت جابر گویند و بیچ یکے از مگر آنکہ میل کرد و دنیا بوسے الا ابن عمر و عائشہ گفت نہ یم لازم گیرندہ تر اہل اول یعنی سنت آنحضرت را از عبد اللہ بن عمر و محمد بن حنفیہ گفته کان ابن عمر خیر ہذہ الامۃ و سعد بن جبیر گفت یم ابن عمر و ابو ہریرہ و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینہا کہ نیست بیچ کس از ایشان بر آنحال کہ مفارقت کردہ بود آنحضرت را بران غیر ابن عمر و کثرت نافع لورایت ابن عمر بتبع آثار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقلت ہذا مجموعہ و در اول مصنف شرح موطن آثار

بسیار از صحابه و تابعین و غیر هم در نماز و سجده بر روی درگاه در سینه هفتاد و سه بجزی اتفاق افتاد و در مقبره مهاجرین مدفون شد
یکه از او عیبه علم بود خلایق بسیار از وی روایت دارند و بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبدالله پرسیده شد پیغمبر خدا از آب
که می باشد در بیا با نماند از زمین و از زمینی که می چرند چار پا بیا و درند با آنجا و او را می شنوند بران آب نوبت نبوت قال فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم در جواب سوال مذکور اذ اکان الملاء قلتین هرگاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام یعنی جزه عظیمه یعنی کوزه
کلاان سفالین که در وی آب اندازند و تسمیه وی بقله بجمت عله و ارتفاع اوست یا بجمت انک مدوی عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگردد و اند و قله نام هر چیزی
که عالی و مرتفع باشد و از اینجا است قله جبل و جمع وی قلال است بکسر قاف و مراد ویرانجا قله است بفتح با و جمع چنانکه بعضی روایات تصریح کرده و
نیز معروف در الوقت همین قله است بفتح با و در پس ظاهر وقوع تحدید بوسه باشد و بجز نام قریه است قریه مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلهها و نام شهر
از شهر مکه بن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد که ذانی القاموس مقدار قله قلعه مشهور و نیم قریه است و بعضی و قریه باشد ابن جمیع گفته
قال بجز را هر قله از دو و قریه بود و چیزی و شافعی گفته آن چیز بهم بود و ما از نصف گرفته ایم احتیاطا و بعضی و قریه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار و
قریه باشد و قریه بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلتین و است و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صدر طل عراقی است و رطل عراقی صد و است
و است و بهم در مصنفی گفته شافعی تقدیر کرده است به پنج قریه و یا ران او گفتند پنج قریه یا نصف رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف
قریه اخذ کرده شود مگر بنا بر احتیاط و قریه نیز متفاوت می باشد از بر صدر طل حمل کردن نهانی از تکلفی نیست انتهی که بحال الحث بر رسیدار و پلیدی
را یعنی پلیدی نیکو و دو دفع میکند پلیدی را از خود و رحمة الله الباعه گفته معنی می آنست که حامل تیشو و خبث معنوی که حکم میکند آن شرع نه عرف و عادت
و هر گاه یکی از اوصاف ثلثه او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاش شود از این باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر امر ضرورت
که چاره نیست از آن نه آنکه حکم ویزان است و همین است حال جمیع مقادیر شرعی و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالباً هفت شیر و پنج شیر
خود و این مقدار را که وضو است و اعلی در اوانی قله است و به پنج آوند اعلی تر از قله نزد ایشان معروف بود و قلال بجز هم غالباً بر اینند پس این حدیث فاصل
میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلیتین مقصود کرده است بسوسه مثل می در ضبطای کثیر آنچه مالکیده یا بسوی رخصت و آب و سجده مانند پشتک با شتران و
بالجمله درین باب آنچه معتدیه تواند شد و عمل بر آن واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب است بی شبهه انتهی ملخصاً گویم نزد می گفته که
مذهب شافعی واحد و اسحق همین است که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیکردد و ما دام که تغییرند به رنگ یا بوی یا مزه او را آنتی و همین
حدیث دلیل ایشانست و مصنفی گفته تحقیق در این مسئله آنست که درین باب سه حدیث مروی شدی حدیث قلتین که در سلسله حیاض فلوات وارد شده است
و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه ما دون قلتین حمل خبث نمینماید دیگر حدیثی که در بر بضاعه وارد شده است و آن بمفهوم خود دلالت میکند
بر طهارت جمیع میاه اگر چه مورد آن فوق قلتین است سه حدیث می دانم و این حدیث دلالت میکند بامتناع از انکامای اگر نجس میشود ببول لند از غسل آن
منع کرده اند و بمفهوم مخالف بر آنکه حکم می جاری خلالت حکم می باشد پس مالک قول مشهور قائل است با نکه می قلیل نجس نمی شود بوقوع نجاست در وی
حقوقی که متغیر نشده است بجمت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بقوسه گفته که حدیث بر بضاعه مخالف حدیث قلتین
نیست زیرا که بر بضاعه مابکثیر بود که وقوع این است یا و امتغیری ساختی مترجم گوید فیه نظر زیرا که استلال بعموم لفظ نیست
نه مخصوص و اقعه و اگر گویند این عموم خاص است بقلیتین و باقی آن گویم قدیکه مفهوم مخالف بران دلالت می کند آنست که حکم
معدون قلتین غیر حکم قلتین است اگر چه آن مختار است که است و هم که است آخر باشد یا مقید بودن یک بقید و و ان الآخر ابو حنیفه

[illegible]

وصحیحة ابن خزيمة وصحیحة ابن خزيمة وشوکانی گفته این حدیثی است که واقع شده است اضطراب در سدن و تنیدی چنانکه در موطن
آن مبین است و جواب داده است جواب دهند از اضطراب و بهر حال در حدیث دلالت است بر آنکه چون بر سد آب بقلین بر نیدار و پیدی را
و چون باشد کمتر از قلین پس حل میشود خبث را گاهی اما چنانکه حدیث الماطلو لا یجسه شیء مقید است بر زیادت جمع علیها همچنان این حدیث
نیز مقید است بآن یعنی مقدار قلین حامل خبث نمی شود و بهر حال مگر بحالت تغیر بعض اوصاف نجاست که درین وقت البته بضرورت حسن و مشا بهره
حامل خبث است پس نسبت هیچ منافات در میان حدیث قلین و در میان این زیادت جمع علیها و مادون قلین منطنه حمل است اما در آن قطعاً و بیگنا و لا
بر حل خبث نیست و نه بر یکا انچه خبث حل کرده آن خبث او را از طهوریت بر آورده چه خبث مخرج از طهوریت خبث خاص است که موجب تغیر چله یا بعض
اوصاف ثلثه اوست نه خبث غیره حاصل آنکه از حدیث قلین دلالت برین مفهوم که مادون وی حامل خبث است مستفاد است مگر آنقدر که گاهی
درین مقدار اگر نجاست افتد حامل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس و خارج شد از طهوریت پس خود در وی ازین مفهوم خبری نیست
و نه هیچ مناسبت است در میان خبث و در میان نجاست مخرج از طهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده و در حدیث ابو سعید خدری گذشت
همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت این نفی بلفظی کرده که اعم صبیح عام است یعنی در اول گفت لا یجسه شیء
و در ثانی لم یجسه شیء پس مستفاد شد که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک است مگر آبی که وارد شد در آن تصریح مخصوص این عام باینطور که این آب نجس
چنانکه واقع شد و زیادت جمع علیها زیرا که وارد دست بصفیه استنا پس این زیادت از تخصصات متصله است نسبت بحديث ابی سعید و از تخصصات
منفصله است نسبت بحديث ابن عمر بر قول راجح و اصول که مبنی میشود عام بر خاص مطلقاً و اینجام عدم منافات در میان مفهوم حدیث قلین و دیگر احادیث ثابت
شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلین حامل خبث شود بر وجهی که مستلزم تغیر ریج یا لون یا طعم باشد و اینصورت البته موجب نجاست مخرج از طهوریت است
و اگر بر وجهی حاصل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست و رفیع است بتقدیر قبیل مادون قلین و کثیر بقلین شافعی و اصحاب
لو و بتقدیر قبیل با نچه در آن گمان استعمال نجاست باشد با استعمال آب و کثیر با نچه در آن این گمان نباشد این علم و مجاهد و نیز مروی است از شافعی و حنفیه و احمد
اما معلوم نیست که این روایت صحیح است یا نه و اهل این مذهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرُّجُوعُ فَالْأُولَى و خبر سدید قاطع و خبر و لوغ و احادیثی
از بولام ملی و اعم و این همه احادیث اگر چه در صحیح اند اما دلالت بر سقوط ندارند و اگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت ازند پس این دلالت متبیه باشد
با نچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد و هیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر تا نفوت که مخلوط شود با آب جرم یا ریج یا لون
و سه در ظاهر و مشک نیست که همچو آب مخلوط با نجاست نجس است زیرا که اگر نجس است پس متوضی استعمال عین نجاست است و اگر ریج یا لون یا طعم است پس
خود هیچ مخالفت در میان این مذهب و مذهب راجح نیست مگر همین جهت که ایشان اعتبار نموده اند و اهل مذهب اول اعتبار نموده و لیکن مخفی نیست
که صدور این منطنه از غیر اهل و شوک است پس این خود مخالف منته نشد و اگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط است پس
این مذهب مستقل غیر مذهب مذکور و لیکن ظاهر همین است که مراد مخفی اول است و دلالت دارد بر آن وقوع اجماع بر تخفیف آیه که نجاست یکی از احوال است
او را بر گردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز بخند قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول است اعم از عین
و ریج و لون و طعم و ثبوتاً و انتفاء و درین حال هیچ مخالفت نشد در میان هر دو مذهب زیرا که اصحاب مذهب اول خلاف نمی کنند درین که استعمال متطهر
با لکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب است از طهوریت زائد بر آن خروج که نزد استعمال آب غیر باحد الاوصاف بود و این مجموع چیزی است که
مبحث آب بر آن مشتمل بوده است در جمع بین المذاهب المختلفة و بین اول و آله بر آن و بعض اهل علم استدلال کرده اند برین مذهب بمثل حدیث استغفرت

قلوبک حدیث و کما یرتجح و مستفاد میشود از این احادیث مگر چنین که تورع نزد وطن اولی است از اقدام بر آن و اهل این مذهب عمل برین سخن خفا و جزا و
 سبکوند حال آنکه دلالت اوله مذهب اول بر وجهی که تخصیص رفت بر مذهب ثانی است پس اینها و نتیجه با مثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود استدلال تنها استدلال بر وجهی
 عمل بالظن است نه نظر بخصوص این سبک گوئیم اوله عمل بالظن هر چند در کتاب سنت بسیار است اما دلالت اکثر از آنها بر نهی از عمل بالظن است و همچنین بقولین حدیث
 استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفید است و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه کثیر آنست که مستحضر باشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر
 متحرک نشود و یا آنکه در ساحت اینقدر و آنقدر باشد و برین همه اقوال اثارت از علم نیست بلکه خارج است از باب روایت مقبوله و در ایت مقبوله و حق اینست که
 مسئله آب لا مضایق است محقق در ساحتش متغیر میشود و در فرق نیز متغیر طریقی و سه متغیر دیگر و در صورتی که ما تخصیص کردیم هیچ یک را از اهل علم واقف
 نشدیم انتهای کلام الشوکانی گوئیم انصاف درین سبک نظر با دل مختلفه و صور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوقانی و من قال بقوله است و الله اعلم و
 صحیح گفت حدیث قلین بن ابی جحان بکسر حای مملو و تشدید موصوده نام و سه محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید است نسب او برزیده سناه بن نیم
 میرسد پس و تثنی است و نسبتی نیز گویند نسبت بر نسبت که شریست در سیستان و وی آنجا ساکن بود شاگرد شافعی است و ابو یعلیٰ موسی صلی و حسن بن سفیان
 و ابو بکر بن خزیمه هم تلمذ کرده و از خراسان تا مصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته حاکم از تلامذه اوست وی در کتاب الاقوال گفته لکننا کتبنا عن الفی شیخ
 صاحب تصانیف عدیده سفیده است و تثنی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین محافظا لاثار علما بالطلب التجوم و فنون العلم صنف المسند الصحیح
 و التاریخ و کتاب الضعفاء و فقه الناس بسم فقه و کتاب اللغة و الوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من أوعية العلم توفی سنة أربع وخمسين
 و ثلث مائة و موفی عشر الثمانین و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی النیسابوری المکنی بابی عبد الله
 المعروف بابن البیتح و بیح بیرو پاری را گویند که از اجداد او بیح بود و تولدش در سنة صد و ست و یک ماه ربیع الآخر است و صغیر سن طلب علم حدیث نمود
 و خراسان و ماوراء النهر و دیگر بلاد را طواف کرد و از دوزخ را شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود و از پدر خود هم روایت دارد و ارقطی و ابو ذر و
 و ابو یعلیٰ و بهیقی و ابوالقاسم قشیری و دیگر اساتذه این فن از وی روایت دارند و مشهور و تالیفات بسیار و غیر ذلک لایف اوست حج گزارده و قاضی شده
 باین جمت او را حاکم گویند روزی در حمام در آمد و غسل نمود چون از آنجا برآمد آست کشید و جان واد هنوز لنگ بسته بود و جامه نپوشیده و این ماجرا
 در سنة چهار صد و بیح زود او بعد و فاش بنجاب دیدند میگفت بنجات یافتیم پس سیدنا بیح چیز گفت در نوشتن حدیث و الله اعلم گوئیم همین قسم خواب از دیگر
 اهل حدیث هم تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاهل الحدیث و لمن کتب الحدیث و اشاعة جلنا الله تعالی ستم امین و عن ابی هريرة رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغتسل احدکم فی اماء الدائم وهو جنب گفت ابو هریره فرمود آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم غسل نکند یک از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنب است گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند ای ابو هریره گفت بگیر و آب را گرفتنی
 یعنی آب را بدست بردار و ببر و آن آب غسل کند از اینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب و آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل گردد اما اگر دست
 در آب بر آید شستن دست از جنابت دارد و مستعمل گردد و قاله ثمنی اخرجه ابن ماجه و مسلم بهذا اللفظ و للبخاری بلفظ لا یبولن احدکم
 فی اماء الدائم الذي لا یجری ببول نکند یک از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد
 و نجس نمیکرد و غسل در جابز و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آن تغییر یابد و قید
 لا یجری بر آید آنست که آب جاری بوقوع نجاست پدید نیگردد و در نزد بعضی شافعیه آب اگر قلیل باشد هر چند جاری باشد بود و مکره است
 و گفتند اندک این همه تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع است از جهت

نرس اندازد جن که میگویند جاس ایشان در شب هر جا که آب است می باشد شستن بغسل فیہ بستر غسل کند و آن آب و این گویا علت
 نمی از بول کردن است یعنی دوست از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل می کند در و سه و قید غسل اتفاقی است در وضو نیز حکم بول
 همین است بلکه سخت تر و بدتر از آن و در یک روایت مسلم منہ آمده بجای فیہ و مفاد فیہ عدم غسل است در آن بانفاس مثلاً و مفاد منہ
 عدم تناول است از وی و غسل کردن خارج آن و نزد حرمی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده و کلابی داؤد و در لفظ نزد ابو داؤد و احمد
 عوض ثم یغتسل و لا یغتسل فیہ آمده یعنی غسل نکند در آن آب و عوض و هو جنب من الجنابة آمده یعنی از جنابت و جز این روایات
 دیگر نیز آمده و مجموع آن ثلاث میکند برنی از بول در آب و اثم بالانفراد و برنی از غسل بالانفراد و برنی از مجموع غسل و بول در آب تشوکانی گفته منینوا
 گفت که هر دو روایت انفراد مقید اند باجماع چه بول بالانفراد هم در آب جائز نیست پس اغتسال با وضو هم در آب مستاده بدون بول جائز نباشد
 و هر که جز آب بسته نیابد و خواهد که بهین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیل نماید و آب را حرکت دهد تا از وضو سکون براید آنوقت وضو کند
 و ابوهریره نمی را بر انفاس حمل کرده و لهذا گفت تناول کند و غسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا که در وی انفاس نمی باشد بلکه آب است
 گرفته بجای برنی پس اولی همانست که پیش از طهارت آب را بجای آنند و جمیع بر خلاف این مدلول فرق نکرده اند در مستاده و روان و بعضی گفتند این
 روایات محمول است بر کراهت فقط حال آنکه هیچ وجهی بر آن پیدا نیست و گفته اند که مستحضر این اجماع مخصوص است و باجماع راجع همین است که
 طهارت بآب ساکن مادمیکه مستاده است روا نیست و چون او را جویانند و صف صلیش که مطهر بودن است عود گردانته و در حجة الله البالغہ
 گفته مگر آنکه مستحضر باشد جاری و عفاف در هر حال افضل است انتہی و عن رجل صحیح الثبوت روایت است از مردی که صحبت داشته پینمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم را چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره و در غزوه خیبر که در سال ہفتم از هجرت بود ایمان آورد و محمد
 حمیدی که تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین و قدما تابعین است از او روایتی قال نهی گفت نمی کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان یغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بر زیادتی و بقیه آبی که غسل کرده است بدان مرد یا
 غسل کند مرد ببقیه آبی که غسل کرده است بدان زن و زیاده کرد و دستد و بر وزن حطلم که از کبار اتباع تابعین است در مرتبہ احمد بن حنبل این عبارت را
 و لیغتر فاجمعا و باید که آب بگیرد از ظرف هر دو از زن مرد و کیبارگی نه بنوبت اگر چه در اغتراف جمیعاً نیز در کثرت دوم غسل هر یک از فضل و دیگر
 لازم می آید اما اینقدر عفو است و منی عنه غسل است بفضل که بعد از غسل در ظرف بگذارند و در روایتی از ابو داؤد و ابن ماجه و ترمذی از حکم بن عمر
 آمده که نمی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از بینه وضو کند مرد بر زیادتی طهور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و از اینجا معلوم گردد که وضو و غسل
 هر دو از فضل زن و انیت اخرجه ابو داؤد و التسانی شیخ در ترجمه مشکوٰۃ گفته نزد اهل حدیث و طرق اسانید این هر دو حدیث سخن است اگر چه ترمذی
 آنرا حسن صحیح گفته ولیکن بهیقی تضعیف آن نموده و زہری گفته که خطابی گفته اهل حدیث رجحانی نیستند بطرق اسانید نمی از اغتسال جل بفضل مرأة و اغتسال
 مرأة بفضل رجل و اگر ناست شود محمول است بر شیخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یک از امت بآن زنند و حال است که صحیح باشد و هیچ کس بآن عمل نکرده و بسبب
 آن نمونده و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمہ مذہب امام احمد بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح مفصل بیان کرده ایم انتہی
 گوئیم مراد شیخ لغات است و مراد ابن حجر کیستی است نه مصنف این کتاب زیرا که وی تصحیح این روایت کرده و گفته آسناده صحیح و تضعیف نه
 و در فتح الباری گفته رجالہ ثقات و لم نقف له علی علة انتہی و بهیقی در سنن گفته ہذا الحدیث رواہ ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدیثہ ہو عنہ الا انه مرسل
 جمید لولا انما لفقة للاحادیث الموصولة و داؤد بن عبد الله الاودی لم یحجج بہ الشیخان البخاری و مسلم انتہی و در سبیل گفته قول مصنف اسناد صحیح اشارت است بسبب

قول بهیقی یا قول ابن خزم کہ یکی از روایات در ضعیف است اما اول پس باین جهت کہ ایہام صحابی منفرست بسبب آنکہ صحابہ ہمہ مدلول اند و آمانانی پس
 باین جهت کہ مراد ابن خزم بضعیف داؤد و دودی است و موقوفہ آسے این حدیث معارض است بحدیث آیندہ انتہی و آن اینست کہ روایت است **عن**
 ابن عباس رضی اللہ عنہ سابقا ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد و سبب پیش از ہجرت بستہ سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزدہ سال
 یا پانزدہ سال بود با اختلافی کہ در آنست جبریل علیہ السلام را دوبار دیدہ و در صورت اجل الناس در گفتار افضح الکسک و در حدیث اعلم الناس بود لقب و ترجمان
 الفرقان و سلطان المفسرین است و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و بود عاقل حلیم صبور طویل القامتہ در مردم چنان می نمود کہ گویا بر
 مرکب سوار است و عباس از وسع درازتر بود و عبدالمطلب را وی درازتر و بود و بیض مشرب جسم و سیم صبح الوجہ وافر العلمات بالطاق کستہ ثمان و شصت
 و بود عمر وی ہفتاد و یکسال آزاد بلگرامی ہم گویہ قطعہ ای صبار و عجز را بر سر عم بنی و خاک آن بقعہ کم از غنیرہ نشناسی و کردہ ام خوب تماشا چمن طائف را
 نزد ہیچ گل او بگل عباسی و **انّ النبی صلی اللہ علیہ وسلم** کان یغتسل بفضل بمونۃ بدرستیک بود رسول خدا غسل میکرد بہقیہ
 آب کہ از غسل بمونہ می ماند و در حدیث متفق علیہ از عایشہ آمدہ کہ بودم من کہ غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از یک و نہ کہ میان ما و او بود
 چنانکہ ہر یک از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت پس مبادرت می فرمود آنحضرت مرا یعنی و آب گرفت تا آنکہ می گفتم بگذار بر آب من بگذار بر آب
 من یعنی مگر می گفتم تا من ہم آب بگیرم معاذہ کہ راوی این حدیث است گفت و آن ہر دو یعنی عایشہ و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند و آخر وجہ
 مسکومہ و وجہ جمع میان این احادیث آنست کہ حادثہ نمی محمول است بر آنیکہ ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول است بر آنچہ باقی ماندہ است از آب
 و ہمین جمع کردہ است خطابی یا محل کردہ شود نمی بر تنزیر جمعا بین الادلۃ و شیخ در ترجمہ حدیث جواز را بر خصص و حدیثی نہی را بر غیرت منسوخ و
 آورده و **لاصحاب السنین** و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کما اخرجہ البیہقی فی الحسن و الشدالی ابی داؤد و نیز روایت کردہ آنرا از
 ابن ماجہ و روی الدارمی نحوہ اغتسل بعض الزواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی جفۃ غل کہ و نہ بعض زنان آنحضرت در کاسہ بزرگ
 کہ آنرا آنرا گویند فجاء النبی پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لیغتسل منہا غل کند از آن و نہ آب کہ فاضل ماندہ بود از غسل می فقالت
 انی کنت جنتا پس گفت بدستی کہ بودم من جنب این آب بقیہ آب است کہ از غسل جنابت من ماندہ فقال ان الماء لا یجنب فرمود آب جنب
 نمیشود یعنی نجس نمیکرد و غسل کردن جنب بان و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفر و کرم کہ فی القاموس و در موطا امام محمد است کہ بودند و آن
 و زنان بزناہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند و آن در دست خواہ مرد پیشتر آب گیرد و یا زن و اینست قول ابی حنیفہ انتہی و صحیحہ الترمذی
 و ابن خزمیہ و صحیحہ گفت آنرا ترمذی و ابن خزمیہ در سبب لغتہ انظر جواز ہر دو امر است یعنی غسل مرد و بفضل زن و بالعکس و نمی محمول بر تنزیر است و **عن**
 ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طہور انشاء احدکم اذا ولغ فیہ الکلب ک
 شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ در آن و کلوغ خوردن سگ آب را باطن از زبان و در آوردن زبان خود در آوند کہ فی القاموس و ابن محض
 بدزدگان آن یغسلک سبع من ایت شستن آن ظرف است ہفت بار و ہمین است مذہب اکثر محدثین و ائمہ ثلثہ و نزد ابو حنیفہ حکم سائر نجاسات
 دارد و این حدیث محمول است بر احتیاط و وجوب یا این حکم در ابتدا سبب اسلام بود پس از آن منسوخ گشت گویم نسخ بجز احتمال بے استدلال منطوریہ
 است و بعضی استدلال کردہ اند کہ گفت ابو ہریرہ را وی این حدیث کہ بشوید از ولوغ وی سہ بار کما اخرجہ الطحاوی و الدارقطنی و جواب دادہ اند ازین کہ
 عمل مردی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باید نہ بر لمی فتوای را وی و نیز معارض است بفتوای خودش کہ بغسل ہفت بار دادہ و ہوا رج سند او نیز
 این فتوای او موافق روایت مرفوع است و حدیث یغسل ثلثا او خمساً و سبباً ضعیف است لا یقوم بہ الحجۃ زیرا کہ راوی دی عبد الوہاب بن خثاک

یکه از ضعف است پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث متفق علیه اینست که چون آب خورد سگ در آوندیکه از شاپس باید که بشوید آنرا هفت بار و لکن بالترااب بار نخستین از آن هفت بار شستن بخاک است و در روایتی نزد مسلم آمده که بار ششم بخاک شویید آن دقیق العید گفته قائل است باین حسن بصری و قائل اند بدان غیر او یعنی از متقدمین و حدیث قوی است و هر که قائل نیست بآن محتاج است بسوخته تاویل بوجبی که در وی است که استثنای گویم مراد باین قول نووی است که گفت هفت بار بشوید یکبار از آن بخاک آب مقابا باشد پس خاک را قائم مقام آب داشت و آخر بار ششم نام نهاد و مشکه قال الدمیسی فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تغفیر مجاز است و آنچه در حدیث دلیل است بر تعیین ترااب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب آنچه مسلم گویند روایت ترااب مضطرب میت زیرا که در لفظ اولهین آمده و در لفظ آخرهین و در لفظ احدهین و در لفظ سابعه و در لفظ ثامن و مضطرب قاصح است پس اطراح وی واجب باشد و جواب داده اند که اضطراب قتی قاصح است که همه روایات برابر باشند و در بخار روایت اولهین راجح است بنا بر کثرت روایات و اخراج احادیثی که از او صحیح خود و این از وجوه ترجیح است نزد قاضی الفاضل آن روایات که معارض اولهین بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومست اینست که روایت آخرهین منفرست یافته نمیشود و ترجیح کتاب حدیث سند و روایت سابعه بالترااب مختلف فیه است و روایت احدهین در امهات نیست و فی لفظ له و در روایتی از مسلم آمده فلیقره پس باید که بریزد آنرا و این عام است از آب طعام و در وی دلیل است بر نجاست لعاب سگ و این اقوای ادله است بر نجاست زیرا که اگر طاهر بود حکم بارتقاء فرمود مگر مصنف در فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یک از حفاظ از اصحاب عمش و ابن منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجبی از وجوه انتهی در سبل السلام گفته ازین حدیث نجاست فم کلب معلوم شد و ملحوظ کرده شد بضم سائر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از فم است زیرا که عرق اوست و فم او نجس است پس بقیه بدن او نیز نجسین باشد و ابن دقیق العید گفته نیست غسل کمر از حدش یا نجس اما در اینجا میتوان گفت که این حصر ممنوع است بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت اند بالاتفاق و در اینجا حدیث نیست پس متعین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل است که نجاست در فم و لعاب باشد زیرا که این محل استعمال نجاست است بحسب اغلب نظر بغالب احوال او که نجاست را می خورد و مباشر آن می ماند حکم دادند نجاست وی و این دل نیست بر نجاست عین او و جمهور قائل اند بنجاست ممالک و او و دوزهری خلاف جمهور اند و دلیل کسانی که می گویند غسل بر تعبد است نه نجاست اینست که اگر برای نجاست می بود کم از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عذر نیست و جواب داده اند که اصل حکم که امر بغسل است معقول المعنی ممکن التعلیل یعنی بر سر نجاست است و اصل در احکام تعلیل است پس محمول شود بر اعم اغلب تعبد صرف در عدد دست نه غسل و این ما خود است از شرح عمده و در حاشی فی تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام جزئی نیست و راجح در دو سه طهارت اوست و غسل تعبد است انتهای کلام اسهل و للقول مذهب و مبرترین راست این لفظ آخرهین او اولهین بالترااب و او در اینجا برای شک است از بعض روایات و گفته اند صحیح آنست که برای تنویج است و احدهن در روایت بزرگ آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر تنقید و آخرهین روایت ابو داود است و الثامن بالترااب روایت احمد است و راجح از همه همان روایت اولهین است که نزد احادیثین است کما تقدم و الله اعلم نووی گفته خبری در مذہب شافعی حکم سگ دارد و از نووی و سگ نیز هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز یک قول است مرشاضی را و عن ابی قتادة بفتح قاف ناشر طارث بن سبی انصاری است بکسر او سکون با فارس آنحضرت است در احد و باند او حاضر شده و فاشش در مدینه سینه پناه و چهار بوده و گفته اند که در کوفه در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرد و در جمیع حروب همراه او بود عمرش هفتاد و پنج سال و سه نیز از آنهاست که کنیت بر آنها غالب شده

کرده بود حدیث دلالت مستبر نجاست بول آدمی و هوا جماع و تبریکه زمین تا پاک پاک میشود برنجستن آب همچو سائر نجاست و بر آنکه غسالت نجاست
در شاشه پاک است اگر بر جاسی دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر زمین چقدر مقدار و برینجا اختلاف است مختار است که اگر بعد از پاک شدن محل
جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است مگر اگر در درنگ و بوسه آن متغیر باشد پلید میگردد و باتفاق کذا فی جمیع البحار طبعی
گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بمخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفه
زمین بمخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارد زمین می باید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد و انتهی شیخ و ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب
ماورجواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا توفیق که حدیث دلالت نکرد بر آن که قوم در اینجا نماز گذاردند پیش از خشک شدن شاید که نجس آب با فضل بر آن
بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بگویند بول نجاست غلبه آب بر طرف شود پاک بمخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت است و الله اعلم انتهی گویم
و دلیل حنفیه در تطهیر ارض شمس و ریج این حدیث است ذکاۃ الارض بیسها ذکره ابن ابی شیبہ و لیکن جواب داده اند ازان که این حدیث موقوف است بر محمد
بن علی باقر و نیست از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تیز این حدیث است بحرف الما و ظهور با ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف است بر ابن قلابه پس
حجت بر آن قائم نمیتواند و حدیث ظاهر است در نجستن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت
نرم بود برنجستن آب بر آن کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افکند چه آب شامل اعلی و اسفل و می نمیتواند شد و در بعض طرق این حدیث
آمده خدا و ما بال علی بن الراب فالتقوه و اهر یقوا علی مکانه ما تمصف و تلخیص گفته این حدیث را دو سهناد موصول است یکلنا این مسعود و دیگران و ثلثه
بن الاثقع و در هر دو مقال است و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود بطل گردد و انتهی اشوکافی در شرح و در هر یک گفته اند شستن آن
ممکن نیست همچو زمین چاه پاک کردن آن برنجستن آب است بر آن یا بکشیدن آب ازان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد با ذباب نجاست
هم باقی ماند و این در نجاست است که جرم و لون دارد و اما بول پس و ارد است از شارع در آن که تطهیرش برنجستن دلو است از آب است بر آن و زمین نجس ببول پاک
می شود و این برنجستن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائده است از آنجمله احترام مساجد است زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمودین
مسجد با صلح چبری ازین بول و قدر نیست جزین نیست که بر آب ذکر خدا و خواندن قرآن است و چون صحابه مبادرت کردند بانکار بروی مقرر داشت
آنحضرت ایشان را و امر کرد بر فتنه چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما یغسلکم منکم و لم یغسلوا منکم و انما یغسلکم منکم و انما یغسلکم منکم و انما یغسلکم منکم
حسن خلق و لطف آنحضرت است در تعلیم و از آنجمله آنکه ابعاد وقت قضا حاجت برای کسی است که غافل گردن یخواهد بر آن بول چو عرب بهین
بود و بول کرد آنحضرت و یک را بر پشت خود استاده کرد تا نترسند او را و از آنجمله دفع کردن عظم المضرتین است با خف آنها زیرا که در قطع کردن بول بروی
اندیش میفرموی بنجس اکثر مواضع مسجد و ملوث بدن و جامه وی بود و عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم احلت لنا میتتان فرمود آنحضرت حلال کرده شده است بر آب ما و چهره مرده سب و ذبح و دو خون فاما المیتتان
فالجراد و الحوت پس دو مرده ماهی و مرغ اند و در صحیحین غیر جماعت از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم هفت
غزوات یخوردیم مرغ را و اما الدمان فالطال و الکبد و اما دو خون پس جگر و سپر زست که مشابیه اند خون در رنگ گویا خون بسته اند
و درین حدیث دلیل است بر حلت مرغ بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال است که بسبب آدمی یا قطع را بر منسب و
در نه جرم و آیین حدیث حجت است بروی و همچنین حلال است ماهی بهر وجه که یافته شود طافی بود یا غیر آن با بخندید و بحديث الحلی سینه و با برین گفته اند
جمهور که حیثه بحر حلال است برابر است که نفس خود مرده یا بصید و رفته اند حنفیه بعد م حلت مگر چیز که مرده بسبب آدمی یا با فکندن دریا یا جزوی

و اما چیزی که مراد با گشت او را حیوانی غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر است نزد ابو داؤد و احمد و لفظ وی اینست که هر حیوانی
 انداخت صیایا جز کر و لکڑی آب پس بخورید آنرا و آنچه مرد در دنیا بطرف پس بخورید آنرا و این حدیث خاص است پس مخصوص شود بان عموم شیخ در ترجمه گفته این
 حدیث جنت است مراد از صیغره در تحريم طافی و تخمین منقول است از جماعتی از اصحاب انتہی گویم در شکوة است روایت کرد این را ابن ماجه و گفت همی پسند اکثر
 بر آنند که این حدیث موقوف است بر جابر یعنی قول او و مذہب اوست نہ حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبیل گفته ضعیف باتفاق ابنته الحدیث انتہی
 نووی گوید حدیث جابر ضعیف است باتفاق اما آن حدیث جائز نیست احتجاج بدان اگر معارض نشود او را چیزی فکیت که حدیث دیگر معارض اوست
 انتہی پس مخصوص نشود عام با و خورد آنحضرت از غیر که انداخت در یارب اس اصحاب سرین و نرسید که کدام سبب مرده بود و ضعف حدیث جابر
 از یحیی بن سلیم است و او ضعیف الحفظ است مرویست این حدیث بغیر وجه و در و س نیز ضعیف است و حدیث جابر صحیحین باین لفظ است که انداخت در یا
 مای مرده یا پس خورد از وی لشکر و چون آمدند گفتند رسول خدا فرمود بخورید و زسے را که بیرون آورده است خدا تعالی بسوی شما و بخورید از آنرا اگر با
 با شما پس دادند آنحضرت را بعضی ایشان چیزی یعنی ابو عبیدہ قدسی از آن مای بخورمت حضرت فرستاد و آنحضرت آنرا خورد و در بخاری است از عمر بن خطاب
 اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ كَفْت صید دریا چیزی است که شکار کرده شد و طعام دریا چیزی است که انداخت آنرا و در وی است از ابن عباس که گفت طعام
 دریا میته است مگر چیزی که قادر شد از آن و در وی است که گفت ابن عباس بخور از شکار دریا که صید یهودی یا نصرانی است انتہی و تبیین است مذہب
 جمهور و در براه گفته مالک شافعی گفته اند لا باس سیت از ت اطلاق اهل الکم المیتان پس سیتة بحر موصوف است بحل و ماسیگویم که سیتة بحر قنص است که
 بیند از آنرا دریا تا مصاف باشد موت بریانہ آنچه خوردہ است در وی سے آفت و نزد امام احمد نیز حلال است طافی و گفته که طافی خوردہ شود و آنکه منقطع
 شدہ است از وی آب نیک تر است بعضی از اصحاب احمد مکروه پنداشته اند انتہی گویم و جی که در براه برای عدم حلت طافی ذکر کرده مدخل است بآنکه اضافة
 بسوی دریا عام تر است از یکم بانداختن دریا سیر و باطل کث در آن بلکه طفو بلغ است از قذف در صحت اضافة و نیز این تعلیل بعد و در نص عام چیزی
 باشد بر تخیل تخصیص اللہ اعلم انخرجه احمد و ابن ماجه و الدارقطني و الشافعي و البيهقي و فيه ضعف زیرا که در سنن ابی عبد الرحمن بن زید بن اہم است
 و او ضعیف است امام احمد گفته حدیث منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن ملال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آورده و گفته ہو اصح و اتم و اتم و اتم کرده اند
 وقف او را ابو زرعه و ابو حاتم و گفت بیہقی که رفع کرده اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبد اللہ و عبد الرحمن و اسامہ و ابن معین نقض آنرا کرده
 و احمد بن حنبل قوی میکرو عبد اللہ المصنف در تخیص گفته بلی روایت موقوف اینجا حکم مرفوع است زیرا کہ قول صحابی اهل لکذا در حرم علینا کذا ل
 قول اوست امرنا لکذا و نمینا عن کذا پس حاصل میشود استدلال بوی محتم بودنش در حکم مرفوع انتہی و حسن ابی هریرة راجع اللہ عنہ
 قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الذباب فی شراب احدکم لم یقلعہ فیکفہ من شرابہ و ان شرب منه فلیکفہ من شرابہ و ان شرب منه فلیکفہ من شرابہ
 کی از شما فلیکفہ پس باید که غوطہ دہ مکس را و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داؤد فاما مقلوہ و در لفظ ابن السکین فلیکفہ فلیکفہ و در لفظ ابو داؤد و در لفظ ابو داؤد
 کند و عین از و یکشد آنرا از آن طعام و شراب فان فی احد جناحیه داء و فی الاخر شفاء زیرا کہ در مکی از دو بار زوی او علت و بیماری
 و در دیگر حدیث تندستی انخرجه البخاری و ابو داؤد و ابن خزیمة و ابن حبان ابن ماجه و الدارمی و ابن السکین و احمد بن حنبل حدیث ابی سعید الخدری و انس بن مالک و ابو یوسف
 نحوه و زاد و زیاده کرد ابو داؤد و در روایت خود انک یفتی بجناحه الذي فيه داء و البته پیر میزند وی بان بازوی خود که در و سیم بپاشد
 بخون خوق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجه این است که وی مقدم میکند سحر را و مؤخر میکند شفا را و درین حدیث دلیل است بر جواز قتل گسن با س و دفع ضرر
 و بر افکندن و خوردن آن و بریکه اگر در چیزی سائل افتد نجس میکند آنرا زیرا کہ امر کرد آنحضرت بغوطه دادن وی در طعام و شراب معلوم است که گسن نجس است

بیمای وقتی که طعام گرم باشد پس اگر نجس میکرد امر میفرمود بفساد طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلاح وی فرموده و این حکم متعدیست بهراختی نفس سالک ندارد
مثل گس شدن و زهر خوردن و عکس و هشیاه و گس خوردن حکم عام میشود بعموم علت و منتفی میشود بانتقای سبب و امر بنفس برای شفاست و معلومست که در گس
قوت بکمیته هست چنانکه درم و خارش که از گزیدن وی حاصل میشود و ولالت دارد بران پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر است و البته گفته اند که اگر موضع
تسخیر گس را هم بگس زد لک کند در دم نفع و تسکین حاصل شود زیرا که در یکی از دو بازوی او شفاست و آن جبر میکند نقصان بازوی دیگر را که در وی دواست
و عن ابی و اقد بقاء مکتوبه نام وی حارث بن عون است حاضر شد پدر او بود با وی لوی بنی لیث و گفته اند که از مسلم بن عیاض است قول اول
سیحمت است معدود است در اهل مدینه مجاورت کرد بکده و مرد در آنجا در سه شصت و هشت بعمو فتاد و چهار سال و مدفون شد در موضع قید الکبش نسبت
بسوی لیث زیرا که از بنی عامر بن لیث است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قطع من البعجة فهو ميت مخصوص
که بریده شدن از چارپایه و حال آنکه وی زنده است پس آن پاره بریده شده مرگ است خود نهی شود و این وقتی فرمود که در مدینه قدم آورد و یافت ایشان
را که کویان شتر و دهنها گوسفندان می بریدند و می خوردند پس منع فرمود از آن آخر حجة ابوداؤد و الترمذی و حسنه و اللفظه و روه احمد
و الدارمی و الحاکم و وصلة و ابن ماجه و البزار و لغت و ارقطنی اصح و اکشید مرسل است و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث هشام بن سعده و ابن عدی
فی الکامل و البوصیم فی الحلیة نحوه من طریق تیم الداری و سنده ضعیف و در سبیل گفته این حدیث مروی است بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید و ابی و
و ابن عمر و تیمم داری و روایت ابی و اقد همین باشد که در کتاب

باب الانیة

مجمع انارست یعنی آوند چون شایع نمی کرده است از بعضی آن لهذا احکام وی درین باب آورده عن حذیفة بن الیمان رضی الله عنه
صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب ستر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود نزد او علم منافقین کینیت او ابو عبد الله است و نام پدرش شکیل بتضمین
و میان لقب او است عنبسی است پسر و پدر هر دو صحابی انصاری شدند احدثا جماعتی از صحابه و تابعین مثل عمرو علی و ابو الدرداء و غیر هم را وی اندازد
مرو در مداین سنه سی و شش هجری بعد قتل عثمان باربعین لیلة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشربوا فی انیة الذهب
و الفضة و لا تاكلوا فی صحافها نوشید در آوند های طلا و نقره و نخورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحف است کسائی گفته بجمع
آنست که سیر شوند از وی پنج کس و قصه آنکه سیر شوند از آن ده کس و تخمیر صحاف خارج است باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهاب و فضا و بعضی
گویند راجع بفضه است و ذهاب در حکم اوست بطریق اولی و این عبارت بطریق قول تعالی است و الا ان یکنز و ان الذهَب و الفضة
و لا یتفوقنھا و اجماعست ایما را بر تحریم اکل و شرب در انیة نوشیم بر مرد و زن و هیچ یک را در آن خلان نیست مگر آنکه بعضی شافعی گفته که شافی
را قول قدیم است که مکروه است نه حرام قاله الطبرانی و کتیم الرزین قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیرا که در محاوره سلف استعمال لفظ کراهت بجا
حرمت بسیار آمده خلف چون باین معنی پی نبردند که کراهت را بر تنزیه فرمودی آرند و اختلاف کرده اند در احاق سلف باین هر دو در محروم تبعیجه گفته اند اگر
ممکن الانفصال است حرام است اما غایز آنکه درین صورت استعمال ذهاب فضه است و الفضة وی ممکن نیست درست است و اقرب اینست که اگر بروی
اطلاق و عند رویم گفته لفظ حدیث شامل آن باشد و الا فلا و جاز است اکل و شرب در انیة مصبب بالاجماع و اختلاف کرده اند در آنکه همین اکل و شرب
در انیة ذهاب و فضه حرام است یا همه استعمال است او بعضی گفته اند که سائر استعمال نیز حرام است بالاجماع و بعضی دیگر نزاع کردند در آن و گفته اند که اکل
و شرب و اوست نه در غیر و احاق سائر استعمال بدان از روی قیاس غیر عام است در سبیل گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب است زیرا که ثابت از نص

همین قدرت و دعای اسم اعظم صحیح نیست و این از شوم تبدیل لفظ نبوی است بخیری زیرا که آنچه در حدیث وارد شده همین تخریم اکل و شرب است نه چیز دیگر پس از آن عدول کرده و عبارت نویسان گذشته لفظ استعمال که عبارت عام است از پیش نفس خود تراشیدند و نظائر این تبدیل در عبارات قوم بسیارست و بعضی این حدیث را مگر بفرض تحریم و خود راوند زروسیم آورده و در محل فتح کروی باب الاطعمه و الاشری بود و در احادیث اجماع نفی مثل یواقیت و غیره بذهب و فقه اختلاف است و الظاهر عدم احقاق است و ابقای آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند آنرا از ائمه مذکور انتهی فانها لاصح فی الدنيا و لکم فی الآخرة زیرا که این شایا و امثال آن مکارفان بر است در دنیا و مر شارب است در آخرت و ذکر کافران اگر چه در اینجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم است و گفت براء بن عازب نمی کرد مگر رسول خدا آب خوردن در سیم پس هر که نوشید در سیم در دنیا نوشید در سیم و در آخرت متفق علیه این سنده گفته اجماع است بر صحت این حدیث و سخن ام المومنین آقا سیمه تاشین بنده نبی است از مهاجرات بود و هجرت کرد بسوی حبشه باز و خود پسر بدیده آمد چون زوجه ابو سلمه بن عبدالاسد بمکه در همان سال آخر ماه شوال سنده سیمه یا چهار بزرگي آنحضرت در آمد و فاش در سینه چهل شت هجری است و عمر شش هشتاد و چهار سال مدفون شد و برقیع روایت کرد از دوسه زینب عمر دختر و پسر وی این عبارت و عایشه و ابن السیب خلقی از صحابه تابعین رضی الله عنهما قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم الذی یشرّب فی اناء الفضّة انما یجر جرم فی بطنه نار جهنم آنکس که می نوشد در آوند نقره گویا که می نوشد جرم جرمه باوز در شکم خود آتش و زخم را جرمه در اصل لغت آواز شتر را گویند که میگردد آنرا در جرمه خود و استعمال میکنند در آواز آب که نزد اقدان در جوف میکند پس از آن خود بن آب جرمه جرمه باین صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب است و برقع نیز خوانده اند و معنی آن میشود که آواز میکند در بطن او آتش و زخم و چون آب خوردن باین صفت سیب استحقاق عذاب و در آمدن در و زخم است گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در بطن او آواز آتش است و جرمه جرمه بر تقدیر بول یعنی یشرّب است تقدیر ثانی یعنی بصوت و صحیح و مختار نزد جمهور نصب است و روایات دیگر معاضد است و در مختصری فاعل رفع است و لفظ مسلم درین حدیث اینست که هر که می خورد می نوشد در آوند سیم و زر الزم متفق علیه و درین باب است از عایشه رواه الدارقطنی فی الحلی من طریق شعبه و الثوری عن سعد بن ابیهم عن عن امرأة ابن عمر سمعت النبی صلی الله علیه و الله وسلم اذا ذابغ الاهاب فقد طهر چون دباغت داده شد جرم را پس تحقیق پاک شد و باغت بر استن پوست باغچه گندگی و تنایب از ناب و خواه با دویه و خواه با فتاب و اودن بمجروش شدن و در باز گذاشتن و آباب کبره بمهره بر وزن کتاب جرم مطلقا پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند و بکبره بفتح باو کسر و ضم آن هر لغت است حکایه ابن ابی نگی فی مشکوٰۃ و فیقه القاموس و طهارت جرم دباغت ثابت است باتفاق ایما را بر خواه میدهند باشد خواه مذبح ماکول اللحم و یا غیره الا انک بعض اصحاب امام احمد را در آباب میته کلام است و محققان ایشان بر طهارت اند و پوست خنزیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کراست و خنزیر بسبب امانت و در کرب اختلاف است و صواب آنست که دی نجس العین نیست مثل خنزیر و زن و امام محمد قبل حکم خنزیر دارد و زن و ابو حنیفه و ابو یوسف و دیگر ائمه چنین است و از سلف منقول است که با ستمون متوفی مانند قبل و جز آن تعلی میگردند و او همان می نمودند و شانه میگردند و قیامی از آنس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها و دستانه خرید از عاج و مشهور آنست که علاج نام دندان فیل است و بعضی محدثان گفته اند که نام حیوانی دیگر است و ربانی که آنرا فیل خوانند و بعضی گویند نام سلحفاة است که در فی اشعة اللغات رواه مسلم بهذا اللفظ و عند الاربعة و نزد ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ است ایما اهل اب دباغت هر کدام جرم که دباغت داده شد پس تحقیق پاک شد و رواه الشافعی و ابن جبار و رواه الدارقطنی باسناد علی شرط الصحیة و قال حسن گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطیب فی تلخیص للتشابهین حدیث جابر و عن سلمة بن

الحقیق بضم میم وفتح حای جمله و تشدید یاباے موحدة مکسورة و قاف و ایل حدیث بار مفتوح خوانند نام محقق صخر بن متیة الذلیحت سعد و دست
 و بصیر بن و کنیت سلمه ابونان است روایت کرد از وی پیش سنان و غیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دبلغ جلود
 المیتة و طهروا کها و باغت طویق بوسنای مردار پاک کننده اوست و لفظ احمد و ابو داود و ایمنست که آمد آنحضرت در غزوه بئوک رایل غامیس
 ناگاه دید مشک آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میت است که دباغت داده شده است فرمود دباغت و ادن او پاک کننده است و در
 و در حدیث ابن عباس است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگو سفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید یا باب او گفتند مرده است و حیوان
 نیست که حرام است خوردن آن و آیا نیست در آب و قرظ آنچ پاک گرداند او را رواه الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان و غیره و نیز از روایت
 کرده با الفاظ چند نزد احمد و ابی داود و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه بن لفظ آورده دباغ الاویم ذکاته و در لفظی و باغها ذکاتها و در لفظی
 و باغها ظهورها و در لفظی ذکوة الاویم دباغ و فی الباب احادیث بمعناه و درین حدیث دلالت است بر آنکه دباغ مطهر جلد میت هر حیوان است که طاهر
 میشود و بآن ظاهر و باطن و درین مسئله هفت قول است اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردار است در ظاهر و باطن خاص نیست بجزئی از آن موافق
 ظاهر حدیث ابن عباس و ابن مرویت از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و هو ظاهر الاقوال و لیکن دوم آنکه دباغ مطهر هیچ شیئی نیست مگر مرده است از جماعتی
 از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبد الله بن عکرم است که روایت کرد از اشافعی و احمد و بخاری و در تاریخ و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی
 و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از موت دمس که سودمند نشود از خود مرده است و نه بی و ترمذی گفته
 حسن است و تذهب امام احمد همین بود و میگفت که آخر الامرین همین است بعد از این مذنب را ترک داد و این حدیث را نسخ حدیث ابن عباس گویند
 و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب است در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ جعینه و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده روا
 کرده و هم در متن که مروی است بنحیه تقبید و این روایت اگر است و مروی است بقبید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و نیز معلل است با رسانش را که ابن عکرم از آنحضرت نشنیده و نیز بانقطاع زیرا که عبد الرحمن بن ابی لیلی از ابن عکرم سماعت ندارد و تندی امام احمد ترک
 کرده خول تان کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا که حدیث دباغ اصح است از آن و راوی وی سلم است و مرویت بطریق مستوده
 از جماعه از صحابه و لابد است که نسخ متاخر باشد و نیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکرم و چون نسخ تمام نشد متعارض شد حدیث ابن عکرم و حدیث ابن
 عباس من مائة و وقت تعارض بجمع بترجیح کند یا وقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض بهنگام استواء میباشد و مساوات اول
 و ریخا مفقود است بباب آنکه این حدیث ضعیف است و حدیث ابن عباس صحیح و با ابن عباس راویان دیگر بسیارند سوم آنکه اباب نام جرم غیر مدبوح
 کما فی القاموس النهایة بعد دباغ نامش قریه چون باشد و بجزیم الجوهری و چون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده
 میان هر دو باین طریق کنی از انتفاع با باب تا وقتی است که مدبوح نشده است و چون دباغت و ادو شد نامش اباب مانند پس داخل تحت نمی هم نخواهد
 و موجب حرج قول سوم آنکه جلدی که دباغت طاهر میشود و جلد میت ماکول است لا غیر و عموم ایما اباب دباغ را اوست چهارم آنکه دباغ مطهر جلد جلود
 جز خنزیر که او را جلد نیست و این مذنب غفیه است پنجم آنکه مطهر است الاخوک را لقوله تعالی فانک و جنک زیرا که ضمیر راجع است بسوی خوک و در آیه حکم
 است بر حیث تمام و می و قوی مقیض علیه سک است در نجاست و این قول شافعی است ششم آنکه مطهر همه است لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل
 شود در یاسات نه مائعات و نماز گذارند بروی نه و روی قایل مرویت از مالک جماعه حدیث عند التعارض بهتم آنکه جائز است انتفاع
 بجلود میت اگر چه غیر مدبوح باشد ظاهر او باطن با دلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگو سفندی مردار و فرمود چرا منتفع نشد

باب او گفته و مرادست فرمود انما حرم الکماء بنو دای الزهری و جواب داده اند که این حدیث مطلق است پس مقید باشد بحدیث دیگر
و عن ميمونة ام المؤمنين رضي الله عنها بنت حارث الهلالية عامرية نامش برة بود آنحضرت میمونه نام کرد در حالیت زیر مسعود
بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابو رهم بنی گرفت و بمرد و سپس بعد آنحضرت آمد بجاه و بقیه سه هفتم در عمرو قضیه بوضع سرف که برده
میل از آنکه معظمت و وفات وی نیز در موضع سرف در سه شصت و یک یا سیصد و یک اتفاق افتاد و قیل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله
عنه بروی نماز گذارد و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر اسماء بنت عمیس است و آخر از وایح رسول خداست صلے الله علیه و آله و سلم که بعد وے
زنی و دیگر سخاوت روایت کرد از وی جاعنی منعم عبد الله بن عباس رضی الله عنه قالت من رسول الله صلى الله عليه وسلم انما يجزئها
گفت میمونه گذشت آنحضرت بگو سفندے مرده که میکشیدند آنرا چند مرد از قریش فقال لو اخذتموها بها پس فرمود کاش بکفایت شما پوست
او را فقالوا انها ميتة گفتند این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال يطهرها الماء والقرظ فرمود پاک گیرید
آنرا آب و قرظ بفتحین برگ درخت سلم بوی پوست بپزایند و وی در شرح مسلم گفته باز است دایغ بهرشی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و باز
از فساد و بوی خوش و قرظ و قشر ترمان و جگر آن زاده و به طاهره و حاصل نمیشود و باغت بافتاب مگر بز دهنیه و نمک علی الاصح انتهی گویم از هر گنجینه
شبه بشین سحر و موه و جهر است مشابیه بزجاج و غیر وی گفته میشود است جوهری گوید و آن گیاهی است خوشبو از طعم انتهی و مالک و ابو داود و از حدیث عایشه
آوده اند که امر کرد رسول خدا بتبع گرفتن از هر جمای مراد وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بملاحظه منع از مضاعت
مال و اسراف امر استجاب مراد و از نیز صورتی دارد انتهی اخر حجه ابو داود و النسائی مصنف در تلخیص طرق این حدیث تکلم بسیار کرده و در طریق
حسن و در طریق ضعیف و در طریق مضطرب و در طریق منقطع و در طریق مرسل گفته و نسبت تخريج وی بسوی شافعی و بخاری و ترمذی و ابو داود و
نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح در اینجا بعارضه است باینکه احادیث و آله بروایح اصح اند و قول بموجب آنها باین
ست که اباب نام حرم است قبل دایغ و بعد دایغ نامش شن و قره است حمل کرده است برین ابن عبد البر و بیهقی و هم منقول است از نصر بن شیبلی و جزم
کرده است بدان جوهر و ابن شاپین گفته که چون احتمال بر دو امر شد و قول آنحضرت این است که هر اباب که مبلوغ شد ظاهر گردید میگوید آنرا بر اول
جمعا بین الحدیثین و جمع میان هر دو تخصیص است باینکه سنی عنه جلد خوک و سنگ است زیرا که حرم این هر دو دباغت کرده نمیشود گفته اند که حمل
بر باطن جلد درنی و بر ظاهر آن در اباحت و الله اعلم انتهی و عن ابی ثعلبة بفتح مثله و لام مفتوحة نام وی جهم بن ناشب است مشهور است
بکفایت بخت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم لویس مسلمان شدند قوم وی و سهم بر او رد برای وے آنحضرت بعد از خبر نزول کرد
شام را و مرد در سه پنجاه و بعضی گفته اند در زمان ملویه الحشینی بضم خا و فتح شین عجمین نسبت بسوی خشن بن النمیر که قبیلہ معروف است
قال قلت يا رسول الله انا بارضقوا هاهنا بالكتاب أفناكل في أيتهم قلت ابو ثعلبة گفت ای رسول خدا بدرستی که ما در زمین گروه
هستیم که کتاب اند آیا جائز است که بخوریم و آوندای ایشان قال لا تا کلا و فیها فرمود بخورید و آوند ماے ایشان اگر یا بید جز آن ظروف را در اینجا
دلالت است بر نجاست آن کتاب این نجاست بنا بر طوبت آنهاست و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله لا تأموا المشركون بحسب
و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و غیره را ابن الله گویند و نزد دیگران طوبت ایشان پاک است و بسبب گفته و هو الحق لقوله تعالى و طعناهم الذين
أوتوا الكتاب حل لكم و طعناهم حل لهم و وضو کرد آنحضرت از مزاوله مشرک و در حدیث جابر است که غزا میکردیم همراه آنحضرت و می دیدیم
بآوند باغی مشرکان و اسقیه ایشان و عیب نمی کرد آنحضرت بر ما انتهی الا ان لا تجذوا غيرها فاغسلوها و کلا و فیها مگر آنکه نباید غیر آن

آوند با پس بشوید آنرا و بخورید و آن ظاهر حدیث در آنست که اگر ظرف دیگر ظرف ایشان یا بدو ظرف ایشان بغسل نیز بخورد از جهت عدم ضرورت
 لیکن فقها گفته اند که جائزست احتمال آنیه ایشان بعد از غسل بپا کراهت خواهد ظرف دیگر یافته شوند یا خیر پس محل کرده شود که کراهت در حدیث بر آنکه مراد
 ظرفی است که می پزند در و سه گوشتها سوخت و می نوشند در آن شراب و مستانند برای نجاست از جهت احتیاط طبیعی هر چند شسته شود و متراد فقها
 آن اولی است که مستعمل نیستند در نجاسات غالباً ذکره بود و او فی سنده صحیحاً نقله البرادعی و لفظ بود او و اینست که او شان می پزند در دیگرها سوخت خود گوشت
 سوخت و می نوشند در آن شراب را و رواه احمد البیضا متفق علیکه و سبل گفته این حدیث مطلق است و حدیث بود او و مقید بآیه مطبوعه فی
 پس محمول شود بر مقید و بخور و لغت متقدرون عام است از معنی شرعی و قیل معناد و و بخور زیرا که اهل کتاب مشرک اند و مشرک ایشان بمنزله نجاست است چه
 طهارت نمی کنند و غسل و زاجت از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان است و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائده و احادیثی
 که موافق حکم مائده است و آیت مائده اصح است در مراد انتی و عن عمر بن حصین بضم ح و فتح صا و حملتین و سکون تحتیه از صحابه مشهور است
 اسلام آورد و در خیمه همراه ابوهریره و تاسی سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بر او و یکبار داغ کرد باز ملائکه را ندید چون به شد باز آمدند
 ابن سیرین گفت نبود در بصره و هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقامه و افضل از وی کنیت عمر ان ابانجید خزاعی که می است مرد و بصرو سنده
 پنجاه و دو یاسه روایت کرد از وی ابو رجاء و طرف و زرارة بن ابی اوفی رضی الله عنه ان التبی صلی الله علیه و سلم و اصحابه توضوا
 من مراد امر ای مشی که بدستیکه آنحضرت و باران او وضو کردند از کجای زن مشرکه و در بخا دلیل است بر طهارت آوند با پس مشرکان و بر
 ظهور جلد بیته بدیغ زیرا که کجای وی از جلود و باغ مشرکین بود و ذباغ ایشان سبب شبهه مراد است و نیز دلیل است بر طهارت طووت مشرک زیرا که
 زین مشرک مذکور به با شراب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قله زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقدار دو قله و قلنی بر دارد و هر که میگوید که طووت ایشان
 نجس است این حدیث دلیل است بر وی متفق علیه فی حدیث طووت و نیست درین حدیث در از تصریح باینکه وضو کرد از کجای زن مشرکه
 زیرا که صحابه زنی را با دو کجای آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب از آن هر دو را آوند با گرفت و آنچه خدا خواست گفت باز و این را پس مردم
 از آن نوشیدند و آوند با های خود پر کردند و هر که جنب بود بکم آنحضرت از آن آب غسل نمود و زن که مراد با سه خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر
 پدید آمدند و این پس درین حدیث اگر چه تصریح بوضو نیست لیکن کافی است در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کنند بان فاهم و عن
 انس بن مالک رضی الله عنه ان قدح التبی صلی الله علیه و سلم انکسر بهر عثمک ساغر آب نوا آنحضرت بشکست فالتخل مکن
 الشعب سلسلة من فضة پس گرفت بجای شکست می زنجیری از نقره شعب بفتح شین می و سکون حمله لفظه است مشرک و چند معنی مراد
 در اینجا صدق و شوق اوست و سلسله بفتح سین اول سکون لام ففتح سین ثانی یعنی رسانیدن چیزی بچیزی است یا بکسر اول بفتح زنجیر آهنی و مانند آن در
 سبل گفته ظاهر آنست که مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل است بر جواز تضییع انا بفتح و نیست خلاف و در جواز وی لیکن اختلاف
 کرده اند و واضع سلسله بهیقی از موسی بن مارون یا غیری حکایت کرده که جاعل سلسله انس است نه آنحضرت و بجزیم به ابن الصلاح زیرا که لفظ رواست و
 جعلت است انا مصنف در تلخیص گفت که در وی نظر است زیرا که در بخاری از حدیث عاصم اخول آمده که دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالک که
 شوق شده بود پس لبست آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زر یا سیم گرداند ابوطلح گفت متغیر مکن
 چیزی را که ساخت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذاشت انس آیین لفظ بخاری است و یحتمل که ضمیر در قول می بست آنرا بسیم عام باشد
 بطرف آنحضرت و یحتمل که بسوی انس که قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل است مراد اول را و قدح متغیر نشد از حال اول خود که بر عهد آنحضرت بود و انتی

در سبب گفته این سلسله که انس تغییر دوی خواست غیر حلقه که درست پس ظاهر است که ضمیمه علم دست بسوی آنحضرت و بهو حجت لما ذکر انتهی اخراجه البخاری و دارقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که در آن چیزی از طلا و نقره است پس می نوشد و میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز سیکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که در وسیله چیزی از طلا و نقره است ظرفی است که در وی میخامی طلا و نقره زده باشند طبیعی از نووی نقل کرده که اگر میخامی به خورد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کشید و عریض بود حرام است انتهی و در براه گفته که آب نوشیدن در آن مفضل است و جایز است و مانع بود و همچنین و آنرا مضیق میباید فقهی زیرا که ضباب غریبه برای تنواری است نه برای نیت اگر موضع ضباب منع کند نیز بواسطه این بر تقدیر است که از کاس مقدس و اما اگر طعم از کاس بگیرد و بر جای دیگر ریخت بخورد و بواسطه این است

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ سفر و آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تشنیه و جمع است یا اعتبار جنس نموده و بخش از باب سمع ینسمع و کرم یکرم هر دو آمده عن النس بن مالک رضي الله عنه قال سئیل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن الکحلر گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بعد تحريم وی تخلف خلا که ساخته میشود سر که قال لا فرموده یعنی جائز و حلال نیست سر که ساختن شراب با نداشتن نمک یا پلای یا جز آن از آنچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک است در تحريم و تخمیس سر که خمر و نزد حنفیه جائز و حلال است این حدیث بحث است بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مدی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیکرنا اوتیمان نمودند و بودند نزد آن مرد خمری که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا آنسانم این خمر را سر که فرمود مساز پس بخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شد وادی و فقط حاکم و بهقی از حدیث انس اینست که بودند در کناری طایفه یمنان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحريم وی و آمد ابو طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا اگر دائم آنرا سر که فرمود پس بر بخت آنرا و غنما احمد و ابو داود و از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه آنحضرت را از حال یتیمانی که وارث شد خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا آنسانم آنرا سر که فرمودند و در مختصر شستن این حدیث را ثبت کرده است مسلم و او را حدیث دیگر است مانند آن اخراجه الدارقطنی و احمد بن حدیث ابی سعید خدری و درین باب است از جابر و صحیح عن عمر بن الخطاب و استعملوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نعم الا دام اخل و از جهت زوال و صنف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح است و نمی ازان اگر بود در ابتدا سر که امر بود بخت وقع آثار خمر اما بعد طول عهده حرام نباشد و روایت کنند که خیر خمر که خمر کم یعنی بهترین سر که شماس که خمر شماس انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه استدلان بحديث نعم الا دام اخل تا تمام است زیرا که اصل حدیث بر روایت جابر رضي الله عنه اینست که بدستیکه آنحضرت درخواست کرد از اهل خود آدم یعنی ناخویش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سر که طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش ناخویش سر که است خوش ناخویش سر که است رواه مسلم پس و روایت این حدیث در مع سر که است و کفایت کرد و عوض ناخویش دیگر اگر موجود نباشد در آنکه سر که هر چیز خمر باشد یا غیر آن حلال است و همچنین تعلیل بر زوال و صنف مفسد منظور نیست زیرا که حرمت خمر قطعی است و صنف سر که در وی موجود باشد یا نباشد حکم و تحريم است و لهذا تصریح فرمود بنهی از سر که است خمر با وجود علم بر زوال و صنف مفسد و نبودن فی الواقع امر و مانند آن بعد طول عهده محتاج سند است احتمال صرف در طاعت و حرمت چیزی کافی نیست و روایت خیر خمر که خمر کم حدیث و ابی است از روایت شیخ بن زیاد از ابی الزبیر از جابر فرمود و این مغیره همانست که او را هشام مکفوف خوانند و وی صاحب سنایست نزد اهل حدیث گویند منایک بسیار از عطابن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباده بن اسی حدیث غریب موصوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضال است از یحیی بن سعید

از عمره از ام سلمه و در وی اینست که ما بجل خل تمر حاکم گفته متفردست بدان فرج از یحیی و وی از کسان است که حجت گرفته نمی شود بحديث وی و صحیح
 نشده است تخلیل فرج هیچ چه و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه متغیر شود و غیره و سر که گرد و پس حلال شود و مرتفع میشود و خلاف باین تفسیر و در اقطبی گفته
 عبد الرحمن بن حمدی که حدیث منکر و از فرج بن فضاله و میگفت که و س روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت
 بخاری فرج بن فضاله منکر حدیث است حافظ ابن القیم روح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را حکم
 از قتیب بن سعید آورده که گفت آدم بمدینه با یام امام مالک رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سر که خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت
 آدم بعد موت مالک ذکر کردم این معنی را بابل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ سکه و آنچه مروی است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سر که
 خمر و از عایشه که لا باس است پس آن خل خمری است که خود بخود بے اتخا و سر که گردید پس روایت مغیره و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیح
 محفوظه از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتہی و در دیگر گفته چون خمر سر که گرد و حلال است خواه بچیزے انداختن در و س گرد و یا بے آن بخت پیرانی و در اقطا
 نهادن مثلاً و شافعی گفته حلال است اگر بچیزے انداختن شود و در یک قول اگر بے انداختن شود در یک قول انتہی گویم اتخا و در حدیث تفسیر کرده
 بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سر که سازند غیر حلال غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگر چه بقتل و س از سایه یا قناب بود یا عکس آن اما
 شرابے که بنفس خود سر که گردد بدون علاج پس آن طاهر حلال است و سر که گفته که علما را در خل خمر سه قول است یکے آنکه چون خمر بے قصد سر که گرد و حلال
 و چون بقصد سر که گرد و حرام دوم آنکه حرام است هر سر که که متولد است از خمر مطلقاً سوم آنکه سر که سر که است اگر چه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه مایل
 آنمستذیر که اگر گذشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سر که گردانید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل خل است شرعاً و لغتاً و گفته اند
 که چون شراب را سر که گرد و خواب آب از انگور افشوده پیش از خمر شدن وی و برابر آن سر که خالص در و س بیند از دو که در صورت آب منگور سر که شود
 و هرگز خمر نگردد انتہی گویم این قسم سر که را سر که خمر نتوان گفت بلکه سر که انگور است سر که خمر نتوانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سر که سازند و هر چند گفته و
 شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع است از اجایی حکم خل بر آن سر که شرابے که بے قصد سر که شود و جی برای حلت دارد و الله اعلم
 اخرجہ مسلم و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح گویم ایراد این حدیث در باب ازالة نجاسات مشعر است باینکه خمر نجس است اما علما را اختلاف
 در نجاست طهارت وی شوکانی رحم و مختصر گفته نجاست غایط آدمی و بول اوست مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب سر گین و خون حیض و گوشت خوک
 و آنچه سواي اینست در آن خلاف است و اصل طهارت است بر بنی آرد از طهارت مگر ناقل صحیح که معارض نشود و او را مساوی با مقدم برو س انتہی و در
 شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم است از کلیات و جزئیات شریع و شک نیست که حکم نجاست چیزے مستلزم تکلیف عبادت و حمل بر آن
 است خاصه و امور عامه البوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت و آنچه سکوت کرد و از آن خدا و فرمود که آن عفو است پس در شیانیکه هیچ دلیل بر نجاست
 و الله نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم نجاست وی کنند بجز در اسے فاسد یا بخلط و در سته لال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هر چه را
 حق تعالی حرام فرمود نجس است لمان کردن تلازم حرمت و نجاست با هم و این نعم شان البطل باطلات است زیرا که هرگز تحريم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز
 نمیدارد و بطلان و بقیع من التزم پس تحريم خود میده و دم مسفوح و لالت نمیکند بر نجس بودن اینها و از نجاست که چون شارع دانست که بعض است درین
 غلط کنند فرمود حرام نیست از میده مگر خوردن او بر اسے دفع ظن مذکور و اگر چه و خمریم مستلزم نجاست باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اَمْثُلُ الْخَمْرِ
 الی باشد بر نجس بودن این زمان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده است و همین است حکم
 اعیان محرمة همچو از لام و انصباب و نهات و ثمرات منسکرة باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصحیح نجاست و نجسیت و رکسیت شیء و ال بر نجس بودن

اوست چنانکه نجاست سرگین و لم غیر پس در قوله تعالى اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالاَنْصَابُ وَالاَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ حَسْبُكُمْ نَجَاسَتُ الْخَمْرِ تَوَالٍ كَوْنُ كَوْنٍ مِّنْ دِينٍ كَرِيمٍ مُّقْتَرَنَ بِالْأَنْصَابِ وَازْلَامٍ دَاقِعٍ شَدِيدٍ وَابْنُ قَرِينَةَ صَارُفَتْ مَعْنَى رَجَسَتْ رَابِعُوهُ غَيْرُ نَجَاسَتٍ شَرْعِيَّةٍ وَكَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى اِنَّمَا الْمَشْرِىءُ كَوْنٌ نَّجَسٌ زِيَرًا كَوْنٌ اَوْ لَمْ يَحْصِيَ مَقْتَضِيهِ عَدَمُ نَجَاسَتِ ذَاتِ مُشْرِكِينَ اَنْدَ جَانِكُهُ وَارُودُهُ هَسْتُ دِرَاكُلٍ فَيُطَاعُ وَاطْعُهُ اِيْشَانِ وَتَوَضُّعِي اَزْوَادِ اِيْشَانِ وَخُورُونَ دَرِ اِيْنِ وَفَرُودَانِ اِيْشَانِ بِسَجْدَةِ اِيْنِ دِلِيلِ سَتِ بَرَاكَةُ مَرَادِ نَجَاسَتِ دَرِ اِيْنِ غَيْرِ نَجَاسَتِ شَرْعِيَّةٍ بَلْكَ اَزْ شَارِعِ اِيْشَانِ اِيْنِ مَعْنَى بَرُوْجِهِ وَادُوسْتُ كَهْ حَاجِ زِيَادَتِ نَيْسَتِ چنانکه فرمود در حق وَفَدِ ثَقِيْفِ وَقْتُ نَزُولِ اِيْشَانِ دَرِ سَجْدَةِ كَيْ نَيْسَتِ بَرَزِيْنِ اَزْ اَنْجَاسِ قَوْمِ خِيْرِيْ بَلْكَ اَنْجَاسِ اِيْشَانِ بَرَفْسِ اِيْشَانِ سَتِ وَدَرِ نَجَاسَتِ اِيْنِ نَجَاسَتِ حَكْمِيَّةٍ نَهْ حَتَّى وَتَعْبُدُ نَجَاسَاتِ حَسِيَّةٍ هَسْتُ نَهْ حَكْمِيَّةٍ وَابْنُ وَارُوسْتُ دَرِ نَجَاسَتِ مَعَارِضَتِ بَازِجِ اَزْ وُكُوشِ نَيْسَتِ كَهْ عَمَلِ تَعْيِيْنِ سَتِ بَرَايِجِ هَانِ اَكْرَ تَعَارُضِ سَاوِي سَتِ پَسِ حَسْبُ اَنْ اَصْلِ عَدَمِ تَعْبُدِ بَاشَدُ تَاوَرُودِ مَوْرُودِ خَالِصِ اَزْ شُوبِ مَعَارِضِ بَرَايِجِ بَرَحَاضِ بِرَحَالِ وَاجِبِ سَتِ مَنَصْفِ رَاقِيَامِ بِمَقَامِ مَنَعِ وَعَدَمِ تَرْخِيْجِ اَزْ اَنْ اَكْزَنْجَتِ شَرْعِيَّةٍ اَنْتَهَى وَعَنْهُ دِهِمُ رَوَايَتِ سَتِ اَزْ اَنْسِ بِنِ مَالِكِ نَضِي اَللّٰهُ عَنْهُ قَالَ لَقَدْ اَنْسَ لَمَّا كَانَ يَوْمَ خَيْبَرَ مَرَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِبَا طَلْحَةَ هَرَّاهُ بُوْدُ رُوْزِ خَيْبَرِ كَلِمَ فَرَمُوْدُ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَبُو طَلْحَةَ اَكْذَابُ كَنْدِ فَنَادَى اِنَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ يَنْهِيَانِ كُمْ بِسَ نَاكِرِيْ نَدَا كَرْدِ بَرَسْتِي كَهْ خُدا وَرَسُوْلِ اَوْ نَهِيْ مِيْ كُنْ سَنَدِ شَارَا اِيْ نِيْ اِيْنِ بَصِيْطَةِ تَشْيِيْهِ هَسْتُ مَثَابِتِ شَدِيدِ كَهْ اَخْبَرْتُ خَطِيْبُ اَكْ وَخَطِيْبُ خُودِ وَبِنِ بَعْضِهَا لَقَدْ بُوْدُ بِنَسِ خَطِيْبِ الْقَوْمِ فَرَمُوْدُ وَنِيْزِ اِيْنِ جَمْعِ دَرِ كَلَامِ اَلْخَفَرَتِ اَمَدُ كَهْ اَحَبُّ اِلَيْهِ مَا سَاوَاهَا پَسِ تَعَارُضِ شَدِيدِ اِيْنِ رَوَايَاتِ وَجَوَابِ دَاوَدُ اَنْدَ كَنْهِيْ خَطِيْبِ بَرَايِ اَنْسَتِ كَهْ مَقَامِ خَطَابَتِ مَقْتَضِيْهِ سَطَا اِيْضَاحِ سَتِ مِيْ بَايَسْتُ كَهْ جَايِ خَيْرِ اِسْمِ ظَاهِرِيْ اَوْرُوْدُ نَهْ جَمْعِ بِنِ اَلْخَمِيْرِ بِنِ دِيْكَرِ اَنْكُهُ اَلْخَفَرَتِ رَاجِعِ بِنِ اَلْخَمِيْرِ بِنِ مِيْ رَسَدُ نَهْ غَيْرِيْ رَا بِنَا بَرِ عِلْمِ وَكُلِّ مَجَالَاتِ عَظَمَتِ مِيْ قَالِيْ عَنْ لُحُوْمِ اَلْحَمْرِ اَلْاَهْلِيَّةِ فَاَنْهَارُ حَسْبُ اَزْ غُورِ كُوشَتِ خِرَانِ خَانِكِيْ وَوَحْدِيْثِ اَبُو طَلْحَةَ نَشِيْ سَتِ كَهْ لَقَدْ حُلُمُ كَرْدِ اَيْنِدِهْ سَتِ رَسُوْلِ خُدا كُوشَتَايِ خِرَانِ خَانِكِيْ رَاوَدِ نِيْجَا اَسْتَرَا سَتِ اَزْ خِرَانِ شَتِيْ كَهْ اَزْ اَكُوْرْدُ كُوْنِدُ اَوْدَانِ جَلَالَتِ بِاَتْفَاقِ دِهِمُ كَهْ حَسْبُ سَتِ اَزْ حَدِيْثِ جَابِرِ كَنْهِيْ فَرَمُوْدُ اَلْخَفَرَتِ رُوْزِ خَيْبَرَ اَزْ لُحُوْمِ حَرَامِيَّةٍ وَادُودِ لُحُوْمِ خَيْبَرِ دَرِ خَيْرِ مَوْسَمِ سَتِ اَزْ حَدِيْثِ اَبْنِ عَمْرٍ وَرِزْدِيْ اَزْ حَدِيْثِ جَابِرِ اِيْنِ اَنْ خَيْبَرَ حَسْبُ سَتِ اَزْ حَدِيْثِ بَرَا بِنِ طَالِبِ كَنْهِيْ فَرَمُوْدُ رَسُوْلِ خُدا وَرِزْدِيْ اَزْ كُوشَتَايِ خِرَانِ اَلْسِيَّةِ كَيْسَرِ مَهْرُ مَذْهَبِ بَانَسِجِ اِنْسَانِ اَبْنِ مَهْرُ مَهْرُ نِيْزِ مَوْسَمِ اَنْدَا اَنْسَ اَزْ حَدِيْثِ وَتَعْيِيْنِ نِيْزِ اَمَدُ مَعْنَى اِنْسَانِ وَكَلَفَتِ زَا هَرِ سَلَمِيْ كَهْ مَنُ بَرِيْنِ حَالِ كَهْ مِيْ اَفْرُوْزِ مِ اَتَشِ زَا نِيْرِ دِيْكَمَا اَكُوْشَتَايِ خِرَانِ كَهْ نَاگَا هُ اَوَاوَدُ اَوَاوَدُ وَهِنْدُهُ سَيِّغَرِ خُدا اَصْلُهُ اَللّٰهُ عَلَيْهِ سَلَمُ كَهْ مِشْكُ رَسُوْلِ خُدا نَهِيْ سَيِّغَرِ اِيْذِ شَارَا اَزْ خُورْدَنِ كُوشَتَايِ خِرَانِ رَوَاةِ اَلْبَهَارِيْ وَفِي الْبَابِ غَيْرُ ذَلِكِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَدَرِ اِيْنِ اَحَادِيْثِ دِلِيلِ سَتِ بَرِ تَحْرِيمِ لُحُوْمِ حَرَامِيَّةٍ وَبَايِنِ قَائِلِ اَنْدَ جَهْوِ سَحَابَةِ تَابِعِيْنِ وَبِنِ بَعْدِهِمُ وَابْنِ عَبَّاسِ نَضِي اَللّٰهُ عَنْهُ بَعْدُ مَحْرَمِ رَفْتِ دَرِ نَخَارِيْ اَزْ وُكُوشِ اَوْرُوْدُ كَهْ لَقَدْ تَنْبِيْهَانِ كَنْهِيْ كَرْدِ اَلْخَفَرَتِ اَزْ اِنْ سَبَبِ بَارِ بَرُوْدِ اَكْرَمِ اِيْحَرَامِ كَرْدِ شَدِيدِ رَسُوْلِ كَهْ ضَعْفِ اِيْنِ قَوْلِ غَيْرِ مَخْفِيْ سَتِ زِيَرًا كَهْ اَصْلِ دَرِ نَهِيْ تَحْرِيمِ سَتِ اَكْرَبِ عَدَلَتِ مِيْ مَا رَا سَلَمُ نَبَا شَدِيدِ سَتِ لَالِ كَرْدِ اَبْنِ عَبَّاسِ اَبُو قَالِ تَعَالَى قُلْ لَا اَجِدُ فِتْنًا اَوْجِيْ اِلَيَّ مَحْرَمًا وَجَوَابِ سَائِلِ اَلْخَفَرَتِ وَكُلِّ حَدِيْثِ غَالِبِ بِنِ اَلْجَوْدِ نَزُوْدُ اَوْدُوسْتُ وَدَرِ اِيْنِ اِيْنَسَتِ كَهْ اَطْعَمُ اَهْلَكَ بِنِ بَرِيْنِ مُحْرَمِ وَجَوَابِ دَاوَدُ اَزْ اِنْ اَبَا خَطْرَابِ حَدِيْثِ بِيْهَقِيْ وَرَسْمِ خُودِ كَهْ كَفْتِ كَهْ اِيْنِ حَدِيْثِ مُخْتَلَفِ اَلْاَسْنَادِوسْتُ وَمِثْلِ مِيْ مَعَارِضِ اَحَادِيْثِ سَيِّجَرِ تَوَا اَزْ خُودِ اَنْتَهَى وَنِيْزِ رَسُوْلِ كَهْ ذَكَرْ كَرْدَنِ مَصْنَفِ اِيْنِ هَرُودِ حَدِيْثِ رَاوَدِ بَابِ نَجَاسَاتِ مَعْنَى بَرِيْنِ سَتِ كَهْ تَحْرِيمِ رَا تَعْيِيْنِ لَازِمِ سَتِ وَهُوَ قَوْلُ الْاَكْثَرِ وَدَرِ وُكُوشِ خِلَافَتِ وَحَقِّ اَنْسَتِ كَهْ اَصْلِ دَرِ اَعْيَانِ طَهَارَتِ سَتِ وَتَحْرِيمِ رَا نَجَاسَتِ غَيْرِ لَازِمِ چَهْ حَشِيْدَةُ حَرَمِ سَتِ وَطَاهِرُ وَبَعْجِيْنِ جَمْعِ مَخْدَرَاتِ وَسَمَوَاتِ قَائِلَةُ نَيْسَتِ دِلِيلِ بَرِجَا اَنَهَا اِيْ نَجَاسَتِ اَتَحْرِيمِ لَازِمِ سَتِ وَلا اَعْلَسُ زِيَرًا كَهْ حَكْمِ نَجَاسَتِ مَنَعِ مَلَاسَتِ اوست دَرِ هَرِ حَالِ اِيْنِ حَكْمِ نَجَاسَتِ عِيْنِ حَكْمِ تَحْرِيمِ اوست بِخِلَافِ حَكْمِ تَحْرِيمِ زِيَرًا كَهْ لَبَسِ حَرِيْرِ وَذَهَبِ حَرَامِ سَتِ وَحَالِ اَنْكُهُ اِيْنِ هَرُودِ طَاهِرُ اَنْدَ بَصُرَتِ شَرْعِيَّةٍ وَاجْتِمَاعِ وَچُونِ اِيْمَعْنِيْ مَعْلُوْمِ اَشْدِ پَسِ تَحْرِيمِ خُودِ كَهْ مَنَصُوصِ عَلَيْهِ سَتِ مُسْتَلْزَمِ نَيْسَتِ بَرَا سَتِ نَجَاسَتِ اَنَّمَا بَلْكَ لَا بَدْتَ اَزْ دِلِيلِ دِيْكَرِ اِيْنِ وَرَنَهْ بَرَا صِلِ طَهَارَتِ كَهْ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ سَتِ بَاقِيْ خَوَا بَرَا مَدُ وِهَرِ كَهْ مَعْنَى خِلَافَتِ اِيْنِ بَاشَدُ بَرُوْدِيْ سَتِ

که دلیل بیارو و همچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجه را دلیل بر طهارت لعاب اهل ضرورت نبود و اگر دباغ الادیم ظهور دارد نمی شد قائل میشدیم به طهارت
 مردار زیرا که دارد در قرآن تحریم اکل است و لیکن حکم کریم بنجاست و به جهت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتی و عن عمرو بن
 خارجه انصار است و علامه اهل شام و بود حلیف ابی سفیان بن حرب و روایت کرده است از وے عبد الرحمن بن عثم این حدیث را که وی شنید
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که میفرمود در خطبه ان الله اعطی کل فی حق حقه فلا وصیة لوارث رضي الله عنه قال خطبت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یعنی و هو علی راحلته و لعابها یسبل علی کنتی گفت عمر و خطبه را را رسول خدا در منی بعد از منی و بود آنحضرت
 بر سوار است خود که نام وی عصبایا صبا بود و آب دهن آن ناله روان میگردد بر دوشش من پس در اینجا دلالت است بر طهارت لعاب ماکول باقیم
 و هو اجماع و این بهی بر علم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بسبلان لعاب بر و پس تقریر آنحضرت باشد اخرجه احمد و الترمذی و عن
 عائشة رضي الله عنها ام المؤمنین بنت ابی بکر صدیق مادرش ام زومان است بنت عامر خطبه کرد و او را آنحضرت بکه و ترویج نمود در شوال
 سده عشر و وی و دختر شش ساله یا زیاده بود و در مدینه در شوال سده انشین و قبل غیر ذلک ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت
 آنحضرت و و سه هیزده سال بود بدون اعتبار کسر در سال فائش و ترویج نکرد آنحضرت هیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
 کنیت کن بخوابه زاده خود عبد الله بن الزبیر و بود فقیهنا و فقیهنا فاضله کثیره الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعه
 از صحابه و تابعین و نازل شد در برات وی ده آیت از سوره نور و وفات فرمود آنحضرت در خانه و وے و دفن کرده شد در اینجا و در مدینه سده سبع و عشرين
 و قبل ثمان و عشرين شب شنبه هفتم رمضان و دفن شد در بقیع و نماز گذارد بر وے ابو هریره و بود خلیفه مروان از طرف معاویه قالت کان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم یغسل المنی گفت عائشه بود آنحضرت که می شست منی را بآب شتر میخیزد الی الصلوة فی ذلک الثوب یستمری بر
 برائے نماز در آن جامه از منی شسته و انا انظر الی اثر الغسل فیہ و من یدیم اثر غسل را در آن جامه و این حدیث دلیل مالک ابو حنیفه و احمد
 و ترمذی از وے بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاهر است متفق علیه و بخاری این حدیث را از عائشه مرفوعا با الفاظ مختلفه آورده و در لفظه بقیع
 المار و در لفظه ان بقیع الماء فی ثوبه و در لفظه فی بقیع الماء و در لفظه ثم اراه فیہ بقعة او بقعاست مگر بزرگفته که مدار این حدیث عائشه بر سلیمان
 بن یسار است و وی از عائشه شماعت ندارد و سبق الی هذا الشافعی فی الام حکایة عن غیره و جواب داده اند از آن که تصحیح بخاری این حدیث را و موقوف
 مسلم را و بر این تصحیح نفیدت سماع سلیمان از عائشه و صحت رفع اوست و لمسلم و مسلم راست از حدیث عائشه لقد کنت افر که من بین
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرما کرد بر تنیکه بودم من که سیالیدم منی یعنی خشک را از جامه آنحضرت مالیدم منی بخت فیصلی قیه پس نماز
 میگذازد و در آن مصنف و تلخیص گفته و آورده است امر بفکر منی بطرق صحیح روایت کرده است آن را ابن الجارود و مستقی از حدیث همام بن حارث که
 گفت بود نزد عائشه ثمانی پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود او امنی پس گفت عائشه بود آنحضرت که حکم میکرد ما را بخت منی و اما امر
 بغسل منی پس لا اصل است انتی تحفیه و غیره گویند مراد باینکه حرکت مع الغسل است و شافعی گویند حدیث غسل محمول بر نذبت است و نیست دلیل نجاست
 چه غسل بر آب لطافت و از الودن و نحو آن نیز می باشد و فی لفظه و در لفظه مسلم راست لقد کنت احوکه بظفري من ثوبی بودم
 من که حرکت کردم منی را و حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامه آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد است بر طهارت منی و نزد ابن خزیمه و دارقطنی و بیهقی
 و ابن حبان باین لفظ آمده که بودم من که می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکه وی نماز میگذازد و گوئی و شرح مذهب استغراب این روایت کرد و بسبب
 هیچ یک است بنمود امام ربیل گفته جابر بن عبد الله الصمیم و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از منی که میرسد

جامع پس فرمود بشأ آب مین است و آب حلق کفایت میکند که بالای آنرا بخورق یا افروز این حدیث را بهیقتی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعاً آورده و از ابن عباس موقوفاً و گفت الموقوف هو الصحيح نیز دلیل شافعی است که منی اصل مانده و پیدایش دوستان خدمت پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل عقلی مخفی نیست چه سنی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل آمدن آن نیز هست پس چه قسم پاک باشد و حنفیه گویند غسل منی باشد مگر از نجس قیاس کرده اند منی را بر دیگر فضلات متفرد بدن از بول غایط بنا بر الضباب این همه بقر خود و انحلال آنرا از غذا و بنابر آنکه أحداث موجب طهارت نجس منی نمی بخشد احدی است و جاریست مجرای بول پس متعین باشد غسل منی بآب همچو غیره و س از نجاسات و فرک آن بر تسهیل امر است بهمت شدت ابتلا بدان و حمل غسل بر ندب و نظافت خلاف ظاهر حدیث است و در سیه حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غایط و خون و منی و قی و شیخ در ترجمه گفته این تمام دلیل است که منی را با استیضای نجسه جمع کرده اند انتهی گویم این حدیث را ابو یعلی موصی و بزار در مسند خود و ابن عدی در کامل و دارقطنی و بهیقتی و عقیلی در ضعفا و ابوالنعم در معرفه از حدیث عامر بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن جاد است و جماع مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابو یعلی و بعضی او را مستم بوضع کرده اند لکن کافی گفته اجماع است بر ترک حدیث و س و بزار گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفته متفرد است بدان ثابت و روایت نمیکند از جاد مگر همین سند و بهیقتی گفته این حدیث باطل است روایت نکرده است او را مگر ثابت بن جاد و او مستم است بوضع و گفت ابن بلقن حلال نیست احتجاج کردن بوس پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعی گویند حل فرک بر فرک مع الغسل بعید است و تشبیه آن با فضلات قیاس مع المنص است و نیز گفته اند که این احادیث در حک منی آنحضرت است و فضلات وی صلعم پاک است فلا یلحق به غیره و جاد داده اند که اخبار علی بن ابی طالب از فرک منی از ثوب آنحضرت احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس متعین نشود که تناسل منی آنحضرت بود و متعین بر اینها جاف نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود و غیر خلط منی دیگر تا هم محتمل است و نیست دلیل با احتمال گاهی میگویند که احتمال مشترک است پس استدلال بدان بر طهارت منی تمام نیست و باجماع میان فریقین درین سلسله مجادلات و مناظرات و استدلالات طولیه است صاحب سبل السلام در حواشی شرح عمده سنیها آن کرده و در سبل گفته حق اینست که اصل طهارت است و بر قائل نجاست دلیل آوردن مابا قیاس بر اصل و حنفیه نجاست و رفته اند مثل غیر خود و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل یا فرک یا از آن بخورق یا از خر عمل یا لحدیثین انتهی گویم و باشد التوفیق که آنچه درباره منی در احادیث صحیحین یا احدهما آمده است چیز است بکس غسل و فرم فرک سوّم حک وحت در معنی او است این هر سه چیز امارت نجاست است بے شبهه چه اگر طاهر است بوسه باید که در بعض اوقات آنرا بے غسل فرک و حک میگذاشتند حال آنکه این امر مستقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آوردن قیاس مافی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بدو طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قاطع نیست چه از شریعت حق معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارت مقرر کرده اند طهارت لغل نجس مسح بارض است و طهارت بول رضیع رش است و طهارت ارض نجسه ببول نجس یک و لآب است و علی هذا القیاس همچنین طهارت منی اگر قریق است غسل است و اگر غلیظ است حک و فرک وحت است مقصود در هر نوع از آن جرم اوست و ان الله جرم جائز است که آن جرم نجس باشد گاهی شنیده یا دیده که در آنرا طاهر این همه تنوع طهارت کرده باشند و آنرا بے از آن گذاشته پس حمل غسل بر ندب و نظافت احتمال است در برابر استدلال و آن پس نیست پس هر که قائل است بطهارت آوردن دلیل بر دوس لازم است نه بر قائل نجاست و اخباریکه دلالت میکند بر طهارت که حدیث ابن عباس مسخّر و اول از صحاح نیستند و دیگر به تضعیف پس معارض حدیث صحیحین می اندیشد تا ترجیح چه رسد و اطاعت کلام در تریق این سلسله و در دو رفتن در آن از باب تعمق است و دل از آن در نهایت قاطع و اگر فرض کنیم که طاهر است پس اتباع مقتضی آنست که باین طاهر نیز همان معامله باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک جز آنکه طاهر نصیده علی حاکم بگذارند و اعتنا بتلوث جامع و جز آن بدان ننمایند و هر آن جامع نماز گذارند و چون هیچ یک باین قائل نیست مال نزاع بفرع لفظی میانند

والله اعلم ولما در مصفی گفته سنی آدمی طاهرست نزدیک شافعی بحدیث شیعین عن عایشة انها كانت تحکم المني عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم یصله فيه ونجس است نزدیک ابی حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فکر کنید باین کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمی کند و اقوی نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب را درینوقت باین اہتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث کانت تحکم منیش نزدیک فقیر تحکم فی اثنا الغسل مثل قرص وحت در حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث شتمل اند بر غسل وطرق شاذہ را بر ہمان معنی حل باید کرد والله اعلم انتہی **وعن ابی السجستان** ایادست صحابی علوم رسول خداست وقیل مولاه واورا ہمین یک حدیث است وموضع وفاتش معلوم نیست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يغسل من بول الجارية شمسۃ میشود از بول دختر ویرش من بول الغلام وآب زودہ میشود از بول پسر و باین فہمست ہمت از سلف و از ایشان اند علی دام سلمہ و ثوری و اوزاعی و نخعی و داؤد و ابن ہب و عطاء حسن و زہری و احمد و اسحق و مالک و دیگر روایت شوقانی گفته و ہمین است آن حق کہ نیست محیص از ان ورفہ اند بعض اہل علم و حکایت کرد از مالک و شافعی و اوزاعی کہ کافیست آب پاشیدن در ذکر و انشئ ہر دو و این قول مخالف احادیث صحیحہ است چہ در حدیث تفرقہ کردہ اند میان زروادہ ورفہ اند حنفیہ و اسرائیل کوفہ بوجوب غسل بول غلام و جاریہ و این مذہب نیز مخالف احادیث سبع استدلال کردہ اند ایشان با دوازہ بارہ و در نجاست بول مطلق و ظاہرست کہ بول جاریہ و غلام از حکم مطلق بول با دلالت خاصۃ بصرہ مخصوص بوده است و قیاس بول غلام بر بول جاریہ در مقابلہ النض فاسدالا اعتبارست و این حزم گفته کہ بول ذکر را ہر ذکر کہ باشد آب زنند و این قول شاذست و دروے اہمال قید مذکورست و واجب آنست کہ مطلق را حمل کنند بر قید انتہی در حجتہ اللہ البالغہ زیادہ کردہ کہ در جاہلیت نیز ہمین مقرر بود کہ بول غلام را آب زنند و بول جاریہ را بشویند پس آنحضرت ہم ہمین معنی را مقرر داشت اہل مینہ و ابراہیم نخعی ہمین حدیث اخذ کردہ اند و محمد در ان اجتماع قول نمودہ پس منتظر نباشد با پنج شہورست میان مردم یعنی از وجوب غسل ہر دو بول یا نضح آن انتہی و شیخ در ترجمہ تفسیر مسئلہ باین وجہ کردہ کہ مذہب شافعی آنست کہ در بول صبی کہ ہنوز طعام نخوردہ است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاہر حدیث دلالت دارد بر ان و بعضی از شافعیہ فرق کردہ اند میان صبی و صبئیہ و کفایت نضح در اول است نہ در ثانی و زروادہ ابو حنیفہ و مالک کہ غنم غسل سے باید و مرد را نضح و در حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسل بان معنی است کہ مبالغہ در غسل نکرد و از ہمت عموم دلائل کہ دلالت دارند بر غسل بول و شتمنی از طحاوی نقل کردہ کہ مراد نضح اینجاست یعنی ریختن آب از غیر بالیدن و بیفشردن و در حدیث آمدہ از عایشہ کہ خرد سے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروے آب ریختنی و بر بول صبی این کفایت است ولیکن در بول صبئیہ مبالغہ و تاکید بیشترست انتہی و باجماع مخصص آنست کہ در دل گفته کہ علی را درین مسئلہ مذہبست اول مذہب حنفیہ و مالکیہ کہ غسل ہر دو واجبست ہچو سائر نجاسات بقیاس کردن بول ہر دو را بر سائر نجاسات و احادیث باب رات و یل کردہ اند و ہر تقدیم القیاس علی النض دوم و حبیست مر شافعیہ را و ہواصح الاوجہ عندہم و ان کفایت نضحست در بول غلام نہ جاریہ ہچو غیر وے از نجاسات عملاً بالا حدیث الواروۃ بالتفرقة بینہما سوم کفایت نضح ہر دو و ہواصح الاوجہ اعلی انتہی و آخری ما قد سناہ من کلام الشوکانی و اکثر برانند کہ بول صبی نجسست و جزین نیست کہ تخفیفی در طہارت وے کردہ اند و حافظ ابن القیم رحمہ در اعلام الموقعین گفته کہ در غسل ثوب از بول صبیہ و نضح آن از بول صبی قہقی کہ این ہر دو طعام خوار نباشند فقہار استہ قولست یکے غسل از ہر دو و دوم نضح ہر دو سوم تفرقہ و سنت ہمین را آورده و این حکم از حاسن شریعت و تمام حکمت و مصلحت اوست و فرق در میان صبی و صبئیہ بہت سیگہ بسیار برداشتن مردان و زنان ذکر را پس ہمے بول وے عامست مدین صورت غسل وے شاق باشد دوم آنکہ بول صبی کجائی ریزد بلکہ تفرق و منتشر میگردد اینجا و آنجا پس غسل ہر اینجا کہ بول روی باور سیدہ خیلہ دشواری دارد بخلاف بول انشئ کہ جمیع ہی باشد سوم آنکہ بول انشئ اجث و انتن است نسبت ببول ذکر و بہش حرارت ذکر و طوبت انشئ است پس حرارت متن بول

را سبک میگردد و آنچه از رطوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگردد و این معانی مؤثره است و اعتبارش در فرق مستحسن است و همین سه فرق را در شرح مصابیح و لمعات شرح مشکوٰۃ و حجة الله الباطنة ذکر کرده اند و نیز حافظ ابن القیم رحم و مثالی پنجاه و چهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه و چهارم بر سنت مجرب صحیح حکم است در اکثاف در بول غلام که خیر نخورده بفتح نه بغسل چنانکه در احادیث صحیحین غیرهماست و صحیح شده است اقتا بدان از علی و ام سلمه و نماید آنچه صحابی خلاف فتوای این مرد و پس رد کرده اند این همه شنی باقیاس متشابیه بر بول شیخ و بجوم کرده اند و نمیشود بدان این حکم خاص و هو قوله انما بغسل الثوب من خمس من البول الفلأط والمنی والدم والقي حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زبید بن جده عن ابن ثابت بن حماد است و احادیث مناکیر و معلولات است و اگر صحیح شود واجب گردد عمل بر او و حدیث وزده نشود یک حدیث دیگر و باشد بول در آن حدیث مخصوص بول صبی چنانکه مخصوص شده است از وسع بول ماکول اللحم با حدیثی که کمتر است از این احادیث در صحت و شریعت انتہی اخبرجه ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و البزار و الحاکم و ابن خزيمة و صحیحہ الحاکم و حسنہ البخاری و درین باب حدیثهاست از ابجد حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام خیر از آب پاشیده شود و شاشه دختر را شسته آید رواه احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن خزيمة و الحاکم و ابن حبان و مسند ابن حدیث صحیح است ترجیح کرد بخاری و دارقطنی صحت او را رفقا و وفقا و وصلا وارسالا و حدیث ام الفضل لباب بنت حارث که گفت شاشه حسین بن علی در کنار رسول خدا پس لغتم ای رسول خدا به معید این جامه خود بمن و بپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود چنین نیست که آب پاشیده میشود و شاشه پسر شسته میشود و از بول دختر رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و ابن خزيمة و ابن حبان الطبرانی و الحاکم کن حدیثها طولاً و در صحیحین غیرهماست از حدیث ام قیس بنت محسن و شاشه آمدن یا جامه است که دسے آورد پسر خود رسال را که چسبیده بود و نزدیک رسول خدا پس شاشه آن طفل بر جامه دسے پس طلبید آب و پاشید بر آن و در شست آنرا و صحیح بخاری از عایشه است که گفت آورده شد طفلی نزد یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر اسے تنهیک پس بول کرد و دسے پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید بر دسے و در صحیح مسلم است از حدیث عایشه که آورده میشود که او دکان نزد آنحضرت پس دعا برکت می کرد و در حق ایشان و تنهیک میکرد پس آورده شد طفلی که شاشه بر دسے پس طلبید آب را و در پس بول کرد یعنی شست آنرا و این تصریح است بعدم غسل بول و مراد از تابع کردن آب ببول یا مجرد آب پاشیدن است چنانکه در حدیث دیگر آمده یا حرج و ریختن آب است بر بول بدون غسل بهیچ لفظه احادیث مسنده و در فرق میان بول غلام و جاریه چون منضم کرده میشود بعضی و با بعضی قوی میشوند و گویا که نزد شافعی این تفرق ثابت نشده که گفت مراد بر بول جاریه و سببی از سنت ثابت تفرق ثابت نشده انتہی گویم این ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده و اشاره کرده است در ام بسوسے آن و با بجله تصریح فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواجب دین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با امت است معارض نشود و او را فعل دسے بر تقدیر وقوع آن مخالف قول بالله الرحمن و عن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما ما در عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بلکه بعد هفده سال و کلان است از خواهر خود عایشه صدقیه ده سال و مرده بعد قتل پسر خود ده روز و گفته اند بهیچت روز و عمرش صد سال بود و در سنه هفتاد و سه بمکه وفات یافت و در آخر عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل و راه نیافت و دندانهای نیفتاده خلق کثیر از دسے روایت دارد و ذات النطاقین از آن گویند که گریه خود را در دهن کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک پاره سفره بست و بیک پاره قریب آن النبی صلی الله علیه و سلم قال فی حرا الحیض یصیب الثوب تحت ثیبه بر دستیکه فرمود آنحضرت در باره خون حیض وقتی که پرسید او را زن که خبر ده مارا که یک را از آن چون برسد جامه و را خون حیض چکند و چگونه پاک کنند جامه را از آن گفت چون برسد یک از شمار خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی بر اثر شد مراد از آن نین است تحت بفتح تاء فوقیه و ضم حاء ممله یعنی حکم است شمر قرقصه بالماء پستر باید که بمالد آنرا بر انگشتان و ناخنان باب تقرص بفتح فوقیه و اسکان قاف و ضم راء

و صاد مملکتین یعنی تذک است شتر متخذه پستراشد آنرا باب یا بشوی آب است و لیکن نزد حنفیه محمول
بر شستن است زیرا که در احادیث دیگر لفظ غسل وارد شده شتر تصلی قیه پسترنماز ندارد و در آن جامه و درین حدیث دلیل است بر نجاست خون حیض
بر وجوب غسل و مبالغه در آن بخت و قرض و نضح بر آب از باب اثر و ظاهر حدیث در آنست که جز این واجب نیست اگر چه از عین چیز
باقی ماند و حکم شستن خون حیض و حکم او باستخوان یا ناخن افاده نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض است و در بقیه خون اختلاف است
در روایات مضطرب آمده و بر آن اصلیه صحیح است تا آنکه دلیل خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت کافی باشد
بر جمیع ضمیر طرف میته و دم مسفوح و دم خنزیر افاده نجاست کند و یک دلیل مفید این معنی دارد نیست بلکه نزاع باقی است در یک ضمیر عائد بیک چیز یا
مذکور است یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین است که راجع با قرب است یعنی تخم خنزیر زیرا که ضمیر مفرد است نه جمع و مرجع مفرد مفرد باشد و لهذا اینجا است که گوشت
خوک جزم کرده شد نه نجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در حقیقت باین لفظ آمده که حرام نیست در سینه مگر خوردن او و هر کمالی که باین حدیث تحقیق باشد که
جمع کند باصل فقه و در یاد که اهل اصول درباره آن قید که بعد از شستن را بر امور متعدده آید چه گفته اند متفق علیهم و روایت کرده است آن را
ابن ماجه باین لفظ اقر صید و غسلیه و صلی فی و ابن ابی شیبہ باین لفظ اقر صید بالمار و احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزيمة و ابن حبان از حدیث
ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دو رکعت آنرا بشوی آنرا باب و کنار آن القطان گفته است و این حدیث در غایت صحت است پس
بر آب او شستنی و عن ابی هريرة قال قالت خولاء قالت بویه گفت بویه گفت خولاء نجاست بجمیع مفتوحه و سکون و او بخت بسیار که افاده این
فی الاستیعاب یا رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در آن فرمود چون طاهر شوی موضع خونی را بشوی و در آن
نماز بگذار گفت فان لم یذهب الدم اگر نرود اثر خون قال یکفیک الماء فرمود و گفتایت میکند ترا شستن باب و لا یضی الا شاة و ضرر
نمی کند تا باقی ماندن اثر آن آخر جه الترمذی و احمد و ابو داؤد و البیهقی و سنده ضعیف است زیرا که در دو این مبعوث است ابراهیم
حزلی گفته وی سماعت ندارد از خولاء مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خولاء بنت حکیم باسنادی که ضعیف تر است از سند
اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس زلفت باید که تغییر دهد آنرا بصفت یا زعفران و رواه ابو داؤد
عنه موقوفاً ایضاً در سبیل گفته تفسیر بصفت و زعفران بر آب قلع عین نیست بلکه بر آب پوشیدن رنگ می ترانند انتهی تصنف حسین باب
احادیثی آورده که مشتمل بر نجاست غرولوم محمد بن ابی بکر بنی بول جاری غلام و دم حیض و اگر بول عربی در مسجد و دباغ اویم و نحوه را نیز درین باب ملاحظه فرمایید

باب الوضوء

بضم و او یعنی مصدر و بفتح یعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور است و تحقیق آنکه بفتح یعنی مصدر نیز آید و وضو از عظم شرط نماز است و اصل
در وضو غسل اطراف است و مضطرب و هر دو دست تا آرنج زیرا که در آن او اثر محسوس می شود و هر دو پا تا شتالنگ که در آن او عضوئی تمام است
در حدیث ابو هریره است مرفوعاً که قبول نمیکنند خدا نمازی که را از شما چون حدیث کرد تا آنکه وضو کند رواه اشعنان و آمده که وضو نصف ایمان است
و فرضیت وی در قرآن نازل شده اذ اقمتم الی الصلوة الخ و این آیت منیه است لهذا محققین بر آنند که فرضیت وی در دین است و نیست نفسی
ناهن بر خلاف آن در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف است در آنکه وضو از خصائص این امت است یا نه تحقیقین بر عدم خصوصیت وی باین
امت اند از سه غره و تجلیل از خصائص این امت است عن ابی هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه
قال لو لا ان اشق علی امتی لا م یصوم السواک مع کل وضوء فرمود اگر نمی بودم آنکه در شقت اندازم من امت خود را بر این واجب

میگردانیدم برایشان و امر میکردم بسواک کردن نزد هر وضو و در واسطه نزد بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز و سوق کلام و ال است
بر آنکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استجاب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که براس هر نماز سواک مستحب و اینند شوقانی نیز تقدیم
سواک در مستحبات وضو ذکر کرده و گفته بنابر ورود احادیث صحیح متواتره درین باب از قول فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلا خلاف انتهی گویم
در حدیث آمده که سواک از سنن مسلمین است و از خصال فطرت و از طهارات و فضل نمایی که در وس سواک نمایند بر نماز که برای وی سواک
نکنند هفتاد و چند است از جمله احمد و ابن خزيمة و الحاکم و الدارقطنی و غیرهم و لفظ سواک یکسر سبب است در لغت فعل مبرأله هر دو الاء لکنند و سنونث
و مذکور در وس یکسان است و جمع وی شوک است چون کتاب کتب و مراد بدان در اصطلاح علماء استعمالی است و در حق است که از اراک گویند و در آن
در دندان برای اذیاب صفت و غیر با و نزد رفتن و دندان هم مشروع است بحديث عائشة که گفت گفتم ای رسول خدا مردی که بر دندان و دندان وی
سواک کند فرمود آرس گفتم چگونه گفت در ارد انکشت خود در دمان از خرج الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف است آمار مصنفی گفته تنقیح کرده اند
سواک را بر خشنی که از الء و سخ دندان کند اگر چه خرقه از ثوب باشد الا اصبح خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب او با وجود اصابع
سواک میکردند و بهتر سواک سواک اراک است از جهت اتباع انتهی گویم اصبح بر اسے بی دندان است نه برای صاحب دندان فافهم و حکم دے سنت
ست نزد جمهور علماء خصوصاً نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در فجر و ظهر و کدک ترست و منافع وی در بدن و دین بسیار است و مستعمل می در همه حال
مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرائت قرآن و زردی دندان و تغییر دمان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند
آن مستحب ترست و سواک از درخت تلخ باید و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سطریری همچو خضر باید و در درازی مقدار شبر
و بر عرض گفته بر یوک که موجب سوده گشتن گوشت دندان است و بعضی روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال سمنضه باشد و اگر سواک
پیدا نشود انکشت دست راست کفایت میکند و بهیچ از انس درین باب حدیثی نیز آورده و بجا آنکه درشت باشند و درست است گویند چهل حدیث
در فضائل سواک آمده و در بدر منیر گفته قد ذکر فی السواک زیاده علی مائة حدیث فوا عجبا لسنه یاتی فیها الاحادیث الکثیرة ثم یملأ کثیر من الناس بالکثیر
من الفقهاء فمذهبه ضیئة عظيمة انتهی از حجة مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر السجی الکهمیری از اتباع تابعین
ست و مقتداے فقهای محدثین امام دارالبحر نجی بن سعید و زهری بآنکه از تابعین اند و از شیوخ وی از وس روایت دارند و شافعی و از داعی
و سفیان ثوری و ابن المبارک و غیرهم از وس سماع دارند کتاب وی موطا کتاب مبارک قدیم است و در شهرت و محبت و قبول بدرجه بسیار رسیده
شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر موطاست و بیکار ساختن تحریکات و اکتفا نمودن بانچه از ظاهر حدیث
نزدیک عالم لغت عربی تراود انتهی و آنکه اوسے رح و شرح بر موطا نوشته یکے مصنفی و این فارسی است و در وی روح امام مالک و کتاب بی بسیار کرده
و ترجیح و سبب بر اینه نلته و ترجیح کتاب وس بر کتب روی زمین رفته و حق با اوست زیرا که امر و از انصاف ایند اربع هیچ کتابی در دست مردم
غیر از کتاب موطا نیست و مانند دیگر که منسوب اند ببقیه ایند ایشان خود تألیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرویات آنرا را بکمال اتقافهم نموده منسوب
بایشان نموده اند و دوم مستوی و این عربی است و در وس اکتفا بذکر فقه حنفیه و شافعیه کرده اما متن این هر دو شرح بر ترتیب کتب فقه است نه بر ترتیب
کتاب موطا و باجماع فضائل مناقب امام مالک که تعلق دارد بعلوم و زهد و سخا و شمایل حسنه و ادب حرم مدینه و صنوع نزد قرائت و سماع حدیث و سبب جلالت
صورت و تهذیب مجلس خلوص نیت و تألیف موطا و احتیاط عظیم در روایت حدیث بیش از آن است که درین ترجمه گنجد و مناقب ایشان کتب مستقیم
کرده اند بنده از ان خطه اتحاد النبلاء و ریاض الجنه فی تراجم اهل السنه ذکر کرده ایم و نیز ترجمه ایشان در احیاء العلوم و بستان المحدثین غیر ما

مسئورت از احکام ایشان است لاینبی للعالم ان یکلم بالعلم عند من لا یطیقه فانه ذل و امانة قرأت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانستند و سماع را از لفظ شیخ شرط نمیکردند درین قطعه تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ایشان مذکور است **نظم** فی کماله مالک و نعم الامام السالک و مولده بجم هدی و وفاته فارم مالک و احمد والنسائی و صحبه ابن خزیمه و ذکره البخاری تعلیقاً این حدیث متفق علیه است نزد شیخین همین لفظ ابن سنده گفته اسنادش مجمع علیه است نووی گفته بعض کبار غلط کردند درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و دو میری در شرح منہاج گفته اخرجه البخاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لا سند و هم ضیع عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین مصنف در فتح الباری گفته این حدیث در صحیحین است از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه و در حبل گفته ظاهر صیغ مصنف مقتضی آنست که سیک از شیخین این حدیث را اخرج نکرده چه از انس و بسوسه شیخین نموده و نسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثی را اخرج میکنند آن حدیث را بسوسه ایشان نسبت می نمایند و روایت غیر این هر دو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخرج ایشان آن حدیث را و این نیز غلط است احکام است و در ذکر جزئی تخریج شیخین ذکر نباید کرد مگر بلفظ عند کل سلوة است و در معنی وی چند حدیث دیگر است چند صحابی انتهی مصنف در تلخیص گفته درین باب است از زید بن خالد نزد ترمذی و ابو داود و ابن ابی طالب نزد احمد و از ابن عمر و سهل بن سعد و طایر و الشیخ نزد ابو نعیم و در کتاب السواک و مشکوٰۃ و ابن حسن است و از ابن الزبیر نزد طبرانی و از ابن عمر و جعفر بن ابی طالب نزد طبرانی و از ابن ایوب نزد احمد و ترمذی و از ابن عباس عایشه نزد مسلم و حسن حمران بضم حاء حمل و سکون هم و راسه مملد ابن ابان بفتح همزه و تخفیف وحده مولا سة عثمان بن عفان است خالد بن الولید را از بعض سبایای سغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان را آزاد فرمودند رضي الله عنه ان عثمان بن عفان رضي الله عنه ترجمه می کند خواهر آمد عابو ضوع فصل کفیه ثلث مراتب طلبید آب را که بدان وضو کند پس شست هر دو کف دست خود را سه بار و این از سنن و وضو است باتفاق علی شریع مضمض پسترب در دهن انداخت و قاسوس گفته مضغه جنبانیدن آب است و درین پسترب انداختن آن واشستن و آب در بینی کرد و استنشاق آب رسانیدن اندون بینی و کشیدن آن بفسس تا اقصای بینی و استنشاق و بقیثان بینی را استنشاق از رویک جمهور اهل لغت و محدثین و فقها اخرج ما رست از انف بعد استنشاق شتر غسل و وجهه ثلث مراتب پسترب شست روی خود را سه بار شتر غسل یدیه الیمنی پسترب شست دست خود را الی المرفق ثلث مراتب تاریخ سه بار و درین بیان چیزی است که محل ماند و آیه و آید یکفر الی المرفق و تقدیم یمنی است بر سیمری مرفق بکسر سیم و فتح فاء و بفتح هر دو دست و الی براسه انتہاست و گاهی بمعنی مع آید و از احادیث معلوم شد که مراد همان معنی است چنانکه و حدیث جابر آمده که بود انحضرت میگردد و آید آب را بر هر دو آرنج خود و اخرجه الدارقطنی بسند ضعیف و بسند حسن و در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مسح کرد هر دو عضو را و نزد بزار و طبرانی و دارقطنی از هر دین دال بر حج و در صفت وضو باین لفظ است که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را و در طحاوی و طبرانی است از حدیث ثعلب بن عباد عن ابیہ پسترب شست هر دو ذراع را تا آنکه سال شد آب بر هر دو مرفق و سه پس بعض این احادیث مقوی بعض است استحی بن راهوی گفته الی در آیت محتمل است که بمعنی غایب باشد یا بمعنی مع دست بیان کرد که بمعنی مع است شافعی گفته منید لم خلافی در وجوب دخول مرفقین وضو و باین شناختی که دلیل قائم است بر دخول مرفق ترخشی گوید لفظ الی مفید معنی غایت است مطلقاً و دخول و خروج مرفقین امری است دائر مع الدلیل بعد از آنکه آن فکر کرده و لیکن در بخادیل بر دخول می قائم است که عرف لغت الکیسیر مثل ذالک پسترب شست چپ را همچنین بسمه سه بار مع آرنج در ستمو لای مظهر در ذکر کیفیت وضوی مرز انظر حایجانان در نوشته که آب در شستن ذراعین از جانب آرنج می ریختند و بطرف سر انگشتان فرو می کشیدند

وے فرمودند کہ حضرت شامی صاحب نیز درین معاملہ با فقیر مشارکت دارند انتہی تضرع براسمہ پسترسج کرد بسر خود و این موافقت آید
 است در آوردن بای جبارہ و لفظ مسح متعبدی بنفسہ و بیا هر دو آید قرطبی گفته با در پنج بارے تعدیہ است حذف و اثبات وی ہر دو جائز و علی را
 اختلاف است در مسح راس کہ بر تمام سر کنند یا بر بعض و آیت متفقہ ہیچ یکے از دو امر علی التبعین نیست چہ و اشکیا بر و سکیم ہر دو احتمال دارد مسح
 کل راس مسح بغض نیست در وی ولالت بر شیعاب و نہ بر عدم شیعاب و لیکن ہر کہ قائل است بایہوی بعض مسح میگوید کہ شدت تبیین یکے از دو
 احتمال آیت است ثم غسل رجلہ الی الکعبین ثلث مراتب پسترسجست پای راست خود را ہشتا ننگ ست بار شہور آن است
 کہ کعب اخروی است تا شتر ترقی ساق و ہر قول الا اکثر و علی است از ابو حنیفہ کہ آن استخوانی است حدیث قدم نزدیک معقد شرک درین مسئلہ مناظر
 و تاویلات در است و شرح مغربی گفته از او طرح اود کہ بر قول جہود حدیث نعمان بن بشیر است و صفت نماز کہ دیدم مردی را از مالک بن حنبل کہ او کعبت
 و کعبہ گفتہ اند تا فی جاشی صور النہار جہت نہ سب الحمد و بالہ ہذا لک انتہی ثم الیسرے مثل ذلک پسترسجست پای چپ را ہجین یعنی ست بار ہشتا ننگ
 در صحنی گفته و طیفہ بطین غسل است نہ مسح چنانکہ شیعہ میگویند بیل آنکہ وضو امر کثیر الوقوع است ہر سلسلانی آنرا پنج بار ہر روز میکنند و از امور حسیہ است کہ اجہاد را
 در استن آن محل نیست پس صحابہ از آنحضرت غسل بطین آموختند و تابعین از صحابہ و تبع تابعین از تابعین و کھنالی پرمنا ہذا تشکیک در مثل این امور
 احکام ضروری است و در آیہ و ار جلم نصب جہود و خواندہ اند و صورت نصب ظاہر است و در صورت جہمی جواب دادہ اند کہ اعقاب مجاہد گرفتہ است
 مانند عذاب یوم الحجۃ خرب و جمعی دیگر گفته اند کہ المسح فی کلام العرب یکون غسلا و یکون مسحاً و فی مواہب الرحمن لوضوہ غسل شقوق و جلیہا بری
 علی ظاہر الدلائل و با قول انتہی غرض آنکہ غسل در هیچ حالت ترک نہ ہر و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعہ گفته قطع نظر از آیہ احادیث صحیحہ و دلائل اندیزین
 از ائمہ حدیث و دلیل للاحقاب من انما است و این در حق کسی فرمود کہ قصر کند غسل بطین تا آنکہ غسل مسح گردد و آب بر اعقاب جاری نشود و این حد
 مردی است و صحیحین و سنن و مسانید بطرق مختلفہ کثیرہ و راویان آن بحد کثرت رسیدہ اند کہ افادہ علم میکنند و سیوطی را و یان اورا از صحابہ پزیدہ بر ذہ کس شمرہ
 پس بطریق این و عید کہ بکسی سیلان آب نکند بر اعقاب معلوم شد بعلوم قطعی کہ غسل بطین بلا شہدہ فرض است و نیز حدیث دیگر آمدہ کہ وضو کرد و آنحضرت مرۃ ثلث و ست
 پائہا از نیک بار و فرمود ہذا وضو لا یقبل اللہ الصلوۃ الا بہ و این حدیث شہور است در میان محدثین و مرویست در صحاح و ہویدیل دلائل و منجہ علی ان الصلوۃ
 لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع و اتفاق است بر شستن ہر دو پا و ہرگز مردی نیست از آنحضرت مسح بطین نہ و سفر و نہ در حضر نہ و در حر و لو کان
 مشر و عاقلہ صلی اللہ علیہ وسلم احیاناً ابانہ لہو از کما ہو دابا الشریف و مجتہدین منقول نشد از ہر یکی از صحابہ مسح رجل در شہامی شدید البر و نیز و طحاوی زعم الیک
 بن سلیمان آوردہ کہ انہ قال قلت لعطاء بن بلقک من احسن اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان مسح علی القدمین فقال لا انتہی ملخصا ثم قال رایت
 پسترسج عثمان دیدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را نوحاً نوحاً وضوئی ہذا وضو کرد و بچو وضوئی من کہ اینست و تمام حدیث این است
 کہ پس گفت رسول خدا ہر کہ وضو کند مثل وضوئی من کہ اینست پسترسج را در دو رکعت نکند در آن حدیث نفس بخشیدہ شود و اورا انچہ گذشت از گناہ او و چو کہ گفته
 مراد حدیث نفس حدیث با مورد نیاز و چیز نیست کہ تعلق نماز ندارد و اگر حدیثی عارض شد و بجز و عرض از ان اعراض کرد و عفو است و در حدیث نفس محدود نیست
 متفق علیہ و ازین حدیث ترتیب در اعضائی موقوفہ بخون ثم و تثلیث وی مستفاد شد لیکن دلائل نکرد بر وجوب زیر کہ این صفت فعلی است کہ بروی
 فضیلت مرتب است و عدم اجزائی صلوۃ بروی مرتب نیست و لفظی کہ دلائل کند بر ايجاب نیامدہ و باین رفتہ اند حنفیہ تثلیث بالاجماع واجب نیست
 و در وی خلافی است شاذ و دلیل عدم وجوب بصریح احادیث اینست کہ وضو کرد و آنحضرت و دو و یکبار و بعض اعضا را ست بار شست و بعض اعضا را آن
 و وضو کرد و ان یکبار شستہ فرمود کہ این وضوئی است کہ قبول نیست نماز مگر بدان و اما مضمضہ و استنشاق پس نزد بعض واجب است باین دلیل کہ در حدیث ابو داؤد

بسنده صحیح امر بدان ثابت شده و هم آنحضرت در جمله وضوهای خود بر آن مواظبت کرده و نیز بعضی سنت است بدلیل حدیث وارطانی و ابو داود که در آن حکم با سباج وضو فرموده اند اما ذکر مضمضه و استنشاق نکرده پس معلوم شد که امر بر این ثابت است و حتی اول سنت و در حجة الله الباقه گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند عثمان بن عفان و عبد الله بن الزبیر و غیر هم از آنحضرت و شواتر شده است و امت بر آن اطباء کرده این است که بشوید هر دو دست قبل از ادخال در او و مضمضه کنید و استنشاق نماید و استنثار کند و تمام و بشوید و در امین را با مرقین غسل و بر پست مسح کند بر سر پست بر دو پائینا کعبین بشوید انتهی و **عنه** حلی بن ابی طالب امیر المومنین ابو الحسن ابن عم رسول خدا و برادر و ختن می و زوج فاطمه زهرا و اول یکدیگر ایمان آورد و از ذکر در اکثر اقوال با اختلافی که در عمر اوست بهر حال بود مترود در میان هفت و شانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر نمک که خلیفه کرد و او را آنحضرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا را منی نمیشوی با نکه باشد از من بجای یارون از موسی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هجری و هم و پنج سینه می شست و شستید شدن صبح جمعه یکوف شب هفتهم رمضان سنه اربعین و مرد بعد سه روز از ضربت شقی ابن ملجم و قیل غیر ذلک مدت خلافت او چهار سال و نه ماه و چند روز بود در بیان احوال صفات وی کتب حجة تالیف شده اند و سبیل السلام گفته استوفینا شطر اصالحا من ذلک فی الروفة النذریه شرح التحفة العلویة انتهی فی صفة وضوء النبی صلی الله علیه و سلم روایت است از علی در صفت وضوی آنحضرت و این پاره ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر ذکر است و مفاد وی مفاد حدیث عثمان است و لیکن لفظی خاص که در آن نبود بخت و وی صفت این حدیث را در اینجا آورده و آن اینست که قال گفت علی و مسح بر اسبه و احده و مسح کرد آنحضرت سر خود را یکبار و دیگر اعضا را سه بار شست و شست در ترجمه گفته احادیث در مسح بر اسبه مطلق آمده است یا مقید یکبار و این احادیث صحیح است و در بعضی احادیث مرتین نیز آمده و آنرا موسوم بضعف و کشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده اینجا آمده همین است که وضو کرد یکبار و دو بار و سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی بتثلیث باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل قیاس است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صحیح و محل محل بر تعیین لازم و بنای مسح بر تخفیف است قیاسی بر غسل نتوان کرد و انتهی گوئیم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابو داود و در وجه و یکی از آن دو وجه را ابن خزیمه صحیح گفته و تصحیح وی در ثبوت این سنت کافی است و قول بنیای مسح بر تخفیف قیاس است در مقابل نص و قول بگردیدن او بصورت غسل بعد شستن از شارع الایا آیه است و روایت ترک حاض روایت فعل تواند شد اگر چه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنت است و شان سنت همین است که گاهی آنرا کنند و گاهی نکنند که از سبیل امام صفت و فرج الباری گفته که ذکر عدد و مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده اکثر علماء بر آنند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت است و ابو داود و گفت که احادیث عثمان همه صحاح اند و دلالت دارند بر آنکه مسح یکبار بوده است و شش اینها را گفته که تکرار مسح بوجه غریبه آمده و لیکن رانما مخالفت احادیث صحیح نیست نزد اهل علم انتهی و اینجا نیز قبیل آمده محمول است بر تکرار یکبار نه باب جدید ششمی گفته تثلیث مسح باب جدید بدعت است و در روایت غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث یکبار پس در هدایه گفته که حسن روایت کرده است آنرا از ابو حنیفه که اگر یکبار مسح کند مسنون باشد انتهی اخوجه ابو داود و اخراج النسائی و الترمذی با سند صحیح بل قال الترمذی انه اصح شیء فی الباب بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سر اصح چیزی است که درین باب آمده و ابو داود و این حدیث را بشش طریق آورده و بعضی می دیگر مضمضه و استنشاق نیست و در بعضی می اینست که مسح کرد بر سر خود و آب نچکید و در روایت ابن ماجه از علی کریم الله بجای واحدة مرة آمده و روی عن سلمة بن الاکوع مثله و عن ابن ابی اوفی مثله و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث الشرح سناده صالح و رواه ابو یعلی بن السکن من حدیث زریق بن حکیم عن رجل من الانصار مثله و **عنه** عبد الله بن زید بن عاصم مدنی انضامی مانعی است از منی مازن بن العجی از ابو حنیفه حدیث استسقا نیست آن عبد الله بن زید که راوی اذان است چه وی زید بن عبد ربیع است نه زید بن عاصم و حدیث ابن عبد الله حجت است در باب وضو

ووی را حکای رضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه وسلم قائل میله که اب است بشکرت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سته ثلث و شتمین حاضر شده احد را نه بذر را
روایت کرد از وی عباد بن تیم و وی برادر زاده اوست و ابن مسیب فی صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پاره مقصود از آن و زیبا
ذکر کرده باقی را بوجیه دیگر ترک داده قال گفت عبد الله و مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آسه فاقبل بیدیه و ادب مسح کرد
آنحضرت سر خود را پس بر دهر و دست خود را از جانب پیش هر دو از جانب پس متفق علیه و فی لفظ لهما و لفظی از بخاری و سلم
اینست بد آن مقدم بر آسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثمر دهما حتی رجعا الی المكان الذي بدأ منه آغاز نکرد مسح را پیش سر خود
پستر بر دهر و دست را بجانب قفای خود معنی اقبال اینست پستر باز گردانید بر دهر و دست را تا آنکه باز آمد بجای که آغاز کرده بود از آنجا یعنی او باز
و رواه مالک النسانی یفنا و لابی داود و نحوه و این حدیث مفید نیست مسح راس است و علماء ادران سه قول است یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند
بمؤخر راس و آورد دست را طعن وجه پستر برگرد و بسوی مؤخر و این موافق ظاهر حدیث است که اقبل و ادبر زیرا که اقبال بسوی مقدم و جبر است و ادبر بسوی
ناحیه مؤخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بمؤخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات است سوم آنکه شروع کند بناصیه بر دهر و بسوی ناحیه مؤخر
پستر بر دهر و بسوی مؤخر راس پستر خود کند بناصیه و درین نوع محافظت است بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی ادبر و اقبل و البو و ادو از حدیث غلط
آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد بر دهر و گفت خود بر مقدم راس و گذرانید آنها را تا آنکه رسیدند قفار پستر باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس و این
عبارت واضح است در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال تحبیه فیه است و مقصود از آن تعمیم راس است مسح و عن عبد الله بن عمرو بن العاص بن ابل
السهمی منسوب بسهم بن عمر بطی است از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر و زاده سال خرد تر بود کاتب احادیث نبوی است ابو هریره گفت فرق
میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من بنی نوشتم و محب ابل بیت بود اگر چه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بودند آن در
معاویه و پدر می بود تا مش در صل نام جدوی بود عاص آنحضرت عبد الله نام کرد و ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کعب بن لوی و اسلام آورد
پیش از پدر و خلقی کثیر از وی روایت دارد و علی بن عطاء از مادر وی روایت میکند که وی برای عبد الله سر می ساخت عبد الله شب هنگام بر خاسته چراغ می گشت
و میگرفت تا آنکه در کفان وی فساد می یافت در وفاتش اختلاف است که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بنی حجه سه شصت و سه و قیل سته
سبعین و ثلث قیل مات بکسسه شصت و سبع و قیل با طائف سته و خمس و خمسین قیل بکسسه شصت و خمسین و خمس رضی الله عنه فی صفة الوضوء در صفت
وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول است لیکن مصنف برای افاده مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود در اینجا آورد
و بر قدر ماخذ التثاکر و قال گفت عبد الله سه مسح پستر مسح کرد صلی الله علیه وسلم بر آسه سر خود را در مصنفی گفته اقل فرض مسح نزدیک
شافعی مسامی مسح است بشهره راس را با شریکه متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که المسح طلب مسح است و مسح مصدق می آید
بر هر قلی که اسم مسح بر آن جاری است و تا لمس تمام سر را فرض گفته است و نظر بر مسامی راس کرده و خفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند
و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائضه تفصیل استیجاب حائضه شاهر است بر مالک قول خفیان مدخول است که ثلث اصابع
تقدیر است بر آن که تکلیف هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس در لفظ نا صیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
اقل نیست و حکایت اجمال آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول است بعدم صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عام باطلاق خود و خاص است بخصوص
نوع و خاص همین است احتیاج بیان ندارد و انتهی و ادخل اصبعیه السباحه حتی فی اذنیه و در او بر دهر و و انگشت خود را که نام آنها سبب است
در دهر و گوش خود و مشهور مسقیم است بجهت اشارت بر آن نزد شیخ با حدیث حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی است که متصل انگشت زبر است آنرا انگشت

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در طهاریت آنرا سبأ نام بود از سبب معنی و ششام زیرا که عرب بدان مردم را سب میگرداند و در وقت سب بدان افتخار می نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و مسیح یا یحیا میله ظاهر از نیه مسیح گرد
 بر دو انگشت ز خود ظاهر هر دو گوش خود را وسیع آذین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدم بن سعد یکرب نزد ابو داود و طیحاوی با سند حسن دیگر حدیث ریح
 اخبره ابو داود و دیگر حدیث انس نزد ارقطی و حاکم و دیگر حدیث عبد الله بن زید و در وی این است که مسح کرد بر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح
 کرده و صحتی گفته اسنادش صحیح است و تعقب کرد و در این قیق العید و گفت لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد در آن هر دو گوش را
 توصیف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین است و اختلاف است در آنکه برای گوش آب جدید گیرد یا آب سر بکشد و سبیل گفته احادیث در هر دو واقع شده
 اخبره ابو داود و النسائی و صحیح ابن خزيمة و مسح گوش سنت است نزد ایدار بعه و نزد ابو حنیفه و در روایتی نزد احمد بقیه آب مسح سوزند
 نلثه آب جدید و در سفر السعادت گفته مسح گوش کردی ظاهر او باطنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم در درون و از برای مسح درون گوش سرنگشتن
 در سوراخ گوش در او ردی انتہی و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم
 من نومته فليستغثر ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که میفشاند بینی خود را سه بار با ظاهر حدیث عام است در بیداری شب و روز و قمار
 اشتغال را بعضی اشتقاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باشتغال دفع آب از بینی و از اشتقاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث
 دلیل است بر وجوب اشتغال نزد قیام از نوم مطلقا اگر آنکه در روایت بخاری تفسیر را مراد داده وضو آمده و تفسیر نوم شب گفته اند که حدیث وارد است بر غالب
 و نه هیچ فرقی در نوم میل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل وجوب اشتغال است نه مضمضه و نه سه بار حمد و جماعه و نزد جمهور برای نوب است و دلیل اشتغال
 حدیث اهرامی است که فرمود او را و منکر چنانکه امر کرده است ترا خدا تعالی فان الشيطان يبیت علی خيشومه زیرا که شیطان مشب میکند
 و می باشد در بن بینی وی خیشوم معنی اعلائی آنف است و قیل الا نف کله گفته اند استخوانهای باریک نرم که میان بینی و دماغ است متفوق علیه
 قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل است که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جسم است که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ
 جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی کشاید غلق را و در تشاب و امر بکنم آمده بخت و دخول شیطان در غم
 و کیفیت آن بکول لجم شامع است و افهام و عقول با از احاطه و ادراک امثال این امر از قاهر طریق اسلم و امثال این امور که شارع بدان خبر داده است
 که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و بخیل که استعاره باشد زیرا که آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقدار در بینی که همسایه
 نخالین و دماغ و محل ایلع قوای زاکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر قنوت و کسل از رعایت خشوع و خضوع
 و اینها همه ضیاف شیطان اند پس گو یا شیطان در انجا نشسته است چنانکه فرمود بترک تشبیه بطعام شیطان همراه می خورد و بترک کردن فکر نزد خواب میجوید
 و سبیل گفته وجه اول الظلمت و شیخ در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم است و الله اعلم و عت و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه نزد بخاری
 و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومته فلا يغسل يده في الا ناء حتى يغسلها ثلثا چون بیدار
 گردد یکی از شما از خواب خود پس باید که فرو برد دست خود را در آوند آب تا آنکه بشوید دست راسته بآب که دست شستن پیش از وضو سنت است و بیرون رفت
 از قید آوند بکما و حوضها و حدیث دلیل است بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم شب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما
 قاله ابن قتيق العید و ظاهر حدیث وجوب وی برستی قضا است اگر چه اراده وضو نکند ولیکن نزد ابو داود و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما
 از شب نامدریجا میتوان گفت که تعیل مقتضی الحاق نوم نهار نوم میل است و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای نوب است و نهی برای کراست فانه لا یکر

این بابت دیده زیرا که وی نمی دیا بد که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستار نشسته باز ناپا و لطیف کرد پس از آن آب از ظرف بگیر و وضو ساز و متفویض علیه و هذا لفظ مسلم و این امر نزد جمهور سنون و مستحب است که بطریق احتیاط بان حکم کرده نه فرض و واجب و اگر نشویند دست پاک است و آبی که در دست فرو برد نیز پاک است زیرا که پدید شدن دست در وقت خواب بقیین معنی نیست و مجرب و توهم و احتمال است و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشسته دست در آب اندازد آب نجس گردد و عن اقیط بفتح لام و کسر قاف بن عامر بن صبرة بفتح صاد و کسر یای موحده العقیط صحابی مشهور است معدود در اهل طائف کنیت او ابو زرین است کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند از وی پس شش عاصم و ابن عمر و غیره اقال گفت گفتم ای رسول خدا خبر دهید از وضو که حسن کمالی است قال فرمود استیغ الوضوء تمام و کمال و ترو تازه کن وضو را و مصفی گفته اسباع وضو و نفع است فرض و سنت اسباع فرض استیغاب موضع غسل است و اسباع سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعضی با نقاد و نس بک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طاعت غره و تجلیل و بعضی بتخلیث و الله اعلم انتهى و خلل بین اصابع و تخلیل کن میان انگشتان دست پایی و تخلیل درخت چیزی را در میان چیزی آوردن و تخلیل اصابع سنت است نزد ابو حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پایی سنت است بخلاف و در تخلیل انگشتان دست از وی در روایت است مشهور است که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریح آنها منعی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل خاص با انگشتان پا است و آنرا نیز اگر نکند باکی نه و لیکن گفته اند که تخلیل خوشایند ترست نفس را و این بر تقدیر است که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و گشاده باشند و اگر بیکدیگر چسبیده متصل باشند چنانکه بی خلعت آب در میان آنها ندراید واجب است تخلیل و وعید که بر تخلیل در حدیث وارد قطعی آمده و در هدایه آنرا نقل کرده محمود بن صورت است و نزد بعضی این حدیث ضعیف است و کیفیت تخلیل انگشتان پایی آنست که بخضر دست چپ ابتدا کنند و ختم کنند بخضر پایی چپ و تخلیل انگشتان دست بردار و در بعضی است آنام آخرین در هدایه گفته صحیح شده است دست از کیفیت تخلیل اصابع که واقع شود تخلیل از اسفل اصابع و بدایت از خضر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهی مصنف در تلخیص گفته اقتضای کلام وی آنست که بدایت خضر صحیح است و بهو کما قال زیرا که روایت کرده اند ابو داود و ترمذی از حدیث مستور بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید انگشتان پایی خود را بخضر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده و در سند وی ابن سعید است و درین باب حدیث عثمان است که در خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که کرد چنانکه من کردم رواه الدارقطنی بکذا و حدیث شیخ بنت معوذ رواه الطبرانی فی الاوسط و سند وی ضعیف است و حدیث عایشه رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس است و وی سنکرا حدیث است و حدیث وائل بن حجر رواه الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعیف است و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو پایی خود را رافع گفت رواه الترمذی گویم هو کذا لک و کذا رواه احمد و ابن ماجه و الحاکم و در وی صالح مولی التومیه است و او ضعیف است لکن بخاری تحسین وی کرده زیرا که از روایت موسی بن عقبه از صالح است و جامع موسی از وی قبل از اختلاط است انتهی و کالغ فی الاستنشاق و مبالغه کن در استنشاق و در لفظی مضغه هم آمده و مضغه پیکردن تمام دهن است مبالغه در آن آنست که آب تا بمخلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب است و تمام دهن و حد استنشاق آنست که آب تا زبانی برسد و مبالغه در آن آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی الا ان تكون صائما لکن اگر باشی روزه دار که مبالغه در آن درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم شکستن روزه و مضغه و استنشاق فرض است نزد امام احمد و در قول مشهور و غسل وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه از حجه الاربعة

یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی و الشافعی و احمد و ابن الجارود و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و البیهقی مطولاً و مختصراً
و صحیح الترمذی و البغوی و ابن القطان و ابن خزيمة و درین باب است از ابن عباس و لفظ وی اینست استنوا و امروا یعنی او مثلما صحیح ابن القطان
و رواه ابوداؤد و ابن ماجه و ابن الجارود و الحاکم و در حدیث باب و دلیل است بر وجوب سبایح و تخلیل اصابع و سبایح در استنشاق برای غیر صائم
و فی روایت لابی داؤد و مسنده صحیح اذا توضأت فمضمض هرگاه وضو کنی پس مضمض کن زیرا که وضو بدون مضمضه و استنشاق نیامده
و حق تعالی امر کرد بنسل و جه مطلقاً و مبنی و دهن داخل اند در آن و تفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از آنحضرت
که مضمضه و استنشاق نکرد و با وجود اقتصار بر قدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود که این وضوئی است که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوسی و نیز اگر مرد
بدان چنانکه در حدیث ابوهریره نزد ارقطی است و در صحیحین است که فرمود چون وضو کنی از شما باید که داخل کند آب در بینی خود پس تر بپاشد آنرا
و تیاور و محلل چیزی که قیاح باشد در آن و رفته اند بوجوب این هر دو احمد و اسحق و یحیی و ابی یسلی و حماد بن سلیمان و جماعتی بوجوب آن در غسل
و وضو و سنیت مضمضه در هر دو حکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عبید و داؤد و انطاهری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی است
مثل آن از ابو حنیفه و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیع و یحیی بن سعید و ققاده و حکم
بن عتبة و محمد بن جریر طبری بعدم و جوب آن بدلیل حدیث عشرين سنن المرسلین و بخلاف آن مضمضه و استنشاق است این حدیث صحیح است الملبان
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشرين الفطره وارد شده و اگر همین لفظ باشد گوئیم امر واجب است که شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول و اما حدیث
ابن عباس که مضمضه و استنشاق سنت است رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف است و عثمان بن عفان کنیت او ابو عبد الله است
اسوی قریشی است یکی از عَشْرَةُ بَشَرَة و خلفای اربعه است مسلمان شد و اول اسلام بدست ابوبکر صدیق قبل دخول آنحضرت بهار از قمر و هجرت کرد
بسوی حبشه و هجرت و حاضر نشد بدلیل سبب مرض رقیه بنت آنحضرت و حضرت برقی هم برآورده و حاضر نشد و حدیثیه بیعت الرضوان بسبب
آنکه حضرت او را بکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از
طرف عثمان است و ستمی شد بنی النورین بسبب جمع کردن وی و دختر آنحضرت را رقیه نام گذاشت و بود سفید رنگ سیاه قد و گفته اند گندمگون
رقیق البشرة حسن الوجه بعد ما بین المنکبین کثیر شعر الراس عظیم اللحم و لحمه انصغیر میکرد و روز اول از ماه محرم سنه بیست و چهار خایف شد و گشته شد و وجه
و او از هم می جسته سنه ثمانین از دست اسودت و بصری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه و بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل
هشتاد و شست و درت خلافت وی دوازده سال است چند روز کم و چون وی شهید شد باب فتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی
نیست فتنه شهادت وی کاتب حروف و اقرب الساعه نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يحلل الحية
فی الوضوء بدستیکه بود آنحضرت تخلیل میکرد ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود الحية شریف النبوة رواه ابوداؤد و هم نزد وی است
برسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب زیر حنک و تخلیل میکرد بدان ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است مرا پس درگاه
من و ما و بجمیع چیزی است که شامل هر دو رخسار باشد و تخلیل بجمیع در روایتی از احمد واجب است و گفت اگر ترک کرد آنرا بهر و او باشد و اگر عمداً
کرد و عاده کند و نزد ابویوسف سنت است و نزد ابو حنیفه و محمد فضیلت است شمنی قول ابویوسف را اصح گفته و در سبیل گفته حدیث عثمان دال بر
مشروعیت اوست و احادیثی که در امر تخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتقض بر ایجاب بخوابیدن است و کیفیت تخلیل این
که در او انگشتان را زیر لجه و بر و جانب فوق و تخلیل بعد از تکلیف غسل است بظاهر حدیث اخرجه الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح

ورواه الدارمی وابن ماجه والحاکم والدارقطنی وابن حبان من روایة عامر بن شعیق عن شعیق بن سلمة عن عثمان بن غفری گفته حدیث وی حسن است وحاکم گفته
نمیدانم در وی ضعف بوجهی از وجوه و تضعیف کرد او را یحیی بن عیین و روایت کرد وحاکم شواهد وی از حدیث انس و عایشه و علی و عمار و درین باب است از امام
و ابوالیوب و ابی امامه و ابن عمر و جابر و جریر و ابن ابی اوفی و ابن عباس و عبداللہ بن عبکہ و ابی الدرداء و در ہمة حکم کرده اند بضعف الاحادیث عایشہ و صحیحہ
ابن خنیسہ و گفت عبداللہ بن احمد عن ابیہ کہ نیست در تحلیل طحیہ چیزی صحیح و گفت ابن ابی حاتم عن ابیہ ثابت نیست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در تحلیل طحیہ چیزی و شیخ در ترجمہ گفته احادیث در تحلیل طحیہ بطریق متعدده آمده و در بعضی از آن سخن نیست و ترمذی از بخاری آورده کہ گفت صحیح ترین حدیثی
درین باب حدیث عامر بن شعیق است کہ از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتہی این ثابت شد کہ حدیث باب اثبت احادیث این باب است **و عن**

عبد اللہ بن زید بن عاصم الانصاری المزنی رضی اللہ عنہ و ترجمہ وی گذشت ان التبی صلی اللہ علیہ وسلم انی بثلثی مذ
تجعل یدک ذراعیہ بدرستی کہ آورده شد رسول خدا بدو ثلث مد پس مالیدن گرفت ہر دو بازوی خود را تا مد بضم ہم و تشدید دال حملہ در
ثامس گفته بیاناہ است بقدر دو رطل یا یک رطل و ثلث وی یا پری کہ است انسان معتدل چون پُر کند آن ہر دو را و دراز کند دست خود را
آن ہر دو و از اینجا نام نہادہ شد و تحقیق تجربہ کردم آنرا پس بافتش صحیح انتہی و در حدیث دلیل است بر شریعت و لک مرا عنضای وضو را و در وی
خلاف است کسی کہ بوجوب رفتہ است لال همین حدیث کرده و ہر کہ قائل شدہ بعد ہم وجوب گفته ماسورہ و رأیت غسل است و نیست و لک از سماوی او
آخر جہ احمد و صحیحہ ابن خنیسہ و در حدیث ام عمارہ انصار یہ نزد ابو داؤد و ابی اسناد حسن آمده کہ وضو کرد و آنحضرت از آوندی کہ در وی آب
و ثلث مد بود و روایت کرد آنرا بہی بقی بلفظ وضو کرد و ثلث مد دین بی اصل است و تصحیح کرد ابو زرہ از حدیث عایشہ و جابر کہ غسل میکرد و آنحضرت
از صاع و وضو میکرد و از مد و خارج مسلم نحوہ من حدیث سفینہ و ابو داؤد و از حدیث انس آورده کہ وضو کرد و از آوندی کہ گنجایش میکرد دو رطل را و نزد ترمذی
باین لفظ است کہ لغایت میکنند در وضو و رطل دین ہمہ اہل حدیث قاضی اند تخفیف در آب وضو و نہی آنحضرت از اسراف در آب معلوم است و غیر فرمود
کہ بیاہ قومی کہ تعدی کند در وضو پس ہر کہ تجاوز کرد و از آنچه شایع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد و قول قائل کہ این تقریب است نہ تقدیر بعید نیست لیکن
احسن برای تشریح محاکات اخلاق وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و انشد ابوست و کہیت وی **و عنہ** و ہم روایت است از عبداللہ بن زید اندلای
التبی صلی اللہ علیہ وسلم یاخذ لک ذراعیہ ماء خلاف الماء الذی اخذ لک رأسہ بدرستی کہ وی دید آنحضرت را کہ میگردد و ہر
ہر دو گوش خود آب خلاف آبی کہ گرفته بود آنرا برای سر خود و آب پائین آمد ثلثہ ہمین است کہ مسح گوش باب جدید کند و نزد امام ابو حنیفہ و بروایتی نزد
امام احمد مسح گوش بقیہ آب مسح سر کند دلیل ایدہ ثلثہ ہمین حدیث و مافی معناه است و گویند در احادیثی کہ ذکرش نیامدہ غایت وی عدم ذکر راوی است
آنرا و عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و دلیل حقیقہ حدیث عبداللہ بن زید است نزد ابن ماجہ و حدیث ابن عباس است نزد دارقطنی و انس و صحیح کہ فرمود
آنحضرت الاؤتین من الرأس یعنی ہر دو گوش از سر اند و این حدیث بطریق متعدده آمده و چون اؤتین از راس باشند لازم مسح ہر دو یک آب راس
کافی بود زیرا کہ برای یک عضو و آب گرفتن نیامدہ و رغبت بہ تکرار و این خبریہ دین حبان وحاکم از ابن عباس آورده اند کہ گفت آیا خبر کم شمارا بگو
رسول خدا پس وضو کرد و گرفت غرغره از آب مسح کرد و بر سر و گوش را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاؤتین مع الرأس و در عوطا و نسائی
از عبداللہ ضاحکی و فضل و منہ آمده کہ چون وضو میکنند نہ مؤمن ہر دوں می آید نہ ضحکہ گنہان از ہمن و ہاستہ اؤتین یعنی و غسل وجہ از وجہ تا از تحت ملکما
و غسل بینین از بینین تا از میان ناخشان و مسح راس از راس تا اؤتین و در اینجا دلالت ظاہر است بر بودن اؤتین از راس تا کہ اؤتین و در اکثر احادیث
مسح راس و اؤتین واقع شدہ بی تعرض باب جدید و ظاہر سیاق آنرا در بودن اؤتین است باب سر این ادلہ را حضرت شیخ از طرف حنفیہ در شرح سفر السعۃ

ذکر کرده اند و در سبیل گفته که حدیث الاذان من الراس اگرچه در اسامیه وی مقال است مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعضی می شستید بعضی است و احادیث صحیح شایسته است که در آن مسح هر دو گوش باراس مره واحده آمده و این احادیث بسیارند از علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و سید و همه ایشان متفق اند بر آنکه مسح کردن هر دو را با سر یکبار یعنی بیک آب چنانکه ظاهر لفظ مره است زیرا که اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح با سر و اذنی مره واحده صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعید است و تاویل قدش باینست که در دست تری نمانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی است که گفته میشود در آن انتہی و این ظاهر است در تائید سبب حنفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الاذان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داود و از حدیث ابی امامه است و خود ابو داود و ترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از رؤات این حدیث است گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که با جهتا خود گفته باز قول آنحضرت است که ذاتی مشکو و حدیث ابن عباس که نزد دارقطنی است خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن وهم است و صواب روایت ابن جریر از سلیمان بن موسی بطریق ارسال است و در رفع و وقف وی اختلاف نموده اند و گفته صواب وقف است و نیز در مسقط است و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه است درین باب در وی عمرو بن حصین است و او مترک است و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی است معلول است و حدیث عایشه که نزد دارقطنی است در وی محمد بن ازهر است و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد دارقطنی است از طریق عبدالحکم از انس و ضعیف است پیش تب شد که حدیث الاذان من الراس بجمیع طرق خود صالح احتجاج نیست و در موطا باین عقد کرده است و سبب الاذنین ماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یاخذ الماء باصبعیه لاذنیه و در مصنفی زیر آن گفته اما حدیث الاذان من الراس اگر صحیح می شد دلالت میکرد بر کفایت مسح اذنین از مسح راس این خلاف اجماع است انتہی و حدیث باب صحیح است چنانکه مصنف گفت اخبرجه البیهقی و اسناد صحیح و صححه الترمذی ایضا پس معارض نشود و او را حدیث ضعیف و راجح نشود مای واحد برای جدید زیرا که ترجیح فرع تعارض است کما تقر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که در آن مسح اذنین باراس آمده جواب از آن گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و تاویل عدم بقای بلل در دست بعید است زیرا که در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و شعر باشد باضمم بلل سابق موجود نیست و اگر فرض کنند که گوشها از دست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریکیم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت است از آنکه آب سر باید کرد یا آب جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که آب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو است بلکه دو عضو است و چون دو عضو است برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند و مسح هر دو بیک آب بران بنامانند لازم آید که بسینه و دمان را که از وجب است و نسبت بگوش از سر از خلل است بی شبهه در حکم وجوب ضمضه و استنشاق با وجب یک عضو گویند و هذا خلف و روایت این نیز و غیره را دلالت بر اتحاد اذنین باراس نیست که موجب مخالفاً آب باشد بلکه بر اشترک در مسح است و مطلق محمول است بر مفید و روایات دیگر که در آن تصریح بتجدید آب وارد شده اسع اندازین و هو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم است در صحیح وی باین وجه که روایت عبد الله بن زید است بلفظ باین لفظ و مسح براسه بماء غیر فضل بین ین و مسح کرد آنحضرت سر خود را بآبی که جز آب زیادتی هر دو دست است و هو المحفوظ و همین لفظ محفوظ است نزد اهل معرفت و حدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقین العید آورده که محفوظ در روایت مذکور همین لفظ است و همین است در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده و در سبیل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر است از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارند احادیث و حدیث

بقی دلیل احمد و شافعی است در اخذ آب جدید برای آذین و به دلیل ظاهر کما سبق و الله اعلم بالصواب و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال سمعت گفت ابوهریره شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را یقول میگفت ان امتی یأتون یوم القیامة غرا محجلین من اثر الوضوء بدستیکه است من می آید روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غر محجل است از اثر وضو که در وضو این اعضا را می شستند غر بضم غین معجمه تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی آب می باشد و محجل بضم میم و فتح جیم میشود و آبی که هر چهار دست و پای او سفید باشد و این است را روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشدید کرد آنرا بغر محجل فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل پس کسیکه می تواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر نکرد و تجلیل را زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن و مسابغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بسیار آب ریختن در آن است و در لفظی از سلم آمده فلیطیل غرته و تجلیه متفق علیه و رواه احمد من حدیث نعیم و گفت نعیم نیاورم که این قول من استطاع الی آخره قول ابوهریره است یا از حدیث و سبل گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث است آن حال است بر عدم وجوب زیرا که در قوت من شاکرینکم است و اگر واجب می بود تفسیر با استطاعت نمی کرد زیرا که استطاعت تحقق است قطعاً و تصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسی که این حدیث را روایت کرده اند و هم عَشْرَةٌ و نه در روایت وی از ابوهریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل است بر مشروعیت اطالت غره و تجلیل و در قدر مستحب از وی اختلاف است گفته اند در دستها تا دوش و در پایها تا زانو و این از ابوهریره مروی است و ثابت است از فضل ابن عمر از جرج ابن ابی شیبته و ابو عبید بن اسود حسن گفته اند انما نصف عضد و ساق و غره در وجع غسل است تا صفو گردن و قول بعد مشروعیته غره و تجلیل و تاویل حدیث ابوهریره خلاف ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که فوق جبهه تا پایان دقن و از گوش تا گوش دیگر بمالنه بشوید و در متوضی مخصوص بوجوب بود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر با بیض الوجه انتهى و اللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم است و لفظ تجاری بدیعون است عوض یاقون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سیر طلیه یعنی سیاه و نشان وضو از مومن یعنی در دست و پای متوضی که تجلیل عبارت از آن است تا آنجا که میرسد آب وضو و لفظی اینست سیما نیست لغیر کم رواه مسلم فوما و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این امت است چه وضو در اعم سابقه هم بود و عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحبه التیمن گفت عایشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست فی تنعله و نعل پوشیدن که اول در آن پای راست در او روی و توجله و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا در آن از جانب راست کردی و طهوره و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شسته و پای راست شسته اما رخسارها و گوشها پس شش شسته میشوند و فی شانیه کله و در همه کارهای خود ابتدا بر است کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل است و نه هر چه از باب تشریف تزیین نکردیم است بلکه این قبیل است چنانکه جابر پوشیدن پای در سوز و در آوردن و در سجده در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سر کشیدن و ناخن بریدن و مسواک بغسل شوارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در خلق راس بعضی باین مخلوق اعتبار کرده اند بعضی باین حلق و الا اول اصبع و اظهر آنچه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجاء پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب در آن آغاز بسیار است و این همه بجهت کرامت و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ غرض که راستی را همه جا اعتبار است و حدیث دلیل است بر استجاب بارت بيمين در همه امور شریفه چنانکه لفظ یحبه التیمن دلالت دارد بر آن و صاحب بل تحقیق آن و جواب شرح عمده کرده متفق علیه و صحیح ابن حبان ابن مندة و له الفاظ ذکرها المصنف فی التخصیص و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال

مضموم میشود آنست که مسح بر عمامه و خاتمه نکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت است و در حدیث مسلم ثابت شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه تمام فرمود پس چون وقتی که عیسیر شود رفع عمامه مستحب است اکمال مسح بر عمامه انتهی آن در مساعده گفته که مسح سر را گاه بر همه سر کردی و گاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهی شایع گفته این در بعضی احادیث آمده ولیکن خفیه گویند در اول بود و بعد منسوخ شد انتهی گویم دعوی مسح خناج سند مساوی با مقدم است و محروم است چیزی نیست شیخ در تریبه مشکوٰه گفته مسح بر دوشار محمول بر آنست که چون با دای فیضه مسح و تعلیم آن اقتضای بر قد ناصیه کرد و بجهت تکمیل آن و این سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد و از برای اقامت طریقه تطهیر و تخیف فی الجمله و بر مذہب مالک از برای تهتیم و خفیه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توراتی گفته تواند که و هم را وی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید را وی نویم کرد که مگر مسح کرد و الله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق اعتلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند دست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و سائر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول که منسوخ بود و الخلفین یعنی مسح کرد بر سر و موزه ناظر برین معنی است و توراتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمیع از فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام برخلاف آنست انتهی و الحق بمجر دین خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و هشتمار مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام اشج گویم بعد و در بعضی مسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن است بجز حمل و احتمال یکم که توراتی کرده انکار از سنیت دی نتوان کرد و چرا بر احوال متعدده فرو نیاورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم

اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخرج بهر دو نموده و هم کرده و عن جابر بن عبد الله بن عمر بن حرام السلمي الانصاري از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است کثیر الحدیث بود حاضر شد او و پدر او عقبه ثانیه را و بخاری گفته که بدر اہم حاضر شده اما صحیح آنست که حاضر نشده و بعد از وی در مینوہ مشہد ہر آہ آنحضرت بودہ ذکرہ الحاکم و آخر عمر اعمی شدہ بود امام محمد باقر رحمۃ اللہ علیہ و علی آباءہ الکرام از وی روایت دارد و قدم آورده بود شام و مصر را وی عنہ خلق کثیر مات بالمدينة سنة اربع و ستين و قبل غیر ذلک و لا اربع و ستون سنة و ہوا آخر سن مات بالمدينة من الصحابة فی قول کتبت او ابو عبد الله است از نقبای انصار بود رضي الله عنه میگوید فی صفة حج النبی در بیان حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابد و اما بد الله به ابتدا کنید بخیزی کہ ابتدا کرد بدان خدا اخرجه النسائي هکذا بلفظ الامس روایت کرد این حدیث را نسائی همچنین بصیغہ امر کہ از اقسام انشاء است و هو عند مسلم بلفظ الخبر و این حدیث نزد مسلم بصیغہ خبر است یعنی شروع می کند بخیزی کہ شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این است کہ برآمد آنحضرت از دروازه حرّم بعد طواف کہ برای عمرہ کرده بود و بسوی صفا و چون نیک شد بدان خواند این آیت ان الصفا والمروة من شعائر الله و گفت شروع میکنم بخیزی کہ شروع کرد بدان خدا بصیغہ فعل مضارع پس شروع کرد و سعی از صفا بسبب برایت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد و مصنف این پاره را از حدیث طویل جابر کہ در مصنف حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در باب الحج خواهد آمد برای افادہ این معنی کہ آنچه خدا بدان برایت ذکر کرده آنحضرت بدان برایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم است و وی ابتدا بذکر نکرده مگر بخیزی کہ سختی برایت است در فعل چه مقتضای بلاغت همین است سیبویه گفته عرب مقدم نمیکند مگر چیزی را کہ متمم بالشان باشد زیرا کہ لفظ عام است و عام مختص بر سبب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا کہ کلمہ موصولہ است و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت وضو یعنی قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برئسکم و ارجلكم الی الکعبین داخل است زیر امسحوا صلی الله علیه و سلم ابد و اما بدأ الله به پس واجب است برایت بفعل و چه بستر بخیزی کہ بعد اوست علی الترتیب اگر چه آیت تقدیم نمائی بر تسبیح نکرد و از این

و در بطن و حدیث بیان آن نمود و خفیه و دیگران بعد و وجوب ترتیب در اعضای وضو گرفته اند و استدلال ایشان بحديث ابن عباس است که وضو
 کرد آنحضرت پیش شستن روی خود و سر و دست خود را پست بر دو پای خود را پست مسح کرد و سر خود را ببقیه آب وضو و لیکن این حدیث را طریقی
 صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان نامست و ادلی آن بود که حدیث این حدیث را بر حدیث منیره مقدم میکرد و متصل بحديث ابوهریره ذکر
 می نمود زیرا که در ولایت هر دو قریب یکدیگر اند و الله اعلم **و عنه** و هم روایت است از جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا توضأ ادا الماء علی مرفقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر سر و آنچه خود تمام روایت این است
 پست فرمود این وضوئی است که منی پذیرد و خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو و گفت همچنین دیدم رسول
 را صلی الله علیه و سلم و در روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو و سر و دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را و این بیان
 بیزی است که در قرآن آمده پس استفاد شد که غایت داخل است در قبل خود قال الله تعالی قاسم سلوا و جوههکم و آیدیکم الی المرافق
 و سویی گفته مرفقین و کمین و دخل اند و غسل انتی و شواکانی در مختصر گفته بشود هر دو دست خود را با هر دو آرنج خود انتی و دلیل بران همین آیت
 کتاب نص سنت است و این صریح است در دخول غایت در متقیما و زیاده کرد در مصفی که غسل بین تا مرفقین فرض است بآن سخن که مرفقین داخل حکم
 غسل باشد همچنین است حال در کمین با جماع جمهور است ظاهر لفظ شاد است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض است غسل باقی
 اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض است و شستن دست پای دیگر واجب زیرا که مقابل جمیع جمع مقابل واحد بواجب اتفاقا می کنند این سخن را
 بر روی او بایزد که مخالف جماع است انتی اخرجه الدارقطنی نسبت بسوی دارقطنی که محله کلان است از بغداد و وی حافظ فقیه است بر تدبیر
 شافعی عارف بود با اختلاف فقها ابن خلکان گفته ولادت وی در ذی قعدة سنه ست و ثلث مائت شده و وفات یوم الاربعاء هشتم یاد هم ذی قعدة
 وقیل فی الحجة سنه ثمانین و ثمان مائت فی بغداد شیخ ابو حامد سمرقانی بروی نماز گذارد و قریب مزار معروفی که منی مدفون شد کنیت وی ابو الحسن است
 و نام علی بن عمر بن احمد بن محمدی انتی ذهبی و در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العظیم نظمیر صاحب السنن سمع من عوالم و برع فی هذا الشأن و حاکم گفته
 دارقطنی او حدیث خود گردیده در حفظ و فهم و ورع و امام در قرات و نحو و ادراست و مصنفاتی است که ذکرش در ازست و گواهی میدهم که پیدانشد بر ادیم زمین مثل و
 و خطیب گفته وی فرید عصر و امام وقت خود بود و منتی شد بسوی وی علم اثر و معرفت علل و اسامی جال با صدق و ثقت و صحت اعتقاد و ائمه حدیث و شارب و
 اطالبت بسیار کرده اند شاگرد ابو القاسم بخوی و ابو بکر بن ابی داود و ابن صاعد و محامی و غیر هم است بصره و کوفه و شام و واسطه و مصر و سایر کرده حکام
 و عبد الغنی و نندی و تمام رازی و ابو نعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه و ادب و شعر از وی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جواب نگفت
 و این آیت بخواند لا تَزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ سَنُكْفِيكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ سَنُكْفِيكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ سَنُكْفِيكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ و اول سنن او حدیث قلین است و در تکثیر
 طرق و اسانیدش سالفه نموده پنجاه و چهار سند برای می ذکر کرده ابو نصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حال می پرسیم که در آخرت
 چون شدیم از گفته او را و حجت امام بگویند انتی با سند ضعیف و اخرجه البیہقی ایضا با سند الدارقطنی و در هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبد الله
 بن محمد بن عقیل است و وی ضعیف است تضعیف کرده اند او را احمد و ابن حنین و غیر هم ابو حاتم گفت مترک است و ابو زرعه گفت منکر الحدیث است
 و ابن جبان او را ثقات شمرده و وی متفرد است باین توثیق لیکن جرح اولی است اگر چه معضل بسیار باشد و اینجا خود جرح بسیار اند و تصریح کرده اند بضعیف
 این حدیث جماعتی از حفاظ مثل مندرجی ابن الصلاح و نووی و غیر هم و منعی است ازین روایت مسلم از ابوهریره که ماتم **و عن** ابی هریره
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وضوء لمن لم یحیی ذکر اسم الله علیه گفت ابوهریره گفت آنحضرت

نیست وضو کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را نبرد و درین باب حدیثهاست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث نامض است برای حجت زیرا که حسن است و معتقد با حدیث دیگر آورده درین باب و درین حدیث دلالت بر نفی وضو غیر ذکر اسمیه و مفید اشراط است بعضی که انعام وی موجب انعام وضو است تا بوجوب که اقل مفاد است چه رسد و تقیید و جوب بذكر برای جمع است و درین این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت پاک شد همان اعضا و ضای و ضوی وی اخراج الدارقطنی و البیهقی و روایت کرده اند از اترمدی و ابوداؤد و غیره از ابوسعید و ابوعبید بن جریج و غیره و حدیث است که گویند که تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال است و این امارت سنیت و استحباب است ولیکن در سناد این حدیث متروک است و در سناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک است و در روایت ابن مردود از ابی هریره نیز دو کس ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگر چه دلالت برین نیست که نیست و جوب تسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم مواخذة بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و بالجمله مذہب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین است که تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحیح وضو است چنانکه زرکشی و شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث است و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب است بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی که یاد اید انتمی و حافظ علامه ابن القیمح در اعلام الموقعین زیاده بر پنجاه دلیل بر وجوبش آورده و همه او که مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست که حق با او است و در حجة الله بالانکه گفته حدیث مجمل است بر تزکیر قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود و درین صورت صحیحه لا وضوء مقصور باشد بر ظاهر خود و مختل است که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن ولیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید است مخالف ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در پایه گفته اصح آنست که مستحب است انتمی اخراج احمد و ابوداؤد و ابن ماجه با سناد ضعیف زیرا که در سنادش یعقوب بن سلیمان بن عیسی عن ابی هریره است و یعقوب بن ضعیف است بخاری گفته شناخته نمی شود برای می سماع از پدرش نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقهاست که ذافی التقرب للمصنف و مشکف فی سنن البیهقی و تلخیص گفته او را طریق دیگر است نزد دارقطنی و بیهقی ولیکن آن طریق نیز ضعیف است و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر است اذا توضأت فقل بسم الله و الحمد لله فان حفظتک لاتزال تکتب لک الحسنات حتی تحث من ذلک الوضوء و لیکن سنادین حدیث واهی است و للترمذی و لابن ماجه و احمد و گفت و الترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت است نیز این را از ابوسعید بن زید آورده کنیت سعید ابوعمر است عدوی است یکی از عشره مبشره مسلمان شد از تعلیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت جز بد که در الوقت باطلی بن عبدالله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت برای او هم بر آورد فاطمه خواهر عمر بن الخطاب و جبه او بود اسلام عمر بسبب ی ست مردی طول شعر بود در عقیق بمرد و بدینه آورده و دفن کردند در سینه پنجاه و یک بعمر هشتاد و چند سال جماعتی از وی را وی ست سخوخ مانند او در سخی نه در لفظ و روایت کرد و آنرا ابن زید و بنزار و احمد و ابن ماجه و دارقطنی غیر هم ترمذی گفت حجه یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی است درین باب لیکن ضعیف است زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این اصح احادیث است و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیع بن عبد الرحمن بن ابی سعید بن ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند که نیست نماز کسی را که وضو نیست و نیست وضو کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکانی اخراج احمد و ابوداؤد و الترمذی فی العمل و الدارقطنی و ابن السکن و الحاکم و البیهقی و نیست در سندی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگر است از حدیث نزدیک دارقطنی

واین سعد و طبقات در باب مسح از جمله طایفه بلقیه را بشارت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مسح بکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت است قال ابن الهیثم
و نیز ابن الهیثم این حدیث را بر روایت ابو داود آورده و گفت سکت علیه هو والمنذری بعده در سبیل گفته اقرب تخفیر است و همه سنت است یعنی
وصل فصل اگر چه روایت جمع اکثر است واضح و جمع بدو طریق است یکی آنکه بیک غرفه و ثلث وی باشد دیگر آنکه بسته غرفه بود برای هر یکی از سه بار
یک غرفه اخرجه ابو داود با سند ضعیف زیرا که در وی لیث بن سلیم است و او ضعیف است و ابن حبان گفته وی قلب میکرد و اسانید را
در رفع میکرد و مرسل را وی آورده از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان و ترک کردند او را یحیی القطان و ابن المدی و ابن مسین و احمد بن حنبل و نووی
در ترمذی لاسا گفته که اتفاق کرده اند علما بضعفی و مصروف و الد طایفه مجهول الحال است و حدیث را علقی دیگر است که ذکر کرد آنرا ابو داود و از احمد که
بود این عیینه که انکارش میکرد و میگفت ایش باطله بن مصرف عن ابیه عن جده و همچنین حکایت کرد عثمان و داری از علی بن المدینی و زیاده که در کسید
عبد الرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمر بن کعب است یا کعب بن عمرو و ابو داود را صحبت و نقل کرد از ابن مسین که محدثان میگویند که جد طایفه دیده است
آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست و ابن القطان گفته علت حدیث نزوم جل حال مصرف بن عمرو و الد طایفه است و تصریح کرد و آنکه
وی طایفه بن مصرف است ابن السکن و ابن مردویه در کتاب اولاد المحدثین و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و ابن خثیمه و خلق بسیار که از فی التلخیص و چون
اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت می مدعیان ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی بحال می قاضی نبود و حق جواز هر دو است یا رجحان و فصل
و الله اعلم و عن علی رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تغمض بستر آب و درین کرد و صلی الله علیه و سلم و استنشاق
و آب در بینی کرد ثلثا است بار غضمض و یدنثر من الکف الذي يأخذ منه الماء مضمضة و استنشاق سیکر و از همان کف که میگرفت
بان آب را و این حدیث از اوله جمع است و بمثل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه اخرجه ابو داود و النسائی و مراسب لدنیه از نووی
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده و مضمضة و استنشاق و پنج وجه است اصح آنست که هر دو بسته غرفه کند اول مضمضة کند از هر واحد بستر
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحد مضمضة کند از آن غرفه بسته بار بستر استنشاق کند از وی بسته بار سوم آنکه جمع کند بغرفه
و لیکن مضمضة کند از وی و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضة و استنشاق بدو غرفه پس مضمضة کند از هر یکی بسته بار بستر استنشاق کند
از دیگری بسته بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضة کند بسته غرفه باز استنشاق کند بسته غرفه و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارد شده بآن
احادیث انتهی ثم غرض بغضم پرسی یکشت و بفتح یکبار برواشتن بدست شیع عبد الحق رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پس مضمضة کرد و استنشاق نمود بستر و شست بستر مضمضة و استنشاق
کرد بستر و شست بستر هر دو دست این عبارت بسیار احادیث است و ظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضة و استنشاق اگر چه قطعی نیست و در
بعض هر دو دست شست بستر مضمضة کرد بستر استنشاق بستر و شست و این ظاهر است و فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمده که مضمضة و
استنشاق و استنشاق کرد بسته بار بسته غرفه از آب این نیز محتمل هر دو وجه است و صلا و فصلا و لیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضة و
استنشاق بیک غرفه کردند و بهب مشهور امام شافعی همین است بر وجه اول از وجوه مذکور و بهب مشهور امام عظیم فصل است انتهی و عن
عبد الله بن زيد في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه و سلم ثم ادخل يده فغمض و استنشاق من كف
واحدة ففعل ذلك ثلثا بستر و او را آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضة کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این بسته بار
و این حدیث نیز از اوله جمع است مثل حدیث اول و هر دو باره آنکه از دو حدیث طویل که در صفت وضوء آمده و عادت مصنف است اقتصار کردن

بر وضع حجت وحق آنست که فعل آنحضرت و غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرا آنحضرت بود درین وضو و سجات و عمل مضاعف و استنشاق و کیفیت آن و صلا و فصلانیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوضوین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد نزدیک و ابوداؤد باین لفظ است که گفت دیدم رسول خدا را مضاعف و استنشاق کرد و از یک کف و این راسته بار نمود انتمی و استنشاق آنحضرت بدست راست بود و استنشاق بدست چپ چنانکه در این از بعد خبر آورده بودیم باشد و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در او رد دست راست خود را آورد پس بگرد آب دهن خود را پس مضاعف کرد و استنشاق و پیشانند بینی بدست چپ و کرد این راسته بار بعهده گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی رسول خدا پس آنست وضوی آنحضرت و عن انس رضی الله عنه قال رأى النبي كفى الشرب وید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رجلا مری را و فی قدمه مثل الظفر لم یصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن خشک است که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود بر گرد پس نیک کن وضوی خود را ظاهر بضم طاء و در وی اختلاست اجود آنها همین است که ذکر کرده شد و جمع و اظهار است و جمع الجمع اظهار این حدیث دلیل است بر وجوب استیعاب اعضای وضو آب نصا و در پا و قیاسا و غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث دلیل للاء عقاب من النار و این در حق جماعتی فرموده که اعقاب را نشسته بودند و باین رفته اند جمهور و سبیل گفته و مروی است از ابوحنیفه که معاف است از نصف عضو یا ربع یا اقل از در هم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی صحیح است و تکیه حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه و هیچ یکی از اشیاع او انتہی و جمیع حالات مظهر میگفته و در شستن هر دو پا بمالند تمام می نمودند و میفرمودند خلقت جل مثل خلقت ایل است یعنی بسیار کم و نادر است واقع شده که آب را باستانی بران جاری نمی توان کرد و مگر تکلف بمالند پس باین عبارت یاران را نیز اشارت بمالند در شستن این هر دو اعضا می نمودند و حق و در قول جمیل است و تنهایی من صفات العالم الیانی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فی الوضوء و الصلوة بان یری احد الایستوعب غسل فینادی بل لا اعدا من النار و لایتم التمام فینقول صلی فاکمل غسل و فی اللباس و الکلام و غیر ذلک انتہی اخراج ابوداؤد و النسائی و احمد و ابن ماجه و ابن خزيمة و الدارقطنی و گفت و دارقطنی متفق است بدان جریر بن حازم از قتاده و او ثقه است و روایت کرد و آنرا ابوداؤد و از طریق خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این است دید آنحضرت مری را که میگذازد و ظهر و در پای وی نموده بود و در هم که نرسیده بود و او را آب پس امر کرد و او را با عاده وضو و نماز است و گفته این حدیث و سبیل است و کذا ابن القطان و در وی بحث است اکثر گوید احمد بن حنبل اگر فتم این اسناد جدید است گفت آری گفت اگر مروی از تابعین گوید حدیثی جل من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و نام خبر و آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و مندرج در وی علل کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرد از یحیی که وی بدست میکند و در سند و مستدرک تصحیح بقیه است بحديث و در وی از بعض از اوج آنحضرت است و نووی قول حمل گفته و در شرح معذب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد است و درین اطلاق نظر است بنا بر طرق مذکوره که اذنی التخصیص علی ای حال و حدیث دلیل است بر وجوب موالات بسبب آنکه حکم با عاده وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل در آن بلکه مراد تشدید در انکار است بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل است و ضعف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد و او را با عاده وضو مراد بران غسل متروک است و تسمیه وی با عاده باعتبار ظن متوضی است که وی برگمان وضوی کامل نماز گذارد و تسمیه وی بوضو لافیه است و حدیث دال است بر آنکه حکم جاوید ناسی حکم عام است و عنده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتوضا بالماء وضو میکرد با لضم یک ظل و ثلث ظل عاقی است و ظل است اشار و اشار چهار و نیم مثقال و زن یک پیسه است و بقولی مدو و ظل است و دلالت ظاهر احادیث هم برین است چه در بعضی احادیث وضو خبر واقع شد چنانکه درین حدیث و در بعضی بر و در ظل و تطبیق و ران آنست که مصداق هر دو یکی باشد

و یغتسل بالوضوء و غسل میگرد و یک صاع و صاع چهارم دست الی خمسة امداد و گاهی غسل میگرد و زیاده از صاع تا پنج مد و در روایتی و منوبه و مدله
و غسل بینه مد و گفته اند مقصود ازین تعیین تجدید نیست که بزیاده و کم میزان درست نباشد فضیلت در شستن تمام شستن است بی اسراف به قدر که باشد
و اگر بقدر کفایت کند و آن گردانیدن آب است بر عضو نیز روایت متفق علیها و این حدیث را لفظاً است و لابی داود و النسائی و ابن ماجه
من حدیث عائشه که حدیث الباب للابی داود و ابن ماجه و ابن خزيمة من حدیث جابر بن شاذان صحیح ابن القطان که ذاتی التخصیص ظاهر حدیث در آن است که این
منتها فی وضوء غسل آنحضرت بود و این منافی نیست بحدیث عائشه نزد بخاری که در وی این است که وضو کرد و از یک آوند که او را فرق میگفتند یعنی فا
و را و آن آوندی است که گنجایشش نوزده رطل میکند زیرا که درین حدیث ذکر پر بودن وی از آب نیست همین قدر است که یک آوند که اینقدر گنجایش داشت
از وی وضو کرد پس از بعضی آب کرده باشد و این حدیث انس و حدیثی که از عبد الله بن زید گذشت مشعر اند تقلیل وضوء و اکتفا کردن بر بسیار از وی و بخاری
گفته مکرره داشته اهل علم در آب وضو بخار و زکرون از غسل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تصحیفی گفته فرق بختین آوندی است که سه صاع را گنجایشش کند و آن
بحساب صاع مدینه شانزده رطل است مترجم گوید این تقدیر برای تعیین تجدید نیست زیرا که آندان بنی قوم متفاوت اند و حالت قصد از آن و وزن و تیر و غیر
مختلف پس گاهی آنحضرت بسه صاع غسل میکرد و گاهی بکتر از آن چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد و یک صاع تا پنج مد و وضو میکرد و یک مد
صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل و ثلث رطل است و مد ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل و ثلث رطل خواهد بود و انتهی محصف اگر این حدیث را
مقدم میکرد بر آن حدیث یا آنحدیث را موخر میکرد و اولی می بود برای حسن ترتیب و **عنه عن** الخطاب القرشی کنیت او ابو حفص
مجمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کعب بن نومی اسلام آورد و سینه پنجم یا ششم بعد چهل کس و حاضر شد جمله مشاهیر او را در اسلام فتوحات
و مشاهیر بسیار است در عراق و شام و قاتش غره محرم سده اربع و عشرين از دست ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه شده مدت خلافت می ده سال
و شش ماه است این مسعود گفته گمان ارم که اگر علم عمر را در یک پله ترازو نهند و علم سائر اعیای ارض را در یک پله دیگر علم عمر گران آید و گفت بر دهنم عظم
و بعضی علما فتاوی او و تالیفات جدا گانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازالہ الخفا و او اول خلیفه الیست که امیر المؤمنین خوانده شد
و بود در اقامت اصلع گندم رنگ سرخ چشم و خلافت وی بعد و تنصیف ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود و نماز گذارد بر وی صهیب روایت کرده اند از وی عن نبیره
و خلق کثیر از صحابه تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد يتوضأ فیسبغ الوضوء فیست از شام هیچ کس
که وضو کند پس تمام و کامل میکند وضو را ثم یقول یشتر میگوید یا شهاد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً
عبد و رسول الله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بر حق مگر خدا می تنها نیست او را انباز و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست الا فحجت
له ابواب الجنة مگر آنکه کشته میشود مر او را در پای بهشت و در روایتی الثمانیة یدخل من ایتها شاء یعنی بهشت در دریا پذیرد و در خواهر
اخترجه مسلم و ابوداود و ابن حبان و رواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افروا مسلم و کذا ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر کرد
آنرا نوی در آخر حدیث مسلم بروجهی که مذکور شد و رواه الترمذی و زاد و زیاده کرد و ترمذی بر شهادتین مذکور تین این دعا را اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین بار خدا یا گردان مرا از بسیار توبه کنندگان و گردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی
گفت در سنادش اضطراب است و صحیح نمی شود در وی شیخی کثیر گویم روایت مسلم سالم است ازین خلل و این زیادت که نزد ترمذی است روایت کرد
آنرا بزار و طبرانی در اوسط از طریق ثوبان و لفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس میکند فارغ شد از وضوی خود گوید الحمد لله
و رواه ابن ماجه من حدیث انس و ابن السنی فی عمل الیوم و اللیلۃ و الحاكم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید و لفظ وی این است هر که وضو کند و بگوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ نُوشْتَه شُود و در برق پست بر خمر کرده شود بطایع پس کسته نشود آن خمر تا روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح است و گفت حازمی رفع وی ضعیف است زیرا که طبرانی در اوسط گفته که رفع نکرد آنرا از شعبه مکرر یحیی بن کثیر گویم و ارقطی در عمل ترجیح وقف کرده و بقیه کلام درین حدیث و تلخیص است و جزیری در حسن جبین بر مزاین با جواد بن ابی شیبہ ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل ابن ذر عقیب وضو است و نووی گفته اصحاب ماسکونید عقیب غسل بهم مسح است و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر نکرد مصنف از او کار درین باب مگر حدیث ششمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر هر دو غسل هر عضو پس ذکر نکرد آنرا بسبب اتفاق الامحادیث بر ضعف آن نووی گفته او عیبه که در اشخاص وضو است لائل لها است و ذکر نکرده اند از امتدین ابن الصلاح گفت لم یصح فی حدیث در سبب گفته حسن ختم مصنف این عا که نزد تمام وضو گفته میشود غیر صحیح است و تعلیق وضو مسح علی الخفین بر اینی آنست که از احکام وضو است پس گفت

باب المسح على الخفين

باب در بیان اول آن شرعی مسح بر موز یا وطنج است بدان محل چپین که بپوشد کعبین راسع. المغيرة بن شعبه قال گفت منبیه كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم بودم همراه آنحضرت یعنی در سفر کما صرح به البخاری و نزد مالک و ابو داود و تعیین سفر آمده یعنی غزوه تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و تعیین نماز که آن نماز صبح است پس برآمد آنحضرت بصحرای قضای حاجت نسائی پس بروا تم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا داده گویند پیش از نماز بامداد پس هر گاه که برگشت آنحضرت از جانب حواریان ریختن گرفت بر هر دو دست مبارک از داده پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی جبهه بود از پیشتم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جبهه پس بیرون آورد و هر دو دست خود از زیر جبهه و انداخت جبهه بر هر دو دست مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه فتوحا پس شروع کرد وضو کما تقدم و صرح به الاحادیث چه در لفظه تنمض و استنشاق ثلاث مرات آمده و در لفظی مسح بر اسه پس مراد بقوله فتوحا اخذ نمیشد نه آنکه استحکال وضو کرد و چنانکه ظاهر لفظ است فاهویت لا نزاع خفيه پس دست بر آورد و خواستم تا بکشم موزهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم را قال دغهما فانی ادخلتهما طاهرتکین فرمود بگذارد و مکش موزها را زیرا که در آوردیم پایا را و حالیکه پاک اند یعنی پوشیدیم آنها را بر طهارت و جعفری گفته ظاهر از لفظ طاهرتین آنست که طهر شرعی که کمال وضو است اراوه کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند و جعفری گفته اند که اگر یک پای او در وضو شست موزه پوشید بعد از آن پای دیگر شست موزه دیگر پوشید مسح صحیح است این هم معتدل است و الله اعلم فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از آن سوار شد و سوار شد من پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه او شان استاد بودند بنماز و میگذازد نماز بقوم عبدالرحمن بن عوف و گذارده بود یک کعت پس هر گاه که آگاه شد با آنحضرت و دید که حضرت حاضر اند پس شدن گرفت پس اشاره کرد رسول خدا و یافت یک کعت را با وی پس هر گاه سلام کرد بر خاست آنحضرت و برخاستم من با آنحضرت و گذاریم کعتی که سابق شده بود ما را و نگذاشته بودیم با قوم رواه مسلم متفق علیهم و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی است از مغیره بن شمس طریق و ابن منده بخاری آن چهل صحیح طریق ذکر کرده و حدیث دلیل است بر جواز مسح بر خفین در سفر زیرا که این حدیث ظاهر در آن است کما عرفت و اما حضرت پس کلام در آن حدیث سوم که می آید خواهد بود و علما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز وی اند و در سفر باین حدیث و در حضر با حدیث دیگر احمد بن حنبل گفته و از دست در آن چهل حدیث مرفوع از اصحاب و ابن ابی حاتم گفته در وی از چهل صحابی روایت است و حافظ ابن عبد البر در ستمه کار گفته روایت کرده اند از آنحضرت مسح را بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را بهفتاد کس از اصحاب رسول خدا مسح

میگردانند حضرت بر هر دو موزه و ابوالقاسم بن منته اسامی را و یا نش در تذکره خود ذکر کرده و شمار آن بشتا و صحابی رسیده و قائل شدند مسح علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بن عجل و غیر هم این المبارک گفته نیست در مسح علی الخفین یا صحابه خلائی زیرا که از هر که از آنها روایت انکار آمده هم از وی اثبات و می مروی شده و این عبد البر گفته اند ما هم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن مگر از مالک با آنکه روایت صحیح از وی صحیح است با ثبات آن و مگر از عایشه و ابن عباس و ابو هریره و القسرج که در جماعتی از حفاظ متواتر بودن حدیث مسح موزه و روایت کرده اند از ائمه و بشره که رخ گفت می ترسم که فرار بر کسی که قبول نماید مسح موزه را زیرا که آناری که در وی وارد شده و خبر تواتر و امام ابو حنیفه گفته فاعل نشدم مسح موزه تا آنکه آمد مرا از آثار روشنی مانند آفتاب و بقال الشافعی رح و مرویست از بدیه و امامیه و خوارج عدم جواز وی بدلیل قوله تعالی و از سبک کفر الی الکعبه بن گفته اند این آیت متعین کرد غسل جلیین را پس مسح وی روان باشد زیرا که کعبین مباشر جلیین اند و غسل و همچنین احادیث تعلیم معین است و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ است بآیت مائده و دلیل ما هم قول علی کرم الله وجهه است که سابق شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس است که مسح نکرد و آنحضرت بعد مائده و جوابش آنست که نزول آیت وضوء و غزوه مرسیع است و مسح آنحضرت و غزوه تبرک بود و مرسیع قبل وی است با اتفاق پس مقدم ناسخ متاخر چه قسم تواند شد و دیگر آنکه اگر تاخر مائده فرض کنیم تا هم منافاتی میان مسح و آیت نیست زیرا که قوله و ارجلکم مطهر است و احادیث مسح علی الخف آنرا عقیده کرده یا عام است و این احادیث مختص است و حدیث علی و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول بالمسح است که ثابت است از آنها و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود است که حدیث جریر بن عجل است چه وی هر گاه روایت کرد که آنحضرت را دید که مسح کرد بر هر دو و خف خود او را گفتند که آیا این پیش از مائده بود یا بعد وی گفت و بل اسلمت الابد المائده و این حدیث صحیح است و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافی جواز مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی که خف نداشت پس لایق بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مائده قرات جرم ثابت شده بطریق عطف بر مسح که آن راس است پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و باین وجه ثبوت مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التي توجب بقرائة الحجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط است یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حدیثی رود او بر آن مسح کند و این بر تقدیر راده طهارت کامل از ظاهر ترین است کما سبق و یحتمل که آن هر دو ظاهر باشد از نجاست و این مروی است از داود و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه مستفاد از مسامی خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر از اطلاق همین است و آن این است که باشد سائر قوی مانع از نفوذ مای غیر محرق پس مسح کرده نشود بر موزه غیر سائر عقین و نه بر خرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر مسجوز زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نه بر معصوب در حصص گفته حدیث سائر موضع فرض است که ممکن باشد تلایع مشی در آن مسافر را در حاجات خود نزدیک خط و تر حال و غیر آن نه مسجوزی که منع نفوذ آب نکند مانند پائتا به جامه و بنات و نه جرمی که خفی بالای خفی دیگر پوشند و لم یوس و قدم چند قسم است خف و نعل و جوب و جریق و هر یکی را بر دیگری احتمال نکنند پس نعل سائر تمام قدم نیست تا شتا انگ پس بقباس این صفتی نفس پیدا شد در حدیث و ستر ساق بالای شتا انگ نفوس است زیرا که فرضیت غسل را بر آن موضع راه نیست پس در حدیث سائر موضع فرض گفتیم تا بتام قدم و اعضای سائر ساق دلالت کند و جوب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تحقیق آن جسمی است که نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم از آن و جریق خفی است که بالای خف پوشند پس از آن نیز احتراز کردیم و چون در افراد اخفافی که در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف و چه خلف نظر کردیم امکان مشی در آن صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت است بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعل می بینیم که در نعل

مترفعین طاعت مشی بنیت کرده و تنی کرده که اهل بدوی روند کجایس قدریکه اهل رفاهیت ازان منفک نیستند اخذ کردیم پس این حدیث مرتب شد
و خفی که از غمد سازند و اسفل اورا بچرم کشیف گرفته باشند کم خف دارد و للاربعة و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه است از مغیره و رواه احمد
و البیهقی و الدارقطنی و ابن الجارود ايضا الا للنسائی مگر نسائی که وی روایت این حدیث نکرده باین لفظ ان النبي صلى الله عليه وسلم
مسح على الخفين و اسفله برستیکه رسول خدا مسح کرد بالای هر دو موزه که بر پشت قدم است و پایان آنرا که جانب پایان قدم است
و گفت ترمذی که این حدیث باین لفظ معلول است و در وی اسباب و علتهاست که قریح میکند در محبت وی و پسیدیم ابازره و محمد یعنی بخاری را زین
حدیث که آیاحت دارد گفتند این هر دو که صحیح نیست و کذا ضعف ابوداود و فی اسناداه ضعف و در سندش ضعیفی هست بدو و چون یکی آنکه
انصال می ثابت نشده دیگر آنکه مروی است از طریق ثور بن یزید از جابر بن صیوه کاتب مغیره از مغیره و ثور از جاسع ندارد و نیز در اکثر طرق بی ذکر
اعلی و اسفل آمده و در لفظی علی ظاهر برآورد شده و این موجب اضطراب است و تفصیل ضعف در تخصیص باید جست و در بعضی گفته کفایت میکند مسامی مسح
براعلی خف تعلیل باشد یا غیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قیاد علی پس ناخودست از اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح براعلی دون الاسفل انتقل
و عن علی بن ابی طالب رضي الله عنه و کرم الله وجهه لو کان الدین بالرأی اگر می بود کار و بار دین برای و حکم عقل و قیاس
و ملاحظه معانی لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هر آینه می بود پایان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح کردن بالای آن
زیرا که جانب پایان محل تجزیه ثلوث است پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انبب باشد و قد رایت و تحقیق دیدم رسول الله صلى الله عليه
و سلم را یسمی علی ظاهر حقیقه که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزه خود و همچنین در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده
که در او روکی از دو دست زیر خف و یکی را بالای خف بعد از آن کشید هر دو دست رواه مالک و بعضی گفته در صفت مسح دو روایت مختلف آمده و همه
جامع است و واسع و حدیث مرتضی ترجمه سید بقول عروه را پس اختیار ما همان است اخذ جه ابوداود و مصنف در تخصیص گفته اسناد صحیح
با سند حسن و روی الدارمی بمعناه و درین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو دست لا غیر و علما را در آن دو قول است یکی برآفت
حدیث مغیره که مسح کرد آنحضرت بر هر دو خف خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پستبر مسح که و اعلامی هر دو را یک سجده
گویند برین انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البیهقی و هو منقطع و باین صفت رفیع است شافعی و گفته که هر دو دست در آب فرو برد و بعد باطن کعب
یسمی زیر عقب خف نهد و کعب یعنی بر اطراف اصابع نماده بین را بسوی ساق و لیسمی را بسوی اطراف اصابع بکشد دوم آنکه مسح بالای خف کند
در روی راین سوانی حدیث باب است و گفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت است سه انگشت و گفته اند سه اگر چه بیک اصبع باشد و گفته اند
کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی و مغیره هر دو ازان ساکت است آری از علی این قدر آمده که دیدم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خف خطوط اصابع
نوی گفت این حدیث ضعیف است و در روایتی از جابر آمده که گفت دیدم آنحضرت بعضی آن کسان را که آموخته بود با ایشان مسح که مسح کرد و دست
خود را مقدم خفین تا اصل ساق یکبار و تفریح کرد میان انگشتان خود و مصنف گفته اسناد ضعیف جدا و ازینجا معلوم شد که حدیثی مستند علیه
و کیفیت و کمیت مسح دارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح است و ظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه آنرا مسح بر خف نامند لغته
کافی شود او را و نیز از حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل و اتباع او در برابر حکم شرع و تلباس مقابله نفس باطل است والله اعلم و عن صفوان
بفتح صا و ممل و سکون فاین حدیث سال بفتح عین ممل و سین ممل شده صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است و دوازده غزوه
همراه آنحضرت کرده گویند ابن سعود از وی روایت دارد قال گفت کان النبي بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم یا من اذا کنا سفرا

امر میگرد و مارا وقتی که می بودیم ما مسافر سفر بفتح سین و سکون فاجمع سا فرست چنانکه صحب جمع صاحب و تخر جمع تاجر و ركب جمع راکب
 ان لا ننزع خفافنا بکسر خا اینکه نکشیم موزهای خود را از پاهایمان ثلثة ایام و لیا لیهن سه روز و شبهای آنها الا من جنابة لم یزال
 جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها را بایک شب و لکن من غائط و بول و نفوس و مکر و وضو کردن از غائط و بول نوم
 که درین چیز بانی بایک شب و هم بران مسح باید کرد و درین عبارات بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در شروح مبسوط مذکور است **اخرجه الترمذی**
و الترمذی و اللفظة و ابن خزيمة و صحیحه و رواه الشافعی و احمد و ابن ماجه و ابن حبان و البیهقی و الدارقطنی ترمذی از بخاری
 نقل کرده که این حدیث حسن است بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی و صحیح الترمذی و الخطابی و حدیث
 دلیل است بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز و در وی دلالت است بر اختصاص وی بوضو نه غسل و هو جمع علی ذلک و ظاهر
 قولش که امر میگرد و مارا و وجوب است لیکن اجماع آنها از ظاهر صحت کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده و علما اختلاف کرده اند در آنکه افضل چیست
 مسح بر خفین یا غسل هر دو غسل قدین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این است که مسح افضل است و توفیقی گفته
 اصحاب تصحیح کرده اند باینکه غسل افضل است بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر تمام گفته اند و این حدیث
 دلیل مالک است چه مشهور است که نزد وی مسح بر موزه مسافر است نه مقیم را و امام محمد در سوطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبوده و مالک
 اکثر احادیث و آثار مرید مالک در مقیم است و شیخ ابن حجر گفته روایات صحیح از مالک صریح اند بجزا و طلاقا و بعض گویند توقف مالک در مسح حال ایست
 در خانه نفس خروش بود اما فتوای بلو بر جواز است و مثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه مشحون است بجزا و آن در سفر حضور و غیور است
 گفته و اخبار صحیحه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضرت یک شب و بار و زانوئی
و عن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه قال جعل النبی صلی الله علیه و سلم ثلثة ایام و لیا لیهن للمسافر
 و هو ما و لیلۃ للمقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گروانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز و شبهای آنها برای مسافر و یک روز
 و یک شب برای مقیم و قوله یعنی المخرج است از کلام علی بن ابی حمزه و از روایات و حدیث دلیل است بر توقیت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف
 و بر مشروعت مسح برای مقیم نیز و بر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق است بخصت
 از مقیم بنا بر مشقت سفر و درین حدیث حجت ظاهر است برای مذهب جمهور و همین است مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد و جاهلین علما از اصحاب و تابعین
 و من بعد هم و مالک گفته مسح کند و توقیت نیست و این قول قدیم شافعی است و حجت ایشان حدیث ابی حمزه است که بیاید و هو ضعیف بالاتفاق
اخرجه مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن حبان من حدیث شریح بن یانی و لفظ وی این است گفت آدم عایشه را سوال کننده از مسح بر
 خفین پس گفت بر تو باد یعنی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه پرسش مروی است این حدیث از بنی زهراء صحابی که مذکور اند و جمع الجوامع سیوطی
 و احمد از حماد بن مالک شجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوه تبوک سه شبانه روز مسافر را و یک شبانه روز مقیم را و گفت احمد
 که این اجمود احادیث مسح علی الخفین است زیرا که در غزوه تبوک است و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فصل اوست و عن ثوبان
 یفتح مثلثة مثله ثوب کفایت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن است ابن عبد البر گفته اول صح است ابن بخیر و یغم موحده و سکون جیم و نم دال همزه او
 و قیل ابن بخیر یفتح جیم و سکون حای همزه و در آخر از اهل سراه است که موضعی است میان مکه و مدینه و قیل من حمیر و در بند افتاده بود آنحضرت او را
 خرید از او کرد همواره ملازم آنجناب بود در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نزول آورد بشام پسر ترفت بسوی حمص و در مکه

وَمَرَدُ أَجْمَاعٍ مُسْتَمِيعِينَ رَوَى عَنْهُ كَثِيرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِرْبَةً فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْحُوا عَلَى الْعَصَائِرِ
 كَقَوْلِ ثَوْبَانَ فَرَسَادِ رَسُولِ خَدَّ الشُّكْرِ لَيْسَ حُكْمُ كَرْدِ أَشْيَانِ لَكُمُ مَسْحُ كَنْدِ بِرِجْسَابٍ يَعْنِي الْعَمَاءَ وَكَنْدِ بِرِجْسَابٍ يَعْنِي مَسْحُ ثَمَانَةٍ يَجْمَعُ تَحْتَ وَرَقِ كَنْدِ
 كَقَوْلِ تَسَاخِينٍ بِمَعْنَى مَرَجِلِ خَفَانِ سَتِ وَتَقْسِيرُ كَرْدِ أَشْيَانِ رَوَى بِقَوْلِ غَدِيٍّ لَعْنَةُ الْخَفَانِ مَوْزِ بِأَجْمَعِ خَفِ وَظَاهِرُ بَرِجْسَابِ كَقَوْلِ بِيٍّ يَعْنِي الْعَمَاءَ بِمَعْنَى الْخَفَانِ
 مَرَجِ سَتِ أَيْ قَوْلِ رَوَى وَحَدِيثُ ظَاهِرِ سَتِ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ بِمَوْزِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 مَرَوِي كَلَامِي بَرَاءِ عَلَمِ بِسَرِّ دَرِجَازِ قَاضِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 وَكَقَوْلِ رَفْعِ لَيْسَ بِسَرِّ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 آبِ مَسْرَاسِ نَكْرَدِهَ بِأَصْلِهِ حَافِظِ ابْنِ الْقَيْمِ كَقَوْلِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 وَاقْطَنِي بِأَبْنِ لَفْظِ آدَمَ كَقَوْلِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 وَتَسَاخِينِ بِأَبْنِ مَحْمُولِ سَتِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَوْقُوفًا وَالنَّسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَوْقُوفًا أَيْ قَوْلُهُ إِذَا قُضِيَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْخُفْهُ فَلْيَسْخُفْهُ عَلَيْهِمَا جَوْنٌ وَنُكُونُ يَكُ
 أَشْيَاءُ وَنُكُونُ يَكُ أَشْيَاءُ وَنُكُونُ يَكُ أَشْيَاءُ وَنُكُونُ يَكُ أَشْيَاءُ وَنُكُونُ يَكُ أَشْيَاءُ
 طَهَارَتِ حَقِيقَةٍ هِيَ أَزْهَدُ أَصْغَرُ وَتَحْوِيلُ سَتِ كَقَوْلِ ظَاهِرِ مَوْزِ سَتِ أَلَا مَنْ جَنَابَةِ مَكْرَزِ جَنَابَتِ وَابْنِ حَدِيثِ مَقِيدِ طَهَارَتِ وَاطْلَاقِ أَنْ
 أَزْهَدُ سَتِ لَيْسَ مَقِيدٌ بِأَشْدَّ بَأْنٍ كَمَا يُفِيدُهُ حَدِيثُ سَفْوَانَ وَاعْلَى أَخْرَجَهُ الدَّارِقُطْنِي وَالحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ نَزْدَامُ أَحْمَدُ مَسْحُ فَضْلِ سَتِ
 غَسْلُ وَدَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 وَرَبِجِ جَانِبِي دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 وَابْنِ وَاحِشٍ أَقْوَالُ هِيَ سَتِ كَقَوْلِ مَوْفِقِ سَتِ بِأَشْدَّ بَأْنٍ كَمَا يُفِيدُهُ حَدِيثُ سَفْوَانَ وَاعْلَى أَخْرَجَهُ الدَّارِقُطْنِي وَالحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ نَزْدَامُ أَحْمَدُ
 حَلَّةٌ مَدَّخَرِ مَسْرُوحٍ وَقِيلَ بِنِ الْحَارِثِ سَتِ مَسْكَتُ كَقَوْلِ مَوْلَايِ رَسُولِ خَدَّ الشُّكْرِ لَيْسَ حُكْمُ كَرْدِ أَشْيَانِ لَكُمُ مَسْحُ كَنْدِ بِرِجْسَابٍ
 وَجَمَاعَتِ غُلَامَانِ أَزْهَدُ أَصْغَرُ وَتَحْوِيلُ سَتِ كَقَوْلِ ظَاهِرِ مَوْزِ سَتِ أَلَا مَنْ جَنَابَةِ مَكْرَزِ جَنَابَتِ وَابْنِ حَدِيثِ مَقِيدِ طَهَارَتِ وَاطْلَاقِ أَنْ
 مَرَدُ لَجَرِ سَنَةِ أَحَدِي وَابْنِ خَمْسِينَ وَابْنِ خَمْسِينَ وَابْنِ خَمْسِينَ وَابْنِ خَمْسِينَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ رَخَصَ لِلْمَسَافِرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلِيَا لِيَهْنِ رَخَصَتْ كَرْدِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 بِمَوْزِ لَيْلَةٍ إِذَا ظَهَرَ وَبَرَاءِ مَقِيمِ يَكُ شَبَانَةٍ رَوْزِ قَتِي كَقَوْلِ طَهَارَتِ كَرْدِ أَشْيَانِ لَكُمُ مَسْحُ كَنْدِ بِرِجْسَابٍ
 خُودِ مَرَوِ بِأَقْطَابِ تَقْيِيبِ نَيْسَتِ بَلَا حَجْرٍ وَطَفِ سَتِ زِيرِ كَقَوْلِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 كَقَوْلِ زَيْنِ خُودِ كَرْدِ وَابْنِ حَدِيثِ نَيْسَتِ بِأَقْطَابِ تَقْيِيبِ نَيْسَتِ بِأَقْطَابِ تَقْيِيبِ نَيْسَتِ
 وَدَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ دَرِجَازِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 وَابْنِ جَبَانِ وَابْنِ الْحَارِثِ وَابْنِ الشَّافِعِيِّ وَابْنِ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنِ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنِ أَبِي شَيْبَةَ
 بِضَمِّ هَمْزَةٍ وَتَشْدِيدِ تَحْنَانِي بِزَعْمَادَةِ كَسْرٍ عَيْنِ مَعْلَةٍ عَلَى الْأَصَحِّ هُوَ الْمَشْهُورُ وَقِيلَ بِالضَّمِّ مَصْنُفٌ وَتَقْرِبُ كَقَوْلِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ
 بِضَمِّ هَمْزَةٍ وَتَشْدِيدِ تَحْنَانِي بِزَعْمَادَةِ كَسْرٍ عَيْنِ مَعْلَةٍ عَلَى الْأَصَحِّ هُوَ الْمَشْهُورُ وَقِيلَ بِالضَّمِّ مَصْنُفٌ وَتَقْرِبُ كَقَوْلِ مَسْحِ بِرِجْسَابٍ

و در سند این حدیث وی اضطراب است انه قال یا رسول الله اسمع علی الخفین قال نعم فی گفت ای رسول خدا آیا مسمع کنم بر نهرو
موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت و دو روز فرمود آری قال وثلاثة
ایام قال نعم گفت و سه روز فرمود آری وما شئت و تا زمانیکه خواهی و در پنج دلیل است بر عدم توقیت مسح در حضور و سفر و این مروی
از مالک و قول قدیم شافعی است و لیکن این حدیث متقاوم مفاہیم حدیث دیگر که گذشت نیست و نه مذانی آنها و اگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد
بان احادیث گذانی اسبل و در صنف گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیرا که مذہب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت و تقدیر نیست بلکه او را بیشتر
که مسح موزه کند تا وقتی که غسل لازم نشد و تعقب کرده اند حفاظ حدیث و فقہائے اصحاب بخاری علی رضی اللہ عنہ و جواب داده اند از جانب مالک
که خزینه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است و در آخر گفته او استر و ناه از ادنا و رد کرد بغوی این جواب را که قول خزینه طنی است از وی پس چنان
نیست ترک یقین یعنی حدیث صریح باین ظن مترجم گوید محل کلام خزینه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب و اختیار افضل بود
و حال لا لیت سیکر که اگر کسی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ طلب می نمود البتہ زیادت امر سیکر و پس ظن نباشد بلکه محل کلام آنحضرت بر ندب
و زیادت فهم است نسبت سائر رواة و با سائر روایات مخالفت ندارد پس بیکم که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر
سنت مؤکد باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است مثلاً و تقدیر نماز عشاء است مثلاً شب و تقدیر و مدت الفطر است پیش از نماز عید و بعد از عمل از
حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و جمهور که توقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری و ابو صنفه و شافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدیث است
که بعد پس خفین جاوید شود و احمد و اسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح است و هر دو محتمل است و اللہ اعلم انتهى الحرجه ابوداؤد و ابن ماجه
والدارقطنی و الحاکم فی المستدرک و تضعیف کرد او را بخاری و گفت لا یصح و قال و گفت ابوداؤد اختلاف کرده اند قدسنا و وی و لیس بالقول
و نیست سند وی قوی و گفت البوزری و مشقی نقل از احمد رجال وی شناخته نمی شوند و گفت ابو الفتح از وی این حدیثی نیست که قائم نیست
سند وی و گفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر سند وی و گفت دارقطنی لایثبت و اختلاف کرده اند درین حدیث بر یکی بن ایوب
اختلاف بسیار و گفت ابن عبد البر ثابت نیست و نیست او را اسناد قائم و مبالغه کرد ابن الجوزی و ذکر کرد آن را و موضوعات

باب نوافل الوضوء

در بیان شکنندگی وضو جمع ناقض است و نقض در اصل حل سبب است پست مستعمل شد و الباطل و وضو زیرا که شارع آنرا مجازاً مبطل
معین کرد پس تحقیق عرفیه گردید و ناقض وضو ناقض تیمم است زیرا که تیمم بدل وضو است و حجة اللہ البالغه گفته ناقض وضو بر سه گونه است
یکی آنکه اجماع کرده اند بر آن جمهور صحابه و تابعین و مطابق شد بر آن روایت و عمل شائع و آن بول فائط و مذی و نوم ثقیل و مافی معنایات
دوم آنکه سلف از صحابه و تابعین اختلاف کرده اند در آن و روایت متعارض آمده از آنحضرت همچو سبب فکر سوم آنکه در آن باب در لفظ حدیث
شبهه یافته شد و فقہای صحابه و تابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو از جماعت النبی انتهى عن النبی بن مالک رضی اللہ
عنه قال کان اصحاب رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم علی عهد ینتظرون العشاء حتی یخفون رؤسهم
تقر یصلون و لا یتوضئون گفت الشس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی اللہ علیہ وسلم انتظار میکردند نماز عشاء را تا آنکه
براید و در پس او نماز گذارند تا آنکه مایل می شدند سرهای ایشان و فرو می افتادند از غلبه خواب بر سینهای ایشان پس نماز می گذارند
و وضو نمی کردند و در صنفی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کار السه پس غیر نوم شال غایب

و بکبر نیز ناقض شد و تنقیح مسک است که زوال عقل ناقض وضو است و تنقیح نوم قاعدا نزدیکی شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس سبکه
 نریل باشد و در میان مقعد و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجع آنست که تمکین مقعد باشد هر حال که بود و ذکر اضطیاع شنبیه
 و تصویر استرخای اعضا و نزدیک ابو حنیفه راکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعدا دارد و مشکلی که بزوال تمکین یافتند حکم مضطجع وارد و جمعی تنقیح آن خواب گران
 و خواب بک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاسله صریح است و در غلبه استرخا و چون انظر و اشهد و برهنت نوم
 استرخا اضطیاع و استملاست آثار بر روی کار آوردند و حصر را بان متوجه ساختند انتهی اخرجہ ابو داؤد و صحیح الدارقطنی و اصله فی
 مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در وی این است یوقظون للصلاة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و تیز در وی است حتی انی لا سمع
 لاحد هم غلطیاع ثم یقومون فیصلون و لا یوضؤون یعنی تا آنکه می شنیدیم برای یکی از آنها آواز خفتن بستر بر میخاستند و نماز میگذاشتند و وضو نمیگذاشتند
 جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع است باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یضون جنوهم می نهادند بکوبه
 خود را و ابابکحی القطان ابن و قیق العبد گفته محمول است بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غطیط و ایقاظ مناسب آن نیست زیرا که این
 هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و باجماع احادیث مستعمل اند بر خفق راس و بر غطیط و بر ایقاظ و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نمیکردند از اینها
 و از اینجا اختلاف کردند علما در آن برهنت قول اول آنکه نوم ناقض وضو است مطلقا بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
 بن عقیل که گذشت در مسج و در وی است من بول غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت باجماع و بول و حدیث
 بهر عبارت که مروی باشد در وی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم برانها و این فصل صحابی بدری است بهر قسم که واقع شد
 و تحقیق نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این مذهب حسن بصری و مزی و ابی سعید قاسم بن سلام و استحق
 و قول غویب شافعی است و ابن منذر گفته باین قائم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست
 مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن عسال بر ایشان
 وارد است و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب ابی جابر و حمید اعرج است سوم آنکه خواب ناقض وضو است تمام وی و مساحت و دو خفقه است
 اگر چه متوالی باشند یا خفقات مفرقات و تحقیق بمعنی میلان راس است از لغاس و حدوی آنست که چندان فرو رود که صاحب خفقه بیدار گردد
 و هر که سر وی میل نکند و او را بقدر خفقه مسافت و آن میل راس است فقط تا آنکه ذوق بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث
 انس را حمل بر لغاس میکنند که از آن تمیز زایل نمی شود چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض است لا غیر پس چون خفت نشسته
 یا تمکن مقعد از ارض وضو شکست و رزق شکست و این مذهب شافعی است و دلیل می حدیث علی است العین و کاء السیة فمن نام فلیتموضا و حسنه
 الترمذی و لیکن در وی بقیة بن الولید است و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مقید
 بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی این است که نوم مظنه خروج چیزی است بغیر شعور مثل سبج و جز آن پس چون نوم کند غیر تمکن ظن خروج سبج غالب بود
 و این غالب را باجماع محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض است مگر بنفسه و چه آنکه چون خفتند بر زمین یا بر میات صلی چون راکع و ساجد قائم
 پس این ناقض وضو نیست برابر است که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطجع یا بر قفالش کند و این مذهب ابو حنیفه و داؤد و قولی غویب
 شافعی است و دلیل ایشان این حدیث است که اذا نام العبد فی سجوده یا هی اللہ یا ملائکة یقول عبدي روحه عندي و سجده ساجد بین یک

بروایه البیهقی و غیره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیدند حال آنکه دومی نائم است و سجود نیست مگر بطهارت و جوابش آنست که ساجد نامیدن او با اعتبار اول امر است و باعتبار بیعت ششم آنکه ناقض است مگر نوم رکع و ساجد بحديث مذکور و اگر چه خاصست بسجود اما قیاس کردیم بر روی رکوع را نیز و این مروی است از احمد بن محمد آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول ضعیفست مرشافعی را و دیلایش حدیث مذکور است هشتم آنکه نوم کثیر ناقض است علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذہب زہری و برخی و از زاعمی و مالک احمد است در یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنة نقض است پس کثیر مظنة است بخلاف قلیل و حدیث انس را حمل کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل است زیر اقوال یا نه این است اقوال علما در نوم که مختلف شد انتظار ایشان در روی بنا بر اختلاف احادیث مذکوره و درین باب احادیث دیگر است که خالی از قبح نیست و لهذا از ذکر کلمات اعراض کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض است بحیث صفوان و شناخته که این خزیله و ترندی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث وی مطلق است و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون است ببول غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد و مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه وضو میکردند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در آن جلالت قدر ایشان و ایشان جابل بودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقاً حکایت کرده و معلوم است که در ایشان علما بودند عارف با موردین خصوصاً نماز که عظم ارکان اسلام است خصوصاً کسی که انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده است آنرا انس از غطیط و وضع جنوب و ایقاظ بعد مستغرق زیرا که در مبادی نوم قبل از مستغرق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستغرق نیست زیرا که آنحضرت بعد دو رکعت فجر بپلوی غلطید و غنی خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح برخاست اگر چه گفته اند که این از خصائص آنحضرت است که نوم نترس و می ناقض وضو نیست با آنکه ملازم است نوم بوضع جنب معلوم است و ایقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا تنبیه شود و مستغرق نوم مگر در دو رکعت بنوم اغما و جنون و سکر و سکر که باشد بجامع زوال عقل در شرح مغری ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیز با ناقض وضو است پس اگر صحیح شود و دلیلش اجماع خواهد بود و عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش گفت آمد فاطمة دختر ابی حبیش بضم حای مملو و فتح موحده و سکون تحتیه و شین مجهه یکی از صحابیات است قرشیه اسدیة زوجه عبداللہ بن جحش الی النبی بسوی سؤلها سلمه الله علیه و سلم و قالت یا رسول الله و گفت ای رسول خدا انی امرأة استخاض فلا اطهر به سیکه من زنی هستم که استخاضه کرده میشوم و ائم پس هرگز پاک نمی شوم و استخاضه روان شدن خون است از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلوة آیا پس بجامع نماز قیاس بحیض کرد یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استخاضه نیز درست نباشد فقال لا فرمود همان نماز را نماز کاک بکسر کاف زیرا که خطاب بپوت است عزق بکسر عین و سکون را نیست آن خون استخاضه مگر یکی از گما در فتح الکبار گفته این رگ را عاذل نامند بعین مملو و ذال سجه و یقال عاذر بر ایدل لام کافی الفاموس و لیسن حیض و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض و در هر ماه چند روز خون البته میرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه راعفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صریح بودند در قضای روزه قضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعد حکم استخاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتک بفتح حا و جائز است کسروی و مراد باقبال ابتدای دم حیض است یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از مقادیر است همان ایام عاده خواهد بود و اگر بیستند است

اکثر حیض ده روز است و در مذہب خفیه و نزدایمه و دیگر در مبدأ علی تبیین کند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض است اگر خفین است استیاضه است
و چون تبیین معتبر شد اعتبار حیض را ترجیح کردند و ظاهر این است که زن مذکور معتاده بود و الله اعلم قد عی الصلوة پس بگذار و ترک ده نماز را
و این شخص نمی حائض است از نماز و نماز بروی حرام است و نمازش فاسد و هوایع و اذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض و برگرد و خون او فاعیله
عنک الذم پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از اوله دیگر مستفاد است که صحتی پست نماز بگذار و این حدیث دلیل است بر وقوع
استحاضه و بر آنکه استحاضه را حکمی است خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا با کمال بیان چه فتوی داد او را را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در آن ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعض طرق بخاری و اغتسل آمده و در بعض
مثل روایت مصنف و در وی اقتضاست بر غسل دم و حال آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض روایات بر آن بعض
برین اقتضاست که در پست امر کرد و آنحضرت نماز متفق علیه و للبخاری و در بخاری راست از حدیث عایشه این زیادت شمر تو حسی
لکل صلوٰة پست وضو کنی برای هر نماز و اشار مسلم الی انه حذ فها عمدا و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را
و بدیه و دانسته و لفظ وی در صحیح این است و فی حدیث حماد حزن تر کن از ذکره بهی گفتی آن قول می است تو حسی و این زیادت می است غیر محفوظ
و متفرد اند بدان بعض روایات و مصنف و فتح الباری گفته این زیادت ثابت است بطرقی که متیقن است بآن قول مسلم انتهى و این حدیث مناسبت
باب نیست آنچه مناسب اوست زیادت مذکور است فقط نه اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا باب حیض اعاده کند و این زیادت بحت است
بر آنکه دم استحاضه حدیثی است منجمله باحداث نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و بیان رفته اند جمهور و نزد خفیه چون وضو تعلق
بوقت است برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضره و نوافل هر چه خواهد بگذارد و دو فریضه راجع کند بر وجه جواز نزد جمعی یا بعد و گویند
که مضایف و حدیث مقدر است یعنی لوقت کل صلوٰة و عبارات از قبیل حذف مجاز است و لیکن برای تقدیر مضایف لابد است از تقریر مجموعیه حذف
و مالکیه گویند که وضو مستحب است واجب نیست مگر حدیث دیگر تحقیقش در حدیث حماد بیاید و عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال كنت رجلا مراءا كنت بودم من مودی بسیار مذمی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را که عذ البخاری و در لفظی نزد وی
بسبب بودن و خردی نزد من و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابو داود و نسائی و ابن خزمیه از علی تأمین لفظ است بودم مودی
مراءا پس غسل کردن مگر فتم از وی در کتابستان تا آنکه تر قید پشت من و مراءا بر وزن ضرب صیغه مبالغه است از مذمی و مذمی بفتح سیم و سکون فال سجد
برفت اوضح و اشهر و کسر فال سجد و تشدید یا نیز گفته اند آبی است رفیق لزوج که نزدیک شهوت بر می آید بجلالت بازن یا تکه کرم جاع و در خروج آن
شهوت و دفع نمی باشد و بعد از آن در ذکر کسر و فتور نمی شود و گاهی احساس خروج آن نمی شود و نسبت بر حال مذمی در نسا اب یار می باشد
فامیت المقلاد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از خلصان درگاه بود و فضلا و نجای صحابه و قدیم الاسلام است و نسبت او با سود و بخت آن
که حلیف یار یسب او بود و در اصل مقداد بن عمرو و ثعلبه کنده می است و علی مرتضی از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیا
از حضرت علی کرم الله وجهه و تنبیه است بر آنکه دام را حکایت شهوت و آنچه بر آن متعلق است و ذکر مباحث زنان با اصهار مناسب نیست و در بعض
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعض آنکه سائل عمار بود آن یسئل التبتی ایگه پرسد از حکم آن آنحضرت راضی الله علیه و سلم
فساله پس پرسید او را فقال فیہ الوضوء پس فرمود در وی وضو است یعنی هر که مذمی را بیند آنک بشوید و وضو کند و این دلیل است
بر آنکه مذمی ناقض وضو است و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و در بعضی گفته حکم مذمی عدم وجوب غسل است باجماع و وجوب وضو بآن

فواه گوئیم نتیجہ آوجاء احد متکثر من الفاظ خروج من السبیلین است متعاد باشد یا غیر متعاد یا گوئیم مخصوص است بعتاد و درین صورت حکم مذکور استخاضه از دلیل مستانف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که نتیجہ علل عمر بار نفیست که در حدیثی داخل میشود و انتہی متفق علیہ و اللفظ للبخاری و للبخاری اغسل ذکرک و توضاً و بخاری راست باین لفظ کہ بشوی فکر خود را و وضو کن و این ظاہر است و غسل تمام ذکر و ہمین است محلی از مالک و از احمد در روایتی علماً بلفظ الحدیث و مؤید اوست روایت ابو داؤد و بیہقی ذکرہ و انشیہ و بنو خاض و در رد فیصل من ذلک فرجک و انشیہ و توضحاً للصلوة و تہویر و شافعی گویند واجب غسل محل خروج است نہ تمام ذکر و لفظ ذکر کہ از قبیل اطلاق اسم کل است بر بعض و فقرہ بران قواعد شرعیہ است و زیادت ابو داؤد و مطعون فیہ است زیرا کہ از طریق عروہ از علی آمدہ است و عروہ را ساعت از اجابا نیست ولیکن ابو عوانہ از طریق عبیدہ از علی در صحیح خود روایت کردہ و در ان طعن نیست تصنف و تخیص گفتہ و اسنادہ لا یطعن فیہ و چون این زیادت صحیح باشد قول بآن ہم درست بود و او ضحی صاحب السبل فی خواشی ضوہ النہار خطابی گفتہ امر بغسل انہین برای استظهار زیادت تطہیر چہ فی وقت انتشار بانشین ہم میرسد و مصنفی گفتہ غسل ذکر بطریق وجوب است پس استنجاء بحدیثی شروع نباشد یا بطریق استحباب یا خارج بر حسب عادت بلا و اقوی نزدیک فقیر اول است و اقتضای بر مجرد در متعاد آمدہ پس نتیجہ آن بروحی کہ شامل فی دوم استخاضہ باشد دل از ان در قلق است انتہی و لمسلم توضاً و انضمہ فرجک و مسلم راست باین لفظ وضو کن و بپاش آب فرج خود را در مصنفی گفتہ مراد از تضحی بجا غسل است بدلیل روایت دیگر بغسل ذکرہ و از فرج قدری کہ مذکور بآن رسیدہ باشد و این ظاہر است پس اگر غیر فرج آلودہ شود آن را نیز بجا باید شست و اگر بعض ذکر آلودہ شود بعض آخر را شستن لازم نیست انتہی و درین حدیث دلیل است بر نجاست بعض و ہمین مستحکم و دوی و منی کہ بہ شہوت و جمیدن بیرون آید کہ در ان نیز وضو نیست نہ غسل و مصنفی گفتہ تمیز در میان منی و دوی و دوسہ ضروری است پس صفات ممیزہ ہر یکی بیان کردہ اند بحسب تقریر پیش شاخہ میشود منی بجمیدن یا لذت یافتن و خروج او یا دوی عجین اگر منی رطبات و دوی یا ضعیف اگر خشک باشد و در منی از ان و دوی و فتور عضو نیست و رفیق ترست از منی و دوی عجین یافتن منی شود و دوی قطره است از بول انتہی و آب است غلیظ کہ بیرون می آید بعد از بول و جمہور علما بعد از خروج دوی یقیناً رخصت ترک وضو ندادہ اند بلکہ شک کردہ اند بکہ وضو مستلزم می شود و از بول و دوی نیز قطره است از ان و عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان التبی صلی اللہ علیہ وسلم قبل بعض النساء بمرستیکہ انحضرت ابو سہ کہ بعضی از زنان خود را و این کتابت از خود کردہ کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الی المصلوۃ و لم یوضأ بسترہ بمرستیکہ و وضو نکرد و این سئلہ مختلف فیہ است میان حنفیہ و ایئمہ دیگر کہ آیا زن را بدست سوون ناقض وضو است یا نہ ایئمہ ثلاثہ گویند ناقض است بشہوت باشد یا بلی شہوت اجنبی باشد یا نہ و نزد شافعی من امرأۃ اجنبیہ بشرط انکما ہر و کبیر باشند نہ صغیر ناقض است و نزد حنفیہ ناقض نیست و مشک ایشان بآیہ کہ میہ است او کما مستحکم التبتاء و نزد حنفیہ مراد بلبس جماع است و دلیل حنفیہ حدیث عائشہ کہ در صحیح آمدہ کہ گفت و نماز شب کہ انحضرت برینجاست و می بود من و در خواب و می بود ہر دو پای من در سجده گاہ انحضرت پس چہ می بود میرفت خطہ میکرو پایای مرا و میکشید من پایا را و چون برینجاست و راز میکردم پایا را و لابد در خطہ کردن مساس واقع می شد پس مس کردن زن ناقض نباشد و این حدیث عائشہ کہ مذکور شد انعروہ از عائشہ شہت و لیکن شافعیہ در حدیث بخن دارند و لکن ترمذی گفت اسناد این حدیث کہ عروہ از عائشہ روایت کردہ صحیح نیست زیرا کہ بطریق حبیب بن ثابت است از عروہ و حبیب از عروہ طبع نماز و اسلم عروہ از عائشہ و محقق است چنانکہ نظر در عبارت ترمذی ظاہر میگردد و این حدیث را ابیہم از عائشہ روایت کردہ و در ان غیر ترمذی طعن نمودہ و گفتہ صحیح نیست

است و ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم از عایشه شماع ندارد و جوایش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول و معتبر است
 آخر جده احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و روایت ابوداؤد از طریق ابراهیم بنی است از عایشه پس مرسل باشد که تقدم و تسائی گفته
 نیست و برین باب حدیثی احسن از وی مگر آنکه مرسل است و گفت مصنف مروی است بذه و جده از عایشه و بهیقه در غلافیات رد و تضعیف آن کرده
 و این خرم گفته لایصح در سبل السلام گفته این حدیث دلیل است بر آنکه لمس مرأه تقبیل اوست و نمی شکند و ضروراً و هذا هو الاصل پس حدیث مقرر مرسل
 و برین است علی رضی الله عنه و مذهب شافعیه نقض وضوء است از لمس من لایحرم بدلیل قوله تعالی **أَوْ لَا مَسْتَمُ السَّنَاءُ** گویند لمس حقیقت است
 و درست رسانیدن و مؤید بقای او بر بعضی قراوت **أَوْ لَا مَسْتَمُ السَّنَاءُ** است زیرا که ظاهرش در مجزول لمس رجل است بدون آنکه با زن فعلی باشد
 و این تحقیق بقای لفظ است بر معنی حقیقی و بی همچنین قراوت اولاستم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قراوت است و جواب اوده اند از آن بعضی
 لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن در اینجا محل ملامت است بر جماع همچنین لمس و حدیث عایشه که در بخاری است و تقدم
 مؤید حدیث باب است و مؤید بقای اصل و دال است بر آنکه لمس ناقض وضوء نیست و اما اعتدال مصنف و رفع الباری از حدیث عایشه باینکه و
 حائل بود و این خاص است بوی یحیی و مخالف ظاهر است حال آنکه علی رضی الله عنه و غیر است ابن عباس که در حق وی و عایشه ائمه الاولین است
 تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامت را بجماع بعد از آنکه نهاد انگشت بر دو گوش خود و گفت
أَلَا هُوَ الذِّكْرُ همچنین سوال کرد او را نافع بن الاررق از ملامت پس تفسیر کرد آنرا بجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوبی مقتضی اراده جماع است
 از ملامت زیرا که و تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غلطی یا شمرده برای تنبیه از حدت اصغر و شمر و ملامت را برای تنبیه بر حدت اکبر و آن مقابل
 قولی تعالی است **وَأَنْ كُنْتُمْ بَعْضُكُم مِّنَ الْغُلَامِ** و اگر هر کس غسل کند ملامت را بر لمس ناقض وضوء شود و تنبیه بر آنکه تراب
 قائم مقام آب است در رفع حدت اکبر و نیز مخالف شود و صدر آیت را و حنفیه تفصیلهاست که ناهض نیست بر آن دلیل انتہی و ضعفه
 البخاری و ترمذی گفته شنیدم محمد بن حمیل التضعیف بیکرو این حدیث را و مصنف در تلخیص گفت این حدیث معلول است و ذکر
 کرده اند علت او را ابوداؤد و ترمذی و دارقطنی و بهیقه و ابن حزم گفته صحیح نیست و برین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول است بر آنچه
 بود بر آن مبنی از نزول وضوء از لمس انتہی و بعضی گفته تحقیق آنست که منشا اختلاف درین سئله اختلاف ایشان است و تفسیر
 قوله تعالی **أَوْ لَا مَسْتَمُ السَّنَاءُ** پس حضرت عمر و ابن مسعود و حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنسای غیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را
 ناقض وضوء دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم در غسل اساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس غسل حل کرد بر جماع
 پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس وضوء اساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود و این عمر مذہب
 ثالث پیش گرفت که لمس اعظم است از جماع و پس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع مستحق گرد و ناهض غسل خواهد بود
 و اگر در صورت لمس مستحق گرد و ناهض وضوء خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بر نیابت تیمم از غسل و قائل بود و نقض لمس مرأه وضوء را و آنچه در اینجا قول
 ابن عباس است که در قرآن مجید و مواضع بسیار ملامت و لمس از جماع کنایت آمده است و استدللال دیگران باین آیت ناهض بر خصم است
 اذا جاءوا الاحمال بطل الاستبلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تا مل در ماخذ باید کرد
 تا رجحان بعضی بر بعضی ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین سئله مذهب ابن مسعود و ابراهیم بنی را همین سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را
 در سایر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح یکتا و دل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد و مذهب حسن و

وغيان فوري عدم نقض است انتهى **وعنه** ابو هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون يابدكي از شامد شك خود چيزي از پيشش باد و جنبش آن پس شسته بشود وى كه اخراج منه شيء امر لا آيا بيرون آمد از شك چيزي از باد يانه فلا يخرج من المسجد پس بايد كه بيرون نيايد از مسجد چون دروى باشد برلى عاده وضوء اين كنائس است از عدم نقض كه بيرون آمدن از مسجد براى وضوء لازم است و اشارت است كه مومن بايد كه نماز وى و جاي وى در مسجد باشد حتى يسمع صوتا او يجد رجلا ناكلا يشنود و آوازي را يا يابى بوى را و اين با اعتبار غالب است و مقصود حصول يقين است ببرآمدن بوى از شك اگر چه آوازي نشنود و بوى نيايد و آن بجا معلوم گردد كه اگر يكى وضوء دارد و شكستن آن اشتباهى واقع شود وضوء جديد ساختن حاجت نبود زيرا كه يقين بشك اهل نگردد و آن در اصل جواز است و شك نيست كه احتياط در عاده وضوء خواهد بود و اين حد شريف صلى الله عليه وسلم از اصول اسلام و قاعده المست از قواعد فقهاء است كه دلالت كرد بر اينكه اصل در شيئا بقاى آنهاست بر اصول وى تا وقتى كه خلاف آن متيقن نگردد و حديث عام است كه سبكه در نماز است يا بيرون وى و هو قول الجماهير و تالكيه و تفصيل و فروق است در داخل در نماز و خارج از وى كه منتقض نيست بر آن ليل اخرجه مسلم و ابو داود و الترمذى و در روايتى باين لفظ است نيست وضوء مكر از صوت يا ريح اخرجه احمد و الترمذى و صحيح ابن ماجه و البيهقى من حديث ابى هريرة و گفت بهتقى اين حديث ثابت است اتفاق كرده اند شيخين بر اخراج معني از حديث عبد الله بن زيد بن عاصم مازنى **وعنه** طلق يفتح طاء و سکون لام بن علي الحنفى اليمامى بن علي بن طلق ابن عبد البر گفته وى از اهل يمامه است كنيت او ابو علي است و او را طلق بن ثامنه نيز گويند روايت كرده است از وى پسرش قيس قال قال رجل مسست ذكرى او قال الرجل ليس ذكره في الصلوة اعليه وضوءه گفت طلق گفت مردى مساس كردم و سودم پرست آلت خود را يا گفت كه مرد مساس سيكند ذكر خود را در نماز آيا بروى وضوءى هست و در روايتى باين لفظ است پسيده شد رسول خدا از مس كردن مرد ذكر خود را بعد از وضوء آيا مى شكند وضوءه فقال النبي پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم لا نمى شكند انما هو بضعة منك جز اين نيست كه ذكر پاره گوشى است از تو و در لفظى اين است قال بل هو الا بضعة منه و در روايت ترمذى الا بضعة آمده و اين حديث حجت حنفيه است در عدم انتقاض وضوء از مس ذكر و در سند ابى حنيفة از ايوب بن عيينه قاضى يمامه از قيس بن عمار مروي است دشمنى از شرح الآثار طحاوى نقل كرده كه گفت ننيد انم همچيكي را از صحابه كه فتوى داده باشد بوضوء از مس ذكر مگر ابن عمر مخالفت كرده است وى درين فتوى اكثر صحابه را و امام محمد در موطاى خود آثار كثيره از سلف در آن روايت كرده و در سند ابى حنيفة نيز آورده و از علي و عمار و ابن عباس نيز روايت كرده اند كه گفته اند باك نداريم بينى خود را مساس كنيم يا ذكر را يعنى هر دو گوشت پاره اند فرقى نيست ميان آنها و از ابن عباس مروي است كه گفت اگر بخمس مديانى تو ذكر خود را پس بجز آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابى وقاص نيز مثل اين آورده و از علي و ابن مسعود و حذيفة بن اليمان و عمار بن ياسر و سعد بن ابى وقاص از صحابه و از ابن المسيب و ابراهيم نخعي و عطاء بن ابى رباح و غيرهم عدم نقض نقل كرده اند و هم شنى از وى نقل مى كند كه جماعتى از ائمه كه احمد بن حنبل و علي بن مدينى و يحيى بن معين از ايشان اند در سبب خيف كه در بينى است جمع شدند و در نقض وضوء بمشرك را اختلاف كرده اند و اخبار و آثار مختلفه روايت نمودند يحيى بن معين گفت كه ابن عمر وضوء كرد از مس ذكر و ابن مدينى گفت كه ابن مسعود وضوء نيكرد و از ابن مسعود و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عمر اختلاف كنند ابن مسعود او را مى است باتباع و امام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود را حج است وليكن درسنا و اين اثر ابو قبيس است و احتجاج بحديث وى نتوان كرد پس ابن مدينى

استنادی دیگر از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ کند انتهی شیخ عبدالحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو پس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرمودند بجهت احتیاط و تکمیل بود که مظنه شہوت و متوهم نجاست است و الله اعلم انتهی و در ترجمه مشکوٰۃ فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی از آنها بود و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو پس ذکر مختلف فیه است میان مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده و امام شیخ و مالک و احمد بانقض وضو گفته اند بلکه نزد امام احمد پس فرج مطلقا که شامل ذکر و خبر و فرج امرأة است ناقض وضو است و در مذهب امام مالک و پس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر باطن کف بی حائل ناقض است و بر روایتی از امام وضو پس فکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب بی مطلقا ناقض نیست انتهی اخرجہ الخمسة روایت کردند این حدیث را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و احمد و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ است زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدم طلق بن علی چه اسلام و در سال هفتم است در غزوة خیبر و قدم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود از سماع طلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود و حالیکه نیست میان ذکر و دست می گیری حائل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی و الدارقطنی و رواه النسائی عن بسرة بنت صفوان مکرر آنکه ذکر نکرد دست این عبارت کفایت میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی است و حنفیه بوجوبش گفته اند که بجز تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدم طلق از طریق خود بعد از رجوع وی بدان وثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم و احادیث بسیار است و آنرا مرسل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تأخیر اسلام راوی را قریب نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح و ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصنفی بجواب محی السنة گفته که این فقیر را این جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفته بود یا شبیه نزدیک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس ظاهر این است که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر است و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد و باب ترک وضو مامسته النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو مامسته النار روایت کرده است و بر آن عمل میکرد و حال آنکه قدم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و سید بن النعمان روایت کرده که راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مامسته النار خوردند و نماز گذاردند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و این چنین نیست باتفاق و حل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سایر صحابه قدام روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث مرفوع مس فکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا و محی از نماز کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص نماز نیست بلکه بیان مصلحتی است پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و ولایت میکنند برین و عا که وضوئی شرعی اکثر الوقوع است پس بعد می نماید اختلاف اجلائی صحابه در مثل این امورا اختلاف در تورات و مثل آن و صحابه شافع بود بلکه جمهور بر غیبت میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین است و صحیح ابن حبان و صحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وابن حزم وعمر بن علی الفلاس گفت که این حدیث نزد ما اثبت است از حدیث بسره و قال ابن المذنبی وگفت علی بن عبد المذنبی بفتح میم و اول
حاله نسبت است بسوی جدوی فتبی گفته وی حافظ عصر و قدوة اهل این شان است مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه اربع
و ستین و مائه بخاری و ابو داود و از تلامیذ وی اند ابن حمدي گفته وی اعلم الناس است بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم نسائي گفته وی غلو شد
برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده او را قریب صد صنف است هوا حسن من حدیث بسره که حدیث طلق بهتر است از حدیث
بسره و صحیح الطحاوی و گفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب است بخلاف حدیث بسره و صحیح الطبرانی و ابن حزم وضعفه الشافعی و ابو حاتم
و ابو زرعة و الدارقطني و البیهقی و ابن الجوزي و توضیح کرد ابن حبان و طبرانی و ابن العریبی و حازمی و دیگران نسخ او را و گفت بهیقی کافی است
در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند و احتیاج نموده اند بهیچ یکی از روایات او بخلاف حدیث بسره که
بجمع روایات او احتیاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه و هشام اخراجش نکردند و این اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگر چه نازل
باشد از شرط شیخین و گفت اسمعیلی لازم است بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او و همچنین کذا فی التلخیص و شواکی گفته حدیث بسره
تمت ارجح است از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعاً باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضو است فرمود نیست آن مگر
گوشت پاره از تو و منضم است بحديث بسره احادیث دیگر و هر که مایل بترجیح حدیث طلق شده طائلی نیاورده انتهی و در سبل گفته بود حدیث
بسره است احادیث دیگر از هفده صحابی و از ایشان است طلق بن علی را وی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول بترجیح
احسن است از قول شیخ زیر آنکه حدیث بسره ارجح است بنا بر کثرت ایمة صحیحین کثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در دار المهاجرین و الاضا
و آنها بسیار بودند و هیچ یکی از آنها دفع آن نکرد بلکه بعضی از آنها بمان طرف رفتند چون عروه که بیشتر دفع آن میکرد و بعد رجوع بسو
قول بسره نمود و ابن عمر همیشه وضو میکرد از مس ذکر و حدیث میکرد و بدان تا آنکه مروی شد حدیث طلق از روایت قیس بن طلح است شافعی
سوال کردیم از قیس پس نیافتیم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر و قبول کنیم و ابو حاتم و ابو زرعة گفته اند که قیس بن طلح نیست از آنها
که بحث بآنها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید مائل شد بوضو از مس ذکر نه بانه و جواباً انتهی و بحسب بیعت صفوان
صحابیة قرشیة اسدیة برادر زاده و رفیق بن نوفل است از بیعت گفتگان رسول خدا بود عبد الله بن عمر و غیره از او روایت کرده اند
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من مس ذكره فليتبوضا بترسیک رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خود را
پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن حبان و رواه مالک
و شافعی و ابن خزيمة و الحاکم و ابن جبار و صحیح احمد و الدارقطني و یحیی بن سعید و البیهقی و الحازمی و ابن خزيمة ابو داود و گفته احمد اگر اکتفا
بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح است و گفت دارقطنی صحیح ثابت است و قح در وی بآنکه بروایت عروه از مردان و از مردی مجهول است
غیر صحیح است و سماعت عروه آنرا از بسره بغیر واسطه ثابت است کما جزم باین خزيمة و غیره من ایمة الحدیث و همچنین قح در آن بآنکه هشام
بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده و او را از پدر سماعت نیست غیر صحیح است زیرا که سماعتش از پدر ثابت است نزد اهل این شان پس مندرج شد
قح و حدیث دلیل احمد و شافعی و جمعی از صحابه و تابعین است بر نقض وضو بس فکر و مراد مس است بغیر حائل چنانکه در حدیث ابو هریره است
اذا افطنی احدی بیده الی فرجه لیس و نه حجاب و لا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیح و صحیح الحاکم و ابن عبد البر ابن کثیر گفته
هو اوجو ما روی فی هذا الباب و لکن شافعی آنست که افضائی باشد مگر باطن کف پس من بظاہر ناقض نیست و رد کرده اند محققین باین

که انقضای دست یعنی مطلق وصول است اعم از اینکه بظاهر گفت باشد یا باطن وی این حرم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب و نه از سنت و نه اجماع و نه قیاس و نه رای صحیح و درین باب است احادیث و دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید بن خالد و سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابن عباس و نعمان بن بشیر و انس بن مالک و ابی بن کعب و معاویه بن ابی جندب و قبیصة و ابی بنت انیس و عثمان حدیث بسو ارجح است از حدیث طلق و در حجة الله البالغة گفته که ابن عمر و سالم و عروه و غیر هم قائل شدند بوضو از مس فکر و علی و ابن مسعود و فقهای کوفه و کردند حدیث بل هو الا بضعة منه و نیامده تلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ و شبهه نیست که مس فکر فعل شنیع است و گندناهی آمده است از مس فکر بیهین در استنجاء پس قبض آن لا محاله از افعال شیطین باشد و چه عجب است اگر شارع در آن ترغیب بغیر عزیمت فرمود انتهی لگتم و بخدا توفیق که چنانکه این عبارت ناظر است در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در مالابده من نیز بعد بیان نواقض وضو که بجملة آن مس فکر است مع اختلاف فی گفته که و احتیاط ازین هر دو اولی است انتهی فافهم و قال البخاری و گفت بخاری یعنی محمد بن اسماعیل در غیر صحیح خود که هو اصح شیء فی هذا الباب حدیث بسو صحیح ترین چیزی است در باب استفاض وضو بمس فکر و باین رفته است جماعتی از صحابه و تابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته و حق استفاض است و واروست نقض وضو بمس فرج اعم از قبل و دبر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند و این عام تر است از پیش و پس و صحیح احمد و ابو زرعه و گفت ابن السکون بنی شناسم او را علی و فرزند او قطنی است از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رسانیدی از شما ای زن آن فرج خود را پس باید که وضو کند و در سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمري است و در روایت مقال است و نزد احمد و ترمذی و بیهقی است از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند و هر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند و در سندش یقیه بن الولید است **مسئله** **عمر** عایشه رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قي او رعا ف او قلس او مذي فلينصرف هر که برسد اوراقی یا رعات یا قلس یا مزی پس باید که برگردد و از نماز قلس بفتح قاف و سکون لام خلیل گفت چیزی است که پیری دهن از خلق براید یا کمتر از آن و این قی نیست پس اگر وضو کند قی باشد و نه باید گفته قلس اینجا از جوف بیرون آید و رعات خونی که از بینی روان شود و قی معروف است فلیتوضأ پس باید که وضو کند **مسئله** **عمر** بن عبد الله بن مسعود بنی بستر نماند بر نماز خود و هو لا یحکم فی ذلك و حال آنکه وی کلام نمیکند در آن یعنی وقت انصراف و وضو نکرد و نقض یقی مذہب ابو حنیفه و اصحابی و مذہب شافعی و اصحاب اوست و مذہب صادق و باقر و زید بن علی رضی الله عنهم و مالک و شافعی در روایتی عام نقض است بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه و اصل عدم نقض است پس خارج نشود و از آن مگر بدلیل قوی یا مکرر بوضو از قی و باین حدیث شش تن هر دو دست است پس بسا پویشیده نیست که حقیقت شرعی مقدم است بر آن و اما نقض بر عات پس مذہب ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد و احمد بن حنبل و اصحابی است و عقیده کرده اند بیلان و دلیل ایشان همین حدیث است و مذہب ابن عباس و مالک شافعی و ابی اوفی و ابو هریره و جابر بن زید و ابن مسیب و کحول و ربیعہ عدم نقض است و گویند که اصل عدم نقض است و این حدیث مرفوع نیست و در روی مقال است و معارض اوست حدیث و دیگر که جامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد و نه ضرر و بر غسل محامم رواه الدارقطنی اما در سندش صالح بن مقاتل است و وی ضعیف است و نیز حدیث عایشه مجموع طرق خود منتهض است برای حجت و این حدیث غیر صالح احتجاج است زیرا که خون رعات غیر خون جامت است و در نیست که خروج او را از اعماق تاثیری در نقض وضو باشد و اما قلس پس اکثر بر آنند که ناقص نیست بنا بر عدم منوض دلیل پس خارج نشود و از اصل قی و اندکی پس گذشت کلام در روی که ناقض است باجماع در حجة الله البالغة گفته ابراهیم گفت می آید وضو از وضو ساکن و تمیزی

و حسن گفته که وضو است از فقه در نماز و دیگران قائل نیستند باین و در هر یک از این حدیث است اما اهل معرفت بحديث اجماع نموده اند بر تصحیح آن واضح درین باب احتیاط است پس هر که احتیاط کرد و درین و آب روی خود را نگاه داشت و هر که نکرده نیست بروی را در وضو شریعت و دوم سائل و ثانی کثیر ثلوث بد و مبله نفس اند و فقه در نماز خطیئه است محتاج بکفاره اگر شارع حکم وضو را نه بکند چه عجب باشد انتهی و در مصفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و حمید بن المسیب وضو کرده باشند برای محالجه رعاف زیرا که ششستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء که فی کرد و آنحضرت رو و اطراف را نمود و وضو کرد دلالت نمی کند بر بوجوب شستن و وضو زیرا که آن برای محالجه فی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غشای بالجملة ارج مذاهب و در وجوب وضو مذاهب حسن بصری است که وضو از مخرج من السبیلین از نوم می شکند و از لمس مرأه و مس ذکرتی و رعاف نمی شکند و الله اعلم انتهی مخصوصاً و اما بجا بر نماز بعد خروج از روی و اعاده وضو در صورتیکه کلام نکرده پس بروی است از زید بن علی کرم الله وجهه و حنفیه و مالک قول قدیم شافعی است که بنا کند و نمازش فاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لایحکم شیر است بدان و قول اخیر شافعی آنست که حدیث مفسد نماز است چنانکه در حدیث طلق بن علی امر با عاده نماز بیايد و الله اعلم اخرجه ابن حنبل و ضعفه احمد و غیره زیرا که در سندش سهیل بن عیاش است از ابن جریج و روایت وی از حجازین ضعیف است و محال تضعیف این است که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم غلط است و صحیح آنست که مرسل است احمد و بیقی گفته اند که صواب مرسل است پس نزد کسی که مرسل را حجت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقص و مشکوکی است گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال است و اهل سنن و احمد اخرج کرده اند که آنحضرت فی کرد و وضو نمود و ترمذی گفته هذا الصحیح فی الباب و صحیح ابن منده و نیست در وی چیزی که قاض باشد در احتیاج و احادیث دیگر سواد است انتهی و مصنف در تخصیص جمیع طرق این حدیث و صلا و ارسال جمع کرده و در آن کلمه نموده است **و عن جابر بن سمیة** یفتح سین مملو و ضم یح جمالی مشهور است خواهر زاده حسین ابی دقما و پدرش نیز جمالی است کنیت او ابو عبد الله الحامری است جابر و غیره از روی روایت دارند نزول کرد بکوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین و قبل است و سبعین آن رجلا سال الثبی برستیکه مردی پرسید رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبیل تخصیص هم بدان قرص نگذرد انتوضاً من لحمی عن الغنم قال ان شئت آیا وضو کنم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر میخوای وضو نکن و عدم نقص وضو بگویم غنم بالاتفاق است و لیکن در شرح اسند و وجوب وضو از حاسته النار یکایت کرده و از عمر بن عبد العزیز آورده که می وضو میکرد از اکل سمک و در حدیث ماخذ است برای تجرید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقص وضو از غنم کرده و مع هذا وضو را اجازت داشته پس این تجرید وضو است بر وضو قال انتوضاً من لحمی عن الغنم لایل قال نعم گفت آن مرد آیا وضو کنی از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق بدو گوشت شتر باشد گوشت گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای نشسته گوسفندان فرمود بمان بگذار گفت آیا بگذارم نماز در ششگاه شتران فرمود فی مگذار و در روایتی آمده که نماز بگذارید در ششگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان است اما گوشت گوسفند پس انبارت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهار پایان بهشت اند اخرجه مسلم و در روایتی باین لفظ است که فرمود آنحضرت وضو کنید از لحوم ابل و وضو نکنید از لحوم غنم رواه ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن جابر و ابن الحارود و ابن خزيمة من حدیث البراء بن عازب گفت ابن خزيمة در صحیح خود ندیدم من خلافی در میان علمای حدیث درینکه این خبر صحیح است از جهت نقل بسبب عدالت قلیلین و ذکر کرده است ترمذی خلاف در آن بر این ابی ایلی که آیا آن از بر است یا از ذبی العز یا اسید بن حضیر و تصحیح کرده که آن از بر است و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه تصنیف و تخصیص گفت ذبی العز لقب برادر و صحیح آنست که وی غیر اوست و نامش بعیش است و حدیث جابر را مسلم روایت کرده کما مر و روی این باب نحوه من حدیث نجار بن ثار عن ابن عمر

و ذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکر است و او را اصلی است ازین و چه از ابن عمر لیکن موقوف است انتهى و باجملة این هر دو حدیث دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرد آنرا بیهقی از اصحاب حدیث و جماعة صحابه قاله النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعضی اصحاب از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحوم ابل قائل شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است در آن دو حدیث یکی حدیث جابر بن عمره دوم حدیث برار بن عازب و رفته است بسوی خلافت وی جماعتی از صحابه و تابعین و مروی است از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ است بحديث عدم وضو از عماره سنة النار اخرجه الاربعة و ابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از آن منسوخ باشد نووی گفته دعوی نسخ باطل است زیرا که این اخیر عام است و آن خاص و خاص مقدم است بر عام و این کلام وی بینی است بر تقدیم خاص بر عام مطلقا خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر و هون مذموب شافعی و درین مسئله خلافتی است در اصول و مراد بوضو تطهیف است که شستن بر دو دست باشد از برای زهومت چنانکه در وضو از شیر آمده که ان کؤتھا و وارد درین تفسیر است از شرب آن و مذموب بعضی اینست که امر بوضو از لحوم ابل برای استحباب است نه ایجاب و این خلافت ظاهر امر است زیرا که شافعی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحوم ابل مگر از برای آن که مخلوق است از جن و لهذا امر کرد تسمیه زرد کوب وی پس امر کرد بوضو از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو زرد غضب تا استیلامی وی را نعل شود و انتهی گویم وارد شده که ابل مخلوق است از شیاطین و بر هر شتر و یوی هست که اقدم و در حجة الله البالغة گفته امر در آن آمده است زیرا که قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم بنسخ آن و لهذا کسی که غالب است بروی تخریج قائل گشته بنسخ وی و تترجم آنست که لائق بآدمی در آن احتیاط است انتهی یعنی وضو کردن و در بالا بید گفته احتیاط ازین هر یک اولی است انتهی و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل به غسل و ميت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیرهم بعضی گفته اند واجب است غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفته مستحب است غسل نه واجب و شافعی نیز بمهرین است واحد گفته اسید و ارم که واجب نشود بروی غسل و نزد ابو حنیفه غسل مستحب است نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر برفل از غسل میت حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این است که مراد وی از عدم صحبت حدیث درین باب امر ایجابی است چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود آنحضرت من غسل ميتا فليغتسل يانفي امر استحبابی است چنانکه در حدیث ابن عباس است نزد حاکم و در سند رک که یس علیکم فی غسل ميتکم غسل و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضی علما غاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود و از عایشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از چهار چیز جنابت و جمبه و حجاب و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مرید بن زید را مرده بود و جنوط کرد او را و بر داشت جنازه را بر بستر در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد انتهی و اتحنی گفته لابدین الوضوء و ابن المبارک گفته لا غسل ولا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل میدهد انتهی و همین حدیث باب راجح آورده و من حمله فليغتسل و هر که برادر میت را پس باید که وضو کند و نمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندید وضو از حمل میت و لیکن در سبل گفته نیست بانهوض حدیث عذر از عمل بر آن و مفسر است وضو بغسل بدین چنانکه حدیث ابن عباس را فاده آن کرد و تعلیل بآنکه مرده شما پاک است مفید نیست زیرا که مسطح بر موجب غسل بدین نیست پیشستن بر دو دست در حمل میت مندوب باشد تعبد او مراد آنست که برداشته باشد او را بمباشرت بدن خود بقرینه سیاق و لقوله يموت طاهر ازیرا که مناسب نیست وضو مگر مباشر

بدن را انتہی گویم چون مراد غسل در صد این حدیث غسل شرعی باشد محل وضو بر غیر حقیقت شرعی با وجود مقابله غسل در رمی نماید پس احسن
 بقای اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل میت واجب است وضو هم از محل آن واجب و اگر مسح است وضو هم محب و اگر هیچ نیست وضو هم
 هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن وضو را از حقیقت وی بیرون بردن یعنی چه اخرجہ احمد والنسائی والترمذی وحسنہ
 وصحہ ابن القطان وابن حزم وقال احمد لا یصح فی هذا الباب شیء وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی وگفت علی الصنع شئی
 فی هذا الباب قال البخاری عن احمد وعلی کما نقل الترمذی وعلیق کرد شافعی قول بدان بر صحت خبر کذا فی البویطی وگفت ذہبی نمیدانم درین باب حدیث
 ثابت و اگر ثابت میشد لازم می آمد ما را عمل کردن بر آن وگفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت شود وگفت ابن ابی حاتم در علل این
 رفع نمیکند این را ثقات جزین نیست که موقوف است وگفت رافعی تصحیح کرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را بطریق رفع مصنف گفته
 تحسین کرده است و او را ترمذی و تصحیح نموده است آنرا ابن حبان و او را طریقهای دیگر نیز هست و فی الجملة این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسود
 احوال اولین است که حسن باشد پس انکار فووی بر ترمذی تحسین او را معترض عنه است وگفت ذہبی در مختصر بیہقی گفته طرق این حدیث اقوی است
 از چند حدیث که احتجاج کرده اند بدان فقها و اعلال نکرده اند بوقت بلکه تقدیم کرده اند روایت وقف را و درین باب است از عایشہ رواہ احمد
 و ابو داؤد و بیہقی و در سند او شمس صعب بن ابی شیبہ است و در وی مقال است و تضعیف کرده است او را ابو زرعہ و احمد و بخاری و محمد بن حنفیہ
 و درین باب است از علی بنی اللہ عنہ و از حذیفہ ذکرہ ابن ابی حاتم و الدارقطنی فی العلل و قالوا لا یثبت گویم نفی این هر دو ثبوت بر طریق حدیثین
 و الا بر طریق فقہا قوی است زیرا کہ روایات ثقات اند و ما رووی ذکر کرده که بعضی اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این یک حدیث یکصد
 و بست طریق مصنف گفته و این دو نیست و جواب داد احمد از آن بآنکه متسوخ است و همچنین جزم کرد بدان ابو داؤد و یحیی بن عیسی
 کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لیس علیکم فی غسل میتکم غسل اذا غسلتموه ان میتکم میوت طاهر و لیس فی خمس فحکم ان تغسلوا ایدیکم و لیکن
 بیہقی تضعیف وی کرده زیرا کہ در سندش ابن شیبہ است و مصنف تحقیق کرده و گفته ابراہیم بن ابی بکر بن شیبہ احتجاج کرده است بدان کتاب
 و توثیق کردند او را مردم و احتجاج بخاری تا آنکہ گفت پس این حدیث حسن است و جمع میان وی باین طریق می تواند شد کہ امر برای مذنب است
 یا مراد بغسل غسل ایدی است و در حدیث ابن عمر است کہ ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکردند و بعضی نمیکردند رواہ الخطیب و اسناد
 صحیح است و هو احسن ما جمع بہ بین هذه الاحادیث و عن عبد الله بن ابی بکر در سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیق است مادر وی
 و مادر اسماء یکی است قدیم الاسلام است حاضر شد با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در طائف و رسید او را تیری کہ مر و بسبب آن بعد چند سال در سنہ یازد
 ہماہ شوال و نماز گذاشت بروی پیروی انتہی و شیخ در ترجمہ گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم است و گفته کہ وی و پدر و جد وی ہمہ تابعین اند
 و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابی است و آنحضرت او را عامل برین ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکہ روایت میکند الم انتقی و صواب ہمین است کہ ابو
 الظاہر خطیب تبریزی در اسما الرجال مشکوک گفته عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مدنی یکی از اعلام تابعین مدینہ است روی
 عن انس بن مالک عروہ بن الزبیر و عنہ الزہری و مالک بن انس الثوری و ابن عیینہ و کان کثیر الحدیث رجل صدق قال احمد حدیثہ شفاء توفی سنہ ۳۲
 و لہ سنۃ انتہی و بالجملة سگیویدان فی الکتاب الذی کتبہ بدرستیکہ در کتابی کہ نوشت آنرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 کہم و بن حزم برای عمرو بن حزم بن زید الخزرجی النخاری مکنی بابی الضحاک و ل مشاہد او خندق است عامل کرده بود او را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 بر بخران و دی ہفدہ سالہ بود تا بیاوزاند ایشان را قرآن شریف و فقہ در دین و بگوید از ایشان صدقات و نوشت بسوی وی کتابی کہ در رو

فرائض و سنن و صدقات و دیات بود و وفات کرد عمر و بن حزم در خلافت عمر رضی اللہ عنہ در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهور است پس در آن کتاب این ہم نوشته بود آن لایس القرآن الا طاهر مساس نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک است یعنی از حد رواه صالح الدارقطنی مرسل بطریق ارسال و وصله النسائی و موصول که آنرا نسائی و ابن حبان و درین باب است حد حکیم بن حزام باین لفظ لایس القرآن الا طاهر و در سنادش مقال است اما پیشی در مجمع الزوائد ان حدیث عبد اللہ بن عمر فرموده که فرمود من کنه قرآن را نگویید رواه الدارقطنی و الطبرانی و اسنادش لا بأس به است و بیقی گفته رجاله موثقون و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم استیجاب کرده بدان احمد و درین باب است از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سنادش انقطاع است و در سناد طبرانی کسی است که شناخته نمی شود و اختلاف است در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک است اطلاق می یابد بر طاهر از حدیث اکبر و بر طاهر از حدیث اصغر و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لا بد است در حل می از قیوم و اما قوله تعالی لا یمسکة الا المظفر فان پس اصح در آن عود ضمیر بسوی کتاب مکتون است که ذکرش در حدیث آمده است و مراد مظهرین ملائکه اند و هو معلول و این حدیث معلول است زیرا که از روایت سلیمان بن داود است و ترک وی مستوفی علیه است کما قاله ابن حزم و لیکن او را درینجا و هم روده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود میانی است حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود جولانی است و وی ثقه است شاکر کرده اند بروی ابو زرع و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از حفاظ و یحیی بن عقیق علیه است و تضعیف کرده است او را شیخ حمی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد اند در بنی از آن ضعیف گفته و لیکن کتاب عمر و بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول و ابن عبد البر گفته اشبه است بمثواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بقبول و گفت یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب سواد صلی اللہ علیہ وسلم و تابعین رجوع میکنند بسوی وی و ترک میدهند رایهای خود را از برای وی و گفت حکم گوای دو عمر بن عبد العزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب و عمره عایشة رضی اللہ عنہا قالت کان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم یدکر الله علی کل احیان بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت چه در حالت حدیث و جنابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد دیگر در اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال می سجانه است و اول است و غایت بول و جماع مخصوص است ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال و لیکن مراد بدان عظم اوقات است کما قال تعالی یدکر فون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم شعر و در زبان و مونس جان است نام یارب یکدم نمیرود که مکرر نمی شود و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا قوی نمکند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی رواه مسلم و علقه البخاری و عمر بن مالک رضی اللہ عنہ ان التبی صلی اللہ علیہ وسلم احتجم و صلی و لم يتوضأ بدستیکه حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضوی جدید نکرد و منفرود بر غسل حجامت یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل است بر آنکه خروج دم از بدن غیر فزیر ناقض وضو نیست و درین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی مالک و جماعتی از صحابه و تابعین بحديث باب و دیگر آثار که مؤید او است و لقوله صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح او خرواحه و الترمذی و صححه احمد و الطبرانی بلفظ لا وضوء الا من ریح او سماع و نکت آنکه اصل عدم نقض است تا آنکه قائم شود دلیل رافع اصل حال آنکه دلیل بر آن قائم نیست اخروجه البیهقی و الدارقطنی و لیکن گفته بودیم زیرا که در سنادش صالح بن مقاتل است و او ضعیف است و قوی نیست و ذکر کرد او را زوی و فصل ضعیف ابن العربی او عای صحیح وی کرده و گفته صححه الدارقطنی و لیکن مصنف در تلخیص گفته نیست اینچنین بلکه الدارقطنی بعد از ذکر

در سنن گفته که نیست صالح قوی و غیره. معاویه بن ابی سفیان بن صخر بن حرب وی و پدر وی از مسلمة الفتح اند و مولفه القلوب عمر بن الخطاب معاویه را و الی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان وی چهل سال آنجا ماند و چندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت باه حرب بدشق بهم رفتاد و هشت سال در گذشت قرشی اموی است مادرش هند بنت عتبة است کتاب آنحضرت بود ابن عباس ابو سعید از وی روایت دارند موت وی برض لقوه شد و آخر عمر میگفت کاش مردی از قریش می بودم بذی طوی و فی دیمم ازین امر چیزی و حرب وی با ابی المونین علی رضی الله عنه نزو بعضی بغاوت بود و غیره خالی از شائبه نفسانیت و نزو بعضی محمول است بر خطای اجتهادی و حق نزد اهل تحقیق از سلف خلف اول است و مشهور ثانی است و نزو وی از اردو او قیص و چیزی از موی ناخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود گفت درین بار چها گفتیم که نید و سخن و غیره را باین سو و ناخن پُر سازید و میله من و ارحم الراحمین تخلیه نماید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العین و کاء الشیه چشم سر بند و برست و کاء یکسر او و در سر بند شک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف با حلقه و بر مقصود آنست که چون کسی بیدار گویا بندی است بر روبرو و بیرون نمی آید از درون وی با در چنانکه فرمود فاذا نامت العینان استطلق الوکاء پس چون خواب میکند چشم میکشاید و بند بر و از اینجا است که خواب تکیه زده را ناقض و ضو گویند که سبب استرخای و بر و عدم ضبط او است بخلاف هدیت دیگر از خواب و رکوع و سجود و بر و چشمنون که مقعد در آن بتمکن باشد رواه احمد و الدارقطنی و الطبرانی و زاد ای الطبرانی من نام فلیتوضأ هر که خفت پس باید که وضو کند و هذه الزیادة فی هذا الحدیث عند ابی داود من حدیث علی و این زیادت درین حدیث نزدیک ابو داود از حدیث علی بن ابی طالب است رضی الله عنه دون قوله نقول وی استطلق الوکاء و فی کلا الاسنادین ضعف و درین هر دو اسناد ضعف است یعنی اسناد حدیث معاویه و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویه بقیه است روایت میکند از ابی بکر بن مریم و او ضعیف است و در حدیث علی نیز بقیه است روایت میکند از وضین بن عطا جو زبانی گفته و اهی است و انکار کرد بروی این حدیث را از محفوظ بن علقمه و او ثقه است از عبد الرحمن بن عائد و او تابعی ثقه است از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی شنیده و درین معنی نظر است زیرا که وی روایت میکند از عمر کما جنم به البخاری ابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت قوس نیند و گفت احمد حدیث علی کرم الله وجهه اثبت است از حدیث معاویه درین باب و حسن المنذری و ابن الصلاح و النووی و گفت حاکم در علوم الحدیث ثقله است در آن زمان فلیتوضأ سوا ابی ابراهیم بن موسی رازی و وی ثقه است که اقال و قد تابعه غیره کذا فی التلخیص و غیره و این هر دو حدیث دلالت دارند بر آنکه نوم بنفسه ناقض وضو نیست بلکه مظنة اوست پس منجمله اوله قائلین عدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی حسن ترتیب آن بود که مصنف این حدیث را عقیب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد و کلابی داود ایضا عن ابن عباس رضی الله عنه من فوجا انما الوضوء علی من نام مضطجعا جزین نیست که وضو بر کسی است که خفت بر پهلو و لفظ ترندی این است بدستیکه وضو واجب است بر کسی که خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو نیست میگردد بند پای او و آخرجه او داود ایضا بهذا اللفظ و درین حدیث حضرت بر آنکه ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو و غیره اگر چه نوم متفرق باشد و جمیع میان وی و احادیث مذکوره آنست که این حدیث خارج است بر اغلب چاه غلبه اراده کننده نوم مضطجعا است فلا معارضة شوکانی گفته شکند و وضو همان خواب است که در آن دراز کشند و این بطریق مستنده مروی شده و مقالی که در دست مخبر است بکثرت طرق وی و باین حاصل شد جمیع در میان اوله مختلفه و درین مسئله هشت مذہب است که در مبسوط مذکور است انتہی گویم باین این هر هشت مذہب در اول باب گذشت و حکمت در آن آنست که نوم ثقیل مظنة استرخای اعضا و خروج حدیث

وهم مبتدئ فنحن من نفس مبتدئ و اعضا مسترخي گردید بیرون آید چیزی از شکم و فی اسناد ضعیف و در سندش ضعف است زیرا که ابو داود گفت از حدیث منکر و بیان کرد و چه نکرت می در سنن که در وی بریزید بن ابی خالد و الانی است و اختلاف کرده اند بروی در الفاظ این سؤات و تضعیف کرد این حدیث را از اصل می احمد و بخاری چنانکه نقل کرد از وی ترمذی در علل مفروده و ابراهم حربی و ترمذی در علل و غیر هم گفت بهیچ در غلافیات که متفرق شده است بان ابو خالد و الانی و انکار کرده اند بروی جمیع ائمه حدیث و گفت در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ و انکره و اسماعه من قتادة و گفت ترمذی رواه سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس و عن ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يأتي احدكم الشيطان في صلاته ثم ياتيكم من آيديكم را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن و در نماز قیظخ فی مقعد ته یجئیل الیه پس می دهد و در او پس تمجیل میشود بسوی او یا در خیال می می افکند شیطان انه احدث و لم يحدث که وی حدیث کرد و حال انکه حدیث نکرده است فاذا وجد ذلك فلا ينصرف حتى يسمع صوتا او يجد رجلا پس هرگاه که یا بدین را پس برنگرد و از نماز تا آنکه بشنود آوازی یا یا بد بوئی و درین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشرف عبادت تا فاسد کند آنرا بر ایشان و باینکه این افساد مضر ایشان نیست و بیرون نمی آیند از طهارت مگر یقین اخرجه البزار بفتح موحده و تشدید زاء بعد الف نام وی ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری است صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را در قطنی و شتا نمود بروی و ذی بی سال لاذت و وفات وی ذکر نکرده اما وفات او در رمله در سال دو صد و نود بوده و بزار تخم فروشش گویند هندی بنساری سند او محلل است یعنی اسباب خفیة قاضیه و صحت حدیث در آن فکر کرده استفاد علم از هدیه بن خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگر ائمه نموده ابن قانع و طبرانی و غیره محدثین از شاگردان او و آخر عمر در شام و اصفهان مدتها برای تعلیم علم حدیث و افاده آن قیام نموده و بزار بدو از حدیث دیگر است که نامش علی بن معروف و کنیتش ابو الحسن باشد فلیعلم واصله فی الصحیحین من حدیث عبد الله بن زید و لفظ وی نزد ابو داود این است چون باشد یکی از شما در نماز پس رفت بوئی یا حرکتی در بر خود پس شکل شد بر او پس نگردد از نماز الخ و در سندش ابو انیس است و لیکن متابعت کرد او را در آوردی نزد بهیچ گفت یعنی این خبر حجت است بر مالک در تفرقه کردن او و در بیان شک در نماز و در خارج از آن زیرا که حدیث مطلق است انتهی پس شامل باشد هر دو و لمسلم عن ابی هريرة بن سفيان و مسلم راست از حدیث ابی هریره مانند آن و معنی نه در لفظ و حدیث وی درین باب گذشته و للحاکم

عن ابی سعید من فوقنا و حاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد احدثت فليقل انك كذبت چون یا بدی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدیث کردی پس باید که بگوید این کس بدتریکه تو دروغ گفتی و اخرجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه پس باید که بگوید این کلمه را در جواب شیطان و نفس خود و بزیان مصنف اگر این آیات نیز حدیث ابی هریره منم میگردن حسن ترتیب نزدیکتری بود و این روایات نیز دال است بر جرح شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصاً نماز و آنچه متعلق به دوست و بریکه نمی آید ایشان را شیطان مگر از این شک یک در طهارت گاهی بقول گاهی بفعل و از اینجا معلوم شد که اهل سوا من طهارت متثال حکم او کردند و قول فعل هر دو

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان ادبای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائط و بول و آن ما خود است از قول می صلی الله علیه و سلم اذا اقتد احدکم لحاجة و فقها از آن بلفظ باب الاستطابة لحدیث و الاستطابة بمعنی تعبیر میکنند و معنی بلفظ باب التقلى و این نیز ما خود است از قول و صلی الله علیه و سلم اذا دخل احدکم الخلاء و گاهی باب التبرز و این ما خود است از قول می البراز فی الموارد و اکمل من العبارات صحیح عن انس بن مالك

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاه بود رسول خدا هرگاه اراده میکرد که در اید در خلا بفتح و
 بمعنی جای خالی که قصد وی کنند برای قضای حاجت و وضع خاتمه می نماید یعنی میکشید انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده
 و این نزع از جهت بودن نقش وی محمد رسول الله بود و راه الحاکم مقلطانی گفته این حدیث اصل عظیم است در سند و ب بودن نزع خاتم که در وی بهم
 معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران شیخ در ترجمه گفته از اینجا معلوم شد که چون داخل شود متوضا را باید که چیزی را که در دست
 نام خدا و رسول و قرآن است با خود نبرد و در بعضی شرح گفته که این شامل است اسمای تمار انبیاء و مانند آن اگر نام خدا و رسول خدا نام وی
 یا جزو نام وی باشد همین حکم وارد و الله اعلم انتهى و حدیث دلیل است بر ابعاد نزد قضای حاجت چنانکه لفظ خلا که بر مکان خالی و مکان مسجد
 گفته می شود افتاده آن میکند و بیاید در حدیث مغیره و صریح تر ازین که اطلاق حتی تواری و نزد بود او دوست باین لفظ اذا را در الباز اطلاق حتی
 لایراه احد و دلیل بر تعدی چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام است ادخال مصحف و خطا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه بود دخول
 قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا پوستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد که مقصود حیانت مانع ذکر الله است از محلات نجسه
 و این دلیل نمیبست و خاص نیست بختام بلکه هر طبعی که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد و آنچه ابن حبان و الحاکم و الا ربعه یعنی
 ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است نووی گفته تصحیح
 وی مرد و دوست برومی قاله فی الخلاصه اما منذری گفته صواب نزد من تصحیح است زیرا که روایات ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القشیری
 فی آخر الاقتراح و صحیح ابن قتیوب العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته جمعی قوی بر ضعف نیاورده و هو معلول و ابو داود گفته
 منکر است و ذکر کرد و ارقطنی اختلاف در آن و اشاره کرد و بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریر از هر ی از انس
 و روایت وی ثقات اند لیکن شیخین از طریق و بی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریر سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است
 آنرا از زیاد بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلى الله عليه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم القاه و وهم در آن از همام است کماتال
 ابو داود و همام گفته است کماتال ابن حصین و گفت احمد ثبت فی کل الشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن زریس بجلی و یحیی بن متوکل
 مع همام مرفوعا اخرهما الحاکم و الدارقطنی و روایت کرد آنرا عمر و بن عاصم و وی از ثقات است از همام موقوف علی النس و بهیقی برای او
 شاهی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال می ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ است پس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان
 اذا دخل الخلاه وضعه و لیکن بهیقی بسبب سیاق وی گفته و هذا شاهد ضعیف و الله اعلم و عنه و هم روایت است از انس بن مالک و علی بن
 عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاه بود رسول خدا چون اراده میکرد و در آمدن را در خانه چنانکه در
 روایت بخاری در اب مفرد از حدیث انس تصریح آمده که کان اذا اراد ان يدخل الحديث قال می گفت این کلمات را اللهم اخی
 اعوذ بک بار خدا یا پناه میخواهم بتو و این استعاذه بجمت آنست که گفت و مزابل و حشوش محل حضور شیاطین است پس یک منع
 میکند ذکر خدا را درین حالت میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانهها این دعا را پیش از در آمدن بخواند و روان شروع
 کردن مانند دامن جامه بزدن و اگر فراموش شد درین وقت در دل بخواند بزبان و هر که منع نیکند جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه
 منقول است از امام مالک ظاهر حدیث انس جبرست باین کلمات پس جبر بدان مستحسن باشد من الخبیث از خبیث بضم فاء با جمع
 بلفظ مذکور و در سبل گفته جائز است اسکان بای موحده نیز انتهی و درین صورت بحسن پلیدی باشد و تواند که مخفف خبیث بضم با باشد

چو دین وزن خم و سکون هر دومی آید چنانکه حلف و کتب و رسل و سبل و الحباثت و از خباثت جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد ذکر و اناث شیاطین اند که از انانیا می جوید اخرجه التسبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در روایت سعید بن منصور کان يقول بسم الله الحمد لله آمده صنف در فتح گفته رواه العمري و اسناده علی شرط مسلم و فيه زیاده التسمیة و لم یألف فی غیره و عن المنس بن مالک رضي الله عنه ترك اضمار یعنی عنه برای بعد اسم ظاهر است بخلاف حدیث ثانی و در بعض نسخ عنه هم باضمار یافته شد قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل الخلاء فاحمل انا و غلامه نحوي بود آنحضرت که در می آمد خللا پس بر می داشت من و پسری مانند من گفته اند مراد بران عبد الله بن مسعود است رضي الله عنه و اطلاق غلام برومی مجاز است زیرا که وی کبیر بود پس مانند انس و عمر چگونه باشد و یحتمل که مراد بخوی خدمت باشد یعنی ماهر و خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود و فعل و سواک وی صلی الله علیه و سلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبد الله و حدیث دلیل است بر جواز استخارم غیر اداوة من ماء اداوه را پرازاب اداوه کسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی و لوی و عنزة و بر می داشت من و آن کوک عنزة را بعین ممله و وزن و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد از نیم نمره یا اندکی کلان تر و عادت شریف آن بود که خادمان عنزة را همراه آنحضرت بر می داشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجایا ستره کنند و پیش نماز و دیگر اغراض فیستنجی بالماء پس استنجایا میکرد و آب تا تعلیم کند است را شستن آب بعد از استنجایا بکلوخ و این است و فضل است مراد بخلا و دین حدیث فضاست بقرینه عنزة و این حدیث حجت است بر مالک زیرا که وی انکار کرده از آنکه استنجایا کرده باشد آنحضرت آب و احادیث مثبت است پس انکار مالک غیر مسموع است و گفته اند که استنجایا آب ارجح است از استنجایا سنگ و گویا که اخذ کرده اند این را از زیادت تکلف بحمل آب بدست غلام و اگر چه مساوی سنگ باشد یا ارجح است بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که فضل جمع میان آب و کلوخ و اگر اقتضایا کنند بر یکی از این هر دو پس آب افضل است چنانکه اداوة نماز نباشد و در صورت اداوة نماز خلان است بعضی گویند کلوخ کافی است آب واجب نیست و هر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته و از آداب استنجایا است مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد ابوداود است از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خللا می آورد و در آب و در توریار کوه پس استنجایا میکرد و آن پسر می آورد و دست خود زمین و نزد نسائی است از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خللا که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیا آب پاک را پس آورد و آب و استنجایا کرد و مالید دست را بر زمین و مثل این در غسل باید و عن المغيرة بن شعبه رضي الله عنه قال قال لي النبي صلى الله عليه وسلم خذ اداوة گفت فرمودم آنحضرت که بگیر اداوه را و بر آب من فانطلق حتى تواری عني پس رفت آنحضرت تا آنکه پنهان شد از من فقطی حاجت پس قضا کرد حاجت خود را و در اینجا دلالت است بر آنکه استنجی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او مسموع و برپا شود و عورت او مرئی نگردد و اما واجب نیست زیرا که دلیل فعل است و آن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادلة وجوب تعویض از عین مردم چه در حدیث ابی هریره امر باستتار واقع شده فرمود هر که بیاید غلط را باید که پنهان شود و اخرجه احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابن جابر الحکم و البیهقی و رجة الله البالغة گفته پنهان شود بحالیش نخل که اسفل بدن او را بپوشد و هر که حالیش نیابد بشبیه از نیک فراهم سازد و پشت بجانب او نشیند زیرا که شیطان بنا بر آنکه مجبول بر افکار فاسده و اعمال شنیعه است تلعب میکند بمقاعده بنی آدم انتهی در سبل گفته این غیر تواری است و خاص است بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا که آنجا انسان نیست تستر کند بجمع نوۀ از نیک و عن ایچ هريرة رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللعنة. بربزیریدار د و کار که سبب لعنت و نفرین میشوند یعنی عادت مردم لعنت
 کرون است برکننده آن کار پس انتساب لعن بسوی آن هر دو مجاز متعلق است و هم لعن بمعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند
 ای رسول خدا فرمود الذي يتخلف في طريق الناس انکه قضای حاجت میکند در راه مردم و مراد از ای است که مسلوک باشند بهر که بطریق
 ندرت کسی آنجا گذرد و نیز گفته اند مراد از مسلمانان است نه راه کافران کذا فی مجمع البحار و سبب لعنت ایذای مردم است بنشستن و اعتدال که بنشیند
 بنشین چنانکه در حدیث حذیفه بن اسید آمده که آنحضرت فرمود هر که ایذا بدست مسلمانان را در راه ایشان واجب شد بروی لعنت اینها اخرج الطبرانی
 فی الکبیر باسناده حسن الحافظ المنذری و در حدیث ابو هریره است که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که کشد سخمه یعنی عذره
 بر راهی از راه مسلمانان پس بروی است لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرج الطبرانی فی الأوسط و البیهقی و غیرهما و جال سندش ثقات اند
 الا ابن عمر و النصارى و قد وثقه يحيى بن معين و این احادیث دال اند بر استحقاق وی لعنت را اوفی ظلهم صریحاً در سایه ایشان یعنی زیر درخت
 که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت است نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در خلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلم مناسب این معنی است و نیز مؤید است حدیث احمد و له ظل لیتظل به الحدیث رواه مسلم
 و بول در حکم غائط است قال المناوی زاد ابوداؤد عن معاذ الموارد و زیاده کرد ابوداؤد از حدیث معاذ لفظ سواره را یعنی آنجا که کرون در
 جای که مردم فرود می آیند یا جای که آنجا آب است مثل چشمه و چوکی که مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داؤد اینست بربزیرید ملاحظه بفرمایید
 بر از دو سواره و قارعه الطریق یعنی راهبانی که جای پای کوب مردم است یعنی محل گذر ایشان و ظل و رواه ابن ماجه ایضا و بر از بفتح سوجه و بر از
 در آخر جای کشاده و فراخ از زمین کنایت است از غائط و لا احمد عن ابن عباس او نفع ماء و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ
 آمده باضافت نفع بسوی ماء نفع بفتح نون و سکون قاف بمعنی جای فراهم شدن آب مراد بدان آب مجتمع است کما فی النهایة و فیهما ضعف
 و درین هر دو حدیث ابی داؤد و احمد ضعف است اما حدیث ابوداؤد و ابن ماجه است آنکه ابوداؤد و عقبی وی گفته مرسل است زیرا که از روایت ابی حمید
 حمیری است و وی معاذ را ندیده پس منقطع باشد و ابن ماجه هم از روایت کرده بهمین طریق ولیکن جاکم و ابن السکن تصحیح وی کرده اند و اما حدیث
 احمد پس باین جهت که در وی ابن اسعیه است و راوی از ابن عباس میهم است و اخرج الطبرانی و روایت کرد طبرانی کنیت ابوالقاسم
 و نام او یحیی بن احمد بن العرب و شهر عک از بلاد شام متولد شده در سنه د و صد و شصت بجاه صفرو در طلب علم اکثر شهرهای مین شام و مصر و بغداد
 و کوفه و بصره و اصفهان و جزیره و حرین شریفین را طواف نموده و از هر شهر شیخ بلکه زیاده استفاده کرده سماع وی از نسائی و ابوزرعه ثقفی و غیر
 ایشان است پدرش تحریر بن عیلم حدیث می نمود و او را گرفته شهر بصره میگشت و بحضور اساتذہ می رسانید تصانیف بسیار دارد و از انجیل هر سه ترجمه او
 مشهور است و در طلب علم حدیث مشقت بسیار کشیده سی سال بر بوریا خفته ابوالعباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سه تک حدیث نوشته ام
 او را در آخر عمر سحر کردند بسبب رد کردن ابوزرعه قرا سطر از اسماعیلیه و هر دو چشم او از بصارت ظاهری افتاده بود و فاش لبست و ششم ذی قعد
 سنه سه صد و شصت بوده حافظ ابوالنعم صاحب حلیمه بروی نماز گذارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقیه حاش در حمان المتقین ذکر کرده ایم و غیبی
 هو الامام الحجة کان من فرسان نهر الشان مع الصدق و الامانة و اتى عليه الائمة انتهى التهمی عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المشتمل
 نمی از برادر کرون زیر درخت میوه دار اگر چه سایه دار نباشد و ضفة النهر و کرانه نهر روان ضفة بکسر ضا و تشدید فا جانب نهر و ضفتاه جانباً
 کذا فی الصحاح و فی القاموس ضفة النهر جانب من حدیث ابن عمر پسند ضعیف از حدیث ابن عمر پسند ضعیف زیرا که در روایان و

متروکی است و ازین احادیث معلوم شد که قضای حاجت در شش موضع منہی عنه است یکی قارعة الطريق و مطلق طریق را مقید کنند بقارعة دوم ظل سوم سوار و چهارم نفع ما یجیم اشجار شمره ششم جانب نهر و زیاده کرد ابو داود و در مسایل خود از حدیث کحول که منہی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آنکه بول کند بر ابواب **ساجد و عن** جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تغوط الرجلان فلیتوار فترمود و قتیکه فاطم کند و کس پس باید که پنهان شود کل منهما عن صاحبہ هر یکی از آن هر دو از صاحب خود و لا یخذا و با هم سخن نزنند فان الله یمقت علی ذلک پس بی رستی که خدا سخت دشمن میداند برین عمل مقت بمغنی باشد بفض است و در حدیث ابو سعید که فرمود آنحضرت نمیرایند و کس در حالیکه می زنند غائط را یعنی بر از می کنند کشف کرده اند عورت خود را و با هم سخن میکنند چه که حق تعالی دشمن میگردد برین حرکت اخراج احمد و ابو داود و ابن بابیه و ابن خزيمة فی صحیحہ لیکن این همه را روایت کرده اند از عیاض بن بلال یا بلال بن عیاض حافظ مندرگی گفته نمی شناسم او را بحرح و زباعت و وی در شمار مجملان است و حدیث دلیل است بر وجوب ستر عورت و منہی از تحرث و وقت قضای حاجت و اصل در آن تحریم است و تعلیل وی مقت خدا زیادت است در بیان تحریم و لیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالاجماع و منہی برای کراهت است پس اگر اجماع صحیح شود فیما ورنه اصل تحریم است و لهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی تنه ا برین حرکت دشمن میگردد یعنی سخن کردن در بول اخراج الجماعة المالک البخاری عن ابن عمر رضی الله عنه رواه و صححه ابن المثنی کنیت او ابو علی و نام سعید بن عثمان بن اسکن البغدادی و فانش در سنه سه صد و پنجاه و سه بوده و در سبل السلام گفته ابن اسکن بفتح سین و کان نام حافظ حجة ابو علی است نزیل مهر زادش در سنه اربع و سبعین و مائتین بوده اعتنا کرد باین شان و جمع کرد و تصنیف نمود و در از شد نصیحت فضیلت او را کردند از وی ایضه حدیث انتهى و ابن القطان بفتح قاف و تشدید ط حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملك الفاسی مشهور با بن القطان از ابصر م و بمضا عن حدیث و احفظ ایشان بود لا سیما رجال حدیث را و اشعار ایشان بود در اعتنا بر روایت تدوین کرد و حدیث و تالیف نمود و ایضا کتاب الوهم و الايام و آثار الاحکام عبد الحی وضع کرده دلالت دارد بر حفظ و قوت فهم وی و لیکن تعنت کرد در احوال رجال و فانش در ربیع الاول سنه ثمان و عشرين و ست مائه اتفاق افتاد و هو محلول در شرح هیچ علت دی ذکر نکرده و لیکن علت دی اینست که ابو داود گفته مسند نیست بسوی عکرمه بن عمار علی یافعی و لیکن مسلم و صحیح خود بوی احتیاج ننوده و بعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث و از یحیی مذکور روایت نموده و بخاری بحديث وی از یحیی اشتها آورده **و عن** ابی قتادة بن نعمان الانصاری از اهل عقبه و بدست و تمامه مشاهد را حاضر شده روز بدربار احمد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بدست افتاد و حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین و چشم او بود مائت و ثلث و عشرين و ابو قتاده انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام یکی ازین دو کس است و این دیگر فارس سوال فرماست و در حضور وی در بر اختلاف است اما ائمه و مشاهدی که بعد اوست در آن حاضر شده رضی الله عنه قال گفت ابو قتاده و در سبل ترجمه وی ذکر نکرده قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمس احدکم ذکره یعمینه و هو یبول فیکبر و هیچ یکی از شما اگر خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث که موضوع از برای طهارت است و لا یتیم من الخلاء یعمینه و استیجاب کند از خلا بدست راست خود و در وی شرافت یمین است و معیاض وی از افتاد و منہی برای تحریم است در عجمه جا و باین رفته اند اهل ظاهر علماء الحدیث و همچنین جماعتی از شافعیه گفته در استیجاب و نزد مجبور برای تنزه است و بخاری در ترجمه مغل گفته باب النہی عن الاستیجاب و حدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری گفته تعبیر کرد و منہی برای اشارت باینکه ظاهر نشد که در

که نمی برای تحریم است یا تنزیه یا ظاهر نشد قریه صاف نهی از تحریم و این جائی است که استنجا کنند آب و سنگ و اگر مباشر شود بدست پس حرام است
 بالاجماع ولا یتنفس فی الاثناء و دم نزنند درون آن آب بی جدا کردن وی از دمان تا چیزی از دمان و بینی در آب نیفتد و بکرامت طبعی نیندازند
 و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت خود در آن آب سه نفس میخورد و آنست که کوزه را از دمان مبارک خود جدا میکرد و آب سه نفس
 مستغسله این سنده گفته اجماع است بر صحت این حدیث و اللفظ لم یسلم و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این است اذا شرب
 احدکم فلا یتنفس فی الاثناء و لولا انی اظلم فلا یس فی کراهیه یمینه و لا یمسح بیمینه و عن سلمان و می ابو عبد الله فارسی است و او را سلمان الخیر
 گویند مولای آنحضرت است صلی الله علیه و سلم غسلش از قدس است در طلب دین از وطن بگریخت و ضرانی شد و کتب تنزیه خواند و او را اخبار طویله نفیست
 پستیر نقل کرد از مدینه بزمی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس سلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیر انداز در مسلمانان و حضرت در حق و
 فرموده سلمان من اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید و بود از عمر بن گویند دو صد و پنجاه سال زیست و گویند سه صد و پنجاه سال
 و بخیر از اهل عمل است خود و تصدق میکرد و عطیه بنا و فاتش در مدینه سنه خمس و قیل اثنین و ثلاثین رودادش و ابوهریره و غیره از وی روایت کرده اند
 و وی یکی از آنهاست که جنت شتاق ایشان است مناقب فضائل او بسیار است و آنحضرت شاد و مع وی بسیار کرده و گفته اند که اهل و
 از اصفهان است از قریه که آنرا بجای گویند بطلب دین برآمده بود و عرب او را گرفته بدست یهود فروختند یهود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعانت
 کتابت وی کرده وی در رفیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه حضرت رسیده سلمان شد رضي الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
 تحقیق نمی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول ازینکه رو کنیم بسوی قبله و تحقیق
 حاجت و بول باوان نستنجی بالیمین یا ازینکه استنجا کنیم بدست راست و در استنجا بکلیخ از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو را بدست
 راست گیرد و بدست چپ بچنانکه عضو را بجانب کلیخ نه کلیخ را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجا بیمین همین در غائط است نه در بول این
 قول ضعیف است و استنجا شتی از نجاست بفتح نون و سکون جیم پنجه بیرون آید از شکم و همین برای طلب است و نجو یعنی بریدن درخت و پوست
 کشیدن گوشتن نیز آید و چون می برد وی کشد نجاست را استنجا نام کرده اند او ان نستنجی باقل من ثلثة اجار و نهی کرد ما را از استنجا
 کردن بکثر از سه سنگ و مذنب شافعی و احمد همین است و خفیة لطافت شرط کنند اگر چه بکثر از آن حاصل گردد حدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن
 اقتصاد کردن آنحضرت است بر دو سنگ چنانکه بیاید در سبل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیر است در میان آب و سنگ هر چه کند کافی باشد
 و چون اتفاق کند بر سنگ پس لابد است از سه مسحات اگر چه از اله عین بکثر از آن تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انقا بکثر از سه کافی است و اگر سه
 هم حاصل نشود لابد است از زیادت و مندوب است ایثار و واجب است تثلیث در قبل و در بر پیشش سنگ باید چنانکه در حدیثی آمده گویم در
 احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیره همانا میم که بر همین سه حجر آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مرادی بود
 آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تبرز اگر چه در بعض حالات می بود پس اگر سنگ باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود و چیزی که اتفاق کند قائم مقام
 حجر است بخلاف ظاهر هر چه که بوجوب اجار رفته اند متسا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج است بر غالب بنا بر تیسری و دال است بر آن
 نمی فرمودن آنحضرت از استنجا بر جمیع و استخوان و اگر حجاره متعین می بود نهی میکرد از مساوی او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابو داود است
 که امر کن است خود را باینکه استنجا نکنند بزرگین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را رزق در آن پس نهی فرمود آنحضرت از آن انگشتی
 و در مصنفی گفته واجب است از اله نجاست که بسبب قحط و بول حاصل شود یکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد است از حدیث غسل و حیض

اما حجر پس فتاوت ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة اَحْجَارٍ وَجَمْعُ مِیَانِ هَر دُوسْتِی سِت و ذکر حجر بجمت اعتبارست و الا کلّ وجّه و جامه کعبه
 و حکم آنست پس تنقیح کردند حجر را بحال و قال اما جامه پس ماخذ آن استعمال استجارست و در اصل و وضوح اختلاف در فظین نزدیک طریقت
 و اما قال پس ماخذ آن فتوی اولایکد احد کم ثلثة اَحْجَارٍ و مانند آنست که عارف لغت می نمده که غرض از آن ازاله نجاستست پس قصبه نسن گفت
 نکنند و واجبست که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نبی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رجیع که بعضی از بروت و بعره
 تفسیر کرده اند و بعضی سنگ که یکبار آن استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نبی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استنجا با استخوان اجلت آنکه
 طعام جنست پس معلوم النسل بطریق اولی و آنچه انتفاع مستحب بآن متوقعست مانند جامه نو در آن حکم داخل باشد و شرط انقاسی حجر آنست که
 نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجا که ازاله نجاستست مستحق نشود و انتقال نکند از خرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروع
 فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاست دیگر غیر خارج از سبعین زیر که استنجا برای خارج از سبعین
 نه برای غیر آن و از لفظ اولایکد احد کم ثلثة اَحْجَارٍ مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة اَحْجَارٍ است و حدیث سلمان نه مانا آنستنجی با قل من ثلثة اَحْجَارٍ
 اوضحست درین معنی و تنقیح ثلثة اَحْجَارٍ ثلث سماتست پس اگر حجر کبیر باشد و بسط طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة اَحْجَارٍ اتفاق
 و آن مفهوم از فتوی کلامست پس اگر ثلثة اَحْجَارٍ استعمال کنند و اتفاقا حل نشود و زیاده باید کرد و بر ثلث انتهى او ان لستنجی بر جمیع او عظیم
 و از استنجا کردن بسرگین و استخوان زیر که طعام جنست چنانکه در حدیث ابن مسعودست که گفت آنحضرت جن را هرگاه سوال کردند از آنحضرت
 زود برای شامست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بر آن آفر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب شامخیزه مسلم نیست
 منافی آن تعلیل بروت بر کسیت در حدیث ابن مسعود زیر که گاهی یک چیز معلل لعل کثیره میشود و نیست مانع از آنکه رکنش باشد و اکل آن
 حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیلست بر نفی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابویوب تفسیر و
 کرده مراخیص قدیمت نحو الکعبه و داردست نبی از استنجا بار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم فروغ چون بنشیند یکی از شما برای حاجت
 خود پس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلافست در آنکه این نبی برای تحریمست یا نه قول اول آنست
 که نبی برای تنزیهست و نیست فرق در میان فضا و عمر آن پس مکروه باشد و احادیثی نمی محمولست برین بقرینه حدیث جابر که دیدم آنحضرت را
 قبل موت بیک سال مستقبل قبله اخراج احد و این حیوان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس
 مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه که برگردانیدند مقعد مرا بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجه و مسنده حسن و قسیمی و در ترجمه خالد
 بن ابی اهلست گفته این حدیث منکرست و در مصنفی بعد سر حدیث نبی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته
 که و قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند خفیه گفتند نبی برای تنزیهست و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجحست نزدیک
 فقیر و شافیه گفته اند نبی برای تحریمست و فعل مخصوص آنست در حجر پس اگر در میان باشد حرام نبود و مترجم را درین قول نظرست زیرا که ظاهر از کلام
 ابن عمر انکار بر مقاله ناسست مطلقا نه انکار بر تحریم در میان فقط و ظاهر از کلام ابویوب عموم نبیست در صحرا و بیابان و جمعی گفته اند نبی مستنج
 بفضل و بالجمله را با استقرار معلوم شده است که صحابه بر انبیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را حکم گرفته بودند و جمعی بخصت میل
 کرده و از بیعت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذاشت و این مسئله نیز از فروع همین اصلست انتهى قول دوم تحریم اوست و در هر دو جا
 بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قریبه تنزیهست محمول اند بر عذر و بر آنکه حکایت فعل اند و لا عموم لما سوم آنکه مبلحست در هر دو جا گفته اند

که احادیث نمی منسوخ است. بحديث اباحت زیر که در وی قید قبل موثر بجایست و نحوه و در شرح مغرری همین مذہب را قوی گفته چهارم آنکه حرام است
در صحرائی نه در عمران زیر که احادیث وارده در اباحت محمول است بر اباحت و احادیثی نمی عام است و بعد تخصیص عمران بفعل وی همین صحرائی ماند و
ابن عمر جزین نیست که نمی کرد ازان در فضا چون باشد در میان تو و در میان قبله چیزی که پوشد ترا پس لا باس است رواه ابو داود و غیره و سبل گفته
این قول جنان بعید نیست از برای بقای احادیثی بر حال خود و احادیث اباحت بر حال خود انتمی پنجم فرق است یعنی استقبال در هر دو حرام
و مستد بار و هر دو جائز و آیین هر دو دست زیر که نمی در هر یکی از استقبال و مستد بار برابر وارد است و سبل گفته اقرب اقوال قول رابع است ذکر
کرده اند از شعبی که سبب نمی در صحرائی آنست که صحرائی نیست از اصلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس نیست که رواه بیہقی
و چرسیده شد بیہقی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستد بر قبله و حدیث ابو هریره در نمی ازان پس گفت هر دو راست گفته اند
اما قول ابو هریره در صحرائی آنست که خدا را بندگان انداز ملائکه و جن که نماز می گذارند پس رو کنند هیچ یکی بایشان ببول نه بغائط
و نه استند بار کنند ایشان را و اما گفت شما پس غایب شده اند که بنا کرده شد نزد نیست قبله در آنها و آیین خاص است بکعبه و بیت المقدس ملحق باوست
بنا بر حدیث ابو داود که نمی کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از استقبال قبلتین ببول یا بغائط و لیکن این حدیث ضعیف است قدرت ندارد بر رفع
اهل واضع ازین قول بکراست استقبال قرین است و السبعة و مرآة و بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی را است
من حدیث از حدیث ابی ایوب انصاری و نام وی خالد بن کلیب است از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر را و فرود آمد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بخانه او وقت قدم مدینه فرود حالت غزا در روم سنه خمسین و قبل بعد با و رواه مالک و النسائی من طریق اخری عن
ابی ایوب و درین باب است از سلمان نزد مسلم و از عبد اللہ بن الحارث بن جریز و ابن ماجه و ابن حبان و از معقل بن ابی معقل نزد ابی داود
و سهل بن ضیف نزدیک وارجی و این حدیث مرفوع است اول او این است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انتم الغائط فلا تستقبلوا
القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول و لکن شی قوا او غر بوا و آخر وی این است که گفت ابو ایوب قدمنا الشام فوجدنا
مراخص بنیت نحو الکعبة الحدیث یعنی رو کنند بسوی قبله و نه پشت و هید بجانب آن و لیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این
مخصوص است بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوٰۃ والسلام زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی مکه معظمه است پس احتیاط از کنید از استقبال استدبار
بضروت و نه پشت بجانب مشرق و غرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر رو بمشرق و مغرب آرد رو و پشت بقبله افتد و لهذا در
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه و کسی راست که قبله وی برین سمت باشد و کسیکه قبله او شرق و غرب بود وی استقبال نکند انتمی شیخ در ترجمه گفته
این سبل مختلف است مذہب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و مستد بار آن در بول غائط حرام است مطلقا و نزد شافعی و مالک صحرائه غایب
و بر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعد هم رفته و در روایتی از امام احمد در مستد بار رخصتی هست نه استقبال و شافعی از امام ابو حنیفه
نیز روایتی در عدم کراست استد بار آورده و گفته که اگر بنا گاه مستقبل قبله نشست غافل ازان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیثی است
که گذشت و در آنجا فرقی نکرده اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیثی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نمی تعظیم قبله و احترام
جانب اوست و خانه و صحرا در اینجا برابر است چنانکه براق انداختن و پای دراز کردن بآن سو و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
از نمی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نمی است شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و این عمر آنرا در نیافته و تعمق نظر در آن نکرده
و مقام تقاضا میکند که تعمق تحقیق نتوان کرد انتمی گویم مراد حدیث ابن عمر این حدیث است که گفت ابن عمر مرادم بالای خانه حصه برای بعضی

کارهای خود پس دیم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت و پهنه قبله را و نو آورنده شام را مستحق علیه که مظهر باشام مقابل افتاده است که اگر رو بقبله آید پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کند رو بشام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانه درست باشد و لهذا بغوی در حدیث اول گفته که نهی در صحراست و در بنیان لباس نیست بخت همین حدیث جمعا بین الادله و موافق جمعی درین مسئله شوکانی و صاحب محبت بالغه و بقال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین است راجع نزد ابن خزم و ابن العربی المالکی و **عمر ع** عایشه رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اتى الغائط فليستتر برکه آید فاطمرا پس باید که پنهان شود از نظر مردم تا کسی عورت او را نبیند و حدیث دال است بر وجوب استتار و لفظ وی در سنن ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است هر که سر کشید پس باید که طاق کشد هر که کرد خوب کرد و هر که نکرود پس نیست خراج و هر که خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفتند و هر که لمسید بزبان خود پس فرو برد آنرا هر که کرد خوب کرد و هر که نکرود فلاح و هر که آمد فاطمرا پس باید که پنهان شود پس اگر نیاید مگر آنکه جمع کند توده از ریگ پس باید که مستتر شود بدان زیر آنکه شیطان تلعب میکند بمقاعدنی آدم هر که کرد خوب کرد و هر که نکرود فلاح و این حدیث را ابو داود و از حدیث ابو هریره آورده و از عایشه او را در بنیاری وایتی نیست و محمد ابن حنفی ضعیف است چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابو هریره و اشاره میکرد بضعف وی چنانکه عادت است در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیثی باشد از مقال مگویا که وی ترک کرد این را بنا بر آنکه در فتح الباری گفته ان سنده حسن و در بدر گفته که از حدیث صحیح صحیح جماعه منم ابن حبان الحاکم رواه ابو داود و رواه احمد و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریره مطولا کما تقدم و ابو داود و این حدیث را در سنن نسبت با ابو هریره کرده کما عرفت و کذا لک فی التلخیص و گفته که ملازمی بر ابو سعید جبرانی است بحای جمله حمصی است و در وی اختلاف است قبیل اصحابی و الاصحح و الراوی عنه مختلف فیه و لیکن در ابو داود و مست از حدیث جابر رضی الله عنه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که میخواست بر از برای بیرون میرفت آنجا که نمی دید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و عنها و هم قات از عایشه رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت و لفظ خرج مشعر است بخروج از مکان لیکن ملواعم است از آن اگر چه در صحاح باشد میگفت غفر انک می طلبم از تو آمرزش ترا و لغیر اینها و نسبت بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف است یعنی اطلب غفرانک و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش بخواب از قوت ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر و رو فای شکر نعمت گوارش طعام و باقی دشمن آنچه سود کند و بر افکندن آنچه زیان دارد و بعضی از شایخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و تدش خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص معیوب و الله اعلم و النسب مجوده و جثانی است زیرا که موافق حدیث انس است که بعد آنحضرت چون بیرون آمد از غلا میگفت الحمد لله الذی اذهب عني الاذی و الله اعلم و النسب مجوده و جثانی است زیرا که موافق حدیث شکر ابویکی این بود که میگفت الحمد لله الذی اذهب عني الاذی و لو شاء لجس فی و حق تعالی او را وصف کرده لانه کان عبدا شکوکا و اذیل گفته بمحمل که استغفار وی صلی الله علیه و سلم برای هر دو ام باشد سخا با آنکه توان گفت که اگر چه وی بحالت تبر ز فکر بلسان ترک کرده اما بمل ترک ننموده و درین باب حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذی احسن الی فی اوله و آخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون می آمد الحمد لله الذی اذقنی الذی و البقی فی قوه و اذهب عني الاذی و آسانید این همه احادیث ضعیف است ابو حاتم گفته اصح چیزی که در حدیث حدیث عایشه است در سبل گفته لیکن بک نیست باوردن همه این ادعیه از برای شکر نعمت نیست شرط صحت حدیث در شل اینها نیستی اخراجه

الحسنه یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن مایه و صحیحہ ابو حاتم و الحاکم و رواه الدارمی ایضا و عن ابن مسعود
رضی الله عنه وی عبد الله بن مسعود دست ذی بی گفته او امام ربانی ابو عبد الرحمن عبد الله بن ام عبد الله بن مسعود صاحب سواد علی علیه
وسلم و خادم وی یکی از سابقین اولین است و از کبار برترین و از نبلاء فقهائ و مقرنین اسلام آورد از قدیم و یاد گرفت از زبان و دمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هفتاد و سه و فرمود آنحضرت هر که بخواند قرآن را از نو تازده باید که بخواند بر قرات ابن ام عبد و فضائل وی بسیار و بیشمار است و فوات یافت
در مدینه سنه ۳۳ و دو و عمر شصت سال اتمی و اسلام وی پیش از عمر و دخول آنحضرت بدرا ابقم بود گویند سادس بود در سلام بعد از آنحضرت پیوست
و از خواص شد سوک و نخل و مهر و آنحضرت در سفر وی داشت هجرت کرد و بسوی حبشه و حاضر شد بدر و دیگر مشاهد ما بعد را و گوایی داد بر لبه او
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخت و مشایب بود آنحضرت در سخت و دل و نهی و بود و خفیف اللحم قصیر القامة شدیدا و در نه خفیف الجسم نزویک بود
که مردم طول و درشتن با وی برابر شوند در خلافت عمر قاضی کوفه شد و والی بیت المال آنجا گردید و تا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدتی و آن شد
در بقیع روایت کردند از وی خلفای اربعه و بن بعد هم من الصحابة و التابعین قال ابی النبی صلی الله علیه وسلم الغاطط گفت
آمد آنحضرت قضای حاجت را خاص نی آن اثیه بثلاثة احجار پس امر کرد مرا اینکه بیارم او را سه سنگ و این حدیث حجت شافعی و احمد
و اصحاب حدیث است و را شرط است حج با مراعات القاد و اگر حال نشود و بفرزاید تا انقضاء حال شود و این را مستحب است واجب نیست بنا بر حدیث
ابو داود که من لافلا حرج فوجبت حج بن و لهما اجن ثالثا پس با فتم و دو سنگ و نیافتم سوم خطابانی گفته اگر فقط قصد باشد ذکر اشتراط
حد و غالی بود از فائده و لیکن چون شرط کرد عدد و الفاظ معلوم شد انقضاء معنی دلالت کرد بر ایجاب هر دو امر فاتیته بروثة فاخذ ههما
و القی الرؤیة پس آورد آنحضرت را سرگین پس گرفت هر دو سنگ را و از اذنت سرگین را طحاوی گفته اگر سه سنگ شرطی بود طلب میکرد
آنحضرت سوم را و جوابش آنست که آنحضرت سه طلبیده بود و چون آنکه در روایت احمد و دارقطنی است و مصنف و رشتخ گفته رجال وی ثقات اند
با آنکه اگر این زیادت ثابت هم نشود جواب طحاوی این است که انقضاء آنحضرت با مر اول در طلب ثلاث و چون سرگین انداخت ابن مسعود و آنست که انتفاء
امر تمام نیست تا آنکه سنگ سوم بیام و محتمل که انقضاء کرده باشد آنحضرت با طراف و حجر و بان سه مسح نموده زیرا که مطلوب ثلث است اگر چه با طراف
یک سنگ باشد و در سبل گفته و این هر سه سنگ برای یکی از دو سبیل است و شرط است برای دیگر سه سنگ و دیگر پس جمله شش شد و حدیثی که وارد
درین باب در سند احمد با آنکه در نفس از اثبات شش حجر چیزی نیست زیرا که آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تکرار آن با ابو هریره
و ابن مسعود و غیره و احادیث بلفظ من اتی الغاطط است کدیت عایشه اذا ذهب احدکم الی الغاطط فلیستطب بثلاثة احجار فانما تجزئ من
رواه احمد و النسائی و ابو داود و الدارقطنی و گفت اسنادش حسن صحیح است با آنکه ظاهر از غاطط وقت اطلاق خارج از دبر است و عاجز وی که قبل
ما نهم اوست و در حدیث ابن خزیمه ثابت شده که پرسیده شد آنحضرت از استطاعت فرمود سه حجر که نیست و در آن جمیع و سوال عام است در هر دو
حجر و متبادر یکی از آن هر دو و محل محل بیان است و حدیث سلمان که امر کرد ما را که انقضاء کنیم بسه حجر و در هر دو حجر و هر که شش
حجر شرط کرده و بایش حدیث احمد است و نمیدانم که صحت وی چیست تا در آن بحث رود و چون تتبع کردم احادیث و آورده را در سه حجر و نهی از تکرار آن
یافتم که همه در خارج از دبر است زیرا که بلفظ نهی من الاستخار باطل من ثلثة احجار و بلفظ الاستطابة بثلاثة احجار و بلفظ اذا انجز احدکم فلیستطب بثلاثة
و بلفظ نهی ان یتمسح بر جمیع او عظم آمده و نیامد دلیل بر خارج از قبل و اصل عدم تقدیر است بعد و بلکه مطلوب از آن اثر بطل است از ذکر پس کافی است
در آن یک سنگ با آنکه وارث است بیان استعمال هر سه در دبر بر این طریق که یکی از آن برای سر به است و دو برای هر دو و این نیست مگر از جهت

اختصاص می بآن انتہی گویم سر بر بسین جمله و رای مضمومہ یا مفتوحہ بمعنی تجلی حدیث است از دبر و این کیفیت استعمال در حدیث ابن عباس آمده
وقال انھا رکعتی و فرمود این سرگین ناپاک است رکس بکسر او سکون کان بمعنی رجب است کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان آفرین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت خفیه است أخرجه البخاری زاد احمد والدارقطنی انتہی بغیرها و زیاده
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از آنکه میفکند سرگین را که بیار مارا غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یا نه اگر نیاورد و حضرت
بر دو سنگ کفایت کرد و حجت خفیه تمام است و اگر آورد و هر سه استعمال کرد تا تمام است و گذشت حدیث عایشه که فرمود چون برود کسی بر آب
قضای حاجت پس باید که پاک کند بشته سنگ شیخ در ترجمه گفته این تمسک بر تقدیری است که نبی برای تحریم بود و امر برای موجب و شاید که نبی
برای کراهت بود و امر برای احتیاج و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث انتہی و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم هي ان نستنجي بعظم او روث نمی کرد آنحضرت از آنکه استنجای کنیم با استخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر احراز هم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و رجب و عظم که استنجای با اینها جائز نیست و نه کافی است از
نجاست انتہی و قال انھما لا یطھران و فرمود این هر دو پاک نمی سازند و در بخاندیل است بر اینکه استنجای با سنگ طهارت است لازم است
آن آب اگر چه مستحب باشد زیرا که تحلیل بآنکه این هر دو پاک نمی سازند مفید آنست که غیر این هر دو مطهر است رواه الدارقطنی و صححه و أخرجه
کروان ابن خزيمة بهین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابو هریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن است و روایت کرد آنرا بهیقی که فرمود آنحضرت ابو هریره را بگو برای ما سنگها که قضای حاجت کنیم بدان و بیار ما استخوان و سرگین پس
آوردم او سنگها در ثوب خود و ننادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد دستاد در پس او شدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
و سرگین که استنجای با اینها روا نیست فرمود آدم را و خدا نصیبین یعنی جن و سوال کردند از او پس عا کرم خدا را برای ایشان که نگزند بر هیچ
سرگین و استخوان مگر آنکه یا بند بران طعام را انتہی و درین باب است از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیر هم با سانییدی که در روی مقال است
اما بعضی می شاہد بعض است و در بخاندیل بعدم تطهیر کردند و بآنکه طعام جن است و بآنکه روث رکس است و عدم تطهیر عائد بر کس بودن است
و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا که لزج است نفی نجاست و قطع بآنکه الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نراہت و پاکی کنید از بول فان عامة
عذاب القبر منه زیرا که عامة عذاب گور از بی احتیاطی در بول است رواه الدارقطنی و صحیحین است که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول ننیکرد یا شتر ننیکرد و از آن یعنی میان خود و بول چیزی
که ساتر و مانع باشد از ملاست وی ننیکرد و انید یا استبرأ ننیکرد یا توقي نمی نمود و از آن و این همه الفاظ دارد دست در روایات و همه مفید تحویم نکات است
بول و عدم تحرز از روث و فقها مختلف اند در آنکه از آله نجاست فرض است یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض است جز آنچه
سحافش کرده اند و استدلالش بحدیث تغذیب است بر عدم تنزه از بول این وعید است و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول اگر ترک داده تا آنکه سائل شد بروی و نماز گذارد بغیر طهر و زیر که وضو با وجود بول صحیح نیست و تخفی نیست که احادیث
امر بطلب بسوی مخرج یا حجار و امر بکستطابیت دال است بر وجوب از آله نجاست و در حدیث دلیل است بر نجاست بول و نص است در بول
انسان زیرا که الف و لام و ال بول در حدیث عوض مضاف الیه است ای بوله بلیل لفظ بخاری و صاحب قبرین کان لایستنزه عن بوله و بعضه

بر طلق بول محل کرده ابوال ابل هم در آن داخل کرده اند که المصنف فی فتح الباری و سبیل گفته فقد تعسف و قد بینا وجه تعسف فی ههنا من فتح الباری انتهى و لو انما کمر فی لفظ من حدیث ابی هريرة رضی الله عنه اکثر عذاب القبر من البول بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت از بول است و رواه احمد و ابن ماجه ايضا و هو صحیح لا سند و این روایت صحیح الاسناد است یعنی نسبت بر روایت اول مصنف و در اینجا چنین گفته و در تلخیص فرموده اعلال کرد و ابوالو حاتم و گفت که رفع آن باطل است انتهى و تعقب نکرد و آنرا بحر فی و در اینجا جزم بصحت وی کرده فاف کلاما کماتری و شارح مغربی رح هم کلام او را در اینجا مقرر داشت و متنبه باین اختلاف کلام نشد و در سبیل بآن تعرض فرموده و مفاد این حدیث نیز همان مفاد حدیث اول است و اختلاف کرده اند و در عدم استنزه که از کبار است یا صغائر و سبب اختلاف حدیث قبرین است زیرا که در وی آمده ما یغذیان من کبر لیس از صغائر باشد و رو کرده اند که قول می بلی انکبیر بعد ذکر مغذیان بودن یکی از آن هر دو سبب عدم استنزه از بول دلیل کبیره بودن اوست و گفته اند مراد آنست که در اعتقاد مخاطب کبیر نیست و نزد خدا کبیر است و گفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز و جزم بهذا البغوی و رحمه ابن دقیق العید و قیل غیر ذلک و درین باب است از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی مسنده و الحاکم و الطبرانی و غیر هم و اسنادش حسن است نیست در وی جزای بخی قنات و در وی لعین است و لفظ وی این است که عامه عذاب قبر سبب بول است پس تنزه کنید از آن و توبه و است روایت صحیحین در رقیه و صاحب کبر که و اما یکی از آن هر دو پس بود که تنزه فیکر و از بول و درین باب است از انس نزد وار قطنی من طریق ابی جعفر الرازی عن قتادة عنه و صحیح ارساله و نقل عن ابی زرعة انه المفضل و گفت ابوالو حاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس الصصح ارساله و درین باب است از عباده بن الصامت و مسند بزار و لفظ وی این است پرسیدیم ما انحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شمار چیزی پس بشوید آنرا و بدستیکه سر گمان میکنیم که از بول است عذاب قبر و اسناد وی حسن است و گفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلد از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود انحضرت صلی الله علیه و سلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدستیکه عامه عذاب قبر از بول است و روایات وی ثقات اند با ارسال می و عن سراقه بضم سین معله و بعد راقاف وی ابوسفیان بن صالح بن جثم است بضم جیم و سکون معله و ثم شین بضم و این سراقه همان است که با بیای اسب او وقت تعاقب انحضرت صلی الله علیه و سلم هنگام هجرت از مکه مدینه بر زمین فرو رفت و درین باب گوید مخاطب ابی جهل شعله یا حکم الله لو کنتم شاهدا لمار جادی حين ساخت قوائمه علمت و لم تشکک بان محمدا رسول بربان فمن فی القیامه و وفات وی در صدر خلافت عثمان در سنه اربع و عشرين اتفاق افتاد مدحی کنانی است نزیل قدیر بود و در اهل مدینه معدود و جماعتی از وی روایت کرده اند قال علما رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الخلاه ان نقعد علی السیرة گفت سراقه آموخت ما را رسول خدا رضای حاتم کردن اینکه نشینیم با بر پای چپ و اعتماد کنیم بر آن و کمتر شود احتمال یعنی از برای شرافت وی و ننصب الیمنه و استاده کنیم پای راست زیرا که این طور نشستن او خل است در دفع فضلات شکم و اعون است بر خروج خارج زیرا که معده در جانب الیسر است رواه البیهقی و الطبرانی بسند ضعیف من طریق رجل من بنی ملج عن امیه حازمی گفته دانسته نمی شود درین باب غیر این حدیث و در اسنادش کسی که شناخته نمی شود و او عاکر و ابن الرفعه فی المطلب که درین باب است از انس مصنف گفته فلینظر فیة انتهى و عن عیسی بن برداد بفتح بای موحده و سکون رای معله و الین مملتین و میان وی الف است و ضبط کرده اند شاة تختیه و رای حجه عن امیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا بال احدکم فلینثر بنای شاة مثلثة ذکره ثلاث مراتب چون بول کند یکی از شما پس باید که پفشاند آن خود را بسیار تفرجند بکردن بقوت و جفا استنثر من بوله یعنی جذب کرد و استخرج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استنجاء بحرم تمام اهتمام

کننده بدان که ما فی القاموس حکمت و در آن حصول ظن مست با آنکه باقی نماند در مخرج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علما واجب گویند
استبراء را بحدیث صاحبی القبرین و آن شاهد حدیث باب است و در شریعت الاسلام گفته دلک کند عجمان را با صبیح و منطی و دلک قیق تا منهدر شود
بول انتهی عجمان بالکسر باین القبل والدبر را گویند و آه احمد فی مسنده و البیهقی و ابن قانع و ابو نعیم فی المعرفة و ابو داؤد و فی المراسیل و الحقیل
فی الضعفاء کلام من روایت میسی المذكور این ماجة بسند ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور است ابو حاتم گفته حدیث وی مرسل
و گفت در عمل نیست و اصحبت و بعضی او را در سند دخل کرده اند و گفت ابن حبان و رثقات که یزید او را گویند صحبت است و ذکر کرد او را
بخاری و گفت لا یصح و این عدهی او را تا بعین شمرده و گفت ابن عیین شناخته نمی شود عیسی و نه پراو و گفت عقیل و ضعیفا متابعت کرده نمی شود و روشتا
نیشود مگر باین حدیث و گفت نووی در شرح منزه القلق کرده اند بر آنکه وی ضعیف است و اصل حدیث اعتبار در قبول در صحیحین است از حدیث
ابن عباس فی قصة صاحبی القبرین و عمر ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قبا بضم قاف
محدوده منصرف است و در وی لغتی است بقصر و عدم صرف و در حاشیه تلخیص گفته در وی شش لغت است تذکیر و تانیث و مد و قصر و صرف و عدم
صرف و اصح و اشهر مد و صرف و تذکیر است معنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبا را و آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه وی خاتم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از دست عثمان رضي الله عنه افتاد ان الله یثنی علیکم مرس فرمود بد رستیکه خدا شایسته کند بر شما پس آن کدام امر است که
بسبب وی سختی این تنگی شد یعنی درین کریمه فی ریحال یحییون ان یتعظم قهر و ا فقالوا اننا نتبع الحجارة الماء گفته با پیرو
میکنیم سنگ را ابی بنی اول استخا بسنگ میکنیم بعده باب رواه البزار فی مسنده بسند ضعیف زیرا که در سندش محمد بن عبد القری
و ابو نعیم است تضعیف کرد او را ابو حاتم و گفت نیست و در حدیث مستقیم و نیز در سند وی عبد الله بن شبيب است و او نیز ضعیف است و در
کرد حاکم از حدیث مجاهد از ابن عباس اصل این حدیث نیست و در وی مگر استخا باب فقط و لهذا نووی در شرح منزه گفته معروف از طریق حدیث
آنست که استخا میگرداند آن باب نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و تبعه ابن الرفعه و گفت یافته نمی شود و این در کتب حدیث
و کذا قال المحب الطبري نحوه مصنف و تلخیص گفته و وار دست بر ایشان روایت هزار و اگر ضعیف است صاحب سبل گفته گویم بحتمل که مراد
ایشان عدم و جانش در کتب حدیث و بدان بسند صحیح باشد و لیکن اولی ر دست با نچه در التمام است چه وی تصحیح آن کرده و در بدر گفته نووی
معذور است زیرا که این روایت غریب و رز و ایامی خبیاست اگر قطع کرده شوند بسوی وی انباء و اهل البیته کمتر باشد گویم حال میشود ازین همه
اینکه استخا باب افضل است از حجارة و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در التمام است و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد
میان هر دو انتهی و اصله فی سنن ابی داؤد و الترمذی و صحیح ابی خزيمة من حدیث ابی هريرة بدون ذکر
الحجارة و اصل این حدیث در ابو داؤد و ترمذی است و ابن خزيمة تصحیح وی کرده از حدیث ابو هريرة بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر
آب کرده یعنی طهارت باب میکنیم و رواه ابن ماجه لیثا بسند ضعیف نیست و در وی ذکر اتباع احجار باب بلکه لفظ وی این است بودند که استخا میگرد
باب و روی احمد و ابن خزيمة و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه و اخرجه الحاکم من طریق مجاهد و لفظ وی این است که هرگاه نازل شد آیت
فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعدة و فرمود چیست این ظهور که شما گفت خدایر شما بسبب آن گفت سیه و ن می آید از ما هیچ مردوزن
از غلط مگر آنکه می شوید در خود را پس فرمود آنحضرت همین است آن ظهور و رواه ابن ماجه و الحاکم من حدیث ابی سفیان طلحة بن نافع از خبری
ابو ایوب و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و اسنادش ضعیف است و رواه احمد و ابن ابی شیمه و ابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سلام

و حکایت کرد و این نعم در معرفه الصحابة خلاص از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامه و ذکر ایشان فی الامام بغیر استناد و لفظ وی این است گفت می شود که قومی از انصار استنجا کردند بآب پس فرو داد در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابو حامد و تعلیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعی برینکه جمع میان آب و اجزاء مردی از مفسرین و فقهاءست و روایتش از اهل قبا باطل است و در کرده بر ایشان و السلام و غیره صحیح است و در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهودی هستند از یال خود را پس ما هم شستیم چنانکه او شان شستند

باب الغسل وحکم الجنب

باب در بیان غسل و در بیان حکم سیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین مجزئ شستن تمام اندام هم است از اغتسال و غسل بفتح میجر مطلق شستن و غسل بضم تین آب که بدان شویند و یکسری غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز است در آن ضم و فتح و قبل مصدر بفتح است و اغتسال بضم و قبل بفتح فعل مغتسل است و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و با کسر آنچه جمع کنند بآب چون اشنان انتهی و غسل بفتح یعنی آب و سر شستن هر دو باید و غسل بضم آبی که بر آید از چیزی شستن و تفصیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب در صفتی گفته ماده جنب و لالت بر بعد میکند و چون جماع و در مواضع بعیده و مستوره میشود و جنب یعنی جامع اطلاق کردند و جمعی گفته اند که مرد قریب الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفته اند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بر آن جاری شده حال آنکه حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد آمد انتهی سخن ابی سعید و الحدیثی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب است یعنی از خروج منی بشهوت پس حکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس است و حقیقت اغتسال رسانیدن آب است بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف است و تحقیق آنست که مسئله مسامی اوست و اما غسل پس وارد است بلفظ **لَا يَكْفِيكَ غُسْلُكَ** و درین لفظ زیادت بر هر غسل و اقل می دلت است و عدول نکرد وی تعالی و عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر نیست که نیست دلک از مسامی و ازیر که میگویند غسل العرق و غسل المطر پس لابد است از دلیل خارجی بر شریعت و دلک در غسل اعضای وضو بخلاف غسل جنابت و حیض در آن لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده **إِذَا انْطَهَرَ كُنْ** و لیکن در حدیث عایشه و میمونه آمده که گفتا که در آنحضرت در ازاله نجاست بجز و افاضه آب بدون دلک و او تعالی اعلم است بنگته که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو بغسل و از ازاله نجاست بتطهیر با وجوب انحاء و کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست است بر چیزی رسد یا بنچه رسد و خطا کند آنچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد و در صفتی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو است بوجهی که تقاطع پیدا نشود زیر اگر ریش و غسل و مسح همه داخل اند و ملاقات کنانیدن ما بر بعضو و فرق و غسل و مسح با اسالت ما بر دست و در ریش و غسل تقاطع و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و معتقد تجرید مفهوم آنرا از انهم می باشد زیرا که دلکی که در غسل الشک می فهمد در وضوئی متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض علی جلده الماء و اطهار مبالغه است در طهارت و مراد از آن اسالت آب است بر جمیع بدن باجماع و جمعی تمسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل و آن وضو و آن ضعیف است زیرا که معنی مبالغه در استیجاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در شرط مضمضه و استنشاق انتهی و باجماع حدیث مفهوم حصر خود که مستفاد است از تقریف مسند الیه و واروند نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء و ال است بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای تائین و باین رفته است و او و وانکی از صحابه و تابعین

و در بخاری است که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بشک قال علی رضی الله عنه و الزبیر و طلحة و ابی بن کعب و ابوباب و رفعه الی النبی صلی الله علیه و سلم پستتر گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ است بحديث ابی هریره که می آید که انی اسبل گویم بخوی گفته این حدیث منسوخ است انتی چنانکه مردی است از ابی بن کعب که این خصی بود در اول اسلام بعد از ان نمی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد منسوخ گشت و حکم شد که چون آنکه در فرج زن درون رفت و التقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره و ابن عباس گفت این حدیث در شان احکام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نیگیرد و اگرچه خوابی که دیده و لذت که چشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست و حق آنست که حدیث مطلق است در احکام و غیر احکام و این حکم در اول اسلام بود پستتر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی است و تصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع و اخیر بر ایجاب غسل قاله القاضي ابن العری انتی رواه مسلم و مسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده و رواه ابو داود و ابن خزيمة و ابن حبان بلفظ الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث المار من المار یا و رده و لهذا تصنف گفته و اصله فی البخاری و آن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عتبان بن مالک اذا اعجلت و اقطعت فلیک الوضوء و حدیث را طریقه است رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج و من حدیث عتبان بن مالک و الطحاوی من حدیث ابی هریره و ابن شامه فی ناسخه من حدیث النس و حازمی و ابن شامه جمع کرده اند طرق او را

و عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس چون نشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم میشود بین شعبه الا ربع در میان چهار شعبه زن شعبه یضم شین معجمه و فتح عین ممله با موحده جمع شعبه است و شعبه یضم شین پاره از چیز و شاخ مراد ایجاد و دست و دو پای زن است یا دوران و دو ساق یا دوران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج شش وجه ها پستتر در تعب و مشقت اندازد زن را یعنی جماع کند فقد و جب لغسل پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو متفق علیه و در مسلم بجای جدها جده آمده و نزد ابو داود و الزی النخانی و النخانی بل ثم جدها تصنف و فتح گفته و این دلیل است بر آنکه جده در اینجا کنایه است از معالجه ایلا زاد مسلم و ان لم یبزل و زیاده کرد مسلم و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین است مذمبایم اربعه و اکثر اصحاب و خلفای اربعه و عایشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث ابی بن کعب که گفت ان یفتی الی کانوا یقولون المار من المار رخصه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم خصص بها فی اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد و آن نزد احد و غیره است از طریق زهری از ابی و صححه ابن خزيمة و ابن حبان و گفت اسمعیل آن بر شرط بخاری است و آن صریح است در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگرچه انزال نلند راجح اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق است در ایجاب غسل و آن مفهوم است و منطوق مقدم است بر مفهوم و اگرچه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را و آیت محضه منطوق است در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود و انکم کنتم جنبا فامطهروا یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فهمیده شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت است بحقیقت بر جماع اگرچه در انزال باشد زیرا که هر که خطاب کند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد اگرچه انزال نکرده باشد و نیست احتیاط در آنکه ناوجب حدیثان جماع است اگرچه از وی انزال نباشد انتی پس کتاب و سنت هر دو معا ضد اند بر ایجاب غسل از ایللاج و در حدیث عایشه آمده که پرسید مردی رسول خدا را انزال مردی که جماع میکند با زن خود پستتر اسال سکیند و عایشه نشسته بود و من و این همچنین میکنم پستتر غسل میایم

برواه مسلم و احمد و الترمذی نحوه و صحیح شواکفی گفته اختلاف کرده اند درین سلسله صحابه و من بعد هم که آیا غسل بالتقای قناتین واجب بخروج منی است یا بی خروج و حق اول است انتهى و در حجة الله البالغة گفته روایت مختلف است در آنکه اکسال یعنی جماع بی انزال محمول است بر جماع کامل که در انزال باشد یا نه آنچه صحیح شد روایت و بر آنند جمهور فقها همین است که هر که بعد کرد غسل بروی واجب گشت گویا انزال نکند و اختلاف است بقیة جمع میان این حدیث و حدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام است و فیه ما فیه یعنی شان و روایت حدیث مسلم آیا میکنند از ان و ابی گفت در اول بود بعد نهی فرمود و از عثمان و علی و غیر هم وضو مروی است و تا آنحضرت رفع کرده و نزد من محل او بر بشارت فاشته و در نیست زیرا که گاهی اطلاق جماع بروی هم آمده انتهى **و عن** ام سلمة ام المؤمنين هند بنت امیه تقدم ذکرها و در سبل این حدیث را گرفته و شرح وی نموده رضی الله عنهما گفت ام سلمه ان ام سلیم و هی امراة ابی طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحة که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما است قال رسول الله گفت ای رسول خدا ان الله لا یستجی من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرد از حیاء داشتن از پرسیدن امر حق و این توطیة اعتذار است ازین سوال که کرد فهل علی المی آة اذا احتلمت آیا هست بزن یعنی غسل و فقیه که احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال لغیر فرمود آری هست بزن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مروی بر همین است در مصفی گفته کسی که محتمل شدن بر حکم جماع و دخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون احتلام خواهیم که منع کنیم قید نوم بر سخیخ زیرا که چون عادت جاری است بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرط طهیت نوم علت غسل را نیز مقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شموله باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوت زیاده میکند و حدیثی وندی و فاروق در انما چیست بیشتر گذاشت و اگر منی از خروج غیر معتاد برآمد مثل صلب افغان تفریع کرده اند و بوجوب غسل را و نزد یک فقیر بعید میدانید و این بحث در تنقیح اکل و شرب و محل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها گفته اند دل از ان در قلق است بلکه آنرا بماند که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده و نادان الوقوع را علت نساخه و اگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها را گنجایش تسلیم نیست انتهى **الحديث** تا آخر حدیث و آن این است که پس پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجمت شرم و گفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند و خواب می بیند زن آنچنانکه آب براید از روی فرمود آری می بیند و می براید خاک آلوده با دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگویی و بفرست خود در منی یا بی که زن را آب منی می باشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست پس بچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او و متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است از ام سلمه و لفظ مخرجی راست و این حدیث را لفظهاست نزدیک این هر دو روایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم و از حدیث عائشة باین لفظ که زنی سوال کرد الخ و درین باب است از عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد و آخر جابن ابی شیبته و از ابی هریره اخرج الطبرانی فی الاوسط و از حوله بنت حکیم رواه النسائی و در روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد وسط برست و سفید آب زن تنگ است و زرد پس هر کدام که از آب مرد و زن بالا براید و غالب گردد و پیشتر در رحم افتد می باشد از ان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد پیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن پیشتر است یا غالب مانند مادر شود **و عن** انس رضي الله عنه بن مالک قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المی آة ترى فی منامها ما یری الرجل فرمود در باره زنی که می بیند در خواب آنچه می بیند
قال لغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب براید چنانکه در بخاری است گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن و در روایتی
بن شقائق الرجال اخرج الطبرانی و در بخاری دلیل است بر آنکه این دیدن آب غالب است بر نسا همچو رجال و در روی بر دست بر کس

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متقی علییه و این سوال از چند صحابیات واقع شده غزوات حکیم نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و سہیل بن زید و طبرانی و بسیر بن صفوان نزد ابن ابی شیبہ زاد مسلم زیادہ کرد مسلم در روایت خود فقالت یس گفت امر سلیم و ہل یكون هذا و آیا می باشد این چنین کہ زن نیز تری می بیند قال لغیر فرمود آری فمن این یكون الشبه و از کجا شبہ مانند شدن اولاد شبہ بکسر شین محیر و سکون موصود و یفتح وی دو لغت است متفق اند بر اخراج آن شخص از طرق ام سلمہ و عائشہ و انس و این استفهام انکاری است و وی تقریر اینست کہ ولد گاہی شبہ پدر باشد و گاہی شبہ مادر و احوال ہر آب کہ غالب آمد شبہ بہان غالب باشد و عن عائشہ رضي الله عنها قالت كان النبي گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل من أربع غسل میکرد و از چار چیز خواہ بطریق وجوب یا استحباب زیرا کہ حدیث دال است بر شتر و عیت غسل من الجنابة یکی از بنات و وجوب وی ظاہر است و یوم الجمعة و یوم روز جمعہ و در حکم وقت وی خلوات است جمہور بر آنند کہ مسنون است بحدیث سمرہ کہ ہر کہ وضو کرد روز جمعہ پس خوب کرد و ہر کہ غسل کرد پس غسل افضل است و داؤد و جماعتی گفته کہ واجب است و وجوب محمول است بر تانکید سنیت و شوکانی ہم واجب گفته و اما وقت وی پس پیش از نماز است زیرا کہ شروع برای او است پس بعد از نماز مشروع نباشد و حدیث من اتی الجمعة فلیغتسل دلیل ایشان است و نزد ہر وہ از فجر جمعہ تا عصر است و این حدیث عائشہ مناسبت است و من الحجامة سونم از خون کم کردن گفته اند این سنت است بدلیل حدیث انس کہ حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد پس معلوم شد کہ سنت است گاہی باید کرد چنانکہ در حدیث عائشہ است و گاہی ترک باید کرد چنانکہ در حدیث انس است و مروی است از علی کرم اللہ وجہہ کہ غسل از حجامت سنت است و اگر طہارت کردی کفایت است ترا و من غسل المیت چهارم از غسل میت و علماء ادران سنہ قول است یکی آنکہ سنت است و ہوا اقرب ہا دیگر آنکہ واجب است سونم آنکہ سنج نیست و ظاہر حدیث دران است کہ آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد و از ان غسل میکرد و گفته اند سخی آنست کہ اعتقاد میکرد اغتسال را از ان و ام میکرد و بدان و آنحضرت ہرگز میت را بدست خود غسل نداده و در بعض شروح از ان بار نقل کرده اند کہ اول اوست بعبارت و دیباوی از شافعی آورده کہ ہم آنحضرت آنرا کرده و ہم اصحاب او و اللہ اعلم و داہ ابوداؤد و الحاکم و صحیحہ ابن خزیمہ و رواہ احمد و اورا شاہیدی است نزد یحیی از حدیث عبداللہ بن عمرو بن العاص و لیکن در سنا و ش مصعب بن شیبہ بہت و فیہ مقال و از جمع کردن این ہر سہ چیز با جنابت لازم نمی آید کہ اینہا نیز واجب باشند کما تقدم بلکہ حکم ہر یک جداست و تعرض نکرد و صنف روح بغسل عیدین زیرا کہ روایت صحیح مرفوعہ بان وارد نشده و انچه از فاکہ بن سعد درین باب نزد امام احمد و ابوداؤد و طبرانی و ابن ماجہ و بزار آمدہ نووی گفته ضعیف است و ہم نزد ابن ماجہ بہت از ابن عباس درین باب و آن نیز ضعیف است و لیکن از ابن عمر آمدہ کہ وی برای ہر عید غسل میکرد و شدت متابعت او مرا آنحضرت را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند و اللہ اعلم و عن ابی ہریرۃ رضي الله عنه فی قصۃ ثمامۃ بضم ثلثہ و تخفیف بمن اثال بضم ہمزہ و بعد وی مثلثہ مفتوحہ عند ما اسلم نزد یک مسلمان شدن او و این غسل ندوب است بر کسی کہ مسلمان شود و ظاہر باشد و واجب است اگر جنب بود و امرہ النبی و حکم کرد او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان یغتسل اینکہ غسل کند و این حدیث دلیل است بر شتر عیت غسل بعد اسلام و امر دلالت میکند بر استحباب و علماء ادران مختلف اند نزد خفییہ بروی غسل نیست اگر غسل کرده است و در حالت کفر خود و نزد شافعیہ و غیر ہم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور و اگر در حال کفر جنب نبود و جب باشد اغتسال لا غیر و نزد احمد مطلقا واجب است لظاہر حدیث کتاب و بدلیل حدیث قیس بن عامر کہ گفت آدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

میخواستیم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم باب و کنار آخریه بود او و والترندی و الفسائی نخوه و ابن خزمیه و ابن حبان و احمد و صحیح ابن السکن
 شواکافی گفته و حق و وجوب است رواه البیهقی و ابن خزمیه و ابن حبان مطولاً و الذاری و لفظ و ی این است مسلمان شد ثامین پس فرمود آنحضرت
 برید این را بسوی حائط فلان و بگوید که غسل کند باب و برگ کنار انتهی و این را نظر در آن است که امر کرد باغتسال بعد اسلام اما مرد آن نزد
 اراده اسلام است چنانکه از حدیث غیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته و همچنین سبب است که شسته شود جامه را و حلق کرده شود و اختنان نموده
 انتهی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صنعانی حافظ کبیری از اعلام محدثین است کثرت وی ابو بکر است استفادۀ علم از
 ثوری و ولوزاعی و ابن جریر منووده و خلق بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و اسحق بن راهویه و ذہبی از شاگردان او
 یکی از ادعیه علم بود کتاب وی مصنف کوچک است از مصنف ابن ابی شیبہ و مرتب است بر ترتیب کتب و ابواب فقه و اکثرش ثلاثی است
 و ختم کرده است آنرا بر شمائل و شمائل را بر ذکر سوسی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و گفته حدیثا سمر عن ثابت عن النسائی قال کان شہر رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم الی انفسا اذنیہ و لنعم ما قال مولانا آزاد الباجی رح شہر مکیسوی رسول با شمی آزاد قرآنیم کہ از دامان ابن شب
 صبح ایمان میشود پدید آید دیگری گوید شہر مر از زلف او سوائی پسند است و فضولی سیکم بونی پسند است و ذہبی گفته و ثقہ غیر احمد
 و حدیثه مخرج فی الصحاح انتہی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکہ اندکی تشیع داشت و معذامی گفت از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ متواتر
 شدہ است کہ انفضیل نہید بر ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما پس کا شیعی نیست کہ از امر وی رضی اللہ عنہ تجاوز کند عمر طویل یافته بہشتاد
 و پنج سال نیست و در نصف شوال سال دو صد و یازده انتقال کرد رحمہ اللہ تعالی و اصلہ متفق علیہ و حملش در صحیحین است ولیکن
 در این حکم باغتسال نیست بلکہ چنین است کہ وی غسل کرد ولیکن مؤید اوست امر کردن آنحضرت و ائمہ و مقتادہ را باغتسال نزد یک اسلام
 آوردن کما اخرجه الطبرانی و قشیل بن ابی طالب را کما اخرجه الحاکم فی تاریخ نیا بورا اما سائیدش ضعات است و عمر . ابی سعید
 رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال برستیکہ آنحضرت فرمود غسل الجبۃ واجب علی کل محتلم
 غسل جبہ واجب است بر ہر بالغ و در روایتی عوض محتلم مسلم آید و مرد و بان نیز بالغ است زیرا کہ بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این وجوب نزد
 جمهور محمول است بر تاکید و مبالغہ در استحباب بدلیل احادیث دیگر کہ در جواز وضو وارد شدہ و نزد ابن دبیج وجوب احتیاط است نہ وجوب
 الزام چنانکہ بیا خود گوئی حق من واجب است بر تو در سفر السعادت لغتہ خاصیت چارم استحباب غسل است در آن و پیش جمیع وجوب
 و دلیل وجوب آن قوی است از دلیل وجوب وتر و وضو از مس و نسائ و وضو از تقمہ و وضو از رعاف و حجامت و وجوب صلوۃ بر غیمہ
 صلی اللہ علیہ وسلم در شہد اخیر انتہی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک و بعض جنابہ و دلیل ایشان در وصیغہ امر است
 و اصل در وی ایجاب است چنانکہ شیخین و ترندی و موطن الذابن عمر آورده اند کہ فرمود آنحضرت من جاز منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطن است
 از ابن اسحاق کہ فرمود ای گروه مسلمانان این روزی است کہ حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث و گفت عمر گواہی میدہم کہ آن
 واجب است کذا فی البخاری و در موطن است از ابی ہریرہ کہ غسل جمعہ واجب است بر ہر مسلمان مثل غسل جنابت و از حفصہ آمدہ کہ لازم
 بر ہر روزنہ بمجموعہ غسل ترندی گفت کہ درین باب است از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و ابو الدرداء و حدیث ابن عمر حسن صحیح است تو گوئی کہ
 وجوبش از طائفہ از سلف محلی است و بہ قال اہل الظاہر و حکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی ہریرہ و عمارہ مالک و خطابی از حسن بصری
 و ابن حزم از جماعتی از صحابہ و من بعد ہم انتہی سیموطی در نور اللعہ فی خصائص یوم الجمعہ در بیان خاصیت است و پنجم ثابت و ہم حدیث

باب را از ابو سعید نزد شمعین باین لفظ آورده که گفت ابو سعید گواهی میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب است بر هر محکم و این که استنانه کند و مسکای طیب را اگر باند و این ابی شیبہ در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت آورده که سه چیز حق است بر مسلمان غسل روز جمعه و سوک و مس طیب اگر باشد و حکم از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشند این روز پس غسل کنید و باید که بپوشای یک از شما خوشبو را از آنچه یا باز طیب دهن خود انتهی و این روایات صریح است در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع است باین حدیث که چون بپای یک از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابو القاسم روایت کرده اند این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه غیر این عمر قریب بیست چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش بیک صد و بیست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتهی و همین است راجح نظر در ادله صریحه حکمه اخرجہ السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سه مکرر ترمذی انتهی و حسن سمیعی بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکثرین است جماعتی از وی را وی است در بصره فرمود در آخر سنه ۵۹۰ نزل کوفه و الی بصره بود شمار وی در بصره پنجاه و پنج نفر و جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال محمله است کنیت وی ابو سعید است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تَوَضَّأَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَبُحَا وَ نَعِمَتْ فَرَمُودَ هَرَكَةٍ وَ ضَوَّكَهُ رُوزُ جُمُعَةٍ خُوبٌ كَرْدَ وَ نِيكَ سَتَ تَمَنِي فَبِهَا أَنْ تَكْفِ السَّنَةَ اخذ و نعمت السنة قاله الاممعي و حكاه الخطابي ايضا و گفت ظهور تائی تأنیث برای اضا سنت است یا بالرخصة اخذ و نعمت الرخصة زیرا که سنت غسل است قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ و نعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ و نعمت الفریضة زیرا که وضو فریضة است و این حجت جمهور است در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جایز نبودی تا بخوب کردن چه رسد و گویند مردم در آن وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای سجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت حکم باغتسال فرمود و چون سعت و حال شد مسجد گشاده گردید حکم وجوب برخاست و انتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفه القلوب از غنائم همچنان درینجا نیز ترفع شد و حجت دیگر این است که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت هر که وضو کرد وضوی خوب و آمد جمعه را و شنید و خاموش ماند بخشیده شد و از آنچه بود میان این جمعه تا جمعه دیگر از حدیث و بعضی ادعای نسخ وجوب کرده اند و جواب از آن این است که در حدیث سمره مقال است زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاوم نشود با حدیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف است و برابر بنصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمان آنحضرت زائل شده بود و مردم غنی و با جامه شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در وضو بعد غسل است بقرینه احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث محارض او نشود و شوکانی گفته و چه خواهند درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حق است بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یک روز بشوید و در آن سر و بدن خود را و این حدیث در صحیحین غیر جماعت از حدیث ابی هریره و شک نیست که تقیید غسل بآبدن جمعه دال است بر آنکه این غسل برای نماز است نه برای جمعه انتهی و دعوی نسخ بجهت احتمال بی علم تاریخ درست نباشد و لهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و ندب جماعتین الادله و من اغتسل فالغسل افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل است و درینجا گفته اند که غسل از وضو چه متمم افضل باشد زیرا که غسل سنت است و وضو فریضة و فریضة افضل است از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی است که نیست غسل با او گویا فرمود هر که وضو کرد و غسل نمود افضل است از کسی که وضو کرد فقط و بالجمله بجمعی اقوال درین مسئله سه قول است استحباب سنیت و وجوب و هر طرف

و اما جنب پس نخواستند و نه یک آیت بهیمنی گفته رجال وی موقوف اند و آن دلالت میکند بر تنجیم زیرا که وصول است و مضامند ماسلف و اما حدیث ابن عباس مرفوعاً که لو ان احدکم اذ اتى اهلہ فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرائت برای جنب زیرا که این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید و نیز این گفتن پیش از غشیان اهل و جنب گردیدن است و همچنین حدیث ابن ابی شیبہ که بود آنحضرت چون غشیان میکرد اهل خود را میگفت اللهم لا تجعل للشیطان فی ما رزقنی نصیباً انین باب نیست زیرا که در وی تسمیه نیست و هذا لفظ الترمذی و حستنه و صحته ابن حبان مصنف در تخیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکن و عبد الحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت این حدیث ثلث راس المال من است و حدیث نمیکند بحدیثی احسن از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس تضعیف نموده اند و پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل است بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهى و چون این حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید **الحمد لله رب العالمین** نه بقصد تلاوت قرآن بآی نادر و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه از کار لا باس است **و عن ابی سعید الحدادی رضی الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتى احدکم اهلہ چون باید یکی از شمارن خود را یعنی جماع کند شهادت داد ان یعود پستر خواهد که عود کند و دیگر بار جماع کند فلیتوضأ بینهما وضوءاً پس باید که وضو کند میان هر دو و نیت از جماع و بی وضو جماع بر جماع کند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لهذا سؤا که در آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی است و در روایت ابن خزیمه و بیہقی باین لفظ آمده وضوءاً للصلوة اما شافعی گفته لایبست مثله بیہقی گوید شاید وی واقف نشد بر سناد حدیث ابو سعید و واقف شد بر سناد غیر وی زیرا که مروی شده است از عمر و ابن عمر با سنا و ضعیف انتهى رواه مسلم و رواه احمد و ابن خزیمه و ابن حبان و الحاکم و زاد الحاکم و زیاده کرد حکم از ابی سعید در مستدرک خود و ابن حبان و صحیح خود و بیہقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن میان دو جماع نشاء آورده ترست برای عود کردن و در وی دلالت است بر مشروعیست و وضو برای عائد و لیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شده که بعد غشیان هر واحد غسل جدید بر او روده فاکل جائز گویم الحمد لله الذی جانی الامر و ثلاثه عن حدیث عائشة رضی الله عنہا یعنی ابو داود و ترمذی و ابن ماجه راست از عائشه که قالت گفت کان بود رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم یناف و هو جنب خواب میکرد وی خفت و حال آنکه جنب می بود و من غیر ان یمس ماء بدون آنکه دست رساند آب و این محمول است بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه است از حدیث عائشه که گفت بود آنحضرت چون می بود جنب پس میخواست که بخورد یا بخوابد وضو میکرد و مثل وضوی خود نماز را و این نیز مستحب است نه واجب و از ابن عمر آمده که ذکر کرد عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن و بشوی عضو خود را پستر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت نوم موجب است چون این کرد بخواب رفت و باین رفته اند جمهور و دلیل ایشان حدیث باب و حدیث طواف آنحضرت بر تسابک غسل است و لیکن مخفی نیست که در وی دلیل بر معانیست و داود و جماعتی بوجوب رفته بنا بر ورود امر بوضو نزد مسلم لیتوضأ ثم لیتم و در بخاری است اغسل فرجک ثم توضأ و اصل امر بايجاب است و جمهور تاویل آن باستجاب کرده اند جماعین لا دالة و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر که انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم اینام احدنا و هو جنب قال نعم و یتوضأ ان شاء پس اصل این حدیث و صحیحین است کما تقدم مگر در آن لفظ ان شارب نیست و لیکن تصحیح و تنجیم این خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی است و عمل و مؤید حدیث باب است و نیست محتاج بسو

تاویل ترمذی که بیاید و معاضد است اصل که عدم وجوب وضو است بر کسی که جنب خفتن بخوابد کما قال الجمهور وهو معلول و این حدیث معلول است زیرا که از روایت ابن اسحاق از اسود از عایشه است و وی و هم کرد در قول می لایس با قال ابو داود و گفت احمد لیس صحیح و گفت یزید بن یارون که آن خطاست زیرا که ابو اسحق از اسود شنیده و لیکن بهیچ وجهی وی کرده و گفته که او را باعث است از اسود در غسل گفته پس باطل شد قول کسی که گفت اجماع کرده اند محمد ثانی بر آنکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط است از وی و بهیچ گفته طعن کرده اند او را حفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده اما این قول را که ولایس با و گوید وی عمرا آنرا حدیث کرده زیرا که تعلیل کرده است آنرا در کتاب التمهیز و منها از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث که ذاتی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحیحی محتمل است که مراد آن باشد که دست نرسانید بآب از برای غسل گویم و درین صورت موافق میشود و احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کند و بشوید فرج خود را از برای نوم و اکل و شرب و جماع و غیره عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود بین او فی غسل یدیه آغاز میکرد و غسل را پس شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده دو بار یا سه بار تشویف رخ میمونه علی شماله فی غسل فرجه پستری ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل است پس شستن یکبار کافی باشد تشویف و تشویف تشویف میگرد و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این تمام داخل و طهارت است و همین است رای یزید بن علی و شافعی و جماعتی و این بطلان بران اجماع نقل کرده و میگویند که شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و میگویند که وضو برای نماز کرده باشد بهتر آب بر بقیه بدن برای جنابت ریخته و لیکن عبارت غم اغاض علی سائر جده مناسب او نیست زیرا که ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب نرسیده بود و حدیث ظاهر است در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو درینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیل بران ناهض نشده بلکه در سنن ابو داود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذاشت دو روز و نماز با ملا و دست نرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از غسل و تمام نیست استلال متداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گویم در حدیث سنن نماز وی همین وضو غسل ثابت شده بان در وضو مذکور مسح سر نیامده و لیکن قول میمونه وضو و للصلوة شامل است شعر یاخذ الماء فیدخل اصابعه فی اصول الشعر پستر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در زنجهای موی سر و در روایت بهیچ آمده خلال میکرد بان شق این راس خود را پس پیرومی شست بان اصول شعر پستر میکرد با شق الیسر راس خود و همچنین شعر حقن علی راسه ثلاث حفنات پستر می ریخت آب را بر سر مبارک خود سه بار پیری هر دو کف حفته بمهل و فافون پیری کف کافی نهایت و بکسر حاف و فتح وی کافی القاسوس و پیری هر دو کف کافی الصحاح و در حدیث میمونه است پستر ریخت بر سر خود سه حفته ملا هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملا گفته است با فزونه ثلثین ثم افاض علی مسائر جسد پستر ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه غم غسل است بدل ثم افاض افاضه یعنی اسالت است و در وی دلیل بر عدم وجوب دلك و بر آنکه داخل نیست در مسامی غسل دلك زیرا که میمونه بغسل تعبیر کرده و عایشه با فاضه و معنی واحد است و در افاضه دلك نیست همچنین غسل و مار و ردی گفته این استلال تمام نیست زیرا که افاض میباید غسل است و در غسل خلان قائم است و اما سائر پس معنی باقی است نه جمیع

بروجوب ودر حق رجال است و حدیث ام سلمه و غسل نسائین حال شرح مغربی است ولیکن مخفی نیست که حدیث عائشه در حج بود چه وی احرام
عمره بست و حائض شد قبل دخول مکه پس امر کرد او را آنحضرت بغيض راس و شانه کردن و غسل نمودن و اهللال نمودن و حج و وی هنوز از حیض پاک نشده بود
پس این غسل می برای تنظیف بود نه از حیض پس اصلا محاض حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل ریک نیست زیرا که نفث شعر سکه
نه دیگری مقتضی دلیل است و همچنین شد و بود آن نه این دعوی بلا دلیل است زیرا که لفظ راوی بغض است آری در سکه دلیل است چه واقفانی در
افراد و طهرانی و تطیب و تخیض و ضیا مقدسی از حدیث انس مر فوئا آورده اند که چون غسل کن زن از حیض خود و بشکند موی خود را و بشوید آنرا بظلمتی
و اگر غسل کن از جنابت بریز آب بر سر خود و بپاش و آنرا حدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیا روایتش کرده و وی در اخراج خود صحت شرط نموده است
افاده گمان عمل بران میکند و محمول بر ندب است بنا بر ذکر خطی دشمنان زیرا که قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد و حدیث
ام سلمه محمول است بر آنکه بجا چنانکه فرمود انما یکفیک ان تحشی بسکون یا لبس است زیرا که بریزی آب بهر دو دست علی راسک بر سر خود
ثلث حشیات سه بار و عثیه مانند غرغره در وزن و معنی پری دو کف دست و ولالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عائشه را
که این عمر امر میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب است از این عمر امر میکند شمارا بنقض شعر چه امر نمیکند باینکه حلق کنند
سر خود را هر این بود که غسل میکردم من رسول خدا از یک آن و پس نمی افزودم از یک بریزم بر سر خود سه بار و اگر چه این حدیث وی در غسل جنابت است
و ظاهر امر این عمر آنست که امر وی زنان را بنقض و حیض و جنابت هر دو بود رواه مسلم و زیاده که مسلم ثم تقیضین علیک الماء
پستری بریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را قنطهرین پس پاک میشوی آبن ملک گفته مراد از سه بار چه نیست بلکه رسانیدن آب است
تا موی پس اگر آب در یکبار برسد عدل ثلاث سنت خواهد بود و در نه زیادت بر سه واجب است تا آنکه موی برسد و آنکه ازین حدیث مستفاد میشود که صفای
انکشاف محمول است بر آنکه آب در باطن موی با انگلیه رسیده باشد و نه شکستن موی بسته واجب است چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر موجنابت
و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف نخعی و مالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب است نه در حیض قاله
علی القاری فی المرقاة و عمر عائشه رضي الله عنها قالت گفت عائشه قال فرمود رسول الله صلى الله عليه
والله وسلم و بگردد اندلین خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بان شونورد و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید انی لا احل المسجد
لحائض و لا جنب بدستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرد و باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عیوب
جائز است و مالک نیز هم برین است و طبعی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است و الله اعلم و ظاهر حدیث بعمومه و اطلاقه مؤید ندب نقض
در سبیل گفته قول جمهور عدم جواز است و نزد داود و جازن برابر است اصلیه و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائز است لقوله
تعالی لا عابری سبیل و در حق جنب و حیض بران مفیس است و مراد بدان مواضع صلوة است و جواب داده اند که آیت در حق کسی
که جنب شد و مسجد را و او را بر آمدن برای غسل ضرورت و این خلاف ظاهر است و در وی تاویلی دیگر نیز هست انتهی رواه ابو داود
و حسن ابن القطان و صححه ابن خزيمة و رواه ابن ماجه و الطبرانی من حدیث ام سلمه و حدیث طبرانی اتم است و گفت ابو زرعه
صحیح حدیث عائشه است و تضعیف کرده است آنرا ابن حزم باینکه راوی او اقل بن خلیفه مجهول الحال است و ابن رفته گفته در وی راوی
مشروک است در سبیل گفته قول ابن الرقعه غیر مسموع است زیرا که بعضی میگویند وی کرده اند و عنهما و هم روایت است از عائشه رضی
عنها که قالت گفت کنت اغتسل انا و رسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

من انا و واحد از یک آوند آب که میان من و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید
تختلف ایدینا فیه آمد و شد میکرد و ستمای مادران آوند من الجنازة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود و مستوف علیه
بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و میمونه نحوه و زاد ابن حبان و تلمیذی و زیاده کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد
دست یکدیگر و در لفظی از صحیحین این است که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه و سلم من انا و واحد یعنی و مینه قیبا درنی حتی اتول
و علی و علی قالت و هما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث است و حال آنکه هر دو جنب می بودند و با یکدیگر درین حدیث دلیل است
بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوند و اصل جواز است و کلام درین سئله گذشت **و عن ابی هریرة** رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تحت کل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر بدریستیکه زیر هر موئی که بر تن
آدمی است جنابتی است پس ببالغه بشوید مورا چنانکه زیر آن شسته گردد و انقلوا البشره و پاک بشوید آن جا را را از اندام که نه در زیر
موسست تا بیقین از عمده غسل برآمده باشید و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بفتحات است و حدیث دلیل است بر آنکه واجب است
غسل جمیع بدن و در جنابت و معاف نیست چیزی از آن گفته اند که این اجماع است مگر مضعه و استنشق که در آن اختلاف است بعضی واجب
گویند بحدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه و میمونه و حدیث اجماع آن هر دو غیر صحیح است مقادیر آن حدیث نتواند شد و اما
آنکه وضوی آنحضرت بچو وضوی نماز بود پس فعل است ناهض بر اجاب بخوابد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل است زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده
بیان وی کرده و او را ابو داود و الترمذی و ضعفاه زیرا که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن و جیه است بفتح و او و یحیی
وزن عظیم مشهور این است و بفتح و او و سکون جیم و بای موحده و تا در آخر نیز خوانده اند ابو داود و گفت حدیث وی منکر است و اضعیف
و گفت ترمذی غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هر حدیث شیخ لیس بیاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت بیهقی انکار کرده اند
او را اهل علم بحدیث بخاری و ابو داود و غیره و لیکن درین باب است از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید
آنرا کرده شود با وی کذا و کذا و باین جهت و ثمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح است کما قال المصنف و لیکن ابن کثیر و ارشاد گفته این حدیث
علی از روایت عطابن السائب است و وی سبی الحفظ است نووی گفته اند حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سببا اختلاف ایه در تصحیح و تضعیف
آنست که عطابن السائب در آخر عمر بخت کبر سن بروی غفله و نیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاف روایت کرده
روایتش از وی صحیح است و هر که بعد از اختلاف کرده روایتش ضعیف است و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی است قبل از اختلاف یا بعد از آن اختلاف
در تصحیح و تضعیف و می وقف است از تصحیح و تضعیف می تا آنکه حالش متبیین گردد و گفته اند که صواب وقف است بر علی رضی الله عنه و لا احمد
عن عایشة رضی الله عنها نحوه و فیه را و مجهول و مر امام احمد راست از حدیث عایشه مانند آن و در وی یک راوی است که
حالش معلوم نیست در سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و نه راوی مجهول را معین کرده و چون در وی مجهولی باشد حجت بدان
قائم نشود و انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث و جوب نقض ضعیف است بر این حدیث ثابت مانند آن زیرا که متیقن نمیشود ستم تمام مومنان نقض آن انتهی و نووی گفته
اگر فرض کنند وصولا بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه و نیز در مذهب و شان این است که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند نفس خود را تنهائی

باب التيمم

تيمم در لغت بمعنی قصد است در مصفی گفته پس اگر بر رو افتد و تمرغ کند و بعد از آن نیت نماید یا نفع بوی رسد بعد از آن دست بمالد صحیح میباشد

و نیز دلیل است بر آنکه تیمم جائز است: بمجمیع اجزای زمین و در روایتی این است جعلت لی الارض کلها و لامتی مسجد و طهورا و این از حدیث ابی امامه
نزد احمد و غیره و هر که منع کرد از این و استدلال کرد باینکه در بعض روایات صحیح آمده و جعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط
تراب زیرا که در اصول مقرر شده که ذکر بعض افراد عام مخصوص او نیست و نیز این مفهوم لغت است نزد محققین بر آن عمل نکنند آری در آیه کریمه
که در سوره است دلیل است بر آنکه مراد تراب است چه کلمه من برای تمیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل
مسحت براسه من الدهن والتراب الا معنی التبعیض انتهى و تبعیض مستحق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از جاره و جز آن فایما رجل ادرکنه
الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد که در یاد او وقت نماز پس باید که نماز گذارد و در همانجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگر چنانچه مسجد
و نه آب یعنی تیمم چنانکه در روایت ابی امامه است فایما رجل من امتی ادرکنه الصلوة فلم یجد ماء وجد الارض مسجد و طهورا و در لفظی این است فنده طهوره
و مسجد و در وی این است که نیست واجب بر فاقه ماء طلب آب و ذکر الحدیث و ذکر کرد جابر بقیه حدیث را ولیکن مصنف آنرا ذکر نکرد
زیرا که سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث و تکمیل فائده پس ثالث قول او است و اعطت لی الف عام
و در روایتی المغنم خطابی گفته حال پیشینان دو قسم بود بعضی را اذن نبود در جهاد پس او را غنائم نبود و بعض را که اذن جهاد بود آنها چون
غنیمت میگرفتند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن
اجازت تصرف شد بتفصیل و اصطفا و صرف و غانمین کما قال تعالی قل لا نقال لله و الزسول و چهارم قول او است و اعطیت انشاعة
و در شرح مغربی و وارده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه بعض انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد و تحت
که مراد آنحضرت بشفاعت عظمی باشد در راحت مردم از موقوف زیرا که فرد کامل همان است و ازینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت
بر هر که در موقوف باشد ظاهر گردد و تیمم قول او است و کان النبئی تبعث فی قومه خاصته و بعثت الی الناس کاشته پس این عموم
رسالت خاص است بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعثت نوح علیه السلام اگر چه بعد غرق مکه زمین عام بود در اهل ارض زیرا که هیچ
یک از ایشان آنرا ندان بوی باقی نمانده بود ولیکن در اصل بعثت وی عموم نبود و قبل غیر ذلک و ازینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص است
بحضرت وی اگر چه در آنرا و غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیه است که در کتب مطبوعه بیان کرده اند و مصنف را می یابست که بعد
قول خود ذکر الحدیث متفق علیه میگفت و بر این قول خود و فی حدیث حذیفه معطوف می نمود و تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگر چه
از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه است و فی حدیث حذیفه عند مسلم و در حدیث حذیفه است نزد مسلم
و جعلت تربتها طهورا و اگر داندید شد خاک زمین برای ما پاک کننده و ازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و سبب
شافعی و احمد در اقوی روایتین و ابو یوسف این است و در روایتی از ابو یوسف و احمد بزرگ نیز درست است و نزد امام ابو حنیفه و مالک
و محمد در روایتی درست است بر هر چه از جنس زمین است و هر چه با کتش نگذارد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان لفظ حدیث
جابر است که مذکور شد یعنی و جعلت لی الارض مسجد و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل حدیث
حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب است معنوت عمل باین حدیث میگردد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست
بلکه بر مکان و هر چه در زمین از تراب و غیره اما در قاموس گفته که ترب بفتح و تراب و تربت همه یک معنی است اذ المر بجد الماء و قتی که
نیایم آب بردار و مصفی گفته و جبلن ما مختلف است زیرا که در مسکن بنی آدم و سبب ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد

یا قود اگر چه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان مادی و معرفت جانی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود زیاده از آنچه ساقی
 هر روز مقامات میکنند پس عابراه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله حرج تمام میسر آید یا قافله بدو او نرسد میتوان گفت لم یجد ماء و نازل
 تا جایی که اهل قافله از آنجا بگریزند و خارج بلد تا جایی که متعارف آب آوردن است از آنجا و اجدار است و تجدید میل تقدیر برای ست و دل با
 از تقدیر برای در غایت قلیق است زیرا که تشریحی جدید میشود و کلمه تجدید ظاهر آنست که متعلق بسفر است زیرا که وجدان ماء بمرض مانع تیمم نیست
 و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیرا که وجدان مریض مثل لا وجدان است و فقها از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص تیمم و از تاثیر ضرر در صورت
 مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقدان استسقا از دل و رشایا عدم امکان وصول بماء از جهت عدو و سبب محل ترخص است و تفسیر بسبب
 حرکت بسوی ماء با استعمال آن طمیح است بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهى **و عن عیسی بن**
ابی طالب علیه السلام مرعند احمد و از حدیث علی است نزد امام احمد و جعل التراب لی طهوراً و اگر و انیده شد
 زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی لیل است بر آنکه کافی نیست مگر تراب و جوالبش گذشت
 که تنصیف بعضی افراد عام مخصوص می نمی باشد با آنکه در آن عمل است بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیستند و لیکن لیل بر تعین تراب همان
 تواند شد که فکر کردیم **و عن عثمان بن عفان** عین جمله و تشدیدیم و در آخر وی ابوالیقظان است قدیم الاسلام معذب شد از
 دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد و طوطی حبشه پستری بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را طیب مطیب نام کرده از مهاجرین این
 و حاضرین بر دو جمله مشاهد بعد اوست گشته شد با علی کرم الله وجهه و جنگ شقین بعمره و نه سال فرار گرفته بود او را آنحضرت گفت تکلم النفس الباغیة
 مدایت کرد از وی جماعتی از ایشان است علی و ابن عباس عمار عتبی است مولای بنی خزیمه و حلیف ایشان مشرکین مکه او را آتش میسوختند آنحضرت
 بروی گذشت و دعا کرد و یا ناکونی بر او و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم مادرش سینه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه
 ستمیه را آزاد کرد پس عمار مولی است و پدرش حلیف زیرا که یاسر در مکه بود و بر او خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث
 و مالک همین برگشتند و یاسر متهم مکه شد و با ابو حذیفه بن المخرمه حلیف گشت و یاسر خود بزی وی داد از وی عمار ستمی شد رضی الله
 عنه قال بعثنی التبی گفت عمار بزرگنخت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم فی حاجة در کاری فاجنبت فلم یجد الماء
 فتمسکت فی الصحید پس جنب گردیدم و نیا فتم آب پس غلطیدم و رخاک کما تضرع الذابئة چنانکه می غلطید چارپایه بقیاس آنکه تیمم
 در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم شد که از وضو
 در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد واقع میشد و بر محمد طاعت نیست اگر چه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد عاده نیست برو
 و لهذا آنحضرت عمار را مرعند کرده و ثبات التبی پستری آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم فذكرت ذلك لک
 و ذکر کردم این ماجرا را بوی فقال انما تکفیک ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا ایستگاری و قول یعنی فعل آب
 کقولهم قال بیده هكذا بیدیک هكذا بروه و دست خود همچنین شو ضرب بیدیکه الارض پستری زد هر دو دست خود را بر زمین
 ضربة واحدة یکبار شو مسح الشمال علی اليمين و ظاهر کفایت و وجهه پستری مسح کرد و دست چپ را بر دست راست
 و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضربه واحد کفایت میکند مرتیم را چنانکه مذکور است عطا و لحوال و از
 و احمد و حنبل و ابن منذر و عامه اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان است و نووی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان صورت ضرب ست برای تعلیم عمار و نموده او را که نمون دست بر زمین این چنین ست و نمی باید بر زمین غلطید
چنانکه عمار کرد و بیان کیفیت تیمم هم و تمامه آنچه حاصل گرد و بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و لهذا روایت دیگر از عمار
در سنن ابی داود و جز آن آمده است آنچه نص ست و در بودن تیمم و وضوء نیست و بعضی روایات این حدیث ضربه واحد و صریحا بلکه گفت
ضربه بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه
نیست پس اقتضای گردان از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین بامرفقین و احادیث دیگر در جانبیکه مقصود ذکر تیمم تمامه
بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین ست و چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و گفت مراد میدارند مثل قوله تعالی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا
أَيْدِيَهُمَا پس اگر گفت ذکر کنند و بمراد دارند و در نباشد پس قول بضربتین اسحج و اقوی ست این ست آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند
و بخوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین ست نه ضربه واحد مرادش حفظ مذہب ست نه حفظ روایت زیرا که اختلاف
در شافعی که مذہب اول ست یا ثانی و صحیح محفوظ آنست که ثانی ست انتهى و حدیث ضربه واحد و صحیحین ست و احادیث ضربتین در صحاح نیست
پس مقادیر حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعض روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحد محمول ست بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد و مذہب جمعی
همین ست که تیمم یک ضربه ست برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار ست و گفته اند که آنچه ماعرای این حدیث ست ضعیف ست یا بر تواتر
و همچنین مذہب علماء اهل حدیث اکتفاست بر احتیاط و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان ست
که در صحیحین ست و عمار فتوی میداد بان بعد موت نبی صلی الله علیه و سلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد و آنرا که وضوء و مسح یدین
بامرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر ست که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف ست پس مقادیر حدیث عمار نخواهد شد و لهذا در سفر السعادت
گفته و حدیث نیامده که دوبار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست راتا مرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارو شده جمیع ضعیف
انتهی و شوکانی گفته اعضای تیمم رو بر دو کف دست ست سج کنند آن بر دو ایک بار یک ضربه در حالیکه ناوی و سبخی ست انتهى و در مصنفی گفته
و در صفت تیمم انبیا این کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضربه ست یکی برای زو و یکی برای د و دست تا آنچه احمد و سحی گفته که تیمم یک ضربه ست برای وجه
و کفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه و در قدر مسح و مسک کرده است احمد و سحی بحديث عمار و این دو حدیث نزدیک
متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت ست در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم ست چنانکه لفظ کیفیک بان اشاره میکند پس چنانکه اصل
یک یک بار شستن اعضا معلوم ست و کمال آن سه سه بار شستن و مسح ازین و ستمضه و ستمشاق را با او الحاق کردن ست همچنین
اهل تیمم یک ضربه مسح نادر و بندوست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آنچه و آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تیمم کند کفین را بر و بباله
و اصابع را بر و دست تا ثبات ستمعل تیمم واقع نشود و تیمم محض ست و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله اعلم انتهى و متفق علیه بین این چنین
و در وی دلیل ست بر کفایت ضربه واحد و بر کفایت مسح کفین در یدین و بر اینکه آیت مختل بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بیان کرد اقتضا
بر کفین و افاده کرد که ترتیب در میان وجه و کفین غیر واجب ست و اگر چه او مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارو شده است عططن در روایت
بخاری ثم مسح وجهه و در لفظ اسمعیلی و آنچه تر ازین ست انما کیفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تغضضها ثم تمسح بيمينک علی شمالك ثم
علی بيمينک ثم تمسح علی وجهک و دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی ست که جنب شد و آب نیافت و رفته است بعد کفایت یک ضربه چنانچه
مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله بن عمرو و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب رأی و صاحبین و شافعی

پس بر بازو و دست بکفهای خود صغیر را بار دیگر پس مسح کردند بر ستیای خود تمام تا مناکب آب استیخ در مسح تا ابدا گفته این بهمت آن بود که در استیمم ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو است از کف تا ابدا انتهى و شیخ ابن الهمام گفته که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته که صحیح الاسناد است و لم یختر جاهد انتهى گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للوجه و الکفین با شهادت خلاف از جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده و صفت تیمم صحیح نشده از آن جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدا این هر دو ضعیف است یا مختلف در رفع و وقف و ریح عدم رفع است و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین است جملاً و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین است در صحیحین و بلفظ مرفقین است در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا ابدا آمده و درین دو روایت مقال است شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده است از آنحضرت بعد از آن پس این نسخ اوست و اگر بغیر آن آنحضرت واقع شده است پس حجت در چیزی است که بدان امر کرده اند در آنکه از خود کردند و تمویذ روایت صحیحین است در اقتصار بر وجه و کفین اینکه عمار فتوی میداد بان بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و راوی حدیث اعرف است بر او حدیث از غیر خود لایسما صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضربت برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب است بآنکه سیاق قصد دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع است چنانچه از قول آنحضرت اما کیفیک بیان جمیع چیزی است که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تلم مرفقین بقیاس بر وضو فاسد است چنان قیاس است بمقایله ای که دال است بر مسح کفین بآنکه قائل بعدم نیز قیاس دارد معارض این قیاس م آن قیاس است بر حدس رفته انتهى کلامه رواه الدارقطنی فی سننه عقیب روایت و وقفه سیمی القطان و بیستم و غیرهما و هو الصواب و رجاله کلم ثقات انتهى و لهذا گفت مصنف و صححه الامثله و وقفه علی ابن عمر و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد در آن مسح است و بعضی گفته اند موقوف است بر این عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند آنرا حاکم و بیهقی مرفوعاً و در سنن او بن زبیر بن عیینة است و دارقطنی گفته توثیق کرده است او را یحیی القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مروی بطریق که در همه آن مقال است ضعف ابن عیینة و در سبیل گفته در معنی او چند روایات است همه غیر صحیح بلکه موقوف است یا ضعیف فالعمدة فی شمس عمار و بر جزم البخاری فی صحیح فقال باب التیمم للوجه و الکفین انتهى گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربه واحد و در بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحديث سجداً و در ترجیح ضربه واحد و مسح کفین و مقال دارند در این مخالفت آن و هو الراجح و لیکن گفته اند که اخذ با حدیث ضربتین و مرفقین اخذ است با احتیاط و عمل است با حدیث طرفین از جهت احتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین و ان العکس و الله اعلم و حسن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاك پاک کننده مسلمان است صغیر یعنی خاک آید و بعضی گفته اند بمعنی روی زمین است و تصفی گفته صغیر و لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر تخل ادراک میکند عدم اطلاق صغیر است بر زرنج و نوره و سحابة خذ و نفع و حجر و طیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد وجود تراب یا رمل و طهارت آن انتهى و ان لم يجد الماء عشر سنين اگرچه نیاید آب را فرضاً تا ده سال در اینجا مبالغه و تاکید است در طهویت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق است مرآب را چنانکه مذکور است خفیه است نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذکور است فقی است در تصفی گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری است یا طهارت مطلقاً نزدیک فقیر نزاع لفظی است زیرا که ضروری است بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقدان است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در آداب صلوٰه و غیر آن بشرع مستأنف پس عامل تیمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تفریعاتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

ولفظه ی این است که قال ابو ذر اجتویت المدينة فامرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بابل فكنيت فيها فایت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت هلك ابو ذر فقال ما حالك قال كنت اتعرض للجانة وليس قربي ما قال الصعيد طهور لمن لم يسجد المار ولو عشر سنين وصححه
وتصحیح کرده حدیث ابی ذر را ترمذی و الحاکم ایضا و گفت مصنف در فتح الباری انه صححه ابن حبان والدارقطنی و عمر بن ابی سعید
ن الحذر ی رضي الله عنه قال خرج رجلان فی سفر فخصیبت الصلوة گفت بیرون آمدند و مرد و در سفری پس در آمد
وقت نماز و لیس معهما ماء فقیما صعبا اطمینا و نبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس بگذراند
نماز را ثم وجد الماء فی الوقت یستریا فتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة والوضوء
پس باز گردانید یکی از آن دو مرد نماز و وضو را و در روایتی بجای والوضوء بوضوء آمده و تسمیه وی با عاده بطریق تغلیب است و الا نبود که وضو کرده باشد
یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت و لعمری الله بعد الاخر و باز نگردانید دیگری نماز و وضوی خود را و از اینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم جائز بود شرا تیار رسول الله پسر آمدندان هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذکر اذ لك پس بیان کردند
این قصه را فقال للذي لم یعد الصلوة پس فرمود مرا آنکس را که باز نگردانید نماز را یا فقی تو طریقه مسلوک را در دین که
بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را عاده نکردی حکم شریعت همین است و اجزاتك صلاتك و بس است ترا نمازی که کردی
زیرا که این نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تر است و در اینجا دلیل است بر آنکه واجب نیست اعاده نماز بر کسی که
گذرانده است آنرا بشراب در وقت بعد فراغ از نماز و همین است مذهب ابو حنیفه و شافعی و رفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت
بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فلیتق الله و لقوله تعالی اذ اقمتم الی الصلوة فاغسلوا و خطاب مستوجب است بابقای وقت
و ممکن است تاویه در وقت و جواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق است و کسیکه یافت آب را بعد وقت و کسیکه یافت آنرا قبل خروج وقت
و در حال نماز و بعد آن و این صریح مقید است در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی است که نیافت آب را در وقت و نیز
در وی تعرض با عاده وضو نموده بلکه اساس بشره ذکر کرده و اما آیت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی مانده و کیهن
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر سعید را فرمود و اجزاتك صلواتك و اجزای عبارت است از بودن فعل مسقط و وجوب اعاده عبادت و دلیل
گفته و الحق انه قد انجزاه و قال للاخر و فرمود مرا دیگری را آنکه وضو کرد و باز گردانیده بود نماز را لك الا جرم تنهین مرتزاست اجر
و ثواب عمل و باره یکبار با دای فرض تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نقل نزو و ال عذر رواه ابوداؤد و الدارمی و الی کم
و النسائی نحوه بکنه اسناد او فی مختصر السنن المنذری انه اخرجه النسائی مسندا و مرسله انتهى و رواه الدارقطنی موصولا و ابن المبارک مرسله
و گفت ابوداؤد و هم نسائی که مرسل است از عطاء بن یسار که از تابعین است باسقاط ابی سعید و گفت ابوداؤد و ذکر ابو سعید درین حدیث
محموظ نیست و حاکم تصحیح کرده اتصال او را بر شرطه شخین و تصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده و او را شاهی است از حدیث
ابن عباس رواه اسحق فی مسنده و لفظه ی این است انه صلی الله علیه وسلم بال ثم تیمم فقیل له ان الماء قریب منك قال فاعلی الالبغیة انتهى
و در اینجا دلیل است بر آنکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد و آیند که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر دریایم یا خیر و نعم ما قیل شعر
پر تو عسر چرایی است که در بنم وجود و بنسیم مره بر هم زدنی خاموش است و عمر بن عباس رضي الله عنه فی قوله عت
و جل روایت است از ابن عباس در تفسیر قول خدی غالب بزرگ از كنتم مرضی اگر باشید شما بیمار در مصفی گفته متعلق است

بما قبل یعنی چون اراده نماز کنید و از وضو و غسل مانعی پیدا شود و شرط صحیح نماز تیمم است و مرضی جمیع مریض است مثل جرحی و مریض و عرق
کسی است که مرضی که در وقت از آن حسابی بر دارند داشته باشد مثل خدشه و بشره و انشقاق رجل و مانند آن و مریض را بجز این قدر تشخیص توان
و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق مرضی ضرر است و این را صاحب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نیست پس در حدیث بحث افتاد
شافعیان گفتند مرضی بخاف من استماله علی منفعة العضو و کذا بطور البر و الشین الفاحش فی عضو ظاهر و حقیما ان گفته تیمم المریض
اذا خاف شدة المرض او بطور البر يستماله کما لم یوم و فی الجدری و ظاهر آنست که ضرر نیز جوال بر عرف است او علی سفری که در قصر
صلوة و افطار صوم معتبر است آیا در تیمم شرط است یا نه در صنفی گفته ظاهر از احادیث و آثار آنست که ذکر سفر تصویر و تقریب ذهن است بعدم
و جدان ما چنانکه ذکر سفر در سلسله رهن و مقتضای آیت نیز همان است زیرا که علم تجرد و امار اشعار است بآنکه ملازم عدم وجدان آب است آیا دخل
بلد و خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بنابر آنکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک اسحاق فخر مدخل است
زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما با سفر است یا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما با بودن خارج بلد مری است که علت آن از قرآن
و سنت مفهوم نمی شود و چون لازم شد که علت عدم وجدان ما باشد ندرت و وقوع و کثرت و وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت را با تحقق شد
بسیج گندم یا جو سیب یا بوجی که گندم را زیاده از جو بگیرد و آن از حوادث قلیل الوقوع است یا بوجی که جو زیاده شد و آن از حوادث کثیر الوقوع است
با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب و محف و رعایت
رفاهیت مانع علت نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد چه نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت و وقوع را در مشروط
علت اسباب نزدیک شارع اثری هست همانا محلی عدم قضاای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً للمحتاج انتهى قال
گفت ابن عباس در تفسیر آیه مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد مجروح جراحاتی و ریشی در راه خدا یعنی جهاد
و القروح جمع قرح یعنی بثور آنکه در بدن مانند جدری و غیره پیدای شود و فجنب فیخاف ان يموت ان اغتسل تیمم
پس جنب گردد و آن مرد ترسد از این که بیدار گردد و اگر غسل کند پس آن مرد تیمم کند و غسل نکند و در اینجا دلیل است بر شریعت تیمم در حق جنب اگر بترسد
موت را و اگر ترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال است بر اباحه تیمم برابر است که ترسد از تلف یا از آنچه کمتر از دست
و تنصیص در کلام ابن عباس بر جرات قروح مجروح مثال است در نه حال هر مرض همین است و بحتم که ابن عباس این دو چیز را سجد امراض خاص کرده باشد
و همچنین بودن آن در راه خدا مثال محض است ورنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد و چون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر
باقی مانند مگر آنکه قول می ان يموت و لالت دار و بر آنکه جائز نیست تیمم مگر برای مخافت موت و هو قول احمد و یکی از دو قول شافعی است
و مالک شافعی در قولی و حنفیه جائز دارند تیمم را بنا بر خشیت ضرر گفته اند زیرا که آیت مطلق است و داود بابایت وی رفته از برای مرض اگرچه
خوف ضرر نباشد و هو ظاهر الآية رواه الدارقطني موقوفاً علی ابن عباس رضی الله عنه و دفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم البزار
و ابن خزيمة و الحاكم و البيهقي و صححه ابن خزيمة و الحاكم و گفت ابو زرعه و ابو حاتم خطاء علی بن عاصم و گفت بزار لا يعلم رفعه عن عطاء من
انشاق الاجریر و گفت ابن عیین می شنیده است از عطاء بعد از اختلاط و درین وقت رفع وی تمام نیست و حسن عیلة بن ابی طالب
علیه السلام و کرم الله وجهه فی الجنة قال انکسرت احدی زندي بتشدید تحتیة ثنیة زنده مفصل طرف ذراع است در گفت
یعنی گفت علی شکست یکی از دو دست من فسالته پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حکم آن فامر به

أَنَّ امْسَحْ عَلَى الْجَبَائِثِ لَيْسَ بِمَكْرُومٍ كَمْ بِرَجَبٍ وَهَبِرَةٍ خَيْرٌ سِتْ كَبْرُ كُنْدِ بَدَانِ اسْتِخْوَانِ شَكْسَةٍ رَاوِيْچَنْدِ آنْزِ اَبْرُوسِي وَرَصْفِي
 كَفْتِ اَيْنِ اَيْتِ مَعْنِي مَا يُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكَ مِنْ حَرَجٍ وَلاَ كُنْ يَدُورِيْ لِيُطِيقَهُ كَقَوْلِهِمْ نَهْمَتُكَ عَلَيْكَ كَمْ هَلْ سِتْ
 مَرَسَحِ بِرَجَائِزِ وَعَصَابِ وَوَدَائِيْ كَبْرُ شَقِيقِ رَجُلٍ مَالِدِ وَنَانِدِ اَنْ وَاسْقَاطِ شَرْطِ طَهَارَتِ عِنْدَ الْعَصَبِ وَدَرْحَمِ سِلْسِ الْبَوْلِ اِنْقِلَابِ التَّرِيحِ
 وَالدُّعَا عِلْمِ اَنْتِي رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ بِسَنَدٍ وَاهٍ رَوَايَتِ كَرْدِ اَيْنِ رَا اِبْنِ مَاجَةَ وَهَمِ دَارِ قَطْنِي بِسَنَدِي كِه وَاهِي سِتْ زِيَرِ اَكِه اَزْ حَدِيثِ عُمَرُ بْنُ خَالِدِ
 وَوِي كَذَابِ سِتْ وَبِهِقِي دَوَارِ قَطْنِي آنْزِ اَبْرُوسِي وَطَرِيْنِ دِيْكَرِ رَوَايَتِ كَرْدِه اَنْدَكِه وَاهِي تَرَانْدِ اَزْ رَوَايَتِ اَوَّلِ كَفْتِ شَاغُفِي دَرِ اَمِّ وَخُفْتَصَرِ الْكُرْمِ شَتَمِ
 اسْنَادِ اَوْرَا بِسَنَدِي قَاطِلِ مِشْدَمِ بَانَ وَكَفْتِ اِمَامِ اَحْمَدِ اَيْنِ حَدِيثِ بَاطِلِ سِتْ وَانْكَارِ كَرْدِ آنْزِ اِيْمِي بِنِ مَعِيْنِ كَفْتِ بِهِقِي ثَابِتِ نَمِي شُوْدِ دَرِ اَيْنِ بَابِ
 اَزْ اَنْخَضَرْتِ صَلَّيْ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرِي وَكَفْتِ نَوِي اِتْفَاقِ كَرْدِه اَنْدَ حِفَافِ بَرِ ضَعْفِ اَيْنِ حَدِيثِ وَدَرِ اَيْنِ مَعْنِي حَدِيثُنَايِ دِيْكَرِ نِيْزِ هَسْتِ لَيْكِنِ بِيْجِ كِي
 ثَابِتِ نَهْ وَكَفْتِ بِهِقِي اَصْحِ خَيْرِي كِه دَرِ اَيْنِ بَابِ ثَابِتِ سِتْ حَدِيثِ جَابِرِ سِتْ كِه خَوَابِدِ اَمْدِ جَدِّ اَبْكَسَرِ جِيْمِ وَنَشِيدِ اَلْهَمْلِ مَنْصُوبِ سِتْ بِرِصْدِ
 اِيْ جِدْ ضَعْفِ جِدْ وَجِدْ بَعْضِي تَحْقِيْقِ سِتْ كَمَا فِي الْقَامُوسِ لَيْسَ مَرَادُ اَنْتِ كِه حَقِّقِ ضَعْفِ تَحْقِيْقًا اَيْ سَنَدِ اَيْنِ حَدِيثِ سَحِيْحِ سِتْ وَرَفْتِه اَنْدِ
 اَحْمَدِ وَجِهْمُورِ بَايْنَكِه تِيْمِ بَعْدِ رَجَائِزِ سِتْ وَازْ شَاغُفِي دَرِ كِيْكَ قَوْلِ عَدَمِ جَوَازِ تِيْمِ خَوْفِ ضَرَرِ رَوَايَتِ كَرْدِه اَنْدِ شَوْكَانِي كَفْتِ مَنِدَانِمِ كِه اَيْنِ رَوَايَتِ اَزْ كِيْكَ
 زِيَرِ اَكِه قَوْلِ دِيْ تَعَالَى اِنَّكُمْ كُنْتُمْ مَرْكُضِي اِنَّهُ مُؤَيَّدِ اَيْنِ حَدِيثِ سِتْ وَبِيْجِيْنِ حَدِيثِ عُمَرُ بْنُ الْعَاصِ وَفَتِي كِه فَرَسْتَادِ اَوْرَا رَسُوْلُ خُدَا صَلَّيْ السَّلَامُ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِ وَوَسَلَّمَ دَرِ غَزْوَةِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ وَخُتْلَمِ شُدِ وِي دَرِ شَبِ سَرْدِ وَتِيْمِ نَمُودِ وَنَازِ كُنْدِ اَرْدِ اَبْصَاحِ خُودِ وَهَرْ گَاهِ كِه اَمْدَنْزِ دَرِ سُوْلِ خُدَا وَذَكْرِ كَرْدِ نَدِ اَيْنِ
 قَصْدِ رَا فَرَمُودِ اِيْ عُمَرُ وَنَازِ كُنْدِ اَرْدِ اَبْصَاحِ خُودِ وَحَالِ اَنْدَكِه تَوَجُّبِ بُوْدِي كَفْتِ قَوْلِ حَقِّ تَعَالَى رَا يَا دَرْدَمِ وَلاَ تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ اِنَّ
 اللهَ كَانَ بِكُمُ رَحِيْمًا وَتِيْمِ نَمُودِ وَنَازِ كُنْدِ اَرْدِ اَبْصَاحِ خُودِ كَرْدِه وَبِيْجِ نَفَرِ سُوْدِ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالدَّارِ قَطْنِي وَابْنِ حَبَّانِ الْحَاكِمُ وَاخْرَجَ الْبُخَارِيُّ تَعْلِيْقًا
 اَنْتِي دَرِ حُجَّةِ اللهِ الْبَالِغَةِ كَفْتِ وَهَمِيْنِ سِتْ حُكْمِ كَسِي كِه اِسْتِعْمَالِ اَبِ بَرُوسِي مُعْذَرِ بَا شُدِ كُوِيَا وِي عَادَمِ اَبِ سِتْ پَسِ هَسَرِ كِه اَبِ دَرِ زِيْرِ چَاهِ بِيْنْدِ
 وَبُوْجِي اَزْ وَجْهِ وَضُوْا اِنْ اَبِ نَتَوَانْدِ كَرْدِ حُكْمِ عَادَمِ اَبِ دَرْدِ وَبِيْجِيْنِ سِتْ حُكْمِ خَوْفِ طَرِيْقِ وَهَمِيْنِ سِتْ حَالِ كَسِي كِه حَتَّاجِ سِتْ بِشَرِبِ كِه اَوْزِ حُكْمِ
 عَادَمِ اَبِ دَرْدِ نَسَبِتِ وَضُوْا اَنْدَكِه كَفْتِ اَنْدِ فَوْتِ نَازِ بَا اِسْتِعْمَالِ اَبِ وَادْرَاكِ اَنْ تِيْمِ سَبَبِ اَزْ اَسْبَابِ تِيْمِ سِتْ دَلِيْلِي بَرَانِ يَافْتِه نَشْدِ بَلَكِه اِسْتِعْمَالِ اَبِ
 بَرُوسِي وَاجِبِ سِتْ زِيَرِ اَكِه تَرَخِي اَوْرَا دَرِ اَيِّ صَلَوَةِ تَايِنُوقِ اَكِرِ بَعْدِ زِيْ هَسْتِ كِه بَرَايِ تَاخِيْرِ سَوْخِ سِتْ مِثْلِ نَوْمِ وَهَسُوْ وَجَزْ اِنْ اَبِ اِيْجِيْ كَرْدِه اَسْتِ
 اَوْ تَعَالَى مَكْرَاوِ اَكِرْدِ نَازِ دَرِ هَمِيْنِ وَقْتِ اَكِرِ تَرَخِي بِيْ عَذْرِ سِتْ اَيْ اَكِرِ وَضُوْا مِيْكَنْدِ وَقْتِ نَازِ اَزْ دَسْتِ وِي مِيْرُوْدِ اَبِ لَازِمِ بَرُوسِي وَضُوْا سِتْ وَاتَّمِ سِتْ
 بِالْمَعْصِيَةِ وَانْچِه كَفْتِه اَنْدَكِه طَلَبِ كُنْدِ اَبِ رَا اَنَا اَيْنِ بِمَقْدَارِ مَسَافَاتِ مَحْدُوْدِه پَسِ قَاْنِمِ نِيْسْتِ بَرَانِ حُجَّتِي نِيْرِدِ بَلَكِه اَزْ بَابِ تَخْرِجَاتِ سِتْ اَنْتِي وَكَلَامِ
 دَرِ اَيْنِ سَلَكِ مِشْتَرِجِمِ كُذْشْتِه سِتْ **وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْاَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي الرَّجُلِ الَّذِي يَنْفُجُ دِرْقَةً مَرَّةً**
 كِه جِرَاحَتِ رِيْدِ بَسَرِ اَوْرَا زِ سَنَكِ وَاَنْ اَيْنِ سِتْ كِه كَفْتِ جَابِرِ بَرِ اَمِيْمِ مَادِ رِسْفَرِي پَسِ رِيْدِ مَرُوسِي رَا اَزْ رِفِيقَانِ مَاسْكِي پَسِ جِرَاحَتِ كَرْدِ اَنْ سَنَكِ
 دَرِ سَرِ اَنْ مَرُوسِي خُتْلَمِ شُدِ وِي وَپَرِ سِيْدِ يَارَانِ خُودِ رَا اَيَامِي يَابِيْدِ بَرَايِ مَنِ خُصَّتِي وَتِيْمِ كَفْتَنْدِ نَمِي يَابِيْمِ بَرَايِ تُوْ خُصَّتِ وَحَالِ اَنْدَكِه تَوْقِرْتِ دَارِ
 بَرِ اَبِ پَسِ غَسْلِ كَرْدِ اَنْ مَرُودِ مَرُوسِي هَرْ گَاهِ كِه قَدُومِ اَوْرِدِيْمِ بَرِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّيْ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَوَسَلَّمَ خَيْرِ كَرْدِه شَدَا اَنْخَضَرْتِ رَا بَايِنِ وَاقِعِه فَرَمُودِ كُشْتَنْدِ اَوْرَا شَدَا
 اِيْشَانِ رَا خُدَايِ تَعَالَى چَرَا سُوَالِ نَكِرْدَنْدِ اَعْلَا رَا وَفَتِي كِه نَدَانَسْتَنْدِ حُكْمِ سَلَكِ پَسِ جَزِيْنِ نِيْسْتِ كِه شَفَاءِ عَجِيْ بَعِيْجِ وَنَادَانِي وَنَا فَمِيْدِيْ پَرِ سِيْدِ اَيْنِ سِتْ
 اَنْمَا كَانِ يَكْفِيْهِ اَنْ تِيْمِ وَيَعْصِبُ عَلَيَّ جِرْحَهُ خَرَقَةً جَزِيْنِ نِيْسْتِ كِه بَسِ بُوْدِ اَوْرَا اَيْنَكِه تِيْمِ مِيْكَرْدِ وِي بَسْتِ بَرِ جِرَاحَتِ خُودِ
 جَامِهِ پَارِهِ رَا شَرِ مَسْمُوعِ عَلِيْهَا وَيَغْسِلُ سَاحِلَ جِدِّه اَبْشَرِ مَسْمُوعِ مِيْكَرْدِ بَرَانِ خَرَقَه وَحِي شَسْتِ بَاقِي اَنْدَامِ خُودِ رَا وَدَرِ اَيْنِ حَدِيثِ دَلِيْلِ سِتْ

بر جمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این شکل است پس گفته اند که محمول است بر آنکه اعضای وضو مجرد بود و اساس آن
 باب متعذر شد پس عدول کرد بسوی تیمم پسر روان ساخت آب را بر بقیه بدن خود و اما شبیه پس در سر بود و واجب در آن غسل است لیکن متعذر شد
 بسبب شجر و واجب عصب او بود و مسح نمودن بر آن لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پسر مصنف حد
 جابر را بنجی سوق کرده که دلالت میکند بر اینکه قول می اندازان بکف غیر مرفوع است و جزین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عباس
 که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان است که گذشت یعنی گفت جابر بر امیر مامور سفری تا آخر قصه رواه ابو داود
 بسند ضعیف زیرا که متفرد است بدان زبیر بن خرقین بضم غای سجه و رای مفتوحه و مثاقه تحتیه ساکنه و قاف گفت دارقطنی کسب بالقو
 و گفت ذمی اند صدوق و قد صححه ابن السکن و خلاف کرد اوزاعی و روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس موهو الصواب گفت مصنف و تلخیص و روایت
 کرده است آنرا ابو داود نیز از حدیث اوزاعی و گفت رسید ما از عطا از ابن عباس مرواه الحاکم من حدیث بسیر بن بکر عن الاوزاعی و گفت دارقطنی
 اختلاف کرده اند در آن بر اوزاعی و صواب این است که اوزاعی مرسل کرد و آنرا از عطا گفتیم این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابو حاتم
 نشنیده است آنرا اوزاعی از عطا بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی
 و نقل کرد ابن السکن از ابی داود که حدیث زبیر بن خرقین اصح است از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی است که وارد شده است در مسیح و جیمه
 و واقع نشد در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خرقین متفرد است بسایق وی تنبیه کرده است بر ابن ابی القطان
 و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطاب بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد
 مروی پس امر کرده شد بغسل پس مژد پس ذکر کرده شد باحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود چه شد ایشان را گفتند او را بکشد ایشان را خدا
 سه بار فرمود این کلمه را تحقیق گردانیده است خدای تعالی صعب یا تیمم را ظهور و ولید بن عبد الله را دارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد و او را سیکه
 تصحیح این حدیث او ننوده و او را شاهدی ضعیف است از روایت عطیه از ابی سعید خدری مرواه الدارقطنی و نیز در روایت عطا ذکر مسح بر جیمه
 نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خرقین باشد انتهی و فیه و درین حدیث اختلاف است علی داویه بر راوی او که عطیات
 چهاروی زبیر بن خرقین از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلاغا از عطا از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا اخبار
 یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت است آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت ما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعذر اند بر وجوب مسح
 بر جاتریاب و در وی خلاف است میان علما بعضی گویند مسح کند و نابراین هر دو حدیث اگر چه ضعیف اند و لیکن عضد یکدیگر اند بقیاس مسح بر
 خفین بر عامه و این قیاس مقوی نص است در سبل گفته و هو الظاهر و عمر بن عباس رضي الله عنه قال من السنة الاصل
 الرجل بالتيمم الاصلوة واحداً گفت از سنت است اینکه نماز نگذارد و مرد بلکه زن نیز بیک تیمم مگر یک نماز شتر تیمم للصلاة
 الاخری باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و محتمل که مراد
 طریقه مسکونه فی الدین مشروع و مسلیم باشد و حدیث دلالت است بر اینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذکور شد شافعی است زیرا که
 نزد وی واجب است تیمم برای هر فریضه و ندبه ابوصحیفه و اصحاب او حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز پاک خواهد بیک تیمم بگذارد و هیچ وضو ناب
 عموم اخبار و قیاس فرائض بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این است که وضو نافع حدیث است و حکم نوافل بر تخفیف است چنانچه بر احوال مانند آن گذارد
 میشوند و عموم مخصوص است با آنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضه مجتمعه رواست زیرا که جمع هر دو را همچو یکی میگرداند و جواب داده اند

که انجمن معتبر نیست زیرا که اعتبار بخایر هر دو فریضه است و در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که سباح میشود تیمم انچه سباح میشود بر وضو و غسل
 برای کسی که آب نیابد یا بر سر ضرر از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفرغ از نماز و باشتغال بغير نماز و نه بخروج وقت علی ما هو الحق و خلاف درین مسئله
 معروف است و در حجة الله البالغہ گفته تیمم غلیظه وضو و غسل است پس انچه متوضی را بوضوی خود و مغتسل را بغسل خود می بایست که غسل گذاردن نماز
 و غیره آن همه تیمم را هم جائز است پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیرا که حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب است یافته شد
 انتی رواه الدارقطني و البیهقي باسناد ضعيف جدا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیرا که بروایت
 حسن بن عماره است و او ضعیف است و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنه و هما ضیفان و اثر ابن عمر واضح است
 مگر سقوف و مرسل است پس قائم نشود بدان حجت اصل اینست که او تعالی تراب را قائم مقام آب گردانیده و معلوم است که واجب نیست وضو بآب مگر از
 حدث فالتیم مثله و باین رفته است جماعتی از اهل حدیث و غیر رسم و هؤلاء تقوم و لیلا و چون تیمم مثل وضو و نواقض و مسی نیز همان
 نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست مگر باینکه نواقض وضو
 دلیلی که حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتضاست بر نواقض وضو است

باب الحيض

حيض یعنی سیلان است میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز ازوست و در شرح عبارت است از خونی که از رحم
 زن بر آید بی علت و ولادت و انچه بجلت بر آید آنرا استحاضه گویند و انچه بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و حیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حاء
 که بران زن باشد و بیفتد یکبار حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد است ازین جهت است که حامل حیض نمی آرد و انچه فاضل می ماند
 از غذای که و بیرون می آید آن خون است بعد از آن خون را که ماده حیض بود خون میگردد و اندک باین سبب کم است که مرخصه حیض آرد و حاکم و غیره
 از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حواله بود بعد از مهبوط از جنین و در حدیث دیگر آمده که این چیزی است که نوشته است آنرا پروردگار بر و مقرر
 آویم و نیز آمده که مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلف می شدند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض
 و منع کرد ایشان را از آمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم منافات با نسای بنی اسرائیل ندارد و چه بنات آدم
 بی واسطه مرآت نیست و الله اعلم و عن عایشة رضي الله عنها ان قاطبة بنت ابي جهش بدستیکه فاطمة و خیر ابی بکر
 و ضبط وی در اول باب نواقض گذشت کانت تستحيض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونی است که روان میشود از فرج
 زن در غیر هنگام وی پس آمد فاطمة نزد آنحضرت و گفت من نمی دانم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز افعال لها پس فرمود او را
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ان دم الحيض دم اسود يعرف بدستیکه خون حیض خون سیاه می باشد و شناخته
 میشود و ای می شناسند آنرا زنان فاذا كان ذلك بمرکات فامسک عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را
 از نماز فاذا كان الاخر فرق ضعی و صلی پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران
 و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض است والا استحاضه است و قد قال الشافعي فی حق المبتدأة و در نواقض
 گذشت که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این رگ است پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را
 و این حدیث منافی نمیست زیرا که قول منی که خون حیض سیاه می باشد شناخته میشود و بیان وقت اقبال و او با حیض است پس مستحاضه چون تمیز

کنند یا حیض خود را بمصفت دم یا بآدم روی و روقت عادت اگر متعاده است عمل نماید بعبادت خود و تحمل است که فاطمه متعاده باشد و مردان این قول که پیش از حیض تو عادت وی بود یا غیر متعاده است پس مراد اقبال حیض وی بمصفت بود و نیست مانع از اجتماع دو معرفت در حق و محقق غیری و مستحاضه را احکام است از آنجمله آنکه جائز است طمی او در حال جریان دم است چنانچه نزد جماعیه علمای آنکه وی همچو طاهر است در حکم نماز و روزه و غیره مافیه فی الجماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیل بخرم جماع نیامده این عباس فرمود باید او را زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم است یعنی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از آنجمله آنکه امر کرده شود با احتیاط و طهارت حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو و قبل تنم و بپوشد فرج را بپنبه یا پارچه جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون بند نشود فرج را الکام کند بطریقی که در کتب مطوله معروف است و این واجب نیست بلکه اولی است از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت پست و وضو کند و از آنجمله آنکه وضو کردن وی پیش از دخول وقت نماز جایز نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری نیست نیست او را تقدیم آن بر روقت حاجت رواه ابوداؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و استنکره ابو حاتم و زکریا که از حدیث عدی بن ثابت

عن امیه عن جده است و جد وی شایسته نمی شود که گیسو و تضعیف کرده است این حدیث را ابوداؤد و نیز **وعنه اسماء بنت عمیس** بضم همزه و فتح میم و سکون تختیه اسما دختر وی زن جعفر بن ابی طالب است بجزت کرد و همراه وی بحبشه و زایید برای او عبد الله بن جعفر را و محمد و عون را پسر بجزت آورد و مدینه و چون شهید شد جعفر تزویج کرد او را ابوبکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون وفات کرد و صدیق بنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خدایان و مخلصان فاطمه زهرا علیت نبوت رضی الله عنهم روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابوموسی اشعری عند ابی داؤد نزد ابوداؤد و باین لفظ که گفت اسماء گفتیم ای رسول خدا بدرستی که فاطمه بنت ابی جیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت و در روز پس نماز گذارده فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان است و لتجلس فی مزلک می باید که بنشیند آن در مکرک بکسر میم و سکون را و فتح کاف نام آوند کلان است که گرفته میشود و روی آب برای غسل و در نمایه گفته که شسته میشود در آن جامه و میم زانده است و این آوند خاص است مرزبان را فاذا رأت صفرة فوق الماء پس چون بیند ز روی بالاسی آب و این علامت است آخر وقت ظهر است چه شعاع آفتاب و آخر وقت ظهر ز رنگون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغییری بدان راه می یابد اگر چه ظاهر نیست و این غیر صغیر است که در آخر وقت عصر می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آید فلتغتسل للظهر و العصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند در ظهر عصر را یک غسل و تغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشاء یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز و تغتسل للفرج غسلا واحدا و غسل کند در فجر را یک غسل و این غسل سوم است پس ازین حدیث و حدیث حمه چنانکه باید معلوم شده که در هر روز و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بوجوب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بعدم و جواب گفته اند که تراش امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف است و بین البیهقی ضعفها و گفته اند منسوخ است بحديث فاطمه بنت ابی جیش که وی وضو میکرد و برای هر نماز سه غسل مگر آنکه نسخ محتاج معرفت تاخر است مندری گفته حدیث اسماء حسن است و جمع میان می حدیث فاطمه باین طریق است که غسل را مندوب گویند بقرینه عدم امر فاطمه را بدان و اقتصار بر امر وی بوضو پس وضو واجب باشد و قد جنح الشافعی الی هذا انتهى و تنق صفا فبما بین ذلك و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشاء در صورت غسل برای مغرب و عشاء

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی آن نوشته که مراد نوافل است و اوقاتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل بگذارد و وضو کند و نفل کرده است این حدیث را احمد و گفت ابو داود و روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز حکم کرد و او را آنحضرت که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهى سیدی و والدی قدس سره نوشته که در امر باغتسال خلاف است میان ایامه بنا بر اختلاف احادیث مذکور بن عمرو بن زبیر و عطاب بن ابی رباح و جوب غسل است برای هر یک نماز و مردی است از علی و عباس و عایشه که هر روز یک غسل بر او و در ابن سبب و حسن آنست که غسل کند از نماز تا نماز ظهر همیشه و توبیخ کرده است ابو داود و در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را با بی علمی و نوشته و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال ظهر زیرا که اصل عدم وجوب است و صحیح نشده است امر کردن بان جز یکبار درین حد که اذا دبرت فاعطی عنک الدم و صلی انتهى و عن حمزة بفتح حای جمله و سکون یهم بدنت محض بتقدیم جیم مفتوحه بر حای جمله ساکنه و شین مجیمه خواهر ام المومنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد ترمذی و طبری بن عبد الله آمد قالت کنت استخاض حیضه کثیره شد بد که گفت حمزه بودم من که استخاضه میکردم بسیار سخت استخاضه و در سنن ابو داود بیان کثرت آمده که گفت میرزیم بنی فاتیمة النبی پس امم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم استفتیة تطلب فتوی کم او را و خبر دهم از حال خود پس با فتم آنحضرت را و خانه اخت خود زینب دختر جحش پس فتم چه میفرمائی مراد حکم این استخاضه که تحقیق منع کرد مرا نماز و روزه را فرمود بیان کنم مر ترا پاره پنجه را که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین است فرمود پس بجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر است فرمود بکبر جامه را گفت ازین هم بیشتر نیست مگر آنکه میریزم خون را بر تختی سخت فرمود بیک کلم میگویم ترا بد و چیز هر کدام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر فتوی شوی بر هر دو چیز پس تو داناتری قال فرمود او را انما هی رکضة من رکضات الشیطان نیست این علتی که رسید است یعنی استخاضه باین خط و حیرت که افتاده تو در آن مگر رکضة از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه فراموش کنی عادت تو پس گو یا رکضة نیست از وی و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدن و برانگختن اسپ برای دوانیدن و نیست این سنائی آنچه گذشت که آن یکی هست که عاقلش خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را لث زد تا آنکه روان گردید و انظر همین است که رکض وی حقیقه است چه نیست مانع از حل وی بر حقیقت و از آنجا معلوم میشود که شیطان را و بر بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها اگر قناری گرداند که بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید فحیض بفتح تا و حاوی می شده سبعة ایتا و او سبعة ایتا هر پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن در آن و ترک مطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادات زنان که مائل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا تخمین گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبب گفته کلامه و نه برای شک است و نه برای تخمین بلکه برای اعلام این معنی است که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهى و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بر وجه تخمین بلکه باعتبار حال زنان قبیل است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره کرد بسوی این خطابی و گفته بحمل که این زن را عادتش باشد لیکن فراموش کرده و نمی داند که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحریر کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر یقین یکی ازین دو عدد انتهى غرض آنکه فرمود حائض شود شش روز یا هفت روز و علم خدا شوا غلتسله فاذا استنقأت فصله پس غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس گاه که پاکیزه شدی محسب و

پس گذار نماز اربعه و غشس بن بست و چهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثة و غشس بن بست و سه روز بقدرت
ایام حیض هفت روز قرار می و صومی و صیلم و روزه دار و نماز گذار از فریضه و تطوع هر چه خواهی فان ذلک یجزيک و کذلک فافعل
پس بدستیکه آن کفایت میکند ترا و همچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن بست بهما
روز یا بست و سه روز نماز کن و روزه دار حکما حیض النساء چنانکه حیض میبند زنانه و در سن ابوداود و زیاده کرده و چنانکه پاک می شوند
ایشان در وقت حیض خود و ظهور خود و در وی رواست بسوی غالب احوال زنان بعد از آن بیان امر ثانی ازین دو امر کرده و فرمود فان قویت
على ان تؤخرين الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحا ضمه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت و در وی اشعارست
بعدم و وجوب غسل بر وی زیرا که واجب همان وضو است برای هر نماز بعد از غسل از حیض بم و رشتن یا هفت روز غسل مندوب است و لعل العصر
و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت و این لفظ ابوداود است و مراد تاخیر ظهر است یعنی بگذار آنرا در آخر وقت وی و جمع صوری کند
میان هر دو نماز شمر لغسله صحن تطهر به پستریک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر و عصر است وقتی که پاک شوی و این لفظ در سنن
ابوداود نیست بلکه لفظ وی این است ففصلین فتجمعین بین الصلّاتین الظهر والعصر یعنی جمع صوری کما عرفت و فصل بین الظهر والعصر جمعاً
و نماز گذاری نماز ظهر و عصر هر دو نیست این لفظ ابوداود و کما عرفت شمر تؤخرین المغرب والعشاء پیتر تاخیر کنی مغرب و عشاء اولین
لفظ را وسیل گرفته مگر در نسخ بلوغ المرام موجود است و این تاخیر و احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشاء چنانکه
جمع میکند مسافر و مذنب فقی جمع تاخیر چنانکه از کلام طبعی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که خفیه تاویل کنند
جمع مسافر و آنرا جمع صوری می نامند چنانکه شیخ ابن حجر و ابن تهریم کرده و جعل این امر ثانی آنست که هر روز غسل کنی یکی برای ظهر و عصر
و دیگر برای مغرب و عشاء و غسل گیر برای فجر و دوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول می ان قویت علی ان تؤخری الظهر الخ اشارت است بدان
زیرا که ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود و این مذهب علی و ابن سعید و ابن زبیر و جماعه از تابعین است و کتب معتبره
این مذهب شبهه الیقین است و بجهت این عباس جمع است بین الصلّاتین بغسل و این شبهه است باین حدیث که در وی تیسیر و تسهیل است
نسبت بغسل برای هر نماز شمر لغسلین و تجمع بین بین الصلّاتین پیتر تاخیر کنی مغرب و عشاء را پیتر غسل براری و جمع کنی میان
دو نماز فافعل پس بکن این دو غسل را و این جمع را میان این دو نماز و لغسلین مع الصبح و فصلین و اگر قوت دارد
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح و نماز گذاری پس بکن آنرا و بگذار نماز فجر را و روزه دار اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد وقتال فرمود
هو اعجب الامورین علی این غسل کردن بوجه مذکور خوش آئینده ترست نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت است
و تسهیل و تیسیر است ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت است علی الله علیه و سلم پس در حکم فروع باشد مگر آنکه ابوداود گفته رواه عمر بن ثابت عن ابن
فقال فقالت حمنة هذا اعجب الامورین الی ثم فعله من قول النبی صلی الله علیه و سلم و درین صورت در حکم موقوف باشد و الا الخمسة الا النسائي
یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و حسنه البخاری مندرجی در مختصر السنن گفته خطاب گفت بعضی علما ترک
کردند قول باین حدیث زیرا که ابن عقیل را وی اولیس ناک است و ابوبکر بهیشتی گفته متفرد است بدان عبدالله محمد بن عقیل و او مختلف نیست در احتجاج
و روایت کرده است این را ابن ماجه و ترمذی گفته ترمذی هذا حدیث حسن صحیح و گفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هو حدیث
حسن و گفت احمد هو حدیث حسن صحیح و ازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح است زیرا که ایله مذکورین تصحیح وی کرده اند

و نیز معلوم شد که مصنفان این حدیث را از غیر لفظ ابو داود آورده از الفاظ یکی از خمسة چنانکه تنبیہ کردیم بر آن و درین حدیث دلیل است بر اجماع جمع و نماز در وقت یکی از آن هر دو بعد از آنکه اگر یکی عذر میباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی مباح نکرده بلکه امر نمودند او را بتوقیت کما عرفت و عونه عایشه رضی الله عنهما ان ام حبیبه بدنت حشش بدستیکه ام حبیبه دختر محشش خواهر ام المومنین زینب حمه مشهورست کمینت خود و گفته اند که نامش حبیبه است و کمینت وی ام حبیب است بغیر ما قاله الواقدی و تبعه المزنی و رحمه الدارقطنی و مشهور در روایات صحیح ام حبیبه است با ثبات تا و بود زیر عبد الرحمن بن عوف کذا فی الفتح و مصنف در تلخیص گفت و از غراب است آنچه سبیل از شیخ خود محمد بن نجیح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کمینت و مراد ازین تصویب تصحیح چیزی است که در موطا وارد شده که زینب بنت محشش زیر عبد الرحمن بن عوف بود انتهى و در تصنیف گفته قاضی عیاض در شارح الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت محشش هیچگاه در کجای عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در کجای وی بود ام حبیبه بنت محشش است خواهر زینب و در احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمه بنت محشش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت پس بعضی گفته اند که ام حبیبه حمه هر دو برص استحاضه مبتلا شده بودند و الله اعلم انتهى گویم گفته اند که زینب نیز صواب است زیرا که نام خواهر وی ام المومنین در اصل بزه بودند زینب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا تغییر کرد و بنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور کمینت شده بود و یونس ابن وهب گفته که محشش راسته دختر لودی یکی زینب نام داشت و دیگر حمه زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه استحاضه می شدند و ذکر کرد بخاری آنچه دلالت دارد بر آنکه بعضی اصحاب المومنین استحاضه بودند پس اگر صحیح شود که هر سه استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علمای شمار کرده اند زنان استحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سید شارح ایشان بده زن و الله تعالی اعلم مشکک الی رسول الله شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم الذکر خون استحاضه را در تصنیف گفته تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لیکن جمیع موافق عادت ناست و بر طریق که خدا می تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حامل شده از زنان بر طوبی و فساد او عیبه دم پس کنایت کرده شد از فساد او عیبه بقصد عروق انتهى کما تقدم فقال ام کلثوم قدر ما كانت تحببک حبضتک ثم اغتسلت فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو بیشتر غسل را و نماز گذار و کانت تغتسل لكل صلوة و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را بغسل کذا فی السبل شافعی گفته این غسل کردن اول بطریق قطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر تحیره و لیکن بروی نیز واجب همان وضو است کذا فی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز واجب است بلکه آنچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمیز و غیره بقرآن غسل کند چنانکه در صحیحین از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض ترک کن نماز را و هرگاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و آنچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار را در پیش نفس خود میکرد و آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق و س این بود که بعد از آنچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل را و این دلیل است بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل است که بعد از او بار حیض میباشد و ثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز و در طریقی که غسل برای هر نماز آمده بشل آن حجت قائم نمی شود خصوصاً وقت معارض اتفاق و با حدیث صحیح وارد درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ است بر زنان و اینها حکم عقل و علم دین اند و شریعت مطهره سحر سحر است و حق تعالی گفته مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ أَنْتُمْ

واین داخل حرج است و خارج از استطاعت رواه مسلم در سبیل گفته حدیث دلیل است بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفت که آن ایام عادت
 اوست چنانچه می گویند قبل استحاضه بود و وصف خون می که سیاه می باشد معروف است و همچنین عادت زنان از ایام محدوده و اقبال از ایام حیض معروف است
 و اما حدیث استحاضه گذشت و مراد حصول ظن است نه یقین برابر است که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افاده آن میکند بلکه نیست مراد
 مگر حصول ظن حیض و اگر متعدد شود و امارات اقوی تر باشد در حق وی بهتر چون حاصل شود ظن و ال حیض واجب شود و بر وی غسل و وضو کند برای هر نماز یا جمیع کند
 بجمع صورتی بود وضو و اگر چه بعضی در حق وی باین معنی وارد نشده و لیکن جواز وی معلوم هر یکی است و اما گذاردن وی می توان اهل را بوضوی فریضه پس سکوت عتقه
 و علماء درین همه اختلافناست و سخن امر عطیة رضی الله عنهما نام وی شمیم است بضم نون و فتح سین و مملو سکون مثناة تحتیه و فتح
 موحده دختر کعب است و گفته اند دختر حارث انصاریه بجهت کردن رسول خدا و غرامی نمود همراه وی دو و اما میکرومضی و جرجی را و بود از کبار صحابیان
 جماعتی از وی راوی است قالت کتابا لاعداء الکدرة و الصفرة بعد الطهر شیئا گفت بودیم ماکه شمار نیکو دیدیم که رت و صفرت را
 بعد مکر یعنی پاک شدن از حیض چیزی و در سبیل گفته مراد بطنه قصه بیضا است و بیضی حیض و اختلاک کرده اند علماء در قول می گفتم و گفته اند که در حکم
 رفع است زیرا که مراد بیان زمانه آنحضرت و علم می بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این برای بخاری است از علمای حدیث پس تحت
 باشد و این حدیث دلیل است بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف و تشدید صا و
 و در وی خلاقی معروف است در میان علماء انتهی و در مصنفی گفته قصه که را گویند و آن کنایت است از سفید بر آمدن پا چنانکه در فرج نگاه داشته باشد
 می آمیزش خون و بعضی گفته اند که قصه چیزی است سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر ازین کلام و جاول است پس چون
 از فرج زنان پا چنان سفید خالص آید و آن بانقطاع دم و صفرت باشد حیض و منقطع میشود و همین است مذکور فقها که صفرت و کدرت در ایام
 حیض تلحق بحیض است و اگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود و جامه بر اند که حیض نیست و به قال احمد و نزو شافعی حیض است بشرطیکه از پا نرفته و نه
 تجاوز نکند و ابوحنیفه گفته که حیض است بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاری و ابوداؤد و الحاکم و اللفظه و رواه الامام
 فی مستخرج و الدارمی و لیکن بل بعد الطهر بعد الغسل گفته و بخط مصنف رح یافته شد که سناد بعد الطهر صحیح است بشرط بخاری و عن
 النس بن مالک رضي الله عنه ان اليهود كانوا اذا حاضت المرأة فيحصرها يومين و هو وقتي كحيض سكر ذنبي و میان ایشان
 امر بواکلوها یعنی خوردن با آن زن و نمی در آورند زن را و همچنین نیکو دارند با ایشان در خانه پس پس سیدنا اصحاب رسول خدا ازین
 حال که حق است یا باطل پس فرمود و خدای تعالی این آیت و كَيْسَلَوْا عَنْ الْحَيْضِ قُلْ هُوَ آذَنِي قَاعَزُوا النِّسَاءَ فِي الْحَيْضِ
 و كَلَّا تَقْرُبُوهُنَّ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تفسیر این آیت اصنعوا كل شيء الا النكاح بکنید با زنان هر چه
 از مواکلت و مضاجعت مجالست و محالطت مگر جماع و بقیه این حدیث در مشکوٰۃ مذکور است رواه مسلم گفته اند که سائل ازین ابوالدرداء
 بود قال الواقدي و صواب است که سید بن حصین و عباد بن بشر بودند کما فی الصحیح و عن عائشة رضي الله عنها قالت گفت تا
 بودم من که غسل میکردم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم از یک طرف و ما بر دو جنب بودیم و کان یا صرعی قائم بود و بود آنحضرت که امر میکرد مرا
 که از لوبنم و روغنیش پس از اندامی بستم آنرا بر تنای مشدوده و مبتدئای قاعده صرف آنرا باید بهمنزه پیش از تافیها شستن و انا حائض
 پس میسرسانید بدن خود را بدین من و من حائض می بودم و این صریح نیست در استمتاع بلکه در وی صرف الصاق بشو و بشو است پس معلوم
 شد که استمتاع بچیزی که در آن است حرام است و جدا از آن و نفقه از آن تا زانو است و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی است و اما حدیث

و غیر تا طهرست و در آن و از حدیث سابقین معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائزست و این خبر بسبب امام احمد و ابو یوسف محمد و بعضی اصحاب شافعیست و گفته اند که گوید و آخر امر نوسج و ترخیص کرده اند و جز وطی هر چه باشد تجویز نموده اند اما مشک نیست که احتیاطا و احتراک در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعی راسته مذہب است و اصح آنست که حرام است و دوم آنست که مکروه است بکراهت تنزیہی و مختار اینست سوم آنست که اگر شخض باشد که نسبت بنفس خود از فرج تواند کرد و وثوق تام داشته باشد یا بکثرت ضعف شهوت یا بسبب قلت وضع جائزست و الا نه و خط سیدی المدی قدس سره یافتم که استمتاع با عادی وطی مذہب ثوری و اوزاعی و احمد و اسحق و ابو ثور و داود و محمد بن حسن و ابن منذرست و اختاره النووی فی شرح المہذب و حرمت استمتاع با مین الکرکبة و المرأة و غیره فرج نزد بعضی جائزست و حجت می اصنعوا علی شی الا نکاح و مفهوم این حدیثست و نزد بعضی مکروه و نزد بعضی حرام و الا اول اولی اللیل و اگر جماع کند و وی حائض باشد آثم شود و باجماع واجب نیست بروی چیزی و گفته اند که واجبست بروی صدمه بحديث آئیده انتهى متفق علیه و **عمر** ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است از ابن عباس از آنحضرت و روایتی که می آید و جماع میکند زن خود را و حال آنکه آن زن در حالت حیض است قال یصدق بعد یئارا و نصف دینار فرمود و تصدیق کند یک دینار یا نیم دینار که بحسب یارمانزدیک یک روپیہ بشن آن می باشد و بعضی عتق رقبة گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان و به قال ابن سعید و جوبا و گفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اهل علم و زعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف است و طبیعی گفته اکثر بر آنند که کفاره آن استغفار است و بسبب شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند و در تفسیر گفته و در روایتی است که چون رسیدم و وزن در اول دم و دوم امرست پس یک دینار و اگر رسید او را و انقطاع دم و دوم صفرست پس نصف دینارست و در روایتی است که چون رسید او را و دوم پس یک دینارست و چون رسید و انقطاع دم نیم دینارست رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و صححه الحاکم و ابن القطان و ابن دینار و یقین العیون و صحیح غیرهما و قفه علی بن عباس رضی اللہ عنہ و درین حدیث روایتهاست این یکی از انبیا و رجالی در صحیح اند و معذلک روایتش مضطرب است شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البتہ اخذ میکردم بآن متصرف گفته اضطراب در سناده و متن این حدیث بسیارست و گفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیثست و بدستیکه و مبررات است و واجب نیست اینکه ثابت کرده شود و روی چیزی برای مسکین و نه غیر او مگر به لیلی که مرفوع نباشد از آن و طعن نبود و آن درین سلسله معدوم است انتهى گویم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدستیکه اسحاق نظر کرده و تصحیح وی و جواب او از طرق طعن در آن آقره ابن تمیم و قواه فی کتابه الامام و بصوبه المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بر آن و اما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر و شافعی پس اصل بر آن نه است پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برات و کفاره قول احمد و اسحق است و ابن المبارک گفته که استغفار کند و نیست کفاره بروی باین گفته اند سعید بن جبیر و ابی بکر بن محمد **و عمر** ابی سعید بن الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليس اذا حاضت المرأة لم تفضل و لم تصوم فرمود آیانست اینکه هر گاه حیض کند زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد و این جمیع علیه اما روزه را قضا کند چنانچه و حدیث عایشه است باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز و این در صحیحین غیرهاست و ابن منذر و نووی غیر باجماع مسکین نقل کرده اند بر آن عدم دخولی در مسجد باین حدیثست که لا یحل المسجد لحائض لا جنب اما عدم قرارت وی قرآن را

پس بحديث ابن عمر بن حزم است واین هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاضی از کراهت و اگر چه بدیهه تحریم نرسند زیرا که خالی نیست
از مقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح است و تحریم متفق علیه تمام حدیث نیست و ذلک من نقصان اینها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
وین زمان است و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یکث اللیل یا متصل و تفطر فی شهر رمضان فذا نقصان **فی نهال و من**
عائشة رضي الله عنها قالت لما جئنا كفت عائشة ثم رآه آدمي ما يعني در سال حجة الوداع و وی احرام بسته بود و همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
سرفت سرف را که موضعی است میان مکه و مدینه و آنجا قبر ام المومنین سیمونه است و سرف بسین مکه مفتوحه و کسرا غیر منصرف است بنا بر علمیت و تائید
حضرت حمیض کرد و قال النبی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم افعیل ما یفعل الحاج کین آنچه می کنند حاجیان
غیر آن لا تطوفی بالبيت حتى تطهری جز آنکه طواف نکنی بچهار کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را و اردن سجده جائز
نیست و هم در صحیحین است از حدیث عائشه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حائض او کند جمیع مناسک را سوائ طواف آخر حجه و روی نحوه ابن ابی شیبہ
یا سنا و صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و در بخاری دلیل است بر آنکه صحیح است از حائض بجز افعال حج جز طواف بیت و هو جمع علیه و احتکات
کرده اند و علت می نزدیک بعضی منع دخول مسجد است کما تقدم و نزد بعضی همارت شرط است برای آن و اما در وقت طواف پس معلوم است که صحیح نیستند
نیز که مرتب اند بر طواف و طهارت فی حدیث طواف بل که در صفت حج است **و عن** معاذ رضي الله عنه بضم هم و بعین هماء خفيفة
و در آخر ذال بحیره وی ابو عبد الرحمن بن جبل النصارى خزرجی است یکی از ان هفتاد کس است که در عقبه انصار حاضر بودند حاضر شد بدر را و دیگر مشاهد را
فرستاد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی مین قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از عمال بمن بوی سپرده و بود و از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر و اهل عامل شام کرده بود بعد از بی عبیده پس فرمود و طاعون عمواس در سنه عشره قریب سبع عشره و ثمان و ثمانون سنه روایت کرده اند از
عمرو بن عمرو بن عباس و غلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعد از وفات سالکی انه سأل النبی پسید معاذ رسول خدا صلی الله علیه
و سلم ما یحل للرجل من امراته و هی حائض چه چیز حلال است مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض است فقال ما فوق الا زار
فرمود حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤید مذکور است و در سبل گفته در وی دلیل است بر تحریم مباشرت محل ازار و آن با بین السرة
و اگر که است و حدیث اصنعوا کل شیء الا الکحل معارض این حدیث است و آن اصح است ازین فتوای جمع منه و اگر ضم می نمود مصنف آنرا اولی تر است بود
و گذشت کلام در وی و در حدیث عائشه که کان یامر فی فاتر انتهی رواه ابو داود و وضعفه یعنی گفت لعین بالقوی و در سند او شکی نیست
روایت میکنند از سعید بن عبد الله الاعطش در تخفیف متابع کرده شد بقیه و باقی ماند جهالت حال سعید و مانعی شناسیم هیچ یکی را که توشیح کرده باشد
او را و نیز عبد الرحمن بن عازم را وی این حدیث است از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت می از علی مرسل است چون حالش این باشد روایت نمود از معاذ شد
باشد در ارسال و درین باب است از حزام بن حکیم عن عمه نزد ابو داود انتهی و روایت زرین مرین حدیث را باین لفظ است که ما یحل من امراتی و هی حائض
قال ما فوق الا زار و انتعفت عن ذلك افضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادان از ان فاضل تر است از ترس آنکه مبادا حرام افتد اما آنحضرت ازین حکم
مأمون است لیکن محلی است گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لایصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پسید آنحضرت را چنانکه
مر از زن خود و او حائض است فرمود استوار ندی بروی ازار را و پستر کار تو با غلای او است رواه مالک الدارمی و سلا **و عن** أم سلمة
رضي الله عنها قالت كانت النفساء تقعد على عهد النبي صلى الله عليه وسلم بعد نفاسها أربعين يوماً
بودن نفاس کننده می نشست زمانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم چهل روز و در وی دلیل است بر آنکه اکثر مدت نفاس چهل روز است و باین گفته اند چه وقتها

[illegible]

كتاب الصَّلاة

صلوة در لغت معنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از آن جهت گفته اند که مشتمل است برین معانی و فعلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصفیه
سوخن آن باتش و نیز فعلی نرم کردن چوب را است گردانیدن ی باتش آمده است این معنی نیز مناسب است بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را باتش مجاهده میکند
و نمایان دار میسوزد و راست میکند و از انحطاط که طبیعت اوست و اصول است مرا و کتاب الصلوة فرضیت نماز را پنج گانه است بر اوقات آن چه کتب معنی فرض آید
چنانکه کتب عظیم العیام و نحوه و نماز بر این وقت و حال السلام و عقل و بلوغ و بیاکی از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم است

بَابُ الْمَوَاقِيتِ

مواقع جمع میقات است و میقات وقت معین را گویند قال ابن العمام و مراد در اینجا اوقات معینه صلوات خمس است هرگاه که نماز پنجگانه در شب معراج
فرض شد جبریل امین وحی برای تعیین اوقات می فرو داد و با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در روز پیاپی نماز گذارد و اوقات را معین نمود چنانکه باید پس
تقدیر اوقات خمس برای نماز با حکم شارع است عقل و در ریافت آن مستقل نیست لیکن بعضی معانی و حکمتها در آن میتوان یافت که مناسب باشد
ببینا فی الحجۃ البالغۃ و غیرها **ع** عبد الله بن عمر و ان الشبی صلی الله علیه و سلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس
وقت نماز پیشین وقتی است که زوال یافت آفتاب بسوی مغرب همین است آن دلوک که در قول می تعالی است اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوْلِ الشَّمْسِ
یعنی برپا کن نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میان آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت و ال گویند اول وقت اینست و ابتدا بمیان وقت ظهر بجهت آن است

که وی اول نمازی است که بجماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم اوقات نماز و این جهت اورا صلوة الاول گویند نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این است که وکان ظل الرجل کطولہ و برگردد سایه شخص مقدار رازی می و رازی فی زوال عبارت از سایه که در وقت وصال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسبب الراس نمیرسد مقداری از سایه می باشد و رازی این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز بزرگ وقت پیشین است و ذکر رجل درین حدیث تمثیل است والاخری همان مصیر ظل شی مثل است مالم یحضر العصر مادامیکه حاضر نکرده عصر و در بنیاد وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید است در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک است و این بابام مالک نسبت کرده اند پس سیدان سایه باین حد انتهائی وقت ظهر و ابتدای وقت عصر است و در سبیل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر شد ولیکن مشارک است ظهر و قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت است چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند چه وی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهر روز اول بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شی مثل او و روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شی بیک گذارد و وقتی که در آن نماز عصر گذارده بود روز اول پس دلالت کرد بر آنکه این وقتی است که ظهر و عصر در آن شریک اند و در وی خلاف است بجهت ختمت همین است که شنیدیم کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین صیرورت ظل شی مثل آن و میگوید معنی وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت و این بعید است و وقت العصر مالم یضفر الشمس و وقت نماز عصر که نماز دیگر است ابتدائی تن سایه مثل درازی شخص است مادام که زور نشده است آفتاب این وقت اختیار است و وقت جواز تا وقت غروب است و مادام که با صفر از شمس نزد بعضی اخیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزو بعضی تغییر شعاع آفتاب است که بر دیوار با افتاده است چنانکه باید و در سبیل گفته بعد از صفر وقت ادانیست بلکه وقت قضا است کما قال ابو حنیفه و گفته اند وقت ادانیست تا بقیة رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غایب شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر او شیخ در ترجمه گفته نه باینکه ثلثه و ابو یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص مثل قامت می بعد از وی وقت عصر است این حدیث دلیل ایشان است بر روایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین است بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از نه باینکه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین دلیل ایشان در هدایه آنکه حدیث ابرو و ابانظر دلالت دارد بر بار ظهر و باشد خلوت در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در گذرد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل و گذرد و عصر پیش از مثلین نماند و الله اعلم انتهى گویم سند مثلین در عصر از احادیث پیدانیست پس ارجح واقعی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و بانچه هر حدیث باب باند باینکه ثلثه مع صاحبین و وقت صلوة المغرب مالم یغیب الشفق و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غایب نشده است شفق و این لفظ شیخین است و در لفظی اذا غربت آمده این القیم در امام الموقعین گفته درین حدیث دلالت است بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس همین است سنت ثابتة صریحه حکم درین باب نموده است روایت سلم از حدیث ابن عمر و باین لفظ وقت المغرب مالم یسقط ثور الشفق و هم در صحیح است از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق و این متأخر است از حدیث جبرئیل که در مکة بود و این قول است و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز آن بر استجاب این در صحیح است و آن در سنن و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وقت هر نماز مادامی است که داخل نشد وقت نمازی که بعد است و مخصوص است فجر ازین حکم باجماع پس نماز باینکه سوامی است داخل است در عموم و می نیست دلالت فعل مگر بر استجاب پس معارض نشود عام را و نه خاص انتهى و در حجة الله بالافئنة آخر وقت مغرب قبل غروب شفق آخر است و در نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتأخیر گذارده باشد بنا بر وقت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر روز در یک وقت گذارده و این گمان بازن عالم خطا و اجتماع است با بیان غایت قلت است والله اعلم گویم
این احتمال هر چند دور نباشد اما محتاج دلیل است و آنچه از سنت صریح ثابت شده اتساع وقت مغرب است قصر آن و وقت صلوة العشاء المصطفی
اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غیبه است شفق است تا نیم شب بی زیادت و نقصان و تسبیح گفته مراد با وسط اول است و شبی گفته مراد مقدار
نیم شب متوسط است یعنی مقدار حدیث دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب محتمل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد
و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب از ترین شبها و عکس این اولی از نسب است و بر تقدیر این حدود مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع
فجر است انتهى لیکن صبح با کراهت تحریمی است نزد امام اعظم و مختار جمهور قول اول است و در تسبیح گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا ثلث لیل ثابت شده
لیکن احادیث نصف شب صحیح است و عمل بر آن اجب انتهى و وقت الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس و وقت نماز با مدا و از بریدن
صبح صادق است تا آن زمان که بر آمده است آفتاب ظاهر حدیث در آن است که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفارت
و بعد از وی وقت جواز است این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالباً و در وی دلیل است بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر است ازین
حدیث معلوم شده که نیست وقت او برای عصر بعد از شمس و برای عشا بعد از شمس و دیگر معلوم شده که هر یک که هم قبل غروب
در یافت می تمام نماز عصر دریافت اگر چه لفظ دریافت مشعر است بترخی از وقت معروف بخند و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن در آمده لیکن در نماز
عشا نیامده اما در مسلم است که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی است که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر و ازین امتداد وقت هر نماز تا دخول
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص است بفجر چه آخر وقت و تا طلوع شمس نیست وقت برای نمازی که بعد از است همچنین نماز عشا که آخر وقت و س
تا نیم شب است بعد از وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان وقت اما هیچ دلیل بر آن مبض نیست
و صاحب بل ستیفای کلام دین باب رساله المواعیت فی المواعیت کرده و او مسلم این است اوقات نماز پنجگانه و روی که می شناسد آنرا هر عالم
جاهل قروی بدوی خرو عبید و ذکر و انشی و تعلیم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باست معروفه و اما توقيت آن بحساب منازل قمریه پس بدعت است باتفاق
است سید علامه محمد بن اسمعیل المیرج و بعض فتاوی فرموده نیست ممکن که دعوی اند عالمی از علمای دنیا که بود این توقيت و عصر و صلی الله علیه و سلم
یا عصر خلفای اشدین بلکه ظاهر شد این بدعت و عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن بر آورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال ننموده
و این علم کسانی است که حق تعالی در حق شان فرمود فَلَکُمَا جَاءَ تَهْجُرُ دُکُلًا بِالْبَسِیْنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ پس اقل احوال
مقرن این حساب آن است که اهل بدعت باشند و هر بدعت ضلالت است و عظیم شد این بدعت و در حرمین شریفین چه در کعبه عظمیه اعتماد نمی کنند مگر بر همین ایشانرا
درین باب انواع مؤلفات است مثل ربع مجیب مانند آن که تدیس می میکنند و آنرا میخوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بر آن است و این علم ازان
علوم است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان آن فرموده علم لا یفیع و جل لا ینفع و این علم از علوم اهل کتاب است چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب و اثر
میباشد و بر مسلمانان از یونان اهل کتاب داخل شده انتهى و لکن من و مسلم راست از حدیث بریده بضم موصوده و ال جمله کنیت ابو عبد الله
و ابوسهل و ابو الحصیب است و وی بریده بن الحصیب لاسلمی است بضم حای جمله اسلام آورد قبل بدر لیکن حاضر نشد آنرا و نمود بیعت رضوان و ساکن شد بهینه
و تحول کرد بسوی بصره پسر ترفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد و در مرو و بزنانه نیز بدین معاویه در سنا انفتین و ثلث و ستین روی عنه جماعه
فی العصر در بیان وقت نماز عصر و الشمس بیضاء نقیة بنون قاف و تحتیه مشدوده یعنی و آفتاب سفید و پاک است از آلالش ز روی می تریگی
و نزو بخاری و مسلم است از حدیث افع بن خبیج که بودیم ما میگذاردیم نماز دیگر را بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن خمر کرده میشد جزو یعنی شتر کشنه

او را صفت و هو قول ابی حنیفه و العاصم من فقها ثانی و باین قول امام محمد رو کرده اند سنت تعجیل عصر و گذاردن می بر یک مثل او حافظ ابن قیم رحمه الله بجا بایش گفته اند که کلام دلالت بر این حدیث تعجیل یعنی حدیث عمل بود و نصاری بر قیاط بریکه داخل نمی شود و وقت عصر تا آنکه سایه هر چیزی در چندان او شود بنوعی از انواع دلالت و جزین نیست که دلالت بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس قصص از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتهی گویم و قول امام محمد تاخیر عصر مقید است بحد آن آفتاب سفید و پاک این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی است یا قدری کمتر از آن بعد و مثل خود آفتاب و بیضا و غیره فالصفت نمی باشد پس حجت در آن بر مثلین چنانکه باین نیست و نیز در وی تصریح نیست تاخیر عصر مثلین نیز و در حدیث در بیان زیادت اجرامت سابقه و این امت است نه بر بیان اوقات نماز پس احادیث صحیح و آورده و تعجیل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گذاشته در توقیت عصر باین حدیث و غیره بعد از آنکه و احتجاج بر بعضی است کما لا یخفی و حدیثان المحدثین بعد سر حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که آنچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح است و مدلول حدیث بعین قدرت که باین صلوٰۃ العصر الی مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار الی صلوٰۃ العصری باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه درست گردد و این معنی بدون تاخیر عصر اول وقت آن مستحق نمی شود و اما آنچه از بعضی فقها منقول است که باین حدیث تمسک کرده اند در آنکه وقت عصر از ما بعد مثلین شروع می شود و قبل از آن وقت ظهر است پس دلالت حدیث بر آن ممنوع است اگر لفظ ما بین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این است که می شد لفظ ما بین صلوٰۃ العصر الی مغرب الشمس است و ظاهر است که صلوٰۃ العصر اول وقت مستحق نمی شود تا حاصل گردد و در التنبیه بر مقاله ما بین نماز عصر بروفتی آنچه معمول آنجناب بود تا وقت غروب آن کمتر از ما بین نماز عصر باشد گویا ابتدای وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد و اگر کسی را بخاطر رسیدن که تشبیه بر تفهیم است و درین صورت تخمیل لازم می آید زیرا که صلوٰۃ عصر تعیین نیست بر کسی در وقتی از اوقات متعین میخوانند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین است گوئیم تشبیه برای تفهیم مخاطبین است و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناسند پس است بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد و دیگر از اذیاسماع از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم متحقق شد نظیر آنکه حضرت عایشه در وقت محمول نماز عصر آنحضرت فرموده است کان یصلی العصر و الشمس فی بصرتنا لم یظهر الفی بعد و معلوم است که این بیان تفسیر غیر از کسی که آن حجر مبارک دیده باشند و بدون آفتاب را در آن حجر و ظهور سایه را در آن قیاس کرده باشند فائمه نمیکند که از این تفسیر باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که درین عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل ما بین العصر الی المغرب بظاهر خود روشن است زیرا که موافق قاعده ظلال انقضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند و اکثر بلدان پس و قنین مساوی باشند نه زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد امام از ما بین الظهر ما بین وقت متعارف للصلوٰۃ است یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصاً در ایام صیف که ابرار آن مستحب است و الله اعلم انتهی **و عن**

ابی بکره الا سلمی بفتح موحده و سکون زانامش فضل بن عبید است و قیل بن عبد الله مسلم ان قدیم است قاتل عبد الله بن عطل و همیشه غزا که و همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزا نمود و سحر اسان و مرور و مرور و قیل بغیر باینستین او غنیمتین

قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را و پست بر پشت یکبار با سوی رخت جای بود و باش خود رخت بفتح را و سکون جای محله فی اقصى المدینة و نهایت مدینه و این حال است از رخت یا صفت او است و الشمس حیة و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و نقی و قوی الاثر از روی حرارت و لئون و انارت شافیه گویند که این در وقت رسیدن سایه مثلین نمی باشد و راست میگویند و نیز در حقیقت درین بحث است و بجا است و از امام احمد محلی است که افضل در وقت غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و شک نیست که اربع و درین باب مذہب مختار اهل حدیث و ائمه ثلاثه و زفر و صاحبین است کما مر مراراً و کان لیستحی من ان یؤخر من العشاء و دوست میداشت اینک تاخیر کرده شود نماز عشاء را و از تاخیر ثلث لیل است چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت درنگ کردیم با

یک شبی در آنکه انتظار می بریم آنحضرت را برای نماز عشاء پس بیرون آمد بسوی ما بهنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی سپهر حکم کرد و مؤمن را پس از آنکه رفت
و بعد از نماز را از آنجا و در حدیث جابر بن عمر است نزد مسلم و کان یؤخر العتمة بعد صلاتکم شیئا و در حدیث ابی سعید است حتی مضی نحو شطر من اللیل و الا بواؤ
والنساء و کان یکرم الثوم قبلها و بود که مکروه میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشاء تا مبادا مستغرق شود و ناگه در آن و برود وقت نماز
و الحدیث بعد ها سخن کردن با مردم بعد از وی تا مشغول نشود بحديث از قیام آخر لیل و در هر دو خصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و رفع کسل
و حصول نشاط و نماز باشد خصوصا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستغرق بود با ابو بکر و امیر سلمان و کان
ینفث من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که بر سبکشت از نماز با مدا و فارغ می گشت از آن در هنگام شناختن مرد عیشین
خود را مقصود آنست که شروع میکرد و در غلصه تمام میکرد و در اسفار زیرا که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مضایج نبود و پس وقت در آمدن بسجده شناختن می شد
همچنین این دلیل است بر تکبیر و تفنیل بنما و فوقیه مکسوره یعنی لیفت و یصرف است و کان یقرأ بالمستبین الى المائة و بود که میتواند در نماز
با مدا و شصت آیت و زیاده بر آن تا صد آیت گویا در صورت انقضا رستین میخواند و در صورت طول بانه متفرق میگردد و در حدیث ذکر وقت
صلوة عصر و عشاء و فجر است بدون تحدید اوقات مدلول علیها و در آنچه از احادیث گذشت اصرح و شمل است از آن و عندهما من و نزد بخاری و مسلم از
حدیث جابر بن ابی لفظ والعشاء احيانا و میگذازد نماز عشاء را در بعض اوقات جلد و در اول وقت و احيانا و در بعض اوقات بدیر چنانکه
تفصیل کرد آنرا قول می اذ اراهم اجتمعوا عجل باین طریق که چون دید آنها را که فراهم آمدند و جمع شدند شتاب می میکرد و میگذازد و در اول وقت
براه میرفتی بر ایشان و اذ اراهم ابطوا آخر و چون دید که دیر کردند و در آمدن دیر میکرد و نماز گذاردن و در بنجامرات ایشان است
با آنچه رفتن است بحال ایشان و دلالت است بر آنکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب است گفته اند که امام ابو حنیفه و اصحاب کبیری از آن
اول وقت نمیکردند و این جهت است از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل است لیکن بعض دیگر تاخیر را واجب میکرد و الصبح کان
یصلیها بغلصه و میگذازد نماز صبح را و تاریکی شب ظاهر آنست که این بخسور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خوگر بودند و از خواب بیدار
می شدند و در عشاء بجهت بعض حاجت نماز گونه تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه است نزد بخاری و مسلم که بود آنحضرت میگذازد نماز با مدا پس بر میشتند
زنان از نماز پیچیده و پوشیده روها و بدنهای بجا در با و کلیمها شناختن می شدند از جهت غلصه و غلصه بختین تاریکی آخر شب کما فی التاموس غلظ
ببیاض صبح که نافی الترجیه و آن اول فجر باشد که نافی سبل و مسلم و مسلم راست تنها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی
جلیل القدر است و اشعر نسبت یکی از اجداد اوست در فتح خیبر همراه اهل سفینه بکازرت آنحضرت آمده بانعام و اکرام و مدح و شتافی می مشرف شد مناقب او
بسیار است و ترجمه وی گذشت فاقاهم الفجر حین النشوت الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شفق شد صبح والناس را لایکاد
یعرف بعضهم بعضا و حال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان را و این ناظر است در آنکه در غلصه گذارد و تعجیل کرد در آن
و بعضی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعدا و نماز کند و بعد از استعاده در میان نصف اول وقت نماز گذارد و پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود
الصبح و انجوم بادیه مشتبه که ابو هریره گفت صلی الصبح بغلصه حضرت عایشه گفت فیصرف النساء بتلفقات بموطن ما یعرفن من الغلصه این همه
منطبق است بر یک حد و در وقت ظهر در یک ایت از حضرت عمر صلوا النظر اذا کان الفی ذرا عا آمده و در روایت دیگر صلی النظر اذا راغت الشمس این
همه و منطبق است بر یک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما بجز بودن فی یک ذراع کما بیش ظاهر نمی شود و ابو هریره گفت صلی النظر اذا کان ظلمت الشیخ
و این نیز نزدیک است باول زیرا که فی زوال و فی آدمی چون هر دو مثل آدمی رسد و صیف حد را خواهد بود نسبت اهل مدینه و در شتایا نصف اول

وقت خواهد بود و در وقت غروب حضرت عمر گفت صل العصر و الشمس هبنا رقية قد رايا سير الراكب فطعن اولئك قبل غروب الشمس حضرت عائشة گفت کان یصلی العصر الشمس فی حجرها قبل ان تظلم وانس گفت کنا نصلی العصر ثم یهب للذاهب الی قباء فیا تیمم و الشمس من قنطرة وابوهریره گفت و العصر اذا کان ظلمت ظلمتک و این همه قریب اند یکدیگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتی که سایه آسمانی غیر فی زوال اندیک مثل زیاده شود تا برسد مثل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر کند مضایقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت المغرب اذا غربت الشمس وابوهریره نیز مانند این گفت و در وقت عشاء حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و در روایت دیگر گفت انظر العشاء ما لم تتم و این نیز موافق است باول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق وابوهریره گفت یا یمنک بین ثلث اللیل و وقت سجده شام مست از اول غروب شفق آخر تا سوم حصه شب انتهی و این تطبیق است و آثار صحابه رضی الله عنهم و عمر رافع بن خدیج الحارثی کنیت او ابو عبد الله است و یقال ابو خدیج یا خدیجی اللاوی از اهل مدینه است حاضر نشد بدر از جهت صغر سن و در آخر و خندق و مشاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه تابعین از وی را وی است روزی احد او را تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشهدک یوم القیامة و اما زمان عبد الملک بن مروان زنده بود بعد جراح وی شکست بمرد در سنه ثلث و اربع و سبعین هـ است و ثمانون سته و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مروی است که الله عنه قال گفت رافع کنا نصلی المغرب مع النبی بودیم با که میگذاردیم نماز مغرب با پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصی ف احدنا و انه لیبصری مواقع نبیه پس بر می گشت یکی از نماز و حال آنکه وی هرگز نبیه نمی دید جای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیر با که در روزیم نمی نمایه مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است و آن مستحب است و قبل بفتح نون و کون موحده بمعنی سهام عربیه نیست او را و احد از لفظ وی و گفته اند که واحد وی نبیه است که تفرقه متفق علیه در سبل گفته حدیث دلیل است بر سادت بصلوة مغرب بحیثیتی که برگردد و از آن وضو باقی باشد و قد کنه الحث علی السارعة بها انتهی و عمر عائشة رضی الله عنهما قالت اعظم النبی و تاریکی شب گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیلۃ بالعشاء یک شب نماز عشاء را حتی ذهب عامه اللیل تا آنکه رفت بسیاری از شب اعظم بفتح همزه و سکون عین محله یعنی داخل شد و عظمه و عظمه بفتح تین ثلث لیل اول را گویند بعد غیبت شفق کافی القاموس شخرج فصله و قال یسیر بیرون آمد پس نماز گذارد و فرمود اینه لوقتها این است وقت نماز عشاء یعنی وقت مختار و افضل اولو لان اشوع علی امتی اگر نمی بود سخت پنداشتن بر امت من تاخیر عشاء اهر آینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند گذاردن نماز عشاء را تا ثلث شب یا نیمه آن روایت کرده اند این جمله اخیر را ترمذی ابن ماجه احمد و ابو داود و ابن حبان از حدیث ابوهریره و لفظ ترمذی الی ثلث اللیل و نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الی ثلث اللیل است و شک نکردند ایشان رواه مسند و این حدیث دلیل است بر آنکه وقت عشاء مست و آخر و افضل اوست آنحضرت صلی الله علیه وسلم رعایت میکرد اخف را بر اشد اگر چه ترک کرد افضل وقت را و این خلاف مستحب است که افضل اول است و همچنین غیر وی مگر ظاهر را ایم شدت حرّ چنانکه گفت و عمر ابی هریره رضی الله عنه قال قال گفت ابوهریره فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر وقتی که سخت شود گرمی موسم فابردوا بهمه مفتوحه مقطوعه و کسر را بالصلوة پس سردی کنید نماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت را گویند ابرو وقتی که داخل شد در وقت برود بچو ظاهر و انجد و اتم وقتی که داخل شد در وقت ظهر و رسید و انجد و تمام و اول رمضان است این هر دو مکان حدیث دلیل است بر وجوب ابرو بنظر نزدیک شدت حرّ زیرا که اصل در وجوب است و گفته اند انما یجاب الی استجاب ثابین فتمه اند جمهور و ظاهر حدیث علم است مؤمن فرود جماعت و بلد حار و غیر آن و در وی قول است گفته اند که ابرو مستحب و تعجیل افضل است بنا بر عموم اول و افضل است اول وقت و جواب ده اند که آن دل عام است مخصوص شده با حدیث ابرو و جملرض است این حدیث بحديث خباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر مضار را در جوابه و گفت خود پس در نزد مشکو ما را و این حدیث صحیح است رواه مسلم و جواب از آن بچند وجه داده اند احسن آنها این است که مشکو ایشان از شدت رمضا در گفت و جوابه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود صلوا الصلوة لوقتها و اما این اندر و این است بر آنکه ایشان طالب تاخیر اند از وقت ابراد بودند پس معارض نشود بحدیث ابراد و در صنفی گفته جمیع تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد که از جایابی و در قصد کنند و اصح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث مشکو ناالی رسول الله صلی الله علیه و سلم حرار مضار فلم یکن محمول است بر ابراد و یک از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدت گرمی را با غلط ابراد و آن قریب بیک مثل می باشد آن معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه بیک مثل گرد و سوا فی زوال پس تحت تاخیر نذر است تا آخر وقت و ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده که کان قد صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم النظر فی الصیف ثلثة اقسام و فی اثنائها خمسة اقسام الی سبعة اقسام اخرها ابود و النساء فی شیخ ابن حجر و قبل گفتند مراد از این تقدیر بعد از طلوع سایه زوال است و در این صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتقی گویم حدیث ابن مسعود را تا حکم آن روایت کرده و مردی است از طریق ابن مسعود و مصنف آنرا تلخیص آورده و در سندش عبیده بن حمید است شیخ زبیری سعد بن طارق و در هر دو خلافت در میزان در ترجمه عبیده گفته و قد ضعف عبدالحی حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه و سلم فی اشتاء و الصیف بالاقدام انتقی و در سبل گفته و قد بینا مانع فی البیاقیت و انه لا یتمم الاستدلال انتهی و هم صاحب سبل در بعض فتاوی گوئی گفته که این حدیث را حمل بر ابراد کرده اند کما قاله ابن عمری المالکی فی النفس و تبعه الحافظ السیوطی و بیان کرده ایم ما عدم صحت حمل وی بر ابراد در رساله خود الباقیت فی المواقیت در بیان کردیم در آن حدیثی است که قبح کرده اند در آن گفت عقیلی لایتابع علی حدیث فی القبول و احمد و ابن عیین توفیق کرده اند سعد را و عجب است از حافظ ابن حجر و تلخیص کمال که در بلفظ این حدیث و نه بر سند و ذکر نمود کلام ابن عمری را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتاتانی بظهور است تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کعبه جا بود اکنون اهل شذیر که این معنی در کجی شود و محس و مشابیه و قتی که از جهت جناب باشد چه سایه و بی بسیار می افتد در جهت شرف لیکن بآن حد که تقدیر کرده باقدام و غایت وی آنست که نظر کنند در امارات که حاصل شود بدان ظن زوال نیست باهل اقدام مگر بمنظور لا غیر و نیست هیچ یکی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود انتهی و مراد صاحب صنفی از این قول که جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی است زیرا که وی گفته که ابراد رخصت است و آن نیز بر آن کسانی که و طلب جماعت مسجد بایستابند و شقت میکنند و هر که تنها بگذارد و یا در مسجد باقوم میگذارد و دوست دارم که تاخیر کند از اول وقت انتقی شیخ در ترجمه گفته این مخالف ظاهر حدیث است و ترجمه حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترجمه کسی که قول کسی گرفته است بسوی تاخیر نذر در شدت حر اولی تر است باجماع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابراد میکردند تا طلوع سایه بر زمین افتاد و تلمیحات منبسط است سایه بعد از زوال و در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند سار و جز آن که سایه آنما زود تر نمایان گردد و از این رو تلویح قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه دیوار یا بناز میفرستند و دیوارها در آن زمان هفت گز بود و بعضی تا میان وقت گفته اند حمل بر ابراد بر وقت زوال و جهت بر دوتی نسبت بگرمی وقت است و چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعید است و بودن او سرد تر نسبت باستوا خلافت تجربه است چه دوام بسبب مؤثر تر است از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت بنیم تجربه میگرد و هر چه آفتاب نزدیکتری آید در سایه میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است مثل ابراد و تاخیر از آن باشد و باجماع احادیث صحیح و در مبالغه بابراد و شده است و آنکه در حدیث جناب آمده محمول است که التماس تاخیر از تمام وقت باشد و الله اعلم انتقی و تصنف و تلخیص گفتند معنی لم یکن کلام بزل مشکو آنست همزه برای سلب است کما عجمت الکتاب ای از لغت عجمه است و گفته اند یعنی اولم یکنو جناب الی مشکو می بلخص لنافی التاخیر است و ال است بر اول و آیت ابن منذر و بهیاتی از حدیث سعید بن جبیر بن جناب مشکو ناالی رسول الله صلی الله علیه و سلم

الرضا فاشکانا وقال اذا زالت الشمس فصلوا واصل کرد اثرم و طحاوی بسوی شیخ حدیث غیب گفت طحاوی و ال است بران حدیث منیره کنا فیصله
 بالماجرة فقال لنا ابرو و افس بیان کرد که بود ابرو بعد تجویر و محل کرده اند بعض حدیث ابرو را بر گردیدن غل فی حدیث غیب بر سر نشاندن سنگریزه زیرا که
 آن سر دمی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلما اخصت کرد و در ابرو و نکر و در تاخیر تا خرج وقت انتهی فان شدت الحس من فیهم جهنم زیرا که سختی
 گرمی از جویشیدن دفعی و پرگنده شدن گرمی اوست و در آخر این حدیث است که گاه که آتش و زنج بسوی بس خود و گفت خود اجزای من یکدیگر را
 پس مستوری داد و ابرو و نفس سار و دم زدن و دمی و زستان و دمی دیگر و تابستان پس سخت تراجمی یا بید شام از گرمی سخت تراجمی یا بید شام
 از سردی از ان نفس است که تابستان زمستان می زند متفق علیه و درین باب است حدیث از ابو موسی و عایشه و غیره و ابو سعید و عمر بن خطاب
 و صفوان و القاسم و انس و ابن عباس و عبد الرحمن بن عقیقه و عبد الرحمن بن جابر و احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با حرج و تعدیل ایراد کرده
و عن رافع بن خدیج رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحوا بالصبح صبح کنید صبح و در
 روشنی بگذارید نماز را و در روایتی بل صبحی است و با فجر آمده افکار کنید و فجر و محل هر دو عبارت یکمی است و ظاهر و متبادر از عبارت حدیث
 آنست که شروع در نماز وقت اصباح و اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تفرغ و انتشار اوست و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف است و این
 حدیث حجت حنفیه است در تاخیر فجر تا اسفار و این حدیث در سنن است و حدیث غل در موطا و صحیحین است پس حاض نشود و او را نیز در حدیث انس است
 نزد ابو داود که گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز صبح یکبار در غل است و گذارد و بار دیگر و اسفار کرد و آن بعد بود نماز و بعد ازین در غل تا آنکه مرد و عود
 نکرد بسوی اسفار انتهی و این حدیث حجت شافعی است و تغلیس و شک نیست که مراحات این حدیث نزاع اسفار و تغلیس را بوجه خوب فیصل میکند و مشعر است
 باینکه مراد با صبحی او اسفار و اغیظ ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر است و صیغه عظم بر بی تفصیل نیست و گفته اند که مراد بدان لطافت قرار است
 و نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز وقت اسفار و گفته اند که مراد بدان ایالی مقهره است زیرا که نوافل درین شبها بسبب غلبه نور قمر چنانکه باید واضح و بین
 نمیکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکبار بنا بر عذر اسفار کرد و پستتر مستمر ماند بر تغلیس و طحاوی گفته ابتدا بتغلیس کند و ختم باسفار و جمع کند میان هر دو
 بتطویل قرار است و گفته اند که این تاویل احسن و اولی است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد و لیکر ظاهر نهیب خفی آنست که ابتدا ختم و
 باسفار کند و چندان تاخیر نکند که شک و طلوع آفتاب افتد و بعضی حدیث اسفار را بسبب حدیث عایشه که نزد ابن ابی شیبه منیره است رد کرده اند و لفظ
 وی این است که گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد و او را وی تعالی اما این رد تا من نیست زیرا که اسفار آخر وقت
 صلوة فجر نیست بلکه آخر طلوع شمس است شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ مذہب حنفیه منقول است آنست که قرار است سنون از چهل
 هشت تا باز یازده تا صد بطریق ترتیل تواند کرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را عاده و وضو و نماز پیش از طلوع
 آفتاب گفته اند که ابو بکر و عمر این چنین کرده اند انتہی گویم و برین تقدیر نزاع لغظی است و اسفار و تغلیس زیرا که قائلین غل نیز قائل اند که قرار
 آنحضرت درین نماز از سنین آیت ناما نه بود و قائلین اسفار هم تحدید آن بقرات سنون میکنند پس هر دو وقت و حقیقت یک وقت شد بعد
 شیخ گفت که مذہب شافعی تغلیس است یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم
 مبارزت نزاع بطلوع و بی شک جبر و اولی نماز تزیین بشن بدخل وقت اعظم و فضل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آن است که
 اعظمت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات نماز بار و حدیثی از سعاف بن جبل می آرند که گفت هر گاه
 مرا بیغیر نماز صلی الله علیه و سلم بینم فرمود در شتا تغلیس کن و در تابستان کن قرار است را آنقدر که طاقت از ندم و دم و چنان کن که ملول شوند ایشان

ووصیف اسفار کن که شب کوتاه است و موم خواب ناک توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این بر تقدیری است که همه حاضر آیند بعضی اگر بمسایها
تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف امام شافعی و ایله دیگر که تعجیل و صلوة سخت بزند گویند که در تقسیم ساعت است و ادای عبادت پس افضل باشد
لقله تعالی و سار عوا الى مغفرة من ربك و یا گویم که در اسفار تکثیر جماعت است و بی شک تکثیر جماعت افضل است و ساعت
بمغفرت در چیزی است که افضل است نزد خدای تعالی و معنی فقعی درین باب آن است که تاخیر خبر تا آخر وقت سباح است با جماع بکراست تقلیل
جماعت امری کوه است انداختن موم در مشقت نیز کوه است چنانکه معاذ را منع کرد از تطویل قنات و فرمود اقاتل انت و حال آنکه تطویل قنات در
نماز سنت است فوق تعجیل آن در اول وقت نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب سبب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است و در تغلیس متعسر
و احبابا میگویند که ثابت در روایات از فضل آنحضرت اسفار است و آنچه مروی است از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر و لهذا
چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت محمود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عایشه تقتصر النساء متلفعات معاصر
باین حدیث و قول ارجح است نزد ما از فخل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مأمور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت بامور نشستن
ایشان بقدر بیعت انتهی اما این همه احتمالات است در برابر احادیث صحیح و آورده و غلب حق ثبوت هر دو است با رجحان غلبن بر اسفار فاده
اعظم لا جور که پس بدستیک اسفار بفرج بزرگتر است بر ای فرد و ثواب شمایر که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت است و جماعت در اسفار
زیاده می باشد از تغلیس غالباً رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و این لفظ

ابو داود و عثمان ابی هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که در یاد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را شوکا
گفته این حکم برای بخود و دست یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت می گوید یا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بخود و برای آنست که شارع برای نماز اوقات
مقرر کرده و او را احوال و اواخر ابعلامات سیه و ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه
نماز منافق و نماز آمر که می میراند نماز اگر داند اینده پس درین حدیث دلیل است بر آنکه ادراک یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضروب مانند وقت
طلوع و غروب خاص است بخود و مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز را کند بعد شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت در یاد یا حاضر پاک
شد و توانست که در یاد یک رکعت را انتهی گویم حدیث از مفهوم تقیید بخود و خالی است و لهذا حافظ ابن قیم در اعلام گفته مقصودست بر عموم خود
در صنفی گفته هر یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آرد و باقی خارج وقت او را حکم اداست و قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف
کرده است و آن ضعیف است و محبت تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور نازل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم
نیشود آن نماز مانند آنکه پیش از شد مجنون یا بالغ شد صبی یا طاهر شد حائض زیاد تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت
لازم میشود قضای آن نماز نزدیک این فقیر درین تفریع نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب است و وجوب قضا مستغرق بر وجوب ادای آنجا
رکعات اخیر قضا است که شارع تمییز او بفضلاً در حکم ادا ساخته است و تابع خبری که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که
چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخصیص خبر و عصر را باین مرتبت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علماً گفته اند که این تخصیص را در وقت
اول آنکه این دو نماز دو طرف روز واقع اند و صله بعضی نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب بر آید یا فرود و یقین معلوم میکند که وقت بر آمد پس اگر این حکم را
درین صورت بیان نمی فرمود و گمان فوت یقین می انجامید بخلاف او و احوالات نمازهای دیگر که انتهای آن باین موضوع و ظهور معلوم میشود دوم آنکه

و احادیث صحیحہ منی واقع شدہ است از نماز ورین و دو وقت پس اگرین دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد کہ بسبب غزل این دو وقت نماز فاسد شدہ باشد و اللہ اعلم انتہی و من ادلت رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و کسی کہ در باب یک رکعت از نماز عصر پیش از اذان فرود آفتاب پیش تحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل نمیگردد و باید کہ یک رکعت دیگر را وی ضم کند و نماز را تمام گرداند قول اکثر اہل علم همین است کہ نماز فجر عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و ہمین است ارجح و اقوی اگر چه امام ابو حنیفہ و اصحاب وی بر آنند کہ نماز فجر بطلوع باطل میگردد و نماز عصر و این حدیث حجت است بر ایشان و جواب داده اند کہ این حدیث معارض است با حدیث دیگر کہ در آن نمی از نماز وقت طلوع و غروب آمدہ فرض باشد یا نفل پس عمل کردیم بقیاس زیرا کہ در اصول فقہ مقرر شدہ کہ نزد تعارض اولہ رجوع بخیر کنند و نزد تعارض دوم حدیث رجوع بقیاس و تریج می کنند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف است کہ میگوید فجر نیز باطل میگردد و بطلوع و لیکن صبر کنند تا بر آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نمی را در نماز فجر زیرا کہ وقت نماز فجر ہمہ کامل است و نقصان در آن زیل و واجب میگردد و بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان ظاہری شد اما واجب نشد و آخر نماز عصر کہ آفتاب زردی گیر و ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و اما واجب باشد ولیکن نزد شافعیہ احادیث نمی مخصوص است بنوافل و فرائض در ہر سہ وقت جائز است و مراد بقرائن فوائی است و ظاہر احادیث در عموم است و شک نیست کہ توجہ بہات حنفیہ درین مسئلہ و راز و رایتی زیرا کہ میان این حدیث و حدیث فی تعارض نیست چہ در نمی مقصود بایات نماز است در اوقات منہی عنہا و ورین حدیث تمام نماز است در آن کہ شروع آن و آخر وقت بود و از بایات تانہایت فرق بسیار است و تفرقہ و نماز عصر و فجر بقیاس بعد از آنکہ حکم دو در یک حدیث بر یک جہ دارد و باشد قیاس فاسدست و در باب بعض صحیح مروود و مدفوع علیہ و ورین باب حدیثی است کہ تأیید میکند حدیث ابو ہریرہ را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سہ رکعت عصر بعد غروب است زیرا کہ اجماع است بر نیامداد آن نیست کہ ہر کہ یک رکعت فقط از ہر دو نماز بگذارد وی این ہر دو نماز را دریافت و در بارہ فجر بصراحت آمدہ در روایت بیہقی باین لفظ کہ من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس و رکعة بعد ان تطلع فقد ادرك الصلوة و در روایتی است من ادرك من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فليصل اليها آخر او در عصر آمدہ از حدیث ابو ہریرہ باین لفظ من صلی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلی ما بقی بعد غروب الشمس لم يفته العصر و مراد بر رکعت اتیان بآن رکعت است بواجبات آن از قنوت فاتحہ و استحکال رکوع و سجود و ظاہر حدیث آنست کہ ہما د است و اتیان ببعض قبل خروج سجلب حکم است بر ما بعد وی کہ بعد خروج گذارہ فضلًا من اللہ تعالی و مفہوم وی آنست کہ ہر کہ کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را دریافت و مسلم عن عائشة عن عمار و مسلم است از حدیث عائشہ مانند حدیث ابو ہریرہ در معنی نہ و لفظ بلکہ لفظ او دیگر است چنانکہ میگوید و قال سجدة بدل رکعة و گفت سجہ بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کردہ اند بر نیامداد حکم ظاہر خوئیست و نمی شود و باین یک رکعت مدرک تمام صلوة نہ حاصل می شود و رایت او از نماز باین یک رکعت بلکہ این حکم متنازل است و در وی اضاہر است تقدیر عبارت چنین باشد کہ وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح است بر آنکہ ہر کہ بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پتہ بیرون رفت وقت نماز قبل سلام و ادن او باطل نمی شود نماز او بلکہ تمام کند نماز خود را کہ آن صحیح است و این حکم در نماز عصر جمیع علیہ است و اما در صبح پس قائل است بآن مالک و شافعی و احمد و کافہ علماء الا ابو حنیفہ کہ وی قائل بطلان نماز صبح است بطلوع شمس در نماز زیرا کہ در آمد وقت نمی از نماز انتہی شرقال و المسجد اغاهی الزکوة پتہ گرفت کہ سجہ نیست مگر همان یک رکعت یعنی کہ از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی است پس می عرف مروی خود و خطابی گفته مراد سجہ رکعت است مع سجہ و رکوع و رکعت تمام همان است کہ مع سجہ باشد باین وجہ آنرا سجہ خواندہ انتہی و اگر سجہ

درین حدیث بر حال خود دارند معنی آن باشد که هر یک رکعت یا یک سجده یافت و نماز دریافت و لیکن این معنی مراد نیست بجهت ورود سائر احادیث بلفظ رکعت پس وایت سجده محمول باشد بر آن و باقی ماند مفهوم من ادرک رکعة سالم از معارضه و محتمل که مراد آن باشد که هر یک صرف یک سجده دریافت می تمام نماز دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافت است و این منافق و ورود من ادرک رکعة نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد است بدلیل من ادرک سجدة و حق تقاضا بفضل کرده باشد بگردانیدن در یک سجده در یک رکعت و اخبار آنحضرت را در ادرک رکعة پیش از آن باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن هر یک سجده در یک نماز پس وارد نشود اینکه هر یک دریافت یک رکعت و دریافت نماز را بطریق اولی و عمره ابی سعید الخدری

رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس قلت شنئيم آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آفتاب و لا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست است و این نفی بمعنی نفی است و اصل در وی تحریم است پس دلالت کرد بر تحریم نفل درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات السبب جائز است بجمیع محیثات مسجد مثلاً و نمازی که از اسباب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بر آن نیست و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد عصر در خانه خود چنانکه نزد بخاری است از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد دو رکعت را بعد عصر نزد من و در لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر و علانیه پس مراد بآن قضای نافله نذر است که چون فوت شد استمرار فرمود بر آن زیرا که عادت شریعت آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این دلالت کرد بر جواز قضای نافله در وقت کراهت یا این از خصائص وی صلی الله علیه و سلم بود چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث عایشه نزد ابوداؤد که بود نماز میگذارد بعد عصر و نمی میکرد از آن و بود که وصال میفرمود و نمی میکرد از آن و گردوی از علما بعد کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عصر و تقریر کسیکه دید او را که نفل می خواند بعد فجر و لیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت زیرا که کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص افعال است یا آنکه خواهد آمد که هر یک نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا کند و چون متعارض شوند قول فعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن است که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام است چنانکه در اوقات ثلثه که بسیار استفق علیه و از ابی ذر آمده که بر آمد بر درجه کعبه و گفت هر که شناخت مرا پس تحقیق شناخت و هر که نشناخت مرا پس منم چندان شنیدم رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر یک مگر یک رواه الشافعی و احمد و زرین و ابن عد و روایت کرد سید علی تخريج وی در جامع از ابن خزیمه و ابونعیم و حلیه و دارقطنی و طبرانی در اوسط و بیهقی در حسن کلمه عن ابی ذر که ان فی حاشیه السید عمر حمه الله تعالی و لفظ مسلم لا صلوة بعد الصلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح و این اصرح است از لفظ اول که محتمل نماز و زمان هر دو بود پس تخمین کرد مراد را بآن و در روایتی آمده لا صلوة بعد الصلوة العصر و این اخیر این را نسبت بشیخین کرده و در روایتی لا صلوة بعد طلوع الفجر الا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسبوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر و لیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا اما میگوید گذاردن است عصر را ترندی گفت و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید و ابی هریره و عقبه بن عامر و ابن عمر و عمره بن حنبل و سلمه بن الاکوع و زید بن ثابت و حذاف بن عفره و کعب بن صرة و ابی امامه و عمر و بن عبیدة و علی بن امیه و معاویه الضامی انتهی و گفت در تلخیص و درین باب است از سعد بن ابی وقاص و عایشه ثوابی ذر و ابی قتاده و حفصه و ابی الدرداء و صفوان بن یسطل و غیرهم و لکن و مرسل است عن عقیبة بن عامر از حدیث عقیبة بن عامر چنانی بضم عین و سکون قاف کینة و ابی عامر است عامل

معاویه بود بر مصر و بنام او فوات یافت و در سنه ثمان و خمسين و عیسی بن عمر من الصحابة و خلق كثير من التابعين گفته اند که شته شد روز نروان با علی کرم الله وجهه
 و غلطه ابن عبد البر ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینها انان یصلی فیهن اوان یقرب فیهن موتانا
 سه ساعت است که نمی سیکرد ما را رسول خدا از نماز گذاردن در آن ساعات و از گور کردن مردی های با در آن اوقات بیضه گفته اند که مراد بگور کردن درین حد
 نماز خانه است حال آنکه نماز خانه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث است بجزئی که مخالف حدیث است و صواب این است که معنی حد
 آنست که نماز تاخیر و درین اوقات نکند که مکروه است و همچنین عدا تاخیر عصر تا صفر از شمس بلا عذر نکند که این صلوة منافقین است چنانکه در حد
 آمده قام فقرا و چون واقع شود و درین اوقات بلا تعذر مکروه نباشد چنان لطلع الشمس باز غة حتی ترتفع یکی آن وقت که برای افتا
 تابان تا آنکه بلند شود و قدر ارتفاع وی که نزد آن کراست زائل میشود و حدیث عمر بن عثمیه باین لفظ آمده قیاس روح و روحین قیاس یکسرافات
 یعنی قدر یک نیزه یا دو نیزه یا خرجه بود او و النسائی و حین یقوم قائم الظهیرة حتی تنزل الشمس و دریکه بایستد قائم بنور تا آنکه
 میل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب و حدیث بن عبیده آمده حتی یعدل الرمح ظل یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه و حین تنصیف الشمس
 للغرب و دریکه مایل شود آفتاب برای فرو رفتن و تنصیف یعنی مثانه فوقیه و مثانه بعد او و فتح ضاد صحیح و تشدید تحتیه و فایض یعنی میل پس این سه
 ساعت است که اگر از ابابیر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص است بکراست و او مردن موقت نماز و هر دو وقت
 اول مختص اند یعنی نماز و وارد شده است تعلیل نهی ازین هر سه ساعت و حدیث ابن عبیده باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود و در قرن شیطان کافران
 برای وی نماز میگذازند و نزد قیام قائم ظهیر و جهنم برای افرزنده و برای او میکشایند و نزد غروب هم فرو میرود و در میان دو قرن شیطان و نماز می گذارند
 برای آن کفار و نهی از فرض و نفل هر دو است و برای تحریم است اما فرض نماز را حدیث من نام عن صلوة الذین حکم خارج کرد زیرا که در وی این است
 که فوقتها حین یدکر ما یعنی در هر وقت که بیا داید و بیدار شود از نوم بگذارد آنرا و همچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس قبل طلوع و
 حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب است بروی او کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد نوافل و گفته اند که عام
 از آن نیز دلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم خفت و در او ای از نماز فجر بستر بیدار شد نماز گذارد و در آن وقت بلکه تاخیر کرد آنرا
 تا آنکه خارج شد وقت مکروه و حجاب داده اند که آنحضرت و اصحابی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را خبر شمس چنانکه ثابت است در حدیث
 پس بیدار ساخت ایشان را خبر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراست و نیز بیان کرد آنحضرت و جتاخیر فرموده که درین حد
 شیطان حاضر شده پس بیدار از آنجا و نماز گذارد و غیر آن اودی و این تعلیل مشعر است باینکه این تاخیر از برای وقت کراست نبود اگر فرض کنیم که وقت
 بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن است که حرام است نوافل و اوقات خمس و جائز است قضای آنها بعد نماز فجر و عصر
 اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت است بعد عصر فائده ظهر اگر خاص باشد یا آنحضرت و اما نماز فجر پس تقرر آنحضرت کسی را
 که گذاردن نافله بعد نماز صبح و جائز است گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمس برای نائم و ناسی و مؤخر از وقت و نماز درین همه اوقات اوست
 ما و امیکه خارج نشده است وقت عائد که این قضا است در حق وی و اوست بر تخصیص وقت زوال و روز جمعه ازین اوقات بجواز نفل در آن قول
 و الحکم الثانی و حکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال و حکم اول نهی است از نماز نزد طلوع شمس و لیکن مصنف در نام نهادن وی بحکم تسامح کرده
 زیرا که حکم در هر سه وقت واحد است که نهی باشد از نماز در آنها و این ثانی یکی از تعلل حکم است نه آنکه حکم ثانی است و شراح حکم ثانی را تفسیر کرده نهی
 از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید و حدیث عقبه لیکن در وی این است که آن حکم اول است زیرا که ثانی قضا است و هو الثانی سفی

حدیث معتبره و در وی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست
 خلافت مکرر ساعت زوال روز جمعه قائل عند الشافعی نزد امام محمد بن ادریس شافعی مطلبی بکنی بانی عبد الله بن خلکان گفته معلوم بسیار
 از کتاب سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علماء و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر و در وی مجتمع گشته تا آنکه اصمعی با آن
 جملات شان اشعار بنویسند را که در غیر وی فراهم نشده بود و در وی قرات کرده و امام احمد گفته شناسانم نسخ حدیث را از نسخ تا آنکه نشین او شدم
 و شافعی اول کسی است که تمسید اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاکر ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد و هیچ یکی از اهل علم نمیکرد و زعفرانی گفت اصحاب
 حدیث رفو بود و شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس متیقظ شدند و بود و استجاب الدعوت و ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه است و وفات رفو
 جمعی از رجب سنه دویصد و چهار رجب بن سلیمان مروزی او را خواب دید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کسی و هب بپوشانند و مرا برید تر بر من تار
 کرد و از حدیث صحیح که در مسلم است الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و آورده البخاری بطریق آخری ترجیح نهی بر سایر مذاهب مفهوم می شود
 و از اینجا گویند گفته است **نظم** اما کم فاخته شافعیاً لتجو من مخالفة طیش کفی قول النبی لنا دلیلاً علی ان الایمة من قریش و التمس قبل
نظم ان المذاهب غیر باوصها کما قالها الحجة الامام الشافعی فاخترت نهیه و قلت بقوله و جعلته یوم القیامة شافعی و بالجمله ناقب و فضائل
 وی بیش از حدیث ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر دادند که در مناقب شیخ سیزده تصنیف بروی کار آمده انتهی گویم نام این سیزده تصنیف
 مع الزیاده بانام مؤلفین آنها و کشف الظنون مذکور است و در اتحاد العلماء مسطور من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه بسند
 صحیفه زید که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و باضعیفان و لیکن حدیث و کذا لابی داود و لم شاهد او
 و حدیث ابو هریره را بهیچ در کتاب المعرفه از حدیث عطاب بن عجلان عن ابی بصیرة عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده است قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یمنی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة و زاد الا یوم الجمعة و زیاده که در این لفظ مکرر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز
 جمعه مخصوصه مکرره نیست و باین فته اند بسیار از اهل حدیث و آنرا از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم فی المدهی و کذا لا بدی و اد
 عن ابنه قتادة خذ فی و یحیی بن ابی داود راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن و آن این است که روایت کرد
 ابو خلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه و سلم که وی مکرره گرفت نماز گذاردن و در غیر و مکرر روز جمعه و فرمود جهنم افروخته می شود
 مکرر یوم الجمعة ابو داود و گفت این حدیث مرسل است زیرا که ابو الخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست و به توضیحات
 وی کرده اند و لیکن مؤید است بفعل اصحاب چه صحابه نماز میگذارند و غیر و روز جمعه و بقول آنحضرت که حث میفرمود بر تکبیر جمعه و ترغیب می نمود
 و نماز تا خروج امام بغیر تخصیص و استثناء و احادیثی عام است هر محل را که نماز گذارند در و مکرره که خاص است از آن **و حکم جبهه بن مطعم**
 بتخصیص و تطعم بضم سیم و سکون طاء و کسره عین جمله کنیت جبهه بن محمد بن مطعم بن عدی بن نوفل انقرشی کنیت او ابو امیه است اسلام آورد
 قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع اوسع او شش و خمسين و بود عالم با نساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراهم گرفته بود
 روی عنه جماعة قال گفت جبهه قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بنی عبد مناف لا تمتنعوا احدا طواف لهذا
 البیت ای پسران عبد مناف منع نکند هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مکرر و خانه تمام حرم است علی الصبح و صلی آیه ساعة شاء
 و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بهیچ گفت بجهت که مراد نماز درین حدیث طواف باشد خاصه و همین است اشبه با ثمار و بجهت
 که جمیع نماز باشد و این دقیق العید را در پنجاه بحث است که تقویت کرده است در آن اختصاص بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول اقوی است

و نووی گفت مؤید اوست روایت ابی داود که منع نکند هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه و نماز گذارد و در آن هر ساعت که خواست از شب و روز
 انتهی و باجمعه درین حدیث دلالت است بر آنکه مکروه نیست طواف بخانه و نه نماز در وی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل و نهار و حدیث سابق صحیح
 اوست پس مجهول عمل کرده اند بر احادیثی که ترجیحاً بجانب دیگر است و باین جهت که احادیثی ثابت است و صحیحین و غیرهما و بی ارجح من غیرهما
 و شافعی و غیره عمل باین حدیث کرده اند و گفته اند که در احادیثی که تخصیص بقائمه آمده و نافله که مقتضای جانب عموم است مخصوص است باین حدیث
 و مکروه نیست نافله و مکروه فی ای ساعه من الساعات و نیست این حدیث خاص به و رکعت طواف بلکه شامل بر نافله است بنا بر حدیث ابن جبان که در
 صحیح اوست و لفظ وی این است یا بنی عبدالمطلب ان کان لکم من الامر شیء فلا تعرفن احدکم ان یمس من الصلای عند البیت ایه ساعه شام و
 لیل او نهار و در بخم و تاج شرح منہاج گفته و چون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات که است پس این مختص است بمسجد حرام
 یا جائز است در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است و صواب تعلیم جمیع حرمت است انتهی و رواه الشافعی و ابن خزمه و ابن جبان الدارقطنی
 و الحاکم من حدیث جبریل و رواه الطبرانی عن ابن عباس ابو نعیم فی تاریخ اصفهان و الخطیب فی التلخیص عن ابن عباس و لکن معلول الحقیقه
 یعنی ابو داود و واحد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن جبان مصنف و تلخیص گفته ابن تیمیه این حدیث را بسو
 مسلم عز کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری این هم است از وی زیرا که مسلم آنرا روایت نکرده در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم
 و تابع شد و در ابن عمر و محب طبری و گفت رواه السبعة الا البخاری این را رفعه و گفت رواه مسلم و لفظ لا تمنعوا احدا طواف بهذا البیت و صلی ایه
 ساعه شام و لیل او نهار گوید وی چون دید که ابن تیمیه آنرا نسبت بجاعت نموده و دون البخاری اقطاع کرد از میان جامعه مسلم را و اکتفا نمود
 بروی از جامعه و متذکر آنرا بلفظ ابن تیمیه و خطا کرد و مکرر انتهی گویم مراد ابن تیمیه در اینجا صاحب منتهی الاخبار است که جامع حدیث شیخ الاسلام ابن تیمیه
 ز شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح است و عمر رضي الله عنه آیه الشی صلی الله علیه و سلم قال
 الشفق الحمری فرمود شفق سرخی است و تمام حدیث این است فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد
 نماز و باین رفته اند اکثر ائمه و عامه اهل لغت و نزد امام عظیم و طائفه از علما سفیدی است که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی
 و تصغیر گفته شفق نزدیک است شافعی و ابو یوسف محمد مفسر است بحجرت و نزدیک ابو حنیفه مفسر است ببیاضی که بعد از حرمت ظاهر شود و متاخر
 اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی و بروایتی از امام احمد در سفر حرمت معتبر است و در حضر بیاض حکمت جمیع میان احادیث
 باختلاف حالین نظر بآنکه در هر گاهی نزول میکند حرمت پس می پوشد آنرا دیوار یا و گمان برده می شود که غالب شد و چون غالب گردد و بیاض
 یقین میگردد و غیبوت آن پس شفق نزد وی حرمت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی لیل بر غیبوت حرمت شیخ در ترجمه
 گفته احتیاط در حق مغرب حرمت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد و یقین نزد شافعی در قول جدید وقت مغرب
 مقدار وضو و اذان اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذہب شافعی است گوید که اگر مقدار چند لغمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد
 نیز اعتبار کنند و در نباشد و دلیل این قول آنست که جبریل علیہ السلام آنرا هر دو روز یکبار وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتها
 دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است و نووی گفته که احادیث صحیحہ صریح است بقول قدیم و اختیار کرده اند
 آنرا بسیار از شافعیان مثل خطابی و بیہقی و غزالی و مختار بعضی قول جدید است انتهی در سبیل گفته این قول جدید شافعی است و قول قدیم وی آنست که مغرب
 دو وقت است یکی ممتد تا مغرب شفق و یکی ایند من اصحاب کابین خزمه و غیرهم و نووی در شرح منہاج مذکور که اگر امتداد تا شفق آورده و احادیث

صحیح حمید بن عیسیٰ قول اند جز نماز که شافع بنی بر آن در قدیم انتهی گویم راجع همان قول اول است موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول
تا غروب یعنی سفید ثابت چنانکه در مالا بدنه گفته و جواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور تقدم است و در اول فرض صلوة است بلکه اتفاقاً و اتفاقاً
آخریت وقت مغرب تا شفق تا آخر است واقع در مدینه اقوالاً و افعالاً پس حکم برای وی باشد و نیز این اصح است از روی سنا و از حدیث توفیق جبرئیل
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض و لیکن این جواب که این حدیث قول است و حدیث جبرئیل فعل غیر ناهض است زیرا که حدیث جبرئیل فعل و قول
هر دو است چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمس با آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت است برای تو و امت تو آری و در نماز مغرب و عشا
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا حرف فعل است بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود
تعارض نیست زیرا که احادیث اقوال مفید زیادت است در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطنی و صحیح
ابن خزيمة و غیره وقفه و آخر این خزيمة فی صحیح من حدیث ابن عمر مرفوعاً و گفت یهقی مروی است این حدیث از علی و عمر و ابن عباس
و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس ابی هریره و لایصح منها شیء و سبل گفته این بحث لغوی است و مرجع در آن بسوی اهل لغت است این عمر
از اهل لغت و قضای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگر چه مرفوع علیه بود و قاموس گفته الشفق محرکة الحرة فی الافق من الغروب الی العشاء
اولی قریبها اولی قریب العتمة انتهی گویم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر است
و عمر بن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت و وصیحت
یکه فجر بحر الطعام و تحل فيه الصلوة فجری است که حرام است در وی خوردن چیزی یعنی بر صائم و حلال است در وی نماز گذاردن
یعنی داخل میشود وقت نماز فجر و فجر بحر فيه الصلوة ای صلوة الصبح و يحل فيه الطعام و یغیر فجری است که حرام است در وی
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روست در وی خوردن چیزی محتمل که این تفسیر از روی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هو الاصل و تفسیر بر
آن کرد تا ناتمام نشود که نماز در آن وقت علی الاطلاق حرام است رواه ابن خزيمة و الحاکم و صححه چون فجر در لغت مشترک بود میان
هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر است لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری است که او را
علامت ظاهر واضح است و للحاکم من حدیث جابر بن خویج یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه در لفظ و لفظ وی درست در این است
الفجر فجران فاما الفجر الذی یکون کذباً لحران فلا یحل الصلوة ولا یحرم الطعام و اما الذی ینبئ سبیلانی الافق فانه یحل الصلوة و یحرم
الطعام انتهی و از اینجا معلوم شد معنی قول مصنف و زاد فی الذی یحرم الطعام انه ینذهب مستطیلاً یعنی زیاده کرد و حاکم
در صحیحی که حرام است در وی طعام که آن صبح میرود و در آن فی الافق و در کناره آسمان و در روایتی از بخاری آمده که در آن کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دست خود را زمین بسیار و فی الاخر و زیاده کرد و دیگر که آن فجری است که روایت است در وی نماز و نه حرام است در وی طعام
کذب الشرحان همچو دم گرگ بر جان بکسرمه و سکون را بعد دعای جمله ثر و آنست که این صبح در آن میرود و متدنی باشد بلکه ترفع نشود
و آسمان همچو نمود و میان این هر دو بقدر یک ساعت می باشد اول فجر اول غام میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد و ظهور اینها و در
بیان وقت فجر است و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که کسعت یک کعت دهمشته باشد کما عرفت و چون برای هر وقت اولی و آخری
بود آنحضرت بیان افضل از آن هر دو فرمود صاحب سبل السلام در بعض فتاوی خود گفته که وقت فجر ظهر صفت منتشر باشد و آنحضرت آنرا بیان
شافعی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در افق و نیست آن که لایح می شود یا ضش همچو دم گرگ و این چیزی است که دید با از ادعی و بدنه

و حق تعالی فرمود حتی یستبکی لکم الحیض الا یسقط من الحیض پس لفظ تفعل افاده کرده که نیست کافی مگر تثنی و ماضی و ماضی
نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تباشیر ضو طالع می شود بعد از آن سر جان و آن فجرست بعد متفخ میشود نور صلیح بقدرت قاطع الاصلح
کما قال الشاعر شهر و ارزق الصبح یبد و قبل ایضه و اول الغیث قطر ثم یسکب به انتی و عمو ابن مسعود رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوة فی اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نمازست با اول وقتش
نماز خود فاضلترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تأخیر و در اول
حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل است از جمله اعمال خانه ظاهر تعریف باللام است و این حدیث معارض حدیث دیگرست که در آن وارد شده
که افضل الاعمال ایمان بالله و محبتی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ماعدا ی ایمان است زیرا که سوال از افضل اعمال لایل الایمان بود پس مراد غیر
ایمان باشد آبن و قیق العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدینیه پس متاذل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود و حدیث ابو هریره فضل الاعمال
ایمان بالله عز و جل و لیکن احادیث دیگر و در دست در انواع از اعمال بزرگ آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند و ظاهر وجوبش
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر مخاطب را با آنچه لائق تر بود و بوی و بهیبه اقوام و الیه ارغب نفوذیه اکثر پس افضل اعمال و در حق شجاع جهادست
و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با فضل اعمال یا بیکله افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضلست و معارض تفضیل صلوة در اول وقتست
حدیث عشاریه که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب و قریبست از آن اصباح و اسفار بنجد
و احادیث ابرار در ظاهر و جواب آنست که این تخصیصست مرعوم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی و الحاکم و صححه
و رواه الدارقطنی و ابن خزمیه و ابن حبان و گفت که بر شرط شیخینست و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیره و بجا و لفظ ام فروه اینست
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلترست فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد و الترمذی و ابو داود و گفت ترمذی مروی
نیست این حدیث مگر از حدیث عبداللہ بن عمر العمری و وی قوی نیست و حفظ و ضبط نزد ابی حدیث انتی و لیکن تصحیح کرده است و ابن السکک کذا فی التلخیص
و این ام فروه خواهر ابو بکر صدیق است و هر که گفت انصاریه است و هم که رد قال الحافظ عبدالعظیم المنذری رح و اصله فی الصحیحین بلفظ علی و قتها بدل
قوله فی وقتها و قوی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیفست و گفته اند که متفردست بکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
کرده اند بلفظ علی و قتها لفظ اول وقتها و جواب اده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مفسرست زیرا که وی شیخ صدوقست از رجال مسلم و حاکم و ترمذی
تصحیح کرده اند این روایت را و اخر جاب ابن خزمیه فی صحیح و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی و قتها مفید معنی لفظ اولست زیرا که کلمه علی مقتضی استقلا
علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید است چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعی معلومست که نماز پیش از درآمدن
وقت صحیح نیست پس تعین شد که مراد استقبالیست که اکثر من وقتهاست و این بگذاردن نماز در اول وقت و بیست و بنابر قوله تعالی لا تتحرکوا
یسا عوفان فی الحیض است و بنابر آنکه و اب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتیان نماز در اول وقت وی بود و بنیکر و مگر فضل و حدیث علی که نزد
ابو داودست تهجیرست که تاخیر کرده نمی شود و از انجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضلست و نه تاخیر
بعد حضور وقت جائزست و دلالت میکند بر آن این حدیث و عمو ابی محمد و دقة یفتح میم و سکون حامی مملو و ضم زال معجمه بعد و او در نام
وی اختلافست اصح آنست که نامش سمره بن معن کسبر میم و سکون عین و فتح مخفیست و ابن عبدالبر گفته متفق اند علی طرق الساب قبلش
که نام او اوس است و بود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت نکرد و بکه مقیم شد و فرمود در سنه سبع و خمسين از آن سیدان که بر

یخرج نماز رضی الله عنه ان الشبی صلی الله علیه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رضا
 خداست جز آنچه در وی تأخیر است بپنج وعشا و الا وسط رحمة الله و اوسط وقت برای فرضه سبب رحمت و مهربانی خداست و معلومست
 که ترتیب رضوان المبلغ است و آخره عفو الله و آخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذه متصلی بای برای ذمه او ظاهر است که نیست عفو
 مگر از ذنب اخرجه الدارقطنی بسند ضعیف جدا زیرا که از روایت یعقوب بن الولید است و او کذاب است و در سندش ابراهیم
 بن زکریا است و او شتم است و للترمذی و الدارقطنی من حدیث ابن عمر غوغاه در ذکر اول وقت و آخر وی دون الا وسط بدون
 ذکر اوسط و فقط وی این است که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست و وقت اخیر عفو خداست و این حدیث شاهد حدیث
 سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد و مشهود هر دو ایامه را متعال است چنانکه میاید هو این حدیث ضعیف ایضا نیز ضعیف است چه در روای
 بر یعقوب بن ولید مدنی است و احمد بن حنبل گفت که کان من الکذابین الکبار و کذب ابن معین و ترکة النسائی و گفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث
 و روایت نکرد و این حدیث را غیر وی گفت بهیچ تکذیب کرده اند و اساتیر حفاظ و نسبت نموده اند و اسبوی وضع و درین باب است از جبر روی
 بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و انس و ابی مخزومه و ابی هریره لیکن اهل حدیث را در آن کلمه است و کلمه ضعیفه و در سبیل گفته حدیث علی
 از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابیه عن جده عن علی کرم الله وجهه است بهیچ گفته اسنادش در گمان من اصح چیزی است که مروی است
 درین باب با آنکه معلول است زیرا که مخفوف از روایت وی از جعفر بن محمد عن ابیه است موقوفاً حاکم گفته نمی شناسم در وی حدیثی که صحیح شود از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و از یکی از اصحاب او نیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابیه موقوفاً گویم چون این موقوف صحیح شود و او را حکم منع
 باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند و در وی احتمال است ولیکن این احادیث اگر چه صحیح باشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز را در اول وقت
 و می دل است بر فضیلت آن و غیر ذلک من الشواهد انتی و عمر بن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدة تکون فیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت و این دلیل است بر تحریم نماز بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زیرا که اگر چه
 لفظ حدیث نفی است ولیکن این نفی معنی نفی است و اصل نفی تحریم است ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر آن است نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
 متصنف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر آن است عجیب است زیرا که خلاص در وی مشهور است حکامه ابن المنذر و غیره و گفت حسن بصری لا باس بها و رای
 مالک آنست که بکند آنرا سیکه فوت شد و او را نماز شب و الطناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام لیل انتی اخرجه الخمسة الا النسائی یعنی
 احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه مگر نسائی و رواه احمد و الدارقطنی و الترمذی و در وی قصه است و گفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدسی
 بن موسی و گفت ابن خزمه روایاتی که درین باب آمده همه ساقط و مکرره و مکتوب است و رواه ابو یعلی و الطبرانی بطریق آخر و مراد بعد فجر بعد طلوع است
 كما دل له قوله و فی رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا رکعتی الفجر نیست نماز بعد از این فجر
 مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکند برای آن قول می و مثله فی الدارقطنی عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه و عقلاء قریش و اهل انبا
 رضی الله عنه و این هر دو تفسیر کرده اند مراد را بعد فجر و این وقت ششم است از اوقات که منشی است و در آن نماز و اوقات خمس بیشتر گذشت ولیکن
 معارضه کرده شده است نهی از نماز عصر که یکی از اوقات ششم است و در سند دارقطنی افریقی است و رواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه
 عن جده و در سندش زواید الجراح است و رواه البیهقی من حدیث سعید بن المسیب مرسل و گفت مروی است از ابو هریره موصولاً و الاصح و رواه
 موصولاً الطبرانی و ابن عدی و سندش ضعیف است و مرسل اصح است و عمر بن عمر رضی الله عنه قالت صلی رسول الله

صلی الله علیه وسلم العصر شد داخل بیستی فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پست در اذان خواندن و گذارد و در رکعت
فصلی فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلیکتھما الآن پس پرسیدم اورا قریب و مشغول شدم اذ و در رکعت که بعد از ظهر است که گذارد
آن هر دو را این وقت و بیان کرد و شاغل را که آمدند و او را مردم از قبیلہ عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مال پس مشغول کرد
اورا از دو رکعت بعد از ظهر قلت افقتضیھما اذا فاتتنا قال لا لکنم آیا قضا کنیم یا آن هر دو را چون فوت شوند بارافرمود قضا کنیم و حدیث
و دلیل است بر اینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و دلالت کرد و حدیث عایشہ بر آنکه نماز میگذارد آنحضرت بعد از عصر و
میکرد از آن و قول می نمود و نمی میفرمود از آن خارج بود او و لیکن بیغی گفته چیزی که مختص است آنحضرت بدان مدامت است بر رکعتین بعد عصر
نه اصل قضا انتہی اما مخفی نیست که حدیث ام سلمہ رو میکند این قول را و دلالت میکند بر آنکه قضا نیز خاص است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حدیث
تلخیص گفت اکثر اهل علم بر آن است نماز بعد عصر اندر آنکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نمی کرد از نماز بعد عصر و حدیث ابن عباس اصح است انتہی پس
دوام آنحضرت از قبیل خصائص باشد و فی ما ذکر آخر جہ احمد مصنف در اینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد ساق این حدیث گفته اند
روایت ضعیفہ لا تقوم بها حجة پس عدم تبیین می و بضعف را در اینجا خوش نیاید و کلابی داود عن عایشہ رضی الله عنها بمعناه و کلام در گذشت
و دعوی سلم من حدیث عایشہ واحد من حدیث یمنونہ انہ داود علیہما بعد ذلک و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در وی این است که لم بعد لهما

باب الاذان

اذان در وقت یعنی آگاهیدن و خبر کردن و اعلام نمودن است قال تعالی و اذان من الله و رسوله و در شرع اعلام بر آمدن وقت نماز با اذان
مخصوصه در وقت مخصوص و فرضیت می بر مینه بود و در سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث و آله بر شریعت و می بکنند و لیکن صحیح اول است و مشهور
آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد الله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب بعد از روی بعضی گویند ابو بکر وید و غزالی گفت بینندگان
اذان در خواب و صحابی اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب بدان صحابه و حی نیز آمده و بعضی گویند که با جهتا و آنحضرت ثابت
شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در مکہ نماز
بی اذان میکرد تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس می آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود
بر زمین سنت خوان باشند این است آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده و مخصراً اما مشوکانی گفته آنکه میگویند در شب سحر بود و هیچ حدیثی صحیح درین باب ثبوت
نرسیده و صحیح آنست که شریعت آن در مدینه است در سنه اولی یا ثانیہ از هجرت و ثبوت آن ماز قرآن باین آیت است رَاٰ اٰنَادِیْنِھُمَا اِلَّا الصَّلٰوةَ
اَتَّخَذُوْا هَٰھُنَا وَاَوَّلَٰعِبَادٍ وَاَذَانَ از شعائر اسلام است و بآن دار الحرب و دار الاسلام میگرد و در وجوب آن اختلاف است ظاهر و وجوب است
بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان انتہی و مولانا رفیع الدین بن شاه ولی الله محدث دہلوی نوشته که صیغہ اذان باین ترتیب
از امور توقیفیہ است اولاً بواسطہ تعلیم ملک و در نام عبد الله بن زید انصاری قرار یافته و ثانیاً بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته
و ثالثاً بتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کہ بران ملازمت کرد و فرمود انما لرویت حق مرتبہ و حی یافتہ و رابعاً باشارت قرآن مجید حکم تنزیل گفته و آنحضرت
در دعای آخر اذان بدعوت تامہ صفت کرده پس لازم آمد کہ این ترتیب غالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتہی و در بعضی گفته اذان واقامت باجماع سلطین
از شعائر اسلام است پس اگر اهل شہری اصرار کنند بر ترک اذان واقامت سلطان رومی باید کہ با آن جماعت قتال کنند و در حدیث صحیح آمده کلان
اذا غزا قوم ما لم یکن ینبیر علیہم حتی یصبح فینظرون سحر اذا ناکف عنہم و ان لم یکن یسمع اعاز علیہم و اگر شخصی بغیر اذان واقامت نماز گذارد و عاده بروی

واجب نیست نزدیک جمهور علما و مذہب عظامین بسیار و مجاہد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعداء نماز لازم می شود و الله اعلم انتهى

و عن ابی محمد عبد الله بن زید بن عبد ربه و ابی انصاری خزرجی است از مشاہیر صحابہ حاضر شد عقبه و بدر و مشاہیر که بعد از نماز و در مدینه سنه ثلثین و ثلثین و هو ابن اربع و ستین له و لا یویحیة روی عنه ابی محمد و سعید بن المسیب ابن ابی لیلی و هو الذی أری الاذان فی النوم سنه احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عدله فی اهل المذنبه قال گفت چون امر کرد رسول خدا بنا قوس که ساخته شود و زوده شود برای جمع مردم برای نماز طاف بی و انا نا شو رجل در خیال در آمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میبلد ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بنده خدا آیا میفرموی این ناقوس را گفت آن مرد چپ کیانی از انقتم بینم مردم را بزود ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد آیا راه نمایم ترا بر چیزی که آن بهتر است از ان گفتم آری گفت تقول بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر بتر بیع التکلیف بتر بیکبار چهار بار و می آید آنچه محاضرات و معارض او است بغير ترجیع یعنی در شهادتین و در شرح مسلم گفته ترجیع عود است بسوی شهادتین بر رفع صوت بعد گفتن آن و و باز خفض صوت و یا سه قریباً و الا قامة فراودی و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار و در چیزی از الفاظ و وی الا قد قامت الصلوة مکرر این لفظ که مکرر گوئی آنرا قال فلما أصبحت أنیت گفت پس چون صبح کردم آدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را و خبر دادم آنچه در خواب دیدم فقال پس فرمود آنحضرت آنها را و یا حق بدستی که این خواب که تو دیدی خواب راست است انشاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن اینست که فرمود پس بایست با بلال التالقن بسوی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال با آنچه دیده تو زیرا که بلال بلند تر و شیرین تر و بهتر است و را از از تو پس استادم با بلال تا اتفاق کم آن کلمات را بروی و اذان گوید و می دان گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب حال آنکه در خانه خود بود پس بیرون آمد و حالیکه میکشید چادر خود را و میگویی ای رسول خدا سوگند کسی که فرستاد ترا بحق هر اینکه دیدم من مانند آنچه نموده شدوی یعنی ابن زید پس فرمود آنحضرت و الله الحمد یعنی حدیث خدا را بر توافقی این دو رویت رواه ابو داود و الدارمی و ابن ماجه و گفت ترمذی که این حدیث صحیح است لیکن قصه ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب است اخرجه احمد و ابو داود و صححه الترمذی و ابن خزيمة و حدیث دلیل است بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن نمازبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرده آنحضرت در نظر در چیزی که فراموش کنند ایشان را پس این اذان هم خواندن است بسوی نماز و هم علامت است به دخول وقت و اختلاف است علما را در وجوب آن و شک نیست که از شعار اهل اسلام است و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدا بی تعالی و ادله محتمل اند در وجوب همچنین اختلاف است در کمیت الفاظ و می دلالت این حدیث بر آنست که تکبیر گوید در اول و می چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو مخذومه در بعض روایات هم ترجیع آمده و هم تنذیه پس جاری عمل کردند ترجیع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول است و حدیث دال است بر عدم مشروعیت ترجیع و در روی نیز اختلاف است پس سرکه آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بحدیث ابی مخذومه نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر اذوال الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت و لیکن جمهور بر آنند که تکبیر در اول اقامت مکرر است و و بار می باید گفت و لیکن نظر بکنایه آن در اذان چهار بار گوید اقامت غیر مکرر است و همچنین مکرر است در آخر وی و باقی الفاظ را یکبار باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیج کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاقی و باین استدلال کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنی مثنی است و الفاظ اقامت فراودی است الا قد قامت الصلوة و جواب داده اند از آن اهل ترجیع

که این روایت صحیح است دلالت میکند بر آنچه مذکور شد لیکن روایت ترمذی نیز صحیح است بلا مریه و این زیادت از عدل است و زیادت عدل مقبول پس قائل ترمذی تکبیر و اول اذان عامل است بر هر دو حدیث و خواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر ترمذی تکبیر و مخفی نیست که لفظ کلمه توحید در آخر اذان و اقامت مفروض است بالاتفاق پس خارج باشد از حکم بتشفیع اذان و علما گفته اند که حکمت در تکریر اذان و افراد اقامت آنست که اذان برای اعلام غائبان است پس در آن حاجت تکریر است و لهذا در وی رفع صوت مشروع گشته و اینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای اعلام حاضران است پس حاجت نیست بکثیر الفاظ وی و لهذا در وی خفض صوت مشروع شده و تکرار جمله قد قامت الصلوة برای آنست که مقصود اقامت همین کلمه است پس بس و زاد احمد فی آخره و زیاده که روایت در آخر حدیث ابن زید کما هو الظاهر قصه قول بلال را فی اذان الفجر و اذان نماز صبح و آن این است که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفت شد که رسول خدا نامم است پس بانگ زد بلال باطلای صوت خود الصلوة خبر من النوم نماز بهتر است از خواب گفت سعید بن المسیب پس نخل کرده شد این کلمه در تاذین نماز صبح و علی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر است از لذت خواب نزدیک ارباب فقه و اصحاب شوق و مکی که از باب تسهیل احلی من نخل باشد انتهی و لیکن درین زیادت انقطاع است با وجود ثقت رجال می و ذکره ابن السکون من طریق اخری عن بلال و این در طریق است از طریق زهری از شخص بن عمر بن بلال و آن نیز منقطع است و رواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه و روایت کرد و آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهری از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصه اهتمام ایشان را بچیزی که فراهم کنند بآن مردم را تبیل تشریع اذان و گفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در نماز صبح الصلوة خیر من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم تصنف در تلخیص گفت اسناد ضعیف جدا و ترمذی و احمد و ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تثنیبه مگو در هیچ نماز مگر در نماز صبح و لیکن در سند وی ضعف و انقطاع است و بود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب ثبات خود و گفته اند که تثنیبه دو بار است کما فی سنن ابی داود و نیست الصلوة خیر من النوم و حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم میدهد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره و نیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را بشروطی که نمود و بدان روایت بلال را و لا بن خزیمه عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنة از سنت است یعنی طریقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذا قال المؤذن فی الفجر که چون گوید مؤذن در بانگ باعداد حتی على الفلاح و آن فوز و تقوی است یعنی تپا بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خیر من النوم و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث انس و صحیح ابن السکون و در روایت نسائی الصلوة خیر من النوم و اذان اول است از صبح و در وی تنقید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه و گفته که تشریع تثنیبه جزین نیست که برای اذان اول فخر است زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نامم است و اما اذان ثانی بس برای اعلام دخول وقت و خواندن بسوی نماز است و لفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محذوره این است که گفت ابو محذوره بگوید من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس میگفتم در اذان فجر اهل حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم این خرم گفته اسناد صحیح انتهی من تخريج الزکشی لاحادیث الراقی مثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی محذوره که وی تثنیبه می گفت در اذان اول از صبح اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سبیل گفته پس نیست تثنیبه از الفاظ اذان شروع برای خواندن بسوی نماز و اخبار بدر آمدن وقت و بلکه اذان الفاظ است که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گویا این تثنیبه همچو الفاظ تسبیح اخیر است که مردم درین اعصار متاخره عادت آن گرفته اند عوض اذان اول و چون این را شناختی آسان شد بر تو آنچه خوگر آن شده اند فقها از جدال در تثنیبه که آیا از الفاظ اذان است یا نه و آیا

ولیکن حکم ادعای انقطاعش منوہ و او اطر یقماست کہ در آن ضعف است و بالجملة تعارض نیست در میان می و روایت ترجیح در تکیه بر روایت افراد و اقامت بسبب صحت می پس نتوان گفت کہ تنبیه در الفاظ اقامت زیادت عدل است پس قبولش واجب باشد زیرا کہ این زیادت غیر صحیح است کما عرفت دوم مذہب مالک است افراد الفاظ اقامت تا آنکہ قدامت الصلوة سوم مذہب جمہور است افراد الفاظش جز قدامت الصلوة کہ مکرر گفته شود علامہ الاحادیث الثابتہ بذلک و للثبانی عن انس رضی اللہ عنہ وابن حبان والحاکم امر الشیخ امر کر و انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلا لال بلال را کہ این چنین گفته باشد اتمان مصنف بصیغہ معروف برای افادہ این معنی است کہ حدیث اول متفق علیہ مرفوع است اگرچہ بصیغہ جمول وارو شدہ خطابی گفته اسناد ثنیدہ اذان افراد اقامت اصح روایات است و برانند اکثر علما امصار و جاری است بدان عمل در حین مجاز و شام و یمن و دیار مصر و نواحی عرب تا انقضاء حجاز بلاد اسلام بعدہ بر شمر و کسانی را کہ قائل اند بدان از ایمہ اعلام در حجتہ اللہ البالغہ گفته اصح طرق اذان طریقہ بلال است کہ در عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذان دو دو بار و اقامت یک یک بار می شد و قدامت الصلوة قدامت الصلوة مکرر گفته میشد بعدہ طریقہ ابی مخذومہ است کہ انحضرت خود او را تعلیم اذان فرمود و درین طریقہ اذان نودہ کلمہ است و اقامت ہفتہ کلمہ و نزوم این کلمات مانند احرف قرآن است کہ ہمہ شافی و کافی است انتہی و همچنین در مصنفی گفته کما سبق و شوکانی سح در شرح مختصر خویش افادہ کردہ کہ الفاظ اذان ثابت شدہ اند با حدیث کثیرہ و در بعض آن اختلاف است بزیادت و نقصان و مقرر شدہ است کہ عمل بزیادت منافعی مزید فیہ نیست پس سہرچہ بروج صحیح ثابت است مقبول است ہجرت ترجیح اذان و ترجیح شہادتین مان اگر اولہ اصل قومی تر باشند زیادت در آن وقت مطروح کرد و زیرا کہ آنجا تعارض نیست کہ ارجاع بترجیح شود چنانکہ بسیاری را از اہل علم درین باب در ابواب دیگر پیش آمدہ بلکہ جمیع ممکن بضم زیادت باصل و این مقدم است بترجیح و واقع است اجماع بر قبول زیادت کہ غیر منافعی مزید فیہ باشد کما تقر فی الاصول اولہ افراد اقامت اقوی ہستند از اولہ تشفیج آن ولیکن تشفیج مشتمل است بر زیادت خارجہ بخرج صالح الاعتبار پس عمل بر اولہ تشفیج متعین باشد انتہی کلام الشوکانی و چہ خوش است انچہ مقبلہ در سنار تبیین اختلاف علما در الفاظ اذان کہ تکیہ در اول می و دوبار است یا چهار بار و در و سہ ترجیح شہادتین است یا خیر و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کردہ و تلفظ وی این است کہ این سئلہ از غرائب واقعات است و نظیر و در شریعت کمتر زیر کہ الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و معین اند کہ در ہر روز و شب پنج بار بدان صلیح میکنند بر کان بلند و ہر سابع و مامور است کہ بگوید مثل انچہ نمودن میگوید و صحابہ خیر القرون بودند در غرہ اسلام و شدید الحافظہ بر فضائل و معہد اخوض آنها و تابعین اختلاف ایشان در آن مذکور و مافور نیست این ہمہ اختلاف شدید کہ است در متاخرین است و ہر یکی از فریقین تدائی بخیزی صالح فی الجملہ کردہ اگرچہ متفاوت بودہ باشد و نیست تنافی در میان روایات بنا بر عدم مانع از سنت بودن ہر یک و گفته اند کہ مثل وی است الفاظ تشہد و صورت صلوۃ خوف انتہی و عمر ابی حنیفہ بضم جیم و فتح حای حملہ نام وی مذہب بن عبد اللہ است و قیل بن مسلم السوری الحامری نزول برد بکوفہ و بود از صفار صحابہ وفات کرد و انحضرت و نرسیدہ بود وی بحکم ولیکن سماعت دارد از انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم والی گردانید او را علی رضی اللہ عنہ بر بیت المال و حاضر شد ابوی در جملہ مشاہد او وفات کرد و در کوفہ سہاربع و سبعین روی عت ابن عون و جامعہ من التابعین قال رأیت بلالاً یؤذن و اتتبع فاکففت ابو حنیفہ و یدم بلال را کہ اذان میگوید و متبع میکنم من ہن و اورا یعنی می نگرم بسوی ہن و بطور پیرو کردن او ہمنہا راست و ہمنہا و چپ و اصبعہا و ہر دو انگشت او یعنی سباحتین قالہ النووی و قیل لہا ماہ و وارد نشد تعین اصبعین در حدیث فی ذلک نیکہ و ہر دو گوش وی بودہ اند زیرا کہ انگشت در گوش نهادن اجماع است برای صوت و کسی کہ گرسنت یاد درست

از اذان می بیدار انگشت در گوش استلال میکنند تا فزین و بجای آید اصبع اطلاق کردن مجازست رواه احمد و الترمذی و صححه
ولابن ماجه من حدیث ابی حنیفه ایضا وجعل اصبعیه فی اذنیه و کرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود
و هم در ویست از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این
بلند گردانده ترست آواز ترا و مصنفی گفته جمهور اهل علم سبب داشته اند بلند کردن آواز را باینکه و شافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار جماعت خوانده باشد
و الحال بار دیگر جماعت می کنند مسنونست اذان لیکن آواز بلند نکند و لابی داود من حدیثه ایضا لوی عنقه لما بلغ یحیی
بلال گردن خود را چون رسید باین قول حی علی الصلوة عیناً و شمالاً بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست ههنا و ههنا
و لم یستدر و برنگردید و دور نکرد و تمام بدن خود و در اینجا دلالتست بر آداب مؤذن که آن التفاتست بسوی همین و شمال و محل آن
حی علی الصلوةست چنانکه ابو داود ذکر کرده و صریح تر از آن حدیث مسلمست باین لفظ فجعلت اتبع فاه ههنا و ههنا یعنی و شمالاً بقول
حی علی الصلوة حی علی الفلاح و ازین حدیث معلوم شد که محل التفات حی علی الفلاحست و این خرمیه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله
حی علی الصلوة حی علی الفلاح بقرینه لا بدیهه که گفته ممکنست انحراف بقرینه انحراف وجه پستروایت کرد از طریق و کعب باین لفظ فجعل بقول فی اذانه
که از او حرف راسته یعنی و شمالاً و آثار وایت استدارت بلال در اذان پس غیر صحیحست و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن
انگشت در گوش ضعیفست و قد مر و مرویست از امام احمد که دوران نکنند مگر وقتی که بر سناره باشد بقصد اهل هر دو جهت و علماً گفته اند
که فائده التفات دو چیزست یکی بلند تر شدن آواز و دیگر آنکه علامت مؤذنست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذنست و این در
اذانست و اما اقامت پس گفت ترمذی انما استحسنه الاوزاعی و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلمست و لفظ مسلم
گذشت و عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان الشبی صلی الله علیه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان
برستیکه آنحضرت خوشش آمد و آواز وی پس باموخت او را اذان گفتن و مروی دلالتست بر آنکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را
دل بستگی با اذان او دست بهم دهد و گذشت قصه ابو محمد زوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن با اذان در که رواه ابن خزمیه و صححه
و رواه الدارمی و ابوشیخ و غیره و ازین حدیث فی قصه و در روایت ابن خزمیه است که گفت آنحضرت برستیکه شنیدم درین کسان تا فزین انسانی
حسن الصوت و صححه ابن اسکن و عمر بن جابر بن سمرة العامری کنیت او ابو عبد الله است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص بود نزول
کرد بکوفه و مرد آنجا در سنه رومی عن جابر و غیره رضی الله عنه قال صلیت مع النبی گفت جابر گذاردم بار رسول خدا صلی الله
علیه وسلم العید بن غیره نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتب و دوبار بلکه بارها بغیر اذان و اقامه بی اذان بی اقامت
و این حدیث دلیلست بر آنکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت و بهو کالاتماع و مرویست خلاف این از ابن الزبیر و معاذیه و عمر بن
عبد العزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیحست بلکه کردن آن بدعتست تا اثر نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی
درین بابست از جابر بن عبد الله و ابن عباس حدیث جابر بن سمرة حدیث حسنست و برینست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و غیر ایشان که گفته نشود اذان و نماز عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل انتهی رواه مسلم و هم نزد ویست از عطاء که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله
که نیست اذان در نماز روز فطر و نه اقامت و نه ندای چیری و گفت امام مالک در موطا شنیدم بسیاری از علمای که گفتند نبود فطر و نه در اضحی ندا
و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز و نزد نسائیست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بلند از

نماز برای اذان و اقامت و نحوه و مانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه و حدیث بخاری و مسلم عن از حدیث ابن عباس رضی الله عنه و لفظی نزو بخاری از وی و از جابر بن عبد الله این است که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اذان گفته میشد برای یوم الفطر و یوم الاضحی و غیره و جز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق و بعضی گفته اند که در عید عروص اقامت الصلوة جامعاً گویند و رسول گفته وارد شد سنت بدان در عیدین و در مدینه نبوی گفته آنحضرت چون بمصلی میرسد شروع در نماز عید میکرد و بغیر اذان و اقامت نبود و قول الصلوة جامعاً و سنت آنست که هیچ کی از اینها نکند و از اینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب است در دعا گفتن الصلوة جامعاً جز در نماز عید و آنچه در اذان مشروع نیست مثل جنازه غیر صحیح است زیرا که نیست دلیل بر استحباب و اگر مستحب بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت است نه در غیر وی زیرا که هر چه سبب و در عروص صلی الله علیه و سلم یافته شد و محمد آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدعت است پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس و غیره و انتهى **و عن**

ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضي الله عنه فی الحديث الطویل در حدیث دراز در قصه حفتن آناه از نماز صبح و این هنگام رجوع از غزوه خیبر بود ابن عبد البر گفته و هو الاصح ثم اذن بلال یتر اذان و ادبلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه من ابو داود ثم امر بلال ان ینادی بالصلوة فتودی بها فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز و در اینجا دلالت است بر شریعت تا فزین بر نماز فائمه بنوم و ملحق است بدان منسبه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر روز و بر یک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاته او نسیها الحدیث و نزو و مسلم است از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت ذکر نکرد اذان را و چون فوت شد آنحضرت را نماز روز خدق امر فرمود باقامت و ذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی و این معارض روایت ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت است و در خبر ابی هریره و ابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیاً و نه اثباتاً پس در اینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر اذان ذکر نیست و در مصنفی گفته بالجمله اقامت مکرر است و اذان نیز در حق فائمه بدعت نیست و الله اعلم و راه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضایست و مذنب شافعی این است در یک قول و قولی دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در هلیه گفته که آنحضرت قضا کرد فجر و در غداة لیلة التعلیس باذان و اقامت و شیخ ابن العمام احادیث درین معنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان از موطا آورده و گفته و انما یخرج مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بان حدیث ندارد و چگونه منافاتی باشد و حال آنکه بعضی سید که باذان و اقامت هر دو گذارده و انتهى و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام است بدخول وقت و خواندن باجماع و در فائت هیچ از این دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذكر این کلمات و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت گوید و انتهى و بالجمله ابو حنیفه رح قائل است بآنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی رح و که و سلم است

عن از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم اتی المزدلفة برستیکه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت الفذان از عرفات فصل المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب و عشاء را یعنی جمع کرد میان هر دو باذان واحد و اقامتین یک اذان و دو اقامت یعنی چنانکه ظهر و عصر را عرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است و نزو ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء در اینجا در وقت خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر و عرفات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود به زیادت اعلام و نزو بخاری است از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان اقامت عشاء را باذان

واقامت گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث است و له و مرسل راست عن انصرفت عبد الله بن عمر
رضی الله عنه جمع الشیخ صلی الله علیه وسلم بین المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت در میان نماز مغرب
وعشاء و مزدلفه یک اقامت و ظاهر وی آنست که اذان و هر دو نود و این موافق مذہب خفیه است و ترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح است
و زاد ابوداؤد کُلَّ صَلَوةٍ وَ زِيَادَةٌ كَرَّدَ ابوداؤد و از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبیل گفته پس روایت مسلم مقید
باشد باین روایت ابوداؤد و انتهی و فی روایة له ای لابی داؤد عن ابن عمر و کلمة واحدة منهما و مذکر کرده نشد در هیچ یکی از این روایات
یعنی مغرب عشاء و این صحیح است در نفی اذان در سبیل گفته روایات متعارض است در اینجا جابر یک اذان و در اقامت ثابت کرده و این عمر و اقامت
بافقی اذان و ابن مسعود یک اذان و در اقامت پس اگر نسبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نایم و شراح گفته خبر جابر مقدم است زیرا که مثبت
اذان است بر خبر ابن عمر که نافی اذان است و لیکن ما میگوییم که خبر ابن مسعود مقدم است زیرا که اکثر است اغناها انتهی عن ابن عمر و عایشة
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلا لا يؤذن بلیل برستیکه بلال اذان سید پرشب تمام روز
و پیش از وقت بغسل و استنجاء و وضو مستعد و متبیا شوند و از روایت بخاری ثابت شد که مراد شب قبیل صبح است زیرا که در وی است که نبی و میان آن
هر دو یعنی اذان و اقامت مگر آنکه بالار و و فرو و اید و لفظ طحاوی این است مگر آنکه صعود کنند این را و نزول کنند برین را و اینجا معلوم شد که برای نماز
با مراد شب پیش از صبح اذان گفتن درست است چنانکه مذہب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز همین است و وجه شریعت این اذان خود آنحضرت
بیان کرد لیسو قضا ناکم رواه الجماعة الا الترمذی و قائم کسی است که نماز شب میگذارد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان است
در سبیل السلام گفته این اذان پنج تنجیح آخر است که درین اعصار میکنند غایتش آنکه با الفاظ اذان است و این مثل اذانی است که عثمان روز جمعه
احداث کرده و در موضع نزول برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و نذر بدان الفاظ اذان مشروع میکردند بعد از مردم تنجیح بآیت و صلوة
بر آنحضرت مقرر کردند و مرسله خلاف است و استدلالت بری مانع و مجیز و التفات نمیکند بسوی وی هر که بمت او عمل کردن است بر آثار
ثابت اتهمی فکلووا و اشربوا این بخورید و بنوشید در شجر رمضان ای روزه داران حتی ینادی ابن ام مکتوم هر تا آنکه اذان دهد
پس ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب است تا اذان او و آنرا اینجا معلوم شد که آنحضرت را و مؤذن بود
که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگری برای نماز گذاردن و آنرا اینجا فیه
گفته اند که یک مسجد را و مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و در اذان برای صبح سنت است یک پیش از فجر و نصف آخر از شب و دیگر
بعد از فجر در اول وقت و اما در اذان معایس قومی از این منع کرده و گفته که اول نوحه او یعنی امید اند و گفته کرده نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گوئیم
درین مانع نظر است زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود و کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود و هو این ام مکتوم و چون وی اعمی بود پس ثابت شد که تقلید
مؤذن اعمی و بصیر هر دو جائز است و اکل و شرب با شک و طلوع فجر نیز جائز است چه اهل بقای لیل است و نیز در وی دلالت است بر جواز اعتماد
بر بیعت و در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگر چه پنجم نمیند و کان و بعد از این ام مکتوم رجل اعشى مردی ثینا و در اینجا دلالت است بر
جواز ذکر عاهت مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد آن و نام وی عمر و ابوداؤد ینادی حتی
یقال له اصبح اصبح ندانی و او آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و بعضی شروح گفته اند این تاویل
برای آنست که اکل و شرب تا ندانی وی جائز داشتند و چون وی ندانید از صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونگی جائز باشد انتهی گوئیم و نیز وجاهت

جائزست اکل و شرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه و فی آخره ادراج و در آخرین حدیث ادراج است یعنی کلام راوست
 نه کلام آنحضرت و هو قوله و کان رجل اعمی الخ قال ابو بکر الخطیب فی کتابه فی فضل لوصول الدیج فی النقل و لفظ بخاری این است قال و کان رجلاً
 اعمی بزيادة لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری است و بعضی از قول سالم داشته اند و **عمر بن عمر رضی الله عنه** ان
 بلا الاذان قبل الفجر بدستیکه بلال اذان داد پیش از فجر و این تا دین می پیش از آن بود که ابن ام مکتوم مأمور باذان گردد چنانکه برگردانید
 آنحضرت و او را بران وال است فامره النبی صلی الله علیه وسلم ان یرجع پس حکم کرد او را رسول خدا اینکه برگردد و بنادای و نکند
 که الا ان العبد نام آگاه باشد که بنده نخت و در عالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه است یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند
 فلانی از حاجت خود نخت یعنی غفلت و زید و محاجت خود قیام نکرد و دوم آنکه عود کرد و بخواب بنابر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند
 و از نوم و سکون خود منزعج نگردند و شب آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم اذان بشب میگفت و رفته اند بخوان مالک اسحق و اوزاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف و اقل قائل بقول ابو حنیفه بود و گفت
 که نیست جائز قبل دخول فجر یعنی رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لا باس به است بنا بر اتباع این حدیث و رفته اند بعض اصحاب حدیث بخوار
 آن وقت بودن و مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا بر این محتمل است
 که نبوی مسجد آنحضرت را وقت نمی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعد از مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابو داود
 و الترمذی و ضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی از حدیث لم یرو عن ایوب الاحمد بن سلمه ترمذی گفت ترمذی گوید از حدیث غیر محفوظ
 یعنی رفع او خطاست و صواب و قبح است بر این عمر و واقع شد و این ماجرا با مؤذن خودش و گفت بهیچ اذان برای صبح بشب ثابت
 نزدیک اهل علم حدیث حمل کرده اند از احفیه برید برای غیر نماز و احتیاج کرده اند برای منع بروایت ابو داود از ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
 غیر محفوظ است و خطا کرده است و روی حماد بن سلمه انتفی و متتابع شده است و اسعید بن زری از ایوب و وی ضعیف است و معروف از نافع از ابن
 که بود از مؤذن که گفته میشد و اسس و ج گفت ابو داود و رواه الدارقطنی من طریق ابی یوسف القاضی عن سعید عن قتادة عن انس
 گفت و ارقطنی متفق است بدان ابو یوسف و مرسل کرد او را غیر می و مرسل اصح است و روی ابو داود عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظ او
 این است که گفت او را آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود ترا فجر کذا فی التلخیص در سبیل گفته است لال کرد و بعد از این عمر کسی که گفت مشروع
 اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث متقوم حدیث متفق علیه تخمین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح است تاویل وی آن باشد
 که این قبل شرعیت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال است که عبد الله بن زید بروی انقای الفاظ اذان با مر آنحضرت کرده بعد
 ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته شد همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعد چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان
 می گفت و **عمر بن سعید الحدادی رضی الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم التداء
 فقولوا مثل ما یقول المؤمنون چون شنیدید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از بهارات و جز آن اگرچه
 جنب یا حائض باشید مگر وقت جماع و وقت تخلی بنا بر کراست ذکر دین هر دو حال و چون سامع در نماز باشد روی اقوال است اقرب آنها اینست
 که ویر کند و اجابت تا خروج از نماز و امر دلالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع مذکور کسی که مؤذن را بریناره دیده و آواز وی نشنیده یا اگر بود و در
 وجوب اجابت اختلاف است نزد ابو حنیفه و اهل ظاهر واجب نزد جمهور غیر واجب و مستدل لال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و ابو داود و از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال و اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامه شد و او را و در
ساز اقامت مثل حدیث عمر و اذان گفت انتهی گویم و روایتی زیاده کرده و جعلی من صحاحی اهلما مصنف و تلخیص گفت امام و و کلام اقامت پس ابو داود و آنرا
از حدیث ابو امام آورده و آن ضعیف است و زیادتی که در دست الاصل است و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند از اذان الصلوة نیز البر
انتی اما بحاج شما دین انا انا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت با اجابت قولی است
و عمر ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهور است عامل آنحضرت بود بر طائف و همبر ان بود تا خلافت ابوبکر
صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عثمان و بخیرین در سبیل گفته بود از او فدیین بر آنحضرت در وفات ثقیف
و صغر ایشان در سن که سبع و عشرون سته و چون وفات کرد آنحضرت قبیلہ ثقیف غریب ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم سلام
پس شاید اول ایشان در رقت پس باز مانند از مرشدان و خود وی در سنه پنجاه و یک هجری در بصره روی عنه جامعه من التابعین الله قال
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم
پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و در اینجا دلالت است بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده است در او عیه که
و اجعلنا للمتقین اماما و نیست این از باب طلب یا ست مکره به چه چنان ریاستی است که متعلق باشد بدینا که نیست طالبی سخی خطا و انا
واقعت باضعفهم و اقتد اکن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرات و دیگر ارکان چنان مکن بضیفا
بزتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند و اتخذ موقدا لا یاخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد اذان خود اجرت و در لفظی این است
گیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعی گویند اخذ اجرت جائز است مع الکراهته و نزد خفیه حرام دلیل حرمت همین حدیث است و لیکن جمعی
که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز است بر تافهین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بلازمست مکان و لیکن دلیل مسلم
او نیست أخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حسنه الترمذی و صححه الحاكم و **عمر** مالك
بن الحویرث اللیثی کثیرت او ابو سلیمان است آمد و اقامت کرد و نزد آنحضرت بنست شب و نزول کرد و بصره و مات سته اربع و تسعین
عمد عبد الملك روی عنه ابنه عبد الله و ابو قلابه قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالك فرمود مرا آنحضرت بگذارید نماز را چنانکه
دیدم که میگذارم اذا حضیبت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم چون در آمد وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما بهتر باید که اذان
کند شما بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصر است از حدیث تطویل نزد بخاری که با الفاظ است و مصنف پاره اذان که بموضع مرا تعلق داشت
و دلالت میکرد بر حث علی الاذان و ایجاب بامریان آورد و باقی را ترک داد أخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه و **عمر** جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال برستی که آنحضرت فرمود بلال یا
اذا اذنت فتزسل چون اذان گویی پس آهسته و نرم و فروشت که گوشه تابانی کن ترسل یعنی تانی است و در سبیل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را
و شتابی مکن و اذا اقمت فاحدد و چون اقامت گویی پیش شتابی کن و تلفظ و سکوت مکن در میان کلمات بلکه تیره گوید یعنی اسراع است
و احد برضم وال و کسر آن و اجعل بین اذانک و اقامتک قدما یفرغ الاکل من الاكل و بگردان میان اذان خود و اقامت خود
مقدار آنچه فارغ گرد و طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب است بر آنکه مفعول فعل محذوف است ای اقر الی رب
او اتم او نحوه و جائز است رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جایی می آرند که هتفا می لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

الآية والبيت وتحصن این حدیث را استیفا نموده و تمام وی این است و تا آنکه فارغ شود آب نوشنده از نوشیدن خود و آنکه خراج است بمول
و غافل چون در ایستادن حاجت خود و برنجید برای نماز بخیر و تکبیر را و در آن تا به پیش رسیدم یعنی بیرون آمده از درون خانه و نطق نکرد
که چون می علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد رواه الترمذی و ضعفه گفت نمی شناسم این حدیث را
مگر از حدیث عبدالنعم بن نعیم و سند وی مجهول است. انتهى و تا کم نیز از روایت کرده و او را شواهد است از حدیث ابوهریره و حدیث سلمان اخرجه
ابو الشیخ و از حدیث ابی بن کعب اخرجه عبداللہ بن احمد و کلا و اہمیت و لیکن تقویت وی میکند معنی مشروع و از روایتی غیر حاضرین است تا نماز را
حاضر شوند پس لابد است از تقدیر یعنی یتبع للاتباع و الا فائدة فلا منافع است و بخاری برای آن ترجمه کرده و گفته باب کم
بین الاذان و الاقامة و لیکن تقدیر آن ثابت نگردیده این بطلان گفته این را حدیثی نیست جز ممکن وقت دخول و اجتماع مسلمین و در حدیث دلیل است
بر شریعت ترسل در اذان زیرا که غرض از آن اعلام بعید است و آن در ترسل زیاد تر حاصل است چه ابلغ است در اعلام بخلاف اقامت که مقصود
از آن صرف اعلام حاضرین است پس مناسبی اسراع است تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند و لہ و ہم ترمذی است عن از حدیث
ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان التبعی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یؤذن الا متوضی فرمود اذان نگوید مگر با وضو و وضعفه
ایضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زہری از ابو ہریرہ است و آن منقطع است و راوی از زہری ضعیف است و رواہ ابی
من روایت یونس عن الزہری عنہ فروغا و ہذا صح و روایت کرده است آنرا ابو الشیخ و کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین الفاظ کہ اذان متصل
نماز پس اذان نہ یکمی از شما مگر آنکہ وی ظاہر است و این دلیل است بر شریعت و رابطہ طہارت برای اذان از حدیث اصغر و از حدیث اکبر پس اذان
جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح است عملاً ہذا الحدیث کذا فی الشرح گویم چون حدیث ال باشد شرطیت متوضی بودن مؤذن پس صحیح و جہ
برای تفرق میان ہر دو حدیث و مستدلان بصحت اذان محدث اصغر بقیاس بر جواز قرأت قرآن قیاسی است در برابر نفس لایعلی بہ عندہم
فی الاصول و ترفہ اند احمد و دیگران بعد صحیحی عملاً ہذا الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شد تصحیح کرده است ترمذی و وقت او را بر ابو ہریرہ
و اما اقامت پس اکثر شرطیت وضو اند برای وی و گفته اند کہ وارد نشده است اقامت بر غیر طہارت بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و لا یجفی مانہ
و قومی گفته جاز است بلا وضو اگر چه مکروہ باشد و دیگران گفتند بلکہ اہمیت جاز است و لہ و ترمذی راست است عن زیاد بن الحارث
الصداقی یضم ما وجہ منسوب بصدقا قبلہ است از میں صحابی است بیعت کرد و آنحضرت و اذان گفت پیش می و بعد و دست در جبین قال
گفت زیاد و امر کرد مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایکنہ اذان گوید نماز با ملا و پس اذان گفت پس خواست بلال کہ اقامت گوید قال فرمود
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برستی کہ برادر صدای یعنی زیاد صدای اذان گفته است و من اذن فہو یقیم و ہر کہ اذان گوید پس
ہمان کس اقامت گوید و در اینجا دلیل است برینکہ اقامت حق مؤذن است پس صحیح نباشد از غیروی و خفیه و غیر ہم گویند کافی است اقا
غیر مؤذن بنا بر عدم توضی دلیل بران و ضعفہ ایضا و ترمذی این حدیث را ہم تضعیف کرده و گفته شناختہ نمی شود مگر از حدیث عبدالرحمن
بن زیاد بن النعم الافریقی و قد ضعفہ القطان و غیرہ و گفت بخاری ہمو قارب الحدیث و ضعفہ ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و عل برین
نزد اکثر اہل علم کہ ہر کہ اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ ایضا مطولا و لابی داؤد فی حدیث عبداللہ
بن زید بن عبد ربہ انہ قال وی گفت انا را یہ من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان و انا کنت ایدہ قال فاقرئت
و من نحو استم آنرا پس نہ بود آنحضرت اقامت گو تو و فیہ ضعف و در وی نیز ضعف است بر سبل گفته متعرض نشد شارح رج بنیان

و چه ضعف و نه بیان کرد آنرا بود و او بلکه سکوت کرد و لیکن حافظ منذری گفته که ذکر کرده بقی که در سند و متن می اختلاف است و ابو بکر جانی گفت در سندش مقال است و درین وقت استدلال بآن تمام است آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهی گوئیم در سندش محمد بن عمروست و وی ضعیف است اختلاف کرده اند بروی گویند راوی است از محمد بن عبد الله و قیل عبد الله بن محمد بن عمار بن عوف گفته اسنادش حسن است از حدیث افریقی و بقیه کلام درین حدیث در تلخیص کورست صاحب بل مگر مراجعت بآن نکرده که چنین گفته و الله اعلم

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الموقن املك بالاذان مؤذن مالك ترست باذان یعنی وقت آن موكول است بسوی دی چو این است بران والا ما امر املك بالاقامة و امام مالك ترست باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد الله بن عدي الجرجاني بعصرون باین اقتصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام این علم شریف بود در سنه سبع و سبعین مائتین متولد شد و بر خلق بسیار سماعت حدیث و از وی آنها سماع نمود این عساکر گفت کان ثقة علی الحنفیة و حمزة بیثمی فرمود کان حافظ امتقنا لم یکن فی زمانه احد مثله غلیلی گفت کان عدیم النظیر جلالة و حفظا حافظ عبد الله بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقي بن نافع و فوات وی در جمادی الآخرة سنه خمس و ستین مائتین بود رحمه الله تعالی و ضعفه و گفت ضعیف است زیرا که روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متغرد است بوی و گفت بهیثمی این محقق و رواه ابو الشیخ و در وی نیز ضعف است زیرا که از طریق ابی الحورار عن ابن عمر است و در وی معارک بن عباد است و او ضعیف است و رواه البیهقی عن علی بن موقوف کما قال و للبیهقی نحوه عن عیسی بن ابی طالب علیه السلام من قولهم یعنی موقوف و در بخاری است که چون اقامت گفته شود برای نماز پس نیز خیزید تا آنکه بیستیدم او در وی دلالت است بر آنکه اقامت گوید مقیم اگر چه امام حاضر باشد و درین صورت اقامت وی و موقوف بران امام نخواهد بود و لیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام نماز میکرد و این ایذان بعد از آن گویا استیذان و اقامت بود و تصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلم است از جابر بن مکره که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی الله علیه و آله و جمع میان هر دو باین جهت که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون او را می دید شروع میکرد و اقامت پیش از آنکه مردم دیگر آنحضرت را ببینند بستر چون مردم میدیدند برای نماز بر میخواستند انتهی و اما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک درینوطا گفته نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز صدی محدود مگر آنکه می بنم بر طاق مردم چه در ایشان اند ثقیل و ضعیف و مذهب اکثر آنست که اگر امام در مسجد باشد نه بر خیزند تا آنکه فارغ شود و مقیم از اقامت و مروی است از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن المنذر و غیره و از ابی المسیب آمده که چون گفت مؤذن الله اکبر واجب شد قیام چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف و چون گفت لا اله الا الله تکبیر گوید امام در سبل گفته و لیکن این رای اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری **و عن** انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤرذ الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمی شود دعا در بیان اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام ترست از اینکه متصل باذان گوید یا با فاصله و بهتر آنست که متصل گوید که موافق گردد و بخیر دیگر که در وی قید عند الله است و آن حدیث سهل بن سعد است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو چیز است که رد کرده نمی شود یا فرمودم است که رد کرده شود یکی دعاء و اذان دیگر دعاء و باس یعنی جنگ با کافران وقتی که بچندین بعض ایشان با بعض و در یکدیگر گفتند و در روایتی نزد باس نیز بیان آمده رواه ابو داود و الدارمی لیکن دارمی ذکر تحت المظهر نکرده و ظاهر آنست که زیر باران باشد و باران بر وی

می باریده باشد و احتمال دارد که مراد نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است و بالجمله حدیث دال است بر قبول عارین موطن زیر الکره بعد از رد قبول اجابت است بستر دعا عام است هر دو عار و لا بد است تقدیر یا آنچه در احادیث آمده که ما را میگوید یا ثم یا قطیعت رحم باشد و این یکی از موطن اجابت دعا است که در اخبار و آثار واروده و نبذی از ان و منسب خود در حله الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم و نیز واروده است تعیین ادعیه که گفته میشود و ما بین اذان اقامت از آنجمله است رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بحمده صلی الله علیه و سلم رسولاً آنحضرت فرمود هر که این را بگوید بخشیده شود گناه او دیگر در روز قیامت است بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن قیم رحم در بدهی گفته اعل مایصل و یصل الیکما علم منه ان یصلوا علیه فاما صلوة علیه اهل منها انتی گویم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر دعا کردن برای جان خود و سوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بگوشتل ای میگوید یعنی مؤذن پس چون منتهی شود بخواجه داده شوی و نزو ترندی است از حدیث ام سلمه که گفت آموزت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان یراقبال لیک ادبار نارک اصوات دعاک فاعف علی و عالم از ابی امامه مرفوعاً آورده که گفت بود آنحضرت چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه الدعوة المستجابة لها دعوة الحق و کلمة التقوی توفی علیها و احیی علیها و احملنی من سالی اهلها عملاً یوم القیامة و چون آنحضرت فرمود که دعا بیا اذان و اقامت رد کرده نمی شود و گفتند پس چگونه ما می رسول خدا فرمود بخواجه عفو و عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن قیم گفته این حدیث صحیح است و بی همتی گفت میگفت آنحضرت نزد کلمه اقامت اقامه الله و اداها و در اینجا دعای دیگری نیز هست رواه النسائی و این حدیث هم از انس و نیز ابو داود و دست مرفوعاً بلفظ کتاب و گفت مندری از حبه الترمذی فی عمل یوم و لیلة انتی و رواه ابن حیان و صححه ابن خزيمة و در سفر السعادت گفته که در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سماع آنچه از مؤذن بشنود و مثل آن بگوید بلفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که از ابی الجول للقوة الابا الله بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الیه تسوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الحق پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بکند و در بعضی از روایات سند امام احمد آورده که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة و صلوة النافعة صل علی محمد وارض عن رضا لا تسخط بعد و باری تعالی و دعا ویر اجابت کند انتی و حسن جابر رضي الله عنه ان رسول الله

صلی الله علیه و سلم قال من قال حين يسمع النداء كسبك بگوید همگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة القائمة و در روایت بی همتی باین لفظ است اللهم انی استسئلك بحق هذه الدعوة القائمة و مراد بدعوت تامة دعوت توحید است که از منقصت شرک کفر نیز است و از تمیز و تبدیل محفوظ و تار و نشور باقی و اتم احوال لاله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمام سعادت دنیا و آخرت است و الصلوة القائمة اشاره است بضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة عامر او دارند از قائمه و اتم نیز صورتی دارد و درین صورت بیان و تاکید دعوت تامة می شود انت محمد ان بوسیلة و الفضیلة بده آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و سبب و فضیلت یعنی رتبه و جاه و درجات زیاده بر همه خلایق و اباحت مقاماً محموداً و بر انگیز و ستاده کن او را در مقام محمود و مراد بآن مقامی است که ستوده میشود صاحبی بزیان همگی و رشک بر ند بروی تمام خلایق و آن مقام قرب و شفاعت است تصنف و تلخیص گفته روی البزار من حدیث ابی هريرة رضي الله عنه ان المقام المحمود الشفاعة انتی و در اینجا تمام علمیان حیران و سرگردان باشند و هیچ کس از انبیا و رسل از همبیت و درشت دم نتواند ند و سر بالا کرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سر اید عزت در اید و این در کثاید و در حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعلیم تلقین کنت که چون بآن محمد را تعالی را بستانید و بر رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش نشاندند و خلعت خاص از خلد خضر پوشانند و اذن دهند که هر چه خواهد بگوید و هر چه

رضای اوست بخوابد آنروز معلوم شود که مقام محمدی چیست و صدور سلطان آن مجلس و معرکه چیست **شعر** و مقامی که صدارت بزرگان بخشنده چشم دارم که بجای نه هم افزون باشی * **الذی وعدته** آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول خود که در قرآن مجید است **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَكِيدًا** و لفظ بخاری صحیح این است اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة آت محمد الوسیة والفضیلة وبعثه مقاما محمودا الذی وعدته انتهی و زیاده کرد غیر وی انکه لا تخلف المیعاد حلت له شفاعتی يوم القيامة هر که این وعده بخواند بعد از آن فرمودی آید او را شفاعت من روز قیامت و مستحق میگردد و آنرا اگر چه از همه اُمم گناهکاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص ممتاز بود بعضی از علما رحمهم الله تعالی مثال این بشکلات را کنایه از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت ایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری و جبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم از قضا آخرجه الا ربعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بخاری نیز کما تقدم و در سبل السلام این حدیث را ذکر فرست مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد و الله اعلم

باب شروط الصلوة

شروط جمع شرط است و آن در لغت یعنی علامت است و منه قوله تعالی فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا ای علامات الساعة و در لسان فقها چیزی است که لازم آید از عدم وی عدم شرط و **عمر بن طلق** گذشت طلق بن علی در نواقض وضو این عبد الله گفته گمان میکنم او را و الله طلق بن علی حنفی و میل کرده اند احمد و بخاری بسوی اینکه علی بن طلق و طلق بن علی نام ذات واحد است کذا فی السبل و لیکن ترمذی گوید بخاری گفت نمیدانم مر علی بن طلق را غیر این حدیث واحد و منی شناسم این را از حدیث طلق بن علی گویا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر است و گفت ابو عبید گمان میکنم او را و الله طلق کما تقدم و بالجمله طلق بفتح طاء و سکون لام است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت علی فرمود آنحضرت اذا قلنی احدکم فی الصلوة چون بگوید یکی از شما در نماز بر آمدن بادی از مقدار و فلینصی و لیستوها پس باید که برگردد از نماز و وضو کند و لیعد الصلوة و باید که اعاده کند نماز این حدیث دلیل است بر آنکه فساد ناقض وضو است و این مجمع علیه است و دیگر نواقض مقیس اند بر وی و برینکه باطل میشود نماز وی و گذشت در حدیث عایشه که هر که برسد او را در نماز وی فی یارعات یا قلس پس باید که برگردد از نماز و بنا کند بر آن اگر کلام نکرده است و آن معارض این حدیث است و در هر یکی از این هر دو مقال است و شارح مغربی میل بسوی ترجیح این حدیث کرده و گفته که این مثبت استثنای نماز است و آن نافی صحت صلوة و این اثبات نماز میکند پس ولی ترجیح است باینکه این حدیث را ابن حبان صحیح گفته و تصحیح آن هیچ یکی نکرده نموده مرجع من حدیث الصحیح انتهی و شیخ در ترجمه گفته این بروجه افضلیت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطی که در وقت مذکور است نیز جائز است انتهی و رواه الحسن بن احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارقطنی ایضا و لیکن در آن لفظ لیعد للصلوة ذکر نکرده مگر جریر بن عبد الحمید و اعلال کرده است او را ابن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معروف است کذا فی التلخیص و صحیح ابن حبان و تعبیر این عبارت گویا از باب اختصار است و در اصل عبارت چنین است و آخر جابر ابن حبان و صحیح و این قسم عبارت درین کتاب بمزات و کرات گذشته و بیاید و بتخیل که ابن حبان تصحیح احادیث مخبر غیر خود کرده باشد و خود از این آن نموده و لیکن ابن عبید است و **عمر بن عایشه** رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه وسلم قال فرمود آنحضرت لا یقبل الله صلوة حائض قبول نمی کند خدا نماز زن بالنع که درین حیض رسیده است الا بخمار مگر سر پوشش خمار کس خای عجمه اصل چیزی که پوشیده شود بران سر و اکنون استعمال آن در سر پوش زنان آید

در مجلس گفته غبار کبریا بر من بران مقصود آنست که سر و روی زن عورت مست واجب است ستر آن در نماز و این در حره است و آئینه حکم مرد و در عورت
 ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت است انتی در سبب گفته و گاهی اطلاق کرده میشود قبول و مراد آن عبادت باشد من حیث یترتب علیها الثواب
 و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بر آن نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریز پا و نه نماز کسی که در جوف او نمحسرت
 و قدیمانی رسالت الارسل حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحة انتی و تعبیر از زن بالغه کالحائض درین حدیث نظر بالغلب است و مراد از آن نفی
 که بالغ شده است بآمدن حیض و همین است صواب و در کتب فقه مراد کالحائض زنی است که بسبب حیض سیده نموده و نفی گفته این تساهل است زیرا که گاهی زن
 بحیض می رسد و بالغ ببلوغ شرعی نمی شود و تقیید کالحائض خارج مخرج اغلب است و در نصیبه هم بدین نماز نگذارد و قال ابن رسلان فی شرح سنن ابی داود
 رواه الخمسة الا الشیخی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و رواه ابن خزيمة و الحاکم من حدیث عایشه و اعلال کرد آنرا و اقلنی و گفت و فقه ائمه
 و اعلال کرد آنرا حاکم بارسلان رواه الطبرانی فی الصغیر و الاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ الاقبل الله من امرأة صلوة حتی توارى زینتها و الا من جاریه بلغ الحیض
 حتی تختم و صححه ابن خزيمة **و عن جابر رضي الله عنه** گفت جابر آدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی نماز میگذازد و برین جامه بود
 پس شتم شدم بدان و نماز گذارم بجانب دی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این شتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان التبی
 صلی الله علیه و سلم قال لئلا بدستیکه آنحضرت گفت او را ان کان الثوب و اسعافا للتحف به یعنی فی الصلوة اگر باشد جامه کشا و
 پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این است که این لفظ درج است از کلام کلی از روایات و در حدیث دلالت است بر آنکه چون ثوب واسع باشد تحف شود
 بدان بعد از آنکه هر دو طرف وی و اگر تنگ باشد متر شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سر و تار که به است بر اثر اقوال التحاف آنست که جامه
 از زیر بغل است بر آورده بر کتف چپ اندازد و چپ را از زیر بغل چپ بر آورده بر کتف راست اندازد و آئین احترام است از شتمال صما که جامه را در گلو
 گره زند و دست و زیان جامه باشد پس اگر جامه بر دارد و کشف عورت لازم آید و اگر نبرد دارد و دست و میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس از آن
 بند و آنرا و گمانی گفته اجماع منعقد است بر ترک التحاف اگر چه جامه وسیع باشد و این منقوض است بقول احمد که صحیح نیست نماز کسی که قادر است بر آن و ترک
 کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نص شافعی و جوب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعی خلاف او است
 و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد و جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود و آن زن بخواب بود و مسلم فی الخلف بین طرفین
 و مسلم است باین لفظ که مخالف کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست انجامه که بر دوش راست است از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ
 و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد و پشتر بندد هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری است
 که گوشهای جامه دراز نباشد و یم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای من ظاهر میگردد و آن کان
 ضیقاً فاستز به و اگر است آن جامه تنگ کوتاه پس از آنکه بداند یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر را بر دوش خود گرفته اند که مراد
 آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه و لهما من حدیث ابی هریره رضي الله عنه لا یصلي
 احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شیء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوش وی از آن جامه چیزی
 یعنی بهمان طریق که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاهدارند و برین تقدیر نمادان دست بردست که سنت است
 میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثابته و جمهور علماء الکرامه گویند این نبی برای تنزیه است از نزد امام احمد
 و بعضی سلف نظر بظاهر این حدیث مذکور صحیح نیست **و عن أم سلمة رضي الله عنها** انها سألت النبي صلی الله علیه و سلم

اتصل المرأة في درع وخمار بغير ازاد پس بداند آنحضرت را یا نماز گذارد زن مدبرین و غیر مدبرین از این برتری می باشد قال الاکان
 الدرع سابقا یغطی ظهور قدمیها فرمود گذارد وقتی که باشد بر سر وی تمام و دراز پوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت است و حصی گفتند
 از آنکه و لا یبذل بن زینتهن الا ما ظهر منها مفهوم شد که تستر باطن ضروری است نه ظاهر و معنی ظاهر ظاهر فی العادة است پس مراد از آن وجه و کفین باشد
 زیرا که سر آن عادت نیست و کلاه و غیر آن و تنقیح خمار و درع سابق سائر غیر وجه و کفین است و همین است مذهب علماء که زن ازاد را لازم میشود پوشیدن تمام بدن
 غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم مکشوف باشد جائز است نماز در پاید گفته است هو الاصح و اگر چیزی سواي وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم است
 نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است کمتر از ربع عضو مکشوف باشد عفو است و اعاده لازم نیست و الله اعلم انتقی و جای دیگر گفته که حدیث ام سلمه ثلاث میکند بر آنکه اقل
 لباسی که زن بخرد رami باید که در آن نماز گذارد و خمار و کمره سابق است و معنی خمار و کمره آنست که سائر جمیع بدن باشد از سوی سر و ساعدین و عضدین و تخمین بطن
 و ظهر و عانة و سربین و فخذین و ساقین و کعبین و اواخر ظهر و قدین و الاکفین و وجه و اصابع و جلین و آنچه بآن نزدیکتر است و الله اعلم و حدیث سائر لباسی است که مانع
 ادراک کون بشه گردد و زیرا که در سرب جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الکاسیات العاریات پس کسوته
 که مانع دیدن بشه نمی شود و مانند جامه رفیق مملع النسيج یعنی جامه که در میان خطوط و فصل باشد جائز نیست پس بعد مذکور است تمام کرده شد و در طین و مایه
 تر و دست زیرا که آنرا لباس نمی توان گفت انتقی اخرجه ابو داود و الحاكم و صححه الائمة و قفه و تصحیح کرده اند امیه حدیث مثل عبد الحق غیره و قفه
 او را هم مالک ابو داود و آنرا موقوفه روایت کرده اند فی التخصیص و لیکن در سبیل گفته اند که آنرا حکم فرج است اگر چه موقوف باشد زیرا که اقرب این است که اجتهاد
 در آن مسرح نیست و لفظ مالک ابو داود این است روایت است از محمد بن زید بن قفقه عن ائمه که وی پرسید ام سلمه را که در چه چیز نماز گذارد زن از جامه
 گفت نماز گذارد در خمار و درع یعنی دامن و کمره سابق وقتی که پوشد پشت قدمهای خود را انتقی گویم در موطا است که حضرت عایشه نماز میکرد در کمره و دامن
 و همچنین نماز میکرد و میثونه زوج آنحضرت در کمره و دامن و نبود روی از او هم در موطا است که زنی سوال کرد از عروه که بر آئینه کمر بند شوامی شود بر سرش یا
 نماز گذارد در کمره و دامن گفت آری وقتی که باشد کمره دراز یعنی از کعبه پایان تر و الله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنچه واجب است بر جزه
 از پوشیدن بدن خود وقتی که نماز گذارد پس گفت از زاعی و شافعی که تمام بدن خود پوشد مگر روی و هر دو کف خود و روی است از این عکس
 و عطا و مالک احمد و گفت ابو حنیفه و اصحاب او که اگر مکشوف شود چهارم سوی سر یا شکم یا ران یا ثالث آن منتقض شود نماز وی و اگر مکشوف کمتر از این
 نشود و میان ایشان اختلاف است در تحدید بعضی از ایشان نصف گفته اند و نمیدانم از اینها چیزی را که بروی اعتماد توان کرد انتقی قد تقدم الكلام
 و اما عورت و سواي پس گفت مصنف رح که آن باین سر و کبر است باین خبر که عورت موسن باین سر و کبر است و تقید موسن نظر غالب است و باین حدیث
 حسن است اگر چه در روی مردی مختلف فیه است لیکن او را شواهد دیگر است که جبر این نقصان می کنند و آن چهار حدیث است و معنی او و گفته اند که عورت
 هر دو سواي است فقط بحديث مسلم که بود آنحضرت مکشوف الفخذ پس آمد ابو بکر و عمر و نیز پوشید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پست آمد عثمان پس پوشید
 آنرا پس حاصل نشد و هم بخوار کشف فخذ و بطریق تنزل می توان گفت که این افتد حال محمل است و روایت کرد ترمذی بطریق دیگر را حسن گفت
 که آنحضرت فرمود هر چه را که پوشش فخذ خود بدستیکه فخذ عورت است انتقی گویم و حدیث بهزین حکیم عن امیه عن جده است که گفت وی گفت ای رسول الله
 کدام یک عورت خود را اطافه کنم کدام یک را بپوشانم فرمود نگاهدار خود را از زن خود و از ملک عین خود و لغتم اگر بعض قوم و بعض باشد فرمود اگر می توانی که
 هیچ یکی از این نیست پس چنان کن که هیچ یک نه بیند لغتم اگر یکی از ما تنها بود فرمود حق تعالی احق است که شرم کرده شود از روی محراب و ابو داود و الترمذی
 و ابن ماجه و علیه البخاری حقه الترمذی و صححه الحاكم و فرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه را که مشاران خود و همین ران هیچ زننده و محرره اخرجه ابو داود

و این بابت و الحاکم و البزار و دیگر سندش مقال است و اعتضاد میکند او را حدیث محمد بن یحیی که گذشت آنحضرت بر سر و بر روی و دو خدا و برهنه فرمود ای محمد بن یحیی
 دوران خود که فخر بن عورت انداخرجه احمد و البخاری فی صحیحہ تعلیقاً و اخرجه البیضا فی تاریخه و الحاکم فی المستدرک روایت کرد ترمذی و احمد از ابن عباس
 مرفوعاً که فخر عورت است و اخرجه نحوه مالک فی الموطا و احمد و ابو داود و الترمذی و حسنہ ابن حبان و علقه البخاری امام شوکانی گفته آنچه و بعض
 احادیث آمده که نشود آنحضرت فخر خود روز خیمه باد خانه خود آن صالح تعارض باین احادیث نیست و آمد در باره رکبه آنچه مفیدتر است انتی و بالجمله
 بر صلی واجب است پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بروحی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب این است یا بیجی ادم خل و از نیست تکم
 عن کل من حیوان مراد نیست لباس است و مسجد نماز در صحنی گفته مسجد صد میسی است بمعنی سجود و سجود تعبیر میکند نماز و این بجا معلوم
 می شود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که مرد و در آن لباس نماز باید گذارد از است و معنی از آنکه سائرین
 باشد از آن تازانوا انتی و عن ابی عبد الله عامر بن ربیع بن مالک العنزی یفتح العین المملیة و سکون النون و قبل یفتحهما و الزاویه
 الی عن بن اهل و او را عدوی هم گویند اسلام آورد و دو هجرت کرد و حاضر جمعه شد و مرد در سنه اثنین و ثلث او خمس و ثلثین روی عنه نفر
 قال کنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی لیلۃ مظلمة فاشکلت علینا القبلة گفت بودیم با همراه آنحضرت در شب
 تاریک پس شکل شد بر ما قبله فصلیکنا پس نماز گذاریم بخیری و ظاهراً است که نماز گذارند بدون نظر و امارات فلما طلعت الشمس
 اذا نحن صلینا الی غیر القبلة پس هرگاه که برآمد آفتاب ناگاه نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود آمد این آیت
 ایما تولوا فثم وجه الله و ترجمه اندا ببالغه گفته که استقبال کعبه شرط است برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائده نماز بدون او
 حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت بر خواند این آیت را آیتنا تولوا فثم وجه الله درباره کسی که بخیری کرد و در شب تاریک نماز گذارد بغیر
 قبله و این اشارت است بجزا صلوۃ ایشان در حالت ضرورت انتی و در صحنی گفته قبله جتی را گویند که در نماز و بان جهت باید کرد و خدا می عزوجل
 معین گردانید قبله برای ما کعبه را معلوم است که مشاهد آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیة یا قرائن ظنیة پی نتوان برد و دلیل
 قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فهمیده شد که در حال غیم و احتیاط دلائل بقرائن ظنیة پی نتوان نمود و از قصه اهل قبا معلوم شد که تا وقتی
 که ببا خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بخیری مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن بخیری بیقین معلوم شد خواه در نماز
 خواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی است و یک گشت
 استقبال بیت المقدس کردند و بعد خطای آن گمان بیقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند و الله اعلم انتی
 و در سبوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جتی با جهاد خود و بعده دانست که با یقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین است قول اکثر اهل علم
 و قولی از شافعی انتی گویم شافعی گفته مطلوب با جهاد یقین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که دوی سخرت بود بجانب راست یا چپ جهت واحد
 بروی اعاده نیست و نزد ابو یوسف مطلوب با جهاد جهت کعبه است پس پس در سبیل السلام گفته و حدیث دلیل است بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی
 غیر قبله بنا بر تاریکی یا بر آن نماز وی را اگر دید برابر است که همراه نظر باشد و امارت یا نه و برابر است که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد و دلالت
 میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله
 پس چون گذارد نماز سجد آفتاب پس گفت ای رسول خدا نماز گذاریم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابو یوسف
 و قد وثقه ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول با جزای مذکور شافعی و حنفیه و کوفیه است و ما علی کسی که نماز گذارد بغیر بخیری

و متیقن شد خطایچه در محکامات کرد اجماع را بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حدیث و نه بهین بکران عدم وجوب اعاده
بر وی چون بختری گذارده و خطا منکشف شده و وقت بدر گرفته و اما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی ست اعاده بروی واجب است زیرا که خطاب متوجه
باقی وقت و اگر متیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید بختری کند تا تواند و اگر نکران غیر متعذر است الا وقت متیقن اصابت و شافعی گفته واجب است بروی
اعاده در وقت و بعد آن زیرا که واجب است استقبال قطعا و حدیث سمریه در وی ضعف است گویم اظہار عمل است بخبر سمریه زیرا که مقوی حدیث معاذ
بن جبل است بلکه آن تنها حجت است و الاجماع قد عرف کثرة و عوامهم له و لا یصح انتہی أخرجه الترمذی و ضعفه زیرا که در سندش ثعلث بن سعید
بن السمان است و وی ضعیف الحدیث است استدلال کرده است جمعی بکبری این تواتر و وجه الله بر آنکه خدا تعالی بذات در هر مکان است هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست و این استدلالی است که نیست بروی اثبات از علم زیرا که این گردیزند اکثر اهل علم منسوخ است بآیه قول وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
یا در یاب و جلین نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افاده الشیوخ و کرده ایم نه در بیان صفت می تعالی و بودن وی در هر مکان و مذهب است آیات
و احادیث و اقوال و فقیه که در آن ثلاث است بر علو و فوق و تعالی از عرش و مباین بودن می از خلق و همین است مذهب جمیع صحابه تابعین من بعدهم و مختار مجتهدین و این
اجماع جمیع اهل سنت جماعت علی مستدین فقه و حدیث و هر که خلاف آن میگویی بختری قدری جمعی است چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث و اخبار ایشان ظاهر است و درین باب
کتب رسائل مستقلة بوجود آمده و مناظرات و استدلال و احتجاجات طویل بلکه مقالات و محرکهای جلیل بروی کار رسیده چنانکه بر عالم شمر مطلع پوشید نمیشد
و محصل باینست که وی تعالی بذات خود فوق عرش است کما وصف بذات و بعلم و قدرت و سلطان خود و همجاست هیچ ذره از نزولت عالم که عبارت از ماسوی است از وی
پوشیده نیست از احاطه وی بیرون نه در اثبات الرحمن علی العرش استوی و لیکه یضعد الکلم الطیب کافی است و در نفی کیش کثایه شنی و لا یحیطون

لَشَيْءٍ قَرِيبًا وافی و بالله التوفیق و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبله
میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه منطوقه که واقع است جانب جنوب زیرا که وی شمال که معتظمه است یا مراد آنست که هیچ جنتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مرقومی را بحسب اختلاف جهات بلاد و حیث ما کنتم فقولوا ووجهکم شطر المسجد الحرام
در سوسی گفته قبله آن جهت است که استقبال آن در نماز شرط است پس وقتی که نازل شد این آیت فلنولينك قبلة ترضاها فاقول وجهك
شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فقولوا ووجهکم شطر المسجد الحرام استقبال کعبه شرط شد شوکانی فرمود مسلمانان اجماع کرده اند
بر استقبال کعبه برای کسی که در کعبه عظیمه حاضر است یا در حکم حاضر است چه گاهی ممکن می شود بمحصول یقین پس عدول بخند بطن و این قطعی است از قطعاً
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و یا کعبه را گویند و یار او را و این باد و بلاد هند ما بین صیف و شتاء مغرب آفتاب است و در سبیل گفته حدیث دلیل
بر آنکه واجب استقبال جهت است نه عین و در حق کسیکه متعذر شد بروی عین و ما بین فقه است جماعتی از علما بحدیث باب و وجه استدلال بر آن اینست
که مراد آنست که بین جهت قبله است برای غیر عین و من فی حکم زیرا که مختصر نیست قبله معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر است
و وقتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از آن و حدیث دلیل است بر آنکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی است در استقبال نیست
در روی لیل بر آنکه متعین است بروی عین بل لابد است از دلیل بر آن و قول می تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب است
با حضرت صلی الله علیه و سلم و حالیکه بدین بود و استقبال عین در مدینه مشعر است یا متعذر مگر آنچه در حجاب وی صلی الله علیه و سلم گفته اند و لیکن این
قول وجهك شطر المسجد الحرام عام است هر محل را که متعذر شود بر هر صله و قول ایشان تقسیم جهات تا آنکه از توجه بسوی عین حاصل شود
تعمق است وارد نشد دلیلی بر آن و نکره و مذکور اسباب و حال آنکه او شان بهترین قبیل اند پس حق همین است که جهت کافی است او را و اگر چه در کعبه باشد

رواه الترمذی و قال حسن صحیح کذا فی التلخیص و لیکن باجماع ما رجعت کردیم ترمذی معلوم شد که این حدیث را به دو طریق آورده و یکی از حسن و دیگری از
صحیح گفته و قال قد روی عن غیر واحد من اصحاب البیضاء صلی الله علیه وسلم عن عمر بن الخطاب علی بن ابی طالب عیسی بن جابر عن عمر بن الخطاب عن عمر بن الخطاب عن عمر بن الخطاب
مغرب و لیکن خود و مشرق را بر یکبار خود پس باین هر دو قبله است و قتی که استقبال کنی قبله را و گفت این مبارک باین مغرب و مشرق قبله است اهل مشرق را
انتهی و گفت عمر بن الخطاب باین مشرق و مغرب قبله است چون رو کرده شود جانب بیت گویم این حکم نسبت باین نیست است کما تقدم در روایت که مالک
از سعید بن المسیب که نماز گذار و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد قدم مدینه شانزده ماه بجانب بیت المقدس پیتر تخیل کرده شد قبله قبل غزوه بدر بوده
جانب کعبه و قواه البخاری و رواه الحاكم عن ابن عمر و ذکره الدارقطنی فی العمل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر و وار دست مثل آن از خلفای راشدين
و استقبال کرو آنحضرت بعد از خروج از مکه و مشرق فرمود آنرا برای مردم در تصدیق است طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی و اخذ
بمحاربی که سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سکه خبر دهد و اجتهاد باین طریق و تقلید کسی که با جهاد قبله را شناخته باشد و تاسه و چهارم میسر باشد
بغیر آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید تقلید نباید گرفت و صحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نازی الا نزدیک عرض
شبهه که دلیل بر هر جمعی زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید آنست که در مساجد بی که مسلمانان ثقة آنرا بر تقلید راست کرده باشند
و روقت با جره و وقت عصر که آفتاب برین اخیر از فلک فرو رود سایه را امتحان کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صحرا و روضه و آفتاب
بایستند و جایکی سایه می افتد معین نمایند و همان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و عشاء فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب
و شفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در صحرا بکار برند و حکم آن مساجد و قتی میتوان برو که مسافت بعیده نشده است و چون
و منزل و از راه منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد دیگر را امتحان باید کرد و انتهی و **عمر** عامر بن ربیعہ رضی الله عنه قال
رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی علی راحلته حیث توجه به و یم رسول خدا را نماز میگذاشت بر سوارای خود هر طرف
که رو کرد و باین حدیث دلیل است بر حجت صلوٰة نافله بر اهل یعنی نافر اگر چه فوت شود استقبال قبله و ظاهرش برابرست در آنکه بعمل باشد یا نه
و سفر دراز بود یا کوتاه مگر در روایت زین از حدیث جابر زیادت فی سفر القصر آمده و رفته اند بشرطیت دی جماعتی از علما و گفته اند که نیست شرط بلکه در حضور هم
جانب است و هم روی عن النبی من قوله و فعله و ظاهر حدیث در حق راکب است و از ناشی ساکت لیکن جماعتی از علما بجواز روی قیاسا علی الراكب رفته الا آنکه
گفته اند که معاف نیست او را عدم استقبال در رکوع و سجود وی و اتمام هر دو و شکی نکند مگر در قیام و تشهد خود و در جواز شکی نزد اعتدال از رکوع و دو قول است
و در اعتدال بین اجماعین شکی نکند زیرا که نیست شکی با قیام و حال آنکه واجب است بروی قعود میان هر دو سجده متفق علیه این حدیث در بخاری از عامر
بن ربیعہ باین لفظ است کان یسبح علی الراحلة و اخرجه عن ابن عمر بلفظ کان یسبح علی ظهر راحلته و شافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده رایث رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصلی و هو علی راحلة النواقل و ازینجا معلوم شد که این نماز بر راحله و نفل بوده و در فرض زاد البخاری یقوی بر آنست که زیاد کرد بخدا کی اشاره
میفرمود بسیر مبارک خود یعنی در رکوع و سجود و زیاده کرد این خزینه و لیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت و لهو یکن یصنعه و نبود که بکن
این کار را که نماز است بر پشت سوارای فی المکتوبة در نماز فرض و این صحیح است در گذاردن نفل مگر در روایت ترمذی و نسائی است که آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بسوی مضیق و آمدند اصحاب او و آسمان فوق ایشان است و بلیز ایشان و حاضر شدند نماز پس امر کرد مؤذن را پس اذان داد و اقامت گفت
پس تشریف آنحضرت بر راحله خود و نماز گذار و بایشان اشاره میکرد و اشاره کردنی میکرد و سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب است
و ثبت عن النبی عن فعله و صححه عبد الحق و حسنه النووی و ضعفه البیهقی و رفته اند بعضی باینکه صحیح است و فریضه بر راحله و قتی که استقبال قبله باشد و در نهی

و اگر سوار باشد چنانچه سفینه صحیح است نماز در وی بالا جماع گنیم و گاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر و جان ارض مستقر است پس در سفینه
 معاف است بخلاف رکب همچون و اما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فرضیه صحیح است چنانکه صحیح است نزد شافعی و ارجو نبوده که با
 و بر سر بر محمول بر حال چنان استاده باشند و مراد بکتاب نمازی است که فرض است بر همه مکلفین پس وارد نشود که در میگرداند آنحضرت بر راحله خود و در وقت
 برزی و لابی داؤد من حدیث النبی رضی الله عنه کان اذا سافر فاراد ان یتطوع استقبل بناقته القبلة و چون میگرد
 و بخوابست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقته خود قبله را فکبر شکر صلی حیث کان و وجه رکابیه پس تکبیر سیگفت ایست نماز میگذاشت و چنانچه
 که می بود روی سوار یا ای او و روی دلیل است برستقبال قبله نزد تکبیر احرام و این زیادت مقبول است و حدیث حسن است پس عمل کرده شود بوی
 و نیست رکوب بر ناقه شرط زیرا که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آه خروید که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده
 و یکین نیست ظاهر در شرطیت و اسناد حسن و صحیح ابن السکن و اما نماز بر عجله پس جائز نیست بر ساکنه و نیست جائز بر تحرکه بهر پنج که باشد
 و همین است حکم ارباب و فغانیه یعنی ریل گاوی که درین میان شیوع یافته و علت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین است چه استقرار چیزی که بران نماز
 گذارد ضرر است چنانچه از کتاب فقه حنفیه ظاهر است و این در حالت سیراوست که فرض واجب و سنت فخر بنیر عذر بران جائز نیست و اما اگر ساکن باشد
 همه نماز بران جائز نیست زیرا که حکم سیر دارد و همچنین جائز نیست نماز بر محل مستقر بر چوبهای قائمه بر زمین نزد حنفیه نه بر محل محموله بر آیه متحرکه یا واقعه
 محتمل تحرکه و جائز نیست نماز اگر چه صلی بر چیزی استقرار پذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه و غیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کانه بشرط
 امکان خروج و حالت عدم استقرار بر زمین و اگر مستقر باشد بر زمین جائز است و قیاس بر کشتی و جواز متحرکه که نماز بران بحالت سیر درون
 دریا جائز است منظور فیه است زیرا که جواز نماز در جوار کشتی بنظر ضرورت و عذر است که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد و اما میکه ضرورت نیست دریا
 هم جائز نیست آری سنن نوافل بحالت حرکتش جائز است و اگر عذری شرعی یافته شود نماز فرض واجب و سنت فخر هم روا باشد و بخلاف عذر خوف تلف
 نفس یا تلف ثیاب بلبوس یا تلف ذایه است از روی یا درنده یا دشمن یا آنکه سوار سی را نم بود که بعد از نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد
 یا سوار آنگنان ضعیف است که بی تعیین سوار نمی تواند شد و تعیین موجود نیست یا گله و لای چندان است که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد و بعضی
 بارش باران و ذباب رفتار نیز عذر شمرده اند و چون معتبر در سفر سه منزل شتر یا برادر و پیاده متوسط السیر در اقصایم سال از ابتدای صبح صادق
 تا زوال آفتاب است اگر یکی این سافت را در یک از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسب تیر و یا ناقه تیز گام یا آیه و خانی سوار شود نیز حکم سافر دارد و نماز را
 قصر نماید چنانکه از بحر افاق و در مختار و عالمگیری و حران ظاهر است **و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی**
صلی الله علیه و سلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است بی کراهت الا المقبرة المرفقه
 که در وی جائز نیست و آن زمینی است که دفن کرده میشود در وی مرد یا برابریست که بروی قبر باشد یا در میان قبور بود و برابر است که قبر مومن باشد
 یا کافر مومن برای کراهت و کافر برای بعد از ثبت وی و این حدیث مخصوص حدیث جعلت لی الارض کلها مسجدا و بطور است و شناسنامه مقبره بجهت آن است
 که غالباً در وی قدرت و اختلاط تربت اوست آنچه جدا میگردد از مرد یا از نجاست و اگر مکان ظاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهت نه
 و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه است مطلقاً ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر قصد تعظیم باشد و شاید بعضی چیز بازان بکفر رسا
 و الحرام و مکر حرام که در وی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کشف عورت و ماوای شیاطین است و گفته اند محل نجاست است پس مختص باشد بخامی که در
 نجاست بود و لا غیر گفت احمد بن حنبل صحیح نیست در وی نماز اگر چه بر سطح وی باشد علماً بالحدیث و جمهور بصحت رفته اند و لیکن با کراهت در سبب گفت

بدر او نشسته شد و در غزوه رجع و رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول لا تصلوا
 الى القبور مگذارید نماز بسوی گور یا گور هر کس باشد یون یا غیر وی و این نمی مثل نمی ست از گذاردن نماز بر قبر و اصل در وی تحریم ست و ذکر نکرد مگذارید نمی
 بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچه شمرده شود بدان مستقبل قبر عرفا شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر بری یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست
 و هیچ کس از آن خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان سجده یا کند تا نمازی بکنند توجیه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که دفن جسد مطهر ایشان ست و با باد
 نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی گیرد و در اینجا مخدوری لازم نیاید و باکی نیست که افعال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهی گویم این متعقب ست
 بحديث صحيح صحيح متفق عليه از عایشه صدیقہ رضی الله عنها کہ بر ستمیکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت در بیماری خود که بخاست از آن لغت اند خدا بود و نصاری
 که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجد یا شیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت
 آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند ولیکن اعتقاد کنند که توجیه بقبور ایشان و نماز و عبادت حق موجب
 قرب و رضای او تعالی ست و موقع و عظیم ست نزد حق از جهت اشغال می بر عبادت و سبائعه و تعظیم انبیا و این بر دو طریق نامرئی و نامشروع ست اول خود
 شرک جلی و کفر ست و ثانی نیز حرام ست از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخاست اگر چنانچه حق ست و بر دو طریق محض ست انتهی و در روایت مسلم ست
 از حدیث جناب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد یا آگاه باشید
 پس نگریه قبر را مسجد یا بر ستمیکه من نمی میکنم شمار از آن و این نمی برای تحریم ست و لا تجلسوا و نه نشینید بر قبر یا نمی برای تحریم ست و درین باب
 حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در وی قبر و حدیث ابی هریره که اگر بنشیند یکی از شما بر آنکه بسوزد جامهای او و برسد به پوست او بهتر ست و از اینکه
 بنشیند بر قبر آخر چه مسلم نمی از قبور بر ستمیکه حق ست و مالک در موطا گفته مراد بقصد و حدیث ست نووی گفته این تاویل ضعیف ست یا باطل و صحیح
 آنست که مراد بقصد و جلوس ست و از آنجاست که اصحاب گفته اند که جلوس بر قبر حرام ست و هم تکیه زدن بر آن انتهی و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور
 اصحاب او از کراهت اراده کراهت تنزیه دارند زیرا که ابو هریره را وی حدیث تفسیر کرده است آنرا نشستن برای بول یا غائط با آنکه این هب در سند خود
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین لفظ آورد که هر کشت بر قبر برای بول یا غائط و این حرام ست بالاتفاق و اواه مسلم در سبل گفته و موطا
 از علی کرم الله وجهه که تکیه زدن بر قبر و دراز کشیدن بر آن و نشستن فی البخاری عن ابن عمر و عن غیره و اصل در وی تحریم ست کما عرفت غیر مره و فعل صحابی حاضر نشد
 بحديث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حل نمی ست بر کراهت و لا یعنی نه انتهی و عمر ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء احدکم المسجد فلينظر چون بیاید بیک از شما مسجد را پس باید که بیند هر دو فعل خود را
 فان رای فی غلبه اذی پس اگر یا بد در پاپوش خود اذی را آذی و اصل لغت چیزی مکرده که طبع از آن نفرت گیرد و اطلاق آن بر مفذورات هم
 ازین جهت ست او قد را یا قدر را شک را وی ست که ازین دو لفظ کدام یک فرموده قدر بمعنی نجاست ست مراد نجاست خشک ست که چیزی
 از آن تعلل گرفته ست بنعل یا غف پس ملک آن برین پاک کننده ست فلیمسحه و لیصل فیهما پس باید که بمالد آنرا بر زمین نماز گذارد و در آن و اما ب
 پس بدک زائل نمیکرد و نه سبب امام محمد و امام اعظم این ست و نزد ابویوسف و شافعی و قول قسیم مراد عام تر ست و از طرب نیز پاک میگردد و بدک ایشان
 میگویند امری بر لب و رفع مرجع ست و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب ست قاضی گفته هر که خلان
 این میگوید قدر را حل میکند بر آنچه مستقدر ست عرفا بچو فحاط و مانند او نقله الطیبی و خطابی در محال السنن گفته او ذاعی این حدیث را بظاهرش احتمال میکرد
 و مروی ست مثل آن از عروه بن الزبیر و نخی انتهی و شیخ در ترجمه گفته نوربشتی این حدیث را تاویل دیگر کرده و گفته که مراد بسودن فعل ثمر آنست که شستن

چون پی سپر کند نجاست را بر سر او اثر آن تیراب و میرسد او را که در ایستاده مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت در دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا که طهارت در نجاست مستحسن است اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و تصواب آنست که در سبیل گفته درین حدیث دلالت است بر شریعت نماز در نجاست و بریکه مسح نعل از نجاست مطهر اوست از قدر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق نجاست است برابر است که تر باشد یا خشک دلالت میکند بر آن سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام است آنحضرت را که در نعل می افکند می افکند در نماز و می تمراند و نماز مصلی چون درآمد در نماز و تلبس است نجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد بهتر دانست در انشای نماز خود واجب شد بر او از الیه و بنای نماز و درین همه خلاف است مگر آنکه مخالف را دلیل که مقاوم این حدیث تواند شد نیست که اطاعت مذکور می کنیم و متوید اوست طهریت نعل بحدیث تیراب آخرجه ابوداؤد و صحیح ابن خزيمة و لیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال می ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاکم من حدیث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطنی عن ابن عباس و عبداللہ بن الثخیف و سند ما ضعیف و عمر ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطى احدكم الاذى بحقيقه فطهوها التراب چون پی سپر کند یکی از شما افکند پی سپر کند پاک کننده آن هر دو خاک است یعنی باید نعل پاک میشود اگرچه خالی باشد که بعد از پی سپر کردن افکند می گذارند است شوکانی گفته ضابطه و تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد است در آن امر قصار بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیادت بقتضا اندران نباید کرد چنانکه درباره پا پوشش وارد است که چون متکوث نجاست گردد مسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر حیض و لعاب سنگ اگر امری است که شارع حکم نجاست می کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس در آن از الیه عین آن واجب است تا آنکه از ریج و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه ریج یا طعم موجود است معلوم است که در آن جزوی از عین باقی است اگرچه جرم و لون در آن باقی نماند چه را حتم همان وقت جدا میگردد که ازین چیز بود آنچه ریج یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم در آن باقی نماند انتهی آخرجه ابوداؤد و صحیح ابن حبان و آخرجه ابن السکون الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هريرة و سند ضعیف و آخرجه ابوداؤد من حدیث عایشة و فی الباب غیر بنده باسانید لا تخلوا عن ضعف الاله لیشد بعضها بعضا و شاهد اوست حدیث ام سلمة که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من زنی ام دهن در از میروم در جای نجس فرمود پاک میکند او را یا بعد از آن چه بود او را و الترمذی ابن ماجه و نحو اوست اینکه زنی از بنی عبد الاشمل گفت ای رسول خدا ما را راهی است ببوی مسجد پس چون کنیم و سیکه باریده شویم فرمود آیت بعد می ای که پاکیزه تر است از وی گفت آری فرمود نموده بنده آخرجه ابوداؤد و ابن ماجه خطابی گفته در سند این هر دو حدیث مقال است و تاویل کرده است این را برای که خشک است و نجاست می بجای نمی سپرد گوئیم این غیر مناسب است بقول می که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعض ارض بعض را چنین است که چون بعد و طی ارض قدر و طی ارض طیبه یا بسکه در بعض می بعض را پاک ساخت اما نجاستی که بجایه باید نرسیده است جز بآب پاک نشود و گفت و این اجزاء است و متوید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بهیقی است از ابی الملع عن ابی هريرة عن جده گفت متوجه شدم باعلی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حائل شد میان او مسجد عوضی از گل و آب پس بیرون آورد و سر او را نعلین خود گفتقم بپایه ای ای میرونا بروم این چیز را گفتند و درآمد در آب و چون برآمد از آن پوشید نعل و سر او را و نماز گذارد و با مردم و نه شستن پایهای خود معلوم است که آب مجتمع از قری خالی از نجاست نمی باشد و عمر معاوية بن الحکم بفتحین صحابی سلمی است معبود در اهل حجاز ساکن در بنی سلم رومی نه ابنه کثیر و عطاء بن یسار و غیره بامرو در سند یک صد و هفده بحری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذارون آن نیکو نیست و روانیست در وی چیزی از سخن مردم

و مروی است که خطاب توان کرد بان ایشان را در توان طلبید از ایشان شیخ در جمیع گفته و مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز است و در سجده یا سجده
مال تو بود یا غیره یا بغال و الحیم کلمات قرآنی است یا شخصی که پیش او استاده است مردی است یا یکی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یکی
نحوه الکتاب اگر اراده او افاده محض است فاسد میگردد و نماز او و اگر اراده قرأت کند فاسد نمی شود و انقی در سبیل گفته حدیث را سبب است مجلس آنکه مردی
عطسه زد و نماز معاویه را وی این حدیث را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بر وی بسبب آنکه وی فهم کرد جواب او را
پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الصلوة الخ و حدیث را نقل نمائید و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست و از کلام کامل و مخاطبه مردم
که او صریحاً سبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز مبطل نماز است بر اینست که برای اصلاح نماز باشد یا غیره و بر آنکه تکلم باطل نیست نماز را
دوی معذور است بسبب جمل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاویه را امر با عاده نکرد و در توقفاست که این عمر میگذشت بر مردی و او نماز میخواند پس سلام
کرد بر وی پس جواب سلام داد آن مرد و سخن گفتن یعنی بر زبان گفت و علیکم السلام پس باز گشت بسوی او این عمر و گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید یا بداند که اشاره اندید بسبب خود و تصحیفی گفته این عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را نمی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر با عاده نماز نفرمود و فقیر ناچار مطلع نشده است بر دینی از دلائل شرعی که دلالت کند بر وجوب
اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند منع فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بر آن تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
مراوین سخن تلاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فسخ کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود و هیچ حال خواهد نماز فرض باشد یا نفل و خواه بعد قرأت یا بخوبی
الصلوة فسخ کرد یا قبل از آن و در منابع مذکور است که اگر کسی صلوة بنظم قرآن مکمل کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود و نماز او و الا فاسد می شود و شدت آنست که یا یکی
خدا الکتاب بقوة بر زبان راند و قصد قرأت قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاءست بر آنکه اگر کسی در سلام کند نمازش باطل می شود و اگر
بدست اشاره کند در مذبح امام عظم جائز نیست و نزد غیر وی جائز است و الله اعلم انتمی کلامه و انما هو و جزین نیست که کلام میکرد وی از آنست
و نماز یا کلامی که صالح است در ان التسمیج والتکبیر و قراءة القرآن سبحانه الله والله اکبر و خواندن قرآن است که اینها از جنس کلام است و بیان
نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن بگویم و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حادث نشد و منضم است باین هر سه اعمیه و نحو آن رواه مسلم و این
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوٰۃ و غیره مذکور است و رواه ابو داود و النسائی و ابن جابر البیهقی ایضا مختصراً و عن زید بن ارقم
مکنی بابی عموا الانصاری الخرجی معذور است در کوفین ساکن شد بکوفه و مرد و آنجا در سنه شصت و شش روی عنه جماعة رضي الله عنه قال ان
كان التکبیر في الصلوة على عهد رسول الله بمرستیکه ما نحن میگردیم و نماز بر زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم یککله احدنا
صاحبه بحاجته سخن میگردید یکی از اصحاب خود را برای حاجت خود حتی منزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حافظوا علی الصلوات
حافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگارید آنها را و الصلوة الوُسْطی و تخصیص حافظت کنید بر نماز میان در تصحیفی گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز
وُسْطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدا میفرماید و قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ و قنوت طول قیام یا قرأت را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن
لقوله تعالى و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا و حسیب آنکه این وقت متوسط است میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر است
زیرا که در میان روز و اکرده میشود و جمعی گفتند نماز عصر است و حدیث مرفوع آنرا میسند کرده اند و حدیث حضرت عایشه عارض اوست زیرا که عطف
دلالت میکند بر مغایرت و آنچه حضرت عایشه و حفصه املا کرده اند حرفی بود از حروف قرآن و رخصت حاصل شده است در قرأت جمیع احرف و مقیسه
بن ذویب گفته نماز مغرب است زیرا که محب مقدار وسط است و نماز غا یا هیچ کس از سلف و سنی نگفته است و بعضی متأخرین بآن قائل شده اند

زیر که وسط است در میان دو نماز که تصریح کرده نمی شود و انتهی گویم حجب است از صاحب مصنف که بر نقل اختلاف سلف گفتا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد و
 و جوی بر می تویم هیچ یکی از این اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم و تحقیق این نماز را سائل مستقلة تألیف نموده اند و اطالالت کلام در آن کرده و اکثر آن تطویل
 لا طائل است و چیزی است که نیست بر آن اشارت از علم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عصر است پس سبب نهی حدیث صحیح صریح که نزد بخاری و مسلم
 و اهل سنن است شغل و ناعن الصلوة الوسطی صلوة العصر الحزینة مشکوفاً فی درجۃ القدر فی فنی الروایة و الدرایة من التفسیر لغتة قد اختلف اهل العلم فی تعیینها علی ثمانية
 قول او در توافقی شرحی للفتنة و ذکر است مائسکات بکل طائفة و اربع الاقوال و اصحابها و همسایه الجهور من اهل العصر الی قوله و اذا تقررت لک هذا و عرفت ما سقتاه
 تبیین لک انکم یزید یا لحدض ان الصلوة الوسطی صلوة العصر و اما حج بقیة الاقوال فلیس فیها شیء مما ینفی الاشتغال لانه لم یثبت عن النبی صلی الله علیه و سلم
 فی ذلک شیء و بعض القائلین عقل علی امر لا یعول علیه فقال انما صلوة کذا الانما وسطی بالعبادة الی ان قبلها کذا من الصلوات و بعدا کذا من الصلوات و هذا المراد من المحض و من
 البحت لا ینبغی ان تستند الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن سوال الله صلی الله علیه و سلم فلیست مع وجود ما و هو فی اعلی درجات الصحة و القوة و الثبوت
 عن سوال الله صلی الله علیه و سلم و یا الله العجب من قوم لم یلتفتوا بتقصیرهم فی علم السنة و اعراضهم عن خیر العلوم و التفصاحی کلفوا انفسهم التکلم علی احکام الله و اتجری
 علی تفسیر کتاب الله بغیر علم و لا هدی فجا و ابما یصلح منه تارة و یبکی منه اخرى انتهی و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت بتفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
 استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در سبب گفته بجهت صلوة
 العصر علی اکثر الاقوال و قد اعی فیہ الایمان انتهی و قد مؤلفه قاریین و استاده شود بری خدا عاقلان بقرآن خوانان در سبب گفته صحابه ازین آیت امر بگو
 فهم کرده اند زیرا که سکوت یکی از بارز معنی قنوت است و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرآن یا از تفسیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرگرفت اند انتهی گوئیم
 حافظ بن العرب عراقی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده **سظم** و لفظ القنوت اعدو معانیة تجرد من زیاد علی عشره حافی مرضیه به و عارض شوع و العبادة طاعة
 اتاسها اقرنا بالعربیة به سکوت صلوة و القيام و طول به کذاک و دام الطاعة الرابع انیة فاهرنا بالستکوت پس امر کرده شدید بعد نزول این آیت
 بمخاموش ماندن و همچنین **عن الکلام** و نمی کرده شدید از سخن کردن و نماز از اینجا معلوم شد که سخن در نماز مطلق نماز است زیرا که کلام در این تحریم است
 کما مر از اقوی و در شرح مسلم لغتة درین حدیث دلیل است بر تحريم جميع الفواع کلام آدمیان و اجتماع کرده اند علماء برینکه حکم عام و عالم بتحريم وی در نماز
 بنیة مصلحت نماز و مانند آن بطل نماز است و ذکر خلاف در کلام برای مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد بود در سبب گفته در حدیث بحیث است
 که در حاشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلی بسوی تنبیه غیر خود پس مساجد کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینده مفید است انتهی
 مشکوفاً فی درجۃ القدر فی فنی الروایة و الدرایة من التفسیر لغتة قد اختلف اهل العلم فی تعیینها علی ثمانية
 معاویه بن الحکم عدم اعاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین بود که نگفتی کرد و بجا بل و حکم بقضائمی فرمود و او را در غالب احوال بلکه اقتصار بر تعلیم و بر
 اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میکرد و حکم با عاده کمتر می نمود و چنانچه در حدیث نسی است و این ثانیة لطف و احسان است بر امت نیست فرق در ظاهر و کلام
 سابی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهی متفق علیه و اللفظ لمسلم و غیره شخین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین من غیر ما است از ابن مسعود
 رضی الله عنه باین لفظ که هر آینه در نماز شغل است یعنی کار و اونی عظیم است که محل ساجات باجی و استغراق در عبودیت است و تمام از وی است که بدینیکه حق تعالی
 حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد و اینکه سخن کشند در نماز یعنی بقصد رواه احمد و النسائی و البوار و و این جهان فی صحیح و عن
 ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التفسير للرجال تسبیح برای مردان است و در روایتی این است
 که چون برسد شمار امری پس تسبیح برای بجا است مراد تسبیح آن است که بگوید سبحان الله تاجیدانه که وی در نماز است و دست بر خیزد که آواز بر آید زیرا که

دست بر هم زدن لائق بحال زنان است ملائق بوقار و گرانباری مردان و از بدعت این زمان یکی آنست که بجای تسبیح کعبه گویند حال آنکه در هیچ روایتی صحیح وارد نشده و التصفیق للنساء و تصفیق برای زنان است و تطریق وی آنست که بطین کعبه ایمن را بر ظرف کعبه ایسر زد و بطین کعبه برین است نزد بطریق کعبه اگر بزنند نماز فاسد گردد و کذا فی شرح مسلم در تصفیق گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباها شود این سله پیش فقیر شیخ نیست زیرا که در حدیث تلیصفق النساء واقع شد و تعیین بیدست تصفیق نکردند با وجود آنکه شائع و تصفیق ضرب بطین دست است بر بطین دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر همان طرف شائع منجری شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم است و الله اعلم و آنکه گفته اند این بیدست کعبه است لایسکه که طلق کعبه باشد و حکم ذکر است نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا یحییٰ خذ الکتاب بقوله اگر بیداند که نظم قرآن و عدول از سار کلام بحجت آن کرده است انتهی متفق علیها و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری می‌رود است و وی نباید اندک در نماز است مشروع است برای مصلی پس اگر نمازی مرد است بجان الله گوید و قدر و در فی البخاری بهذا اللفظ و در اعلی او مطلق است و اگر زن است دست بر هم زند عیسی بن ایوب گفته و دانگشت دست راست بر کف دست چپ بزند و سبل گفته و باین رفته اند جمهور علما بعض ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل نه بعض یعنی اگر برای اعلام این معنی است که وی در نماز است پس سبل نیست ورنه سبل است اگر چه برای فتح بر امام باشد بدلیل علی لا یتفتح علی الامام و این حدیث ضعیف است پس حدیث باب باقی است بر اطلاق خود بیرون نمی رود و از وی هیچ صورتی مگر بدلیل استلزام حدیث و لالت نمی کنند بر وجوب تسبیح و تصفیق زیرا که بلفظ امر وارد نشده گوئیم در روایتی آمده فلیسبح الرجال و تصفیق النساء و ازینجا در میان علما اختلاف شده شافعی و رافعی و نووی گویند نیست است و حق انقسام او است طرف واجب مندوب و مباح بحسب اقتضای حال انتهی زاد مسلم فی الصلوة زیاده کرد مسلم قیدی فی الصلوة و روی نخوده من حدیث سبل بن سعد فی حدیث طویل اتفاقا علیه لفظ وی این است چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان است و تصفیق برای زنان است لال کرده است رافعی در جواز فتح بر امام باین حدیث و محدثی که نزد ابوداود و ابن حبان است از ابن عمر که نماز گذار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمازی پس لبس شد بروی پس چون فارغ شد گفت ابی را حاضر شدی یا ما گفتار فرمود این چه چیز منع کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثر هم و غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم با کعبه میکردیم بر امام عهد آنحضرت و روایت کرد عبد الرزاق و مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام و تو در نماز هستی و در سندش حارث است و وضعیف است و صحیح شده است از ابی عبد الرحمن السلی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب علم کند ترا امام پس بخوران او را یعنی مقدمه بکذا فی التخصیص و عن مطین بنهم و فتح طاو و تشدید رای مسوره و فاد آخر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرد در سنة الهجرة بن عبد الله بن الشحیر بن عمر بن شنین و کسب خانی جمع شده و سکون تختانی و را در آخر عن ابیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشحیر که از صحابه است آمد نزد آنحضرت و روایت بنی عامر سعد و دست در بصرین روی عنه ابنه مطرف و یزید الشحیر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی و یدم آنحضرت را که نماز میگذارد و فی صدد از بزرگوارین امر جل من الجکاء و در سینه او آوازی است همچو آواز دیگر سینه از گریستن از یزید بنی حمیر یا مسور آواز کردن رعد و آواز جوشن بیک و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشدی و سخت جوشانیدن دیگر یا آوازی که می براید از آن و در جل بالکسر دیک سینه یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مر جل و دیگر بعضی گویند از مسن یعنی سبکی بخوابد راوی ازین عبارت اینک میگفت آنحضرت با جوش درون و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز سبطل نماز نیست و در پی این گفته اگر بنا کردیم یا آه کشد یا بگرید یا آواز بلند اگر از یار کردن پشت و در رخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت است قطع میکنند و در روایتی عوض مر جل لفظ حرجی آمده یعنی مانند آوازی که میگوید

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و صححه ابن حبان و صححه ابن خزيمة و الحاكم و هر گاه گفت اخبرني مسلم وى و هم كرو
و مثل ابن است انجم وى است كه عمر ناز صبح گذارد و سوره يوسف خواند چون برين آيت رسيد انما اشكوا بآبائى و حزننى الى الله شنیده شد او را باز ترجيع
اخرجه البخارى موقوفه بر احمد و سلمه بن سعيد بن ائندرسى گفت اين حديث دليل است بر آنكه مثل اين بسطل نماز نيست و قياس كرده اند بران اينست را انتهى **و عن**
عليه السلام قال كان لي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مدخلان گفت بود برای من از آنحضرت دو جاي در آمدن
مطل مفتوح بسم و دال جمله و غاي معجزه بر وزن قتل يعني دو وقت كسى در آمدن در آن وقتها بروى فمكنت اذا التيته و هو يصلى تنخخ لى
پس بودم من كه هر گاه مى آمدم او را آنحضرت نماز ميگذاشت و تنخخ ميكرد و برائى من تا واقف شوم كه وى در نماز است حديث دليل است بر آنكه تنخخ بسطل نماز نيست
برابر است كه برائى اصلاح نماز باشد بانه و اين فته است شافعى علامه هذا الحديث و هر كه قائل با بطلان نماز بدان شده گفته كه اين حديث مضطرب است و صاحب
گفته دعوى اضطراب تمام است زيرا كه اضطراب نبى باشد مگر در بيان احاديث صحيحه كما علم فى علوم الحديث و در روايتى عوض تنخخ سبج آمده بطريق ديگر نزد
ابن السكيت و آن ضعيف است و اين حديث صحيح و اگر چه دو حديث ثابت شوند جمع ميان هر دو باين وجه باشد كه گاهى سبج ميگفت و گاهى تنخخ ميكرد
انتهى و بعضى گفته تنخخ و سبج از جنس كلام نيست ليكن در حكم اوست پس اگر اكثر ائمه اين چيز را نكند بوجهى كه عقلا با بقطع مجلس و ختم آن حكم كنند باطل شود
نماز انتهى تميمه صاحب تصفى محمد اسمعيل شهيد رحمه الله تعالى در افتخارستان بزمانه غزوفى سبيل الله اتفاقا در نماز تنخخ كرده بود و يكى از ائمه ايمان را بآن حكم بفرستاد
نماز كرو و گفت در نماز كلام كرمى فرمود تعريف كلام حديث گفت يا نعمين كلتم بالاسماء فرمود اينجا نعمين و وكلمه بالاسماء كجاست و از اينجا معلوم شد
كه وى نيز موافق اين حديث است رواه النسائي و ابن ماجة و صححه ابن السكيت **و عن ابن عمر رضي الله عنه قال** گفت ابن عمر
بين ان آدم رسول خدا صلى الله عليه وسلم بسوى قبا تا نماز گذارد در آن پس آمدند انصار و سلام كردند بر آنحضرت پس قلت لبلال كيف
رايت التحيه صلى الله عليه وسلم يرد عليه فقم بلال را كه چگونه و بده رسول خدا را كه رد ميكرد و بر ايشان يعنى انصار سلام حبن
يسلمون عليه و هو يصلى هنگاميكه سلام ميدادند ايشان بروى و حاليكه آنحضرت نماز ميكرد قال يقول هكذا اقلت بلال اشارة
ميكرد آنحضرت اين چنين و بسطه كفا و بسطه كرد و گستره بلال گفت خود را برائى نشان بى اشارة بنويست پس گردانيد بطن گفت را اسفل ظهر لورا
فوق خياكم و حديث ابى داود و ترمذى و نسائى از ابن عمر آمده و گاهى بسند گى ميكرد و اشارة انگشت در سفر السعادة گفته و گاهى اياما ميكرد و بسر
مبارك خود انتهى و بعضى شرح نوشته اند كه جائز است رد سلام با اشاره چشم و سر مانند آنكه رد سلام باين طريق پيش از نسخ بود يا بعد از نسخ و آنچه
منسوخ شد رد سلام بسلام بود و هو الظاهر و در حديث دلالت است بر احتمال فعل قيل در نماز و هو الصواب اخرج احمد و ابو داود و الترمذى
و صححه و النسائي و ابن ماجة و رواه ابن حبان و الحاكم و احمد ايضا من حديث ابن عمر باين لفظ كه وى پرسيد چه سبب از اين حال بلال و ذكر كرد ترمذى
كه اين هر دو حديث صحيح است و سبب گفته حديث دليل است بر آنكه چون سلام كند كسى بر صلبى رد كند بروى سلام با اشاره نه بطنى و مسلم از جابر آورده
كه آنحضرت فرستاد او را براى حاجتى گفت پسترو را بستم و آنحضرت را و وى نماز ميگذاشت و پس سلام كردم بروى پس اشارة نمود بسوى من و چون فارغ شد
خواندم او فرمود تو سلام كردى و اعتذار نمود بعد رد با اشاره و در حديث ابن مسعود است كه وى سلام كرد بر آنحضرت و حضرت در نماز بود پس رد نكرد
بر وى و ذكر نمود اشارة را بلكه گفت بعد فراغ از نماز كه هر آينه در نماز مشغول است مگر آنكه به يقين در حديث وى ذكر كرده كه آنحضرت اشارة بفرمود
و علما اخلافت كرده اند در رد سلام در نماز بر سلام كنده بر صلبى جماعتى گفته رد بلفظ نكند و جماعتى گفته بغير نماز جواب گويد و قومى گفته رد
دل نكند و قومى بآن فته كه رد كند با اشاره كما افاده هذا الحديث و هذا هو اقرب الاقوال للدليل و ما عداه لم يأت به دليل و گفته اند كه اين روايات

مستحب است بدلیل آنکه رکود بر این مسعود بلکه گفت (ان فی الصلوة شغلا کونیم از ولایت بهیچ معلوم شد که اشارت بر این کرد و پستتر اعتذار نمود از روی بلفظ فی الصلوة و می آید و میگوید بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد و فرمود بروی بشاره پستتر خبر کرد و او را که او تعالی حادث کرد از اموی اینک کلام بخشد و نماز پس عجب است از قول کسی که میگوید رو کند بلفظ آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته و در سلام را در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید سلم بر صلی مستحق جواب نیست نه بشاره و نه بلفظ و میکند آنرا در آنحضرت بر انصار و بر جابر بشاره و اگر مستحق نبی بودند خبر میکرد و ایشان را بدان ورد نبی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره در مسند از حدیث صیب چنین آمده که گفت گذشتم آنحضرت و وی نماز میکرد و پس سلام کردم بروی پس در رکعت اشاره گفت راوی نمیدانم و اگر آنکه گفت با انگشت خود و در حدیث ابن عمر است در وصف روا آنحضرت بر انصار که بگفت و گفت خود را این چنین و بسط کرد جعفر بن عون را وی از ابن عمر گفت خود و گردانید باطن می غل و ظهر و فوق پس حاصل شد ازین احادیث که جواب گوید صلی بشاره خواه بسر یا بدست یا با انگشت و ظاهر آنست که واجب است زیرا که در بقول واجب است و در نماز مستحضر شده و باقی مانده هر چه ممکن شود و اشاره ممکن شد و شارع آنرا روگردانیده و صحابه آنرا در سلام ناسیده و در تحت قوله تعالی آورده و ها داخل گردیده و اما حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگاه اشاره کند در نماز که قمیده شود پس باید که برگرداند نماز را و ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل است زیرا که از روایت ابی غطفان است از ابوهریره و وی مروی مجهول است انتهی کلامه و عیسی بن عقیل قداده رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی و هو حاصل امامت بنیت زینب بود رسول خدا که نماز میکند و در حال آنکه او بر دارنده امامت بضم مخمره و دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت است و شوهر وی ابو العاص بن الربیع است و این امامه در بعضی از اوقات نماز آمده با آنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را برکتش خود نشاند نماز میکرد و بر او می گفت اگر امامه را بشنوی خوانند پس فتح آن بنا بر سقوط است حامل خواهد بود و اگر بلا تنوین خوانند نایب کسر باشد زیرا که غیر منصرف است و ظاهر میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب است فاذا سجد و صمعهما پس چون سجده میکرد و در روایتی است که چون رکوع میکرد می نهاد و او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود و اذا قام حملها و چون می استاده از سجده و در روایتی چون بر میداشت سر از سجده بر میداشت او را یعنی برکتش خود متفق علیه این حدیث دال است بر اینکه برداشتن مصلی در نماز حیوان را آدمی باشد یا غیر او سفر نیست نماز برابر است که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابر است که در فرض باشد یا در فعل و برابر است که مصلی امام بود یا منفرد و نیز دال است بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همچنین است مهمل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست زیرا که آنحضرت امامه را برداشتی و نهادی و باین رفیع است شافعی و غیر وی منع میکند از آن در سبیل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را تا بدلائل بعیده از انجمله آنکه خاص است با آنحضرت و از انجمله آنکه امامه متعلق می شد با آنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از انجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است و کلاما و عادی بغیر بر بیان واضح و قد طال ابن تینق العیدنی شرح العمدة القول فی هذا و ردناه ایضاً فی حاشیها انتی گویم و منجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ نرج در ترجمه مشکوٰۃ گفته اینجا کسی را توهم میشود که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامه را و نهادن بر زمین باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکرر بود خطاب می میکرد که برداشتن امامه بقصد و تمهید از آنحضرت نبود بلکه در بیعت غایت الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت و نماز آمده چسبیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نسبتش با آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن است که متوالی باشد و این نه چنین بود زیرا که طایفین در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بودند و یا گویند که این حالت

همیش از تحریم فعل غیر بود یا مخصوص بانحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشتند گریه میکرد و موجب شغل می شد
 بیشتر از شغل منع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نقل و ظاهر از قول ابو یوسف الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز
 ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نقل بود و احیاناً نماز نقل بمجاعت میگذاشتند و ظاهر هو الاولی و الله اعلم انتهى کلام شیخ و آنجهت این تاویل از
 ظاهر حدیث و تخلف آن غیر مخفی است و مراد بنماز فرض در کلام شیخ نماز صبح است رواه الزبیری بن یکار و الطبرانی فی الکبیر قاله البراء بن و مراد بر روایتی رواه
 ابو داود است و لهذا در صنفی گفته اتفاق کرده اند علماء بر آنکه عمل بسیر مبطل نماز نیست در فتاوی عالمگیری مذکور است که اگر طفل یا جاهل را بردوش خود برداشت
 نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بشکاف آنرا بردارد و نماز است و در سنج مذکور است که کثرت عمل بعرف معلوم می شود و یکدیگر کاملاً یکدیگر
 ضرب قلیل است و ثلث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلاف عادت عمل کثیر است و حرکات خفیه مستوالیه مثل شریک انگشتان در سجده یا خاریدن
 بدن قلیل است و هیچ نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آن است که تا مل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز مانند حمل امامه و غیره عایشه و فتح
 باب حجره و نزول از منبر و صعود بر آن پس آنچه اهل عقل حکم کند که کثرت از ان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم کثیر بود
 و آنچه گفته اند که قلت کثرت را دانسته می شود بعرف بقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف
 مختلف است در هر چیزی پس قابل معیاریت نباشد انتهى و لمسلم و هو یوقر الناس و در لفظ مسلم چنین است که آنحضرت بر سید داشت امامه را
 و می نهاد و حال آنکه وی امامت میکرد و مردم را در سجده و در روایتی است که امامه بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود و کما تقدم
 و رحمه الله الباقی گفته بعضی چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای بیان تشریع فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کثرت از ان
 مبطل نماز نیست و آنچه بعد از ستمت حاصل شد این است که قول بسیر یعنی اندک سخن مانند الحناک بلغته الله ثلثا ویرحمک الله و یا شکل اتاه و ما شانکم
 تنظرون الی و بطش بسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوشش و برداشتن وی و غیر نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی همچو فرو آمدن از
 پایتیه بطرف مکان برای سجود و بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا
 و اشاره بمنبر و قتل حیة و عقرب و گریستن بچپ و راست بی بجهیدن گردن مغسول نماز نیست همچنین اگر نجاسته در بدن یا پارچه ملوث شود
 مکرر از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز تفسید صلوة نیست و الله اعلم انتهى و تصنف در تلخیص گفتند اما کرده اند بعضی که این حدیث منسوخ
 و رد کرده شد بجهل بناخ و تا سیر بهر دو بلکه این دقیق الحید جزم کرده که این فعل متاخر است از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان فی الصلوة شغلا
 و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و روایت مسلم را رواست و همچنین لفظ ابو داود که ما انتظار میکردیم آنحضرت را و ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد
 و امامه بردوش او بود پس استناد بر صلی و ایستادیم پس اوالح و عجب است از خطابی که میگوید توهم نباید کرد که این وضع و حمل عمد بود زیرا که این امری است
 که مشغول میکند قلب را و چون امر خفیه او را مشغول سازد باین شغل چه رسد و نوری در رد وی اشباع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر
 بانحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و در ان نظر است و کلام دلیل است بر خصوصیت و درین باب است از انس زواه ابن عدی سن طریق
 اشعث بن عبد الملك عن الحسن عن انس گفت النبی صلی الله علیه و سلم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد و یک طرف میکرد او را و اسنادش حسن

انتهی و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت اقتلو الا سودین
 فی الصلوة الحية والعقرب بکشد و سیاه را در نماز که مار و کژدم است در سبب گفته اسود آن اسمی است که مطلق می شود بر مار و کژدم
 بهر رنگ که باشد کما یفید کلام ایمة اللغة پس توهم نباید کرد که خاص است بر رنگ سیاه انتهى و در بعضی احادیث اطلاق این اسم بر آب و ترهسم آمده

و حدیث دلیل است بر وجوب قتل حیة و عقرب در نماز زیرا که اصل در امر همان است و گفته اند که برای ندب است و دلیل است بر آنکه باطل نمی شود نماز بفعلی که جز آن قتل این هر دو میسر نیاید برابر است که بفعل لیس صورت بند و یا عمل کثیر و مابین فقه است جماعتی از علما و نزد بعضی اگرست باریهم بنزد نماز فاسد گرد و تاویل کرده اند حدیث را بخرج از نماز قیاسا بر سایر افعال کثیره که حاجت با آنها داعی است و عارض می شوند در نماز مثل از قاذغریق و نخوان که بیرون می آید بسبب آن از نماز و درین حکم غیر ایشان را تفصیلاست که قائم نیست بر آن دلیل و حدیث حجت است بری قول اول آخر چه الا در جة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه احمد و النسائی بمعناه و رواه ابن حبان و الحاکم عن ابن عباس مرفوعا نحوه و اسناد ضعیف و او را شاهدی است در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر از یکی از نسائی آنحضرت که امر میکرد بکشتن سگ گزنده و موش و کژدم و غراب و درغن و مار و گفت نماز و صحیحه ابن حبان و نیز ابوداود و بسند متصل از مروی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان چون بیاید یکی را از شما کژدم و حال آنکه وی نماز میکند رو پس باید که بکشد او را بسجل یا چوب و گذاشتن فی تلخیص

باب ستره المصلی

ستره بضم سین سکون تایی فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا چیزی است که استاده کرده شود پیش مصلی تا تمیز شود از سجده و نیز به کار نشود گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن و باید که درازی وی کم از ذراع نباشد و سطره ای از پشت و احکام آن باید **عن ابی جحیم** بضم جیم مصغر جهم نامش عبدالله بن جهم است و قیل ابو عبدالله بن الحارث بن الصمه الانصاری بکسر حمله و تشدید سیم صحابی معروف است خواهر زاده ابی بن کعب باقی مانند امارت معاویه و او را دو حدیث است که شخین آن هر دو را اخرج کرده اند یکی از آنها این حدیث است و دیگر در باب سلام بر بول کننده و گفت ابوداود ابو الجهم بن الحارث بن الصمه و قیل راوی حدیث بول مروی میگیرد عبدالله بن الحارث نام و آنکه در اینجا است عبدالله بن جهم است و این هر دو دو کس اند جدا جدا رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدي المصلي ان كان قد كثر من المصلي يعني نماز گذار و اظلمت له ستره يعني لام است یعنی روبروی مصلی از او ستره او ما ذا عليه من الاثر چیست یعنی چه قدر است بروی از گناه سبب گذشتن او از پیش نماز کننده و لفظ من الاثر از الفاظ بخاری و مسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ در بخاری مگر نزد بعضی روات یعنی کشمینی و قح کرد روی که نیست وی از اهل علم و عیب کرده اند بطریقانی در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام و همچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده در نسبت این لفظ بسوی شخین انتی پس عجب است از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را در اینجا بسوی بخاری و سلم و واقع شد در امر همان و فهم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لکن آن یقینا بر این پایه باشد اینکه باید متناجیل ابو الفکر یکی از روات این حدیث است گویند نیز هم که مراد بچهل چیل روز است یا چهل ماه یا چهل سال که افی تفسیر الوصول خلیل الله بهتر است او را جبر است و بنا بر آنکه خبر کان است در روایت بخاری و در روایت ترمذی مرفوع است بنا بر آنکه اسم کان است و درین صورت خبر محرف و اسم نکره آمد و هو قلیل و یجمل که دو کان ضمیرشان باشد من ان یسر بین یدیه ازینکه بگذرد پیش او این حدیث دلیل است بر تحریم مرور روبروی مصلی یعنی مابین موضع جبهه او در سجود و هر دو قدم وی و غیره ازینکه گفته اند و آن عام است در هر مصلی فرض باشد با نقل امام باشد یا منفرد و گفته اند که غرض است بامام و منفرد و ماموم زیرا که فرض میکند او را و مراد از چه ستره امام ستره اوست یا خود امام ستره اوست و لیکن وارد شده که ستره را فی حرج بر مصلی است نه بمراد و ظاهر و عید محقق است بمراد کسی که ایستاد بعد روبروی مصلی یا نشست یا خفت و لیکن اگر علت در وی تشویش بر مصلی باشد پس این نماز در معنی ماز است مستوفی علیه بین شخین و اللفظ البخاری و نیست در وی فکر میز از عین و وقع فی السبیل

من وجه آخر واقع شده است در روایت بزار از وجه دیگر که رجال غیر رجال متفق علیہ اند از بعضی خروجا چهل سال اطلاق خریفت بر سال از قبل اطلاق جز بر کل است و در حدیث ابو ہریرہ است کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اگر بداند یکی از شما انچه مراد است از گناہ در گذشتن و سے ان پیش برادر سلمان در قمار برپا نودہ باشد ہر آئینہ استادن او صد سال بہتر مراد از گناہی کہ بزند آنرا رواہ ابن ماجہ طحاوی گفتہ تقیید بعد از متاخر است از تقیید باربعین برای زیادت و در حدیث کعب احبار است کہ اگر بداند کسی کہ بزند از پیش مصلے انچہ بروست از گناہ ہر آئینہ باشد اینکہ فرج بردہ شود او را در زمین بہتر او را ازینکہ بگذرد از پیش مصلے رواہ مالک و عمر عائشہ رضی اللہ عنہا قالت سئل رسول اللہ

صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک عن ستره المصلی فقال مثل مؤخره الرجل یرسیده شد رسول خدا در غزوة تبوک از ستره مصلی که چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسیپس پالان شتر مؤخره بضم سیم و سکون همزه و کسر خای سیم و فتح آن و ضم سیم و فتح همزه و تشدید خا و رای مشدده بمعنی آخره بفحات بی مروید و سرفا چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار و آخره فصیح است از مؤخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخره الرجل باشد در رای لغت خود مؤخره الرجل روایت کرده زیر که قریش انصحب عرب اند از روی لغت و آنحضرت انصحب قریش است صلی الله علیه وسلم و درین حدیث نمیبست برای مصلی در اتخاذ ستره و کفایت بی مثل چوب پالان شتر و آن بقدر دو ثلث ذراع باشد و حاصل میشود باقامت هر چیز بر روی بین اینچنانکه کرده اند که کشیدن خطر بر روی مصلی کافی نیست اگر چه در حدیث ابو داؤد آورده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب است و مصنف تفسیر بی کرده و قول کسی که مضطرب است گفته رنموده لیکن احمد بن حنبل بر آن اند نموده و گفته کفایت میکند خط و لائق است که نزدیک شود و ستره و زیاده نکند میان خود و ستره بر روی ذراع و اگر عصاره و دینا بزم سنگ یا خاک یا استلغ خود را فرمایم ناید نووی گفته مستحب داشته اند اهل علم و نوادر ستره باین طور که میان و می میان ستره بقدر مکان سجود باشد و همچنین میان صفوف و امر بدو و حکمت آن در حدیث ابو داؤد و نسائی از سبیل بن ابی جثمه مرفوعا چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس بایست که نزدیک شود بدان قطع کند شیطان بر روی نماز او را و تصحیفی گفته و احادیث امر کرده اند باقامت ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده و این امر بنا بر استحباب است زیرا که عروه بن الزبیر بخبر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که مستحب است نزدیک بودن از ستره جمعی که در میان مصلی و ستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از مؤخره محل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند مؤخره محل را باطل و طول بقدر یک دست باشد و در عرض بقدر یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین است از دور ظاهر نمی شود و محصل غرض بی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیسر این معنی قدر مؤخره الرجل را تقییدش نمی نمودند و این دلیل صریح است بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند و الله اعلم انتهى اخرجه مسلم و هم در مسلم است از حدیث طلحه بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت و حتی که بپند یکی از شما پیش خود مثل مؤخره الرجل پس بایک نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد پیش از آن ستره و در حدیث نافع است از ابن عمر که بود آنحضرت می نشانده شتر سوارای خود را بر پنا بجانب قبله پس نماز میکرد بسوی راحله متفق علیه زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفت ابن عمر را خبر ده مرا که چون می فرستند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد و گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگفت پالان شتر را پس راست می نهاد و آنرا پس نماز میکرد

بجانب آخره اول یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا شتره می سازند و بسوی آن نماز میگرد و عن سببه
بفتح سین مهمل و سکون موحد کثیف می ابوثریه است بضم مثله و فتح را و تشدید تحتیه بن معبد الجمعی ساکن مدینه بود شمار وی در مصرین
روایت کرد از وی بپیشش بیع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیستتر احدکم فی الصلوة ولو بسهم باید که بستر کند
یکی از شما در نماز اگر چه بیک تیر باشد قیام بستره را با جامه های حلل مذنب کرده اند و بسهم مفید اجزای شتره است غلیظ باشد یا رقیق و نیست اقل و

بجایسته ما بن عباس است کرده اند باز یاد است که سیاه یعنی این هر دو قطع می کنند نماز را و جمهور علماء از صحابه غیر جماعتی که می کنند نماز را هر چه و هر که از پیش
مصلی بگذرد و چنانچه ستره و غیر آن واحادیث که وارد شده در آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مردان است که نزدیک است که قطع شود
بجهت شغل دل مبتدی که تا تقدم اما از زن پس خود ظاهر است و اما حارس از جهت کثرت ملازمت شباطین مردان چنانکه دلالت دارد بر آن استحباب
تغوی از شیطان نزد نهی عمار و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست وی و عمره ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی شیء یستره من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از مرد
یعنی ستره بر بگذرد که عامل گردد میان وی و مردم و او را احد آن بختان از بین یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش می یعنی میان وی و ستره
و این مثل است آدمی و جز او را از سیمه فلید فعه پس باید که برانزد و دور کند او را ظاهرش موجب دفع است و لیکن بنوی گفتند نمیدانم هیچ یکی را
از فقهائیکه فاعل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحاب یا باینکه مندوب است موصفت گفته قد صرح بوجوب اهل الظاهر از نهی و گفته اند که نرفع
برای دفع اثم نماز است و قبل برای دفع خلل مرقع برورد و صلوة و بعد از آن نیز که غنایت مصلی بصیانت نماز خود ایم است از دفع اثم از غیر خود و قبل
گفته اند گویند که برای برود و امست و نیست یعنی برای دفع اثم از گذرد و بوجوب حدیث لویعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجزای حدیث ابوعمر
که اگر بگذرد علی چه نمی شود از نماز و گذشتن از پیش می نماز گذارد و اگر بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم اجزای حدیث ابن مسعود است که مرد
رو بروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را و از اجزای این سبب و این هر دو حدیث را حکم رفع است اگر چه توقف اند و لیکن اهل دربار کسی است که ستره گرفت
و ثانی مطلق است پس محمول شود بر تفیید اثمی فان ابی فلیقتل الله پس اگر سرش می کند دور نگردد پس باید که کشش کند با وی و در روایتی ثقیف گفته اند
یعنی پس باید که بگذرد او را و این ببالغت و دفع و طرد و در طریقی گفته اند دفع کند با اشاره و منع لطیف پس اگر ستره نشت و قاتله کند یعنی دفع نماید
نشت تر از دل و گفتند که و اندر باینکه از نماز نیست او را فقال بسلح زیرا که مخالفت قاعده نماز است که آن اقبال بران و شتغال دران و شتغال است
و جماعتی گفته اند قتال کند شتغل و این ظاهر لفظ حدیث است و اما قول باینکه دفع کند یعنی در کشت نام پس مردود است بلفظ حدیث و بنویس است
فصل ابوسعید رومی این حدیث که نزد بخاری است از ابی صالح همان گفت دیدم ابوسعید را روز جمعه نماز میگذارد و بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم پس خواست
جوانی از بنی تمیم که بگذرد از پیش می پس دفع کرد او را ابوسعید و رسید و پس نظر کرد آن جوان نیافت را بی مگر از پیش می پس عود کرد و بگذشت
پس دفع کرد او را ابوسعید و نشت تر از اول و گفته اند که کند با سهل و جود پس اگر سرش را پس نشت تر از آن و اگر چه خود می شود و قتل می پس اگر گشت او را
پس نیست بروی چیزی زیرا که شاع قتل می مسلح کرده و گفته اند که اگر دفع کرد بخیزی که دفع میکنند آن و ناگاه بر دو شت شد واجب نیست برو
قصاص و اخذ و نشت خلان است فاما هو شیطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع است یا مرد شیطان
انسان است چه اطلاق شیطان بر مرد و آمده و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق علییه و در مشکوٰۃ گفته اند این لفظ بخاری است و در مسلم
سنن ابی داود و ترمذی و ابی حاتم و در روایتی است که همراه وی قرین است در قاسوس گفته اند قرین شیطان المقرون بالانسان
لا یفارق و ظاهر کلام صنف آن است که روایت فان مع القرین متفق علیهاست میان تخمین از حدیث ابی سعید و لیکن ما آنرا از بخاری نیافتیم
و در صحیح مسلم از حدیث ابوسعید برده یافته شد و مصنفی گفته اند باینکه علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه است و اگر کسی بگذرد و مصلی را میرسد
که با اشاره خفیه منع کند و او را بر اشاره و تسبیح زیاد نکند و اگر از جانب گذشته ابواالحاج ظاهر شود پس این را میرسد که منع نماید و همین است
مرا از مقابل و ظاهر است که حقیقت قتال مرد نیست و این مکروه و تمیمی است که مصلی بر سجده نماز میگذارد و یا در پس ستره و این گذشته بخوار که در میان

مصلی ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این را مباحه در دفع گزند یعنی ستره را از تقصیر از جانب سبلی است بهر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که کل ستره
مبطل نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عنق عمل کثیر نیست و الله اعلم التو **وعم** ابی هر ستره رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا صلی احدکم فلیجعل تلقاء وجهه شیئا چون نماز بگذارد یکی از شما پس باید که بگرداند در مقابل روی خود
چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون و غیره فان لم یجد فلینصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
که استاده کند چوب و حتی خود را و بخاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بپند عصا را بران طولاً لا عرضاً تا بر شال خلا نیدن بود فان لم یکن فلیخط خطاً
پس اگر نباشد باوی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین و حدیث دلیل است بر آنکه کافی است ستره هر چیزی که باشد و مختصر سنن است که گفت سفیان بن عیینه
ویدم شریک را که نماز گذارد با مادر جنازه عمر پس نهاد کلاه خود را بر روی خود و در صحیحین است از حدیث ابن عمر که پنا سیکر و راحله خود را و نماز میگذارد بسوی
و گذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک سنگ فراهم نماید شعله لایضه من مویین یسجد به پستریان ندارد و او را کسی که بگذرد پیش او قطع خشوع و در نظر
از بود او و مادر آنکه است و در روایتی از ابوداؤد امام شریک در سبیل گفته و قول می شوم لایضه دلیل است بر آنکه اگر این چنین بکند زیان دارد و او را از نقصان
نماز باطل آن و این وقتی است که مصلی امام باشد یا منصرفه و وقتی که موم باشد زیرا که درین صورت امام ستره او است یا ستره امام ستره او است که اسلف
و قد یحب له البخاری و ابوداؤد و طبرانی در اوسط از حدیث انس مرفوعاً آورده که ستره الامام ستره لمن خلفه و اگر چه ضعیف است أخرجه الشافعی فی القیم
و ابن جابر البیہقی و احمد و ابن ماجه و ابوداؤد و حدیث عام است در امر بخاند ستره در فضا و غیره و ثابت شن که آنحضرت چون نماز میگذارد
بسوی دیوار میگردد و اندید میان خود و در میان می بقدر عمرت گوسفند و دو نفری شد از آن بگذرد بقریب از ستره و بود چون نماز میگذارد بسوی عمود
یا عمود یا شجر میگردد و اندید آنرا بر جانب راست یا چپ خود و نمی گردانید بر چپش بود که مرکز میگردد و برادر سفر یا غزوه و نماز میگذارد بسوی می و قیاس کرده اند
شافعی بر آن گفته و مصلی و غیره را بجماع اشعار مار که وی و نماز است و هو صحیح و صحیح ابن حبان و احمد و ابن المذنبی فیما نقله ابن عبد البر فی
الاستذکار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و بخوی و غیر هم بسوی ضعیف وی و گفت شافعی و ربوبی و خط کشند مصلی را بر روی خود مگر آنکه
باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرطه و روایت کرده آنرا مرفعی در متوسط از شافعی و آن جدید است نیست مختص بقدم و گفت ضعیف
و لم یصیب من زعم انه مضطرب بل هو حسن و صواب مگر کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب است بلکه آن حسن است گویم زاعم
ابن الصلاح است چو وی آنرا در شال مضطرب آورده و مصنف در نکات باوی ترلع نموده و در مختصر سنن است که گفت ابن عیینه نمی یابم چیزی که بر منم
این حدیث را بدان و نیاورده مگر همین وجو بود همیل بن امیه چون روایت میکند این حدیث را می گفت بل عندکم شی تشذونه به و گفت بیہقی لا یابن مرفعی
نه حکم ان شاء الله تعالی انتہی شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد است و بعضی از متاخرین شیخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما نزد اکثر
شیخ حنفیه و لیث و مالک حنبلیه نیست امام محمد گفته الخط لیس شی و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابوداؤد درین باب ضعیف و مضطرب
و نیز خط و حیلات اعتبار ندارد از بعد تمیز و مرفعی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن ہمام گفته که سنت اولی است باتباع و فی النجاة ظهور
و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار میگردد و انتہی و بعد از آن اختلاف در صفت خط است نزد احمد و حمیدی بر شکل هلال است و معتز نزد
ابوداؤد و طول گفته صاحب مذهب طول بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض مینا و شمالاً بچو جنازه و مختار قول ابولست **وعم** ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء نمی برد و باطل نمیکرد و نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش
مصلی و ادرو اما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که نتوانید از برای نگاہ داشت خضوع و خشوع و در روایتی فاما بهو شیطان زیاده کرده

در مصنفی گفته اجماع مجتهدین است بر آنکه گذشتن بیچ چیز نماز را قطع نمیکند و در باب النس بن مالک حسن بصری آن بود که گذشتن زن طاهره و گذشتن سنگ
 خصوصاً سنگ سیاه و همچنین خرقه قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیح و دالالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عایشه از خود نقل کرد که در میان آنحضرت
 و در میان منی قبله می بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دالالت کرد که سواره بر ماده خراز پیش صفوت گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث
 فضل بن عباس در حدیثی که و الله اعلم انتهی أخرجه ابوداؤد و فی سنده ضعف و مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهر بن سعید بن عمیر الحدادی
 الکوفی است حکم کرده اند در روی غیر واحد و خارج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب ثانی و اخیر بخود ایضا الدارقطنی من حدیث انس و ابی امامه
 و الطبرانی من حدیث جابر و فی سندها ضعف و این حدیث معارض است بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن خرونگ
 پس گفته اند که مراد بقطع در حدیث نقص صلوة است بشیء یغفل قلب بگذشتن این چیزها و مراد بقطع قطع و حدیث ابی سعید عدم بطلان است اگر چه ثوابش ناقص گردد و گفته اند
 که حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذر است و این در حدیثین است زیرا که نیست شیء با امکان جمع و نیز تمام نیست شیء مگر معرفت تاریخ و اینجا متقدم و متاخر معلوم است
 حال آنکه اگر جمع متغیر باشد رجوع بترجیح نماید و حدیث ابی ذر را جمیع است زیرا که مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف است کذا فی اسهل

باب الحشوع على الخشوع في الصلوة

در بر این سخن بر خشوع و فروتنی در نماز در قاموس گفته خشوع خضوع است با قریب بخضوع و در بدن باشد و خشوع در صوت و بصر و سکون و تذلل
 و فخر رازی در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابد است لهذا اعتبار بهر دو انتهى و دال است بر بودن
 از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع فی القلب أخرجه الحاكم گویم و دال است برای او حدیث لخشع قلبه الخشوع جوارحه و حدیث و عا در استعاذه
 اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی و احیاء سخن در از درین باب کرده و ادله و وجوب
 ذکر نموده و نووی و دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده و الله اعلم **عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه**
وسلم ان يصل الرجل مختصراً انتهى که در رسول خدا از یکنه نماز گذارد مرد و حالیکه اختصار کننده است همچنین ابن ابهریره در اینجا اخبار از منی کرده و لفظی
 که مفید منی باشد نیامده و لیکن این قسم اخبارات را حکم رفع است متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ بخاری این است منی عن الخشوع فی الصلوة
 و مختصر بفتح غای پیچ و سکون صادر در لغت میان مردم خاصه بیگاه و تفسیر کرده اند مختصر اختصار را نهادن است بر بیگاه و در اکثر روایات منی عن الاختصار آمده
 و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام بخواند آن مکرره است باختصار آیات سوره تا سجد کنند یا تکلیف است سجد که آن قرأت رسیده است تا سجد کند یا اختصاراً
 و کلاً یا بی قیام در سجده و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بکسر فتن مختصر یعنی عصاره است که در نماز این تکلیف کرده بایستد و این سخن از تحکیمات لفظ است و در روایاتی اختصار و اقل
 شده است تفسیری که مشهور است از اصحاب سلف همان معنی اول است و معناه آن بجعل یدیه علی خاصه است و منی اختصار این است که بگرداند دست
 راست یا چپ خود را بر کمر خود و معارض این تفسیر است آنچه در قاموس است که فی الحدیث المختصر من یوم القیامة علی وجههم النور ای المسلمین فی اللیل
 فاذا اتعبوا وضعوا یدیم علی خواصرهم انتهى و لیکن برای این حدیث خرج نیافتم پس اگر صحیح شود جمیع میان منی و حدیث باب باین وجوبی تواند شد
 که منی متوجه کسی است که این کار بغیر تقرب کند که بایشیءه قولاً فاذا اتعبوا مگر آنکه تفسیر نهاییه خلاف است کما قال الله انهم یا یؤمنون و منهم اعمال صالحة
 یتکون علیها فی القاموس الخاصه الشاکلة و باین تخریقه و التفسیر و تفسیر کرده است خرقة العظم الحجبی راس الکرک و لیکن اکثر بر منی تفسیر اند
 که ضعف ذکر کرده و فی البخاری عن عائشة رضي الله عنها ان ذلك فعل اليهودی این دست بر بیگاه نهادن فعل یهودی است
 در نماز شان و مانعی کرده شده ایم از تشبه با ایشان در جمیع احوال پس چه حکمت منی این باشد نه آنکه فعل شیطان است یا آنکه البلیس از جهنت همچنین فرموده

یا فضل تنگبرین است زیرا که این علل تخمینی است و آنچه واروده منصوص است از صحابی و وی عادت ترست بسبب حدیث و احتمال دارد که مرفوع باشد نحو العدة
 و آنچه در صحیح واروده مقدم است بر غیر و در روایتی آمده که اختصار راحت اهل نمازست معافی شرح استعنه عن ابن عمر و مراد بان یهودانند و اشکال میکنند که اهل نماز را
 راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقوف تعب کشند استراحت کنند باختصار و الله اعلم بالصواب و ذکر کردن مصنف این
 حدیث را در باب خشوع مشعر آنست که همت نمی از اختصار منافات اوست با وی **و عن** انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنید بدان عشاء و دست کما طعام یعنی کمانی
 القاموس یعنی چیزش با نگاهی خوردن و تخصیص بان بجهت آنست که عادت عرب تغذی و نقشی است که در چاشنگاه و شنبانگاه بخورند و جز وقت نماز و صلات
 دیگر نبود و ظاهر آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام یا غلبه گرسنگی است تا باعث بر شغل باطن نگردد و قبل ان تصلوا المغرب
 پیش از آنکه بگذرید نماز مغرب را و در بعض روایات مطلق نماز آمده ابن زین الدبید گفت مطلق محمول است بر مقید و واروده است باین لفظ چون نهاده شود
 عشاء یکی از شمار روزه و است و مقید نشود باین چنانکه در اصول است که ذکر حکم خاص مقتضی تقیید یا تخصیص نیست و زیاده کرد طبرانی چون اقامت کرده شود
 نماز و یکی از اشخاص است پس ابتدا کنید عشاء قبل نماز مغرب و شتابی شکستید از عشاء خود و اتفاقا علیه بن حدیث عایشه تبعناه و درین باب است
 از ابن عباس نزو طبرانی و از ابوهریره نزد وی در اوسط و اسناد حسن و عن سلمة بن الاکوع عن سلمة و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
 چون نهاده شود طعام یکی از شما و بر پا کرده شود نماز یعنی تکبیر بر آورده شود پس آن نماز کنید بطعام و شتابی نکنند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و بود
 ابن عمر که نهاده می شد طعام و تکبیر گفته می شد برای نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه وی می شنید قرائت امام را متفق علیه و ابن عمر
 موصوف است بحال سنت و اتباع پس وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علیه حدیث دلالت کرد بر ايجاب تقدیم
 اکل عشاء چون حاضر شود بر صلوٰة مغرب و جمهور محل کرده اند آنرا بر نوب و ظاهر یہ گویند بلکه واجب است تقدیم پس اگر مقدم کند نماز را باطل شود عملاً
 بظاهر الامر پس حدیث ظاهر است در تقدیم عشاء مطلقاً بر ابر است که محتاج باشد بسبوی طعام یا نه و برابر است که تبرک از فساد طعام یا نه و برابر است
 که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلاً و دیگرست بغیر دلیل و تتبع کرده اند علت امر بتقدیم را و گفتند که تشویش خاطر است بحضور طعام و آن متفق بر ترک
 خشوع است در نماز و این علمی است که نسبت بروی لیل مگر آنچه مفهوم میشود از کلام بعض صحاب چون ابی شعیبه از ابوهریره و ابن عباس آورده که این هر دو
 طعام می خوردند و در تنور گوشت بریان است پس خواست مؤذن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی کن که برخیزیم و در نفس ما چیزی باشد
 و در روایتی است که عارض نشود ما را در نماز ما چیزی و نزد ابن ابی شعیبه است از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة بیسبب النفس الا انما
 پس درین آثار اشارت است تحلیل مذکور و این قتی است که وقت و سعت داشته باشد و اختلاف است در وقت تنگ که اگر طعام بخورد وقت از دست
 میرود بعضی گفته اند تقدیم اکل کند اگر چه وقت بر و در برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز و این بر قول کسی است که قائل است بوجوب خشوع در نماز
 و گفته اند که بدایت نماز کند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور است و در وی این است که حضور طعام عذر است در ترک جماعت نزد قائل بوجود
 جماعت **و عن** ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم فی الصلوة فلا یسمع
 الحصى فان الرحمة تواجبه چون بایستد یکی از شما نماز پس باید که همراهند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت روبروی آید بصلی را و اقبال می کند
 و نازل میگردد بر وی پس لائق است که درین مقام سوا می ادب لعبی نکنند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آنست که در وقت
 نازل میشود و بر چیزی می افتد که مواجبه صلی است زمین باشد یا حی پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد و در روایتی عوفی مسیح آمده

رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باسناد صحیح و زاد احمد و زیاده کروا امام احمد و روایت خود و احده
 اودع کبار کین یا یکبار و کین ازین نقل دل در قفل است زیرا که مفهوم می شود که احادیث این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاده کرده و معنی وی برین تقدیر چنین
 میشود که نماز مسیح و احده اودع حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر این است سالت النبی صلی الله علیه و سلم عن کل شیء حتی سألته عن مسح لخصا
 فقال احده اودع پس اختصار کنایه مصنف اخلال در معنی کرد و گویند که در وی در میان معنی بر لفظ برابر عارف و اگر چنین می گفت و فی روایت لاحد
 الاذن بمسح و احده واضح ترمذی بود و حدیث دال است بر نفی از مسح حصا بعد دخول و صلوة نه قبل از آن شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که منع از زیادت بر
 یکبار بجهت آنست که مفسد صلوة است یا کمزوره است و این مبنی است بر تفسیر فعل کثیر لکن می گویم در سبیل گفته تفسیر محضی تر از اینست که در روایتی هست نظر
 بغالب است و دلالت نمی کند بر نفی از اعمای او و گفته اند که علت نمی خوفت بر خشوع است چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید است
 یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود و اما آنچه شارع بر آن مض کرده مواجعت رحمت است پس پس تفسیر تر از اینست که در سجده باید کرد مگر آنکه مؤلم و جربا
 و ظاهری و تحریم است و فی الصحیح عن معیقیب بضم میم و فتح عین معمله و یای غتیه و کسوفات بن ابی فاطمة الدوسی لای سعد بن ابی العاص
 حاضر شد بر اقدیم الاسلام است بجهت کرد و بسوی چشمه و اقامت کرد و آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بمدینه و بود بر نگا داشت همه آنحضرت و عامل گردانید و ابو بکر
 و عمر بر بیت المال فرو و در سنه اربعین گفته اند در آخر خلافت عثمان روی عن ابنه محمد و ابن ابنه ایاس بن الحارث و غیره ما نحوه یعنی مانند حدیث ابی ذر
 و لفظ وی این است لا تمسح بالخص و انت تصلي فان فاعلا فواحدة لغتویة اخصی بغیر تحلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة تواجه و عن
 عائشة رضي الله عنها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الالتفات في الصلوة گفت عائشة پرسیدم
 رسول خدا را آنکه بستم بچپ و راست و نماز فقال هو اختلاس بختلسه الشيطان من صلوة العبد فرموا الالتفات ربو و فی
 که می باید آنرا شیطان از نماز برنده یعنی میگردد و می باید از آن نماز کمال آخر این حدیث دلیل است بر کراهت الالتفات و نماز نزد جمهور و سبب کراهت
 نقصان خشوع است چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا آنکه استقبال قبله است بعضی من یا اعراض است از توجیه الی الله
 چنانکه روایت ابن ماجه و احمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خدا قبل بر بنده و نماز وی تا وقتی که الالتفات نکند پس چون برگردانید و رو
 خود برگردید خدا و آخر جابوداود و النسائی در سبیل گفته که کراهت الالتفات وقتی است که استعد بار قبله نکند یا بعد ریاعت و الا بطل نماز است و رواه
 البخاری و مشکوٰۃ گفته متفق علیه و معنی است الالتفات راسته مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم نگردد و رخسار و گردن محال خود باشد و این قسم الالتفات
 مذکوره است و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ثابت شد دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله تحول شده باشد
 و این قسم حرام است و بطل صلوة نیست سوم آنکه الالتفات قبله بر هم خورد و آنکه بدین از استقبال قبله منحرف شود و این قسم بطل صلوة است انتهى
 ولله مردي و صححه و مرزندی راست از حدیث عائشه و آنرا صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای پسر که من آیتك و الا لالتفات
 فی الصلوة و در اندر خود را از الالتفات کردن در نماز فانه هلكة زیرا که الالتفات کردن در آن سبب هلاک شدن است در آخرت بجهت بودن او
 طاعت شیطان و در گردانیدن از توجیه بحضرت رحمن و بلکه بفتح با و لام بمعنی هلاک یعنی نیست شدن فان لا بد ففی التطوع پس اگر
 هست که چاره نیست ترا از الالتفات کردن و راضی میشوی بنقصان کمال نماز پس باری در نقل کین نه فرض که کار آن نسبت بفرض سهل است و در فرض
 اهتمام کمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان در نقل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل تکلیفات فرائض اند و گفته اند
 که نبی از الالتفات وقتی است که بغیر حاجت باشد و نه ثابت شده که ابو بکر رضی الله عنه الالتفات کرد و بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

فرمود آنحضرت بسوی ایشان و اگر التفات نمیکردند نمیدانستند برآمدن آنجناب و اشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را برین التفات مقرر داشت

و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا كان احدکم فی الصلوة فانه یناجی ربه چون باشد یکی از شما در نماز پس بدستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزدیک نمازیست باین لفظ بدستیکه وی در میان او و ربنا قبله است و مرا و بنات اقبال او تعالی است بروی رحمت و رضوان قلا یتصقن ببن یدیه و لا عن یمنیه پس غمی نمیدانم و پیش و نه جانب راست خود در حدیث ابوهریره علی وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست و لکن عن شماله تحت قدمیه لیکن میزند از جانب چپ خود زیر پای خویش متفق علیه و فی روایه او تحت قدمیه و در روایتی با و حرف عطف یا ترویدست و در روایتی تحت قدمه الیسری و این در غیر سجده است و در سجده در جانب خود بگردد و ببالد و حدیث دال است بر نبی از بزرگان بسوی قبله و یمن در نماز و در حدیث ابوهریره و ابی سعید مطلق نبی آمده و لفظ او این است که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حست کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما پس باید که نیفکند بسوی روی خود و نه یمن و لیکن بهنگام نزاع را از بسیار خود یازیر پای چپ خود متفق علیه و از اینجا جزم کرد روی منج در هر حال چه داخل نماز و چه خارج آن بر اینست که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق صلی است و لیکن غیر وی از احادیث مفید تحریم بزاق است بسوی قبله مطلقاً در مسجد و غیر وی و برای صلی غیر او این خرمیه و این جانب در هیچ خود از حدیث حذیفه مرثوما آورده اند که هر که غمی اندازد و بروی قبله بیاید روز قیامت و باشد تفل وی در میان هر دو چشم او و این خرمیه راست از حدیث ابن عمر مرثوما را نگین شود صاحب نخامه و قبله روز قیامت این نخامه و روی او است و همچنین است بصاق آنجناب راست مطلقاً عبد الرزاق از ابن سعد آورده که وی مکره داشت بصاق از یمن خود و حال آنکه نیست در نماز و مروی است از معاذ بن جبل که بزاق نبی را ختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد الله نیز آمده که نبی کرد از این آنحضرت بیان فرمود که جانب چپ اندازد و یازیر پای چپ و درین میان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس است نزد احمد و مسلم که بستر گرفت گوشه چادر خود و بزاق کرد و در آن وارد کرد و بعضی آنرا بر بعضی یعنی مالید و فرمود این چنین باید کرد و قول و صحی او تحت قدمه خاصست کسی که در سجده است و اگر در سجده باشد در جانب ببالد باین حدیث که بصاق در سجده خطی است و گفته اند این مقیدست به بزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع و جانب یسار و تحت قدم او آن دانه و در خطیه او آن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی است از حدیث ابو امامه که نبی است یحیی صلی پیش خدای تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار است و این تعلیل منع است از شارع و تفل درین وقت بر قرین می افتد و آن شیطان است و شاید که فرشته یسار را درین وقت چپ نبی می رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر سبک رود و نمیدانستن بجانپن یمن برای تشریف آن فرشته است و نیست و خلک کثرت سیئات را و اعمال نماز چنانکه بعضی متاخرین گفته اند و هم از بعضی آیات ظاهر و این ابی شیبه از حدیث حذیفه مرثوما آورده و لا عن یمنیه فان عن یمنیه کتاب الحسنات و در طبرانی است از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه یقوم یمن یدیه و ملک عن یمنیه و قرینه عن یساره **و عنه** روایت است از انس رضی الله عنه قال گفت انس کان قرار له عایشة بود و قرامی مر عایشه را و قال بکسراف و تخفیف را پرده بار یک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جامه که در وی تصاویر باشد مستحرف به جانب بیستها پوشیده بود و آن پرده گوشه خانه خود را ظاهر آن است که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند متاعی و خانه داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که آنرا پوشیدن دیوار را پرده گرفتن آنرا نمی کرده اند پس عایشه چگونه آنرا از کتاب نموده باشد مگر آنکه علم داشته باشد و تواند که این حال پیش از نبی باشد فقال لها النبی صلی الله علیه و سلم امیطی عناک هذا و در کن از پیشش باین پرده را

فانه لا تزال تصابره تعرض بفتح فوقیه و کسر الی فی صلواتی و در روایتی فی الصلوة پس بر سستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد برین
 در نماز من و در بنیاد دلیل است بر آنکه چیزی که صلی را مشغول کند در نماز از آنچه در خانه یا در محل نماز است و نیست در وی دلیل بر بطلان نماز زیرا که آنحضرت
 امر با عاده نموده و راه البخاری و مثل اوست حدیثی که اتفاقاً علی حدیثها اتفاق کرده اند بر آن بخاری و مسلم از حدیث عایشه فی قصه
 انجانیة در قصه انجانیة که بر منزه و فتح آن و کون نون و کسر موحده و فتح آن نیز آمده گلیم پشین که در وی علم نباشد منسوب به وضعی انجانی نام در قاصد
 گفته منج مجلس موضح و کس و انجانی و انجانی بفتح نسبت است بر غیر قیاس ابی جحجر و نامش عامر است و قبل عبد بن حذیفه صحابی مشهور و عمر است
 از بر آن قریش و لفظ حدیث این است که گفت عایشه نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خیمه که مر او را و اما بود پس نگاه کرد بسوی علمهای آن
 خیمه یک نگاه کرد و بی پس چون برگشت از نماز فرمود برید این خیمه را پیش ابی جهم و بیا برید مرا انجانیة ابی جهم انتهی و این خیمه را وی بخند است
 آنحضرت بعد آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد و سپس کرد و انجانیة طلبید و طلبید آن برای آن بود تا از او پس کردن خیمه
 ابو جهم شکسته خاطر نگردد و خیمه جامه از خاک که علم سیاه دارد و اگر سیاه علم را در خیمه نگویند و فیه و درین حدیث است فاتها پس بدستیکه
 آن خیمه و نظر نقادان بر نقوش اعلام آن الهی غفر صلواتی باز داشت مرا از ذوق نماز من و حضور در وی و در لفظی آنفانیز است یعنی
 اکنون و در روایت بخاری باین لفظ است که فرمود بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خیمه حال آنکه در خانه پس رسیدم که در فتنه بیندازد
 مرا یعنی باز دارو از نماز و حضور در آن خیمه فانما راجع است تخمیه چنانکه معلوم شد اگر چه در کلام صنف که آن نگذشته و ظاهر عبارت موهوم است که
 مرجع آن انجانیة باشد پس اولی آن بود که چنین می گفت فی قصه خیمه ابی جهم و همچنین خیمه انتنی و در حدیث دلیل است بر کراهت آنچه مشغول کند
 دل را و نماز از نقوش و غیره و در وی سادرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی حیانت نماز از ملکیات و از الة شاعلات از اقبال بران طبعی گفته
 درین حدیث ایشان است باینکه صورت و شیای ظاهر را تاثیر می است در دلهای ظاهر و نفسهای زکیه تا با دوان وی چرسد و در وی کراهت نماز است
 بر نماز و سجاد و منقوشه و بر کراهت نقش مساجد و نحو آن انتنی و لفظ شیخ در ترجمه این است از اینجا معلوم میگردد که صورت و نقوش ظاهر را در نفوس ظاهر
 و قلوب صافیة تاثیر تامی است با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر تحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفات و غایت لطافت است چنانکه در جامه سفید
 یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و پاکیزه تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را از آن غنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم
 است را و تنبیه است بر ایشان را بر تثبت و احتیاط و احتیاس و در مباشرت و ملاست ملاهی و مشاغل و الله اعلم بحقیقه الحال و عجم جابر بن سمیر

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدتجهن بفتح لام و فتح ثناة تحتیه و سکون نون و فتح فوقیه و کسر اقوا هر
 يرفعون ابصارهم الى السماء في الصلوة البتة باز آیند گردای مردم که بر سیدارند نظرهای خود را بسوی آسمان در نماز در سبیل گفته یعنی با فوق
 خود مطلقاً و لا ترجع اليهم یا آنکه نگردد بسوی ایشان نظرهای ایشان نووی و شرح مسلم گفته در وی نهی اکید و وعید شدیدیست درین باب یعنی
 رفع بصیرت با فوق و نقل کرده اند اجماع بر آن و نهی مفید تحریم است و گفت ابن حزم باطل می شود بآن نماز و گفت قاضی عیاض و اختلاف کرده اند و غیر نماز
 قومی میگویند و اکثر جازد شده اند و راه مسلم و در روایتی از مسلم باین لفظ است عن رفعم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة او تخلفن ابصارهم یعنی
 باید که باز آیند از برداشتن نظر نماز و عا در نماز و اگر باز نیایند ربوده می شود بصیرتای ایشان مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سیداشت بصیرت
 در نماز بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه و الذي يهتفون في صلواتهم خاشعون است کرد سر خود تضرع بطور لایعفا الله عنه
 این نهی برای آن کرد که او تعالی ذات خود را وصف کرده با صفت علو و فوق و چون این جهت بخلاف جهات ستمه مخصوص آمد بوصفی از او صاف می لا بد

که ادب آن جهت رعایت کند و این سکه در محل خود بر زمین و فتن علی سلف است و له و مرسل است عن عائشة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو يدافعه الا خبثان گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود نیست نماز فرض باشد یا نقل و حضور طعام نیست نماز و طالبیکه دفع میکند او را و در می آورد و خیر بسیار ناپاک که بول و براز باشد و لمحي است بآن نعمت ریح و این همراه رافعت است و اما وقتی که در نفس خود ثقل یابد و انجامد رافعت نیست پس نماز گذاردن غیر سنی عنه است و با رافعت مکروه است گفته اند تنزیهی بر نقصان خشوع و اگر تبر سدر خروج وقت را در تقسیم تبر و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح است اما مکروه که اذ قال النوی و سجد بعد از آن و ظاهر است گویند باطل است و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التشاؤب من الشيطان تشاؤب یا شيطان زیرا که صاد می شود و از استلای محد و کدورت حواس و ثقل بدن و تنگی او و میل کسل و نوم و شیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی است و لفظ تشاؤب به معنای است و بوا و خطاست و اسم از وی ثواب آمده بضم مثله و فتح همزه معنی فائده و آن تنفسی است که می کشاید از وی پس فاذا انتشأ ب احسن کفو فلیکظم ما استطاع پس چون فائده کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز دارد و آنرا تا آنکه تواند و طریقی بستان و بان آنست که فراموش کرد بنگار او بگیرد و لب زیرین خود را بندان یا بپند پشت دست چپ بردان و در روایتی آمده یعنی پس گویند بندان خود را زیرا که شیطان می دراید درون رواءه مسلک و زیاده کرد بخار می لایق با و نگویید و این لفظی است که در وقت فائده نزد عدم ضبط حال از دمان می براید و در بعض نسخ ما را مکروه فرمود که نگویید این لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن و مرا بخندد شیطان رضا و خوش حالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تعبیج و تشویع صورت و شکل و الترمذی و زاد فی الصلوة و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون فائده کند در نماز پس باید که نظم کند آنرا تا تواند و قید نظم در نماز منافاتی نمی این حالت نیست مطلقا بنا بر او افتت مطلق بقید این بابت و بخاری نیز هست و این همه منافی خشوع است

باب المساجد

مساجد جمیع مسجد یکسره جمیع و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها یکسره جمیع نام خانه خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجد گاه و معنی جهت نیز آمده و مساجد عضو و فتکانه که بر آن سجده کنند و در فضائل مسجد احادیث و اسع است و وی احب بقلع است بسوی خدا و هر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند خدا برای وی خانه در بهشت و احادیث فضائل می در جمیع الزوائد و غیره است عن عائشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببناء المساجد فی الدور امر کرد آنحضرت بر آوردن مسجد در در و محلهها و قبیلها اگر بقصد ضرر باشد تا هر قومی بجلت خود حجت میکرده باشند بخط سیدی و والدی رخ یافته شد که مراد بدو و محلات اند زیرا که ایشان محله را که در آن قبیله فراهم می شد و در می ناسیدند و قاصد است المحل جمیع البناء والدرا و العرصة و البلد و مدینه النبی صلی الله علیه وسلم و الموضع و القبيلة انتهى و بجهت که مراد بان محال باشد که در آن خانه بنا میکنند یا بیت باشند یعنی منازل زیرا که لفظ دور بر آننا نیز اطلاق می یابد و حکمت در امر بنای مسجد در آن آنست که گاهی متعذر و شاق می شود بر اهل محله فتن بسبب دار دیگر بین محروم می مانند از اجر و ثواب مسجد و فضل جماعت اندان پس امر کرد ایشان را با ساختن آن برای حصول آن بمسر و سهولت بایشان و در بعضی گفت مسجد البیت دیگر و مسجد دار دیگر است و هر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت احکم مسجد نیست و در فضیلت جماعت و حرمت جماعت و مسجد الدار احکم مسجد است و در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز مسبل نیست انتهى و آن تنظف و تطیب و امر کرد که پاکیزه و آشفته مسجد با و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملاکه و نشاء طومنان و تنظف و تطیب بیا و اما مضافا ضبط کرده اند و از اینجا معلوم شد که تعجب مسجد بخور خوشبو است بخلاف مالک که مکروه گفته و سجد باشد و اندک بعض سلف تخلیق مسجد بن عفران مروی است فعل آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و صححه ارساله و در سبل گفته تطیب بخور و بخوان و امر مینا برای نیت است لقوله اینها و اگر
 الصلوة فصل اخر چه سلم و نحوه و غیره و گفته اند که بر آیه معنی اول در و در تیر که در حدیث دلیل است بر آنکه مساجد شرطی و قصد تسبیح است چه اگر
 بشمیة مسجد گردد و می باید که این مالک که در مساجد ساخته شده است برای نماز از مالک اهل بی بیرون رود و در شرح سنه گفته که مراد محالی است که در وی است
 و منه سار نیکو دار الفاسقین زیرا که اینها محله را که در وی سبیل جمع شود و در می نامیدند گفت سفیان بن عاصم الساجفی الذی و یعنی القبايل و عن
 ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله البهوت اتخذوا قبورا انسيا بها حجر مساجد
 قتل كند خدای تعالی بود را ساختند و گرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجد را و در حدیث متفق علیه است از عایشه رضی الله عنہا قال الله لعن الله اليهود والنصارى
 لهم و توشیح گفته این در یهود واضح است و در نصاری شکل تیر که پیغمبرشان مقبور نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل هیچ حواتین
 و مریم علیهما السلام در یک قول جامع در قول آنحضرت انبیاء هم با کجمع از یهود و نصاری است یا مراد انبیا و کبار اتباع شان اند پس گفته اند که در ذکر انبیا و مقصود
 هر دو بوده اند و مؤید این است روایت مسلم قبرا انبیاء هم و در الحیثم یا مراد و یا تخاذ اعلم است از ابتلاع و اتباع و یهود ابتلاع کردند و نصاری اتباع نمودند و شک
 نیست که نصاری بسیاری از قبور عظمه یهود را عظیم و تکریم میکنند انتهى و در سنن ابی حنبله از عایشه رضی الله عنہا نقل کرده اند که در حدیث آمده است که آنحضرت را
 کنیسه که دیده بودند آنرا و در جیشه و در وی تصویر یا بود آنحضرت فرمود در ایشان مردی صالح بود چون مردی که در وی سجده گرفتند و در وی این تصویر یا ساختند
 ایشان بدترین خلق اند نزد خدا و روز قیامت و آنحضرت قبور سجد اعلم است از اینکه برای نماز در وی باشد یا در وی و در مسلم است لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا
 البها و لا علیها بیضاوی گفته یهود و نصاری سجد میکردند انبیای خود را برای عظیم شان ایشان و آنرا قدوسه و نماز میکرد و اینند و آنها را اوثان و فیروز
 لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد و در سلیمان را از ان منع فرمود و آنکسی که مسجدی در جوار مساجد گرفته و مقصد تبرک بقرب از وی نموده نه برای عظیم
 و توجیه میکند بسوی او پس اهل نیت است و درین حدیثی صاحب سبل گفته توان می نذر برای عظیم او و بخوانی گفته می آید که آنحضرت تبرک و می در حدیث
 بدان توایم است مراد او احادیثی مطلق است و دلیل نیست در آن بر تخیل مذکور و ظاهر این است که علت نمی سجد و تعبیر و تعبیر از تشبه بیده او آنان
 که عظیم میکنند جمادات را که نمی شنود و نمی بیند و نه ضرر میرساند و نه نفع و در انفاق مال در آن عبث و تهدیر است غالی از نفع بالکلیه سبب است
 برای ایقاد و حج بر آن که فاعل می ملعون است و نفاست آنچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قباب غیر محصورانده و ابوداؤد و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم زائرات القبور و المتخذین علیها المساجد و المروج و قد اوضحنا ذلك فی رسالتنا
 المسماة تطهير الاعتقاد عن ادران الکاذب و انقی و زاد مسلم و النصاری چنانکه گذشت و لهذا من حدیث عایشه رضی الله عنہا و بخاری و مسلم است
 از حدیث عایشه رضی الله عنہا انما اذا مات فیهم الرجل الصالح بنوا علیه قبره مسجد بود که چون می مرد در میان ایشان یعنی نصاری
 مردی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابوی هریره افراد یهود بود در بخا افراد نصاری کردند و بجای انبیا که در آن حدیث بود درین حد
 صالح آوردند کما قبل و احسن این است که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیرا که نصاری ماسورانند بایمان بهر رسول و رسل بنی اسرائیل انبیا اند
 و حق فریقین بهم اطلاق صحیح بر انبیا آمده در حدیث جندب است نزد مسلم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمود آگاه باشید بر ستمگر
 کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران صالحان خود را مسجد یا آگاه باشید و بدانید پس نگید بدشتا قبر یا را مسجد یا بر ستمگر من نمی میکنم
 شمار از ان و فیه و درین حدیث است اولئک شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق هم اشاره عامه است بسوی هر دو فریق و نفی
 ذنا و مراد از آنحضرت است از اینکه ابتلاع باشد یا ابتلاع چه یهود و نصاری اتباع کردند و نصاری اتباع و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال

بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم خيلاً گفت ابوهريره فرستاد آنحضرت اسپان يعني ثكرا بسوی نجد جاکه است برجل پس گرفته آورد آن لشکر موی را از بنی حنیفه که نام قبیلہ است گفته می شد آن مرد را ثمامه بن اثال و این مرد منہ ابل یا مہ بود که نام بلد است و ببطونہ بسادیة من سواری المسجد پس بستند آنرا در بستونی از ستونهای مسجد و نیست درین انچه دلائل کند بریکه بستن می بامر آنحضرت بود لیکن آنحضرت مقرر داشت ربطا و را زیرا که در قصه می این است که میگفت آنحضرت بروی تاسه روز و می فرمود ما عندک یا ثمامه الحمد لله تا آنقدر که طویل است و در وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکور است و مقصود در اینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک است بستن مسجد و آمدن می در زیر که نجاست مشرکان و کافران منوی است نه ظاهری پس گذار ایشان در مسجد روا باشد متفق علیہ و این جمله مخصوص قول می است صلی الله علیه وسلم ان المسجد لکرام الله والطاعة و آنحضرت و قد تعقیف را در مسجد فرود آورد و خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک است در مسجد وقتی که باشد او را در وی حاجت مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی می حکام می خواهد در مسجد است و کفار در مسجد آنحضرت می در آمد و قادی می و نزد ابو داود است از حدیث ابی هریره که بدستیکه بود آمدند آنحضرت را و وی در مسجد بود و اما قوله تعالی فَلَا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس از عدم تمکین ایشان است مخرج و عمره را چنانکه در قصه بعث آنحضرت آیات سوره برات بسوی مکہ وارد است و قول می صلی الله علیه وسلم فلا یحجج احد العام مشرک و كذلك قوله تعالی وَمَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ قائم می شود بدان دلیل بر تحريم مساجد بر مشرکین زیرا که نزول می در حق کسی است که مستولی شد بران و است او را حکم و منع کما وقع فی سبب النزول زیرا که فرود آمده است در شان نصاری و سبیلای ایشان بر بیت المقدس و انداختن ازمی و از بال دران یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام حذیه بیتة الزمره و اما دخول دران بغیر استیلاء منع و تخریب پس آیه کریمه افاده آن نکرده در سبیل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذہب امام است در ماعدای مسجد الحرام انتهى و روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان عاصم بن الخطاب رضی الله عنه من یحسدان بن ثابت بحامی جمله بین شده شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم کنی بابی عبد الرحمن ابن عبد البر و استیجاب و ترجمه می طالت سیر کرده و گفته توفی قبل الاربعین خلافة علی کرم الله وجهه و قبل علی ثمان مئة و عشرين سنة یکنش بدضم حرف مضارع و سکون ثون و کسر شین معجمه فی المسجد برستیکه گذشت عمر بر حسان و او شعر می خواند در مسجد فلحظ الیه پس نگاه کرد و عمر بجانب او و گویا که حسان فهم کرد و از وی نظر انکار فقال کنت اشد و فیه من هو خیر منك پس گفت حسان شعر می خوانم و در مسجد کسی بود که بهتر است از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخار و در باب بدو الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بان مشرکان را از طرف می صلی الله علیه وسلم و در حدیث دلائل است بر جواز انشاء شعر در مسجد و معارض است حدیث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده که گفت نمی کرد آنحضرت از انشاء اشعار در مساجد اخرج ابن خزيمة و صححه الترمذی و له شاهد و جمع میان هر دو باین وجه است که نمی محمول است بر انشاء اشعار جالبیت اهل بطالت انچه در وی غرض صحیح باشد و ماذون فیه شعری است که سالم باشد ازین گفته اند که ماذون فیه نیز مشروط است باینکه شاعری حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن ناشروع در مسجد که مکان طاعت عبادت است اما شعر که در توحید یا ربی سبحان و تعالی لغت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان می و مواظب و نصایح باشد بهر حال در همه جا محمود و حسن است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مرع می و وجود دشمنان می می گفت در مسجد منبری بر پا کرد و می فرمود که روح القدس تا میزد میکند حسان را و اما یکجا صمت معارضت میکند از پیغمبر خدا انتهى متفق علیہ قومی باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز انعقاد مجالس مولود و انشاء شعر دران و این استدلال چهند وجه صحیح نیست اول آنکه انشاء و حسان بمقابل بجهو کفار بود و آنحضرت و اهل سلام را این علت در اینجا مجوز

دوم آنکه در آن اشعار معنی آنحضرت را بجا کفار بودند حکایت ولادت و لوازم آن ستم آنکه متناشد مذکور را می و جمع منکرات اکثر ایل مولد بود و چهارم آنکه این خطبه
در هر سال بر روز و وقت و ماه عین نبود بلکه هنگام ضرورت بجا کفار بود و آری ازین حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص علی عام معلوم شد لیکن معذرا امام
در موطا آورده که عمر بن خطاب را در حبه یعنی فضائی در حبه سجده کنایه می شد بطی البضم با و فتح طایم یعنی زمین نگرین و دار و گفت هر که خواهد که غوغا کند
و گفتگو با مردم بخواند شعر را بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رجب و **عنه** و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا يمشي في المسجد يمشي على رجلين لا يمشي على راسه الا ان يمشي على راسه فليقل لا دها الله عليه پس باید که بگوید باز نگر و اندک شده را در سجده نشاند
یعنی نیای از او ظاهر است که این را بر زبان گوید بجز از برای زجر و منع از آمدن در مسجد از برای عبادت و نه آنکه از تودل این دعا کند و نخواهد که مسلمان
گم شده خود را باز نیابد و اگر بدیل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گردان کار نگیرد و در بنا شد در سبیل گفته جعفر قول این لفظ واجب است فان المساجد
لهم فین هذا بر سببیکه مسجد با بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از آنچه عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا
و صلوة و عزم و اگر غیر و خوان است رواه مسلم حدیث دلیل است بر تحریم سوال از ضایع حیوان و طبعی است با و سوال از متاع و غیره که در مسجد گم شده است
بنابر علت مخصوص مذکور که آن المساجد لم تبین لهذا و هر که متاع وی در مسجد و غیره گم شده باشد را باید که بر دروازه نشیند و از داخل در آن و خارج از آن
بهرسد و جستجو نماید و اختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد و هر که منع کرده بنا بر رفع اصوات حجت می این حدیث و آنکه است جنبا مساجدکم
مجانینکم و صبیانکم و رفع اصواتکم از جعبه الرزاق و الطبرانی فی الکبیر و ابن ماجه **و عنه** و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا رايتهم من يبيع او يشتري في المسجد فرمود چون بر سینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوید
یعنی بجز برای زجر هر یک از بائع و مشتری لا ارجع الله تجار تلك سودمند نگر و اندک خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان است که مساجد برای
این کار بنا کرده نشده اما اگر گشتند بیع منع نمی شود بالاتفاق قال الماوردی مالک و موطا گفته بود عطاء بن یسار چون می گذشت بروی کسی که بیع
میکند در مسجد می طلبید او را می پرسید چیست با تو و چه میخواهی اگر می گفت میخوام کم این چیز را بفروشم می فرمود عليك بسوق الدنيا فانها سوق الآخرة
یعنی لازم گیر باز دنیا را که این بیع باز آخرت است رواه النسائی و الترمذی و حسنه و الدارمی ایضا **و عن** حکیم بن حزام بحامی حمله
مکسوره و زابر و ارم لم یمنع من بیعهم است ولدت او پیش از عام نبیل است بسیزده سال و عمر او صد و ست سال بود و شفت در جاهلیت و شفت در اسلام
از اشرف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از افاضل قوم است رضي الله عنه وفات کرد در مدینه سنه اربع و خمسين و او چهار پسر بود همه صحابی عبد الله
و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقام الحلاله في المساجد بر پا کرده نشوند حدیث در مسجد باشد حلاله
و حدیث شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قصاص بدان در مسجد زن و کشتن بیرون مسجد کنند و لا یستقاد فیها و نه طلب کرده شود قصاص
و مسجد با و سبیل گفته حدیث دلیل است بر تحریم اقامت حد و در مساجد و بر تحریم استفاده در وی رواه احمد و ابوداؤد و بسند ضعیف رواه الحاکم
و ابن کثیر و احمد بن حنبل و الدارقطنی و البیهقی گفت مصنف در تخیص لباس با سند انتہی و این حدیث را در مشکوٰۃ از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که می
رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار و از اقامت حد و در آن و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصابیح از حدیث
جابر روایت کرده **و عن** عائشة رضي الله عنها قالت احبب سغدن بن حاذق بضم سیم و همین جمله بعد الف و ذال سجد کنیت او ابو عمر و الاوی
اسلام آورده در مدینه میان عقبه اولی و ثانیه با سلام می بنی عبد الاشمل مسلمان شدند و خانه او اول خانه ایست که اسلام آورد و از انصار و آنحضرت او را

سید الانصار نام کرد و در قوم خود مقدم و مطاع و شریف بود از کبار صحابه حاضر شد بر واحد او رسید او را تیری روز خندق در کحل و بند شد غل زخم وی
تا آنکه برود بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنه ثمان مئین الهجرة و هو ابن سبع و ثلثین سنة و دفن بالبقع روی عنه نفر من الصحابة یوم الخندق ربه
زخم را سدر و زخندق در رگ هفت اندام فضر به علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم حجة فی المسجد پس و بر زخمی شدن او رسول خدا
خراگاهی در مسجد یهود که من قریب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت است بر جواز نوم در مسجد و بقای مریض و روی و اگر چه مجروح
باشد و ضرب خیمه در آن و اگر چه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن در آن از اینجا همیشه می ماند و روی خج و آنکه در حدیث آمده که
کنیز کی سیاه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا و بر بود **وعنها** و هم روایت است از عایشه
رضی الله عنها قالت روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسترنی و انا انظر الی الحبشة ویدم انحضرت را که پنهان می کند
و می پوشد مرا یعنی از نظر مردم بن می نگرم بسوی حبشیان یا یحبون فی المسجد که بازی میگردند در مسجد در روایت بخاری آمده که لعب ایشان
بدون و حارب بود و در مسلم است که لعب میکردند در مسجد بحارب و در روایت بخاری است که بود و ز عید پس این دلیل است بر جواز مثل آن در مسجد و ز
مست و گفته اند که این حکم منسوخ است بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسم الله و اما سنت پس
این حدیث است جنبوا مساجدکم صباکم و مجانیکم و سل سیوفکم و اقامه حدودکم و خصوصاً ما فی الجمع و اجعلوا علی ابوابها المطاهر اخرجه ابن عبد
الطبرانی فی الکبیر و البیہقی و ابن عساکر و یاقوت تا مل شیخ این است که چون نمی از خصوصیت و سل سیوف کردند از لعب بحارب بالاولی باشد و در وی بعد است
و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف است و نیست و روی و نه در آیت تقدیر و دعوی قائل مذکور و نه تا شیخ ذی معلوم است که نسخ تمام شود و گفته اند که
لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد این مرد و دست با نچه در بعضی طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعن ایشان را
در مسجد پس فرمود او را انحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را و در بعضی الفاظ وی این است که فرمود عمر را بدان که درین فاحت است و بن سبوح
شده ام حنیفیه و عمر بن ابی سلمه در تریه مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه تعمق و تشدد و منافی قاعده شریعت است که آن تشدید و تمسک باشد
و از اینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود و در حدیث را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جایگاه و ارد است و نیز مدفوع شد قول کسی
که لعب بحارب مجرم واجب نیست بلکه در وی تدریب شجاعت است بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت است عامه مسلمین را و احتیاج است
بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عایشه بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه است در وی دلالت است بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی
جمله مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات و در طرق و تحقیق این مسئله در خارج و باید
و هم روایت است از عایشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء كانت لها خبای فی المسجد فكانت تاتینی و تحدث عندي
بدرستیکه کنیز سیاه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا و سخن میکرد و نزد من تصنف و در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتهی
و ولیده در اصل یعنی مولوده است و میکه متولد شد بستر اطلاق وی بر آینه آمده اگر چه کلان باشد الحدیث و این حدیث برشته و بخاری است از
عایشه و در وی دلیل است بر اباحه حقیر و بیعت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت امن از فتنه و بر جواز ضرب
خیمه در آن برای ماند بود و مانند آن **وعن انس** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد
خطیئة آتیه و بن در مسجد افکندن گناه است و قاسوس گفته بصاق بر وزن غراب بساق و بزاق آب هین که از دهن بیرون افکند و تا در دهن
آنرا بزق گویند انتهی و در روایت بخاری بزاق است و در مسلم نقل و کفار تصادفها و کفاره آن و دور کشنده بزه آنرا گور کردن بزاق است

یعنی براق در سجده نماید و اگر واقع شود گویاید کرد که بزه آن برود مصنف در فتح الباری گفته بمهر گویند و فن کنند از او خاک ریگ و سنگ بزه مسجد رویا گفته مراد برفن اخراج اوست از مسجد البکل انتهى در سبیل گفته و این بعیدست و قریبی گفته ثابت نمی شود حکم سینه بمجر تفل براق در سجده بلکه وقت ترک آن و دفن نکردن آن و کذا قال عیاض و ذهب الیه المنه من اهل الحدیث و شاید اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه فروعا که هر که نخاع کند در سجده و دفن بکند آنرا پس سینه است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنه است پس نگردانید این را سینه مگر بقصد عدم دفن و مانند ویست حدیث مسلم از ابی ذر رضی الله عنه یا قتم در مساوی امت خود نخاع کرد که باشد و مسجد و گور کرده نشود و سخا و نخاع آیه همین که از سینه یا یعنی براید و سبیل گفته و همچنین فهم کرده اند سلف سنن سعید بن منصور است از ابی عبیده بن الجراح که وی نخاعه افکند در مسجدی و فراموش کرد و دفن نمودن آن تار جوع کرد و بخانه خود و گرفت نخاعه را از کتف و آله و نجبت آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مختص است بکسی که ترک کرد آن را و گفته شد وجه جمع که خطیه آنجا است که بجانب راست یا قبله تفل اندازد و بجائی که جانب شمال یا زیر قدم افکند پس حدیث در بخا مخصوص عقیده باوست و حدیث دلیلست بر خطیه بودن بصاق و مسجد و بریکه کفاره وی دفن اوست و متعارض نیست با حدیث فلیصقب عن یساره او تحت قدیر زیر الظاهر وی آنست که برابرست در مسجد و غیر وی آنوی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوصست بجزاتی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیه باقیست بلا تخصیص انتهى و هم روایتست از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد بر یا نخواهد شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجد با و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو و ذروت و جز آن اخراجه الخمسة الا الترمذیة یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزيمة این حدیث از اعلام نبوت و از وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اثر اطاعت تباهی دینست آن عامست از قول کما عرفت و از فعل یا این بطور که مبالغه کند هر یکی در تزین مسجد و رفع بنای می و در وی دلالت مفهیمست بکراهتش و اینکه خدا دوست نمی دارد تشبیه مساجد را و نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ دارمی اینست برستیک از اثر اطاعتست که تفاخر کنند و بنام مردم مسجد را انتهى یعنی بنا و تزوین و تحسین و تفتیش آن بطریق زیاده باشد تا مردم مع و شنای ایشان گویند و عمر ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد تمام روایت اینست که گفت ابن عباس بر آینه تزین می کنند شما مساجد را چنانکه تزینت کرد و نه بود و نصاری این مریجست از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این امت راه بنی اسرائیل رود و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشبیه یعنی رفع بنا و تزین او تشبیه یعنی حصصست که ذاتی الشرح و لفظ قانس اینست شایا و الحائط بشیده طلاء بشید و هو ماطی به حائط من حصص غیره انتهى پس رفع بنا را از مسامی می نگردانیده و اما قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع کس در کشف گفته رفع آن بنای اوست کفره تعالی ببنها دفع متمکها فستوها و لا ذیرفع انرا هبهم القوا اعد من البکیت حسن گفته امر نکرد خدا بر رفع بنا و لیکن تظلم انتهى و حدیث ظاهرست در کراهت و تحریف بقول ابن عباس کما زخرفت اليهود والنصارى چه تشبیه ایشان حرامست زیرا که مقصد از بنای مساجد جز ستم مردم از حر و برکت نیست و تزین آن و دمار از اقبال بطاعت باز مباد و خشوع را که روح جسم عبادتست می برد آخرجه ابوداود و شوکانی در رساله ارشاد السائل الی دلیل المسائل بچواب سوال عاشق که از عمارت مستحبه و حرم شریفین مثل مقامات و منارات و تعلیه بیوت زیاده بر حاجتست نوشته عمارت مقامات بدعتست باجماع مسلمین بدترین ملوک چرا که فرج بن برفوق در اوائل مائتة تاسع از بخت احداث آن نموده و اهل علم آن عصر بروی انکار فرمود و در آن بتالینت پرداخته و این عمارت در غیابین موضع هم بنا کرده اند و عجبست از ملوک تا ملین الی الخیر که بعد از وی آمدند و برین بدعت که احداث کرده

بر من گناہان امت من پس ندیم هیچ گناہی بزرگتر از و اموشش کردن سورة ان قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پست فراموشش کرد انتمی و بعضی از علمای شافعی
این را از کتاب بر شمرده اند **و عن** ابی قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد
فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در ایملی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت نیتة المسجد و ظاهر وی
و جوب است و به قال الشافعية و حنفية و جمهور بان رفته اند که مندوب است و مستدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند
إجلس فقد أدبت و امر لم یؤمر و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسة و گفت زیاده نگویم برین آفتاح إن صدق و اول مرد و دست باینکه
نیست لیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد و چه جائز است که در طریقی از مسجد گذارد و باشد بعد تخطی رتاق نموده و ثانی باینکه واجب است غیر ارکان خمسة
مثل نماز جنازه و مانند آن و نیست مانع از اینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نگویم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث
در آن است که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگر چه وقت کراهت باشد و در وی خلاف است و صاحب بیل در حواشی عمده ترجیح عدم گذاردن داخل
مسجد در اوقات کراهت نموده و گفته ظاهر و جوب این هر دو است بنا بر کثرت او امر و در ده بان اخری سلم و صاحب حسن و ابن خزيمة و ابن حبان آورده البخاری
و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده نشست و نگذارد و شروع نیست که برخیزد و بگذارد و جماعتی گفته مشرّع است تدارک آن بحديث ابی ذر که وی را مد
بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگذارد اخر جابن حبان فی صحیحه و ترجمه علیه تحية المسجد لا تقوت بالجلوس و همچنین قصه
سلیک عطفانی چنانکه باید و محب طبری گفته یحتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست و بعد جلوس وقت قضاء و یحتمل که محمول شود شریعتی بعد از جلوس
بریکه فصل طویل نباشد انتهی و قول وی صلی الله علیه و سلم که متین نیست برای فهموم در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحت
بیک رکعت در شرح گفته خارج است از عموم مسجد مسجد حرام که تحت می همین طواف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی شروع بطواف نموده
گویم حافظ ابن قیم رح در هدایء همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که در نیت نیست پس نیست تحت برای مسجد حرام زیرا که شریعت تحت برای کسی است
که نشست و در آئینه مسجد حرام بدایت میکند بطواف پست میگذازد و نماز تمام پس بنی نشیند مگر آنکه نماز گذارد آری اگر در مسجد حرام در آمده نشست و نماز
پیش از طواف تحت المسجد بخواند یا بگوید دیگر ساجد و همچنین است که در نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارد و نه بعد وی و جواب داده اند که آنحضرت
نشست که ترک تحت تحقق شود بلکه بحد و وصول بجهان یا مسجد نماز عید بگذارد و چه یکبار نماز عید در مسجد گذارد و نه بجا خود مسجد نیست که او را تحت و کار
باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در آن دخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحت بلکه درین وقت
گذاردن تحت منهی عنه است بحديث اذا قیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة ۱ - سنته ۴ ۵

باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و ازینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه نماز چون از قبیل
اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود **و عن** ابی هريرة رضي الله عنه رواية است از ابو هريرة که مردی در آمد در مسجد و حال آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد و در وی عیلت تعبیل ارکان قومه و جلوسه خوب نکرد پست آمد آن مرد و سلام کرد بر آنحضرت پس گفت
او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم عليك السلام باز گرد بمصلای خود پس بگذارد نماز را بدستیکه تو نگذازد و نماز را پس باز گشت آن مرد و بگذارد نماز را بار دوم
بهمان طریق که نخست گذارد و بود پست باز آمد و سلام کرد فرمود عليك السلام باز گرد و بگذارد نماز را که تو نماز نگذازد پس گفت آن مرد در کثرت نش
یا در کثرتی که پس از سوم است یعنی بار چهارم یا سوم را ای رسول خدا نماز را چگونه بگذارد إن النبي صلى الله عليه وسلم قال یسئلت آنحضرت

و تعلیم کرد و اورا نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط است اذا قمت الى الصلوة فاسبع الوضوء چون
 بخاری بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی دلیل است بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی است اذا قمتم الى الصلوة وضوا
 کسی است که محدث باشد که عادت من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبع الوضوء و کما امره الله فی غسل وجهه و یدیه
 الى المرفقین و مسح برأسه و جلنیه الى الکعبین و این تفصیل دل است بر عدم وجوب غنمضه و استنشاق و غیره است بر عمل که آن را آورده بزرگ است بر وجوب قبله
 قبله قبل تکبیر احرار و گذشت بیان وجوب و عفو استقبال متقبل اکبر است استقبال القبلة فکذا یستبرأ من الجنب قبله پس تکبیر گویند تکبیر احرار و لفظ وی الله اکبر
 و دلالت میکند بر تعیین می روایت طبرانی از حدیث رافع بن خدیج میگوید الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استناد
 بسوی نماز برابر ایستاد و برداشت بر دو دست پستری گفت الله اکبر و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه با سند صحیح که بر شرط
 مسلم است آورده که بود آنحضرت چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و از اینجا ظاهر شد که مراد تکبیر احرار همین لفظ است و ظاهر حدیث
 وجوب اوست شمر اقرأ ما تيسر معك من القرآن پستری بخوان آنچه آسان و آماده گرد و از قرآن که باشت و محفوظ است و در وی
 دلیل است بر وجوب قرابت قرآن در نماز برابر است که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز از اینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب بود
 امر میکرد بدان آنحضرت و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش باینه نظر آر که حتی تطمئن را کعبه
 پستری رکوع کن تا آنکه قرار آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و الطمینان در وقت کیفیت می در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو
 کف دست خود را بر هر دو کتف خود و در از کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی است ثم کبر فمکن حتی تطمئن مفاصله و تسخر فی شتر ارفع
 حتی تقبل کاشما پستری بر داس از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی تسوی است بجای تسلی یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت است
 بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب الطمینان قائما شتر اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام
 گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب الطمینان در وقت شتر ارفع حتی تطمئن جالسا پستری بر داس از سجده تا آنکه آرام گیری
 در شستن بعد سجده اولی و این شستن را جمله استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجده نین بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزد
 و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تسوی قائما پستری بر داس از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جمله
 استراحت نیست شتر اسجد حتی تطمئن ساجدا پستری سجده دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک است
 از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا و سجودا و طمانینه و جلوسا بین اسجدتین پستری سجده دیگر است همچو اولی باطمینان پس این صفت یک
 کامل شد و در وی دلالت است بر وجوب سجود و طمانیت در آن و تفصیل وی در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و سجدی کن
 وجه وجهته حتی تطمئن مفاصله و تسخر فی شتر ارفع و نیز دل است بر وجوب تعویذ بین السجدتین و در روایت نسائی است ثم یکبر فی رفع راسه حتی یستوی قاعه اعلی مقدره
 و یقیم صلبه و در روایتی است فاذا رقت راسک فاجلس علی فخذک الیسر و از اینجا معلوم شد که همیشه تعویذ میان هر دو سجده شتر دن یسری است
 شتر افعل ذلک پستری کن این همه که مذکور شد از افعال و افعال الا تکبیر احرار که آن مخصوص رکعت اولی است و معلوم شد است از شرح حدیث که در
 آن در رکعات فی صلاتک کلمات در همه نماز خود آخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه با الفاظ متقاربه و اللفظ للبخاری و این لفظ که مصنف ذکر کرده بر بخاری است تنها و لا بن ماجه و مرابن ماجه است از
 حدیث ابوهریره با سند مسلم پسندی که معتبر است نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری است

روایت کرده فی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قائما عوض لفظ بخاری حتی تعادل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده و درین لفظ هم فکر جلسه استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب ایمنان وقت اعتدال از رکوع و تصفی گفنه جلسه استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح است و مثله فی حدیث رفاعه و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه کبر ابن رافع صحابی انصاری خزیجی مکنی بانی معاذ حاضر شد و بر و سائر مشاهیر را بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر شد یا علی رضی الله عنه جل و صفین را و مرد در اول نهارت معاویه و پدر او از نقیاست و وی برادر مالک بن رافع و خلا بن رافع است و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبه اولی را و وی عیسه ابنه صید و معاذ و ابن انیمه بن خلد و عند احمد و ابن حبان نزد یک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما و فی لفظ لاحمد و در لفظی مراحه راست از حدیث رفاعه فاقتم صلیک پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بحال اعتدال حتی ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندای خود و جایهای خود چنانکه در صلیح است الی مفاسلها و رواه ابو علی بن سکن فی صحیح و ابو بکر بن ابی شیبہ فی مصنف من حدیث رفاعه بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف و تلخیص افاده کرده در شیخ الاسلام جلال الدین دام الله بقله که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هو کما قال زاده الله عز انتهی و بالجملة در وی دلالت است بر طمانیت و اعتدال و للتسائی و ابی داؤد من حدیث رفاعه بن رافع و نسائی و ابو داؤد و راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا و ترجمه وی گذشت آنها المرحتم صلوة احد کم حتی یسبغ الوضوء بدستیکه شان این است که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل تمام کند وضو را کما امره الله تعالی چنانکه امر کرده است او را رضای تعالی بوضو در سوره مائده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعسلوا و وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی الکعبین و تصفی گفنه اصح آن است که تفسیر اقامتم اذا اردتم ست و رخت عرب اراده را بقیام نمبر می کند خصوصا وقتی که الی صله داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضو است صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد وضو نمیدانماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احد کم حتی یوضا اوضح است درین معنی و از منطوق آیه چهار کن وضو نمیده شد و نیت جمیع طامات لابد است لقوله تعالی و ما امر و الا لیعبد و الله مخلصین لله الذین یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت از شرک و ریاء عبادت و این معنی بدون نیت صحیح صورت نمید و لقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات وضو عبادتی است از اعظم عبادات کفر و نوب و مقرب بجانب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شود خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن مسح باین مضمولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکند و اتباع خلف سلف را و حکایات و ضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت بر آنکه هیچ وضو و اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب برعی است در صلوة و چه در هر چه در آن اجزای کثیره بهم آمده اند این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت بالجملة با وجود این همه مجتهد فیه است ابو حنیفه بسنیت آن قائل است انتهی شمع ینکبر الله پست تکیه احرام گوید و بزرگی یاد کند خدا را و سجده و حمد گوید و در این بقرارت فاتحه و لیکن قول می فایان ملک چنانکه بیاید مشعر است باینکه مراد بقول و سجده غیر قرأت است که آن دعای استفتاح است و از اینجا وجوب مطلق حمد و ثنا بعد تکیه احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید و ینتی علیه و ثنا گوید بروی و فیهما و در روایت نسائی و ابی داؤد است از حدیث رفاعه فان کان معک قرآن پس اگر باشد یا تو در حفظ تو مقدری از قرآن فاقرأ این بخوان و لفظ ابی داؤد و این است فاقرأ بام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ است ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ بما شئت و ترجمه این جان باب فرض المصلی فاتحه الکتاب فی کل رکعة پس یا تصریح روایت بام القرآن قول می یا تیسر معک محمول باشد بر فاتحه

زیرا که همین فاتحه مستبرک برای حفظ مومنان یا محمول شود برینکه آنحضرت دانست از حال مخاطب که و می فاتحه را یاد ندارد و هر گاه این چنین باشد که و یا
 جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ است بحديث تعیین فاتحه یا مرد یا تیسر چیزی است که زیاده است بر فاتحه و مؤید او
 روایت احمد و ابن حبان که در وی تعیین فاتحه کرده و تیسر را معاد ای او کرده و اندیه پس محمل است که راوی جایکه تیسر گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه
 و بهول نموده دلالت کرد بحديث بر اینجای غیر فاتحه همراه فاتحه بقوله بأتم الکتاب و بما شاء الله و بما شئت و لا فاحمد الله و کتبه و هکذا
 و اگر نباشد با تو و چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد خود را می تعالی را و بزرگی یا دکن او را و تملیل و توحید کن او را و از اینجا معلوم شد که هر که قرآن یاد
 نداشته باشد کفایت میکند او گفتن حمد و تکبیر و تملیل بحای قرآن و تعیین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ دارد
 شده که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد و نادر آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد
 ذکر تسبیح و تملیل کند و نیز بعضی از شافعی هفت ذکر کند بعد آیات فاتحه الکتاب که بحفت آیت است و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هموز احکام
 و شرائع تمام نیاموخته و از اینجا معلوم بود تقصیری در راوی نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین است که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی
 بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پست از آن گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان ورنه حمد گو و تکبیر گو پست رکوع کن
 و لا ی داود شعا قرأ بآمر القرآن و بما شاء الله و در روایت ابو داود است از حدیث رفاعه که پست بخوان سوره فاتحه را و آنچه خواهد از قرآن
 و در اینجا دلالت است بر وجوب قرات در هر رکعت و بر اینچه گذشت از تفسیر تیسر با لفظ معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قرات چیز
 که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در اینجا معادای فاتحه در آخرین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد و لا بن حبان بما شئت و در روایت
 ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعه بن رافع در صحیح بخاری باین لفظ است که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پست آمد سلام کرد و بر سر خط
 صلی الله علیه و سلم پس سر برداشت آنحضرت انعام کن نماز خود را که تو نماز نگذاشته پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون روا کرد
 سجده قبله تکبیر گو پست بخوان سوره فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان بر دو
 کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار آورده که رکوع خود را و دراز کن و بر لبه دار پشت خود را پس چون بر داری سر از رکوع پس
 راست گردان استخوان پشت خود را و بر داری سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردند استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس ایمن کن
 برای سجده پس چون بر داری سر خود را پس نشین بر آن خود یعنی قدم چپ پست کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی
 در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابح است و روایت کرده است آنرا ابو داود و باندک تفسیر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث
 همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعضی الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدللال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طائیفه رکوع
 و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت است
 که فعل بانتقای آن منتفی و باطل گردد و ایمنان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان تومی این
 حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال او است بدلیل آنکه در آخرین حدیث روایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان موجب و سنت است
 که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر با عاده نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی کراهت و نقصان واقع نشود و بجهت آنکه باطل و مردمان
 بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذار و این توجیه را حضرت شیخ و در ترجمه ذکر کرده اند

چون تکبیر احرام می گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو گوش خود در بخا و دلیل است بر یککلی این از افعال نماز است و بر داشتن هر دو دست بمقارن
تکبیر بود و برین دال است حدیث و ائمه بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این است رفع یدین مع التکبیر و در گفته سعید تقضی آن است که منتهی می شود رفع
بانتهای می و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این است رفع یدین ثم تکبیر ثم رفع و کبر ثم رفع یدیه اخرجه مسلم بن
حدیث مالک بن الحویرث و عکرا را دو قول است اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی تلفظ این است حضرت تکبیر
و در سراج و شرح وی بنحو و بلیغ گفت اصح رفع است مع الابتداء لما رواه الشيخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یرفع یدیه جذا و منکبیه صحن
یکبیر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استجاب در انتهای می بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از تکبیر
خط کند هر دو دست را و استقامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر یسر تکبیر گوید و هر دو دست مقارن باشند و چون فارغ شود ارسال نماید
هر دو دست چو ابو داود و همچنین روایت کرده با سند حسن صحیح البخاری و اختاره شیخ یعنی النوری و دلیل می در مسلم است از روایت ابن عمر حرم آنکه
ابتدای می همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای می با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فارغ تکبیر نه قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر است پس همراه وی باشد
و حقه المصنف و نسبه الی الجمهور انتهی و در بخا تحقیق اقوال و ادله است و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل مختصیه است پس چنینی بعینه متعین نشود
و اما حکم رفع پس ابو داود و ازاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب است بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت مصنف روا
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه سجائی که از ایشانند عشرون میشود و لیم بالجمله و بهیچ از احکام روایت کرده که گفت نمیدانم بهیچ سنتی که اتفاق کرده باشد
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پستتر عشرون بشود و نیز بهیچ هم من الصحابة با وجود تفرق آنها و بعد از او و در دست جز این سنت نیستی گوید هر کما قال
استاذنا ابو عبد الله توجیه گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما را یتقونی اصلی فامدا قال شریع
بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی است از سنن و برین اندجه و وزیدن علی و باین قائل اند از اربعه ارباعه از اهل نه اربعه خلاف نکرده اند و برین اما اینکه
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو یوسف را فاده رفع تا منکبین کرده و منکب جمع راس عظم تنق و منکب را گویند و به اخذت الشافعی و گفته اند که تا برابر
فروع هر دو گوش بر دارد و حدیث و ائمه بن حجر و لفظ وی این است حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه مستویا اختیار کرده و گفته مقابل زمره هر دو گوش
بر دارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند
برای این روایت و ائمه بن حجر و ابو داود حتی کانت حیا منکبیه حاذی یا بهما میانه اذنیه و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد و رَحِمَہُ اللہ الباقی
گفته دستها تا هر دو دوش هر دو گوش بر دارد و این همه سنت است انتهی و اذا رکع امكن یدیه من رکبتيه و چون رکوع می کرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی حکم میگرفت هر دو زانو را بر هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را
در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحنیه و تشهد بطور خود گذارد و شتر هضمی ظهرا تا پسترو تا میگردانید پشت خود را و می پیچید بجانب
زمین تا به مواز بر این نشیند با گردن و به صرهای هر دو صاعده و مصله کشیدن و ائمه گردانیدن و شکستن در روایتی از بخاری ثم خلی آمده بحای جمله و لکن
و هر بعنا و در روایتی غیر مقنع راسه و لا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه و مصطفی گفته اگر پشت در رکوع بموا نکرده و همچنین در سجود و یا در قعود
و جلوسه نزد یک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه ایمنان در رکوع سجود واجب است و در قعود و جلوسه سنت و بهیچ وجه در این
فاذا رفع راسه استقوی پس چون بر میداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و دست استاده می شد و زیاده کرد و ابو داود و پس می گفت
سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و بر میداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه حاذی میگردان هر دو دست هر دو گوش

در حالت اعتدال حتی یعود کل فقار مکانة تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فقا مقدم بر ناف بند و مهر با
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره کسر فاء سکون قاف و فتح آن نیز آمده و در سبیل گفته و در روی و او ای بتقدیم قاف بر فاء آمده انتهى و فقر
بمعنی درویشی شفق از دوست که از گرسنگی و ناتوانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال است و تفسیر دوست روایت ثم یکث فانما حتی یقع
کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی غیر مفتوحش نگه میداشت
و دستها را بر زمین و لا قالیهما و نذر آورنده آنها را بسوی پهلوی انگشتان و کفها بر زمین ننهاد و ذرا عما و بازو را بر آورنده چنانکه اگر خواهند
بزرگانه خرد از میان آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه که سجده رود و نخست زانو را بر زمین نهاد یا دستها را هر دو در دست
اول فاضل تر و مختار اکثر ائمه است و استقبال با طراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله می داشت سر انگشتان هر دو پای خود را
در حالت سجده و میان می در شرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعة اعظم خواهد آمد و اذا جلس فی الركعتین و چون می نشست بعد از رکعت برا
تشهد و وسط جلس علی رجلاه الیسری و نصب الیسری می نشست بر پای چپ خود و ستاده میکرد پای راست و اذا جلس
فی الركعة الاخری و چون می نشست در رکعت دیگر برای قعدۀ اخیر قدم رجلاه الیسری و نصب الاخری و قعد علی مقعدته
پیش می آورد و پای چپ خود را و ستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد و می نشست بر پشتگاه خود و در اینجا دلیل است بر تغایر هر دو جلوس
که برای تشهد و وسط و اخیر باشد و علماء اوروای خلاف است و مصنفی گفته شافعی خست یار کرده است و تشهد اول که نصب کند قدم یمنی و بنشیند بر یسری
و در تشهد آخر تورک یعنی قدم یسری را بر آورد و از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر زمین واقع شود و مالک در هر دو قعدۀ تورک را اختیار کرده است و ابو حنیفه
نصب یمنی و جلوس بر یسری در هر دو قعدۀ اختیار نموده است و این هر دو واسع و جائز است مسئلۀ بهر صفت که تشهد از تریج و تورک اکثر
جائز باشد و اختلاف ائمه در سنیت است و شبه آن می نماید که مؤذی بر صفتی که مروی شده است مؤدی سنت است آخر حجه البخاری
و ابو داود و الترمذی و ابن جبر و ابن جریر و ابوداود و ثمر سلم یعنی پیتر سلام میداد و زیادۀ کرد و طحاوی و چون سلام میداد سلام میداد
از جانب راست خود و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از جانب شمال خود و همچنین زیادۀ کرد و ابوداود که گفتند یعنی صحابه مذکورین که راست گفتی تو یمن بود
که نماز میگذاشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باجماع این حدیث مروی است از ابو حمید رضی الله عنه قولاً و فعلاً بطریق وصف و بیان نماز آن حضرت
و در حجة الله الیه گفته که اصل در سنیت نماز حدیث ابی حمید ساعدی است که رو بروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها بالاتفاق
تسلیم کردند و حدیث عایشه است و حدیث وائل بن حجرست فی الجملة و حدیث ابن عمرست در رفع یدین و غیره انتهى گویم در حجة الله الیه طریقه نماز
نوشته و آنرا تشریح ارکانش بیان نموده اینجا اسم از حذف نموده ترجمه طریقه نماز نوشته می آید که خالی از نفع نیست و آن اینست که چون تکبیر
تخریم بر آورد هر دو دست خود را هر دو گوش یا هر دو دوش بر آورد و اکل سنته و دست راست بر دست چپ نهد و هر دو پا را بر آورد و نظر را بر جا
سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح خواند و صحیح شده است درین دعا صیغاه بعدة فتوح و کند و در فتوح هم صیغاست
بعد بسمله گوید آهسته و احتیاط درین است زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسملۀ آیتی از فاتحه و صحیح شدن است از آنحضرت اقتضای
کردن نماز باجمه و عدم هر یک از الله بعدۀ سورۀ فاتحه و یک سورۀ دیگر از قرآن بترتیل و مدح و وقف بر رؤس آیت بخواند و در نظر و عصر بخت
و امام چه کند در فجر و در رکعت اول مغرب و عشا و ماموم بشنود و خاموش ماند و در هر امام مقتدی صبح بخواند و وقت سکوت و اگر آهسته بخواند مختار
و فاتحه بر دوش بخواند که موجب تشویش امام نشود و این اطلاعی قوال است نزد مردم و باین جمع کرده می شود در بیان احادیث این باب و گوید آمین و قنی

طریق نماز گذاردن

که شریعت نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شرم و گشودن بسوی تو و در سنده بدرگاه و قبول تو چنانکه
فرمود **لَا يَصْعَدُ الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ إِلَّا بِكَ** و الیک من فوق کننده و سهواری کننده ام بتو و التجا آورنده ام بسوی تومی زیم می میرم بتو
و بقدرت تو و باز میگردد بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو و در اشعة المعات گفته شیخ روح می فرمود این حروف حرف اند به معنی
به فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهی شب کرکث ربنا و تعالیست بزرگی و برتری و بلند می توان رسیدن و اوراک بکنه ذات و صفات تو
استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردد از گناهای بسوی تو رواه مسلم و آخرین حدیث است و اذا رکع قال
چون رکوع می کرد آنحضرت میگفت **اللهم لك ركعت** و یک آمنت خداوند برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع
در پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو و **لک اسلمت** و مرا تسلیم اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم
خشع لک سمعی و بصیرتی فروتنی کردم مرا شنوایی من و بینایی من و محنتی و عظمی و عصمتی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من
و تقدیم مغز استخوان شاید که بخت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود و فاء کبریه راسه قال
پس چون بر می داشت سر خود را میگفت **اللهم ربنا لک الحمد** خدا وای پروردگار من مرا تراست ستودن ملائک السموات و الارض
و ما بینما پیری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است و ملائک است من شیء و پیری چیزی که خواهی بوجود آوردنش
پس از آسمان زمین آنچه میان آسمان و زمین است از ممکنات معدوم چون کمال قدرت و بی سجد آسمان زمین را و آنچه میان آسمان و زمین و تمامه
مقدورات و ممکنات است و گرفته است همه پاس ستایش بروی خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجد میکرد میگفت **اللهم لك**
سجدت و یک آمنت و **لک اسلمت** خداوند مرا ترا سجد کردم نه غیر ترا اشاره است با خلاص دل و بتو ایمان آوردم و مرا تسلیم اسلام
آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد و جی للذی خلقه سجد کرد و روی من یا ذات من مرکسی را که پیدا کرد او را و صورت
دا و او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شوق سمع و لبصره و شکافت شنوایی و بینایی او را مراد آلت شنوایی
و بینایی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شکافت اند تعبیر بشوق کرد **تبارک الله** حسن الخالقین
بزرگ است خدا که نیکوترین پیدا کننده گان است بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جزوی پیدا کننده نیست و جمع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه
مصوران می سازند تخم کیون من انحر ما یقول بین القشیش و التسلیم پستری بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات
و سلام این دعا **اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت** خداوند ایا مرا زمر گناهایان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت
و ما اعلنت و آنچه گناهایان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسررت و آنچه اسراف کرده ام و خفونی کرده ام و از صلاحتی
در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم بهیست و گناهایان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر
توئی پیش کننده هر کار خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افکنده هر کار خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بخیر و بدتر
رواه مسلم و فی رواية له و در روایتی از مسلم چنین است ان ذاک فی صلوة اللیل این دعا در نماز شب یعنی نمجده خوانده می
مصنف و تلخیص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نماز فرض میگفت حدیث علی کرم الله وجهه در دست دران پس احتمال تخصیص عموم هر دو دارد و عن
ابی هریره رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کثر للصلوة سکت بود آنحضرت چون تا سیم
می گفت برای نماز خاموش میشد هه ساعی لطیف و در روایتی باین لفظ سکت کان یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکا تا یعنی خاموش میشد

میان تکبیر و میان قنوت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسکوت در اینجا ترک هرست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از آنکه بخواند فاتحه و چون در ترجمه آمده باشد گفته مروی است از آنحضرت و دو سکت یکی در میان تکبیر و قنوت برای تحمیل قوم با جمعهم تا توجه شوند بر استماع قنوت بعزیزت و یکی در میان قنوت فاتحه و سوره ناسان گردد ایشان را قنوت بی تشویش و انصاف گویم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکت امام برای قنوت مأموم بلکه ظاهر اینست که این سکت برای تلفظ بآمین است نزد کسی که آمین بفرماید یا سکت نیست نازل میان فاتحه و آمین تا قرآن بخیر قرآن شسته نشود نزد کسی که آمین بفرماید یا سکت نیست لطیف برای رد نفس قاری و بر تقدیر تشریف از آن حضرت اول در آن حالت وارد بر نبوت و سکت مستقره و نماند عمل کرده اند بر آن جمهور انتهی فسالته فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ است فقلت یا سکت انت و اخی یا رسول الله اسکا تک بین التکبیر و بین القنوت ما تقول پس گفتم پروردگار من فدای تو باد ای رسول خدا می پرسم ترا خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قنوت چیست و چه میگوید و چه میخوانی در آن قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب یا خدا یا در می کن میان من و میان گناهای من که کرده ام چنانکه در شرق و غرب مراد بدوی محو کردن گناهای گذشته است بتوبه و آمرزیدن بر وجه سبانه و تاکید یا عصمت از گناهای آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب با هم جمع نشوند من و خطایای من بهم بکجا نشویم اللهم نقنی خداوندایک گردان مرا و در روایتی نوع قلبی پاک گردان دل مرا من خطایای از گناهای من کرده و ناکرده کما یفقی الثوب الا بیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک و دینار طلب میکند ثواب از ثوب گذشته و حفظ و عصمت از گناهای آینده و تخصیص بجایزه سفید بخت مبالغه در تنقیه است که ظهور دهن و روی بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا شار یا غنی فطرت که مولا دست آدمی را در بران و آتش بفتح وال و نون و سین جمله در قاموس گفته معنی چرک است اللهم اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و الابر و خداوندایک بشو مرا از گناهای من کرده و ناکرده من آب و برف و ذرات اشارت است بانواع سطرات و اقسام غفرت و سباحت و غسل و تنقیه و شایع بسکون لام است و برود و تحریک جمع برود و خطاب گفته ذکر بر دست و تلح تاکید است یا هر دو و آب اند که دستهاستمال آن نکرده اند و گفت ابن قیم العیالین تعبیر است از قنوت محج چه جامه که از آب است چیز شوند بغایت نفی گردد و فیما قوال آخر متفق علییه و حدیث دلیل است بر اینکه این ذکر را میان تکبیر و قنوت گوید ستر او بر نیکبند مختار است میان این دعا و دعای که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو **و عن عمر رضي الله عنه انه كان يقول** روایت است از عمر بن الخطاب بدستیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه است که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد از الحمد سبحانک اللهم تنزیه میکنم ترا و باکی یاد میکنم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و محمدک و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحدیث و سبک ذات پاک تو پس این جمله و معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و قنوتك اسمك و بزرگ است نام تو و تعالی جلال و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد یعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن در چشم مردم آید لا اله غیرك نیست بموجودی جز تو و در حدیثی گفته بسیاری از مالک گفته اند که دعای افتتاح نزد یک مالک مکرر است و این بغایت بعید است با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیه ظاهر می نماید آنست که دعاییکه در حدیث آمده هم تعجب است و در ادای او افضل است اما سکت نیست و صحابه بر آن التزام نداشته اند و همینست غرض امام مالک الله اعلم و همینست حال تعوذ پیش از قنوت و درود بعد تشهد نیز ازین قبیل است و فی الواقع ما بر هیچ عملی که دلالت کند بر التزام صحابه درود را مطلع نشدیم پس از فضائل است از شرف است که در شأنی در دعای استماع حدیث علی تسک کرده انی و همت و جی الخ و ابو حنیفه بسوی حدیث حضرت عایشه و ابو سعید خدری رفته سبحانک اللهم الخ و بر همین بود عمل حضرت عمر و بنیوی گفته اختلاف علماء در اذکار صلوة مثل دعای افتتاح و ذکر رکوع و سجود و ما بعد التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف

مباح است پس هرکلی ذکر کرده است آنچه صحیح شد نزد وی بدون آنکه انکار نماید بر دیگری و الله اعلم انتهى رواه مسلم بسند منقطع روایت کرد این حدیث را مسلم بسند منقطع در وضعی که نیست منقطع ذکر وی است و رواه ابو داود و الحاكم عن ابی الحوراء عن عائشة و رجال اسنادش ثقات اند لیکن در وی انقطاع است و اعلال کرده است آنرا ابو داود و باینکه نیست مشهور از عبد السلام بن حرب و باینکه روایت کرده است جماعت قصه نماز از زید بن مسعود پس ذکر نکردند در آن این دعا را و گفت دارقطنی نیست قوی انتهى و او را طریق دیگر است رواه الترمذی و ابن ماجه من طریق عماره بن ابی الحوراء از عائشة و عمر بن الخطاب و حارثه ضعیف است و درین باب است از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس حکم بن عمیر و ابی امامه و عمر بن العاص و جابر گفت حاکم و قد صح و ذلك عن عمر بن مسعود بن قریظ که آنرا و این در صحیح ابن خزمیه است که آن مقدم در هر موی نوی گفته صحیح شد از عمر که شروع میکرد و باین دعا در مقام نبی صلی الله علیه و سلم و هر میکرد و بدان وی آنوقت مردم را و باین وجه در حکم رفع است و لهذا امام احمد گفته میر و م من با پنج موی است از عمر و اگر موی است افتتاح کند بعضی آنچه کرده شده است خوب باشد و وارد شده است در توجیه الفاظ کثیره و این قول حسن است که بنده مختار است در میان آنها هر چه خواهد بخواند و جمع میان این فکر و وجهت وجهی در حدیث ابن عمر آمده رواه الطبرانی فی الکبیر و فی روایت ضعیف و رواه الدارقطنی موصوفا و هو موقوف علی عمر بنی الله عنه و لیکن از حدیث عائشة که نزد ترمذی و ابو داود دست معلوم شده که قول آنحضرت است چنانکه اشارت بدان رفته و تحقیق و مانند حدیث ابن عمر است سخن از حدیث ابی سعید مرفوعا بطریق رفع عند الحسن بن زید احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت ترمذی نمی شناسم این حدیث را اگر از روایت حارثه و تحقیق سخن کرده شده است و حارثه از جانب حفظ او انتهى یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست ابن خزمیه گفت وی مدنی است نزدل کرد و کوفه نیست از آنکه احتیاج میکنند اهل علم بحديث وی این صحیح است از عمر از آنحضرت و قول ترمذی که نمی شناسم آنرا اگر باین وجه معترض است بطریق ابی الحوراء و بر روایت طبرانی انه عطا از عائشة انتهى شیخ در ترجمه گفته است افتتاح سبحانک ثابت است از آنحضرت و از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجله علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و یحیی بن زاهر و روایت کرده اند آنرا علمای ائمه حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده اند آنرا ابو حنیفه و غیره از مجتهدین و ترمذی نیز و جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشة و عبید الله بن مسعود و جابر و جبر بن مطعم و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیره غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تنکلم کرده و این ضرر ندارد و بصحت حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست که افتتاح سبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با و عمیه و دیگر زیاده نیز بود و انتهى گویم ترمذی گفته حدیث ابی سعید اشهر حدیث است درین باب و تحقیق تنکلم کرده اند در سند وی گفت احمد صحیح نیست این حدیث و گفت ابن خزمیه نیز نام در افتتاح سبحانک اللهم خبری ثابت نزدیک اهل معرفت بحديث احسن جاودیش حدیث ابی سعید است و نمیدانم احدی را و شنیدم آنرا که استعمال کرده باشد حدیث ابی سعید و آن رواه احمد بن حدیث ابی امامه بنحوه و در وی این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در حدیث کسی است که نام نبرد او را و روایت کرد این ماجه و ابن خزمیه از حدیث ابن مسعود که میگفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همز و نفقه و نفقه و رواه الحاكم و البیهقی و لفظ وی این است که چون داخل می شد در نماز و عن انس بن مسعود رواه الدارقطنی و در وی حسین بن علی بن اسود و در وی مقال است و او را طریق دیگر است که ذکر کرده است آنرا ابن ابی حاتم و در علل عن ابیه و تضعیف کرد او را کذا فی التمهین و از اینجا معلوم شد که غالب طرق احادیث افتتاح سبحانک اللهم ضعیف و معلول اند و قیه و در حدیث ابی سعید است نزد مسند و کان یقول بعد التکبیر اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم و بود که میگفت بعد تکبیر احرام پناه میجوایم بخدای شنونده و انا از شیطان سنگسار کرده شده و رانده شده از بارگاه قرب و رحمتی تعالی من همزه از همز شیطان و مراد همز غیبت کردن و افتادن در مردم غیبت کردن

و طعن است و بعضی گفته اند که بهر شیطان و سوسه را دست که در دلمای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی **أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ** و مساوس و خطرات مراد داشته اند و لکن **وَازْفُتِحَ شَيْطَانُ** و مراد بآن تکبر و خود پسندی است که آدمی را در روی می اندازد و این معنی بابر روی می آید و او را در نظردی بزرگ میدارد و گویا که در روی می دهد و پربا می کند و نفثه و از نفث شیطان و مراد نفث که بمعنی دم کردن است سخراشته اند که شیطان آدمی را می کند یا باعث برگردان آن می شود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانه و **مِنْ شَرِّ النَّفَثَاتِ فِي الْعَفْكِ** که مراد بآن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد نفث شعر است که می دهد و می اندازد در نفس آدمی و می بردارد از زبان وی مانند افسون و مراد شعر مذکورم نخواهد بود که متضمن معنی کفر فسق و عیو مسلمانان است و در تفسیر این سه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی است که فرمود نفث شیطان کبر است و نفث وی شعر و هجو و ثبوت بضم هم و سکون و او و ثبای ثوبیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند مست حشیج در شتبه الکها گفته که اگر روایت این تفسیر از امیر المومنین علیه السلام صحیح است متعین گردد که مراد همین است انتمی و حدیث دلیل است بر سعادته و برینکه آن بعد از کبر است و ظاهر آنست که این نیز بعد از توبه با عیسی است چنان توفیق قرار است و بی قبلها و **عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير والقراءة بالحمد لله رب العلمين** بود رسول خدا شروع میکرد نماز را با تکبیر احرام و شروع میکرد قرات را با الحمد للرب العالمين و باین استدلال کرده اند برینکه بسبب از فاتحه نیست و هر قول الش و ابی من الصحابة و قال مالك و ابو حنيفة و آخرون و حجت ایشان همین حدیث است و جوابش آنست که مراد بالحمد سورۀ فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول می چنانکه در صحیح بخاری ثابت شده مثل آنکه گویند چه بخوانی گوید الم ذلک الکتاب بخوانم و مراد تمام سورۀ سیدارند باین لفظ بالخصوص پس نیست در وی حجت بر نزدیکی از فاتحه و اگر مراد عدم هر بسمله باشد نزد حنفیه بی تاویل راست است و نزد شافعی تاویل مذکور از جهت اختلاف در جبر بسمله و کسان اذاکم لمر لیخص رأسه و بوجوب رکوع میکند بلند نمی کرد و سر مبارک خود و کمر بصوبه و پشت نمی کرد و لکن بین ذلک و لیکن نگاهداشت سر خود را میان اشخاص و تصویب و برابر بر می داشت پشت و گردن و کان اذ ارفع رأسه من الركوع لمر لیجد حتی لیستوی قائما و بود که چون بر می داشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر با یستی و کان اذ ارفع رأسه من السجود لمر لیجد حتی لیستوی جالسا و بود چون بر می داشت سر خود از سجده سجده دوم نمیزفت تا آنکه جلسه میکرد و تمام و کمال و کان یقول فی کل رکعتین و بود که می گفت و هر دو رکعت یعنی بعد از و التحیت یعنی تشهد میکرد و بالتحیات مد و مراد در ثلاثی و رباعی و اوسط است و در ثنائی و اخیر و در وی شریعت تشهد اوسط و اخیر است و دلالت نمیکند بر وجوب زیر رکوع فعل است مگر آنکه گویند که بیان است برای اجمال صلوة در قرات مأمور بها و با و افعال که برای بیان اجتناب باشد واجب یا گویند که افعال نماز هر واجب اند بقوله اما را تیمونی اصلی و اختلاف کرده اند در تشهدین بعضی بر دو را واجب گفته اند و بعضی بر دو را مستنون قویل اول سنت است و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود و یابید انشاء الله تعالی و اما اوسط پس استدللال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث و بقوله اذ اصلی احدکم فلیقل التحیات الخ و هر که گفته سنت است میگوید چون سهو کرد و از ان اعاده ننمود و جبر کرد آنرا بسجده سهو و اگر واجب بود سهو سهو جبر آن ننمود و بی سجده رکوع و جزوی از ارکان و در کرده اند این استدللال را باینکه جابر است که وجوب سجده ذکر باشد و اگر فراموش کند در فرض دیگر داخل شد سجده سهو جبر آن می تواند نمود و کان یفرش رجلاه الیسری و یغسل الیمینی و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرشی میگردانید و بران می نشست و ستاره میکرد و پای راست خود را ظاهر حدیث آن است که در هر دو قعدۀ اولی و آخری میچنین میکرد و این قول امام ابو حنیفه و جابر است و در حدیث ابو حمزید ساعدی در قعدۀ اولی افترش در قعدۀ ثانیة تورک آمده و این قول شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو نیز بعضی

افتراش دهر دو قعده نیز آمده و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر دو رکعت و اگر یک تشهد است افتراش است چهار رکعت
درین سلسله قولی علیحده است و وجه قول امام ابو حنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته این است که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت و تشهد
این است و شستن آن حضرت و تشهد این چنین بود بی تفسید بگویی و آخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم باشد و شستن است و در حدیث آمد که
افضل الاعمال احمر باهی باشد و در بعضی احادیث تورک در قعده اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت شغف و کبر سن است زیرا که نمود در وی طویل است
و مناسب است آن آسانی انتهی گویم چون قضیه متحد است بر اصول حنفیه هم محل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و نیت هر دو است و بی قال فی الحجۃ الله الباقی
و تاویل اختیار است تاویل در برابر نص صریح است و محل بر ضعف با وجود نص ضعیف است و معنی تورک بر سرین شستن است و در اینجا تورک را دو صورت است
یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین و دوم آنکه بگستراند پای چپ را و استاده کند
پای راست و پیران آورد و پیرا را از زیر رانها بجانب راست و منهدم بر سرین را بر زمین و کان ینهی عن عقبه بضم عین مملو و سکون قاف
و در روایتی ینهی عن کسفات و بهو الاسح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قال الله مادی الشیطان و بود
آن حضرت که نمی میگردد از عقبه شیطان و مراد آن اقامه است که باتفاق در نماز مکرره است و آن برد و صورت است یکی آنکه هر دو سرین را بر زمین بچسباند
و هر دو ساق و فخذ را استاده بکند و هر دو دست بر زمین بکشد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگستراند و هر دو سرین را بر پاشنه ها گذاشته
بنشیند و مصنف این تفسیر را در تلخیص از ابو عبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر است و عبادله در نمودن اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول را معنی
گفته لغوی و خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در معنی از اقامه حدیث صحیح مکرر حدیث عایشه مصنف در تلخیص گفته حدیث طاووس از ابن عباس است
که اقامه است و جمع کرده اند میان هر دو حدیث و معنی انتقی و جای دیگر از تلخیص گفته که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
و مایه روی مائل شده اند بسوی اینکه اقامه صحیح است و ابن عباس را شاید نمی برسد و بهیچ مائل شد بسوی جمع باینکه اقامه و گدود است کما تقدم
و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نفس نموده لیکن صحیح آنست که افتراش
افضل است از آن بنا بر کثرت روایات وی و بنا بر آنکه اعوان است برای مصلی و حسن است در هدایت نماز و بیکر است اول وارد شده است احادیث
و بهیچ را درین جمع تابع این بصلح و لغوی شده و انکار کردند بر کسی دعوی نسخ کرد و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعذر جمع و عدم علم بتاریخ حدیث
عایشه که در آن نمی از عقبه و ذکر افتراش است پس محتمل است که وارد باشد درباره جلوس برای تشهد اخیر پس منافعی قعود بر عقبن بین بعد از تشهد اخیر بود
انتی و بهیچ آن یفتروش الرجل ذرا عقیبه و نمی میگردد از آنکه بگستراند هر دو استخوان و دست خود را بر زمین در وقت سجود و برین را آنهارا
افتراش التسبیح مانند گسترانیدن در نه و دستها را بر زمین و قید مرد بجهت آن است که زن باید که افتراش کند که آن بهتر نزدیک است نه کرد
از تشهد بهیچ اوقات بهیچ بروک مثل بروک شتر و التفات بهیچ التفات رو باه و افتراش بهیچ افتراش درند ما و افعاله بهیچ افعالی کلب و فقر بهیچ فقر زاغ و رفع اید
وقت سلام بهیچ و مایه سپان شوخ و شنگ و کان یختم الصلوة بالشکیم و بود که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی
و واجب است نزد ابو حنیفه و لغوی گفته که درین حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث سلمو انما را بمتونی افعالی و اختلاف کرده اند و ان علماء پس
گفت مالک و شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض است صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابو حنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت است اگر ترک کرد و آنرا نماز صحیح شد
و گفت ابو حنیفه اگر چه چیزی منافعی نماز از حدیث و غیره در آخر وی نماز صحیح است و احتیاج کرده است باینکه تعلیم نکرد این را از رسول خدا با عرابی مسمی در صلوة خود
و آن جمهور و همان است که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی است که مفتاح صلوة لم یورث و تحلیل آن تسلیم است و همین است مختار شوکانی و در حجة الله الباقی

و احمد و اسحق بر آن ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده و اشارتی بر تبحر این جانب نموده است و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه
 از عبد الله بن مسعود آورده که بایاران خود فرمود میگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذار نماز را و بر نداشت دوست خود مگر در اول یا یعنی بر
 تکبیر افتتاح و درین باب گفته که نماز بر این عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه تابعین و می گوید
 قول سفیان ثوری و اهل کوفه این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث بر این عازب را از ابی داود نیز آورده گفت دیدم در حلقه
 چون افتتاح میکرد بر سر داشت دوست خود را تا نزدیک دو و دوشش ثم لا یعود فی روایه ثم لم یرفعها حتی انصرف و آنکه بود او و گفت این حدیث صحیح نیست
 احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است
 و حدیث حسن بی خلاف محتج به است و امام محمد در روایتی خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین
 نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید و در هر خفض در رفع امارت بدین جزو ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است
 و در وی انکار کثیر آمده است بعد از آن عاصم بن کلیب حزمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بتحدید روایات آورده که وی رفع یدین
 نمیکرد و جز در تکبیر اولی و از ابراهیم غنی آورده که گفت بر مدار دوست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی مردی نزد غنی از اهل حضرمی حدیث
 روایت کرد که گفت گذارم نماز را بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس دیدم که آنحضرت بر داشت و دوست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن
 از رکوع غنی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد گرفتند این سعد و اصحاب و دیدیم و شنیدیم آنرا
 من اینچنین یکی از ایشان و ایشان برینی داشتند و ستمای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکم آورده گفت دیدم ابن عمر را که بر سر داشت
 دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت و راسوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از شکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت
 کرده از عابد که گفت گذارم نماز خلف ابن عمر پس پیوسته که بر داشت و دوست خود را که در تکبیر اولی و مسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر سر داشت
 و دوست خود مگر در تکبیر اولی و چون عمر علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت صلی الله علیه و سلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدم که چنین
 میکرد پس آنچه برخلاف آن نقل کنند اذلی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن همام از حدیث و اقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر و از حماد بن ابی سلیمان
 از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذارم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی عمر پس بر نداشتند و ستمای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده
 که جمیع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بکه در دار الخناطین پس گفت اوزاعی جابر بن عبد الله بن شام و ستمای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن ابو حنیفه گفت از آن
 که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم بن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یرفع
 یدیه اذا افتتح الصلوة و عند الركوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدیث حماد عن ابراهیم عن علقمه و الا سود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله
 علیه و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشی من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد
 از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این سخنان و تو بآن سناده من که علو دارد و کجاست ابو حنیفه گفت حماد و افقه از زهری است و ابراهیم افقه از سالم و علقمه از
 ابن عمر نیست و افقه اگرچه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضیلت کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد
 که در جابا و در افقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی جمیع حدیث بغلو سناده کرد و ابو حنیفه بفقہ روایت و مذہب وی همین است که تقریر فی
 اصول الفقہ و در مایه شرح باب میگوید که از ابن زبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میکرد و در سجده الحرام و بر سر داشت و دوست خود را نزد رکوع و نزد
 رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی است که گذارم نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در احوال بود پس من شیخ

وگفت ابن مسعود برداشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم باین بر او شتم ترک کرد و باین ترک کردیم و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت عشره بریده شدند
و ستار را که نزد افتتاح و چون مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع بدین نزد شافعی از وی مروی است عمل بر خلاف آن روایت کرد و گفت سالما خلف ابن عمر
نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع بدین کرد الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد و انتهی و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند لا ترفع الایدی فی سبغ موطن و صحت وی سخن است و تحقیق
آنست که روایت ترفع الایدی فی سبغ موطن است بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع و غیر این موطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است و جماعه از صحابه و من بعدهم خصوصاً ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اجماع آن جز آن
نبود که گویم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجنب ابن مسعود و تابعان او است
و طریقۀ ایشان عدم رفع است مذہب حنفیۀ ایشانشان آمده ما خود بهمین عقیده ایم و علمای مذہب ما باین مقدار اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ است
و چون ابن عمر را وی حدیث رفع است و دیدند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم عمل بخلاف آن کرده و ظاهر است که عمل رفع منسوخ است با وجود کثرت
روایات و احادیث درین باب و شیخ کمال الدین بن الهمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آنحضرت بسیار آمده و کلام در آن واسع است و قدر محقق بعد
از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر است از وی صلی الله علیه و سلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احدی اینست بود و از جهت قیام تعارض و ترجیح
می یابد آنچه مذہب ماست یعنی عدم رفع باینکه تحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع سلب بود که منسوخ شده است
پس در نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شد آنچه معارض است بوثوقی که لا مرقه است بخلاف عدم رفع که قطعی و یاب
بوی احتمال عدم شریعت زیرا که وی از جنس آن نیست که معصوم است و وی عدم شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز با جماع یعنی خشوع
و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی و اهل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه و سلم که برداشت دستهای خود را نزد
رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعلمی که نگذاشته بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمازی را مگر همان روزی آید ای علم است از عبد الله و اصحاب می آیا او یاد
گرفت و ایشان یاد نکردند و تحقیق حدیث کردند مر اجماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی برداشت دستهای خود را ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آن را از
بی غیر خدا صلی الله علیه و سلم و عبد الله اعلم است بشرایع اسلام و حدود وی و متفق است بر احوال نبی راضی الله علیه و سلم ملازم است او را در سفر
و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت لا یعدو ولا یخصی پس اخذ بقول می نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول نیست هر دو فعل
و الله اعلم انتهی تم کلام شیخ روح بلطفه فی شرح سفر السعادة و تحصول این کلام ثبوت هر دو فعل است از اخبار و آثار با ترجیح عدم رفع بر رفع بوجهی که مذکور
شد و جوایز آنست که حدیث بر او بن عباس که در وی ثم لا یعدو ولا یخصی آمده ابو داود و آنرا ضعیف گفته و تضعیف کرد آنرا بخاری و غیر صحیح خود
و گفت صحیح ترین نیست اسانید وی از اسانید رفع و ترفعی اگر چه آنرا حسن گفت و لیکن کلام لا یعدو جز از شریک از یزید بن ابی زیاد و ثعلف و شریک حقیقت
تم تضعف الترفعی فی غیر موضع عن جامع و گفت ابو داود که روایت کرده است آنرا همشیم و خالد و ابن ادریس از یزید بن ابی زیاد و ایشان ذکر کرده اند
در وی ثم لا یعدو و مروی است از سفیان بن عیینة که حدیث کرد بان یزید پیش از بر آمدن خود بسوی کوفه و ذکر نکرد در آن ثم لا یعدو و چون برگشت
از آنجا زیاده کرد و روی این کلمه را حمید می غیر گفته اند که یزید بن ابی زیاد و اساء حفظه فی آخر عمره و اختلط پس زیادت این کلمه محمول است بر غلط و سبانی
و تاویل تضعیف ابو داود در این حدیث را باینکه احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق بود ساقط است باینکه شریک و ابن ابی زیاد متفرد اند بر روایت آن
و چون این اسناد ضعیف است حدیث ساقط شد از احتجاج و مانع برای وی طریقی دیگر جز وی و توهم نتوان کرد که نفر شریک معارض است بر روایت همشیم

و قاله وابن ادریس از یزید زکریا که چون سه حفظ و احتیاط وی را آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفرد ماند درین حدیث و اما تاویل تضعیف ابو داؤد و باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد این سه یاق عبارت ابو داؤد و ابی سیرت از ان چه مراد از قول محدثین که این حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نه نفی صحت خاص چنانکه بعالم متبحر پوشیده نیست اما حدیث محمد در سوطا پس در وی ناصح بن کلیب است و وی مختلف فیہ است غیر واحد و از تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته است بی حدیث از ان فرد و امام احمد گفته است لا بأس به و ابو حاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن معین تضعیف کرده و ابن حبان گفته در روایتی شک است و غیر معارض است بر روایت رفع که مروی است از علی بن ابی طالب و ذکر مثله الترمذی و ابو داؤد و احمد و غیر هم و اما روایت طحاوی از جابر پس در سندش ابو بکر بن عیاض است و وی سنی الحفظ است و روایت وی معارض است بر روایت نافع و سالم این هر دو مثبت اند و جابری است و مثبت مقدم است و اگر کتابی شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مرکه ترک نموده نامعلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض است بر روایات صحیح دیگر که در ان از عمر بن خطاب رفع مروی شده و اما حدیث محمد بن جابر پس فکر کرده است آنرا ابن الجوزی در موضوعات و نقل کرده از امام احمد که نیست محمد بن جابر و حدیثی که گفته اند از وی که بر سر است از وی و گفته منصف در تلخیص که قد اثبت فی المدرج حال هذا الخبر با وضوح من هذا انتهى و گفته ابن حبان و علی بن اهل العراق و من لم یکن علم الحدیث من صناعة انتهى و غیر ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفته ابن عساکر که این حدیث موضوع است و اما سناظره از زاعی و ابو حنیفه و احتیاج از زاعی بسند عالی و احتیاج امام بقره را وی پس منظور فیہ است زیرا که احادیث رفع را نه همین یک طریقی است که از زاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشرة بشرة اند و ایشان بسبب شک و شبهه افقه اند از تنها راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بر منیر مناظره سفیان و عثمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب سناظره طویل و حاصل این همه مناظرات ترجیح رفع است بر عدم رفع و در نمایه که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معارض معارض است بحديث یسعون کلی و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و اما قول ابن عباس پس آن قول وی است نه حدیث مرفوع و معارض است بحديث یسعون مذکور و ترمذی و از اقالین رفع شمرده بآنکه این قول وی منقوض است بر رفع و قنوت و عیدین و حدیث لا ترفع الا یدی را خود حضرت شیخ غیر صحیح گفته و فرموده که سفید حضرت نیست و اما حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعزالی بود پس گفت محدث طلیل شیخ ابو ابن سندی شارح صحاح است که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیرا که در جامع الاصول و در ترجمه وائل ذکر کرده که وی قلیل بود از اقبال حضرت و پدرش از مالک ایشان بود و فرموده بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گویند که آنحضرت بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدوم وی و فرموده یا ید شمار و اهل بن حجر از زین و در آنحضرت طاعن راغبانی الله عزوجل و فی رسوله و هو ایتة ابنا الملوک و چون داخل شد بر آنحضرت مر جا گفت و با خود نزد یک نمود پس هرگز نمی سنو که در حق این چنین صحابی اعزالی بود و این چنین گفته شود زیرا که غالب بر اعراب جفا و عدم اطلاع بر حقان و اشیاست و هر که پادشاه زاده بود و این شان وی نباشد چه آمد این طاعن احوال است بر شدت اعتنای وی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که چنین باشد لا محاله اعتنای او متبع احوال رسول صلی الله علیه و سلم سخت تر و زیاده تر بود تا قنوت می بخیم باشد و زنده فائده هجرت وی بسوی رسول چیست و این ظاهر است بر هر که ادنی درایت می دارد و انتی و مؤید کتوبت روایت بیقی باین لفظ که گفت و اهل اثبت رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت لما نظرت کیف یصلی فاستقبل القبلة الحدیث انتهى کلام اسناد گویم و نیست روایت وائل روایت متفرد و شاید که بطعن ابن عباس بر باد رود بلکه دایات صحیحین و غیره جاکه در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت و مؤید و مثبت وی بوده اند بشوئی که لا محض عن است و انکار نکرد آنرا مگر منصف غیر منصف و نیز حنفیه تسک کرده اند بحديث وی و درین هر دو است

زیر آن پس اگر از غایت اوقات و تسک بر رفع یرین است می باید که در اینجا هم قاج باشد و اولیس طلیس و غیره رویت رفع و غیره تکیه اولی جلال و فقیه
برایست زیرا که امری محسوس است نه منطقی معقول و در وی صرف عظمی کافی است و اما حدیث ابن مسعود و معارفه کردن این امام بدان حدیث ابن عمر را
که متفق علیه است این ثابت نیست نزد اهل معرفت بحديث كما قال الشافعي و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که هیچ مقدم
بر تخیل و مصنف و تکیه گشت حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داود و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبد الرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه
ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی و جابر بن محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم بن علقمة عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفت و ابن خزم صحیح اما ابن
گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطا و احمد بن حنبل و شیخ دیلمی بن آدم گفته بنوعی تضعیف نقله البخاری عنهما و ابی
علی ذاک و گفت ابو داود و ابی یوسف و صحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این حدیث را حسن و ترمذی است که روایت کرده اند از اهل کوفه و فقی
رفع در نماز تدریج و نزو سر برداشتن ازان و آن در حقیقت اضعف چیزی است که تعویل کرده شود بر آن زیرا که این حدیث را علتهاست که اهل
میکنند و بر او این همه ائمه طعن کرده اند و طریق عاصم بن کلیب از ابی امان بن جابر پس گذشت جواب ازان و در سبیل گفته که اگر ثابت شود حدیث
ابن مسعود و مقدم باشد روایت ابن عمر بروی زیرا که این اثبات است و آن نفعی و اثبات مقدم است انتهی و شیخ ابوالحسن محدث سندی روح در
شرح سند امام ابو حنیفه ز حدیث ابن مسعود که در آن ذکر رفع صورت در شروع نماز است گفته که بهیچ نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد
از قرآن چیزی را که اختلاف نموده اند در آن مسلمانان و بی الموعودان و فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بر آن تمام علما از نسخ تطبیق نزد و کویع
و عدم قبس بدین بر کتب فراموش کرد قیام و کس خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف کردند در آن علما که نماز گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم صبح و عصر
در وقت وی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشدند در آن اهل علم از وی و مرفوع و ساعد برارض و سجود و چون سیان می درین چیز با آمده جائز است که در
سند الیدین هم بوده باشد انتهی و هر طور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا هم حدیث ابن عمر می تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن است آن
در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتیاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین است این
کلام مخفف در ثبوت این لال و اما کلام در ثبوت نسخ ازین لال چنانکه حضرت شیخ زح بران اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه لال
جز قول ابن ابی بکر که در اول السلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک نکردنا منتهض بر کسی است که قائل است بوجوب رفع چه ترک یکبار هم منافی اوت نیست
که قائل است بسنت نموده بودن وی تا بکسی که آنرا سنت غیر نموده میگوید چه رسد چه سنت نموده را هم آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی ترک کرده و در
اصول مقرر شد که اتیان بفعلی بغیر ترک می مرقه دلیل و وجوب آن فعل است پس لابد است از قائل شدن بترک سنت نموده نیز تا وجوب لازم نیاید
نالا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث الترتک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکلمه صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم و در آن رفع نکرد پس
غیر قوی است زیرا که تشبیه فعل مشتمل بر صفات بفعل دیگر بسیار است باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما
الاعلام علی الیئمه و الوجوه السیم لیکن ظاهر شهرت آن جمیع است اما میگوید دلیل بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد و عا
رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بران پس قول می رضی الله عنه معارض آنرا نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان
آن هر دو و نه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول می دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نبود مگر بر همین طریق و نیز این قول در سنن بروی است اتفاق
رفع و صحیح است و رتبه صحیح مقدم است از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح
مرفع را باشد و نسخ بر وی لیل مساوی یا مقدم یا علم تاریخ تاخر یکی صورت نمیزد و هو بهما مفقود و همچنین حدیث برابری بن غائب اگر فرض کنیم

صحت قولی ثم لا یعود واما عرض غایم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار
مضامین مستفاد از قولی لا یعود بصیغه مضارع دلالت نمی کند مگر بر اینکه برابرین عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع و بی صلی الله علیه و آله مطلقا
و حال آنکه مضامین یکبار هم ثابت میشود و بعضی بالبطین لایما را فعین از صحابه و غیر هم حکایت کرده اند که برابرین عازب نیز از رویان رفع است و باقی هم آنجا است
و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا و از ابن مسعود التزاما بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر اینکه
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را با روایات متعارضه پیش
که دال است بر رفع شان ختم نموده آید ثابت میشود که آنها مرکه کرده اند و مرکه ترک نموده و موافقین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک فسرکنا پس تقادوا و
همین است که آنحضرت ترک کرد و از وی نسخ فمیدیم پس نسخ فمهم ابن مسعود است و آن حجت نیست خصوصاً وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد
و اما فهم اجماع بزرگ ازین قول وی پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع است اما آثار معارضه او لغوی اند پس معارض نشود بآن زیرا که در اصول مقرر شده که
ظاهر معارض لغوی نمی شود و اما قول ابن الزبیر هم نسخ پس لغوی است در نسخ علی با تقرر فی الاصول و لیکن برای وی صلی نزد محدثین یافته نمی شود و دلالت
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد و شهرت و دلالت کثیر احادیث صحیحیه مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه فی قول ابن مسعود که قاصرت در
دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ تواند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه
و فعل عامی نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها را مع احوالنا و چون فهم نمایند بران احادیث و آثار دال بر رفع مفیدین مدعا باشد زیرا که ترک
سنت غیر مکرکه نسخ وی نیست بلکه لابد است از ترک می احوالنا تا آنکه غیر مکرکه بودن می ثابت شود و نیز بعضی صحابه بودند که آنحضرت و بی صلی الله علیه و آله سنن یا
ترک می نمودند چنانکه دلالت میکنند بران فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر سنن کان یسئل سئل ان رکعتین قبل الفجر فلیصل پس معلوم شد که همه صحابه
این دو رکعت را نمی گذارند و حال آنکه این رکعتین او که سنن اند تا بغیر سنن مکرکه چه رسد و نزد بعضی صحابه سنیت وی ثابت نبود لهذا ادائی می کردند و از فهم
فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابویسیان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر این مسعود و چنانکه پوشیده ماند بروی گرفتن زانو در رکوع چه و
تطبیق بدین سبک و بنا بر اموال و خلاف کرد و دران همگی صحابه را این است کلام و ثبوت نسخ ازین دلائل و بعضی حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث
مالی را که رافعی ایدیکم الخ و این حدیث نزد مسلم و ابوداود و نسائی است از روایت جابر بن سمره و لیکن دران نمی از رفع نزد سلام است نه درین هر سه موضع
چنانکه از رجوع اجل حدیث ثابت میشود پس در وی حجت نباشد بخاری گفته من اجمع بحديث جابر بن سمره على منع الرفع فليس لحظان العلم بما مشهور لا خلاف
فیما انما كان في حال التشنه انتهى و بعد سبیل گفته بود حدیث صریح فی ان کان ذلک فی ایامهم بایدیم عند سلام و الخروج من الصلوة و سببه صریح فی ذلک انتهى و چون
امام حمدی که یکی از ائمه یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد و قبلی در سنار گفته ان کان هذا غفلة من الامام الى هذا الحد فقد ابعد وان كان مع مرفقة
حقیقه الامر فموا دوع و ارفع من ذلک و الا کثاری فی هذا الجأج مجر و الی قوله و لهذا لم يقع فيه خلاف الا للهادی فقط لغوی من النوادر التي تقع لا فواد العلم و مثل مالک
و الشافعی و غیره اما احمد بن حنبل و ابوداود و نسائی ان تعمر فی جنب فسله و یجتنب انتهى و اما استدلال بقوله یسئلون فی الصلوة پس عائد است بایمانی که نزد هر یک
در نماز یک و در نماز مکرکب است از حرکات و سکون ابن حبان گفت القوم انما امروا بالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسليم دون الرفع الثابت عند الرجوع
انتهی پس تعلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون است پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی است زیرا که این تعلیل در برابر لغوی صریح صحیح غایب است
و برای حجت است و نیز رفع باینکه نزد مدعی از جنس سکون نیست و نماز چند موضع باقی است پس از جنس نماز نباشد نه مخالف آن متفق علیه این هم
ابن عمر نزد بخاری و مسلم است علی بن المدینی که شیخ بخاری است گفت این حدیث نزد من حجت است بر خلق هر که شنید آنرا پس بروی است اینکه عمل کنند

ری که نیست در سنادش چیزی و زیاده کرد بخاری و بجای دیگر بعد کلام ابن المدینی که کان علی علم اهل زمانه وقال من عم از بدعتی فقد طعن فی الصحابة سلمته
واحادیث درین باب بسیارست تا آنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است و چهار صد اثر و خبر درین باب صحیح شده و عشره بشره
روایت مکرره اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و غیر ازین چیزی ثابت نشده انتهی و درینجا بعضی قاصرین گفته اند که این افراط است از باب
سفر السعادة زیرا که بخاری در کتاب رفع الیدین ربع این اخبار و آثار را هم نیاموده و این مسکین ندانست که وی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کند
و نه بخاری در آن کتاب ادعای استحباب اخبار و آثار را کرده و این باب کرده بلکه ظاهرا نیست که مراد وی چهار صد طرق باشد نه متون چنانکه سابقا
وی بران دلالت دارد و حیث قال از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است و بالجمله بعضی ازین اخبار و آثار در رساله تنویر العینین و جز آن مذکورست و بعد
آن گفته قد وردت فی هذا الباب روایات لا یسع لذكرها المقام و آسانی بعضی روایات اینست که روایت کرده اند از عشره بشره بحکم گفته نیست
بیچ سستی که روایت کرده باشند از عشره بشره جز رفع یدین و روایت کرد آنرا ابو حمید سعدی و ربودی ده کس از اصحاب همه با نفی گفتند و منهم حسن
بن علی و سهل و زید و عقبه و ابوسعود و سلمان و ابو موسی و عایشه و قیریه و عمار و ام الدرداء و عمر و علی و وائل بن حجر و مالک بن الحویرث و انس و ابوبکر
و محمد بن سلمه و ابوقتیاده و ابوسبی و جابر و عمیر اللیثی و ابن عباس و ابن زبیر و از تابعین حسن بصری و عطاء و طاووس و جابر و نافع و سالم
بن عبدالله و سعید بن جبیر و ابن سیرین و قتاده و قاسم بن محمد و یحیی و غیرهم و از فقها ابن مبارک و شافعی و احمد و یحیی و مالک و جز ایشان
متنبه درینا گفته امر الرفع اوضح من ان یورد له الاحادیث المفروقات و قد کثرت کثرة التواردی و صحت صحته لا تنع و لذلک لم یقع فی الخلاف انتهی **وفی** حدیث
ابی حمید الساعدی عند ابی داود و الدارمی رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر می داشت هر دو
خود را تا آنکه بر یکدیگر و انید آنرا به دو دوش خود بشقربیکتر بر سر تکبیر می گفت و این صحیح است و تاخیر تحریر از رفع یدین چنانکه مذکورست خفیه است
و این حدیث از روی احمد بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزدیک بر احرام نیست بخلاف روایت ابوداؤد که در وی اثبات رفع است و در هر
موضع کما فاه حدیث ابن عمر و لفظ وی نزد ابوداؤد اینست که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه حتی یجاذی
بهما منکبیه فاذا اراد ان یتکب یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر و رکع ثم اعتدل ولم یصوب ساعده و لم یقع و وضع یدیه علی رکبته قال سمع
لمن حمده و رفع یدیه و اعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد و صحت لازم بود که بعد قول
خود ثم کبر لفظ الحدیث سیفست تا معلوم میشد که اعتدال تمام حدیث است زیرا که ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزدیک بر احرام حال آنکه
از وی در هر چهار موضع ثابتست محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علماء الاسصار علی ذلک ای الرفع الا بالکوفه انتهی و گفت ابن الجوزی منزهة الملک
للمقیم و المسافر نقلا عن المزنی ان قال سمعت الشافعی یقول لا یحل لاحد سماع حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة و عند
الركوع و الرفع منه ان یتکب الاقتداء بفعله صلی الله علیه و سلم و هذا صحیح فی وجوبه انتهی و بخاری از حسن حمید بن هلال آورده که ان الصحابة كانوا یفعلون ذلک
گفت بخاری و لم یستن الحسن احدا و گفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعی از صحابه و شاید که مروی نشده است بیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان
و گفت ابن النذر اختلاف نکرد اهل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد و گفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا افزوده تن از صحابه و سر کرد
بهیقی و سنن و خلافت نام راویان رفع نزدیک بستی تن و گفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت معتبره مشهور و هم بالجمله
و سنن بعد هم من الکبر صحابه گفت بهیقی و هو کما قال ابن عساکر و تراخى خود از طریق ابی سلمه اعوج آورده گفت دریافتیم همه مردم را که رفع یدین میکردند
نزدیک بر خفض و رفع روایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر مروی چون می دید صلی را که رفع یدین نمیکند سنگریزه میزد و او را رواه البخاری

فی جز کتاب رفع الیدین بمقتضای ما بحسب و تأیید اقوال علماء دین باب پیش از شمارست و تصنف در تخصیص دین باب بسطه لائق و کلامی فائق آورده
و رفع الیدین گردانیده چون با اوست زیرا که ترجمه در تعارض اجادیش با بقوت سندست یا بشهرت وی یا بکثرت عمل صحابه و این همه چیزها درین مسئله فائزند
و نیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریقت قرین و عبادت بوده عادت و این ظاهرست زیرا که احوال نماز همه عبادتست و ایما
چون این فعل در غیر نماز بطریقت عادت نبود و اگر عادت می بود صحابه و فقها اجماع نمی کردند بر روایت و اتباع وی و از روایت ما کم که ان الله امر به و فیک
صلی الله علیه و سلم این رفع الیدین من الاستسکانه مفهوم میشود که عبادتست و از رفع کردن آنها رو بروی آنحضرت و خلفای راشدین و عدم منع آنها
ایشان را ثابتست که این فعل مخصوص آنحضرت نبود آری این قدر هست که آنحضرت ملزم وی نبود باری میکرد و باری دیگر ترک میکرد و این امارت
عدم وجوب و سنت مکرره است و هر کس دعوی منع رفع دست وی در حقیقت مثبت نسخ است بمتسک بظاهر منکر اوست زیرا که ظاهر اینست که آنچه
از آنحضرت ثابت شده را از اتباع آن لازمست تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ را جمیع بر دلائل مانع کافیست و چون جمیع تمام شد
کما تقدم معانیت گردید و عدم اجماع بر ترک وی غنی از بیانست بلکه لائق آنست که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید مبالغه و بعضی از علماء بوجوب
رفع دین موافق گفته اند و مبالغه بفتوحات و غیره و نزد اکثر اهل علم سنتست و بعضی از آثار معارض آمده اند لیکن قوت حارضا و آثار صحیحین
و مع ذلک منافی مدعیان نیستند آن حاجب و مختصر گفته نمی شناسم رفع یدین را و گفته اند که سنتست انتهی و تقوی سنیت اوست روایت محلی است
که در قول مالک فی آخر عمر و انتهی ویدل علیه حدیث الموطا و او است بر سنت غیر منکره مدوحست فاعل آن باجماع سلف و خلف ثابتست با آنکه مدیم
بر نماز چاشت و اشراق و چهار رکعت تمام عصر و قرات طوال از فصل فضلست از تارک آن با آنکه اینها سنن غیر منکره است و این سلف ظاهر تر از آن
که اشتغال با ثبات آن توان کرد و همچنین تا که سنت غیر منکره است سلام نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکوره ملامت نیست اما توهم این معنی که چون عدم
سنت باشد تارک می باید که مشایب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت و خلفای وی البته قطع وی بدعت باشد
و نیست در مفهوم بدعت ازاله سنت تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفهومش فعلیست که کرده نشد و زمانه ایشان آری اگر مراد سنت
طریقه مسلوکه در عهد آنحضرت و در زبیب معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که الکفا بعدم نیز میگرد و شک نیست که فاعل
مثل اینست و ثابتست زیرا که تعلیل و در رکعت بعد جمعه ثواب برگزاردن این و در رکعت می باید بر ترک آن آری کفایت میکند برای می و اتباع
آنحضرت صلی الله علیه و سلم این و در رکعت و هر که چهار میگردد ثوابش اکملست از ثواب اول و الله اعلم و لمشایخ عمو مالک بن الحویرث
رضی الله عنه نحو حدیث این معنی لکن قال حتی یحاذی بهما فروع اذ نیکه و مسلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عمر
لیکن باین لفظ گفته چون نیکه می گفت بر می داشت هر دو دست خود را تا آنکه حاذی میکرد و انید هر دو دست بالای هر دو گوش را باین ملک گفته فروع شی
اعلا می اوست و گفته اند که فروع گوش شجره اوست و طبعی گفته مراد بفرع عوالی اوست و باجماع مراد بفرع اطراف گوشست و این مخالف روایت ابن عمر
و ابی حمیدست درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنا بر آنکه متفق علیست و دیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه ظاهر هر دو گفت
حاذی می میکنند و اطراف اناضل را حاذی از زمین دارد و تأیید کرده اند این را بر روایت ابو داود و از اهل باین لفظ حتی کانت حبال منکبیه حاذی
باها سیه از نیکه در سبیل گفته و باجماع حسن انتهی و تصنف در عین اختصار فعل و ایجاز محل کار برد زیرا که از وی نیز توهم میشود که مراد بفرع در اینجا
صرف رفع نزدیک بر تحریک است ایسین حال آنکه در حدیث ابی طلحه از مالک بن الحویرث که نزد بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و نسائی است آمده که
وی وید مالک را که چون نماز کرد و تکبیر گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست که رکوع کند برداشت هر دو دست و چون برداشت هر

از گروه برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت همچنین بکشد پس ازین روایت هم ثبوت رفع یدین شد در هر چهار موضع مذکور باین رفته اند
بسیاری از اهل علم چنانکه از سابق ظاهرست و اعتراضاتی که بر افعین متوجه کرده اند و گویند است بکی عام بر هر ارفع دیگر خاص یعنی بر خفی ارفع اما اولی
گفته اند اقوامی روایات که بران افعین استدلال میکنند حدیث ابن عمرست که مسافت حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد باین عمروی دست نبرد داشت
مگر با اول و در اصول مقرر شده که چون راوی بر روایت خود عمل نکند حدیث از حجت بیفتد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر او وارد شود که این عمر را راوی
و جواب رفع گویم حال آنکه این نمی گویم زیرا که مجاهد حکایت فعل ابن عمر کرده و فعل راء هم نیست چه وی گفته که این عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه حکایت
نمازی مخصوص کرده با آنکه حدیث سالم و نافع است که وی نماز گذارد و برداشت هر دو دست و این حدیث مشهورست و حاصل میشود از جمع این آثار رفع
و ترک هر دو مرفوعه و مجهول المطلوب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان نه حجت ایشان بر ما و نیز گویند که منع در قرن صحابه شهرت نداشت و بسیار
از صحابه آنرا نمیکردند جزین نیست که بعضی از ایشان احیاناً نمیکردند چنانکه از قول سیمون باین عباس که ندیدم هیچ یکی را که نماز گذارد چنانکه این زبیر گذارد
و لالت میکند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن سیمون هیچ یکی را رفع
کننده منع رفع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندیده و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایه ما فی الباب آنکه غایت این فعل در قرن تابعین
ثابت شود و در خلفای سنت درین قرن هیچ استبعاد نیست چنانکه تکبیر نزد هر محض مرفوع هم درین قرن مخفی مانده چنانکه از روایت بخاری
از عمر که ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دیدم روی را که نماز میکند روایت است از سید تکبیر میگوید که وی اجماع است و عمر را علم است از سیمون
و این قول مستانست از کلام سیمون و آن محاضر روایات صریحه داله بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمعی غفیر از تابعین بر رفع دست و نیز گفته اند
که ابن مسعود و بآن همه وسعت علم و عاقله و در واد و صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد و سکری بود و سفیث او را و همچنین از علی رضی الله عنه حکایت است پس
اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت میرسد
بلکه خلاف آن صحیح شده و در نزدی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت احکامش منبوت عمر رسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافی مطلوبست
و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بروی مخفی مانده چنانکه را جده صحابه شبهای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه بر علی رضی الله عنه حرمت هیچ اعمات
اولاد مخفی ماند و بر عمر بن خطاب تطهیر شتم از جنابت و مثل این بسیارست با آنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیره هم و همچنین تابعین
و فقها پیشتر نکرده و نیز گفته اند که ابو حنیفه و صاحب سی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابی یوسف با وسعت علم خود و تفحص از روایات خصوصاً ثوری که از امامیه
حدیث است بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التبحر آنکه بر ایشان اجض سائل مخفی مانده حال آنکه
آن سئال پیش از ایشان مشهور بود و مثالش آنکه امام مالک علم از ثوری است چنانکه اقوال علما و فقها شا به اوست معذرا بروی نهادن دست بر دست
دیگر و نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد با رسال با آنکه وضع الید علی الاخری در قرآن اول مشهور بود و علی بسیار در قرآن آخرین
اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد تشبیه بر و افض است زیرا که شیوع وی در مذہب حنفیه متروک است و فاعل آن جز شیعه نیند و آنحضرت
فرموده پس هر یک از مواضع تم گوئیم این قصور شاست که رفع را ترک کرد و بدینکه شعار شیعه شد شمار باید که بر فعل آن اتفاق نمیداد تا مختص شیعه نما
و ترک سنت برای تحراز تشبیه بغیر قائل شد که غیر مشروعست و در مائل آورده که آنحضرت فرو میگذاشت موی سر را و مشرکان فرق میکردند
و حضرت بر اوقات اهل کتاب و غیره موی سر را می گذاشت پس فرق کرد موی سر را و دیگری گفته که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که
تفریق از دشمنان ابراهیم است پس فریجا آنحضرت تشبیه اهل کتاب با وجود کفار بودن آنها دوست داشت و در انجی گمان بودن آن اسن انجیاس

سابقین کرد حال آنکه ما مورث شد تقلید ایشان در جمیع افعال تابعین است که سنت است آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شده چه رسد بآنکه ما درین رفع کمر
تشبیه فرقی نمائیم بلکه موافقت با ایشان اتفاق است بعد از آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده با مشرکین موافق شد بآنکه اینها بترانند از اهل کتاب تا معلوم
شدن این معنی که فرق از سنن ابراهیم است و بعضی قاصدین گفته اند که رفع منسوخ است بقول تعالی وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِینَ اِی بِالْمَشْکِیْنِ وَالْکُفْرِ وَ کَرِهَتْ
خلاف سکون است پس هیچ حرکتی نباید کرد مگر آنچه ثبوتش مشتمل باشد و این ایراد اگر چه لائق جواب نیست ولیکن قضاء الحق المقام بآن تعارض رفت
پس میگوئیم که رفع هم شتر است و قنوت عبارت است از ترک حرکات عادت و عبادت ورنه باید که در نماز هیچ دعا جز دعوات مشهوره که بحسن حال آنکه
بالاجماع طایل است و اما ثانی یعنی ایراد بر افعین از حنفیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد است یا تقلید پس بر تقلید اول حنفی نباشد
بلکه مخترع مذہب دیگر بود و جز از این مذہب چه وی رفع میکند و حنفیه منع میکنند و قنوت نمی خواند و غیر حنفیه منع می نمایند از آن پس این مجموع یعنی رفع
و ترک قنوت مذہب هیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتهد درین زمان حکم کبریت احمد و ارد پس مدعی اجتهاد کاذب است
و بر تقلید ثانی لازم می آید رجوع بقلید از قول تقلید و این نیز خلاف اجماع است چنانکه در مسلم الثبوت است لایرجع المقلد عما عمل به اتفاقا گوئیم مسلم
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود حنفی نباشد زیرا که بسیاری از مجتهدین بچو صاحبین و فروط و طحاوی و حصاص و غیره مجتهد بودند بآنکه اجتهاد
ایشان اظهر من الشمس است و نیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعضی مسائل قول مجتهدی را و در بعضی دیگر قول مجتهدی دیگر را خرق اجماع است بلکه
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذہبی اختیار کنند که مخالف اقوال جمیع من سلف باشد زیرا که تعدد دو مسئله مانع اجماع مرکب است کما هو مذکور
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئله واحدة مشتمل بر شرائط و ارکان که اختلاف کرده باشند در آن بسوی دو قول با ثبات شرطیت بعضی یا کفایت و
موافقة بقول المشتب و نفی بعضی موافقة بقول الثانی از آن قبیل نیست که اتفاق کرده باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم و شرح مواقف
مذکور است آری اتیان بفعلی مشتمل بر منافاتش بالاجماع و اگر چه مختلف باشد بهر یکی از آن خرق اجماع است و اما بودن مجتهد کسبب تر از آنکه در سرخ
پس مراد بآن مجتهد مطلق است و اما مجتهد در مسئله واحد پس چنین نیست زیرا که مراد بآن کسی است که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله
با علم بطریق دلالت لفظ بر معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بقانون آن نیست مثل ابو حنیفه و شافعی بلکه بقدری که بران رجحان ظن مبتنی شود
و این خود غریب نیست بلکه مثل این و اکثر از انان یافته میشود و این قدر برای عمل و ترک تقلید درین مسئله کافی است و مسلم نیست که عمل بقلید و بعضی مسائل
بقول مجتهدی و در بعضی دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود است زیرا که معنی رجوع از قول امام خود و فعل آنست که خلاف وی باشد و در فعل
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن ممتنع باشد چنانکه در تنویر العینین و جز آن تفصیل مذکور
و سخن در تحقیق این مسئله در و ایرادات مانعین رفع بسیار است و در مسوطات مذکور و آنچه در خوارین مقام است آنست که کلام درین مسئله بر دو نوع بود
یکی بطریق استدلال چنانکه شش نمونه از خرواری گذشت دوم بطریق نقل از کتب مذہب خصوصا مذہب حنفیه و اندکی از بسیار از آن این است
که در حجة الله بالانفا گفته حق نزد ما آنست که همه سنت است و نظیرش در سنت بیک رکعت و سه رکعت و کسی که رفع میکند در دست راست بسوی
سن از غیر رفع زیرا که احادیث رفع اکثر و اثبات اندانتهی و در ارکان اربعه گفته رفع احسن است و عدم رفع حسن و در مالاب مننه گفته رفع بدین نزد
ابو حنیفه سنت نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات میکنند انتہی و در تکمیل مولفه مولانا رفیع الدین دهلوی برحمت است که سنت رفع باقی است نیست
مجتهدین اینان گفته و اصل سنتی در فی الجمله و نه در جواز بقای او اگر چه بعضی متعصبه از آن منع کنند زیرا که رفع از آن چیز مانع است که مخالف افعال
صلوة باشد چنانچه است و تحریریه و قنوت و عیدین پس نگیری نیست بر فاعل وی در بقای سنت انتہی و در بعضی است در بیان رکوع که نزدیک معنی

یعنی بر کعبه رفتن رفع یدین کند و ذکر می اذکار ما توبه مانند سبحان ربی العظیم میگوید انتهى و در تنویر العینین است که حق این است که رفع یدین نزد افتتاح و رکوع و قیام از آن قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر منکرده است از سنن هر ی شب است فاعل او بقدر فعل اگر عیثه کند موافق آن و اگر یکبار کند مثل آن ثواب یابد و نلام نیست تا رکب او و اگر چه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم حدیث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نمیکنم او را مگر در کسانیکه گفت خدی تعالی و رشان ایشان و مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَرَأَىٰ الْآيَاتِ مِنْ رَبِّهِ فَهُوَ شَاقِقٌ يُجْزَىٰ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ و غیر مختص باین حضرت صلی الله علیه و سلم که کرده باشد آنرا رسول خدا و خلفای راشدین یا عمر نموده باشند بدان یا تقصیر نموده باشند بدان بطریق قربت و تسبیح نشده و باجماع متروک گشته و مراد باین مکره چیزی است که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول فاعل عدم رفع زیرا که عدم فعل نیست و باین فرض نوافل مدیریت و باین مختص هم نوافل مختص باین حضرت همچو وصال و بقید عدم نسخ سنن منسوخه همچو قیام برای جنازه و بقید عدم ترک بالا جماع سنن متروکه بالا جماع همچو رفع یدین باین حضرت الی قول پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بروایات صحیحه ثابته و آثار مضیه راجحه و مذاهب معتصمه و از کبرای صحابه و عظمای علماء و فقهاء مجتهدین بجهتیتی که مشوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کردند بعض ایشان توانستند تراوا از شهرت خود لا اقل نیست انتهى و دلائل مذکوره غالباً از همین رساله ماخوذ است اما بالاتر تریب باضمیمه مناسب مقام و این بهما خفی بلکه محققین خفیه اند و کتب فتاوی ایشان کتب و فتاوی خفیه است پس تحقیق این بزرگوارا حجت باشد بر خفیه و مختارات ایشان عین مذاهب خفی باشد و الله اعلم بالصواب **و حکم و اصل** بفتح و او و الف بعد همزه کنیت وی ابو بنیدیه است بعضی ما و فتح نون بن حجر بن ربیعۃ الحضرمی بعضی حامی مملک و سکون جیم و برایش از پادشاهان حضرت موت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معزز بنی است و نو و آورد بر آنحضرت و مسلمان شد و چون درآمد بر آنحضرت بگسترد برای وی رومی شریف و نشان داد و ایران چادر و فرمود اللهم بارک علی اهل دوله و عالم کرد او را بر اقبال حضرت موت جامعه اهل سنن از وی روایت دارد و جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد با وی و رومی عنه ابنا و علقمه و عبد الجبار و غیر بهما قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم فوضع یدیه الی سینه علی صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک خویش و این حدیث دلیل است بر مشروعیت وضع مذکور و بر اینکه محل وی صدر است نو و در سناج گفته جعل برده تحت صدر و در نسخ و لاج گفته عبارت اصحاب تحت صدره است یعنی درین حدیث علی صدره آمده گویا سیاق هر دو تفاوت بسیر انگاشتند انتهى و نهادن دست بر دست متفق علیه ایما را چه است اما نزد مالک ارسال است با جواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالاتر از ناف مذاهب امام شافعی است و بروایتی از امام احمد عیسی است خواه زیر ناف یا بر سینه و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد زیر ناف نهند شیخ در ترجمه گفته احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متفق علیه است نهادن دست راست بر دست چپ است و زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه محمود و معتاد است اختیار کرده و آن تحت ستره است انتهى گویم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بشیوه صحبت حدیث باشد حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی روایت کرده که سنت وضع یدین است زیر سر و نماز و از ابی حنیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت وضع کف است بر کف در نماز و نهندان هر دو را زیر ناف آخر جبر رزین و این حدیث صحیح است و در زیر ناف و لیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف است زیرا که در سندش عبد الرحمن بن حقی واسطی است و او ضعیف است بالاتفاق و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضاً سنن طریقه و حدیث و اهل صریح است و نهاده بر سینه و سطر السعاده گفته دست راست بر دست چپ نهادی بر بر سینه در صحیح ابن خزمه همچنین ثابت شده انتهى و نزد قریب است از قبیده بن ابی از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را می نهاد دست بر سینه خود شوکانی گفته ضم یدین یعنی کف بر کف نهادن ثابت شده است بروایت یحیی که کس از صحابه

تا آنکه این عبد البر گفته که درین باب از آنحضرت نقلی نیامده و در سبیل گفته و در قول جمهور الصحابة والتابعین و همین را مالک در موطا ذکر کرده و این مندر
و غیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مروی است از وی ارسال و صار الیه اکثر اصحابه انتهى و در تنویر العینین است که وضع ید بر آخری اولی است از
ارسال زیرا که ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بیست رسیده بر روایات صحیح ثابته از آنحضرت و از اصحاب بی مالک در موطا
و بخاری و صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکمی کردند باینکه بنده مرد دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت
ابو جهم منید لغم که آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد در تنزی از قبضه بن لب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد ما را
پس بگرفت شمال خود و همین خود در تنزی گوید و درین باب است از وائل بن حجر و غطفان بن الحارث و ابن عباس بن مسعود و سهل بن سعد گفت
ابو عیسی حدیث لب حدیث حسن است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و من بعد هم می بینند که بنده مرد و همین خود بر شمال
در نماز و بعضی بگویند که هر دو را بالای نات نمیدهند بعضی زیر ناف و این همه واسع است نزد ایشان انتهى و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود
و نسائی عن اهل بن مسعود و بخاری و ترمذی و ابن ابی شیبہ از غطفان بن الحارث و قبضه بن لب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدرداء
که وی گفت از اخلاق پیغمبران است نهادن یمن بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گو یا من می بینم اخبار بنی اسرائیل را نهاده و دستهای راست
خود بر دستهای چپ در نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نمندی و مجاهد و ابی الحارث و آثار و ابی ارسال از بعض تابعین مثل حسن و ابراهیم
و ابن مسیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر که اخرج ابن ابی شیبہ پس اگر حدیث وضع بایشان رسیده است محمول است بر آنکه وضع راست بر
نه چپ شد بلکه عاقلی از عادات انکاشند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت بی با جواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان رسیده پس ظاهر است
که در موضع نزویک ایشان ثابت نشده اگر میشد میکردند ناچار عمل بر ارسال بنا بر علی الاصل نموند زیرا که وضع امری جدید است محتاج بر دلیل و چون دلیل
پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین مشیه است قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مروی که است گیرد
همین خود شمال خود را گفت این را از برای رفم کرده کما اخرج ابن ابی شیبہ و آنچه از یزید بن ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمرو بن دینار را می گفت ابن سیر
چون نماز میگذازد هر دو دست خود می گذاشت اخرج ابو بکر بن ابی شیبہ پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات است از وی چنانکه ابو داود
از زید بن عبد الرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صفت قدیم و وضع ید علی الید از سنت است و اگر نکلیم کرده شود که این روایت صحیح
پس فعل او باشد و فعل العموم له و روایت وضع از وی مرفوع است زیرا که آنرا منسوب بهمت کرده و قول صحابی من سئمته قد حکم رفع است کما حقی فی کتب
اصول الحدیث و محمدا شاید وی وضع را از سنن پدری ندانست و فهم صحابی حجت نیست لایسا وقتی که مخالف اجله صحابه همچو ابو بکر صدیق و علی مرتضی
و ابن عباس بن مسعود و سهل بن سعد و نحو هم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال ستفیه منته صحابه است در باب وضع
پس لائق عدم تعویل است بران و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم الثقات بسوی می و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب است اهل تدریس
از اصحاب بی مطلقا از وی روایت وضع نمی کنند بر این است که در فرض باشد یا نقل چنانکه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکرم
بن الحارث بصری شاهد است و اهل مصر از اصحاب بی ارسال روایت کرده اند در فرض و وضع و نقل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال
روایت نموده و شهب اباحت وضع نقل کرده و تاخر بن مالک اگر چه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند و لیکن این روایت شاذه مخالف روایت
جمهور اصحاب اوست پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و صدام اطباق نخواهد بود و بنا بر شد و وی این حاجب تا و طیش کرده در مختصر خود با اعتماد
بر ارض چون برادر بر خود از عجزه و منحوس کند بسوی قیام و وضع تحت سره و فوق او متساوی است زیرا که از اصحاب آنحضرت هر دو مروی است

شیخ ابی الهام گفته ثابت نشد حدیثی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف و محمود از حنفیه زیر سره و از شافعی وقت صدر است
 و از احمد و قول است کاندید بین محقق مساوات است میان هر دو انتهی کلام التذویر و از نجاشی است که شوکانی در مختصر ضم بین گفته و قید تحت سره علی
 الصدر نموده و لیکن در سموات مرزا مظهر جانجانان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند و می فرمودند که این روایت اربع است از
 روایت زیر ناف انتهی آخرجه ابن خضریه و آخرجه ابو داود و النسائی بلفظ ثم وضع ید الیمنی علی ظهر کفة الیسری و الیسر سن الساعد
 و یرسغ بضم راء سکون سین محله مفصل را گویند که در میان ساعد و کت بوده است **و سخن** ابی الولید عبادة بضم عین محله و تخفیف موصو
 و بعد الف ال محله بن الصناعت بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی است حاضر شد بر سر تہ عقبه و بدر و جمله مشاهد را عمر بن خطاب و ارقاضی شام
 و محکم کسان آنجا مقرر کرده و وی اول در محصل اقامت نمود پسترسوی فلسطین آمد و در درملہ انتقال کرد و گفته اند که در بیت المقدس مریضه اربع و ثلثین
 و چهار و پنجاه و بیست و سه روز یکی از آنهاست که کعب بن اشرف یهودی را کشند روی عنه النس بن مالک و عبد الرحمن بن ثابت و قتل یوم الیام
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ بآخرة القرآن نیست نماز مگر کسی را که بخواند آتم القرآن
 و این نیز نام سورة فاطمه است بجهت شتمالی بی برقصه قرآن که شارب خدا عز اسمه و تعبد بامرونی و بیان و عدد و عید است یا چون مبدأ و مفتح
 قرآن است گویا اصل و منشأ اوست و در روایتی از مسلم و ابو داود و ابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاده کند بر فاتحه هم درست است لیکن
 ابن حبان گفته که متغیر دست باین زیادت معمر از بهری و اعلال کرده است آنرا بخاری در جزء القراءة و در روایتی باین لفظ است لم یقرأ بفاتحة الكتاب
 عوض لم یقرأ بآتم القرآن شیخ در ترجمه گفته تنسک کرد باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قرارت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرد نماز را از کسی
 که فاتحه نخواند و زود ما را کمال است بلیل قوله تعالی قاتر و اما تیسر من القرآن و نیز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تیسر سک من القرآن
 پس فرض که نماز بی وی روانه و خواندن چیزی از قرآن است هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص و در نتیجه
 گفت محرم بطور عینی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض است بلیل این حدیث و دیگر احادیث صحیح که دار و اند درین باب و آن احادیث بیان نامیسر
 من القرآن اند و در حدیث مسی است نزد احمد و بقی و ابن حبان این لفظ که لیکن این را در هر رکعت بعد قولی وی که بخوان آتم القرآن را و امر است
 در وجوب و صاحب فتاویٰ الامین روایت را نسبت بخاری کرده از حدیث قتاده و ابن و هم است و آنچه در قلماری است از حدیث شعوی این است
 که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحه الکتاب و مراد بقول می افضل فلک فی صلوة کلما نیز هر رکعت نماز است نه مجموع نماز زیرا که این را رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده و این قرینه و آله است بر مراد هر رکعت و نیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 همراه قرارت فاتحه از صفات رکوع و سجود و اعتدال و خواندن ذکر کرده مامور است در هر رکعت و مخالف نمی گوید که رکوع و سجود و اعتدال و اطمینان در رکعت
 از نماز کافی است تا قرائت فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات و باقی چیز را در هر رکعات واجب گفتن تفضی در اجزای دلیل کرد
 بلا دلیل و از نجاشی معلوم و متعین شد که مراد از قول می لیکن این را در همه نماز خود رکعات نماز است و نیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت بخواند که مراد از مسلم فرمود
 صلوا کما رایتونی استی پس واجب شد که در هر رکعت بخواند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعی چون تفضی در آن فاتحه نخواند زیرا که نماز مرکب است از اقوال
 و افعال مرکب منتفی میشود باستغای جمیع اجزا و بعض اجزا واجب نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تقدیر صدق نفی ذاتی باشد
 و از حدیث آئینده معلوم می شود که نفی متوجه است بسوی کفایت و آن مانند نفی ذات است در آن زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست و تصدیق زیر حد
 جابر بن عبد الله من جعل رکعة لم یقرأ فیها بآتم القرآن فلم یصل الا در امام گفته ابو حنیفه قرارت فاتحه را در هر رکعت از نفل و در رکعت از فرض واجب گفته

وهرک واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا که نماز در پیش می فاسد نمی شود و شافعی قائل است بآنکه همراه نقصان فاسد هم می شود
مسئله جمعی گفته اند که وجوب حورو فاستحی می شود و بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حروف زیرا که وجوب فاستحی شامل
این همه را و صحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست است بحديث ابو داود که آنحضرت برآمدند بسجده و آنجا اعراس
و عجمی و شیخ کبیر هم قرآن میخوانند آنحضرت فرمودند الحمد لله القرآن واحد و الا سنة شتی و تصویب آنهمه و استیجاب قومی که تجوید قرات
کنند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جانبیت نشده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه ضبط مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود
دخول اعمین و اغراب در اسلام مسئله کلمه کلمه از فاستحی اگر جدا کنند بوجهی که در عرف آنرا قرات فاستحی گویند نماز درست نشود و از فصلی که هم قرات را
نفی کند ضرر نرسد و همچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که آنهم قرات کل فاستحی را نفی کند قاطع قرات اوست بخلاف آنکه نفی نکند انتهی متفق علیک
و در متقی گفته رواه الجماعة و لیکن بلفظ فاستحی الکتاب و در تیل الاوطار گفته و درین باب است از انس نزد مسلم و ترمذی و از قتاده نزد ابو داود و شانی
و از عبد الله بن عمر نزد ابن ماجه و از جابر نزد ابن ماجه و از علی رضی الله عنه نزد بیهقی و از عایشه و ابو هریره و در رواية لابن حبان
و الدارقطني لا تجزئ صلوة لا یقرأ فیها باقر الکتاب کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود و روی سورة فاستحی در متقی
گفته و از قطنی گفته اسنادش صحیح است و صححه ابن القطان و رواه ابن خزيمة و ابن حبان و او را شاهدی است از حدیث ابو هریره باین لفظ که پذیرفته
نمی شود نمازی که خوانده نمی شود و روی بآیه القرآن نووی در شرح مسلم و مصنف در فتح قول بوجوب فاستحی در هر رکعت را نسبت بمهمور کرده و این سید الکناز
در شرح ترمذی گفته مروی است از علی و جابر و ابن عیون و از زاعمی و ابی ثور و الیه ذهب احمد و داود و به قال مالک و در محضر ظاهر حدیث با کسی است
که بایجابش در هر رکعت رفته و مؤید اوست حدیث ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز مگر کسی را که بخواند در هر رکعت الحمد و سورة در فرض یا غیرها
ولیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف است و نیز حدیث ابو سعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاستحی الکتاب در هر رکعت رواه
اسمعیل بن سعید الشافعی ابن الهادی و در فتح گفته رواه اسمعیل بن ابراهیم صاحب الامام احمد من حدیث عبادة و ابی سعید بن النضر و ظاهر روی
وجوب فاستحی است در هر رکعت بغير فرق در میان امام و مأموم و سر و جهر و مؤید اوست حدیث جابر که هر که گذارد و یک رکعت و بخواند و این
فاستحی پس گذارد و مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا و الترمذی و صححه و مذہب حسن بصری و احن و وجوب خواندن فاستحی باقرآن است در نماز
در هر رکعت که باشد یکبار و گذار اقال ابو حنیفة و لیکن بغير تخصیص فاستحی و تمام این بحث با استیضای لائل طرین و ترجیح حدیث باب تیل الاوطار
و فی آخری لا یجوز الا بعد و الباری فی جزاء القراءة و صححه و ابی داود و الترمذی و ابن حبان و الدارقطني و الحاكم و البیهقی من رواية
عبادة بن الصامت یعنی در روایت دیگر است از حدیث عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز با ما پس قرات کرد آنحضرت
پس گرانی کرد روی قرات و شواهد پس هر گاه که فارغ شد از نماز فرمود لعاکم نقروا خلف لهما مکر شاید که شما بخوانید پس امام خود
و نفرمود جز آنکه پس من اشاره بآنکه ما سویت تنفس خاموش بودن و گوش داشتن است مرقرات امام را هر که باشد من یادگیری و سبب نقل قرات
بنظایر عامه صحت تاریکین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد و الله اعلم ولیکن قول می صلی الله علیه و سلم لعاکم نقروا
سنافی این معنی است زیرا که این نزد جهر است و آن تین است پس لعاکم یعنی چه و تواند که سبب نقل کرات این فعل و ناخوش داشتن آنحضرت را این فعل را
از ایشان باشد و سبب نقل تاثر آنحضرت باشد نقص ناشی می شد از ایشان لازم عدم انصات و اجتماع قرات آنحضرت و کامل گاهی متاثر می شود
بفصل ناقص چنانکه مروی است که آنحضرت روزی در نماز صحیح افتح قرات بسته شد و بیان کرد که سبب این سبکی آنست که قومی پس من می پستند

که وضو را خوب نمی کنند و یا رعایت آداب نمی سازند و چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتیم ما را نمی خوانی رسول خدا قال فرمود لا تفعلوا اکنون این کار را میخوانید خلف امام الا بفاخته الکتاب مگر سوره فاتحه که آنرا خوانده باشید و پس امام و چون این بخواند بموتیمین است واجب آمد قرائت فاتحه در هر رکعت پس امام چنانکه مذهب شافعی است در دستوی شرح موطا گفته نزد شافعی قرائت خلف امام واجب است خواه امام بهم بخواند یا بسر پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکنات امام فیما والا بخواند همراه امام و مالک گفته بخواند وقت اسرار امام نه چهار سجده با و ابوحنیفه گفته اصلا بخواند و اگر خواند مکروه باشد انتهی و در قوی از ابوحنیفه در نماز سر سجده بی کرامت جائز است و در کفایه از امام محمد و ابوحنیفه عدم کرامت قرائت فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابوحنیفه و محمد اباباس آورده و در تنویر العینین گفت دلائل قرائت فاتحه در جانبین قوی اند لیکن بعد تا مل ظاهر میشود که قرائت اولی است از ترک تعویل درین باب بر قول محمد است چنانکه در باب از وی نقل کرده انتهی و باین رفته اند صاحب حجه الله الباقی و والی او شیخ عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظفر جانشان در معیارات رحمهم الله تعالی و مرزا حسن علی محدث لکهنوی روح را درین باب رساله مستقل است که در اثبات قرائت فاتحه از کتب خفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار است از انجیل این حدیث است که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام قرائت می کند گفتند ما سبکیم فرمود گفتید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحه الکتاب را مصنف و تلخیص گفت اسنادش حسن است و نزد ابو داود دست اندر دار ابی سعید که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینکه بخوانیم فاتحه الکتاب و ما تیسر را و اسنادش صحیح است و در سبیل السلام گفته این حدیث دلالت کرد بر وجوب قرائت فاتحه خلف امام منصباً چنانکه دلالت کرد بر ای وی لفظی که نزد تخمین است بنا بر عموم خود و این ظاهر است و عموم نماز جبر باشد یا ستریه و در هر رکعت و باین رفته اند شافعی و گفتند خفیه بخواند آنرا ما مومنه و در ستریه و نه در جبریه و حدیث عبادت حجت است بر هر یک و لای ایشا بحديث من جعل خلف امام فقرأه الا انما له قراءة باوجود ضعف بودنش مصنف و تلخیص گفته مشهور است از حدیث جابر و او را طرق است از جماعه از صحاب کما معلومه انتهی و در مستقی الاخبار گفته رواه الدارقطنی من طرق کما ضاقت و الصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که تمام است چه لفظ قرائت امام هم جنس مضاعف است شاید بر اینچ امام بخواند و همچنین قوله تعالی قل اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا و احذروا اذا قرئ فانصتوا نیز که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عبادت خاص است بفاخته پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام اسبیل و در ذیل الاوطار گفته دارقطنی گوید این حدیث یعنی قرائه الامام له قرائه را جز ای منیفه و حسن بن عماره دیگری میسند نکرده و این هر دو ضعیف اند و مصنف حدیث الباری گفته انه ضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرقه و علله الدارقطنی انتهی فانه لا صلاه لمن لم یقرأ ایها زیرا که نیست نماز مگر کسی را که بخواند فاتحه الکتاب و ظاهر حدیث در فرضیت حرارت اوست خلف امام و هو الصواب خلافاً للحنفیه و خلاف کرده اند در آنکه محل قرائت او کدام است بعضی گفته اند میان سکنات امام بین آیات بخواند و گفته اند بعد سکوت امام از قرائت فاتحه بالتمام و دیگری برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث عباده و ال است بر آنکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید اوست با تصحیح حدیث عبادت نزد ابو داود که وی نماز گذارد و خلف ابی نعیم و جبر کرد و ابو نعیم بقرات و خواندن گرفت عبادت ام الکتاب را و چون بگشتند از نماز بعضی سامعین عبادت را گفتند که تو اتم القرآن میخواندی و ابو نعیم چهار مرتبه میگوید گفت آری گذارو ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعض نماز که در آن جبر کرده می شود بقرات پس ملتبس شد بهی قرات و چون فارغ شد از نماز رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید شما و غنیکه چهار مرتبه بقرات بعضی از ما گفتند آری میخوانیم فرمود میخوانید من میگویم چیست مگر آنکه نازعت کرده می شوم قرآن را پس قرات نکنید هیچ چیز را وقتی که جبر کنیم مگر اتم القرآن پس عبادت که راوی این حدیث است در پس امام بهم قرائت فاتحه کرد زیرا که از کلام آنحضرت نمید که قرائت آن خلف امام بجز باید کرد و اگر چه امام نمازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فی خراج کرد ابو السائب از وی پس سید که من ایها

در پس امام می بایست یعنی پس بگوید خوانم ابوهریره ذراع او را خط کرد و گفت اقرأ بها فی نفسك یا فارسی الحریث و محول می گفت که در مغرب و شام و صبح در هر رکعت بس باید خواند پسر گفت و در نمازی که امام هر کند تو نیز و سکت و وی بخوان و اگر سکت کند قبل از وی و بعد از وی و همراه وی بخوان و ترک کن آنرا در هیچ حال رواه ابو داود و در وجه الحاق گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سکت طویله میکرد و که ماموم در آن فاتحه می خواند نمی سکت قُلْ مِنَ اللَّائِيَةِ مَنْ يَتَحَلَّمُ فِي سُنَنِ الْجُمُعَةِ انْتَهَى دَنُودِي و در افکار گفته مستحب است تطویل این سکت تا ماموم فاتحه بخواند انتهی حافظ ابن حجر در کتاب الصلوة که در مصنفات او فرموده منقول نیست از آنحضرت با سناد صحیح و نه ضعیف که سکت میکرد بعد از فاتحه تا بخواند فاتحه را کسی که خلف اوست و اگر این سکت طویله که در آن ماموم قنارت فاتحه را در یاد میکرد وی بر اصحاب وی خفی نمائی و معرفت و نقل ایشان آن سکت را هم تر می بود و سکت افتتاح انتهی و مصنف رح در تخریج الاذکار برای قول دُودِي دلیل مرفوع ذکر کرده پس قول صاحب بجهت المحافل قولی عجیب است و باجماع احتیاج کرده اند تنفییه بر عدم فرضیت فاتحه بحديث مُسْنِي زَيْدٍ رَاكَ دُرَانَ امْرَأَتِ بَقَرَاتٍ مَاتِمِيسَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ شَافِعِي رَا زَيْنَ اجْتِجَاجَ حُرَابَاتٍ اقْوَامِي مَا جَوَّابِيْنَ حَدِيثَ النَّجْزِي صَلَوةً سَتَ دِيكَرَ اَنَّهُ دَر حَدِيثِ مُسْنِي نَزَّ غُلَامٌ قَرَأَ بِأَمْرِ الْقُرْآنِ وَ ارْتَدَّ رُوَاهُ أَحْمَدُ وَ ابُو دَاوُدَ وَ ابْنُ جَبَانٍ دِيكَرَ جُلُ حَدِيثِ مُسْنِي سَتَ بَرَعَا جَزْازَ تَعْلَمُ أَنَّ وَ حَالَهُ اَنَّهُ دُودِي اَزَابِلِ اَدَا سَتَ وَ دَرِ خِلَالِ الْاَوَّلِ كُتِبَ قَوْلُ مِي مَاتِمِيسَ جَمْلُ مَبِينِ سَتَ يَامُطْلَقٌ مُقَدِّمٌ يَابِسْمِ مَفْسِرٍ لَكَ مَتِمِيسَ بَرَايَ حِفْظِ مُسْلِمِينَ مَبِينِ فَاتِحَةٍ بُوَدَ كُتِبَ اَنَّهُ كَرَامُ مَاتِمِيسَ مَزَاوَعِلِ الْفَاتِحَةِ سَتَ جَمْعًا مَبِينِ الْاَوَّلَةِ زَيْدٍ رَاكَ حَدِيثَ فَاتِحَةٍ زِيَادَتِي سَتَ كَ غَيْرِ مَعَارِضٍ وَاقِعَةٍ شَدَّ وَ ابْنُ مَجْمَعِ حَسَنِ سَتَ وَ حَرَفُ النَّسَبِ صَلَوةً عَنْهُ اَنَّ الشَّيْخَ صَلَوةً عَلَيْهِ وَ سَلَامٌ وَ ابَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ كَانُوا يَسْتَفْتَحُونَ بِدُرَيْتِكَ اَنَّهُ خَضِرَتَ وَ ابُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ شَرُوعَ يَكُونُ دُرَ نَمَازًا بِالْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ ابْنُ حَدِيثِ سَلُومِ مِي شُوَدُ كَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ مِي خَوَانَدَنَ لَكِنِ قَرَارَتِ اَن مَجْمَعِ عَلَيْهِ سَتَ تَجْزِي كِي رَا دُرَانَ خَلَاوَنِ سَتَ وَ بِحَادِيثِ دِيكَرَ اَزْ فَعْلِ اَنَّهُ خَضِرَتَ صَلَوةً عَلَيْهِ وَ سَلَامٌ ثَابِتٌ شَدَّ خَوَاهُ جَزْوَ فَاتِحَةٍ وَ ارْتَدَّ چنانكه شافعية گویند یا نماند چنانكه مذهب حنفیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را افتتاح صلوة میداد مثل تعوذ و در قرائت از وی و بذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که التسمیه افتتاح قرآن است و هر رکعت مستقل است و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه فاتحه را نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد و صلوة سریه پس شافعی تاویل میکنند این حدیث را که مراد باحمد مدرب العالمین سوره است و ما میگوئیم که مراد نفی جبر است بصلوة نفی قرائت آن در مصنفی گفته ظاهر این حدیث آنست که نمی خواند بصلوة را بجهت نه تخفیه و همین است مذهب امام مالک جمعی تاویل کرده اند بآنکه بخواند بوجهی که مسموع می شود و پس دلالت کند بر نفی جبر نه بر نفی قرائت مطلقاً و فقیر هیچ دلیل بر فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافته است که دلالت کند بر خواندن بسم الله تخفیه و در پیش شافعی خواندن بسم الله فرض است زیرا که جزو فاتحه است و جبر بصلوة جبر سنت است و در پیش ابوحنیفه مسنون است خواندن آن بطریق اخفا در جهریه و سریه و الله اعلم انتهی و حافظ ابن القیم در دهری فرموده که آنحضرت گاهی جهر می کرد بسم الله الرحمن الرحيم و اخفا همیشه بود از جهر و شک نیست که اگر همیشه جهر میکرد در هر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای و و بر جمیع اصحاب اهل بلد و او در اعصار فاضله که این از اهل محال است و در ثبوت وی احتیاج با الفاظ مجمله و احادیث واهی باشد نصیح تکالیف و غیر صحیح و صحیحاً غیر صحیح انتهی متفق علیه و درین باب احادیث دیگر است و مستوفی صاحب المنقی اکثر الفاظ و علما اختلاف کرده اند و جهر بصلوة در نماز از ابی هریره آمده که وی نماز گذارد و جهر کرد بصلوة و قرائت و گفت بعد فراغ از این انی لاشک بکم صلوة بر رسول الله رواه النسائی و ابن خزيمة و ابن جبان فی ... او الحاکم فی المستدرک و صحیح الدارقطنی و الخطیب البیهقی و غیر هم و از ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را بسم الله الرحمن الرحيم و رواه ابو داود و الترمذی و گفت ترمذی پس سناد و نزاک و روایت کرد و حاکم و مستدرک از ابن عباس بن لفظه که بود آنحضرت جهر میکرد بسم الله الرحمن الرحيم

ثم قال صحيح ودر بخاری است از انس که وی پسیده شد از قرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت بود قرات او مدیتر خواند بسم الله الرحمن الرحیم و حالیکه
 در از میگردید بسم الله الرحمن الرحیم را و در از میگردید الرحیم را و از ام سلمه آمده که گفت بود رسول خدا تقطیع میکرد قرات را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
 رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجه احمد فی مسنده و ابو داود فی سنن و ابن خزيمة فی صحیح و الحاکم فی مستدرک و ارقطبی گفته است و انس
 صحیح است این احادیث حجت کسی است که قائل است بجه بسمه و اما کسی که میگوید جه نکند بسمه پس حجت و می باشد عایشه است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 شروع میکرد نماز بتکبیر و قرات را بالحمد لله رب العالمین اخرجه مسلم و قد تقدم فی الکتاب و دیگر همین حدیث است و اهل سنن آنرا از حدیث عبد الله
 بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای اربعه و دیگر ائمه از صحابه تنوکانی در فتح القدر گفته احادیث ترک الرحیم صحیح تر اند لیکن اثبات ارجح است بآنکه
 خارج است بخرج صحیح پس اخذ بدان ادلی باشد لایسما با اسکان تاویل ترک دین مقتضی اثبات ذاتی است یعنی بودن وی قرآن و هم بعضی یعنی جه را
 نزد جه بقرارت آن سور که مفتوح اند بدان در نماز انتمی بعده گفته که تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این مسلم است لالا و رد و دفعا و روایه و درایه موضع
 دیگر است گوئیم استیفای این بحث بوجه مذکور در ذیل الا و طار کرده چون در نقاش اطالبت بسیار بود و فرموده داشته آمد زاد مسلم لاین کرم
 بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قراءه و لافی اخرها زیاده که در مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت و ابوبکر و عمر بسم را در اول قرات و نه در آخر
 آن و هم در مسلم است از حدیث ابوهیره که چون بر میخواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رکعت دوم آغاز می کرد قرات را بالله لله رب العالمین
 سکوت میکرد و منی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در آن است که ابتدا بسمه نمی کرد و شافعی که قائل اند بخریت بسمه مر فاتحه را تا اول
 میکنند که مراد بالحمد تمام سوره است یا بسمه یا مر او است که جه بسمه نمی کردند انتمی و در سبل نیز زیاده است مسلم گفته که این زیادت مباهله است در نفی و رد
 در آخر وی بسمه نیست و محتمل که مراد بآخر سوره دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل است بر آنکه این هرست بزرگ بسمه بمقتضایان خود می شنوایند
 جه را با احتمال قرات وی سر او عدم قرات صلا و لیکن قول وی وفي رواية عن انس لا حمد والتسائي وابن خزيمة يفهمون عدم قرات
بر قرات وی سر الا یحرمون ببسم الله الرحمن الرحیم جه نمی کردند بسمه و فی آخری و در روایت دیگر است از انس لابن خزيمة
سكانوا ليس من بودند که پنهان می گفتند بسمه را و جه می کردند بدان و این صحیح است و قرات بسمه و لهذا گفت مصنف رح و على هذا
و برین یعنی قرات آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمه را بسمه یحتمل النفي حمل کرده میشود نفی فی روایه مسلم در روایت مسلم چنانکه گفت لاین کرم
یعنی ذکر نمی کردند بجه را آنکه ترک میکردند و منی خوانند خلافا من اعلمها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت سلم علت
این است که او زاعی این زیادت را از قناده مکتبته روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه او زاعی متفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز از این روایت
صحیح اخراج کرده و باین حدیث استدلال کرده اند برینکه بسمه را بجه باید گفت و نه بسمه و نه فاتحه و نه در غیر وی بنا بر آنکه مراد بقول وی و لافی آخر یا
اول سوره دوم است و هر که اثبات کرده گفته مراد بعد جه هرست حضرات عدم جه بحالت جه بفاتحه است و بسمه را بسمه میخوانند که قناده مصنف
در سبل السلام گفته علماء درین سئله اطالبت کلام کرده اند و بعضی اعلام در آن تصنیف نموده و بنای آن بر منظر اب حدیث انس نهاده و گفته که در وی
حجت نیست و اصل این است که بسمه از قرآن است و در از شد جدال در میان علماء از لطوائف بنا بر اختلاف مذاهب اقرب این است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم گاهی جه میکرد و گاهی اخفا و قد طولنا البحث فی حواشی شرح لعمدة بالازیادة علیه جماعتی از محققین برین است که بسمه مثل سایر آیات
قرآن است و در جه به بدان جه نکند و در سریه سر نماید و اما استدلال بنخواندن آنحضرت بسمه را در فاتحه و جز آن در نماز و بر نبودن وی آیت بآنکه قرات
والات میکند برینکه وی آیت است پس غیر منتهض است زیرا که ترک قرات در نماز اگر ثابت شود دلیل بر نفی قرآنیست وی نباشد زیرا که جه بقرارت آیه در نماز

دلیل بر قرآنیت نیست بلکه دلیل عام است ازان و دلیل عام باتقای دلیل خاص منتفی نمی شود انتهی در حجة الله الباطنة گفته است که گویند زیرا که مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قنوت و نیز احتیاط بحدین است انتهی و در بعضی احادیث آمده که آنحضرت جبر میگردید و بسمله و همچنین ابوبکر و این احادیث ضعیف است در تخصیص بر آن کلمه کرده شیخ در ترجمه فرموده تحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر که جهری کردند بسمله اگر چه نماز جهری بود شیخ ابن الهمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بسمله مگر آنکه در سند او بی سخن است و هیچ یکی از ابواب مسانید اربع مشهوره اخراج نکرد و حدیثی در آن مابوجودیکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز از چندین صحابه و تابعین غیر هم از ائمه لاتعد ولا تخصی ذکر کرده اند که جهری کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از سبب بیان آنرا شنید و ترندی و بباب عقد کرده یکی برای جهر تنمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیر هم من التابعین من بعد هم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذهب امام عظمی صرح در حج است انتهی گویم احادیث جهر بسمله بالا نگذاشته و بعضی ازان صحیح است و شوکانی ترجیح جهر بر سر رفت و با و له صحیح با نباش رسائیده فند بر و عن ابی عبد الله نعیم بن عبد الله تصغیر مولای عمر بن الخطاب المجعول بضم سیم و سکون جیم و کسره سیم ثانی و در آخر و لقال بفتح الجیم و تشدید المیم الثانیة ذکره الحلبي فی شرح العمدة پسر و پدر هر دو موصوف اند بجم و این را قنیه است که بخارجی مذکور است و در فتح گفته که وی مباشر مجرمی ماند باین وجه ملقب شد باین نام و جزم برابر ایم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بجم بسبب آنکه ماسو بود بجمیر سجده میند و هر جمعه وقت نیمروز قال صلیک و راء ابی هريرة رضی الله عنه فقرا لسنم الله الرحمن الرحيم شقراً بأقر القرآن حنة اذ بلغ ولا الضالین قال امین گفت نعیم نماز گذاردم در پس ابوبهریره پس خواند بسمله پسر خواند سوره فاتحه تا آنکه رسید بلفظ ولا الضالین گفت امین و امین گفتن بعد فاتحه سنت است بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگر چه امام امین نگوید و در تأمین مقتد و صلوة سر بر تقدیر جماع خلاص است نز و بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و جماع قال ابن الهمام و ظاهر حدیث آنست که امین گفتن ابوبهریره بجم بود و چنانکه مذهب شافعی است و امین تخفیف سیم است بدالف و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم سمع و اجب یا کذلک فلیکن کذا فی المصنف و یقول کما سجد و اذا قام من الجلوس و می گفت ابوبهریره هرگاه که سجده کرد و چون راست بایستاد و از جلوس الله اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استند از سجده اولی و ثانیه و در بخا و دلیل است بر تکبیرات نقل در صنفی گفته اتفاق کرده اند امیر برین تکبیر با و آن است و دو تکبیر است در چهار رکعت و همه آنها سنت است مگر تکبیر اولی که آن فرض است معتقد نمی شود نماز بدون آن انتهی ثم یقول اذا سلم و الذي نفسي بیده انی لا شیهکم صلوة بر رسول الله پسر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانند تر شما ام از روی نماز گذاردن بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه النسائی و ابن خزيمة و ذکره البخاری تعلیقاً و اخرجه السراج و ابن حبان و غیر هم و یوتب علیه النسائی البهریسم الله الرحمن الرحيم و این اصح حدیثی است که وارد شده است درین باب و نیز است مرسل را که بودن کلمه بسمله است حکم سوره فاتحه در قنوت جهر او ستر ازیر که این ظاهر است و رانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند بسمله را لقول ابی هريرة انی لا شیهکم صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر چه محتمل است که مراد شایسته باشد و اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خلاف ظاهر است و بعد است از صحابی که ابتداء کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پسر گوید و الذي نفسي بیده انی لا شیهکم الخ و در وی دلیل است بر شریعت تأمین برای امام و از طغنی در سنن از حدیث و اهل بن حجر آورده گفت شنیدم رسول خدا را چون می

غیر الغضوب علیهم ولا الضالین میگفت آیین دراز میکرد بان آواز خود را و گفت که این حدیث صحیح است آخر جابر بن جابر و الدارمی و ابن داود
و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاستمعوا له يا ايها الذين آمنوا فانه من الله
الرحمن الرحيم فانها احدى اياتها چون بخوانید شمسوره فاتحه پس بخوانید بسم را زیر که بسمه یکی از آیات فاتحه است چنانکه مذکور شد
و در حدیث ابن عباس است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم شروع میکرد و نماز خود را یعنی قنوت را بسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذی و لیکن
ترمذی گفت که این حدیثی است که اسنادش قوی نیست و ظاهر آنست که هر دو جهت تسمیه بخوابد و الا در اقتضای تسمیه خلافی نیست و در حجة الله بالغة
گفته که روایات در بودن و نبودن بسمه آیتی از فاتحه مختلف آمده و صحیح شده از آنحضرت افتتاح الحمد و عدم جهت تسمیه و در نیست که جبر در بعضی احوال
برای تعلیم سنت صلوة بایشان باشد و ظاهر آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاص می فرمود و خاص صحابه را همچو اذکار و آنچه ان می گردانید
که عامه بران مأخوذ شوند و بر ترک آن ملامت گردانند و در سبیل گفته این حدیث دلالت نمی کند بر جبر و نه بر سر بلکه بر مطلق قنوت و در اقطنی در سنن
احادیث جبر بسمه و نماز بوسعت تمام بطریق رفع از علی و عمار و ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و ام سلمه و جابر و انس بن مالک سؤی کرده بعده
گفته روی الجهر بسم الله الرحمن الرحيم عن النبي صلى الله عليه وسلم عن اصحابه و از او چه غیر من سمعنا کتبنا احادیثهم بذلک فی کتاب الجهر مفرد و اقتصرا
علی من کثرنا منها طلبا للاختصار و التحقیق انتهى و بالجمله حدیثی دال است بر خواندن بسمه پیش از قنوت اگر چه بسمه باشد و بر بودن و
از آیات فاتحه رواه الدارقطنی و صوب و قفه روایت کرد این را و ارقطنی و گفت صواب و قنوت یعنی این قول ابو هریره است
نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم تصنف و تلخیص گفته رجال این اسناد ثقات اند و تصحیح کرده اند غیر واحد از این وقت او را بر رفع و اعتدال
ابن القطان بهذا التردد و لیکن این وقت در حکم رفع است زیرا که اجتماع او در شروع آیات داخل نیست و رواه البیهقی بطریق آخری و عنه
و از ابو هریره روایت است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من قراءة آية القرآن رفع صوته
وقال امين بود رسول خدا چون فارغ می گشت از خواندن سوره فاتحه بر میداشت آواز خود را و می گفت آمین یعنی بجز و آرد شریعه
و جبر بتامین احادیث صحیح و مذکور شافعی و احمد این است و در مذکور مالک خلاف است و در مذکور ابو حنیفه جبر نکند مطلقا و احادیث و جبر
جبر بیشتر و صحت آمده و بعضی علما در عدم جبر نیز تصحیح احادیث نموده اند و از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در وقت
اختلاف کند تعوذ و بسمه و آمین و ثنا و از این سه مورد نیز مثل این مروی است و تواند که جبر و اخفا هر دو بوده باشند تا رة فتارة قاله الشيخ فی التجر
گویم حدیث باب دلیل است بر شرعیت تامین برای امام بعد قنوت فاتحه بجز و ظاهرش جبر است و در شرعیت می قابل اند شافعی
و حنفیه گویند در جبر هم بسر گوید و مالک را و قول است اول مانند حنفیه و دوم نگفتن آن و حدیث حجت روشن است برای شافعی و نیست در حد
مقرض برای تامین ماموم و مفرد و بخاری شرعیت دی برای ماموم از حدیث ابو هریره روایت کرده باین لفظ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و سلم چون آمین گوید ماموم پس آمین گوید زیرا که هر که موافق شد تا این او تا این ملائکه را بخشیده شد و او را آنچه مقدم شد از گناه وی و نیز و
از حدیث ابو هریره مرفوعا آورده که چون گوید امام و لا الضالین بگوید آمین الحدیث و نیز از حدیثش مرفوعا آورده که چون گفت یکی از شما آمین
و گفتند ملائکه آمین و آسمان پس موافق شد یکی مرد دیگری را بخشید او را خدا آنچه گذشت از گناه وی پس این احادیث دلیل است بر شرعیت
آمین برای ماموم و اخیر عام است برای مفرد و جمعا و از اجل بر مذکور کرده اند و بعضی ظاهر بوجوب رفته علما بظاهر الامر و واجب گردانیده اند بر هر
و در جبر بتامین و نماز جبریه قریب به صد حدیث صحیح واقع شده و اکثرش مفید و جوب است بر موم و نکند او است اغاظه یهود و ان چنانکه

در حدیث عایشه مرفوعاً از واحد ابن جابر و طبرانی است که حسد کرد و در بنیامین بود آن قدر که حسد کرد و در بنیامین گفتن آمین و ترمذی احادیث رفع صوت
 بآمین و خفض سر و آوردن جهر را ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر اصحاب و تابعین برین است حق نیست
 زیرا که روایت رفع صوت و بعد صوت و ترجیح بهما المسمی مؤید او است و روایات خفض خالی از ضعف نیست در تمویز العینین گفته بعد تحقق
 در روایات و تحقیق ظاهر میشود که جهر تا این اولی است از خفض زیرا که روایات جهر اکثر و واضح است از خفض انتهى رواه الدارقطنی
 و حسنه و الحاکم و صححه گفت حاکم سند صحیح علی شرط ما یقتضی حسن صحیح و لا بی داود و الترمذی بخوة
 مانند حدیث ابو هریره و لفظ وی در سنن این است چون خواند امام و لا اله الا الله گفت آمین و بلند کرد بدن آواز خود را و در لفظی این است
 که وی نماز گذار و پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس جهر کرد بآمین و سبل گفته آمین بعد تخفیف است در جمیع روایات و از جمیع قرائد و حکایات
 کرده اند و روی لغتها و معنی وی اللهم استجب است و قبل غیره از آنکه انتهی گویم یکی از ان لغات آمین است بقصر تخفیف میم کاه شلب و دیگر بعد تشدید
 میم است حکا الواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد الف باشد که فصیح
 و ظاهر معنی اولی است بقرینه روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بها صوت بر سید شت بآمین آواز خود را و آن صحیح است در جهر و در بعضی
 روایات بر سید شت آواز را تا آنکه می شنواید صفت اول را پس می لرزید بوی سجود و در روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود و صفت
 اول و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمده و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد بخفض عدم عفت است یعنی
 عدم مبالغه در جهر و بجزر استماع کسی که قریب می بود و صفت اول چنانکه در روایتی آمده است انتهى و شک نیست که ارجح همان اول است من
 حدیث و اصل بن محمد بن قنصل و گاهی مشتبه میگردد بقدیم جیم برعاشیخ و در ترجمه گفته شیخ ما از شیخ خود نقل میکند که گفتی
 ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این جهر را می باید خواند انتهى و حسن . ابی ابراهیم یا ابی محمد یا ابی سعید و ابی
 عبد الله بن ابی اوفی نام وی علقمه بن قیس بن الحارث الاسلمی است حاضر شد بعد بیهوش و خیمه و ما بعد نماز و همیشه ماند در میانه
 تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس برگشت بسوی کوفه و مراد آنجا و وی آخر کسی است که مرود کوفه از صحابه سینه سبع
 و ثمانین قیل سینه است و در آخر عمر نابینا شده بود و از اصحاب شجره است کذا فی البدر قال جاء رجل الى النبی صلی الله علیه
 و سلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیاً فاعلننی بما یجوز لینی منه گفت عبد الله آمد مردی بحضرت
 رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیا موزم او تعلیم فرما چیزی که بسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن
 بنشیند قال قل غرمو و کعبو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 ستبار در انعام بقرینه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مروت برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد و بدان نماز و این
 بعد است بعد از آنکه مستبعد است که عاجز آید عرفی متکلم بمثل این کلام از تعلیم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات
 اینی یا یا و بدان از قرآن می آموخت کفایت میکرد و می گویند که این مردی است که همین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در سیده و گنجایش
 چیزی از حفظ قرآن نداشته پس بیا موزم او را صلی الله علیه و سلم این کلمات و یاد جوید سبحان و بطرف نمی گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی
 از قرآن است که او را در وقت نماز و در وقت دعا و در وقت سجده و در وقت ایستادن و در وقت رکوع و در وقت برخاستن و در وقت هر یک از اینها
 که حفظ آنقدر برایشان آسان باشد که بگویند و در وقت هر یک از اینها که حفظ آنقدر برایشان آسان باشد که بگویند و در وقت هر یک از اینها که حفظ آنقدر برایشان آسان باشد که بگویند

سازد اثر شب و روز گذا قالوا و لیکن در سبب تسلیم گفته که این حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار قائم مقام قنوت فاتحه و غیره است برای کسی که قنوت نمی توانست کرد و ظاهر وی آنست که واجب نیست بروی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیرا که معنی الاستطیع لا احفظ الان می باشد پس امر نکرد و با حفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت و حدیث مسنی است که گویم ظاهر آنست که گفتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاساً علی الفاتحه کذا فی البدرو و در بعضی است اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید هر قدر که خواهد و عین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی ندارد و انتهی الحدیث بنصب امی اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داود است که گفت آن مرد ای رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود بگو اللهم ارحمنی و ارزقنی و عافنی و اهدنی و چون برخاست آن مرد فرمود بکنه او اشاره کرد بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس پیر کرد و در دست خود از غیره انتهی لیکن در سنن ابی داود و لفظ العالی العظیم نیست رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن الجارود و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و اللفظه و بر سند وی ابراهیم سلسله از رجال بخاری است لیکن عیب کرده اند بر بخاری را بر خارج حدیث وی و ضعفه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قومی پس نیاوردند حجتی و ذکر کرده است او را توفی و خلاصه و فضل ضعیف و گفت در شرح منزه رواه ابوداؤد و النسائی با سند ضعیف و پیش کلام ایشان است در ابراهیم و گفت ابن عدی نیا فتم مراد حدیثی منکر المتن انتهی و متفرق نیست و می باین حدیث بلکه وایت کرده اند این را طبرانی و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طبرانی و عن ابی اوفی لیکن در سند او فضل بن موفی است و ابوحاتم او را ضعیف گفته کذا فی التلخیص و صححه ابن حبان و الدارقطنی و الحاکم و عن ابی قتادة رضي الله عنه النضاري عقی بری است حاضر شد همه مشاهیر از مشایخ صحابه است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی بنا بود رسول خدا نماز میگذاشت و ما باقیقرأ فی الظهر و العصر فی الركعتین الا و لیکن پس بخواند در نماز پیشین نماز دیگر و در رکعت نخستین بفاتحة الكتاب و سورتین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام سوره که باشد از قرآن بخواند و یسمعنا الایة احياناً و می شنواید بار آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این شنوایی بقصد بود تا بداند که بعد از فاتحه سوره بخواند یا فلان سوره بخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سوره یگان آیتی بجز خواند مفید نیست و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جرح حال می شد و ظاهر مفهوم استماع در قصد و اختیار است و بعضی بظهر و عصر اتفاقی است و بطول الركعة الاولى و درانی میگوید در قنوت رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد و در رکعت پسین پنجتن میگرد و نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی در مذهب ثلثه در همه نمازهاست و مذهب امام محمد نیز همین است بنص و ظاهر و عصر و صبح و بقیاس و مغرب و عشا و عبد الرزاق و احمد در آخرین حدیث زیاده کرده که ما گمان میگردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی در یابند و ابوداؤد و ابن خزمیه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا بهر دو رکعت در استحقاق قنوت برابرند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آنست که میخواند در هر رکعت مقدار شتی آیت و اطال و حدیث محمول است بر دعاء استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکثر است و در سبب گفته ظاهر تطویل سورت است در رکعت اول و او عا کرد ابن حبان که تطویل جزین نیست که بشرطیل قنوت است در آن با استوای مقرو و مسلم از حدیث حفصه روایت کرد که کان یترتل السورة حتی یکون الطول من الطول منها و اما قنوت پس در هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابوسعید که بیاید ظاهر است و جمیع گفته تطویل کند و اولی اگر منتظر کسی هست و روزه است و او لیکن انتهی و در خلاصه گفته قول محمد ارجح است کذا فی شرح ابن الهمام زیرا که اوفی است بعد از حدیث فضل و ابوداؤد

انما ویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیره و درین باب حدیثی میگردست که تقویبت او میکند و یقرا فی الاخرین بفاخته الکتاب و می خواند
 آنحضرت در دو رکعت پسین فاخته فقط و بمدایه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائزست و نزد منغیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز
 جائزست و قرات افضلست و منغی و ثوری و تلمه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عدا سکوت کند بر کرده باشد از جهت حق الفیت سنت
 و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قرات در مابعد اقلیدین واجبست و ابن ابی شیبہ از علی و ابن مسعود آورده که فرموده اند قرات کن
 در اولین و تسبیح گو در آخرین فکره اشغنی و نیز گفته است که اگر در آخرین فاخته و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرات فاتحه در آخرین
 مکروه نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده میگرد بر فاتحه در آخرین لیکن تسبیح ترک نسوره است کذا فی ترجمه
 و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قرات سوره در آخرین مسنون نیست و هم باین روایت کرده اند بخین در نماز مغرب و نسائی باسنوا حسن
 و گفته اند که مسنونست خواندن سوره در آخرین نیز برای اتباع روایت گرداند از بخاری و مسلم و نظر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرد و شیخ
 بران عشا انتهی و در سبیل گفته در وی دلیلست بر آنکه زیاده نکند در آخرین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگر چه مالک در موطا از طریق سنایی
 روایت کرده که وی شنید ابابکر را که میخواند در آن رَبَّنَا لَا تُرِجْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا الْآيَةَ وَ شَافِعِي رَأْدَ وَقُولُست در سبب قرات سوره
 در آخرین و نیز حدیث دلیلست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قرات سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اجماع آیت اایان اول
 نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید و ال است بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث حجاب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختی رشا قرات
 آنحضرت را در نظر و عصر گفت باضطراب ریش شریف و می پس اگر حال قرات شریف باخبار وی صلی الله علیه وسلم میدانستند هر آینه ذکر میکرد و اندازاتی
 مستفاد علیه درین جادلیلست بر شریعت قرات فاتحه در هر چهار رکعت و در هر رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اول لیکن
 و برینکه این عادت وی بود صلی الله علیه وسلم کمایل علیه کان یصلی زیر که این عبارت مفید استمر است غالباً آیت اایان دلیلست بر عدم وجوب ابرار
 در سوره و برینکه مقتضی سجود سهو نیست و قول می اایان دلیلست بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نسائی از حدیث بر آورده که گفت بودیم ما
 که میگذاشتیم پس آنحضرت نماز ظهر و می شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخرج ابن خزمه سن حدیث انس نحوه و لکن قال
 سج احکم ربک الا علی و بل اشک حدیث الغاشیة و در رختة الغفار گفته حق اینست که حدیث ظاهرست در ایجاب هر آنچه دیده شد از نماز وی
 صلی الله علیه وسلم زیرا که اصل در امر همینست و بیرون نمی رود از وی مگر بزیل پس هر آنچه ثابت شده است از جهر و سر لازمست لا محض و اما آیت
 پس محتمل و مجملست و دلالت وی در اینجا تمام نیست انتهی گویم مراد حدیث سلوا انما را یمونی اصلیست و مراد آیت و لا تجهر بصلا تلهو لا
 تخافون بها و حسن ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال کنا نحن رقیما رسول الله علیه وسلم
 بودیم ماکه اندازه میکردیم استخوان پیغمبر خدا را از زخمای محله و زاور اندازه کردن کشت و سیوه بردخت و تخمربنخ فون و سکون جای محله و ضم
 ای تخرص و نقد و در قول وی کنا نحن دلالتست برینکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و ابن ماجه روایت کرده که حاضرین کسی نبودند از صحابا
 فی الظهر و العصر در نماز ظهر و عصر فخرنا قیامه فی الركعتین الا ولیکن من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت
 نخستین از نماز ظهر اولین برویای تخته و همچنین آخرین تنه اولی و آخریست قد در مقدار سوره العر تنزیل السجدة مراد مقدار
 این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنیست آنچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار تنی آیت چه
 سوره مذکور شد و نه آیتست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود علی قاری گفته لفظ سجده درین حدیث مجرورست

برجسبیل ولایت و منصوب است بتقدیر یعنی و مرفوع است بر خبر بیت مبتدای محذوف گویم این است و وجهی است بر رفع تنزیل حکایه و آناه و
اعراب پس تعیین است بر جبهه باضافه و فی الاخرین قدر النصف من ذلك و در دو رکعت اخیر مقدار نمی ازان و از اینجا معلوم شد
که در رکعتین آخرین ظهر نیز سوره میخوانند مختصر تر از آنچه در اولین میخوانند و فی الاولین من العصر علی قدر الاخرین من الظهر
و در دو رکعت اولی از عصر بر قیام او در دو رکعت آخری از ظهر و معلوم است که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده می شود
و الاخرین علی النصف و در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف ازان ای از اولین آن رواه مسلم احادیث در اینجا مختلف آمده
در روایتی نزول مسلم و نسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خود را پستی می آمد
نزد اهل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در رکعت اولی بنا بر طالت وی این رکعت را و احمد و مسلم از حدیث ابی سعید
آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم میخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر شتی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت
نیمه آن و در عصر در دو رکعت اول در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن یا الفظ مسلم و در حدیث دلیل است بر اینکه بخواند در دو رکعت
اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاسته و گذشته حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر أم اللات
و می شنواید ما را احیاناً آیتی و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر أم اللات و شاید که این روایت ارجح است از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که
بخاری و مسلم بروی اتفاق کرده اند و من حیث الدراية زیرا که این خبری است مجزوم به و خبر ابی سعید منقوض است بآن مسلم و نیز آن خبر است از جر ثقیفه
و تخمین و یحتمل که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در آخرین غیر فاتحه همراه فاتحه میخواند و احیاناً در آن بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت
بر فاتحه در آن هر دو رکعت سنت خواهد بود بغفل احیاناً و یترک احیاناً و عن ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سیر معله
مولای أم المؤمنین سمیوه از کبرای تابعین و فقهای سبیه میم است برادر عطاء بن یسار بود فاضل ثقة عابد و روح حجت مرد و رسنه و هوایین
سنة قال کان فلان گفت بود فلان بغوی در شرح است گفته مراد از فلان شخصی است که والی مدینه بود و از جانب مروان بن عبد الملک نامش عمرو
بن سلمه بن نضج بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز است و این خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابوهریره است
بیک و سال تور پشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری است و وفات ابوهریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه و نه
بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی بن رضی است و بهر حال حدیث منصرح است باینکه ابوهریره نماز گذارد و پس این فلان و سلمان گفت که نماز گذاریم
من پس آن مرد که ابوهریره او را شب صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود بطیلس الاولین من الظهر و از میکرد آن فلان دو رکعت
اول از ظهر و در روایتی و سبک میکرد و رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در آخرین ظهر فاتحه با سوره قصیر مقصود ذکر تطویل قرار است
و یخفف العصر و سبک میکرد قرار است عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورت های کوتاه
از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن است علی الصبح کنه فی التوشیح و در سبیل گفته از صافات یا جاثیه یا قحط یا فتح یا حجات یا صفت یا تبارک یا سبحان یا سبحان
و اتفاق کرده اند بر آنکه سننهای او تا آخر قرآن است و توشیح در ترجمه گفته مراد مفصل بر قول شهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل ازان جهت گویند
که در وی فصول یعنی فصلها بسیار است و بعضی گویند از جهت قلت منسوخ و روی در بعضی گفته مستحیاشته اند جمهور علما مقیم غیر محذور که در مسج
طوال مفصل خوانند و در ظهر و عشا و اوساط و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبج است از سباج قرآن که صحابه احزاب خود را بر آن سباج سناه انداختی
گویم سوره سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال از اول قاف تا سوره بروج است و اوساط از بروج تا الفی سوره زلزله باقی قصار از تا آخر قرآن

وفي العشاء بوسطه ويجوز ان يقرأ في الصبح بطواله ودر نماز با دو سوره نهای در آن فصل
بر آنکه در نماز طویل مفصل گفت بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و در آن قصار و اوساط هیچ گفت و محمول و فقر الآن در وقت ظهر
قرارت طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر اوساط چنانکه در عشاء فقال ابو هريرة صاحب کتب و راء احد اشبه صلوة برسول الله
صلی الله علیه وسلم من هذا گفت ابو هريرة که نماز دوم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نماز وی بنماز رسول خدا از این شخص جبریل السلام گفته
ملا گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خواند و صبح الطول بود و در عشاء و عصر اوسط و در مغرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح
و ظهر آنست که این هر دو وقت غفلت اند نماز بر نوم و آخر لیل و قائله پس در تطویل در رکعات تاخرین بغفلت نوم و بخواباست و در عصر این حال نیست بلکه
وقت اعمال است پس تخفیف مناسب است و در مغرب چنین وقت است پس احتیاج زیادت تخفیف است بنا بر حاجت مردم بسوی عشاء و روزه و احوال
و در عشاء غلبه نوم است لیکن وقت وی واسع است پس مشابه شد بعصر و علوم شود و اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریق که تمام نمی شود بآن
این تفصیل انتهى أخرجه النسائي باسناده صحیح و روایت کرد از ابن ماجه نیز تا قول می تخفف بعض و عن جابر بن مطعم
بضم یح و سکون طای مملو کسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور
گفت شنیدم پیغمبر خدا را بخواند در نماز مغرب سوره طور و این شنیدم وی قبل سلام بود که ذی الفتح و این حدیث دلیل است بر آنکه مغرب مختص نیست
بقصر مفصل و در حدیث امام مفصل بنت الحارث که زوجه عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس است آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
میخواند در مغرب سوره و المراتل را متفق علیه و نیز وارد شده که بخواند آنحضرت در مغرب المص و صفات و حم الدخان و سبح احم ربك الاسع
و تین و تهودتین و قصار مفصل و کما احادیث صحیحه پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر تعیین
قرارت چنانکه ایما فقها قرار داده اند از طوال مفصل و در فجر و اوساط و عصر و عشاء و قصر و در مغرب و در وقت بر قصر مفصل و در مغرب فعل
مروان ابن الحکم است و زید بن ثابت بروی انکار کرده و گفت چیست ترا که بخوانی قصر مفصل تحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که
میخواند در مغرب بطولی الطویلین أخرجه البخاری و هی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در
عشائین و توقیت کرد برای معا و در آن با شمس و شعها و بالدلیل از این شمس و سبح احم ربك الاعلى و نحو با و در حدیث عمرو بن شیب عن ابیہ
عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر و نه کبیر که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد و بدان مردم را در نماز
در سبب گفته جمیع این روایات چنین است که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال و احوال و وجود و انتهای
متفق علیه شیخ و ترجمه گفت اصل و دلیل در تعیین فقها این سوره کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابو موسی اشعری که والی کوفه بود
از جانبی پس نوشت این تفصیل در آن کتاب و قرار یافت امر بران و با جمله امر قرارت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در طول قصر
مختلف بود باختلاف احوال اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب امیر المومنین عمر و لابد و از دلیل و سماع
از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال صلی الله علیه وسلم همچنین و بر زمین هیچ خواهد بود و احیاناً بخلاف آن
و اینست از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهى و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله يقرأ في
رسول خدا صلی الله علیه وسلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة يقرأ في صلاة الفجر و در جمعه در رکعت اولی المرتزبیل السجدة
و هل اتى على الانسان سورة سجده و در رکعت دوم سوره و هر متفق علیه و اهل سنن نیز از روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث

ابن عباس آورده و در وی دلیل است بر آنکه ابانحضرت درین نماز همین بود و للطبرانی من حدیث ابن مسعود رضی الله عنه
 یدل بحذ لک و در حدیث ابن مسعود است نزدیک طبرانی که همیشه سیکرد این را و در روایتی دیگر از طبرانی این است که میخواند این دو سوره
 همیشه در جمعه یعنی عادت دائمی وی بود و دلیل گفته شیخ الاسلام ابن تیمیة رح فرموده که سر و قنات این بر دو روز جمعه آنست که این هر دو سوره
 متضمن چیزی است که شد و خواهد شد و درین روز نیز که مشتمل اند بر خلق آدم و بر ذکر معاد و نشر عباد و این روز جمعه خواهد بود پس در خواندن اینها
 تذکره عباد است بباکان فیہ و بکون انتی گویم از ماکان عبرت باید گرفت و برای مایکون استعداید شد انتی کلام سهل و بعضی گفته اند که ثابت
 شده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این دو سوره
 در فجر متعارف و مکرر و مستمر نزد شافعی و برین عمل ایشان در حریم شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتب ما مذکور است که متعین نگواند
 چیزی از قرآن را بنامی حین همین را مثال آرند و بگویند چنانکه تعیین این دو سوره بخیر و شومین سوره و جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این
 سخن بعد از صحت حدیث و در و عمل رسول خدا صلی الله علیه و سلم خالی از غرضی نیست و محقق حنفیة شیخ ابن امام از طحاوی و ابی جانی نقل کرده
 که این بر تقدیری است که از لازم و تختم دارند و جز آنرا کرده بخار و اما اگر از جهت غیر و تنبیه بقنات حضرت صلی الله علیه و سلم بخواند بکی ندارد و بلکه ط
 آنکه احیاناً از آن نیز بخواند و باشد تا جا بل گمان نمیرد که جز آن جائز نیست و تحقیق واروده است و احادیث صحیح تعیین قنات و بعضی صلوٰه چنانکه
 قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و سنت نماز فجر خواندن سجده هم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و نماز و ترا مثل آن
 و نیز شیخ ابن امام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت است نه مداومت چنانکه حنفیة مصری کنند بلکه استحباب آنست که خوانده شود گاه گاهی جز گاه
 بالماثور انتی گفتند چند ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث خیال اعتذار باهم واجب و عدم صحت غیر آن تنگ است پس ظاهر
 آنست که نزد حنفیة دوام عمل از حضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انداز و تشریف خوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو
 سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدء و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم و در روز جمعه میشود و ظاهر میگرد
 چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سورۃ قی و اقرب الساعه میخوانند پس اگر احیاناً بخوانند بهتر و فاضلتر باشد و الله اعلم انتی کلام شیخ رحمه الله
 و در حجة البالغه گفته اختیار کرده است آنحضرت بعضی سوره را و بعضی صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب مگر پس هر که از این پیروی کرد
 وی بسیار خوب کرد و هر که نکرد نیست و بی حرج انتی تحریر طور گوید اگر چنین گویند که در جائیکه از حضرت صلی الله علیه و سلم تعیین بصحت رسیده
 آنجا همان سوره همان کیفیت تعیین باید خواند و جاییکه تعیین مروی نیست فرض باشد یا نقل آنجا هر چه از قرآن متغیر گردد و در وقت همان بخواند
 نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث و وجی است برای تطبیق فیهب شافعیة و حنفیة و الله اعلم و عن حذیفه رضي الله عنه

قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم فما مرت به اية رحمة الا وقف عندها يسأل لایة
 عذاب الا تعوذ من عذاب الله عز وجل و در حدیث دیگر است که بایستاد نزدیک آن آیت
 در حالیکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بومی هیچ آیت عذاب مگر که پناه بخت بخدازان و این حدیث دلیل است بر آنکه قاری را خواندن
 باید که خبر بکند در قنات و بخواند از خدا و پناه جوید بومی از عذاب وی و شاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده
 و در حدیث عبدالرحمن بن ابی بلی عن ابیه تفسیر آن وارد شده گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فرض نبود و پس گذشت بکر
 جنت و نار و گفت اعوذ بالله من النار و یل لابی النار و احمدا و بنی ما حه بمعناه و گفت عایشه فرمودم با رسول خدا شب تمام میخواند سوره بقره

در رکوع و سجود خود و در روایتی کان یکثران بقول یعنی بسیار می گفت سبحانک اللهم ربنا و محمدک اللهم اغفر لی زیرا که گوی
و سجود افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد
از نزول سوره اذاجار بهمین بود و لهذا در آخرین روایت آمده که تیاول القرآن فیسبح محمد کتباتک و استغفره یعنی میگرد آنحضرت تسبیح و استغفار
بطور بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گوید و در کار خود را و امرش خواه از وی و هم در حدیث عایشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت
در رکوع و سجود خود تسبیح قدوس رب الملائکة و الروح و تسبیح قدوس هر دو صیغه مبالغه است در تنزیه و تقدیس ملامت و مراد بر روح جبرئیل است که او را
روح الامین گویند و بعضی گویند نام ملک مکرل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی است و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه و عظیم تر از ملائکه
متفق علیه حدیث دلیل است بر اینکه این اذکار رکوع و سجود است و منافعی نیست بحریث فظلموا فی الرب زیرا که این مذکور زیادت است بر تعظیم
که میگفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم فجمع بین و بین هذا و در قول می صلی الله علیه و سلم اللهم اغفر انتال لقوله تعالی فیسبح محمد کتباتک و استغفره
مساعت است بسوی اقتفال ماسوره برای قیام بحق عبودیت و تعظیم شان ربوبیت زاده الله شرفا و فضلا و قد غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر
عن ابی هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة بود آنحضرت چون
می ایستاد نماز یک بزرگتر حین یقوم تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریر است و در وی دلیل است که انی وجهت لکم و پیش از تکبیر تسبیح
چیزی نیکو و شریف یک بزرگتر حین یرفع یستر تکبیر میگفت وقتی که رکوع میرفت شکر بقول یستر می گفت سمع الله لمن حمده شنیده خدا
کسی را که ستود او را و از شنیدن اجابت است زیرا که هر که حمد گفت او را و متعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد و بخشید او را آنچه متعرض شد
بران و مناسب شد او را که بگوید بعد از وی ربنا و لک الحمد حین یرفع صلبه من الزکوع وقتی که بر می داشت استخوان پشت خود را از رکوع شکر
بقول و هو قاضی یستر میگفت و حال آنکه وی ایستاده است ربنا و لک الحمد با ثبات و او عطف بر مقدرامی ربنا اطعنا و حمدناک یا و او بر
حال است یا زائده است و در روایتی بخذف و او نیز آمده و هی شخه بلوغ المرام و در وی نبوی گفت که جمع میان و او اللهم هیچ نیست انتهی قسطا انی
در برابر لدنی گفته و صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصحابی مرفوعا بصحت رسیده که چون بگوید یا مام سمع الله لمن حمده پس بگوید اللهم ربنا
و لک الحمد پس جمع کرد در میان اللهم و او این وارد است بر حافظ ابن القیم انتهی تحریر سطور گوید عفا الله عنه که این حدیث در ماسومین است
و کلام ابن القیم در بیان صلوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاخره قاضی یستر تکبیر میگفت حین نهوی ساجدا وقتی که فرو می رفت
سجده کند شکر یک بزرگتر حین یرفع راسته یستر تکبیر میگفت وقتی که سر بر می داشت یعنی از سجده اول شکر یک بزرگتر حین یسجد یستر تکبیر
میگفت و یک سجده دوم میرفت شکر یک بزرگتر حین یرفع راسته یستر تکبیر میگفت وقتی که سر بر می داشت یعنی از سجده دوم شکر یفعل
ذلك فی الصلوة کتباها یستر میکرد و آنچه آنکه مذکور شد در همه نماز و در روایتی زیاده کرده حتی یقضیها تا آنکه او اسکرو تمام نماز او یک کبر
حین یقوم من الثنتین من بعد الجلوس و تکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قعدة اولی بعد از نشستن بر آب شست و او
متفق علیه شیخ در ترجمه میگفت که درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال نافع بدین انتهی گویم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات انتقال
فقطه برای بیان همه آنچه در نماز می کنند و غایت عدم ذکر رفع آن است که گاهی نمیکرد و آن منافعی رفع نیست و حدیث دلیل است بر شریعت اذکار مذکور
پس اول تکبیر تحریر است و دلیل جوبش از غیر این حدیث سابق گذشته و اما ماعدای او از تکبیرات پس بعضی آمده ای بنی امیه تا اهل اترک و او اند
اما ماحد از طرف آورده که گفت لغتم عمران بن حصین را که ام کس ترک کرد تکبیر الاول یعنی تکبیر نقل را گفت عثمان بن عفان وقتی که ضعیف شد و از او

تصفت گفته بجهت آنکه ترک جبران کرده باشد و طهارتی از او بر نهد آورده که اگر کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابو عبیدر روایت کرده که اول آن
 ترک زیاده و این نافی ناقبالت است زیرا که زیاده و جبران ترک نموده و معاویه آن ترک نموده بود و الله اعلم اما عمل است مستقر باینکه حق آن حفظ
 و رفع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث و ریاضت شد و در باب عید و طهارت تکبیر شوض از نشسته و سطر زیاده کنند پس در مکتوبات نفس مع تکبیر احرام
 نمود و چهار تکبیر است و بدون او شتاد و نه و اختلاف کرده اند علماء و حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولی است مراحم برین منحل را زیرا که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و اوست که در این و فرمود صلوا کما را یتقونی اصلی و چهار گویند مندوب است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله تعلیم فرموده و آنچه او را آموخت
 تکبیر احرام است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تاخیر از وقت حاجت و وجوبش آنست که تکبیر نقل و حدیثی است نزد ابوداؤد از حدیث
 زنا عین بن ارفع آمده و در وی گفته ثم يقول الله اکبر ثم یرفع و ذکر کرد و در قول سمع الله من حمده و بقیه تکبیرات نقل و اخرجهما الترمذی و النسائی و لهذا فی
 احادیث و ابوداؤد و وجوب تکبیر انتقالات و ظاهر قول می یکبار چنانکه از او این کذا آنست که تکبیر بقرآن این حرکات است پس در ابتدای رکعت مشروع باشد
 و اما تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه شرح گفته پس نیست و جی برای آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیاده براد و نقصان از آن بگوید و ظاهر قول و
 ثم يقول سمع الله من حمده و بنا لک الحمد شریعت اوست برای هر صلی از امام و یا مومنین که این حکایت علق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه و آله
 اگر چه احتمال حکایت در حالت امامت دارد و چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجب همین است زیرا که نماز واجب آنحضرت بجاعت می بود و وی امام
 آن جماعت بود و برین تفسیر قول می صلوا کما را یتقونی اصلی امرست مبرر صلی را با یکدیگر و مثل نمازی صلی الله علیه و آله و سلم امام باشد یا منفرد
 و باین رفته اند شافعی و ابوداؤد از شعبی آورده که گوید یومتم خلف امام سمع الله من حمده و لیکن بگوید بنا و لک الحمد و این موقوف است بر شخصی
 فلا یقوم به حجة و ادعا کرده اند معاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمیع منفرد و بر و ابوالیوسف و محمد گویند جمع کنند میان هر دو امام و منفرد و محمد گوید
 یومتم و گفته اند که حجت جمیع امام میان هر دو اتحاد حکم امام و منفرد است و **عن ابی سعید و الخدری رضی الله عنه قال**
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بورد رسول خدا چون بر می داشت سر خود
از رکوع میگفت الله صلی الله علیه و سلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بورد رسول خدا چون بر می داشت سر خود
 از رکوع میگفت الله صلی الله علیه و سلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بورد رسول خدا چون بر می داشت سر خود
 نزد مسلم یافته شد **صلواتی پریشانها نصب حمزه ما یصدر بیت و جائز نیست رفع بر خبریت مبتدای محذوف و حکایت**
جواز رفع و نصب می از این خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و این خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الیث
و یصح شبهه علی الحال ای علی الارض و غیر زمین و در سنن ابوداؤد و غیره ملا الارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس اجماع
روایت نه از لفظ ابی سعید است و نه از لفظ ابن عباس زیرا که در اول می لفظ الله نیست و در ثانی لفظ ملا الارض است و ملا ما شئت من بعد
و پیری چیزی که نه است پیر کردن آن بجا آسان و زمین و آنچه در وی است بعد از بنم دال است بنا بر قطع از اضافت و نیست اضافت الیه اهل الشفاء
و الحمد ای سزاوارستایش بزرگی شایسته بربوبیت است یا اختصاص و رفع بتقدیر انت اهل الشفاء احق ما قال العبد سزاوارترین
در است ترین چیزی که بگوید بنده الحق بر رفع خبر مبتدای محذوف است و ما مصدریه است تقدیر قوله اللهم بنا لک الحمد ای قول المعبود و شرح مذهب
از این مصلح آورده که احق مبتدایست و خبر او لا مانع لما اعطیت الی آخره و قوله و کلنا لک عبد اعتراف است میان مبتدا و خبر یا احق خبر اقبل خود است یعنی بربنا
لک الحمد و اول اولی است قوی گفته زیرا که در وی کمال تفویض است بسوی او تعالی اعتراف است بکمال قدرت و عظمت و تمهید سلطان و بی انفراد و سه
بوجودانیت و تدبیر مخلوقات انتمی و چون بعض روایات لا مانع الی آخره محذوف است لهذا از آن خبری نگردانیدیم بلکه جمله استثنایه یقینم تا وقت حذف می

هم کلام تمام باشد و کلمات عبد و حال آنکه با همگان ترابنده ایم اللهم لا مانع لما اعطيت خداوند نیست هیچ کس بازدارنده چیزی را که تو می و لا معطي لما منعت و نیست هیچ کس دهنده چیزی را که تو بازدار می و در بعضی روایات طاردا لما قضيت نیز آمده و نیست بازدارنده چیزی را که تو قضای کرده و لا ینفع ذا الجند منک الجند و سود نمی کند خداوند بخت مال و دولت را از قهر و عذاب تو بجهت بفتح جیم بهره و نعت تو نگر می برای نیازی و بعضی جیم یعنی پرپر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و مردی است چند کس نیز جیم یعنی کوشش در حرص دنیا و اجتماع و جمع اموال یا اگر بختن از عذاب و این روایت ضعیف است رواه مسلم ایضا من حدیث ابن عباس بنامه و رواه ابن ماجه من حدیث ابی حمیفه و فیه قصه و حدیث و لیل است بر جمع امام میان شمع و تحمید چنانکه مذکور شد شافعی است و بر سر و عیت این اگر درین کن برای بر مصلی

و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أمرت أن أسجد على سبعة أعظم
 امر کرده شدم که سجده کنم بر هفت استخوان و لابد است از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تعیین معنی
 وضع است و لابد است از ارتفاع اسافل بر اعلی و این قید از لفظ سجود فهمیده می شود و الا انبطاح باشد نه سجود و اکمل آنست که تکبیر گوید بغیر رفع
 یدین و نخست رکعتین را بر زمین نهد بعد از آن یدین را بعد از آن جبهه و افت را و ذکر می از اذکار باثوره بگوید و می باید که دو دست را نزدیک
 یکدیگر بکشد و اصابع خود بجانب قبله نشاند و تفریق کند میان رکعتین و بطن را از فخذین و فخذین را از رانین جدا دارد و علی الجبهة
 بر پیشانی و علما متفق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست و دوزانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است و نزدیک ابو حنیفه وضع
 یدین سنت است و اشاد بید و الی انفسه و اشاره کرد بدست خود بسوی بینی خود و تفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمده که گفت
 این طائوس و نهاد دست خود بر پیشانی خود و گذراندن از بر بینی خود که این واحد است قریب گفته این دلالت میکند بر آنکه اصل در سجود پیشانی است و بینی
 خارج اوست این دقیق الصید گوید معنی وی آنست که گویا هر دو را یک عضو گردانیده و در اعضا هشت خواهند شد انتهی و در روایتی جبهه و انف آمده
 و در روایتی عوض جبهه وجه واقع شده و از اینجا است که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذاهب
 حنفیه سجده بجهه و انف هر دو فضل است و اگر یکی ازین دو کند کفایت است طحاوی در عیون المذاهب گفته ان ابا حنیفه یقول لو قصر علی الانف
 جاز و عندنا و الثلثة لا بلا عذر انتهی و از اینجا معلوم شد که اجزای سجود بر انف فقط مذاهب ابو حنیفه است و صاحبین او محمد بن حسن و ابو یوسف و غلام
 و ساندیس اگر بجهت نهادن نزد امام ابو حنیفه و صاحبین بی کراهت جائز نیست اگر بافت تنها کند نزد صاحبیه و امام شافعی جائز نیست و در روایتی از امام اعظم
 نیز جائز نبود و در روایتی دیگر جائز بگذاشت و الی بن و دو دست مرا کفین اند و در روایتی بهمین لفظ واقع شده در مصنفی گفته متفق اند
 بر آنکه کشف هر دو دست و بر آوردن آنها از آستین ضروری نیست انتهی و ذکر کتبین و دوزانو و نهادن دستها و زانو با سنت است نزد حنفیه
 و شافعیه و فقیه ابواللیث گوید که اگر زانو را بر زمین نهد جائز نبود کذا فی شرح ابن الهمم و اطراف القدمین و کمر انامی هر دو پا که این همه اعضا
 هفتگانه را در سجده بر زمین باید نهاد و اگر هر دو پا بر دارد نماز فاسد است و اگر یک پا بر دارد مکروه است و مراد از اطراف اقدام آنست که هر دو قدم را
 بر بطون اصابع هر دو قائم کند و هر دو عقب مرتفع باشند و ظهور قدین مستقبل قبله بوند چنانکه در حدیث ابو حمید در صفت سجود وارد شده و گفته اند که
 ضم اصابع یدین منسوب است زیرا که در صورت انفرج رؤس بعضی از آنها از قبله منحرف خواهد بود و اما اصابع رجلین پس در حدیث ابی حمید در باب
 صفة الصلوة گذشته و مستقبل باصابع رجلیه القبلة و این حدیث و لیل است بر وجوب سجود حسب کور زیرا که آنحضرت بلفظ اخبار ذکر کرده و امر رد
 نمی شود مگر بخیر صیغه افضل و این بنفید وجوب است و اختلاف است در سجود بر جبهه و انف ابو حنیفه بر تنها انف کافی گفته بدلیل اشاره سیده الی انف که سنت

واین و قریب العید گفته و الحجت آن مثل بذالایض تصریح بالجبهه و ان المکن ان یعتقد انما کما مضی و احد قد کف فی التسمیه و العبارة لانی الحكم الذی دل علیه انتمی
و نیز دلیل ابو صفیه حدیث سنی است که در آن حرف ذکر جهه است و ممکن جبهتک و این قریبه محل امرست در بخار غیر واجب و جوابش آنست که این است
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث سنی تا قریبه بر محل امر در حدیثی که در آن ذکر الف است بر مذاب باشد و چون تاخیر او فرض کنند
این زیادت مشرّع باشد و ممکن است که شریعتی متأخر باشد و با جهل تاریخ علی موجب زیادت مرجع بود بنا بر احتیاط و ظاهر حدیث عدم وجوب
کشف چیزی ازین اعضاست زیرا که مسامی سجود صادق است بر آن بنادان آن بر زمین بدون کشف و نیست خلاف در آن که کشف رکبتین
غیر واجب است زیرا که در آن خوف کشف عورت است و وجه اختلاف است بعضی گویند واجب است کشف آن سوطی روایت ابو داود و در اصل
که در آنحضرت مردی که سجد کرد و پهلوی آنحضرت و عمامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد و جبهه خود را و لیکن بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت
سجد میکردند و حال آنکه ستمای ایشان در عمامای ایشان است و سجد میکرد مردی از ایشان بر عمامه خود و حمله البیهقی گوشت هذا صح ما فی السجود
موقوف علی اصحابه و مردی است احادیث که آنحضرت سجد میکرد و بر عمامه از حدیث ابن عباس اخراج ابو نعیم فی الحلیه و در سنن او شضعفی است و در
حدیث ابن ابی اوفی است اخراج الطبرانی فی الاوسط و فی ضعف و از حدیث جابر و عدی و در وی دو متر و ک اند و از حدیث انس نزد ابن ابی حاتم
فی الصلوة و در وی ضعف است و بعضی و غیره این اخبار را ذکر کرده اند و گفته احادیث کان یسجد علی کور عمامه لا یثبت فیها شیء یعنی مرفوعا و احادیث
جانبین غیر نامض اند بر ایجاب قول وی یسجد علی جهته صادق است بر هر دو امر و اگر چه با عدم حائل اظهر باشد پس اصل جواز امرین است و اما حدیث
نخواب شکرنا الی رسول الله صلی الله علیه سلم حرالمضا فی جبابنا و القنا فلم یثکننا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا
نه بر عمامه بلکه در حدیث دیگرست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گستر و جامه خود را از شدت گرمی پیر سجد میکرد و بر آن و شاید که در امثال این خلفا
نیست خلفائی که هست و وجود بر محمول است که آن محل نزاع است و حدیث انس محتملست متفق علیه و فی روایه امرنا ای ایها الامم و
روایه امر النبی صلی الله علیه وسلم و این هر سه روایت بخاری راست و تمام این حدیث این است و لا یکف الثیاب و لا تشع یعنی
و امر کرده شده ام که نگر دارم و فراموش نیارم جامه را و نه سوار نماز اگر داوردن جامه چنانکه در هنگام سجود رختن جامه را اگر داند تا خاک آلوده نشوند
باین این عرض همین طور گردانیده ام بر زنند بعضی مکرستن عذبه و ستانند و نیدن و دل آن دارند و مکرستن در نماز بعضی مستحب اند و بعضی مکروه و فراموش
آوردن مجموع کردن آنماست در زیر دستا و بعضی گویند مکروه آنست که بپوشد یا بپوشد و اگر داند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست
و سخن این بحکیمه روایت است از عبداللہ بن مالک ابن نجیحہ بنضم موحده و فتح ممل نام مادر عبداللہ است و مالک نام پدر است و لهذا مالک را
بنام بن میخوانند و الف را بر سر این اثبات میکنند تا ندانند که مالک بن نجیحہ است بلکه عبداللہ را و وصفت است یکی ابن مالک و این بحکیمه و در شیخ
بابن بحکیمه و این مالک مشهور نیست و در صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مرود امارت معاویه مابین ستمه اربع و خمسین
یا ثمان و خمسین قنوی و در تمذیب گفته پس و در صحابی اند که شغری ذکر کرده که بحکیمه مادر وی از صحابیات است و مالک پس قریب است بلکه قرات
و سکون عجمه موحده و بر حال میگوید عبداللہ بن نجیحہ انصاری رضی الله عنه ان الشبی صلی الله علیه وسلم کان اذا صلی
فخرج بین یدیه بود آنحضرت چون نماز میگذاشت و کشاده میداشت و فرجه می گذاشت میان هر دو دست خود و در روایتی بجای صلی سجاده فرجه
بفتح فاء تشدید است و در آخر جمیع اینها است از بیک او است و در سید است و ظاهر روایت آنست که تفریح در رکوع و سجود هر دو دست
و لیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده و مقید بسجود نموده پس مطلق محمول باشد بر آن و حدیث دلیل است بر فعل این معیت و نماز و گفته اند که حرکت بر آن

اظهار هر عضو مخصوصه تا متعجب گردانید و دیگری و انسان واحد و سجود و بنوعی استعدا باشد و مقتضای شش فعال هر عضو است بنفسه و عدم اعتماد بعض اعضا
 بر بعضی این معنی نیز بطرفی از حضرت ابن عمر صحیح واقع شده با سنا و ضعیف که اقتراض کلن بجز اقتراض سبع و عقدا کلن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کن
 هر دو دوش خود و چون کردی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و من و مسلم است از حدیث میمونه که بود آنحضرت تجافی میکرد بر هر دو دست خود تا آنکه اگر
 همیشه ظاهر بگذرد و ظاهر حدیث اول این حدیث مع قوله ملکوا ابا بیتونی اصل مقتضی وجوب است و لیکن ابو داود و از حدیث ابو هریره باین لفظ آورده
 که شکایت کردند اصحاب آنحضرت مشقت سجود را بر خود وقتی که فرج میگذاشتند فرمود که تعانت کنید بزنونها و ترجمه کرد ابو داود برای آن باب را باین حرف
 الرخصة فی ترک التفریح این عجلان که یکی از ارباب این حدیث است گفته است تعانت بزنونها چنین است که بنهد یکی از دواتر پنج خود بر یکی از دواتر خود
 وقتی که دراز باشد سجود پس این دال است بر آنکه تفریح واجب نیست حتی بید و بیاض البطیکه تا آنکه ظاهر میشود سفیدی هر دو بغل آنحضرت شیخ و
 ترجمه گفته ظاهر درین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود و با ظهور موضع اوست و بیاض البطیکه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سفید بود چنانچه نام بدن نمیکرد و سیاه که در مردم دیگری باشد انتی چنانکه تصریح کرده است بران طبری در کتاب الاستقراء کتاب الاحکام و گفته که از
 خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبود بخلاف غیری و همچنین قرطبی گفته و زیاده کرده که نبود موی در آن و عقب کرد او را
 صاحب تقریب الاسانید و گفت ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مونا باشد او را کذا قال المناوی و لیکن در سبل السلام گفته
 که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت لابس قمیص نبود در نوقت زیرا که اگرچه لابس آن باشد تا هم اطراف البطن غایب می تواند شد چه آستینهای
 قمیص اهل آن عصر غیر طویل بودند پس ممکن است که دیده شود بغل آستین نیست دلالت در آن بر آنکه بغل شریف آنحضرت موی نداشت که قبل
 زیرا که ممکن است که مراد در وقت اطراف البطن باشد نه باطن آن هر دو جانی که نبوت آن جا دیده نمی شود مگر تکلف و اگر ثابت شود که نبودن شعر بط
 از خواص اوست که اقبل فلا اشکال انتی متفق علیه شیخ عبد الحق دهلوی رح و در راج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن
 و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث متفق البطیکه نیز آمده یعنی میگویند آنحضرت موی بغل را در بعضی عفره البطیکه واقع شده و عفره بیاض
 غیر خالص را گویند کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخ باز زدند و موی است از بعضی صحابه که گفت ختم کرد مرا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بسوی خود پس دید برین از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک انتی حکم الابرار ابن عازب الانصاری الحارثی الاوسی و بنی
 صحابی مشهور است و اول مشاهدوی خندق است نازل شد کوفه را و فتح کرد رختی را در صحنه ۲۴ و بود با هلی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و در آن
 و مورد کوفه را یام مصعب بن النزیمر روی عنه خلق کثیر گنیت بر او ابو عماره است فی الاثر و عازب نیز صحابی است اما مشهور نیست صحبت وی قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجدت فضغ کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین و ارفع مرفقیک
 و بردار هر دو آنچه خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آستینها بر زمین و بچسباندند بهلویهای خود را که در سر داخل و انتی است و در
 حدیث یزید بن ابی حبیب است که گذشت آنحضرت بر دوزن که نماز میگذاشتند پس سرش را بر زمین سجده کردند و خیمه شامه و وضعم کنید بعضی بچسباندند بسوی زمین
 زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرجه ابو داود فی مراسیله قال البیهقی و هذا المرسل احسن من موصوفین فیسه مرد و حدیث موصوفین است که بعضی آنرا
 در سنن خود ذکر کرده و تضعیف آنرا نموده رواه مسلم حدیث دلیل است بر وجوب این بیعت بنا بر روایان و علما آنرا عمل کرده اند و در
 و گفته اند که کف دست دروی آنست که شپه است بتواضع و اتم است در تمکین چهار دالت بر زمین و ابعده است از بیعت کسالی زیرا که منیف است بکف دست
 و حالش مشعر است بتواضع و نماز و قلت اعتنا بدان و اقبال بران و از سنت است تفریح اصابع در رکوع بنا بر روایت ابو داود و از حدیث ابی نعیم

عنه انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فاذا كان في وتر من صلاته لم ينهض حتى يستوي قاعداً أو يدياً فخر
 له نماز میگذرد و پس چون می بود و طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استوار بار نمی نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده نمی نشست
 پس از آن برینخواست و در لفظی از بخاری آمده پس چون بر می داشت سر خود از سجده ثانیه نمی نشست اعتماد میکرد بر زمین پست برینخواست
 و هم بخاری راست از حدیث ابوهریره و قصه مسی پست بر دار سر خود از سجده تا آنکه مطمئن شوی در آنکه شسته و لیکن در روایتی دیگر این
 آمده حتی مطمئن قیام و این شبیه است و نزد ابو داود و مست از حدیث ابی حمید در صفت صلوة آنحضرت تمام بودی ساکت احتیاجی نشی و طبعه و قعد حتی
 سجد کل عضو فی موضع ثم نهض و این حدیث دلیل است بر شریعت این قعد در میان سجده ثانیه از رکعت اولی و رکعت ثانیه پست نهوض بدست
 و ای رکعت ثانیه یا رابعه و این اجلسه سترحت ناسند و شافعیه باین قائل اند و نزول ایشان سخت است و کیفیت آن کیفیت جلوس قعد اولی
 و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع است و گویند که آنجا که بوجوب است
 نذر و حاجت بود و بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سخت نیست و متکلم امام شافعی همین حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن نویر
 صحیح است عمل بر دست نزد اهل علم و همین قائل اند بعضی از اصحاب انشی و دلیل حنفیه حدیث ابوهریره است که هرگز نمی آورد که گفت بود رسول خدا صلی
 علیه و سلم برینخواست بر صد و قدین یعنی به آنکه بنشیند اما بعضی طرق این حدیث ضعیف است لیکن شیخ ابن العلام گفته که صحیح الاصل است ابن ابی شیبہ
 از ابن مسعود آورده که وی برینخواست بر صد و قدین خود به آنکه بنشیند و از عمر علی ابن عمر و ابن بکر بن حنین آورده اند از عثمان بن ابی عیاش آورده که در میان
 بسیار از اصحاب که چون بر می داشتند سر از سجده دوم از رکعت اولی ثانیه برینخواستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و حدیث و اهل بن حجر است و صفت صلوة
 آنحضرت بلفظ دو کان از ارفع راسه من سجدة ثم نهض و لیکن فقهی تضعیف کرده بر روایت ابن منذر از حدیث عثمان که گذشت تشیع
 در ترجمه گفته و اگر بعضی احادیث و اخبار برخلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن ضرورت خواهد بود انستی گویم حادثی که در ترک این جلسه آمده ضعیف است کما غرت
 و اخبار که در اثبات آن آورده و صحیح است پس محاضرات خواهد شد ضعیف و صحیح چون خبر و تجا سارض خبر نخواهد شد با خبر صحابه و غیر هم چه رسد خصوصاً
 حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی است تحلیل کبر سن و ضرورت بدون اعتماد بر دلیل از حدیث ابدای احتمال است در برابر استدلالات
 قلائد باین قعد و بعضی الفاظ حدیث مسی هم مذکور شده و ظاهرش مشعوب است و لیکن در علم من هیچ یکی بآن قائل نشده و در سبیل گفته جواب
 از همه آنست که هر که این رکعت بجهت آن کرده که سنت است و هر که ترک کرد فذلک انتهی رواه البخاری و کفی به روایت و حجة علی من خالفه و عنه النس
 بن مالک رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قنت شهراً بعد الشروع بدستیکه رسول خدا قنوت کرد و دست
 یکماه بعد کوع یدعو علی احیاء من العرب دعای بر سیکر بر قبیلما از قبائل عرب و وارد شده است تعیین ایشان که آنرا عل و حصیه بنو لویان
 بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند شعر ترکیه پست ترک کرد قنوت را و در بر گفته یعنی دعا را نه قنوت را متفق علیه لفظ حدیث و بخاری
 مطولاً این است از عاصم احوال که گفت پرسیدم انس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده است گفتم پیش از کوع یا بعد از آن گفت قبل از کوع
 گفتم فلانی از تو خبرم داده که بعد از کوع است گفت وی دروغ گفت جزین نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد کوع یکماه گمان میکنم
 که وی فرستاد تو می آید که گفته میشد ایشان را قرار بفتاکس بودند بسوی قومی از مشرکان پس آنها خد کردند و گشتند قرار را و بودند میان آنها و رسول خدا
 بعد پس قنوت کرد تا یکماه بدو عاصم و در ایشان و لا حمداً و الحمد و الحمد و الحمد من حدیث انس من وجه آخر و رواه البیهقی من حدیث
 عبید الله بن موسی و ابی نعیم و حجة الحاکم فی کتاب القنوت لیکن تضعیف کرده اند این موسی را و گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح است از طریق

برای مسلمانان و بر کافران بعد رکوع یا قبل وی و ترک نکردن آن را این معنی که آن نزدیک ثابته هم خوانده نمی شود انتهى **و عن** ابی مالک
 سعید بن طارق بن اشیم بر وزن احر الا شجعی و اورا ابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده و لیکن صحیح سعیدست بغیر تحتیه
 ابن عبد البر گفته طارق معدودست در کوفین روایت کرد از وی پس وی سعد قال گفت سعد قلت لابی گفتم مرید خود را یا ابنت قد صلیت
 خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پدر برستی که تو نماز نداشتی پس آنحضرت و هر چهار خلیفه
 وی و در روایتی هبابا کوفه یعنی اینجا و کوفه و این متعلق بعلی است زیرا که نمازش کوفه پس علی بودند خلفای ثلثه نخواستن نزدیکی پنج سال
 افکاروا یفتنون فی الجهر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند در نماز صبح و جز آن از نمازهای پنجگانه قال گفت ای جمعی محدث ای
 پس کن این که میخوانند و موافقت بر آن نمایند بدعت است نوید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یک ماه که در وقت صبح خوانده بعده ترک
 داده چنانکه گذشت طبعی گفت لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی است و جماعتی دیگر شهادت با ثبات آن داده
 مثل حسن و ابی هریره و انس و ابن عباس و غیر هم و در سبیل گفته و مروی است خلافت آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو باین وجه است که گاهی
 قنوت کردند و گاهی نکردند و اما ابو حنیفه و غیره منعی گویند باین حدیث زیرا که چون محدث شد بدعت باشد و بدعت منعی است مستلزم
 رواه الخمسة الا ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سنن او حسن است کذا فی التلخیص شیخ و در ترجمه گفت ابن اولیای
 بر مذہب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند از این این که آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده
 علماء اند و بسیار اند و واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت بخواند آنحضرت
 در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت است و همچنین روایت کرده شده است از امام سلمه که نفی کرد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم انتهى گویم خالی است از تکلف زیرا که اثبات
 نفی در سنن است و احادیث اثبات صحیح پس محارض نشود بدان و اثبات مقدم است بر نفی غایت مافی الباب آنکه فعل مره و ترک آخری و این منافی
 ثبوت و بقا نیست فی الجمله **و عن** ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام سبط رسول خدا و روحانی وی متولد شد در نصف رمضان
 سنه سه هجری ابن عبد البر گفت این اصح اقوال است بود علیم سلیم و در فضل و ورع او را داعی شده بترک ملک دنیا بیعت کردند با و
 بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا هفت ماه و با بجان وی و در کوفه بیعت زیاد از چهل هزار کس بودند وی کار خلافت بجای گذاشت
 در نصف جمادی الاولی سنه ام ربه فیا مع الله و رب فی الدنیا الدنیه و هو سید شباب اهل الجنه و سبیل السلام گفته فضائل آنحضرت قد و کرنا منما شاطرا
 فی الروضه الندیة انتهى و در کتاب استیعاب در فضائل او احاطت بسید کرده پسرش حسن بن حسن و جماعتی کثیر از وی را وی است قنوتی منی الله
 فی سنه احدی و خمیسین و آنحضرت بطور عام حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیر می کرده که مثل امام حسن همه ملک مال پر خور و رفاهیه و رغبت فیا مع الله
 گذاشت و تمام عمر نزد و توکل و تقوی بسر برد و هر چند از اولاد حسین بود اما کار حسن کرد از اینجا است که او را اولاد حسن خوانند و بگفت که شیخ حسین گفت
 اول آن خرسبتی دارد حق تعالی ما را هم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طبقه ایشان نموده دارد و میرانند آمین ثم آمین قال الله تعالی رسول الله صلی
 الله علیه وسلم کلما یاقوهن فی قنوت الوتر گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا و ما را مشتعل چند عکمه میگویم آنرا در قنوت و شرط هر آنست که
 آنحضرت وی را دعائی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خواند و لیکن می گویند در بعضی روایات آمده است که آنحضرت منعی است
 علیه سلم فرمود بگردان این را در و تر خود و این روایت غریب است و لهذا سبیل گفته و پیش سیه بیان لحظه انتهى و اکثر روایات منعی آمده که کان

یعلمنا انه الدعاء و تنبيه كرهه است ابن خزيمة وابن حبان بریکه قول می فی قنوت البوتر متفر دست بدان البواحق عن یزید بن ابی مریم و تبعه ابنا و لولس
 و اسرائیل گفت و روایت کرده است آنرا شعبه و وی حفظ است پس ذکر نکرد در وی قنوت را و نه و ترا بلکه گفت کان یعلمنا الدعاء و نصف تلخیص و تدریس
 قول ابن حبان ایراد کرده تمام بحث را آنجا بایر و دید و حافظ ابن القیم در بیهی نبوی گفته زیاده کرد حاکم در مستدرک قال علمنی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی وتری اذا رفعت راسی و لم یمن الا سجود و رواه ابن حبان فی صحیح و لفظه سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یدعوانتی و ابجلم قنوت شافیه یمن
 و روتر فخر و نز و حقیه اللهم انما نستعینک است اما سندش از حدیث پید نیست ابن حجر مکی در تحفة المحتاج شرح المنہل گفته لم یأت عنه صلح فی شیء
 انما اخترع عمر و تبعوه انتهى و ابن علان در شرح اذکار گفته قول لم یأت الخ ای بسند صحیح موصول انتهى گویم ابو بکر بن شیبہ آنرا از ابن مسعود و ابو داود و آنرا
 و میراث آورده و تفاوت بعض الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع است و گفته اند که افضل آنست که هر دو بخوانند ابن حجر مکی در ایجاب شرح عباب گفته
 و لواتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی الله عنه الذی صح عنه انه کان یقنت به فی الصبح لا الوتر كما رواه البیهقی و غیره فخرج و اذا جمع بینهما
 قدم الاول و هو اللهم اهْدِنِ لَنَا سُبُلَ السَّلَامِ فی الوتر انتهى اللّٰهُمَّ اهْدِنِ لَنَا سُبُلَ السَّلَامِ فیما بین هدیبت خدا یا راه نما مراد میان آن کسانی که راه راست
 نموده ایشان را و عافنی فیمن عافیت و عافیت ده مراد منمن آن کسانی که عافیت داده ایشان را مراد عافیت سلامت است از جمیع
 آفات دنیا و آخرت و قولنی فیمن تولیت و دوست دارم را و ستوتی امرن باش و بر ذمه لطف کردم خود گیر همه کارهای مرا و بارش لی
 فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مراد چیزی که داده از نعمتها و قنی شتر ما قضیت و نگاه دار مرا از بدی آنچه قضا کرده و تقدیر نموده
 و طلب قایت ازین باعتبار ظاهر باب آلات است و لا یزال نحو اثبات در آن جاری است فانك تقضي ولا یقضي عليك پس
 برستی که تو حکم میکنی بهر چه خواهی و حکم کرده نمی شود بر تو و آنکه لا یدل من والیت بدستی که شان این است که خواری شود کسی که دوست
 داری تو آنرا سخ عزیز تو خواری نه پس بزرگسخت تیار گفت ربتا و تعالیت بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی رواه الخساسة یحیی احمد
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی و یحیی و حدیث دلیل است بر مشروعیت قنوت
 و صلوة و ترا و این مجمع علیه است و نصف اخیر از رمضان و زاد الطبرانی و البیهقی و لا یجوز من عادیث و گرامی و غالب نمی شود
 کسی که دشمن داری تو آنرا یغفر بکسر طه است علی الاصح و این زیادت بعد قول می است و لا یدل من والیت نصف و تلخیص گفته و واقع شد
 ما را سند این زیادت بطریق عالی متصل سماع و قرارت بر ابی الفرج بن حماد انتهى و گفت رافعی این زیادت ثابت است و حدیث مگر آنکه گفت کذوب
 و خلاصه که روایت کرده است آنرا بیهقی بسند ضعیف انتهى و گفت شیخ در ترجمه زیاده کرد دشمنی این کلمات را نیز فلک الحمد علی ما قضیت
 استغفرک اللهم و متوب الیک رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچه تقدیر کرده طلب خفرت میکنم ترا اغفر و
 و توبه میکنم بسوی تو ای سب من بیامرز و مهربانی کن تو بهترین مهربانی کنندگان فی انتهى و لیکن مخرج صحیح این زیادت معلوم نیست و زاد النسائی
 من وجه اخر فی اخره و زیاده کرد نسائی از وجه دیگر و آخر این قنوت این کلمات را و صل الله علیه و سلم و رحمت کامله آتی نازل باد بر
 پیغمبر علیه الصلوة و السلام نصف و تخریج احادیث اذکار و وی گفته این زیادت غریب است ثابت نمی شود زیرا که در وی عهد الشیخین است
 و وی معروف نیست و برین قول که می عبد الله بن علی بن حسین بن علی شمسش منقطع باشد زیرا که وی جماعت ندارد و از نعم خود حسن پس از اینجا
 مبین شد که این حدیث بنابر جمالت ماوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتهى و للبيهقي عن ابن عباس رضي الله عنه قال كان رسول الله
 یقول اذا خضعت صلی الله علیه و سلم یعلمنا دعاء ندعوا به فی القنوت من صلوة الصبح می آموخت ما را دعائی که بخوانیم

وکنیم از او قنوت از نماز صبح تصنف در اینجا اجمال بجا برده و در تخریج افکار نوزی از روایت بی‌حق گفته اللهم اهدنی الی آخره در صفی است ابو نعیم
گفت قنوت خواند و چیزی از نماز بای فایضه و بخواند و در تمام سال یعنی حدیث نزدیک و محمول بر همین است و نوز و شافعی خواندن قنوت در نماز فجر است
و ان سائر فایضه و قنوت در وتر نیست نزدیک و می مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نوز و شافعی بعد رکوع است و عروه بن الزبیر قبل
از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی و قنوت چهار باید کرد و حدیث ابو هریره و تقدیران تائید گویند حدیث
ابن عباس و در قنوت و تفریق اختلاف علماء است مذهب ابن مسعود و و ارم قنوت است و در وتر و همین است مختار رضایان لوری و ابن المبارک
و ایضا حنفیه و جماعه بان رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذهب مالک شافعی و اقوی درین باب مذهب احمد
و اسحق است که اگر نازل از نوازل بر مسلمین برسد قنوت و صبح خاصه و در سائر صلوة عامه مستحب است و قنوت و وتر در آخر نصف رمضان تا که است
و در تمام سال مستحب است و الله اعلم انتهى و فی سنده ضعف و در سندین روایت ضعف است زیرا که مروی است بطریق عبد الرحمن بن هریر
مضعف و تلخیص است احتیاج است بسوی گفته حال می انتهی پس ضعف می من حدیث الجماله باشد و نیز مروی است از طریق یزید بن ابی مریم و در
سندش نیز مجهول است اما بر او شش هر دو دست نزدیک خواندن و عامی قنوت پس روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان منع بدین
میکردند در آن نیست حجت و ما نحن فیہ و لهذا رویه بان شرح موهوب الرحمن گفته و لم نقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین و التکبیر و الا علی یقتضی وجوب
القنوت و قول صاحب اللمایة بقوله صلوا لحسن حين علمه و عار القنوت اجعل بذانی و ترك لم يوجد فی لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لای دلیل علی الوجوب لعدم الجمع
میں فاذا لم یجب علی المأمور لا یجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الیدی الا فی سبع مواطن لم یجد الاثر منها الا فی اثنتی عشر و فی سنده
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجد احدکم فلا یدرک کما یدرک البعیر چون بسجده رود یک
از شما بر باید که نشین چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانو را پیشتر و که جمع یدیه قبل رکبته و باید که بنهد دو دست پایش از زانو گرفته
که وضع بین پش از رکبتین و اول امر بود و باز مامور شدند بوضع رکبتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعشع بدان آنچه التلخیص
یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و لغت و اقطنی می دانم که شنید از ابی الزناد و یانه و ترمذی گفته غریب است
نمی شناسم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد و همین وجه و نسائی نیز از آن حدیث ابو هریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و لیضع یدیه قبل رکبته و ابو داود
از حدیث ابو هریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد و برایت میکرد و در دو دست خود پش از زانو و مثله اخراج را در وی من حدیث شمر
و هو الشاهد الذی سیشره المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن حدید بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم با کرمی نماز میکرد
دست پش از زانو و زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانو پش از دستها و حدیث دلیل است بر تقدیم تعالی دست را بر زانو و وقت افتاد بسوی سجده
و ظاهر حدیث و وجوب است لایس کردن و این نمی است و امر بقوله و یتبع کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شده که مستحب است و اختلاف
کرده اند علماء در آن مذهب مالک از اعمی عمل برین حدیث است تا آنکه از اعمی گفته و یا فیتقم مردم را که می نمایند و شما پش از زانو با وقت بن ابی اود و هو قول اصحاب
الحدیث و شافعی حنفیه مالک روایتی عمل کرده اند بسوی اهل وهو و ان یعنی حدیث ابو هریره اقوی فی سنده قوی تر است و در سند خود من از حدیث
و اهل بن حجر بضم حا و سکون جیم و این حدیث اهل دلیل حنفیه شافعی است و هم مروی عن عمر بن عبد الله بن زرق و عن ابن مسعود و شافعی که او با بن قائل است احمد و
و جامع از علماء و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابو هریره است و ان خلاف مذهب امام شافعی است و نوز گفته ظاهر می شود ترجیح حدیث ابو هریره بر حدیث مالک بن انس
ترجیح داده اند حدیث اهل را و گفته اند حدیث ابو هریره مضطرب است زیرا که مروی است از وی و در این القی و تحقیق این حدیث را که در حدیث

و دیگر عقد تسعین است و صورت اولین است که قبض کند خضر و بنصر را و بسط کند سجده را و بپند سر ایام را بر سر و سلی و طلق کند و نرود خفیه و مختار در رکعت
امام احمد همین است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابو داود و از وائل بن حجر آمده است
و نرود مالک قبض کند و عمده انگشتان دست راست بسط کند سبابة را و شافعی را در کیفیت تخلیق و جوی دیگر است و آن نهادن سر انگشت سلی میان
دو عقد ایام است و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان اما مستقبل قبایه شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز
آمده و مختار بعضی خفیه این است غالباً علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و در تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف
آمده همین است در سبیل گفته الظاهر آنست که این الیهات و وجه الحکمة شغل کل عضو بعبادة انتهى و اشارت باصبعه السبابة و اشاره می کرد
ب انگشت سبابة که نام انگشتی است که هم سایه انگشت نرست و سبابة از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عربان است که بآن در مقام دشنام اشاره
کنند و در زبان شرح تمام می رسد است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحده نیت حق تعالی و صورت اشارت آنست
که بر دوار آنرا نرود تلفظ بکلام لا اله الا الله یا نرود تکلم بالله و مشهور آنست که بر دوار این انگشت را نرود نفی و بپند نرود اثبات و از بعضی اید شافعی منقول است
که بر دوشته وارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت کند و در حدیث وائل آمده که بر داشت آنحضرت انگشت خود پس دیدیم که حرکت میداد آنرا
و دعا میکرد بر آن رواه ابن خزيمة و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد بسبابة و حرکت نمیداد آنرا و اخراج احمد و ابو داود و النسائی و ابن حبان فی صحیح
بیستی گفته بچشم آن کیون مراده بالتحریک الاشارة لانکیر یترک کما حتی لا یبایض حدیث ابن الزبیر و فی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته مانند آنکه از خفیه ما را از انهر
و بپند و ستان این عمل عقد و اشاره ترک یافته و مختار نرود مستقیم همان اول است و در متاخرین ایشان خلا فی ظاهر شده و مختار نرود علمای حرمین و غیر
از بلاد عرب عمل آن است و محقق خفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اصل نشد تا شهادتین بسط کند و در وقت تملیل عقد اشارت کند تا عمل هر دو بطریق جمع
گردد و گفته است قول بمنع اشاره خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی متقی رح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجع ساخته اند
و در شرح سفر السعادت از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابة یعنی نرود الی حنیفه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابو یوسف و نجم الدین زاهد
گفته که مستغرق اند روایات از اصحاب با همه در بودن می سنت و چون مذاهب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این است و بسیاری
اخبار و آثار و در آن عمل بدان اولی و ارجح باشد انتهى و درین باب رساله ملا علی قاری و در آن تشنیع کرده بر کیدانی بر منع او از این اشاره و طعن او
بر محدثین گفته که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبود می این قول او کابل الحدیث کافی بود برای تکفیر وی و درین باب است رساله فارسی از شاه ولی الله
محدث دهلوی و مکتوبی از مرزا مظفر جانشان قدس سره که در آن از نظر حضرت محمد و الف ثانی شیخ احمد سرهندی عندهی معقول بابت عدم رفع ذکر کرده
و عمل خود بر آن ثابت نموده و مولانا محمد فاخر از آل ابادی رح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی مرحوم
پشاه خوب اندر خواب گفته از شما عجب است که اشارت بمسبحه نمی کنید از آن بازوی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم
تدبیراً و حدیثاً بسیار است و عمل بر آن جاری ساری است لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد و فی روایة لک و در روایتی مرسل است
و قبض اصابعه کلها و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را و اشارت بالتی سلی الایهام و اشاره کرد ب انگشتی که نزدیک است ب انگشت
در حجة الله البالغة و اردن است که لغمه کند از نو می خود را بدست چپ خود و بپند و عقد بچاه و سه و اشاره کند بسبابة و مروی است قبض و اصبع و طلقه
باقی و هر که گفت مذہب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن است بمسبحه وی خطا کرده نیست روایت و درایت معتقد وی چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا
در اصل ذکر نکرده و در موطا ذکر نموده و یا فتم بعضی که تمیز نمی کرد در میان قول ماکه نیست اشاره و ظاهر مذہب و درین قول ظاهر مذہب این است

کتابت اشاره و مقاسد جمل و تعصب بیش از احصاست انتفی و در بالا بدست گفته وقت شهادت اشارت کند این اشارت از اید اربعه مرویست لیکن مشهور و بدیهه است که اشارت کنند و انگشتان بر دو دست متوجه قبله دارند و انتفی و در مختار گفت متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کنند بسبب کردن رسول علیه الصلوة والسلام و بطرف امام محمد بلکه امام اعظم نیز اشارت نسبت کرده اند و از بعضی کتب نقل کرده که مفتی بنزد ما اشاره است به این صحیح و در تحفه مستحب گفته و در طحاوی گوید سنت غیر منوکره است **و عن عبد الله بن مسعود** رضي الله عنه قال گفت ابن مسعود بودیم با چمن غار میگردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم می گفتیم یا السلام علی الله میش از سلام فرستادن برندگان بی سببانه و می گفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام بر قافان پس هرگاه که برگشت از غار التفقت علینا و کرد بسوی ما رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال پس نه بود و گوید سلام است بر خدا زیرا که خدا خود سلام است اذ صلی احدکم فلیقل بلکه چون نماز گذاردی از شما پس باید که بگوید اهل بیت الطحیيات لله همه عبادات قولیه مر خدا است و تحیات جمع تحیت است و حسیل گفته معنی تحیت بقا و دوام یا عظمت یا سلامت از آفات یا همه انواع تعظیم است و الصلوات و همه عبادات بدنیه اعم از فرض نفی یا دعوات یا رحمت یا نماز پنجگانه و الطحیيات و همه عبادات مالدیه زیرا که قاعده است که چون کسی در حضرت ملوک و اید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از آن خدمت کند و تذلل نماید بعد از آن تحفه درگاه بگذارد تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و نوی گفت اعظم جمع آورد زیرا که هر ملوک را از عرب و عجم تحیتها بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را و اصحاب ایشان بدان پس فرمود و تحیات همه مراد از است و دیگران را عاریتی بیش نیست شهر خدای راست بزرگی و ملک بی انباز نه دیگر هر که به مبنی بعاریت و دوست و وزیر او بطیبات کلام طیب و حسن است که ثنا کند بدان خدا را و ذکر کند او را یا اقوال صالحه یا اعمال صالحه است یا اعم از این و طبیعت آن بودن است خالص از شوائب ریاء و غیره و تحیات مبتداست و خبرش بلند است و صلوات و طیبات معطوف است بر آن و خبر هر دو مجزوف است و فیه تقادیر

السلام یعنی سلامیکه هر واحد از اشیاء شناسد علیک ایها الشیء و رحمة الله و برکاته بر تو ای پیغمبر و مرئیانی خدا و از این نهیهای غیر در کرم وی تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم اولاً بسلام بنا بر عظم حق دی است بر ایشان و لهذا تقدیم کردند آنرا بر تسلیم نه و پس سلام کردند بر خود با و و چه خطاب آنحضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت و حین تعلیم است نیز بر همان لفظ اهل گذشت تا ایشان را تذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه لغیب العین موبنان قره العین بنابر آن است در جمیع احوال و اوقات خصیصه و حالت عبادات و التواضیع و انکشاف درین حال همیشه و قوی است و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سر بیان حقیقت محمدیه است علیه الصلوة والسلام و در ذلالت وجود است افراد مکانات پس آنحضرت در ذلالت مصلیان موجود و حاضر است پس صلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا با نور قرب و اسرار معرفت منور و فائز گردد و آری شهر در راه عشق و محبت قرب و انعقاد نیست و می نموده میان و عوامی فرستمت و السلام علیک یا سلام بر ما کرده و حاضر و هر که آید از ملائکه و مؤمنان انس و جن همه درین حال داخل اند و علی عباد الله الصالحین و بر تمامه بندگان که نیکو کارند حاضر و غایب دور و نزدیک و بر زمین و بر آسمان و صلح فساد است بنده صلح آن بود که او ای حق میبود بر وجهی که فرموده اند چنانچه باید بجای آورد و استقامت بر او و زود و هیچ وجه ننگ و فساد در کارخانه حال غایب و باطن حق راه نیاید و صلح اعلی مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بر حق تعالی انبیاء و رسل را و صواب آنست که صلح را مرتب بسیار است بعضی افوق بعضی همه را بر قدر صلح نصیبی از سلامت حاصل است و اقصی جای و اسباب را بر صلح آنست که شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در فتوح مذهب ذکر کرده که الملح حالت زوال و فتنای مظلوم است و بودن بنده قائم

بر مرد حق و فعل او صلاح فی الحقیقه کسیست که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وی شده و بهیوتولی الصالحین و آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب نافع و دفع مضار و مفاسد خود باز داشته و بدقتیر متولی ترتیب می گشته بی انگار و اختیار و تدبیر فی نفس خود باشد مثل طفل رضیع بادیه ویت باغسل و گوی پیش چوگان انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی و افاقی سلامت خواهد بود و چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند اسلم تسلیم این معاطه خواهد بود و اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذکر بعضیها و اشخاص علی تعیین چیز ذات کریم خود که منبع تمام بركات و خیرات است منع تخصیص کرد و اشارت کرد بوجه آن فرمود بدرستی که گفتی که گوید بنده این در عمار امیر سداثر آن هر بنده صالح را که در زمین آسمان سبب حاجت تخصیص چیست بعد از آن ختم بر شهادتین کرد که خلاصه کار و عمل تمام اعمال است و فرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست سستی برای عبادت بحق جز وی پس این قصر افراد است زیرا که شرک عبادت میکردند خدا را و شرک می ساختند با او و غیر او را و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در جمیع روایات اصوات سسته همین لفظ عبده و رسوله است و ابن الاثیر در جامع الاصول قلم کرد و حدیث ابن مسعود را بلفظ و ان محمدا رسول الله آورد و آنرا بسوسه شیخین و غیره همانست که در و تابع شد او را برین و بنهم صاحب تیسیر الوصول و تابع هر دو شد جلال در ضو النهدار و زیاده که در این لفظ را که الله لفظ البخاری و لفظ بخاری همانست که مصنف ذکر کرده فتنه و باجمله چون آدمی بحقیقت اسلام متصف شد و در مقام قرب و قبول استیلا گشت اشاره کرد بدعا و سوال هر چه خواهد و فرمود شمر لیختر من الدعاء اعجبه فیدعوا بستر اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آید و بسوی می پسیند و عا کند و خواهد از خدا که گفته اند شهر از خدا خواهد و از غیر نخواهد بخدا که نیم بنده غیر و نه خدای دیگر است و زیاده که در ابو داود و ابن جریر حدیث لفظ به و نحوه للنسائی من و جاز بلفظ فلیدع و ثابهرش و جوب است بنا بر امر بدان و داعی مجاز است هر چه خواهد از غیر دنیا و آخرت نخواهد و رفت اند خفیه و مخفی و طاقوس باینکه دعا کند در نماز گزنجیزی که یافته می شود در قرآن و بعضی گفت اند دعا کنند گزنجیزی مانور و هر دو قول مردود است بقوله صلی الله علیه و سلم ثم لیختر من الدعاء اعجبه و فی لفظ البخاری من الشار ان اشار و این اطلاق است مروای را تا دعا کند بر چه خواهد و ابن سیرین گفته دعا کنند در نماز مگر با آخرت متفق عکیده و این تشدید و تاه خفیه است و حدیث دلیل است بر وجوب تشهد لقوله فلیقل رفته اند بسوی و جوبش عمرو ابن مسعود و ابو حنیفه و شافعی در قولی و صحیح گفته غیر واجب است بسبب تعلیم نکردن آنحضرت مرسی را و اختلاف کرده اند و الفاظ تشهد قائلان و جوب و سنت هر دو مختار اکثر حدیث ابن مسعود است فموا لا ارجح تصنف و تلخیص گفت حدیث ابن مسعود و تشهد متفق علی الصحو است و اکثر روایات در وی بتعریف السلام است و هر دو موضع و واقع شده است در روایت نسائی سلام علینا بتنکیه در هر دو جا و در روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنکیه آری ترندی گفت و این اصح حدیثی است که روایت کرده شن است و تشهد و عمل بروی است نزدیک اکثر اهل علم و مروی است بسند از خفیف که وی دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدرستی که مردم اختلاف کردند و تشهد فرمود بر شما باد تشهد ابن مسعود و گفت بزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من است حدیث ابن مسعود است که مروی است از وی رضی الله عنه بنیست و چند طریق و نمیدانم که مروی باشد از آنحضرت در تشهد ثابت ترا و وی و نه صحیح ترا و وی اسناد و نه مشهور ترا و وی بحال و نه اشد از وی و تظافر بکثرت رسانید و طرق و گفت مسلم جزین نیست که اجماع کردند مردم بر تشهد ابن مسعود زیرا که اصحاب می خلاف نمی گشتند بعضی ایشان در بعضی و غیر وی اختلاف کرده اند اصحابی می گفت محمد بن یحیی الذبلی حدیث ابن مسعود اصح چیزی است که مروی شد و تشهد و روایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن یزید که بر الحصب عمر امیه گفت

شنیدم در تشهد حسن از حدیث ابن مسعود و انتمی و مختار امام احمد نیز همین تشهد است و گفته اند که نماز بهر دو جائز است و لیکن سخن در اولی افضل
 و اللفظ للبخاری و این لفظ که مذکور شد من بخاری است و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت ما را یعنی آنحضرت تشهد فرمود
 و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسئلك من الخیر کما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بک من الشر کما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی
 اسئلك من خیر ما سئلك منه عبادک الصالحون و اعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و
 قنا عذاب النار و اللهم انی و الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث ابن مسعود و هو من اول ما افاده التشهد کما نقول قبل ان
 یقرض علی سنا التشهد بودیم ما که می گفتیم پیش از آنکه فرض گردانیده شود بر تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت تکوین
 این چنین و بگوید التمجیبات الی آخره و هست لال کرده اند ما این بر فرض نیست تشهد اخیر بقوله قبل ان یقرض و اقوله بگوید و ترویج کرده است نسائی
 برای ایجاب تشهد و لیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینة ابن عبد البر در سند کار گفته منفرد است ابن عیینة بقوله قبل ان یقرض و آخرت
 مثله الدارقطنی و البیهقی و صحاح و لا احمد و احمد است از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادله وجوب است ان التبی صلی الله علیه
 وسلم علمه التشهد و امر به ان یعلمه الناس بر سببیک آنحضرت تعلیم کرد او را تشهد و امر کرد که بیاموزد آنرا ببردگان آخر جدا حد
 عن ابی عبیدة عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التشهد و امره ان یعلمه الناس النجیات مذکور و در لفظی این است که گفت ابن مسعود
 گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکردم قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حقی که
 از آن مخفی نباشد همین است که هر تشهد از تشهدات مانده که خارج بخارج صحیح اندکافی است برای مصلی واضح تشهدات تشهد ابن مسعود است که حضرت یونسی
 آموخت و ثابت است و صحیحین غیرهما انتی و المسلم و مسلم است عن از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال کان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بود آنحضرت یعلمنا التشهد تعالیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی
 بتسمیه و سبحة و حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت التمجیبات المبارکات الصلوات الطیبات لله الی آخره تمام دی این است
 السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این لفظ مسلم
 را ابو داود و ترمذی و صحیح کذک لکنه متکبر و روایت کرد آنرا ابن ماجه بخیر مسلم لیکن چنین گفته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روایت کرده اند
 آنرا احمد و شافعی و ترمذی و لیکن لفظ اشهد و در دی زیادت سبکات است و حنف و داود و صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه
 برین تشهد است و در میان این دو تشهد و لفظ و معنی فی الجملة تفاوت است و این تشهد از افراد مسلم است و جز بخاری اصحاب یک تشهد است این را روایت
 کرده اند تصحیف و ترخیص گفته رواه مسلم و الشافعی و الترمذی و الدارقطنی و ابن ماجه و گفته شد شافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را تشهد
 گفت و یرم تشهد را واسع شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزد جمیع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سزانش که
 غیر آن اختیار کرده اند از آن صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف روایات در حرفی از آن بلکه نقل کرده اند آنرا فرمود
 بر یک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتی لفظا و تشهد امام مالک تشهد حضرت عمر است النجیات الزکیات مد الطیبات مد الصلوات علیک
 ایها النبی الی آخره رواه مالک و الشافعی و الحاکم و البیهقی با الفاظ الدارقطنی در علل گفته اختلاف نموده اند و آنکه این حدیث موقوف است بر عمر
 و روایت کرده اند آنرا بعضی متاخرین از ابن ابی اویس و فرموده آن و هم است و روایات تشهد بخلاف صحابه ابو موسی اشعری عایشه و عمر و بن جندب
 و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید اند و مروی است از ابو بکر موقوفه کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع الکلام

الذی فیما کور اندرجه الله الباکه گفته آمده است در تشهد صیغها صحیح آن تشهد بن مسعود است پسر تشد بن عباس و عمر و ابن منذر حرف قرآن مجید شافی و کافی است انتهى و عبارت صنفی درین مقام این است صیغ تشهد مؤدی از فرض است و اختلاف الیه در اختیار است و درین اختلاف بر دو طریقی قوی بهمی رسد پس باید گفت که بر صفتی که خواند مؤدی سنت است و عامل بختار مسلّم شافعی الفاظ متروکه را حذف کرده اقل تشهد گفته و این معنی قریب است بقاعدة تنقیح مناط والله اعلم **و عن** ابی محمد فضالة یفتح فابرون سجایة بن شیبید بن عیثم عن یفتح انفسا و هوسی صحابی است اول مشاهد او احد است مشاهد ابی را حاضر شده و بیعت کرد تحت الشجرة و حاضر شد خیر را انتقال کرد بیستام و ساکن شد دمشق و والی شد قضای دمشق را بر ای محابیه و در زمان خروج ابی بصیرین و مرد آنجا در بیست و ثلث و خمین بر قول صحیح رومی است بیست و مواله و غیره قال سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یدعو فی صلاته لم یحمد الله ولم یصل علی الذی صلی الله علیه وسلم گفت فضاله شنید رسول خدا امردی را که دعا میکرد در نماز خود و تحمید نکرد و ثنا نمود خدا را و درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عجّل هذا یرس مود شتابی کرد این مرد که دعا کرد پیش از حمد و صلوة بر من ثم دعا فقال اذا صلی احدکم فلیسب ایتحید بیه و الشناء علیه پسر طلبید او را و فرمود که چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که شروع کند بستاایش کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بر روی شمر یصلی علی النبی ثم یدعو بما شاء پسر درود فرستد بر پیغمبر خدا پسر دعا کند بهر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد و آنحضرت آن مرد را آداب نماز پیش از نوب حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعای حمد و صلوة باید گفت این حدیث لیل است بر وجوب تحمید و ثنا و صلوة بر آنحضرت و دعا بمایشاء و این موافق است در معنی حدیث بن مسعود و غیره زیرا که حدیث تشهد ثمن حمد و ثناست و این قوی است که ثابت شود که این دعا که آنحضرت آنرا شنیده در قعدة تشهد بود و در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعدة تشهد نیست اما ذکر مصنف این حدیث را در جداول است بر بودنش در تشهد گویا از سیاق حدیث دریافت و در وی لیل است بر تقدیم مسائل بین بدی المسائل و این نظیر ایاک نعبد و ایاک نستعین است که عبادت را که وسیله است مقدم کرد بر طلب کفایت **و رواه** احمد و ابن خزيمة و الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و صححه الترمذی و ابن حبان و الحاکم و در حدیث ابن مسعود است نزدیک ترمذی که گفت بودم من که نماز میکردم و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاضر بود و ابو بکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستیم بعد نماز آغاز کردم به ثنا بر خدا پسر بر پیغمبر خدا پسر دعا کردم برای خود پس فرمود آنحضرت دو بار سوال کن داده میشود بهم ترمذی از عمر بن الخطاب آورده که گفت دعا استاده کرده میشود میان آسمان و زمین بالا برده نمیشود یا نمیشود و از آن دعا چیزی تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابتش بر قوت بر نصایب است و درود خود مستجاب مقبول و بمصعد قبول اصل و وصول است بطویل و توسل وی دعای مجمل قبول میرسد شهر سوز سکین هوسی داشت که در کعبه رسید دست در پایی که بر تریز و نگاه رسید **و عن** ابی مسعود رضی الله عنه نامش عقبه بن عامر بن ثعلبة الانصاری الخزرجی البدری است حاضر شد عقبة ثانیة و بود پیغمبر حاضر نشد بر بلکه نزول کرده بود بیدر پس منسوب شد بموی وی ساکن شد کوفه را و مرد آنجا و خلافت علی رضی الله عنه سنها حدیث الثمینی و اربین هوسی بشیر و خلق سواه قال قال بشیر بن سعد بن ثعلبة الانصاری و الدلعان بن اشیة حاضر شد عقبة و ابی جعد او را بار رسول الله امرنا ان نصلی علیک گفت ابو مسعود گفت بشیر ای رسول خدا حکم کرد ما را خدا صلی تعالی تعالی ان الله و ملک کتبه یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیک و سلوا استلهم فکیف یصلی علیک پس مکیه و چون فرستم بر تو دستگت پس خاموش ماند آنحضرت و زیاده کرد و احمد و مسلم تا آنکه آرزو کردیم که کاش وی سوال نمیکرد

از آنحضرت تشرفتال پسر فرمود قولا بگو سید و این مفید و خوب است در مصفی گفته جمهور اهل علم بر آنند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مستحب است در تشهد اخیر غیر واجب و بسوی همین معنی ولالت میکاند لفظ ابن عمر و حضرت عایشه در باب تشهد و اما تشهد اول پس محل صلوة نیست
و امام شافعی نیز قائل است بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر در دو نفر تشهد نماز او صحیح نیست و در تشهد اول نزدیک شافعی مستحب است مترجم گوید
اقل صلوة اللهم صل علی محمد و آله است و اکمل آن این بیغنه است که مذکور شود و صلوة سنت است نزد جمهور و فرض است نزدیک شافعی و قول جمهور اقوی
می نماید انتهى اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت
علی ابراهیم فی العلمین انک حبیبک خداوند در دو فرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه در دو فرستاده بر آل ابراهیم و برکت ده
و افزون گردان خیر و نعمت را بر محمد چنانکه برکت داده بر آل ابراهیم در دو جهان بدرستی که توسطه حمید بیغنه مبالغه است بر وزن تحصیل معنی
مفعول مذکور و ثبوت در دوی یکسان است یعنی تو محمودی بجامدی که لائق عظمت شان تو باشد و این تعلیل است برای طلب صلوة زیرا که تو محمودی از جانب
افاضه انواع عنایات و زیارت برکات است بر پیغمبر آنکه تقرب می جوید بسوی تو باشتال امر تو که او ای رسالت باشد و تحمل که حمید بمعنی حامد باشد
یعنی تو ستاینده کسی که مستحق حمد است و محمد صلی الله علیه و سلم از احق عباد الله است بحسب لفظه و هذا النسب بالمقام محیی مبالغه ماحد است
و تعبیر بمعنی شرف است یعنی و بزرگ هستی و چون آنحضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهان آل ابراهیم کردند و آل جل اهل و عیال او را گویند و بمعنی
اتباع نیز آید و مراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند لفظه که کیف الصلوة علیکم اهل البیت در حدیث کعب بن عجره نزد بخاری و مسلم است اتباع که خاند
در جمله و علی عباد الله الصالحین و بعضی گفته اند که مراد آل در اینجا ذات شریف اوست چنانکه آل داود گویند و مراد داود علیه السلام باشد گویم
این احتمال صحیح است ولیکن در اینجا قرینه صارفه از معنی موجود است که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت است واقع شده
پس مراد اهل بیت آنحضرت باشند و تفسیر اهل بیت اختلاف است اصح اقوال این است که مراد آل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرام است باین
تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را صحابی اعرف است بمراد وی صلی الله علیه و سلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشرب
قد فسرهم آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل العباس و ابن القیم و رجال الاضام و تحقیق آل کلام فائق ننوده و ما از وی در اتحاف النبلاء نقل کرده
و السلام کما علیک و سلام فرستادن به چنان است که آموخته شد یا شما آنرا یعنی در تشهد و آن قول شماست السلام علیک ایها النبى
و رحمة الله وبرکاته علمتم بصیغه جمول و تشدید لام و در روایتی است بنیام معلوم و تخفیف لام و مفعول ثانی محذوف است ای کما علمتموه
رواه مسلم و رواه الحاکم و البیهقی من حدیث یحیی بن الساق عن جل من آل الخارث عن ابن مسعود عن النبى صلی الله علیه و سلم و رجال سنادش
ثقات اند مگر جل جارتی فلیع نظر فیہ و آخر جیشخان عن کعب بن عجره عن ابی حمید الساعدی و النسائی عن طلحة و الطبرانی عن سهل بن سعد و احمد
و النسائی عن یزید بن خارجة و درین حدیث اشکال کرده اند که بعضی تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت برابر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد
و جواب داده شده است که شهرت ظهور کافی است در تشبیه بی اشتراط کمال قوت و جوابهای دیگر داده اند مکررا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تا نام نکرده
و شیخ عبد الحق دهلوی و فرزند ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقلة است که در آن تمامه اجوبه مع ما لها و علیها
ذکر کرده اند این موضع بسط نیست و زاد ابن خزیمه فیہ و افزود ابن خزیمه در حدیث ابی مسعود و فکیف نصلی علیک اذا
نحی صلینا علیک فی صلاتنا پس چگونه در دو فرستیم بر تو ای رسول خدا و میگوید که باز بگذاریم مابرتو و نماز خود و ازینجا معلوم شد
که این صیغه را در نماز بعد تشهد باید خواند و نتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعا است پس دال نباشد بر ایجاب صلوة و نماز زیرا که متبادر است

صالحی از نماز فی قول صلواتنا صلوة شریفه است نه لغوی و حقیقت عرفیه مقدم است وقت تردد بین المعنیین و نیز ثابت شده است و وجوب دعا در آخر تشهد کما مر
من الامر به و در دو بر آنحضرت پیش از دعا واجب است لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام است ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل نماز آنک
بر وجوب بلحاظ این زیادت را نیز این حیال و دار قطنی و هاکم روایت کرده اند و آخرها ابو حاتم و ابن خزيمة فی صحیحهما و حدیث دالت میکند بر وجوب
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ائمه و شافعی و احناف و دلیل ایشان همین حدیث است
باز زیادت مذکور در سبیل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة است بر آل و آن قول احمد است و نیست عند براتی قائل وجوب صلوة باین حدیث
در قائل شدن بر وجوب آن بر آل زیرا که مأمور به واحد است و دعوی ثنوی و غیره اجماع را بر یک صلوة بر آل مندوب است مسلم نیست بلکه سیکی که جماع
بر آنحضرت تمام نمی شود و نه متمثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل است صلوة نفرستد زیرا که سائل گفت بود کیف فصله علیک و جواب
فرمود که آن صلوة است بروی بر آل می پس هر که ذکر آل نکرد و وی صلوة کیفیتی که بدان مأمور بود نفرستاد پس متمثل امر نبوی نشد و فصلی بر آنحضرت
نگردید و همچنین ائمه حدیث از قول کما صلیت الیه زیرا که این نیز از کیفیت مأمور به است و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بر وجوب بعضی الفاظ
و ندب بعضی پس نیست اورا دلیل بران و از اینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث شافعی و احناف و غیری نیست و پسریده شد
ازین بزمانه قایم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث باریب کیفیت صلوة هم برین پنج یعنی بر آنحضرت و بر آل می و ایشان
روایت آن اند و لیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خود با بوده است زیرا که در دولت امویہ انکار میکردند بر ذکر آل از عمل مردم بر یکی است
گرفت بطریق متابعت یکی مریک را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافعی این جواب در حواشی عمده کرده ایم انتمی و جمعی در جمیع شتیت
فی شرح ابیات التثبیت من باب سخن نقیص که در تفسیر جمع الیه و با جمیع صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از آنها کافی است
و در بعضی روایات و احادیث که در کتب آمده و ترجمت واقع شده و لیکن بصحت نرسیده و در حجة الله الیها الغفلة که صحیح صیغ صلوات این است اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد
و علی آل محمد و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید انتمی و جمعی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و در دو بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و صلوة از بندگان طلب فاضله رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از باب جن بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب است پس بعضی گفته اند
که واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض است یکبار در عمر خاند شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه و سلم و زیاده بران سبب
و سنون ارند و او که سنن اسلام و شمار آن است قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبری و نگردانند بر آن
آن وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود و صلوة و غفلت و زبده نشود و دران و بعضی از علما قول اول را صحیح داشته اند و شافعی در
تشهد فرض گفت و گفته اند که این قول از وی شاذ است هیچ یکی از علما دران شریک نیست و نزد ابو حنیفه واجب است فی الجمله و تشهد نیست
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار است و همچنین صیغ وی چه مانور و چه غیر آن بسیار است و درین باب کتب و رسائل مستقل ساخته اند
و شک نیست که آنچه ما قورست اصح و اباح است و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقالات اجازت است یا نه مختار جمهور آنست که مختص
بانبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود و بخفرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی
و بعضی گفته اند که حرام است یا مکرره تحریمی یا تنزیهی تشبیح و ترجمه گفته متعارف و متقدیم تسلیم بود بر این بیت رسول از ذریت و ازواج
مطلوبه و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتمی گویم هر کما قال و عن ابی هر برة رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تفهد احدكم فليستعذ بالله من اربع چون تشنه خواند یکی از شما در نماز خود پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و حذف تا از لفظ اربع بجهت حذف حد و دست و اصل اربع شیا است و در حقیقت پنج چیز است لیکن فتنه حیات و ممات یکی شمرند برای تقابل و چیز دیگر و لهذا عاده نکردند لفظ فتنه را در اول لفظ ممات يقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این است اللهم انی اعوذ بك من عذاب جهنم خداوند پناه میجویم بتو از عذاب و دوزخ و من عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب کور و من فتنه المحکبات و الممات و پناه میجویم بتو از ابتلاهای حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنه محیا آنچه موجب زیغ و زلل و سبیل و انحراف گردد و از راه راست و ثبات برین اسلام تحصیل مرصیات حق از انواع بلا و محن اسباب خلالات و بطالت که در مدت حیات می عارض میگردد و واقفان دنیا و شهوات و جهالات وی و اعظم آن و البیاض باشد امر خاتم است نزد موت و گفته اند که فتنه محیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنه ممات و سوسه شیطان در حالت نزع و حال منکرتکیر و اگر سوسه شیطان را داخل فتنه محیا دارند و فتنه ممات را مخصوص بفتنه قبر نیز وجهی دارد و در بخاری است انکم تقفون فی قبرکم مثل اولی قریب من فتنه الدجال و من شرف فتنه المسيح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمائش مسیح و قال که در آخر زمان براید و دعوی خدا فی کسند و با استدراج غواش عادات بردستی ظاهر گردد و مردم را گمراه گردانند فتنه دشت بمعنی امتحان و اختبار است و بر قتل و احراق و نعمت و غیره هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین معمله و حامی جمله در آخر و فی ضبط آخر و هذا الاصح اسم مشترک است اطلاق کرده میشود بر دجال علیه لعنة و بر عیسی علیه السلام ولیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و زوار او وی مقید اید چنانکه در اینجا است و دجال را مسیح گویند مسیح الارض و قیل انه ممسوح لعین و عیسی را مسیح گویند زیرا که بر اعدای بن ماری و مسیح بهین قیل لان زکریا مسیح و گفته اند زیرا که هر ذی عاهه را که مسیح میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاسوس گفته که وی در وجه تنمیه عیسی مسیح بجا ده قول جمع نموده متفق علیکه و در اینجا دلالت بر نبوت عذاب قبر و فی روایة لمسلم و در روایت ست مسلم از ابو هریره اذا فرغ احدکم من التشهد الاخبر چون فارغ گردد یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد نسائی بستر و عاقلند برای نفس خود چیزی که نمایان شود و او را این روایت اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه مأمور بهاد تشهد خیر است و حدیث دلیل است بر وجوب استعاذه و همین مذموب ظاهر به و این حزم گفته در تشهد اول هم واجب است نظر باطلاق لفظ متفق علیه و امر کرد طائوس پس خود را با عاده نماز وقتی که استعاذه نکرد و در آن گویا که وی نیز قائل بود و بطلان صلوة تارک است و جمهور آنرا حل کرده اند بر وجوب **و عن ابی بکر الصديق** رضي الله عنه انه قال قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء اذ عؤ به في صلاتي يا مولانا مراد عالمی که دعایم بان در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز درین محل مقرر بود و در اینجا دلیل بر طلب تعلیم از عالم سما و دعوات که مطلوب در آن جوامع کلام است قال فكل فرمید و گویا این عار و بخوان آنرا در نماز اللهم انی ظلمت نفسي ظلما کثیرا خداوند آنرا تحقیق منستم کرده ام بر نفس خودستم کردنی بسیار و اکثر روایات لفظ کثیر بنای شلته است و در بعضی روایات مسلم کثیر آمده و امام نووی در افکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبیل این را رد کرده و گفته جمع نکنند میان هر دو زیرا که دارد نشده مگر یکی ازین هر دو و جزین نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف است باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست با کتاب نهی عنه یا تقصیر از ادای مأموریه و لا یغفر الذنوب الا انت و فی امر مذموم گناهان را هیچ کس مگر تو و در وی اقرار بوجوه انیت است فاغفر لی پس یا مژ مرا و این استجاب مغفرت است مغفرة آمرزیدنی بزرگ نکره برای تعظیم است من عندك خاص از نزد تو چه هر چه از نزد اعلی

هیچ عبارتی محیط آن نتواند شد و ارحم منی و رحمت و مهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بدستیکه توئی آمرزنده گناہان و آمرز
کننده برینندگان و در وی توسلست بسوی می تعالی با ساسی او نزول طلب حاجات و استدفاع کروبات و برینکه صبر مقام معنی مناسب آن مقام ذکر کند
مثل لفظ غفور و رحیم نزول طلب مغفرت و نحو و ارزقنا و انت خیر الرازقین نزول طلب رزق و قرآن مجید و ادعیه نبویه معلومت باین مستغنی علیه
حدیث دلیلست بر شریعت و عباد نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل و از محلات اوست بعد تشهد و در دو استعاذه لقوله فليختر من الدعاء ما شاء
و وارد شده است در دو عابد تشهد الفاظ دیگر نیز از آنجمله حدیث جابرست نزول سائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام الله
واحسن الهمدی هدی محمد و ابوداود از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم آلف علی الخیر طوبیانا و صلح ذات بیننا
و اهدنا سبیل السلام و یجنا من الظلمات الی النور و یجتنبنا الفواحش و الفتن ما ظهر منها و ما بطن و بارک لنا فی اسماعنا و ابصارنا و قلوبنا و ازواجنا
و ذریاتنا و ثبت علینا انک انت التواب الرحیم و اجعلنا شاکرین مثنین بها قائلها و اتمها علینا و هم نزول ابوداودست از بعض صحابه که گفت آنحضرت
مردی را چگونگی میگوئی در نماز گفت تشهد بخوانم پسر میگوید اللهم انی اسألك الجنة و اعودک من النار و لیکن خوش نمیدارم دندنه ترا و نه دندنه معاذا
پس سر مود آنحضرت حول ذلک ندندن انا و معاذا تو وی و از ذکر گفته دندنه کلامیست که معنی آن فهمیده نشود و معنی حولها ندندن آنست که حول
الجنة و النار و حول مسألتها که یکی سوال طلبست و دیگر سوال استعاذه و از اینجا معلوم شد که انسان مخیرست بر لفظی عبارتی که خواهد از آثار غیره خواست

و عن و اشبل بن حجر رضی الله عنه قال صلیت مع الشیخ صلی الله علیه وسلم فكان یسئله عن یحیی
گفت و ائمن نماز گذاردم بار رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله و بركاته
و در روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمن و شمال خود گویا من می بینم بسوی صفیة رخسار شریف وی و در روایتی تا آنکه دیدیم ما
سفیدی رخسار وی آخر چرخه سلم و نسائی و عن شماله و سلام میداد از چپای خود السلام علیکم ورحمة الله و بركاته
و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیدیم می شد سفیدی رخسار راست و چپ وی از اینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود
که بیاض خد مبارک مرتبی می شد رواه ابوداود ابوداود این حدیث را از علقمة بن اعلی عن ابیه روایت کرده و مصنف در تلخیصش پیش بسوی مراد
بن اعلی کرده و گفته وی از پدر سماعت ندارد پس محلل شد بانقطاع و در اینجا گفته با سند صحیح و چون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم
که از علقمة بن اعلی عن ابیه روایت کرده است و سماعت علقمة از ابیه ثابتست پس حدیث سالم باشد از انقطاع و تصحیح مصنف حدیث را در اینجا
اولی باشد اگرچه مخالف چیزیست که در تلخیص گفته و حدیث تسلیم را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند با حدیث مختلفه که در وی صحیح حسن
و ضعیف و متروک همه است و همه این احادیث بدون زیادت و برکات است الا درین روایت و اعلی و روایت ابن مسعود که نزول ابن ماجه است
و نزول ابن حبان و باصحت حدیث و اعلی چنانکه مصنف در اینجا گفته متعینست قبول زیادت زیرا که زیادت عدلست و عدم ذکر آن در روایت
غیر و اعلی روایت عدم زیادت نیست تلخیص مغربی گفته که قائل موجب زیادت و برکات دیده نشد در سبیل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد
و بصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست و قال الشیخ و الروایانی فی الحلیة و قول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف صریح
از ان تعجب کرده و گفته ثابتست نزول ابن حبان در صحیح وی و نزول ابی داود و نزول ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتم ما آنرا
در ابن ماجه گویم چون نسخه صحیح قرار گرفته شده ابن ماجه مراجعت نمودم در وی این زیادت یافتیم و لفظ وی اینست باب التسلیم حدیثنا محمد بن عبد الله
بن بکر حدیثنا عمر بن عبید عن ابی احق عن ابی الاحوص عن عبد الله بن عبد الله بن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسئله عن یحیی و عن شماله حتی یس

بیاض فهد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتهى بلفظه مصنف سج در تلخیص الامکار تخريج الاذکار زیر قول نووی ان زیادة وبرکاته رواية فردة طرق
این زیادت ساق کرده فرموده فهد عدة طرق ثبتت بها وبرکاته بخلاف ما یؤیجه کلام شیخ انذار وایة فردة انتهى و چون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت شده و صلوة الکما یتقونی اصلی و حدیث تحریرها التکیه و تکیلهما التسلیم با سند صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده
و این رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه و تابعین و من بعدهم همین است و ترمذی بابی عقد کرده برای دو تسلیم و بعد از حدیث
ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد و ابن عمر و جابر بن سمرة و البراء و عمار بن یاسر و وائل بن حجر و عدی بن عمیر و جابر و حبیب بن سعود و حکم بصحت و حسن
حدیث کرده و گفته و برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب غیر صلی الله علیه و سلم و کسانی که بعد از ایشان انداختی و نیز درین باب است از سهل بن سعد
و حذیفه و طلح بن علی و معمر بن شعبة و واثلة بن الاسقع و یعقوب بن الحصین و ابی رثنه و غیرهم و از اینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز
دو تسلیم باید یکی جانب یمن دوم جانب ایسار و همین است مذہب ائمة ثلاثه جز مالک لیکن حنفیه و دیگران گفته اند که سنت است بدلیل قولی
علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون برداشت امام سر خود از سجده و نشست پستر حدیث کرد قبل تسلیم پس تحقیق تمام شدن نماز و پس معلوم شد که تسلیم
تکرار واجب نیست و رنه واجب و بشد اعاده و دلیل دیگر حدیث سنی است که امر نکرد آنحضرت او را بسلام و جواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف است
باتفاق حفاظ زیرا که ترمذی آنرا روایت کرده و گفته بذا حدیث استناد لیس بذاک القوی و قد اضطررنا فی اسناد و حدیث سنی بهنا فی وجوب
زیر که این زیادت است و آن مقبول است و استدلال بقوله تعالی ارکعوا و اسجدوا بر عدم وجوب سلام استدلال غیام است زیرا که آیت مجمل است
فعل آنحضرت بیان آن کرده و اگر بر تنها آیت عمل نمایند قرارت واجب باشند و غیر آن پس حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بر یمن و ایسار و بر تکرار
جماعتی و شافعی بر وجوب یک تسلیم و سنیت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای معتبر هم اجماع کرده اند بر یک و واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتضای بر یکی
کند مستحب است که تلقای و بکنند و اگر بر دو کند اولی جانب یمن و ثانیه جانب ایسار کنند و شاید که حجت شافعی حدیث عایشه است که بود آنحضرت
چون و ترسیکند و نه رکعت نمی نشست مگر و نامش پس حمد سیکر و خدا را و یا دعای شود و او را دعا سیکر و پستری است و سلام نمی کرد و پستر میگذاشت رکعت نهم و بی
و ذکر سیکر و خدا را و دعای نمود و پستر تسلیم میکرد یک تسلیم آخر این بین و در سنتی گفته اند فخر جاحد و النسائی و فی روایة لاحد فی هذه القصة ثم تسلیم
تسلیم واحد السلام علیکم یرفع بها صوت حتی یوقظنا انتهى و اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و جواب این است که این حدیث معارض این زیادت
نیست زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول است و نزد مالک مستحسن تسلیم واحد است مقابل وجه و دلیل ایشان حدیث عایشه و عدی بن عمیر است
که در این تسلیم واحد آمده و لیکن اهل حدیث در آن گفتگو نموده و اخلال و مرجع کرده اند بعضی تاویل کردند بجهت یکی و سرگیری و مالکی استدلال کرده اند بر
کفایت تسلیم واحد بعل اهل حدیث و بعمل توارثه کابر و جوا بایش این است که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست و ابن عبد البر
ضعف جملة این قول از احادیث ذکر کرده و شک نیست که اقوی و ارجح دو تسلیم است و همین است مختار صاحب سفر السعادة و مستفاد فی شریع
و جواب آن از قول صاحب حجة بالغة چنانکه گفت واجب شد خروج بکلامی که احسن کلام مردم باشد و آن سلام است و لهذا فرمود و تکیلهما السلام انتهى
گویم و رواه الترمذی عن علی کرم الله وجهه و عند الحاکم و غیره من حدیث و که عاتیه ذکر یا ابن عدی و الدارقطنی و من حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی
و هو ضعیف و من حدیث ابن عباس عند الطبرانی و احتجاج کرده است افعی در امامی محدث عایشه که صحیح است و بود آنحضرت که ختم سیکر و نماز تسلیم
مع قول صلوات الله علیه و عن المغيرة بن شعبه صحابی مشهور است و ترجمه وی گذشت ان التبیح صلوات الله
علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوب فی برستی که آنحضرت می گفت در پس هر نماز فرض در قاسم گفته و بر یمن

والبعض ینقض قبل و از هر شیء عقب و منزه او گفت در بر محرمه الدال بالبار بالفتح نماز در آخر وقت آن دساکن کرده میشود باو الا یتقال بضمین زیرا که آن
از من محرمین است و مراد نمیدارد اینجا بعد از خروج از نماز است نه بعد از تشهد و در نماز پس ثابت باشد ذکر بعد سلام و همچنین دعا بعد از بیعت یا کلمات
لا اله الا الله و صلوات الله علیه لا شریک له له الملك وله الحمد و زیاده کرد بنابر و طرائی عجیب و بیست و هجوه لا یوت و هم چنین ابن السنی زیاده
کرد بیده الخ و روات این زیادت مولف اند و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا تعجزا عما اعطیت و لا معطى لما صنعت و نزد ابن
حمید بعد از این کلمه لا اولا قضیت هم آمده و لا ینفع هذا الجدل منک الجدل شرح این کلمات سابقا گذشت و حدیث دلیل است بر استحباب
لمن دعا عقب صلوات بنا بر احتمال وی بر توحید خدا و نسبت هر امر بسوی وی از منع و عطا و قدرت تمام جدا بفتح جیم معنی او غناست مراد آن
که نفع نمی کند او را و احتیاج او در دنیا بمال و دولت و عظمت و سلطان بلکه نجات میدهد او را رحمت و فضل متوفیاته علی شیخ در ترجمه می فرماید
که حضرت این کلمات و او کار دیگری که در احادیث آمده است می گفت و گفته اند که در بعضی احیان سلام می داد و برینجا است بی آنکه هیچ چیز بگوید
و بخواند و در بعضی اوقات این او کار کل یا بعضی از آن میخواند و بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد بعد از آن اللهم
انت السلام و بعد از آن لا اله الا الله و حمد و النعم و او کار و دعوات دیگر بسیار است که در کتب احادیث مذکورند و در روایت آمده که آنها را بعد از
نماز بخواند و معنی بعدیت همان است که مذکور شد و لازم نیست که بعد از فرض متصل بخواند انتهی گویم کتاب حصن حصین و او کار نووی و حزب
اعظم و جز آن تکفیل اکثر او کار و ادعیه ماثوره در نماز و بعد آن و جز آن است با رعایت احوال و اوقات **و عن سعد بن الجوقاص**
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یتعقذ بهن دبر کل صلوة بود آنحضرت که پناه می جست بگفتن این
کلمات در پس هر نماز لفظ دبر صلوة در اینجا در اول محتمل است که مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زیرا که در حیوان از وی است و برین اندیش
ایمیه حدیث و میحتمل که مراد بعد نماز باشد و هو الاقرب و مراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض است اللهم انی اعوذ بک من الخجل خداوند پناه
میدهم بتو از خجل و آن ترک اخراج چیزی است که واجب است بیرون آوردن آن افعال خود شرعاً یا عادتاً و تقوّه از خجل در بسیاری از احادیث
آمده و اعوذ بک من الجبن و پناه می جویم بتو از بدولی و ترسیدگی بر جان از چیزی با تاخیر از کردن آن یقال جبان کسی است که سبب لمن قام به و تقوّه
از و متاخر است از اقدام بنفس از جهاد واجب و تاخیر از امر بالمعروف و نهی عن المنکر و نحو آن و اعوذ بک من ان اذلی اذلی العسر
و پناه می جویم بتو از نیکه واپس کرده غموم من بسوی فرمایه تر و ناکس تر عمر مراد آخر عمر است که بعد از آن وقت کشتن قوی نیست و بیکار گردد و از علم
و معرفت و عبادت باز دارد تا آنکه برگردد بر همینست اول خود که در آن غفلت بود ضعیف البینه نحیف العقل قلیل الفهم و اعوذ بک من
فتنة الدنيا و اعوذ بک من عذاب القبر و پناه می جویم بتو از ابتلا و آزمایش دنیا و عذاب گور مراد بفتنة دنیا
افتتان بشهوات و زخارف اوست تا آنکه غافل کند از قیام بواجب که آفریده شده است برای آن و آن عبادت باری و خالق خود
است و هو المراد من قوله تعالى انما اموالکم و اولادکم فتنه و داه البعادی و عن ثوبان رضی الله عنه قال
گفت ثوبان که مولای آنحضرت و حاضر گاه و بگاه بود کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انصرف من صلاته
بود رسول خدا چون بر می گشت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام می داد استغفرت الله ثلاثاً استغفاری کرده بار بلفظ استغفرا الله
و نووی در او کار گفته افزای را که یکی از روایات این حدیث است گفتند چگونه میکرد آنحضرت استغفار گفت میگفت استغفرا الله استغفرا الله
استغفرا الله و در بعضی روایات آمده که میگفت استغفرا الله الذي لا اله الا هو القیوم و اتوب لیه و قال میگفت بعد از استغفار اللهم انی استغفرك

اعلم بمنی انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت و روايت کرد ابو داود و نسائي از جابر بن عبد الله بن عمر که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بخوانم معوذتين را و پس هر نماز و مسلم از حدیث برآورده که میگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد نماز رت قن عذابک يوم تبعث عبادک و وارد شده است بعد نماز مغرب و نماز صبح با مخصوص گفتن لا اله الا الله و هذه لا شریک له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و بار آخر جبرئیل و هو زیاده علی ما ذکر فی غیرها و ترمذی از ابی ذر آورده که فرمود آنحضرت هر که بگوید در پس نماز فجر و حال آنکه وی دو تا کند هر دو پای خودست پیش از آنکه سخن کند لا اله الا الله و هذه لا شریک له الملك له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و بار نوحشته شود و او را ده حسنه و محو کرده شود و از وی ده سینه و بلند کرده شود برای وی ده درجه و باشد درین روز خود در حرز از هر محروم و در حرز از شیطان و فی سده هیچ گناهی را که زیاده باشد و درین روز مگر شرک بخدای عزوجل ترمذی گفت سلین حدیث غریب حسن صحیح است و روايت کرد و آنرا نسائي از حدیث معاذ و زیاده کرد و در آن بیدخیر و نیز این لفظ که باشد او را بر بار که بگوید ثواب برابر عقیق یک رقبه و ترمذی و نسائي از حدیث عماره بن شعیب آورده اند که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر که بگوید لا اله الا الله و هذه لا شریک له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و بار بعد مغرب بر آنکه زیاده برای وی خدای تعالی فرشتگان را که نگاه دارند او را از شیطان برجم تا آنکه صبح کند و بنویسد برای وی سبب این کلمات ده حسنه و محو کند از وی ده سینه و ثوابات و باشد برای او ثواب برابر عقیق ده رقبات و ثوابات ترمذی گفته این حدیث حسن است نمی شناسم او را مگر از حدیث بر شریفین محدثی شناسم برای عمار سماع از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه مسلسل در سبل السلام گفته و اما قرأت فاتحه بیهیت کذا و کذا چنانکه الآن مشافه است پس دلیل بر آن وارد نشده بلکه بدست است و اما در و بر آنحضرت بعد تمام تسبیح و ثنائیس عابد ذکر سفت است و صلوة بر آنحضرت اول و عاشر است اما عادت گرفتن بدان و آنرا در حکم سنن راتبه و شستن و همچنین دعا کردن امام مستقبل قبله مستند بر امومین پس منتهی بدان وارد نشده بلکه آنچه وارد شده این است که آنحضرت رو میکرد بسوی مقتدیان و وقتی که سلام میداد بخارجی گفته استقبال کند امام مردم را و وقتی که سلام دهد و اید و ذکر حدیث سمره بن جندب و حدیث زید بن خالد که وی چون نماز میکرد و رو میکرد بر ما بروی خود و ظاهرش مداومت است برین عمل انتهی و سمره معاذ

بن جبل رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اوصيكم يا معاذ الا بتين عندي من عباد الله ان تقول برستیکه گفت آنحضرت معاذ را وصیت میکنم ترا ای معاذ ترک کن این کلمات را پس هر نماز قول الله عن نبی است از قول ایشان و وعه مگر آنکه ماضی وی مجبور الاستعمال شده و اکثر بنا بر استغناء از وتر ترک و قد و قدیلا و قرئی ما و دعا ربک و تنهی و اصل برای تحریم است پس ال باشد بر ایجاب این کلمات و پس نماز و گفته اند نبی ارشاد است و لا بدست از قرینه بر آن و گفته اند یتمم که در معنی معاذ نبی تحمیر باشد و درین قول بعد است و این کلمات عام است خیر دنیا و آخرت را و لفظ کل صلوة عام است از مکتوبه و نافله و ظاهرا اول است و در اینجا دلالت است بر مسفر و عیت و عا بعد نماز فرض و بخارجی بابی عقد کرده و گفته باب لا دعا بعد الصلوة المکتوبه مصنف و فتح الباری گفته و درین ترجمه درست بر کسی زعم میکنند که دعا بعد فریضه مشروع نیست بحديث مسلم از روایت عبداللہ بن الحارث از عایشه که کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا سلم لا یثبت الا قدر ما یقول اللهم انت السلام الخ و جواب آنست که مراد از نفی نفی استمرار جلوس است بر بیستقبل قبل سلام مگر این قدر زیرا که ثابت شده که بعد نماز رو میکرد طرف اصحاب خود پس آنچه از دعا بعد نماز آمده محمول است بر آنکه بعد اقبال بر اصحاب یکدیگر و حافظ ابن القیم رح در هر دو گفته و اما الدعا بعد السلام مستقبل القبلة سوار النفر و الا امام الماسوم فلم یکن فیک من بدی النبی صلی الله علیه و سلم اصلا و لا روی عنه باسناد صحیح و لا یسنن و خصوص بعضی از آنکه بصلواتی الفجر و عصر و لم یفعله النبی صلی الله علیه و سلم و لا الخلفاء بعده و لا ارشد الیه است و انما هو استحسان رآه من رآه عوضا عن سنة یحیی و لفت

مشترک است در آنچه بعد چیزی باشد و از آن چیز نبود و در میان آنکه از آن چیز باشد و محل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدون دلیل صحیح نیست
 پس هر که میگوید که مراد بر صلوته آنست که بعد تشهد باشد برومی دلیل آوردن است و چون از دلیل تفسیر کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده است چون
 و یخروجون و یکبارون خلف کل صلوته ثلثین پس لفظ خلف دلیل است بر آنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله از هر یک صلوته خلف است عقب خروج
 از آن و ثلثین است حدیث ابو داود و بلفظ اکثر کل صلوته ای بعد از و یزید به بیاننا حدیث من سج و در صلوته الف را ثلثین سج و آیه تلیله غفر
 ذنوبه و لو کان مثل زبد البحر که مراد بدبر در اینجا عقب صلوته است بعد خروج از آن بسلام و یزید به بیاننا حدیث ابی ذر آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 من قال و بصلوة الفجر و هو ثمان جلیه قبل ان یحکم لا اله الا الله و حده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی و قال حسن صحیح زیرا که اگر مراد بدبر در اینجا
 قبل خروج از نماز باشد حاجت تقید بقول می ثمان جلیه نیست و نه بقول می قبل ان یحکم و از اینجا میانی که مراد بدبر در حدیث باب تشهد
 تسبیح و تحمید و تکبیر بعد خروج از وضو است نه داخل در وضو که این را راه صحیح نیست لکن یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نذر او را
 از در آمدن بهشت طر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصول است بان و ظاهر آنست که گویند الا لا یحیو
 چه حیات مانع از دخول جنت است معجله و وجود موت و بودن او شرط دخول جنت که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت او نمی بود بالفعل در
 می در آمد یا روا آنست که اگر وجوب موت بر نفس لازم بود و ذوق او بر نفس را حکم کُلِّ نَفْسٍ ذَا نَفْسَةٍ الْمَوْتُ نَبِیٌّ بُوْدِی در آمد و بهشت الان
 معجله و لیکن برین تقدیر لازم نمی آید وجود موت و بهشت و بهشت جای موت نبود باین جهت و دخول جنت تا جیل و تاخیر راه یافت و طبقی گفت
 که موت عاجز است میان تالی آیت الکرسی دخول جنت چون تحقق گردد منقضی شود و حال شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بنده
 در قبر پیش از بعثت و چون مبعوث شود و راید و بهشت بی توقف در سبیل گفته الا الموت بحذف مضاف است ای لایمنه الا عدم موده و حذف
 برای لالت معنی است و اختصاص آیه الکرسی بجهت آنست که شتمل بر اصول اسماء صفات الیه و وحدانیه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت
 و اراده و قل هو الله احد تخصص برای ذکر صفات رب تعالی انتهی فضیلت آیه الکرسی بعد از نماز و چه غیر آن در احادیث بسیار آمده و آه انست
 و صححه ابن حبان و در مشکوٰۃ این حدیث را از حضرت علی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیه الکرسی را هنگام میگوید گیر و خواجگاه خود را
 ایمن گرداند و از خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرایا که گرد او آیند رواه البیهقی فی شعب الایمان و لغت بهقی بنهاد
 ضعیف است و زاد فی الطبرانی و قل هو الله احد و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیه الکرسی
 در پیش من از فرض باشد و روزه خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی هست حدیث ضعیف و بهر چه با مقبول و معمول است و در سفر السعادت
 گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است
 و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ برین جوئی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انس بن
 امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیره بن شعبه و ابوامامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث
 اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و **ع** مالک بن الحویرث رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 علیه و سلم صلوا كما راہتمونی اصلي نماز بکنارید چنانکه بدید شما را که نماز میکنم لفظ متفق علی این است پس هرگاه که حاضر
 شود نماز پس باید که از آن گوید برای شما یکی از شما حدیث الفاظ مختلف است و لفظی که اینجا مذکور است روایت بخاری است چنانکه گفت
 رواه البخاری ای فی کتاب الاذان و زیاده کرد در اول می قصه و در آخر وی این لفظ پسترباید که امامت کند شما را اگر شما کذا فی تلخیص

و این حدیث اصل عظیم است و دلالت بر یکدفعه افعال اقوال می صلی الله علیه و آله وسلم بیان اجمال الصلوة است که در قرآن حدیث وارد شده و درین حدیث دلالت بر وجوب تأتیی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنچه کرده است در نماز پس سرانجامی محقق است که آنحضرت بران از افعال اقوال صلوة آن واجب است بر امت مگر آنچه خاص است آنرا دلیل ازینها و علمادین حدیث کلام طویل کرده اند و این قیق العید استیفای آن در شرح عمده نموده و سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در حاشی عمده بران زیادت فرموده و **عمران بن حصین** رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم مکلی قائما فان لم تستطع فعاذ فان لم تستطع فعلى جنب والا فاقوم گفت **عمران** فرمود مرا رسول خدا نماز بگذر استاده پس اگر نتوانی بگذر نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو و اگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن رواة البخاری و النسائی و زیاده کرد پس اگر نتوانی پس متلفه شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفس اگر بقدر وسع او و فهم کرد حاکم و مستدرک آن در سبل السلام گفت لفظ قاءوم در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی هیچ یکی یافته نشد و لیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ قاءوم و روایت کرده است آنرا در قطنی از حدیث علی بلفظ فان لم تستطع ان لتج فاقوم الحدیث و در سند او ضعف است و در وی متروک است و گفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما و جزین نیست که آنرا رافعی آورده و لیکن در حدیث جابر ان استطعت و الا فاقوم ایما و اخرج البزار و البیهقی فی المعرفة بزرگ گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صوابه قف او است بر جابر و در رفع خطاست و نیز مروی است از حدیث ابن عمر و ابن عباس و در سند او هر دو ضعف است و حدیث دلیل است بر یکدفعه فریضه را نشسته نگذار و مگر بجز در آن عدم استطاعت است و لیکن آن خشیست ضرر لقوله تعالی و ما جعل علیک کفر فی الذین من خرج و کذا قوله فان لم تستطع فعلى جنب و در قول می در حدیث طبرانی فان ثلثة مشقة فجالسا فان ثلثة مشقة فناما ای مضطجعا اجبت است بر کسی که گفت که از نماز از سقوط نماز ساقط است و این دال است بر اینکه هرگز اشت رسد و اگر چه نائم باشد مباح است او را نماز نشسته گذاردن و در وی خلاف است و حدیث با کسی است که گفت نائم را مباح است قعود در نماز و از مشقت خوف دوران سر در سفینه اگر استاده بگذارد یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در صغی گفته بخوان قیام متحقق می شود و بلحوق مشقت شدید در اثنا صلوة یا بعد آن چنانکه نمی بینیم که مریضان را تا اثر نفس در گران فی اعضا و بر همزدگی حواس و ویدیاز زیادت مرض یا دوران سر در سفینه و مانند آن انتهی و این حدیث در حق مریض است حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناطق است انتهی مراد بقرآن شریف شاید این آیت است فاذا اقمینکم الصلوة فاذا کسروا الله قیاما و قعودا و علی جنب کسروا کمال از این سه و آورده که نزول این آیت در حق بیمار است و تفسیر احمد گفته در لفظ جنب دلالت است بر یکدفعه نماز بر پهلو نشسته بخواند و از شده بر آستی انتهی و این حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث بهدیت قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت او است بر هر بهدیت که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما و در صغی گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد و خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلو راست خفتن بهتر است از پهلو چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطه و د و پا بجانب قبله گذارد انتهی مصنف در فتح الباری گفت اختلاف کرده اند در افضل پس نزدیکه ثلثة ترجیح است و گفته اند مقترش بگذارد و قبل متورکا و فی کل منها احادیث انتهی و ما خود است از حدیث که نیست واجب هیچ شی بعد تقدیر از ایما و از شافعی آمده که واجب است ایما بهر دو چشم و ابرو و آرزو فر آمده که ایما کند بقلب گفته اند واجب است امر از قرآن و ذکر بر زبان پست بر قلب مگر این کلامی هست که نیامده در احادیث و در آیه کریمه است فاذا کسروا الله قیاما و قعودا و علی جنب کسروا و اگر چه عدم ذکر منافی در وجوب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب است علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شوید شما هیچ چیز

پس بیایید از وی چیزی را که توانید پس چون مستطیع چیزی باشد از آن بچهره می شود و نماز واجب باشد بر وی اتیانش زیرا که مستطیع است

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِمُرِيضٍ صَلَّى عَلَى وَسَادَةٍ فَرَمَى بِهَا وَقَالَ صَلَّى عَلَى

الأرض ان استطعت والأفاؤمرايماء فرمود برای بیماری که نماز نگذرده بود بر وساده ای بنیفتند آن وساده را و گفت نماز بگذرد

بر زمین اگر توانی ور نه اشاره کن اشاره کردنی واجعل سجودك اخفض من ركوعك وگردان سجده خود را بپست تر از رکوع

رواه البيهقي بسند قوي في المعرفة و لكن صحيح ابو حاتم و قفاه و اخرجه البزار ايضا من طريق شفيان الثوري و درين حديث اينست

بیفتند و سوره را ولایت چربی را تا نماز گذارد و بسوی او پس رفت ان چوب را و میبنداخت و وقت بزرگ ساخته می نمود و هیچ کس نمی توانست از او جدا شود و روایت کرده باشد از ارسطیا

نوری جزا بولید جمعی فرسیده شدند ابو جهم پس گفت صواب ارجاب و دعوت سریع او خطاست رویکرد و در همین بنی الحارث بن ابی طالب بن مرزبان

عادر رسول الله صلى الله عليه وسلم قدوة في كل شيء من العلم والعمل والخلق والسيره
 في كل شيء من العلم والعمل والخلق والسيره في كل شيء من العلم والعمل والخلق والسيره

[illegible]

سینه بسته ایماکن و سراقوات ستاده شو. و گفته اند که قیام از نور ساقی است نشسته نماز گذار. پس اگر ستاده گذار حاضر شده اگر مستحضر نشو. و قیام ایماکن اگر سرد ستاده

بَابُ مَحَبَّةِ السَّالِمِ غَدِيقِ مَحَبَّةِ السَّالِمِ الشَّكِّ

باب سُجُود السَّهْوِ وَغَيْبِ مَنْ سَجَدَ التَّلاوةَ وَالشُّكْرَ

سهو بویان و غفلت و بی خبری آدمی از چیزیکه در دست بر فتن دل جانب دیگر و سنیست سجده سهو برای تدارک تقصیر نمازست یا زیادت آن

و در وی شبه قضا و شبه کفاره است و سهو و نسیان بر رسول خدا و اقوال بر انجمن متعلق با اخبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اعتدالات

و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیح در آن وارد شده این چنان نیست از قائل شدن بدان مخدوسی هم لازم نمی آید بلکه تضمین حکمت

و بحقیقت از جلالت اتمام نعمت بر امت کمال دین ایشان است تا بشرف اتمه و اتباع سنت مشرف شوند **سبحان** عبد الله بن مالک

ابن محينه ترجمه وى پيتر كذبت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين

الاولين ولم يجلس بدستيله المحضرت لدارو باصحابه نماز پيشين پس بايستاد در دورعت اولي و نشست و وعده نمر و مقام

الناس معاً پس اسناد مردم با احقرت حتی اذ فی الصلوة و انظر الناس تسلیمة تا اند چوں کام مردم را

و پندارم که مردم نه احقرت اسلام گوید که بزرگو جایس لبیرفت و حال اندوهی بسته بود و در وی دلایل است بر سرین

تکه احوال را به سه سوره که مخفیة یخضایه خوانند که گنگد لک

بیر کرم برنی جود ملو ویرین له بیر سس بگون دربار نیست بلکه بنوید تعبیر و اگرچه بیرون میاید و با سس در کار بسلام مسجد بجای آن

ترک تشدد ادا راستی بی ستمی چسبند و در یکا از بدی، بدی از اسلام بود و در میان احوال بدی و گناهی مسرت و ادا و مشافعت و عفو و قتل

از اسلام گوید و احادیثی که در زبان وارست ترجمه نماید ملک و دعوی کند که احادیث وارده و رسمی و بعد از اسلام منسوخ اند و که بد آن فعل

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن بود که قبل از اسلام سکه و امام اعظم محمد حاکم بعد از اسلام گشت از حضرت گشت اخبار و اردو در باب و قوت آنها

و در کتاب است که این مسعود آمده که آنحضرت سیده که در روز اسلام اگر چه در حدیث این بحسنه پیش از اسلام آمده است و در بعضی جا سیده

بعد از سلام آمد و چون قول فعل متعارض آمد حقیقه تسک بقول کردند زیرا که نزد او حقیقه قول اقوی است از فعل شمعون گفته که این قولی

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبداللہ بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید ہر مالک نقصان
سجده قبل سلام کند و ہر جا کہ زیادت است سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد ہر دو سجده ہر دو قبل سلام کند و فرنی و ابو ثور از ائمہ شافعی
ہم برین قول اند و ابن عبدالبر گفتہ کہ قول مالک موافق نظر عقل است زیرا کہ در صورت نقص جبر نقصان است پس باید کہ دخل صلصوہ باشد
و در زیادت ترغیم شیطان است و درین صورت نظرت و مذہب امام احمد آنست کہ در ہر موضع کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قبل از سلام
کردہ قبل از سلام باید کرد و در موضعی کہ بعد از سلام کردہ بعد از سلام باید کرد و لفتہ اند کہ این قول اقوی و اقرب است بصواب و نقل
کردہ شدہ است از احمد کہ گفت اگر بنی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم می کردیم کہ سجده قبل از سلام باید کرد و شیخ
در ترجمہ گفتہ اختلاف مذکور در سجده کہ بعد از سلام باید یا قبل از سلام در فضیلت او قویست و در اصل جواز اختلاف فی صرح بہ
فی کتب الایمۃ الاربعۃ انتہی گویم از احادیثی کہ وارد اند درین باب معلوم میشود کہ آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی
و در بعضی بعد از سلام پس ظاہر آنست کہ فعل آنحضرت گاہی چنان بود و گاہی چنین متعین بر یک نوع نبود اگرچہ مذاہب ائمہ متعین افتادہ
پس ہر دو جائز باشد و لہذا شوکانی فرمودہ کہ در اینجا دلالت بر جواز ہر دو صورت ولیکن لائق بموارد مخصوص آنست کہ عمل کند
بارشاد شارع پس آنجا کہ قبل از تسلیم کردہ قبل از آن کند و جائیکہ بعد تسلیم کردہ بعد از آن تسلیم کند و در ماعدی آن مختار است و الکمل سنۃ
و ہمین است اقرب بصواب جمعا بین الأدلۃ و اتباعا لظاہر سنۃ و هذا لفظ البخاری و اینکہ مذکور شد لفظ بخاری است و سجۃ سہو
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چند جا واقع شدہ یکی از آن در قعدہ اولیست چنانکہ درین حدیث مذکور شدہ دوم از رکعت اخیر چنانکہ در حدیث
ذوالیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکہ در حدیث خرباق آمدہ چهارم در زیادت خامسہ چنانکہ در حدیث ابن مسعود آمدہ ہر چند
بر این قیاس کہ مذکور گفتہ کہ ہر کہ فراموش کند واجب از واجبات نماز سجۃ سہو بروی واجب گردد و صاحب ظواہر ہم برین مواضع کہ آنحضرت
سجہ کرد اکتفا کنند و در غیر این مواضع سجہ نکنند و فی روایۃ المتسلیم و در روایت مسلم است از عبداللہ بن یحییہ یکبارہ فی کل
سجۃ و هو جالس و سجد الناس معہ مکان مانسی من الجلوس تکیہ میگفت آنحضرت در ہر سجۃ سہو و حال آنکہ آنحضرت
نشستہ بود و سجہ کردند مردم ہمراہ آنحضرت بجای چیزی کہ فراموش کردند از جلوس در روی دلیل است بر شریعت تکیہ نقل و قول و
مکان مانسی الخ درجست از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گو یا کہ صحابی آنرا از قرینہ حال دریافتہ و ہم درین حدیث
دلیل است بر وجوب متابعت امام اگرچہ ترک کند چیزی کہ حالش اینست زیرا کہ آنحضرت مقرر داشت ایشان را بتابعت با وجود ترک
ایشان تشدد را عمد او درین تامل است زیرا کہ راوی ذکر نکرد کہ آنحضرت و اینہا ترک کردند آنرا بعد تلبس بواجب دیگر و عن ابی ہریرۃ
رضی اللہ عنہ قال صلی اللہ علیہ وسلم گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد احدی صلواتی العشی
یکے از نماز شبانگاہ ابو ہریرہ در یک روایت مسلم آنرا متعین کردہ نظر بود و در دیگر کہ عصر بود و جمع کردہ اند میان ہر دو عند قضا
و عشی یعنی عین کسر شین و شد متعین از ہر یک لفتہ آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند و گفتن دو رکعت شمس سلمہ پستہ سلام کرد
یعنی سہو کرد و برای رکعت برخاست فقام الی خشبۃ فی مقدم المسجد پس استاد بسوی چوبی کہ در پیشگاہ مسجد بود و در روا
بجای مقدم معروضہ فی المسجد آمدہ یعنی چوبی کہ بر عرض نمادہ شدہ بود و در مسجد قوضع ید کا علیہا پس نہاد دست خود بر آن چوب
و در روایتی پس تکیہ کرد بر آن چوب گو یا کہ تکیہ بر آن است و نہاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر در او را انگشتان را و نہاد

رخساره راست خود بر پشت کعبه دست خود و فی القوم ابو بکر و عمر فها باه ان یکلماه و در قوم نماز گزار ابو بکر و عمر بودند پس
 ترسیدند آنحضرت را چنانکه از پا و شاه بهیبت می باشد و از در خوف که کلام کنند با وی در سلام دادن بر دو رکعت و خرج سس مکان
 التام و بیرون آمدند از مسجد پیشتر و زود تر بر آیدگان مردم سرعان بفتح سین مملو را و اول ناس که شتابانی کنند بر رفتن و بسکون
 نیز آمده و بضم سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گوی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه پیشتر بر آیند
 و جماعت را که از معرکه جنگ از همه پیشتر بر آیند و بی صبری نمایند نیز گویند فقط کوا پس گفتند صحابه اقصیت الصلوة آیا کوتاه شد
 نماز قصر بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد و در روایت است این بصیغه معروف و مجهول هر دو آمده و اول انودی قوی گفته و علیه الاثر مراد آنست که از
 چهار رکعت بدو رکعت آمده و رجل یدعوه للنبي صلی الله علیه وسلم ذالیدین و مردی بخواند او را آنحضرت صاحب و دست زیر کعبه هر دو دست خود
 کار میکرد بعضی گویند که دو سپرداشت و مضمون حدیث بروایت دیگر صحیح است و در آن وجه تسمیه بدان در از بودن هر دو دست است و نامش عمیر بن عبد غیر بود
 و کنیت ابو جهم و بعضی گویند نامش خربان یکسری معجز بود و بعضی گویند خرباق نام مردی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند
 خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین است و قیل غیر ذلک و هم کرد زهری که ذوالیدین و ذوالشمالین هر دو را یک شخص گردانید و علمایان
 این هم وی کرده اند فقال یا رسول الله انسیئت امر قصی من الصلوة آیا فراموش کردی و سهوشد ترا یا کوتاه شده شد نماز
 فقال لمرانی و لم تقص من فراموش کردی و کوتاه شد نماز و در روایتی باین لفظ است که کل ذلک لم یکن یعنی هیچ از این
 و قصر نمود و درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو و اخبار و غلات و افعال
 و جواب داده اند که عدم جواز این میان در اقوال و در اخباری است که متعلق باشد به تبلیغ شرائع و احکام و جی نه در جمل اخبار و این جواب ضعیف
 زیرا که اخبار غلات واقع کذب است اگر چه نه عمد بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان و همین است
 نه به جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول می هیچ نبود و ایشان و قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق است
 به شمه یلین قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم و این صادق است قال یسکله قد لنسیئت گفت آه
 بتحقیق فراموشش کردی و در روایتی چنین است که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین است که میگوید ذوالیدین گفتند آری و همچنین
 فصل پس پیش رفت و بگذارد رکعت پنجم و دو رکعت که مانده بود و نگذاشته بود و آنرا شمس سکر شمس گفت پسر سلام داد پس تبرک
 بر او رکعتی مثل سجود او اطول پس سجده کرد و مانند سجده خود که در نماز کرده بود و یا در نماز از ان بجهت اعتذار و وقوع نقص
 و مشاهدۀ عظمت حق و افتاد حکم و تقدیر وی سبحانه و تعالی شج در ترجمه گفته باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی غوا بود که دست عقول از دهن او اگر آن قاصرت انتی شعر دفع راسته
 و کبر پست بر داشت سر خود را و تکبیر گفت و سجده کرد و چنانکه در سهو شروع است شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث و تعرض
 بمباحث اصولیه و کلام طویل است اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض است پسر محقق ابن رفیع العید در شرح عمده در سبیل الفقه
 و قد وثقنا المقام حق فی حواشی الحمة و مصنف نیز در فتح الباری استیفای آن نموده اگر تمام آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
 لیکن در اینجا این قدر باید دانست که هم شرعی که این حدیث مانع و شدة آنست که حدیث دلالت میکند بر یک نیت خروج از نماز و قطع آن
 بر همان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگر چه هر دو سلام داده باشد و بر یک کلام ناسی باطل نمیکند نماز را و همچنین کلام کسی که نماز گزار

که احدی بوجوب وی قائل نشده و لفظ تشبه دلالت میکند بر اتیان بشهادتین و به قال بعض العلماء گفته اند که تشبه با سطر طاقی است و لفظ اول ظاهر تر است و نیز درین حدیث دلیل است بر شریعت تسلیم چنانکه دلالت میکند بر آن روایت عمر آن که ذکر کردیم آن روایت که مصنف آورده چنان صریح نیست که تسلیم بر سجده سهو بود زیرا که محتمل که آنحضرت سلام نماز نداده باشد و سجده قبل از سلام کرده پستر سلام نماز داده است

و عن ابی سعید بن الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شاک احدکم فی صلاته فلم یدر حکم صلی ثلثا امارا بعا فلیطرح الشاک ولیس علی ما استیقن چون شک کند یکی از شما در نماز خویش ندر باید که چند رکعت گذارده است یا چهار پس باید که هیند از شک را یعنی آن رکعت را که شک و روست و باید که بنا کند بر چیزی که یقین دارد و متیقن است و وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار نمازند و سه رکعت بگذارد و بدین شیوه سجده است بین پستر باید که سجده کند و بوجوب چنانکه بسهمی باشد قبل از آنکه پیش از آنکه سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و از پنج است اختلاف ایمره در بودن سجده سهو پیش از سلام بعد از آن فائده سجده بیان فرمود بقول خود فان کان صلی حسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرد و سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن الله صلاته که شفع میسازند این پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت باین دو سجده سهو در حکم شش رکعت می شود و ان کان صلی قما اما اگر گذارده است رکعت دیگر را بعد از نماز بنا بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس باین چهار رکعت تمام شد کانتا تر عینا للشیطان می باشد این دو سجده غوا کرد و انیدن و بینی برخاک مالدن شیطان را یعنی اگر برین تقدیر احتیاج بسجده تین نیست که شفع گردانند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن فائده سجده تین رنم شیطان است که بخواست که شک اندازد و از عبادت باز دارد مصلی بر غم او سجده کرد و در عبادت افزود و او را مسلم و رواه ابن حبان و الحاکم و البیهقی گفت ابن منذر حدیث ابی سعید اصح حدیث است درین باب و رواه مالک فی الموطا عن عطاء بن یسار مرسل و در روایت مالک بجای شفعن الله صلاته چنین آمده شفعها بهائین بسجده تین یعنی شفع میگردانند مصلی این پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه در پیش معلوم شد و ظاهر حدیث در آن است که بصورت شک بنا بر اقل کند که یقین است و عمل بر تحری یعنی غالب نلن کند و مذہب جمهور را یہ از مالک و شافعی و احمد عین است و جماعتی از احناف بوجوب اعاده رفته تا آنکه یقین حاصل شود و بعضی گفته اند که سه بار اعاده کند و چون شک کند در رکعت چهارم اعاده نیست بر وی و حدیث باد و مذہب اقل است و حدیث ظاهر است و آنکه این حکم برای مطلق شاک است مبتدی باشد یا مبتلا و امام ابو حنیفه گوید اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشن است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه نلن بر جانب واحد واقع شود همان عمل کند و اگر غلبه نلن حاصل نشود بنا بر اقل بخند و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر نلن غالب مصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که تحری کند چنانکه بیاید و شمنی این حدیث را در شرح نقایه در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری نلن غالب بسیار آمده است و گفت اگر پنجین کرده شود پس نجات از سهو و شک مستز کرد و اعتبار حرجی عظیم است انتی شیخ در ترجمه گوید گفت بنده ضعیف صاده الله عنا که حال مقام این است که درین باب سه حدیث آمده اول از اشک احمد حکم فلیتلف او کما قال دوم من شک فی صلاته فلیتلف الصواب سوم من شک که مذکور شد که حاکم است برینا نهادن بر یقین پس جمع کرد و امام ابو حنیفه بیان هر سه حدیث بحمل اول بر عرض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری و این کما انما عینت نهایت یقین است و مذہب امام احمد کرم رضی الله عنه و الله اعلم **و عن** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه

قال صلّ رسول الله صلّى الله عليه وسلم نماز گذارد و آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کرد یکم و در لفظی آمده که گذارد و نماز پنج رکعت فلما سلم پس هرگاه که سلام داد و از نماز قبیل له یا رسول الله احدث فی الصلوة شیءی گفته شد پس از آن آیا نوپدید آمد و نماز چیزی و در روایتی اینست آیا زیاده کرد و شد و نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال و ما ذاك فرمود چیست این پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاردم قالوا اصلیت کذا و کذا گفتند گذارده چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجای کذا خمساً آمده قال فثنی رجلاً و استقبل القبلة فسجد سجدةً ین گفت ابن سعود پس و تا کرد و آنحضرت هر دو پای خود را و رو کرد و بسوی قبله و سجده کرد و سجده برای سهو ششم سلم پسر سلام داد و شعا قبل علینا بوجهه فقال الله لو حدثت فی الصلوة شیءاً انکنا تمکرم به پسر رو کرد و بر پا و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمودشان اینست که اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر بگردم شما را بآن چیز نوپدید شده و لکن انما انا بشر مثلكم و لیکن نیستیم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود وجه ماثلت بقول خود انشی کما تفتشون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز نسیان بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گردی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه و سلم بر فور متصل حادثه و واقع نمی شود در آن تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گردی تاخیر آن تا مدت حیات و صلی الله علیه و سلم و همینست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو در آن متمنع و تحیلست اجماعاً و اما امور عبادت و امور دنیوی پس راجح جواز سهوست در افعالش اقول الشک کذا فی الدیالاج شرح حجج مسلم بن الحجاج للشیوطی رح فذا الذنبیتم فاذا کسرونی پس چون فراموش کنم من یا در هر یک مرا و اذا شئت احدکم فی صلاته و چون شک کند یکی از شما در نماز خود که زیاده گذارد یا کم فلیتحرّ الصواب پس باید که تحرّی و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بر ظن خود بغیر تفرق و میان شک و رکعت یا لیکن و تفسیرش در حدیث عبد الرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس نداند که یک رکعت گذارد یا دو و پس بگرداند آن هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذارد یا سه پس بگرداند آنرا و چون نداند که سه گذارد یا چهار پس بگرداند آنرا سه پسر سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سجده سلام دهد و بگوید فلیتم علیہ پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن شریک سلم پسر باید که سلام بگوید شریک سجده سجدتین پسر باید که سجده کند دو سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در روی دقت است بر آنکه متابعت توتمم نام را در ظن و می واجبست و مفسد صلوة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر با عاده نکرده و این در حق صحابه است و در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان تغییر را در عصر نبوت و لیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبه سازد پس اگر نشیند انتظار قعود او کند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق وی واجبست همان کرد و این دلیلست بر آنکه محل سجود سهو بعد سلامست مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد و نماز مگر بعد از سلام داد و این از آن پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ائمه مختلف گشته بعضی ائمه حدیث گفته اند که احادیث باب سجود سهو متعددست از آنجمله است حدیث ابو هریره درباره شک کسی که نماز گذارد و ندانست که چند گذارد و در روی امرست بر سجده اما موضع سجده مذکور نیست و این حدیثیست که جماعتی اخرج آن کرده و در روی ذکر نکرده اند که محل این سجده قبل سلامست یا بعد آن آری نزد ابو داود و ابن ماجه و در روی روایتی

قبل ان یسلم و از آن جمله است حدیث ابو سعید بن شاک الخ و در وی دو سجده است قبل تسلیم دیگر حدیث ابو هریره و در وی قیام است بسوی چپ
و سجده بعد سلام و حدیث ابن عبیده است و در وی سجود است قبل سلام و از اینجا آرای علماء را خدبان مختلف شده و آؤ و گفته است عمل فی مواضعها
علی ما جارت به و الا یقاس علیها و مثله قال احمد و لیکن بالخصوص درین نمازها و در اعلای او خلاف کرده و گفته برای هر سه سجده قبل از سلام است
و دیگر آن گفت مانند وی مخیر است در هر سه خواه بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان مالک گفته اگر سجود برای زیادت است بعد سلام
کند و اگر برای نقصان است قبل کند و حنفیه گفته اند که اصل در سجود بعد سلام است و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شدن آنرا تاویل کنند
و شافعی گفته اصل سجود قبل سلام است و در کرده اند این را با حدیثی که مخالف است با دعای شیخ سجود بعد سلام و مروی است از زهری که سجده کرد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامر بن قبل سلام بود و مؤید اوست روایت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت
که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه تا آخر است و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو هریره و کحول و الزهری و غیرهم در شرح مغربی گفته طریقی است
این است که در احادیث وارد درین باب قول او فعلا نوعی از تعارض و تقدم بعض تاخر بعض بر روایت صحیح و موصوله ثابت نیست که قول بنسخ مستقیم شود
پس اولی حل است بر توسیع در جواز هر دو امر انتهی متفق علیهم درین حدیث ذکر نماز را قائل نیست و مراد آنست که اگر تحریری فائده نکند بنابر
اقل بخند و تمام کند و شافعی چون قائل نیست و تحریری مراد از تحریری صواب اخذ باقل دارند و نیز حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد
از قعدۀ اخیر و برخاست برای رکعت خامسۀ رجوع کند بقعدۀ مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسۀ اگر سجده کرد باطل کرد و فرض از او لغو کند
خامسۀ اگر کرده است قعدۀ اخیر و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعدۀ مادامیکه سجده نکرده است برای خامسۀ و اگر سجده کرد تمام گشت و منصرف
و ضم کند بوی سادسۀ و تقسین است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضم نکرد و سادسۀ را و الکفا
نکرده و سجده برای سهو چنانکه مذکور شافعی است و الله اعلم قاله الشیخ و فی روایة للبخاری من حدیث ابن مسعود و فلیکتم ثم یسلم ثم یسجد
پس باید که تمام کند یا ستر سلام گوید یا ستر سجده کند و مسلم راست از حدیث ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه و سلم یسجد
یسجد فی السهو بعد السلام و الکلام بر سبب آنحضرت سجده کرد و سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بران
و جواب و اذان و در اینجا دلیل است برای حنفیه که قائل اند بحدیث سجده از سلام اما اختلاف است در نیکه و دو سلام و در یک سلام مذکور
آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد و کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل و گوید و باخلاف حاجت نیست چه
مجرد تحلیل است و شمس الایته و غیره بران اند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدیه نیز همین است زیرا که محمود و نماز و دو سلام است پس آنچه مذکور شد
منصرف بدان بود و ثمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام است زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس
ضم ثانی بوی عبث باشد و لاحمد و ابی داؤد و النسائی من حدیث عبد الله بن جعفر مرفوعا من شاک فی صلاته
فلیسجد سجدتین بعد ما یسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند و سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک
گویند که مطلقا بنا بر یقین خند خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نیز حنفیه در صورت شک همان تحریری است پس پس
و بیانش گذشت در صحنی گفته تنقیح کرده اند این را بشک در رکعتی از اثنای صلوۀ پس اگر شک حاصل شود در رکعتی مثل رکوع و سجود آن کن را
بکند و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفین آمده است که در صورت شک تحریری کند صواب را و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم رجوع کرد بقول ذوالیدین قول حضرت ابو بکر و عمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج سه چیز است اخذ باقل و تحریری صواب

و مرجع بقول ثقه و الله اعلم و در هر صورت سجده سهو باید کرد و اوقوسی آن می نماید که اگر در اشتباهی صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد و بدین گفته
و صححه این خنیزیمه این او که کسی است که میگوید سجده سهو سلام کند مطلقا و لیکن معارض اوست آنچه گذشت حافظ ابو بکر بیهقی گفته روایت
کرده شدیم که آنحضرت سجده سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجده مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح
و هر دو را شواهد است که طویل میشود کلام بزرگان بعد گفتن شبه بصواب جواز هر دو امر است جمیعا و گفتن این است مذاهب بسیاری از اصحاب
انتهی در حدیث عبدالرحمن بن عوف است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان
چنانکه شک کرد در رباعی سه گزارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک کرد که چهار شد یا پنج با احتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم این سجده دارد
که فرموده بگذارد تا شک کند و زیاد کرده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امداء العم خود شک در عدد رکعات واقع نشده صرف گاهی بهجت غلبه است غرض
و توجه بخواب حق سبحانه واقع گردیده اما شک هیچگاه بوجود نیامده و میفرمود که شک از شیطان است چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون
نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس میکند بروی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیاید آنرا یکی از شما پس باید
که کند دو سجده در حالیکه و نیشسته است متفق علیه و عمر المغيرة بن شعبه رضي الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعة بن چون شک کرد یکی از شما پس ایستاد و دو رکعت و تعدد نکرد و فرق میان
شک سهو آنست که بسو جزم میکند در یک جانب و در شک در تردوست که این است یا آن فاستقم قائما پس تمام کند رکعت و حالت تمام
قبله و لا يعود و لیسجد سجد تن پس باید که بگذرد و عود نکند برای تشهد اول و سجده کند دو سجده سهو و ذکر نکرد محل آن هر دو
فان لم یستقم قائما قبله و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جای استقامت
و لم یستقم استوی و استوی آمده و لا سهو علیه و نیست سجده سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجده سهو نکنند و در هر ای گفته که بعضی
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر واضح آنست که نکند رواه ابوداود و ابن ماجه و الدارقطني و اللفظ له باسناد ضعیف بزرگ
مداروی در جمیع طرق بر جابر جفی است و هو ضعیف جدا و گفت ابوداود و اخرج نکردم از روی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
دالات دارد بر آنکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر فیهب حقیقه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برگردد و بنشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر نصف اهل راست ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعود
و بعضی گفت اند که معتبر بر داشتن زانو یا است شخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی است از ابویوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخلاف
اما ظاهر مذہب نزد ما عدم استوای قیام و سجد و هو الاصح انتهى و نیز درین حدیث دلیل است بر آنکه سجده سهو نکند مگر برای نجات تشهد اول
نه برای فعل قیام بقوله و لا سهو علیه و باین رفته است جماعی و احمد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنبید بر آن
قیام زد و رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس شیخ گفتند مقتدیان پس نشست و سجده کرد برای سهو و اخرج الدارقطني و این همه فعل آنست
موقوف بروی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس نه است و حدیث خیره مرجع است بر آن بسبب رفوع بودن و مؤید اوست
حدیث ابن عمر فروقا لا سهو الا فی قیام عن جلوس و جلوس عن قیام اخرج الدارقطني و الحاكم و البیهقی و در روی ضعف است و لیکن مؤید است
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نکرد

در این سجده سهو و نه خود سجده کرد و از صد و آن گویم سنائی از حضرت ابن بجمینه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس ایستاد و در رکعت پیشین سجده کرد و پس
گذشت آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود و سجده کرد باز سلام داد و احمد و ترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد با ما مغیره بن شعبه چون
در رکعت خواند ایستاد و نه نشست پس تسبیح گفتند کسانیکه در پیش می بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید و چون فارغ شد از نماز
سلام داد و ایستاد و سجده کرد و ایستاد گفت صنع بن رسول الله صلی الله علیه و سلم لهذا مکر این روایت در حق کسی است که گذشت بعد از آنکه تسبیح کردند
پس بمحلول بشود و برینکه سجده کرد و برای تشهد و هو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفته در سنن او عبد الرحمن بن عبد الله
بن عتبیه بن عبد الله بن مسعود الکو فی النذلی است بخاری بوی استشهدا کرده و غیره واحد و روی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس لهو شی است
درین باب زیرا که احتیاج کرده اند حنفی بابی عمیس عتبیه بن عبد الله و صحیحین محتاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبد الله و مراد بر روایت ابی عمیس و ابی
که ابو داود بدان اشاره کرده بقول خود و رواه ابو عمیس عن ثابت بن عبد الله عن شعبی عن المغیره مثل حدیث زیاد بن علاقه **و عن عمر**
بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على من خلف الامام سهو نه نیست بر کسی که
پس ایستاد سهو اگر چه روی را سهو واقع شود فان سهلی الامام فعلیه و علی من خلفه السهو پس اگر سهو کند امام پس بروی است
سجده سهو کردن و بر کسی که در پس او است زیرا که سجده سهو از تمام نماز است و صحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه البزار
و البیهقی بسند ضعیف زیرا که در روی خارج برین صعب است و اضعیف است و روایت کرد آنرا از قطنی و زیاده کرد و روی که اگر سهو کرد
در پس امام پس نیست بروی سهو و امام کافی است او را و درین همه روایات خارج است و درین باب است از ابن عباس در سندش متر و کی هست و در
حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر مومنین سجده سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب است که امام سهو کند و باین رفته است زید بن علی حنفیه
و شافعیه **و عن** ثوبان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لكل سهو سجدتان بعد ما يسلم
برای هر سهو و سجده است بعد سلام چنانکه مذکور است حنفیه است رواه ابو داود و ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در سندش اسمعیل بن عیاض
و در روی مقال خلاف است بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح است و این حدیث همچنین است که از روایت شامیین
آورده پس در تضعیف این حدیث نظر است و حدیث دلیل است بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجده سهو شود و باشد برای هر سهو و سجده باید
و قد حکى عن ابن ابی لیلی و بهو بعد م تعد و سجده و رفته اند اگر چه مومنین مقدور باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و مومنین نمود تا
و زیاده بر دو سجده نکرد و اگر گویند که قول اولی است بعضی از فعل جوابش آنست که نیست دلالت در آن بر تعد و سجده و تعد و مقتضی بلکه برای عموم است
مهر ساهی را پس حدیث مقیه خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشرف است او را دو سجده و مختص نیست این هر دو سجده
بموضع که در آن سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بالزاع سهو و روی و محل برین سخن اولی است از عمل برین سخن اول و اگر چه ظاهر
در آن همان معنی اول است برای جمع میان وی میان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذی الیدین سهو مذکور بحالت نماز و ایستاد
و آن محل نزاع است پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود مسئله دیگر احتیاج است بدان بر سجده سهو بعد سلام و کلام در آن مکرر گذشت **و عن**
ابی هریرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في إذا السماء انشقت و اقرا بانهم ريات
الذي خلق گفت ابو هریره سجده کردیم ما با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجده تلاوت است و فی البخاری اصله
و لم يذكر سجدة اقرا و در روایتی از بخاری است که اگر نمی دیدیم آنحضرت را که سجده کرد و در آن سجده نمیکردم و روایت کرده است بزار از حدیث عبد الرحمن

بهیچ صیغه مثلاً بنا بر آنکه بعضی مندوبات مؤکد تواند از بعضی نزدیک کسی که نفیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است ابن منذر و غیره از
 ابن ابی طالب کرم الله وجهه با سند حسن که عوام هم و خجسته و اقوام هم نزول است و همچنین ثابت شده است از ابن عباس سه سوره انبیا و غافر و
 که اعراف و سبحان الذی و حم و انکم غیر عزائم است اخرج ابن ابی شیبہ و قد رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و تحقیق
 دیدم آنحضرت را که سجده میکرد و در آن گفته اند که سجده کردن آنحضرت در آن بجهت موفقت و او علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و نمودن این
 سجده میکنیم بشکر گذاری آن و در اینجا دلالت است بر آنکه بعضی سننات اگر انداز بعضی در صفتی گفته شده است یا سجده شکر فرموده اند
 پس در نیت واجب است و وصله حرام سجد سالی یا توبه و شکر او فیہ نظر بر آنکه ظاهر آنست که قصد و ازین سجده اقتدا آنحضرت را و او
 شکر قبول توبه ایشان هر دو باشد انتی لا و لا الخ اری و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی الباب عن ابی سعید اخری و ابو داود
 و احیاء و ذکره البیہقی عن جماعة من الصحابة انهم سجدوا فی ص و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفت مروان عباس را که آیا سجده کنم در ص پس خواند
 ابن عباس این آیت را و من ذریقت به کذا و کذا و سلیها ان تا آنکه رسید بخاک فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 فیہم اثم قتلا پس هدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن پس گفت ابن عباس بغیر شما از جمله کسانی است که مذکور شده اند
 که اقتدا کنند بایشان رواه البخاری حتی پس تو من و او تری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموفقت وی
 سجده کرد و ما نیز باید کرد تشخیص در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب است چنانکه سایر سجرات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر
 وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود که از جهت شکر قبول سجده داود و موافقت وی بود
 و سجده با بتاعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آنحضرت بدان و در حقیقت همه عبادت از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و اقبال
 امر و اتباع پیغمبر است و قول ابن عباس که این سجده از عزائم است باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بران کرده شده
 باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور و الله اعلم و امام احمد از ابو یزید بن عبد الله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص میخوانم
 و چون باین آیه سجده رسیدم روایت و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که باین سجده در افتادند پس این قصه را آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 و سلم عرض کردم بعد از آن سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر و طاعت بران مثل سایر سجرات شد و استقرایافت بران اگر
 در او اکتفا نه از عوام بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود که از آن
 ابن الحارث و عن ابن عباس رضی الله عنہما ان النبی صلی الله علیه وسلم یسجد بالجمعة تحقیق آنحضرت سجده کرد و
 بخمروا البخاری و ابن ابی لیل است بر سجده کردن در فصل چنانکه حدیث اول هم دلیل است برین و مخالف است درین مالک و گفت نیست سجده
 تلاوت در فصل و مروی است از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از فصل از وقتی که بخیریه آمد اخرج ابو داود و لم یکن یسجد فیها
 است زیرا که در وی ابو قلامه است و نام وی حارث بن عبد الله ایدی بصری است و حجاج کرده نمی شود حدیث وی که قال الحافظ المنذری
 فی مختصر السنن و عن زید بن ثابت الانصاری کاتب آنحضرت است در وقت قدم آنحضرت بخیریه نازل بود یکی از فقهای
 صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض است و وی یکی از آنهاست که جمیع کوفته قرآن را نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد
 آن را از صف در زمانه عثمان روی عنه خلق کثیرات بالمدينة سنة ۴۴ و له ۵۴ سنة رضی الله عنه قال قرا مت علی
 النبی صلی الله علیه وسلم بالجمعة فلم یسجد فیها گفت زید خواندم من را آنحضرت سوره و النجم را پس سجده نکرد و در و

و این بعد از تحویل بر زمین بود و این حدیث متمسک باینه است در عدم وجوب سجده تلاوت و جوابش از طرف حنفیه آنست که وجوب سجده تلاوت
 علی الغریبست شاید که در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بحیث بیان جو از تأخیر یا مخصوص بسجده و آنچه باشد که در آن اختلاف است
 متفق علیک من الزجر و اللفظ للجمهوری و آخره اصحاب اسنن و الدارقطنی و زیاده کرد و اقرطبی و سجده نکرد از ما هیچ یکی و زید بن ثابت از اهل مدینه است
 و قرات وی این سوره را در مدینه بود و مالک گفته پس مؤید حدیث ابن عباس باشد و جوابش آنست که ترک سجده وقتی فعل آن وقتی دلیل نیست
 باشد یا نکردن در آن وقت بنا بر مانعی باشد و بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث مانعی باشد و حدیث غیر و ثبوت معتبر است زیرا
و عن ابی نعیم الله خالد بن معدان یفتح یم سکون حین ماله و تخفیف و ال شامی کلاعی یفتح کاف تالاهی است از اهل حمص گفت
 و یم هفت او کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و اوثقات شامیین مرد و در سند اربع و مائه و قیل سنه ثلاث و موطا
قال فضیل سوره الحج سجدتین گفت خالد فضیل و او در سجده حج بدو سجده و نزد حنفیه بیک سجده اول سجدت حج و اخذ کرده اند
 بقول ابن عباس زیرا که پیش از این است که درین سوره یک سجده است و اول فقط و در حنفی گفته حنفیه سجده دوم حج را اسقاط کرده اند
 و حدیث ابو داود و ابن عمر بن العاص فی الحج سجدتان حجت است بر ایشان اتفق و او ابو داود و حنفیه مصنف همچنین است که
 این حدیث را بسوی مرسل بود و زیرا که خالد که در آن کس را که حدیث کرد با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن می موجود است
 بطریق رفع از حدیث عقبه بن عامر و لفظ وی این است قلت یا رسول الله فی سوره الحج سجدتان قال نعم من لم یسجد بها فلا یقرها پس عجب است
 از مصنف که با وجود بودن او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت بمرسل ابو داود کرده آری و در روایت آینده آنرا موصول میگویی لیکن
 نه نزد ابو داود و اگر مرسل هم بود بر حنفیه حجت است زیرا که حدیث مرسل نیز و ایشان جماعت و لیکن گفته اند که این حدیث ابو داود و ضعف است
 و رواه احمد و الترمذی موصولاً من حدیث عقبه بن عامر و زاد فی الترمذی فی روایتی که لیسجد لها فلا یقرها
 و هر که نکرده و در سجده را پس گوید که خوانده آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در روایتی لم یقرها یا بضم ثنیه آمده یعنی نخواند و روایت را خواندن کامل
 مقرب و روایت اول بالغیر شریفتر است زیرا که لا یقرها یا بضم ثنیه نخواند و ترک سجده مقوت ثواب قرات تمام سوره
 است و سند ضعیف و سند ضعیف است زیرا که در وی ابن مسعود است گفته شد که وی متفرد است بدان و تأکید کرده است
 آنرا حاکم باینکه روایت ورین باب صحت رسیده است از قولی عربی بن عمر بن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عمار و سوق که روایتها
 موقوف بر ایشان و مؤید کرد آنرا بیهقی با پنجه روایت کرد و معروفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته این حدیثی است که سناوشن قوی است
 اگر چنان لیست که در وی است از این حدیث است و لیکن در آخر عمر خلا و خطی بجهت او ایاد یافته که وجوب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت
 و در حدیث رواست بر ابی حنیفه و غیره آنرا که می گویند که نیست در سوره حج مگر یک سجده در آخر وی و در قول وی لم یسجد یا بضم ثنیه عجزیت سجده
 در آن و انادله قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجده تلاوت را که سنت است ترک کرد و بفعل مندوب که آن قرات است
 پس اعتنا بسنون الیق است و اینکه ترک نکند آنرا و چون ترک کرد و اس آنست که نخواند سورت را **و عن محمد بن عمار** رضى الله عنه
 قال یا ایها الناس انا اختصم بالسهو و السجود ای مرومان بدرستی که ما میگویند ریم سجده اول این حدیث آنست که مروی است از ربیع بن
 عباد که وی حاضر شد عمر بن خطاب را و در جمیع پس خواند عمر بر منبر سوره نحل تا آنکه آمد سجده را پس سرود آمد و سجده کرد تا آنکه چون شد
 جمعه آئینده خواند آنرا تا آنکه رسید باینکه سجده پس گفت یا ایها الناس انکم فتن مجید فقد اصاب پس هر که سجده کرد پس تحقیق رسید

صفت را خوب کرده و صواب نموده و من لم یسجد فلا اثم علیه و هر که سجده نکرد پس نیست بزه بروی و سجده نکرده علم این بار و مردم
 نیز گذشت که عجمه که سند واه البخاری و فیه و هم و بخاری است از عمر ان الله لم یفرض السجود برستیکه خدای تعالی
 فرض نکرد سجده تلاوت را بر ما الا ان نشاء مگر آنکه خواهیم ما پس سجده کنیم و هو فی الموطاء و این روایت در موطای امام مالک است
 از هشام از عروه عن ابیه ان عمر الخ و این روایت در صحیح بخاری نیز هست و رسم کرد قمری که سحاق است آن و هم است و مصنف این هم را
 و تعلیق لتعلیق بدلیل واضح کرده و لفظ بخاری این است ان السلام یکتبهما علینا الا ان نشاء و رواه البیهقی من ذلک الوجه ایضا موصولاً و البیهقی
 فی مستخرج و از اینجا معلوم شد که سجود تلاوت سنت است چنانکه مذکور است حضرت عمر و مالک و شافعی است نه واجب چنانکه حنفیه گویند و نه فرض و نه مستحب
 کرده اند بقرینه که هر که شروع کرد درین سجود واجب است بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجود است و جواب
 داده اند باینکه این استثنا منقطع است و مراد آنست که این سه کول است بسوی مشیت ما و عمر بن عمر رضی الله عنه قال کان
 السجود صلوات الله علیه و سلم یقرأ علینا القرآن فاذا امر بسجدة کثرت و سجد و سجدنا معه بود آنحضرت که می خواند بر ما
 قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما بوسی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو واجب
 و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است نه بر سامع اگر اتفاقاً آیت سجده بی قصد بگوشش رسیده واجب نکرد و بعضی گویند
 اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نکرد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بر سامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند
 که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه قصد قصه و حکایت و بخواند چنانکه قصه خوان می خواند و بدین سبب حنفیه و جمهور ایه آنست
 که واجب است بر قاری و سامع مطلقاً بشراط صلوة و رخصتی گفته سجده تلاوت مسنون است قاری و مستمع را و متاکدی شود بسجود و قاری و شرط
 صلوة شرط سجده تلاوت و شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد و نماز بعض علماء تشبیه داده اند آنرا بنماز و طریقی دانند پس تکبیر احرام و تکبیر
 انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام نفرموده اند انتی شیخ
 و ترجمه گفته طهارت شرط است در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر که وی بی وضو نیز می کرد
 و هیچ یکی از علماء درین حکم با وی موافقت نکرده الا شعبی و نیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو
 میگذاشت که اقال شیخ ابن العمام انتی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی با وی دعوی بی دلیل است زیرا که اصل
 در آن عدم شرط طهارت است و این حزم و دیگر اجماع علماء قدیم و جدیداً با وی متفق اند و هو الاصح الارجح کما سبق و بر دعوی شرط طهارت
 که دلیلی صریح بیارند و اولیس فلیس و در حدیث دلیل است بر تکبیر و شریعت وی و بود و ثوی که خوش می آمد و در این حدیث ابوداؤد و گفت بعضی
 از جهت تکبیر و اختلاف است و آنکه این تکبیر افتتاح است یا نقل اول اقرب است لیکن کافی است از تکبیر نقل گفته اند که برای نقل هم تکبیر گویند
 و نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفته اند که تشدید خواند و سلام و بدقیاساً للتخیل علی التحریم و جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل
 بر آن نتواند بود رواه ابوداؤد بسند فیه لکن زیرا که از روایت عبداللہ المکبر العمری است و وی ضعیف است و حاکم آنرا از روایت
 عبداللہ مصنف آورده و وی را در یک است و اتفاق کرده اند بر عدم الت و وی و وی نقه است حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین است مصنف در
 نقیض است اصلش صحیح است از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتی گویم و آن این است که گفت ابن عمر بخوان آنحضرت آیت سجده را و حال آنکه
 نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت و سجده کردیم ما با وی پس انبوهی میکردیم تا آنکه نمی یافت یکی از ما پیشانی خود را جا نیکه سجده کند بر آن

ولیکن درین حدیث ذکر تکیه نیست خفیه گویند این همه مبالغه و تاکید اجتماع و از دحام بظاهر علامت و جوب سجده است اگر واجب بود و این همه از دعا
برای چه بود گوئیم این از دحام برای محبت و استفاده علوم بود و نه بالخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده
کرد و اتباعا الملتزمه همه با سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تاکید و اهتمام و از دحام نبود که با مبالغه بظاهر پس علامت و جوب نباشد و گفت ما
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد و جوی للذی خلقه و شوق سمعه و بصره بحوله و قوته اخرجه احمد
و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و صححه ابن اسکین گفت در آخری ثلثا و زیاده کرد حکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین
و گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است و بود ابن عباس می گفت در سجود قرآن اللهم انکب لی بها اجزا و اجمل لی عندک ذخرا و وضع عنی بهاء و زکرا
و قبلها منی کما قبلتها من عبدک و اقره و رواه الترمذی الحاکم و ابن جبان و ابن ماجه و در وی قصه است و ضعفه العقیلبی بالجسن بن محمد بن عبید الله
بن یزید و گفت در وی جهالت است و درین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی و اختلاف کرده اند در وصل و ارسال فی و تصویب بکرد
و ارقطنی در علل روایت حماد از حمید از بکر که دید ابو سعید در انچه می بیند ناظم شیخ و ترجمه گفته خواندن این دعا نیز مروی است رب انی ظلمت
نفسی فاغفر لی و خواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان و عد ربنا المفعولاً و ظاهر فیه خفیه آنست که تسبیح مسنون در سجده تلاوت
و چه سجده صلواتی افضل است و چون در انجا کفایت کند در اینجا بالا و لی کفایت کند با وجود آن شک نیست که انچه صحیح شدی است روایت آن از
ادعیه خصوص در سجده تلاوت خواندن آن در وی اولی و النسب خواهد بود و انتهی و هو کما قال فان لما تقرر منه صلی الله علیه و سلم اثر الیس غیسره
و بالله التوفیق **و عن ابی بکر** این کنیت دوست که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شری جوان سوار از حصن فرود آمد
آنحضرت او را ابو بکره کنیت کرد از سوا لی آنحضرت است نامش نفع بن الحارث و قیل عبد الحارث بن کلهه بن ثقیف است نزول کرده و بصره
و مر و آنجا در سنه تسع و اربعین روی عن خلق کثیر رضی الله عنه ان الشی صلی الله علیه و سلم کان اذا جاءه امر یسره
خسر ساجداً بدستیکه بود رسول خدا چون می آمد او را امری که شادان و خوش میگردد و انید او را می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدا این
حدیث دلیل است بر شرم عیت سجود شکر و باین رفته است شافعی و احمد خلاف مالک ابو حنیفه و اختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است برا
آن یا نه بعضی گفته اند شرط است قیاساً علی الصلوة و گفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست و هو الا قرب کما قدمناه و حجت شافعی و احمد در سنیت
این سجده همین حدیث است و مافی معناه و در سفر السعاده گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آن بود که چون نعمتی میجد و شدی یا نعمتی
سرفه گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتهی و مالک ابو حنیفه گویند نعم الی غیر متناهی است چه هر نفس کمی زنده نعمتی است متضمن نعم کثیره و در
آن نعمتهاست که در حصص و احصا نیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سبقت و استجاب بود و مؤدب بحکلیف
مالایطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت و احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن سجده کردند یا منسوخ است ولیکن این تعلیل
و اراده نماز خلاف ظاهر حدیث است و آنکه قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت
و چون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده ماثور است قول منشی درست نبود رواه الخمسة الا النسائی
و در روایتی زیاده کرده شکر آید یعنی بجهت شکر گذاری کردن مر خدای را تبارک و تعالی و ازین حدیث عموم و در ام فعل معلوم شد بقضیه لفظ
کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاهه چنانچه اذا قسم الی الصلوة و در روایت آنست که بدستیکه آنحضرت بشارت داده شد حاجتی یعنی
بیر آمدن آن پس شکر و سجده رواه احمد و ازین روایت خصوص حاجتی که بران بشارت داده شد معلوم گردید و بر هر تقدیر استجاب سنیت است

ثبت است و سجده در طلع نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است و آن خود دو حکم سجده نماز است دیگر سجده تلاوت است و درین اختلاف نیست
 دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت اندفاع بلیت و آن نزو
 اکثر مسنون است و هو الاصح و دیگر سجده نیت است و آن حرام است دیگر سجده تعظیم است برای غیر خدا از ملوک حکام و آن کفر است **و عن**
 عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مکنی بابا محمد زهری قرشی یکی از عشره مبشره بالجنة است مسلمان شد در قدیم بر دست
 ابوبکر صدیق و دو هجرت کرد و بسوی جبهه و جمله مشاهد را حاضر شده و ثابت ماند روز احد و نماز گذارد آنحضرت در پسین ی بغزوه تبوک تمام
 باقی نماز خود بود و از قدر یک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ گفت بلند بینی لنگ بود و زخمی شد روز احد و لبست زخم باز یاده برداشت
 بعضی از آن پیامی می رسیده بود ده سال بعد از واقعه فیل پیدا شده بود و در سنه سی و دو و دهن شد در بقیع روی غنه ابن عباس و غیره
 قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمن سجده کرد و رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی با آنحضرت رسید که هر که یکبار
 صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بر وی ده سلام فرستد پس آنحضرت در عت
 سجده شکر این نعمت بشارت گذارد و فاطمال الشجری و بغایت سجده طویل کرد پس اطالت این سجده هم مسنون باشد در تالیف مدینه آورده
 که یکی از صحابه طلب سعادت ملازمت آنحضرت بمنزل شریفی وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است
 برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری از آن کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زبان
 سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی بآسمان رفته و از بدن انسلاخی پذیرفته است سینه وی بر قید و بی طاقت گشت
 و بے اختیار گریه درآمد پس آنحضرت سر از سجده بر آورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان پیرا میگردی عرض کردم ترا در سجده
 دیدم و مدتی بایستادم ترا سجده بر نداشته گمان کردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورده فرمود پس
 جبرئیل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازی ترا ای محمد که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود فرستم
 بر سیدین این مژده بسجده رفته و شکر این نعمت بگذارم شکر دفع داسه پست بر داشت سر خود از سجده و قال فرموا ان سجده
 علیه السلام اتانی قبضت فی سجودت الله شکر بدرستی که جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژده داد مرا یعنی بصلوة و سلام فرستادن
 نداده بار بر صلوة و سلام فرستادن بن گمان یکبار رواه احمد فی مسنده من طرق پس سجده کردم برای شکر خدا سجده شکر در رجاء الشکال
 می آرند که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت است جوابش آنکه درود فرستادن
 بر آنحضرت حسنه است لاجرم حکم من بجا که بالحسنه فله عشر امثالها باین سخن ده درود گردید و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده
 درخواست رحمت است از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه و سلم و بنده باین درخواست که فعل اوست بخواه آن برسد اکنون حق جل
 رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچه ناکه میخواهد و چند آنکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست
 رحمت را از جناب که بیا اکنون وی تعالی لائق که بیا حق خود و لطفی که بحبیب خود دارد و درود میفرستد چند آنکه لائق اوست و اگر نیز یکبار بود
 تواند که آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد و الله اعلم و اه احمد و صحیح الحاکم و اخرجه البزار و ابن
 فی فضل الصلوة و تعقیل فی الصلوة و احمد من طرق مسنده و الحاکم کلام من حدیث عبد الرحمن بن عوف گفت یحیی و درین باب است از جابر و ابن عمر و انس و غیره
 ابوالحیفة و غیره و شرح آن گفته که مسنین بود او و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از کم بدین میرفت و چون قریب

عزیز کی که مشغول است بین الحزین رسید از نافه فرو آمد دست بد عابد داشت و ساعتی دعا کرد و بعد از آن سجده کرد و زمانی طویل در سجده گذشت کرد پس بر پشت
و بار دیگر دست بد عابد داشت و بسجده رفت سه بار و فرمود که است خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کرد و چون سر از سجده
برد اشتهم و دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثه دیگر بمن بخشید و دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثه دیگر
بمن بخشید سوم بار سجده شکر کردم و در سند امام احمد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شصت کوه تا بالا حقیقه تر از فرمای نفاشی
و نیم را بدید سجده شکر کرد و گفت اسال الله العافیه و در صحیح آمده است که چون روز بدر رسد ابو جهم امیه را آوردند آنحضرت سجده کرد
و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد و انتهی مخصوصا شیخ عبد الحق دلبوی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده است و نیز چنانکه امام ابو حنیفه
و امام مالک کرده انتهی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که با حادیث دیگر جاریه مغرور است
شکر ثابت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شریعت غایب برای شکر مفهوم شد و لا باس بذلك **و عن** البراء بن عازب **رضی الله عنه** ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم بعث علیاً الی البقیع برستیکه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را
بجانب من در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای منی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر منی و در حدیث البراء آمده است
و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب من گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در من سال بزرگتر از من این
و من خود سال ام و قضا حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند ثواب گردان زبان او را در پایت کن
قلب او را و گفت یا علی چون نشینند نزد تو دو کس که یکدیگر خصومت دارند حکم کن میان ایشان تا شنوی سخن از دیگری الحدیث پس
بیرون آمد علی با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بچنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس نفس نفس نمود بر ایشان حمل آورد
و دست کس را از روستای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هر بیت خود را باز و دعوت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام کردند
و می نمودند پس در همین سال سالما غامما بکه در سوخته بجای آمد از مت شریف مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیدند انفسهم فی کس الحدیث
پس ذکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور است و نبذی از آن مذکور شد قال گفت برادر فکتب علی پس نوشت علی رضی الله عنه رسول
رسول خدا صلی الله علیه و سلم باسلام و بعد اسلام آوردن شان یعنی قبیلہ یهودان که بلده ایست بنکرده اهدان بن قلع بن سلام
بن فوخ گذافی القاموس فلما قرأ رسول الله صلی الله علیه و سلم الکتاب خرسا جک ایس برگاه خواند آنحضرت
این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیلہ دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام
علی همدان گذافی سفر السعاده رواه البیهقی باسناده صحیح واصله فی البخاری و فی آنکه سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بصحت رسید همچنین از صحابه هم مافور گردید و در سفر السعاده است کعب بن مالک چون بشارت تو ببلوی رسید سجده شکر کرد
و امیر المؤمنین ابو جعفر صدیق چون خبر سبیل گذار بشنید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون فوالله بکه از روستای خراسان خبر رسید و در میان
قتل و بدید سجده شکر کرد و انتهی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و قصه ای که بقتل سید یا قتل و الشیخ شیخ فرقه و مذکور است

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متفعل بخیر است تطوع خوانند
و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغه تنقل یا برای تکلف یا برای مبالغه است که بنده بی تکلیف شایسته آنرا بجای آورد و مبالغه و عبادت

نفاشی بخیر است
تطوع مشتق از طوع و طاعت است
تطوع خوانند
تطوع مشتق از طوع و طاعت است
تطوع خوانند

و فرمان برداری می نماید و مراد در اینجا از تطوع سنن و رواتب است یعنی غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توفیق میگزارد و عام تر از هر یک
و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت نخی و جز آن **عمر بن عبید بن کعب** است که بفتح را و کسره با کنیت او
ابو فراس است بکسر فاء و سین در آخر معده دست در اهل مرینه و اصحاب صفه صحابی قدیم است خادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ملازم درگاه
در سفر و حضر و بود از قدما ی صحابه ثانی سنه ثلث و ستین روی عنه جماعة (رضی الله عنه) قال گفت بودم من که شب میکردم باین غیر خدا
صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت را آب وضو تیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمتای دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن پس
قال ربی التبیی گفت مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم سأل بطلب هر چه بخوای از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که
فرمود بخواد و تخصیص نکرد و بطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست است که راست است صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر که خواهد باین
پروردگار خود بدین شهر فان من جودک الدنيا و خسر تمام و من علو یک علم اللوح و القلم به شهر اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داره
ببرگازش بیا و هر چه بخوای تمنا کن **فقلت اسألك مرافقتك في الجنة** پس نفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و بالتو بودن
در بهشت و در اینجا تنبیه است بر آنکه طالب صاوق را باید که جز نفتم آخرت که باقی و دائم است نخواهد و بخطوط و نموی فانیه التفات نکند لایسیا اتم نفتم
و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه فضل صلوات و التحیات و لکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد
و بمجرده هوس آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهین سر کوفتن و باد بهشت بی بودن است ع نزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیت حمدیه است و لهذا حکم کردند بدان چنانکه می آید فقال
أو غبر ذلک پس فرمود آیا جزین یعنی چیزی دیگر نخواهد که این مرتبه که تو میخواهی بسن عظیم است و این کلمه را بفتح و او و سکون آن در رفع غیر
و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آنرا تحقیق هست در مجلس مذکور **فقلت هو ذلک** پس نفتم دعا و مقصود من همانست که عرض کردم
و گیر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر کنی که از خودم جدا نکنی قال گفت آنحضرت پس چون تو بجدی و حصول این
مطلب فاعبیتی علی نفسك بکثرة السجود پس باری ده و مدو کن مراب نفس خود و حصول مطلب خود بسیار کردن سجده یعنی بتماز
گذاردن و دعا کردن در سجرات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم و حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کار کنی
و از پانز نشینی چنانکه طیب بربما گوید که علاج میکنم و در حصول شفاعی تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی بکشی و بکمال
شفاف و تدبیر کار این است از اینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از تطوع است رواه مسلم مصنف سجود را که درین حد
وارد شده حمل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گوید که آنرا از حقیقت می برگردانید یعنی سجده های نماز غیر مرغب نیست علی انفراد و سجود
اگر چه صاوق می آید بر فرض لیکن لا بد است از اتیان بفرایض هر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص است بومی یا دریا بد بدان آنچه
مطلوب است و در روی دلالت است بر کمال ایمان و سی رضی الله عنه و بموجب است او بسوی اشرف المطالبات اعلی راتب و نزع نفس از دنیا و شهوات
و دلالت است بر آنکه نماز افضل اعمال است و حق سیکه مثل می رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بسوی نیل مطلوبش مگر بکثرت نماز حال آنکه مطلوبش اشرف المطالبات است و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن
ایشان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و جود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات
صلی الله علیه و سلم و **عمر بن عبد ربی** من التبیی حفظت من التبیی صلی الله علیه و سلم عشت رکعات

رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعد ها و رکعتین بعد المغرب فی بیت و رکعتین بعد العشاء فی بیت
 و رکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر و اگر نعم از پیغمبر آمده رکعت و دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد غروب و خانه خود
 و دو رکعت بعد عشاء در خانه خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت و دو رکعت پیش از ظهر مذکور امام شافعی است و تمسک فی سجده همین حدیث ابن عمر
 که اصحاب کتب است آنرا باختلاف در الفاظ روایت کرده اند ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث است چنانکه
 بیاید و مختار صاحب سفر السعاده نیز دو رکعت است قبل ظهر و بعد آن و حق این است که همه ثابت است و همه کافی و شافی متفق علیک
 و اخرج مسلم نحوه فی صحیح و احمد و الترمذی و صححه من حدیث عبد الله بن شقیق و اخرج نحوه مسلم و اهل السنن من حدیث اُمّ حبیبه العیاض و مرآة البیان و ریح
 حجره حفصه است که خواهر ابن عمر بود و فی روایتی که در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگوید بعد از غروب
 نماز جمعه تا آنکه بر میگشت از نماز می آمد در خانه و میگذاشت دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از آن
 بعد از جمعه چهار رکعت است و نزد امامین شش رکعت چهار بعد از وی و دو و این حکم نماز بعد از جمعه است آن است قبل از جمعه پس در سفر است و در خانه
 سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر نظر می کنند و اثبات سنن
 بقیاس جائز نیست و ایضا و علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت
 نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی و دو رکعت گذاردی و می فرمود من کان ناکم مصلیا
 بعد الجمعه فلیصل بعد ما یبغی انتی و در اینجا بحث است که در باب الجمعه خواهد آمد و المسلمون کان اذا طلع الفجر لا یصلون الا
 رکعتین خفیفه بن و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داود را حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی گذارد مگر
 دو رکعت سبک چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر
 و بود این ساعت که درنی آدم بر آنحضرت و از اینجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعض احادیث آمده و این دو رکعت
 معدود اند در رکعات جزین نیست که روایت مسلم افاده خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی تواند تخفیف این هر دو
 مذکور مالک شافعی و غیره است و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ اُمّ الکتاب حدیث دلیل است بر آنکه این نوافل برای نماز است و در
 حکمت مشروعیست که گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان و ادای فریضه است و تا داخل شود و فصلی در فریضه باشد صدری منشرح باین
 می و متوجه شود اول او بر فصل فریضه و در حدیث تمیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اول چیزی که حساب کرد در روزی که
 بنده روز قیامت نماز است پس اگر هست که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا بگذارد و بگوید
 نترسنگان خود را نظر کنید آیای یا بید برای بنده من از قطع این کار کنید فریضه او را بگذرد زکوة همچنین اخذ کرده میشوند اعمال موافق آن از حجه
 ابن ماجه و الحاکم و احمد و ابوداؤد و این دلیل حکمت شریعت است و این زیادتی مسلم است لال کرده است کسی که بگوید میگوید بفرمان ابوعبیده
 و قد قد سادک و الا لایدر منه گفته سنت قبل فجر دو رکعت است سوره کافرون و انخلاص و در آن بخواند و پیش از نماز جمعه چهار رکعت است
 یک سلام و بعد ظهر دو رکعت است و بعد از جمعه چهار رکعت و نزد ابو یوسف شش رکعت است و تحب نیست که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بعد سلام
 پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب است و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت است و بعد از آن شش رکعت دیگر مستحب است که آنرا
 صلوة الا و این گویند و روایتی بعد نماز مغرب است رکعت آمده و پیش از عشاء چهار رکعت مستحب است و بعد از آن دو رکعت مستحب است

در رکعت اولی اذان از پشت الارض و در آخره قل یا ایها الکافرون خوانند انقی و خوانند سورۃ تبارک الذی بهم در دو رکعت بعد و تر برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی است و مجرب است و در حدیث نام دی بنجیه آمده این است سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینها خواهد آمد

و عن عایشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعاً قبل الظهر ركعتين قبل الغداة بود و غیر خدا که ترک ننماید چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بادهاد شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از برابن عازب آورده که گفت برادر گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا تجدید کرد و در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گویا که در شب قدر بگذارد و بهیچ این را از قول عایشة و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در اینجا مثل مرفوع است زیرا که مقادیر ثواب جز بسمع از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر جماع و در سند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیب زوجه رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند و خدا می برایش در روز قیامت حسن و حسن عیبت باین وجه و این چهار رکعت بدو سلام میگردد شیخ و شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر و طریق سنیت یکی اثبات آن بحديث ام حبیب و غیر آن که در اینجا ترغیب بگذارد و آنرا نموده اند و میگویند گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لازماً نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب استحب است و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا بآنکه چهار رکعت شریف میگردد و عایشة آنرا دیدن ابن عمر و مروی و رکعت که در مسجد آمده میگردد و تحمیه المسجده و ابن عمر آنرا سنیت ظهر بخدا داشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت است و چهار رکعت در روی دیگر است که در وقت زوال شمس میگردد و از جهت فتح درهای آسمان درین وقت انتهى رواه البخاری در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت است عایشة آنرا دانست و ابن عمر ندانست و محتمل که این هر دو بخلاف آن چهار باشد و حضرت آنرا دود کرده میگردد و ابن عمر همین دود را دید و محتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگردد و چهار رکعت و مؤید این است حدیث ابوالیوب نزوی و داود و ترمذی و شمائل و ابن ماجه و ابن خزمیه باین لفظ اربع قبل الظهر لیس فیمن تسلیم یفتح لمن ابواب السماء و حدیث انس اربع قبل الظهر بعد من بعد العشاء و أخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و محتمل که گاهی چهار میگردد و بران اقتضای نمود و عایشة آنرا خبر داد و گاهی دو رکعت میگردد و ابن عمر از آن اخبار گردانتهی **و عن** عایشة رضي الله عنها قالت گفت لعن الله من لم یکن الشیء صلی الله علیه و سلم نبواً آنحضرت علی شیء من التوافل بر هیچ چیزی از توافل اشد تعاهداً من سحت تر از روی خبر گیری از آن علی رکعتی الفجر بر دو رکعت بار و متفق علیه و بهیوت رسیده که ترک نمی گرداند و آنرا در سفر و نه در حضر و محلی است و وجوب آن از حسن بصری و مسلم عن عایشة و مسلم راست از حدیث عایشة مرفوعاً رکعتا الفجر خبر من الدنيا و ما فیها دو رکعت صبح بهتر است اجر آن هر دو از دنیا و آنچه در دست و در دنیا دلیل است بر ترغیب و گذاردن این هر دو و برینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن فقط **و عن** ام حنیفة ام المؤمنین رضي الله عنها ترجمه می سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من صلی اثنتی عشرة رکعة فی یوم ولیله کسی بگذارد دوازده رکعت در هر روز و شب نبی له

بهن بیتک فی الجنته بنا کرده شود برای او خانه بسبب این دو اذوه رکعت و هشت و تفصیل آن در روایت ترمذی بیاید و او را مسلم
 واحد و ابو داؤد و الترمذی و صحیح ابن حبان و رواه والنسائی و ابن ماجه عن عایشه و فی روایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبه **صلوة**
 دو اذوه رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعا بر تیسرست از اثنتی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم است و للترمذی و صحیح
 و ترمذی راست از حدیث ام حبیبه مانند حدیث مسلم و زاد و زیاده کرد ترمذی در تفصیل این دو اذوه رکعت که در روایت مسلم مجمل است
 اربعاً قبل الصلوة چهار رکعت پیش از نماز که در حدیث سابق از عایشه گذشته یعنی ظهر و رکعتین بعد نماز و دو رکعت بعد
 نمازی که در حدیث ابن عمر گذشت و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب و این همان نماز است که حدیث ابن عمر آنرا سقیم کرده
 بفی بیت و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقیم است بفی بیت و رکعتین قبل الصلوة الفجر
 و دو رکعت پیش از صبح و این همان نماز است که ابن عمر و عایشه و دیگران و حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند و لیکن ترمذی این حدیث را غریب
 من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال می سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاید اصل
 حدیث است و گفته اند که اقوی و او که سنن فخرست پس سنت مغرب و بعد از وی سنت ظهر و بعد از آن سنت عشاء و بعد از همه سنت پیش
 از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه ذکره اشمنی و للخمسة عنهما و مراد ابو داؤد و ترمذی و ابوالی
 و ابن ماجه راست از حدیث ام حبیبه من حافظ علی اربع قبل الظهر و اربع بعد ظهر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش
 از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در آنست که این یا رکعتین سنت اند یا برای آنکه از انظار الشافعی حرمة الله علی المتأخر
 حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش و دوزخ و بعضی روایات آمده که میگذارد آنرا بدو سلام و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از ابی
 علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته درین باب است
 از عایشه و ام حبیبه و حدیث علی حسن است و هم برین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنکه بعد از ایشان اند
 و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة یل و نهار دو گان و دو گان است و مقصود ایشان آنست
 که فصل کند میان رکعتین و باین قائل است شافعی و احمد و نیز از عایشه آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد و بعد از وی
 میگذارد و این را طرق هست انتی و مسلم و ابو داؤد از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی
 علیه و سلم گفت میگذارد و خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پست بر روی می آمد و میگذارد و نماز بر دم پستری در آمد بخانه و میگذارد و دو رکعت
 و ابو داؤد و در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابوالیوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در آنرا تسلیم
 کشاده میشود برای آنکه در سایه آسمان و در سوطای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی نیز چهار است و لیکن بدو سلام و ترمذی و چه آنرا بیان
 کرده که تقدم و تختار شوکانی نیز چهار است قبل ظهر و حدیث ابن عمر گفته که این منافی نیست و بلی را که گذشت بر مشروعت اربع قبل ظهر و بعد
 آن چه این زیادت مقبول است انتی و برین است عمل حنفیه الیوم و **عمر** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم رحمة الله امری اربعاً قبل العصری رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را
 ذکر این چهار رکعت در نوافل گذشته گذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبه ضم نمایند نوافل قبل فرائض و بعد آن شانزده رکعت
 می شود مصنف رح گفته شیخ مشایخ ما این زیاده را فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی است که چهار رکعت گذارد و نه برای کسی که آنرا

بر دو رکعت لیکن هر دو رکعت هم بیرون میرود از عدد این خبر که میان هر دو اذان نماز است پس باید که غنیمت شناسد و التبت کند برین چهار رکعت این دعا را انتهی رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسن ترمذی گفت حسن غریب و ابن خزيمة و صحیح و کذا لک ابن حبان و در سننش محمد بن مهران است و در وی مقال است لکن وثقه ابن حبان و ابن عدی و ابوداؤد و از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده و ترمذی و احمد در آن بجای کتبتین اربعاً آورده و از جهت اختلاف این روایات است که فریب حنفی تخمیر است میان چهار و دو و جماعت این الاماوت و چهار افضل است چنانکه در کتاب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص متصلی اربع است نه رکعتین و اما دو رکعت قبل عشا فقط پیش از نماز است آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن مفضل المزنی بنم میم و فتح غنیم و تشدید فای مفتوح بن غنم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود و بصره آمد و خانه بساخت و یکی از آن دو کس است که عمر رضی الله عنه آنرا برای فقه آموختن مردم بسوی بصره فرستاده بود و در سنن شین و قیل قبلها بسته روی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصری و قال ما نزل البصرة اشرف منه رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا قبل المغرب صلوا قبل المغرب نماز بگذارد پیش از غروب نماز کنید پیش از نماز مغرب و بار فرمود این را اشرف قال فی الثالثة لمن شاء پسر گفت در بار سوم این امر برای کسی است که خواهد یعنی این امر اجباری نیست بلکه تخمیر است هر که را خواهد که اهیة ان یخذها الناس سنة از جهت ناخوشداشتن اینکه مردم این نماز را سنت مکرده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشية ان یخذها آیه پس گذاردن آن مندوب و مستحب باشد اما در رد جبر و انب که بر آن مواظبت بود نیست رواه البخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد و ابن حبان و فی رواية لابن حبان و در روایت ابن حبان است از حدیث عبد الله مذکور ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل المغرب رکعتین در ستم که آنحضرت بگذارد و قبل مغرب دو رکعت و از اینجا شرعیت این دو رکعت از فعل و قول آنحضرت بر و ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در حجاب دو رکعت پیش از مغرب طائفة من القائل شده و منکند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تسلک آن طائفة با حادین است که در چین و غیرهما و روایفته و جوابش معارضه آن احادیث است با آنچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد این عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذازد آنرا و خصصت کرده در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و رایج است بحکم عمل کابر صحابه و سلف موافق آن و تلقی کردن ایشان آنرا اگر چه در صحیحین خلافت آن آمده زیرا که صحت معتبر است با جهاد و رای ایشان و در اکثرست امر و ات بر قرار و ادایشان نزد اختلاف مردم و قوین و عدم آن انتهی شیخ عبد الحق و بلوی مع شرح سفر السعای بعد از این نقل فرموده که این چنین گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق سخن کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داد محدثان که اصح الکتاب صحیح البخاری ثم فتم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فذکر و الله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف و فقه السلام کتب ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه و عنا صادرست از غایت تعصب شیب غلبه تقلید که هیچ نصف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی ترجیح حدیث ابوداؤد و کتب عمل اکثر صحابه به نفع است بعمل کابر صحابه و اتفاق حدیث متن چنانکه باید و بخیریت صحیحین و چون اعتبار صحیح حدیث بخاری و مسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگر چه غیر وی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح و تعارض با حدیث صحیحین نیست و آنکه شیخ ابن الهمام بر ترتیب محدثان و محبت امام وایت و تقدیم صحیح بخاری و مسلم بر غیر آنها گفته که این ترتیب حکمست و جائز نیست در وی تقلید استند مردم و است بآنکه در وی هیچ سرق اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث است بلکه اکثر امت و کبرای ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر و

این قسم حرکات کرده باشد اگر ندوی از علمای بود چون کیدانی همین یک کلمه برای نوین و تبدیع او کافی بود و جائز نیست هیچ یکی را که ایمان دارد بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول این زلتی بس عظیم است که از وی بوجود آمده و خطای فاحش است که در عشا و ده حیات مذکور تقلید خفیه سر بر زده تجاوز از حد و حجت الدیالیه گفته و کل من یؤمن بامرهای الصالحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل النورین و مولانا سعید الدین رح و کتاب در اسات اللیب فی الاسوة المحسنة بالعیب خبر این الهام درین قول چنانکه باید گرفته و ردی شیع بر شیخ عبدالحق دهلوی نموده و آنچه صواب محض و حق محبت بود درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه و لمسلم عن النبی صلی الله علیه و سلم است از حدیث انس که پرسید اورا مختار بن ثفل که آیا میگزارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رکعت پیش از مغرب قال گفت نیکندارد و لیکن گفت آنصحبی رکعت بن بعد غروب الشمس و کان النبی صلی الله علیه و سلم یزانا فلما یامرنا و لمرینها نابویم یا که نماز میگزارد و یم و در رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید ما را پیش امر میکرد ما را و ندانی میفرمود ما را از ان و از بنجا معلوم شد که گذارد این دو رکعت و در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول فحول و تقریر آنحضرت درین باب خصوصاً از کتاب صحیح مثل صحیحین و شیخ ابن حبان و لهذا در سفر السعاده گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگزارد و ند و منع نفرمود انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه بر پنجاها می ایستادند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگزارد و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون مسجد می درآمدند و این جماعت را در نماز می دیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذاردگان این دو رکعت و در کتاب خمسه موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شش بار نیت بود بین کل اذانین صلوته و در مرتب ثالث فرمود من شاء و مراد بدو اذان اذان و اقامت است و از آنکه گفت با وجود آنکه سیان اذان و اقامت فرجه کمتر است میگزارد و از بنجا است که بعضی گفته اند که این را تیره مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی است اگر خواهند بگذارد و همین است مختار شوکانی رح و از بنجا ظاهر شد که تعصب این بهام در نفی آن متعقب است باین اخبار و آثار صحیح و عمل جماعه از صحابه مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و سلم و با جمله نوافل باین حساب نیست رکعت می شود مضاف بفرائض که بفرجه اند پس حافظ نوافل را در یک روز و شب سی و هفت و با شش رکعت و در چهل رکعت می شود حافظ ابن قیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر روز و شب بر چهل رکعت حافظت میکرد هر غده رکعت فرائض و دو از ده رکعت که در روایت آمده جمیع آمده و یازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتی و خفی نیست بحسابی که ما ذکر کردیم عدد نوافل غیر و ثرب است و دو رکعت میرسد اگر چهار رکعت پیش از ظهر و بعد اورا در تحت می دخل کنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر است بزیادت آنچه در حدیث آمده است بعد عشا پس مجموع عدد رکعات است و چهار رکعت باشد جز و ثرب و فرائض و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یخفف اگر رکعتین اللتین قبل صلوته الصبح حیث انی اقول اقرأ آیه الکتاب بود آنحضرت که سبک میکرد در رکعت را که پیش از نماز فرض با مراد است یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سوره فاتحه یا نه متفق علیه و تخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرائت در آن بیاید و خفیه تطویل رفته اند و هم منقول است از نخعی و بیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر درین باب آورده و در وی راوی است که تا مشرعبه پس آنچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود و عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قرأ فی رکعتی الفجر قتل یا ایها الکافرون و قتل هو الله احد خواند آنحضرت در دو رکعت و راتب فجر این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت از همین جا است که این دو سوره قصیر میخواند و مع نزاکتی این دو رکعت

ترک کرده و لذت حدیث عایشه که بنو آنحضرت اشد قاطع بر هیچ نوافل چنانکه بود بروکعت فجر متفق علیه و در صحیح مسلم است و غیره از حدیث عایشه که می فرموده و روکعت صبح بهتر است از دنیا و ما فیها و درین باب امامان دین دیگرست دواء مسلم در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت در روکعت فجر و آیت یکی قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنَّا اِلٰى اُخْرٰهٖ که در سوره بقره است عوض قل یا ایها الکافرون دیگر یا هَلْ یُکَلِّبُ تَعَالٰی الْاَلَمَ که در آل عمران است یعنی عوض قل هو الله احد پس اینجا دلیل است بر جواز اقتصار بر یکت از وسط سوره **و ع** عایشه رضی الله عنها قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلّ رکعتی الفجر اضطجع علی شقیه الا یمکن بود آنحضرت چون می گذارد و روکعت فجر دراز می شد بر پهلوی راست خود علما درین سلسله مابین مفرط و مفرط و متوسط اند جامعتی از اهل ظاهر که ابن خرفرج از ایشان است درین باب افراط کرده و گفته فرض است این اضطجاع برضی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما در نصرت این مذہب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیره و دلیل برین همین فعل آنحضرت است که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلی احکم الرکعتین قبل صلوۃ الفجر اضطجع علی جنبه الیمین ترجمه این حدیث حسن صحیح است و این تفسیر صحیح نیست زیرا که متفق است بآن عبدالرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال است و صنف گفته حق اینست که حجت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و جماعتی تفریط کرده و گفته مکروه است بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمر است که در جامع الاصول از نافع آورده که دید این عمر مردی که گذارد و روکعت فجر لیست اضطجاع کرد و فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود که ام فصل باللاترا سلام باشد گفت فاما سنت فرمود بل ہی بدعت و در سنن ابوداود آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث باین عمر رسید گفت اکثر ابوهریره اکثر و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکاری کنی چیزی را از آنچه وی می گوید گفت انکار نمی دارم و لیکن وی تجزأت کرد و ما اساک نمودیم و چون این حکایت بابی هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ داشتم و ایشان فرط خوش گردید و نیز سنگبزه میرز ابن عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذارد و روکعت غلطه چنانکه می غلطه حمار و جاهل علمای طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت است پسندیده است یعنی برای رفع ثقل و تعب که در قیام بیل و بیداری شب کشیده است و اگر بطریق استنان است مکروه است و قول امام ابوحنیفه نیز همین است و می شنیدیم که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بوده تعبد و تنوید است حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده میداشت شب خورا پس اضطجاع میکرد برای استراحت اخراج عبدالرزاق و فیہ را و لم یسم و بالجملة حکم بدعت بودن این عمل بغایت بعید است از جهت ورود احادیث صحیح درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از جرم نیست و اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک کند آنتم گردد و اما فرضیت بروجعی که شرط صحت نماز فرض باشد از کمال لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلاف نه و چون احادیث بعد از نماز تجد آمده که اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب یا در لیس شب و اوفی بعبوب مختار جمهور علماست یعنی احتیاج نمودن غنای آنست که سنت است بظاهر حدیث ابوهریره و دلیل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه اگر صحیح شود غایت بی اخبار باشد از فهم خوش عدم اعتبار آنحضرت بر این دلیل سفیت است و سنن آنست که بر شش لیم پنجسپ این جنم فرمود اگر شمسپین بر دست راست نغز شود یا کند بر دست چپ اضطجاع نماید انتی دواء البخاری

و ع ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوۃ الفجر

فلینطق علی جنبه الايمن چون بگذار و یکی از شاد و رکعت را پیش از نماز صبح پس گویند بر پهلوی راست و چون اگر کرد باطل جامع ظاهر امر
چون قیوم بر خلاف آن نباشد و جوهر فضیلت است چنانکه حافظ ابن حزم گفته و راه احمد و ابو داود و الترمذی و صحیح گفت ترمذی را
حدیث صحیح غریب و تقدم کلام الناس فیہ و سرور رسیدن بر پهلوی راست که عادت شریف و نغم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده است که تا
خواب غلبه کند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و صوری است در جانب چپ سطلی است اگر بر جانب چپ خفتد دل قرار گیرد و راحت و آسایش
غلبه کند و بخت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون در دست راست خفتد دل طلب استقرارگاه خود که بر جانب چپ است کند و در قلی تپان آید
افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود و تطویر و داغ و تعلق قوی است کمتر شود و خواب ویراید و چون بیاید گران نبود و از بخت که بجانب راست خفتن عیش
قلق و دیر آمدن و سنگ بودن خواب است اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و بهضم طعام را که بخت توجه حرارت غیرنی بدخل بدن
در حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و بهضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تسهیر
قیام شب را و از اینجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و در این ایجاب الطیفه نذر که است
و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند و الله اعلم **وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه**
وسلم صلوة الليل مثنی مثنی ناز شب و دوگان دوگان است و باین رفته اند صاحبین و جمهور علما و گویند نماز روز چهارگان چهارگان بود
و مالک گفته جائز نیست زیادت بر دوگان زیرا که مفهوم حدیث حضرت چه در وقت ماضی و لیل الا مثنی مثنی است بخت آنکه تعریف مبتدا الغلبه مضید
است و جمهور گویند حدیث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت می کند بر حصر و اگر تسلیم کنیم فعل آنحضرت معارض است و آن ثبوت ایشان را اختیار
آنحضرت است پنج رکعت را چنانکه در حدیث عایشه است نزد بخین و فعل قریب به عدم را در حدیث حضرت و نزد شافعی و دوگان دوگان است در روز و شب
هر دو و فضل نزد ابی حنیفه و شب و روز چهارگان چهارگان است و هما متمسک اند با حدیث که ورود یافته است و آن و همه آمده است و هیچ حدیث
فاذا احتشی احدکم الفجره صل ركعة واحدة یوتر له ما قد صلی پس چون برسد یکی از شما طلوع بابد و او بگذارد یک رکعت
که و تر گرداند برای وی نمازی را که گذارده است و شب زیرا که نماز شب بهضم و تر بدان و تر میگردد و چنانکه نماز روز بهضم نماز مغرب و تر میگردد و وارد
شده است که نماز مغرب و تر روز است و تر یعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو رکعت دو و گذارده است همه جفت واقع می شود پس رکعت
که با وی ختم کنند و تر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله وتر يحب الوتر سبب مشروعیت و تر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز و تر میگردد
و ظاهر مفهوم حدیث همین است و قول او چون برسد طلوع فجر را گویا اشارت است بتطویل نماز شب و وقت صبح والا اداسی و تر موقوف بخوف نیست
و نیز در وی دلیل است برینکه و تر کند یک رکعت مگر خوف طلوع فجر و تر کند پنج یا هفت و مانند آن نسبت رکعت بنا بر نهی از آن در روایت
دارقطنی و ابن حبان و مالک از حدیث ابی هریره مرفوعا و لفظ وی این است او تر خمس اربع او تسع او احدی عشرة و زیاده کرد حاکم دلائل و تراثلث
لاشبهها بصلوة المغرب اصنف گفته رجال جمی ثقات اند و مضرت نمیکند از آن وقت کسی که موقوف گفته است اگر او معارض است حدیث
ابو ایوب من احب ان یوتر ثلث فلیفضل اخرجه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و غیرهم جمع کرده اند میان اینها باینکه نهی از ثلاث جانی است که بر آن
تشرید او سطر نشیند که این مشابه مرتب است و چون در نشیند مگر در آخر وی پس نیست مانا مغرب و سبیل گفته این جمع حسن است و مؤید او است
حدیث عایشه نزد احمد و نه ای و بهی و حاکم که بود آنحضرت و تر میگردد بیکه رکعت فصل فی نمود میان آنها و لفظ حاکم لا یقع است و اما مفهوم این قول
که و تر کند یک رکعت مگر خوف طلوع فجر پس معارض است حدیث ابو ایوب که در وی این است که هر که دوست دارد و تر یک رکعت پس باید که بکند

[illegible]

على كل مسلم وتر ثابت لازم است بر هر مسلمان و این دلیل قائل موجب اوست فمن احت ان یوتر یخمس فلیفعل پس کسی که
دوست دارد که وتر کند پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری بعضی ایام دیگر و من احت ان یوتر بثلاث
فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بسته رکعت پس باید که بکند و باین مذہب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست و گذشت جمع و تطبیق میان
این میان معارض این و من احت ان یوتر بواحد فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند
و این مذہب شافعی و ایام دیگرست و حق آنست که همه کافی و شافعی است رواه الاربعه الا الترمذی یعنی ابو داود و نسائی و ابن ماجه
و رواه ابن حبان و الدارقطنی و الحاکم و له الفاظ و صحته ابن حبان و ربح التسانی و صحیح ابو حاتم و الذہبی و الدارقطنی فی الحاکم
و البیهقی و غیر واحد وقفه و هو الصواب له حکم الرفع زیرا که اجتماع درین مقام سامعی نیست یعنی در مقام ادیس و حدیث دلیل است بر ایجاب
و ثرو دال است برای آن حدیث ابو هریره نزد احمد من لم یوتر فلیس بشا و باین رفته اند حنفیه و مذہب جمهور عدم وجوب اوست و دلیل الشیخ
حدیث علی است که می آید و لفظی نزد ابن ماجه این است ان الوتر لیس بحکم و لا کصلاکم المکتوبه و لکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوتر
و قال یا اهل القرآن اوتروا فان الله و تر یجرب الوتر و کذا ذکر الحدیث ابن تیمیہ و منذری حدیث ابو یوب باین لفظ روایت کرده الوتر حق
و لیس بواجب و این حدیث که سده چیرست که بر من فرائض است و بر شما تطوع و بخلاف آن و ثمر اہم شمرده و اگر چہ خفیفست اما اورا متابعت
که تأییدش میکند با آنکه حدیث ابو یوب که بر آن استدلال بر ایجاب کرده اند اصح و قف اوست برومی اگر چه گذشت که او احکم مرفوعست و لکن
بعضی از اصحاب و اولاد و اولاد بر عدم ایجاب می توانند و ایجاب اطلاق کرده می شود بر مسنون تا کیست چنانکه در غسل جمع گذشت و مراد بقوله یخمس و ثلاث
آنست که نشینند مگر در آخر آن و می آید حدیث عایشه در بیان خمس و قوله بواحد ظاہر شل اقتضاست بر آن و مرویست فعل آن از جماعه
از صحابه و محمد بن نصر و غیره با سند صحیح از سائب بن یزید آورده که خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت و نگذازد جز آن و روایت کرد بخاک
که و تر کرد معاویه بیک رکعت و متصواب کرد آنرا ابن عباس شیع در ترجمه گفته اختلاف است که و تر یک رکعت است یا سه رکعت و پنج رکعت
نیز آمده نزد اکثر ایام بیک رکعت و نزد مائتہ رکعت احادیث در هر دو جانب وارد و آنرا که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند و سلام دهند
و اگر نگذارند مکروه است از امام احمد پس بدیند که در و تر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من ہم با یخانب لم و در وقت دیگر رسیدند
گفت سلام دهد در دو رکعت و اگر ندانند زبان ندارد و بعضی از شافعیہ مبالغه کرده اند در تزیین قول بسته رکعت و حق آنست که احادیث کثیره
و آثار صحیحہ در وی آمده است و کلام در باب و تر بسیارست و دلایل جواب آن و بودن او بیک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب شرح سفر السعاده
بتفصیل مذکورست انتی گویم مختار ایام اہل حدیث و محققین ایشان یک رکعت است تا هفت رکعت و باین رفته است حافظ ابن القیم رحمہ اللہ
و اعلام الموقعین و غیره فی غیره و نزد صاحب حجتہ بالغہ یک رکعت و ستر رکعت ہر دوست و در صفی گفت نزدیک جمهور اہل حدیث و ثر در اصل تمام رکعت
اخیرہ است و او ہم نماز او تر میکرد و اندیس اگر یازدہ رکعت و تر گذارد می شاید و گردہ رکعت گذارد می شاید و اگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت
گذارد می شاید انتی و عن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال لیس الوتر بحکم کعبۃ المکتوبه و لکن سنۃ ستھا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیست و تر واجب و مجہ و وجوب نماز فرض و لیکن شتیست کہ مسنون کرد آنرا رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اختلاف است میان علماء حکم و تر کہ سنت است یا واجب اکثر ایام و ابو یوسف و محمد از اصحاب ابی حنیفہ بر آنند کہ سنت است و نزد ابی حنیفہ
واجب است لیکن نہ بخی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول است و گفته اند کہ با وجود و سنیت فی قضاء واجبست

و من جملة من ذهب جمهور علماء این است که وتر سنت است مگر نزدیک ابو صنف واجب است خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح است
 الا ان الله زادكم صلوة هي خير لكم من حمر النعم ولا بدست که از امار جنس نه بر علیه باشد تحقیقا المعنی الزیادة وجواب او از احادیث آنست که چون این نماز
 تابع عشاء است و صلوة خمس داخل شد انتهی رواه النسائی و الترمذی و حسنه و الحاکم و صححه گذشت که این از ادله جمهور است
 بر عدم وجوب درین حدیث علی عاصم بن ضمره است تکلم کرده اند در وی غیر واحد و قاضی عبدالرحمن جیمی در حاشی بلوغ المرام گفته نیافتم این را در تخصیص
 بلکه نیافتم که ذکر کرد از آنرا در اینجا و گفت صحیح الحاکم و ثقیب نکند و آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده و در تقریب دیدم نوشته است عاصم بن ضمره
 السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع و سبعین انتهی **و عن جابر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه**
وسلم قام في شهر رمضان ثم انظره من القابلة فلم يخرج وقال اتي خشيت ان يكتب عليكم الوتر بدستیکه
 رسول خدا ایستاد و ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پست انتظار کرد و ندید صاحب آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس برآمد و فرمود
 بدستیکه من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما و ترگو یا حق تعالی وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی
 برین نماز فرض میگردد و آنرا بر ایشان یا افتاد و دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد بر آن فرض گردانیده شد و بعضی میگویند
 عادت اللہ جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن روایتی
 که آنحضرت بر آن مواظبت نمی نمود و فرض نشد در سبیل گفت تعلیل عدم خروج خشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هین خمس وین
 خمسون لا یبدل القول لدری مشکل است زیرا که چون از تبدیل امن حاصل است وقوع خوف از زیادت معنی چه بر صنف ازین مشکل جوابها
 بسیار نقل کرده و همه را تزییف نموده و بعد از آن سه جواب داده و گفته که این اجوبه را باری تعالی بر من فتح نموده و متحمله این هر سه یکجا را
 جید گفته و آن این است که خوف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از افراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تجمد در مسجد بحاجت شرعاً و صوت قیل و شب
 و گفت ایما می کنند این قول می در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یتب علیکم و لو کتاب علیکم ما قتمتم به فصلکوا ایها الناس فی بیوتکم پس
 منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد و راه شفقت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گویم مخفی نیست که این غیر مطابق است بقول می ان بفرض
 علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا که این ظاهر است در آنکه خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث
 عایشه که نزد او بود است بر اینکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب بر اینکه گذارد با ایشان یک شب
 و در روایتی از احمد است که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود در شب چهارم و در قول می خشیت ان یتب علیکم
 دلالت است بر اینکه وتر غیر واجب است انتهی و بالجمله مراد بود درین حدیث نماز تراویح است که در آغوش و ترمی باشد چنانکه در روایات
 مشهوره آمده است که این قصه تراویح بود و تسمیه تراویح گویا مأخوذ است از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذارد چهار رکعت
 در شب پست تر و میگرداند حدیث اخرجه البیهقی و قال تفرد به البخاری بن زیاد و لیس بالقوی فان ثبت فهو اصل فی ترویج الامام فی صلوة
 التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت با صحابه هشت رکعت و وتر کرد
 پست انتظار کردند و او را در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزيمة و ابن حبان فی صحیحهما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان
 تراویح از حدیث عایشه صحیح نیست لیکن بیون عدد رکعات و در روایتی از بخاری است پس وفات کرد آنحضرت و الامر علی
 ذلک انتهی و حدیث الفاظ است در سبیل سلام گفته هر که نماز تراویح ثابت کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان مستدل کرده

باین حدیث یعنی حدیث باب نخست در وی ثلاث بر کیفیت چیزی که میکنند آنرا و نه بر یکست آن زیرا که ایشان بست رکعت جماعت میکنند و میان هر دو رکعت ترویج میکنند فاما جماعت پس آنحضرت بگذار و با ایشان جماعت بپستر ترک نمود بخوف آنکه فرض گردد و بر ایشان بعده عمر اول کسی که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت است چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود و غیر وی از حدیث ابوهریره که بود آنحضرت ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغير آنکه امر کند ایشان را بغيریت پس سیفت هر که قیام رمضان کند از روی ایمان و احتساب بخشیده شود و اگر آنچه مقدم شد از گناه وی گفت و وفات کرد آنحضرت و امر برین بود و در خلافت ابو بکر و شروع خلافت عمر و زیاده کرد در روایتی نزد یهقی گفت عروه پس خبر داد مرا عبد الرحمن قاری که بر امر عمر بن خطاب شبی در رمضان و طواف کرد در مسجد و اهل مسجد متفرق و بر ایشان اند نمازی گذارد مروی برای خود و نماز میگذازد مروی پس نماز میگذازد قومی بنماز او پس گفت عمر بن الخطاب میگویم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری فضل باشد پس عزم کرد عمر بر آنکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز میگذازد و نماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب است این بدعت و یهقی در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و از پنج شاختی که جاعل جات بر معین عمر است و وی نام آن بدعت کرده و اما قول می نعم البدعة پس نیست در بدعت آنچه صحیح کرده شود بلکه هر بدعت ضلالت است و معین است حل قول می اما بدعة بر جماعت ایشان بر حقیق الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله جماعت کرد و با ایشان و اما کمیت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید و طبرانی از طریق ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان از حکم از قسم از ابن عباس که بدستیکه آنحضرت میگذازد و در رمضان بست رکعت و و ترویح سبیل الرشاد گفت ابو شیبہ ضعیف احمد و ابن معین و البخاری و مسلم و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و غیر هم و کذب شعبة ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکر است شمرده و گفت از عی و در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در و شب که بیرون آمد در آن هر دو بست رکعت پس منکر است و گفت زکشی و خادم و عوی این معنی که آنحضرت با ایشان در آن شب بست رکعت گذارد صحیح نشدن بلکه ثابت و صحیح نماز است بغير ذکر بعد و یهقی از ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذازد و در ماه رمضان بست رکعت و ترویح زیاده کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب و تریح ثلث و گفت یهقی متفرد است باین ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان و اضعیف است در موطا و ابن ابی شیبہ و یهقی است از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب پس بود ابی که نماز میگذازد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث و سوق کرد روایات امر عمر ابی و تمیم داری را بقیام با مردم بست رکعت و در روایتی آمده که صحابه قیام میکرد و در زمان عمر بست رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد و ایشان را علی رضی الله عنه بپست رکعت و و ترویح میکرد و گفت در وی قوت است و چون این همه شناختی در یافتی که نیست درباره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید حدیث عایشه مرفوعا که زیاده کنی کرد آنحضرت در رمضان و نه در غیر وی بر زیاده رکعت و ازین همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاق کرده اند بروی اکثر مردم بدعت است اگر قیام رمضان سنت است بلا خلاف و جماعت در نافای آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره ایجاب کردند با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صلوة بیل و لیکن این کیفیت و کمیت راست گفتن و بران محافظت نمودن همین را بدعت میگویم و این عمر بن خطاب است که بر او لا و مردم او را ع متفرق بودند بعضی متفرد میگذازد و بعضی جماعت بروی که بران زیاده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و خیر الامور همان است که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و اما حدیث علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدین بعدی تسکون ابها و هموا علیها بالنوا و اخرجه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و الترمذی و صححه الحاکم و گفت هر شرطی که درین است و مثل اوست حدیث احمد و بالنزین من بعدی ابو بکر و عمر و الترمذی

وقال حسن واخرجه احمد وابن ماجه وابن حبان واورا طريقتا است که در وی مقابل است مگر آنکه بعضی می معقوبی بعضی است پس نیست مراد است
 خلفای را بخندین مگر طریقه ایشان که موافق طریقه آنحضرت باشد از جهاد اعداء و تقویت شعار دین و مانند آن زیرا که حدیث عام است مگر هر خلیفه
 را شدرا خاص نیست لیکن معلوم است از قواعد شریعت که هیچ خلیفه را شدرا نمی رسد که طریقه جز طریقه که بران آنحضرت بودند شروع کند و این
 بنفس خود خلیفه را شدراست مع بذات جمع مذکور ابر معین شب ماه رمضان بدعت نام کرد و نگفت که این سنت است فتا مل با آنکه صحابه رضی الله عنهم
 خلاف کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل پس لا اله الا الله کرد و برینکه حمل نکردند ایشان حدیث را بر حجت بودن قول فعل او و جزناوی و شرح انقیاب
 که در اصول فقه است تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی برینکه قول شیخین حجت نیست با آنکه گفته است که حدیث اول دلالت میکند بر اینکه چون اتفاق
 کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از آنها منفرد بود و تحقیق این است که اقتدا تقلید نیست بلکه غیر اوست کما حقناه
 فی شرح نظم الکافل فی بحث الإجماع انتهى کلام سهل و آسان این حبان گویم مصنف الباعث بجمع کرده و در حدیث در بخاری است مگر این لفظ
 ان یفرض علیکم سلوة اللیل در روایت کرده است آنرا ابو داود و از حدیث عایشه و لفظ وی این است ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فی
 بصلاته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیل الثانیة فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد رایت الله
 منعم ولم یسعی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم داین حدیث در بخاری قریب باین است و سعید بن منصور از سائب بن یزید
 آورده که میگفت بودیم مکه قیام میکردیم در زمان عمر بن الخطاب بیازده رکعت و آخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل و جمعة القاری گفته
 اختیار کرده است مالک همین عدد را برای خود و اختاره ابو بکر بن العربی و در ما ثبت بالسنه از بعض سلف آورده که بزناثه عمر بن عبد العزیز
 یازده رکعت میگذاشتند قصد التشبیه ب رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیوطی در رسالة التزویج گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی
 که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست ترست بسوی من و آن یازده رکعت است و همی سلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد
 یازده رکعت با و ترست گفت آری و تیزه قریب است از وی گفت و نمیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و ابن الهمام در فتح القدر گفته
 قیام رمضان سنت است یازده رکعت با و ترست و رجاعت کرد آنرا رسول خدا پس ترک نمود و بعد از او فاده کرد که اگر خشیت فرضیت نمی بود متوا
 میکردم و شک نیست و تحقیق امن از ان بوفات دی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد و بدون آن بست رکعت سنت خلفای را شدراست
 و قوله علیه السلام علیکم سنتی و سنته الخلفاء را را شدراست ندب است بسوی سنت ایشان مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست
 که مواظبت کرد بران بنفس خود مگر بعد و بر تقدیر عدم عذر جزین نیست که مواظبت میکرد بر چیزی که واقع شد از وی یعنی یازده رکعت پس
 بست رکعت مستحب باشد و این قدر بخلاف آن سنت بود همچو چهار رکعت بعد عشا که مستحب است و و و از ان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست
 که سنت بست رکعت است و مقتضای دلیل همان است که ما گفتیم انتهى و در بحر الرائق بعد از قول ابن الهمام گفته پس درین وقت مسنون بر اصول مشایخ
 است رکعت است از تراویح و یازده رکعت مستحب است انتهى و هم در خطاوی بعد نقل کلام فتح القدر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی فاذا نکلون
 المسنون علی اصول مشایخ ثمانية منها و السحب اثني عشرة انتهى و در امداد الفلاح از کمال نقل کرده که آنچه مروی است که آنحضرت در رمضان
 بست رکعت میکند یازده سوا و نیز بر ضعیف است و در نجات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم
 بران در رمضان که مختار چیست از آنها زیرا که در وی نهی نیست پس بعضی بست رکعت سوا و نیز تراویح کردند و بعضی بی تراویح بست رکعت
 مستحب گفتند و و ترست رکعت است و همین است امر قدیم که صدر اول بران بود و آنچه من میگویم درین باب آنست که نیست توقیت در

پس اگر لازم است از اقتداء پس اقتداء ب رسول الله صلی الله علیه و سلم است در آن زیرا که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود و بایزده رکعت
 با و ترجیح می ده و در رمضان و نه در غیر آن مگر آنکه این رکعات را در از میگرد و همین است آنچه اختیار میکنند من آنرا بجمع میان قیام رمضان و اقتداء ب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی لکن کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة انتهى و در سرفات شرح مشکوٰۃ گفته بدانکه وقت نکرد آنحضرت
 در تراویح عددی معین را بلکه زیاده میگرد و در رمضان و نه در غیر آن بایزده رکعت لیکن در از میگرد رکعات را پس چون جمع کرد عمر ایشان را بر آن
 میگذازد و بایشان بست رکعت پست و تراویح و بستم رکعت و بود و ابی که سبک میکرد و قرات را بقدر زیادت رکعات پس بود و گوی از ساعت که قیام
 میکرد و بچهل رکعت و در تراویح نمود بستم رکعت و دیگران بسی تشعش و در تراویح و نه آنکه حسنک انتهى و در شرح منهلج بسکی گفته این امر آسان است خلافت
 در وی زیرا که این یعنی تراویح از نوافل است هر که خواهد اقل بگذارد و هر که خواهد بسیار بگذارد و شاید که او شان اجازت دادند در وقتی به نظر میل
 قیام بر عدد رکعات و یازده گردانیدند آنرا و در وقتی به تکثیر عدد رکعات و بست گردانیدند آنرا انتهى و آثار وایت ابن عباس که میگذازد آنحضرت بخت
 جز و تراویح در رمضان پس گذشت کلام در آن و باقی کلام اینست که در فتح القدر گفته روایت مذکور ضعیف است بابی شیبہ ابراهیم بن عثمان جدنا
 ابی بکر بن ابی شیبہ متفق علی ضعفه مع مخالفة للصحيح انتهى و حشیح عبد الحق و دہوی رح در فتح ستر المنان گفته ثابت نشد روایت بست رکعت
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابن عباس گفته اند که سنا و شیبہ ضعیف است و معارض
 اوست حدیث عایشہ و بود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه و سلم از غیر خود و تصنف و تلخیص گفته بهیقی گویند و در دست بآن ابو شیبہ ابراهیم
 بن عثمان و او ضعیف است و در عمدت القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبہ از حدیث ابن عباس بست رکعت روایت کرده
 گویم این حدیث را ابو القاسم بنوی هم در معجم صحابه روایت کرده و گفته ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان عسکی کوفی قاضی واسطه جد ابی بکر بن ابی شیبہ است
 کذب شعیبه و ضعف احمد و ابن معین و البخاری و النسائی و غیر هم و ابن عدی این حدیث او را در کامل در سنن آورده انتهى و در تندیب الکمال ابی النجاشی
 قری است ابو شیبہ را در مناکیر است از آنچه است حدیث بست رکعت و در فتضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و بخاری و نسائی و ابو حاتم رازی
 و ابن عدی و ابو داود و ترمذی و احض بن فضل الملانی و ترمذی و در حق گویند منکر الحدیث و جرحانی گفته ساقط و ابو علی نیشابوری گفته لیس با لفظ
 و صلی بن حجر بخاری گفت ضعیف لایکب حدیث و معاذ عنبری گفت نوشتم بسوی شعبه و پرسیدم از وی که آیا روایت کنم از او گفت روایت کن
 از وزیر که وی مدعی مذسوم است انتهى و در میزان الاعتدال فیهی است و در ترجمه وی کذب شعیبه بعن گفت روایت کرد عثمان و ارمی از ابن معین که لیسفت
 و گفت احمد ضعیف و گفت بخاری سکتوا عنه و گفت نسائی مترک الحدیث و از مناکیر اوست آنچه روایت کرد بغوی از ابن عباس که میگذازد
 آنحضرت در ماه رمضان بست رکعت در غیر جماعت و در تراویح را در وی شرح تقریب النواوی است که اطلاق میکند بخاری لفظافیه نظر
 و سکتوا عنه و در حق راوی که محدثان حدیث او را ترک کرده اند انتهى و ابن ابی شیبہ مذکور از همین قبیل است و تصریح کرده است نووی در شرح مسلم
 باستحباب تراویح و گفته مراد بقیام رمضان صلوة تراویح است و اتفاق کرده اند علماء بر استحباب آن انتهى و مثل اوست در کوفانی شرح صحیح بخاری
 و ابو الطیب حنفی در شرح جامع ترمذی گفته است اجماع کرده است بر آنکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب است انتهى و در مناقب شرح قدوسی
 اختلاف کرده اند مشایخ در تراویح بعضی گفتند نفل است و بعضی گفتند سنت است این روایت حسن است از ابی حنیفه و هو الاصح انتهى و خلاصه الفتاوی
 مشایخ اختلاف کرده اند در سنت بودن تراویح و قطع شد اختلاف بر روایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت است انتهى و در فتاوی عالمگیری
 نفس تراویح سنت است بر اعیان نزد ما روای الحسن عن ابی حنیفه و گفته اند مستحب است اول اصح است و در تلخیص در شرح گفته کلام

در تراویح در مواضع است اول و در سنت می و این سنت است نزد ما و اه الحسن عن ابی حنیفه و قیل مستحب الاول اصح لانها و اطلب علیها الخلفاء الراشدین
 انتهى و در مستخلص شرح گفته تراویح سنت است و در جامع صغیر بلفظ استحبانیه ذکر کرده و اصح این است که سنت است انتهى و در اثبت بالسنة
 گفته اختلاف کرده اند علماء در تراویح که آیا سنی میشود یا سنت بعضی گفتند نه بلکه این از لوافل است و سنی می شود مستحب بعضی گفتند سنی است
 بسنت و هو الاصح انتهى و در رد المحتار گفته مستحب است بست رکعت و ادای آن بجماعت افضل است علی الاصح انتهى و عینی و شرح صحیح البخاری
 نوشته اختلاف کرده اند علماء در عدد مستحب قیام رمضان بر اقوالی کثیره و قلیل احدى و عشرین الی ان قال و قیل عشرین انتهى و در فیض شرح و قایة الروایة
 گفته و قول الاصح آنست که سنت است یعنی نفس تراویح شیخ ابن حجر گفته نیافتم آنرا یعنی مواظبت را از خلفای راشدین پس آنچه در هر ایست
 هم منظور نیست انتهى و در قایة الروایة و مختصر الوقایة است مسنون شد تراویح بشت رکعت و مثل اوست در کنز الدقائق و کافی و غیره الا بصاً
 و نحو الايضاح و زیاده کرده که سنت است برای مردان و زنان و در مناقع گفته نفس تراویح سنت است و ادای آن بجماعت مستحب انتهى و ارکان ایست
 صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة لیل است این سنت است بر ما و در جواب هر اخلاطی است این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند
 سنت عمر است و الاول اصح انتهى و در محیط برمانی است تراویح را سنت عمر گفته می شود زیرا که عمر مواظبت کرد بر آن و سنت رسول خدا آن
 که خود آنحضرت بر آن مواظبت نموده انتی این است روایات کتب حنفیه که در آمد بسنة ایراد کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان
 باجماعت نبی جماعت و بی تعیین عدد و یا تعیین هشت رکعت یا سه رکعت و ترکیه مجموع یازده رکعت شد سنت است و باقی مستحب یا نفی
 یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت است پس آنچه در رد المحتار و جز آن گفته که تراویح سنت مؤکده است آن است که سنت است
 مراد بان سنت نفس قیام است نه عدد رکعات زیرا که دلیلی بر آن ناهض نیست کما عرفت ما تقدم و همچنین جمع عمون خطاب هم را بر یازده رکعت
 و بشت رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت است و ثانی مستحب و مع ذلک مواظبت جمیع صحابه بر آن ثابت نشده و سنت آنحضرت
 و گونه است آنچه بر آن مواظبت نموده با ترک احوال یا بر سبیل عبادت آن سنت همی است و آنچه بطریق عادت نموده سنت زائده است کذا فی شرح الوقایة
 و در صریح صادق شرح متا گفته سنت دو نوع است شنت همی و آن سنتی است که بر آن مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن همی است
 و ترک آن ضلالت دیگر زیرا که مواظبت کرد بر آن بطریق جبلت انسانیه بحیثیت تعب و این مندوب است انتهى و در رفع الغفار شرح منار است سنن که
 مؤکده نیستند گاهی اطلاق میکنند بر آن هم سنت و گاهی مستحب گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بر آن بزرگ
 بلا عذر سنت است و آنچه مواظبت نکرد بر آن مستحب است اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب است اگر مرجع باشد فعل آن بزرگ آن باین طریق که
 یکبار یاد و بار کرد و اصولین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتهى و در مبسوط گفته سنت دو سنت است یکی آنکه اخذ آن همی است و ترک آن
 لا یاسر همچو سنتی که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سنتی است که اخذش همی است و ترکش ضلالت همچو اخذ آن و قیامت و نماز
 غیر انتهى و در کشف بزدی است اما سنت است پس هر فعلی که مواظبت کرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم مثل تشدد و نماز با وسنن روایت
 و عیش و لعب است بسوی تحصیل آن و ملاست کرده می شود بزرگ آن بالحقوق انهم یسیر و هر فعلی که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا
 در کدام حالت همچو طاعت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب است تحصیل آن و ملاست نیست بزرگ آن و لا یحق نمی شود
 بزرگ می گنای و مثل اوست در تقریر شرح منجر بر از اینجا ثابت شود که تراویح سنت زائده است زیرا که مواظبت آنحضرت بر آن بطریق تعب
 ثابت نشده و نیز بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت دو سه شب گذارد و نماز شب بود که در اول لیل بجماعت خواند چه جماعت در نفل ثابت است

نه تازی علمیه بود تمام تراویح در نخل الاوطار گفته و حامل چیزی که ولایت کرد بران احادیث باب و آنچه مشایخ اوست آن مشروعت قیام است
در رمضان و نماز گذاردن در روی جماعت و فرمودی پس قصر نماز که ناش تراویح است بر عددی معین و تخصیص اوقات مخصوصه دارد و نسبت
بدان انتی و الله اعلم **و حکم حاجه** بخای سحر و جیم و رابع الف صحابی قرشی عدوی است با هزار سوار برابر شمرده می شد و دست که عمر ابن العاص
ستم هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواست و می سه سوار او و خارج بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود و هر یکی را بجای یک هزار
سوار قرار داد و خارج قاضی عمرو بن العاص بود بر ضرورت شرط و عداوی بود تا آنکه خارجی گمان عمرو بن عاص را بکشت و این افتد و بنگام نقد
خارج بر قتل سه کس بود علی و معاویه و عمرو بن عاص و لیکن تقدیر الهی در حق امیر المؤمنین علی رفت نه در حق معاویه و عمرو و خارج بقتل کشته شد
قائلی گفت سه فلیتها اذنت عمر بن الخطاب و فدت علیا بن شارات بن البشیر و قتل خارج و سه اربعین بود بن حذافه بضم حاء محله
فذل سحره ففاه بعد الالف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله امتکم بصلوة بربیک
خدای تعالی مد کرده است شمار نمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را و اما در فرستادن یکی بر یکی دیگری برای تقویت و تاکید و در روا
بجای آمد کم زاد کم و در بعضی امر کم آید و در سبب گفته حدیث مفید عدم وجوب و ترست لقوله امکم چه افراد زیادت چیزی است که تقویت مزید
بلند گفته می شود و الجیش و آندة اذا زاده و الحق به ما یقوته و یکفره مد آوند الدوار آمد باز زیاده کرد و آنرا چیزی که اصلاح کند آنرا و در وقت التشریح
والارض چون اصلاح کردی آنرا بر و غن و تاد و گذشت خلاف در وجوب و تر و عدم آن است و نوافل و غیره برای تقویت فرائض و تمجید
نقصان آنهاست چنانکه در احادیث سنن از تیمم داری و غیره وارد شده هی خبر لکم من حشر النعم آن نماز بهتر است شمار از
چار پاهای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز و انفس اموال است نزد عرب یعنی نماز مذکور بهتر است از شتاع و دنیا و نیست آن که محبوب است
نزد شما بضم حاء و سکون سیم جمع احمر و بضم سیم جمع حمات قلنا و ما هی یا رسول الله قال الوحش لقیم ما که آن کدام نماز است ای رسول خدا
فرمود و ترست گردانیده است و مشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما مابین صلوة العشاء الی طلوع الفجر در وقتی که میان نماز
عشاء تا آنکه طلوع کند فجر و باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب و تر ابو حنیفه و من قال بقوله و گذشت که در روی دلالت بر وجوب نیست
رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه الا النسائی مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارج گفته این حدیث غریب است نه شایع
آنرا که از حدیث زید بن ابی حبیب گفت هم کرده اند بعض محدثین در روی بجه بیان آن و هم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه میکرد و برین قول نزدیک
و بخارج گفته این حدیث ضعیف است ابن حبان گفته اسنادش منقطع و من اوباطل است و صحیح الحاکم و درین باب است از معاذ بن جبل از احمد
و در روی ضعیف و القطاع است و از عمرو بن العاص و عقبه بن عامر نزد طبرانی و در روی نیز ضعیف است و از ابی بصیر غفاری نزد احمد و حاکم و طیحاوی
و در روی ابن السیعم است و ضعیف است و لیکن متابعت کرده شده است و از ابن عباس سنت نزدیک و ارقطی و در روی نصر ابو عمر الحر است
و در روی ضعیف و متروک است و از ابن عمر است نزدیک ابن حبان فی الضعفاء و در ترجمه احمد بن عبد الرحمن بن وهب دعوی کرد که موضوع است از عمرو
بن شعیب عن ابیه عن جده نزد احمد و ارقطی و اسنادش ضعیف است و در روی احمد بن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
ای نحو حدیث خارج و گذشت که سندش ضعیف است و حفاظ اختلاف کرده اند در احتیاج بنسخه و مذکور و راجع احتیاج است بدان مطلقا و ضمیر و جده
راجع است بسوی شعیب بن عمرو زیرا که وی این شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص است و محمد مذکور را درین اسناد دخل نیست مگر در حدیث
که ثانی نوارد و آن حدیث را عباد در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن محمد بن عبد الله عن عمرو بن مایان این لفظ آورده

مختلف آمده هفت و شصت و نه و سومی و در رکعت فجر و از آنجمله است این روایت که می آید و فی دوایه لها و در روایتی است بخاری و مسلم و
 عنها از حدیث عایشه که کان یصلی من اللیل عشر رکعات و یقرب یسبح بود آنحضرت که میگذاشت از شب و در یک رکعت
 و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست قعه میان آنها و در رکعتی الحجه و میگذاشت ده رکعت صبح بعد طلوع و یفتلک ثلثه عشر
 پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند و در رکعت فجر نیز در آن شمرده اند از جهت قرب و اتصال انتهای آن بمان و اصل
 نماز شب آنحضرت یازده رکعت بود چنانکه در روایات دیگر آمده آنکه در سفر السعاده گفته صواب آنست که سیزده رکعت و رای رکعتین فجر بود و در
 و خل است در آن انتهی و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد در خانه خانه خود سیمونه سنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت پانزده رکعت
 پس گذار کشش باره و در رکعت پست و ترک و یک رکعت پست است طبع کرد تا آنکه آمد و را سوذن پس خواست و بگذارد و در رکعت سبک پست بر
 مسجد و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پست خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد در آخر
 بگذارد و در رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجملة علما متفق اند بر یازده رکعت
 و مختلف اند و در رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانکه شمار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بوده باز تفاوت
 و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل است و باین رفته صاحب حجه بالغه و شوق کانی گفته اکثر آن سیزده رکعت است انتهی و این دو جانب یاد است
 پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و در رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ آن
 بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب است حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول است بر اوقات متعدده و مختلفه بحسب احوال و احوال
 جز از همه جائز است و لیکن این بقول می و لانی غیر مناسب نیست پس احسن است که چنین گویند که عایشه خبر داد و از اغلب فعل آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نیست ثانی و اولی خلاف وی آمده زیرا که آن اخبار است از نوادر و شواذ امور و **و عنها** و هم روایت است از عایشه
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل ثلاث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذاشت از شب سیزده رکعت
 بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آید و درین قول می و تر ثابت شده و یقوت من ذلك و تمیز کرد
 از میان این سیزده رکعت پنج رکعت متصل که لا یجلس فی شیء الا فی اخرها نمی نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این
 یک از انواع ایستادوست صلی الله علیه و سلم و فقها را در اینجا اختلاف است کبزی قعه زیاده بر دو رکعت گذاردن درست است یا نه آنرا منع کنند
 این را مخصوص حضرت دارند یا از جلوس سلام خواهند آید بنا می نوافل بر یک تحریر جائز است بی خلاف و در رکعت هیت زیاده بر چهار رکعت
 و در روز و بر هشت رکعت و شب بسلام و احد خلا فی مشهور است و صحیح در مذہب حنفیه آنست که مکروه است و در نماز شب از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم روایات مختلف آمده و در هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد غیر است در آن بهر نوعی که تسک کند شرف اتباع و بیاورد اگر اوقات متعدده
 بهر نوعی از آن است نه از آن فی و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت هر کدام بعضی علما پنج نیز گفته و از سیزده اکثر بنود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بمان این اصح و هو
 و گاهی نیز یک رکعت کرده و گاهی یک رکعت در بعضی روایات عدد و تر و خل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده و تر را بر یک رکعت
 و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را و تر گفته که امر و چون تحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجهی
 بوده است پس یک از آن وجه این است که هشت رکعت میگذاشت و دوگان دوگان چهار سلام و این حدیث صریح است موصول پنج رکعت
 یک جلوس و اصل اکثر از چهار رکعت جائز است یک سلام با تعلق و نه حنفیه جائز است تا هشت رکعت **و عنها** و هم از عایشه است

رضی الله عنهما قالت من كل الليل او ترسل الله صلى الله عليه وسلم فانتهى وتك الى التخصر گفت عایشه از تمام شب
 و تر کرد رسول خدا پس منتهی شد و ترا و تا صبح یعنی آخر آنحضرت گذاردن و تر بود و در حجر و مر او بعد از آخر شب است چنانکه در روایت ابن عمر است
 که فرمود و تر یک رکعت است از آخر شب و سفر السعاده گفته و تر را گاه در اول شب میگذازد و گاه در میان شب غالباً در آخر شب میگذازد
 شایع وی گفته است ابتدای وقت و تر بعد از عشاء است و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بر آن ناظر است و تمام علمای بر آن متفق و درین
 میان تمام شب وقت و تر است الی قوله و بالجمله بصحت رسیده که غالب احوال آنحضرت آن بود که و تر در آخر شب بگذاردی قریب صبح و اگر احوال
 در اول شب یا اوسط آن و تر کردی و بعد از آن به تجدید بخاسته و تر را عاده نکردی انتهی متفق علیهما یعنی هر دو حدیث را بخاری و مسلم
 روایت کرده اند بر تفسیر السلام گفته درین حدیث بیان وقت و تر است که آن تمام شب است بعد از نماز عشاء و حدیث خارجیه هم افاده آن کرده
 چنانکه گفته و تر مابین صلوة عشاء تا طلوع فجر و قد ذکرنا انواع الوتر التي وردت فی حاشیه ضو النظار انتهی و عن عبد الله
 بن عمر و بن العاص مر عني ان الله عزه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان
 يقول من الليل في فتره قيام الليل گفت عبد الله فرمود مرا رسول خدا ای عبد الله مباشش مانند فلان شخص بود که بهیچانست بنام شب
 پس بگذاشت بخاستن شب مقصود تنبیه ابن عمر است بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آن که مورت ملاقات و سامت گشته منبر علی
 کرد و چنانکه از تنبیه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام می نمود و قطعاً خواب نمیکرد و بهیچش از آن منع نمی نمود پس چنانچه
 آورد حضرت او را منع کرد و چنانکه در احادیث آمده است و آنحضرت نام این فلان را برد و باشد لیکن بهیچ وجه از بارش گفت که واقف نشدم
 بنام آن شخص و بهیچ یکی از طرق این حدیث و گویا که ایهام آن بقدر حدیث و پوشی اوست متفق علیهما یعنی ابن عمر و ابن عباس حدیث و دلیل
 بر آن تالیف میل است چه اگر واجب بودی بر آنکه می برانند که تقاضا فرمودی باینکه ابلغ فرمودی و بهیچ وجه مستجاب بود و ام خبری است
 که آدمی عادت آن گرفته باشد از غیر تنبیه یعنی و بهیچ وجه از کثرت می شود از حدیث که است قطعاً حدیث و بهیچ طالب
 علیه السلام ال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او ترا یا اهل القرآن و تر نسید یعنی بگردانید نماز خود را
 در شب و تر بعضی یک رکعت یا سه رکعت بر آن ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بر آن و منتهی حفظ و تلاوت او شده
 تنبیه است بر تلاوت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود آنحضرت را بقول خود و تر قبل القرآن تر کثیر لا خطابی گفت
 تفصیل اهل قرآن باین امر ذات یکسانند بر عدم وجوب و تر زیرا که اگر واجب می بود امر عام میکرد و اهل قرآن در عرف و حقاظ اند و عوام
 کما ذکرنا این علان فات الله و تر یجوز الی آن زیرا که خدا و تر است و است سیدارد و تر را و تر یکبار و او و فتح آن عدد و فرما گویند
 و اطلاق کرده شود بر هر سببانه یعنی فرد و زوات خود که قبول نمی کنند انقسام را در صفات یعنی بی مثل و مانند آن و در افعال یعنی آنکه
 هیچ شرکت معین ندارد پس سببانه معنی و تر است معنی فردیت و باین تناسب و است سیدارد و تر را و ثواب سید هیران اگر و تر
 افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد و آنرا و این را امثله بسیار است در شرح چنانکه بهیچ تنقیح مخفی نیست قاضی عیاض گفت هر که بهیچ
 تناسب دارد و گویا آن مناسب است اولی باشد و است ترمی باشد آن چیز طرف وی و لغیر ما قبل و لذت همه در مناسب است و از شیر
 و این شکر گشاید و رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزيمة و حسن گفته امر درین
 حدیث برای نرب است بنابر آنکه و تر واجب و تر چنانکه گذشت و عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال اجعلوا اخر صلاكم بالليل وقرأوا نداء اخر نماز خود را بشب و ترانین حدیث معلوم شد که گذاردن دو رکعت بعد از نماز شب
حال آنکه در احادیث آمده پس مشکل شده است این حدیث بسیاری از علما امام مالک منکر شد حدیث رکعتین بعد از نماز را گفته صحیح نشده است این حدیث
و امام احمد گفته من نیکنم این دو رکعت را و من نیز نمیکنم کسی را از آن و مجاهیر علما قائل اند از جهت ورودش در حدیث مسلم از طریق ابی سلمه
از عایشه که بود آنحضرت میگذازد دو رکعت بعد از نماز و حال آنکه دینی شسته است و میگوید حدیث باب مختص است بکسی که در گذاردن آخر شب میگذازد
بهین جهت گذاردن تا باند که نفل بعد از نماز است پس این حدیث محمول است بر استحباب نذر و وجوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد
از نماز و همان دو رکعت فجر است و حمل کرد آنرا از نووی بر آنکه گذاردنش بعد از نماز برای بیان جواز نفل شسته است و رفته اند اکثر باینکه بگذارد
شفع چند آنکه خواهد و نقض کند و ترانین طلق و عن علی بن طلق ترجمه دی مکرر گذشت رضی الله عنه و قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا وتران في ليلة فیه دو وتر در یک شب یعنی چون در اول شب
و تر گذارد پس از آن بتجد بخاست دیگر عاده و تر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو تر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود
و وتر از نفل در شرح وارد نشده و تر ندی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم و رقی کسی که و تر کند در اول شب بعد از آن برخیزد و تر
جماعه از اصحاب و متن بعد هم گویند نقض کند و تر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد پسر و تر کند در آخر نماز خود زیرا که
در یک مغرب دو و تر نمود و مذاهب اسحنی این است و جماعت دیگر از اصحاب غیر هم بر آنند که چون در اول شب و تر گذارد پس از آن بخوابد
و برخاست بگذارد آنچه خواهد و نقض کند و تر را و بگذارد آنرا که کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک ابن المبارک و احمد این است
و این صحیح تر است بوجه مقصوده روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نماز گذارده و از ائم سلمه و عایشه و ابوامامه و غیر
ایشان آمده که گذارد آنحضرت بعد از نماز دو رکعت این کلام تر ندی است رواه احمد و الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی گفت
ترمذی حسن است و صححه ابن حبان و عبدالحق و غیره و بالجمله در حدیث دلیل است برینکه و تر کند بلکه شفیع گذارد چند آنکه خواهد و مروی است
از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از آن چون نمی ترسی از صبح و نه نوم پس شفیع کن و بگذارد هر چه ظاهر شود و تر بگذارد و عن ابی
بن کعب الکبری الاضارعی الخزرجی کاتب وحی بود یکی از آن شش کس است که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که
در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود اقر اصحابه کتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالند و خواند او را سید الاضارمان بالمدينة سید
روحی که کثیر قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما و تر بیکر و تر بیکر یعنی بخواند در نماز و تر بیکر است
و تر بیکر الا عجل در رکعت اول بعد قرات فاتحه و قل یا ایها الکافر و تر دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در رکعت
سوم بعد فاتحه رواه احمد و ابوداود و النسائی و زاد ای النسائی و لا یسکر الا فی آخر الحجت و سلام نمیداد مگر در آخر نماز زیرا که
صل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و تر و حقیه جائز است تا هشت رکعت و نیز ازین لفظ جواز و تر بیکر رکعت چنانکه مذاهب حقیه است
معلوم گردید و حدیث ابوهیره لاوتر و تر و انثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض اوست و هم حاکم از ابن عباس عایشه کرمات و تر بیکر رکعت روایت
کرده و قد قد تناووا الجمع و بالجمله چون تصحیح و تر بیکر رکعت یکی از انواع و تر است که معرفت پس متعین نباشد در سه و حقیه گویند صحابه اجماع کرده اند
بر جواز این تا بثلث موصول و اختلاف کرده اند در ماعد او پس اخذ بدان اخذ بجمع است و رد کرده اند بر ایشان بعد از جمع اجماع که افرقت
و لا بی داود و الترمذی و احمد بخوة عن عائشة ما تدر حدیث ابی و در سندش لین است زیرا که انطریق خفیف بر بری است

و رواه الدارقطني وابن حبان والحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن حمزة عن عياشة ومطرف عن عبد الله بن يحيى بن ابيوب ودر روی مقال است لیکن صدوق است عقیلی گفت اسنادش سالم است و لیکن حدیث ابن عباس و ابی بن کعب باسقاط معوذتین اصح است و گفت ابن الجوزی انکار کرد احمد و یحیی بن معین زیادت معوذتین را و روایت کرد ابن اسکن و صحیح خود بر ای وی شاهدی از حدیث عبد الله بن مسعود باسناد غریب و فيه و در روی این است كل سورة في ركعة وفي الاخرة قتل هو الله احد والمعوذتين بر سورة در هر ركعت است و در كبريت پسین كه اخلاص معوذتین هر سه آمده و آنچه مختار اکثر اهل علم است از صحابه و من بعد بهم همان اول است كذا في جامع الترمذي و شيخ البرهان گفته که احمد در سند خود از عياشة روايت کرده که گفت بود رسول خدا كه ايتار ميكرد بستر ركعت بخواند و اول سبح اسم ربك الاعلى و در ثانیة كافرون و در ثانیة قل هو الله احد و همین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهي شيخ در ترجمه گفته در ركعت اولى سورة انا اتلنا میخوانند و در سجده مروي و ما توفيت و ميگویند كه بعضی روایات فقیهیه آمده است و الله اعلم گویم در حدیث علی رضی الله عنه آمده كه در ترك ميكرد آنحضرت بده سورة از مفصل پس میخواند اللهم اشكركم و قدروا و اذركم و تحضر و كثر و اذاجا نصر الله و كافرون و قبت و قل هو الله در هر ركعت سه سورة رواه ابن ابراهيم الدورقي فی مسند علي كرم الله وجهه و عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال او تروا قبل ان تصحوا فرمود و تركيد پیش از آنكه صبح كنيد رواه مسلم و این دلیل است بر آنكه و تركيد قبل صبح است و لا بن حبان من حدیث ابي سعيد من أدرك الضم و لم يؤخر فلا و ثلثه كبره كه دریافت طلوع صبح را و و تركيد پس نیست و ترا و را یعنی بطریق ادا بلكه فضا گردیده در و دلیل است بر ينكه مشروع نیست و تركيد خارج وقت و اما اينكه قضای می صحیح نیست فلا زیر كه مراد از ترك بعد ترك است و فوت شد از وی سنتی غلطی كه تداركش ممكن نیست ابن منذر از جماعتی از سلف حكایت کرده كه آنچه خارج می شود بجز وقت اختیاری اوست و وقت اضطرار خود باقی است تا قیام نماز صبح و هم روایت است از ابي سعيد خدری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن الوتر او نسيه فليصل اذا اصبح او ذكر کسی كه نخت از وتر یا فراموش کرد آنرا پس باید كه بگذارد و قضا كند آنرا وقتی كه صبح كند یعنی بیدار گردد یا وقتی كه بیدار شود و این قدر كافی است در ثبوت وجوب بمعنی مقابل منقض و این لغت و نشر مرتب است یعنی ناظم چون بیدار گردد و ناسی چون بیدار گردد و روایتی لفظ استیفاء بجای اصبح آمده رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان لا يقو من آخر الليل فليوتر اوله کسی كه می ترسد كه نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید كه بگذارد و وتر اول شب و نخت و من طمع ان يقو آخره فليوتر آخر الليل و کسی كه امید میدارد كه می تواند برخاست آخر شب اعتقاد دارد بر بیدار شدن پس باید كه و تركند آخر شب فان صلوة آخر الليل مشهوده بچیز كه نماز آخر شب گواهی داده شده است بفضل و كرامت می و حاضر می شوند و روی ملائكه رحمت و در روایتی محضوره آمده و ذلك افضل و و تركد آخر شب فاضل تر است از وتر اول شب ازین حیثیت كه مذکور شد و تواند كه چیزی عارض گردد كه در حق خصوص شخص و تر اول شب اولی و آخره و التيق بحال باشد و رفته است جماعتی از سلف بسوی این و بسوی آن و كرد هر دو كار در ابی داود است حدیث از ابی قتاده كه فرمود آنحضرت ابو بكر را تو كه دم وقت و تركيدی گفت اول شب و گفت عمر را تو كه دم وقت می كنی گفت آخر شب پس گفت ابو بكر را اخذ كرد این بخذ و گفت عمر را كه گرفت این بقوت و می فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم ابو هريره را كه و ترك اول شب بگذارد و بخشد زیرا كه اول شب بیداری بود و احادیث كه از حضرت می شنید باید گرفت رواه مسلم

در سجده صلوة مخفی و احادیث و اخبار ظاهر و در وی مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنست که تسبیح است و تسبیح ایشان با احادیث است که درین باب ثابت شده است چنانچه گفت عایشه که ویم آنحضرت را میگذازد و تسبیح می رانید و در تسبیح من نیز میگذازد آنرا و غیر ذلک و او مسلم و اجماع و این ماجه اربعه و بزرگد ما شاء الله میگذازد آنحضرت چهار رکعت و زیاده میکرد بر چهار رکعت چیزی را که میخواست خدا و این دلیل صحیح و آنکه نماز چاشت مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن و تنبیه کرده است حافظ زین الدین عراقی در شرح ترمذی برین سخن چنینست در احادیث و آمده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را و نه ثابت شده است از هیچ یکی از صحابه و تابعین و من بعدم که این نماز منحصرست در عددی یقینی که بر آن افزوده نشود و چیزی نیست که ذکر کرده روایانی که اکثر وی دوازده رکعت است و تابع شد و را افعی و زینبیت او را دلیل محصور درین سنه شیخ در ترجمه گفته روایات و در عدد رکعات صلوة مخفی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علماء چهارست زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار و آن اکثرست انتهی و حافظ شوکانی سر فرموده اقل آن دو رکعت است چنانکه در حدیث ابوهریره و صحیحین و غیرهما و اکثرش دوازده رکعت است چنانکه او که بر آن دال اند انتهی گویم و حدیث عایشه نزدیک مسلم و احمد و ابن ماجه چهار رکعت آمده که مقدم و در حدیث انس شش رکعت کما رواه الحاکم فی المستدرک احمد و صححه ابن خزمیه و در مواهب لدنیه این حدیث را از ابن ماجه هم آورده و در حدیث جابر بن عبد الله شش رکعت آمده و در حدیث ام سلمه هم عایشه دوازده رکعت آمده و رواه الحاکم و در روایت علی و عایشه و انس و جابر شش رکعت آمده و در روایت ترمذی از ابوهریره دو رکعت آمده و در روایت ابو ذر نیز دو رکعت آمده و در روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده و احمد و مسند خود مرفوع گفته غرض که این همه اعداد ثابت است مشحون است که اختیار کنند شریعت اتباع و باید و اگر تارة فتاوی هر یکی از آن بجا آورده باشد اوفی بود رواه مسلم و در سبل گفته این حدیث دال است بر شریعت مخفی و برینکه اقل وی چهار رکعت است و گفته اند دو رکعت است و این صحیحست از روایت ابی هریره و ابن دقیق العید گفته شاید که وی ذکر اقل که تاکید فعل آن است کرده و در بخا دلیل است بر سجده صلوة مخفی و برینکه کمتر وی دو رکعت است و عدم موافقت آنحضرت بفعل آن منافا است با شش نیست زیرا که احتیاج بدلیل قول حاصلست نیست از شرط حکم ظاهر او که قول فعل بر آن و لیکن چیزی که موافقت کرد آنحضرت بر آن مرجعست بر چیزی که موافقت نکرد بفعل آن انتهی و اما حکم این نماز حافظ ابن قیم اقول جمع کرده و جمله شش قول است اول آنکه سنت است دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهارم آنکه مستحب است او است تارة و ترک او تارة با عدم موافقت بنجم آنکه مستحبست موافقت بر آن در خانه ششم آنکه بدعت است بعده مستند بهی ازین اقوال ذکر نموده و ارجح اقوال آنست که سنت است کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آیه سن و له عنهما و هم مسلم است از حدیث عایشه روایت عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است و از علی و عثمان و عایشه سماع و روایات سنه ثمان و مائة و این روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده آنها سئلت هل کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الصلوة قالت لا الا ان یجعی من مغیبه تحقیق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که میگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از سفر خود و آمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و این حدیث دلیل گروهی است که میگویند مستحبست که این نماز را گاه گاه بگذارد و بعضی ایام ترک کند و نیز ایشان استدلال می کنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی که حسن غریب و آن این است که بود رسول خدا میگذارد نماز مخفی را اما آنکه میگفتم ترک نخواهد کرد آنرا و بود که ترک میکرد اما آنکه میگفتم که نخواهد گذاشت یعنی چنانچه عادت شریف در اکثر اوقات این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و روایت کرد ابن جریر از عمر

مروای ابن عباس که یوم ابن عباس که میگذازد آنرا یک روز و ترک میکرد و روزی گفت عبد الله بن دینار که یوم ابن عمر که نمی گذارد و نماز چاشت را در چون می آمد مسجد قبا را میگذازد و می آمد و او را هر روز شنبه و گفت منصور بن معتمر سلمی بود یعنی صحابه و تابعین که مکروه می گذاشتند محافظت و ادب است بر صلوة شعی که محافظت بر نماز فرض می گذاردند آنرا بعضی ایام و ترک میکردند در ایام دیگر و طائفه میگوید که این نماز گذارده می شود پس از آنکه که عادت گرد و مثل قدم از سفر و حصول نسخ و مانند آن و آنحضرت هم که در روز فتح مکه گذارده در بیت ام مانی بسبب فتح بود و نماز صلوة شعی نام کردند و همین است مختار صاحب غر السعادة و لیکن گفته صواب آنست که مواظبت بر آن سخت است و خوف توهم فضیلت مرتفع شده اما آنکه آنست که دو خانه گذارند آنست و چون از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت است و ازین حدیث گذاردن آن مگر در حال آمدن از سفر و غیره گذاردن سبب گفته جمع میان هر دو باین طریق است که کلمه کان بفعل گذاردن برد و ام نمی کنند و اما بلکه غالباً و چون قرینه بخلاف آن قائم شد کلمه مذکور را از معنی دوام برگردانید و مراد عایشه از قول خود الا ان بجی من بغیبه نفی رویت خود است صلوة شعی را یعنی می ندید که آنحضرت این را گذارده باشد مگر در خوف و لفظ اول اخبار است از آنچه باور رسیده که ترک نمی کرد و آنحضرت صلوة شعی را و لیکن تضعیف می می کند قول کسی که

وله عنها و مرسل است از حدیث عایشه یعنی مدنی نماز چاشت ما را یث رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی سبعة الضحی قطع ندیدم آنحضرت را که میگذازد نماز چاشت را گاهی سبعة و تسبیح بعضی نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لانی حضرت و لانی سفه ذکره اسیدوطی بیستی گفته مراد بعد رویت نفی دوام است و مراد تسبیح خود ما و است است بروی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علیه شخین مخرج است یعنی اثبات در روایت نفی که مسلم متفق است بدان گفت و عدم رویت عایشه مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست گویم و از متفق علیه است حدیث ابو هریره صحیحین که وصیت کرد او را رسول خدا باینکه ترک نکنند دو رکعت شعی را و اقی لا تسهوها و بدستی که من میگذازم آنرا و این حدیث را بخاری مالک ابو داود هم روایت کرده اند و در این است که و تحقیق بود رسول خدا ترک میکرد و عمل را حال آنکه آنحضرت دوست میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس این که عمل کند بپست فرض کرده شود بر ایشان از جریان سنت الهی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر کرده و این حدیث محبت طائفة ایست که بکراهت آن قائل شده اند و میگویند گذاردن آن بدعت است که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعه با شری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که سورق عجلی که از کبار تابعین طائفه ثالثه است گفت گفتم مر این عمر را میگذازدی تو نماز شعی را گفت لا گفتم میگذازد و عمر آنرا گفت لا گفتم میگذازد و ابو بکر گفت لا گفتم میگذازد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذازد و آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد و اگر چه جزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرده اند این جریر مروی است که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او جمعی را دید که نماز چاشت میگذازدند ایشان را گفت بدستیکه شما آیدید میگذازد نمازی را که نگذاشته است آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نه عامه اصحاب و یعنی اکثر صحابه و قیس بن عیسید گوید یک سال آمد و رفت نزد عبد الله بن مسعود و میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد یعنی اگر تسبیح بودی و فضیلت داشتی ترک می چندین مدت نکردی حال آنکه در حق وی وارد شده که رضیت لامتی ماضی به ابن ام عبد و گفت مجاهد و آدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم که ابن عمر شسته است در مسجد نزدیک حجره عایشه و مردم میگذازدند مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت است یا بدعت گفت ابن عمر که این نماز گذاردن ایشان بدعت است و نیکیو بدعتی است این بدعت و نیز گفت ابن عمر چنانکه شعبی از وی روایت کرده که گذاردن

نکردند مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز چاشت پس این اخبار و آثار ضعیف نفی این نماز اند و غیر آن نیز آمده و علمای جمیع طایف میان این آثار و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مداومت نمی کرد بر نماز پنجگانه اگر چه است لبر محافظت مداومت آن تحریر نیست ترغیب می نمود از جهت مخالفت اینکه بر ایشان فرض نگرد و در شقت نیفتند و در آخر خروج از عمره آن در مانند چنانچه تصریح کرده بر آن عالمیتم و لیکن در گذاردن آنحضرت آنرا شبه نیست چنانکه احادیث صحیح بر آن ناظر اند پس کسی که نفی کرد یا روایت خود را نفی کرد یعنی خود آنحضرت را ندیده که میگذازد و لیکن آنحضرت را از مردم شنیده که میگذازد پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا مازاد از نفی نفی دوام باشد پس معنی ما کان یصلی و ما سجح مداوم علیما باشد و محل ناگذاردن این مسعود و نادیدن قمیس بن عبید بن جهمین تواند بود یا نفی بسبب عدم و فوق باخبار وارده درین باب باشد و هر که از جهت خوانده بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات خود مشروع است لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فروع الهی گفته بجهت چیست در نوافل و فضیلت آن در میان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است متنی گوید گفته اند این عمر را خبر فعل آنحضرت فرسید و نه امر او و لذا بدعت گفت و اما در حق ما پس سبب است چنانکه جمهور بآن رفته اند انتهى غرض که از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشود بلکه نفی صفتی مخصوصه که روایت یا مداومت یا اجتماع باشد و این را بشاید از این مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذازد نماز پنجگانه را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لا بد میگذازد پس درون خانهای خود میگذازد و الله اعلم **و سخن** روایت است از زید بن ادرهم رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذازد نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز در غیر این وقت فاضل تر

آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بیست یک آنحضرت فرمود صلوة الا و این چنین ترمض فی یوم الفصال نماز آن کسانی که رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی است که گریه میخورند و می نشینند و می سجده از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و بیشتر حر النهار سخت می شود گرمی روز فجه الفصال حر الارض پس می یا بد بیشتر سجده گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از مضت بالکسر یعنی متحرک مشتق از مضارت و آن سخت گرم شدن زمین است از افتادن آفتاب بر ریگ غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و تاثیر آن حر است و فصال جمع فضیل است بمعنی بچه شتر نام نهاده شد باین جهت جدا شدن او از مادر خود و ازین حدیث معلوم گردید که تاثیر ضعیفی تا گرم شدن روز فاضل تر است اگر گویند این مخالف آمد بآنکه گفتی که ضعیفی یک وقت است اول او شراق است و آخر او چاشت چه بیشک نماز و اول وقت افضل بود گوئیم فضیلت اول وقت بر هر چه کسی که بدان قائل است و در الفصل است اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس با سهراحت است عبادت در وی آشن و افضل بود و از اول لایسما که از اولای فرض صبح تا این وقت بزرگ و تلاوت مشغول بود رواه الترمذی و ذکر کرد و عدد رکعات را و اخرجه مسلم ایضا و برار از حدیث ثوبان آورد که دوست میداشت آنحضرت اینکه بگذارد نماز را بعد از نماز پس گفت عایشه امی رسول خدا شاد و است دارنید این ساعت را فرمود و مفتوح می شود در وی در پای آسمان و نظمی کند خدای تعالی بر رحمت بسوی خلق و این نمازی است که محافظت میکرد و وی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و در سندش متروک است و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت است **و سخن** انبیا رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم من صلی الفطحة تنحی عشره رکعة هر که بگذارد نماز چاشت را و از ده رکعت بنی الله له قصرت الجنة بآنکه خدا برای او کوشکی در بهشت و در روایتی من ذکرت آمده یعنی از طلا رواه الترمذی و استغفر به گفت ترمذی این حدیثی است غریب نمی شناسم او را مگر باین وجه گفت مصنف و تلخیص سنن او ضعیف است ابن ماجه و غیره ازین روایت را

روایت کرده اند و احادیث دیگر نیز در فضیلت این نماز وارد است از انجم مسلم از ابو ذر آورده که فرمود رسول خدا صبح می کند یعنی ثابت میگردد هر روز بمقابل هر عضو یا بدن یک از شصت و سه مرتبه و هر جمیع و تکلیف و هر تکبیر است و امر بالمعروف و نهی عن المنکر صدق است و کفایت میکند از این یعنی صدقه هر سلامی دو رکعت که بگذاری تو در وقت صبحی و در نماز است مرفوعا از معاذ بن انس که هر که نشیند در جای نماز خود وقتی که برگردد از نماز باده و تا آنکه بگذارد دو رکعت چاشت و سخن نگوید مگر آنچه خیر است آمرزیده شود و او را گناهان او اگر چه باشند مقدار کند و توفیق از ابو هریره مرفوعا آورده که فرمود رسول خدا هر که محافظت کند بر دو رکعت صبحی بخشنده شود او را گناهان او اگر چه چهل زیاده بحر باشد و گفت نعیم بن هارث مرفوعا رسول خدا صلی الله علیه و سلم ای ابن آدم عاجز میا تو از گذاردن چهار رکعت در اول روز کفایت میکند ترا از هر یک از جمیع آفات و شر و نقصیهات را و از ابو هریره آمده مرفوعا که محافظت کند بر نماز صبحی مگر از آب رواه الحاکم علی شرط مسلم و بی حاشیاء از جریدت ابو هریره مرفوعا که مرثیست را در می ست که گفته میشود او را باب یعنی پس چون باشد روز قیامت ندا کند منادی کجا اند آن کسانی که مداومت میکردند بر نماز صبحی این است در شمال پس در آید از بر حمت خدا و مروی است از ابن عمر که وی گفت ابو ذر را وصیت کن مرا ای عمر گفت پرسیدم آنحضرت را چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواهم از آنحضرت پس فرمود هر که بگذارد صبحی را دو رکعت نوشته نشود از غافلان و هر که بگذارد چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر که بگذارد شش رکعت نرسد آن کس را و آن روز هیچ گناهی هر که بگذارد هشت نوشته شود از قانتان یعنی از جمله خاشعان و مقربان و هر که بگذارد ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه و هشت یعنی در چهار قدم مر حمت خود و این حدیث را بهیقه و ابو نعیم و بزار از ابو ذر با اختلاف بعضی الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت و لیکن در روا بزار از ابی ذر حسین بن عطاست ضعفه ابو حاتم و غیره و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال محطی ویدلس و طبرانی از ابی الدرداء آورده در سبل گفت و فی الباب احادیث لا تخلو عن مقال انتی و بالجمله صالح احتیاج است بر استحباب و فضیلت این نماز زیرا که احادیث ضعیفه و فضائل اعمال معمول به است و عن عائشة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بيتي فصلى الصلوة ثمانين ركعات گفت عائشه در آمد رسول خدا خانه مرا پس گذارد نماز صبحی هشت رکعت و از عائشه مروی است که می گفت اگر این انگیزه شوند یعنی زنده گردانیده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک و این تعلیق بحال عادی است بقصد بباله یعنی این لذت را بآن لذت از دست نمی دهم و گفت مجاهد که از طبقه ثانی تابعین است و از فقهای مکه و قرای او و اعلام آن بلده معظم است و ابن عمر وقت سواری رکاب اوجی گرفت که گذارد بیستم خدا صلی الله علیه و سلم روزی نماز صبحی را دو رکعت پست در روزی چهار رکعت پست روزی گذارد شش رکعت پست روزی گذارد هشت رکعت پست ترک داد و گذاردن نماز صبحی مقصود از این حدیث اثبات اصل صلوة صبحی است و هشت رکعت او نه و اوام وی و ترک نیز دالمی نخواهد بود و احاطه علم را وی بدان محسب عادت معتد است و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت تو شتم ترک یونان یعنی یک روز ترک کرد و بجه حال نماز صبحی هشت رکعت است چنانکه در مالک است گفته و در حجت الله الباقی نوشته که اقل و دو رکعت است و ثانی چهار رکعت و ثالث هشت رکعت و در از ده رکعت و در سفر السعاده گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است ابن جریر یگوید که احادیث صلوة صبحی که صحیح شده است بحسب ظاهر در آن اختلاف است اما چون نا مل کنی مجموع صحیح و متوافق اند و تعارض و تضاد موقوف و اختلاف عند حسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار گاه شش گاه هشت گاه ده گاه و گاه دوازده و شخص نیست در اختیار هر عدد که خواهد و حدیثی را و او که گذشت دلیل برین معنی که من صلی الصبحی رکعتین است

نکوهت بطور جز از ترک جماعت شرعاً امر بالصلاة فیوذن لها پسر کم مودی را با اذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود و مرد را
 شرعاً امر رجلاً فیوذن الناس پسر کم مودی را با امامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را شرعاً اخذت الی رجال پسر یامیم بسوی
 مردانی که حاضر شده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام و اقامت صلوة با مصلیان
 یا خلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان لا یشهدون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را و توبیخ
 این نماز احوال و ثبوت مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است فاحرق علیهم بیوتهم هر کس پس بسوزم برای ایشان خانه ها
 ایشان را تا سوزنند ایشان در آن و در حدیث مبالغه است در اهتمام تعذیب جماعت که حاضر نمی شوند بجماعت که آنحضرت که بنفس شریف
 خود مقید بامامت نمی شود و دیگری را وظیفه میکرد و اند خود و خوی آن جماعت مقید می شود و الذي نفسی بیده لویعلم احد هم انه یجد
 عرقاً سمیئاً و بخدا سوگند اگر بدانم یکی از ایشان که دوی یا بدستخوان فرور عرق بفتح عین محمله و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شود
 از وی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عرق گویند بضم مین او مر ما تبین بکسر سیم و فتح آن حسنتین یا می یا بدیم گاویا گوشت
 نیکو در حص و طمع و نارت هست وی بعضی مراتبین را تفسیر بگوشت پاره کرده اند و نمای گفته مرأه تیر خر و که بان تیر اندازی آموزند و آن اخفیه را
 بود و از زبل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر ازین تیر برای ناخن و بی حقیقت البته جلد ترا جابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد
 نماز عشا را بیان و نارت هست وی میکند که برای این چنین امری خسیس خیر دنیا می حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نبی
 است بی تیزی و خوی بی خردی متفق است کتبه ای بن اثعین واللفظ للبخاری حدیث دلیل است بر وجوب جماعت عیناً لا کفایه زیرا که
 غیر ایشان بدان قیام نموده پس سق حق عقوبت نشوند نیست عقوبت مگر بر ترک واجب یا فعل محرم و مذمب عطا و ازاعی و احمد و ابو ثور و ابن
 ولبن مندر و ابن حبان آنست که فرض عین است و قائل بالظاهریه و داوود گفته شرط صحت نماز است پس کسی که بشنود بانگ نماز حاضر نیاید درست
 نیست نماز او و این بسنی است بر مختار او که هر واجب نماز شرط صحت نماز است ولیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لابد است از دلیل و لهذا
 احمد گفته واجب است غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طبعی گفته ظاهر مخصوص شافعی و اکثر دارند بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر
 بر آنند و بعضی گویند سنت مگر است در حکم واجب و مذمب جمهور از متقدمین شافعیه بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین این
 شیخ ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب است بر هر عاقل بالغ که عذر نیست از حاضر شدن بمسجد برای جماعت اگر دنیا
 جماعت را واجب نیست گشتن در مسجد برای دیگر یا اتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتهى پس قائل وجوب
 حدیث باب است زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک قرآن نمی باشد و نیز احادیث دیگرست مثل حدیث ابن ام مکنوم و حدیث ابن عباس اطلاق کرد
 بخامی و وجوب بر جماعت و توبیخ کرد برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین است چه اگر فرض کفایه می بود
 فعل آنحضرت و همراهیان وی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما تحریک و عقوبات بنا را اگر چه از ان عمومائی آمده اما این خاص است و اوله قائل فرض کفایه
 همان اوله قائل فرض عین اند بنا بر قیام صاف اوله از فرض عین بسوی فرض کفایه و آنرا که قائل سنیت وی اند و جواب ازین حدیث اطاعت کلام
 کرده اند بآنچه شافی نیست و اقرب آنها این است که این حدیث خارج مخرج زجر است نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم تحریک را
 و دلیل قائل سنیت قول می است صلی الله علیه و سلم و حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل است از نماز تنها پس هر دو شرک فی فضیلت اند
 و اگر تنها کافی نمی بود و او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد و دیگر حدیث اذا صلیتما فی رحلتکما است و در وی اثبات صلوة است در حال بدون آنکه

جماعت بودن وی بیان کرده باشد در مصنفی گفت اقول آنست که جماعت فرض با کفایه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه در قریه صغیره یکجا و در کبیره چند جا زیر که خدای تعالی فرمود **اقیموا الصلوة** و معنی اقامت ترویج و اظهار است و مضطرب کرده است آنحضرت ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داود آمده ما من ثلثة فی قریة او بدو لا تقوم فیهم الصلوة الا استخوذ علیهم الشیطان ای قلب و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانه یا جماعت نماز گذارد بوجهی که مشهور گرد و فرض با کفایه ادا شده استحقاق ملامت بر ترک عمار مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت علما در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقد هممت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت نمی کند زیرا که آدمی قصد چیز را میکند بجهت مصلحت بعد از آن معارضی ظاهر نشود و آن مصلحت را بر هم می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از مصلحت دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس نص بنا بر نفاق بود انتهى و **مسلم** ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقل الصلوة على المنافقين صلوة العشاء و صلوة الفجر گران تر نمازها بر منافقان نماز خفتن و نماز بام است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بر وزیر یا تواند گذارد و وقت عشا وقت راحت و سکون است و وقت صبح وقت نوم و داعی و بنی و تصدیق با جریا صلی نیست که باعث بر اتیان شود و لو یعلمون ما فیهم ما لاثموا و لو حبا و اگر بزرگان و ابی را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آینه می آیند آن دو نماز را اگر چه بطریق مجبوسه یعنی بر هر دو دست و سینه یا بر سینه چپا که کودک رود یعنی اگر قوت پایی رفیق نداشته باشند می آیند بآن طریق که ضعیفان روند متفق است که درین حدیث حقیقت بلیغ است بر اتیان یا این هر دو نماز و بر یکدیگر ملامت چون دانست اجری را که در آن است می آید بسو آن هر دو در حال که باشد زیرا که حال میان منافق و این نماز با جز عدم تصدیق باقی نماند **و حدیث** و هم روایت است از ابو هريرة قال که گفت اتی التبی اذ آنحضرت را صلى الله عليه وسلم رجل اعلمه مردی را بینا بعضی گویند مراد این ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست فقال یا رسول الله انه لیس بکاشد یفوحنی الی المسجد پس گفت آن مراد ای رسول خدا نیست که شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد و بکشد مرا بسوی مسجد و قو کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس در تیسیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت آید که نصت فرماید او را پس بگذارد وی نماز در خانه خود یعنی در مسجد نماید فرخص له پس خصت کرد حضرت آن مرد را فلما ولی دعاه فقال هل لسمع التداء بالصلوة قال نعم پس هرگاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیامی شنوی اذان را بنماز گفت آری می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا مسجد هر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد شنیدن اذان و مضموم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذر است و چون شنید هیچ چیز از حضور نماند و حدیث از ادله ایجاب جماعت است عینا لکن لائق آنست که این وجوب عینی را عقیدت کنند بسامع نداینا بر تعلیه حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است محمول شود بر عقید و از پنجا ساختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم تخلیق است و دلالت این هر دو بر وجوب حضور جماعت فی صلی الله علیه وسلم در مسجد اوست مرسامع ندای او این انحصار است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب بودی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را بین کسی را که نماز گذارد و با قو می فرمود در باره متخلفین که آنها حاضر نمی شوند جماعت و

صلی الله علیه وسلم را و جماعت میکنند و بنازل خود و جائز نیست تاخیر بیان از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مکرر بر وجوب حضور و جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عینا بر سامع ندانند بر طلق وجوب جماعت کفایه و لا عینا و در وی عدم ترخیص سامع ناست از حضور و اگر چه او را عذر باشد زیرا که این اعظمی ذکر کرد عذر را که گذشته را نمی باید لیکن او را عذر نگذاشت و بجهل که ترخیص ثابت باشد برای وی و بعد لیکن او را امر فرمود باجماعت ندانند لا وجوب باجماعت جمع کثرت را جبر را که در انافی اسبل رواه مسلم و خطابی گفت درین حدیث دلیل است بر اینکه حضور جماعت واجب است بر هر واحد و اگر مندوب می بود اهل ضرر و ضعف همچو این ام مکتوم و غیره اهل ترمی بودند بخلاف اذان و بعد عطا که می گفت نیست هیچ یکی را در حضور و در غیبت چون بشنود اذان را اینکه بگذارد جماعت را و گفت اوزاعی نیست طاعت مکرر و اگر ترک جماعت بشنود اذان را یا نشنود و البوثر واجب می گفت جماعت را و حجت ایشان آنست که الله تعالی حکم کرده است رسول خدا را بگذارون نماز جماعت در حالت خوف و عذر و نداشت او را و ترک آن پس معلوم شد که جماعت در حالت امن واجب تر است و اکثر شافعیه برین اند که جماعت فرض کفایه است فرض و تاویل کرده اند حدیث این ام مکتوم را که معنی وی این است که نیست رخصت ترا اگر طالب فضیلت جماعت هستی و جمع کنی اجر جماعت را در صورت تخلف اذان در هیچ حال و حجت او شان این است که آنحضرت فرمود نماز جماعت زیاده میشود بر نماز تنها است و هفت درجه و حسن

ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوة له الا کسی که بشنود اذان را و نیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را حدیث دلیل است بر تاکید جماعت و آن حجت کسی است که قائل است بفرض عین بودن او و هر که قائل است بسنیت او میگوید که مراد صلوة کامل است و انزال نفی کمال بمنزله نفی ذات برای سالف است لا من عذر مگر آنکه نیاید بعد از گفته شد ای رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گویم اتفاق دارند که جماعت بعد از ساقط می گردد و آن اعذار این است مرض و تربیله دست پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعف که نتواند بران راه رفت و کوری نزد ابو حنیفه و بعضی گفته اند بالاتفاق و باران و گل و لای و سختی سرما و قول صحیح و روایت است از ابو یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت از گل و لای می شود که بهتر آنست که ترک نکنند و امام محمد حدیثی روایت کرده و اذا اجلت النعال فالصلوة فی الرجال در مصنفی گفت رخصت نیست و ترک جماعت مگر بجهت عذری برای تاکید می که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و دلیل مطهره و ذات بزر و درج عذر است بحديث شیخین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مثل آن امر فرمودند که بگوید لا صلوا فی الرجال و از قول ابن عباس معلوم شد که قیدیل ضروری الرعاية نیست پس حکم روز پیمان است و توجع شدید بحديث شیخین اذا حضر العشاء واقیم العشاء فابدوا بالعشاء و علت آن تضرع بجموع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص با شدت جموع و توقان نفس و عطش و حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و مراغت الخبثین بحديث شیخین و عطا و اکل فی راحته که به بحديث شیخین من اکل من هذه الشجرة المنتنة فلا یقرین مسجدنا انتهى و در سبل گفته چون نمی اذان بجهت آنست که در خوردن وی تقویت فریضه است باید که اکل آن گناه باشد اما کسی که میگوید جماعت فرض عین است شاید که اسقاط جماعت باین اعذار و مسجد صلوة نه در خانه پس در خانه بجماعت باید گذارد و انتهى رواه ابو داود و الدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمده که فرمود آنحضرت کسی که بشنود بانگ نماز را باز ندارد و او را از پیروی کردن یعنی بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه گفتند صحابه و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول کرده نمی شود از وی نماز که گذارده است بی جماعت یعنی اگر چه در مسجد بود و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغیست در اهتمام بدان قدوری گفته اهل و عیال خود را جمع کند در خانه و بجماعت بگذارد و اختلاف است در آنکه جماعت در مسجدی

افضل است ياد مسجد جامع گفته اند اقدم را اختيار کنند و اگر هر دو برابر باشند اختيار کنند اقرب را و اگر در اقرب در آمده است و تنفید تکبیر بعد از انزود
 و اگر نرسیده بر و این ماحه و الدارقطني و ابن حبان و الحاكم و در سندش ابو خباب کلبی است و او ضعیف و دلس است و حدیث را
 معتنن روایت کرده و رواه قاسم بن اصبح فی مسنده موقوفاً و مرفوعاً من حدیث شعبه عن حماد بن ثابت ثلثت در مرفوع الآسن عذر در روا
 کرد و از ابی بن مخلد و ابن ماجه و ابن حبان و الدارقطني و حاکم از حدیث عبد الحمید بن بیان از هشیم از شعبه بلغظ من سمع الذنار فلم یجب فلاحه
 لئلا یسن عذر مرفوعاً بکذا و اسنادش صحیح است لیکن گفت حاکم که وقف کرده است او را عذر و اکثر اصحاب شعبه بپس ترا خارج کرده او را شواهد
 که مذکور است در تلخیص مصنف و اسناد عله شمس مؤسسه لکن سراج بعضی هم وقفه اسنادش بر شرط مسلم است لیکن ترجیح
 کرده اند بعضی ایشان وقف او را پس اصح موقوف است قاله البیهقی و طبرانی در کبیر از حدیث ابو موسی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 آورده که من سمع الذنار فلم یجب من غیر ضرر و لا عذر فلاحه لئلا یسن عذر مرفوعاً و روای قیس بن سرج است و ثقه شعبه و سفیان الثوری
 وضعفه جماعة و حدیث ابن عباس را ابو داود و هم روایت کرده زیادت قالوا ما العذر قال خوف او مرض لم یقبل الله منه الصلوة التي صلاها لیکن
 اسنادش ضعیف است و حسن یزید بن الاسود السوائی و یقال الخراعی و یقال العامری او را صحبت است و معدود است
 در اهل طائف و حدیث او در کوفین است روی عن ابنه جابر و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند کنیت وی ابو جابر است رضي الله عنه
 انه صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم الصلوة الصبح نماز با دو یعنی در مسجد خیف که در منی است
 و این واقع در حجة الوداع بود فلما صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا هو برجلین لم یصلیا پس بگذارد آنحضرت
 نماز پس ناگاه ملائکة و مقارن است با دو و مر که نگذارند نماز را یعنی با آنحضرت فدعا بهما فجئی بهما ترعدا بضمین ممله فرائضهما
 پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد و در حالیکه می لرزید گوشت تمامی شان ایشان از خوف و بیبت رسول خدا که غریب
 و جلال می کوه بجای خود نمی ایستاد تا با دو می چسبید فرائض جمع فریضه بفتح فاء و صاد ممله گوشت پاره ایست میان دو پهلوی شای می لرزد
 نزد خوف و گاهی مشابه می افتد این حال از گا و نر و اراده فوج فقال لهما ما منعكما ان تصلیا معنا پس گفت چه باز داشت
 شمار از یک نماز بگذاری شما هر دو با ما قال قد صلینا فی رحالنا قال فلا تفعلوا گفتند آن دو مرد تحقیق که ما نگذارده بودیم نماز را
 در منزلها و جایهای رخت خود فرمود پس گفتند این چنین رحال جمع رحل است بفتح راء سکون ممله یعنی منزل و مطلق می شود بر غیر وی و لیکن او
 در جای همین منزل است اذا صلیتما فی رحالکم چون نگذارید شما نماز را در منزلهای خود شرا اذا در کتم الا امام و لم یصل فصلیاً
 بستر و یا فقیه شما امام را که نماز نگذارده است پس بگذارد بالامام اگر چه در خانه خود نگذارده باشد فاتیها لکم نافلة زیرا که این نماز که با جماعت
 می گذارید شما را نماز نفل است خواه سابقاً نماز جماعت نگذارده باشید یا لی جماعت و تصحیفی است بغوی گفته است قول اکثر اهل علم انست
 که اگر تنها نماز نگذارده باشد بعد از آن او را کند جماعت را بگذارد آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نمازهای پنجگانه و همین است قول
 حسن بصری و زهری و همین فاعل اند شافعی و احمد و اسحق فقیه گوید عموم حدیث دلیل ایشان است و مرجع فریب ایشان و آنکه گفته اند که نماز
 منزه شفع میگوید و دخول است با آنکه مغرب یکی است ازین دو نماز لا علی تعیین نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت این مختصر
 در مورد عدم تعیین و الله اعلم انتهى و سیاتی الکلام فی ذلک رواه احمد و الدارقطني و الحاکم و اللفظ له و الثلثة ابو داود و ترمذی
 و نسائی و صححه ابن السکن و الترمذی و ابن حبان کلم من طلق یعلی بن عطاء عن جابر بن یزید بن الاسود عن ابيه و گفت شای

در قدیم اسنادش مجهول است گفت بهیقی زید بن الاسود نیست اورا راوی غیر بن می نیست برای ابن می جابر راوی جز بنعلی متصفین
در تلخیص بنعلی از رجال مسلم است وجابر را نسائی و غیره توثیق کرده اند و یاقم برای جابر راوی جز بنعلی از رجال بن منذر فی مسلم و آخر بن محمد
ابن سعید الیضا و البزار من حدیث شد ابن اوس عن مجن الدتلی فی الموطا و النسائی و ابن حبان و الحاکم و حبل گفته این حدیث در حجة الوداع بود
پس لالت کرد بر مشروعت نماز با امام چون یافت اورا که نماز میگذازد یا خواهد گذارد و بعد از آنکه این کس نماز خوانده است بجاعت یا تنها پس اول فریقه
و ثانی نافله که ماصرح به الحدیث و ظاهر وی این است که وی محتاج نیست بر فرض اولی و هر قول الشافعی و مالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت
البود او از حدیث زید بن عامر که فرمود آنحضرت چون آمدی برای نماز و یا فتی مردم را که نماز میکنند پس بگذار با ایشان اگر نماز گذاردند تو خواهی بود
این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف است ضعف النودی و غیره و بهیقی گفته که این حدیث مخالف حدیث
زید بن الاسود است و هو صحیح و در روایتی از دارقطنی باین لفظ است و باید که برگرداند نمازی را که گذاردده است آنرا در خطبه خود افعلا و اثرطی گفته شد
این حدیث ضعیف است و برین قول لابد است از فرض اولی بعد دخول در ثانیه گفته اند بشرط فراغ از ثانیه صحیح است و شافعی را قولی ثالث است
مواخفی ابن عمر گفته که گفت ذلک الی الله محتسب یا تمامه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب است روایت الوداد و و نسائی و غیره جازا بن عمر
مرفوعا لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین و جوابش آنست که منی بر اعتقاد فریضه بودن هر دو است نه آنکه یکی نافله است یا تمامه آنست که گذارد آن
هر دو را تنها انتهی بهتر ظاهر حدیث باب عموم است در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابو حنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ
نماز مگر ظهر و عشاء صبح و عصر زیرا که منی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن و تر و درست پس اگر آنرا اعاده
کنند شفع کرد و گفت مالک که اگر نماز بجاعت گذارده است اعاده نکند ورنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت
نخعی و اوزاعی که هر نماز بار اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر است در خلاف ابو حنیفه و ایشان و حجت است بر ایشان و بر مالک
زیر که مخصوص چیز از صلوات نیست بلکه در حدیث زید بن الاسود است که این در نماز صبح بود پس ظاهر باشد و در قول ابو حنیفه و مخصوص
شود بوی عموم نمی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد و بجاعت و قول آنحضرت هر گاه که داخل شد مردی بمسجد
و آنحضرت نماز گذارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگذارد و با وی مردی رواه الترمذی و الوداد و عن ابی سعید الخدری
و ابن حبان و الحاکم و البیهقی و در سنن بهیقی آمده که آن مرد ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما جعل الامام ليؤتم به كروانيرة نشد است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع
کرده شود بوی فاذا كان في ركعتين و ايسر قتي که تكبير كويد امام پس تكبير براريد از پس می متصل برای احرام یا مطلقا پس شامل باشد
تكبير نفل را ولا تكبر واحدا تكبر و تكبير نبراريد اما انك تكبير براريد امام و این زیادت توكيد است برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باب
جمل آتیه و اذار كع فاركعوا و چون ركوع كند از پس می متصل ركوع كنيد و لا تركعوا حصة بر كع و ركوع كنيد تا آنکه ركوع كند
وی یعنی شروع نماید در آن نه آنکه فارغ شود از آن چنانکه متبادر از لفظ است گفت مالک موطا در حق شخصی که سهو کرد پس داشت سر خود را
پیش از امام و در ركوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در ركوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از آنکه
بکند آنرا زیرا که آنحضرت فرمود انما جعل الامام ليأتوا به و ابو هريرة گفت آنکه بر دارد سر خود را و فرود آرد آنرا پیش از امام پس جزین نیست که
موی پیشانی او بدست شیطان است انتهی در تصنی گفته رجوع بر ركوع یا سجود درین صورت مستحب است بر قول منصور و وارد نمی شود بر

که زیادت زکونی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت ترکین اول نشود گویا بوجود نیامده بود و اگر پیش از امام و در کتب باز یاده
 کرد بود هیچ که اختلاف فاحش باشد مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتداست نه بطلان صلوة و فی المنهاج ولو تقدم بفعل کریم
 او سجود آن کان بر کینین بطلت و فیه نظر زیرا که مفارقت امام جائز است و عدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و تضمن است
 نیست مفارقت را نیست امری که لازم مفارقت است انتی و اذا قال و چون گوید امام سمع الله لمن حمده فقو لوالی پس گوید
 اللهم ربنا لك الحمد و از اینجا معلوم شد که منصب امام شمع است و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسوم است میان ایشان
 چنانکه خفیه گویند و مذہب امام مالک امام احمد نیز همین است و مذہب امام شافعی جمع است مرا امام راسیان این هر دو و همچنین جمع کنند میان
 هر دو امام و منفرد نیز ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همین است و گفته اند گوید موتم سمع الله لمن حمده بحديث ابی هریره که سیکرد
 این را آنحضرت زیرا که ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق موتم نادرست و مذہب ثوری و اوزاعی نیز
 همین است که جمع کنند میان هر دو امام و منفرد و محمد گوید موتم بنا بر مفهوم حدیث باب زیرا که از قول وی فقو لوالی اللهم مفهوم میشود که گوید
 موتم مگر همین را و مذہب شافعی که جمع است مطلقا بایش حدیث ابن ابی اوفی است نیز و مسلم که آنحضرت چون بریداشت سر خود از رکوع می گفت
 سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد و ظاهر عموم احوال است جماعت و منفرد او آنحضرت گفته است صلوا کما را یتوکلونی اصل فی ذلک نیست حجت در
 روایات بر اقتضای زیرا که عدم ذکر و لفظ دلالت نمی کند بر عدم شرعیت پس قول وی چون گوید امام سمع الله لمن حمده دلالت نمی کند بر نفی قول و
 ربنا لك الحمد و قول وی فقو لوالی ربنا لك الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موتم سمع الله لمن حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل سو
 صل الله علیه و سلم زیادت مقبوله است زیرا که قول معارض او نیست و ابن منذر این قول را از عطاء ابن سیرین و غیره روایت کرده پس شافعی بآن
 متفرق نیست و قول وی سمع الله لمن حمده نزد رفع راس است و قول وی ربنا لك الحمد نزد انتصاب و در روایتی از ابو حنیفه هم جمع برای
 امام و منفرد آمده و لیکن گفته که تحمید سر گوید در نفس خود و اما جمع منفرد را پس نزد همه است و الکتاب یکی نیز جائز است و ظاهر الکتاب تحمید
 و در صورت جمع میان هر دو شمع و در حالت قیام گوید همچنین گفته است تمر ناشی و از ابی حنیفه آورده که اگر شمع و در حالت رفع گفته
 و در حالت ایستاد گوید و بعضی گفته اند هر دو گوید و فی روایة ربنا لك الحمد و در روایتی او آورده و جمع میان اللهم و او
 بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته روایت کن از عبد الرزاق آمن و در صحیح بخاری نیز روایت کشمینی است و اذا سجد فاسجد و
 و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و لا تسجدوا حتی یسجد و بسجده روید شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صل قنائما
 فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام ستاده بگذارد شما نیز ستاده و اذا صل قاعدا فصلوا قعودا اجمعین و چون بگذارد
 امام نشسته پس بگذارد شما نیز نشسته همه اجمعین منصب است بر حال و این روایتی است در بخاری و اکثر روایات اجمعین است بر رفع بنا بر
 تاکید ضمیر جمع و در اینجا دلیل است بر وجوب متابعت امام در قعود بعذر و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است قلیلش
 باینکه قیام با قعود امام فعل فارس روم است زیرا که آنحضرت فرمود نزدیک شدید شما اکنون که بکنید کار فارس و روم را که می یستند بر پا و با
 خود حال آنکه ایشان نشسته اند پس کند و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیره مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد
 نه قاعدانه قائما بنا بر قول آنحضرت که مختلف شنوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکرده
 و بنا بر قول وی لا تابعوه فی القعود و حدیثی فلینظر و مذہب شافعی صحت نماز قائم است خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود گفته

سبب نماز گذاردن اصحاب در مرض موت آنحضرت استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس دست بجانب چپ
پس این ناسخ امر آنحضرت ایشان را بجلوس باشد حمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بخاری آنحضرت
بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشت اسب یا جز آن بعد از آن آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پس می استاده بودند و امر نکرد ایشان را
بنشستن مگر گفته نمی شود مگر باخر از فعل آنحضرت که ناسخ فعل اول است انتی و کذا فقره الشافعی و جواب داده اند که احادیثی که در آن عمر بجلوس
ایشان است اختلاف نکرده اند و صحت آن و در سیاق آن و اما نماز آنحضرت در مرض موت پس مختلف فیه است که آیا امام بود یا ماموم
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و بجهت آنکه امر بجلوس بطریق مذکور باشد و تقریر قیام قرینه است بر آن این جمع
میان هر دو روایت خارج از هر دو و مذکور است زیرا که مقتضی تخیر است برای موت در میان قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پس ایشان نشسته بودند منم رسید بن حضیر و جابر و فتوی داد
بدان ابوهریره این مندرگفت محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلاف آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است
هیچ قوی را که استاده است پس این حدیث ضعیف است اخرج البیهقی والدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعبي عن النبی صلی الله علیه و سلم و جابر
ضعیف است چنانچه مع ذلک مرسل است شافعی گفت هر که احتجاج کرده باین میدانند که نیست حجت در وی زیرا که مرسل است و از روایت مردی
که اعراض کند ایل علم از روایت وی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز نشسته
بجست مرضی که امیدوی اوست مردم در پس او نشسته بگذارند بر سرست که طاری شود در آن آنچه مقتضی قعود امام باشد یا نه چنانکه در احادیث
مرض موت اوست صلی الله علیه و سلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود و بهتر امامت کرد آنحضرت و بقیة نماز
نشسته بخلاف نماز آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود و هو جمع حسن رواه ابوداؤد و هذا
لفظه و این لفظ ابوداؤد است و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل است
بر اینکه شریعت امامت برای اقتدا کردن است با امام و از شان تابع و ماموم آن است که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات نماید با و
و تقدم نکند بر موقت وی بلکه اقب احوال او باشد و بکند بر اثر وی مثل فعل وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلاف وی نکند
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذ اکبر فکبر و الخ و آنچه در آن مذکور نیست مقیس است بر آن بچو تسلیم و از بنجا معلوم شد که مخالفان امام و چیز
از احوال آثم است اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلاف وی کرده باشد و تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز وی
منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امام خود نگردانیده زیرا که در نماز تکبیر بعد تکبیر امام است چه تکبیرش عنوان اقتداست با و
و اتخاذاست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بخلاف امام باینکه تو عذر کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد امام خود را در رکوع
وجود باینکه بگرداند خدا سر او را سر چهار و امر نفرمود با عاده نماز و گفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس
دلیل است بر اختلاف نیت امام و ماموم که یکی نیت فرض کند و دیگری نیت نفل یا یکی نیت ظر کند و دیگری نیت عصر و نماز جماعت و
باین رفته است شافعی و کلام درین باب در حدیث جابر یا یروعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم رای فی اصحابه تاخرا بمرسته که آنحضرت دید و اصحاب خود پس ماندگی و صفوف گویا تاخر کردند از
قرب و در نو یا آنحضرت یاد اخذ علم طلب مزید و در درج اول فقال تفقدوا پس فرمود پیشتر آید و در صف سابق ایستید

فانتموا بي وليا تهر بكم من بعدكم واقعد انيدين يعني باليستيد پس من متصل تا افعال مراوريد بكنيد و بايد كه اقتدا كنند بشما
 كسانيكه پس شما شده اند زيرا كه صفت پس من متابعت پيشين ميكنند و افعال او را ديده ميكنند و تمام اين روايت چنين است كه هميشه
 قومي كه پس مي ايستند در صفوف تا آنكه پس مي افكند ايشان را خداي تعالي يعني از عظم ثواب و فضل رحمت خود ظاهر عبادت حديث در عين معني است
 وليكن بعضي محققان آنرا در باب تشويص صفوف آورده اند و آن نيز طلب قرب و كمال است وليكن مخصوص نيست بآن رواه مسلم حديث
 دليل است بر جواز اتباع كسي كه در پس ايام است مگر كسي را كه نمي بيند امام را و نمي شنود او را همچو اهل صفت ثاني كه اقتدا نمايند بصف اول و اهل
 ثالث بشان و نحوه و در حديث حث است بر صف اول و كراهت بعد از آن **وعن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال**
احبتر رسول الله صلى الله عليه وسلم حجرة محضفة گفت زيد بن حجرة كه فرست رسول خدا حجرة كوچك فصلي فيها فتتبع
 اليه رجال و جاءوا يصهلون بصلاته پس نماز گذارد در آن پس پيروى كردند بسوى وي مردمان و آمدند در حاليكه نماز
 ميگذارند نماز رسول خدا فتتبع از تتبع است بمعني طلب اى طلبوا موضوعه و اجتماع الية و در روايت بخارى است فشار الية الحمد
 تا آخر حديث و گذشت در شرح حديث جابر در باب صلوة التطوع وفيه و درين حديث است افضل صلوة المبرورين بيتهم
 الا المكتوبة فاضل تر نماز آدمي در خانه اوست مگر نماز فرض يعني نماز فرض در مسجد بايد گذارد بجماعت و در روايتي از بخارى است كه
 نماز گذارد در آن حجرة آنحضرت چند شب و نماز گذاردند نماز وي مردم از اصحاب او پس هر گاه دانست ايشان را نشستن گرفتند پيروى
 آمد بسوى ايشان و گفت شناختم آنچه ديدم از صنيع شما پس نماز گذاريد اى مردم در خانه اى خود زيرا كه افضل نماز مردست در خانه خود مگر
 مكتوب اين لفظ بخارى است و در مسلم قريب اوست و نيز در بخارى است نماز گذاريد در خانه اى خود و مگر يدا آنها را گورها و شك نيست كه امر عموم
 نوافل براي استحباب است باتفاق بدلائل سياق حديث و مصنف اين حديث را در ابواب امامت براي افادة شرعية جماعت در نافله
 آورده متفق عليه در سفر السعادة گفته مجموع روايت و سنن را در خانه خویش گذاردى على الخصوص و در ركعت سنت بعد از هر
 كه در هر چه وقت در مسجد گذارد و از اين جهت علماء را درين محل خلاف است كه اگر كسي اين دو ركعت را در مسجد بگذارد مجزى باشد يا نه بعضي
 از علماء ميگويند مجزى نباشد و مروزي گويد من صلى الركعتين بعد المغرب في المسجد كيون عاصيا و ابو ثور ميگويد هو عاصي بسبب عصيان
 وى آنست كه پيغمبر فرمود اجعلوا في بيوتكم و نزد بيشتر علماء مجزى باشد و ترك آقلى بود الى قوله حامل آنكه عادت حضرت رسالت
 صلى الله عليه وسلم آن بود كه مجموع نوافل در خانه گذارى مگر براي سببي و مى فرمود ايها الناس صلوا في بيوتكم فان افضل صلوة المبرورين
 بيتهم الا المكتوبة انتهى **وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنه** گفت جابر بود معاذ بن جبل مى گذارد نماز بلا پيغمبر خدا
 صلى الله عليه وسلم پسترمي آمد پس ميگرد امامت قوم خود را پس نماز گذارد معاذ يك شب با آنحضرت نماز عشا پسترمي آمد قوم خود را پس
 امامت كرد ايشان را و شروع كرد سورة بقره پس برگشت از نماز مروزي و سلام داد يعني قطع كرد نماز را پسترمي گذارد آن مرد نماز تنها
 و برگشت و بر نماز نماز پس گفت نذا يا منافق شدي اى فلان گفت منافق نشده ام بخدا و هر ايند مى آيم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم
 و خبر ميكنم او را باین فعل معاذ پس آمد نزد آنحضرت و گفت اى رسول خدا ما خداوندان شترانيم كه آب مى كشيم بآن و كار ميكنيم در روز يعني
 پس در شب كوفت آن مى كشيم و بركستيم كه معاذ نماز گذارد با تو عشا پسترمي آمد قوم خود را و امامت كرد پس افتتاح كرد سورة بقره الى آخره
 و مصنف اين حديث را مختصر آورده مى گويد قال صلى معاذ باصحابه العشاء فطوّل عليهم يعني گفت جابر نماز كرد معاذ

باصحاب خود نماز عشا پس تطویل کرد و قرائت برایشان فقال النبي صلى الله عليه وسلم اريد ان تكون يا معاذ فتانا
 آيا سخاوی تو ای معاذ که باشی در فتنه اندازنده مردم را و گریزاننده ایشان را از ملازمت جماعت و انگنده و فساد با اختلاف و باز استادن
 از زمین و در روایتی باین لفظ است پس رو کرد آنحضرت بر معاذ و گفت ای معاذ آیا فتنانی تو اذا اممت الناس فاقرا چون امامت
 کنی مردم را پس بخوان بالشمس وضحی وسمیحه اسمک الالهی وافرأ باسم ربک واللیل اذا یغشی وسمیحه اسم ربک الالهی تقدیم و تاخیر آمده و اذا السمار انطارت و سورة الشقاق و بروج و طالق و غیره
 متفق علییه بخاری و صحیح خود برای این حدیث تبویب کرده و گفته اذ اطلق الامام و كان الرجل المأموم حاجته فخرج و حدیث
 دلیل است بر صحت صلوته مفترض خلف متنفذ زیرا که معاذ فریضه عشا با آنحضرت میگذاشت و بیشتر نزد اصحاب خود می آمد و با ایشان نفل میگذاشت
 و عبد الرزاق و شافعی و طحاوی از حدیث جابر بسند صحیح آورده اند ہی له تطوع و مصنف استدلال این حدیث در فتح الباری اطالت کلام
 کرده اما دلیل گفته قد کتبنا فی رساله مستقاة جواب سوال و ابنا فیها عدم نصوص الحدیث علی صحت صلوته مفترض خلف المتنفذ انتهى
 و حدیث افاده کرده که امام در نماز خود تخفیف کند و لهذا آنحضرت معین کرد مقدار قرائت را و اللفظ لمسلم و لفظ مرسل راست
 و حدیث را لفظهاست و در لفظی این است که گفت جابر بود معاذ که نماز میگذاشت با آنحضرت عشا را بیشتر میرفت بسوی قوم خود پس میگذاشت
 عشا را با ایشان این نماز معاذ را تطوع بود و آنها را مکتوبه رواه شافعی و گفت شافعی در روایت حمله این حدیث ثابت است نمیدانم هیچ
 حدیثی را که مروی باشد از طریق واحد ثابت تر ازین حدیث و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا مصنف در تلخیص گفت اصل این حدیث در صحیحین
 از حدیث جابر بدون این لفظ که معاذ را نافله و آنها را مکتوبه با فریضه بود انتهى و آن همین حدیث باب است و روی الطبرانی من حدیث معاذ
 نفسه نحوه و روی دلالت است بر جواز اقتدای مفترض بمنفصل و همین است مذہب شافعی اگر چه جمیع در خلاف آن بجا اند زیرا که معاذ چون
 یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد و فرض از وی ساقط شد پس نازی که با قوم بگذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت
 این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت و اعتراضی که بر معاذ کرده همین بود که چرا قرائت در این میخوانی و نفرمود که امامت تو مرا این عشا را
 درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و تخفیف جواب ازین است دلالت چنین داده اند که این بر تقدیری تمام می شود که آنحضرت
 دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتدا میکند و فرض او میکند پس از آن می رود و قوم را امامت می کند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت
 میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت معاذ را گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت
 تردید کرد و احد الامرین و مشروع گردانید مرا و یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه حضرت و نگذااردن با قوم از جهت اقتدای ایشان
 بمنفصل یا نگذااردن تخفیف و چون همراه نگذاارد مستقل باشد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود و ذکره شیخ ابن العمام و شیخ در ترجمه
 بعد ایراد این جواب گفته احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت بنیت نفل میگذاشته باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر
 نمیکرده باشد برای امامت قوم خود انتهى گفت بنده ضعیف عفا الله عنه این جواب ابن العمام و این احتمال حضرت شیخ رحمهما الله تعالی هر دو
 منظور نیست زیرا که در حدیث صحیحین صحیح موجود است که آن مرد و شکایت معاذ این هم گفت که وی نماز گذارد با تو عشا را بیشتر آمد و امامت
 قوم خود کرد و آنحضرت این را شنیده مقرر داشت و تنبیهی که معاذ را کرد و همین بر قرار کرد و نه برای امامت پس احتمال این معنی که شاید آنحضرت را
 معلوم نباشد که وی نماز گذارد آنجا امامت میکند باقی نیست چه اگر از پیشتر معلوم نبود باری اکنون از شکایت این مرد خود معلوم شد

وبران سکوت کرد و آنرا مسلم داشت و حدیث امام احمد چنانکه بر احمد الامر بن دال است همچنین این هم از وی مستفادست که یا نماز با من بگذارد و آنجا مطلقا امامت کن که مقتدیان از طول قرارت تو در مشقت افتند یا اگر امامت میکنی و با من هم میگذری باری در قرأت میکنی کن و این قدر قرأت دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد کن پس درین ترویج اقتضای مفترض منتقل جانمزد داشت و هدایت وی مقصود فقیر قرارت ماند بر احمد الامر بن و چون اقتدا با آنحضرت در نظر انصاف افضل است از امامت کردن دیگران را چه احتمال باید کرد که سعاد در پس آنحضرت یت نماز نفل میکرد بلکه او را کفایت اقتدا اقتضای آن میکند که اینجا فرض میکند او و آنجا نفل می کرد و متبادر از نشان رود این حدیث نیز همین است و الله اعلم باقی ماند صحت نماز منتقل بمفترض پس در آن خود خلافتی نیست و اما نماز منتقل منتقل پس چنانکه نماز گذارد عباس با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرت بالنسب یتیم و عجز و غیر ذلک این همه ثابت است و در صحیح

و عن عائشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهي مريضة
روایت است از عایشه در قصه نماز گذاردن رسول خدا با مردم و حال آنکه آنحضرت بیمار بود و آن قصه این است که گفت عایشه هرگاه که آن رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و بنهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابو بکر را که نماز کند بمردم یعنی امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر و در آن روزهای بیماری او پستریافت آنحضرت در ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد و حالیکه میر و تکبیر کرده میان دو مرد یعنی دستها بردوش این دو مرد نهاده و هر دو پای مبارک وی خطمی کشید و در زمین یعنی بهجت بی قوتی تا آنکه در آمد مسجد پس چون شنید آواز آمدن آنحضرت ابو بکر خواست که پیش قدمی اشاره کرد و بسوی او آنحضرت که پس نزد و بر جاسه خود استاده ماند قالت گفت عایشه فجاء حتى جلس عن يسار أبي بكر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابو بکر رضی الله عنه فكان يصلي بالناس حالسا و ابو بکر قائما پس بود آنحضرت که نماز میگذارد با مردم نشسته و بود ابو بکر که نماز میگذارد استاده بقتل یس ابو بکر بصلوة التبیح صلی الله علیه و سلم اقتدا میکرد ابو بکر نماز آنحضرت بمنحط که این اقتدا بروجو ایتمام باشد پس ابو بکر هم ایستاد بود و بهم ناموم و بمنحط که ابو بکر مبلغ باشد نه امام در سبب گفته اختلاف است در حدیث عایشه و غیره که آیا آنحضرت امام بود یا مأموم و روایات مفید هر دو معنی وارد شدن لیکن ظاهر همین است که آنحضرت امام بود و بعضی علما ترجیح روایا رفته اند و گفته راجع این است که آنحضرت امام بود بوجه ترجیح که در فتح الباری مستوفی است و گذشت در حدیث ابو هریره بعضی جزو ترجیح بر خلاف آن و بعضی از علما قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اما تا دگاهای مأموما در مرض موت است و ایستاد و یقتدی الناس بصلوة ابی بکر و اقتدا میکردند مردم نماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند و الا امام در آن نماز آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند و در اینجا دلیل است بر جواز رفع صوت بتکبیر برای اسماع مؤمنین و بر آنکه مقتدی را اتباع صوت مکه جائز است و نه از هب الجمهور و فيه خلاف لما لکینه قاضی عیاض گفته مذہب بعضی ابطال صلوة مقتدی است و بعضی عدم ابطال و بعضی گویند اگر امام افزون اسماع داده اقتدا بوی صحیح است و الا فلا و ایشان را تفصیلاست غیر ازین که نیست برانداختن و گویند که این حدیث می گویند که ابو بکر امام بود و نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان مصنف و تلخیص حدیث عایشه را طریقی کثیره است که در ذکرش تطویل است و بر او اینجا احتیاج است بر جواز صلوة قائم خلف قاعد و این معنی است بر بودن آنحضرت

امام و ابوبکر ماموم و این همچنین است در طریق مذکوره و اطناب کرده است ابن حبان در تخریج طریق این حدیث و در جمع میان الفاظ مختلفه و بی انتی و قد بوب البخاری علی هذا فقال بابا لرجل یتم بالامام و یتیم الناس بالماموم ابن بطلال گفت این موافق قول مسروق و شعبی است که بعضی منکر است امام بعضی باشد خلافا لجموع مصنف گفته شعبی گوید هر که تحریر است پیش از برداشتن صفی که متصل است سر مای خود را از رکعت پس و بابت آن رکعت را اگر چه امام سر خود پیش از آن برداشته باشد زیرا که بعضی ایشان ایمة بعضی اند و این دلیل است بر اینکه وی می بیند تحمل بعضی ایشان مر بعض را آنچه تحمل می کند آنرا امام و مؤید است قوله صلی الله علیه و سلم فاتوالی و یتیمکم من بعدکم انتی گویم و آنکه در حدیث ابویسره که صحبتش مستفی علیه است آمده که چون بگذارد امام نشسته پس بگذارد یثما همته نشسته و مثل او است حدیث عایشه و انس و صحیحین و حدیث جابر در مسلم پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ است باین حدیث و اختیار کرده است این را ابو حاتم و صحیح خود و کلام بسطود در آن کرده و گذشت تمام این بحث اولاً متفق علی یکجه و در روایتی از صحیحین آمده که می شنوایند ابوبکر مردم را تکیه اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت و جماعت دلیل بر استخلاف ابوبکر مانند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابوبکر را امامت است و چندان ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد امام امر و زله آنحضرت بنفس نفیس خود تشریف شریف آورد و خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم می کنند بقول نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابوبکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکبارگی دیگر آنحضرت با صلح عمر و بنی حنیف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت باخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد و امام باشد و خود اقامه کرد و در پس ابوبکر و نماز گذارد و کذا فی شرح صحیح البخاری و حدیث دلالت است بر جواز وقوف واحد بهمین امام و اگر چه با وی غیر وی حاضر باشد و محتمل که آنحضرت این را برای تبلیغ ابوبکر از وی کرده باشد یا بسبب آنکه وی امام بود و در اول نماز یا صفت تنگ بود یا غیر وی از محتملات و یا عدم دلیل بقول یکی از اینها ظاهر جواز است علی الاطلاق و عمر . ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اقم احدكم الناس فليخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند و رعایت جانب ایشان نماید و مصنفی گفت مراد بتخفیف ادای ارکان و ابغاض است و اتیان با ذکر مسنونه متوسطه طویل و قرات سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه محصورین که بتطویل راضی باشند انتی فان فیهما الصغیر و الکبیر و الضعیف و ذال الحاجة زیرا که در میان ایشان خردست و پیرست و ناتوان است بحسب خلقت و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد فاذا صل و حده فليصل کیف شاء و چون نماز گذارد تنها یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد و در روایتی عوض فليصل فليطول آمده و مراد بتخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قرات و تسبیحات را و تنها و ن کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قرات چنانکه خواند مفصل و گفتا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قومه و جلسه را و اگر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد است در احادیث بتخفیف قرات و این بمنحدر حقوق مقتدیان است بر امام ماموم از حضور جماعت باز نماند متفق علی یکجه و در وی دلیل است بر جواز تطویل منفرد و بنماز در جمیع ارکان او و اگر چه بر سر خروج وقت را و صحیح بعضی شافعیه و لیکن معارض است بحديث ابی قتاده که انما التفریط ان يؤخر الصلوة حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم و چون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل مفسده ابقاع صلوة در غیر وقت و سی رعایت ترک مفسده اولی باشد و محتمل که مراد بمؤخر کسی باشد که دخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت و وی نماز

ازینها ظاهر جواز است علی الاطلاق و عمر . ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اقم احدكم الناس فليخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند و رعایت جانب ایشان نماید و مصنفی گفت مراد بتخفیف ادای ارکان و ابغاض است و اتیان با ذکر مسنونه متوسطه طویل و قرات سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه محصورین که بتطویل راضی باشند انتی فان فیهما الصغیر و الکبیر و الضعیف و ذال الحاجة زیرا که در میان ایشان خردست و پیرست و ناتوان است بحسب خلقت و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد فاذا صل و حده فليصل کیف شاء و چون نماز گذارد تنها یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد و در روایتی عوض فليصل فليطول آمده و مراد بتخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قرات و تسبیحات را و تنها و ن کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قرات چنانکه خواند مفصل و گفتا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قومه و جلسه را و اگر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد است در احادیث بتخفیف قرات و این بمنحدر حقوق مقتدیان است بر امام ماموم از حضور جماعت باز نماند متفق علی یکجه و در وی دلیل است بر جواز تطویل منفرد و بنماز در جمیع ارکان او و اگر چه بر سر خروج وقت را و صحیح بعضی شافعیه و لیکن معارض است بحديث ابی قتاده که انما التفریط ان يؤخر الصلوة حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم و چون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل مفسده ابقاع صلوة در غیر وقت و سی رعایت ترک مفسده اولی باشد و محتمل که مراد بمؤخر کسی باشد که دخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت و وی نماز

پس نسبت صادق بروی و عمر بن سلمة الحری بسلام صحابی صحیفه کتبت و می ابو یزید است قاله البخاری و غیره
 و سلم و غیره گفته اند بر نیست بموعده و فتح را ابن عبد البر گفته و می زمانه آنحضرت را در یافته و امام قوم خود بود و بعد آنحضرت بسبب آنکه افرایشان
 بود قرآن را و گفته اند که قدم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدم پدرش خود خلا فی نیست عمر و نازل بصره شد ابو قلابه و عامر اخول و ابوالنضر
 مکی از وی روایت دارند و سلمه همه جا بفتح لام است مگر عمر و بن سلمه که نام قبیلہ از انصار است قال گفت بودیم ماسکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
 و می گذشتند با سواران و می پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست صفت این مرد کنایه از ظهور دین اسلام صفت آنحضرت است
 صلوات الله علیه و سلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده است و وحی کرد به سوی او چنین کنایه از قرآن است پس بودم من که باد
 می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه آنها می خواندند و یا که می چسبید آن کلام در سینه من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار می بردند
 در اسلام خود فتح کرد یعنی اگر فتح کرد شد ما هم می دراییم در اسلام پس گفتند عرب که بگذارد این مرد را و قوم او را پس می اگر غالی آید بر قوم خود
 پس می سادق است پس هرگاه که شد واقعه فتح مکه یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد هر قوم با اسلام خود و شتابی کرد پدر من قوم خود را
 در اسلام قال گفت عمر و قال ابی پس هرگاه که آمد پدر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت جشت نکم من عند النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم حقا بحقیق آمد شما را خدا سوگند از نزد پیغمبر بر حق نصب حقا بر صفت مصدق زون است ای نبوة حقا یا مصدق زون است
 برای جمله متضمنه زیرا که در قوت هر رسول الله حق است پس صدر میگوید برای غیر خود باشد قال گفت پیغمبر که بگذارد این نماز چنین در وقت چنین
 فاذا حضيت الصلوة فليؤذن أحدكم وليؤمكم الزكركم فترأنا پس چون حاضر شود و در اید وقت نماز پس باید که اذان
 بگوید یکی از شما و امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد قرآن را قال گفت عمر و بن سلمه فظروا فلم يكن احد اكثر قرأنا مني
 پس نگاه کردند پس نبوی هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یادی داشتیم از جهت آنکه بودم من که پیش می آدم قرآن را
 و یاد میکردم آنرا از سواران فحق محوفی پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود و انا ابن سبت او سبع سنين و حال
 من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
 پس گفت زنی از قبیلہ حی آیینی پوشید از ما و بر قرآن خوانده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من
 پیغمبری بچو شادان شدن من بآن پیراهن عجیب غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتصای طبیعت و از جهت حصول
 فضل و کرامت الهی رواه البخاری و در وی دلالت است بر آنکه احق با امامت اکثر القرآن است و می آید حدیث وی عن قرب و در وی
 این است که امامت افضل است از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده و آ بود اؤد و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
 بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل است بر حجت امامت صبی و عدم کراهت در امامت میز و باین رفته است حسن بصره
 و شافعی و سحن و لیکن بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد ببقعه و قرات از جهت اختلاف علماء دران و نزد مالک ثوری مکره است
 و از احمد و ابو حنیفه و در روایت است و مشهور از ایشان اجزاست در نوافل من الفرائض و النساء فی و در روایت وی آمده که من هشت ساله
 بودم و در روایتی از ابو داود و باین لفظ است پس حاضر نشدم در هیچ جمعی از جرم مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میکردم
 بر جنازه ایشان تا امر و زو این اصرح است در حجت نماز و بعضی گفته اند که این بامرو و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جوش
 آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانه وحی و تقریر امری غیر جائز دران متصور نیست سیما در نماز که اعظم اعمال اسلام است و تنبیه کرده شد

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوجی بر قنوی که در نفل بود پس اگر امامت صحیحی می شد نازل می شد و حی بدان دست الال کنده اند ابو سعید و جابر
 باینکه ایشان عزل میکرد و قرآن نازل می شد و آنانکه عمر و تقدیم کردند و نماز جماعتی از صحابه بودند این حزم گفته معلوم نیست مخالفی بر آن
 او شان درین باب احتمال امامت او را ایشان را در نفل و در اسیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات بر لبی قرآن کریم کرده
 و گفته یوتعموا کثرهم قرآن و روایت بود او در باره حضور جرم عام است در قرآن نوافل در سبیل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض
 و نفل می گوید که در نفل صحیح است نه در فرض می محتاج است بسوی دلیل و حدیث دلیل است بر قول صحیح نماز مستقرض خالص متغفل
 کذا فی الشرح و در وی تا مل است انتهی و کلام در آن گذشت **و عمر** ابی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یؤقر القوم اقرؤهم لکن کتاب الله تعالی امامت میکنند قوم انخوانان تر مرتاب خدا را یعنی بهتر است
 بتجویسند قرآن را و رعایت کنند خارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشد با حکام و ارکان نماز اگر چه عالم باشد
 بتفصیل مسائل و احکام حوادث و نوافل که حادث میگردد و نماز در سبیل گفته ظاهر آنست که مراد اکثر ایشان است از روی حفظ قرآن گفته اند
 اعلم با حکام و مناسب حدیث اول قول اول است در سبیل گفته حدیث دلیل است بر تقدیم اقرؤهم بر ائمة و این مذہب ابو حنیفه و احمد است انتهی
 گوئیم مذہب ابو حنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی آنست که اعلم و ائمة مقدم است بر اقرؤهم زیرا که احتیاج بقرات در یک رکن است
 و بعلم در تمام ارکان و محتاج بین القرآن مضبوط است و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز امور می که قادر نیست
 بر رعایت آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابو بکر را با وجود فرمودن اقرؤکم ابی و گویند حدیث خارج است بر حال صحابه که اقرؤهم را ایشان
 اعلم می بودند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با حکام آن ابن مسعود گفته بودیم که تجاوز نمی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم حکم و امر و نهی
 او را ازین جهت تقدیم کرده شد اقرؤهم حدیث و در زمانه ما نچنین است پس تقدیم کردیم ائمة را در سبیل گفته مخفی نیست که این درست از قول و
 فان كانوا فی البقرة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند همه قوم برابر در قرات پس امامت کند و انا ترین قوم هستند یعنی با حکام
 نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب می توانند بخوانند قرات مسنون را زیرا که این دلیل است بر تقدیم اقرؤهم مطلقا و اقرؤهم تفسیر کرده اند با علم باشند
 پس اگر همین مراد دارند از آن هر دو متمم یک مضمون باشد انتهی و همین است مذہب امام احمد و اکثر اصحاب می ابو یوسف و به قال الشوکانی و الیه ترجع
 صاحب الحجة البالغة و در صفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که اقرؤهم حق است با امامت از اعلم باشند بعد از آنکه هر دو مایحوز به الصلوة می توانند
 و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قرات قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبود الا فقهی پس حدیث در اقرؤهم است از فقهای ستوبین
 و فقه و درین توجیه نظر است زیرا که اعلم باشند را مرتبه نمانده اند بعد از اقرؤهم معلوم شد که گاهی در قرات مساوی می بودند و در علم باشند متفقا
 پس تقدیم اقرؤهم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقرؤهم است و تنویر بوی و والی در محل ولایت خود اقرؤهم است از اقرؤهم فقه
 انتهی و شیخ ابن الممام گفته بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرؤهم حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه
 اقرؤهم بودند از وی نه اعلم دلیل قول اول اقرؤهم ابی است و دلیل ثانی قول سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 انتهی گوئیم این فعل آنحضرت است و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم است بر فعل فیه از اقرؤهم بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جزوی دیگری
 اقرؤهم باشد چرا نتواند بود که ابو بکر هم اقرؤهم باشد و هم اعلم و وی اول کسی است که قرآن را جمع کنانید و بود اکثر ثم حفظا للقرآن پس اقرؤهم مقدم باشد
 بر اعلم و الله اعلم فان كانوا فی السنة سواء فاعلمهم هجرة پس اگر باشند در علم سنت و در قرات برابر پس امامت کند ویرینه ترین

مردم در هجرت یعنی هر که هجرت در مدینه بیشتر آورد و درین فضیلت سابقین متقدم شد بامامت و تقدم در نماز اولی واجب باشد و در فقه بعد از سائو
در علم افزای و انقیاد را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای می هجرت از ذل و غلبه و خطا که موطن طبیعت است اعتبار
کردند و در حدیث آمده که المهاجر من هجر خطایا و الذل و در سبیل گفته این هجرت شامل هجرت زمانه آنحضرت و بعد از اوست مثل سبیل
هجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد مهاجرین را حکم آبایی ایشانست در تقدیم انتهی فان کاف
الھجرة سواء فاقدم محمد سلماً بکسر سین و سکون لام پس اگر باشند در علم و قنات و هجرت برابر پس امامت کند دیرینه ترین ایشان
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم اسلام بر متاخر اسلام و همچنین کبر بر اصغر و اید الحدیث مالک بن حویرث لیو تکلم اکبر کم
وفي رواية یسئلاً و در این عوض سلماً آید یعنی اگر باشند در هجرت برابر پس امامت کند کتان ترین ایشان در سین و سال و عمر
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شد و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر تمام این امور
برابر باشند قرعه اندازند یا اختیار بدست قوم باشد هر که را خواهند از ایشان امام نمایند ذکره ابن الهمام و در جایی که در نه هب شافعیست
بعد از سن نسب تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولیست
یعنی برای مقیمان و در سبیل گفته و از کسانیکه مستحق تقدیم اند فریش اند حدیث قدیموا فریشا متصف گفته اند قد جمع طرقة فی جزیر کبیر و از ایشان
احسن الوجوه بنابر حدیثی که واروست و در وی بکراوی ضعیفست انتهی گویم این حدیث نزد یهقیست از ابی زید انصاری ذکره ابن الجوزی
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سور لیسین صحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبید از عائشة مانند آن و گفت خواسته است عائشة حسن سمیت
واللهی کذا فی ضوء النهار و لا یقو من یفخ یای تحت نایه و ضم همزة و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و امامت کند
مردم در در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی و جای که مالکست چنانکه در روایت دیگر آمده فی الهله پس تقدیم کند و الی رادر ولایت و
مثل الام اعظم و خلفاء و حکام و نواب وی خصوصاً در اعیاده جمعات و نه بر امام حی و صاحبخانه مگر باذن ایشان زیرا که این معنی میگردد و نیست گویند
ام سلطنت عزت و مودعی می شود به تباعض و تقاطع و نه خلاف شریعت جماعت مرویست که ابن عمر بآن فضل و شرف که وی داشت و پس
حجاج نماز گزارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود و کمار واه البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گزاردن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را در خانه انس زیرا که وی امامست هر کجا که باشد انتهی و محتمل که باذن انس باشد و سبیل گفته این حکم خاصست و اول حدیث عام بود
و ملحقست بسطان صاحب بیت بنابر و در حدیث مخصوصه در حق وی اخرج الطبرانی من حدیث ابن مسعود و ائمه علمت ان من است
ان یتقدم صاحب البیت متصف گفت رجاله ثقات و اما امام مسجد و اگر چه از ولایت سلطان یا اعمال او باشد داخلست در حکم سلطان
و اگر اتفاق اهل مسجد باشد محتمل که احق گردد باین جت و این ولایت خاصهست و لا یقع بجزم و ال مله و رفع آن فی بیستم
على تکرمتهم و نشیند مرد و در خانه مرد دیگر تکریم وی مراد بدان فرشی و سجاده و وساده ایست که برای خود نهاده و انداخته اهلش از تکریم
و اکرامست و بعضی از تکریم مانده مراد داشته اند و اول اصوبست الا باذنهم مگر باذن وی متعلق بهر و حکمست که ولایت و تکریم و لا یقع
و در روایتی بجای سلطانه فی الهله آمده یعنی در اهل خانه وی و باین جت تفسیر کرده اند سلطان با هیچ در ملک و حکم است چنانکه گفته شده
رواه مسلم و هم سلم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند سه کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان احق
ایشان بامامت اقر ایشانست و ابوداود و ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا باید که اذان گویند برای شما یکجا و شما امامت کنید

شماره آخر اشما و این همه صحیح است و تقدیم اقرار بر غیر وی مطلقاً و لا ین ماجه من حدیث جابر و ابن ماجه راست از حدیث جابر و در حدیث
طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر جمع و تقلیط است باین لفظ و لا تقی من یفخ تابی فوقانی و ضم همزه و فتح میم شده و نشد بر زبان
امراء رجلا و امامت کنند هیچ زن هیچ مرد را زیرا که وی عورت است و ناقص است و عقل ندین و مردان اقوام اند بر زبان و در سنگار
نشد قومی که والی کرد زن را بر کار خود و کذا فی البخاری پس هر که زن را امام خود کرد و گویا وی زن را بر نماز خود و والی بر اخت شوکانی گفت
و نماز گذاردن زن پس مردان خود نزاعی نیست خلافی که هست در نماز گذاردن مرد با زن است فقط و هر که این را صحیح نمی داند بروی آوردن
دلیل لازم است انتهی در سبیل گفته در بنیاد دلیل است بر اینکه زن امامت مرد نکند و این مذہب حنفیہ و شافعیہ و غیر ہم است و در تری و ابو ثور
جائز داشته اند امامت زن و جائز گفت طبری امامت زن در تراویح وقتی که حافظ قرآن حاضر نباشد و حجت ایشان حدیث ائم و در حدیث
و سیاقی و این نمی را محمول نمی کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف است انتهی و لا اعراضی می حاجراً و امامت نکند با پشینی و مجابراً
زیر که هجرت یکی از اسباب تقدیم است و نماز چنانکه معلوم شده و این هجرت عام است که امامت نکند و خلاصه معنی آنست که امامت نکند
جاهل عالم را چه غالب بر ابدیه نشینان جهل بود و لا فاجز مؤمنان امامت نکند فاسقی مرئوسین صالح را و در روایتی آمده الا ان تقهره
سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اگر اه کند صاحب سلطنته تخاف سیفه و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانه و می بایز بطور که خود امامت کند
یا دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت همینست گوئیم دلالت این حدیث بر نبی امامت فاجز است اما شافعی و حنفیہ
بعصت امامت فاسق رفته اند مستدل بحدیث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است و ال بر صحت صلوٰۃ خلف بر و ناجبر مگر آنکه به ضعیف اند
و معارضی است حدیث لایوشکم ذو جرأۃ فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف است و چون احادیث جانبین ضعیف اند رجوع جاهل کردیم و آن
اینست که هر که نماز صحیح است امامتش هم صحیح و گویا این اصل است فصل صحابه چنانکه بخاری و ترمذی خود از عبد الکریم البکاء آورده که
گفت در یافتیم ده کس را از اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم که نماز میگذارند و پس اینہ جور و مؤید است حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند
بر شما امر که تاخیر کنند نماز را از وقت و ی یا میرانند نماز را از وقت آن گفت پس همی فرمائی مرا فرمود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر در یابی
نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا نافله است پس اذن داد و آنحضرت بخانه گذاردن در پس ایشان و آنرا نافله گردانید زیرا که آنها نماز را
از وقت وی بیرون آوردند و ظاہر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت می میگذاشتند این نماز وی فریضه می بود با وجود فسق و جورشان
در سفر السعاده گفت در باب صلوٰۃ خلف کل و ترو فاجز حدیثی صحیح شد انتهی گوئیم مصنف در تلخیص و سخاوی در مقاصد حسنہ گفته روایت
کرده اند این حدیث را ابو داود و دارقطنی و فقط مروی است و بیہقی از حدیث کحول از ابو ہریرہ آورده و زیادہ کرده و جابہ و اسح کل و ترو فاجز
و اسنادش منقطع است و او را طریقی و دیگرست نزد ابن حبان در ضعف از حدیث عبد اللہ بن محمد بن یحیی بن عروہ از ہشام عن ابی صالح و عبد اللہ
مترک است و روایت کرد آنرا دارقطنی از حدیث حارث عن علی کریم اللہ و جہ و از حدیث علقمہ و اسود عن ابن مسعود و ہم از حدیث کحول از
ابی دائل و از حدیث ابی الدرداء و ہم این طرق خیلی واهی است گفت عقلی نیست درین متن اسنادی ثابت و نقل کرد ابن جوزی از احمد که و
پرسیده شد ازین حدیث گفت ماسمعنا بہذا و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بیہقی را درین باب احادیث است جمله ضعیف و صحیح بن
چیزی که درین باب است حدیث کحول است از ابی ہریرہ با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر است شیخ مد شرح سفر السعاده گفته
علمای اہل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جملہ علامات سنت و جماعت داشته اند برخلاف آن فرقه کہ عصمت

در امام شرط کند و اجماع ایشان قطعی شده و یقین پیوسته و بالجملة وی از حیثیت حدیث ثقی است و از حیثیت اجماع قطعی و الله اعلم انتهى
و اسناد و ای و اسناد این حدیث داهی است زیرا که در وی عبد الله بن محمد العدوی است و وکیع و اورامتم بوضع حدیث کرده و شیخ و بی بی حسن
علی بن زید بن جده ان ضعیف است و رواه عبد الملك بن حبیب فی الواضحة من وجه آخر و عبد الملك بن مسمی بوضع حدیث و بسرقه احادیث و تخطیط
اسانید قال ابن الفرضی عبد الحق در احکام گفته و یدیم این حدیث را در کتاب عبد الملك و گفت ابن عبد البر فاسد گردانید عبد الملك بن حبیب اسناد
او را و ساقط گردانید اسناد و کس را که از انی التخصیص و **عنه النبی** رضي الله عنه ان التبیی صلی الله علیه و سلم قال یصو
بضم را و صاده صوفی فکرم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ خشت و جز آن مراد
نماز جماعت است با انضمام بعض بسوی بعض و قاربوا بینهما و نزوی یکی کنید میان صفها و نزویک و بهم بایستید نمی است از فرجه
و حاذوا بالاعناق و برابر شید گردن دارانی است از پس و پیش استخوان دوا و ابوداؤد و النسائی و صححه ابن حبان
و در آخرین روایت نزد ابوداؤد این است سؤگندست بکسی که جان من در دست اوست بدرستی که هر آینه من می بینم شیطان را که می واید از
گشادگی و فرجه صفت گویا آن شباهتین حذف انداخته ای جمله و ذال سبعة مفتوحین گو سفندان سیاه ریزه از گو سفندان حجاز وین تفسیر کرده است
آنرا وی در حدیث ابی امامه به پجاسی میش که در داند و در روایتی کانا بنات الحذف آمده گویا که آنها دختران حذف اند و حدیث نعمان بن بشیر
آمده که گفت که او در رسول خدا صلی الله علیه و سلم می مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را سه بار بخند اسوگند اقامت کنید صفوف خود را
یا خالف کند خدا در میان دلایمی که انداخته ایم دیدیم مردی که می چسپانید و دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را کعب او خریجه انشیانی
و ابوداؤد و جمیع الی و ابی داؤد روایت کرده که بود آنحضرت را برابر سیکر و مار در صفوف چنانکه راست کرده میشود و تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم ما این را از وی به نقیبه شریع اقبال کرد و در روی برابر وی خود ناگاه دیدم مردی را که منتبذ است بصد خود یعنی از صف فرمود برابر کشید
صفهای خود یا خالف کند که در میان وجه شام و نیز وی از حدیث برابری عازب آورده که بود رسول خدامی در امر صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر سیر سیکر و صد و در مناکب ما را وی فرمود مختلف میشود پس مختلف شود و لمای شام و سیر گفته این احادیث و وعیدی که در حق
دلالة دارد و بر وجه است و می مردم در ان تسابل کنند چنانکه تسابل می کنند در چیزی که مفاد حدیث النس است از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم تمام کنید و صف را به نزدیک اوست پس هر چه باشد از نقص باید که باشد و صف مؤخر خریجه ابوداؤد و بدرستی که
تومی بینی مردم را و در سیم استاده می شوند برای جماعت و ایشان پیرنی کنند صف اول را اگر می پستند در ان و چون اقامت گفته شد
نماز را متفرق می شوند بر دایره صف و نحوه و ابوداؤد از حدیث جابر بن صخر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم آیا صفت میکنند
شما چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد رب خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد رب خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را
و برابر و است می پستند در صف و دارد شده است در سید فرج در صفوف احادیث کثیره مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگ تر و اجر
از گامی که رفت آنرا مرد بسوی شگافی که در صف است پس شد که آنرا خریجه الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از عایشه که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم هر که بکند شگافی را که در صف است بلند کند خدا بران برای او درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت همیشه گفته در وی سلم
بن خالد زنجی است و وی ضعیف است و وثقه ابن حبان و نیز از حدیث ابی جحیفه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده من سده فرجه فی
الصفت غیره که بسبب گفت اسنادش حسن است و مراد از ان رخص صفوف است زیرا که فرج نمی باشد مگر از عدم رخص آنها است

وعنه أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال أولها
 بهترین صفهای مردان اند و کسی که نخواستن آنماست بسبب صلوة فرستادن ملائکه بروی و ششها آخرها و بدترین صفها از روی قلت اجز
 پسین آنماست و خیر صفوف النساء آخرها و ششها اولها و بهترین صفهای زنان پسین آنماست و بدترین صفهای زنان
 نخستین آنماست یعنی مردان را باید که در صف متقدم باشند بر صف زنان و زنان پس متاخر باشند از صف مردان رواه مسلم
 و رواه ایضا البزار والطبرانی فی الکبیر والاصول و احادیث در فضائل صف اول و اسع است احمد از حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت بیدیک
 خدا و ملائکه صلوة می فرستند بر صف اول گفتندی رسول خدا و بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم و رواه الطبرانی فی الکبیر قال الیثمی رجاله موثقون
 و در حدیث نعمان بن بشیر است گفت شنیدم آنحضرت را می فرمودید بر ستمیکه خدای تبارک و تعالی و فرشتگان او در روی فرستند بر صف
 اول یا صفوف اول اخبرنا احمد و البزار قال الیثمی بر حال ثقات و بزار از حدیث ابو هریره آورده که استغفار کرد آنحضرت برای صف اول
 ستم بار و برای صف ثانی و و بار و بار ثانی گفت یکبار بیدیکه گفت در روی ابوب بن عبدیه است ضعف و می از قبیل حفظ او است و نیز وارد شده است
 و بهمه صف اول و ستم بار و اول بر الیهم احادیث بسیار طبرانی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله اگر توانی که باشی در پس امام یعنی پس باش الا پس جانب راست او بیدیکه گفته فیه من لم اجده ذکر او بنوی در اوسط و کبیر از حدیث
 ابن عباس آورده بر شاست بر صف اول و بر شایمینه و در و در خود را از صف کردن و میان سوار می بیدیکه گفته در روی سمیل بن مسلم
 ثانی است و اتق بر صف اول اولوا الاحلام و اللهی اند بر از حدیث عامر بن ربه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم باید که نزدیک
 شوند از اصحابان بلوغ و عقل و انش ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم حیثی گفته در روی یاسم بن عبد الله عمری است و اکثر بر تضعیف می اند
 و اختلاف است در حجت گرفتن بوی و سلم و در بعضی حدیث این مسعود زیاده کرده مختلف نشو پس مختلف شود و دلهامی شام و در و در شای
 خود را از حدیثات اسواق و درین باب حدیث شاست و در حدیث باب دلالت است بر جواز اصطفا نسا از روی صفوف برابر است که نماز
 ایشان با مردان باشد یا با زنان و محلل است خیر است آخر صفوف زنان باینکه آنها درین وقت دور باشند از مردان و از رویت و
 شنیدن کلام ایشان مگر این علای است که تمام نمی شود مگر وقتی که نماز زنان با مردان باشد ولیکن وقتی که امام ایشان زن باشد و در وقت
 صف کشند صفوف ایشان مانند صفوف مردان باشد و افضل صفوف صف اول باشد و عن ابن عباس رضي الله عنه
 قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات لیلۃ نماز گذاردم با رسول خدا شب یعنی در خانه خانه خود سیمونه
 یکی از ازواج مطهره است پس استاد من جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر است و تمام آن در باب قیام الیل مشکوٰۃ شریف
 و غیر آن مذکور است فاخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم بر اسی من و رانی فجعلنا عن یمنه پس گرفت آنحضرت
 سر مرا از پس پشت من پس برگردانید مرا بجانب دست راست خود متفق علیه حدیث لیل است بر حجت صلوة متفقین متفقین
 و بریکه مقتدی اگر یک کس بود موقوف او جانب دست راست امام است بدلیل ادارت زیرا که اگر بسیار موقوف می بود و می اوارت نمی کرد
 و باین رفته اند جاهیه و خلافت شخصی که میگوید چون یک امام باشد و یک مقتدی خلفه امام بایستد پس اگر رکوع کند امام قبل از آمدن و دیگری
 بایستد این کس از یمن او اخبرنا سعید بن منصور و توجیهش آنست که امام مظنه اجتماع است پس معتبر باشد در موقوف امام تا آنکه ظاهر شود
 خلاف وی و گفته اند دلالت میکند بر حجت صلوة قائم بر بسیار امام اینکه آنحضرت امر نکرد این عباس را با عاده و جابر است که امر نکرد آن

که وی حذر بود بنابر جمل یا احرام صلوة نه بسته بود و قول وی که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهرست در آنکه وی برابر وی استاد شد و در بعضی الفاظ حدیث است فتمت الی جنبه و از بعضی اصحاب شافعی آمده که سبب است استادان ماموم اندکی در پس امام مگر این جریج روایت کرده که گفتیم ما عطار امینکد او یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شرف وی گفتیم آیا محاذی او شود تا آنکه نصف کشد همراه وی تا آنکه یکی از دیگر فوت نشود گفت آری گفتیم بطریق که دور نشود تا آنکه میان هر دو فرجه باشد گفت آری و مشکلی الموطا عن عمر بن عبد الله بن مسعود انه كُفِّتَ مَعَهُ فَتَقَرَّبَ حَتَّى جَعَلَ جِذَاءَ مِنْ يَمِينِهِ وَبِالْجَمْلَةِ دَرِينِ حَدِيثٍ مَوْقِفٍ وَاحِدٍ زَا مَامُ بَيَانِ كُرُونِهِ بِرَبِّهِمْ مَسِي بَايَسْتَدِ وَ اِذَا زِيَادَهُ بَاشَدَ خَلْفَ اِمَامٍ بَايَسْتَدِ اِمَامٌ شَوْكَانِي كُفِّتَهُ وَ هَمِينَ بُو فَعَلَ اَنْخَضَرْتُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ فَعَلَ اَصْحَابُ وَی در باب جماعت که واحد بر همین امام بایستد و دو وزیر اند از دو پس امام ایستد و جمهور گویند که این واجب است و سعید بن مسیب گفته که مندوب است و از خنجر مزی است که واحد خلف امام ایستد اما و لیلش پیدا نیست انتهی گویم و لیلش گذشت و مصفی است عادت مسلمین طبقه بعد طبقه آنست که ماموم بر امام مقدم نشود پس ما وی می باشد یا متاخر و نقل کرده نشد که هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم و فلان را شایسته بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتدا باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و استعمال صلی و را از امام یا صلی خائف الا امام در جای اقتدا بنا بر شیوع سنت است و التزام آن زیرا که تقدمی که ازین الفاظ مغموم می شود و مخدوف است بلیل نیام مقتدی واحد بر جنب امام و بسا سندن موکده که شایع می شود و در افراد شنی هم ایشان یافته می شود لیکن بلیل عقلی بخلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است و ترک آن نماز باطل میگردد و فیه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز باطل ساختی می بایستد که ترک اقتدا بطریق اولی نماز باطل گردد و انید و در حدیث بخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با بوبکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم انتهی و عن النبی صلی اللّٰه عنه قال صلّ رسول الله صلی الله علیه وسلم فقامت ویتهم خلفه نماز گذارد آنحضرت پس استاد من و یتیمی که در خانه ما بود پس آنحضرت در اینجا عطف است بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح است بر فهم سبب کوفیان و در روایتی انا آمده و نام یتیم ضمیر بود و هو جد عبد الله بن حسین بن ضمیر و بعضی گویند یتیم نام برادر انس است که نه صبی بود و امر سلیم خلفنا و ام سلیم پس ما و این کیفیت مادر انس است و نامش بلنگ بود و تصغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد و صحت شیع در ترجمه گفته دلالت نیست بر این را بر آنکه تا دهن صغیر تا مرد می توان گفت که چون نماز نقل بود مسأله رفت باشد و آن احکام در نماز فرض است انتهی و فیه تا مل و هم حدیث انس است نزد مسلم که نماز گذارد با آنحضرت مادر یا خاله وی پس استاد کرد مرا جانب بین وزن را پس ما و درین حدیث ذکر یتیم نیست شَوْكَانِي گفته مقدم کرده شود و صفوت مردان پسر که دکان پسر زنان سجده یث ابو مالک شعری که میگردد آنید آنحضرت رجال را پیش غلمان و غلمان را پس ایشان را نسوان را خلف غلمان اخرجه احمد و اخرجه بعضه ابو داود و در سندش شهر بن حوشب است و نموده است حدیث انس متفق علیہ و اللفظ البخاری در سبیل گفته حدیث و لیل است بر صحت جماعت در نقل و بر صحت صلوة برای تعلیم و تبرک کما میل علیه بقصه و برینکه مقام دو کس خلف امام است و برینکه و قون صغیر هم مستحب است چنانکه از لفظ یتیم ظاهرست زیرا که بعد اتمام یتیم نیست و برینکه زن در صفت با نایستد بلکه در صفت علیه بایستد و اگر زنی دیگر با وی ستم نشود و باین عند وصف مرد بایستد نمازش جایز است زیرا که نیست و حدیث مکرر تقریر آن زن بر تاخت که آن بر وقت اوست و نیست و در وی دلالت بر فساد نماز اگر نگردد و در غیر موقوف خود و رقعه خفیه فساد نماز مردن زن

اما ابی بکر بن عباس یافیت انتهى **وعنه** ابی بکر رضي الله عنه انه انتهى الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو راكع وحال انما انخفضت ركبته بعد ركوعه فركع قبل ان يصل الى الصف پس ركوع کرد پیش از آنکه برسد بصف یعنی خواست که داخل رکوع گردد وفضل تکیه اولی در یاد شد مشی الى الصف پستری کرد بر رکوع بسوی صف و ذکر للشيء من ذكره شد این فعل او نزداً انخفضت فقال له النبي پس گفت او را انخفضت صلى الله عليه وسلم زادك الله حسناً زیاد کرد اندک را خدای تعالی طلب حرص و وصول مقام قرب ولا تغفل بفتح فو قیة از عود یعنی و بازگردان و این امرت بایستادن در موضعی که انراست و بعضی روایات و لا تغفل بسکون عین و ضم وال نیز ضبط کرده اند از عود یعنی و دیدن یعنی چندان شتابی و مشی مکن که بدویدن رسد و اول صحیحست روایه و درایه متصف و تلخیص گفت اختلاف کرده اند در معنی قول انخفضت لا تغفل و بنده نمی فرمود از عود بسوی احرام خارج صف انکار کرد این معنی را ابن حبان و گفت اراده کرده که عود مکن و در دیدن آمدن بسوی نماز و گفت ابن القطان به تبعیت حمله بن ابی صفره معنی می آید که عود مکن بسوی دخول خود در صف و حال آنکه تو در رکوع هستی زیرا که این مانند رفتار بهائم است انتهى رواه البخاری حدیث وال است بر اینکه هر که در یاد نام را را رکع ندراید در نماز تا آنکه برسد در صف و زاد ابوداؤد فیہ و زیاد کرد ابوداؤد درین حدیث فركع دون الصف ثم مشی الى الصف پس رکوع کرد جدا از صف و پس آن باز رفت بسوی صف و این زیادت در روایت بخاری هم موجود است چنانکه گذشت اما تفاوت عبارت و از اینجا معلوم شد که انفراد خلف مبطل نماز نیست زیرا که امر با عاده صلوة نکرد در حیل گفته انخفضت امر نکرد زیرا که وی جاهل بود از حکم و جهل عزست طبری در اوسط از روایت عطا از ابن الزبیر آورده که وی گفت چون در ایذی از شما مسجد را مردم رکوع اند پس باید که رکوع کند وقتی که در ایذی پشتر برود و حالیکه را رکع است تا آنکه در ایذی بصف بدستیا که این سنت است عطا گوید دیدم او را که همچنین میکرد و ابن جریر گفته دیدم عطا را که میکرد این چنین پیغمبر گفت رجاله رجال الصبیح گویم این معنی است بنیکه لفظ لا تغفل بضم ثنات فوقیه از عاده باشد یعنی عاده مکن نماز خود را که آن صحیحست و مرویست بسکون ممل از عود و مؤید است روایت ابن بسکون از حدیث ابی بکره بلفظ اقمیت لصلوة فانطلقت سبی حتی دخلت فی الصف فلما قضی لصلوة قال من الساعی انفا قال ابو بکره فقلت انا قال صلى الله عليه وسلم نراک السحر صا ولا تغدوا قرب از روی روایت است که لا تغدوا عود است ای لا تغدوا عیا الی الدخول قبل وصولک لصف زیرا که نیست درین کلام چیزی شعر فساد نماز تا آنکه گفت او را صلى الله عليه وسلم که عود نکند آنرا بلکه قولی را که الله حرصاً مشعر اجزای است یا لا تغدوا عود باشد **وعنه** و ابی بکر بفتح و او و کسره موحده کنیت او ابو قرق صافه است بکسر قاف و سکون را و قبل او بشاد بن معبد بکسر میم و سکون عین ممل این مالک بن بنی اسد بن خزیمه الاسدی او را صحبت است قدوم آورد و در سنه تسع صالح و گریان و بریان بود نزول کرد بکوه بعد از بحیره و مرد برقه و قبر وی آنجا است رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلاً يصلي خلف الصف وحده و انخفضت مروی را که میگذازد نماز پس صف نخستین تنها فامه ان یحید الصلوة پس سر نمود او را که باز گرداند نماز را بحمت تغلیظ باشد بر تفسیر از تقدیم از جهت بطلان و فساد نماز و قائل است بطلان این قسم نماز با وجود امکان دخول در صف شخصی و امام احمد و بعضی ائمه و دیگر و شافعی تضعیف این حدیث میکرد و میگفت لو ثبت هذا الحدیث لقلت به بهیمة لفته اختیار قویست ازین بنا بر ثبوت حدیث مذکور و هر که قائل بعدم بطلان نماز است دلیلش حدیث ابو بکره است که انخفضت او را امر با عاده نفرمود با آنکه وی بعضی نماز خلف صف منفرداً گذارده پس امر با عاده و درین حدیث محمول باشد بر ندب و گفته اند که اولی حمل حدیث ابو بکره است بر غدر و آن خشیت نوات سنت یا انتقام می بقدر امکان این غدر

مرغی اورا در جمیع صلوات است و سبیل گفته است که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست و امر نکردن آنحضرت
 اورا با عاده بنابر عذر بود که جلیل بود از امر با عاده مرصعی خلف صف را منصرف و این دیگر عالم بود بدان انتهی گویند بعضی استثنای کرده اند نماز
 بخانه را وقتی که پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب است در آن بخلایف نزل که پس مردان بگذارند و نیز نماز و صلوة بر تفریری است که تمام
 نماز خلف صف تنها بگذارند و اما اگر امام خلف صف بیند و بعد از آن بصف در آید فاسد نگردد و هم در مذہب امام احمد حکم نماز گزار در پهلوی امام
 بروست چپ همین است رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسنه و صحیح ابن حبان و حاکم نیز تصحیح می کرده **وله**
 و مرابن حبان راست عن از حدیث طلق بن عیسی و ترجمه وی دوبار گذشته لا صلوة للنفر دخل خلف الصف فیسئ نماز
 مرتنهار پس صف چنانچه ظاهر در نفی صحت است و نیز وایله و دیگر محمول است بر نفی کمال و زاد الطیرانی فی حدیث و ابصه و زیاده کرد
 طبرانی در حدیث و ابصه این نظر را لا دخلت معهم و اجتررت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صف بودند یا نشدی
 مردی را از صف و او را نزد خود ستاده میگردی تا نماز تو تنها نمی شد و تمام حدیث طبرانی این است اگر رنگ شود و بنوعی مکان پس عاده کن
 نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس است که چون سنتی شود یکی از شما بسوی صف و حال آنکه صف تمام شده است
 پس باید که بکشد مردی را بسوی خود و ستاده کند آنرا بر پهلوی خویش و گفت رواه طبرانی فی الاوسط و گفت مردی نیست از آنحضرت مگر همین
 اسناد و در سندش سری بن ابراهیم است و هر ضعیف جدا و از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث و ابصه هم سری بن ابراهیم است
 و وضعی ضعیف است و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در آن روایت طبرانی نیست که در وی زیادت است مگر آنکه
 ابوداؤد در سبیل از روایت مقاتل بن حبان مرفوعا آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیاید جای پس بکشد و احتیاج نماید بسوی خود مردی را
 از صف و بایستد با وی و چه بزرگ است اجر محتلیج و طبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرد آینه را و حال آنکه
 تمام شدند صفها اینکه بکشد بسوی خود مردی را و ستاده کند او را پهلوی خود و اسنادش و این است **وعن** ابی هریرة رضي الله عنه
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم التكنية والوقار چون شنیدید
 شما اقامت را پس بروید بسوی نماز بر رفتار محتاد و وقار است بر شما آرام و اگر انبار می یعنی مشتاب و دو ان نیاید بلکه با هستگی تمکین بیا
 نو گوئی گفت سکنیه یعنی نمانی است در حرکات و اجتناب عیث و وقار در میست باشد همچو خفض طرف و خفض صوت و عدم التفات و گفته اند
 معنی هر دو واحد است و ذکر ثانی برای تاکید است و در حدیث امر است بوقار و عدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بیا شود گاهها و در یابد فضیلت
 آن نیکو که در مسلم است از حدیث جابر که بهر خطوه که می برد او را بسوی نماز در جه است و نزد ابوداؤد است مرفوعا چون وضو کرد یکی از شما پس
 نیکو کرد وضو بپشت بر او بسوی مسجد نبرد داشت پامی راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه و نهنا و قدم گیسری مگر آنکه حکایت کرد خدا از او
 سینه را پس هر گاه که آمد مسجد را و گذارد در جماعت بخشیده شد مراد پس اگر آمد بعضی نماز گذارد آنها و بعضی باقی است پس گذارد و آنچه در یافت
 و تمام کرد آنچه باقی است باشد همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذارد و انداخته باشد همچنان و لا تسرعوا و شتابی نکنید و ندوید و خدا در کتب
 فصلها و اوصاف آنکه فراموشی پس آنچه در یابد از نماز با امام پس بگذارید و آنچه فوت کرد و شمارا در نیاید پس تمام کنید آنرا و بعد از فراغ
 امام برخاسته بگذارید و این جواب شرط محذوف است ای اذا غلغلم یا امرتم بهن ترک الا اسرع و نحوه فمادر کتم الخ و گفته اند که علامت سستی
 و غفلت و حماقت و دوان است برای نماز اگر شتابی نکنند و خواهند که تکبیر اولی در یابند پیش ازین می بایست مستعد و متنبهی شد

شتابی که عمدت این است متفق علیہ و در روایتی مرسل راست نیز که یکی از شایعین که قصد کنند نماز را در بیسوی و بیست و
 در نماز است یعنی دونه حق تعالی را محدود و سبک دارند نماز باید که در هر جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود از بعضی علما سارعت بکبر اول منقول
 و ما فورست و اللفظ البخاری در حدیث دلالت است بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز همراه امام اگر چه کمتر باشد از یک رکعت
 و به قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود در یک رکعت مگر در یافتن رکعت لقوله صلی الله علیه و سلم من أدرك ركعة من الصلوة فقد أدرك الجماعة
 و در باب الجمعة شرط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بر آن غیر او را جواب داده اند که این در اوقات است نه در جماعه و جمعه مخصوص است
 برومی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحديث باب بر صحت دخول بالامام در هر حالت که در یاد او را داخل کرد این ابی شیبہ مرفوعاً که هر که در یاد
 مرا که یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالت من که بر آنم گویم نیست و این دلالت بر اعتقاد چندی که در یافته است آنرا با امام و نه بر اجرام
 منسلک در هر حالت بلکه در وی امرست به بودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی ابن سعید آورد که گفتند هر که در یافت رکعت و پس نشد سجده را
 همیشه گفت بر حال موفقی و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت در آدم من و ابن مسعود در مسجد و امام را که بود پس کعب
 کردیم بستر مشی و ندیم تا آنکه برابر بپاییم نصف پس چون فارغ شد امام استادم تا قضا کنیم گفت تحقیق تو در یافتی و او همیشه گفت خیر
 بر حال موفقی و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل است بر ندب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باب خاتمه آورده
 عوض القوم و اطلاق قضا بر ادای آید پس در معنی اکتوا باشد و لا سفایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که در یافته است آنرا لاحق با امام خود
 که آیا این اول نماز است یا آخر آن یعنی اگر اول است چه کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند و در فجر و پنج بکبر گوید و در دویم عید و نحو
 ذلک مایلند فی موضوعه و اگر آخر است عکس این احکام کند همچو در یک رکعت سوم مغرب و تسبیح گفته حق این است که این اول نماز است و فتد
 تحقیقنا فی حواشی صنوبر الثمار و اختلاف کرده اند و آنکه چون در یاد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا سا قنوتی شود و قرابت این رکعت نزد
 کسی که واجب می گوید فاتحه را در هر رکعت پس اعتقاد کند بدان یا سا قنوتی شود پس اعتقاد کند بدان پس گفته اند که آن معتد به است زیرا که امام را
 پیش از راست کردن پشت در یافته است و گفته اند نیست معتد به آن زیرا که فاستحه از وی فوت شده و قد یسقطنا القول فی ذلک فی مسأله استقلاله
 و لایح شذوذها اجزا و کفایت و از اوله است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت
 و نهی نکرد مگر از عود بیسوی و دخول قبل از منتهی شدن بصفت که ما عرفت انتهى و عمر ابی بن کعب رضی الله عنه
 گفت ابی بن کعب نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی نماز با ما و پس هر گاه سلام داد و گفت آیا حاضر است فلان کس
 یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر است فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشاء اگر آن
 نمازهاست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نماز است هر آینه نمی آمدند این دو نماز را بر الزام رونده یعنی آفتان
 و غیر آن و بدستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان است یعنی در فضل و شرف که بر دیگر بایستی آتی استاده می باشند و اگر می دانستند
 که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردند در یافتن آنرا و رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوٰة الرجل مع الرجل از کی من صلاته و حقه بدستی نماز گذاردن مرد با یک مرد
 پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر است از گذاردن وی تنها و صلاته مع الرجلین از کی من صلاته مع الرجل و نماز جمعی
 با دو مرد و فاضل تر است از نماز وی با یک مرد و ما کان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسیار است از جماعت پس این صورت است

بسوی خدای تعالی و بیشتر است از روی ثواب رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن حبان و صححه ابن حبان و اخرجه ابن ابی شیبة و صححه ابن اسکون و العقیلی و الحاکم و ذکر کرده اختلافی را که در وی است یعنی احمد و ابن ماجه بدل از کنی افضل و بدل ماکان اکثر از گفته و گفت نووی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحیح می و ابرج همین است که صحیح است نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدینی و ذیل و ابی حاتم را در قائله فی الارشاد و لفظ بزار و طبرانی این است صلوة الرجلین یوم احدیها صاحبہ انکی عند الله من صلوة مائة تتری و درین باب حدیثی است بالفاظ و در حدیث دلیل است بریکه اقل صلوة الجماعة امام و ماموم است و موافق است روایت ابن ماجه از حدیث ابوموسی اثنان فما فوقهما جماعة و استدلال کردند اند محدث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید بستر اقامت گوید بستر باید که امامت کند شما را اکبر شما و روایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس فکر کرد چیزی اعتلال نمود بدان گفت ابو سعید پس استاد آن مرد در حالیکه نماز میگذاشت پس فرمود آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد و با وی پس استاد مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او بیقی گفت جالبه رجال الهم

و عن آخر و رفته بنت نوفل و قیل بنت عبد الله بن الحارث بن عوفیر آنحضرت زیارت وی میکرد و او را شیره نام نهاد و وی جمع کرده بود قرآن را و امامت میکرد کسان خانه خود را و اذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت برای غزو و امر کرد او را آنحضرت با امامت اهل دار وی و مقرب فرمود بر وی و می نمودنی که اذان می گفت برای نماز او را و غلامی و واهی بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هر دو شب او را در چادرش چنان کشیده که جان داد صبح آن عمر رضی الله عنه آن هر دو را بهم رسانیده بردار کشید و این هر دو اول مصلوبانند و نیزه ان النبي صلى الله عليه وسلم امرها ان تقرا اهل دارها بركتيك آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه خود را حدیث دلیل است بر صحت امامت زن کسان خانه خود را و اگر چه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود و ظاهر آنست که او را و غلام و جاریه خود را امامت میکرد و رفته اند بصحت این امامت ابو ثور و مزی و طبری خلافا للجماعه و اما امامت مرد و صحت زنان را پس روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله کردم مشکبکری فرمود چه کرده گفت و خانه من زنان اند مرا گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت و و ترا چنان خوش آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را رضا جیشی گوید در سنادش کسی است که نام نه بر او نداشت و روایت کرده است آنرا ابو یعلی و طبرانی در او وسط و سنادش حسن است شکوفانی گفته امامت زنان در میان صف است چنانکه مردی است از فعل عایشه که وی امامت کرد زنان را و سناد در وسط صف اخرجه عبد الرزاق و الدارقطنی و ابن ابی شیبة و الحاکم و مردی است مثل آن از امام سلمه اخرجه اشافعی و ابن ابی شیبة و عبد الرزاق و الدارقطنی رواه ابوداؤد و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و در سنادش عبد الرحمن بن خلا و است و در وی جهالت است و لیکن صححه ابن خزيمة و عن النبي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استخلف ابن أقرم مكنو هر يؤم الناس وهو اعلم خليفه گرفت آنحضرت ابن ام مکنوم را که از مشاهیر صحابه قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و بسبب نزول سوره عبس است که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال و باعث بر استخلاف ابن ام مکنوم بر ای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را اشتغال مرا امامت مانع از قیام حفظ عیال نایم رواه احمد و ابوداؤد

و نحوه ای نحو حدیث الشیخ لابن حبان فی صحیحہ و البیہقی و الطبرانی عن عائشہ رضی اللہ عنہا و در طبرانی است از حدیث عطاء الزبیری عبا
که خلیفہ کرد آنحضرت ابن ام مکتوم را بر نماز و جز آن از کار و بار مدینه نہستادش حسن است و ذکر کرد ابن سعد و ابن سیوط آن مخازن را که در وی آنحضرت
اورا خلیفہ کردند و بعضی وی اختلاف است و درین باب است از عبد اللہ بن عمر الخطمی کہ وی امامت میکرد و قوم خود را کہ بنی حنیفہ اند و حال آنکہ نابینا بود
در حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اخبرہ الحسن بن صفیان فی مسندہ و ابن ابی خثیمہ و عنہ قاسم بن اصبح فی مصنفہ در حاشیہ تلخیص گفت کہ قوی تر
ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمی بلا کر است حدیث محمود بن الربیع است ثابت و صحیح کہ عتبان بن مالک امامت میکرد و قوم خود را و کہ
اعمی بود و بالجمله درین حدیث دلالت است بر جواز امامت اعمی بلا کر است و بعضی گفته اند اگر اعلم باشد پس اولی تر است کہ از فی شرح الکفر نقلاً
عن المبسوط و همچنین است در کتاب الشاہ و النظائر شیخ در ترجمہ گفت دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوہاب متقی را کہ رفته بود بصحر و
در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از ان و میسر نمی شد مرا سوال بجمت تا دُب و اعتماد بر آنکہ ہر چہ ایشان
گفتند خلاف سنت و روایت نخواہد بود پس یافتیم در فقہ کہ حکم می کنند بجزا آن و نیز در حدیث دلیل است بر جواز امامت مفضول
با وجود افضل کہ با وجود علی رضی اللہ عنہ ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجمت غرضی کہ مذکور شد انتہی شوکانی رح گفته صحیح است جماعت
در این مفضول زیرا کہ آنحضرت نماز گذارد عقب ابو بکر و غیر او از صحابہ و یافتہ نشد دلیل بر افضل بودن امام و آنکہ در بعض روایات احادیث آمدہ
کہ امامت کنند شمار صاحب جزا درین و مثل آن پس قائم نمی شود بجمت بمانند آن و بر فرض قیام جماعت ثابت از ان ہمین قدر است کہ امامت
فوجرات درین ممنوع است نہ آنکہ امامت مفضول ممنوع است و محارضہ کردند این را با حدیثی کہ مستفاد از نماز گذاردن است در پس
ہر بر و فاجر کسی کہ لا الہ الا اللہ گوید و این اگر ضعیف است لیکن نیست ضعیف از معارض خود و اصل این است کہ نماز عبادت است صحیح
گذاردن او پس ہر مصلی کہ ارکان و اذکار آن بروچی کہ نماز از صورت مجتزئہ خود نبرد بجا آورد اگر بعضی مجتہب از معاصی نمود و متذکر باشد
از چیزی کہ از ان توسع می باید و لهذا شارع و رع و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قرار و علم بسنت و قدم بجمت و کبر سن را
اعتبار فرمودہ پس مفضول لائق نیست کہ امام شود و فاضل را مگر باذن وی و در ما و رای این امور اعتبار افضل نیست انتہی لمخصاً و ہمین
است و اللہ اعلم و عمر ابن عس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا علی من قال
لا الہ الا اللہ نماز جنازہ بگذارد یکس کہ گوید این کلمہ او در روایت احمد و ابو داود و از حدیث ابو ہریرہ باین لفظ آمدہ نماز جنازہ واجب
بر ہر مسلمان نیک باشد یا بد اگرچہ کسارت کرده باشد و نماز نکردن آنحضرت بر مدیون کہ ہمچہ نگذاشت کہ بدان دین او را ادا کردہ شود
بقصد زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود و محدثان و غیرہ و الآن اتفاق است علماء را بر وجوب آن و امام احمد گفته خلیفہ نگذازد و دیگران
بگذارند و این موافق ظاہر حدیث است و صلوا خلف من قال لا الہ الا اللہ و نماز بگذارد بر پس ہر کسی کہ بگوید این کلمہ را
و در روایت احمد و ابو داود و از حدیث ابو ہریرہ باین لفظ آمدہ واجب است بر جماعت پس ہر مسلمان بر باشد یا فاجر اگرچہ کرده باشد
کسارت یعنی جائز است کہ بومی اقتدا کنند گو کہ کرده باشد یا واجب است اعتقاد جواز آن و بعضی استدلال کردہ اند باین حدیث بر ایجاب عمت
و این بر تقدیری است کہ فسق وی محذوف نگردد و مصلح حاضر باشد و درین حدیث دلیل است بر گذاردن نماز بر فاعل لا الہ الا اللہ اگرچہ
اتمان بواجبات نماز نکند و باین رفته است زید بن علی و ابو حنیفہ مکر شتتا کردہ است قاطع طریق و باغی را و غافعی را و قاطع طریق
قول است وقتی کہ مصلوب شود و اصل این است کہ ہر کلمہ شہادت میگوید پس او راست است انجہ مسلمانان راست و از انجہ است نماز جنازہ

گزاردن بروی و دلالت میکند برای او حدیث قائل نفس مشفق که فرمود و انحضرت من غنی کذا بروی و منی کمر صحابه را و نیز عموم شریعت
 نماز جنازه مختصر نمیشود هیچ کس از کمر گویان کمر بر لبیل و اما نماز طاعت قائل لا اله الا الله پس گفته است که نیست دلیل بر اشتراط عدالت و رو
 و هر که نمازش صحیح است اما متشجم صحیح رواه الدارقطني باسناده ضعیف زیرا که از طریق عثمان بن عبد الرحمن از عطاء ابن عمر
 مروی است و عثمان را یحیی بن معین کاذب گفته و نیز مروی است از حدیث نافع از ابن عمر و مدعی خالد بن اسماعیل است از عمری از ابن عمر و خالد متروک
 و درین طریق ابو الولید مخزومی است و حالش بر بنیام مقدسی مخفی نمانده و تابعه ابو البختری و هب و هم کذاب و نیز مروی است از طریق مجاهد از ابن عمر
 و در وی محمد بن فضل است و او متروک است و این حدیث در طریقانی نیز هست و او را طریق دیگر است از روایت عثمان بن عبد الله الشافعی از مالک از یحیی
 از ابن عمر و عثمان را ابن عدی متهم بوضع کرده و از فی التخصیص سبب بر منیر گفته است و این حدیث من جمیع طرقه لا یثبت **وعن علی بن ابی طالب**
 علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة و الا نمام علی حال و قتی که باید یکی
 از شما نماز را و امام بر حال است از احوال چنانکه قیام و رکوع و سجود و غیر آن قلیصنع کما یصنع الا امام پس باید که باند چنانکه امام میکند یعنی تخریه
 کند و در این در بیان فعل لیکن حساب کرده شود بدخول و در رکوع بعد از آن رواه الترمذی روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو
 باسناده ضعیف زیرا که در وی ضعف و انقطاع است و گفت ترمذی منیدانم هیچ کس را که مسند کرده باشد او را مگر باین وجه و اختیار کرده است آنرا
 عبد الله بن المبارك و ذکر کرده است از بعضی ایشان که وی گفت شاید که وی نبود و در سر خود ازین سببه تا آنکه بخشیده شود او را انتهی و روایت کرد
 ابو داود از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت حدیثنا اصحابنا الحدیث و در وی این است که گفت معاذ لا اراه علی حال الا کنت علیها و باین مسند قعی میشود
 انقطاع چنانکه این است که راوی عبد الرحمن غیر معاذ است بلکه جماعتی از صحابه است و نیست انقطاع مگر در میان عبد الرحمن و معاذ و گفته اند
 زیرا که عبد الرحمن سماع ندارد از معاذ و از دیگر صحابه سماع دارد و مراد با صحابه صحابه اند و در حدیث دلالت است بر آنکه واجب است بر لاحق النعمان
 با امام در هر چیز که از اجزای نماز باشد پس اگر امام را که با قیام است اعتدال و سبب خواهد بود و اگر قاعده یا ساجد است قعود و سجده کند یا وی را اعتدال
 کند و در حدیث ابن ابی شیبہ است هر که یافت مرا قائم یا رکع یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بران هستم و ابن خزیمه مرفوع از ابی هریره آورده
 چون شما بیایید و ما سجده نکنده ایم پس سجده کنید و نشمارید آنرا چیزی و هر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را و نیز مرفوع از ابی هریره آورده که هر که دریافت
 یک رکعت از نماز پیش از آنکه است آنرا پیش خود را پس تحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفته این را مدعی گفته اند یکی آنکه مراد بر رکعت رکعت
 و بصلوة رکعت یعنی کسی که امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکه کسی که دریافت رکعتی را پس تحقیق دریافت آنرا
 با امام و حاصل شد و از ثواب نماز جماعت و فضیلت آن درم این گفته کسی که دریافت از نظر رکعتی و دریافت سه رکعت نکند از نظر جماعت یعنی نمی توان
 اطلاق کرد که وی نماز جماعت گذارده و اما حائث نمی گردد و در همین خود که لا اصلی الظهور بجماعت بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر
 جمعه است و اما در جمعه مذکور است که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر در یاد اکتش رکعت
 ثانیه را چنانکه در یاد در رکوع و اگر در یاد اقل آنرا است کند بروی ثلثه و نیز ششین بنا کند بروی مجز و اگر چه در شش سجود سهو دریافت

باب صلوة المسافر والمريض

باب مد بیان نماز مسافر و بیمار **عائشة رضي الله عنها** قالت اول ما فرحت الصلوة رکعتین اول بار که فرض
 کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود و در سفر و حضر فاقت صلوة المسافر و اتممت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضرت یعنی نماز سفر و دو رکعت مقرر ماند و نماز قصر چهار رکعت گردید متفق علیہ در جواز قصر صلوة رباع
در سفر هیچ کس اخلاقی نیست و علمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است
و غیرت همین است و اگر چه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن متممی می بر رخصت مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر
چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدۀ اولی بجا آورد که آن در حقیقت قعدۀ اخیره است اگر چه بزرگ سلام آتم کرد و اگر قعدۀ اولی
نماز جائز نباشد و اعاده آن لازم گردد و مذہب امام مالک نیز چنانکه در رسالہ ابن زید است همین است زیرا که گفته است و من سافر اربعه بر دو رکعت
ثم انزل من الاصل ان يقصر لصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذہب ایشان موافق مذہب امام شافعی و امام احمد است که
قصر رخصت است و متصلی نیست که قصر کند یا تمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قول بی تعالی است و راد از حضرت بقدری که لا یصلی
فلکیس علیک کما یجناح ان تقصیر من الصلوة و ظاهر اذالات بر تخفیف و رخصت کنند بر ايجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر غیرت است و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آرد ولیکن در صحت آن حدیث
سخن است چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی اللہ عنہ منقول است که در ایام حج در مینای چهار رکعت گذارد و صحابه در آنجا حاضر بودند و با وی مبارزه
و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و خفیه گویند که عبارت لاجناح علیکم نص نیست و تخفیف اختیاری این عبارت بجهت آنست که چون سلمان
کامل و نفع و شغف داشتند بطاعت و عبادت و تکلیف و اتمام آن گوید و قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعضی علما که قائل اند بوجوب سختی بین الصفا و المروة در قول حق تعالی
فلا جناح علیکم ان یطوقوا ان یطوقوا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد است زیرا که قضای او لازم نیست و این علامت و
و غیرت بودن است بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این نص در این آیت مذکور است قصر فعال
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف است که استقبال و التزام مکان و جز آن در آنجا ساقط است و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق شهرت مروی است
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذازدی و حدیث عایشه که مذکور شد از آن معلوم میگردد که نماز دو گان در سفر رخصت نیست که بعد از
فرضیت چهل گانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چیزی بر آن افزودن ناشای و این ماجه نیز از حضرت عمر رضی اللہ عنہ آورده اند
که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر برسان محمد صلی اللہ علیہ وسلم
و همچنین روایت کرد این جهان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شاهی صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض
کرد و در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن العمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم این یعنی صلوة سفر
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را گویند تصدق و آنچه قابل قبض نبود اسقاط حضرت است و نیز
چون لا تعالی بکرم خود تخفیف و تسبیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار باشد جز آنی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر
که در روز نیز بواجب است پس سبوت است چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود توجیه قصر اتمام قصر را حجت دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین می گویند که
شد و آنانکه گفته اند عثمان در مینای چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با او موافقت کردند و صحیح بخاری از ابن عمر می آورد که گفت گذاردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی دو رکعت
و باین بود و در رکعت با عثمان نیز در اول خلاف دو رکعت گذاردم بعد از آن تمام میکرد عثمان گفته اند که در وقت قصر می در اول خلاف شش یا هشت سال بود علی خلاف فیما

وهم صحیح بخاری است که آنحضرت دو رکعت گذارد و در سنی با وجود آنکه امن تمام داشت و غوفی در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان چهار رکعت گذارد و عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت **لَا تَلِدُوا لِلَّهِ وَلَا تَلِدُوا لِرَبِّهِمْ** اشارت کرد بوقوع صیبت بفوات سنت درین بستر گفت گذاردم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم در سنی دو رکعت و گذاردم با ابوبکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در سنی دو رکعت کاشکه ازین چهار رکعت دو رکعت منتقله نصیب من بودی تقریض بچنان کرد و اظهار کرد که اوست نمود از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و از اینجا احتمال جوازی برای اتمام علوم گردید چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز و انبوه اکنون در توجیه اتمام عثمان و جواز آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی تا اهل کربلا و زنجیه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر وضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بلکه ورود کرده شده است وجه اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز و جات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد و ثانی آنکه وی صلی الله علیه و سلم احق و اولی بود بدان و ثالث آنکه اقامت بلکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصورت رسیده است که مساعت میکرد و در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی حال آنکه اکثر اینها محذور احتمالات است غیر مقرر بر روایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد آنکه قصر چنانکه از ظاهر کلامیه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است ازین وجه بحث عهده رسید از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کن سید اگر تیر سید از کافران و مالروز این ایم از ایشان فرمود این صدقه است که تصدق کرد خدا بآن پس قبول کن صدقه خدا را و نیز آنحضرت امن تر از عثمان بوده یعنی و قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی است و سنی برواقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است و نیز گویند که گذاردن عثمان چهار رکعت بسبب آن بود که در آن سال آغراب اهل بدر که تفصیل احکام و علم بیان بر وجه کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بهیچ حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر است رسول خدا صلی الله علیه و سلم و صاحبینی او و لیکن درین سال آغراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند و بعضی گویند نهیب عثمان آن بود که قصر مخصوص است بکسی که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بگانی و چند روز در اینجا بایستد اگر چندین اقامت میکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح و تاویل عثمان در جواز اتمام و عایشه نیز گاهی چهار رکعت میگذاشت که ایشان باین عقیده بودند که آنحضرت مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار آنحضرت قصر را از جهت اخذ الیسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ شد کردند بنفس خود و بهیچ از طریق عروه بن الزبیر روایت کرده که عایشه را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذاشت و پس گفت یا لعل المؤمنین چرا دو رکعت نگذازدی گفت یا ابن اخ بر من چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی در آن نمی بینم از اینجا ظاهر میشود که سبب اتمام عایشه آن بود که نهیب وی قصر است بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت و الله اعلم بکذا ذکر شیخ فی شرح سفر السعاده غرض که نهیب حنفیه و جوب قصر است خواه مشقت باشد یا نه سائر باشد یا نازل خائف باشد یا امن سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین است در سائر خصوص سفر و نهیب اینه ثلثه آنست که قصر رخصت است و متصلی خیر است میان قصر و اتمام و شک نیست که ارجح درین باب نهیب حنفیه است و لهذا در بیان آن اطالت کردیم و للبخاری وحده من حدیث عایشه شد هاجر فقرضت اربعاً و اقرت صلوة السفر علی الاول بستر هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضر و مقرر داشته شد نماز سفر بر حال اول که دو رکعت

ویمضی گفت حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بان رفته اند که قصر در سفر واجب است و مالک نیز بان رفته است ازین حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن ظمرا مثلا جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت و طیفه سفر بود از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤید از قصر باشد چنانکه چون مسافر بمقیم اقتدا میکند نماز او چهار گانی میگردد و الله اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر باین فاقصر و انیسست بلکه اول رکعت بخواند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده و طیفه مسافر قصر است باین حدیث و بفعل ستم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جمعی صحابه و اگر امام کند کسی است بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح است یا نه ظاهرا آنست که صحیح باشد باثر ابن سعو و که مذکور است قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان امام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فتویٰ مخصوص چنانکه بعضی که استعمال آب در حضر میبرد مأمور است بتیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدولان تیمم از جهت شفقت است بروی و همچنین اگر بروی نیت مخاض واجب میشود و می ناکند چهار سال بطیب نفس خود بدهر و او باشد انتی زاد احمد زیاده کرد امام احمد از عایشه بعد قول وی اول یا فرغنت الصلوة ای الا المغرب مگر نماز مغرب که در آن قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فانتها و ترا نه چهار زیرا که آن در تر و زست اگر در آن قصر بود رکعت کنند شفع گیرد و الا الصبح فانها تطول فیها القراءة و مگر نماز بامداد زیرا که در آن از رکوع می شود قرائت لهذا تعبیر کرده اند از آن بقرآن الفجر و آیه کریمه چه قرائت معظم ارکان اوست بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از آن بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر است که گذارد آنحضرت نماز مغرب و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود نماز مغرب و در حضر نه و در سفر آن و تر و زست رواه الترمذی و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويقتصر ويصوم ويفطر بدستیکه بود رسول خدا که قصر میکرد و نماز را دو رکعت میگذارد و بعضی اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد و بعضی دیگر یا در بعضی اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعضی تمام و گاهی روزی میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل باین تحت است حافظ ابن قیم رح گفته مروی است بقصر باین تفسیر و ثانی بتای فوقیه و همچنین یفطر و یصوم یعنی عایشه بغریمت می گرفت و هر دو موضع گفت شیخ حافظ ابن تیمیج این باطل است نبوءات المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد خلاف نماز ایشان و کیفیت که در صحیح است از وی که فرض کرد خدا و دو رکعت و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد در صلوة حضور و مقرر شد نماز سفر پس باین همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوة آنحضرت و مسلمین نماز میگذارد گویم تمام گذارد عایشه بعد موت آنحضرت و تاویل کرد مثل تاویل عثمان قال ابن عباس غیره انتی رواه الدارقطنی و رواه من طریق عطاء بن عایشه ثقات و گفت دارقطنی استناد صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول است و دارقطنی و بقی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن می نموده و آن این است که گفت عایشه بیرون آدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای عمره و در رمضان پس افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من باین گفتیم بانی انت ای رسول الله تو افطار کردی من روزه داشتم و تو قصر کردی من تمام گذاردم فرمود احسن یا عایشه و عیب نکرد و بر او مشکوٰه جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و تمام است از شیخ حسنه نیز نقل کرده اما در سفر سعاده گفته که در مجموع اسفار نماز فرض با عی یا بقصر گذارد و ثابت نشده که قتی نماز با عی یا در سفر می تمام گذارده و گفته که مروی است از عایشه بصحت نبوت انتی گویم امام احمد از منکر گفته زیرا که عوده از عایشه روایت کرده که قتی تمام میکرد و قتی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان فی الصحیح پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایتی می بود عوده نمی گفت و تاویل کرد و تحقیق ثابت شد و صحیحین خلاف آن و در اقصا حدیث باب اختلاف است زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عایشه است و دارقطنی گفته که وی دریافت عایشه را در حالیکه مر اهل حق بود و مصنف گوید که کمال چه در تالیف بخاری غیر او تا بود

پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این نمی‌تواند محقق بشود مگر با خروج از سور قریه اگر و لای آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از عمارت
و نمی‌تواند فان کان و راءه یعنی السور اما در اشترط فجاوز تنافی الاصح قلت الاصح لا تشترط و درین تصحیح اخیر نظر است زیرا که آن سور بمنزله دیوار باشد
فاصله بین المحلات است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائز نمی‌گردد و اقامت بلد بوصول در آن بلد می‌باشد
مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از آنها نباشد شرعاً او را مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود و بروی اشتباک کنیم لابد است
از تنجیص قسمت و مثال استقرا فی السفر و تفتیش حال احتمالات اهل شرع اسم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم قسمی است که او را تنزه و عطیاد
و خروج الی الحله و الفناء و البساتین و المزارع گویند و آن با سفر مباینت دارد و قسمی است که او را هیجان گویند و آن نیز در اول حال مباینت
تا وقتی که بعد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تا مل کردیم در فارق سفر و قسم اول با فتنیم که آن طول مسافت است و عدم امکان رجوع در همان
روز یا در اول شبی که بعد از وی است نه مقاسات لقب زیرا که شکاک است زنگان گاهی لقب بسیار می‌کشند و در طلب رسیدن شهر بسیار می‌گردند
که زیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بر آن جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه را نمی‌سکند و مسافر آن گاهی یک یک برید در اعتدال هوا بر مرکب کف
میروند و یک ماه راه باین صفت قطع می‌کنند و چاره نمی‌یابیم از اطلاق اسم مسافر بر آن جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نفسیه
سفر شود فارق در میان میان و قصد سفر تعیین مقصد است پس قصد و تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک سفر بود و سفر عبداللہ بن عمر را بسوی یریم و بجانب ایت نصب سفر فرمود و قصر صلوة درین موضع
می‌نمود این عباس مابین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جوده قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین امثله مانند آن طول
مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک شافعی احمد سئل کردند باربع برید و تقدیر کرده اند
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دور و زمعتدل باحوال افعال و از سالم بن عبداللہ سیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعاً و ثانی
نیز مذہب صحیح است باعتبار اصول اگر کسی آن رود انکار نتوان کرد انتہی و **عنه** ابن عباس رضی الله عنه قال اقام
النبي صلی الله علیه و سلم تسعة عشر يوماً بقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد و نماز را یعنی دو رکعت می‌گذاشت
و فی کفایه و در لفظی تعیین محل اقامت آمده بمکة تسعة عشر يوماً بمکة بکلمة نوزده روز مذہب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت کند
پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر بی نیت سال ماه ایستد قصر نکند و این تقدیر مروی است از ابن عباس
و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آن سجایان شش ماه بایستاد که امروز فردا براید
مسافران می‌گذازد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس بن مالک بن عابد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت می‌گذازد و مذہب شافعی
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند بقیع می‌گردد و چهار رکعت می‌گذازد و اگر بی نیت بقصد بآمدن امروز فردا زیاده از پانزده روز
بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می‌کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر
که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود و با وجود قصر سترنم نفی این تقدیر است و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود
زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می‌گشت و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شده
و در حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر پانزده روز است و گفته اند که شاید روز نزول در حیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد
و این بعد است که فی الترمذی رواه البخاری و احمد در مصنف گفته است که چند قسم می‌باشد اقامت و مکث بقیع و مکث دیگر که اقامت

و نه كفت يسير پس كفت يسير آنست كه مسافر هر روز پيش مي آيد از كفت ليلة بعض يمين يا يوم بعض ليلتين و گاهي كفت زاندازان باشد شكست
 و در روز و سه روز و در سفر حج ثابت شد كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم و صحابه در نهي اكثر يوم بخير و يوم حادي عشر و ثاني عشر و اكثر يوم ثالث عشر كفت فرمود
 و قصر كرد نماز را پس معلوم شد كه اين كفت هم سفر را بر نهي دارد و در حدِيث شيخين آمده است كه يقيم المهاجر بعد قضاء نسكه ثلثا انما يجزا بطريق غوس
 معلوم مي شود كه اقامت زانداز ثلث را در احكام شرعيه اشري هست پس سعيد بن المسيب كفت اربع ليا لگفت و شافعي اقامت اربعة ايام كذا
 واحد بليست نماز فرود آورد و نيت كفت اين قدر نيز شرط است بخدايش اين عمر كه مي آيد و نيت كفت در موضع معين نيز شرط است زيرا كه آنحضرت صلي الله
 عليه وسلم دخل مكة بتاريخ پنجشنبه ذي حجه در اول نماز و هشتم بسوي ميني برانند و نهم در عرفات ماندند و دهم در ميني آمدند و دين مدت قصر مي فرمودند پس
 اگر كفت در موضع معين شرط نمودي مي بایست كه نماز اقامت مي گذاردند و ابو حنيفه نظر خود را در ترا انداخت و گفت چون كذا يوم و دين هم
 سفر را بر نسياد و بالا تر از ايام و تقدير است شرعيه مشهور است و بسا احكام كه نصف شي را در آن حكم تمام داده اند پس هر كس نيت اقامت پانزده روز
 يا زاندازان در شري يا در ديني دار و يقيم است و الا بر حكم سفر با نيت است و شرط و يگر هم هست و آن صلاحيت مكان است بر لي اقامت پس اگر
 در صحرا نيت اقامت پانزده روز مستحق شود سفر منقطع نكرد و في رواية لابي داود سبع عشرة و في اخرى خمس عشرة
 و در روايتي مر ابو داود و زاندازان بن عباس مفسده روز و در روايتي پانزده روز آمده است و كذا و ابو داود راست از حديث عمران
 بن حصين ثمانى عشرة همجده روز و رواه الترمذي و البيهقي ايضا و كذا و هم ابو داود و راست عن جابر اقامت بقوله عشرون
 يوما يقصر الصلوة اقامت كرد آنحضرت و در تبوك بليست روز قصر مي كرد نماز را بيهقي گفت اصح روايات درين باب روايت
 بخاري است نوزده روز و جمع كرد امام الحرمين و بيهقي درين روايات با احتمال آنكه در بعضى از اينها شمار كرد روز دخول و خروج را و آن
 روايت همجده روز است و بعضى شمار كرد آنرا و آن روايت نوزده روز است و در روايتي همجده روز دخول را گرفته نه يوم خروج را نصف
 و تخفيف كفت اين جمع متين است باقى ماند روايت پانزده روز و حكم شافعي بنا بر مخالفتش و روايت بليست روز صحيحه الاسناد است
 اما اين نيز شاذ است اللهم لك حمل كرده شود بر جبر كسر و روايت همجده روز من حيث الاسناد غير صحيح ميست شوگانى گفته چون
 اقامت كند در شري در تردد قصر كند تا بليست روز زيرا كه هر كه رخت خود در خانه انداخت حكم سفر از وي برخاست و مشقت سب از وي جدا
 و اگر شارع اين چنين مقيم را مسافر نام نهد و نهي كفت اى اهل كه تمام كنيد نماز خود را كه ما قوم مسافر ايم البته حكم سفر را نى ثابت نمي شد پس آن
 و قصر اقتضاست با وجود اقامت بر مقداري كه شارع آنرا جائز داشته و بر زاندازان مسافر حكم مقيم است و واجب است بروى اتمام نماز
 زيرا كه وي مقيم است نه مسافر و اقامت كرد آنحضرت در كه در غزوه فتح هبشه شب يا نوزده شب يا كتر از آن پس واجب بر مانيز قصر
 برين مقدار و اتمام نماز بعد از آن و خداي راست نيكي اين عباس جبر است چه عجب افقه و افهم است مر مقاصد شرعيه را كه گفت فيما رواه البخاري
 چون فتح كرد آنحضرت مكر اقامت نمود نوزده روز و گذارد و در كعت پس هر گاه كه مسافر ميگردد و نوزده روز اقامت مي نموديم قصر ميگردد
 و اگر زياده مي ماند يم تمام ميگردد يم كفت كه اين است فقه دقيق و نظريه بر ابلغ تحقيق و اگر نى كفت او را جابر كه ما نديم مبارك رسول خدا صلي
 عليه وسلم بليست شب و در تبوك و حاليكه قصر ميگردد يم نماز را البته ابن عباس او را نيز همچنين مي گفت و درين سلسله نيهماست ار حرج آن
 اين است انتهى و روايت ثقات الا انه اختلف في وصله و روايت حديث جابر همه فقه اند مگر آنكه اختلاف كرده شده است
 و وصل اين حديث زيرا كه در سندش معمر است ابو داود و كفت غير او آنرا مسند نكرده و رواه ابن جابر و البيهقي من حديث معمر

و محمد بن حزم و القوی و اعلل کرده است آنرا دافعی در علل با رسال و انقطاع و باینکه علی بن مبارک و غیره از حفاظ روایت کرده آنرا از انوشی
بن کثیر از ثوبان مرسل و روایت کرده آنرا از اوزاعی از یحیی از انس که گفت بضع عشرة و روی الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس مشاه و هو ضعیف
و یحیی سمعت نزار و اناس و یلمحون چون فوری و ابن حزم آنرا صحیح گفته اند تحت قاضی می شود تصحیح این ایام صحیح پس قیاس باینکه روزی بر
طهر و دیگر احوالات معارض این تحت نمی تواند شد که حدیث موصول باشد و ابو داود برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب من یتم المسافر
بعده این حدیث را متفق کرده و در آن کلام ابن عباس است من اقام سبعة عشرة قصر و من اقام اكثر اتم و جعل السلام گفته اختلاف کرده اند علما
و قد ردت اقامت چون عزم کند مسافر و تمام کند در آن نماز بر احوال ابن عباس گفت اقل مدت اقامت ده روز است لقول علی رضی الله
عنه اذا اقامت عشرة اقامت لصلوة لیکن در سندش ضاربین ضرورت تصنیف در تقریب گفته اند غیر آفة قال و هو توفیق و تنقیه باینکه روزی گفته اند
مستدل بیکلی از روایات ابن عباس بقول می و قول ابن عمر و اقامت بلدة و انت مسافر و فی نفسک ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل لصلوة و ما
و شافعیان گفته اند که اقل آن چهار روز است و این مروی است از عثمان و در غیر یوم دخول و خروج است و استلال کرده اند بضع انحضرت
مبارکین را بعد از منی لشک از زیادت برت روز در که و این دلالت کرد بر اینکه باقامت چهار روز مقیم میشود و ثمة اقوال آخر لا دلیل علیها و این
در حق کسی است که داخل باشد در عزم اقامت و اما کسی که متروک است در اقامت و عزم نکرده است بر آن پس مروی اختلاف است ابو حنیفه
و اصحابی گفته اند و هو قول الشافعی که قصر کند همیشه زیرا که اصل سفر است و دلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربایجان ماند و قصر کرد
و مروی است از انس بن مالک که یک سال یا دو سال در سیاه بور اقامت نمود و نماز را بقصر میکرد و از جماعتی از اصحاب مروی است که اقامت کردند
در رام هر موزه ماه قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند باینکه ده و هفده و همیشه حسب ورود روایات در مدت اقامت آنحضرت در مکه و تبوک
و بعد تجاوز مدت مذکور اتمام اوست و مخفی نیست که نیست دلیل درستی که قصر کرد و در آن بر نفی قصر در زمانه بران و چون دلیل بر تقدیر است
فانهم نیست اقرب آنست که لا يزال قصر کند کما فعله اصحابه زیرا که بقاء با ندر در روزانه در اقامت و رحیل مقیم ناسیده نمی شود و اگر چه مدت بطول
گشت و نمود این است روایت یحیی در سنن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد و نماز را پسر گفت تفرد و یحیی بن
بن عماره و هو غیر حجج باینکه تصنیف گفته اکثر علما مستفی اند بر آنکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد و با اتفاق در موضعی درنگ کند حکم
سفر از وی زایل نگردد و گویند آنرا عمر بن شافعی را و قول است یکی سوانق جمهور و دیگر مختار بغوی و آن آنست که در صورت زیادت مکث بر چهار روز
اقام لازم است گویند خروج باشد بیکر آنکه در وقت یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عام الفتح بحرب تبوک ازین بیشتر
و ثانیة عشرة ما آنرا بصورت خوف و حرب فرو می آورد و الله اعلم انتهى و حسن الله رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا رخص قبل ان تریغ الشمس اخر الظهر الى وقت العص من شهر نزل فجمع بينهما بود آنحضرت چون حج
میکرد و برمی آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب و برگردد تا خیر میکرد و ظهر را تا وقت عصر پسر فرو می آمد و جمع میکرد در میان ظهر و عصر
و این را جمع تاخیر گویند مصنف در فتح الباری گفته جمع بین اهلوتین نبود و در وقت ثانیه یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتیاج کرده اند
باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که گذاردن عصر است در وقت ظهر نیست و روی دالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الله علیه و سلم انما
تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر ضم می نمود و این فعل وی صلی الله علیه و سلم مخصوص احادیث توفیق است که گذشت و علما را درین مسئله اختلاف است
در باب ابن عباس و ابن عمر و جماعه از اصحابه و مالک احمد و شافعی جواز جمع است در سفر برای مسافر تقدیم و تاخیر امر واجب این حدیث و تاخیر

سائر باشد یا نازل بحديث معاذ و بسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را نه خروج ساخته ادوات خصت بر آن فرموده است
بغير ملائحة وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها جمع در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحديث عبد الله
بن عباس که عیسی رسول الله صلی الله علیه و سلم الظهر والعصر ثمانیا جمیعاً و قید ضرورت لاحق شده باجماع جهومات و لهذا جمع فی المظهر
وفی المرض مشروع شد و آیا جمع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تأیید احتمال اول میکند و علیه شافعی باقی ماند تقریر نزد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم صحابه و تابعین را و بگویم جز اهل کربلا از ائمه ابا امام ساف که جمع میکند دلیل جمع مقیمین بعلت حج می تواند شد اثباتی و کلامی
فی مستخرج مسلک ای فی مستخرج علی صحیح مسلم کما ان ای یمنی صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر فزال الشمس صلی
الظهر والعصر جمیعاً تعارض محل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زائل گردید اوقات بیکذا در ظهر و عصر را همه و متابعیه کوچ
میکرد و در فتح الباری این لفظ را از روایت اخفق ابن راهویه آورده و بالجمله روایت حاکم و ابونعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تأخیر
از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین اهلوتین ازین احادیث تقدیماً و تأخیراً هر دو ثابت شده و این هر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف
مگر حافظ ابن قیم حجت اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضی صحیح و بعضی حسن گفته و بعضی قبح کرده و موضوعش گردانیده اند بر این
حکم بوضع بهتر کلام حاکم در بیان وضع وی ذکر نموده بعده ابن ائیم آنرا آورده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بصفت
نیز که بجز نموده که با نادش صحیح است و این دلالت میکند بر دو مصنف کلام حاکم را مؤید صحت اوست قوله عن معاذ الخ کما سیبجی
شبیخ و ترجمه مشکوٰۃ و هم در شرح سفر السعاده گفته و ارد شده است اسناد صحیح جمع بین اهلوتین در سفر بعضی اسنادی مطلق بعضی
مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد و سیر و تعجیل سیر و اینها اختلاف کرده اند علماً این بعضی قائل شده اند بجزا جمع علی الاطلاق امام
از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نیز نه و بعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جد و سیر و تعجیل در فتح الباری گفته
مشهور از مذاهب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر از جد و سیر و نیز و بعضی جائز است جمع تأخیر نه تقدیم و این مروی
از امام و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذاهب دی جواز است مطلقاً و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز
جمع تأخیر است نه تقدیم و نزد ابو حنیفه جائز نیست مطلقاً و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر کثیر
بومی راه نیست تا آنکه تأخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن از کبار شمرده میشود و امام محمد در سوطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر
بن الخطاب که وی نوشت بحکم خود در آفاق و نمی گرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین اهلوتین در وقت واحد و اخبار گرد ایشان را که جمع
صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبار مروی آرد که روایت کردند ما را باین خبر ثقات از علما بن الحارث و وی وایت کرد از کجول و چون
تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود و از اخبار آحاد و خلاف اقطار و قصر و سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند
بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر و نماز
مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمنزله و در احادیث جمع ظهر و عصر و عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر
و نیز وقوع فعل جمع آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشد
که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر استمرار دوام ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بزرگوار
ابوداؤد و ابن عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب و عشا و هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده

که وی جمع نکرد و هر یک شب که خبر غروب زوایا می رسد و آنجا برتر و دور و ایاتی نکرد الا یکی یا دو بار و در غرض از آنکه هر که اسلام بر او
بن عمر را پرسیدند که آیا جمعی می گویند و غیر الله در شبی از صله در سفر گفته لا گمرو و در روز را تا آنکه درین مسجد جمع نشوند و در روز
صحیح بخاری اختلاف است و لهذا یاری اندام بدان قائل نیستند پس نایب الجمع تاخیر و بعضی احیاناً و تا ریش آنست که در آن مجمع بین بعضی
آنست که تاخیر کرده شود صله اولی را و گذارد و در آخر وقت و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارد و شود در اول وقت آن و بعضی این را
جمع صوری نامیده اند که نظام و صورت جمع است حقیقی و صحیح و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر می کنند
در حدیث در باب استخوان آمده در حدیث محمد بنث تحش فند بر اگر چه لفظ حدیث و بعضی روایات این چنین است که جمع میکرد و در میان
ظهر و عصر و میگذارد و در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و رفع حج که در بعضی روایات واقع شده است
که جمع میکرد و تا حدیث نیندازد امت خود را بآنست که در وی توسیع است که اگر یکی را فراغ و رفاهیت حال رحمت حال در گذاردن نماز در اول
وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد با اول وقت نماز ثانیه و توسع و تخفیف در ثلثت
این طریقه ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در همین نیز بحسب ظن و تخمین میرسد خصوصاً در صورت وجود قافله
و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند و شناخت وقت پس دارد نشود آنچه بعضی شافعیه گویند که در عمل باین طریقه جمع تمامست و دشمن
آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جایی عوام قنبر و تحقیق روایت کرده است ابو داود و از علی که چون مسافرت میکرد و یکبار بعد از
غروب آفتاب تا آنکه نزدیک می شد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را و تشری میکرد و پسر میگذارد
عشاء را و در حال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطنی خود می گوید رسیدیم است بهما از ابن عمر که
می میگذازد مغرب را و وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غایب شفق و در جامع الاصول از ابو داود
از نافع و عبد بن و اقدمی آمد که گفت مؤذن ابن عمر صله گفته گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس آن
انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد عشاء را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد و چنانکه
من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذ اکان آخر الشفق این روایات است که ناظر است در جمع بطریقی که مذکور است و ظاهر
آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بعضی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ
بعدم جمع یا جمع معنی اخیر اختیار کرد و احتیاطاً الحافظه الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعیه گفت اندک ترک جمع افضل
و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای بیان جواز بود و الله اعلم اینست آنچه
حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعده در ترجمه مشکوٰه گفته که اینست آنکه میسر شد از کلام دین مقام بتوفیق ملک عالم و نیام
هیچ یکی را از شارحین که تکلم کرده باشند این قدر حجتی شیخ ابن الهم و الله اعلم انتهى و لیکن مخفی می باد که اکثر این استدلالات که حضرت شیخ
در ترجیح مذکور حنفیه بایر و آثار و برابر اخبار کرده اند بعد اسحاق نظر خود روش می نماید و حجت بر آن قائم نمی شود بآنست که روایت
موطای امام محمد درین از جمع ناظر و اقامت است نه در سفر پس از آن مخفی نیست نباشد تعیین اوقات نماز پس آنکه بقول و فعل آنحضرت است
همنان جمع هم بفعل او است که جائز نباشد از آنجا بآنکه فلا این منضم بالحج و عدم ریت ابن مسعود جمع آنحضرت را در غیر مذکور و لغز مغرب
مقصود نیست زیرا که این نقل عدم است نه عدم نقل و مشهورست مقدم بر نافی و ابن مسعود چیزی بای بسبب فراموشی کرده بود و بعضی که این

فراموش کرده باشد و بیان بعضی ازین چیزها در ذیل سلسله رفع الیدین گذشت و همچنین دانی نبودن این فعل افاده نمی کند و نفی ابن عمر حسب معلوم خودست یکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم نداد و در اثبات حکم قوت سندیاید که اکثر روایات پس منوع شد این قول که احادیث در جمع تقدیم و صلاح اقل قلیل اند و تأویل جمع مجمع صوری خلاف ظاهر احادیث این باب است که در آن صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجودست پس در برابر نص حلی مقبول نشود و گواطلاق وسی بران جائی دیگر گنجایش داشته باشد و شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که قروی و بدوی و جاهل عالم و ان برابرست چنانکه در باب ایتیه صلوات گذشت پس قول بعضی شافیه در وجود حج بجای خود باشد و روایت مالک صحیحست از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس نصیب جمع تاخیر باشد نه جمع صوری و چون از شارع جمع صلواتین تقدیمات و تاخیر یافته شد و جمعی از اهل معرفت بحریت بآن رفته اند و مبنی احکام سفر بر تأخر و سختست چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده ازان خبری دهد در برابرش نمی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذہب و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لهذا بعضی از حنفیه نیز بآن رفته اند شاه ولی الله محدث دہلوی رح در انسان الحین فی ذکر مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظهر و عصر و مغرب و عشا و در حالت اقتدا سورۃ فاتحه میخواند انتہی بعد خود گفته غرض آنست که با وجود این همه علم التزام مذہب معین در جمیع امور لازم نمی دانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظہ آنکه حقیقتی ممتنع نزدیک فریقین تحقق شود انتہی و الله اعلم بالصواب و عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال خرجنا مع النبي يراهم باهمرا رسول خدا صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك

در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و کان یصلی الظہر والعصر جمیعاً والمغرب والعشاء جمیعاً پس چون میگذازد نماز ظهر و عصر را همه و مغرب و عشا را همه رواہ مسلم و احمد و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند کہ بود رسول خدا در غزوة تبوک چون ارتحال میکرد بعد از بیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معا پستروان میشد و زیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب عشا را یعنی چون کعبه میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذازد و او را عشا و چون کعبه میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذازد و او را با مغرب اخرجه ایضا البیهقی و الدارقطنی و صحیح ابن العزلی اسناد و لیکن تعقب کرده اند این را باینکه در ستادش کسی است که احتیاج کرده نمی شود بحديث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعضی او تقویت بعضی میکنند و نیست در ان آنچنان نقالی که احتیاج را مجموع آن باطل کند و جمع میان مغرب و عشا بحديث ابن عمرست و صحیحین و غیرهما کہ بود رسول خدا چون جد میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پست جمع میکرد در میان مغرب و عشا و بحديث ابن عباسست نزدیک بخاری کہ بود آنحضرت کہ جمع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و جمع تاخیر هر دوست تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و تاخیر آنکه ظهر را در وقت عصر و مغرب را در وقت عشا بگذارد و اختلافست در آنکه افضل برای مسافر چیست جمعست یا توقیت شافیه ترک جمع فضل گفت اند و مالک گفت غیر مکره است و گفته اند مختصست بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن قیم رح در ہی نبوی گفت نبود آنحضرت کہ جمع کند راتب را در سفر چنانکه بسیاری از مردم می کنند و جمع وقت نزول جزین نیست کہ جمع میکرد وقت تیز روی و سیر عقیب مملوۃ کافی احادیث تبوک و امام جمع آنحضرت در حالت نزول و غیر سفر پس نیست منقول مگر در عرفه و مزدلفه برای اتصال قوت کما قال الشافعی و شیخنا ابن تیمیہ رح و ابو حنیفہ آنرا

منه

از تمام شک داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفت سبب جمع بعرفه و من و الله سفر است و این همه در جمع فی السفر بود و اما جمع
 و حضرت پس تمام کلام در آن در رساله افاده بشیوخ بمقدار الناسخ و المنسوخ کرده ایم و در سبب اسلام از شارب مغربی نقل کرده که وی بعد از آنکه
 قائلین جواز گفته که اکثر ایدیان رفته اند که جائز نیست جمع و حضرت بنا بر احادیث معتبره اوقات نماز و لوازم آن حفظ آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن مسعود ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد نمازی بر غیر بیقات وی مگر دو نماز که جمع کرد و در میان
 مغرب و عشاء در مزدلفه و گذار نماز صبح قبل از بیقات وی و اما حدیث ابن عباس که نزد مسلم است که وی جمع کرد در میان ظهر و عصر و مغرب و عشاء
 در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حج نکند بر امت خود پس هیچ نیست احتیاج
 بدان زیرا که این غیر معین است برای جمع تقدیم و تاخیر که هر ظاهر روایت مسلم و یقین یکی از آنها حکم است پس واجب است عدول از آن بسوی جوب بقا
 بر عموم و حدیث اوقات برای معذور و غیره تخصیص مسافر برای ثبوت مخلص و هذا هو الجواب الی هم و آنچه مروی است از آنجا صحابه و تابعین آن تحت
 نیست زیرا که اجتهاد را در آن مسرح است و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع صوری و استخفا المقلبی و رجعه و جزم به الما جشون الطحاوی
 و قواه ابن سید الناس بما اخرج الشیخان عن عمرو بن دینار را وی الی ریش عن ابی اشعث قال قلت یا ابا اشعث انکما اذخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب
 و عجل العشاء قال و انما اذکر ابن سید الناس گفت را وی حدیث اعلم است بمراد حدیث از غیر وی و اگر چه ابو اشعث را آن جزم نکرده و من یلوکم
 که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلیت می جانی است که روایتی بطریق تفسیر کسب با آنکه درین دعوی نظر است زیرا که قول آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم قربت حامل فقه الی من هو افقه منه رد می کند عموم او را آری این تاویل متعین است چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس
 باین لفظ که صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم بالمینة ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء و عجل
 از نو و کمی چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت و زبیده و مطلق در روایت محمول میشود بر مقید و وقتی که در یک قصد باشد
 کافی باشد و این قول که قولی می اراد آن لایحرج است تضعیف جمع صوری میکند بنا بر وجود حج در آن مرفوع است باینکه ابن السیرت
 از توقیت زیرا که برای دو نماز یک کتاب آلودگی و یک قصد بسوی مسجد و یک ضو کافی است بحسب اغلب خیالات و وقت پس حج درین جمع بی
 سبک تر است و اما قیاس حاضر بر مسافر کما قبل پس هم است زیرا که علت در اصل سفر است و این در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن
 قصر و فطر انتی گوئیم و هو کلام رصین و قد ذکرنا کرنا ما یلاقی فی سالتنا الیواقیت فی الوقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی و جزاه
 خیر ابعده گفته بداند جمع تقدیم در وی خطر عظیم است و جامع همچو مصلی صلوة است قبل دخول وقت و پس حال قائل چنان باشد که حق تعالی
 گفته وَهُوَ يُحْسِنُ أَخْفَرُ يُحْسِنُونَ صُنْعًا آيَةً و این صلوة متقدمه نیست دلالت بر وی بمشقوق و مفهوم و نه خصوص
 و عموم انتی کلام اسبل و فیه تامل و عمره ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تقصر و الاصلوة فی اقل من اربعة برد قصر کنید نماز را در کمتر از چهار برد و برید شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه سبیل
 و سبیل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانزده فرسخ چهل و هشت میل باشد و باین رقم است شافعی چنانکه در حدیثی که در مذکر ایشان
 تعیین کرده شانزده فرسخ را و در هدایه و شروح او گفته که امام شافعی تقدیر کرده است و قولی بیوم و لیلته و در قول دیگر بیومین و همین است
 قول مالک احمد و دلیل ایشان همین حدیث است و باین میل کرده است صاحب تحفه بالغه چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن است و ادون
 مشکوک و صحت این هم مخرج است از سور بلد یا محله قریه یا بیوت قریه بقصد موضع که بر چهار برید باشد و ذوال این اسم نیست قات

واما ما یقتضی به از کلام باریه یا قریه انتمی من سکتة الی بعد فان از کلام عسکان و در روایتی از کلام طائفة و در روایتی از کلام تاجده و در
 مساحت این احادیث غنی است و ظاهر این احادیث در آن است که این هر سه مسافت برابر باشد اما واقع آنست که مسافت میان کوه و طاقت
 در آنست از هر یک اگر آنکه اشارت با خبر باشد که مسافت میان کوه و طاقت برابر است و در آنست که مسافت میان کوه و طاقت برابر است
 اعلی و مشی اقامت شمس الایدی سرخسی سح گفته است که چون سیکند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد منزل و استراحت نماید و میتوت
 کند و دردی و برود روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد سیکند و مسافر و مترتب می شود بر وی احکام سفر
 در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر از ایشان مراحل است نه فراخ دیوار صحیح و بعضی اعتبار فراخ کرده تقدیر نموده اند
 بشت و یک فرسخ و بعضی بفرقه فرسخ و بعضی بپانزده و اونی تقدیر نموده است که وسط است و علیه الفتوی که از فی بعضی شروح العدایه و هر که
 تقدیر کرده بخیری اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابو یوسف دور و زو اکثر روز سوم معتبر است زیرا که اکثر حکم کل دار و شیخ
 در شرح سفر السعاده گفته که دلیل بر مذکور ابوحنیفه بعضی این حدیث را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود
 لا تا سفر الا ثلثة ايام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض و لوازم و مخاوف آن سه روز است هر چه
 کم از این است قصیر و لا یعتد به است و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ايام نظر است و نیز در بعضی طرق این حدیث مسیره
 یوم نیز واقع شده و اکثر استدلال کرده اند بحدیث صحیح نعت که فرموده است یسح المقیم یوما و المسافر ثلثة ايام و لیا لیا زیرا که لام الف در
 مسافر برای استغراق است پس معنی این چنین می شود هر مسافر مسح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر از آن اعتبار کنند هر آینه
 مسافری باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ايام و اراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد و سفر او سه روز را خلاص نماید
 عبارت است و همچنین بودن ثلثة ايام ظرف مسافر مسح که ذکر و انقیاض و یا کمال بعضی احادیث و اخبار ناظر اند بر ثلثة ايام و بعضی در کمتر
 از آن و بعضی در چهار برید و در بعضی احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده الی قوله و شک نیست که مذکور ابوحنیفه با احتیاط قریب است
 کما لا یخفی انتمی کلام گویم آنچه ذهاب درین باب آنست که در ذریه مدیه گفته واجب است قصر بر کسی که بیرون آمد از شهر خود و حالیکه
 قصد کننده است سفر را اگر چه کمتر باشد از برید و هر گاه که اقامت کند در شهری و در تردد قصر کند تا بشت روز و چون عزم کند بر اقامت
 چهار روز تمام کند نماز را بعد آن و برای اوست جمع به تقدیم و تاخیر باذان و اقامت انتمی و در درازی مضید گفته در تعیین قدر سفر که مسافر
 در آن قصر کند چیزی نیامده پس واجب شد رجوع بخیری که لغت و شرعاً معنی شود بسفر پس هر که از محله خود براید و در مسیر خود مسافر شمرده شود
 وی قصر کند نماز را اگر چه این محل کمتر از برید باشد و هر که اعتبار کرده است برید و یوم و یومین و ثلاث یوم و زاید بر آن وی نیامده است محلی نبره
 بران و غایت آنچه آورده اند این حدیث است که نیست جلال زنی را که ایمان دارد و بخدا و رسول و روز آخرت اینکه سفر کند سه روز بغیر ذی محرم و در
 روایتی یک روز و شب آمده و در روایتی برید پس درین حدیث ذکر قصر نیست و در این حدیث در سابق سفر پس احتیاج بدان حجر و تخمین است
 و تسمیه مسافت سفر زن سنائی التسمیه مادن او بسفر نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه مسافت سه روزه را سفر نام کرده و همچنین مسافت
 برید را سفر گفت پس اختلاف روایت و تسمیه برید بسفر سنائی التسمیه مادن برید بسفر نیست انتمی مخصوصاً حاصل شد ازین جواب آنچه
 حضرت شیخ ذکر کرده بود و تا میاید مذکور حنفیه و در سبیل گفته است دلالت کرده اند بحدیث ابو هریره مرفوعاً لا یحلال لامرأة تسافر غیر الا و معها
 محرم آخر یا بدو و گفته اند که مسافت برید را سفر نام کرده گویم و نیست و در روایتی دلیل بر آنکه اقل از این مسافت سفر نام کرده نمی شود بلکه این حدیث

سفری است که واجب است در وی محرم و نه مست تلامذ و در میان قصر و در میان مسافت و وجوب محرم بنابر جواز توسع و ايجاب محرم تخفیفاً علی العباد و تخفیف است و چهار فرسخ گفته اند لما اخرج البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس و التقصر و الصلوة فی اقل من اربعة بر و اخرج البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس ابن عمر و بانه روی البخاری تعلیقاً بصیغته الجزم من حدیث ابن عباس انه سئل القصر الصلوة من یاء الی عرفه قال لا ولكن الی عسفان والی جده والی الطائف و بیان هر یکی از این امكنه تا مکة چهار برید است و اقوال متعارض است كما سمعت و اول متقاومه انتی بعده از زاد المعاد عدم تخفید مسافت نقل کرده و قد تقدم و اذ الی ارقطنی و البیهقی باسناد ضعیف بر آنکه در نزد عبد الوهاب بن مجاهد است و او متروک است نسبت کرد و او را ثوری بسوی کذب و ترک کرد و او را ارقطنی و گفت آن روی حلال نیست از روایت و تشدید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی سمیل بن عیاش و روایت وی از حجاز بن شعیف است و الصحیح انما موقوف و صحیح آنست که موقوف است بر ابن عباس و اسناد وی صحیح است و لیکن اجتماع و اوردان سرچ است پس معمول شود برینکه این حکم از رای اوست و گذشت که ثابت نشده است و در تخفید صیغی مرفوع کذا اخرج ابن خزيمة شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی پسریده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت نه و لیکن تا عسفان و تا جده و تا طائف و اسنادش صحیح است و ذکره مالک فی الموطن عن ابن عباس بلانا شوکانی رح و در روی تخفید گفته این هر سه بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر و اقامت و تردد و اقامت بنیت از آن سر کاست که بلید میشود و آن ذهن و مضطرب میگردد و آن مذمبها باشد اضطراب و متبلین می شود و آن انظار باشد تباین و اینکه مذکور شد ارجح مذاهب است اگر چه درین سکه مذمبهاست انتی لمخصاً گویم محل ابراهیم این حدیث قبل حدیث النس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم و حسن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر امتی الذین اذا ساءوا استغفروا و اذا سافروا قصصوا و اواظروا باهمومهم و است آت کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افاطرا کنند روزه را و حسب گفته حدیث دلیل است بر آنکه قصر و فطر افضل است برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعی گفته ترک جمع افضل است پس قیاس آنست که چنین گویند که تمام افضل است و قد صرحوا به ایضاً و گویا که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنابر ضعف وی انتی گویم احادیث صحیح و افاطرا و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقاً و آنرا بخاری و مسلم و موطن و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند و دوم تخفیر میان افطار و صوم و آنرا اصحاب کتب بسته از حدیث عائشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و صوم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است و لیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک شافعی و اکثر ائمه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی است و فعلی آنحضرت در صوم حجت ایشان است و نیز حاصل می شود بدان بر ابرار و تمه اگر چه در افطار تخفیف است و نزد سعید بن المسیب از زاعمی و احمد و حنن و بعضی دیگر از علما افطار اولی و افضل است مطلقاً و صحیح قول اکثرین است در سفر السعادة گفته اند که در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را نمیگزید میکرد میان افطار و روزه انتی اخرج الطبرانی فی المعاد و الاوسط باسناد ضعیف زیرا که در سندش ابن مسعود است از ابی الزبیر از جابر بر رواه سمیل بن عیث فی کتاب الکحاح و هو فی مرسل سعید بن المسیب و آن در مرسل ابن مسیب است عند البیهقی مختصراً نزدیک بیهقی بطریق نقل

شوکانی در محتم گفته فطر مسافر و امتداد و رخصت است مگر آنکه تبرک تلف شدن یا ناتوانی را از تقال پس غنیمت است اشقی و عن
 عمران بن حصین رضی الله عنه قال کان منی بوا سیر فسال النبی صلی الله علیه وسلم
 عن الصلوة گفت عمران بود مرا بوا سیر پس پرسیدم رسول خدا را از حال نماز و صنف در سابق این روایت را ذکر کرده فقال صلی الله علیه وسلم
 فان لم تستطع فقل عدا فان لم تستطع فقل جنب فرمود بگذر استاده پس اگر نتوانی استاده گذاردن پس بگذر از شسته پس
 اگر نتوانی پس بگذر بر پهلوی و اه البخاری هو كما قال و صنف این حدیث را در باب صفة الصلوة آورده بود بتفاوت یسیر لیکن
 در بنیابست نکرده بسوی هیچ یکی و بیان کردیم منجهین در اخبار بخاری یا آنچه در دست از زیادت و عن جابر بن عبد
 الله عنه قال عاد النبی صلی الله علیه وسلم مریضا فراه یصلی علی و سادة فمرها بها وقال
 صل علی الارض ان استطعت و الا فادم ايماء و اجعل سجودك اخفض من رکوعك عیادت کرد آن حضرت
 بیماری را پس دید او را که نماز میگذارد و بر سواده پس میگوید آنرا و فرمود نماز کن بر زمین اگر نتوانی و نه اشاره کن اشاره کردنی و بگردان سجده
 خود را پشت نماز رکوع خود و هر که از اشاره هم عاجز گردد نماز روی ساقط شود زیرا که ایجاب صلوة بر میجو مریض از قبیل تکلیف مالی ایجاب
 و تعالی هیچ کس از تکلیف فوق الطاقه او نمی دهد همچنین هر که بهوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بروی هم و جوب صلوة نیست
 زیرا که در وقت نماز غیر مکلف بود همچنین و جوب نیست بر کوه و دیوانه و غیره زیرا که اینها مکلف نیستند و خطاب تکلیف مستناول
 غیر مکلف را و نیست خلاف حدیث میان و جهات شرعی و آنکه درباره تعویذ صبیان و تمرین اطفال و در دست خطاب آن
 بکلفین است که برایشان تعلیم او شان واجب است نه خود بر صغار گذارنی الدارای و اه البیهقی با سناد قوی که تقدیم فی التمر
 فی باب الصلوة قبل باب السجود السو و صلی الله علیه وسلم و گفت ابو حاتم این حدیث موقوف است و عن علی بن رستم رضی الله
 عنها قالت رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی متربعاً و یدم آنحضرت را که نماز میگذارد و چهارزانو نشسته و والنسائی
 و صحیح الحاكم و این حدیث نیز در باب صلوة مریض گذشته و آنجا گفته بود صحیح این ترمیمه و آنجا گفته صحیح الحاكم و هیچ یک از ترمیمه و
 این هر سه حدیث و مناسبت او با باب ذکر نکرده و حدیث و دلیل است بر صفت قعود و صلی چون او را عذر باشد از قیام و در روی خلائی هست

باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه صوم و سکون بیم و ضم آنست سیوطی گوید و فتح میمنه آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت
 عرب به الفتح مصل و ضم را و بای موعده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند بحسب آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن دین روز است پیدایش
 عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو خلیفه از ابن عباس و
 اسناد او ضعیف است و این جمعه و ولالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض تعقل آن خالی از اشکال نبود و آنکه اعلم
 و بعض گویند از آن جهت است که پیدایش آدم دردی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزمیه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم
 و احمد از ابو هریره و این قول صحیح ترین اقوال است و از حدیث ابو هریره معلوم شد که تسمیه بجمعه بحسب اجتماع امور عظام است در روز
 که یکی از آنها خلق آدم است و این آنست از تسمیه بحسب خلق آدم و اجتماع اجزای او و نیز گویند که لعب بن کوی جمع میکرد و درین روز
 قوم خود را و نذیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و خبر میداد بآدمان پیغمبر آخر الزمان و ابن خزم گفته که تسمیه بجمعه بحسب اجتماع ناست

دوام گرفته است و در صحیح از حدیث جابر که میگذازد آنحضرت نماز جمعه پستری رفتم مردم بسوی شتران خود پس فرج میکردند آنرا وقتی که زایل
 می شد آفتاب و در اینجا تصریح است بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب است حدیث انس که میگذازد آنحضرت نماز جمعه پستری
 بر می گشتند مردم بسوی قائم پس قیل و لیکر و در این حدیث در صحیح است و مثل او است حدیث سهل بن سعد انقی و حافظ ابن قیم رح در بعضی گفته
 نیست که روز نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص نایر و در روایات صحیح درین باب است و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان
 که گفت حاضر شدم با ابوبکر جمعه را پس بود خطبه و نماز او قبل نصف نهار پستری حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که
 نیم روز شد پستری حاضر شدم جمعه را با عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زایل شد و پس ندیدم هیچ کس که عیب کرده باشد این را
 یا انکار و روایت کرده است این را احمد بن حنبل و در روایت پسر خود عبد الله و گفت گذاروی عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویه تا هم صلوا
 قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذہب احمد واضح تر است و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مرد اول زوال شمس است و نفی
 در قول می یس لیلحیطان ظل متوجه بسوی قید است یعنی قوله لا یستظل یعنی نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوة قبل زوال گوئیم این تاویل مرفوع است
 بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز بعد زوال گذاروی و خطبه و مسوره جمعه و منافقون و ران خواندی وقت ذهاب ایشان از جمعه ضرر و حیاط
 سایه بودی که باین استقلال میکردند اما صاحب سل السلام در حواشی ضو النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال است و نموده است حدیث
 سهل بن سعد چنانکه باید متفق علی که و اللفظ للبخاری حدیث دلیل است بر سادت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس
 و نزد جمهور وقت وی همان وقت ظهر است و نزد مالک جائز است خطبه قبل زوال نه نماز و تجت ایشان ظاهر این حدیث است و صحیح تر آن
 روایت احمد و مسلم است از حدیث جابر ان انبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة ثم یمشی الی جالنا فترجمنا حین نزول الشمس یعنی التمام
 و فی لفظ المسلم و در لفظی نزد مسلم است از حدیث سلمه کتا جمع معه اذا زالت الشمس ثم نزع شمس و نزع الفی بویوم
 که جمعه میگذازدیم با آنحضرت و وقتی که زایل می گشت آفتاب پستری بر می گشتیم پستری بر می شایم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس است
 که بود آنحضرت میگذازد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این
 بر تقدیر عموم اشتداد حر است و در اشتداد تبرید میکرد و چنانکه در بخاری است که چون خفت می شد سردی شبانی میکرد برای نماز یعنی
 در اول وقت میگذازد و چون خفت می شد گرمی میکرد و پس از اول وقت میگذازد و سخن ابی العباس سهل بن سعد بن مالک
 الخزرجی الانصاری لها عدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل تنمیه کرد روی عنه ابی العباس و الزهری و ابو حازم از مشاهیر صحابه
 و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مرده است احمدی و شعبین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کتا
 نقیل و لا تغذی الا بعد الجمعة گفت نبودیم با قیل و لیکر کردیم و نه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائم نصف نهار را گویند
 و قیل و خواب نهار را کذا فی القاموس و نه یایه گفته نقیل و قیل و نه شراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین
 متفق علی و اللفظ المسلم و حدیث دلیل است بر مدلول حدیث اول و این از ادله امام احمد و صحیح است و فی روایة فی
 عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی این قیل و لغذی بعد از جمعه در خانه آنحضرت بود و این جمله را مصنف برای آن آورده
 تا گویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر و نه معلوم است که جزوی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار است
 از نماز وی صلی الله علیه و سلم شریح و ترجمه گفت این حدیث فی الجملة تأیید مذہب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اہتمام بشان جمعه است

و تکیه بدان تا اول وقت بدان برسند انتی در سفر لیساده و خاصیت یازدهم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوائی روز جمعه مکروه است چنانکه در
سنن ابی یوسف مکروه است و این مذہب بیشتر علمایست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الاربعه و جمعه
و فرمود و فرخ را درین وقت می افزودند هر روز الاربعه و جمعه و در حدیث صحیح وارد شده است استحب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه شافعی با سنان نیز
روایت کرده که نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة و علمای درین سلسله قولیست یکی آنکه نیمه روز
وقت کراهت نیست در هیچ حال و در هیچ روز و این مذہب امام مالک است دوم آنکه وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه است و این مذہب امام
ابو حنیفه است و قولی از امام احمد است سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست و این مذہب امام شافعی است
و جمیع محققان انتی گویم و همین است مذہب امام ابویوسف نیز و بالجمله وقت جمعه وقت ظهر است زیرا که جمعه بدل نماز ظهر است و در سبیل گفته نیست
و لیل درین حدیث بر صلوة قبل زوال زیرا که صحابه در مدینه و مکه قیل و دعلی کردند مگر بعد از نماز ظهر کما قال تعالی وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ
الطَّيْرِ تَوَارَىٰ تَخَضَّرَتْ مَسَارِعَتِي فَمَرُّوهُ لِي نَمَازُ جَمْعٍ دُرُؤْلٍ وَ قَدْ زَوَالَ عِطَافُ ظَهْرِكُمْ تَأْخِيرُكُمْ وَأَنْزِلُكُمْ زَوَالَ تَأْخِيرُكُمْ فَأَمَّا بَدْرُكُمْ وَ بَدْرُكُمْ
و عن جابر بن خنی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائماً برستیکه آنحضرت خطبه می خواند استاده
و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مگر کسی را
که قدرت دارد چنانکه نماز را متصرف در فتح الباری گفته اول کسی که خطبه نشسته خواند مدایه بود و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیغمبر شکم او بسیار
شده بود و طاقت استاده شدن و خطبه خواندن نداشت لهذا خطبه اولی نشسته می خواند و خطبه دوم استاده و چون این قعود حکم ضرورت بود حجت
نباشد در آن مگر کسی را که تجویز می کند نشسته خواندن خطبه را فجاءت عبیر من الشام بیس آمد کاروانی از شام و ابایم قوط بود و غیر بکسر عین معلوم
و سکون تحتیه در نمایه گفته الابل با حمالها فانفتل الناس اليها پس برگردیدند مردم بمسوی آن قافله و بی طاقت شده برای نیش
بیرون فرستند انفتل بنون ساکنه و فتح غرقه بعضی انصرف است حنن کفر بقی الا اثناعشر رجلاً تا آنکه نماندند در مسجد مگر دوازده
کس پس نازل شد این آیت وَاِذَا رَاوُا تِجَارَةً اَوْ تَخَوُّوا اَنْفَضُوْا اِلَيْهَا وَ تَرَكُوْكَ قَائِمًا و از اینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود
و این حدیث را لفظیست و صحیح ابو عوانه و جابر گفته بودم من در کسانیکه با آنحضرت ماندند و روایت کرده و اذ قطع بیابان لفظ که نماندند مگر
چهل کس و اسنادش ضعیف است چه متفرد است بدان علی بن عاصم و وی متروک است قال النسائی ویزید بن ہارون گفته ما زلنا نعرف بالکذا
و روایت کرد عقیل در ترجمه اسد بن عمر البعلی از حدیث جابر و زیاده کرد که بودند با قیمان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید
و ابو عبیدہ یا عمار شک از اسد بن عمر است و بلال و امین مسعود و امین یازده کس شدند و اشاره کرد عقیل که این تقدیر مدح است و خیر
و گفت روایت کرد امین را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است از وی اسد بن عمر و پس فرکر نکردند این هر دو تقدیر را و گفت
عقیل که این قومی است که می آمیزند با حدیث آنچه از دست و استلال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار را بعین غیر مستقیم است زیرا که عدد متعین
برای ایندای مستقیم است در دوام و جواب داده اند با احتمال اینکه او شان عود کردند یا غیر او شان آمده شریک شدند پس حصر شد در این
اگر چه خطبه نماز باشد و تخرج کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض آنها در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بعضی این را تخرج را و
بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز می گذارد و جمع میان این هر دو باین طریق است که هر که روایت کرد که نماز می گذارد و مدعی خطبه است مجازاً
و عقیل خطبه در آن وقت بعد نماز بود که انقی آنحضرت بعضی انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز جمعه کذا فی البدر المنیر و او مسلم

در سبیل گفته حدیث دلیل است بر شریعت خطبه قائما و بریکه شرط نیست برای وی عددی معین چنانکه گفته اند که بچهل کن یا بیاد و آنچه گفتند اند
که اقل آنچه منعقد می شود بدان جمعه دوازده کس اند که راوی عن مالک زیر آنکه نیست و دلیل بریکه منعقد نمی شود بکمتر از این و درین قصه نازل
شده است آیه و انذار او تجارت الفی قاضی عیاض گفت ابو داود و در سبیل خود روایت کرده که خطبه آنحضرت که در آن منقض شد ندید نماز جمعه
بود و گمان کردند که نیست برایشان چیزی در انقضاض از خطبه و قبل ازین قصه نماز پیش از خطبه بگذاردند قاضی عیاض گفته این شرط است
بحال صحابه که گمان کرده شده است بایشان نبودند که ترک کنند نماز را با آنحضرت و لیکن گمان کردند که جواز انصراف را بعد قضای نماز انتهی
شکوفا می گفت جمعه مانند دیگر نمازهاست مخالفت نمیکند نمازها را اگر در مشروطیت و در خطبه زیرا که آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات
در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام عظم و مصراع مع عدد مخصوص هیچ دلیل بر استحباب این شرط و دلالت
نکرده چه جای موجب تابش شرط است آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جائی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشند پس این هر دو چه آورند و آنچه
واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت است
و اگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تعقید وجوب جمعه بر هر مسلمان بی بودن وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرت جمعه را بر زبان خود و غیر جماعت
الیه گذاردن جمعه تنها هم کافی بود بچند دیگر صلوات و لیکن لابد است جمعه را از جماعت لا اقل دو کس انتهی و عن ابن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرك ركعة من صلوة الجمعة وغیرها فلیضمت اليها اخرى
وقد تمتت صلاته فیه و کسی که دریافت با امام یک رکعت از نماز جمعه و جز آن از سایر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت دیگر
در جمعه و در غیر وی بقدر باقی یک رکعت یا زیاده و تحقیق تمام شد نماز او در هر یک گفته کسی که دریافت امام را و بجمعه بگذارد و با وی آنچه در پیش
و بنا کنند بروی جمعه را بر سبیل قول می صلی الله علیه وسلم ما در کتم فصول ما فاکلم فاقضوا هر چه در یادید با امام بگذارید و آنچه فوت شد قضائند آنرا و اگر
در یافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کنند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل از وی بنا کنند بروی ظهر را انتهی و رواه النسائی و در بخاری و مسلم
از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را و این حکم عام است شامل جمیع صلوات
و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تعلیم کرده اند بجمعه بقرینه حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی است و لفظ وی این است که فرمود و آنچه
هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را تمام کند و ابن ماجه در سبیل گفته درین حدیث دلیل است
بر آنکه جمعه صحیح است ملاحق را و اگر چه خطبه را ندید و باین رفته اند شافعی و ابو حنیفه و در مصنفی گفته بغوی گفته است هر که یک رکعت کامل
در یافت از جمعه وی ادرک کرده است بعد از پنجمین امام سلام دهد ضم کند با او یک رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادرک نکرده است با او یک رکعت
و دخل نشد در نماز نکرده از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه را باید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیرا که وی ظهر است
و همین است مذکور مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة فکدرک لصلوة و از روایت دیگر حاکم
من ادرك من الجمعة فلیضل اليها اخرى و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر درون یک رکعت دریافت جمعه را ندیده است پس ظهر را کند
استینافا او بنا بر آنکه یک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت و دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتهی و الدارقطنی و اللفظ لک
شکوفا می گفته این حدیث را طرق بسیار است و باعتبار حسن لغوی است و در سبیل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسبزه طریق از
ابن هریره و بسبب طریق از ابن عمر و در هر دو هم مقال است انتهی و اسناد صحیح و سندش صحیح است لکن قوی ابو حاتم را صالحه لیکن

ابو حاتم نقیبت ارسال می کرده و گفته که صحیح مرسل است و روایت کرده اند این حدیث را از یقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابیہ ابو داود
در اقطعی گفته اند متفق است بر آن یقیه از یونس و ابن ابی حاتم گفته در علل که عن ابیہ خطاست در متن و استاد بلکه مروی است از نه هر
از ابی سلمه از ابو هریره مرفوعاً باین لفظ من ادرك رکعة من صلوة فقد ابرکها و اما قول می من صلوة الجمعة پس هم است در امام گفته یقیه
موشن است و تمت تدیس می بنابر تفسیر صحیح حدیث زائل شده **و عن جابر بن سمره** رخی الله عنه پس و پدر و جابری
و می خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است و مادر وی خاله بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از پدر خود و از عمر و ابی
ان التبی صلی الله علیه و سلم کان یخطب قائماً ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائماً بود آنحضرت که خطبه بخواند
استاده پستری نشست پستری ایستاد پس خطبه می خواند استاده و این دلیل است بر شریعت قیام حال خطبتین و فصل میان هر دو مجلس علمای
اختلاف کرده اند در آنکه قیام سنت است یا واجب ابو حنیفه گوید قیام قعود هر دو سنت است و ذهب مالک آنست که قیام واجب است پس اگر
تبرک کرد و آنرا بگوید و خطبه صحیح شد و شافعی گفته خطبه نمی باشد مگر از قیام کسی را که طاعت آن دارد و احتجاج کرده و باطلست آنحضرت بر آن تا آنکه
گفت جابر من انبأک انه کان یخطب جالسا فقد کذب پس سیکه خبر دهد ترا که وی خطبه بخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگوید
در صغی گفته سنت است که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع محل آنحضرت و عمل مسلمین بعد آنحضرت و جلوس بین الخطبتین را مثل سوره اخلاص بیان
کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقر جلست و خطبه استاده یا بر خواند محل ستم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمل مسلمین و بایه
تبرک کنگ قائماً انتهى و اما سیم خطیب بر منبر بر موم پس در روایت اثرم است از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمعہ زو میگرد
بسوی مردم میگفت السلام علیکم الحدیث و هم مسلخ این حدیث روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد و سیکه نزدیک
می بود پس چون زو میکرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پستری نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعبد الله بن عبد الله
الانصاری وضعفه به ابن حبان أخرجه مسلماً و تمام حدیث این است فقد والله صلیت مع اکثر من الفی صلوة پس تحقیق بخدا شوند
که گذارم با آنحضرت بیشتر از دوهزار نماز شیخ در ترجمه گفته آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعہ باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت
نگذارده نزدیک با قصد جمعہ چاول جمعہ که گذارده بعد از قعود بمیدان بود و مدت اقامت بمیدان ده سال است پس از نماز با
بخجگاه است و مقصود جابریان کثرت صحبت است با آنحضرت انتهى و مؤید حدیث باب است حدیث کعب بن عجره که می در آمد مسجد را
و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و تابع ایشان بود خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب گاه کنسید بسوی این غیبت که خطبه بخواند نشسته
و حال آنکه گفته است خدای تعالی و لا اذا و لا تجارة او لم یفعل فی نفسه البکاء و ترکوا فی قاضیا رواه مسلم و رواه ابن خزيمة نحوه و درین حدیث
دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر سیکه از کتاب میکند حرام را یا کرده را زیرا که از کتاب خلاف چیزی که بدو است کرده بران پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم بی ضرورت نهی از غیبت باطن است و روایت کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا و ابو بکر و عمر خطبه میخواندند روز جمعہ و چون عرجا
شاق شد قیام در اثنا می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود بعد از آنکه بحال خود می آمد می ایستاد و میخواند انتهى و ابن ابی شیبہ
از طاووس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده و ابو بکر و عمر و عثمان و اول سیکه نشست بر منبر معاویه است و اما حدیث ابی سعید که نزد
بخاری است که نشست آنحضرت روزی بر منبر نشستیم ما برگردا و پس جواب داده است از ان شافعی که این در غیر جمعہ بود و در سبل گفته و این
ادله مقتضی شریعت قیام و قعود است و خطبه و اما وجوب و شرط بودن وی در محبت آن پس نیست دلالت بران در لفظ مگر آنکه منضم بشو

بر آن دلیل تا سی یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قد قال صلوا کما رايتونی اصلي و فعل می و جمعه در هر دو خطبه و تقدیم خطبتین بر نماز مبتدیان یا جمعه است پس هر چه بر آن آنحضرت مواظبت کرد و واجب است و آنچه بر آن مواظبت ننموده در ترک آن دلیل بر عدم وجوب است پس اگر صحیح شود که قعود آنحضرت در حدیث الی سعید در خطبه جمعه و قول اهل قوی باشد و اگر ثابت نشود پس قول ثانی انتمی و سخن جابر بن عبد الله رضی

الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خطب احسن عیناه و علا صوته و اشتد غضبه بود آنحضرت چون خطبه میخواند سر می شعله و چشم می می و باند می شد آواز او سخت می گشت خشم می بسبب آنچه مجمل میکرد و بر سر از بوارق انوار عظمت جلال و انواع اضواء ابلاغ و انداز حتی که آنکه مندر جیش تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد که باو خنجر و دهنده است از آمدن لشکر بر قوی و ترساننده ایشان است بنزول آن لشکر و ایشان بقول صحیح که و مساکم میگوید آن مندر جیش مرقن قوم را که صحیح کرد شمار اشام کرد شمار آن جیش یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در اید و غارت کند و دمار از روزگار شمار اید و بيقول و می گفت بر آنکسینه شده ام من باقیامت بچو این و و انکشت و می پیوست و مقرون میکرد برای بیان دو انگشت خود را که انگشت شهادت و انگشت میانه است بعد از آن گفتی اما بعد فان خیر الحمد بیست کتاب الله بعد از حمد و ثنائیس بر بستیکه بهترین سخنان در فصاحت و بلاغت و در فضل شرف و در غلو نصیحت کتاب خداست که تفریم است و صفت خدای عز و جل و منزلت است بر کتبلیغ احکام و هدایت خلق و خیر الهی یعنی ما و سکون ال تو و می گفت ضد بکارده ایم ما این لفظ را در مسلم بضم با و فتح و ال و تفسیر کرده است از هر وی بر روایت فتح بطریق ای احسن الطرق محمد و بر روایت ضم معنی او دلال و ارشاد است که اضافت آن بسوی رسول و قرآن می آید قال تعالی لا تَنکِرْنِی وَ اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ لَیَهْدِیْ وَ کُلُّی مَضْفٌ مِیْشُود بسوی خدا و آن یعنی لطف و توفیق و عصمت باشد لا تَنکِرْنِی مَنْ أَحَبَبْتُ الْآیة هدی محمّد و بهترین سیر تمام و طریق سیرت و طریق محمد است صلی الله علیه و سلم و این طریق امر و در کتب اهل حدیث و اتباع ایشان مضبوط و موجود است بی خلط آرا و اوام مردم و شرک الامور خدا تا آنها و بدترین چیزها چیزی مانعی است که نو بدید کرده شده است و بدعت است در دین در سبیل گفته مر لوی مجذبات چیزی است که ثابت نیست بشرع از طرف خدا و رسول می و کل بدعت ضلاله و به امر محدث و بدعت که مخالف سنت و بسبب تنبیه آن باشد باعث ضلالت و گمراهی است شیخ و ترجمه گفت هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت است قیاس کرده شده بر آن آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعت ضلالت محمول بر آنست و بعضی بدعتها واجب است چنانچه تعلیم صرف و نحو که بر آن معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غرائب کتاب سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بر آن متوقف است و بعضی مستحسن و مستحب مثل بنای باطها و در سما و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه سیری و غریبال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه ذاب اهل بدعت و انبیا بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند اگر چه باین معنی که در زمان حضرت نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که فرموده بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتمی و زیر حدیث علیکم بشتنی و ستمه الخلفاء و الراشدین المهدیین نوشته مرا و خلفای راشدین خلفای اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفای راشدین همان

سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در زمان آنحضرت شریعت یافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف
 بایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و در کند و منکر گردد و وصیت کرد با اتباع آن پس هر چه
 خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگر چه با جهل و قیاس ایشان باشد موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانچه فخر رازی
 کند پس از آن مبالغه کرد در وصیت با اتباع و فرمود جنگ و در نزد سنت من و سنت خلفای راشدین و تحت بر بنید بر سنت و ندانند و حکم گیرند آنرا در و در ادب
 خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت و خلفای راشدین نبوده اند زیرا که هر خصیلت که احداث کرده شده بدعت است و هر بدعت ضلالت
 یا سبب ضلالت است رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و ترمذی و در حدیث تسک بسنه خیر من احداث بدعت نوشته جنگ و زردن بسنت
 اگر چه اندک باشد مگر است از نو پدید کردن بدعت اگر چه حسن باشد زیرا که با اتباع سنت پیدا میشود و نور و بکفر قاری بدعت درمی آید ظلمات مثلاً
 رعایت آداب غلا و استخار بوجه بدعت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک بر رعایت آداب سنت ترقی کند بر مقام قرب و بتکلیف او تنزل
 کند از آن و این موعود میگوید و دیگر فضل از آن تا بر تریب مساوت قلب که آنرا ازین و طبع و ختم گویند بر سر نهاده باشند منتهی و درین حدیث
 دلالت است بر آنکه سنت حقیر فضل از بدعت حسن است و ادوات بدعت حسن موجب صدق قول او تعالی است بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ
 فَوَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَخَسَّعَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَخَسَّعَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَخَسَّعَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَخَسَّعَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَخَسَّعَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَخَسَّعَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَخَسَّعَ اللَّهُ عَنْهُمْ
 کسکه قائل بجدیم تقسیم است و هم المحققون و قلیل ما هم هر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیث من ابتدع بدعت ضلالة لا یرضاها الله و رسول الله
 رواه الترمذی و ابن ماجه و ترمذی و تفسیر بدعت فمیده اند مد فروع است بآنکه حدیث کل بدعت ضلالة در مسلم است و عبارت است درین باب این حد
 و حدیث من سن سنة سیده و نحو آن اقتضا است و در سنن است و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم است بر سنن و عبارات مقدم است بر اقتضا
 پس مفید تقسیم نخواهد بود و لفظ بدعت و محدث هر جا که بر زبان شارع گذشته موصوف بر و و طرد و ذم و قبیح گشته نه بحسن استجاب لهذا اصحاب
 طوا بر از فقها و محدثین قدیما و حدیثا انکار کرده اند بر بسیاری از استحسانات علما و آنرا دخل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب بایشان است
 و مجالات و مطارحات و مقالات طول و طویل تاخران از نفسانیتی بیش نیست بلکه بعد اقرار این معنی که سنت حقیر بهتر از بدعت حسن است و تمیز
 بر رعایت آداب غلا بوجه ماثور یا بنای رباط و مدرسه زود چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاری در مرقات و غیره مافی غیر همان نوشته اند این نزاع نزاع
 لفظی می ماند زیرا که مال هر دو فیرت یکی است و نعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیری کتاب القواعد فمن اصر بعد مثل هذا التقسیم علی الاقبالان
 علی علم بدعت و کلام دقیق و علی تغییر عن الکتاب استه فوجیه بقول القائل من لا یصر الزکا فی کل بدعت و و لکنه عن سنن الحی از کتب رواه مسلم
 روایت کرد این حدیث را مسلم و در وی دلالت است بر سبب بودن رفع صوت بخطبه برای خطیب و نیز الت کلام و آوردن جوامع کلام از ترغیب و ترسب
 و گفتن کلام اما بعد و خارجی و در هیچ خود در سببایش بابی عقد کرده و در آن جمله صالحه از احادیث ذکر نموده و جمع کرده اند بعضی اهل حدیث روایاتی را
 که در آن ذکر اما بعد آمده و اخراج نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ
 بود و ذلک حمد الله و الثناء علیه و التثلیل و التقدیر و الروایة المشار الیها بقوله و فی روایة لاه و در روایتی از مسلم است از جابر بن عبد الله رضی الله
 عنه که گفت کان من خطبة النبی صلی الله علیه و سلم یوم الجمعة بود خطبه آنحضرت روز جمعه قبل نماز جمعه الله و یلتنی
 علیه یا یکه چه میگفت خدا را و ثنای حسن میکرد بر وی و در روایتی زیاده کرده بما هو امله یعنی به مناسبات کمال که او تعالی سزاوار آنست
 و در حقیقت مستحق حمد و ثناء است پس شریفی قول حسن از حدیث است که میگفت این کلمات را بعد از ثنای او و بعد از تلاوت ص و تکوا و الت

بند شده است آوازها و بقول امام بعد فان خير الحديث الحديث خذ من مفعول درین مقام بنا بر احوال بر ما تقدم است و ذکر نکردن شهادت را برای اختصار است بنا بر
قبولش در غیر این روایت زیرا که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر خطبه که نیست در وی تشهد پس آن مانند بیدار است و بقی
در دلائل النبوة آورده که از حدیث ابو هریره رضی الله عنه مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و جعلت امسک لا تجوز لم خطبة حتى يمشي و انك عدي و رسول
یعنی در هر خطبه شهادت می باید و خود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تشهد نفس نفیس خود را با اسم شریف خویش ذکر می فرمود و فی روایة له و هم
در روایتی است نزد مسلم از حدیث جابر رضی الله عنه که این کلمات می گفت من يهد الله فلا مضل له و من يضلل الله فلا هادي له
و کسی که راه نماید او را خدای تعالی پس نیست گمراه کننده برای او و کسی که گمراه کند او را خدای تعالی پس نیست راه نماینده مرا و انسانی نیز مثل
این حدیث مسلم جامع هر دو روایت اخراج کرده ولیکن بتقدیم و تاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است و للتسائي و مرئائي راست در آن
روایت این زیادت بعد قول می و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار و هر صاحب ضلالت در آتش و دروغ است مراد آنست که
اصحاب خود را در خطبه قواعد و شرائع اسلام تعلیم میکرد و امر و نهی می فرمود و ذکر میکرد دشت و نار و مسعود و امر می نمود و بتقوی الله و تحذیر می فرمود
از غضب او و ترغیب میداد در سوجبات رضای الهی و وارد شده است خواندن آیتی در خطبه در حدیث مسلم که بود آنحضرت را در خطبه می نشست
میان هر دو و میخواند قرآن را و تذکر میکرد مردم را و تحذیر می نمود و ظاهرش محافظت اوست صلی الله علیه و آله وسلم با آنچه مذکور شد در خطبه و جوابا
زیرا که فعل می بیان اجمال آیه جمعه است و قد قال صلوا كما رايتوني أصلي و ما بين رفته است شافعی و ابو حنیفه گفته کافی است سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اكبر و مالک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد که فی السبل و در سفر لیسعادة و فصل خطبه نبویه در روز جمعه
بعد این روایت مسلم که مذکور شد گفته و گاه گفتی الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا من بعد الله
فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدي الساعة من
يطع الله و رسوله فقد رشده و من يعصها فانه لا يضر الله شيئا و انتهي و در روایتی اینست و من يعصها فقد غوي و نسال
ربنا ان يجعلنا ممن يطيعه و يطيع رسوله و يتبع رضوانه و يجنب سخطه انما نحن به وله رواه ابو داود و عن ابن مسعود و الترمذی انسانی مع ياد
و عن عثمان بن ياسر رضي الله عنه ان ابا جحابة تقدم ذكره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مثة من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدستیک درازی نماز مرد و کوتاهی
خطبه وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است از آن و بعضی تفسیر مثنی بمثله کرده اند مثنی بفتح میم و همزة كسورة با نون مشدده و دلیل
گفته و كل شيء دل على شيء فهو مثله که انتهی و در آخرین روایت آمده فاطيلوا الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را
و مراد بطول نماز طولی است که داخل نشود فاعل می زیر نهی و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که میگذازد جمعه را بسوره جمعه و منافقون و این بطول
بنسبت خطبه نیست تطويل مني عنه و طبعی در وجه بودن آن مظنة فقه و فهم گفته که نماز مهل است و خطبه فرع و از جمله قضایای فقهیه است
که مهل بفرع ایشار کنند و اتمام بشأن آن بیشتر نمایند و در سبب گفته قصر خطبه از آن جهت علامت فقه رجل شده که فقیه مطلع است بر حقائق
معانی و جوامع کلام و الفاظ و تمکن است از تعبیه بعبارة جز که مفیده و لهذا اتمام این روایت اینست فاطيلوا الصلوة واقصروا الخطبة
و ان من البيان لسميح البشیر که کلام را که عمل میکند در دل و جذب میکند عقول را بجاود و بنا بر شتمال می بر جزالت و تناسق دلالت افاد
معانی کثیره و وقوع در محال می از ترغیب و ترغیب و بخوان و قادر نیست برین مگر یک فقیه است بمعانی و تناسق دلالتش زیرا که وی می تواند

که جمیع الکلم بیاورد و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که داده شده بود و کلماتی و تشبیح و تزیین گفت گفت بنده ضعیف
عفا الله عنه که شاید وجود قصر خطب آنست که کفایت است و الا فلا یک کلمه خصوصاً از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که مصدر جوامع کلم و نظر غرائب حکم
ع و خاند اگر کسی است یک حرف پس است و در امر بران تنبیه است از حضرت وی مرآت دایره که سعی کنند در تکثیر عبادت و طاعت و مشغول شوند
به تنبیه نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجب عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ پس ایشان
کرد امت را بدان قولاً و فعلاً انتهى و بالجمله نزد ابو حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض کافی است و زیاده ها سنیت و در حجت
دارد و در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله و مراد بذكر الله بقرآن است و ذکر الله برین قدر صادق است و بعضی گفته اند از غیر عربی
جز بفارسی روان باشد و این فرع اختلافی است که میان و می صاحبیه و قرابت قرآن است و آن در کتب مسطور است و گفته اند که وی آخر رجوع کرد
بقوله ما هو الصحيح و علیه المحول کنزانی شرح سفر السعادة رواه مسلم در صفی گفته اما خطیب پس در قرآن عظیم فاسعوا الی ذکر الله آمده و در حدیث
شیخین آمده فاذا خطب الامام طَوَّأَ الصُّوفَ و استمعوا للذكر و مراد از ذکر خطبه است و عمل مستقر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب با هم جزا دلالت میکند
بر ضروری بودن آن و عمل تکرار دلالت میکند که وظیفه جمعه و خطبه است و چون خطب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا و با هم جزا ملاحظه کردیم نتیجتاً آن
وجود چند چیز است حمد و ثناء و تیرین صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امر مقتوی تلاوت آیتی و دعا برای مسلمین و سلامات و عربی بودن خطبه اما حمد پس بجهت آنکه
در حکایت خطب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده فحمد الله و انشی علیه و در خطبه حاجت الحمد پس نحمده آمده و عمل مستقر مسلمین بران جاری شده اما تشهد پس
بجهت بودن آن در خطبه حاجت خطبه جمعه و البودا و دهر و حدیث را روایت کرده و در حکایات خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکرر آمده است و بجهت
حدیث ترمذی کل خطبه لیس فیها تشهد فی کمال الجذال و بجهت آنکه تشهد بجا خطب کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و امر مستقر مسلمین و امر مقتوی بجهت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده یعنی تذکیر و بجهت آنکه عامی جامع همه میدانند که مشرعیست خطبه برای پسند
و او این است و تلاوت بجهت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلاث آیات و در حکایت خطبه جمعه آمده است تلا یا مالک لِمَ یَقْضِ عَلَیْكَ نَارُ بَکَ و اما دعا برای
مسلمین و سلامات پس بعمل مستقر مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل مستقر مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در بسیاری از اقالیم مخاطبان
عجمی بودند انتهى و عمره شام بدت حادثه بن النعمان صحابی انصاری است گفت بود تنورما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال
یا یک سال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جواروی صلی الله علیه و سلم روی عنها حبیب بن عبد الرحمن
بن یساق احمد بن زهیر گفت نشنیدم پدر را می گفت ام شام بیعت رضوان کرده بود و ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و ذکر نکرد نام او را و مصنف
هم در تقریب ذکر ام شام نموده اما نام نبرده و همین قدر گفته که صحابه پیشش بوده است رضی الله عنهما قالت گفت ما اخذت لکرم فتم
من سورة و القرآن الجید الا عن لسان رسول الله لکن از زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم یقرءها کل جمعة
على المنبر یخوذا ین سورة را هر جمعه بر منبر اذ اخطب الناس چون خطبه بخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه
چند گاه خواهد بود که این زن حاضر شده و شنیده نه آنکه همیشه من العمد خطبه بخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام سوره را
در خطبه بخوانده است پس برین تقدیر یا اگر متن ام شام نیز اول سوره را خواهد بود و کذا فی الترجمة در سفر السعادة گفته سوره ق بسیار بر منبر خواند
انتهی یعنی از جهت اشتغال می بر مواظبت شدیده و زوایا را که در ظاهر لفظ و دلالت دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته که مراد بعض
سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نووی تردد و تخییر مفهومی میشود در قراءت کل و بعض در قراءت بعض و فقیه است بحدیث قصر خطبه

بکذا فی شرح سفر السعادة رواه الامام نووی گفته درین حدیث احتجاب قرأت سوره ق است کما او بعضها در خطبه جمعه انتهی و در سبل گفته در وی دلالت است بر شریعت قرأت سوره و خطبه سر جمعه و هم دلالت است بر قرأت چیزی از قرآن در خطبه یا سبق و قائم شده است اجماع بر عدم وجوب قرأت سوره مذکوره و نه بعضی وی در خطبه و محافظت آنحضرت برین سوره از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بود و در وی دلالت است بر تردید و عطف در خطبه انتهی و احسن خطب بعد خطب نبوی خطب ابن جوزی است روح که برای هر جمعه از جمعات سال عیدین و کسوف و خسوف و استقار غیر با عبارات جزله و الفاظ مرققه با معانی تنسیه فرام نموده بعد المنتخب من استجاب الخطب للسید العطلة محمد بن احمد بن عبد الباری الاهدل سلمه الله تعالی و این خطب و باری بن شهر دار و **و سلمه** ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تكلم يوم الجمعة والا مام بخطب فهو كمثل الحمار يحمل اسفارا کسی که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بی مانند خست که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت است از علم بی عمل عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت و تحصیل آن و آن بگوید قول له انصت لیست له جمعة و آن کسی که میگوید او را که خاموشی باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و از کتاب منعی عنه رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن شریق یفتح سین تشدید با که از تابعین حجاز است بطریق ارسال با سند لا باس له باندی که نیست بآل آن و از اشراف سنی است قوی در جامع حماد مرسل از ابن عمر و هو یفسر حدیث ابی هریرة رضي الله عنه فی الصحیحین و حدیث ابن عباس تفسیر میکند حدیث ابو هریره را که در بخاری و مسلم است هر قولی با طریق برفع اذا قلت لصاحبك انصت لیست له الجمعة والا مام بخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو میار خود را که با تو نشسته است خاموش باش و ز جمعه و سخن کنی حال آنکه امام خطبه میخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزدیک خطبه این نیز که بدگیری امر کنند و خود نکنند شناعتی دارد که داخل لم نقولون الا لا نقولون است و از اینجا معلوم می شود که تکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشاره در مقصود کافی است و تکلم عبث است در سفر السعادة و تشریح و گفت خاصیت نه خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابو حنیفه از ایشان است و پیش بعضی بطریق استحباب امام شافعی از ایشان است و در حواصی له نیه یگوید که از ایشان دو قول است و از احمد نیز دو روایت است وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین این سخن غریب است انتهی و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر سوت نزد اهل علم که مکروه است اندک کلام در وقت خطبه اختلاف کرده اند در رسولام و تثمیت عاطس بعضی مکروه دارند و بعضی خصصت کنند و مذہب ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود برود رکعت و نیز وصاحبیه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است چه که اجماع از جهت اخلال بغرض اجتماع بود و نیست درین وقت اجتماع و در ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتداد دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابو حنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام حکم حرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی حکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام یگوید که در رفع این حدیث غرابت است و معروف آنست که این از کلام زهری است و یگوید که ابن ابی شیبہ در مصنف خود از علی و ابن عباس این عمر آورده که ایشان مکروه می بیند اشتداد صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت است و واجب است

تعليق وی نزد انتهی گفت اندک مراد نماز نافله است والا قضای قائمه وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف است که آنکه دو شستن
و خطبه بی شنبو سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متاخرین گفت اندک دو شستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بکمر و تسبیح در وقت ذکر
صفات ظلمه بهتر بود و در شرح این هم گفته که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر معروف باشد یا تسبیح و تملیل حرام است اکل و شرب و کتابت
و مکروه است تشمیت عاطس و در سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض است و جوابش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد
و از جهت آنکه در سلام ممکن است در هر وقت بخلاف سماع خطبه و در وقت فرستادن در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و بهو الصواب و حمد برای عطف
نیز در دل گوید و در ذکر اشعار پشتم و دست مکروه نبود و بهو الصبح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف آمده است
در سبیل گفت در قول وی یوم الجمعة دلالت است بر اینکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منی بودن کلام در آن هنگام و در قول وی في الامام
خطب دلالت است بر اختصاص نبی بحال خطبه و در وی رد است بر اینکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منی بودن کلام در آن هنگام و در قول وی في الامام
خطبه پس وی غیر مخاطب است پس منی نباشد از کلام در آن هنگام و گفته اند که این وقت یسیر است خجسته بسکوت برای تنفس پس و
در حکم مخاطب است و تشبیه بحاجز بجهت آنست که از وی انتفاع بابلغ نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه
از تشبیه فوت شده بود با وجود تحمل تعب در استحباب اسفار و در قول وی لیست له جمعة دلیل است بر عدم صلوة زیرا که مراد بجمعه نماز است
مگر آنکه باجماع کافی است پس لابد است از تاویل باینکه ملوفی فضیلت است چنانکه در حدیث ابن عمر است من لغا و تخطی رقاب الناس كانت له
رواه ابو داود و ابن خزيمة این و همب کی یکی از روایات این حدیث است گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و احتیاج
کرده اند ابو حنیفه و مالک شافعی در روایتی باین حدیث بر حرمت کلام حال خطبه زیر که تشبیه می تشبیه بستند و ملاحظه وجه تشبیه دال است بر قبح
آن و قوله اذ قلت لصاحبک انک تاکید نبی از کلام است و چون امر معروف از لغو معدوم و شد غیر وی بالاولی لغو باشد و ظاهر آنست که نبی
شامل است مکالمه و ذکر و قرائت قرآن و غیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیره پس بروی دلیل آوردن است پس مثل جواب تشبیه
و در و در آنحضرت نزو ذکر شریف و بی پیش قائل وجوب عارض این حدیث است و تخصیص کلی بعموم دیگر تخلف است بدون مرجع و اختلاف کرده اند
در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر است که اللغو الا یحسن قیل بطلت فضیلة جعتک وصارت طهرا انتی و عمر . جاب
رضی الله عنه قال دخل رجل یوم الجمعة را مد مردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک عطفانی آمده و قیل غیره
و النبی صلی الله علیه و سلم یخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صلیت پس فرمود او را که از وی دو رکعت تحیت المسجی قال
گفت نه قال ففصل رکعتین فرمود بر خیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد رکعتین خفیفین هم آمده و نزد مسلم تجوزیهما
و تجویب کرده بخاری برای این و گفت باب من جاء والا امام یخطب یصلی رکعتین خفیفین و در حدیث دلیل است بر نگذاشتن تحیت المسجی وقت خطبه
و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه است و مستند شافعی و احمد واسطی در وجوب تحیت المسجی در حدیث
و جماعتی از سلف و خلف بعد شریعت آن وقت خطبه رفته و از ایشان اند خفیه و حدیث حجت است بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را
بیارنده و چه که همه مردود است و مصنف آنرا در فتح الباری بیان کرده از آنجمله آنکه می گویند فرمودن آنحضرت شاید که پیش از منع بود یا مخصوص بهمان
مرد باشد که در آمد و تسبیح این هم گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع همچنین است چنانکه در قطبی
در سنن از حدیث الش آورده که در آمد مردی بمسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این حدیث هم سنن و صحیح است

مروی است و هر چنانچه است نزد آنکه مرفوع نیز آمده و خالی است از معارض چه غیر وی ساکت است از قطع خطبه و اما ک آن و این زیادت
 و زیادت ثقه مقبول است انتهی گویم در تکمله مشکوٰۃ نیز این حدیث را از دارقطنی از محمد بن قیس آورده و در وی را خطبه از وجوب تحیت المسجد است چنانکه اما
 و قطع خطبه بر آن است حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست و وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مکروه است بحکم حدیثی که در منع نماز وقت
 خطبه آمده و همین است مذہب مالک و سفیان ثوری و بعض گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و غسل بود و آنحضرت فرمود
 که از مردم احسانی نسبت بوی بوجو و آید پس سر برود که میان جمع بر خیزد و نماز کند تا او را به بپندد و بر حال بی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه
 این معنی هم بوجو آمد و جامه بوی دادند و این همه وجوه و حقیقت احتمالات مجروح است پس در برابر نص صریح متمشی نشود و همچنین آنچه گفتند اند
 این صلوة که آنحضرت آن مرد را بگذارون آن امر کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا بکشف یا وحی دریافت و نیز هست لال کرده اند
 بقوله تعالی و لَئِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا و نیست در وی دلیل زیر که این خاص است و آن عام و خطبه قرآن نیست گفتند
 آنحضرت نمی کرد که بگوید و بصلاب خود خاموش باش و حال آنکه خطبه خطبه میخواند و این امر بالمعروف است و جواب گفته اند که این امر شافع است
 و آن هم امر شافع است پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعدسات باشد و داخل تحیت المسجد نگذار و نیز گویند اهل مدینه خلف از سلف اطباء
 کرده اند بر منع نافله وقت خطبه و این دلیل بالکلیه است و جو البش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناقض
 زیرا که ترمذی این خبر را از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مردان خطبه میخواند پس بگذارند دو رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند و
 را با کرد و بگذارند بعد گفت نموده که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث دارقطنی
 هم حاصل شد و اما حدیث ابن عمر فروغاً باین لفظ اذا دخل احدکم المسجد و الامام یخطب فلا صلوة و الا کلام حق پیغمبر الامام رواه الطبرانی فی الکبیر و
 ایوب بن نیک است و وی متروک است و ضعف جماعه و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال عظمی منفق علیه و در سبیل گفته اند که گرفته اند
 باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام سیر و گفته اند اینک از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر شده بخلاف امر مشرعه و خطبه است و امر آنحضرت
 بدان دلیل وجوب اوست و باین رفته اند بعضی و هب که در آید بحرم در غیر حال خطبه و اطواف مشروع است زیرا که طواف تحیت اوست با آنکه غلب
 آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد دو رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در مجامع غیر مستحب است پس تحیت مطلقاً مشروع نیست و اگر
 در مسجد مشروع باشد و نگذارون آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بمجروح و دخول مشتغل نمازی شد و عادت شریف آن بود که نماز عید
 در عیدگاه میگذازد و در مسجد جز یکبار نگذازد پس نیست در وی دلیل بر عدم ثمر عیت آن برای غیر وی صلی الله علیه و سلم اگر نماز عید در مسجد باشد اتقی

و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ في صلوة الجمعة سورة الجمعة
 و المنافقون بود آنحضرت که میخواند در نماز جمعه سورة جمعه و سورة منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و در
 تخصیص این دو سورة آنست که در سورة جمعه حث است بر حضور جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه
 و ذکر چهار حکم و بعثت وی حث بر ذکر خدا و در سورة منافقون توجیه اهل اتفاق است و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار
 از رسول خدا و اجتماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی و عطا و حث است بر صدقه و اما خواندن اخیر سورة جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون
 در رکعت ثانیة مخالف سنت است و در سفر اسعاده گفته خاصیت و دوازدهم هم احتجاج خواندن سورة جمعه و منافقون در نماز جمعه یا خواندن
 سبع هم رکب الاعلی و غاشیه چنانحضرت بر یکی ازین دو مطلب می نمود و اقتضای بعضی از سورة جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت

وَجَمَالِ اَیْمِهِ بِرَأْسِهِ مَا دَامَتْ مِی نَمَیْنِدَانْتِی وَدُرُورِ اَیْمِی سَلَمٌ وَتَرَمِی سَتِ کَ خَلِیْفَی سَاخْتِ مَرَوَانَ اَبُو هَریره رَا بَدِیْنَه وَخَوْدَ بَکَ اَهْلِی کَسْ گَزَارِدَ اَبَا اَبُو هَریره
 جَمْعَه وَخَوَانِدَ بَعْدَ اَلْحَمْدِ سُوْرَهٗ جَمْعَه دُرُورِ رَکْعَتِ اَوَلِی وَاَوَّلُ اَبَا بَکَرٍ اَلْمَثَاقِفُوْنَ دَر ثَانِیَه وَچُونِ بَر گَزِشْتِ اَز نَازِ گَزِشْتِ یَا اَبَا هَریره تُو دُو سُوْرَهٗ خَوَانِدَ کَ
 عَلِی بِنِ ابِی طَالِبِ اَنَارَ اَدْرِ کُو فِی سِجْدَ اَنَدِ گَزِشْتِ شَنِیْدِم مِّن رَّسُوْلِ خَدَارَ اَصَلِی اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلَمٌ مِی خَوَانِدَ اَیْنِ دُو سُوْرَهٗ رَا وَچَمِیْنِ رَوَاثِ کَر دَاوَدَ وَفِی فِکْرِ
 اِخْتِلَافِ اَبُو هَریره دُرُورِ اَوَّلِ حَدِیْثِ رَوَاةُ مُسْلِمٌ وَصَفِی گَزِشْتِ دَر مِشِی مَالِکِی دُشَا نَعِیْهٗ سَجْدَ قِرَاةٗ سُوْرَهٗ جَمْعَه وَنَا فِقُوْنَ
 وَچَمِیْنِ قِرَاةٗ سَبْحِ اَسْمِ وَغَا شِیْءِ حَفِیْهٗ تَوْقِیْتِ بَعْضِ قُرْآنِ رَا بَعْضُ صَلَوَاتِ مَکْرُوْدَهٗ اَشْتَنْدَ وَتَفْسِیْرُ کَلَامِ اِیْشَانِ چُنَا نِجَ حَقِّقَانِ نُوْشْتَانِدَ
 اَنْسَتِ کَ اَیْنِ کَر اَهْتِ دَر صَوْرَتِی سَتِ کَ بَغِیْرِ اَنِ نَازِ رَا جَائِزَ نَازِ رَا قِرَاةٗ بَغِیْرِ اَنِ مَکْرُوْدَهٗ سَمَارِدَ اَلْزِجْمَتِ اَسَانِی یَا تَبَرَّکَا بَقِرَاةٗ اَنْخَضَرْتِ
 سَلِی اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلَمٌ اَلْتَرَامَ کُنْدَ بَیْجِ بَاکِ نِیْسَتِ لَیْکِنِ مِی بَا یَدِ کَ گَا غَیْرَ اَنَزِ اَنِزِ خَوَانِدَهٗ بَاشَدَ تَا جَابِلَانِ اَز اَرکانِ صَلَوَهٗ نَشَارِندَ اَنْتِی **وَلَهُ**
 اَیْمِی سَلَمٌ عَنِ النَّعْمَانِ بِنِ بَشِیْرٍ یَفْتَحُ بَاو کَسْرَ شَرِیْنِ مِجْمَعِ صَحَابِی سَتِ اَوَّلِ مَوْلُو دِی سَتِ کَ دَر اَنَارِ اَمْدَهٗ بَعْدَ اَز هِجْرَتِ وَدُرُورِ زَمَانِ وَفَاتِ
 اَنْخَضَرْتِ اَهْتِ سَالِهٗ بُو دَر ضِی اَللّٰهُ عَنَّهٗ گَزِشْتِ نَعْمَانِ سَمَانِ یَقْرَأُ بُو اَنْخَضَرْتِ مِی خَوَانِدَ فِی الْعِیْدِ بِنِ وَفِی الْجَمْعَهٗ
 دَر نَازِ هَرِ دُو عِیْدِ وَنَازِ جَمْعَهٗ بَسِیْجَ اَسْمِ رَکْعَتِ اَوَّلِی وَهَلْ اَتَاكَ حَدِیْثُ الْخَاشِیْعَةِ اَوَّلِ دُرُورِ رَکْعَتِ اَوَّلِی وَثَانِی دُرُورِ رَکْعَتِ ثَانِیَهٗ
 بَعْدَ نَازِجَهٗ وَتَامَ حَدِیْثِ اَیْنِ سَتِ وَچُونِ جَمْعِی شَدِیْدِ وَجَمْعَهٗ دَر کِیْرُو زِ مِی خَوَانِدَ هَمِیْنِ دُو سُوْرَهٗ رَا دَر نَازِ عِیْدِ وَنَازِ جَمْعَهٗ وَازِیْجَا تَا کِیْرُو تَخَابِ قِرَاةٗ
 اَیْنِ دُو سُوْرَهٗ دَر نَازِ جَمْعَهٗ عِیْدِ مَشْهُوْمِی شُوْدَ وَاَیْنِ هَمِیْنِ مَشْهُوْمِی شُوْدَ کَ خَوَانِدَنِ اَیْنِ دُو سُوْرَهٗ دَر جَمْعَهٗ دَائِمِی نَبُوْدَ وَلَیْکِنِ دَر سَفَرِ السَّعَادَهٗ لَفْظَهٗ کَ بَرِکَی
 اَزِیْنِ دُو مَوَاقِیْتِ مِی نَبُوْدَ اَنْتِی وَدَر سَبَلِ لَفْظَهٗ گَوَا یَا مِی خَوَانِدَ گَا بَی اَنِجِی اَبْنِ عَبَّاسِ فِکْرِ کَر دَهٗ وَگَا بَی اَنِجِی نَعْمَانِ گَزِشْتِ وَدَر سُوْرَهٗ سَبْحِ اَسْمِ وَغَا شِیْءِ
 تَذْکِیْرَتِ بَا حَوَالِ اَخْرَجْتِ وَوَعْدِ عِیْدِ سَتِ پَسِ قِرَاةٗ اَنِ مَنَاسِبِ اَیْنِ نَازِ جَمْعِ سَتِ وَدَارِ دَشْدَهٗ کَ دَر عِیْدِیْنِ سُوْرَهٗ قِی وَاقْرَبْتِ
 مِی خَوَانِدَ اَنْتِی **وَعَنْ زَیْدِ بْنِ اَدِیْمٍ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعِیْدُ شَرُّ رَخَصٍ فِی الْجَمْعَهٗ شَرُّ مَا قَالَ مِنْ شَلَهٗ**
اَنْ یَصْلِی فَلَیْصِلْ گَزَارِدَ اَنْخَضَرْتِ نَازِ عِیْدِ رَا رُو زِ جَمْعَهٗ پَسِ رَخَصَتْ دَاوَدُ رَا نَازِ جَمْعَهٗ پَسِ تَرَفَرُّ مَوْدِ هَرِ کَ خَوَا بَ گَزَارِدَ رُو جَمْعَهٗ اَیْسِ بَا یَدِ کَ بَکَزَارِدَ اَنَارِ
 بَیَانِ رَخَصَتْ سَتِ وَاعْلَامِ سَتِ بَا یَنِکَ تَرْخِیصِ بَا یْنِ لَفْظِ بُوْدَ وَاَبُو دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَهٗ وَحَاکِمُ اَنْحَدِیْثِ اَبُو هَریره رَوَاثِ کَر دَهٗ اَنَدَ کَ فَرَمُوْدَ اَنْخَضَرْتِ
 حَقِّیْقِ جَمْعِ شَدْنَدِ دَرِیْنِ رُو زِ شَمَادِ عِیْدِ پَسِ هَمِیْنِ کَ خَوَا بَ کَافِی سَتِ اَوْرَا نَازِ عِیْدِ اَز جَمْعَهٗ وَاَجْمَعَهٗ کُنْدَهٗ اَیْمِ وَاَیْنِ حَدِیْثِ مَحْلُوْلِ سَتِ بَا رَسَالِ
 وَدَر سَنَدِشْ بَقِیْهٗ بِنِ الْوَلِیْدِ سَتِ وَتَشْحِیْجِ کَر دَهٗ سَتِ دَارِ قَطْنِ اَرْسَالِ اَوْرَا کُنْدَ اَلْحَمْدِ بِنِ حَنْبَلٍ وَرَوَاهُ الْبُخَارِیُّ مِنْ حَدِیْثِ سَفِیَّانِ بِنِ عِیْسَیْنَهٗ
 عَنِ عَبْدِ الْعَزِیْزِ مَوْصُوْلًا مَقْیَدًا بِاَهْلِ الْعَوَالِی وَاسْنَادُشْ ضَعِیْفٌ سَتِ وَرَوَاهُ الطَّبْرَانِیُّ مِنْ وَجْهِ اَخْرَجَ عَنْ اَبْنِ عَمْرٍ وَرَوَاهُ الْبُخَارِیُّ مِنْ قَوْلِ غُثَمَانَ
 وَالْحَاکِمُ مِنْ قَوْلِ عُمَرَ بِنِ الْخَطَّابِ کَذَلِی اَلْتَلْخِیْصُ وَدَرِیْنِ بَابِ حَدِیْثِ اَسْتِ اَز اَبْنِ عَبَّاسِ وَابْنِ الزَّیْرِ وَغَیْرِهِمَا رَوَاهُ الْخَمِیْسَةُ اَلَا التَّرْمِذِیُّ
 یَعْنِی اَحْمَدَ وَابُو دَاوُدَ وَنَسَائِی وَابْنِ مَاجَهٗ وَحَاکِمُ نِیْزَ وَصَحِّحَهُ عَلِیُّ بِنِ اَسَدِیْنِ وَابْنُ حَزْمَهٗ حَدِیْثِ دَلِیْلِ سَتِ بَرِیْکَ نَازِ جَمْعَهٗ بَعْدَ نَازِ عِیْدِ
 رَخَصَتْ سَتِ وَفَعْلٌ وَتَرْکٌ وَیِی هَرِ دُو جَائِزِ سَتِ وَخَاصَّ سَتِ بَکَسِی کَ نَازِ عِیْدِ گَزَارِدَهٗ سَتِ کَ کَسِی کَ اَنَزَارِ گَزَارِدَهٗ وَبَا یْنِ رَفِیْهٗ سَتِ عَمَّا
 مَکْرُوْدِ حَقِّ اَدَامِ وَسَنَدِ کَسِ کَ هَمْرَاهُ زُو بَاشَدَنَدُ وَشَا فَعِی وَجَاعَتِی وَدِکَرِ بَا یْنِ رَفْتَهٗ کَ رَخَصَتْ نَعِیْسَتِ بَا یْنِ حِجَّتِ کَ دَلِیْلِ وَجُوْشِ عَامِ سَتِ مَرْجِهٗ اَیَامِ رَا
 وَاحَادِیْثِ وَآثَارِ مَکْرُوْدَهٗ مَقْیُوْدِ تَخْصِیْصِ اَوْ نِیْسَتِ زِیْرَا کَ دَر اَسَانِیْدِشْ مَقَالِ سَتِ گَوِیْمُ حَدِیْثِ زَیْدِ بِنِ اَرْقَمِ رَا بِنِ خَزِیْمَهٗ تَشْحِیْجِ کَر دَهٗ وَغَیْرِی
 دَر اَنِ طَعْنِ نَمُوْدَهٗ اَیْسِ صَالِحِ تَخْصِیْصِ بَاشَدَ زِیْرَا کَ مَخْصُوْصِ مِی شُوْدَ عَامَ بَا حَادِ وَنَدِیْبِ عَطَا سَقُوْطِ فَرَضِ اَوْ سَتِ اَز هَمَانِ اَنِ حَظْمِ قَوْلِ وَی
 مِّنْ شَاءَ اَنْ یُصَلِّی فَلَیْصِلْ وَیَفْعَلْ اَبْنُ الزَّیْبِرِ کَ دَر اَیْمِ خِلَافَتِ خُوْدِ نَازِ عِیْدِ بَا جَمَاعَتِ رُو زِ جَمْعَهٗ گَزَارِدَ عَطَا گَوِیْدَ پَسِ تَرَمِیْمِ بَسُوْی جَمْعَهٗ

پس بیرون نیامدن الزمیر پس گذاریم جمعه را تنها و بودین عباس و طالع چون از آنجا آمدین قصه بوی گفتیم گفت اصحاب شسته یعنی فعل او بود حق
حسنت واقع شده و لیکن شوکانی گفته در سنن او شش مقال است و این مندر گفته این حدیث ثابت نیست زیرا که اباس ابن ارمه را وی وی از نیز مجمل
و نزوی نیز ساقط می شود فرض ظهر و گذارده نمی شود مگر عصر و ابو داود و از ابن الزمیر روایت کرده که وی گفت دو وعید است که مجتمع شد در یک روز
پس جمع کرده هر دو را و گذارو دو رکعت صبحدم و زیاده نکرد بر آن تا آنکه گذار و عصر را و برین اصل که جمعه اصل است در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی
صحت این قول است زیرا که چون وجوب اصل با امکان او ساقط شد بدل بالاولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بر آن یاکه در جمعه رخصت داد
و بنا بر ظاهر امر نفی نمود با تقدیر اسقاط جمعه از برای ظهر کما قاله الشارح المغربي و آید مذهب ابن الزمیر گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعد از خروج
ابن الزمیر برای نماز جمعه و این نص قاطع نیست در گذاردن وی ظهر را بخانه خود پس خرم باینکه مذهب ابن الزمیر سقوط ظهر است روز جمعه بر کسیکه
نماز عید گذارده است باین روایت غیر صحیح است بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود گذارده باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذارویم یعنی
ظهر را مشعر است بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیرا که جمعه جز بجاعت صحیح نیست
بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مروج است بلکه فرض اصلی همان ظهر است که شب پس از وفروض
شده و جمعه تا آخر است از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر اجماعا زیرا که این بدل است از وی و حقیقه صاحب سهل فی رساله

و عمر. ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل
بعد ها اربعاً چون گذارو یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل است بر شریعت چهار رکعت بعد جمعه
و ظاهر امر اگر چه وجوب است لیکن روایت مسلم از ابن الصلاح بلفظ من كان مصلياً بعد الجمعة فليصل اربعاً آنرا از وجوب برآورده و رواه ابو داود
و الترمذی ایضاً و گفت ترمذی این حدیث صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و مذهب استحقاق است که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت
و مگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال است بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل است از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت بر آن
آن در مسجد نبوی گفت و کان صلی الله علیه وسلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین منها و امر من صلاها ان یصلی بعداً اربعاً قال
شیخنا ان یمیتح ان صلی فی المسجد صلی اربعاً و ان صلی فی بیته صلی رکعتین در سبیل غنیه و علی بن ابدال الاحادیث و ابو داود و از ابن عمر آورده
که چون مسجد میگذازد چهار رکعت میگذازد و چون بخانه خود میگذازد دو رکعت میگذازد و در صحیحین است از ابن عمر که آنحضرت میگذازد بعد جمعه دو رکعت و خانه خود
آنحضرت می گفت در بعد جمعه نیز اختلاف است در پیش شافعی دو رکعت است و نزد ابو حنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است تنهی
گویم و نزد صاحبین شش اول چهار است و در شرح سفر السعاده گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حد
گفته شد و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت قتی که برگردد و در روایت ابو داود اگر گذارد دو رکعت در
پس از آن بیاید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میگذازد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم
و باین قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذازد
روز جمعه دو رکعت و خانه خود و در روایتی چون بر می گشت از جمعه میگذازد در خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذازد دو رکعت بعد از جمعه و اطاعت میکرد در آنها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذازد

این را و اما شش رکعت پس ابو داود و ترمذی از عطاء آورده که دید این عمر را که گذارد و بعد از آن دو رکعت بیشتر گذارد و بعد از آن چهار رکعت و در روا
 آمده که بود این عمر چون میگذارد جمعه را یک پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس بیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بدین می بود
 میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را از این حال گفت بود در رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم که میکرد آنرا گفته اند این پیشتر رفتن این عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دیگر
 نگذارد و تا تکلم نکند بایرون نزد و این حکم در جمیع نماز با جاریست و فصل کردن بکمان بمنزله خروج است یا تکلم و فرق میان مکة و مدینه تقدیم
 نماز و اقل و رفتن بخانه و رفتن بجهت آن باشد و الله اعلم که خانه ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکة مسافر بودند و منزل
 پس شرق بکمان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شرح مشکوٰۃ گفته اند که گذاردن بلکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جایز است در و
 آنچه مکره است و جایز نیست و غیره و می چنانچه نماز و اوقات کراهت در اینجا مکره نیست و در غیر آن مکره ترمذی گوید روایت کرده شده است
 از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پیشتر چهار رکعت انتهی و رواة مشکوٰۃ و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی ابی عقیله
 کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعد از آن گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه
 چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك بنده این مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبیه بن ابی مالک
 انقرطی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت
 مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنين ثم یصلی یا کتب ثم یصمت
 و صحیح مسلم از ابی هریره که من غشلت ثم اتی الجمعة فصلی یا قدر که ثم الصمت نیز ناظر دست پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی و جمع جوامع
 از ابی هریره آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعاً و بعد از اربعاً و راه ابن النجار و در سواهب لدنیه مذکور است بعضی گفت اند
 که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابوسلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه
 و هم در سواهب لدنیه میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود این عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه
 و بعد از جمعه دو رکعت و خانه خود می گفت که بچنین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و این حدیث احتجاج کرده است امام نووی و خلاصة
 بر اثبات سنت جمعه پیش از نوبی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هیچ بطلان
 که گذاردن دو رکعت است بعد از نماز جمعه در خانه نه مجموع گذاردن قبل الجمعة و بعد از بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد
 بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبه می شد و بعد از نوبی نماز جمعه پس گذاردن
 نماز پیش از جمعه بخیالش ندارد پس آن تنقل مطلق باشد سنت جمعه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعاده گفته حصول یقین بر آنست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم متصل زوال و اثبات آن یکدیگر که پیش از نوبی در خانه نماز می کرده باشد مشکل است و در شرح ابن النعمان می گوید
 که خروج آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از زوال بود پس جائز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و می گوید واجب است حکم کردن بوقت
 این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این
 ساعتی است که کشاده می شود در وی در بای آسمان الحدیث و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال
 چنانکه مؤذن بلکه اعتماد مؤذن و دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعظام میکردند و او را دخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

آمده است که اعلام میکردند و از او برآمدن وقت تا اذان می گفت انتهى اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعة میکند نفی نمازی است که در جمعه باشد گویند مقصود اصلی اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت نظر است پس چرا سنت جمعه نباشد و الله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد اذان حدیث آورده و در رکعت بعد الجمعة را گفته و در صلوة قبل الجمعة حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استواری ظهر جمعه است تا دلیلی بر خلاف آن دلالت نکند زیرا که جمعه بدل نظر است و چون اهتمام و عنایت وی بذكر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود و در صریح حدیث در آن تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد از رکعت قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت انتهى و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر نظر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در نظر بود کما لا یخفی بالجمعة جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و با آنکه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیّت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم یا من صلوة مفروضة الا و بین یدیهما رکعتان قال تعجب الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علما در پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهى کلام شیخ الهادی رحمه الله تعالی گویند هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ است زیرا که آنچه از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از آن صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی است آری روایات مذکوره اقتضای جواز آن میکنند و ما بر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت اوست بالخصوص و هو کماتری و اقوال افعال حساب را در تشریح چیزی دخل نیست اصل حدان و ورود و خصوص است از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس انکار مصنف یعنی صاحب سفر السعادة از روایت علما درین امر خاصه بر جای خود و دلیل غایت استقرای اوست و الله اعلم بالصواب و سخن ابی یزید السائب بن یزید اللندی صحابی ضعیفست پیدا شد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد شمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر بود و هفت سال روایت میکند از پیغمبر و فلیل الحديث است عمر بن الخطاب او را بر سق بن مدینه عامل کرده بود و مات سنه ثمانین و قبل سنه و ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدينة علی قول روی عنه الزهیری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاوية قال له اذا اصلحت الجمعة فلا تصلحها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تنکلم او تخرجهم بدستیکه گفت او را معاویه چون گذاردی جمع را پس وصل کن آنرا نمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برائی از مسجد فات پس بدستیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بذلك آن لا نوصل صلوة بصلوة حتی تنکلم او تخرجهم امر کرد ما را باینکه نیامیزیم نمازی را بخمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برائیم و این حکم در جمیع نمازها جاری است و درین باب است از ابن عمر موقوفاً و از عصمه مرفوعاً رواه الطبرانی بسند ضعیف رواه مسلم و درین حدیث مشهور فصل نافله است از فرضیه و وصل نکردن آن بدان و ظاهر نمی تحریم است و خاص نیست بجمعه اگر چه راوی تخصیص کرد آنرا بذكر نماز جمعه و حکمت در آن گفته اند که عدم اشتباه فرض است بنا فاعل و وارد شده که این بلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب است تحویل برای نافله از موضع فرضیه و افضل تحول است بسوی خانه خود زیرا که کردن نافله در بیوت افضل است و رنه در جایی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود است ابوداود

از حدیث ابو هریره آورده مرفوعاً آیا عاجز می آید یکی از شما از یکدیگر متقدم شود یا متاخر از یکدیگر یا از شمال خود و نماز یعنی سجده و تضرع نکند و آنرا
 ابو داود و گفت بخاری و صحیح خود و دیگر عن ابی هریره یرفعه لا یلتقطع الامام فی مکان و لم یصنع انتی و عن ابی هریره رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قد دلّه هر که غسل کند بستر باید جمع را
 پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او و نماز نافله است و بعضی آنرا بر سنت جمعه حمل کرده اند و علمای راست قبل از جمعه سخت
 و قوی آنرا منکر شده و تفصیلش در شرح سفر السعادة مذکور است ثم انصبت حتی یفرغ الامام من خطبته بستر خاموش ماند
 تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود انصت از انصت است و هو السکوت و این غیر اجتماع است زیرا که اجتماع اصغاست برای سماع چیز است
 و لذا حق تعالی گفته فاستمعوا له و انصتوا و گذشت کلام در آنکه انصت واجب است بانه و در وی دلالت است بر آنکه نهی از کلام
 در وقت خطبه است نه بعد فراغ از آن و اگر چه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از آن کما دلالت علیه حتی یفرغ الامام بستر بگذارد نماز
 جمعه با امام غفر له ما بین و بین الجمعة الاخری و فضل ثلاثه ایام از مزیده شود برای او چیزی که میان او و میان جمعه
 دیگر است از کثرت آن و زیادتی سه روز و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بدو مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر
 افزائیده می شود تا ده شود و مغفور کبار اند یا صغائر جمهور بر آنند که صغائر اند زیرا که کبار بدون ثوبه بخشیده نمی شوند و فضل برض و ب
 هر دو روایت است و راه مسلم در وی دلالت است بر آنکه لابد است در این از اجزای نماز را از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم است
 من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة و ازین روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون است چنانکه مذکور است
 ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذاهب امام احمد نیز استحباب است و در ولایتی واجب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در مذاهب مالک
 و بعضی از حنابل و واجب است و باین رفته است شوکانی رح و بران اوله صحیح راجحه قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ هم
 در شرح سفر السعادة در آن کلام کرده امام مذاهب حنفیه را ترجیح داده و لیکن انصت در آن بعد جمع مجموع احادیث آورده و درین باب
 قول بوجوب است و تقدیر مصفی درین مقام این است که حفاظ حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما حضرت عایشه رضی الله عنها استحباب غسل جمعه روایت کرده اند و علمای
 صحابه و تابعین برین استحباب است پس قضا در حدیث و جوب و استحباب یکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیث و جوب منسوخ باشد
 بحديث استحباب و همین است میل ابن عباس باین است که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله اعلم مسئله
 غسل از سنن پیوسته است در حق کسی که حاضر شود و جمع را و از سنن آداب است در حق کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول پس بحديث
 اذا جاء أحدکم الجمعة فلیغتسل و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حل مطلق برین مقید و اما ثانی پس بحديث یحیی بن حنبل
 ان ینظف یوما من سبعة ایام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بمعنی مامور باشد و باین تفصیل که در ویم خلاف در میان دو قول فقها
 برخاست و دلیل هر یکی را محل می باشد و همچنین است قضای این بنده ضعیف در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند
 بوجهی که باین غسل نماز جمعه نمی تواند خواند سنت او باشد یا نه پس میگویم که سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد است
 و کلام درین مسئله در باب غسل گذشت و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ذکر یوم الجمعة فقال فیہ ساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یا سأل الله عز وجل شیئا الا اعطاه اياه
 بدستیکه رسول خدا ذکر کرد روز جمعه را پس هر مود در روز جمعه ساعتی است موافق نیفتد یعنی دنیا بدو را بنده مسلمان را حالیکه بپایانده نماز کند

مراد نماز دعاست سوال میکند خدا را در آن ساعت چیزی را که حرام و نامرضی نباشد مگر آنکه بد خدا می توانی آن بنده را آن چیز و اشارت می یابی بقلوبها
 و اشاره کرد آنحضرت بدست خود که اذان کی آن ساعت مفهم شود و درین حدیث ابهام ساعت است و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که مقیم است
 و ملتبس با کاران و نه معنی حال قیام فقط و این جمله ثابت است در روایت جماعتی از حفاظ و ساقط است در روایت دیگران و محلی است از بعضی علما که امر
 میگرداند و حدیثی از حدیث گویا است که کمال کرده نماز را درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت که است نماز است و همچنین چون از وقت جلوس
 خطیب بنبر باشد تا انصراف می نماید و کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة است و منتظر صلوة در صلوة است کما ثبت فی الحدیث بقول
 قائم یصلی درین حدیث از قبیل محلی از تشبیه باشد زیرا که انتظار کننده نماز همچو مصلی است یا از باب اطلاق مسبب است بر سبب زیرا که انتظار صلوة
 سبب است برای القیام صلوة و مشیر آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار البنی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مشیر بعضی روایات اند و اما
 بیضیت اشاره پس این است که نماز انگشت خود را بر بطن وسطی و از خصریان کرد و گفت آن و سوال در اینجا مطلق وارد شده و در این ماج
 مفید آمده مالم یسأل الله انما و عند احمد مالم یسأل انما اوقطیعة رحم متفق علیها سیوطی در نور اللعمه فی خصائص النسخ گفته اختلاف
 کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعد این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید و فی روایة مسلم
 و هی سعة خفيفة و آن ساعت اجابت که در روز جمعه است ساعتی نازک است و سفر السعادة گفته علماء را یعنی از صحابه و تابعین
 و من بعدهم درین ساعت خلاف است بر دو قول بعضی میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوع شد و هم و آن
 صحیح است باقی است و در تعیین وقت آن خلاف است که در وقتی معین است از روز جمعه یا از وقتی معین نیست و کسانی که می گویند وقت
 آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتهی گویم و در اینجا دو قول است یکی آن ساعت را بهم گذارسته اند و روز جمعه
 بهجوش قدر در عشره اخیره رمضان چنانکه ابن خزمه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که
 فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب جبار آورده که اگر یکی قیمت کند جمعه را بر جمعه
 متعدد و هر آینه بیاید آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین دعا کند و در جمعه دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوف
 شود و تمامه نماز را و اگر تمامه روز یک جمعه متصرف باشد و مشغول شود نیز در باید و سبب است اکثر دعا در روز جمعه بامید آنکه موافق ساعت اجابت
 افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و اما مغازی گفته
 که این شبها قوال است و جزم باین عساکر و غیره و محب طبری گفته از هر معین است و **و عمر** الخیرة عامر بن عبد الله بن حنیس
 عن ابيه بنضم باو سکون ابن ابی موسی الاشعری از تابعین است سماعت دارد از پدر خود و علی و ابن عمر و غیره قال گفت ابو موسی
 اشعری سمعت رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هی صابیت
 ان یجلس الامام الی ان یقضى الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز طبعی از جلوس نشستن میان خطبه
 مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر باشد و الله اعلم و رواة مسلم و ابوداود و ابن کثیر از ان یازده وجه است که صاحب
 سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی بن ابی حمزه البیهقی و ابن ابی شیبہ و ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر
 و محب طبری گفته اصح الاحادیث فیما حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال فیما قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مراد استیجاب جمیع وقت معین
 نیست بلکه می باشد در انشای این وقت بقوله یقللها و قوله خفيفة و فائز ذکر وقت انتقال اوست در ان پس از آنکه می فرماید و ابتدای خطبه است مثلاً

و انتهایی می نماز است انتهی قول دوم مروی از ابوهریره است که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب و لیکن در سنن ابی حنبله است و او ضعیف است و این را جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان است روایت کرده و این عساکرین را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابوهریره هم بطریق دیگر روایت کرده و این قول از حسن بصری و غیره هم نیز آنرا حکایت کرده و حال این روایت نیز در ضعیف مثل روایت اول است قول سوم عند الزوال است و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقول است و روایه عبد الرزاق و ابن المنذر قول چهارم گاهی است که مؤذن شروع کند در اذان جمعه و این از عایشه مروی است از جابر ابن المنذر قول پنجم آن زمان است که نماز جمعه میگزارند و این را ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله بن عمرو و ابن عوف از یزید مرفوعا روایت کرده اند و کثیر بن عبد الله ضعیف است و در روایت بهیقی این قول را در شعب الایمان روایت کرده و ابن شیبہ از ابوهریره آورده و سنن ابی حنبله قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردید و جب تا مقدار یک گز شود و این را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناده قوی از ابی ذر روایت کرده قول هشتم آخر ساعتی است اندوز در سفر السعاده گفته این قول بیشتر صحابه و تابعین است انتهی و این را ابو داود و نسائی و حاکم باسناده حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعا و مالک ابن خزیه و ابن حبان و صاحب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قول نهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ می از نماز و این را ابن جریر از شعبی و از ابی بردیه بن ابی موسی آورده و گفته که ابن عمر استصواب آن کرده قول دهم ساعت سوم است از آخر روز جمعه و این را صاحب معنی حکایت کرده و در سنن امام احمد نیز از ابی هریره مرفوعا آمده و لیکن اسناد وی ضعیف است و در اتصال می سخن است و علی بن طلحه که از ابوهریره روایت آن کرده گویند که او از ابی هریره سماع نیست قول یازدهم همان است که در حدیث باب مذکور شده و در صحیح الدارقطنی آنه من قول ابی بردیه و ترجیح داد و دارقطنی این معنی را که آن قول ابی بردیه است نه قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب داده اند ازین باینکه این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتهاد را تعیین اوقات عبادات مسخر نیست و یاتی ما علیه به الدارقطنی قریبا و فی حدیث ابی یوسف عبد الله بن سلام از ابی قینقاع هر اسکی از اولاد یوسف بن یعقوب النبی علیهما السلام و یکی از اجاب است و یکی از اناس است که گوایه و در رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای و سه بخت روی عنه ابناء یوسف و محمد و انس بن مالک غیر هم مرد در مدینه سنته ثلث و اربعین و سلام بخفیف لام است مبر و گفته نیست و در عرب سلام تخفیف جزوی عند ابن مساجه و لفظ وی این است از عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس انالنجذ فی کتاب الله یعنی التوراة فی الجمعة ساعة لا یدافقها عبد مسلم یصلی لیسال الله عزوجل فیها ما شاء الا قضی الله له حاجته قال عبد الله فاشاری رسول الله صلی الله علیه و سلم او بعض ساعة فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة قلت آتی ساعة ہی قال آخر ساعة من ساعات النهار قلت انها لیست ساعة صلوة قال ان العبد المؤمن اذا صلی ثم جلس للجلسة الا الصلوة فهو فی صلوة انتهی و جابر هندی ابی داود و النسائی آنها صاحبین صلوة العصر الی غروب الشمس که آن ساعت در میان نماز عصر و فرو رفتن آفتاب است آنها بفتح همزه مبتدا است و خبر وی قول او است و فی حدیث عبد الله بن مساجه و لفظ سفر السعاده درین مقام این است که از وقت عصر تا غروب آفتاب انتهی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعا و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعا و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعا روایت کرده اند و سنن ابی حنبله قول دهم در سفر السعاده گفته ارجح این اقوال دو قول است اول آنکه از جلوس امام است

بر منبر تمام شدن نماز و قول دوم آنکه بعد از عصر است و این قول اربع اقوال است انتهی و تصنف و رفع الباری نیز گوید که اربع اقوال این دو قول است و هر چه چنین دو قول است یا ضعیف الاستناد است یا موقوف که اسناد کرده قائل آن با جهاد خود بی سماع و توقیف لذا درین جانب زمین دو قول نقل کرده و باز اختلاف است سلف را که ازین دو قول اربع ترک کدام است بهقی و جماعه از علماء قول اول را اربع گفته اند بهقی گفت مسلم گوید حدیث ابی موسی صحیح ترین و جدیدترین چیزی است درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود و بجانب غیر وی و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع است و صحیح و در یکی از صحیحین واقع و طائفة دیگر ترجیح قول عبد الله بن سلام رفت و درج احمد بن حنبل نه القول روحی نه الترمذی و گفت که اعمد گفته اکثر احادیث درین جانب است و این عبد البر گوید که این اثبت چیزی است دین باب سعید بن منصور با سند صحیح آورده از ابی سلمه بن عبد الرحمن که در جمیع چند از صحابه مجتمع شدند و تذکره ساعت جمعه کردند پس ستر ستر ق شدند و اختلاف نکردند و در یکا این ساعت آخر ساعت است از روز جمعه و بر آنچه اسحق و غیره و اکثر ائمه این را ترجیح کرده اند و شافعی تخصیص کرده بر آن و تشکیک کرده اند که این ترجیح چیزی است که نیست در صحیح بر چیزی که در صحیح است و معروف از علوم حدیث و غیره باین است که آنچه صحیحین یا یکی ازین هر دو است مقدم است بر غیر و است و جوابش آنست که این تقدیم جالی است که حدیث صحیحین یا یکی ازین هر دو از معتقدات حفاظ نباشد یا صحیح حدیث ابو موسی که در مسلم است و معلول است با نقطه واضطراب اما اول پس باین جهت که از روایت محضره بن بکر است و تصریح کرده اند که وی از پدر خود سماعت ندارد پس بشرط مسلم نخواهد بود و اما ثانی پس باین جهت که اهل کوفه آنرا از ابی بزره غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو بزره کوفی است و اهل بلد او اعلم اند حدیث وی از بکر پس اگر نزد ابو بزره مرفوع می بود وقت نمی کردند آنرا بروی و لهذا جزم کرد و از قطنی که حساب وقت اوست پس این حدیث یعنی حدیث ابو موسی اگر چه در صحیح مسلم است و لیکن با وجود آن در اتصال سندش مقال است و از جمله آن ساعتی است که در احادیث مسلم اتفاقا و احیانا واقع شده و حفاظ آنرا انتقاد نوده اند و باین جانب است صاحب سفر السعاده نیز که تقدم و شیخ هم در ترجمه باین وقت چنانکه گفت گفت بند وضعیف عفا الله عنه تحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی می گاشت خادمه خود را تا انتظار کند و نگاه بانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتهی بلفظ و حافظ ابن القیم رح میان هر دو حدیث یعنی حدیث ابو موسی و این سلام جمع کرده باین طریق که اعتنای حضرت در یکی ازین دو وقت و سبقه الی هذا احمد بن حنبل رضی الله عنه و قد اختلف فیها علی اکثر من اربعین قولاً املیت فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کرده شده است درین ساعت اجابت که در روز جمعه است بر زیاده از چهل قول اما کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح صحیح البخاری که موسوم است بفتح الباری و این یازده قول که مذکور شد بنحیه آن اقوال است و قول دوازدهم آنکه وقتی است که اذان گوید مؤذن برای نماز یا دعا و ذکر کرد این را بعضی متأخرین نسبت کرده تخریج آنرا باین ابی شیبه از عایشه سینه دوم اول ساعت بعد طلوع شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرده و در احب طبری و شرحش چهاردهم نیز طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء یا نزد هم به از قول تا کشتن سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال و لیکن تا کشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی و النووی هفتم از زوال تا خروج امام مخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هجدهم از زوال تا غروب شمس حکاه الروافی عن الحسن و ذکره بعضی المتأخرین فی شرح البخاری نوزدهم نیز خروج امام مخطبه روایت کرد این را احمد بن زبویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی

بر روی گذشت که می غنود و درین وقت پس تنبیه کرد و اورا بهتم باین خروج امام تا اقامت نماز و این نیز منقول است از حسن بصری و از بعض تابعین شام است و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی و حج است تا فراغ از نماز و این را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه و یحیی و شرح سنه از ابن عباس آورده است و دوم نزد تافزین و نزد توفیک امام و نزد واقامت و این را بعضی علماء از عوف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده است و سوم نزد اذان و برآمدن امام و اقامت این ابن ابی شیبہ و ابن المنذر از ابی امام آورده است چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ و این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعاً آورده و اسنادش ضعیف است و پنجم تاریخین خطیب منبر و شروع در خطبه چگاه الغزالی فی الاحیاء است و ششم نزد جلیس امام بین الخطبتین چگاه الطیبی عن بعض شراح المصابیح است و هفتم نزد نزول امام از منبر و راه ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن المنذر با اسناد صحیح عن ابی هريرة و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اقامت الناس الی الصلوة است و هشتم هنگام قیام ناس و قیام امام و مقام خود و این را ابن المنذر از حسن بصری روایت و طبرانی حدیث مرفوعاً روایت کرده با سناد ضعیف است و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در وی نماز گذارد و چه نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده افضل اوقات است و هر چه پیش از وقت از اذان و خطبه و غیره بیاورد و مسائل و مقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت است سی و سوم در وقت غیبی است شمس که نصف و می ظاهر باشد و نصف و می غائب و این را طبرانی در اوسط و واقطنی در علل و بیهقی و شعب و فضائل اوقات از طریق زبیر بن بن الحسین بن علی سلام الله علیه جمیع روایت کرده گفت حدیث کرده ام را مراد مولا فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حدیث کرده ام را فاطمه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب پس بدانکه میگذشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه پیران اقبال میکرد برای عاتق آنکه غائب می شد آفتاب و در بعض روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال او این است آن اقوال که مصنف در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آنرا ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانکه نقل کرده شد و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن بر بعضی فرموده که این همه اقوال چنان نیست که جمیع جهات متخایر و متخالف باشند بلکه بسیاری از آن بیهیبتی است که متحد است با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب شامل است تمام آنوقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آنست و جز وی از آن بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث یقظله او در حدیث دیگر وی ساعت خفیفه چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت نزاع از نماز و قائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدا خطبه باشد و انتهای آن انتهای صلوة مثلاً کما تقدم مجملاً بسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده و قوی آن ساعت را در الوقت بنظر آتار و امارات اجابت در آن بقیاس و اجتهاد و خود و باین تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعاً و الله اعلم بالله المتقن

و حکایت ابن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصاً عدل جمعة گذشت سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه است و بعضی گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسته کس با امام و بعضی چار و بعضی بعضی و از روی و بعضی است و بعضی سی و بعضی چهل و بعضی پنجاه و بعضی هفتاد و بعضی جمع کثیر گفت اند و بعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه مصر جامع و بعضی بودن حمام و جامع با تعداد سکنه سلبه و همچنین دیگر حد و شرائط مثل بودن امام اعظم و غیره و این همه اقوال

غیر صالح احتجاج است شکیانی گفته نیست برین اقوال اثبات از علم و یافته نمی شود حرفی واحد از این در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت کند بر بودن این امور شروط صحیح جمعه یا فرضی از فقر النص آن باری کنی از ارکان آن انتفی و وی را بر هر درین باب رساله مستقلة است رواه الدارقطنی و مصنفی گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه بسبب یهود و اهل نصاری بران دلالت می نماید و بی در اکثر اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا یحقی از این مسعود نقل میکند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم جمع بالمدينة و کافوا الاربعةین رجلا و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و هلم جزا بیشتر می بودند از اربعین بدرجات بسیار و آیا وجود اربعین ضروری است در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری است و فی نظر زیر که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از آن آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس الغای وصف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شرایع بوده است و لهذا خدای تعالی فرمود و اذا ارأوا تحادداً أو ظهروا الآیه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غالباً خطب آنحضرت طویل نبود پس احتمال عود بی فصل در نماز یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر آنست که در وی اگر دون اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آنم شوند و اما فریما یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مدینه نمی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل مدینه در عرفه بودند ایشان را بجمعه نفرمودند و سفر اگر علت تختم در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اهل مدینه می تواند شد در حق اهل مدینه نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل مدینه را بر رجوع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در مدینه نیست و نه در مدینه و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود و ابنیه است و در عیالی و قریه قلیت متوطنان پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صد کس باشند یا زیاده و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس و عمل بالغ حُر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند و نشأ آن تحقق جماعه عظیمه است که در صورت تعدد جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر اجتماع و عظم ایشان و صفات نفسیه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر نشأ اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر مستمر بود و نشأ آن امرست بمقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرام علم و سایر نظائر مسلم و اثر حضرت علی که اربع الی الامام الخیر و محمول بر ندب تقدم والی در محل ولایت خود است الی قوله و اگر جمعه نه در اید نماز ظهر لازم شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز جمعه در عرفات و قوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند و انتهی باسناد ضعیف زیرا که در سند وی عبدالعزیز بن عبدالرحمن است و وی روایت میکند آنرا از ضعیف از عطاء و عبدالعزیز ضعیف است و ضعیف مختلق نسائی گفته عبدالعزیز بن لبس ثقیه و دارقطنی گفته منکر الحدیث و ابن جبان بخویش نمی کرد و احتجاج بوسی و بیعتی هم این حدیث را روایت کرده و بحاجه فصاحتها فوقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یحیی بمثلک و مدین باب حدیثهاست که نیست اصل برای آن و گفته عبداللح ثابت نیست و در حدیثی در سبل گفته اختلاف کرده اند علماء در نصابی که قائم شود بر آن جمعه پس فته اند بسوی و جوب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد عمر بن عبدالعزیز و شافعی و در بودن امام یکی از ایشان دو وجه است نزد شافعیه و مذاهب حنفیه آنست که منعقد می شود و بسته کس مع امام و این اقل عدد است و منعقد می شود و آن پس واجب نیست چون تمام نشود و این قدر و بسته لال کرده اند بقوله تعالی فاسعوا و گفته اند

خطاب جماعت راست بعد نماز اقل جمع است که اندک دلائل که در وجوب سعی بر جماعت برای جمعه بعد نماز را لا بد است از ندانی پس کسی
 باشند مع امام و نیست دلیل بر اشتراط زیاده برین قدر و اعتراض کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا با جماعت و قد
 صرح فی البحر بنزاد مناقض اوست قوله تعالى افئفموا الصلوة وانقوا النكوة زیرا که لازم نمی آید ازین ایتمای زکوة و در جماعت
 گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادت بی دلیل نمی باشد و نیست در اینجا دلیل بر تعیین عدد از کتاب و نه سنت و چون معلوم شد
 که نماز جمعه نمی باشد مگر با جماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی
 و دو کس اقل بایتم به الجماعة اند حدیث الاثنان جماعه پس تمام شود جمعه بدو کس در ظاهر و شارح ذکر کرده است خلاف و اقوال در کمیت عدد
 معتبر در نماز جمعه که شمارشش چهارده قول میسر و دلیل قاطع هر قول که بدان تثبیت کرده بود بر مدعی خود آورده که نیست ناهض
 از روی حجت بر شرطیت پست گفته و آنچه منقول است از حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است که در جمع کثیری گذارد و موقوف نبود بر عدد و معتبر
 جمعی است که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از آن در غیظ آیند و حاجان به کثرت رسند و صدقات
 مسرور شوند و آیه کریمه و ال است بر امر جماعت پس اگر وقت کند بر اقل آنچه دلائل که بر آن آیه کریمه دور نباشد قنلت و قد کتبتا رساله فی
 شروط الجمعة التي ذكرها و وسعنا فيها المقال والاستدلال سمينا باللمعة فی تحقیق شرائط الجمعة تهی گویم ارجح مذاهب درین باب مختار شوکاتی
 کما تقدم و باقی قیل و قال است پس **و عن** سمره بن جندب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه
 وسلم كان يستغفر للمؤمنين والمؤمنات في كل جمعة بدستیکه آنحضرت طلب آمرزشش میکرد برای مردان
 و زنان ایمان و در هر جمعه و در روی دلیل است بر شرطیت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن
 خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گویا که ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بر آن دلیل بوجوب است کما یفیده کان
 و غیر ایشان گفته اند که مندوب است و واجب نیست بنابر عدم دلیل و بوجوب شارح مغربی گفته و الاول اظهر و اه البزار باسناد
 لدنیر که وی گفت نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه و سلم مگر بهین بناد و در سندش یوسف بن خالد بستی است و اضعیف است
 و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مگر زیادت و للمسلمین و المسلمات **و عن** جابر بن سمیع رضي الله عنه ان النبي
 صلى الله عليه وسلم كان في الخطبة يقرأ آيات من القرآن يذكر الناس بدستیکه بود آنحضرت میخواند
 در خطبه آیتی چند از قرآن تذکیر میکرد مردم را و قواعد اسلام و محبت دین بایشان تعلیم می فرمود و تذکیر موت و تزهید در دنیا و ترغیب
 در آخرت و عظمی نمود رواه ابوداؤد و اصله فی مسلم اصل این حدیث و مسلم است گو یا مروی حدیث ام هشام بنت عمار است
 و در روی این است که وی سوره ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در هر جمعه بر منبر میخواند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط
 حدیث علی بن رضی الله عنه و لفظ وی این است که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش محمد بن
 و بقیه رجال می یوثق و اندونیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خواند در خطبه آخر سوره نصر
 پس بجنبش درآمد منبر و دوباره در سندش دو کس ضعیف اند **و عن** طایق بن شهاب رضي الله عنه صحابی کوفی است
 بن عبد شمس احسی بجلی دریافت جاہلیت را و بد آنحضرت را و شنید از وی مگر نادر و غیر آن در خلافت شصتین سی و سه ایسی که چهار غزو
 و سیزده و مرد و در سده هشتاد و دو و یا هشتاد و سه روایت دارد از ابوبکر و عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال الجماعة واجب على كل مسلم في كل صلاة في كل وقت من اوقات الصلاة في كل جماعة من جماعات المسلمين
وجميع في جماعة درست في حجة الله المأثرة المستترة في معنى كبره است في لفظي اين ماكه جماعة ونوعه انتم من جمعة
وانحضرت صلى الله عليه وسلم خلفا في ذي الحجة من جمعة ميكروند من بلدان وواحدة في كروند دين باب بر ايل مدو بلكه جمعة وجمعة
الشان ورايل بدو قائم نمی شد پس از اینجا قریباً بعد قرن و عشرين بعد عصر ضعیف شد که جمعة را جماعت و تمدن شرط است و انحضرت فرمود که جمعة
واجب است بر جمعة کس نری که به جمعة کس قریباً تقری می شود و در هر روز واجب است بر هر قریه و این مثل بزی است که گفته می شود و حق
دی جماعت پس کلامه که این قدر حاصل شود جمعة واجب گردد و هر که از ان خلف و در درگاه کار باشد انقیاد می نماید لیکن این حدیث که جمعة واجب
بر هر قریه که مدوی امام باشد اگر چه همین چهار کس بود و در وادی و اگر چه باشند از کس و جماعت ایشان امام بود و بعضی و این حدیث این را
روایت کرده اند و گفته اند که ضعیف است و منقطع نیز است لایعنی از بعد از چهار کس که جمعة واجب نیست مگر آنکه یکی از آن کس
حاکم و تصرف کسی است و امر آقا دوم زن و صبی سوم کودک نابالغ از جمعت هر کس که در جمعة مدوی و هر کس که چهارم یا بیست و پنج
و نواتی و ظاهر این بقایا فرضیت ازینا بدیع و ترتیب واقع شده و شرح فی سفر السعادة و گفته شرطه واجب جمعة بعد از مدوی و در هر قریه ای
بلوغ و عقل و ذکرت و خیریت و اقامت و محبت و سلامت همین در خلیف است پس جمعة در زمان فرستادن و در زمان و در زمان و در زمان
بندها که در مکه یا در سفران و در تندرستان و در بهار ان و در بر کوران و در سنگان و در هر کس که از ادای نماز جمعة پیش از شب منفرج خود
تواند رسید جمعة مدوی واجب بود و بعد از ان ابو حنیفة و غیره آمده است در حدیثه الحجة مدوی که اوله اللیل آخره النحر یعنی از نحر
این حدیث را ترمذی و احمد و ضعیف کرده اند و او را شواهد است از حدیث ابی طلحة و در حدیثه البیهقی و در حدیثه طبرانی آمده که جمعة واجب است
بر هر کس که راه یا در سوی دی رواد این مائة عن جابر و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلاً همین بیان مسافتی است که اگر کسی در راه
جمعة داشته باشد رواد ابو داود و قال لم یسمع طارق بن شهاب من النبي صلى الله عليه وسلم ان يترك الجمعة
این ابو داود و گفت تشبه طارق را وی این حدیث از انحضرت صلی الله علیه و سلم و لفظ ابو داود و این حدیث طارق قد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
و در حدیثه که این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از انحضرت و گفت مصنف در تلخیص صحیح غیر واحد و رواد فی شرح المستدرک و لفظ انحضرت
عن رجل من بني وائل و لم یسمع من اوصاف انست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب است از حدیث ثیم و اری و این حدیث
و در حدیثه البیهقی و در حدیث ثیم چهار را وی ضعیف اند قال ابن القطان و در جمیع الروايات التي تدعي ان جمعة يوم الجمعة
ضعف الدارقطني و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده پس علی مسافر جمعة و نیز در حدیث ابو هريرة است هر فرعون
نمى لا يجمع عليهم المرأة والمسافر والعبد والصبي و اهل البادية و آخره العقيلة و الحاكم ايضا باسناده ضعيف و حسن این حدیث
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على مسافر جمعة و نیست بر مسافر جمعة و این حدیث
این است که مسافر زمانی شود و وارد چنان است که جمعة بر کسی است که نداشتند و کانی حدیث ابن عمر عند طبرانی و او را اختلاف دارند که جمعة از
اول است یا از ان خطبه مختار اول است و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان انحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود و او را طبرانی
فی الاوسط باسناده ضعيف مصنف در تلخیص ضعیف و می ذکر کرده و در جمیع بیان نموده و از جمیع احادیث معلوم می شود

کرده است این را بخاری با سند دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حمزة که صحابی صغیر است و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک چست از وجوه صلوات خوف و مدلولی مطابق ظاهر قرآن است قال تعالی وَلَنُثَبِّتَنَّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ لَعَلَّهُمْ يَصَلُّونَ أَفَلَا يَصْلَوْنَ أَمْ عَظُمَ عَلَيْكَ وَابْنِ کَیْفِیتِ اقرب است بموافقت معتاد از صلوات زیرا که در وی تقلیل افعال سنا و بیهی صلوته و متابعت امام و باین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعد هم و مالک شافعی و درین وجه هر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذرانده و بعضی دیگر تنها و لیکن در وقت صلوته آنحضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوته آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر حجت قبله باشد و این در نماز ثنائی است پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند و تشدید اول و تمام کند طائفه رکعت ثالث را و همچنین در رباعی اگر گوئیم که نماز خوف گذرانده میشود در حضر انتظار کند و تشدید و اما این منتهی نیست و حکم امامی که میر است از این حدیث که در فی سبیل و عن ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل یحیی گفت این عمر و ابوبکر و عماره آنحضرت بجانب نجد قبل کسیر قاف و فتح موحده بمعنی همت و بخت بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری است اعلای تمامه و بین و افضل عراق و شام و مراد اینجا عراق است نه نجد بین و بمعنی راه و روش هم آید فوازینا العدو فصافقتنا ههرا پس ما شدیم دشمن را و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان و ازینا بزا و مشتاة تخمیه بمعنی قابله و انکار کرد و جوهری که و ازین گفت شود بلکه ازین بهمه بعد وی گفت و لیکن محتمل که و ازین ازان باشد اما همزه را با و بدل کردند فقاهر رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی بنا پس ایستاد رسول خدا و نماز گذارد با ما در مغازی بخاری است که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی بنا بلام است مصنف در فتح الباری گفته ای لا بجلنا و ذکر کرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی است بفعل مضارع فقامت طائفة معه و اقبل طائفة علی العدو رکع من رکع معه و سجد سجد تبین و نماز گذارد با ما پس ایستاد و گروهی با آنحضرت و روا و بود گروهی دیگر بر شومنا و رکوع کرد با آن طائفة که با وی بودند و سجد کرد و سجد شمر انصهر فوامکان الطائفة التي لم تصل یستر گشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاشتند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاءوا فکع بهم رکعة و سجد سجد تبین شمر سلم پس آمدند آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجد کرد و سجد به ستر سلام داد فقاهر کل واحد منهم فکع لنفسه رکعة و سجد سجد تبین پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد و آنحضرت برای خود یک رکعت و سجد کرد و سجد پس لالت کرد و این حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند بر رسول خدا در یک رکعت و گذاردند برای خود و دیگر رکعت تنها و این مذہب ابو حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفی است بنص تیر آن و پوشیده نمائند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت است و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذہب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوته خوف جائز است و اندک گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و با طائفه دوم یک رکعت و مذہب امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول و بی سجا و لا اکتفی فیهم کذا قال و گفته اند توانم که اثبات آن در حضر بقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص است بسفر متفق علیه در صنفی زیر کریمه فان ختم فرجها لا اوزکبنا الاية و لا اذ اصبر ثم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا الاية و اذا اکتفی فیهم فاقمت لهم

الایة اوله و قید مذکور شد سفر و خوف و مذمب جمهور فقها آنست که نماز سفر دیگرست و آنرا خوف شرط نیست و نماز خوف دیگرست و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیت بقرار و ادبشان یکی از دو وجه تواند بود و یا اینست که قید سفر اتفاقی است و آیت در نماز خوف وارد نشد و قصر در اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره می توان گذارد و بجای سجود و رکوع ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است نزدیک من و اوافق است بسایق آیت که در خوف واقع است باتفاق و آنجا قید خوف ذکر کرده نشد بحسب اعتماد بر قید سابق و ذکر سفر در اینجا بحسب آنست که غالباً این صورت در دارالاسلام واقع نمی شود پس غالباً مقرون بسفر خواهد بود یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانی ساختن نماز چهار گانی است و بهمین وجه میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یعلی بن امیه سوال کرد از حضرت عمر پس گفت خدای تعالی **أَنْ تَقْصُرَ فَمِنْ الصَّلَاةِ أَنْ خِفْتُمْ أَنْ تَفْتِكَ كُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا** و مردمان این شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته و فقیر میگویم این استدلال مدخل است زیرا که ما میگوییم معنی جواب آنست که قصر مسافر شرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدای تعالی و بهمینست توجیه قول ابن عمر که گذشت و الله اعلم و آیه دوم منطبق می شود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر رفیع روی عدد و یا بستند بعد از آن دیگر بار تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد ایستند و این نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ذات الرقاع بر روایت جابر بن عبد الله دیگر آنکه با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از آن برکت دوم ستاده شود این طائفه در نشانی قیام امام رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد شوند و طائفه دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریا بند و چون امام تشهد مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ذات الرقاع بر روایت صالح بن خوات عن رجل من راصدتها هم میتوان بود و الله اعلم و قید اذ كنت فیهم و حمل سلاح و حذر اتفاقی است بلجام و قال اتفاقان خفتم الخ و درین آیت دلیل است بر آنکه در حال سابقه نماز واجب می شود و بهمینست مذمب شافعی و نزدیک ابو حنیفه و حالت مسابقت و شکی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت امکان و خوف بحديث خندق انتهى و اللفظ للبخاری این لفظ بخاری است و در جواب کتب فقهیه با جمعی از مجتهدین آمده باختلاف الفاظ و عبارات مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر و درین حدیث و محتمل است که آنها تمام کردند نماز را در حالت واحده و محتمل که علی تعاقب تمام کرده باشند و هو المرجح من حیث المعنی و الا لازم آید تفسیر حراست مطلوبه و افزای امام تنها و مرجح اوست روایت ابو داود از حدیث ابن مسعود و بلفظ ثم سلم فقام هو لا یعنی طائفه دوم فصلوا الانفسهم رکعتهم سلموا ثم ذهبوا و رجع اولئك الى مقامهم فصلوا الانفسهم رکعتهم سلموا انتهى و اطلاق کرده می شود لفظ طائفه بر قلیل و کثیر تا آنکه بر یک کس نیز پس اگر سه کس باشند جائز است امام را که بیک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست گمارد و بعد وی با امام بگذارد و این اقل چیزی است که حاصل می شود بدان جماعت و ظاهر حدیث در آنست که طائفه ثانیه مولات کرد در میان هر دو رکعت خود پست آمد طائفه اولی بعد از وی و باین کیفیت رفته است ابو حنیفه و محمد و در روایت ابو یوسف و عن جابر رضي الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلى الله

عليه وسلم صلوة الخوف فصنفنا صفتين صفت رسول الله والعدو بيننا وبين القبلة ما نضرم
هماء آنحضرت نماز خوف را پس صفت بستیم دو صفت یکی در پس آنحضرت و دشمن میان ما و میان قبله بود و فائده این قید معلوم خواهد شد

فکبر الشیخ صلے الله علیه وسلم وکبرنا جميعاً پس تکبیر بر آورد و آنحضرت و تکبیر بر آوردیم ما همه متحد کع فو کعنا جميعاً پس برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما همه نیز تا اینجا آنحضرت و ما موافق بودیم سر را بخدر با السجود و الصفی الذي یلیه و قام الصفی المؤخر فی فخر العدو و بستر فرو رفت بنشیند آنحضرت برای سجده و صفی پیش که متصل بود او را و ایستاد صفی پایان در مقابل و ثمنان برابر ایشان فلما قضی السجود قام الصفی الذي یلیه پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را با ایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی سر برداشتند از سجده فذلک الحدیث پس ذکر کرد جابر تمام حدیث را که پایان اقتادند صفی پسین برای سجده بستر برخاستند از سجده و پیش رفت صفی پسین پس رفت صفی پیشین بستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه و برداشت آنحضرت سر خود از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما همه نیز بستر را خدر کرد آنحضرت برای سجده و صفی که متصل بود آنحضرت را از صفی که مؤخر بود و در رکعت اولی و ایستاده ماند صفی پسین در مقابل و ثمنان پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و صفی که متصل بود او را سر برداشتند صفی پسین برای سجده پس سجده کردند بستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه گفت جابر چنانکه می کنند این حراس شما با امرای خود انتهی لفظ مسلم و این طریق دیگرست برای نماز خوف یعنی باختلاف زمان و صلاح دید حراس و نگا داشت از عدد و چون عدد در بخا و مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله نبودند احتیاج بفرستادن جماعت با نظرف نشد و فی روایة و در روایتی ست نزو مسلم از حدیث جابر و در آن تعیین قومی ست که محاربه کردند با آنها و لفظ وی این ست غزا کردیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم قومی را از جنبه پس قتل کردند ما را قتل شدید پس چون گذاریم ظهر را گفتند مشرکان اگر حمله کنیم بر ایشان حمله واحد هر آینه اقطاع کنیم و پاره پاره نماییم ایشان را پس خبر کرد جبرئیل علیه السلام رسول خدا را پس ذکر کرد این را آنحضرت با و گفتند مشرکان بد رستی که اینک می آید ایشان را نازی که دوست ترست بسوی ایشان از نماز اول و در روایتی از اولاد و در روایتی از ابناء او مال پس هر گاه که حاضر شد عصر شرع سجده و سجده معه الصفی الاول فلما قاموا بسجدة الصفی الثاني شرعوا بآخر الصفی الاول و تقدّم الصفی الثاني بستر سجده کرد آنحضرت و سجده کرد با و صفی اقل پس هر گاه که ایستادند سجده کرد و صفی دوم بستر پس رفت صفی اول و پیش رفت صفی دوم و این تقدیم و تاخیر و تعبیر مکان و اصطافات برای آن بود تا فضیلت صفی اول هر دو طائفه را حاصل شود و اهل صفی دوم که اهل صفی باز پسین اند و سجده رکعت دوم را با آنحضرت دریا بند چنانکه اهل صفی اول دو سجده رکعت اول با وی دریافتند پس در فضیلت صفی اول و فضیلت سجده برابر آنحضرت همه مساوی باشند و این غایت عدل ست از آنحضرت و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت از صحابه و ذکر مسئله و ذکر کرد و درین روایت هم مانند روایت اول بقیه حدیث را و آن این ست که گفت جابر پس ایستادند در مقام اول پس تکبیر گفت رسول خدا و تکبیر گفتیم ما و رکوع کرد و رکوع کردیم پس بستر سجده کرد و سجده کرد با وی صفی اول و ایستاد صفی ثانی پس چون سجده دیگر کرد و جلسه کردند همگنان و فی آخر خرج و در آخرین روایت آنست شرعاً صلے الله علیه وسلم و سلمنا جميعاً بستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه و این کیفیت نه موافق ظاهر آیت ست و نه موافق روایت صالح بن خوات و نه مطابق روایت ابن عمر پس توان گفت که این نماز مختلف بصفاقت باختلاف احوال و راه مسلم حدیث دلیل ست برینکه چون عدد در جانب قبله باشد پس حکم وی مخالف صورتی ست که در آن جانب قبله نباشد زیرا که درین صورت ممکن ست حراس با وجود و دخول ایشان جمیعاً در نماز چه حاجت بسوی حراس چنین نیست که در وقت

سجده است فقط پس تابع امام باشند و رکوع و قیام و حراست کند صفت مؤخر در حال سجده بین طریق که متابعت امام گذارنده
 سجده کنند نزد قیام صفت اول و بر دو صفت مؤخر بجای صفت مقدم و متاخر شود صفت مقدم متابعت کند مؤخر امام را در دو سجده اخیر
 پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجده نین و حدیث دال است بر اینکه حراست نمی باشد مگر فقط در حال سجده حال رکوع نیز اگر
 در رکوع ادراک احوال عدم متعین نیست و لابی داود عن ابی عیاش الزرقی مثله و در حدیث ابی داود است از ابی عیاش زرقی مانند
 روایت جابر که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعصفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید پس گذاریم نماز پیشین و گفتند
 مشرکان تحقیق یافته ایم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیه قصه و چون حاضر شد عصر
 ایستاد رسول خدا استقبال قبله و مشرکان در پیش او بودند و صفت بستند خلف آنحضرت و صفی دیگر خلف این صفت دیگر تمام این کیفیت همان
 که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم
 روایت کرده اند و زاد و زیاده کرد ابو داود و درین روایت آنجا که انت بعصفان که این نماز در عصفان بود بضم عین حمله و سکون سین
 نام جای مشهور است بر دو محل از که کافی القاموس ششمی گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع
 و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد و للسنائی من وجه اخر
 و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخیر چه مسلم صحیح است از حدیث جابر ان التبی صلی الله علیه و سلم صلی بطائفه
 من اصحابه رکعتین شهر سلم باخر بن ایضا رکعتین شهر سلم که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود و رکعت پستر
 سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز و رکعت گذارد و پستر سلام داد و در شرح سنده این حدیث را از جابر بیان لفظ آورده که بود آنحضرت
 که میگذازد نماز ظهر و حالت خوف بطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس میگذازد با طائفه و رکعت پستر سلام میداد و پستر آمد
 طائفه دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد و درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و در اینجا نیز از آنحضرت را صلی الله
 علیه و سلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت
 در سفر السعاده گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تشهد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذازد و با اتفاق
 سلام میدادند انتی و در سبیل گفته بایکی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفه دیگر نفل و باین عمل گروه است حسن بصری و طحاوی دعوی کرده
 که منسوخ است و این مبنی است بر عدم صحیح نماز مفترض خلف متغی و نیست دلیل بر نسخ و مثله لابی داود عن ابی بکره
 و مثل او است ابو داود و از حدیث ابی بکره و گفت ابو داود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه رکعت میگذازند
و عن مصدق رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالخوف بفق لاء ركعة وهوا ركعة
 گذارد آنحضرت در حالت خوف با این طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعاده گفته این است که گاه
 با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدند و آن طائفه دیگر یا مدندی و یک رکعت بگذاردند و
 و با پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نماز بیرون شدند و چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت انتی و ابو داود
 از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر
 شهادت در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اندک کرده است عطا و طحاوی و حسن و غیر هم گفته اند که بگذارد و در شهادت

خوف یک رکعت ایما کند ایمانی و می گفت احمق کافی ست ترا نزد مسابقت یک رکعت اشاره کنی برای وی و اگر نتوانی پس سجد کن و اگر این هم نتوانی پس تکبیر گو که آن فکر خداست و لهر یقضا و هیچ یکی قضا نکردندی رکعتی دیگر را و ابوداود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند که از فی جامع الاصول رواه احمد و ابوداود و النسائی و صحیح ابن حبان و مثله عند ابن خزیمه عن ابن عباس رضی الله عنه و این نماز ابو حذیفه بهمین کیفیت در طبرستان گذارده و اسیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است با آنحضرت نماز خوف حذیفه گفت من پس گذاردم با ایشان این نماز را شوکانی رح گفت سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه و آله اینست که در هر جا انچه احوط بودی و نماز و ابلغ بودی در حر است بآن تخری می فرمود انتهی و در سفر السعاده گفته و این وجوه همه رواست انتی بعضی از جهت ورود آنها در احادیث صحیح و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و بهین ست مذہب امام احمد چنانکه قاعده اوست در اتباع ماورد و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیری ست که مجال قامت باین پنج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گرد و بگذارد بهر وجهی که تواند پیاده و سوار بر کوع و سجود بایما و اشارت کما تقدم و عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة الخوف رکعة علی ای وجه کان نماز خوف یک رکعت ست بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بذی قرد گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صحیح ابن حبان و غیره اما شافعی گفته لا یثبت و حدیث دلیل ست برین که نماز خوف یک رکعت ست در حق امام و مأموم و به قال الثوری و جماعة من اصحابه ابو هريرة و ابو یحیی مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابوداود هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است و مصنف در فتح الباری گفت مروی ست در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد ابن عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر بنابر قوت اسناد آن و موافقت اصول درینکه موتم تمام کند نماز خود را قبل امام و ابن حزم گفت صحیح شد چهارده وجه و ابن عربی گفت در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف ست و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان کرد آنرا شیخ ما حافظ ابو الفضل در شرح ترمذی و افزود و یک وجه دیگر پس هفده وجه شد و لیکن ممکن ست تداخل آن و گفت در هر یکی که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بار و ابن عربی گفت بیست و چهار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه و تخری کرد احوط للصلوة و ابلغ فی الحر است را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفقته المعنی ست انتی و عنه ای من ابن عمر مرفوعا لیس فی صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو آخرجه الدار قطنی باسناد ضعیف و باین همه موقوف ست و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در آن شرطها از انجمله است سفر لقوله تعالی و اذا حضرتم فی الارض و نجات آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذاشته و رفته اند شافعی و حنفیه بعد از شرط سفر لقوله تعالی و اذا کنت فی الارض بنابر آنکه معطوف ست بر قوله اذا حضرتم فی الارض پس اخل نباشد و تقید بضرب فی الارض شاید که جماعت اول آنرا مفید داشته است بآن و تقدیر عبارت چنین ست و اذا کنت فیهم مع هذه الحالة التي هي الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی ست در تفسیر و تقدم بعنا من الصفی و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل ست از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت باس و دیگران در اول وقت جائز دارند لعموم ادلة الاوقات و از انجمله حمل سلاح ست در حالت نماز و شرط کرده است این را داود و پس صحیح نباشد مگر بحمل آن نیست دلیل بر اشتراط این اوجبه الشافعی للامر فی الآیه و ایشان را در سلاح تفصیل معروفه است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر ست که واجب عین بود یا کفایه

و از آنجا که مصلی مطلوب عدو باشد نه طالب و نیز اگر طالب خواهد بود گذاردن نماز او را تمام و کمال میسرست یا خاشی باشد از کز عدو بخود و این تهرود مستوفی اند در فروغ ماخوذه اند از احوال شریعت این نماز و ظاهر نیست در شرطیت و شریعت این نماز از اعظم ادله است بر عظم شأن صلوة جماعت

باب صلوة العیدین

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی . عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الفطر یوم یفطر الناس و الاضحی یوم یضحی الناس عید فطر آن روز است که روزه بکشایند مردم و عید اضحی آن روز است که قربانی کنند مردمان و سبیل گفته تفسیر کرده اند بعض اهل علم این حدیث را و گفته اند معنی آنست که این فطر و اضحی با جماعت و عظم مردم است انتهى بلفظه و در وی دلیل است بر آنکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم است و هر که متفر دست بمعرفت عید برویت بروی موافقت غیر خود واجب است و لازم می شود او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحی و ترمیزی مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته است و در معنی اوست حدیث ابن عباس که گفت او را که ریز روز و دهمشته اند اهل شام و معاویه برویت هلال روز هجده در شام و قدوم آورد بمدینه و آخر ماه و خبر کرد ابن عباس ابابکر را پس گفت ابن عباس و لیکن با هلال یا شب شنیده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کمال کنیم عدوتی را یا ببینیم ماه را که ریز گویید گفتیم آیا گفتنا کنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفت نه بلکه امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ظاهر حدیث این است که ریز هم از آنهاست که هلال را دیدند و لیکن ابن عباس امر را کرده و با تمام صوم و اگر چه متیقن باشد باینکه آنروز عید است نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن و گفت واجب است موافقت مردم و اگر چه خود خلافت آن کرده و همین حکم است مرجع زیرا که وارو شده است عرفتم یوم تعرفون و خلاف کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب است بروی عمل کردن درباره نفس و باینچه یقین کرده و حمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت می بخلاف مردم را و چون منکشف شد بعد خطا پس کافی شد و آنچه کرده است گویند و مشاخرست ایام و حق کسی که ملتبس شد بروی امر و عمل کرد جاهل و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را باینکه وی قائل برویت اهل شام از آن جهت نشده که مطالع شام و حجاز مختلف است یا آن جهت که محب و اعدا بود عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی اینکه وی امر کرد و ریز را بعل بر خلاف یقین نفس می زیرا که وی خبر نکرد مگر از اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا باینکه یکی ازین دو امر انتهى کلام است و هم صاحب سبیل رح در نسخة الفغار حاشیه ضووالنها گفته درین حدیث اخبار است که مردم اضراب متخیر به کردند و خلافت هدی نبوی کنند پس گروهی عمل کنند بحساب برین است استی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفة باطنیه که استی از مردم اند تقدیم میکنند صوم و افطار و وقوف را و این شعار ایشان است و باقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان مژداند و درین حدیث و همین است آن کرده که همیشه ماند بر حق ضرر نکنند ایشان را هر که خلاف ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگر چه یک کس تنها باشد و هم الذین یدعون بالحق و به یعدلون و همین است آن جماعت که دست خدا بر ایشان است من شد عنهم شد فی النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزی است که افطار کنند ایشان و اضحی روزی است که قربانی کنند ایشان بنا بر علم ایشان پیغمبری که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از مواقیت و علامات انتهى کلامه رواه الترمذی و صححه الدارقوتی و گفت ترمذی این حدیث حسن غریب اما حکم این نماز با پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض است چنانکه جمعه و روایتی واجب و گویند که تسبیح او بسنت و جهت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبیه سنت است و شافعیه نقل گفته اند و لیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

سنت مکرره و مالک گفته سنت اجبه و وجوب یا بخا بمخنی تا که باشد و احتمال جی که در مذہب ابوحنیفہ مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد
فرض عین است چنانکہ نزد ابی حنیفہ و صحیح نزد وی آنست کہ فرض کفایہ است و بروایتی از ابوحنیفہ نیز یحییٰ آمده و شواکی گفته حق وجوب است
زیرا کہ آنحضرت خود ہم بر آن مواظبت کرد و ما را ہم حکم نمود بخروج برای آن چنانکہ ثابت است در صحیح از حدیث ام عطیہ پس امر بخروج
مقتضی الصلوة است برای کسی کہ نیست او را عذر بقوای خطاب و مردان اولی تر اند از زنان انتہی **و عن** ابی محمد بن یحییٰ بن عیین
بن النس بن مالک الانصاری گویند کہ نام وی عبداللہ است و وی از صفار تابعین است روی عن جماعة من اصحابه و زنده ماند بعد پدر
خود تا زمانہ دراز عن عمومۃ لہ من الصحابة روایت میکند از اعمام خود کہ از اصحاب آنحضرت بودند ان رکبا جاوا فاشہدوا
انہم را و اللہ لایکلامس برستیکہ سوری چند آمدند نزد آنحضرت پس گواہی دادند کہ ایشان دیدہ اند ہلال را در روز
فامرہم الشہب صلی اللہ علیہ وسلم ان یفطر و اذا اصبحوا یغدوا الی مصلاہم پس امر کرد آنحضرت اصحابا
کہ افطار کنند و چون صبح کنند بروند بسوی عید گاہ زیرا کہ آمدن این سواران بعد از زوال بود کہ وقت نماز گذشتہ بود و در روایت
ابن ماجہ و دارقطنی صریح آمدہ است کہ قدم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینست کہ صحابہ گفتند پوشیدہ شد بر ما ہلال
شوال پس برخاستیم ما و زنہ و اہل پس آمدند سواران در آخر نماز پس گواہی دادند نزد آنحضرت کہ ما دیدہ ایم ہلال را و شبی و در روایتی بعد زوال
آفتاب مذہب حنفیہ ہمین است چنانکہ در ہا گفتہ و متصل مکانی است بیرون مدینہ جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازہ مصر
کہ قافلہ کہ از آنجانب در آمد و میان آن مسجد شریف ہزار فرسخت گذرانی تاریخ المدینہ و در اینجا دلیل است بر آنکہ بیرون آمدن برای نماز
عید بصرہ افضل است از گذاردن وی مسجد آنحضرت با وجود آن فضل و شرف کہ مسجد وی دار و مصلی بیرون آمد و امر کرد بخروج بسوی آن
پس مہاجری دیگر بطریق اولی بود و ہم برین است عمل ناس و امصار مگر آنکہ عذر نباشد رواہ احمد و حدیث دلیل است بر آنکہ نماز عید
ندادہ می شود و روز دوم نیز گذار شد حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاہر حدیث اطلاق است بنظر وقت صلوة اگرچہ وقت آن باقی باشد
زیرا کہ از اول روز معلوم نبود و باین رفتہ اند حنفیہ لیکن بشرط معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت کہ درین صورت روز دوم قضا کنند و وقتی
کہ روز اول ادا میکردند و باین بظاہر حدیث اداست نہ قضا و مالک گفتہ کہ قضا کردہ نشود مطلقا و شافعیہ را در وی تفصیل است و این حدیث
در باب عید الفطر است و عید اضحی را بران قیاس کردہ اند و ترک لباس و بران اعدا و دیگر اقیاس نمودہ اند و در قیاس نظر است زیرا کہ
معرفت جامع متعین نیست و ابوداؤد و هذا لفظہ و اسنادہ صحیح و النسائی و ابن ماجہ و صحیح ابن المنذر و ابن السکن و ابن حزم
رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن انس بن عمار و ہو و ہم قالہ ابو حاتم فی علل و علی شافعی القول بہ علی صحۃ الحدیث فقال ابن عبد البر
ابو عمیر چہول کہ اقال قد عرف من صحابہ **و عن** انس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یغدو ایوم الفطر حائلا یا کل تمرات یا کلمن و قرأ بود آنحضرت کہ بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکہ بخورد چند خرما و بخورد
آنرا و تر و در روایت ابن حبان و حاکم از عتبہ بن حمید صریح آمدہ کہ بخورد تسہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از ان یا بیشتر از ان مگر و تر خرما و بخورد
گفتہ اند کہ حکمت در استحباب کل تمرات او است و وی مفید تقویت بصرت کہ صوم نہفت آنست و حلوا موافق مزاج ایمان است کہ
المومن حلوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیبی گردد و شیرین تر قوت قلب است و لہذا بعض
علماء گفتہ اند کہ افطار بخیزی شیرین فضل و سجت است چنانکہ عمل و غیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس و فی روایۃ معلقہ

اخراج زنان و در وی سه قول است یکی آنکه واجب است و باین قائل اند جافای نشاء علی و ابوبکر و عمر و موسی و اوست حدیث ابن عباس نزد
 ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرت بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهر است در ستمرا این اخراج از آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و این عام است در ذات هیئت و غیره با و صحیح است در زنان جوان و در عجم از اولی روم آنکه سنت است و امر محمول است بر
 آنکه قاله جماعة و قواه الشارح المغربي و سه لال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بود
 تعلیل نمی کرد و خروج شان برای ادای واجب و امتثال امری بود گویم و در وی تامل است زیرا که واجب هم گاهی محل می شود بقوائمی که در وی
 تعلیل نمی شود بذاته و در کلام امام شافعی که در آنست تفرقه است در میان ذوی الهیات و عجمانز و گفته واجب است بشود عجمانز و غیر ذلک الهیات
 از انسانا برای نماز و بشود ایشان در اعیاد شدیدا استحب است سوم آنکه منسوخ است طحاوی گفت در اصل اسلام بود بنا بر راحت یاج
 خروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی از باب عد و بود سپس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بحد و دعوی است و رافع
 اوست بشود این عباس خروج زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام
 درین وقت و نیز تعلیل کرده اند و حدیث اُمّ عطیه خروج ایشان را بحضور شهادت خیر و دعوات مسلمین و نیز فتوی داد و آن اُمّ عطیه بعد وفات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلافت نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قول عایشه که اگر می دریافت آنحضرت چیزی را که احداث کرد نزد زنان بعد وی
 هر آینه منع میکرد ایشان را از مسجد یا متفق علیه پس ال نیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل است بر اینکه ما هم منع نمی کنیم زیرا که آنحضرت منع نفرمود
 بلکه امر کرد باخراج ایشان پس ما را نیز سزا که آنچه وی بدان امر کرده ما از آن منع نمائیم و **ع** ابن عسیمی رضی الله عنه قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عقی یصلون العیدین قبل الخطبة بود رسول خدا و ابوبکر و عمر میگذارند
 نماز بر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت است زیرا که آنحضرت فرموده اقتدا کنید بعد از من باینی بکر و عمر و می گویند که عثمان
 از انقیاد و خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا همه نماز را دریابند و برسد بآن و تمام و کمال آن بیایند و او ابن المنذر
 بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلم است که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان است و قبل سبقت الی ذلک عثمان و چون ابوسعید
 انکار کرد و مروان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجه نشستن چنان گفته اند که در خطبه وی سب کسی بود که لائق سب نبوده و افراط
 در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریر از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه است و بر تقدیر
 این تقدیم بحث است مخالف هدی صلی الله علیه و سلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالف
 هدی صلی الله علیه و سلم است که از انی اسبل گویم بلفظ ابوسعید این است که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدن من بامروان وی
 امیر مدینه بود در اضحی یا فطر پس ناگاه منبری بود منبری از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کند پس شدم من جامه او را
 و کشید او مرا و رفت بر منبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغیر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابوسعید رفت چیزی که میدانی تو آنرا
 و منبر و گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما منم از آنچه من میدانم این کار راسته بار گفتم و بر شتم و درینجا دلالت است بر اینکه عالم را میرسد
 که بامیر و امیرین برای تغیر منکر در آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد و بیاوردند ذمه عالم بری است و در نسخ الباری درین مقام کلام دراز ذکر کرده
 و آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیکه در حدیث دلیل است بر اینکه امر دائمی آنحضرت و هر دو خلیفه را شد وی همین بود و برین
 ستمر مانند و ظاهرشست و چون تقدیم صلوة است بر خطبه و بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان حدیث

نداده اقامت از زمان رسول خدا تا امروز و بالجمله اذان اقامت در نماز عید جمع علیه است در سبیل گفته این حدیث دلیل است بر عدم
 شریعت اذان اقامت در صلوة عید و این بدعت است و روایت کرد ابن ابی شیبہ با سند صحیح از ابن السیدک اول کسی که احداث کرد اذان
 برای نماز عید معاویه است و مثله را واهب شافعی عن الثقه و زیاده کرد که گرفت آنرا حجاج وقتی که امیر کرده شد بر دین و روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او
 زیاد است و بصره و گفته اند اول کسی که اخذ کرد بدان مروان است و گفت ابن حبیب اول محدث او عبد الله بن زبیر است و می اقامت هم گفت و شافعی
 از ثقه از نهی روایت کرده که آنحضرت امر میکرد موزن را در عیدین پس میگفت الصلوة جامعة در شرح گفته این مصلحت معتقد بقیاس بر کسوف
 زیرا که گفتن آن در کسوف ثابت است و در وی تا مل است انتی زیر که حافظ ابن القیم رح در همی گفته آنحضرت چون می رسید بمصلی شریع میکرد
 نماز را بغیر اذان اقامت نمی گفت الصلوة جامعة پس سنت آنست که هیچ چیز ازینها نکند انتی و در جای دیگر گفته که هر چه سجدش در زمانه
 آنحضرت یا نته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد الله بن محمد الامیر و له صاحب میل رحمهما الله تعا
 گفته شاید وجه تامل برای منع قیاس همین است و الله اعلم و عن ابی سعید رضی الله عنه قال کان النبی صلی
 الله علیه و سلم لا یصلی قبل العید شیئا فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین بود آنحضرت که نمی گذارد پیش از
 نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزل خود میگذازد دو رکعت و این دال است بر شریعت دو رکعت بعد عید و خانه
 و محارص اوست حدیث ابن عمر نزد احمد مر فو کا که نیست نماز روز عید قبل آن و نه بعد از آن و جمع میان هر دو این است که نیست نماز در جانه و زکشی
 گفته علی رضی الله عنه خلیفه ساخته بود ابو سعید و انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از
 امام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن سعید و خدیجه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه حمید
 و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علما ی خود که ذکر کند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و در موطا
 آورده که قاسم بن محمد میگذازد روز فطر پیش از آنکه برود بمصلی چهار رکعت و عوده نماز میگذازد روز فطر پیش از عید در مسجد در مصنف گفته ماخذ
 فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و ماخذ دیگر آن استصحاب مشروعیت اصل صلوة است و نیافتن دلیلی که دلالت
 کند بر منع زیرا که نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترک فعل نزدیک حضور و داعی آن دلیل کراهت
 نمی تواند شد پس از اختلاف ائمه و دلیل ایشان ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عدم کراهت فعل معلوم شد و مذہب مالک آنست که تطوع قبل از عید
 و بعد از آن امام را مکروه نیست و در پیش حنفیه امام و ماموم را در مصلی مکروه است انتی گویم خلاف در آن است که این مخصوص بمصلی یا شامل
 مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس است و گذشت حدیث ابی سعید درین باب در هدایه گفته تنقل نکند
 بمصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصه و اگر نماز اشراف و محلی را پیش از خروج بجای که مکروه نباشد کذا فی شرح و بعضی گفته اند
 در مصلی و غیر مصلی برابر است و در شرح هدایه گفته این نفی باطل اقش متناول است امام را و قوم را جمیعا و شافعی گوید امام را مکروه است نه قوم را
 و گفته اند ما و باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوة قبل العید
 و بعد از آن مال را و که مراد از آن منع تنقل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع تنقل آیا از جهت کراهت است یا عام تر از آن و بر هر تقدیر مخصوص با امام
 یا شامل است امام را و ماموم را و مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی و بیت را اختلاف است سلف را و جمیع آن کوفیان می گویند بگذار
 بعد از عید قبل آن مذہب از داعی و ثوری حنفیه این است و بهر بیان می گویند بگذار و قبل بعد و مذہب حسن بصری و جماعت این است مدنیان میگویند

اینست که پیش شعیب روایت کرد از جدی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جدی محمد آنحضرت را ندیده است
و اگر ضمیر انیه عائدست بسوی عمر و ضمیر جده راجعست بسوی شعیب پس مراد اینست که شعیب را وی است از جد خود محمد الله و شعیب هم خود
محمد الله را ندیده است پس شحین باین علت حدیث او را استخراج نکرده اند و نهی گفت ثابت شده است طاع شعیب از جدی محمد الله و احتیاج
کرده اند بدان ارباب بنی العبد بن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی سبل و قد تقدم ذكره ايضا رضي الله عنهم قال قال نبي الله صلى
الله عليه وسلم التكبير في الفطر سبع في الاولى وخمس في الاخرة گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت است در رکعت
اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتملست که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در معنی ست ظاهر این کلام آنست که این سبع و خمس
در ای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتهی و گفت امام مالک در سوطا و هو الامم عندنا یعنی همینست امر مسلم و مفتی بن زید که در سبل گفت اوضح
اینست که بی اوست و در وی خلافست و در وی بوی گفت تکبیر افتتاح از دست مگر آنکه بدلیل نیامده و در دوم پنج است و باین هفت است
جماعتی از صحابه و غیر هم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی است و چهار در ثانیه و گفت اندک در هر دو سه است و گفته اند که شش در اولی
و پنج در ثانیه گویم و اقرب عمل بحديث باب ست زیرا که طرق آن اگر چه همه داهیست اما بعضی مشد بعضیست و آنچه ما عدلی اوست از اقوال
نیست در آن سنتی که عمل کرده شود بر آن انتهی کلام سبل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین سلسله مذہبست و این ارجح آنهاست
و همینست مذہب ابی ثلثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قرات چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قرات و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و خذیفه
و ابن مسعود است که درین باب آمده ولیکن گفت اندک در سناد حدیث ابو موسی خذیفه عبد الرحمن بن ثابتست و او را مناکیرست و بعضی
توثیق وی کرده اند و نیز جدی ابو عایشه است و وی مجملست و گفت یحیی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی و جواز
ابو موسی و مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعودست که وی فتوی داد ایشان را چهار و سندنکره آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم کذا فی التخصیر
گویم طبرانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر یک گفت در اولی قبل قرات و در ثانیه بعد قرات و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد
بر تکبیر چهارم و طبرانی روایت این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوفست بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوای تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع
رواه ابو داود و الدارقطنی و الحاکم من حدیث عایشه ولیکن در وی ابن لمیعه است و وی ضعیفست و حق اینست که اصحاب رسول خدا هم
درین سلسله مختلف اند و لهذا امام احمد گفته الكل سنة چنانکه زکشی از وی نقل کرده و در حجة الله البانی گفته هاستناتان عمل الحرمین ارجح است
و در مصنف گفته و از همین جاسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادقست بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه
نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین حق باتباعست
و از همین جاسق صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات و خطبهای عید و الله اعلم انتهی و القراءه بعد هما کلکتهما و قرات
الحمد و سوره بعد هر دو رکعت بود و در بخاری دلیلست بر اینکه قرات بعد تکبیر در هر دو رکعتست و به قال الشافعی و مالک و گفت
ابو صنفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرات سه تکبیر سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قرات سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخوجه ابو داود
و احمد و بن حبه بن حدیث عمر بن شعیب عن امیه عن عبده و سنادش صالحست کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی و صححه احمد و علی
بن المدینی و البخاری فیما حکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند از احمد بن عایشه و در وی ابن لمیعه است از عقیل از ابن شهاب از عروه
از عایشه و ذکر کرد ترمذی در عمل که بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطرابست از ابن لمیعه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد دارقطنی

بر سجده رکب لا علی وبل اُنک حدیث الفاشیة فرمودی چنانچه در جمیع وظاهر آنست که گاهی آنرا خوانندی و گاهی این را و فرست است
بسنیت آن شافعی و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن و نزد مالک خواندن این دو سوره
مستحب است و بعضی مستحب گفته اند و این را شهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفت و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده
اگر چه بحکم قافری اما تیسری من القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خمری که در مذهب امام احمد است گفته یقرا فی کل عید
الحمد و سوره انتهی کوچم فیه تامل زیر که در حدیث ابن عباس نزد یک بزرگوار آمده که عم یسار لون و لشمس وضحاها میخواند کذا فی التلمیض و الله اعلم
اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داود و الترمذی و النسائی و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا کان بوم العید خالف الطريق بود آنحضرت که چون می بود در روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از
راهی که بعیدگاه رفتی هم بدان راه بازگشته بلکه راه دیگر برگردیدی و سرش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه بکرت
وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شاعر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر
و نفاق بشاهده غرت اسلام و رفعت اعلام دین اند و بگویند گردند یا برای آنکه بقاع و مواضع مختلف متکثر گواه طاعات وی شوند یا آنکه براس
مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که حقون بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعاده شیخ گوید و این جابح و اولی است چه اسرار
و معانی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بود خلایق را مجال درک و حصر آن تنگ است و وصول بدان مستعذر و الله اعلم اخرجه البخاری
و ابی داود عن ابن عمر نحوه و لفظ وی در سنن از ابن عمر این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ یوم العید فی طریق ثم رجع
فی طریق آخری در سبل گفته ابن عمر با آن شدت تحریری بسنت تکبیر می گفت از خانه خود تا مصلی انتهی و ترمذی از ابو هریره آورده و گفته که درین
باب حدیث از عبد الله بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب است که بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید برای رجوع کند برای دیگر از جهت
اتباع این حدیث و باین قائل است شافعی انتهی و حدیث را الفاظ است و رواه احمد و الترمذی و ابن حبان و الحاکم من حدیث ابی هریره
و رواه ابن ماجه و الحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر اصح است و درین باب است از سعد قرظ و ابی رافع رواه ابن ماجه و از عبد الرحمن بن عمار
رواه ابن قانع و ابوالنعمان و از سعد قرظ رواه ابن رواد و در فتح الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب است مرا امام را و ماموم را و اکثر شافعیه
برین اند و لیکن در بعضی تعرض کرده اند که امام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفت اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد مثلا باقی
حکم نیز باقی است و الا مستثنی می شود و حکم بانتهای علت و اکثر علما بر آنند که حکم باقی است اگر چه علت آن مستثنی گردد چنانچه در بعضی از غیره است
گویم شیخ عبد الحق دهاوی در اینجا می گوید و راه غایت انصاف می بود که تعیین علت در اینجا نیست چنانچه در سبل که اظهار
جلالت و شهادت بود بیشتر کان اما اینجا معافی و علت که پیدا می کنند بجز در جمال و گمان است چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعاده در اول
و آخر کلام خود ایمانی بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید داشت و لو ای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید افراشت انتهی و عمر
النسائی رضی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدينه و لهم یومان یلعبون فیهما قدوم آورد
آنحضرت مدینه را و هجرت کرد و بسوی می و حال آنکه اهل مدینه را دور بود که بازی میکردند و در آن دور و ز معلوم نشده که آن دور و ز کدام بود بعضی
گویند که نیز روز و هر جان بود و لیکن استبعاد کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس و عادات ایشان است فقال پس گفت آنحضرت
چه چیز است این دور و ز گفتند و بچنین است یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجا است و که ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دور و ز در جاهلیت فرزند

فرزند صاحب بل رحمہما اللہ تعالیٰ گفتند تحسین ترمذی ثابت است چنانکہ مصنف رح گفت در شرح ترمذی است باین لفظ کہ حکم گوید مصنف
بر حدیث باب کہ آن حسن است و نووی در خلاصہ بروی اعتراض کرده و گفت کہ اہل حدیث متفق اند بر ضعف وی و حارث کذاب است مگر ترمذی
کہ حدیث را حسن گفت و دعوی وی درین باب مقبول نیست تویم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث و نہ بر ضعف وی زیرا کہ یحیی بن معین لفظ لا بان
رواہ عباس المدوری عنہ و عثمان بن سعید الدارمی گفت کہ گفت ابن معین ثقہ و نسائی یکبار لفظہ لیس بہ یاس و بار دیگر لفظہ لیس بالقوس
و گفت ابو بکر بن ابی داؤد بود وی افقہ الناس و افرض الناس و احب الناس بعلم الفضل از علی رضی اللہ عنہ آرمی شعبی لفظہ حدثنی الحارث
الاعور و کان کذابا و نیز کاذب لفظہ اند اور ابو اسحق سبعی و علی بن المدینی و ابو زرعمہ گفتہ لایحیی بہ و ابن حبان گفت کہ کان غالباً فی التشیع و اہمیا
فی الحدیث و دارقطنی لفظہ ضعیف و ضرب یحیی بن معین و عبد الرحمن بن حمدی علی حدیثہ صاحب میزان لفظہ جہور بر توبہ بن امر اوسنہ
با وجود روایت کردن ایشان حدیث او را در ابواب و گفت حدیث وی در سنن اربعہ است و نسائی با وجود لفظہ می در رجال احتیاج کردہ است
بوی و قوی نمودہ است امر او را گفت و ابن شعبی است کہ کاذب میگوید و او را بیشتر روایت میکند از وی گفت و ظاہر آنست کہ وی دروغ نمی گفت
در حکایات خود و اما در حدیث پس لا و بود از او عینہ علم مرہ بن خالد گفت حدیثنا محمد بن سیر بن قال کان من صحابہ ابن مسعود و نمستہ یؤخذ عنہم اکثر
منہم اربعہ و فاتی الحارث و لم ارہ و کان بفضل علیہم و کان احبہم و یختلف فی ہؤلا و الثلثہ ایہم فضل علقمہ و سہر و و عبیدہ امی البیہا کے
انتہی کلامہ گفت بندہ ضعیف غفیف است کہ این جواب کلی از دو وجہ است کہ در سبب لفظہ و یکتہ جہ ہمنان باقی است یعنی در سبب لفظہ بود کہ علم اجد
فیہ انہ حسنہ پس چنان در ترمذی تحسین می موجود نباشد اعتراض صاحب بل مصنف بابت نسبت تحسین بسوی وی ہنوز باقی باشد و جوابی کہ
از تحسین لفظہ نیز حق مقام قطعاً کردہ زیرا کہ از تقریر مذکور ظاہر است کہ ہر کہ از حارث اعور روایت کردہ و ہر کہ از وی روایت نکردہ تضعیف می نمودہ
و توثیق بعض در برابر ترجیح جماعت حجت نیست چہ در اصول حدیث مقرر شدہ کہ جرح مقدم است بر تعدیل بودن روایت او درین دلیل توثیق
نی تواند شد زیرا کہ در سنن اربعہ اخبار ضعیف و حسان صحاح ہمہ است پس اگر روایت از وی باشد و تضعیف باشد چہ کارے کند فست در

و عن ابی حریز رضی اللہ عنہ انہم اصحابہم مطر فی یوم عید فصل بھم النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلوة
العید فی المسجد برستیکہ رسید ایشان را یعنی صحابہ را باران در روز عید پس نماز گزارید و ایشان رسول خدا نماز عید و مسجد وین
جز یکبار بیش نبود صاحب مواہب لدنیہ از حافظ ابن القیم رح نقل می کند کہ گفت نگذار و آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار کہ باران رسید
پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتہی شیخ در شرح سفر سعادتہ لفظہ کہ اہل مکہ ہم از زمن اول عادت برین دارند کہ در مسجد
گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعضی گفتہ اند کہ در مسجد افضل است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ در مسجد نگذار و نہجت ضیق بود و بخلاف مسجد
کہ وضعی تمام دارد و الآن خود اہل مدینہ نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بروجہ
کفایت است آبادانی این بلدہ مطہرہ بخلاف زمان مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شہر بیشتر و در شرح ابن الہمام
میگوید کہ سنت آنست کہ بر آید بجای مسجد بخلاف نماز یکسہ را کہ با حفظ نماز در شہر گذارند و بر آید نماز عید جائز است گذارند آن شہر در دو موضع
یا اتفاقاً در دو موضع جائز است در شہر مدینہ کہ در آنجا اختلاف اندام و قیاس بر جمعہ مقتضی اکثر از سہ نیز میگرد و در بلدہ لاہور و بعض بلاد
دیگر پنجین مکانی است انتہی کلام شیخ آنست کہ تضعیف عطا اللہ عنہ کہ تحلیل نگذارون آنحضرت نماز عید را مسجد شریف بضمیق مسجد بخلاف
باینکہ چون یکبار بعد از مطر و بار گذارند معلوم شد کہ مسجد وسعت گذارون داشت اما خروج بمصلی را افضل نہ داشت و بدین وی درین نماز با حضور

و جهری گفت انه افصح وقيل يقال بهما في كل منهما معنى كسوف و رقت تغيير است بسوی سواد و منه کسف و جهره کسفت الشمس اسودت و ذهب عما
و معنى خسوف نقصان ست قاله الاصمعي و في ذلك اقوال آخر و يقال كسفت الشمس بفتح الكاف و تضم ناء و اوا و انكسفت و خسفت بفتح الخاء و تضم ناء
و انكسفت عن المغيرة بن شعبه رضي الله عنه قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
گرفته شد آفتاب و بی نور شد و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم شیخ و ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس نفوذ
و وقوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم این جان در او اهل کتاب الثقات آورده که منکسفت شد شمس در زمان آنحضرت دو بار یکی در سنه سادسه و دیگر در
سنه عاشور روزیکه مرد پسرش ابراهیم و منکسفت شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس هیو و طیارس زدن و رخی بشهب کردن گرفتند و گفتند مسخ شد
قمر پس گذار و آنحضرت نماز خسوف انتهی و روایت صلوة کسوف از صحابه بستم و چند کس اندر عده شرح عمره گفته از اینجا معلوم شد که گردن بهما
بنام این و غیره رانزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یهودست یوم مات ابراهیم روزیکه مرد ابراهیم بن رسول الله که از ایه طیبیه بود
و در مدینه بسنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انكسفت الشمس لموت ابراهیم پس
گفتند مردم که گرفته شد آفتاب سبب موت ابراهیم ابوداود گفته موت او دهم ربیع الاول بود و قبل چهارم منه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا
و در بخارا دست بر خنجران کمی گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سنه روز آخر ماه عادت این چنین است و این برخلاف عادت بود اگر گویند و غیر
این سه روز محال است این سخن باطل است زیرا که خدا قادر است بر هر چیز فقال پس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق ربه ایشا
ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله بدستیکه آفتاب و اجتناب و نشان اندازن نشانه های خدا که دلالت می کنند بر وجود وی و تقا
زیرا که خسوف و کسوف دال اند بر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و ابست تاریک و تیره
و بی نور شدند همچنین قادر است او تعالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از مهر و ماه قلوب بنی آدم کسف کند و تاریک گرداند پس ریختن آنخوفت عبادت
از باس و سطوت خود و حدیث ماخوذست از قول می تعالی و ما ترسل بالآیات الا تخفوا فیها لاینکسفان لموت احد و لا حیاته
گرفته نمی شوند از جهت مات کسی و نه حیات وی این دفعه است مراعتقا و جاہلیت را که کسوف و خسوف سبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ
و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاہلیت چنین باشد ذکر حیات با وی بجهت اشتیاع و انتظار موت بود و در سبب گفته ایشان ادعای حیات
هیچ کمی نکرده بودند پس در ذکر حیات بیان عدم فرق است بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گویند همچنین این کسوف برای
مات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض و انداختن و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود شمس یادت افادت است و بیان آنست که حکم نیکو است
فاذا را یتقوها فادعوا الله و صلوا پس چون ببینید شما آنرا پس عا کسید خدا را و نماز بگذارید این لفظ مسلم است و لفظ بخاری و صلوا
و دعوا الله است و در وی ارشاد عبادت بسوی آنچه مشروع است نزد رویت می از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر دلیل و موجب است
مگر آنکه جهو محل کرده اند آنرا بر سنت مکره بنا بر انحصار واجبات در نماز بی جگانه و ابو عوانه در صحیح خود تصریح بوجوب می کرده و زین بن المنیر از خوینفه
نقل کرده که واجب است شوکانی گفته نماز کسوف سنت است بجهت عدم ورود دلیل احباب و مجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست البته
حاشا ینکشف تا آنکه منکشف گردد و از آن حالت بر آید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم است متفق علیه پس ریختن آنحضرت صلی
علیه و سلم نایت وقت دعا و نماز انکشاف کسوف گردانیده و این دلیل است بر فوت صلوة با نجلا پس چون آفتاب بجلی شود و وی در نماز باشد
نماز را تمام نکند بلکه اقتضا کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم است مسلم و قد انجلت و این دلیل است بر اتمام نماز اگر چه حال شد باشد با نجلا

و می‌دوست قیاس بر سائر صلوات زیرا که اینها مقید اند بر رکعت پس چون یک رکعت گذارد نماز را تمام کرد و در وی دلیل است بر اینکه گذاردن این نماز مقید
 بحصول سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد و باین رفته اند جمهور و نزد احمد و حنفیه ماعدا ای اوقات که راست و نزد مالکیه از وقتی که جلال است در آن
 نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر صنف گفته و ائمه نشدم بر چیزی از طرق که گذارده باشند آنحضرت این نماز را وقت چاشت و لیکن واقع شده
 این اتفاقا پس ثلاث کند بر من ماعدا ای او کذا فی البدرو فی رواية للبخاری عن المغيرة حتی یخجل ما آنکه روشن شود عوض قول وی
 حتی یکشف و معنی هر دو یکی است و در وی دلیل است بر طول قنات و رکعات این نماز و للبخاری و ابن حبان و الحاكم و النسائی نحوه
 من حدیث ابی بکر رضی الله عنه فصلوا وادعوا حتی ینکشف ما بکسر پس نماز بگذارد و دعا کند تا آنکه یکشف گردد
 چیزی که شمار است و این اول حدیثی است که سوق کرد و آورد و از البخاری در باب کسوف و لفظ وی یکشف است و مراد آنست که مرتفع شود
 آنچه نازل شده است بشما از کسوف شمس و قمر مصنف در تلخیصش واقع شده است در خلاصه و شرح منزه انچه موهم بود این روایت
 متفق علیه است حال آنکه چنین نیست زیرا که اخراج نکرد مسلم از ابی بکر در صلوة کسوف هیچ چیز انتهی و عن عائشة رضی الله عنها
 ان النبي صلی الله علیه وسلم جهر فی صلوة الکسوف بقراءة بلنه خواند آنحضرت در نماز خسوف قنات خود را و مراد
 در جبا کسوف شمس است چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خفت الشمس و قال ثم قرأ فجهر بالقراءة و جهر از نزدی طحاوی و دارقطنی هم روایت کرده
 و ابن خزیمه و غیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعا جهر بقنات در نماز کسوف و درین چهار قول است اول آنکه جهر کند بقنات مطلقا کسوف
 شمس و قمر بنابر حدیث باب و جز آن و این حدیث اگر چه وارد است در کسوف شمس بکن قمر مثل اوست بنابر جمع نمودن آنحضرت هر دو را و یکی حکم
 چنانکه فرمود فاذا را یمتوهای کاسفین فصلوا وادعوا و اصل استوای هر دو است و کیفیت نماز و مانند آن و این مذکور است احمد و اسحق و ابو حنیفه
 و ابن خزیمه و ابن منذر و دیگران است دوم آنکه اسرار کند مطلقا بحدیث ابن عباس که استاد آنحضرت استانی در اقرب سوره بقره پس اگر
 جهر میکرد آنحضرت انداز می کرد ابن عباس قنات او را بسوره بقره و شافعی از ابن عباس بطریق تعلیق آورده که دی بایستاد بپهلوی آنحضرت
 در کسوف پس نشنید از آنحضرت حرفی و بهیچ آنرا موصول کرده از سه طریق که اسانید همه واهی است پس ضعیف است این قول که ابن عباس
 از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقنات نشنیده سوم آنکه مصلی خیر است در میان جهر و اسرار زیرا که ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 هر دو امر چنانکه از ادله هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جهر نماید و این مختار ائمه ثلاثه است علما
 بحدیث ابن عباس و قیاسا بر صلوات خمس و لیکن در سبل گفته که دلیل جهر مطلقا انتقض است ازین همه اقوال و در صنفی گفت ظاهر آنست که
 جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحدیث شیخین عن عائشة و اما جمع شافعی بآنکه اسرار در قمر است و جهر در شمس پس دخول است بآنکه
 ظاهر از حدیث عائشه آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدده در آن باب از حضرت عائشه منقول است و استقامت
 خسوف بر شمس غیر قلیل است انتهی مخصا فصلی اربع رکعات فی رکعت بن پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی
 دو رکوع کرد بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجرات و چهار سجده چنانکه معهود است متفق علیه
 و این حدیث دلیل است بر شریعت جهر بقنات در نماز کسوف و بر اینکه این نماز در رکعت است و در هر رکعت دو رکوع است و در هر رکعت
 دو سجده و یاتی خلاف ذلک فی حدیث ابن عباس و هذا لفظ مسلم و این یک وجه است برای این نماز از وجه متعدده او و این حدیث
 ابن عمر و ابن عباس هم آمده در راه ابن حبان الحاكم گفت بخاری حدیث عائشه در جهر اصح است از حدیث عمره انتهی و لفظ عمره این است

صلی بنا فی سورت التمسع له صوتا وصححه الترمذی وابن حبان والحاکم وعلیه ابن الحرم بحالة ثعلبة بن عباد راوی عن حمزة وگفت ابن المذنبی می
 مجهول است و قد ذکره ابن حبان فی الثقات با آنکه نیست او را راوی جز اسود بن قیس جمع کرده اند میان حدیث عایشه و سمره باینکه بود سمره
 و اخبارات الناس پیش شنید آواز آنحضرت را لیکن قول ابن عباس که انی کنت الی جنبه واقع اوست مصنف در تخفیف گفت که اگر صحیح شود تعدد
 زایل شود اشکال انتهى و ترجیح داد شافعی حدیث سمره را بسبب موافقت او با روایت ابن عباس و نیز آن و در مصنفی گفته اما حدیث ترمذی
 عن سمره پس لا یسمع له صوتا گفته اند استر با لقراءة یا لم یسمع بلکه عدم سماع خود بیان کرد انتهى بمعناه و این ناظر است در ترجیح حدیث عایشه و باطل
 در حدیث عایشه که نزد واقفی است آمده که خواند آنحضرت در رکعت اولی عنکیوت و در ثانیة روم یا لقمان و فی رواية لابی مسلم عن عائشة
 قیعت پس برانگیخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم منادی یا یئنادی ندا کنند و آواز دهند که ندا کنند الصلوة جامعة نماز جمع
 گفته است پس جمع آمدند و پیشتر رفت آنحضرت برای امامت و گذارد نماز بروحی که مذکور شد و در اینجا دلیل است بر شریعت و اعلیایم باین لفظ
 برای اجتماع مردم درین نماز و وارد نشده است امر باین لفظ از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر درین نماز و این هر دو لفظ منصوب است یعنی
 الصلوة جامعة اول بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف است ای احضروا ثانی بر حال و جابر است رفع هر دو را ابتدا و خبر و فی تقادیر آخر
و عن ابن عباس رضي الله عنه قال انخفضت الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمان رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم فصلی پس نماز گذارد آنحضرت و مردم با وی اقتدا کردند فقار قیام طویلا نحو من قراءة سورة البقره
 پس قیام کرد آنحضرت قیام دراز نزدیک از خواندن سوره بقره یعنی آن زمان مقدار که در وی سوره بقره بخوانند و از اینجا معلوم نمی شود که سوره بقره خوانده
 لیکن در وی دلیل است بر آنکه در آن قرآن باید خواند بغوی گفت علماء متفق اند بر آنکه بخوانند در قیام اول از رکعت اول فاتحه و اختلاط کرده اند
 در قیام ثانی پس مذہب مالک آنست که صحیح نیست نماز مگر بقراءت آن و در وی دلیل است بر شریعت طول رکوع و مشروع و درین ذکر است لزوم
 تسبیح و تکبیر و غیره شریعت رکوع طویلا پس رکوع کرد رکوعی دراز و در بعضی روایات آمده که براتند از قیام شریعت رفع فقار
 قیام طویلا پس بر داشت سر از رکوع و ایستاد زمانی دراز و هو دون القیام الاول و این ایستادن فرود قیام اول بود و در
 بعضی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرائت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است شریعت رکوع طویلا و هو
 دون الركوع الاول پس رکوع کرد رکوع دراز و این رکوع فرود رکوع اول بود پس بر داشت سر از رکوع دوم شریعت سجده پس سجده کرد
 یعنی دو سجده چنانکه معهود است در سجده و جلسۀ اینجا طویل کرد و در اینجا دلالت است بر آنکه قیامی که بعد از سجود است در وی تطویل نیست بلکه
 فرود اول است و اگر چه نزد مسلم در روایت جابر آمده که اند اطال ذلک نوو لکمی گفت این روایت شاذ است عمل کرده نمی شود بر آن و نقل کرد ثانی
 عیاض اجماع بر عدم تطویل اعتدالی که متصل سجود است و تاویل کرد این روایت را که مراد باطالت زیادت طمانینت است و ذکر نکرد درین روایت
 طول سجود را ولیکن ثابت شده است اطالت می در روایت ابی موسی نزد بخاری و حدیث ابن عمر نزد مسلم نووی گوید محققان از اصحاب با گفته اند
 و هو المنصوص للشافعی که طول کنند بنا بر احادیث صحیح که دارد دست بدان ابو داود و نسائی از حدیث سمره آورده که کان الطول یا یسجد
 فی صلاته قط و در روایت مسلم است از حدیث جابر و سجده خواند من رکوعه و به جزم اهل العلم بالحدیث و بگوید عقیب هر رکوع سمع الله لمن حمده باز
 بگوید ربنا لک الحمد الی آخره و طول کنند در جلوس بین سجده چنانکه واقع شده است در روایت مسلم از حدیث جابر اطالت اعتدال میان
 هر دو سجده و گفت مصنف واقف نشدم بر آن در هیچ طریق مگر درین طریق نقل کرد غرض الی که اتفاق بر عدم اطالت و سه مرد دست

شمر رفع فقام قیامًا طویلًا و هو دون القیام الاول پستر برداشت سر از سجده و ایستاد ایستادن دراز و این ایستادن فرود
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شمر رکع رکوعًا طویلًا و هو دون الركوع الاول پستر رکوع کرد رکوع دراز و این
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شمر رفع فقام قیامًا طویلًا و هو دون القیام الاول پستر برداشت سر
از رکوع و ایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود و این دلیل است بر اطالت قیام در رکعت
ثانیه و لیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داؤد و از عروه آمد که وی خواند آل عمران را این بطلان گفت نیست خلاف در آنکه رکعت
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو اقصر اند
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قول می است و هو دون القیام الاول که مراد بدان اول
از اولی است یا راجع است بهمم پس هر قیام کمتر باشد از قیامی که قبل اوست شمر رکع رکوعًا طویلًا و هو دون الركوع الاول
پستر رکوع کرد رکوعی طویل و این فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود شمر رفع راسه شمر سجد شمر انصرفت پستر برداشت
سر خود را پستر سجده کرد یعنی دو سجده پستر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکر دین را از جهت ظهور وی و قد تجلبت الشمس
و حال آنکه تحقیق آشکارا و روشن شده بود مگر خطب الناس پس خطبه کرد مردم را و مضمون خطبه همان است که در حدیث مغیره گفته
یعنی هر ماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی و نه حیات وی پس چون به بیدید شما منخسف را پس ذکر خدا کنید
مستغفرون علیه و در اینجا دلیل است بر شریعت خطبه بعد صلوة کسوف و رفته است به استحباب آن شافعی و اکثر ائمه حدیث و حنفیه گویند
خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و نقب کرده اند با حدیث مصرحه خطبه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفعل آورده مقصود از آن خطبه بود
بلکه قصد بود بر کسانی که معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد و این قول متعقب است باینکه در روایت بخاری است فحمد الله و ثنی
علیه و فی روایه انه عبده و رسوله و فی روایه البخاری ان ذکر احوال الجنة و النار و غیره فذلک این همه مقاصد خطبه است و لفظ وی در مسلم از حدیث
فاطمة الزهراء این است قالت خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس فحمد الله و ثنی علیه ثم قال اما بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی هذا
حتى الجنة و النار و انه قد اوجی الی انکم تفتنون فی القبور فربما او مثل فتنة المسيح الدجال لا ادری ای ذلک قالت اسماء فیهو فی احدکم فیهو قال
ما علمک بهذا الرجل فاما المؤمن او الموقت لا ادری ای ذلک قال فقالت اسماء فیهو فیهو رسول الله جاز بالبینات المندی فاجبتنا و انا
فلما مات ثم یقال قد کنا نعلم انک تؤمن بنعم صالحا و فی مسلم روایه أخرى فی الخطبة بالفاظ فیها زیاده تصنف در تلخیص گفت صاحب هدایه
از حنفیه می گویند نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم از وی زیرا که ثابت است در حدیث عایشه و حدیث اسماء بنت ابی بکر در
صحیحین احمد آنرا از حدیث سمره بن جندب آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور است که استاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و برابر بر منبر
و حمد گفت خدا را و ثنا کرد بر وی الحدیث انتهی گویم هیچ جای تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه است نه محدث و لهذا در کتاب او بعض
احادیث موضوعه و ضعیفه موجود است تعجب این است که در هدایه زیاده برده جا و راه و خطا و داده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلع غنی نیست
و اللفظ للبخاری و لفظه بخاری راست و سبب گفته نماز کسوف بر وجه کثیره مروی است ذکر را الشیخان و ابو داود و غیرهم و این
سنت است باتفاق علماء و در دعوی اتفاق نظر است زیرا که ابو عوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوب بی و محکی است از مالک که آنرا
جاری بخاری جمعه داشته و گفته است انما ابو حنیفه ایجاب می مذ شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علماء آنست که مسنون است و جماعتی گفته اند

دیگران یعنی ابوحنیفه و گروهی که تنها بگذارد و تحت اولین احادیث صحیحی است که در آن گذاردن آنحضرت بجاعت آمده بعد اختلاف کرده اند و حضرت
 وی جمهور گویند و رکعت است در هر رکعت دو قیام و دو قنوت و دو رکوع و دو سجده و دو سجده است و این کیفیت رفته است بکتاب شافعی و بیست
 و دیگر این انتهای جعفری گفت اکل بر نماز کسوف آنست که قیام اول بر آن ایستد مانند سوره بقره و قیام ثانی اندک کمتر از وی و قیام ثالث از قیام
 ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صدایت از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و بعضی روایات
 تطویل سجرات نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطیبان وارد نشده اند اگر خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند
 که آفتاب و ماهتاب دو آیت اند از آیات خدای تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتاق کند انتهای گویم و این همه افعال در احادیث
 صحاح وارد اند و فی روایة مسلمان عن ابن عباس صلی الله علیه و سلم ای النبی صلی الله علیه و سلم حین کسفت الشمس قمانی رکعات
 فی اربع سجرات گذارد آنحضرت و میگردد شش رکعت در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت در هر رکعت یک رکعت یا
 دو سجده است و این کیفیت رفته است گروهی و عنه علیه السلام ای و اخرج مسلم عنه مثل ذلك ای مثل روایت
 ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند و گفته و مسلم راست
 عن جابر بن عبد الله صلی الله علیه و سلم ای النبی صلی الله علیه و سلم ست رکعات باربع سجرات گذارد آنحضرت شش رکوع
 یعنی در هر رکعت شش رکوع چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه موردست و لابی داود عن ابي بن کعب رضی الله عنه صلی الله علیه و سلم
 ای النبی صلی الله علیه و سلم فرس که خمس رکعات و سجد سجدتان گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد
 دو سجده و فعل فی الثانية مثل ذلك و کرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع دو سجده و رواه البیهقی و الحاکم و ابی
 و صحیح ابن سکن قال الحاکم رواه سوافون و بالجملة از شیوخ این احادیث ثابت شد که نماز کسوف دو رکعت است بالاتفاق و اختلافی که است
 در کیفیت رکوعات است در هر رکعت و از مجموع روایاتی که مذکور آمد در صورت ثبوت یکصد و یک رکعت و در هر رکعت دو رکوع
 و باین اخذ کرده است شافعی و مالک لیث و احمد و غیرهم و برین است و برین عالیه و جابر و ابن عباس بن عمر بن عبد البر گفته
 هو اصح ما فی الباب و باقی الروایات معللة ضعیفة و هم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم است از ابن عباس
 و علی بن رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین روایت است جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند
 علما باختلاف روایات این جمهور را گذارند و اول بنابر کلام ابن عباس و نووی و شریح مسلم گفته اند که در بعضی صحابه و سنت
 جماعتی از محققین که مصلی تیرست میان این اقلع پس بر نوع که بخار و خوب کرد و این بهی است بر تعداد کسوف که گاهی در آن چنین بود و گاهی
 چنان و لیکن در سبل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعه واحد است که آن نماز گذاردن آنحضرت است روز وفات ابراهیم
 و لهذا تعویل کرده اند دیگران بر اغلال احادیث حاکمه صورت ثلاثه و این قیوم بر گفت کبار اید تصحیح میکنند نقد آنرا کالامام احمد و البخاری و الشافعی
 و می بینند آنرا غلط و رفته اند حنفیه بگذاردن دو رکعت همچو سایر اقل انتهای مذرب جمهور کوفیین و ثوری نیز همین است و یک رکوع اقل عداوت
 و پنج اکثر آن در جعفری گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا را یتیم ذکر فصلوارا کار بسته است و هر که دو رکوع
 و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهم او فی حاصل کرد انتهای شریح در ترجمه گفت نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است
 بجاعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارد

نزد شافعی برای هر دو جماعت و در رکوع در هر رکعت است بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و یحیی بن زید امام احمد در مشهور از مذہب می
 و جائز است نزد اکثر اصحاب می نمایند و رکوع واحد بی خطبه و دلیل ما حدیث ابن عمر است که ناطق است با آنچه در مذہب ماست و حال کشف است
 مردی را که در صفت پیش استاده اند از نسا و صعبیان که موقف ایشان صحن پسین است پس روایت ایشان را رجحان تر باشد که آن فی المذہب
 و شیخ ابن امام احادیث آورده بر روایات صحیح و حسن که مثبت مذہب حنفیه اند و حکم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند و روایات
 بعضی در رکوع و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی شش واجب شده که گذارده شود و رجحان که سه رکعت است و موافق روایات اطلاق را مثل قول
 آنحضرت فاذا كان ذلك فصلوا و بکمت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشایخ ما که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت از دو حامل صف
 پیشین را با وقتاده و ظاهر آنست که کسوف در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعدد وقوع روایت نکرده و وقوع
 آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت است و لیکن قول صاحب هدایه که حال کشف است مردی را بر تقدیری تمام است که غیر عایشه
 از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد انتہی گویم اضطراب دلیل صحت روایات است و چون حادثه متجدد است اطلاق را حمل کنند بر تقید
 و مذہب حنفیه ثابت اما ترجیح غیر ثابت مصنف در تخیض گفت شک کرده اند حنفیه بظاهر حدیث ابی بکره که در وی لفظ مثل صلاتکم آمده
 و حدیث عبدالرحمن بن سمره که نزد مسلم است و در آن این است که خواند و سوره و گذارد و رکعت و حدیث نعمان بن بشیر و در وی این است
 که پس گذارد و رکعت را خرجه بود و در رواه النسائی بلفظ فصلوا کا حدث صلوة صلیتو باسن المکتوبه و خرجه احمد و الحاکم و صحیح ابن عبد البر
 و اعلم ابن ابی حاتم بالانقطاع و حدیث قبیه بن مجاز فی فصل رکعتین و خرجه ابوداود و الحاکم انتہی و عمر ابن عباس رضی الله
 عنه ما هبت ریح قط الا جئی النبی صلی الله علیه و سلم علی رکبتیکه نوزید هرگز بادی مگر آنکه نشست آنحضرت
 بر ویزان و می خود و این قعدہ مخافت است نمی کند آنرا مگر مخالف مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد و ریح بلفظ جمع
 در رحمت و خطابی توجیه آن کرده که چون ریح متکثر شود سحابها را پیدا آرد و امطار بسیار آید و در زروع نشو و نما پیدا گردد و چون یک
 ریح وزد عظیم باشد این چنین است اعتقاد اهل عرب و طحاوی این را منکر شد و هشام آورده بقول می تعالی و حَرَّ بَنٍ یَهْمُ بِنِجْ
 طَبِیْقَةٍ و باخچه و بعضی احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در حدیث ابو هریره است التریح من رُوح اللہ تاتی بالرحمة والعذاب
 و قول آنحضرت انا نسا لک من خیر بذالریح و خیر ما فیها و گفته که این حدیث ابن عباس ضعیف است مقاومت با آن حدیث صحیح نتوان
 و طبعی لغت غالباً ریح و ریح چون مطلق واقع شود این حکم دارد و بخلاف آنکه مقید بوضف گردد و در اینجا سخن بسیار است در لغات و غیره
 مذکور است و قال و گفت این کلمات را اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذاباً خداوند بگردان این باد را موجب رحمت
 و بگردان او را ماده عذاب و در آخر روایت این است اللهم اجعلها ریحاً و لا تجعلها ریحاً خداوند بگردان او را ریح و بگردان او را عذاب گفت ابن عباس
 که در کتاب خداست ما فرستادیم بر عادی ریح صرصه یعنی باد سخت و تند و فرستادیم بر ایشان باد نازا یمنه که بارور و نرمی گرداند و بخان را و فرستادیم
 باد ماکی که سختی گرداند و بخان بومی بارور می شوند و از آیات الهی است که می فرستد باد ما را بشارت دهنده بر ایشان و درین بیان است که مجموع ریح
 در رحمت است و مفرد در عذاب پس تشکال شد در حدیث و جواب داده اند که مراد آنست که هلاک مکن ما را باین باد زیرا که اگر درین ریح هلاک
 شوند بادی دیگر بعد از آن بر ایشان نوزد پس این ریح باشد نه ریح رواه الشافعی فی الام و الطبرانی و ابو یعلی و البیهقی فی الدعوات
 الکبیر و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه انه قد سبقه وی یعنی ابن عباس در بعضی نسخ از حدیث صلی الله علیه و سلم

صلی فی زلزلة ست رکعات و اربع سجرات گذارد و زلزله زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت و سه رکعت شد رکوع و قال و گفت هکذا اصلوة الايات این چنین ست نماز نشانهای خدا رواه البیهقی من طریق عبد اللہ بن العارث عن انا کان فی زلزلة فی البصرة و رواه ابن ابی شیبہ من ہذا الوجه مختصرا ان ابن عباس صلی علیہ وسلم فی زلزلة اربع سجرات رکع فیہا ستا و روایت کرد ابو داود از ابن عباس مرفوعا کہ چون ببینید شام آبی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها کما قال الشافعی و در اینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت نیست ولیکن ظاهر آنست کہ بجماعت گذارده باشد و شافعی گفت نیدانم کہ امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات و نہ هیچ یکی از خلفاء او جز نماز کسوفین و روایت کرد بیہقی در سنن و معروف بسند خود شافعی کہ ذکر الشافعی عن علی رضی اللہ عنہ نحوه ذکر کرد شافعی از علی مانند آن کہ بگذاروی کرم اللہ وجہہ شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی گفته اگر ثابت شود این از علی رضی اللہ عنہ قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذنی کنند بدان دون اخذ و ہو قولہ ہذا صلوات الايات و ذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم اللہ وجہہ و رفته اند بعضی علماء باینکہ برای افتراع دو رکعت نماز بگذاروشل نماز کسوف و واقفہ علی ذلک احمد بن حنبل گویم در کتب متابله این است کہ برای کسوف دو رکعت بگذارو وقتیکہ خواہد و شافعی و غیرہ گفتہ اند کہ جمیع مسنون نیست و اما صلوة منفرد پس خوب است زیرا کہ امر آنحضرت بجمیع جز در کسوفین مروی نیست و اللہ اعلم

باب صلوة الاستسقاء

استسقاء در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا یا سوال بدان نزد قط سال با کیفیت مخصوصہ این ماجہ از حدیث ابن عمر آورده کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ نکر و هیچ قومی پیانہ و ترازو را اگر آنگہ گرفته شد نہ لقط و خشک سالی و شدت موت و جور سلطان بر آنها و منع نکردن زکوٰۃ اسوال خود را اگر آنکہ منع کرده و باز داشته شد بدان را از آسمان عمن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال خرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینہ منورہ متواضعا فروتنی کتہدہ متبذل لا بمشاة فوقہ و موحده و ذال میجیع یعنی لا بر شایب بذل و بذلہ جامد کہ سائر ایام در خدمت خانہ می پوشند و زینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت و حسن بدست است برای تواضع و اظهار حاجت متخشعا خشوع کنندہ و چشم فروغوا باندہ و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را بر باطن و گویند خشوع در صوت و بصر باشد و خضوع در بدن متوسلا فرو ہشتہ از عاجزی ای بتائی و عدم عجلت متضرع عازاری کنندہ لفظ ابو داود و متبذلا متواضعا است در نایہ گفته تضرع تذلل و مبالغہ در سوال و رغبت فصل رکعتین کما یصلی فی العبد پس بگذارو دو رکعت چنانکہ گذارده می شود در عید لفظ ابو داود و این است لکن لم یزل فی الدعاء التضرع والتکبیر ثم صلی الخ و از اینجا معلوم شد کہ نماز بعد دعا بود و لفظ کہ مصنف آورده غیر صریح است درین کہ بخط خطہ تکرہن و خطبہ بخواند مثل این خطبہ شما کہ میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبہ میکند یا خواندن خطبہ باین کیفیت کہ ایشان میخوانند طویل و بسط و تکلف ظاهر باین است زیرا کہ در وقت ابو داود زیادہ کرده اللہ علیہ وسلم رقی المنبر و ظاہر آنست کہ رقی منبر نبود مگر برای خطبہ و گفته اند بخواند خطبہ یا ند جمعة بحديث عائشة کہ می آید و بحديث ابن عباس و از حدیث ابو ہریرہ خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزد احمد و ابن ماجہ و ابی عوانہ و بیہقی این است ان صلی اللہ علیہ وسلم خرج للاستسقاء فصل رکعتین ثم خطب باین رفته است شافعی و غیرہ و در حدیث ابن عباس کہ لفظ وی نزد ابو داود و گذشتہ قبل نماز آمده و باین رفته است جماعتی و جمیع میان ہر دو حدیث باین کہ است کہ آنحضرت ہدایت بدعا

گروه بود پس به شرح روایات از آن بخط غیر معروف در بیان اقتصار نمود و در خط بعد از نماز روایت نکردند و بعضی دیگر که تقدیم نماز بر طهارت روایت کردند
عمر بن قیس از حضرت امام جعفر علیه السلام نقل کرد که در روز جمعه بین ما و ایشان و اما دعائیکه درین نماز باید کرد پس تخریج ماوراء عنه علی الله علیه وسلم است
چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهرست، رواه الحسن بن احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و در بخاری و مسلم است بر شریعت است
استسقا و باین رفته اند اکثر ایام شیخ و در زیارت و نزد ابویوسف مستفاد دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم و بسبب رزاق و متفقاً
بعض قرآن سبب افراز کفطار است و خفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوٰه در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد
و آن نیز مجموع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکور است عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقا کرده و دعا و استغفار
اقتضای نموده و نماز نگذاشته و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قرب حمد و بی زمان نبوت بعیدست و ترک دومی با وجود علم
بعیدست با وجود یک این دعا از وی حضور صحابه بود و تنبیہ نگردان ایشان بر آن نیز گنجایش ندارد و گویند مرا بقول ابی حنیفه نیست نماز
در استسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه و اگر هر یک نماز نفل باشد دعا و تضرع و سوال نماید و استغفا
کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست پس ابو حنیفه اخذ بمبتیقن کرده و ابویوسف و محمد نیز موافق ایمه دیگر
درین باب و بعضی گویند محمد ابی حنیفه است و فتوی الا ان نزد خفیه بر مذہب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل را خلاصه
آن با آنحضرت علیه السلام انتهی قدر شرح سفر السعاده گفته نزد صاحبیه و ایضا اشاره در استسقا نماز است جماعت و بعضی گفتند که این قول
امام محمد است و امام ابویوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوٰه عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است
الا لکن تکبیرات نیست و ایشان میگویند که شبیری بصلوٰه عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است و در جمیع خصوصیات و در نزد
امام احمد روایات است مشهور تر از اخباری نقل کنند عدم خطبه است و فحشاء اکثر اصحابی خطبه است قبل الصلوٰه او بعد یا و بعد فنائتر است یک
خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنها یک قائل اند نماز قرار بجهر است و تحویل رد آنها امام را یا قوم را نیز در قولی است و نزد
ابی حنیفه هیچ یکی از اینها نیست الادعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذہب ابو حنیفه و عمل مذہب صاحبیه است انتهی کلام
گویم و همین است ارجح زیرا که حدیث نماز و بخاری است از عبدالبن تیمم باین لفظ انه صلى الله عليه وسلم صلى بهم ركعتين ليس فيهما سجده واحدة ثابت
شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ و نماز نگذاشتن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیہ نکردن صحابه عمر را بحجت آنست که
استسقا از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده داین یکی از آن چه بود پس چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجود دیگر هم از سنت ثابت است
تنبیہ چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتضای بردعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقا اگرچه بوجه
متعدد آمده اما مضرب نیست بلکه هر یک از آن وجوه بجای خود سنت ستمره است در حجة الله البالغه گفته استسقا کرده است آنحضرت بر اینجا
کثیره ولیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که برآید بسوی مصطفی با مردم در حالت ابتداء و تواضع و تضرع و بگذارد و رکعت بفراست
جهد و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و در دیگر داندا انتهی و در سفر السعاده گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرده
انتهی گویم باین آن شش وجه در وی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج اوست صلى الله عليه وسلم بسوی مصطفی و نماز نگذاشتن و خطبه خواندن دوم
روزی جمع بر منبر و انشای خطبه سوم استسقای می بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقاد حالیکه نشسته بود
در مسجد پس بروایت هر دو دست خود و دعا کرد از خدا می عزوجل تخم استسقا کردن نماز اجازیت قریب زور و این هر دو در واژه مسی بود

حشتم استسقاء در بعض غزوات وقتی که سبقت کردند او را مشرکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد اتنی و از اینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز
 ثابت است و هم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد و صححه الترمذی در مصنفی گفت در مثل این مقام دورای می شود یکی آنکه
 هر فعل و کیفیت سنت است پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر ماجر خواهد شد و بگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت است پس هر یک بعضی و بعضی
 در یک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجاء و مثل جمعه که یک فرض است و ارکان و خصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفا
 مسلمین هم جز او میل شافعی برای اول سنت و میل مالک و ابی حنیفه برای ثانی است و اکمل استسقا آنست که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجود خیر از
 صدقه و صلوات بجاء آن بعد از آن روز چهارم بصره را و روز روزه گرفته و جامه های خاکی پوشیده و محدث ترمذی عن ابن عباس انگاه دو رکعت نماز
 گذارند مانند عید بعد از آن و خطبه بخوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل رد کنند امام و ماموم همه انتهی گویم و این ظاهر است در راه اول
 و صحیح ابو عوانه و ابن حبان و اخرج الحاكم و البیهقی و الدارقطنی ایضا و حسن عایشه رضی الله عنها قالت شکی الناس
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فخطب المطر فکله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستاد و باران را فامر منبر فوضع له
 بالمصلی پس ایستاد آنحضرت بنادون منبر پس بخانه شد منبر برای وی و مصلی که بیرون مدینه است و و عد الناس به ما یخرجون فیه
 و نوید او مردم را بر منبر بیرون آیند در آن روز و تعیین کرد آن روز برای ایشان و در اینجا دلالت است بر آنکه استسقا بر تنه است تقدیم تین روز بر
 مردم تا که طیار شوند برای آن و خالص شوند از مظاهر و غیره و مقدم کنند توبه را و این امور واجب است مطلقا آنکه با حقور شدت و طلب تفرج روی
 از او تعالی تفتیق آن زیرا که وارد شده است در اسرائیلات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا
 زیرا که در ایشان عاصی بود و لفظ ناس عام است از مسلمانان غیر هم و از اینجا گفته اند که مشروع است اخراج اهل نه لیکن از مصلی که بر کنار باشند
 فخرج حين يبدأ حاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را بروی آفتاب یعنی کرانه او و بدایا بلف و همزه هر دو
 روایت است و اول ظاهر تر است فقعد علی المنبر پس نشست بر منبر حافظ ابن قیم رح گفته اگر صحیح شود و رند در دل ازین حرف چیز
 هست فکبر و حمد الله پس تکبیر را و در دستهایش کرد خدا را شمه قال پسر گفت آنکه مشکو تر جذب دیار که بر ستمیکه
 شما که کردید قط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرا و گله کردید پس ماندن باران را از وقت معین و موهوم که برای اوست از شما
 و قد امرکم الله ان تدعوه و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شمارا که بخوانید او را قال تعالی ادْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ و وعد که
 ان يستجيب لکم و نوید داده است شمارا که قبول کند دعا و سوال را برای شما كما قال و اذا نالک عبدا دینی عینی فانی قریب
 اُجیب دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَاكَ شَمْتَ قال پسر گفت آنحضرت الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم جمع هیچ سپاس
 و ستایش ثابت است مر خدائی را که پروردگار جهانیان است و مهربان است در دنیا و آخرت در اینجا دلیل است بر عدم اقتناح خطبه بسلامت بکلام
 و نیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تمهید ملایک يوم الدین مالک همه چیز است روز جزا البودا و گفته اهل مدینه
 ملک يوم الدین میخوانند و این حدیث محبت است بر ایشان لا اله الا الله يفعل ما يريد نیست هیچ معبود بحق سوای خدا میکند آنچه خواهد
 اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و غنی الفقراء انزل علينا الغیت و اجعل ما انزلت علينا قوة و بلاغا
 الی حسین خداوند توفی معبود بر حق نیست خدای بر حق سوای توفی بی نیاز و نیازمند انیم و محتاج فرود فرست بر ما باران و گردان چیزی را
 که فرود فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانی طویل یعنی بر سیم بطالب خود کمال و تمام شود انتفاع ما بوی و ببالغ بفتح با چیزی

که بوی مطلوب برسد شرف رفع یدیه فلهم یزل حتی یروی بیاض البیضاء پست بر داشت هر دو دست خود را پس گذاشت بر زمین
و بر داشته می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر لباس شریف در آن زمان فقط بود بود مردان ظهور البیاض
على الحقيقة خواهد بود و اگر قبض بود مردان موضع البیاض است و بر هر تقدیر ظهور بیاض البیاض کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع صحت
وسند مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و در اینجا دلیل است بر شریعت رفع یدین نزد دعا و لیکن در استسقاء بالغه و در رفع مطلوب است تا آنکه
برابر زو گردد و تجاوز نکند از سر و اما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر زمین داشت هر دو دست خود و در چیزی از دعا که دستها را گرفت
سیوطی در توشیح که این نفی رفع خاص است اینک کفین کافی مسلم و ابی داود و اکادیر سائر دعا پس بر میداشت هر دو دست خود بطول آنها و ثابت
شده است رفع یدین در دعا در یک حدیث و قد افترقا بجز انتهی و این جزو را کاتب حروف عفی عن در سفر حج از حدیده نقل کرده همراه
آورده است و مصنف روح دمشق الباری گفته ابو موسی اشعری گوید ما النبی صلی الله علیه و سلم ثم رفع یدیه و زایت بیاض البیضاء و گفت ابن عمر
رفع النبی صلی الله علیه و سلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک ما صنع خاله و در روی دست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا بجز استسقاء
و تمسک کرده است بحديث انس آن صحیح است ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاص است
نه اصل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقاء حاصلش این است که رفع دستها مخالف غیر است یا بمبالغه تا آنکه دستها برابر زو
شوند و در دعا برابر هر دو و در شش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی بری بیاض البیضاء بلکه جمع کرده می شود باین ظهور که رویت یا
در استسقاء بالغ بود از غیر قوی یا آنکه کفین دستها متصل می باشند و در دعا بلند نمندی گفته و بتقدیر تعذر جمع جانب اثبات راجع است گوئیم
السیا با اکثر احادیث آورده در آن زیر که در روی حدیثهای بسیار آمده افراد ما المندری فی جز و سه و منها النووی فی الاذکار و فی شرح المذهب بجملة
تفقد کرد برای آن بخاری بابی در ادب مفرد و ذکر کرد در آن حدیث ابو هریره که قدم آور و طفیل بن عمر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت
بر سر سیکه و س نافرمانی کردند خدا را پس دعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهد و سنا
و این و همچنین است بدون قوای که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر است در قصه هجرت طفیل بن عمر و در مزی دیگر برای فقال النبی
صلی الله علیه و سلم اللهم و لیدیه فاغفر فرغ یدیه و سندش صحیح است و آخر جرم مسلم و در حدیث عایشه است قالت رایت النبی صلی الله علیه و سلم
یدعو را فعا یدیه یقول اللهم انما ابشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد است و در جز رفع یدین بخاری است که رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
رافعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن سمره و قصه کسوف فانهیت الی النبی صلی الله علیه و سلم و هو رافع یدیه و هو یعو و هم نزد
مسلم است از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل یثیب فرغ یدیه ثلاث مرات
و در حدیث طفیل ابو هریره است و فرغ کفر فرغ یدیه و جعل یدعو و در حدیث ابن حمید در قصه ابن اللبیه ثم رفع یدیه حتی رایت عفرة
البیضاء یقول اللهم اهل بلغت و در حدیث ابن عمر و است ان النبی صلی الله علیه و سلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرغ یدیه و قال اللهم استی و در حدیث عمر است
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نزل علیه الوحی یسمع عنده وجهه کدوی لخل فانزل علیه یوما ثم سری عینه فاستقبل نقبلة و رفع یدیه و دعا الخ
اخرجه الترمذی و الافظال و النسائی و الحاكم و در حدیث ابی امامه است کنت روت انی صلی الله علیه و سلم بعرفات فرغ یدیه فالت بناتمة فقط خطا
فتن و له بیده و هو رافع الید الاخری اخرج الفسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد است نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه و سلم یدیه
و یقول اللهم اجعل صلاتک و حجتک علی آل سعد بن عباد و سنه جید و احادیث درین باب بسیار است و اما آنچه مسلم از حدیث عماره بن مروانیه

آورده که وی و بر بشر بن مروان را که بر میداردم و دوست خود پس انکار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده گویی کرد برین و اشارت کرد و بسیار پس صبری
 از بعض سلف حکایت کرده که وی اخذ بظاہر کرده و گفت سنت آنست که داعی اشارت کند بیک انگشت و در کرد و آنرا باینکه در پوشش رخ برآورد و خطیب است
 بحال خطبه این نظام است و سیاق حدیث پس نیست معنی ای تمثیل آن بر رفع بدین و در عابا وجود ثبوت اخبار بر مشروعت آن و روایت کرده اند ابو داود
 و ترمذی و حسن و غیره از حدیث عثمان بن نوفا عازان ربکم حتی کریم البیعی من عبده ان رفع یدیه الیه ان یرد بها مصفرا ای خالیة و سنده جید طبری گفت
 و مکره است رفع بدین در دعای عازان عمر و جبر بن مطعم و وید شریح مروی را که بر میداشت هر دو دست خود و پس گفت من تقنا و ان بها لا اتم کت طبری این را
 با سانیة خود تا آنما سوق کرده و ابن التین از عبید الله بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک که نیست رفع الیدین در دعای از امر فقها گفت
 و در مدونه گفته خاص است رفع با ستقا و بگرداند بطون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا بر دوش و گفت که آنها را بر آید
 باید داشت که لک سنده الطبری عنه ایضا و از ابن عباس آمده که این صفت دعاست و ابوداود و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند که گفت
 مسالت آنست که دستها را دوش بر آری و دستها را آنست که بیک انگشت اشارت کنی و اینها آنست که هر دو دست را بجایگاه از انما فی و طبرستان
 از وجه دیگر هم زدی آورده که گفت بر رفع بدین حتی بجا و زبهاره و ثابت شده است از ابن عمر خلافت ما تقدم اخرج البخاری فی الادب المفرد من طبع
 القاسم بن محمد قال رايت ابن عمر یعود عند القاص یرفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه باطنهما ما یأیی انتی کلام مصنف صحیح مختصا من کتاب الدعوات
 من فتح الباری و تودوی و شرح مسلم زیر حدیث نقل گفته ظاهر شش آنست که نبی داشت آنحضرت دست خود را در دستقا و لیکن تالیف ابن چین
 بلکه ثابت شده است رفع بدین وی در دعای موطن دیگر غیر دستقا و بی اکثر من ان تحضر و قد جمعت منها نحو من ثلثین حدیثا من الصحیحین و احدهما
 و ذکر تمانی او اخبار بصفة الصلوة من شرح المذهب و تاویل حدیث اینست که رفع بلیغ که از ان بیاض البطن یدیه شود و نکرد و اگر دستقا
 یا مراد آنست که وی جز دستقا نگیرد و غیر وی از آیه پس مقدم کرده شوند مشبهین بیا وضع کثیره که جماعات اندر و ادر که حاضر نشد این مواضع را
 و لا بدست از تاویل که ذکر کردیم انتهى شرح حول الی الناس ظهره و قلب رد اعه پستر بگردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و در و کرد
 بسوی قبله و گردانید چادر خود و اقدی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه و سلم شش ذرع بود و رشم ذرع و طول از در چهار ذرع و یک شبر و در دو
 ذرع و یک شبر و این بر او از از او در جمعه و عیدین می پوشید کرمانی گفته را آنست که نصف اعلى پوششند و از او آنکه در نصف اهل پوششند
 و طریق قلب را باین وجه است که بکمر بدست راست خود طرف اهل از جانب یسار و بدست چپ طرف اهل از جانب بین و اقلید کت
 هر دو دست خود را بر پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یعنی بر کت اعلی از جانب بین طرف مقبوض بید یعنی بر کت اعلی از جانب یسار
 و در ابوداود و بجای لفظ قلب حواله است و هو ارفع یدیه در حالیکه بر دارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را شرف اقبل علی الناس و نزل
 پستر را آورد بر مردم و فرو برد از منبر و صلی علیهم پس گذارد دو رکعت و در پنجاه و ایل است بر آنکه صلوة باران دو رکعت است به قول الجمهور
 فانشأ الله سبحانه و تعالی سبحانه فرعدت و برقت پس بیا کرد خداوند پاک بر ترا بری را پس غریزه آن ابر و خشد برق بفرغ را
 و کسر هر دو روایت است شرا مطهرت پستر بیا از آن ابر و ستوری خدا و امر وی پس نیاید آنحضرت از کتله پس بخود تا آنکه از ان شد سیما
 پس سرگاه که دید آنحضرت شتاب فتن ایشان بسوی خانه نهادند تا آنکه نمایان شدند اندامهای درون دینی پس ایست آنحضرت که این
 که خدا بر هر چیز قادر است و من بنده خدا و رسول اویم رواه ابوداود و ابو عوانه و ابن حبان و الحاکم و قال غریب و اسناد و حاکم
 و صحیح ابو علی بن الحسن و قصه التحویل فی الصحیح و قصه تحویل را در صحیح بخاری است و آن گردانیدن زمین است بر شمال زیاد که را باین

و این خزینه و گردانید شمال را بر همین و در روایت ابو داود دست گردانید عطار المؤمن و او را بر عاتق آن سر خود و عطار المؤمن را بر عاتق یسین خود و در روایت ابو داود دست که بود بران حضرت خمیده سودا پس خواست که بگیرد و سهل آنرا گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد بر وی قلب کرد آنرا گردانید بر دوش خود و نشر و کرد برای مردم که تحویل کنند همراه وی لما اخرجوا حیدر بلفظ وحول الناس معه ولین و البویوسف گویند مختص است تحویل با مال و بعضی گفته اند زنان تحویل نمهند و وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم است چون خواست که دعا کند رکود کرد قبله و گردانید چادر خود را و مثله فی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله بن زید نیست وی را وی اذان چنانکه بعضی حفاظ و هم کرده اند و لفظ وی این است که گفت عبد الله بن زید آمد رسول خدا با مردم بسوی مسجد و حالیکه قصد استسقاء دارد پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهرا و در آن هر دو بقراوت و رکود و قبله و حالیکه دعا میکند و رکعت هر دو دست خود را بباله و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله و فیه و درین حدیث عبد الله بن زید است فتوجه الی القبلة یدعو پس رکود آورد آنحضرت بسوی قبله و حالیکه دعا می کند در بخاری بعد دعای این است و قول رواه و فی لفظ تلب ردا و شتر صلی الله علیه و آله و سلم در رکعت چهارم بگذارد دو رکعت جهرا و در آن هر دو بقراوت و درین جادیل است بر مشروعیست که در آن این بطل گفته از جمیع علیه یعنی جهرا نماز باران و از اینجا بعضی علی اخذ کرده اند که این نماز را هر روز نباید گذارد اگر در شب گذارد می شود و در روز در آن انحرار می کرد و در شب جهرا می نمود و در سبیل گفته و فی هذا الوجه بعد الاستسقاء و گفت بخاری که سفیان گفته خبر کردم از اسعد بن ابی بکر که گفت گردانید یسین را بر شمال انتهی و زیاده گردانید بر این خزینه شمال بر یسین چون در حکمت تحویل اختلاف است اشاده کرده صنف یسوی آن در روایت آینده و این حدیث یسین حجت است بر کسی که میگوید که در استسقاء نماز نیست صرف دعا و استغفار است و چون در بخاری و مسلم موجود است تمییزش با نماز این از تقشف نیست و لکن در قطنی من مرسل ابی جعفر الباقری و در روایت واقطنی است بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه و محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم و سماعت دارد از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت گردانوی پس شش جعفر صادق و غیره و در سنن است و یسین و ائمه بالمدينة سنه سبع عشرة و ائمه و عمرش شصت و سه سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که بدان پدر و عم پدر وی حسن بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون است و موسوم شد باینکه تقریفاً توسع کرد در حکم کفافی جامع الاصول و حول رداعه لیستحول الفحط و بگردانید آنحضرت چادر خود را تا بگرد و خشک سالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاعل بود برای تغییر حال و تبدیل مساکن با طرار و تنگی بفرخی و بعضی گفته اند که این انتقال امری است که با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده شده بود که همچنین کن تا تحویل یا بد حال و بجز تفاعل چه شرط تفاعل آنست که بقصد اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از اینجا تفاعل گیرند قال ابن العربی و گفت صنف که وارد شده است در تفاعل حدیثی که رجال و ثقات اند و در فتح الباری گفت انرج الدار قطنی و الحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر فوصله زید که محمد بن علی ملاقات کرده است جابر را و روایت نموده است از وی مکرراً گفته و واقطنی ترجمه کرد ارسال آنرا بعد گفت و بر هر تقدیر این اولی است از قول بالظن و عن النبی

رضی الله عنه ان رجلاً دخل المسجد يوم الجمعة والنبي صلی الله علیه و آله و سلم قائم بخطب بدستیکه مردی در آن مسجد بود و حال آنکه آنحضرت استاده خطبه میخواند فقال یا رسول الله هلکت الاموال و انقطعت السبل یسین گفت ای رسول خدا بلاک شدند اموال و منقطع شدند راهها و در روایتی بکمال العیال فامع لنا و در روایتی فخط الطر و احمر الثوب و هلکت البهائم و در روایتی هلکت البهائم و هلکت العیال بکمال الناس فادع الله عز وجل یعیثنا پس دعا کن خدای بزرگ بر ترا که باران دهد ما را فر رفع یدیه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود چنانکه وقت دعا مسعود است و در روایتی از بخاری آمده و بر داشتند مردم و ستبای خود شتر قال بستر گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا و در روایتی شکر است و در روایتی چهار کثرت و در روایتی از بخاری اللهم اسقنا و بار یا ستبار خدا و ندا باران همارا و بنوشان مار آب فذكر الحمد بهت پس فکر کرد انش تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم ما و آسمان قطعه ای و هنوز نرسیده نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ستبار تا آنکه برخاست ابرو مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آینده پس بیام همان مرد یادگیری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال و عاکن مارا تا بکشايد الله تعالی این ابر را و فيه الدعاء بامساکها و درین بقیه حدیث دعا است باز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و در حدیث سرعت ملال بنی آدم و گفت اللهم عا لینا و عا لینا و در روایتی اللهم علی الاکام و الهضاب و بطون الاودية و منابت الشجر و غیره که اشارت کرد و می کشاد ابر از آن سوتا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی و فناة تا یک ماه و نیا مدیج یکی از مدیج ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر و در مدینه و می بارید کرد و می بارید در مدینه و این قصه در سجد شریف بود روز جمعه در انشای خطبه و این خطبه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاق بود و اتفاقا آنحضرت برد عا درین وقت هم ازینجاست اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عایشه گذشت متفق علی و مالک ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بر روایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت و هم از انس رضی الله عنه روایت است که ان عاصم بن سیرین بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا فحطوا يستسقی بالعباس بود چون فحط کرده می مردم و اساکه باران می شد استسقا میکرد و بوسیله حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و قال اللهم انک انت المستسقی الیک بنبتنا فتسقنا خدا و ندا ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیله پیغمبر خود پس میدادی تو مار آب و تسقینا انهم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است و انا نتوسل الیک بعقر نبتنا فاسقنا فیسقون بدستیکه اکنون و سیله میخوایم بسوی تو و طلب آب بعجم پیغمبر خود پس آب ده مارا گفت انس پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم ان لم یزل بلا الا بدین ولم یکشف الا بتوبه و قد توجت لی القوم الیک لمکانی من نیک و هن ایدینا الیک بالدنوب و نواصینا الیک بالتوبة فاسقنا الغيث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سرسبز شد زمین اخرج الزبیر بن بکار فی الانساب نیز وی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد و عمر عباس و عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت باز من عام را دو سال هیچ هم بود و درین قصه دلیل است بر استسقا با اهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و در وی فضیلت عباس است و توضیح عمر و شناختن وی حق اهل نبی صلی الله علیه و سلم و کذا فی السبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفت آورده اند که چون عمر بن الخطاب و دیگر صحابه که با وی می بودند دست متسک توکل بحضرت عباس می زدند عباس گفت خدا و ندا این قوم بنیت پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم بمن توکل کرده اند خدا و ندا این پیری ما را زنوا مساز و مر از روی ایشان شرمند مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل است بر جلال و تسلط بصلی ابجنا بکبر یا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الهی استی گویم بصحت رسیده که استسقا کرد و معاویه بنی زید بن الاسود که اخرج ابو زرعه الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و رواه ابو القاسم اللالكائي فی السنة فی کرامات الاولیا و رعایت کرد و ابن بشکوال از طریق ضمیر از ابن ابی حنبله که گفت رسید فخطم مردم را در دمشق پس بیرون آمد ضحاک بن قیس در حالیکه استسقا می کنند پس گفت کجاست یزید بن الاسود

پس ایستاد و بوی برنش و حمد کرد خدا را و تماشو و بروی و گفت ای رب بندگان تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب ده ایشان را پس
 بزرگ دیدند ایشان مگر آنکه غرض میکردند در آب و روایت کرد احمد و زهد که واقع شد مثل این حاویر را با ابی مسلم خولانی که از انی التخصیص و هم روایت
 از انس رضی الله عنه قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مطراً رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم
 باران فحسب عن ثوبه حنّ اصابنا من المطر پس بکشا و جامه خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید او را چیزی از باران حسب بفتح
 حا و سکون سین جملین و در کردن و برداشتن جامه از بعضی بدن پشتم ما می رسول خدا برای چکر دی این را و قال انه حديث عهد بربه
 فرمود این باران نور سیده است از پر و رو کار خود آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است با جزای این عالم کثیف
 ای نفس خرم باد صبا به از بر باد آمده مر حبا به و لا بد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی
 بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گنگاری بآن رسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و در اینجا اشارت و تعلیم است مراست را بتقرب
 و ترغیب و آنچه خیر و برکت است و این حدیث را در جامع الاصول از ابو داود آورده و نیز دلیل است بر تبرک گرفتن بدان و استجاب آن و برینکه
 او تعالی و راز الوار است و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه شایاست نه چنانکه جهیه معتزله و قدریه گویند که وی
 بذات در هر مکان است و با هر انسان و راه مسلم و بتوب له البخاری فقال باب من تطرح حتى يتجاوز عن لحيته و ساق حدیث انس بطوله
و عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا رأى المطر بدستیکه بود و آنحضرت
 چون می دید باران را یعنی بعد از استسقاء می گفت اللهم صيبنا نافعاً خادوناً بفرست باران ریزان بسیار شود و مندر صیب بفتح
 صاد و تشدید یای نخستیه و بعضی صبت بوحده مشدوده روایت کرده اند بعضی ریختن و نافع صفت احترازی است از صیب خزار این بطلال گفته
 و در وی دعاست دراز و یاد خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عسینه گفته فقطناه سیم با خطاب می گفت سبب بعضی عطا و مجاری ما است و جمع
 سیوب و قد ساب یسوب اذا جرى اخراجاً روایت کردند این را بخاری و مسلم و این خلاف عادت مصنف است که می گوید متفق علیهم
و عن سعيد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دعا في الاستسقاء بدستیکه رسول خدا
 دعا کرد در استسقاء این کلمات اللهم جللنا سبحاناً کثيفاً خادوناً بپوشش ما را با باران بسیار و انبار قصیفاً قانی و بی که آواز
 رعدش سخت و درشت باشد و بعضی او را بعضی را قصف کنند و این از امارات قوت مطرب است ذلوقاً بهجوم کشته سهل الخرج و تشدید الله
 ضحکاً خندان و تابان با برق قطر نامنه باران دهی ما را از بهجوا بر دذا آریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نمایه
 گفت الرذا اقل ما يكون من المطر و در سبل گفته ما کان طره دون طرش قطقطاً بکسر هر دو قات باران ریزه یا پیای انبوه یا سرد
 یا اندک قطره بوزید گفته القطقط اصغر المطر ثم الرذا و هو فوق القطقط ثم الطرش و هو فوق الرذا و سبباً بسیار و سبباً مصدر است
 يقال سببت الماء سبباً اذا صببت صباً و صف کردند محاب را بدان مبالغه بنا بر شرب آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر است
 یا ذا الجلال و الاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و ناطق است باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند آنرا با استغنائی طلق فیاض تمام
 و این سه دروازه عظم صفات وی تعالی اند و لهذا حدیث آمده بطولاً یا ذا الجلال و الاکرام ای الزموه و اثبتوه علیه اکثر و امر قول و التلفظ
 فی دعا کلمه مروی است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمردی و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال و الاکرام فرمود قد تجيب لك رواه
ابو عوانة في صحيحه و عن أبي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خرج

سليمان عليه السلام يستقي بيرون اند سليمان بقصد آنكه مستقا كند و در روايتي باين لفظ است خرج نبي من الانبياء بالناس و دهنها و دالت ست بر آنكه مستقا شرع قديم است و بچنين خروج برای آن قواي غملة مستلقية على ظهرها پس در سورچه را در رشت بر پشت خود رافعة قوايها الى السماء برانده پا بهاي خود را بسوی آسمان و در روايتي بعض قوايها آمده پس مراد قواي هم پيش باشد که بمنزله دستهاست و دروي آسمان اخراج بها هم است و مستقا و دالت برادر آنكه آنها انچه متعلق است بمعرفت خدا و معرفت ست بذكر خدا و طلب حاجات از وي و بسبب اسلام گفته و في ذلك قصص بطول ذكرها و آيات من كتاب الله دالة على ذلك تاويل المتأولين لها باليحيى و انتهي تقول مي گفتم آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى عن سقياك خداوند من مخلوقتي ام از مخلوق تو نيست ملازمي نيازي از آب دهی تو فقال پس گفتم سليمان عليه السلام ارجو اقد سقيتم باز گرديد پس تحقيق آب داده شديد شما بل عو قد غيركم بعدا غير شما و در روايت دارقطني باين لفظ است برگرديد که قبول کرده شد و عابري شما از بهر اين مورچه رواه احمد و الدارقطني والطحاوي من حديث ابي بصير الناجي و ابن ماجه من حديث ابن عمر في اثنا حديث ولولا البهايم لم نطروا و صححه الحاكم و رفعه

و عن النبي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استسقى فاشار بظهره كقبيه الى السماء بدستيكه رسول خدا طلب باران گرديد پس اشاره کرد به پشت هر دو كف دست خود بسوی آسمان يعني برداشتن دستها از انحضرت صلى الله عليه وسلم و مستقا انچنان بود که باطن كفین بجانب مين بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس انچه متعارف است و در عا که بطن كف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا براي طلب و سوال چيزي از جنس نعام بود مستحب است که گردانیده شود بطن كفهای دست بجانب آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت با ظفای نائره فتنه و بلا و پست گرد و فرود داشتن قوت حادثه و غلبه آن طبعي گفته اين نیز تفاؤل است بقلب حال چنانکه در تحويل رواه اشارت است بترکم حجاب گردانیدن بطن حجاب بجانب زمين و در مخنق آنها بران گويم و حديث خلاد بن سائب عن ابي صريح و ارو شده که آنحضرت چون دعا ميکرد بطن كف بسوی آسمان ميکرد و چون استعاذه ميکرد و انيد پشت دست بسوی آن و انچه در حديث ابن عباس آمده سلمو الله بطنون الکفم و لا تسالوه بظهورها هر چند ضعيف است اما جمع ميان هم و و باين طريق است که حديث ابن عباس مختص است بسؤال حصول شئ زير اس دفع بلا و تقسيم کرده اند قوله تعالى يدعوننا عبا و ذهباً را باينکه غيب ببطون است و در ترتيب بظهوره

باب اللباس

يعني چه چيز حلال است از ان و چه حرام لباس مصدر است بمعني لباس چنانکه كتاب بمعني مكتوب باضي و مضارع از وي از علم جمل آيد و انچه بمعني اللباس است از ضرب يضرب بود و مصدر اول لبس بضم لام و مصدر ثاني لبس بفتح لام است عن ابي عاصم الا شعثري و كتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وي فقيل عبد الله بن ماني و قيل عبد الله بن وهب و قيل عبيد بن وهب و زنده بود تا خلافت عبد الملك بن مروان ساکن شد شام را و نيست عم ابو موسي اشعري شته شد در ايام حنين در حيات آنحضرت صلى الله عليه وسلم و نام و عبيد بن سليم است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكون من امتي اقوام يستحلون الخ البهائم با شذاز است من قوما که حلال کنند پوشيدن خز را اين لفظ را بخاوراي مملتين هم ضبط کرده اند ضبط ابو موسي مراد بران است حلال زن است چه خز کلي از اسامي فرج است و ظاهر ايراد مصنف اين حديث را در لباس است که مختار و وي خرسست بخاوراي مجتئين و برين نص

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث در نمایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرق همان اصل است یعنی مجتهدین چون مراد از آن جامه
 پس خن بفتح خای مجعه و زای مشدوده خالص از حریر است و عطف حریر بر روی از قبیل عطف عام بر خاص است زیرا که خن نوعی از حریر است و در قاصد
 گفته جامه معروف است و در نمایه گفته خن در زمان سابق نام جامه بود که منسوج از صوف و ابریشم بود و لیکن مراد و متجانس این است زیرا که این
 مباح و حلال است و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین حمل است حدیث ابو داود و از عبد الله بن سعد و عثمان بن ابی سعید و گفت و بگوید
 بخمار روی را بر بقله سفید که روی عامر بود از خن سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه و سلم مراد پوشانیده و از خن از نزد
 و انسائی و ذکره البخاری پس نمی از آن بعلت تشابه با جامه خواهد بود که بطریق تکبر و خیلا آنرا بر زمین اسپان بیندازند و گفته اند که اگر مراد
 بخن آن بود که الآن معروف است آن خود همه ابریشم است و حرام است مطلقا و برین حمل است این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان
 نبوت نبود پس اخبار آن بغیب مجعنه اوست صلی الله علیه و سلم و در مطالب المؤمنین گفت لا باس بلبس الخن و گفته اند که خن اسم و ابه است
 در محکم بر پوست و می خن می باشد و می از جنس حریر است و محرم بر رجال لبس حریر است نه غیر کذا فی المحيط و نیز گفته اند که سید امام ناصر الدین
 گفته است که خن در زمان ایشان نام جامه بود که از سوی حیوان نحری بود و آنرا به ترکی قندز گویند اما مراد در زمان ما از حریر درست
 می سازند لا بد حرام باشد کذا فی استراجیه و ابو داود و انسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سواد نشوید خن را
 و نماز را یعنی باین طریق که آنرا بر زمین اسپان کنید و بر آن سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ است و بعضی معنی جلوس بر آن نیز گفته اند و متعارف
 جمع نموده است بمعنی کسانی مخطط لبس نمی از آن برای کراهت تنزیه باشد که بخت زمین و خیلا و تکبر بر زمین اسپان می اندازند و اکثر برانند
 که جمع نموده است بمعنی سبع معروف و مراد جلود آنهاست که بر زمین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نموده است نه غمار و می گویند
 که جمع نموده است چنانکه نورست نماز نیز آمده است و درین حدیث نیز بروایتی نجاشی ماز نور آورده و این قریب است بر آن که نماز بعضی اوست نمی انعام
 النعم گفت سبع معروف جمعه انعم و غمر و غمار و نور و الله اعلم و اسیر جامه افریشم در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که هر چهار
 صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هب که پوشید جامه افریشم در دنیا نپوشید آنرا و آخرت متفق علیه و از اینجا معلوم شد که پوشیدن افریشم
 حرام است مگر مقدار چهار انگشت مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که
 نیست نصیب او را و آخرت متفق علیه یعنی از نعیم می یا اعتقاد می یا از لبس حریر در آن رواه ابو داود و اصله فی البخاری
 و اصل می در بخاری است و از خن بخاری تعلیقاً و حدیث دلیل است بر تحریم لباس حریر زیرا که معنی لبس محمول بر محمولون الحرام حلال است و حدیث
 ثانی که می آید تصریح این معنی است و در حدیث دلیل است بر آنکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسامی است بیرون نمی کند کذا قیل و لیکن ضعف این قول
 غیر مخفی است زیرا که هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد طاعت او شود و می مکتب رسول خداست که خن بر منقش داده پس حلال لغزش این
 آنرا و کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی الله علیه و سلم و تکذیب می کفر است پس لا بد است از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که کسی
 امت است قبل استحلال و چون استحلال کرد از مسامی امت بردرفت و نیست صحیح اراده امت دعوت ازین امت زیرا که آن امت خود مستحل بر محرم
 خصوصیت این محرم چیست و عمر . حدیثه رضی الله عنهما قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لثوب
 فی انیه الفضة والذهب وان ناکل فیها وعن لبس المحم بر والد بهاج وان یجلس علیه نمی کرد و اما بفرغ خدا
 از این مسکن در نظر فای نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامه افریشمی و دیگران نوعی خاص معروف است و از نشستن

بحریر و یار و اه البخاری ظاهر آنست که نمی درینجا برای تحریم است و باین رفته اند تا همیست برای مروان زنانه و حکایت کرد قاضی ضی
از قومی اباحت آن و نسبت کرد و در بحر اباحت را بسوی ابن علی گفت متوجه شد اجماع بعد وی بر تحریم و لیکن مصنف در فتح ابار گفت ثابت
شده است لبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان ابو داود گفت پوشیده از آنرا نیست که از صحابه یا زایده و رواه ابن ابی شیبۀ عن جمیع بنیم
و اما جلوس بر حریر پس حدیث مفید نمیست از آن مصنف در فتح گفته که بخاری و مسلم حدیث حدیث را از غیر یک ج روایت کرده اند و در
این زیادت نیست یعنی قوله وان یجلس علیہ و این حجت قویست مانع جلوس و هو قول الجمهور خلافا لابن الماجشون الکوفین بعض اشأ
و ارجح مذہب جمهور است و جائز است افتراش حریر برای زنان زیرا که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس افتراش باطل و لی جائز خواهد بود

و عن عمر رضي الله عنه قال ففی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحریر الا موضع اصبعین
او ثلث او اربع نمی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر مگر جای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح است شاید که در دو
زیاده برد و انگشت مباح نبود پس از آن رخصت کرده تا چهار انگشت و مذہب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و مذ
حقیه نیز همین است و مراد بوجوب این قدر آنست که یکجا بودند آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علیک مصنف گفته او
درینجا برای تخمیر و تنويع است و این ابی شیبہ بهمین وجه باین لفظ آورده که ان الحریر لا یصلح الا لکذا و لکذا علی صبعین او ثلث او اربع و هر
گفته که در هر استین دو انگشت باشد روایت نسائی را و اوست که رخصت نداد در دیباچ مگر در موضع چهار انگشت و اللفظ مسلم و این
حدیث را حضرت عمر در موضع جامه بنجیم و موحده و تخانیه که شهریست از ولایت شام و خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرد **عن النبی رضي الله**

عنه ان النبی صلى الله عليه وسلم رخص لعمد الرحمن بن عوف و الزبیر رضي الله عنهما فی قصص
الحرمین من حاکه کانت بهما بدستیکه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند و پوشیدن
جامه افروشمی از جهت خارش بن که ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قتل بود چنانکه در روایت مسلم است انما ثلثا القتل یعنی آن هر دو
شکایت کردند و بعض غزوات پیش راتل بفتح قات و سکون بيم پیش جمع آن قتل بضم قات و فتح و تشدید بيم مضمره فرخص لهما فی الحرمین
پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای افروشمی و زیاده کرد و مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد حجب طبری
الفرق مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی هر دو این اصلاح و عبد الحق و نووی و در بدر منیر گفت مراجعت کردیم بخاری را پس نیافتم در رو
این زیادت و حاکه بکسر حای مملو و تشدید کاف نوعی از خارش است و ذکر حاکه درینجا علت است نه قید نیست از برای حاکه پس من برای تعلیل است
مصنف گفته ممکن است جمع باین طور که حاصل شد حاکه از پیش لبس است کرده شد علت قتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب و آنست
کرده اند علما در جواز وی برای حاکه و غیر او طبری گفت رخصت دال است در لبس نمی برای حاکه پس هر که آنرا برای دفع ایامی عظم از حاکه
پوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قالان جواز تخصیص سفر نمی کنند و بعض شافعیه گویند مختص است بسفر و طبری گفت حدیث
حجت است بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت بزبیر و عبد الرحمن کثرو این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در آن سفر
علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرد بخاری برای آن بقول خود الحریر فی الحرب و لغت ابن قتیب ابید و شرح امام که منشا اختلاف
درین باب اختلاف روایات است و ذکر سفر و عدم آن متعین است اعتبار قید در روایت و واجب است اعتبار آن در حکم زیرا که برین
وصف مطلق است حکم و ممکن است که معتبر باشد لبس لمنی گردانیده نشود و الله اعلم و در ترفیت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن فریبرزانید

مُتَّقُونَ عَلَيْهِ وَبِأَجَلٍ مِنْ حَدِيثِ مَعْمُورٍ مِیْکَرَهُ وَكَتَبَسَ حَرِيرَ حَرَامٍ سَتِ الْإِبْرَاسِي حَاجَتِي وَمُصَلِحَتِي مِثْلَ حَرْبٍ قَتَلَ وَحَرَّو بِرَدِّ وَابْنِ مُهْرَبِشْتِ فَمَتِ
وَنَزَلَ مَا لَكَ حَاجَتُكَ نِيسَتِ اصْلَاحُ وَدَرِهَايَ كُفْتَهُ لَا بَاسَ سَتِ بِلِبْسِ حَرِيرٍ وَدِيَادِرِ حَرْبٍ عِنْدَ هَازِرٍ لَكَ دَافِعُ سَتِ مَرْتَحِي سِلَاحُ رَاوِ مِیْبِ تَرَسْتِ
چشمِ اعدا و نَزَلَ اِمَامُ ابُو حَنِيفَةَ مَكْرُوهُ سَتِ اَزْجَمَتِ اِطْلَاقَ نَبِيٍّ وَضُرُورَتِ مَنَدَفَعُ سَتِ بِخُلُوطِ وَصَاحِبِينَ كُومَنَدُ كَهَرِ خَالِصِ دَافِعُ تَرَسْتِ
وَدَرِ عَلَاجِ قَتْلِ مَسْکَنَةِ بَحْرِ كَلَامِ وَارَسْتِ وَاشْتَعَلَ اللُّعَاتُ وَغَيْرُهُ مَذْکُورُ وَبَعْضِي كُفْتَهُ اَنْدَکَ مَنَعَ بِلِبْسِ حَرِيرٍ اَزْ قَتْلِي سَتِ كَهْ حَدُوثِ اَنْ بَرَسَبِلِ تَوَاسْتِ
زیرِ کَفِ نَاسِ مِیْکَرَدَ اَنْدَکَ حَادَثِ مِیْ شَوَدَ اَزْ بَیْضَهَامِیْ مِیْ پَسِ مَسْکَنَتِ شَوَدَ اَزْ اَنْ قَتْلِ وَنُودِیْ غَیْرُهُ كُفْتَهُ اَنْدَکَ حُکْمَتِ دَرِ لِبْسِ حَرِيرِ بَرایِ حُکْمِ
بِرُودِ اَوْ سَتِ وَتَوَقُّبِ کَرْدَهُ اَنْدَکَ حَرِیرِ حَارِ سَتِ پَسِ صَوَابُ اَنْتِ کَهْ حُکْمَتِ دَرِ مِیْ دَفَعِ قَتْلِ سَتِ کَهْ اَزْ مِیْ حُکْمِ پیدایِ شَوَدِ بِخَاصِیَّتِهِ دَرِ بَرِ
کُفْتَهُ چُونِ اَزْ حَرِیرِ بَاسِیْ کِیْمَرْدِ مَرَا جِ نَعْمَ وَعَدَلُ لُحَارَتِ بَاشَدِ وَنَخْنِ بَدَنِ بُوَدِ وَکَافِیْ دُورِ مِیْکِنَدِ بَزْدِ اَبْتَحْنِ خُودِ وَنَخْنِ
عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كَسَاكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِلَّةَ سَيَرَاءٍ كُفْتَهُ عَلِيٌّ يُوْشَانِيْدُ مَرَّ رَسُوْلٍ خُذْ لَكَ سَيَرَاءً
حِلَّةَ جَفَتِ جَامِهٍ عِنْفِي رَوَاوَا زَارِقَالَهُ ابُو نَجِيْدٍ وَابْنُ الْاَثِيْرِ كُفْتَهُ چُونِ اَزْ يَكِ حُشْنِ بَاشَدِ وَسَيَرِ اَبْكَسَرِ سِيْنِ مَطْلَعُ وَنَخْنِ تَحْتِ دَوَا لَعْنِ مَسْکُوْدُ
بُرْدِ مَخْطُوطِ كَهْ مَخْلُوطُ بَاشَدِ بُوِي حَرِيرِ وَبَعْضُهُ كُفْتَهُ حَرِيرِ مَحْضِ دَرِ سَبِلِ كُفْتَهُ وَهُوَ اَلْاَقْرَبُ اَنْتِي زِيْرُ كَهْ مَخْطُوطُ اَزْ حَرِيرِ وَغَيْرُهُ حَرَامٌ نِيسَتِ لَكِنْ اَنْدَکَ
حَرِيرِ زِيَادَهُ بَاشَدِ دَالِ سَتِ بَرَانِ حَدِيثِ ابُو دَاوُدَ اَزْ ابْنِ عَبَّاسٍ كَهْ نَبِيٌّ كَرْدَ اَنْخَضَرْتَ اَزْ ثَوْبِ صَحْمَتِ اَزْ حَرِيرِ وَ اَمَّا عِلْمُ حَرِيرِ وَ سَدِیْ ثَوْبِ پَسِ
لَا بَاسَ سَتِ دَوَسِيْرُ وَ لَفْتَ خَضَابِ كَرْدَنِ زَنْ سَتِ اصْلَاحِ خُودِ اَسْخَطُوطِ وَ حِلَّةَ تَنْوِيْنِ سَتِ وَ سَيَرِ حَصْفَتِ اَوْ يَابِغِيْرُ تَوِيْنِ سَتِ بِنَابَرِ
اَضَافَتِ خَلِيْلِ كُفْتَهُ نِيسَتِ دَرِ كَلَامِ عَرَبِ فَعْلِيٍّ بَكْسَرِ اَوَّلِ مَعَ اَلْمَدِ سَوَامِيْ سَيَرِ اَوْ حَوْلَاوْ عِنَابُ كُفْتَهُ سَتِ دَرِ عَنَبِ فَخْرِ جَفَتِ فَجْهَ اَبْنِ بَرِ
اَمَّا دَرِ اَنْ جَفَتِ جَامِهٍ عِنْفِي اَنْزَا پُوشِيْدَهُ بَرَا كَدَمِ فَرَايْتُ الْغَضَبِ فِي وَجْهِهِ پَسِ دِيْمُ اَثَرِ خُشْمِ رَاوِ رُوسِيْ مَبَارَكُ مِیْ كُفْتَهُ اَنْدَ
كَهْ سَبَبُ غَضَبِ اَنْ بُوَدِ كَهْ چَا كُنْ كَرْدَ كَهْ اَنْ نَهْ لِبَاسِ مُتَقِيَانِ بُوَدِ كَهْ مِثْلُ مِیْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اَنْزَا پُوشَدَ اَكْرُجْ نَهْ صَرَفِ حَرِيرِ بَاشَدِ بَلْكَ مَخْلُوطُ بَرِ
وَاَبُو دَاوُدَ اَنْ شَانِ مِثْلُ مِیْ نَبُوَدِ كَهْ اَنْزَا پُوشَدَ پَسِ اَلْيَسْتِي اَنْزَا دَرِ نَسَا قَسَمَتِ كَرْدَ وَ چَا كُنْ كَرْدَ زِيَادَهُ كَرْدَ مُسْلِمُ دَرِ رَوَايَتِي كَهْ فَرَمُوْدَ اَنْخَضَرْتَ مَنَ لَعْنَتَا
اَنْ حُلَّةَ رَا بَسُوِيْ تُو تَا پُوشِيْ اَنْزَا جَزِيْنِ نِيسَتِ كَهْ فَرَسْتَا دَمِ بَسُوِيْ تُو تَا پَارَهُ كُنِيْ اَنْزَا وَ خَارِ سَا زِيْ مِيَاْنِ زَنَانِ وَ لَمَّا پَارَهُ كَرْدَ اَنْزَا مَقْدَارِ خَا
دَرِ مِيَاْنِ فَوَاطِمِ فَشَقَّقْتُهَا بَيْنَ نِسَاتِيْ پَسِ پَارَهُ كَرْدَمُ اَنْزَا دَرِ زَنَانِ خُودِ هَرِ پَارَهُ مَقْدَارِ دَامَنِيْ كَهْ زَنَانِ سَرِ خُودِ اَبْدَانِ بَهْ پُوشَنَدَ
وَمَرَاوْ بِنَسَا فَوَاطِمِ اَنْدَ وَ بِنَسَا فَوَاطِمِ چَنْدَ فَاطِمَةَ كَهْ دَرِ خَانَةِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ جَمْعُ بُوَدَ نَدِيْ كِيْ فَاطِمَةُ زِيْرُ اَمْنَتِ رَسُوْلِ اللَّهِ وَ لَضَعُوِيْ عَلَيْهِ سَلَامُ دَوْمِ فَاطِمَةَ
بِنْتُ اَسَدِ بِنِ بَاشْتُمُ رُوحَةَ ابِيْ طَالِبِ اُمِّ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ وَ طَالِبِ وَ عَقِيْلِ سَوْمُ فَاطِمَةَ بِنْتُ حَمْزَةَ بِنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ وَ بَعْضِي كُفْتَهُ اَنْدَکَ اَنْ
فَاطِمَةُ بِنْتُ وَلِيْدِ بِنِ عَتَبَةَ بِنِ رَبِيعَةَ سَتِ وَاَوَّلُ صَحِيْحِ تَرَسْتِ چَهْ اَعْطَايْ اَنْخَضَرْتَ بَابِلَ بَيْتِ قُورَيْبِ تَرُو ظَاهِرُ تَرَسْتِ مُتَّقُونَ عَلَيْهِ
وَ اِسْتَدْلَالُ كَرْدَهُ اَنْدَ حَدِيثِ بَرِ جَوَازِ تَاخِيْرِ بَيَانِ اَزْ وَ قَتِ خُطَابِ زِيْرُ كَهْ اَنْخَضَرْتَ جَامِهَ رَا فَرَسْتَا دَمِ وَ هِيْجُ نَفَرُ مَرُوْدِ عَلِيٍّ بَرِ ظَاهِرِ اَسَالِ رَفْتِ
اَزْ مِیْ مُنْتَفِعُ شَدِ وَ لِبَاسِيْ سَاخْتِ وَ چُونِ اَنْخَضَرْتَ بَرَانِ طَلْعِ شَدِ پُوشِيْدَنِ اَنْ بَرایِ مِیْ سَبَاحِ نَفَرُ مَرُوْدِ وَ هَذَا الَلْفُظُ مُسْلِمُ
شَوَكَانِيْ رَحْ كُفْتَهُ اَخْتِلَافُ كَرْدَهُ اَنْدَا اَهْلِ عِلْمِ دَرِ حَرِيرِيْ كَهْ مَشْهُوبُ بَغِيْرِ خُودِ بَاشَدِ وَ اِسْتَدْلَالُ كَرْدَهُ اَنْدَا نَعِيْنِ اَزْ لِبْسِ حَرِيرِ حَدِيثِ حُلَّةِ
سَيَرِ اَبُو لَيْكِيْنِ دَافِعُ شَدِ اَخْتِلَافِ وَ تَفْسِيْرِ حِلَّةِ سَيَرِ كُفْتَهُ اَنْدَکَ ذَاتِ الْخُلُوطِ سَتِ وَ كُفْتَهُ اَنْدَکَ مَخْتَلَفِ اَلْاَلْوَانِ سَتِ وَ اِيْنِ هَرِ وَ تَفْسِيْرِ وَ لَابِ
بَرِ مَطْلُوبِ تَدَلُّلِ نَا رَنْدَ وَ كُفْتَهُ اَنْدَکَ حَرِيرِ مَحْضِ سَتِ وَ اِسْتَدْلَالُ كَرْدَ مَجْزُوزِ مَشْهُوبُ بِحَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ نَزْدَ اَمَّا دَاوُدُ اَوْ كَهْ نَبِيٌّ نَفَرُ مَرُوْدِ اَنْخَضَرْتَ لَكِنْ اَنْ
مُصَحِّمُ اَزْ قُرْوَ دَرِ سَهَادَتِ حَصِيْفِ بِنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ سَتِ وَ دَرِ وَ جَعْفَرِ سَتِ وَ صَحْمَتِ هَمَانِ سَتِ كَهْ تِلْکِيْ حَرِيرِ بَاشَدِ بِيْ اَمِيْرِ شَرِيْفِيْ

و بزرگان و این شب بیا درازست انتهى و عمر . ابی موسی الاشعری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال احل الذهب والحبر لاناث امتی و محرم علی ذکورهم لعل ساخته و مباح گردانیده شد استعمال پوشیدن
افرشیم مر زنان الزامت و حرام گردانیده شد استعمال هر یکی از آن بر مردان ایشان رواه احمد و الدارقطنی فی عمل والنسائی
و در وی دلیل است بر تحریم لبس رجال فیهب حریر را و جواز لبس آن برای زنان و لیکن گفت اند که حل فیهب برای زنان منسوخ است کذا فی اسبل
و درین باب است از علی کرم الله وجهه نزد احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و طبرانی و ابن حبان که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را لبس نهادن را
بر دست راست خود و گرفت طلار او نهادن را بر دست چپ خود و پسر فرمود که این هر دو حرام است بر مردان امت من زیاده کرد این ماجه و حاکم
برای زنان ایشان عبدالحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن است و رجال فی معروف اند و اخرج ابویحیی مثله باسناده حسن
و روایت کرد بزار از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن و در سنن او قیس بن ابی حازم است و الترمذی و صحیح و گفت ترمذی که این
حدیث حسن صحیح است و زیاده کرد و در تلخیص که در سنن او سعید بن ابی هند است که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو داود گفته که وی
ندید او را و گفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی گفت این حبان و صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول است و صحیح نیست
گویم و رفته است ابن حزم بظاهر سنن او وی صحیح گفته با وجود معلول بودن با نقطاع و تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و روایت نمود بر هشت طریق
غیر این طریق از هشت صحابی و کلها لا تخلو عن مقال و لکن بشد بعضها بعضاً و عمر . عمران بن حصین رضی الله عنه ان
التبی صلی الله علیه و سلم قال ان الله یحب اذا انعم علی عبد ۳ نعمة ان یری اثر نعمته علیه برستیکه
خدا می تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود که انعام را بیدار نعمت و انعام خود بران بنده و این حدیث را نسائی از حدیث
ابی الاحوص و ترمذی و حاکم از حدیث عمر بن شعیب بن ابیہ عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون
حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده و لفظ ابوالاحوص عن ابیہ این است اذا انک
مالاً فلیری اثر نعمته علیک کرامته یعنی تحسین ثیاب و تنظیف تجدید آن بقدر حالت و قدرت وی بی مبالغه و اسرار دران بقصد اظهار نعمت
و شکر گذاری آن و تا مردم برانند و محتاجان بطلب صدقات و زکوٰۃ بوی رو آرند بقصد تکبر و خیلا رواه البیهقی و ازینجا معلوم می شود که
پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران نعمت است و همچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داد و شل و شل باید که
کنند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در صدق و حمار زرقنا هم یحققون دخل شوند و بذات هیئت صورت سوال اظهار فقر است بلسان
حال و لذا قیل ع و لسان جالی بالاشکایه النطق و حیل ع و کفاک شاید نظری عن خبری و عمر . علی رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن لبس القسی برستیکه آنحضرت نهی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اهل مصر
و بکسر قاف نزد محدثین منسوب است بسوی قس افسین شده موضعی است از زمین مصر و در حدیث تفسیر شدن ثیاب بصلعه واقع شده که از
مصر و شام می آید کذا فی مسلم و در بخاری گفت در وی حریر باشد بر مثال اترنج و ثیاب بصلعه آنرا گویند که در وی خطا می باشد مثل اضلاع
یعنی استخوان پهلوی گفته اند که ثیاب کتان است مخلوط بحریر قاله الطیبی پس نهی از آن بر تقدیری است که در وی حریر باشد و از حریر بود
و المعصفر و نهی کرد از پوشیدن جامه رنگین بعضی سرخ باشد یا زرد و در لبس وی اختلاف علمایست جماعه صحابه و تابعین بخوارفته
و به قال الفقهاء غیر احمد و بعضی حرام مطلق دانند و بعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حله حرام پوشیده و در صحیحین است از ابن عمر

که دریم آنحضرت را رنگ میکرد بصفت اما حافظ ابن قیم رحمه الله گفته که حله سرخ بخت بود بلکه دو چادر بود بافته شده مخطوطا سرخ و سیاه
و معروف است باین اسم باعتبار خطوطی که در وی است و اما حمای بخت پس منی است اشد المنی زیرا که در تحجین است که منی کرد آنحضرت از بابت
حمر انتی و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام است و اگر بافتن بعد از رنگ کنند باطل و بعضی گویند اگر آنکه آن را زائل شده باطل
و الا حرام و بعضی گویند لبس آن در مجالس محافل مکروه و اگر در خانه پوشد درست و مساعد نیست این اقوال را دلیل از سنت و مختار در مذاهب
حنفی کرامت تحریمی است و نماز گذاردن آن مکروه و در رنگ سرخ از غیر عصفری خلاف است شیخ قاسم حنفی که از اعظم علمای متأخرین
است از قسطلانی است تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون است نه صبغ پس سرخ حرام و مکروه باشد رواه مسلم
شاه رفیع الدین دهلوی رحمه الله فرموده رنگ عصفری و قسم است یکی مفرد و دوم مرکب از رنگ دیگر مفردش را از جوانی و عربی و گلناری فاکر
و سواد در هندی گویند و آن منصوص التحريم است و آن دیگر که مرکب است بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل است اختلافی نیز در تفصیل
آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی برنگ گل زعفران و دومی سفیدی که نسبت اول
فی الجملة زیاده دارد و آنرا سورت گویند یعنی سیر گلابی و سومی که در وی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گللابی نیم گویند و این هر سه درجه
حرام است و چهارم آنکه سفیدی غالب و سرخی عصفری مغلوب و آنرا کم سیر گلابی گویند و در هندی بیهیکا گللابی حلال است و علی بن اقیس
و رجا که بعد از این پیدا شود مانند یازمی و نحو آن و دومی اختلاط زردی با عصفری درجه اول زردی کم و سرخی غالب آنرا انجی گویند
و دوم زردی زیاده از اول و آنرا سنهری گویند سوم انچه قریب وی است مانند چندی این همه اقسام حرام است چهارمی انچه در وی زردی
و سرخی عصفری مغلوب باشد مانند طلایی و کبیری و مانند رنگ زرد چوب و بار سنگار و در این همه اقسام جایز است و اما انچه اختلاط
در وی باشد چند قسم است درجه اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از آن نافرانی و انچه قریب وی است حرام است و دیگر رنگ
که نیل در وی بسیار باشد و سرخی عصفری کم مانند آوده و بعد از آن فانی و کاسنی و سوسنی و آسمانی و در هانی و نیلا و کونگی و گنجی این همه جایز است
و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام است به نیل حدیث نبوی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یزعفر الرجل یعنی نبی فرمود آنکه
مصبوغ سازد مرد و پارچهای خود را بر زعفران و این را زعفران گویند حرام است ما دامیکه رنگ زعفران باقی است و چه آن آگست که رنگش
افتانده نشود و تیره نگردد و اگر بعد از افتانگی و تیرگی رسد از اکثر زیادت معلوم می شود که جایز است و رن حرام و الله تعالی اعلم و مناظر حرمت
در اختلاط رنگ زرد و سفید و نیل غالبه عصفریست یا مساوات آن چنانست دیگر رنگ اگر عصفری مغلوب است و رنگ دیگر غالب آن جایز است
و این احکام در الوان خام برای مردان است اما سرخ و زرد و نیل بالاتفاق حلال است و برای زنان اینهمه رنگ زلفهای دیگر خام و بخیه حلال بالاتفاق و الله اعلم و عن
عبد الله بن عمر بن العاص رضی الله عنه قال رای حکمی الثبتي گفت دیدم بن آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثوبین معصفرین و دو جامه
رنگین معصفره و عصفری است که رنگ میکنند باین رنگ سرخ بر بیت مخصوص فقال انک امرتک بهذا پس فرمود ما در تو امر کرده باشد ترا بپوشیدن
این رواه مسلم و در وی اعلام است باینکه این قسم جامه رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان است و دلیل است بر تحریم عصفری
و محاضره اول است و زیاده میکند قوت او را تمام این حدیث نیز در مسلم که گفته است شویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از مسلم آمده که
این جامه های عصفری از جنس جامه کفایت پس پوشش آنها را و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مباحه است و اخراج آنها از ملک بیع یا هبه یا
بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا باید کرد و اموشستن بخت آن نکرد و جامه عصفری اگر چه بر بدن حرام و مکروه است ولیکن برای زنان مکروه است

پس در سخن آن تفسیح مال است پس زان خود را بدیدم با بفر و شد با بخشد تا دیگر زنان از آن تمتع شوند و در وایچی آمده که این عمر و غیره را
 امر بر رفت و آنها را بسوخت و چون فردای آن روز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد و فرمود چرا نپوشانیدی آن جامه را را با بفر و شد با بخشد تا دیگر زنان از آن تمتع شوند و در وایچی آمده که این عمر و غیره را
 مرزبان را بکشیدن آن و بفرموده این روایت حمل کرده اند احراق را بر خلاف ظاهر قاضی عیاض در شرح مسلم گفته ام و صلی الله علیه و سلم با حاتمیان
 باب التلایا و العقوبه انتهی و آنکه گویند امر با حراق مبالغه است و را عدم آثار آن خلاف روایت و درایت است و بعضی گویند درین حدیث کجاست
 و توبه است با تفاوت مال و این معارض حدیث علی است و امر بلیثت آن در میان زنان کما فی الروایة المتقدمة و اینجا ابن عمر و امر بتحریق کردن و در
 گفته فینظرنی وجه الجمع مگر آنکه پس از ابو داود و انانین عمر و آمده که وی آنرا بسوخت و این دال است بر آنکه احراق بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این
 روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد و لیکن میان هر دو روایت ابن عمر و تعارض هنوز باقی است و گفته اند که آنحضرت ابراهیم کرد
 با حراق ندان و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعضی اهل خود را نپوشانیدی که این کافی بود از سوختن امر برای ندان است
 و معارض نمی شود این حدیث با آنچه وارد است در بس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین است از حدیث برادر که گفت و دیم آنحضرت را در حله
 حمراء و ندیدم گاهی هیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثهاست شوکانی گفت جمع کرده می شود میان اینها باین طریق که ممنوع همان
 سرخ است که رنگ کرده شده است بعصر و مباح آن سرخ است که رنگ کرده نشده است بعصر انتهی و در سفر السجاده گفته حلی عبارت
 از دو جامه و حمراء آن خطوط سرخ است که در آن بود مگر لو حمراء آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منعی است و فی الجمله از پوش
 سرخ خالص احتراز باید کرد انتهی و درین صورت خود هیچ تعارض نیست و همچنین زرد و آنچه در بعضی احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز
 لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نهی است و در بعضی احادیث معصر عطف بر حمراء آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل است
 و الله اعلم و سخن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها انها اخرجت حجة رسول الله و بیرون آورد
 حجة رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قاموس گفته انجبه ثوب محروق و در کرمانی ثوب مخصوص اما قاضی در مشارق الانوار گفته
 که حجة جامه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبایر این است و آنچه بیرون می رود از وی مثل رداء و ازار و عامه و امثال
 آنست و در روایتی حجة طیارا کسر و انیه آمده و طیارا جمع طیلسان یعنی چادر است و این حجة سیاه و مدور باشد که تار و پود او هر دو
 از صوف است و کسر و انیه نسبت بکسری است بفتح کان و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس است مکفوفة الجیب و اللمین
 و دوخته شده جیب او هر دو استین و اصل معنی مکفوف کفه و درست کفه بضم کان و کفه هر چیز طرف و حاشیه آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا
 کفه بضم گویند چنانکه کفه جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کان خوانند چنانکه کفه ترازو و این بفتح نیز آمده و الفرجین و هر دو فرج یعنی کشاکی
 و پارگی آن جبهه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت است که در بعضی از جبهه و هر طرف و اما آن و پیش و پس شق می کنند بالذکر بهاج
 بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب و هر دو استین و اما آن جبهه برکت قبه را از حریر یا پار با ساخته و دوخته و دوخته بودند و این حدیث
 معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است بغیر کراهت و عرض اسماء از ابو داود و این جامه
 و نمودن آن بمردم اظهار نعمت و برکت این جامه شریف بود نزد وی و بیان آنکه جامه که آنرا بحریر یا پار با باین طریق دوخته باشد و درست
 و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسماء فرستاد کسی را نزد ابن عمر که سیاه است او که وی را می گویند
 علم را و جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرت را می فرمودنی پوشه حریر را اگر سیاه نیست و سیاه است پس سیاه

که علم هم ازین باشد پس برآورد و سماجبه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمودنی پوشم من قمیص کففت بحیه را رواه ابو داود
 پس بخول ست بر آنکه قدر کف از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که مخص است و درین حدیث کمتر از آن یا آنکه حدیث عمران بیان درست
 و در حدیث اسما اهل جواز و رخصت و بعضی گفته اند که بخل و ترفه در قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت است اما جواب نسخ یکی ازین
 بدیگری موجبیست چه قول نسخ را تاریخ معلوم باید که تاریخ مؤخر است از منسوخ و بمجر و احتمال و حساب قائل بدان نتواند شد یا آنکه
 منسوخیت حدیث اسما وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز و اباحت بیرون آورد و منسوخ و اگر منسوخ بودی ازین جهت
 و انمودی مگر آنکه گویند ویرا علم نسخ نبود و بر عم خود نمود و این بسی بعید است یا گویند نمودن می جبه را محض از برای اظهار تبرک بود زیرا
 بیان جواز لبس هم قول منسوخیت حدیث عمران درست است و لیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطله بق احتمال گویند که آن
 یک منسوخ باشد رواه ابو داود و اصله فی مسلم و زاد فیه و اصل این حدیث در مسلم است و زیاده کرد در آن یعنی از روایت
 کانت عند عایشة حتى قبضت فقبضتها که بود این جبه نزد عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفتیم من آن جبه را
 و بمن رسید آن جبه ظاهر آنست که از عایشه میراث رسیده باشد که خواهد یکدیگر اند و عایشه را جز وی وارث نبود و دیگر اولاد او بکر
 پیش از عایشه فوت کرده بودند و کان الشیء و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلبسهای پوشید آن جامه را فخر
 نعلیها لکلی ضی پس مای شومیم این جبه را برای بیمار آن لستشفی بها تا طلب شفا کنیم بدان و در اینجا دلیل است بر جواز متشفی
 بملبوسات بزرگان و بودن آن بابرکت بسبب ماسات بدن ایشان کمایل و لیکن در سبل گفته این فعل صحابه است نیست در سبل
 و زاد البخاری و زیاده کرد محمد بن جمیل بخاری صاحب جامع صحیح فی و کتاب خود که سیمی است به الادب المفرد در روایت
 اسما بنت ابی بکر و کان یلبسها للوفد و الجمعة و بود که می پوشید آن جبه را برای الیچیان و روز جمعه و در روی دلیل است
 بر استقبال تجمل نبوت برای فخر و ماندن آن و اما در فتن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تسبیح و لیقه دوات
 و کیره مصحف و غشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق است زیرا که نهی شامل آن نیست و در لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبه عامه را
 بسیار دراز کنند بلکه کوتاه دارد و در میان هر دو کتف بگذارد و جائز است ترک آن بالا صالت و از انجمله تقصیر آستین است و قمیص نیز که
 در حدیث ابو داود و از اسما آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسع ثياب و اکمام بدعت و اسرار است
 و در میر و مثل می از لباس قمیص این است که زیاده بر نصف ساق رسال کنند و تجاوز از کعبین حرام است کذا فی سبل اما این بدعت درین
 در حریم شریفین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری و بعض سائل خود گفته عمامه کالانجلاج و کما تم کالانجلاج و همچنین در دیگر بلاد و عجم از فرس و غیره
 و تفصیل این مقام در رساله اقتراب الساعه فی اشرط الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان بیسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و شیخ
 عبدالحق دهلوی رح را درین باب رساله ایست مستفله که در آن ذکر لباس مسنون و لباس مبتدع کرده بوسه رجوع باید کرد

کتاب الجنائز

بخانه جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن نخت که مرده را بروی بردارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا انش و سه خوانند کذا فی الصراح و در نهایی گفته
 جنازه بکسر و فتح میت بر سر و بعضی گویند بکسر سر بر و بفتح میت و قبل بالعکس مشتق از جنز بعضی ستر عی . ابی هلی بفتح هلی رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر زادکم هاذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و برنده لذتها و مزایا

مفهوم کلام طبعی آنست که با دم از دم است بدل مملعه یعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنا می‌خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم چون
 استواری در ملمات و سهیلی در رؤیای غفلت که روایت با دم است بذال معجزه معنی قاطع و اما بملعه پس معنی منزلی شی است و نیست مراد از تنجا
 مصنف گفته و درین نفی نظر است گویم مراد این است که معنی بدل مملعه صحیح است زیرا که موت منزلی لذات است چنانکه قاطع است لیکن
 عمد روایت است و از عفر الی گفت جائز است بذال معجزه گویم و می‌تواند که با دم بضای معجزه باشد از هضم معنی شکستن اگر روایت آن صحیح شود لیکن
 در هیچ طریقی یافته نشد الموت است بالکسر بدل است از با دم یعنی آن برنده مزایه و ویران کننده لذت‌ها مرگ است و ذکر موت کنایت است
 از خوف و خشیت حق و عمل مقتضای آن و توبه و استغفار و تقوی و ترخیص نفع و آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در آن عالم است
 جامی آن بکه درین مرحله آن پیشه کنم که زمرگ و گران مرگ خود دانسته کنم بدین معنی بپند گیرم و بدانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات
 افشاندنی است و پا داشتم کارهای خود و دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل خیر نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه
 ذکر حق سبحانه بخلقت نسأل الله العافیة رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و سبل گفته حدیث دلیل است بر آنکه لا نفیست
 انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواعظ که موت است انتهی آنکه کفی بالموت و اعظا امر و زکرا از رفته حریفان خبری نیست و فروت
 درین نرم زما هم اثری نیست و فائده ذکر موت و حدیث دیگر چنین آمده که انکم لاتذکرون فی کثیر الاقله و لا القلیل الا کثره و در روایت طبعی
 از حدیث ابوهریره آمده اکثر و اکثر الموت فاما من عبد اکثر ذکره الا اخی الله قلبه و هو ان علیه الموت و در نقلی از ابن عباس و بیهقی و شرح الیابان
 اکثر ذکر با دم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الاوسع و لافی وسعة الاضیقه و در حدیث النس است اکثر ذکر الموت فان ذلک تخفص للذنوب
 و ترهید فی الدنیا اخبره ابن لآل فی مکارم الاخلاق و نزد بزار است اکثر و اکثر با دم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الاوسع علیه
 و لافی سعة الاضیقه و نزد ابی الدنیا است اکثر و من ذکر الموت فانه یحق الذنوب و یزهد فی الدنیا فان ذکر تموه عند الغنی همه و ان ذکر تموه عند
 الفقر لهما کم بعیش کم کذا فی السبل و صححه ابن حبان و الحاكم و ابن السکن و ابن طاهر و اعلم الدارقطنی بالارسال و درین باب است از انس
 نزد ترمذی زیاده و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم علیل لا اصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی است
 که شناخته نمی‌شود و آن در حدیث است و ترجمه مالک و ذکر کرده است از ابی بکر بن عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسل کذا فی التلخیص
 گویم حقیقت موت انقطاع علاقه نفس است از بدن و ترک استیصال آلات بدنی نه فنا فی ذات انسانی چه نفس ناطقه شجره از ملکوت و پرتو
 از جبروت است فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و حوادث قرون را بجهیزات او تعلق نه و ازینجا است که انسان را بدی گویند
 و دلائل این دعوی در علم حکمت مهند گشته است و آنچه مناسب این محل است آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعم
 شود انسان از انعام این جز در آن نیست خود هیچ نقص نمی‌یابد پس همچنین با تنفای عضوی دیگر و با جزا تا آنوقت که انتفای تمام
 اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود می‌یابد پس موت فنا نیست بلکه قطع تعلق
 نفس با بدن شد و این متمم آثار حقیقت انسانی است حکما در تعریف انسان گفته اند حی ناطق مائت پس موت کمال تمام است نه نقصان
 ع نشیده که هر که بمیرد تمام شد و در حجة الله البالغه باین منعقد کرده و ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح گفته محقق شد
 نزد ما بوجدان صحیح که موت انفکاک نسیمه است از بدن بنا بر نفقه متعلق و بدن برای تولید نسیمه انفکاک روح قدسی از نسیمه و چون تحلیل
 شود نسیمه در امراض ذلکه واجب شود و در حکمت الهی بقای چیزی از نسیمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفته نیست آیه که

یعنی قتل الروح من امر رتی و ما اوتینهم من العلم الا قليلا نفس در آنکه نمی داند هیچ یکی از است مرحومه حقیقت روح را بهمانکه مانا
میرود زیرا که نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شد از وی شرع نامکن البته بآب یارست که سکوت کرده می شود و از آن از جهت آنکه شناختن و
دقیق و در یک است جهه راست صالح تعاطی آن نیست اگر چه بعضی را ممکن باشد انتی و بالجمله چون موت ضروری است و حقیقت آن خلاصه
مجر و لطیف از تحمل بآبدن کثیف است و پرواز طائر ملکوتی از قفص ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگر است پس عاقل کسی است که سعادت بر می
مرج داشته درین نشأ قطع تعلق از علل جسمانی کرده بموت اراضی میرود و بهین است نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان
و مکان بسعت اعلی علیین و جوار قدس رب العالمین و مقصد صدق که مقرر انبیا و متبعین و شهدا و صالحین است انتقال نماید و بجهت
طبیعی ابدی فائز گردد و افلاطون گفته است بالا اراده تجی بالطبیقة و لنعم ما قبل است فحی علی جنات عدن فانما به منازکة الاولی فیها الخیم
و لکننا سببی القعدة فهل تری + نعود الی اوطاننا و نسلم + **و عن** النبی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا یتمتعن احدکم الموت لضر نزل به باید که آرزو نکنند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آمد بوسه
زیر که آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکره است چه علامت بی صبری و بسته آمدن از تقدیر الهی و نادر
بودن از آن است اما از جهت محبت و شوق ببقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرزمین فانی و محنت و وصول ملک آخرت و نعم آن
نشان ایمان کمال ایقان است من احب لقاء الله احب لقاءه و همچنین مکره نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبد الله
بن رواحه و غیر وی از سلف و واقع شده و چنانکه در قول مرحوم علیها السلام یا لکیتی میت قبل کل هذا زیرا که این متنا
بخوف کفر و شقاوت بود و دل را حدیث الدعاء از ائمه و بعلو کفنه فاقبضنی الیک غیر مفتون فان کان لابد متمتعا
پس اگر است ناگزیر آرزو کنند موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر بقدر گردد و عدول کنند باین دعا ورنه اولی همان
که نلند در قفس گفته الابدی لافراق و لا محالة فلیقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی و دعا بطریق تفویض امر الی الله **و عن**
احییی ما کانت الحیوة خبرائی و توفنی ما کانت الوفاة خبرائی خداوند ازنده دار مرا و امیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مراد قتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیه در سبل گفته حدیث دلیل است بر بنی از تنمائی موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمنی مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا **و عن** برید بن الحصیب رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المؤمن یموت بعرو الجبین مؤمن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح صین
و را درین حدیث دو وجه است یکی آنکه عرق جبین عبارت است از مکایت شدت که از آن پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تجفیض بقیت ذنوب وی دیگر آنکه کنایه است از که وجه مؤمن و طلب حلال و تضییق وی بر نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس جابر و در محل نصب علی الحال است و معنی بر تقدیر اول این است که حال موت و نزوع روح شدید است بروی پس این صفت کیفیت
موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این است که در می یابد او را موت در وقت بودن او برین حالت سخت که از آن پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در آن حال میرسد رواة الثلاثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و صححه ابن حبان
و اخرجہ احمد و ابن ماجه و اخرجہ الطبرانی من حدیث ابن مسعود **و عن** ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما
قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم تلقین کسی که مرگتان خود را یعنی آنان را که نزدیک مرگ رسیده اند

و در سیاق موت بعد از این مجازست و مولود مردگان سکین اند و امام مردی غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام بیا که آنها قبول میکنند آنرا و مخصوصا اهل اسلام نزدشان اغلب است بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفرا حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمه طهره و تلقین شوق است از لقن یعنی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه است و در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخوانند آن زیر که وی در آخر ایام است از ایام دنیا و اول یوم است از ایام آخرت پس واجب شد حق او را ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت کند نفس او و نیاراد حالیکه باشد در غاشی از ایمان و بیاید بفرقه آن در محاد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و آفاده و اثرش از کار است و مشتمل است بر توحید الهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرامه است زیرا که حالت موت نازک است تا چگونه بر آید ترمذی از ابن المبارک آورده که مردی را تلقین کرد و در آن اکتفا نمود و گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم هم بزرگم تا تکلم بکلام و دیگر نمانم چنان اکتفا چیست و سهل گفت امر تلقین در حدیث عام است برای هر مسلمان مختصر که در سیاق موت باشد و این امر برای مذنب است و مکروه و داشته اند علماء اکتفا بر آن و موالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب او سخت شود پس ناخوش دارد و آنرا از اول و تکلم کند با آنچه لا اله الا الله است و چون یکبار گفت اعاده تعریض کند بروی تا آخر سخن او همین باشد و فرمود بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله است زیرا که یکبار بدون دیگری مقبول نیست شوقانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود و آیه مسلم و این لفظ مسلم و این حبان باین لفظ آورد و من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یومئذ من الدهر و ان اصابه ما اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این است لقنوا موتا کم لا اله الا الله فانها تدم ما قبلها من الخطایا و رسول گفت و فی الباب احادیث صحیحه انتهی گویم این خبری حدیث باب النسبت به بخدی که در و محبت طهری آنرا استفق غایه گفت و نسبت شیخین نموده حال آنکه این چنین نیست و رسول گفته و قد غلط من سب الی اثین او الی البخاری انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است با لفاظ مختلفه و الا سبعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن جبره و رسول گفته مستحسن است ذکر کردن مرخص سعت رحمت و لطف و بر خدا را و نیک کردن گمان برت خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ کس از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و هیچ کس نیست مرفوعا از حدیث ابی هریره که گفت خدا تا عند ظن عبیدی بی من نزدیک گمان بنده خود کم بمن در ادب یعنی اگر گمان بغضت و عشق و ادب و انچه با منم و اگر گمان تشدید و عقاب دارد انچه با من ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت سحاب می دانستند که تلقین کنند بنده را احسان عمل او نزد موت تا گمان نیک کند بارت خود و گفته اند بعضی ایست علم که خوب است جمع کردن چهل حدیث درباره رجاء تا خوانده شود و بر بعضی سخت شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خود دست و محمود است امتزاج خوف و می بار خا نزد سیاق موت ترمذی یا سنا و جید از حدیث انس روایت کرده که در نخل شد آنحضرت بر جوانی داود و موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را و می ترسم گناهایان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده و در نخل این جا مگر آنکه سید او را خدا می تعالی انچه امیدش میدارد و ما مون می گشت او را از انچه می ترسد و لا اله الا الله است که بگذرانند و کسی را که در مرقون است بسوی قبله چنانکه روایت کرد و حاکم و صححه از حدیث ابی قتاده که بر سبیکه آنحضرت قدم آورده بدین و پرسید از حال بر این معروض گفت منم و وصیت کرد برای شما ثلث مال خود و وصیت کرد که متوجه گشتند او را بقبله و وقتی که مختصر شود فرمود اصابا لفظه رسید فطرت سلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و در ذکر دم و باز گردانیدم ثلث او را بر فرزندان می پست رفت و نماز گذارد بروی گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت عظمی دم

و توجیه مختصر بسوی قبله غیر این حدیث **و عن معقل بن یسوع** میگوید سکون عین کسراف بن لیسار بختیه و سمن ممل صاحبی است از اهل بیت شجره سکونت کرد بصره را و نه معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اقرأوا على موتاكم يلىٰ بخوانید بر مرد باس خود سورة يس را که دل قرآن است و مقداری صالح است از ان برای عظم و مراد بزرگ کسی است که حاضر شد او را موت نه میت ذکره ابن جبار فی صحیح و رواه المحب الطبري فی الاحکام و غیره فی القراءة و سلم له فی التلقين کذا فی التلخیص و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر قبر باشد شیخ عبدالحق رح گفت تخصیص این سوره موقوف بر علم نبوی است و شتمال بر اصول دین طیبی گفت است مشکل است میان وی و سوره دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن ستر مکتوم در فاتحه این سورت است که متضمن تصدیق رسالت است باؤکله وجود و خاندن وی که مشتمل بر رجوع بیدار گاه و صحت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود **قُبْحَانُ الَّذِي يَبْدَأُ مَكَلُوثٌ كُلُّ شَيْءٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا جَعُونَ** ابن عباس گفت نمی دانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بحیث آخر دین یافته است بحیث این آیت است رواه احمد و ابوداؤد و النسائي و ابن ماجه و الحاكم و صححه ابن حبان مرفوعاً و نزوحاً و ابن ماجه از حدیث سلیمان تمیمی است از ابی عثمان و نیست نهی عن ابیه عن معقل گفت نسائي و ابن ماجه عن ابیه و اعلمه ابن القطان بالاضطراب و الوقف و بهما الحال ابی عثمان و ابیه نقل کرد ابوبکر بن العربی از دارقطنی گفت این حدیث ضعیف و مجهول المتن و مضطرب الاسناد است و صحیح نشده است درین باب حدیثی و فی الباب عن ابی ذر و حده اخبره ابو الشیخ فی فضائل القرآن و اخبر نحوه صاحب سند الفردوس عنه و عن ابی الدرداء و گفت احمد و مسند خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند مشیخه یعنی مشایخ نمی گفتند که چون خوانده می شود یس نزد یک موت تخفیف کرده می شود از بسبب آن و هم ابو الشیخ و فضائل القرآن و ابوبکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی اشفه صاحب ابن عباس آورده که مستحب است قرات سوره زغده و زیاده کرد که این تخفیف است از میت و نیز در وی است از شعبی که بودند انصار و ست میداشتند قرات سوره بقره نزد میت

و عن امر سلة رضي الله عنه قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابی سلمة وقد شوت بصی که فاعخذ صندة گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی و حال آنکه تحقیق باز مانع بود چشم ابوسلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد پس فرو خوا بانید آنحضرت بصره را و اشق بفتح شین و بصره بر رفع فاعل اوست بکذا اضطبناه و هو المشهور و بعض ایشان بصره بنصب ضبط کرده اند و این نیز صحیح است و شین مفتوح است بلا خلاف و ضم وی غیر محتمل است يقال شق الميت بصره از حضرت الموت و صابر بنظر الی اشی لایر تد عن طرف و در اعراض وی دلیل است بر استجاب آن مسلمانان بر ان اجاع کرده اند شوقال ان الشوق اذا قبض اتبعه البصر یستر قبر مود برستی که جان چون قبض کرده و گرفته می شود پیر وی میکند او را بصر و نگاه می کند بجان پیر می و باین جهت بازمی ماند و این حدیث دلیل کسی است که می گوید روح از اجسام لطیفه است متخلل در بدن میرود حیات بر رفتن و از تن و نیست عرض چنانکه دیگران گویند و بالجملة چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد قضیه ناسی من اهل بیت بائگ و فریاد کردند مردم از اهل خانه ابوسلمه فقال لا تدعوا علی انفسکم الا بخبر پس گفت آنحضرت دعا کنید بر زوایای خود و مگر نیکی و نیکوید و اولیاد و مانند آن فان الملائكة تؤمن علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگوئید شما و دعا می کنید شوقال پسر گفت آنحضرت این کلمات را و درینجا دلیل است بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل و عقیبت

بموردی و آخرت و بریکه میت منعم است در قبر با معقب اللهم اغفر لابی سلمة وارفع درجته فی المهد بین و اشفه له فی قبره
 و نوزله فیهِ و اخلقه فی عقبه خداوند را بپایه مرز ابوسلمه را بلند گردان پاید او را در آن کسانیکه راه راست نموده شده اند و فراخی
 کن او را در گور و روشن گردان مر او را در قبرش و خلیفه شود رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد او را دور
 و دور وایتی زیاده کرده فی الغابرین برین تقدیر بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی مانده و برین سنه
 فی الغابرین صفت عقبه است و اخلقه بمنزه وصل و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بکسوف و کسر و لده و لده و لده و لده و لده
 فی صحیح و عمر. عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلمه حين توفي سجد سجد حقیق بر سر تن
 آنحضرت و وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه جبره بکسر عا و فتح موحده بر دیانی مخطط از نینب یا کثان این از اشرف ثیاب ایشان بود
 و احب لباس بود لبوس آنحضرت و جائز است اضافت بر لبوس جبره و وصف او بدان و این تخطیه قبل از غسل بود کما هو الظاهر لوقوع
 در شرح مسلم گفته که این مجمع علیه است و حکمت در آن صیانت میت است از انکشاف و ستر صورت متغیره او از چشم مردم و گفته اند
 تسبیح بعد از نعش ثیاب و کشیدن جامه از تن باید که در آن وفات کرده تا بدن می بسپ آن متغیر نشود و متفق علیه بین اشخین و هم
 روایت است از عایشه رضی الله عنهما ان ابا بکر الصديق رضی الله عنه قبل التبی صلی الله علیه و سلم بعد من
 بر سر تنیکه ابو بکر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن وی رواه البخاری و در بخاری دلیل است بر جواز تقبیل میت بعد موت و نه
 تسبیح او بر طهارت میت خلافاً للبعض و سبب گفته این افعال اصحاب آنحضرت است بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل در آن برای انحصار
 او که در چهار چیز آری این افعال جائز است بر اصل اباحت انتهى گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بجای بعد موت لفظ
 همو میت گفته و هم ترمذی از حدیث عایشه آورده که بر سر تنیکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت
 می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفته حدیث عایشه حسن صحیح است گویم در رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه ایضا
 و عمر. ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى
 يقضى عنه جان مؤمن آویخته است بولام او تا آنکه او کرده شود از طرف وی رواه احمد و الترمذی و حسنة
 و وارد شده است تشدید در دین تا آنکه نگذارد آنحضرت نماز بر کسی که مرد و بر وی زمین بود تا آنکه تحمل کردند از وی بعض صحابه و خبر داد
 آنحضرت که مغفور می شود برای شهید در اول قدمه از خون وی هر گناه مگر قرض آری قرض از مرتبه مرد می انداخت مراد بکس این
 راه گران بود بک ساخت مراد و این حدیث دلیل است بر آنکه میت همیشه مشغول است بدین خود بعد موت پس در وی چیست تعبیر صحیح
 از قرض پیش از مرگ و بر آنکه این اهم حقوق است و چون این حال در قرضی است که برضای صاحب می گرفته شده پس چه حال باشد در مالی
 که بطریق نهب و غصب سلب و سرقه و ظلم گرفته باشند اعوذ بک من المأثم والمغرم و عمر. ابن عباس رضي الله عنهما
 ان النبي صلی الله علیه و سلم قال فی الذي سقط عن راحلته فمات بر سر تنیکه فرمود آنحضرت در حق مرد
 که بیفتاد از سوار سی خود پس مرد و این مرد محرم بود و در عرفه استاده کافی البخاری و ناوة او را انداخت و گردن او بشکست
 فاعساه بماء و سدر و بشویه او را آب و برگ کنار و بنج و دلیل است بر وجوب غسل میت نود و پنج مرتبه اجماع است بر آنکه
 غسل میت فرض کفای است انتهى یعنی چون این غسل بجهت ادای حق میت است ازین جهت فرض کفایه شده و تا بدین حدیث او فعل بعض

کافیست مصنف بعد غسل قول نموی در فتح الباری گفته این سهول شدیدست زیرا که خلاف در آن مشهورست نزد مالکیه تا آنکه قرطبی
در شرح مسلم ترجیح داده که آن سنت است ولیکن جمهور بر وجوب او بند و نه کرده است ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفته
ستوار دست قول و عمل بر آن غسل داده شد طاهر مطهر تا بغیر می چهره و می آید کمیت غسلات در حدیث ام عطیه عنقریب شیخ گفته
اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست که شرط است که اقال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق و غسل میت
نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد خلاف شافعی انتهى و ظاهر این حدیث آنست که کنار را آب مخلوط سازند در برابر از تران
غسل و در وی شمع است بآنکه غسل می برای تطهیر است نه تطهیر زیرا که بمای مضاف تطهیر میکنند و گفته اند که کنار مغیر نمی گند
و صف آب را پس مضاف نشود یا این طور که اول بکنار بمالند پسترباب بشویند در برابر و قرطبی گفته کنار را در آب کفند و بمخت بمانند
تا آنکه رغوت می بدر رود سپس بر آن جسد میت را دک نمایند بعد آب خالص بروی بریزند این سنت غسل می و گفته اند که کنار
را در آب نمیندازند یعنی تا مغیر نکند و صف آب مطلق را و تمسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت بر آبی تطهیر است
پس آب مضاف همچو کلاب غیری هم کافی است و گفته اند که نیست مکرر از جمت سرف و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تعبدی
شرط است در وی آنچه شرط است در غسلهای واجب و مندوب و گفته فی اش بکین و کفن میت پیداوار دارد و جامه که برای احرام
پوشیده بود و تکفین کفن یا ختن مرده را و کفن در اصل سوختن و کفن بفتقین جامه مرده و در آخر این حدیث آنست که نسبت
او را به وی خوش و پوشیده سر او را چنانکه حکم محرم است پس بر ستمیکه می برانگیزند می شود از قبر لویک گویان و مصنف این را ذکر
نکرده و تعلیل تلبیه دال است بر آنکه علت نمی محرم بودن اوست و چون علت منتفی شود نهی بر خیزد و این دلالت دارد بر آنکه منوط بر
میت امری متقدر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابو حنیفه و مالک
حکم محرم حکم سار موقوفی است و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و قیاسا مل و نیز درین
حدیث نمی است از تخمیر و تعطیر پس و بنابر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تعطیر هر دو کنند و حنفیه گویند این مخصوص می بود و آنرا ام کلی
بطریق تشریع نکرده و در وی نیز نایل است و سبیل گفته قول با انقطاع حکم احرام بموت چنانکه حنفیه و مالکیه گویند و خلاف ظاهر است
و در شرح خلاف و ادله ایشان ذکر کرده است بنا هضنه علی مخالفه ظاهر الی ریت فلا حاجه الی سر و با و قول می کفن کشید
در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین و بریکه شرط نیست در وی که وتر باشد و گفته اند اقتصار بر آن بجهت آنست که وی مرده
در آن هر دو و تلبس بود باین عبادت فاصله و کجمنل که جز آن هر دو نیافت و آن از راس المال بود زیرا که امر کرد آنحضرت بدان و پیر
که بروی دینی هست مستغرق بانه و توبین و رین روایت مطلق دارد و شده و در ظاهر می توبیه گفته و در انسانی توبیه الدنمی احرام فیها
مصنف گفته در وی استحباب تکفین میت است در جامه های احرام او و اینکه احرامش باقی است و کفن کرده نشود در جامه خود
و در قول می که برانگیزند شود و تلبیه گویان دلیل است بریکه هر شروع کرد در عملی طاعت پس حائل شد میان می تمام آن عمل سوت
امیدست که بنویسد او را خدا می تعالی و آخرت از اهل این عمل و مساند اوست آریه و من یخرج من مکا جازاکی الله
و رسولاه شکر یدر له الموت فقد وقع آخره علی الله متفق علیه و عمر عایشه رضی الله عنی قالت لما ارادوا
غسل النبی صلی الله علیه وسلم قالوا والله ما ندری بحجر در رسول الله صلی الله علیه وسلم کما یحجره موتا داملا

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا نمی دانیم مگر برهنه کنیم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم مرد با سه خود را یا نکنیم
 الحدیث تا آخرین حدیث آن اینست که پس هرگاه اختلاف کردند انداختند خدای تعالی بر ایشان خواب پست کلام کرد ایشان را
 کلام منده از نوشته خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دهید نبی صلی الله علیه و سلم را و بروی جامه های او دست پس غسل دادند آنحضرت را
 و بروی قمیص او بود و می ترختند آب را بالای قمیص می مالیدند او را بقمیص بستهای خود و می گفت عایشه اگر بیشتر میکردم از کار خود آنچه
 پستتر کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او و رواه الشافعی عن مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلام و در روایت ابن حبان
 که پس بود یک نشانی و گرفت آنحضرت را و کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد و زرار از علی کرم الله وجهه وصیت کرد
 آنحضرت که غسل ندهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبد الله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بر دست علی
 پارچه از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت است و در روایت طبرانی در اوسط از حسن
 بن علی رضی الله عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس بود آسامه بن زید که می ریخت آب بروی روایت کرد ابن ماجه و حاکم
 و بیهقی از حدیث علقمه بن مرثد از پدرش که هرگاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که کشید از آنحضرت
 قمیص را و درین باب است حدیث از ابن عباس ابی جعفر و درین قصه دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست همچو غیر خود
 رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان الحاکم در مصنفی گفته مسنون است نزد شافعی غسل میت در پیراهن برخلاف حنفیه که نه ایشان
 جاز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و الله اعلم
و عن اعطیة الانصاریه از کباب صحابیات است و با آنحضرت غراسیکرد و مجروحان را تا و می می نمود و تقدیم همها و فی غلا
 رضی الله عنهما قالت دخل علينا النبي گفت در آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نحن نغتسل ابنته
 و اغسل می دادیم دختر او را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجه عثمان و قول اول
 اصح و شهرست و در بخاری از ابن سیرین آمده و لا ادری ای بناته و در سبل گفته لم یقع فی شیء من روایات البخاری سماء فقالت
 اغسلنها ثلاثا و خمساً او اكثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که در تر باشد
 چنانکه در روایات آمده است و در بخاری و آلات است بر وجوب عدسه و ظاهر اجماع است بر کفایت غسل یکبار و او را برای تحمیر است و هرگاه
 آن را بقتل ذلك اگر صلحت پسین شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و با سرف نکشد بماء و سدر می شوید بآب و
 بر گامی درخت کنار و آب می جوشانند که آن داخل است در تطهیر و نظیف و حکمت در آن تلین جسد میت است و اجل فی الاخر
 کافور را و بگردانید در مرقه آخر کافور را و شیئا من کافور یا چیزی از کافور خشک از راوی است که کافور گفته باشد یا شیا من کافور
 و اول محمول است بر ثانی زیرا که مکره است در سیاق اثبات پس صادق شود بر هر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافور است در آب
 جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن ببالند و حکمت در استعمال کافور تطیب
 رائحه است برای ملائکه حاضرین و نیز در وی تحفیف و تبرید و قوت نفوذ است و خاصیت می تصلیب جسد میت و صحت معلوم و در وع
 فضلات متخلله و منع اسراع فساد بسوی میت است و وی اقوای روائح طیبه است درین باب و همین بهتر است در گردانیدن وی
 در آخویر که اگر در اول بار بیابینند مثلاً آب آنرا ببرد و گفته اند اگر کافور نیا بند مشک تا هم مقام آن میگردد و در نزدی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو الطیب طیبکم گفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم و این
قول حمید است و بعض از اهل علم کرده داشته اند مشک را برای میت بعد از مرگ و پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعطایم تا
فلتا فرغنا اذناه پس هرگاه که گاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را در بخاری است انه صلی الله علیه و سلم قال لمن فاذا فرغتن اذنی
و در روایت بخاری است فلما فرغ من عوض فرغنا فالتقى الینا حقوه پس انداخت بسوی ما تا بند خود را و حقوه بفتح حای محله و کسیر زاده
و سکون قاف محسنه از او و محسنه از او بند هر دو آمده از بابا شهیدیه حال آنکه محمل و مراد اینجا از است و در لفظ بخاری است فاعطانا حقوه فقال
اشعرنھا آتاه پس فرمود شکار گردانید برای منی این از او را یعنی زیر کفش او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در و درون جامه بپوشد
از جهت اتصال می بشعر یعنی مو و در اینجا انتخاب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده
متفق علیہ این حدیث دلیل است بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست
که حلول میکند موت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است چه انسان نجس نیگردد از جهت کرامت دی
و لیکن در حجتی اقتضا کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت
حرج نبود ماند شد با کمال شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست است زیرا که آدمی حیوان و موی است پس نجس گردد
بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر میت را بخود بردار و پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی همچو مرد و شستن حدث
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نیگردد بغسل و صحیح نمی گردد نماز حامل وی
بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المؤمن لا ینجس حیاً و میتاً اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد در حرج قول
با آنکه سبب وجوب غسل میت حدث است که از فی الترجمة و فی روایة و در روایتی نیز دشمن از ائم عظیمین آمده بشوید او را سه بار یا پنج بار یا
هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکرر است و در فتح الباری گفته که ایثار مطلوب است و سه بار مستحب و نیا فتمن در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
اکثر من یک در روایتی از ابی داؤد و ترمذی کلین لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و بقال احمد و کرده و شش و زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته اند نه پنج کی
که قابل شستنی است سبع و مکرر دی گفته زیادت بر سبع اسراف است نهی گویم در روایت ابو داؤد آمده او سبعا و اکثر من یک و قطا هر شتر رعیت زیادت بر سبع است
بدن عیال منها و مواضع الوضوء منها و اغار کنید و غسل اعضا جایز است راستی و جایز و وضو یعنی اعضای آن از وی و وجود
اینست که غسل سوئی بمنه غسل احیاست و در ابتدا میامن و مواضع وضو اگر ام این اعضاست و در سبیل گفته در وی دلالت است بر برآ
و غسل میامن و مراد بدان چیزی است که متصل جانب الیمین است و نیست میان می و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان برایت بهر دو سخا
و گفته اند مراد بدایت میامن و غسلات است که نیست وضو در آن و مواضع وضو از وی در غسل متصل وضو است و حکمت در امر وضو
سمت سومین است در ظهور اثر غره و تجلیل و ظاهر از مواضع وضو دخول وضوء و تنشاق است نهی و فی لفظ للبخاری عن ائم عطیة
فقطرها شجرة ثلثة قرون فالقیناه خلفها پس باقیم ماموی او را سه کیسو پس انداختیم آن کیسو بار پس پشت می و در اینجا
دلیل است بر بافتن موی میت و خفیه گویند مورا پس پشت ارسال باید کرد و هم بر و متفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز بامر آنحضرت یا ازین
بوده باشد یا معلوم بود فعل می در شرع و الله اعلم انتهی گویم قرطبی گفته که ام عطیه این کار را از خود کردند بامر آنحضرت و لیکن مصنف گفته که
لفظ سعید بن منصور این است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجلسن شعرها لظفار و در حجت این جهان است و اهل علم گفته قرون مراد بقرون

همان طفاست و در بعض الفاظ بخاری ناصیهها و قمرها آمده پس در لفظ ثلثه قرون تعلیبات و همه این جهت است بر تقدیر که اکثر روایان ارسال شعر
 و یافتن بعد کشادن موی سر و غسل اومی باشد و این در بخاری است بصریحا و در موی ثلاث است بر اکثر کثرت خلعت می غافل شد این فقیه العیاض ازین الفا
 در بخاری پس بیت قول آن طرف بعض شافعی کرده است و بخاری غریب در آن نموده و مصنفی گفت غسل دادن میت و همچنین تلفیق نماز جنازه
 فرض الکفایه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علمای هر ابرام می طلبت نمودند و اقل غسل تعیم بدن او است بآب بعد از آنکه نجاستی که
 با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل است اکل غسل او است آب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت تر
 نگذارند بحديث باب ابتدا کند بمواضع وضو و میامن او بحديث صحیح اُم عطیه و استعمال سدر کنند و سر و ریش سار کنند و صفت استعمال سدر است
 که ورق سدر در ظرفی صغیر بآب مخلوط کنند و او را بمانند و بعد از آن بشویند و در غسل آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحديث باب مسئله
 و طیفه مستقره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان را زنان و هر که اقدر باشد بر غسل احق است و هیچ وسیلی از سنت تعیین
 احق بغسل ثابت نشده و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احق بودند و اقرب و آنحضرت را اهل بیت
 غسل دادند و آنکه زن مرد مرده را نمید و غسل نمید اگر چه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت احیاست نه نسبت اموات
 و سیلی می طلبد و از عیس فلین و اگر قیاس کنند بر احیای قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت را در قبر فرو آورده و فرو آوردن ناچار
 بمسحه کشد و اسما بنت عمیس غسل داد ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند حضرت عایشه را الوست قبل لئلا یتکلف کفنتک
 رواه ابن ماجه انتهى کلام المصنف و عن عائشه رضي الله عنها قالت کفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثه
 اثواب گفت عایشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که از او بردار و الفاظ است بیض جامهای سفید جمع بیض سحوله سبویه
 بسجول بفتح سین که نام قریه ایست ازین نووی گفت فتح شهر است و همین است روایت اکثر و بعضی سحول قصار را گویند و سحول معنی شهر است
 یعنی منسول مقصور بود زن آن جامه قاله فی النهایه تبخا لله وی و درین معنی نیز بفتح است و بضم سین نیز گفت اندر جمع سحول که جامه سفید است
 از جنبه امانت بجمع شاد است و بعضی گفت اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بیض لفظ یمانیه نیز آمده تخفیف یا می سبویه
 من کثر سفید از جنبه بودند آن جامه که بضم کاف و سکون را و بضم سین مطن بمعنی پنبه لیس فیها قمیص و لا عمامه بکفایت را
 سه جامه پیر این در دستار بلکه از او بردار و الفاظ بود و کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن الشعبي ظاهر این عبارت درین است که قمیص و عمامه در کفن
 آنحضرت نبود و تاویل بعضی که مراد آنست که این هر دو خارج از آن سه جامه بود پس مجموع الکفان پنج باشد غلط است و سبب گفت
 و هذا البیعه جدا انتهى و باین اخذ کرده است شافعی و نزد حنفیه سنت کفن سه جامه است و لیکن ذکر کرده از آن در هدایه قمیص را نه عمامه را و سخنان
 بعض متأخرین آنرا برای اشرف بدعت است مخالف سنت و مراد بسته جامه سه لفافه است و که از عند احمد در سبب گفته فضل تکفین است
 در سه جامه سفید زیرا که خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر فضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که پوشید جامهای سفید که آن اطیب
 و اطهر است و کفن کنند در آنها موی خود را و صحیح الترمذی و الحاکم و او را شاهد می است از حدیث عمره اخر جوه و اسناد صحیح ایضا و نیست
 تعارض میان این حدیث و حدیث عایشه که گذشت و در وی این است که بجهت شهادت آنحضرت در بر دیانی محظوظ زیرا که تسبیح بدان بر آنحضرت
 بعد از آنکه کشیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسبیح پیش از غسل بود و تر مذنی گفت تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیزی است
 که وارد شده است در کفن وی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در سه جامه اخرجه احمد و ابن ابی شیبه و ابن الریث

عبدالله بن محمد بن عقیل است و دوی سنی الحفظ است حدیث اوصالح متابعت است نه انفراد کلیف از مخالف کما یثنا فلا یقبل مصنف گفته عالم از حدیث یلوب از نافع از ابن عمر معاضد روایت بن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که دوی بدایت حسب اطلاع خود کرده که سه جامه بود و غیر دوی موافق اطلاع خود سیما اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که دوی مباشر غسل بود متفق علییه واجب از کفن مقداری است که سائر جمیع جسدیت باشد پس اگر قاضی باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائر را جانب سرشند و بر پایا خیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با حنزه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که دتر باشد و قضا بر دو جامه هم راست چنانکه در حدیث محمد گذشت و از روایت شعبی گذشت که سه جامه از او بردا و لفافه است و قبل میزد و در جان افشانند یک قمیص ناز و خسته است دیگر از از انان تا از انوسوم لفافه که از ستر تا پایش در آن بپیچند و گفت اند که تکفین در قمیص و در غیر دوی را برست در ستر باب زیرا که آنحضرت عبدالله بن ابی را در قمیص خود کفن کرد و اخرج البخاری و دوی نمی کنند مگر انچه احسن است و در دوی این است که قمیص است مثل قمیص زنده است کفون و مژرور و قد سخت هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلافات در شرح گفته در بخاری است بر سیکه بعد شریعت قمیص نیست مگر وقتی که غیر کفون باشد گویم این موقوف بر آن است که کفن قمیص عرف اهل آن عصر باشد و مصنف گفته اکل در حق رجال یکی از دو صفت است یا این است که سه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد از آن دوم و سوم بعد از آن بپیچند یک بعد دیگری و ابتدا یمین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرند بعد از آن از جانب یمین بسیار برند و یمین است رسم پوشیدن قباد یسار عرب بخلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار می کشند و یا این است که از او در قمیص بپوشانند و خسته باشد یا ناز و خسته مدحرض باشد یا بغیر آن زیرا که اکثر استعمال قمیص محیط مدحرض باشد بعد از آن در لفافه بپیچند انتهی و عمر بن عمر رضی الله عنه قال لما توفی عبد الله بن ابی هرگاه مرد عبد الله بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه جماعه ای به الی رسول الله آمد پس رسول الله بن عبد الله بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال اعطني قمیصک آ گفته فیه فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را که کفن کنم او را در آن پیرهن پس او آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد دوی نمسته مانند مکافات ناکرده زیرا که دوی عباس را عوز اسیر در جامه خود پوشانیده بود یا آنکه عبد الله بن عبد الله مدی صالح بود و دوی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیراهن داد و دوی بکار پدر کرد پس این احسان و اکرام و حقیقت با دوی شدند با پدر دوی زیرا که دوی عظیم منافقین بود و هم بر نفاق و گذشت و در حق دوی این کریمه فرو آمد و لا تفضل علی احد منکم من مات أبدا متفق علیه در حدیث دلیل است بر شریعت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در آنست که دوی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر معارض این است انچه در بخاری است از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن دوی پس بیرون آورد او را بعینه از حفره گور و انداخت و دمید در دوی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح است در آنکه اعطاه الباس هر دو بعد دفن بود و حدیث ابن عمر مخالف است و جمع میان هر دو باین وجه است که مراد از قول دوی فاعطاه و حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلك پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد و مجاز برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد از دفن ای دلی فی حفره پس مراد آن باشد که واقع بعد از ارج او از حفره همان نفث برین است و قمیص پیش از این پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع هر دو معاندان زیرا که او و مقتضی ترتیب نیست و نه معیت پس گویا ذکر اکرام آنحضرت نسبت بسوی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند

که آنحضرت او را دو قمیص داد یکی اول و یکی بعد دفن بسوال که وی در فی الاکلیل للحاکم مایونید ذلک والتداعلم وعن ابن عباس
 رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال البسوا من ثيابکم البیض فانها من خصالکم برتیکه آنحضرت
 فرمود پوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن بجمه بهترین جامهای شماست و گفتند و فیها صو تکفین کفین سفید در آن مرد های خود را
 و از اینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی و مستحب است و گذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت در سه پارچه سفید
 و در سبل لفته ظاهر امر و وجوب تکفین است در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن و لیکن امر در لبس مصروف عنه است بنا بر آنکه پوشیدن آنحضرت
 غیر ابریز را هم ثابت شده و اما تکفین پس ظاهر آنست که نیست صارت از آن مگر آنکه سفید یافته نشود و چنانکه در تکفین شهدای احوال واقع
 شده که آنحضرت جماعتی را در غره کفن کرد و کمالاتی پس در ضرورت لا باس است و آنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد
 آنحضرت در قطیفه حمراء پس در سندش قیس بن ربیع است و او ضعیف است و گویند که بروی مشتبیه شد این حدیث از جعل فی قبره
 قطیفه حمراء و کذا ما قبل ان کفن فی بر و جرة و تقدم الکلام ان سجدی بهاشم نزعت رواه النخبة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی
 و ابن ماجه و نسائی و صححه الترمذی و رواه الشافعی و ابن حبان و الحاکم و البیهقی و صححه من ابن القطان فی معناه احادیث اذی
 عن عمران و سمرة و ابن عمر و ابی الدرداء و عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا کفن
 احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کنند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را و از تحسین آنست که تمام
 و نظیف و سفید باشد به اسرار و تبریر و نو و شسته در آن برابریست اما آنچه مسرفان کنند بر یا و تکبر حرام است و مکروه است حرمت و کراهت
 شوکانی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس واجب است تکفین او و بجزی که پوشش او را تمام و کمال انتهی بر واه مستحکم و رواه
 الترمذی ایضا من حدیث ابی قتادة و قال حسن غریب قال قال ابن المبارک قال سلام بن مطیع قوله و لیحسن کفنه قال هو ایضا بالاضافة
 و الفاوا ای الواسع الفالض و در امر باحسان کفن دلالت است بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد در ذات و صفت و کیفیت حسن ذات
 آنکه گران قیمت نباشد و نهی از آن بیاید و حسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته و اما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت و احادیث
 در احسان کفن آمده و در آن علتی مذکور شده و لمی از جابر مرفوعاً آورده احسنوا کفن موتاکم فانهم یتباهون و یتزاورون بهما فی قبورهم
 و نیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن و لا تؤذوا موتاکم بعویل و لا بترکة و لا باخرة و صیة و لا باقطیعة و عجلوا البقضاء و ینه و اعدلوا
 عن جبران السور و اعقدوا اذا فترتم و وسعوا و منجلا احسان الی المیت است آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 آورده من غسل میتا فادی فیہ الامانة و لم یفش علیہ ما یکن منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیم ولدته امه و قال صلی الله علیه و سلم لیلید اقرکم
 ان کان یعلم فان لم یکن یعلم فن ترون عنده حقا من ورع و امانة رواه احمد و اخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة و اخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائكة و غسلوه
 و کفنوه و خطوه و حفروا له و الحدوا و صلوا علیه و دخلوا قبره و وضعوا علیه اللبن ثم خر جوا من القبر ثم خثوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم نراستکم
 و اما آنچه ابو داود و حاکم و ابن حبان از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت و طلبید ثیاب جدید و پوشید آنرا بعد گفت
 شنیدم آنحضرت را می فرمود که میت مبعوث می شود در ثیاب خود که مرده است در آن پس روایت کرد آنرا ابن حبان بدون قصه و گفت اراده
 کرد بر ثیاب اعمال را لقوله تعالی و ثیابک فطره یعنی عمل خود را صالح کن و گفت اخبار صد و هجده در آنست که مردم محشور می شوند بر سر پاهای

عربان انتی و لیکن قصه حدیث ابی سعید رومی کند این را و وی اعلم است برادر از من بجهه و حکایت کرد خطابی جمع میان آنها که بصوت و تریا
 شود و محصور عربان و هم روایت است از جابر رضی الله عنه کان الشیء صلے الله علیه و سلم تجتمع بین الرجلین من قتل
 احد فی ثوب واحد بود آنحضرت که جمع میکرد در میان دو کس از کشتگان غزوه احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو بیت است
 در یک جامه بنا بر ضرورت و این یکی از دو احتمال است دیگر آنکه جامه را دو پاره کنند و هر یکی را در پاره کفن کنند و باین رفته اند اکثر بلکه گفته اند
 ظاهر آنست که قائل نیست با احتمال اول هیچ یکی زیرا که در آن اتفاقا بشتره و دیت است و جائز نیست بر همه کردن آنها چنانکه هر دو با هم شوند
 ولیکن مخفی نیست که قول جابر در تمام حدیث که کفن کرده شد بر روعم من در یک نمره دلیل است بر احتمال اول و شارح گفته ظاهر احتمال ثانی است
 یعنی تقطیع کردن ثیاب میان هر دو و تقدیم تر عورت آنها چنانکه با هم کرده شد در سبیل گفته حدیث جابر اوضح است در عدم تقطیع ثوب
 میان هر دو پس یکی از دو جائز باشد و تقطیع جائز است علی الاصل انتی خطابی گفته جابر است جمع کردن در یک جامه در یک قبر و بعضی گفته اند
 مراد مذهب واحد قبر واحد است شریقیقول ایتم الکشی اخذ القرآن فبقدر مه فی اللحد یستمری گفت وی پرسید که کدام یک ازین
 هر دو بیشتر است از روی گرفتن و یادداشتن بر قرآن را پس پیش میگرد او را در قبر یعنی جانب قبله گویا وی امام است از جهت بودن او
 آفر و در وی جواز جمع جماعت است در یک قبر و گویا که این بنا بر ضرورت است و بکتاب البخاری باب دفن الرجلین و الثلاثة فی قفس
 و او در فهم حدیث جابر بن ابی و اگر چه روایت جابر در دو کس است اما ذکر سه کس در روایت عبد الرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین و الثلاثة
 فی القبر الواحد روایت کرده اند اصحاب سنن از هشام بن عامر انصاری که گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم روز احد و گفتند
 رسید ما رقیع و جعفر فرمود بکنید و وسیع نمایند و بنهید و مردی است را در یک قبر صحیح الترمذی و مثل او است حکم دوزن و سه زن و اما دوزن در
 دوزن در یک قبر پس روایت کرد عبد الرزاق با سنا و حسن از وائل بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد دوزن در یک قبر پس مقدم کرده می شد
 مرد و نهاده می شد زن و لای او و گویا که میان هر دو حالتی از تراب میگردند و کفر یغسلوا و غسل داده نشدند شهدای احد و ازین معلوم می شود
 که شهید را غسل نیست و عدم غسل متفق علیه است میان ائمه اربعه و مروی نیست که آنحضرت شهدا را غسل داده باشد و اما کسی که بروی
 اطلاق شهید آمده همچو مطعون و سبطون و نسا و غیره پس ایشان بخسول می شوند با جماع در سبیل گفته و باین رفته اند جمهور و اهل اهل اقبصیلت
 از سعید بن المسیب و حسن و ابن شریح مروی است که غسل واجب است و حدیث حجت است بر ایشان و احمد از حدیث جابر آورده که فرمود
 آنحضرت در کشتگان احد که غسل ندهید ایشان را پس بدستیکه بر زخم یا هر خون بوی مشک دهد روز قیامت این حکمت عدم غسل است
 که آنرا بیان کرده و کفر یصل علیهم و نگذارد بر ایشان نماز و در وی خلافتی است معروف در میان علما نیز دخنیه بر شهید نماز
 میگذارند و نزد امام مالک شافعی نماز بر شهید نیست از امام احمد و قول است و مشهور و مختار در نهایی عدم صلوته است و بقولی اخیر
 در گذاردن و نا گذاردن از جهت تعارض آن در مواهب لدیه گفته اختلاف است میان شافعی که منع صلوته بر شهید نزد شافعی یعنی حرمت است
 یا بعینه عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب است نه واجب و تمسک ائمه درین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است
 و دلیل ابو حنیفه احادیثی است که در نماز بر شهید آمده خصوصاً در قضیه احد و می گویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر نافی نیست
 مقدم است بر نافی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود بانکه پدر و خال می کشته شده بودند و بمید آمده بودند تا ندانند بیری کند ایشان
 و بر پشتهمه بمید آمده و آنها یکدیگر حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاهد کرده اثبات آوردند و شنی گوید حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده

سازم ترا واصل این حدیث در بخاری است باین لفظ که اگر شود این چنین بمن زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نمایم و در وی دلالت بر آنکه غسل دادن یکی از دوزخ مرد دیگر را جایز است و هم قول الجمهور و شوکانی گفته اولی است و در تحفه فی المصنف و ابو حنیفه گفت مرد زن را ندید بخلاف عکس بنا بر ارتفاع نکاح و نیست عدت بروی و حدیث را در قول اوست در زوجین و اما اجانب پس ابوداود و مسند سل از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سہل از کحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مرد زن با مردان نیست میان ایشان زنی جزوی و مرد مرد با زنان نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این همدو و همت نمایند و دفن کنند و این هر دو بمنزله کسی اند که نمی یابند آید انتہی و محمد بن سہل را ابن حبان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لا یتابع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تبرز فخذک ولا تنظر الی فخذ حی ولا یست رواه ابوداود و ابن ماجه و در سندش اختلاف است رواه احمد و ابن حنبل و صححه ابن حبان و رواه الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و در سندش محمد بن سہل است و نیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی است درین روایت صالح بن کیسان نزد احمد و نسائی و عمر . اسماء بنت عمیس رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها او صحت ان یغسلها علی علیه السلام بدرستیکه فاطمة زہرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی مرتضی کرم الله وجهه و این نیز دال است بر آنچه دال است حدیث اول و اما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابوداود است از عایشه که گفت لو استقبلت من امری ما استبرأت ما غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم غیر نسائه و صحیح الحاکم اگرچه قول صحابیه است و همچنین حدیث فاطمة رضی الله عنها دلالت می کند بر آنکه این امری معروف بود در حیات وی صلی الله علیه و سلم و موید اوست روایت بیهقی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود را بنت عمیس را که غسل دهد او را و استبانست کرد وی لعبد الرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود از ان و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از آنها انکار نکرد و بروی درین امر و این وقت اندر جمهور و همچنین قریب الی است بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب ترست در شما اگر نبینید و اگر نبیند پس بیکدیگر ببینید و روی بپوش و حصه از امانت و ورع اخرجه احمد و الطبرانی و در سندش جعفر جعفی است شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قریب را فریت است و زیادت مهر و شفقت است که موجب کمال غایت با و است انتہی و خلاف درین مسند احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع نکاح کذا فی التشریح و در دلیل لطالب که از کتب خایله است گفته للرجل ان یغسل زوجته و امته و بنت دون سبع و المرأة غسل زوجها و سید ما و این دون سبع انتہی رواه الدارقطنی و الشافعی و ابونعیم و البیهقی بسناد حسن و عمر . بریدہ فی قصۃ الغامدیۃ التي امر النبي صلی الله علیه و سلم بر جمعها فی الزنا و روایت است از بریدہ در داستان زن غامدیہ آنکه امر کرد رسول خدا بر جم او در حد زنا و غامدیہ فسوب است بسوی غامدیہ و بیاید قصه او در حد و دقال گفت بریدہ شما امری با فصلی علیها پستمر امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفن شد و از اینجا معلوم شد که نماز بر جنازه محدود و بخمر زنا و سرقه و جز آن رواست و لیکن نیست در کمال آنکه آنحضرت خود بر آن نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در نماز نگذازد ویر که فضلا بر فساد برای زجر آنانی گذارند این چنین است در شرح مغربی و لیکن آنحضرت در حق غامدیہ فرموده انما تابت لقرۃ لوقمت بین اهل المدینۃ لوسعتهم او كما قال و علماء اخلاف است در نماز بر فساد و بر مقتول در حد و بر محارب و بر ولد زنا ابن العربی گفته مذہب علماء کافہ صلوة است بر ہر مسلم و محدود و مرجوم و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر و عمر . جابر رضی الله عنه قال اتی النبي صلی الله علیه و سلم بر رجل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را مروی

که گشته بود جان خود را بشاخص جمع مشفقست بحسن فصل عریض و در روایت ترمذی که مرثا قصیست فیر یصل علیه پس نماز نگذارد بروی و از اینجا معلوم شد که بر قاتل نفس نماز نگذارد نیست و اختلاف کرده اند علما دین باب بعضی گفته اند که نماز نگذارد شود بر هر که نماز میگذارد بجانب قبله و بر قاتل نفس انتی و مذنب جمهور اید این است و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبیه نه و نگذارند آنحضرت نماز را بر دوسه احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت باب من قتل نفسه لم یصل علیه و به قال الشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذارد و دیگر آن هم منع نموده چنانکه در حق مدیون و غافل کرده و ظاهر همین است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که امام نماز نگذارد و دیگران بگذارند لیکن لفظ حدیث عام است از آن روایه مسلم و النسائی و الترمذی قال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلوة عقوبت اوست و روع غیر از مثل فعل می بود و عمر بن عبد العزیز که نمی دید نماز بر قاتل نفس و نکذک قال الاوزاعی و اکثر فقهاء گویند یصل علیه انتی گفتند درین حدیث که صحابه بگذارند بروی و این چنان است که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار و اول امر و امر کرد صحابه را بنماز بروی در سبیل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب بنماز بر قاتل نفس قتل تمام باشد ورنه امی عمر بن عبد العزیز موافق است بحدیث مگر آنکه در روایت نسائی است اما انما فلا اصلی علیه و ازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی نماز نگذارد انتی و عن

ابی هر بوقه رضي الله عنه في قصة المرأة التي كانت تقوم المسجد رواية است از ابو هريره در قصه زنی که جارب و ب میزد مسجد شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تقوم بفتح تا و ضم قات و نشدید میم و مقه کسر میم کنسه یعنی جارب و قات که ناسه یعنی خاکریز و این زن سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشک راوی که زن بود یا جوانی بود که جارب میزد و فقال عنها رسول الله صلی الله علیه و سلم فقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مرد فقال افلا كنتم اذ تموني فكانهم صغروا امرها پس گفت آیا نبودید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر بمن نکردید پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شان آن زن و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لاف نیست که تکلیف کنیم بسبب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم مصنف در اینجا جزم کرده که این قصه بازن بود و در بخاری است آن رجلا اسودا و امرأة سودا و لبشک از ثابت راوی حدیث یکن در روایت دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا أراه الا امرأة و باین جزم کرده است ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرأة سودا و و رواه البیهقی ایضا بسناد حسن سما اثم محجن و افاد ان الذی اجاب صلی الله علیه و سلم عن سواله هو ابو بکر و در بخاری است عوض فقال عنها فقال ذلك الانسان قالوا مات يارسول الله الحديث فقال دلوني على قبرها فدله فصرى عليها پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا بر پدر بر قبر آن میت پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر بروی پس نماز نگذارد بروی و اختلاف است در نماز نگذارن بر قبر جمهور علما بر آنند که مشروع است خواه نگذارد باشد پیش از آن یا نه ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک بر آنند که اگر پیش ازین نگذارد اندر دست است و در روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که آنکس که نگذارد است یکبار نگذارد و آنما که نگذارد اند اگر بگذارند بروی و نزد ابوحنیفه که درست است بر تقدیری است که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرد آنرا بعضی بسره و نزد امام ابوحنیفه و ابو یوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضی روایات ذکر تکبیرات و آن روایات که در آن ذکر تکبیرات است صحیح نیست چنانکه مروی است از آنحضرت نگذارن نماز بر شهدای احد بعد از هشت سال و آن بطریق تودیع بود نه نماز از خصائص نبوی است چنانکه از آن الله عور بالهم بصلواتی علیهم مفهم میگردد و لیکن در حدیث بخاری مسلم

از ابن عباس آمده که آمد آنحضرت بسوی قبری تازه و نماز گذارد بدوی و صف کشیدم ما پس آنحضرت و بر او دو چهار تکبیر و همچنین نماز گذارد آنحضرت بر قبر ابراهیم سعد بعد یکماه اخراج الترمذی من حدیث سعید بن مسیب شوکانی گفته حدیثه نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه بلکه هشت وجه انتهی و چون حدیث تکبیرات درین نماز صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد و تخصیص آن بحضرت نبوی بحجرات احتمال نتوان کرد تا وقتی که معارض مساوی یا مقدم موجود نباشد و سبب گفته و اما القول بان الصلوة علی القبر من خصائص صلی الله علیه و سلم فلا یمنع لان دعوی الخصوصية خلاف الاصل انتهی و نیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه و بعضی پوسیدگی میت و بعضی تا بد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دلیل علی التحدید بمدة انتهی و تاویل آن بدعا و استغفار صرف ظاهر حدیث است و خود نماز دعا و استغفار بیش نیست و نماز بر شدای احد بطریق ترویج محتاج سند است و استدلال در اینجا بهمین نماز بر اهل اهد است بلکه آیات دیگر موجود است که دلالت صریح میکند بر آن مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ابراهیم و دوی مرد و آنحضرت در یکم بود پس چون از یکم قدم آورد نماز گذارد بر قبر دوی و این بعد دو ماه از وفات دوی بود و نماز گذارد بر غلامان که دفن کرده شد بشب و آگاه نشد آنحضرت بموت دوی اخراج البخاری و سبب گفته ویدل که ایضا احادیث و روت فی الباب عن تسعة من اصحابه اشار الیهما فی اشرح انتهی و زاد مسلم و زیاده کرد مسلم در روایت خود بخاری زیر که این زیادت درج است از ما سبب ثابت

کما قال احمد شوقال ان هذه القبور ملوكة ظلمة علی اهلها و ان الله بنقدها لهم یصلون علیهم یستتر فرمود آنحضرت بدستیکه این قبر با پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرد ما اند و تحقیق خدای تعالی روشن میکند و اند آن قبر با راسب نماز گذاردن من بر ایشان و ازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرت چنانکه گفته اند مفهوم نمیکرد و بلکه ظاهر از آن جواز نماز است بر قبری اگر تنویر قبور مخصوص بصلوة آنحضرت دارند خواه بر قبر باشد یا علیهم می تواند شد ولیکن چون دعای اهل صلح از غیر انبیاء هم مجزأ قبول این احتمال هم ضعف پیدا کرد غایت آنکه تنویر نبوی بلغ و اتم و اکمل باشد از غیر و درین خود شک نیست اما اصل جواز بانی است و عن

حدیفة ریحی الله عنه ان الشیخ صلی الله علیه و سلم کان ینهی عن النعی بود آنحضرت که نمی میکرد از نعی بفتح نون و سکون عین جمله خبر موت و بفتح نون و کسر عین و تشدید یانیز روایت است بمعنی خبر موت رسانیدن در قاموس گفته لغاه له لغوا شیئا و لغیا ناخبره بموته و در ترمذی است از حدیث عبدالله بن مسعود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در اوید خود را از نعی زیرا که نعی از عمل جاهلیت است اما در سندش ابو حمزة میمون اعرست و نیست قوی و درین باب حدیثهاست و تفسیر کرده است ترمذی نعی را باینکه نعی نزدشان نذا کردن است و مردم که فلان بمروتا حاضر جنازه او شوند و بعض اهل علم گفته اند باک نیست و اعلام آدمی قرابت و اخوان خود را و مردی است لذا بر ابراهیم لباس ان یعلم الرجل قرابة انتهی گفته اند که محرم فعل جاهلیت است که یکی را می فرستاد بر درامی خانها و یا زار با تا اعلام است بخبر موت میت و در نمای گفته مشهور و عرب آنست که چون در اندام مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواران نزد قبایل می فرستادند خبر مرگش باویشان میرسانید انتهی و سبب گفته و یقرب عندی ان هذا هو النعی عنه گویند بخبر نعی سبب می کردن از بالایی سناره چنانکه معروف است درین احوال در موت عظاما ابن العربی گفته از مجموع احادیث سه حال تا خود می شود یکی اعلام اهل و سخا و اهل صلح و این منت است دوم خواندن جمیع کتبه برای مغاخرت و این کرده است سوم اعلام بنوع دیگر از نجات و نحو ذلک و این حرمت انتهی و اگر باینست اول از اینجا اند کرده که لابد است از جاعنی برای غسل و نماز و دفن ویدل که قول صلی الله علیه و سلم الا انتمونی و نحوه و سنه

حدیث نفی النجاشی رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و حسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و حسن ابی هر چه
 رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نفی النجاشی فی الیوم الذی مات فیہ بدستیکه آنحضرت خبر داد مردم را برگ
 نجاشی در روزیکه مردوی در آنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح نون و تخفیف جیم و بعد الف شین سحر و یای مشدده یا خفقه لقب پادشاه
 حبشه است هر که باشد و نام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد اصحجه بود و دین نصاری داشت ایمان آورد و حضرت و هجرت کردند
 صحابه بسوی او و وی خدمت های ایشان کرد و خرج بهر حال المصله فصف بهجده و کثیر علیه اربعه بیرون آمد آنحضرت با مردم
 بسوی مصلای عید پس صفت بست بمردم و تکبیر بر او و بروی چهار تکبیر و در بیجا دلالت است بر آنکه نفی اسم است برای اعلام موت آن
 برای مجر و اعلام جائز است و نیز در وی دلالت است بر شریعت نماز جنازه بر غائب و در وی اقوال است اول آنکه مشروع است مطلقا
 و به قال لشافعی و احمد و غیرهما و گفت ابن حزم لم یات عن احد من السلف خلائه و گفت شوکانی نیاورد مانع ازین نماز چیزی که معتد به باشد
 و راست گفته زیرا که حدیث صحیح خالی است از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بر آن متعین باشد و دوم منع است مطلقا و این مذ
 خفیه مالک است شیخ در ترجمه گفته خفیه می گویند که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم غائب نبود بلکه برشته شده بود و وی
 آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده از وی و رویت امام کافی است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر نجاشی مثل معاویه
 منزلی که در مدینه مرد و آنحضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب که در غزوه موده شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت
 کرده اند و در سنن آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و الآن در جرین ثبوتین
 زادها الله تعظیما و تشریفا متعارف است و بعضی خفیه نیز میکنند انتی گویم چون در جرین متعارف است و بعضی خفیه نیز می کنند مسلما
 شد که مخصوص آنحضرت نبوده است و حدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن معاویه و الزهراء و زینب و فاطمه و علی و ابی امامه بن سعد و طبقا
 از حدیث انس روایت کرده و سیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس در بیان فضل قل هو الله احد آورده و مصنف دفعه الباری گفته که اگر چه این
 ضعیف و در لیکن نظر مجموع طرق و تعدد آن قوتی پذیرفته انتی و احادیث نماز بر زید بن حارثه و جعفر و ابن رواحه را و اقدی در مخازی روایت کرده
 و هم سیوطی از عطاء روایت ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در نحو استدلال نیند باری از مرتبه متابعت و شهادت خود منزل
 نیستند و حدیث باب که در صحیحین مروی است تنها برای اثبات ما نحن فیه کافی است و تاویل مانعین بطی ارض یا کشف پرده یا تخصیص آن با آنحضرت
 همه احتمال است نه استدلال و احتیاج سند دارد و لهذا ابن و قیق العید گفت که این قول محتاج بنقل است و مجرد احتمال ثابت نمی شود و در سفر سعاده
 گفته بر هر غائب نماز گذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی و معاویه پیشی گذارده انتی و عمل جرین مرجح است سوم آنکه نماز بر غائب جائز است در
 همان روز که وی مرده یا قریب از آن بعد اطاعت مدت چهارم آنکه جائز است وقتی که میت در جهت قبل باشد و وجه تفصیل در قولین باجمود
 بر قصه نجاشی در سبیل گفت مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص نجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت است اقتدار کرده اند
 بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مرده باشد و زمینی که هیچ کس در آن بروی نماز نگذارده است همچو نجاشی که مرده و
 در زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبودند و اختاره ابن تیمیة و نقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی و انه استحسنه الزهیری و گفت که این
 محتمل است و لیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز گذارد بروی هیچ یکی در شهر وی انتی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ
 کس در بلد وی نماز جنازه نگذارده بود باین جهت آنحضرت گذارد تا هم قول تمام نیست زیرا که ثابت شده که معاویه منزلی در مدینه مرد

و زید و جعفر و ابن رواحه در غزوه شہید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند و ندب نماز آنحضرت بهم بگذار و پس این وجه هم از هم باشند
و این جواب بر فاعله حنفیه است که بر شہید نماز میگویند و نه نماز بر معادیه برای حجت کافی است متفق علیہ و نیز این حدیث محبت حنفیه است
در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرق و الفاظ است ابن عبد البر و مستند کار از طریق بکر بن سلیمان بن ابی حنیفه عن ابیہ آورده
که بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تکبیری گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصلی و صف بستند
مردم پس او گفت چهار تکبیر بستر ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدا بی عز و جل رواہ البیهقی و رواہ ابن المنذر من وجہ آخر عن شعبه
و نیز روایت کرد البیهقی از ابی وائل که تکبیری گفت نزد در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد و عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد
هر کس با آنچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابیہم مخفی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانه ابن مسعود
پس اجتماع کردند بر یک تکبیر بر جنازه چهار است گفت رافعی اولی چهار تکبیر است بنا بر استقرار امر بدان و اتفاق صحابه و اللہ اعلم گویم محبت
از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر آنچه موافق غرض آنهاست و ترک می کنند احتجاج با آنچه موافق غرض است اگر چه دلالت حدیث بر هر دو
امر یکسان باشد چنانکه صیغ ایشان درین جاست که بر اربعہ تکبیرات حجت آوردند و بنماز بر غایت که دلالت حدیث بر آن اصرار است از دلالت
بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شہید و عدم نماز بر آن یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صیغ ناظر است و تقدیر
را می و قیاس بر خصوص اوله و لهذا انکار جماعتی از علما در هر عصر بر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این مکرر جمع بلامرجح بسیار
از مواضع چنانکه معلوم شده و بیاید و نیز استدلال کرده اند علما باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در سبب بنا بر خروج آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیہ است و رد کرده اند باینکه در حدیثی از نماز در مسجد نیست و آنچه مکرر است نزد قائل کراهت از قبل
میت است در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و کثیر جماعت مصلین بروی بودند و نیز درین حدیث شریعت صفت است
بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صف ثانی یا ثالث بود و بوقت البخاری باب من صف صدقین او ثلثه علی
الجنائز خلف الامام و درین حدیث از اعلام نبوت اعلام ایشان است بموت وی در روزیکه وفات کرد یا بعدی که مابین مدینه و حبشه است
و عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما من رجل مسلم یموت فیموت علی جنازہ اربعون رجلاً نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازه وی چهل مرد و درین اشارت است که محبت
ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر است و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود لایستی کون باللہ
شیئاً که شر یک نمی گردانند آن چهل مرد و بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احترام باشد از مسلمانان شرک کما قال تعالی و مَا
یُؤْمِنُونَ اَکْثَرُ هُمْ بِاللّٰهِ اَکْثَرُ مُشْرِکِیْنَ کُون و چون اتفاقاً از اشکال خصوصاً آنچه از آن در غایت وقت و خفاست نیلی و شود
لذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایضا ناظران مناسبت تمام دارد و بمقام و در ذکر عدد اربعین دلیل است بر فضیلت تکبیر جماعت
برست و در روایتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی امتی از مسلمانان که برسند ایشان همه با یک صد گش شفاعت کنند و حق
آن مسلمان که آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواہ اصحاب پس قاضی گفته می گویند که این احادیث
بجواب سائلان واقع شده که هر یک را جواب موافق سوال شان داده و بختل که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبر داده باشد هر یکی را بقبول
شفاعت هر واحد ازین اعداد و نیست ثانی میان اینها زیرا که مفهوم عدد و مطرح است با وجود نص پس همه احادیث محمول است

وشفاعت او فی هم مقبول است الا شفعه را الله فيه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدا می توانی در حق وی و در وی پس است
بریکه شفاعت مومن نافع و مقبول است نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان و روایات الاعیان گفته اند از کرده شد که بزرگ
حاضر شد جنازه امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت کس و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند
روزیکه مرد وی بست هزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتهی و همچنین در جنازه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن تیمیه قدس سره از دعا
بسیار شد دو کس و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بشمار درآمد و جنازه امام احمد با تلامذ عظیمه بود بسبب کثرت اهل بلد و تنظیم آنها برای او
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشیر اهل بغداد بودند هم حکم حاضر نمود سید صفی الدین الحنفی النابلسی در قول علی
در ترجمه وی نوشته لم یوجد فی الاسلام من اجمع فی جنازة لمات ما اجمع فی جنازة الشیخ تقی الدین بن تیمیه راجع غیر الامام احمد کما اشار
الیه الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر قد صح عنه صلی الله علیه و سلم انتم شهداء الله فی الارض انتهی و از اینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام تمام بعد موت ایشان صلواتی سلام مناسبات
حسنه کثیره دین اند و بر علو رتبه ایشان و در جنت مطلع شده و الله یختص برحمته من یشاء **و عن سمره بن جندب**

رضی الله عنه قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه و سلم علی امرأة ماتت فی نفاها فقام وسطها فقلت
سمره نماز گذار و من پس آنحضرت بر جنازه زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور تحریک است و بسکون
سین نیز روایت کرده اند و تحریک است میانه و بسکون یعنی میان است چنانکه بعضی ظنفا گفته اند که تحریک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنب
و از جانی بجای نمی رود و ساکن متحرک است یعنی می جنبد و در مواضع متعدد متفق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی است که
میگوید سب است و قوف امام نزد عجزه امراه و نه سب تردد آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن تیمیه
که این حدیث منافی صدر است زیرا که صدر وسط است باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی بطن و اندام بختل که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم محاذی صدر ایستاده باشد اکل عجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت
از ابی حنیفه بابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه سب جماعت است انتهی در حجة الله البالغه است امام در جنازه بجای ایستد که
میت در میان او و در میان قبله باشد انتهی اشوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینه زن زیرا که در حدیث انس بن مالک است که وی نماز
گذار بر جنازه مردی و ایستاد نزدیک سر او و چون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازه زنی پس نماز گذار و بروی و ایستاد برابر وسط او
پس رسیده شد از آن و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد و می ایستاد در جنازه مرد و زن گفت بان اخرجه احمد و ابو داود و الترمذی
و حسن و ابن ماجه و لفظ ابی داود اینست که همچنین می گذارد آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجزه زن گفت آری و حدیث مجیهن که
در کتاب است مخالف روایت عجزه نیست زیرا که عجزه زن وسط است و خلاف درین سله معروف است و حق همین است که گفته شد
انتهی و در سبب گفته در حدیث دلیل است بر شرعیت قیام نزد وسط زن و این مذکور است و واجب تقبال خبر وی است از سمره و او باشد
یا زن و اختلاف علماء است و حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مردی است از شافعی که بایستد برابر سر مرد
و عجزه زن و حدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در نسخ گفته که اشاره کرد بخاری باین حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس است نه
و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **و عن** روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بر سر تنیکه عایشه رضی الله عنها را نگاه

که مروی سعد بن ابی وقاص قات گفت در آید و در مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله لقد
صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی بیهضاء هذا سکنده هر آینه بختیون گذار و آنحضرت برد و پس بران زنی که نامش و قد
وصفتش بمصارف فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکی سهیل و دیگر سهیل است و هر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت بهما در نام پدر ایشان
و هب بن ربیع است و در روایتی آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و اما مسلم در ترجمه مشهوره
گفته علماء اختلاف است در گذاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما کرده است خواهد میت و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد
و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشد و میت و باقی قوم در مسجد یا میت و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت
بنابر آنست که مسجد یعنی برای نماز فرض و توانی اوست از تو اقل و ذکر و ندیس علم و بعضی گفته اند که نه نیست و قتی که میت خارج مسجد باشد
و این بنا بر آنست که کراهت از جهت تلوث مسجد است و اول موافق ترست باطلاق حدیث اختلاف کرده اند که کراهت تنزیه است
یا تنجیسی و اول ظاهر ترست و تنزیه شافعی جائز است بکراهت و مذاهب مالکی موافق است و از امام احمد رضی نیا فقیه و ظاهر آنست که با
شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است و متک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هرگز نماز گذارد بر میت در مسجد اجز نیست مگر او را
و اما حدیث عایشه روایت واقع مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت تنزیه
باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت مستکف بود ازین جهت بگذارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
مسجد بود و درین صورت اختلاف میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد یا اعتبار
قرب می بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نماده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجر باسه از واج مطهره ایضا مبنی بران است و ظاهر
می شود که این است معنی آنچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز است و روی بکراهت و نیز انکار صحابه و تابعین
با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک نسخ و ازینجا معلوم شد که نسبت عایشه و مردم را بنسبان محل سخن است بلکه
ومی رضی الله عنهما فراموش کرد نسخ فعل سابق را که قایل و در شرح سخن و اینجا بسیار است فلینظر ثم انتهى لفت کتاب حروف عفی عنه مذاهب
چهار و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد
حنفیه ذکر کرده است معارض روایت حدیث خوانده شد و همچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیل که از حدیث آورده حقیقتش اینست
که حدیث مذکور نزد ابو داود و ابن لفظ است من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء و امام احمد نص کرده بر ضعف می زیرا که متفرد است بدان صالح
مولی التیمة و در ضعیف است با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود و بلفظ فلا شیء علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت بر قائل جواز
و قول بخصه جمیع ائمة مرویه عایشه نه دفع است باینکه مروی است از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذارد بر
بر عمر و زید و انکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه بنسبان را بسوی آنها بر جاسی خود است و قول بنسبان وی
رضی الله عنهما نسخ فعل سابق را نه دفع است و نسخ بدون نص متأخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نفی از نماز جنازه در
موجود نیست و تاویل نماز بر هر دو پایه بینا را با آنکه آن هر دو خارج از مسجد بود و آن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است و در سبل گفته لایحقی بعده و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصد تنجیسی
که آنحضرت در مسجد بروی گذارد بلکه بسوی فضا بر آمد و جواب از آن گذشت و نیز اینجا جنازه نجاشی حاضر نبود و نماز بر جنازه غائب چیزی دیگر

و نماز بر جنازه حاضر در مسجد چیزی دیگر آنکه شیخ حواله شرح یعنی لمحات داده که در آن سخن بسیار است این شرح از نظر عمر رسولی نگاشته و در
 در سخن بسیار سخن بیست و طریقه حضرت ایشان عفا الله عنا و عنهم در جواب مخالفین خفیه غالباً ایجاد او بام و تولید احتمالات است الا انشاء الله
 و جائیکه استلال بروایات کرده اند سرایه آن همه شیخ القیر شیخ ابن الهمام است پس ظاهر است که روایات صحیح و سنی ثابت با احتمال و تأیید
 به سند هرگز در نسخ نمی پذیرد تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود و وقت تعارض سبیل ترجیح یک است و امر است یکی از جو
 ترجیح که در اصول فقه و حدیث مقرر شده است فافهم **و عن** ابی عیسیٰ عبد الرحمن بن ابی لیس و لاد و وی در سنه ششم
 از بقیه خلافت عمر بود رضی الله عنه از کبار تابعین است صد و بیست صحابه را و یافته روایت می کند از علی بن ابی طالب عثمان بن
 و غیر ایشان می در کوفه بود به نظیر وقت خود است و فاته می در سنه هشتاد و دو و بود و در سبب و فاته است قول فقید میراث
 و قیل قتل بر حیل و قیل غرق فی نهر ابصره سمع من الشیعی و مجاهد و ابن سیرین و خلق سواهم کثیر و وی در طبقه اولی است قال کان زید بن ارقم
 گفت بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است **یک** بر علی جنائز ناسر بر تکیه می گفت بر جنازه های ما چهار تکیه و آنکه کبر علی
 جنازه و بر بستیکه و تکیه گفت بر یک جنازه پنج تکیه فسالناه فقال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکبار
 پس رسیدیم او را از اینکه تو همیشه چهار می گفتی امر و زینج پر الفتی بر گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکیه یعنی احیاناً پنج هم می گفت
 در سبب گفته گذشت در حدیث ابوهریره که گفت آنحضرت بر جنازه نجاشی چهار تکیه و مروی است این از ابن مسعود و ابوهریره و عتبه بن
 و برادر ابن عازب و زید بن ثابت و در صحیحین است از ابن عباس که نماز گذارد بر قبری و گفت چهار تکیه و ابن ماجه از ابوهریره آورده که نماز گذارد
 آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکیه و گفت ابو داود و لیس فی الباب اصح منه و باین رفته اند جمهور از سلف و خلف و از ایشان اند
 فقهاء اربعه و روایتی است از زید بن علی رضی الله عنه و رفته اند هر یو باینکه پنج تکیه گوید و احتجاج کرده اند باینکه علی بن ابی طالب رضی الله عنه
 پنج تکیه گفت و حسن بن علی بر پدر خود و ابن الحنفیه بر ابن عباس و تاویل کرده اند که مراد بر روایت اربع ماعدای تکیه افتتاح است و هر یو بعد از
 کلامه گویم شوکانی گفته اختلاف کرده اند صحابه و تابعین و من بعد هم در عدد تکیه جنازه جمهور گویند چهار است و جماعتی از صحابه و تابعین
 بر آنست که پنج است قاضی عیاض گفته اختلاف صحابه و تابعین باب از سه تا نه بوده است و ابن عبد البر گفته که دعوی اجماع بر چهار مردود است
 زیرا که خلاف درین سلسله از زمان صحابه تا هذا الان معروف است هیچ وجه برای عدم حمل بر خمس نیست زیرا که خارج است بخارج صحیح
 با آنکه این زیادت غیر منافی است انتی پس حق خیار است و اربع و خمس رواه مسلم و الا ربعه یعنی ابو داود و ترمذی
 و نسائی و ابن ماجه شیخ و ترجمه گفته اینه اربعه اتفاق دارند بر چهار تکیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از اصحاب می زیاده از من مروی
 و ما ثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار داد و در شرح زیاده ازین کلام کرده
 انتی و ملین در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **و عن** علی علیه السلام آنکه کبر علی سهل بن حنفیه
 بضم ممله و نون و تحتیه مستثاق و قال انه بددی تکیه گفت علی بر جنازه سهل شش بار و فرمود که وی بر منی است حاضر شد و
 بر بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور و اصله فی البخاری آنچه در بخاری است اینست ان علیاً
 کبر علی سهل بن حنفیه زیاده کرد بر قانی در استخراج خود است آنکه فی البخاری فی تاریخ و رواه ابن خثیمه من وجه آخر عن عبد الله بن قیل
 و قال محمداً مصنف در شیخ الباری گفته که از علی رضی الله عنه که وی بر سهل بددی شش تکیه گفت و بر سایر صحابه پنج و بر سایر نام چار

این ابی سبیه از جابر آورده که نماز گذارد آنحضرت بر اسحق بمقت تکبیر و این عساکر از وی آورده که اگر مردی بدست تکبیر شجره را حاضر شده بود بر روی تکبیر گفت و بر مردی که بدر را حاضر شده شجره را با شجره را نه بدر را بر روی هفت تکبیر بر آوردی و اگر پنج کلام را ازین دو جا حاضر شده چهار تکبیر نیست و در معسوط دفنیه گفته که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز روایتی هست و مکر بن عبید الله مزی بران رفت که کم از سه و زیاده بر هفت نباید گفت انتی و باطله در کسبت تکبیرات جنازه اختلاف است بمقتی از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود چهار و پنج پس اجتماع کردیم بر چهار و رواد ابن المنذر من و بعد آخر عن سعید و روایت کرده نیز بهیضی از ابی وائل که گفت تکبیر می گفتند بعهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را و خبر داد هر یک با آنچه دیده بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چهار تکبیر و این عبدالبر با سند خود در ستند کار آورده که تکبیر می گفت آنحضرت بر جنازه چهار و پنج و شش و هفت و هشت تا آنکه آمد موده نجاشی پس برآمد بسوی مصعب و صف بستند مردم و زیاده کرد که گفت چهار تکبیر بهتر ثابت ماند آنحضرت بر چهار تا آنکه وفات داد و او را خدا می تعالی پس اگر صحیح شود این پس گویا که عمر و آنانکه با او بودند استقرار بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکه عمر ایشان را بران جمع ساخت و مشورت کرد

با ایشان درین باب و عمر . جابر رضي الله عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یکر علی جنازة ناربعاً بود رسول خدا که می گفت بر جنازه با چهار تکبیر و نیست در وی نفی زیادت بر چهار و گذشت بیان آن و یقرأ بفاتحة الكتاب فی التکبیر الاولی و بخواند سوره فاتحه را در تکبیر اولی در حبل گفته اختلاف کرده اند علماء در قرارت فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر از ابن مسعود و حسن بن علی و ابن الزبیر مشر و عیث آن و به قال الشافعی و احمد و یحیی و نقل کرد از ابو هریره و ابن عمر که نیست در وی قرارت و هو قول مالک الکوفیین و استدلال کرده اند اهل قول اول باین حدیث و اگر بضعیف است و شاید اوست حدیث طحله چنانکه می آید انتی گویم اگر فاتحه را مخصوص دارند از قرارت منفی و جوی دارد چنانکه در قرارت خلف امام داشته اند و در سفر سعاده گفته چون نماز شروع کرد بعد از تکبیر اول فاتحه بخواند انتی و ترجیح و او این را علی قاری در رساله خود و باین عمل می کرده شیخ عبد الرحیم الهوی رح والد شاه ولی الله حدیث رح و در حجة الله الباقی گفته از سنت است قرارت فاتحه زیرا که فاتحه خیر الادعیه و اجمع آنهاست و آموخته است آنرا حق تعالی بعباده خود و در حاکم کتاب بخواند انتی و قاضی ثناء الله بانی بنی قدس ستره در وصیت نامه خود وصیت کرده است بخواندن فاتحه در نماز جنازه خود رواه الشافعی با سند ضعیف این حدیث از شیخ مشر مغربی ساقط شده فلذا شارح بران حکم نکرده لیکن مصنف در فتح گفته که شیخ دی یعنی زبیر الدین عراقی رح در شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف است و در تلخیص گفت رواه الشافعی عن ابراهیم بن محمد عن محمد بن عبد الله بن حقیل عن جابر انتی و رواه الحاکم ایضاً من طریق و ابن عقیل التضعیف کرده اند و عمر . طحله بن عبد الله

بن عوف بن الزاعمی از شاه مترا بعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرا فاتحة الكتاب فقال له طحله انما سئلت انما فاتحة فاتح ما ذکره من ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سوره فاتحه را و هفت تا با نیتها که خواندن آن در نماز جنازه سنت است و این حدیث ضعیف است و در وجوب قرارت فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریق مالوفه است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که سر او بدان مقابل فریضه است چه آن اصطلاح عرفی است و قول می چنانکه در بعض روایات است بیا به سعید تا تکبیر و جوب سنت و رفته اند از جوب وی شافعی و احمد و غیره با من لم یلحن و الخاف و بعض بعد مشر و عیث رفته اند بقول ابن مسعود ان بوقت انما رسول الله صلى الله عليه وسلم قراءة فی سلمة الجنائز بل قال کثیر ابن العلاء ما و اخبر من اطایب الکلام ما شئت مگر آنکه این حدیث را

و انتصار بسوی هیچ کتاب حدیث نسبت نکرده اند تا صحت دی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی است و در تافیر است ابن عباس
 مثبت پس مقدم باشد بران و هم نقل ابن منذر از ابن مسعود و قول بشر عیث آن گذرشته و از او آید و وجوب است که ایشان اتفاق کرده اند
 بر آنکه این نماز است و حدیث لا صلوة الا بقائه الکتاب ثابت شده پس این نماز هم داخل باشد زیر عموم و خارج وی از ان محتاج بسوی
 دلیل است شیخ در ترجمه گفته علمای حنفیه گویند که در صلوة جنازه قرائت فاتحه نیست مگر آنکه به نیست دعا و ثنا بخواند وی گویند که ثلث نیست
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواندن آن و این نه سبب ابی حنیفه و مالک و ثوری است و عمل صحابه در ان مختلف آمده و علماء و کفیه شاید
 که خواندن بعضی صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا به و نه بر وجه قرائت و نزد ثنائی بخواند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر شود
 که مراد وی باین مشروعیت قرائت است نه وجوب آن و کربانی گفته که واجب است و مراد بسنت و کلام ابن عباس طریقه مسلک درین
 و طبعی نیز چنین گفت و الله اعلم انشی و شمنی گفت اگر به نیست ثنا بخواند نزد ما نیز جائز است و آنکه ابن جهم گفته که قرائت و نماز جنازه
 بعد از تکبیر از آنحضرت بثبوت نه پیوسته است مساحت است چه بعد روایت قرائت فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری ابو داود
 و نسائی و ترمذی بلفظ اثنا سنه چه محل تشکیک است و قولی صحابی اثنا سنه او من سنه در حکم مرفوع است چنانکه در علم اسلام
 حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقه مسلک فی الدین بطریقه مألوفه از سید المصلحین خلاف ظاهر حدیث و قاعده رسول است
 خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاهد حدیث ابن عباس باشند این ماجرا حدیث ام شریک آورده که گفت اگر کرد ما را رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم که بخوانیم فاتحه الکتاب بر جنازه و بر سندی ضعیفی بسیر است که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از آنکه وجوب است و نیز
 حدیثی در نهی از خواندن فاتحه بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح هر دوست کما قال المصنف رواه البخاری
 و اهل السنن و الیاء و ابویلی فی مسنده و زیاده کرد لفظ سوره را بهیچ گفت ذکر سوره غیر محفوظ است و گفت نووی اسنادش صحیح
 و ابن خزمیه در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسیدمش از ان پس گفت آری ای پسر برادر من
 ان حق سنه و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجز تا آنکه شنواید ما را پس هرگاه فارغ شدم گرفتم دست او را
 و پرسیدم از ان گفت سنه و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت بر جنازه فاتحه الکتاب پس گفت صحیح نیست
 و صحیح از ابن عباس قول اوست من سنه حاکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من سنه حدیث مسند است مصنف گفته که انقل الاجماع
 مع ان الخلفاء عند اهل الحدیث و الاصولیین شمیرانتهی گویم و اگر چه خلافت در ان مشهور باشد لیکن شک نیست که بجانب اثبات راجع است
 بر نفی و الله اعلم و عن عوف بن مالک اشجعی صحابی است و اول مشاهد او خیر است رضى الله عنه قال صلی الله علیه و سلم
 گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی جنازه بر جنازه محفوظ است من دعائه پس یاد گرفتم من چیز
 از دعای آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه خداوند ایام ز رحمت کن او را و فریفته
 و سلامت بخش او را و عفو کن از وی و اگر چه نزل و اگر می دار معافی او را نزل بضم نون و سکون زار بضم زای نیز آمده انچه پیش من
 فرود آمد و بهند از طعام و وسع من خله و اغسله بالماء و الشیلج و اللورد و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر است و پیش
 او را آب و برون و ثلث یعنی بانواع مطهرات کنایت است از تمام مغفرت و کمال آن و نفعه من الخطایا کما انقبت الثوب البیض
 من الدنس پاک کن او را از خطاها چنانکه پاک کردی تو جامه سفید را از چرک و ابداله دادا خبر من داره و اهلا خبر من اهل

و ادخله الجنة و قد فتنه القبر و عذاب النار و بدل مكره ان اورا سري در ان عالم بهتر از سري او درين جهان و اهل خانه بهتر از اهل خانه و سري في اضراح اهل كسان و كسان سري و جا و جفت بهتر از جفت و سري و زوج بر مرد وزن هر دو اطلاق يا بد و در ار اورا و بشت و نگاه دار اورا از فتنه و آزمائش گور و از عذاب آتش عوف بن مالك را و سري اين حديث ست مي گويد كه چون اين عا از حضرت در حق آن ميت شنيدم رشك بر دم بروي تا آنكه آرزو كردم كه كاشكي من مي بودم آن ميت تا آنحضرت اين دعا و حق من بگرد گويم اين دعاي ست كه هر مسلمان سليم لفظه كه آنرا بشنود رشك بر دم بروي و آرزو كند كه كاش آن مرده و سري بودست تا اين دعاي نبوي در حق و سري صادر شد و اگر هر يك اين رشك بني بر دواز و نفي كند باري من خود شيفته و آشفته اين آرزو يم ختم الله لي بالحسن و اذ اقبى صلاة و خواند الاسنى اميد وارم كه اين دعا بر جنازه من خوانده شود كه اگر چه از زبان نبوي نيست بارسه حروف نبوي ست و فيه ما ليس في غيره عرف بن عرف و بالله التوفيق رواه مسلم و يحتمل كه آنحضرت جبر كرده باشد باين دعا و عوف آنرا ياد گرفت و يحتمل كه از آنحضرت پسيده باشد و حضرت ذكر فرموده و سري ياد گرفت و فقها گفته اند اسرار مند و بست و بعضي گويند مخير ست و بعضي گويند در روز اسرار كند و در شب جبر و در دعاي ميت اخلاص لائق تر ست لقوله صلى الله عليه وسلم اخلاصا له بالدعاء و سبل گفته ما ثبت عنه صلى الله عليه وسلم اولي و اصح الاحاديث الواردة في ذلك هذا الحديث و كذلك الحديث الآتي انتهى يعني **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال** كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صل على جنازة يقول بود آنحضرت چون مي گذارد نماز بر جنازه مي گفت اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا واذكرنا واثنا اللهم من احييته ميتا فاحيه على الاسلام ومن توفيته متافق فقه على الايمان خداوند ايام زنده ما را و مرده ما را و حاضر ما را و غايب ما را و خرد ما را و بزرگ ما را و زيار ما را خداوند كس را كه زنده داري از ما پس زنن دار او را بر اسلام و كس را كه بميراني از ما پس ميران او را بر ايمان و حريات اسلام ذكر كرد و در موات ايمان زير كه اسلام نام اعمال ظاهره ست و آن در حالت حيات ست و در حالت موت جز تصديق قلبي كه عبارت از ايمان ست همراه نيست و خرد را خود هيچ گناهي نيست پس مراد آنست كه ثابت دار او را از تكليف بر افعال صالحه و اعمال حسنة اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده خداوند محروم مگردان ما را اجر او را يعني اجر كه بمصيبتي مي بارسيده و كمراه مگردان ما را پس از و سري تحررنا بفتح و ضم آن بر دو روايت ست حرم و احرام نوسيد كردن از چيزي رواه مسلم و احمد و الاخرجه يعني ابو داود و ترمذي و نسائي و ابن ماجه و اخرجه ابن حبان و الحاكم و گفت حاكم او را شاهد صحيح ست و روايت كرد آنرا از حديث ابى سلمة از عايشة مانند آن و ترمذي بعد از اخرج شاهد مذكور اعلال كرده است آنرا بذكر مدين عار و گفته كه و سري و هم مي كند در حديث خود و نسائي و ترمذي و احمد روايت اين حديث از ابى ابراهيم اشيلي عن ابيهم فروعا كرده و مسلم ابراهيم مذكور را در كوفي ذكر نموده و گفت بخاري اصح اين روايات روايت ابى ابراهيم عن ابيهم ست نقل كرد اين را ترمذي از و سري گفت پرسيدم بخاري را از پدر ابو ابراهيم پس شناخت او را و نقل كرد ابو ابراهيم از پدر خود كه ابو ابراهيم مجهول ست و گفت اصح حديث دين باب حديث عوف بن مالك ست انتهى بعضي علماء گفته اند كه اختلاف احاديث دين باب مجهول بر آنست كه دعا مي كند آنحضرت بر مرده بعا و بر مرده ديگر دعاي ديگر و آنچه بدان امر كرده اصل دعا ست كه في التخصيص گويم احاديث در دعا براي ميت بسيار ست در سنن ابو داود و ابوبهريره روايت كرده كه دعا كرد آنحضرت در نماز بر جنازه اللهم انت بها و انت خلقتها و انت هيتها و انت للاسلام انت قيضت روحها و انت اعلم بسر با و علانياتها جنتا شفعاء له فاغفر له ذنبا و ابن ماجه از حديث اهل

و بخاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پاپوشهای مار و یک مرد سعد بن معاذ شوکانی گفت جمهور گویند اسراع
 مستحب است و این حزم گفته واجب و بعضی اهل علم گفته اند مستحب توسط است بحديث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانید
 می شد مانند جنبانید و شدن مشک پس فرمود بر شماست میان روی اخرجه احمد و ابن ماجه و البیهقی و لیکن در سنادش ضعفی هست و ترمذی
 و لم یروا و از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از رفتن در پس جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن الزام
 و در سنادش مجهول است و نیست حدیث ابو موسی صالح احتیاج اگر چه فرض کنند عدم وجود معارضه تا بصورت وجود معارضه چه رسد سببا
 روایت صحیحین بصیغه امر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیرا که اسراع دون پویه دویدن است و الله اعلم و هم روایت است از ابوهریره
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شهد الجنائزۃ حتی یصلی علیها فله قبراً طاهره و من شهد جنازه را تا آنکه گذارد شود نماز بروی پس اوست از اجر یک قیراط و آن دوازدهم حصه از دینار باشد و باین حساب نصف و انقی شد
 که نام ششم حصه از دینار است و بعضی است چهارم حصه از دینار نیست و اند پس ربع و انقی باشد و من شهد جنازه حتی تدفن فله قیراط
 و هر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط است از اجر قبیل و ما القبراطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد
 چیست و قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق علیه ابو عوانه تصریح کرده که قائل و ما القیراطان ابوهریره است و مسلم و حتی
 توینع فی الحد و در روایت مسلم چنین است تا آنکه نماده شود جنازه یعنی میت در محد و للبخاری و در روایتی از بخاری از حدیث
 ابوهریره چنین است من تبع و در روایتی اتبع بتشدید جنازه مسلم ایماناً و احتساباً و کان معه حتی یصلی علیها کسی که
 پیروی کند جنازه مسلمان را بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و باشد با وی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام یصلی
 نیز روایت است یعنی تا آنکه گذارد شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر است در فتح گفته تقیید بایمان و احتساب ضرورت زیرا که ترتب ثواب
 بر عمل مستدعی سبق نیست است پس بیرون آمدن از این بر سبیل مکانات مجرده یا بر سبیل محابات و یفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ
 گردد یا فارغ کرده شود از دفن می فانه یرجع بقبراطین کل قیراط مثل جبل احد پس بدستیک باز میگردد و بقیراط هر قیراط
 آن جهان مانند کوه احد است و این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این است و کسیکه نماز گذارد پستتر گردد
 پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدستیک بر میگردد و بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است و رواه مسلم ایضاً و این حدیث را آورده
 صحابی روایت کرده اند و واقع شده است و در روایت نسائی فله قیراطان من الاجر کل احد منما اعظم من احد و در روایت مسلم است اصغرهما
 مثل احد و نزد ابن عدی است از روایت و انکه یتب لقیراطان من الاجر اخفهما فی میزان یوم القیامۃ اقل من جبل احد و شهود یعنی حضور
 و ظاهر حضور است با و از ابتدای خروج و وارد شده است و لفظ مسلم من خرج مع جنازه من بیتها تم تبها حتی تدفن کان له قیراطان
 من الاجر کل قیراط مثل احد و من صلی علیها ثم رجع کان له قیراط و روایات چون بعضی می رو کرده شود بسوی بعضی مقتضی آنست که نسبت
 مستحق اجر مذکور هرگز کسیکه نماز گذارد بروی و پیرو شد او را و گفت مصنف انچه ظاهر میشود این است که حصول اجر برای مصلی است
 و اگر چه همراه نرفت زیرا که این وسیله نماز است لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی و متبع و سعید بن منصور از احمد بشعروه
 از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه او اگر دی انچه بر تو بود و این ابی شیمه بلفظ اذا صلیتم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر
 زیاده کرده فخلوا بینها و بین اهلها و معنی می این است که قضا کردی حق میت و اگر افزودی اتباع پس تراست زیادت اجر و علق البخاری

قول حمید بن بلال ما علمنا علی الجنائزۃ ان یسجدوا وکلن من حتی ورجع فله قیراط واما حدیث ابی هریرة امیران ولبسا بایسیرین الرجل یكون مع الجنائزۃ یصلی علیها فلیس ان یرجع حتی یتأذن ولیمها اخرجه عبد الرزاق پس منقطع موقوف است و مروی است و معنی دی احادیث مرفوعه که همه ضعیف است و چون ما هیچ حدیثی بسوی معرفت حقیقت وزن اعمال در آخرت نیست و لا یعلم الا الله و تعریف کردن با آنرا جز بطریق تشبیه باحوال مقادیر معروف و ناشد لذا مقدار اجر را که حاصل می شود از آن تشبیه دادند بقیراطه معقول و صورت محسوس نمایان شود و چون وزن قیراط نسبت با نچه از اوزان دنیا می شناسیم حقیر بود تنبیه کردند بر معرفت قدر دی که یک قیراط برابر یک کوه احد است که معروف است در مدینه و قوله دفن ظاهر است در وقوع مطلق دفن اگرچه از همه فارغ نشده و همچنین است لفظ حتی یوضح فی اللحد و در روایت دیگر است نزد مسلم حتی یفرغ من دفنها و در وی بیان و تفسیر چیزی است که در غیر این روایت است و در حدیث ترغیب است در حضور میت و نماز بر وی و دفن او و در وی دلالت بر عظم فضل خدا و تکریم او و مریت را و اگر ارام او بجزئی اثنای برای کسی که احسان کرده است بسوی می احد موت وی قندبیه در محل جنازه بهیچ در سنن کبری بسند خود تا عبد الله بن مسعود آورده که گفت اذا شیع احدکم الجنائزۃ فلیأخذ بجانب السریر الاربعة ثم یطویع بعدا و یذر فانه من استنه و هم بسند خود روایت کرده که ان عثمان بن عفان حمل بن العوذین سریر ائمه فلم یفارقہ حتی وضعه و نیز بسند خود آورده ان اباه هريرة حل بن عمرو بن سیریر سعد بن الی و قاصص هم روایت کرده که ان ابن الزبیر حمل بن عمرو بن سیریر المسور بن محرز و از حدیث یوسف بن مالک آورده که گفت شهدت جنازة رافع بن خدیج و فیما ابن عمر و ابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریر بین القاضین فوضعه علی کاهله ثم مشی بها انتهی و سخن سالک کنیت وی ابو عبد الله یا ابو عمر است عن ابیه روایت میکند از پدرش که عبد الله بن عمر بن الخطاب است رضي الله عنه یکبار از فقهای مدینه و سادات تابعین و اعیان علمای ایشان است مات سنة ثمانیة بالمدینة و له ست وستون سنة روى عن ابیه و غیره انه رای النبی صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر یمشون امام الجنائزۃ که وی دید آنحضرت را ابو بکر و عمر را که پیاده می رفتند پیش جنازه و علما اختلاف کرده اند در آن بر سرچ قول اول آنکه سنت است که رفتن پیش جنازه افضل است و دلیل ایشان همین حدیث سالم است گویند این فعل آنحضرت و فعل خلفای اوست و نیز می گویند که قوم شفاعت اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود را نداخته می برد و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد و امام دوم آنکه رفتن پس جنازه افضل است بدلیل آنکه ابن طاووس از پدر خود روایت کرده که زنت آنحضرت تا آنکه مرد دیگر پس جنازه و صحابه بن منصور از حدیث علی رضی الله عنه آورده که مشی خلف جنازه افضل است از مشی پیش او و همچو فضل نماز جماعت بر صلوة تنها و سندش حسن است و این موقوف را حکم فوج است و اثرم حکایت کرده که امام احمد در سندش تکلم کرده است و باین رفته است امام ابو حنیفه و اوزاعی و در بعض کتب فقه حنفیه مذکور است که باک نیست بر رفتن پیش جنازه و چپ و راست وی و باین قول حال می شود جمع بین الاحادیث شیخ گفته پس رفتن اول و افضل است و در اعتبار و اتقاط و تفکر و اقرب است به عاوت نیز و احتیاج بدان انتهی سوم آنکه برود پیش و پس و چپ و راست و علقه البخاری عن النس و اخرجه ابن ابی شیبة موصولا و کذا عبد الرزاق و درین قول توسع است بر مشایعت کنندگان و موافق سنت اهرع بالجنازه است و در وی عدم الزام مکان احد است برای مشی که در آن مشقت است بر آنما که از فی سبیل شوکان گفته که حق همین است که همه برابر است و روایت پیش و پس رفتن آنحضرت منافعی نسو نیست زیرا که رفتن با جنازه همین پیش و پس با جنازه است

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از آنکه مذکوره منجمله ارشاد نبوی است انتهی چهارم آنکه پایده بطرف کف خواب برود و سوار پس جنازه برود و باین رفته است ثوری و طائفة از علما بلیل حدیث مغیره مرفوعا الراجب خلف الجنائز و الماشی حیث شاد منها اخرج اصحاب یمن و صحیح ابن حبان و الحاکم بیجم آنکه اگر با جنازه زنان باشند پیش جنازه رود و نه پس آن و الله اعلم و باین رفته است ثقی و غیره

رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز دارقطنی و بیهقی و صححه ابن حبان و عبد الرزاق و اعله النسائی و الترمذی و طائفة من اهل الحديث بالاکرام سال احمد گفت انما هو عن الزهري مرسل و حدیث سالم موقوف علی ابن عمر من فعله ترمذی گفت اهل الحديث یرون المرسل اصح قال ابن المبارک و روایت کرد آنرا ابن حبان و صحیح خود از زهری از سالم که میرفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابوبکر و عمر و عثمان زهری گفت و کذا لک است و ذکر کرد دارقطنی و در علل اختلاف کثیر در آن از زهری گفت الصحیح قول من قال عن الزهري عن سالم عن ابيه انه كان يمشي و رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر عیسی پیش جنازه و ابن مرسل است و گفت بهیقی ان الموصول اصح لانه من رواية ابن عيينة و بهیقة ما فظ و بزم بصحة ابن المنذر و ابن حزم و مروی است از علی بن المدینی که گفت گفت ابن عیینة راي ابا خالف الناس فی هذا الحديث گفت سہیقن الزهري حدیثه مرارست احصیه بعید و یبدي سمعة من فیه عن سالم عن ابيه یصنف گفت این ثانی و نهم نیست از آن زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابيه و حال یحیی بن سبت مگر آنکه در وی ادراج است و شاید که زهری در آن ادراج کرده یا حدیث کرد بدان ابن عیینة را و وصله الغیر انتهی و گفت نسائی که حمل این حدیث خطاست و صواب مرسل است حامل آنکه روایت این حدیث از زهری مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان است مختار نزد یک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و آن تضعیف نزد محدثین و از اینجا اختلاف شد در علما که مشی پیش جنازه افضل است یا پس او یا راست چپ یا بطرف کف یا تقدم و عن ام عطية رضي الله عنها قالت هبينا عن اتباع الجنائز و لم يعز مر علينا گفت ام عطية نهی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنازه و رفتن با وی و واجب و غیره است گردانیده نشد بر ما ظاهر نهی کراهت است نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید و نه اصل نهی تحریم است و رفته اند بسوی کراهت جمهور اهل علم و دلالت میکند بر آن روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دیدم عمر بن الخطاب را و بانگ زد بر وی پس فرمود و آنحضرت بگذارد او را ای عمر الحدیث و اخرج النسائی و ابن ماجه من طریق اخری و رجالنا ثقات متفق علیہ جمهور اهل حدیث و موصول گفت آنکه قول صحابی نهینا او امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی رفع است زیرا که ظاهر است که امر و نهی جز آنحضرت نیست و اما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری و در باب حیض از ام عطية بلفظ نهانا رسول الله صلی الله علیه و سلم الحدیث مگر آنکه مسلم است بلکه ام عطية از آنحضرت صلی الله علیه و سلم سماع ندارد و عن ابی سعید رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اجتمعوا الجنائز فرمود چون به بنید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مرور و بیت جنازه است در وقتیکه نشسته باشد و جنازه و نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فقوموا پس بایستد برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایماج بحمت بهل در مہشت نشان آن قس. تبعها فلا یجلس و در روایتی یقعده حتى یقوض پس سبکه پیروی میکند جنازه را و همراه می رود باید که نشین تا آنکه نهاده شود و جنازه عیسی بر زمین یا در لحد و اول اصح و او فنی است با حدیث امر ظاهر است در وجوب قیام برای جنازه چون بگذرد بر کف اگر چه قصد تشییع آن کنند و ظاهر شش عموم بر جنازه است از مومن و غیر او و مؤید او است روایت بخاری قیام آنحضرت را در جنازه یهودی که گذشت بوی تعلیل کرد آنحضرت قیام را باینکه موت فرج است و در روایتی نیست نفسا و حاکم آورده که انما قننا للملائكة

و احمد و حاکم روایت کرده اند اما تقوم اعظاما بلذی یقبض النفوس و لفظ این جبان اعظاما شدست و نیست منافات میان هر دو تعلیل و معارض
این امرست حدیث علی کریم الله وجهه انه صلی الله علیه و سلم قام للجنائز و غم قعد و این قول که مراد آنست که بایستاد باز چون جنازه و در ترنفت
بخشست مدفوع است باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرد و بقوم که نشینند بعده این حدیث بیان کرد و چون این هر دو حدیث متعارض آمد
علماء در آن اختلاف کردند شافعی گفته حدیث علی ناسخ امر بقیام است و رو کرده اند باینکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنا بر احتمال
این معنی که فتوای صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز باشد و لهذا نو و لغیفته مختار آنست که مستحب است و اما حدیث عباد بن الصامت
که بود آنحضرت می ایستاد برای جنازه پس گذشت بوسی عالمی از یهود و گفت بهنجین می کنیم با یسیر نه رو و نشینید و مخالفت کنید ایشان را
اخرجه اصحاب ابن الاثنائی و ابن ماجه و البزار و البیهقی پس این حدیث ضعیف است زیرا که در سندش بشر بن رافع است بزرگفته
انفرد به بشر و هولین الحدیث کذا فی السیاحیل قاضی عیاض گفته رفته است جماعتی از سلف شیخ قیام بحدیث علی انتهی و جواب از آن گذشته
و اما تعلیل شافعی خلف جنازه تا وضع پس حکم است و منسوخ نشده بهین حدیث و یحتمل که مراد نهادن آن بر زمین باشد یا در محوطه و مردیست
حدیث هر دو و لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری غیر روایت تو وضع فی الارض را و رفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
بنابر افاده نمی آنرا و حدیث ابی هریره و ابی سعید که نزد نسائی است ما را اینا رسول الله صلی الله علیه و سلم شد جنازه فقط مجلس حتی تو
و جمهور گویند مستحب است متفق علیه و روی ابو داود و نحوه من حدیث ابی هریره رضی الله عنه و **و عن ابی اسحق اسبغ**
یسین جمله و کسر بای موحده و عین جمله المدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه است و لدینتین من
خلفا و عثمان و مات ستمه و ثمان و مائة ان عبد الله بن بن بید الخطلی لا و سی الکوفی حاضر شد بر او و بود هفده ساله و بود امیر
بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه و صفین و جبل فخره ابن عبد البر فی الاستیعاب ادخل الميت من رجل القبر بدستیکه عبد الله بن
و آورد مرده را و گویا از جانب پائین قبر یعنی موضع که آنجا پایی مرده می نهند و این از قبیل اطلاق حال بر محل است و قال هذا من السنة
و گفت که این چنین و آوردن از سنت است و ابن ماجه ان حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و آورد
بقبر یعنی از جانب پایان او و مردیست از علی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مردی از اولاد عبد المطلب پس حکم کرد
بسر بر پس نهاده شد جانب پایی قبر و امر کرد پس کشیده شد کشیدنی شافعی مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی
از ابن عباس آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و بهیچ از ابن عباس و ابن مسعود و بریده
روایت کرده که ایشان را آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بهیچ تضعیف نمی کرده و با جمله دین سلسله قول است یکی در آوردن است
از جانب پایان قبر و این رفته است شافعی و احمد و مسلم شیدن و سی از جانب سر باین طریق که جنازه را در پایان قبر نهند بعده از جانب
بسیرون آورده در قبر بگذارند و این یکی از او قول شافعی است سوم آنکه از جانب قبر معترضا در قبر بیاورند و این آسان ترست و مذہب ابو حنیفه
اینست شیخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجنب قبلا از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجنب یا میان آن
و برداشته شود و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر و در حجره آنحضرت آنقدر وسعت نبود که از جانب قبله آورده
زیر که قبر بشریست ملحق بحدیث است انتهی گویم و اردست نص موافق این مذہب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاورد و شوکانی گفته نیست این
معارض با شیخ از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده و در سبل گفته که استفاد می شود از جمیع احادیث این باب که این فعل مجزئ نیست

انتفی گویم و هو الاشبه اخوجه البود او و اختتام کرده اند در تجلیل قبر بنوب نزد موارات میت بعضی گفته اند بکنند خواه دفون من بیا
یا مردی حدیث ابن عباس کس نزد بیعتی است گفت جلال رسول الله صلی الله علیه و سلم قبر سعد بنو بکعت بیعتی لا احفظه الا من حدیث یحیی عقیقه
بن ابی الغیرار و هو ضعیف و گفته اند مختص است بزنان حدیث ابی اسحق که نزد بیعتی است که وی حاضر شد چنانچه حارث اعور را پس انکار
کرد عبد الله بن یزید که بگستر اند بروی ثوب را و گفت که این مرد است بیعتی گفته اند اسناد صحیح و انکان موقوفه گویم و مؤید است روایت
بیعتی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آمد ایشان را و ایشان دفن میکردند مرده را و گسترده بودند ثوب بر قبر او پس شید جامه را از قبر
و گفت این کار بزنان می کنند و عمر بن عبد الله عنده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا وضعتم
موتاکم فی القبور چون بنسید شام و دای خود را در قبر فقولوا پس بگوئید وقت فرو آوردن او در گور بسم الله و علی
علاءه رسول الله و در روایتی علی بن ستر رسول الله صلی الله علیه و سلم اخوجه احمد و ابوداود و النسائی و الحاكم و
صححه ابن حبان و اعمد الدارقطني بالوقف و رجع النسائی و وقفه علی ابن عمر ایضا لیکن برای وی شواهد مرفوعه است که در شرح
مغزلی آنرا ذکر کرده و حدیث را طریقه است و درین باب است از عبد الرحمن بن العلاء بن الکلباء نزد طبرانی و از ابی امامه نزد یک عالم و بیعتی
و سندش ضعیف است و لفظ وی این است که چون نماده شد ام کلثوم بنت رسول خدا در قبر گفت آنحضرت منتهی اخلاقم و منیا
تعبکم و منها تحت حکم تارة اخری بسم الله و فی سبیل الله و علی مله رسول الله الحدیث و شافعی را دعای دیگریست که تحتانش
کرده پس کلام وی و ال است برینکه و دفن مختار است هر چه برای میت ازین ادعیه خواهد بکنند حدیثی محدود درین امر نیست و عمر بن عاص
رضی الله عنهما آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کس عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده بجز
شکستن اوست و حالت حیات ابن عبد البر گفت از اینجا مستفاد میگردد که میت متالم می شود و جمیع آنچه متالم می شود بدان می و لا یم
این است که متلذذ گردد و همه آنچه متلذذ گردد بدان زنده رواه ابو داود و با سند عیله شرح مسلم روایت کرده این را ابوداود و
که بر شرط مسلم است و ذکره العسیری و در امام گفته اند مسلما رواه و حال آنکه وی روایت نکرده و ذکره مالک فی الموطا بلا غاغن عایشه موقوفه
و روایت کرد احمد و بیعتی و حسن ابن القطان و زاد ابن ماجة من حدیث ام سلمة و زیاده کرد ابن ماجة و نیزه وارقطنی از حدیث ام سلمه
رضی الله عنهما ایره لفظی که لا شتم یعنی برابر است شکستن استخوان مرده شکستن استخوان زنده در گناه و سبیل گفته در وجهی لا است
بر وجوب احترام ایلام میت مثل احترام حی ولیکن زیادت و انتم اثبات مفارقت اوست در عدم ایجاب ضمان و آن محتمل است که میت متالم
می شود و مثل متالم می و قد ورد به حدیث انتفی و عمر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال گفت سعد در بیماری که مرده را
الحذر و الی الحد بسازید برای دفن من لحد ساختنی لحد یعنی لحد و ضم اوست و سکون حا و کسوه همزه در لغت یعنی میل و در شرع شگافی که
کنده می شود در قبر در جانب قبله و در سبیل گفته هو المخرجه الجانب القبلی من القبر و الحمد بکسره همزه و فتح حاء و فتح همزه و کسره حاء در روایت است
این کلام را سعد در وقتی گفت که او را گفتند آیا انسانزیم برای تو چیزی مانند صندوق از چوب گفت بکنید و انصبوا علی اللابن نصبا
و ابستاده کنید بر من خشتها می خام ایستاده کردنی لبین یعنی لحد و کسره باروزن کتف و واحد وی ایستاده بر وزن کلمه و لبین نیز آمده کما صنع
لرسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه ساخته شد برای آنحضرت و درین جا دلیل است بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خدا احمد و ابن ماجة پس ناو حسن آورده اند که بودند در مدینه و مرد یکی لحد می ساخت و دیگری شق پس فرستادند صحابه کسی را و طلب آن مرد و گفتند

هر که بیاید کار خود کند برای آنحضرت پس آنکه کسی بحدی ساخت پس بحدی ساخت برای می صلی الله علیه و سلم و مثله عن ابن عباس عن احمد و الترمذی
و بیان کرد ترمذی که ضعیف یعنی شش سازنده ابو عبیده بود و آنکه بحدی ساخت ابو طلحه انصاری بود و در سنادش ضعیف است و در روایات
بر آنکه بحدی افضل است زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل است و درین باب حدیثی است بعضی
صحیح و بعضی حسن و بعضی ضعیف و باین رفته اند اکثر علما و نووی در شرح مسلم اتفاق علی نقل کرده بر جواز حد و شق شوکانی گوید بآنست
بوضوح یعنی شق و یحیی زائی است و للبیهقی عن جابر بن جهم و بهیقی است از حدیث جابر بن عبد الله حدیث سعد و زاد و زیاده که در رفع
قبره علی الاخرض قدس شبین بلند کرده شد قبر وی بر زمین اندازه یک شبر این حدیث را بهیقی و ابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن
ابیه عن جابر روایت کرده اند و درین باب است از حدیث قاسم بن محمد گفت در ایدم بر عایشه و گفتم ای مادر نما و ظاهر کن برای من قبر
آنحضرت و هر دو صاحبی پس ظاهر کرد برای من سه قبر نه مشرفه و نه لاطه گسترده شده بکنگیزه سرخ از خراج بود و او و الحاکم و زیاده که در حدیث
و دیدم رسول خدا را مقدم و ابابکر و میان هر دو گفت رسول خدا بود و عمر سر او زرد بر روی رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرد
ابو داود و در اسل انصالح بن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم را یک شبر یا قریب یک شبر و معارض اوست روایت بخند
از سفیان قمار که وی دید قبر آنحضرت را مستقیم یعنی مترفع مانند هیئت سام یعنی بر شکل کوهان شتر و ابن ابی شیبه در مصنف خود از سفیان
نه کور آورده که گفت در ایدم در خانه که دردی قبر آنحضرت و قبر ابوبکر و عمر بود و دیدم قبر ایشان را مستقیم و جمع میان این روایات آنست
که بهیقی گفته که اول قبر شریف سطح بود بعد چون دیوار در زمانه ولید بن عبد الملک بیفتاد و اصلاحش کرده مستقیم ساخت انتهی شیخ و ترجمه
گفته سنت در قبر تسنیم است و اخبار و آثار صحیح در وی آمده و فضل آنست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است
ترمذی گفته و برین است عمل نزد بعضی از اهل علم که کرده میدارند بلند کردن قبر اگر چه این قدر که معلوم شود که اینجا قبر است تا با مال کرده نشود و شسته نشود و بر
و درین دیدار اگر چه ترجیح میکنند اما بالای آن مستقیم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی سطح ساخته می شود و قبر و حاوی که
در مذاهب ایشان است گفته که سطح افلی است از تسنیم و در شرح وی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سطح گردانید قبر پس خود را که
ابراهم است و از قاسم بن محمد آید که وی قبر مرتبه را سطح دید و شیخ ابن همام از جماعه از صحابه و تابعین آورده که تسنیم اند و هو اصحیح
و الله اعلم انتهی گویم از جمیع بهیقی که گذشت معلوم شد که تسنیم قبر مرتبه که بعد زمانه آنحضرت شده پس سنت نباشد و هر که آنرا تسنیم دیده
بعد این تسنیم دیده و هر که قبل می دیده سطح دیده پس سطح راجع است بر تسنیم و الله اعلم و صححه ابن حبان و در سبل بعنوان قائمه آورده
که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز ثوبه بوقت غروب آفتاب و از جمیع الاول و مدفون شد در ثنیه که کافی الموطا و جامعتی گفته روز چهارشنبه
و متولی شد عبد بن عوف و بن علی و عباس و اسماء رضی الله عنهم از حیره بود و او بن حدیث شعبی و زیاده که در حدیث کریم از ابرار حرب یا ابو حرب بشک که ایشان
داخل کردند حیره خود عبد الرحمن بن عوف را نیز و در روایتی از بهیقی زیاده فضل بن عباس و صالح که شقران است با علی و عباس آید و ابن عوف را ذکر کرده و در
از وی و از ابن ماجه علی فضل و قثم و شقران آمده و زیاده کرده که بر کرد و قبر را و وی از انصار و جمیع میان روایات آنست که هر کلم کرد با اعتبار
روایت اول امر کرد و هر که افزود و اراده آخر امر نمود و مسلم عنه و مسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه فی رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان یحصص القبر نمی کرد آنحضرت از گنج کردن گور از جهت آنچه در دست از تحلف و زمین و تقصیر مال حلال شیخ در
ترجمه گفته گفته اند که اگر کل کنند تا ویران نشود و درست است انتهی و در جای دیگر از ترجمه گفته رواست که حسن بصری کل کردن را

و شافعی گفته سستی گل کردن و در خانه گفته تطهیر قبور لا باس است خلافاً لکفرخی کذا فی مطالب المؤمنین گویم این متعقب است با آنچه
در سفر السعاده گفته که گود را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردی و گچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالایی کور
عمارت و قبه ساختی و این مجموع بدعت است و مکروه و مخالف طریق نبوی است انتهی و آن یقعد علیہ و نبی کروا از آنکه نشسته شود
بر قبر که آن منافعی عزت و اکرام مؤمن است و بعضی گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت است در سفر السعاده گفته نبی مروا زخود
و نشستن گور بعدی که پامال کنند یا بران بکجه کنند یا بالایی آن خشینند و آن یعنی علیہ و نبی کروا از آنکه بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند
مروا بنا کردن است بسنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مروا به بنا خیمه زدن است و مانند آن که آن نیز مکروه و منہی عنه است و سبیل گفته
حدیث دلیل است بر تحریم هم تنه زیرا که تحریم اصل است در نبی و رفقه اند جمهور بآنکه نبی در بنا و تخصیص برای تنزیه است و از قعود برای
تحریم و این جمع است در میان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صارت است از حمل جمیع بر حقیقت که اصل نبی است و حال آنکه
وارد شده است احادیث در نبی از بنا بر قبور و نوشتن بران و چراغ روشن کردن و افزودن دران و پامال نمودن ابو داود و ترمذی
و نسائی از حدیث ابن مسعود و مرفوعاً آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گورها را و گیرندگان را بجز مسجد یا و چراغان در
لفظ از نسائی است نبی کروا از یکجا بنا کرده شود بر قبر یا از نواده شود بران یا گچ کرده شود یا پوشه شود بروی و بخاری از حدیث عائشه
آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مرض خود که بر رخاست از آن لعنت کند خدا پیرو و نصاری را که گرفتند قبور پیغمبر
خود را مسجد یا و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه ابی العیاج اسدی را بر می انگیزم ترا بر آنچه بر انگیزت مرا بران رسول خدا صلی الله
علیه و سلم ایکنه نگذارم هیچ گوری بلندتر از آنکه برابر کنم آنرا یعنی با خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن است
و عمل بر دست ترمذی اهل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شارح رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران بلعن و تشبیه
بوشن بقوله لا تجعلوا قبری و ثنائی عید من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزین و تخصیص و وضع صندوق مرخوف و وضع شائر
بر قبور و بر سامی او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی است با بعد عنه و فتوح جمل بسوی آنچه بودند بران اعم سابقه از عبادت اوثان پس
در منع ازین همه با کلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد است و همین است مناسب حکمت معتبره در شرح احکام از جلب مصالح و دفع مفا
برابر است که با نفسها باشد یا باعتبار مایضی الیه انتهی و این کلامی است حسن و قدوفینا المقام حق فی سئله مستقلة انتی کلام اهل
گویم حدیث باب را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این است که نبی کروا آنحضرت از تخصیص قبر
و بنا بروی و نوشتن دران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم است و بی صحیحه غریبه و عمل از ائمه مسلمین
از مشرق تا مغرب بر خلاف اوست انتهی یعنی ایشان کتابت نمی کنند و آنحضرت از آن نبی کرده پس این عمل ایشان مضاد نص صحیح صحیح
شارع است فلا بیاب و بیس بنی اول قاروره کسرت فی الاسلام و یفکد عمری است که چیزهای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی
سنت متروک گشته و عجب است از بعض اهل علم که تعامل خلق را تحت جواز می بندند شیخ و شرح سفر السعاده بعد ذکر مصلحت قبور در متن مذکور است
گفته که آنچه مصنف یعنی صاحب سفر السعاده ذکر کرده حق است و حاوی صحیح دین باب وارد و اهل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه
همین بود و لیکن بعد از آن تکلفات در تقابر پیدا شد و مفاخرت و مباہات بدان راه یافته و در آخر زمان بحکمت اقتضا نظر عوام بظاهر مصلحت در تقابر
و ترویج مساجد و تقابر شایع و عظام دین چنان افزونند تا از انجا است و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصاً دایره پنهان که اعدا

دین از منوره و کفار بسیار اندر و هیچ واعلامی شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است انتهى کلام شیخ ساجد الله تعالی و نیست برخیز
مصلحت انوار از علم و از مثل حضرت شیخ روح جرات بر اظهار پیچیدگی با وجود اقرار اینکه آنچه مصنف گفته حق است و احادیث صحیح در آن دارند
بنایت نازیباست و شوکانی روح را درین باب رساله ایست مستقله مستفی بشرح لصدور فی تحریم رفع القبور که از کلام معتزله آورده ایم در آن نوشته
قد اتفق الناس سابقهم و لاحقهم و اولهم و آخرهم من لدن الصحابة رضی الله عنهم الی هذا الوقت ان رفع القبور و البناء علیها من البدع التي لیست من
عنا و اشتد و عید رسول الله صلی الله علیه و سلم لفاعلموا ولم یخالفت فی ذلك احد من المسلمين اجمعین و لکنه وقع للامام نجیب بن حمزة مقالة تدل علی
لاباس بالقباب المشاهد علی قبور الفضلاء و لم یقل بذلك غیره و لا روى عن احد سواه و هذا خلاف واقع مینه و بین سائر العلما من الصحابة و التابعین من
المعتزلة من اهل البيت و المتأخرین و من اهل المذاهب الاربعة و غیره ما و من جمیع المجتهدین اولهم و آخرهم الی قوله سنوضح لک ما صح عنه صلی الله
علیه و آله و سلم فی غیر حدیث من انہی عن رفع القبور و البناء علیها و وجوب تسویتهما و هم ما ترفع منها و عند ذلک تبیین کمال من له فہم ما فی رفع القبور من
الفتنہ العظيمة لهذه الامة و من المکيدة البالغة التي کاوهم شیطان بها و قد کا و بها من کان قبلهم من الامم سالفه و کان اول ذلک من قوم نوح علیہ السلام
الی قوله بعد حدیث علی رضی الله عنه و فی هذا اعظم الدلالة علی ان تسویة کل قبر مشرف بحیث یرتفع علی زیادة بقدر المشروع و اجبة مستحقة من الشرف
القبور ان یرفع حکما او یجعل علیها القباب او المساجد فان ذلک منہی عن بلا شک و شبهة و هو یصدق علی من بنی علی جانب حفرة قبر کما
یضعل کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فما فوقه و لانه لا یکن ان یجعل نفس القبر مسجدا فذلک مما یبدل علی ان المراد بعض ما یقرب ما یصل
و یصدق علی من بنی قریبا من جوانب القبر کذلک کما فی القباب و المساجد و المشاہد الکبیرة علی وجهه یمکن ان یرفع فی وسطها او فی جانب منها فان
هذا بناء علی القبر لا یخفی ذلک علی من له ادنی فہم و من زعم ان فی لغة العرب ما یمنع من هذا الاطلاق فهو لا یعرف لغة العرب و لا یفہم لسانا و لا یدرس
ما استعمل فی کلاما و اذا تقررت لک ہذا علمت ان رفع القبور و وضع القباب و المساجد و المشاہد مثلما قد یعن رسول الله صلی الله علیه و سلم فاعلم تارة
و تارة قال شد غنم الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فذعی علیہم بما فعلوه من ہذا المعصیة و ذلک ثابت فی الصحیح و تارة بنی عن ذلک تارة بعث
من یدمر و تارة جملة من فعل الیہود و النصارى و تارة قال لاتخذوا قبری و تارة قال لاتخذوا قبری عیدا ای موسما یجتمعون فیہ کما صار
یفعل کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یمتدونه من الاموات اوقاتا معلومة یجتمعون عند قبورہم و یکفون علیہا یعرف ذلک کل احد من انصار
من فعل ہؤلاء المخذولین الذین ترکوا عبادۃ الله الذی خلقهم و رزقهم ثم یخیمون و یمیتون و عبدوا عبد من عباد الله صار تحت الطبان الثری
لا یقدر علی ان یجلب نفسه نفعا و لا یدفع عنہا ضررا انتفی لخصا و عمن . عامر بن ربیعۃ رضی الله عنہ ان النبی صلی الله علیه و سلم
صلی علی عثمان بن مظعون بدستیک رسول خدا نماز بگذارد و بر عثمان بن مظعون بطای سمجہ و وی اول کسی است کہ مراد از مجاہرین بنی
فاتی القبر پس آمد آنحضرت قبر او را خشی علیہ ثلاث حشیات و هو قائم پس خال انداخت بروی سہ بار بدست و حالیکہ استاده بود
یعنی نزد سہ وی خشو خاک زدن بر روی کسی و خشی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند و در بنیاد لالت است بر مشر و عیت خشو بر قبر سہ بار و خشو بر
دست می باشد مثلا بر ثوبت وی در حدیث عامر بن ربیعہ بلفظ خشی یمید و نزد صاحب شافعی سحاب است کہ بگوید نزد خاک انباشتن چہ
خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيْهَا نُعِيْدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰی رواہ الدارقطني و اخرجه الزوار و بعد قوله و هو قائم عند سہ و زاد ايضا
امر فرش علیہ الماء گفت بہمقی و این را شاہدی است از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنہما عن ابیہ مرسل و روایت کرد ابو شیخ ذریکاء و الاخلاق
از ابی ہریرہ مرفوعا کہ خاک انباشت بر مسلمانان بامید ثواب نوشته شود برای می بہر خاک وی یک حسہ و اسنادش ضعیف است و روایت رو

ابوداود و ابن ماجه از حدیث ابوهریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پستتر آمد قبر میت را پس خاک انداخت بروی آن جانب سر او سه بار ابوحاتم در حدیث گفته این حدیث باطل است مصنف در تلخیص منکر کرده گفت من سناوش ظاهر است و در سندش سلمه بن کثوم است و نیست در سنن ابن ماجه و غیر او مراد اگر همین یک حدیث در رجال می ثقات اند و قد رواه ابن ابی داود و فی کتاب التفرده من هذا الوجه انتهی و در سبل بعد ایراد این حدیث بر نقل قول ابوحاتم التفرکه و تصحیح مصنف رخ ذکر نموده و گفته که روایت کرد و بهیچ از طریق محمد بن زیاد از ابی امامه که گفت مردی پس یافته نشد مراد اینچ حسن مکرر است حیثیات که انداخت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای می گناه اول پس این احادیث بعضی است شایع بعضی است انتهی

و عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت بوجوه
 خدا چون خاک می شد از دفن مرده و دفن بعضی سترست و غالب آمده در سترست و در زمین و قبر نیز بعضی دفن است غالب آمده بر موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین بایست از جهت بودن وی اول میت در نوع انسان و وقت علییه می ایستاد بر قبر او و قال می گفت استغفر و الاخیر آمرزش خواهد از خدا برای برادر خود و سئوال الله التثبیت و سئوال کنید برای او از خدا ثابت داشتن او را یعنی در جواب سئوال ملکین فانه الا ان یسال زیر که وی درین دم سئوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب و دین و رسول و درین حدیث دلیل است بر آنکه دعای زندگان سود کننده است مراد بر او استغفار و طلب آمرزش ایشان را سبب احوال رحمت و علییه و در قوله تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ و قوله وَاسْتَغْفِرْ لَكَ رَبُّكَ و لِمَنْ مَعَكَ و نحوها و همین است مذہب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحیاء و الاموات و صدقتم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند چنانکه بایست و مستحب است نزد بیداری از شافعی بعضی از خفیه رواه ابوداود و الحاکم و البیہقی و گفت بزار مروی نیست از آنحضرت مگر باین وجه و صححه الحاکم و در وی دلیل است بر آنکه میت در قبر پرسیده می شود و وارد شده است بآن احادیث صحیح از بخلاف حدیث انس نزد شیخین که مرید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدستیک مرده چون نهاده می شود در گور خود و بر میگردد از وی باران او می می شود و قرع نعال ایشان یعنی آواز پایش و زیاده کرد مسلم و چون بر گردیدند مردم می آیند او را و فرشته زیاده کرد این همان و ترمذی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از ان هر دو نکر و دیگر را نکر زیاده کرد و طهرانی در اوسط که چشمهای شان مانند دیکهای مسی است و دندانهای شان مانند صیاصی گاو و آوازهای شان مانند رعد زیاده کرد و عبد الرزاق می گاو و زمین را بدندانهای خود و پی سپری کنند و مویهای خود با این هر دو مرقه ایست کلان اگر فراموش آیند بران اهل یعنی نتوانند بداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث بزار پس عود کرده می شود جان مرده در تن وی و استفاد می شود از مجموع احادیث که آن هر دو می پسندند و او می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا بابت می کند او را می گوید می پرستیدم خدا را پس می گویند چه می گفتی تو در حق این مردی من محمد صلی الله علیه و سلم پس مومن می گوید گواهی میدهم که وی بنده خدا و رسول او است و در روایتی استمدان لا اله الا الله و آن محمد اعبده و رسول پس گفت می شود او را راست گفته پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پستتر گفته می شود او را که بریقین بود و بران مردی و بران بران گفته شوی انشاء الله تعالی و در لفظی این است که پس ندای کند منادی از آسمان که راست گفت بنده من قریش کنید برای او از بهشت و بکشاید برای او دوی بسوی جنت و پشانی او را از جنت پس می آید او را از روح و طیب بهشت و کشاده کرده می شود برای او تا در بصر وی و گفته می شود او را بین بسوی قعد خود از آتش و در نه تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقصد از جنت پس

در آثار قرأت فاتحه الكتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گویانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند و گویانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن برو و صحیح وصول است شیخ عبد الله یاضی در روض الریحین آورده که شیخ محی الدین عبد السلام را در خواب دید و نگفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمی رسد و این عالم برخلاف آن ظاهر شد و می فرماییم که میرسد انتهى و للطبرانی نحوه من حدیث ابی امامة مرفوعاً مطلقاً و طبرانی راست مانند حدیث ضمره از حدیث ابی امامة بطریق رفع و طول و لفظ وی این است که چون من بمیرم بکنید با من چنانکه امر کرده است ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم امر کرد آنحضرت ما را که بکنیم با مردگان خود پس سرمود چون مردی از برادران نماز و دفن کردید او را و دختی بر وی خاک پس باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانة و وی یعنی میت می شنود آنرا و جواب می دهد پسر بگوید یا فلان بن فلانة چون این باری شود می شنید در قبر پسر بگوید یا فلان بن فلانة دین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای تعالی با تو را و لیکن شما نمی شنوید پسر گوید یا دکن ای فلان آن کلمه را که بر آمده تو بران از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اینکه راضی شده که خدای تعالی پروردگار است و اسلام نام است و قرآن امام تو چون گفت این را میگیر و یکی از منکر نگیرد دست دیگری را می گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حج سبانه تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم و بکه نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بخوا که مادر بگمان است انتهى مصنف در تخفیف است اسناد این حدیث صالح است و قد قواه ایضاً فی احکامه و اخرجه عبد الغفر من الشافعی گویم پیشی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبرانی فی الکبیر و فی اسناده جماعه لم اعر فهم و در ما مش و می گفت در وی عاصم بن عبد الله ضعیف است بعد گفت و راوی از ابی امامة سعید از وی است بیاضی گذاشت برای وی این ابی حاتم و بن اورا شواهد است و ذکر کرد مصنف رح این شواهد را نزد سعید بن منصور و طبرانی و ابن ماجه و در صحیح مسلم است از حدیث عمر و بن العاص که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن گشتید شما را پس بایستید که در قبر من بقصد آنچه فسخ کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت وی تا آنکه استیناس کنم با شما و بدانم آنچه مرا حجت بکنیم آن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفته چیست اینکه مردم میکنند که چون میت دفن شد مردی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را که کند آنرا مگر اهل شام و قتی که ابو المغیره بر مردی درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از شیخ آنرا که این چنین می کردند و باین رفته اند شافعی و گفت در سنن که این حدیث تلقین شک نمی کنند اهل معرفت بحديث در وضع آن و سعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمره بن حبیب از شیخ وی از اهل حصص آورده پس این حصصی است و نیست شهادت برای وی درین جمله که فاسالو التثبیت فانه الان لیسال و همچنین عمر و بن العاص کما تقدم و حسنم کرد حافظ ابن قیم رح در ہی بشل کلام منار امام در کتاب الروح این حدیث را از ادله سماع میت برای کلام احیا گردانیده و نیز عمل بحديث تلقین بغیر نیکه کافی در عمل بدان گردانیده و حکم بصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف است و جعل می شود از کلام ائمه که این حدیث ضعیف است و عمل بران بر عمت و کثرت فاعلین و مغرور نباید بود و الله اعلم بالصواب و عمو بن عبد الله بن الحصبی کاسلی بضم با و فتح را از مشایخ صحابه است رضي الله عنه و ترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هیت کمن زیارة القبر نمی کرده بودم شما لایعنه پیش ازین از زیارت کردن قبر با فرود و ها پس زیارت کنید آنها را الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب فی قرب جبهه جالبیت بود و خوف آنکه نگویند و نکنند آنچه در جالبیت می کنند و می گردانند الآن پس تحقیق مقر و ثابت شد قواعد اسلام

روا مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن حبان الحاکم و در قول می نرود و با آنست برای رجال زیارت و هوام نوب اتفاقا و کاست
در حق والدین بنا بر آثار شیعی که واردست درین باب شیخ در ترجمه زیارت قبور سببست با اتفاق زیرا که سبب رفت قلب و تذکر موت و
یوسبیل استخوان و فتنای غمناکست و جز آن و از فوائد عمده در آن و عناصر اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت
و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که به بیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جمله آداب زیارت است که در بجانب قبر
و پشت بجانب قبله مقابل محلی سیمت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه نهد آنرا و سخن نشود و در سجاک نماند که این عادت
نصاری است و قرارت قرآن نزد قبر مکرده است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکرده نیست و صدر شهید که یکی از مشایخ خفیه است بقول محمد اخذ کرده
و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد بن فضل گفته که مکرده قرارت قرآن بجهت و اما مخافت لا باس است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم
آیه که بخواند سورۀ ملک بلند یا پست و فرقی نیست در میان جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بران و زیارت روز جمعه
فاضل ترست از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادها الله تعظیماً و تشریفاً که بیرون می آیند
در اول روز جمعه بجای و بیع برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزها
و دیگر تا آنکه می شناسد زائر از زیاده از روزهای دیگر انتمی مخصوصاً در تذکرة الموتی و القبور گفت ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنهما روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را و بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد
و همچنین بهیچ وجه از ابی هریره روایت کرده مرفوعاً و موقوفاً و صحیح مسلم از ابو هریره مروی است که رسول صلی الله علیه و سلم بسوی مقبره آمد
السلام علیکم دار قوم مومنین و انا انشاء الله بکم لاحقون گفت و از عایشه مثل آن و زیاده کرده یرحم الله المستقدمین و تا و المستأخرین
و نسائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد لاحقون زیاده کرده انتم لنا فطر و نحن لکم تیج اسال الله لنا و لکم العاقبة و قرآن
از ابن عباس و طبرانی از علی بن ابی الدنیا از ابو هریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود و برای آنها از خدا اطلب مغفرت کند و بر آنها
رحمت کند گوید که نماز جنازه آنها گذارده انتمی فاضل است او که زیارات مسنونند بلکه واجب زیارت قبر مطهر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه
و آله و سلم در حق کسی که مرده را بر مدینه طیبه بشود و بشیر حضور آن بقبر پوز سعادت اند و زگرد و مشر و عیت و استجاب می ثابتست باور که هیچ
و هیچ کس در نوب و استجاب بلکه ایجابی خلافی نیست و بعضی اجماع بران نقل کرده اند و از ترک زیارت شریعت با وجود حضور در اینجا اتخاذ
بلیغ نموده اند و اختلاف کرده اند و آنکه افضل چیست تقدیم زیارت در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم یا حج مختار زید و عطا و مجاهر
و خفی و احمد و شافعی تقدیم حج است و به قال الامام ابو حنیفه و مذهب علقمه و اسود و عمر بن میمون تقدیم زیارت مذکوره است **فائدة** از شیخ الاسلام
احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که در حدیث لا تشد الرجال الا الی ثلاثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عبداً استدل
کرده است بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ ابن حجر عسقلانی یکی شافعی ثبلاً لیسبک و غیره شنیع و تنبیذ بسیار بروی کرده و نوبت
بفضل و تکفیر مانع رسانیده و محرم بطور چون مراجعت می کنی که بر طبقه ماثوره نوشته است کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت بردگانه است یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد دیگر بدعی که مقصود از آن
از ان طلب حاجت خود از ان میت بود یا و حانمودن نزد قبر وی یا قصد دعا باین میت که این سنت نیست و نه هیچ یکی از سلف ائمه از استخفاف
بعده در بیان این هر دو زیارت اطاعت کلام کرده و از ان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت است هر زیارت که باشد مگر مانی را

که قصد روضه شریف نماید و دیگر قبور صالحان و اولیا و شهدا و انبیاء برض طلب حاجات و مطالب خود از آن بطریق که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند و در ضمن آن متکبر صد کبائر بلکه بعضی کفریات از بدایت سفر تا نهایت آن می شوند بابت ترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحان مشروع است حاشا که پس طعن طاعنین بروی مبنی بر غلط فهمی خودشان است و اعجب العجای این است که امام مالک صاحب موطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوینی و امام الحرمین و غیر هم نیز منع میکنند از سفر جز بسبب سه مسجد که در حدیث وارد شده بلکه مالک بکرات زیارت قبر وی صلی الله علیه و سلم گفته که آنرا در آنجا که بکرات قطع فریاد بان فاعل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را کرده داشته و باین حال این هر سه ایضا ابطال درین قول با شیخ الاسلام موافق بود اما هیچ یک بتغییر ایشان نپرداخته و این ادل و دلیل است بر نفسانیت مخالفین و حسد طاعنین در وی و آنکه حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی رح در رساله عربی خود که در رد ابی شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند و قد ذکر عندنا منع اسفیر للزیارة الی صلی الله علیه و سلم و لا بروی کلامه ذلک لیل صریح صحیح فانه لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع اسفیر للزیارة بحديث لا تشد الرجال و حديث لا تتخذوا قبری عبدا فاذا کان لقوله مسلغ اجتهادی لا ینبغی ان یشد علیه ذلک لتشدد انتهی بلفظه و در تناسی وی اطاعت بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و محسوس طور و در فرج که در متن اخیر نموده بکتابی واقف شده سنی بالصام المتکلی علی نحر ابن السکلی از تصانیف قطابن عبد المادی المقدسی رحمه الله تعالی و آنرا بقلم خود نقل گرفته در وی جواب داده است سبکی را از همه آنچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین سلسله بروی که هیچ مصنف را جاره نباشد از قبول آن و او تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده طیرج الیه و آنرا نکلا اعتراض کرده اند بروی درین سلسله یا مسائل دیگر بعشر عشر علم و فضل و تفاوت وی زرسیده اند و علو رتبه و رفعت شان می از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین و مشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقله است که بران علمای مذاهب اربعه تقریظها نوشته اند بعض این رسائل پیش محسوس طور نیز موجود است و آنرا از حرمین شریفین زادها الله تعظیما همراه آورده و ترجمه او در انتحاف النبلا و یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت حال واضح شود زاد الترمذی فانها تذکر الاخره زیاده کرد ترمذی از حدیث بریده بدستیک زیارت کردن قبور یاومی بد آخرت بلکه جزین عالم عالم دیگر است که آنجا باید رفت و از اینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خبرت باید بود نه غافل و ذلیل و بر زمین که همین میگذری ساکن روی که عیون است و خطوط است و قدود است و خود و این همه چشمه خورشید جهان افروز است که بی تافت بر آرا که عادی و ثمود و زاد ابن ماجه من حدیث ابن مسعود و تزهد فی الدنیا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بید غبت میکرد و اندر دنیا و نفرت می بخشد از آن که چون سرانجام کار این است این همه تعلق بدنیاست که یکی بخور غریبان شریک کن بهمین که نقش علمای باطل افتاده است و درین باب حدیثهاست از ابی هریرة نزد سلم باین لفظ که طلب افزین کردم بب خود را که زیارت کنم قبر ماد خود را پس افزین داد مرا پس زیارت کنید قبر ما را زیرا که آنها یاومی و مانند شمار اموت و رواه الحاکم و ملین بلجیه مختصر او از ابن مسعود و زاد ابن ماجه و حاکم و در وی ابوب بن بانی مختلف فیه است و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و لا تانس رواه الحاکم و لفظ وی این است بودم من که نمی میکردم شمار از زیارت قبور پست ظاهر شد مرا که آن رقیق میکنند دل را و می گردانند چشم را و یاد میداند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگویید بهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و بسندش ضعیف است و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عائشه رضت دار آنحضرت در زیارت قبور رواه ابن ماجه بسند حسن و الی حدیث دال است بر مشرعیت زیارت قبور و بیان حکمتی که دروست و آن اعتبار است

یعنی پند گرفتن از حال مردگان و یاد کردن موت خود و تمسیدن از انجام بر اعمال خود زیرا که در لفظ ابن مسعود است فانما عجرة و ذکر للآخرة والترتیب
 فی الدنیا و چون زیارت ازین امور خالیست مراد و مقصود شرح نیست انتهی **فصل** در مقرر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را
 دلالت است بر آنکه ارواح مؤمنان در بهشت باشند و ارواح شهادت بر عرش اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و لیکن
 در قرآن و حدیث ذکر مؤمنان و کافران آمده مؤمنان کامل مراد از عیال و عیال مؤمنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر مؤمن
 کامل که انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضی احادیث دلالت دارند که جای قرار شهدا بیرون بهشت است و بعضی احادیث دلالت
 بر آنکه ارواح مؤمنین در آسمان هفتم باشند و منازل خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدیهه صحت رسد محمول بر آن باشد که بعضی
 مؤمنان اعمالشان آن قدر مساعدت نکرد که داخل بهشت شوند در آسمان هفتم اند بعضی آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید در میان
 زمین و آسمان باشند لیکن چندان محسوس بنوب نباشند قدرت سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بنوب اسیر باشند قدرت سیر نداشته اند
 و ارواح کفار همه شان در سجین زیر زمین هفتم جایگزین دوزخ است مجبور باشند صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند **التَّائِبُ عَنْ صُحُفِ عَذَابِ**
عَذَابِ عَشِيرَةٍ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مؤمنین در
 کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیاء هم در قبورشان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علما درین باب مختلف آمده
 ابن عبد البر گفته احادیث اخیر اصح اند و احادیث سوال منکر و نکیه و نمودن بر مرده کسان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبور و ثواب در آن
 و زیارت قبور و سلام بر آن و خطابشان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت بر همین دارند که ارواحشان در قبورشان باشند و تشفی در بحر الکلام
 گفت ارواح انبیاء چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جایگزینند و همچنین ارواح
 شهدا در شکم پرند و بنشینند و ارواح دیگر مردم مطیع از مؤمنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تنعم نباشد
 مگر آنکه بهشت را بینند و ارواح مؤمنان عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میان هوا و ارواح کفار در سجین باشند در شکم جانوران
 سیاه زیر زمین هفتم و آنرا بوجهی اتصالی باشد با جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را دوز در سچا پنجه آفتاب بر آسمان است و کبر و
 در زمین و مصنف رح گفت ارواح مسلمانان در علیین و ارواح کفار در سجین و هر یک روح را با جسد خود اتصالی باشد معنوی که مشابیه آن
 اتصال نیست که در حیات دنیا بود بلکه اگر مشابیهت داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر است سیوطی
 گفته باین تقریر حاصل می شود جمیع میان قول جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میان احادیث که موافق قول مصنف آمده که مقرر ارواح سجین و
 علیین است و قاضی ثنای الله پانی بنی در تذکره الموتی و القبور بعد ذکر اقوال مذکور و سر احادیث و اخبار دال بر آن فرموده فقیر جمع درین
 مقام بین الاحادیث در آن می بیند که طایفه چون روح مؤمن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از آنجا حکم می شود
 که نامه او در علیین بنویسند و لو را با بسوی زمین برند که او را از همان زمین پیدا کرده ایم و باز بوجی عائد سازیم و باز از آنجا بیرون آیم پس
 روح را داخل جسد آن کنند و سوال منکر و نکیه می شود و انبیاء و کسی که مشابیهت تامه با انبیاء بهم رسانندشان آنها از سوالی ارفع است و بعد سوال
 چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرشتگان بپوشانند و پوشانند از بهشت و یکشایند برای او دروازه بسوی بهشت انگاه روح او
 صعود کند بهمان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیاء و شهیدان و صدیقان اولیا در آن بهشت باشند و هر جا که خواهند
 سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جایگزینند و در علیین و اعلی علیین هر یک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مؤمنان را ظاهر است

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد و عصا متومنین تا ما مغفرت ذنوب دست ندهد از آسمان ترقی میسر نشود و میان آسمان زمین باشد و در برنج زمین سیر نمایند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محسوس باشند و کفاسا که ارواح قبض کرده ببرند و برای آسمان برینها مفتوح نشود و نامه او در تخمین نوشته شود و او را بیندازند و روح در جسد او داخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی دوزخ کشاده شود و از آن راه روح او را بسجین رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلیا و بهشت دلت دارد و قوله تعالی قَبِّلْ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْتُ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ که در حق حبیب نجاست و انبیاء و صدیقان افضل و شرف انداز شده الیکن چون راهی از قبورشان تا بهشت مسلوک و نزدیک ساخته است هرگاه کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طریقه لعین آنجا حاضر شود و جواب سلام گوید پس زمین رسول خدا صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و باز بر آسمان ششم در همان شب بهمین سبب است و بعد مردن هر چند روح را با جسد اتصاف نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالی اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَاللَّهُ لَخَالِقُ دَالَتْ بَرَّانِ دار و لیکن البتة علاقه باقی می ماند که از آن ادراک رنج و راحت کند و اگر روح علمه و عذب شود و جسد علمه این هم ممکن است و جسد بجا روح هر چند نزد عوام احساس لذت و الم ندارد و لیکن از شرع ثابت است که عند الله احساس دارند آتَيْنَا طَائِعِينَ وَاذْنَتْ لَهُمْ أَسْوَاقٌ وَاذْنَتْ لَهُمْ أَسْوَاقٌ وَتَحَلَّتْ أَخْبَارُهَا نصوص قرآنی است انتمی مخصوصا حال آنکه مقرر ارواح از قبر تا عرش است بقدر مراتب و اعمال هر که عمل او بهتر روح او بلند تر و خوشتر و هر که عمل او بدست روح او زیر تر و محسوس تر تا آنکه بعضی در قبر و بعضی بر قبر و بعضی میان زمین و آسمان و بعضی زیر آسمان نیا و بعضی بالای آن و بعضی بر آسمان دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در چاه زمزم و بعضی در مواضع دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح اصدور باحوال الموتی و القبور و شرح برنج و دیگر کتب این باب مفصل و شرح مسطور است این محل ذکر آن نیست کتاب الروح للحافظ ابن القيم رح و جمع التشتیت شرح ابیات التشتیت لصاحب السبل و قصر الآمال بذکر الحال و المال و تذکره الموتی و القبور از عمده کتب این احوال است فلیرجع الیه و لیعول علیه و بالله التوفیق

و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدستیکه آنحضرت لعنت کرد و زنان زیارت کننده قبر بارگاه در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمذی گوید بعض اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود و زیارت قبور و چون رخصت کرد و درآمد مردان مردان و زنان و بعضی گفته اند مکروه پنداشت آنحضرت زیارت قبور را برای نساجت قلت صبر آنها و کثرت جزع شان بعده بسند خود آورده که عبد الرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بکده مدفون شد نایشه بر قبر وی آمد و این شعر بگفت و کنا کندانی جزیه حقیقه من الله هر حتی قیل لن یقصد عابه و عشنا بخیر فی الحیوة و قبلنا اصحاب المنا یار هرط کسری و شجاعه و لما تفرقنا کانی و ما کما بطول اجتماع لم نبت لیلته معا انتهی در سبل گفته و دلیل است مرقول این بعض اهل علم را روایت مسلم از عائشه که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبر را فرمود بگو السلام علی اهل الدیار من المسلمین و المؤمنین یرحم الله المتقین مناء المتأخیرین و انما ان شارب الله بکم للاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد و عم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گریست لغتم این حدیث مرسل است زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را ندیده و عموم روایت بهیچ در شعب الیمان مرسله که هر که زیارت کرد قبر والدین را یا یکی را از آن هر دو در هر جهنم خشنیده شود و او را نوشته شود نمکوی گفته اند انتمی و این ناظر

در آنکه میل صاحب سبل بر خصلت زیارت است برای زنان و در شرح سفر السعاده گفته زنان را بآمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتهی شوکانی گفت و آورده است احادیث درنی زنان از اتباع جنازه و این تقویت میکند منع زیارت را و اثرم و سنن خود و حاکم از عایشه آورده که آنحضرت رخصت داد زنان را در زیارت قبور و روایت کرد آنرا این ماجرا عایشه باختصار که رخصت کرد آنحضرت در زیارت قبور پس بگویند که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت است گفت نمیتکم عن زیارة القبور الا فرور و ما و این حجت نیست زیرا که آنحضرت عام معارض نهی خاص نمی تواند شد و لیکن بگوید روایت عایشه است آنچه در صحیح مسلم از وی آمده و از فاطمه می رسیده و گذشت و جمع میان ادله باین طریق است که منع کسی راست که در زیارت امرنا جائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جز آن و اذن کسی راست که این حرکات

نکند انتهی **و عن** ابی سعید ثمالی الحدیثی رضی الله عنه قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم الناحیه لعنت که ده است رسول خدا بر زن نوحه کننده و المستقمه و بر زن گوشه دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بحمت آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد جماعه ناحیه یا نفس ناحیه است یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است در سبل گفته نوحه رفع صوت بشمردن شامل میت و معانی افعال و بی حدیث دلیل است بر تحریم آن و بهو جمع علیه انتهی و در حدیث ابی مالک اشعری است نزد احمد و مسلم که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم زن نوحه کننده چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی است از قطران و پیراهنی است از جرب و احادیثی که درنی از بکا و آورده شده محمول است بر نیاحت اخراج احمد و ابوداؤد و دستنکره ابوحاتم

فی الجعل و رواه الطبرانی و البیهقی من حدیث عطاء بن ابی یوسف و رواه ابن عمر و رواه ابن عدی من حدیث الحسن بن ابی هریره و کلها ضعیفه **و عن**

ام عطیة مرخصی الله عنها قالت اخذ علینا رسول الله عمر گرفت بر ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم ان لا نوحه اینکه نوحه نکنیم بازیر که نیاحت از عمل جاهلیت است پس حرام باشد در اسلام و گویند که این عهد در وقت مبایعت بر اسلام گرفت در سبل گفته حدیث دال است بر تحریم فعل نیاحت و تحریم شتاع وی زیرا که نمی باشد لعن مکرر بر محرم متفق علیه و درین باب است از ابن مسعود که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست از ما یعنی از اهل طریقه ماکسیکه بزند رخسار یا و پاره کند گریبانها را و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و ثبوت متفق علیه و در حدیث ابی موسی است که فرمود آنحضرت من بری ام از کسی که بترشد یعنی موسی سر نرزد مصیبت و کسیکه دراز آواز خود نرزد مصیبت بگوید بروی خود و بدزد جامه خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیر ذلک نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر زنان بنی عبد الاشمل می گریستند آنها با لکان خود را و از احد پس نه و لیکن حمزه نیستند گریه کنند با برای وی پس آمدن زنان انصار و حالیکه می گریزند حمزه را حدیث زیرا که این منسوخ است بانچه در آخر این حدیث است باین لفظ فلا تبکین علی مالک بعد الیوم پس نگریزند بر مالک پس از امروز و این دال است بر آنکه تعبیر کرد از نیاحت بکازیر که بکا غیر منعی عنه است چنانکه دلیل است مرور را روایت ثمالی از ابو هریره که گفت مرد مرده از آل رسول الله صلی الله علیه و سلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریزند بروی پسر ایستاد عمر بنی میکرو و دور می نمود آنها را ایستاد او را آنحضرت بگذارد ایشان را امی عمر زیرا که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و عهد قریب است و میت زیر لب بود دختر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که صریح بفی حدیث ابن عباس اخراج احمد و در وی این است که گفت آنها را دور دارید خود را از تنقیق شیطان زیرا که هر چه از چشم و از دل است از جانب خداست و از رحمت است و آنچه از دست و زبان است از شیطان است و این دال است بر جواز بکازیر که نمی نگر و مگر از آواز و منة قوله صلی الله علیه و سلم العین تدمع و یحزن القلب و لا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم

پس خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند با شک چشم و نه اند و گین شد و لیکن عذاب می کند باین و انشاء
 کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول می صلی الله علیه و سلم مرسى را حکم کرد او را که نمی کند زنان
 مجتمعات را برای بکار جعفر بن ابی طالب بحث فی انوار اهل التراب پس محمول است بریکه بکار آواز نیاحت بود پس امر کرد و نهی از آن اگر چه
 بخاک انداختن باشد و در بیان آن **ابن عمر** رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب
 فی قبره بما بینهم علیه مرده عذاب کرده می شود در قبر خود و چیزی که نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سخنی است که می گوید از آنکه
 برای میت و گفته می شود بوی بطریق استناده و تحریک گویا که وی ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بدان پس
 عمل نجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار طبری آنست که مراد به بکار چیزی است
 که از نیاحت منعی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه میرسد او را از اذی از معصیت و نافرمانی کردن اهل او مرادی تعالی را و اختیار کرده است
 این جماعتی از ائمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تمیم رح است و الله اعلم اتمی متفق علیه ابن علان در شرح ریاض در باب
 تحریم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت است که وصیت کرد
 به بکار و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان می بروی لیکن
 کسی که نوحه کردند و گریستند بروی اهل می بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را بقوله تعالى ولا تزرر وازر و آخری گفت
 طائفه که این محمول است بر سیکه اهل کرد وصیت را بر ترک نوحه بر خود پس می تعذب گردد بفریط خود در اهل و وصیت بر ترک نوحه و هر که
 وصیت کرد که بروی نگرند وی تعذب نشود زیرا که از وی درین باب تفریطی نرفته و حاصل قول ایجاب وصیت است بر ترک نوحه و در
 اقوال دیگر است اما ممکنان با وجود اختلاف مذاهب جماع کرده اند که مراد بگریستن بکار بصوت نیاحت است نه مجرد شک چشم انتهی تلخیصا
 و لهذا نحوه و بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمود سیکه نوحه کرده شود
 بروی پس بدستیکه آن کس عذاب کرده می شود و بخیری که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغيرة بن شعبه از حدیث و
 رضی الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار است و در وی دلالت بر تعذیب میت بسبب نیاحت و تشکال کرده اند
 این را زیرا که این تعذیب است بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابها عایشه انکار کرد بر عمر و این عمر و احتجاج کرد بقوله تعالى ولا تزرر
 وازر و آخری و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه
 پس نیست و جبرای انکار آن با وجود امکان تاویل بعد قرطبی جمع کرده در بیان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال برنخ طعن است باحو
 دنیا و جاری شد تعذیب در آن گناه غیر چنانکه مشیر است بآن قوله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة
 پس حایض حدیث تعذیب آیه مذکوره نباشد زیرا که مراد بدان اخبار است از حال آخرت و استقواء الشارح و بسیاری از علما بتاویلش فتنه اند
 بوجه اول بخاری است که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد
 و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود و بعضی بجای اهل خود و حالش معذب شدن عبت
 بفعل غیر خود چون او را روی سببی باشد و دوم آنکه مراد تعذیب است بصورت و صیغه نوحه و این تاویل جمهور است گویند که این معروف
 بود نزد قداما قال طرفة بن العبد اذ امت فاكيني با انا اله و شقي على الحبيب يا اقم معبدي و لازم نیست که اگر اقتال

امروسی نکنند مغذّب نشود بلکه تغذیّ می بر مجر و ایصا است پس اگر انتقال بهم کردند بر هر دو امر مغذّب شود زیرا که ایضا فعل اوست و نجات بسبب او اگر چه فعل غیر است سوم آنکه خاص است بکافرنه مومن زیرا که مومن بذب غیر هرگز مغذّب نیست و فیه بعد لا یخفی زیرا که بر کافر هم ذنب غیر وی بار نمی کنند لقوله تعالی و لا تزرّ الایه چهارم آنکه معنی تغذیب تعویج ملائکه است میت را با پنجه ندب می کنند اهل می چنانکه امام احمد از ابی موسی مرفوعاً آورده که المیت یغذّب بکاء الحی اذا قالت الناسحة واعضده و اناصره و اکاسیاه جبذ المیت و قال انت عضدها و انت ناصرها و انت کاسیها و اخرج معناه ابن ماجه و الترمذی بیحکم آنکه معنی تغذیب تالم میت است ب نجات و غیره که از اهل می واقع می شود و وی رقت می کند برای اینها و باین تاویل فیه است محمد بن جریر و غیره و گفت قاضی عیاض هو اولی الاقوال احتجاج کرده اند بحدیثی که در وی اینست که آنحضرت زجر کردند زنی را از گریستن بر پسرش و گفت ان احکم از ابی استغیر لیه صریحاً عباد الله لا تغذّبوا الخواتم و نیز استدلال کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شوند بر مرد و بای ایشان و هو صحیح و غم تا ویلات آخر و ما ذکرنا الشف ما فی الباب انتهی کلام اسبل

و عن النبی صلی الله علیه و سلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس عند القبر فرايت عبيده تد معان گفت انس حاضر شدیم ما دخلنا آنحضرت ام کلثوم زوجة عثمان را در حالیکه دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود و نزد قبر پس دیدیم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری و از اینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باسن است و مکره است ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصه وفات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم از حدیث انس آمده که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک یختم رحمت است و در روایت دیگر آمده فرمود بذه رحمته جعلها الله فی قلوب عباد ه فانما یرحم الله من عباده الرحمان متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری است علی الاطلاق که شامل تمام طایفه و قوا می ظاهر و باطن است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه بود آنحضرت که میداد هر چیز را حق و می ظاهر می شد از وی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر می شد بقدرت و اختیار و آنچه مقدور نبود صادر می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت است این دلیل سلامت حواس و قوی است پس آنحضرت را هر سه مرتبه کمال تمام است و این یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه و سلم و الله اعلم و باجماع این حدیث برای گریه اُمت در هیچ احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیره است جمعی است روشن و یکی از آثار رحمت الهی است و نسب درست کند گریه باز برای ما همین پس است پس از مرگ خیر جاری ما و این حدیث را در سبل السلام و غیره مکرر است

و عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدفنوا موتا کما باللیل الا ان تضطروا الیه دفن نکنید مرد و بای خود را شب مگر آنکه مضطر گردید پسوی آن ازین حدیث معلوم شد که دفن در شب مکره است مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده است تعلیل نبی باینکه ملائکه نار اُراف اند از ملائکه لیل در حدیثی شارح گفته و الله اعلم بالصحة تنبیه در بیان اوقات حدیث عقبة بن عامر گذشته که سه ساعت است که نمی میکرد ما را آنحضرت که نماز کنیم و ان باید گو کنیم در آن ساعات مرد و بای خود را وقتی که براید افتاب خورشید تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهر تا آنکه زائل شود و افتاب و در سیکه مائل شود بغروب تا آنکه فرو رود و انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در اینجا ذکر میکرد و اخرج ابن مسجدة

واصله في مسلم روايت کرد این را ابن ماجه و طبرانی و ترمذی و دیگران در موردی را از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد و کفنی غیر طاهر و قبور کرده شد و شب و لکن قال و لیکن گفت درین حدیث بعد آنچه ذکر کردیم زجر ان یقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیہ زجر کرد و ازینکه دفن کرده شود و شب تا آنکه نماز گذارده شود بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن این ظاهر است در آنکه نمی جانی است که مظنه حصول تقصیر باشد در حق میت بترک نماز یا هم چنان کفن چون محل شود در تأخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که امید دعای اوست تاخیر مستحسن است و برین تقدیر تأخیر باید کرد و در آنکه بدان و اگر چه در روز باشد و اهل بیت برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را در شب دفن صحابی بکر را در شب ترمذی از حدیث ابن عباس آورده که در آنحضرت قبری را در شب پس افروخته شد برای آنحضرت چه غمی پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله و فرمود رحمت کند ترا خدا تعالی تحقیق بودی تو بسیار راه کننده و قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و در شرح سنگ گفته است و وضعی ضعیف است ترمذی گفته درین باب از جابر و زید بن ثابت آمده است و ازین حدیث معلوم می شود که دفن در شب رست است و وجه کرامت در شب شاید آن باشد که در انوقت اجتماع مسلمانان برای نماز جنازه و حمل آن دشوار است و علم و ازینجا رخصت کرده اند بعضی اهل علم در دفن بشب این ختم گفته مدفون نشود هیچ یکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت دفن اصحاب ازواج آنحضرت بشب بضرورت خوف زحام یا تغیر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح است و حلال نیست هیچ یکی را که گمان کند آنها جزین انتهى و عن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نعي جعفر

گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوه مؤنه شهید شد قال النبی صلی الله علیه وسلم اصنعوا لاجعفر طعاما

بسانید برای او لا و جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس تحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میدار ایشان را از طعام تن که خبر موت او باشد شیخ و ترجمه گفت درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خورشید و نان همسایگان و دوستان را تسویه طعام مرا اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل تجنیز میت و روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گری جمع شوند زیرا که این امانت است براغم و عدوان و اختلاف کرده اند در اهل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته بآن نیست مگر کسی را که مشغول است بکار یا زیت کذا فی مطالب المؤمنین اخرجہ المفسر الا النسائی یعنی آمده و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و شافعی نیز صحیح این بسکن و حسن الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجه و ترمذی و عیسی بن عبد الله بن جعفر و بسبب گفت درین حدیث دلیل است بر تشریع این اسباب میت بساختن طعام برای شان بنا بر شغل انداختن و لیکن احمد و ابن ماجه باسنای صحیح از حدیث جبریر بن عبد الله عجلی آورده که گفت بودیم کمی شمر دیم جمع شدن مردم را نزدیک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او از نیاحت پس معمول است حدیث جبریر بر آنکه مرا ساختن اهل میت است طعام را برای کسی که همراه وی بودند در دفن و حاضر بودند نزد شان کما عرف بعض اهل الجہات و اما احسان بایشان تحمل طعام بسوی ایشان پس لا بأس است و همین است مفاد حدیث جابر و بسبب آنکه حرام است بعد موت عقرست نزد قبر زیرا که وارد شده است نبی از ان احمد و ابو داود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر و اسلام عبد الرزاق گفته عقر میکردند اهل را بر قبر مردخی و می گفتند جزای فعل او میدیم زیرا که وی در حیات خود شتر عقر کرده معانان را میخورد پس ما هم نزد قبر وی جانور فرج کرده بخورون درند و پرند ما میدیم تا بعد وفات هم طعام باشد چنانکه در حیات خود بود و مذموب بعضی از ایشان آن بود که چون راحل او را نزد قبر وی فرج کرده شود روز محشر سوار بر خیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پیاده بر خیزد و این بر ذ

ثمالین حشر از ایشان راست می آید پس این فعلی است جا بلی محرم انتق و عمر. سلیمان بن بربذ الاسلمی روی عنه ابنه و عمر بن حصین
 و جماعت ماتت من ثمة عشرة و مائة عن ابيه رواية می کند از پدر خود که بریده است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر ان يقولوا بود آنحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره با اینکه گویند این کلمات
 السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین سلام است بر شما ای اهل سرایا از مؤمنان و مسلمانان و گفته اند که سلام
 اینجا بمعنی استسلام است یعنی تسلیم و رضا و یا جمع دار است و در نام نهانی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال در درنازل احیا آید و در اموات
 نیز اطلاق کردند و ان شاء الله بکرمه لا حقون و ما اگر خواسته است خدای تعالی بشارتندگان و پیوستگانیم و استعمال انشاء است
 در اینجا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را می گویند انشاء الله تعالی صحت خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب و
 گر نه فضا بود که با هم می رسید آنوقت که ما هم می بینیم یا باعتبار تنوع وفات که بعضی ماکول سباع اند و بعضی غریقی و بعضی سوخته و جز آن لحوق
 بظلمه هشتغنی فون است و اینها غیر فون اند اسال الله لنا و لکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا
 و آخرت رواه مسلم و اخرجه الضامن حدیث عایشه و فی زیاده رحم الله المتقدمین منا و المتأخرین و حدیث دلیل است بر شریعت زیارت
 قبور و سلام بر قبور خطاب گفته اسم دار واقع می شود بر قابر و هو صحیح زیرا که در لغت بر ریع مسکون و بر خراب غیر مایهول هر دو واقع می شود و دعای
 سیت سلامت اوست از عذاب مناقشه حساب مقصود از زیارت قبور دعاست برای ایشان احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد در دنیا
 و اما آنچه عامه برخلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و متصل رخ و ستغاث و سوال کردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ایشان که این همه
 از بدع و جهالات است و عمر. ابن عباس رضی الله عنه قال مر رسول الله کذبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بقبور المدینة بقبر ما که در میت بود فاقبل علیهم بوجه پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال
 پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم سلام است بر شما ای کسان قبور بیا مرز و خدای تعالی بار شما را
 انتم سلفنا و نحن بکالاثر شما پیش گذشتگان مانید و ما در پی شما می رسم امر و زکرا از رفته حریفان خبری نیست + فردا است بین
 بنم ز ما هم اثری نیست و در اینجا دلیل است بر آنکه گذرنده سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگر چه قصد زیارت آنها نکرده است و در روی
 دلالت است بر آنکه مراد ما می اند کسی را که میگذرد بر ایشان و سلام میکند بر آنها و نه اخذ است باشد و ظاهرش در جمعه غیر اوست و در هر دو حدیث اول
 و این حدیث دلیل است بر آنکه چون انسان برای بکی دعا و متغفر کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد است او عیتر آیه رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
 وَلَا خَوَاتِنًا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَاسْتَغْفِرْ لَدُنْكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ و در روی دلیل است بر اینکه این ادعیه و مانند آن نافع
 برای سیت بلا خلاق و اما غیر می از قرارت قرآن پس شافعی گویند میرسد او را و احمد و جماعتی از علما بوجوه عملی نیست رفته و جماعتی از اهل سنت و خفیه
 بآن رفته اند که میرسد انسان را اگر و اندین ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقة یا قرارت قرآن یا ذکر و هر چه از انواع قرب باشد
 در سبیل گفته اند القول هو الاربع و لیلا و در قطنی روایت کرده که پرسیدم می آنحضرت را چگونه نگوئی کند با ما در روی خود و بجهت ایشان فرمود
 نماز گذارد و برای ایشان با نماز خود و روزه دارد و برای ایشان بار و روزه خود و در حدیث بخاری و مسلم است که آنحضرت میکرد آنحضرت از طرف نفس خود
 گو سفندی و از طرف است خود گو سفندی و در روی شارت است بر سیدن نفع بانسان از عمل غیر می که سبیل گفته و قد بسطنا الکلام فی جوشی
 حضور النهار بیا یتضح به قوة هذا المذهب انتهى رواه الترمذی و قال حسن غریب و گفت عایشه بود آنحضرت هر گاه که می بود مشاب

در حالیکه سماعی است و در ویست از حدیث عباده بن اوصام که فرستاد او را آنحضرت به صدقات و فرستاد ولید بن عقبه را سماعی
 بر منی المصطلق و روایت کرد بهیچ از شافعی که می فرستاد ابو بکر و عمر صدقه و در طبقات ابن سعد است که فرستاد آنحضرت مصدقین را بسوی
 غرب هلال محرم سنه تسع و این در منازمی اقدسی است با سائیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ را بسوی یمن فرستاد و نشان
 کرد او را بنفس نفس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی ما را تو ای معاذ و هم چنین مایع شد فلکسر الحدیث
 پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصه معاذ را که فرمود آنحضرت که تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن
 لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان بردار کسی کنند ترا یعنی مسلمان شوند پس بدانان ایشان را که تحقیق خدای تعالی منزه
 گردانیده است برایشان پنج نماز و روز و شب پس اگر ایشان اطاعت کنند بر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را و فیه
 و درین حدیث بجای آنچه مذکور شد این است که ان الله افترض علیهم صدقة فی اموالهم بصدقة فی اموالهم بصدقة فی اموالهم بصدقة فی اموالهم بصدقة فی اموالهم
 گردانیده است برایشان صدقه را یعنی زکوة تا خود من اغنیاء هم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان و درینجا دلیل است بر آنکه
 متولی قبض زکوة و صرف آن امام است بنفس خود یا نائبی و هر که محتق شود از دادن آن گرفته شود از وی بقدر بیان کرد آنحضرت این مقدار را
 بفرستادن اعیان فتد علی فقر الهمه پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان باین استدلال کرده اند بر آنکه کافی است
 اخراج زکوة و صنف واحد گرفته اند بمحتمل که تخصیص فقر اجمعت آن کرده باشد که غالب بهمین ایشان اند و نیست در وی دلیل بر دیگر
 و شاید که مراد بفقیر کسی است که حلال است صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین هم نزد کسی که گوید که مسکین اعلی حال است از فقیر
 و هر که بالعکس است پس امر واضح است متفق علی که تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند مر صدقه را پس و در آن خود از انفاق
 اموال ایشان بپروریز کن و عایست کرده شده را که نیست میان عالمی مظلوم و میان خایبرده سه بترس از آه مظلومان که حکام عاکرون
 اجابت از در حق بهر استقبال می آید و اللفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ و سخن
 النس رضی الله عنه ان ابابکر کتب له روایت است از انس که بدستیکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای
 وی این کتاب و قتی که متوجه گردانید او را بسوی محرمین و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم هذه فريضة الصدقة این
 نسخ فريضة زکوة است مضاف را حذت کردن زیرا که معلوم است و در وی جواز اطلاق صدقه است بر زکوة برخلاف کسی که منع می کند
 از آن و در بخاری این کتاب با بسمله شروع کرده که تقدم التي فرضها رسول الله صلى الله عليه وسلم على المسلمين
 زکوة قی که فرض گردانیده است آنرا رسول خدا بر مسلمانان و در وی ثلاث است برینکه این حدیث مرفوع است و مراد بقرض تقدیر است زیرا که
 وجوب آن ثابت است بنص قرآن کما یدل قوله والي امر الله بهما رسنى له و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر و
 بعینه بتقدیر انواع و اجناس می و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه شروع آن پس باید که بدید
 آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه شروع پس باید که ندید فی کل اربع وعشش بن من لاهل فمادونها الغنم
 در هر بست و چهار از شتران و آنچه پایان بست چهار است گو سفند است فی کل خمس شاة و هر پنج شتر یک گو سفند و مصفی
 گفت ظاهر این لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دوسر
 و بهمین است ظاهر شافعی و تائیدیه به این معنی را تسمیه زکوة بحق المال در اثر حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه می کند

که در این زکوة بر اجتماع مال است نه علی مالک لهذا بر مال صبی و محنون نزد یک ابل میزنند واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک هم لازم می آید و گوشت
مصلحت در ادات حکم بحال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک نام با جواد و قری میرود و او را بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست
و در قول مالکان عمر را میرود و تحقیق حال متغیر می شود و محلا و رهها و گله ها که بر شارع و سراج جمع می شوند و معرفت آنها بشاگرد می توان حاصل نمود
نوعی اجتماع در اینجا اجتماعی است که بسبب آن همه را یک گله و یک رمه می توان گفت این با نجا و مشرعین جای آب خوردن مسرج جانی از فتای
قریه که در آن از میان خانها آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بر عمری زنند و عمری بچهارگانه و در آن جای آنرا در وقت شب و موضع حلب
و راعی و محل پس از اتحاد این اشیا گله و رمه یکی می باشد انتهی و در زکوة ماشیه چند شرط است که بیاید و قوله الغنم مبتدای مؤخر است و خبر
ما قبل است و در بعضی نسخ من الغنم است پس بیانشات با نجا و تکیه و در بعضی تعین است که از غنم است و در مثل این صورت و هر قول مالک
و احمد پس اگر شتر سه بجای آن بر آورد کافی نیست و جمعه که یکد کافی است زیرا که اصل ابل است و اگر قیمت یک شتر دهنه قیمت چهار گوسفند
پس در زکوة ابل است نزد شافعی غیر مصنف در فتح لغته و الاقیس ان لا یجزی فاذا بلغت خمساً و عشرين الی خمس و ثلاثین
ففيها بنت مخاض پس چون برسند شتران بیست و پنج شتر تاسی و پنج شتر پس واجب بر آن بنت مخاض است و باین رفته اند جمهور
و عمری است از علی رضی الله عنه که واجب است در بیست و پنج شتر یا بعد از بیست و پنج که و اگر دست بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه
و لیکن مرفوع ضعیف است به موقوف بحت نیست فلذا قائل نشدند بدان جمهور آنشی ماده و این را برای زیادت توكید آورده و زنه معلوم
که بنت مخاض چیزی ماده نباشد و مخاض یعنی میم و تخفیف خا می میم و در آخر زاد المعجده آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته
تا آخر آن سال بعین نام دارد و برابر است که ز باشد یا ماده زیرا که مادر می از حوامل است و مخاض ناقصا حامل را گویند و نیست او را واحد از نظر
وسی و ماخص آنست که وقت حمل می در آمده باشد اگر چه حامل نبود و تخمیه را رجعت بسوی ابل فان که تکلن پس اگر نباشد بنت مخاض
فابن لبون ذکر پس واجب در آن ابن لبون نرست و زیادت ذکر برای تاکید است لبون یعنی آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال
سوم و آمده تا تمام آن زیرا که مادرش شیر می دهد و دیگر آنکه زائیده است و ماده ابنت لبون گویند فاذا بلغت ستاً و ثلاثین
الی خمس و سبعین ففيها بنت لبون آنشی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل و پنج پس در آن بنت لبون است ماده
فاذا بلغت ستاً و سبعین الی ستین ففيها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس در آن حقه است بکسر
و تشدید فان ناقه که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم و آمده تا تمام او بعین نام است و ذکر را حق گویند تا بر آنکه سخت
بلکرون بروی شده است و لهذا گفت طروقة الجمل کوفته شده شتر است یعنی مستحق آن نشده که شتر نر بروی بحد و طروقة البعج اول
بعج مطروقه است بر وزن فاعول بعج معنی مغول مراد آنست که شان او این است اگر چه فعل آنرا مطروق نکرده باشد فاذا بلغت احد
و ستین الی خمس و سبعین ففيها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب بر وی جذعة است
بعج جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم و آمده فاذا بلغت ستاً و سبعین الی تسعين ففيها بنت لبون
پس چون برسند اهل هفتاد و شش را تا نود و پس در دویست لبون است بیانش گذشته فاذا بلغت احدى و تسعين
الی عشرين و مائة ففيها حقتان طروقتا الجمل پس چون برسند نود و یک تا یکصد و بیست پس بروی و حقه است
کوفته شده شتر و گذشته بیان او فاذا اذات على عشرين و مائة پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهور است و ال است بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بیست و یک پس در وی شصت لبون است تا آنکه برسد صد و بیست و یک
و مقصود می این است که آنچه برین مقدار بفرماید زکوة وی ابل است چون ابل باشد پس واجب نیست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد
یک صد و سی و واجب در وی و بیست لبون است و یک حقه و چون یک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه است و از این حقیقه
آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بیست برگردند بسوی فریضة غنم پس در یک صد و بیست و پنج سته بنت لبون و یک گوسفند است گوئیم در حد
حکم هر ربعین و خمسین فر کرده اند پس چون یک صد و بیست و یک برسد لازم آید سته بنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی حکم است پنج
و نحو آن ذکر کرده پس هم قول ابو حنیفه جمعی است نیز بجهت که و قص باشد تا آنکه برسد یک صد و سی کما قدمناه و الله اعلم ففی کل العین
بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون است و فی کل خمسین حقه و در هر پنجاه حقه است و من لم یکن معه
الا اربع من الابل فلیست فیها صدقة و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب می صدقه الا ان لیشاء
و بجا مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدهد پس این استثنای منقطع است ذکر کرده شد برای تو هم ناشی
از قول می فلیست فیها صدقة و منفی مطلق صدقه است زیرا که لفظ محتمل است و اگر چه مقصود نباشد پس این صدقه واجب ابل است که درین
حدیث تفصیل یافت و ظاهرش جواب اعیان مذکوره است ولیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیا بد غنمی می رسد و اگر کافی باشد کافی ابل
گوئیم بقیه حدیث این است که پس چون برسد پنج شتر پس در یک گوسفند است و سیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی
جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از آن کس حقه می برد
و میدهد با وی دو گوسفند آن اگر بیشتر آن دو گوسفند را یا بد بد است در هم و سیکه برسد نزد وی صدقه نیست نزد او حقه
و نزد او جذعه است که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میدهد او را صدقه ستانده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه متصدق
میداد در قسم سابق و سیکه برسد نزد وی صدقه حقه نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بد بد هم از
آن دو شات یا بیست درهم و سیکه برسد صدقه وی بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه می دهد او را صد
بیست درهم یا دو گوسفند بر عکس آنکه او بمصدق می داد و سیکه برسد صدقه او بنت لبون را و نیست نزد او و نزدیک او بیست مخاض است
پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بد بد با وی بیست درهم یا دو شات و سیکه برسد نزد وی صدقه بنت مخاض نیست نزد وی و نزد وی
بنت لبون است پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بد بد او را بمصدق بیست درهم یا دو گوسفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از او
و بد چیز دیگر یا آن خنم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی و بد پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بر طریق وی نزد وی این لبون است
نه بنت لبون یعنی نر نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان این لبون و نیست اجنبی وی چیزی و درین دلیل است که فضیلت انوثت
منجرب گردد بفضل سق اما زکوة غنم پس مین است و درین قول و فی صدقة الغنم فی سنا متجه و در صدقه گوسفندان بیرون چرنگان
بدل است از صدقه غنم با عاده عامل و این خبر مقدم است و ستانده از گوسفند آنست که بچر و علف داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی
شرط است و جوب کوة غنم و قال الجمهور و مالک ربیع گفته شرط نیست و داد و گفته شرط است و غنم باین حدیث گوئیم و در اهل حدیث بهر
بن حکیم گفته نزد او و و نسائی است باین لفظ فی کل سائمة ابل الحدیث آری در گا و ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم
در مصنف گفته شرط دیگر سوم است که در کلامی مباح چه را کند پس اگر کلام ملک باشد آنرا سائمة گویند یا معلوفه و وجه آمده است و انظر نزد یک فقیر غنا

انبات است الزبائن کرده باشد برع اشبه می شود و اگر نگردد باشد بکافی مبلغ همیشه شود بشرط نسوم و غنم خود است از لغا و فی سالمه
 الغنم و در ابل بقر بقیاس آن بود و گوید ابل تصریح بآن نشد و نیز اگر ابل و عرب البینه سالمه می بودند بخلاف غنم که بعضی از اجزای معلوم
 می بود پس اگر در اکثر سال علت می دهد بروی زکوة واجب نیست و اگر علت می دهد قدری که بدون آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر
 در صحرا می چرد زکوة واجب است انتهى اذا كانت اربعین الى عشرين ومائة شاة شاة و قتی که باشند چهل تا یکصد و بیست گوشت
 یک گوسفند است شات اول مجرور است زیرا که تمیز مائة است و علم است از ذکر و انشی وضان معز و شات میگرداند است و خبری قول او است
 فی صدقة الغنم زیرا که در اربعین یک شات است تا یک صد و بیست فاذا از اذت علی صائین الی ثلث مائة ففيها ثلث شاة
 پس چون زیاده شود بر و بیست تا صد پس در آن سه گوسفند است فاذا از اذت علی ثلث مائة ففي كل مائة شاة پس
 چون زیاده شوند بر صد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند است ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم است تا آنکه چهار صد و بیست قول
 جمهور است و در و اینی از احمد و بعضی کوفین است که چون زیاده شود بر صد صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا كانت سائمة الرجل
 ناقصة من اربعین شاة شاة و احق پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انا زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی
 اگر چه یک گوسفند هم کم باشند از چهل فلیس فیها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان یشاء ربی لکن خواه صاحب آن
 بطریق نفل چیزی بدهد و کلاً بجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق مثلاً باین طور که مردی است مالک چهل گوسفند را و واجب
 در وی یک شات است پس رفت و خط کرد و چهل شات شخص دیگر تا بگرد و صدقه او از شات نصف شات یا بود او را بیست شات مخلوطه بیست شات دیگر
 پس تفریق کرد تا بحد نصاب رسد شافع گفت و این هر دو احتمال اردی مرتب المال را و بی مساعی را قاله الخطابی و کلاً یفرق بین مجتمع
 و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شات متفرق بود پس جمع کرد و از مساعی تا واجب گرد و در وی زکوة ایامی است که او را بیست
 شات بود و واجب در وی یک شات است پس تفریق کرد مساعی چهل چهل تا شات واجب گرد و شاتانی لغت این جمع و تفریق باعتبار مسرح
 و مراح و خلطه است اگر چه مالکان مختلف باشند چنانکه اول بران ال اند انتهی گویم و درین جداول است بر عدم جواز جلد و شرع مرالک مال
 و مساعی هر دو را فافهم و باب تحریم چهل را حافظ ابن قیم رحمه الله در اعلام الموقعین استیفائی نگه کرده که فوق آن متصور نیست خشية الصدقة
 این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و اسقاط یا تأخیر و ایجاب است چنانکه تصویر کرده شد شافع گفت ترس و گونه است
 ترس مساعی و ثلث صدقه و ترس مال و تقلیل مال پس هر یکی را حکم کرد و مذ که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حاوش نماند بخوف او اس صدقه
 و ما کان من خلیطین و نصابی که باشند میان دو شریک فانهما یتراجعان بیهما بالتشبیة پس بدست یک آن
 دو شریک رجوع کنند میگردانند بر باری بیانش آنکه مثلاً دو مرد و دو بیست شات شریکی یکی را چهل شات است و دیگری را صد بیست پس
 واجب گرد و بر اول یک شات و بر دیگر یک شات نه اینک واجب شود بر اول پنج یک شات باقی بر ثانی و در سبل مثال تراجم خلیطین
 گفته که یکی را مثلاً چهل کاوست و دیگری را سی کاو و مال هر دو مشترک است پس ساعی از چهل یک سینه شاند و از سی یک سینه و باؤل سینه رجوع
 بشتم سباع بر خلیط خود و باؤل تبعی چهار سباع زیرا که هر واحد از دو سینه واجب بر شیعین گویا مال ملک یک است و در وی میل است باند
 چون ساعی ظلم کند یکی را از آن هر دو زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بروی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده که از آن
 و اگر گویند که هر دو مساوی اند و حق ظلم حدیث از افاده آن دور نیست و کلاً خیرج فی الصدقة هر همه و بیرون آورده نشود و داده نشود

و صدقه در ابل غنم و بقره و گاو سال که دندان بی افتاده باشد و لا ذات عوار و نه خداوند عیب نقصان عوار بفتح عین محمله عیب
و نقص ظاهر امر او عیبی نخواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و گفته اند بفتح بمعنی مغنیة العین است و بالضم بمعنی عوار العین
پس داخل باشد در آن مرض در سبل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات الحیث بود چنانکه در حدیث ابی داود است از عبد الله بن عباس
الغافری هر نوعا باین گفته که داده نشود و صدقه هر سه و نه در نه و نه مرصنه و نه شرطه بکینه و لیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی بخیر است
از شما خیر او را نه امر که شما را بیشتر او را و اطهرانی با سنا و جید و در نه از درن است بمعنی چکر یعنی جریار و شرطه بکینه بمعنی مال روی است و گفته اند
صنار و شتر آن قاله فی النهایه و لا قیس و نه تیس بفتح فو قانیة بسکون تخانیة در آخر سین محمله بر نر که آنرا تله گویند و زیاده کرد و شوکانی در مختصر
و نه خر و سال و نه اکوله و نه رتبا و نه ماخض و نه فحل غنم انتی و این بروایت مالک در سوطا و شافعی از سفیان بن عبد الله ثقفی است که نمی کرد و عمر
بن الخطاب صدق را از نیکه بگیرد و اکوله و رتبا و ماخض و فحل غنم و مروی شده است این از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابن ابی شیبہ و مسند
و اکوله شاتی است که عاقر باشد و رتبا شاتی است که پرورده شده است و خانه برای شیر و ماخض محسنه حامل است و فحل غنم چند بر گو سفند زیرا که
مالک ل محتاج است باینها اگر چه از خیار مال می نباشد لا ان یشاء المصدق مگر آنکه بخواد صدقه ستانده بجهت غرضی و مصلحتی و اختلاف
کرده اند و ضبط وی اکثر از آنکه تشدید است و حملش مقصود بود تا را ابل و بدل کرده و صا و او غام کردند و مراد بدان ملک است و استثنای راجع است
بسوی تیس زیرا که چون تیس حد برای آنرا نباشد از خیار بود و مالک امیر سده مال فضل و صدقه بر آرد و محتمل است که راجع باشد بسوی هر سه
و مفاد آن بود که مالک است بر آوردن هر سه و ذات عوار چون فرو باشد و قیمت می اکثر از وسط بود و درین خلاف است در میان مفرعین
و گفته اند که ضبط و نه تخفیف است مراد بآن عامی است و این ال است بر آنکه عامی راست اجتهاد و نظر اصیل برای فقر او می گویا همچو وکیل است پس
مشیت او مقید باشد بمصلح و عائد باشد استثنای بسوی هر سه و همین است حمل در استثنای ما عرف فی الاصول و این وقتی است که غنم مختلف باشد
و اگر همه معیب یا نبوس باشند کافی است اخراج یکی از آنها و مالکی گویند بخرد و گو سفندی که کفایت کند عملا بظاهر الحدیث و لیکن در قاموس گفته
المصدق کحدث اخذ الصدقات و المتصدق معطیها انتی و این بیان زکوة غنم است و زکوة ابل و بقره بالا گذشت و اما زکوة فضة پس قول است
و فی الرقة و واجب و زقره و رقه بکسر را و تخفیف قاف بمعنی سیم خالص و همچنین ورق سیم که زده که آنرا دراهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم
ربع العشر چهل یک است و مصف گفته نصاب فضة و صد در هم است و نصاب سیم است متقال زکوة هر دور ربع عشر است و مالک در حدیث
ابی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از فقره صدقه در کتاب عمر روایت کرده که در سیم چهل یک است و مالک گفته است که اختلاف نیست
در آن نزدیکی آنست که واجب میشود زکوة در بست یار از هر خالص چنانکه واجب می شود و در صد در هم و در همین که زکوة بدان حین شده
اختلاف واقع شده است خفیان هفتاد و حبه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو حبه شعیره و کسری این اختلاف فاحشی است که جمع آن
نموان کرد و شعیره بلا واسک اند حسابی که بر آن قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گذاشتیم و حساب دیگر گرفته ایم شش
و این را که اهل حرین امروزه وانی گویند و حذف قاف وزن کردیم آن نیز مختلف بر آمد بعضی نیم ماشه و بعضی نیم ماشه و چهار حبه شعیره و بعض
نیم ماشه و شش حبه از پنجاه از پنجاه است شده که در سیم سه ماشه است کسری زیاده ربع ماشه یا دون از آن بقلیلی یا زیاده از آن بقلیلی و دنیا
یک متقال است و نسبت و میان متقال در هم آنست که ده در هم هفت متقال می شود و درین سله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی الله
علیه و سلم متفوح نمودند اقل اقل است و الله اعلم انتی که نیم در پایه گفته معتبر در دراهم نصاب که دو صد و در هم است و وزن سبعة همت

که ده درم از آن برابر هفت مثقال باشد و بهین وزن جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بر آن مستقر یافت و در شرح و قاف گفته یک درم باین وزن سبعة نیم مثقال و پنجم حصه است پس ده درم هفت مثقال شد و مثقال بست قیراط است و قیراط پنج خوبس یک درم چهار قیراط و وزن هفتاد و جوشت و رتی چهار خوبس است پس هفتاد و جو که هفده و نیم رتی است بحساب فی مائه هشت رتی دو مائه و یک نیم رتی شد و یک درم دو مائه و یک نیم رتی شد و ده درم شترعی لبست و دو مائه یک رتی کم گردید که بحساب فی روپیه یازده مائه و دو روپیه کسری کم یعنی یا و آنه چهارم کم تقریباً شد پس دو صد درم که نصاب زکوة است باین حساب شش و شش و پنج و نیم مائه می شود و واجب از زکوة در آن ده مائه هفت نیم رتی است و بحساب روپیه چهل و روپیه تقریباً یعنی سی و نه روپیه دو و زده آن و یک نیم یا و بالا کسری کم خواهد شد واجب در آن ربع عشته چهل است یعنی یک و نیم و اگر بقدر پنجم حصه زیاده شود یعنی بر چهل و هشت روپیه مثلاً سی و نه روپیه و سه آنه کسری زیاده بدو و در زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی است زیاده نباید و او زیر آن زکوة خفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر نصاب کافی باشد مثلاً اگر چهل روپیه دو و روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاده شود یک روپیه بدو و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آنه کسری زیاده و در هر زیادت همین قدر خمس معتبر است مثلاً در چهل و شازده روپیه که زیادت و خمس است یک روپیه و شش و نیم آنه تقریباً می باید داد و نصاب طلب است مثقال است و مثقال بست قیراط که بوزن بست پنج رتی که مقدار سه مائه و یک رتی است پس یک مثقال بمقدار سه مائه و یک رتی شد و بست مثقال بمقدار شصت و دو نیم مائه باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو نیم مائه شد این است نصاب طلا و بحساب شتر فی راجع و زنش ده و نیم مائه و نیم رتی است شش اشتر فی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهل حصه که نیم مثقال است یعنی یک نیم مائه و نیم رتی زکوة بدو و قیمت طلای جدید درین وقت شازده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک نیم مائه و نیم رتی طلا دو روپیه یک آنه یا و بالا کسری زیاده می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطاً دو روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر انفع است و تفصیل مسدود کنز الحسنة و غیره باید جست فان لم تکن الا تسعين ومائة فليس فيها صدقة الا ان يشاء ربها پس اگر نباشد سیم مگر یک صد و نود و نیم مائه از دولست اگر چه یک درم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه بخوابد مالک مال که چیزی بدو اگر چه واجب نباشد بطریق تطوع و از قول می صد و نود و تو هم می شود که چون زیاده شود بر صد و نود و قبل رسیدن بدو صد و دو صد و نیم صد و نیم است حال آنکه چنین نیست بلکه از روی بخت آنست که این آخر عقد است قبل مائه و حساب چون تجاوز می کند از آحاد می باشد ترکیبی بعقد و عشرات و مئین و الووف پس ذکر تسعين نیز از همین باب است و من بلغت عنده من الابل صدقة الجزعة وليست عنده جذعة وعندة حققة فانها تقبل منه الحققة ويجعل معها شاتين ان استيسر تاله او عشس بن درهم او کسی که برسد نزد او از شتر صدقه جذعه و نزد او جذعه و نزد او حق است پس قبول کرده شود از وی حق و گردانیده شود با وی دو گو سفند اگر آسان شوند او را یا با بست و هم اگر نشوند دو گو سفند و در حدیث دلیل است بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حق و جذعه است و من بلغت عنده صدقة الحققة وليست عنده الحققة وعندة الجزعة فانها تقبل منه الجزعة و کسی که برسد نزد وی صدقه او حق را نیست نزد وی حق و نزد او جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه و اگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند و تحصیل چیزی که نیست نزد او و عطیه المصدق و بدو او را صدقه رسانند مقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی شاتین او عشس بر درهم است و دو گو سفند یا با بست و هم کما سلف فی عکس اختلاف کرده اند و قدر تفاوت در میان انسان مذموب شافعی آنست که تفاوت میان

بروسن موافق حدیث باب ست و اوال البخاری و روایت کرده اند این حدیث را احمد و ابوداود و ترمذی و ابن حنبل
گفتند که این کتاب نهایت صحت است و عمل کرد بر آن صدیق عتیق رضی الله عنه بحضور علما و هیچ یک خلاف نکردند و روایت کرد آنرا
بخاری و در موضع از صحیح خود در کتاب الزکوة و غیره مطولا و مختصرا بسند واحد و تصحیح کرده اند آنرا ابن حبان و غیره و روایت کرده اند
احمد و ابوداود و دارقطنی و حاکم و بیهقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن ابیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را بسکن بزرگوار
آنرا بسوی عاملان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابوبکر صدیق و عمل کرد بر آن تا آنکه وفات یافت بعد عمل نمود بر آن عمر
بن الخطاب و در گذشت وی روزیکه در گذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را بهمین وجه جاری
کنند بعد سالم این حدیث را ذکر کرد ترمذی گفته حدیث سالم حسن است شوکانی گفته این تفصیل صدقه ثابت است در حدیث انس و ابن عمر
زکوة ابل و غنم و واقع است اجتماع بر آن انتهی و **ع** معاذ بن جبل رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم بعثه
الی الیمن روایت است از معاذ که فرستاد آنحضرت را ابوسوی بن فامره ان یأخذ من کل ثلثین بقره تبعا و تبیعا
پس امر کرد او را که بگیرد از گاو و از گوسفند یک ساله زیاده یعنی وی خیر است میان هر دو امر و تبیع یک ساله را گویند زیرا باشد یا نه
و من کل اربعین مسنة و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله را یعنی بیش در تبیع مذکور و نوشت هر دو را ذکر کرد و در مسنة بر نوشت اکتفا
نیز که در تبیع هر دو برابر است و در مسنة مائة تعین و نیز خفیه در هر دو و زواده برابر است و هر دو جائز است و بر همین قیاس افزون شود بر چهل گاو
پس نیست در وی چیزی تا آنکه برسد بهفتاد و در هفتاد و یک تبیع و یک مسنة است تا هشتاد و در هشتاد و دو مسنة است پستتر همچنین قیاس کنند
ابن عبدالبر و این کار گفته که نیست خلاف در میان علما که گفتند در زکوة بقر موافق این حدیث است و همین است انصاب مجمع علیه انتهی و عمل
گفته حدیث ابل است بر وجوب زکوة در گاو و بر اینکه انصابش همین است که مذکور شد و هو جمع علی الامرین و در وی ثلاث است بر آنکه واجب
نیست در کمتر از سی چیزی و در وی خلاف است زهری را چه وی گفته که واجب است در هر خرچ گاو یک گوسفند قیاسا علی الابل و جواب
را ده اند جمیع که ثابت نمی شود انصاب قیاس در وی نیست که نیست در کمتر از سی گاو چیزی و این روایت اگر چه مجهول الاستاد است و این
مفهوم حدیث معاذ مؤید است و من کل حالیه و بگیرد از هر محکوم یعنی بالغ و باین اظهار روایت کرده است آنرا ابوداود و مراد بان
جزیه است از غیر مسلمان دینارا او عدله بفتح عین جمله و مکنون ال عمله معا فیک دینار یا برابر آن معا فیک نسبت است مسنة
معا فیک وزن ساجد قبیله ایست و بمن ثواب معا فیک منسوب باوست و اوال الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن حنبل
و هم دارجی و ابن حبان و دارقطنی و حاکم و اللفظ لا احمد و این افظ که مذکور شد امام احمد راست و حسنة الترمذی گفت
ترمذی حدیث حسن و اشار الی اختلاف فی وصله و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل عی و انظار ترمذی بعد از خرچ
این حدیث آنست و روی بعضهم هذا الحدیث عن الاعمش عن ابی وائل عن مسروق ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث معاذ الی الیمن فامرک
ان یأخذ اثنتی و این اصح است یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسله را از آن جهت ترجیح نکرد که روایت
انصاب تعارض آیه است در آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق بهرانی نسبت است از دواعی یافنی الدار و ابوداود
معاذ درین پس اقامیان هر دو همان است پس حدیث محکم بالاتصال است بر برای جمهور در سبیل گفته رای ترمذی رای بخندی بود در
الاصح است از تحقیق لقمانی گویم دارقطنی هم در علل ترجیح روایت مرسله گفته همین وجه که مسروق از معاذ سماعت ندارد و با لفظه کرد

ابن خزم در تقریر آن و ابن القطان گفتند عدم سماعت محتمل است و الباقی حکم بالتصال است و ابن عبد البر در تمهید گفته اسنادش متصل ثابت
صحیح است و گفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ لیکن مسلمین اثبت اند از مسندین انتهی و بعضی در سنن کبری گفته
که ابو بکر سمعی گفت است که خبر طاوس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست و عبد الحق گفته نیست در زکوة بقره حیثی که سخنش متفق
باشد یعنی در نصاب ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع بر آن نیست خلاف در آنکه در سر پیچاه بقره یک بقعه است
پس اخذ بدان واجب است و آنچه کمتر از این است مختلف فیه است و نیست نصیحا ایجاب آن تعقب کرد و ایضا در مسند طویل عمرو بن
که در دیات و غیره است زیرا که در آن دیررسی بقره یک تبیع است جنع یا جند و در هر چهل با قوره یک بقعه گذاشتن انیس و صححه
ابن حبان و الحاکم و غیره با کما سلف و عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تؤخذ صدقات المسلمین علی مياہهم گرفته شود صدقهای مسلمانان بر
آبهای ایشان رواه احمد و لابی داؤد من حدیث عمرو بن شعیب ایضا لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم
گرفته نشود صدقهای ایشان مگر در سر راه و جایهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و نه جنب هر دو بجم و تحک الا
اول بلام و ثانی بنون مراد بجلب آنکه فروید ساعی جای دور و امکنه خداوندان باشد که کشیده بیاورند یا شینه خود را در جای که فرو آمده است
و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جا و ساعی تکلف کند و بجانب وی رود و این هر دو منتهی عنه است از جهت حصول تعب و مشقت
و اول بر تصدق و در ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند و در اینجا تفسیری دیگر است که حدیث را
از باب خارج میکند و احادیث دال اند بر آنکه مصدق نزد مال برود و صدقه گیرد و لفظ انحصار خاص است بزکوة ماشیه لفظ ابو داؤد و مسلم
هر صدقه را هم بود او از جابر بن عتیک مرفوع آورده سر انجام است که بیاورند شمار سواران یا غرض پس چون بیاورند شمار جابگه میدانند
و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسها خود را از ظلم کردند پس بر جانهای خود و رنجی کنید آنها را زیرا که
تمام زکوة شمارضای آنهاست پس این روایت دال است بر نزول آنها با بلل موال و رنجی داشتن ایشان آنها را و اگر چه آنها ظلم کنند
و نزد احمد است از حدیث الش که گفت آمد مروی از بنی تمیم و گفت ای رسول خدا اگر بدیم زکوة و ادانیم آنرا بسوی رسول تو پس تحقیق
برای شوم از آن بسوی خدا و رسول فرمود آری و تراست اجر آن و انتم آن بر کسی است که بدل کند آنرا بسوی مسلم از حدیث جابر مرفوع آورده
که راضی گشتید صدق خود را در جواب مروانی از عرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدستیکه مردم از مصدقین می آیند ما را و ظلم می کنند
و لیکن در بخاری است که هر که سوال کرده شود زیاده از آنچه واجب است بروی پس نه مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین
طریق است که این جائی است که زیاده است مانند و طلبند از واجب بدون تاویل و این احادیث جائی است که تاویل طلبند و اگر چه
صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف تلخیص گفت و درین باب است از عمر بن حصین رواه احمد و ابو داؤد و النسائی و الترمذی و ابن حبان
و صحاح و از انس رواه احمد و ابن الزر و ابن حبان و از ابن عمر رواه احمد و سننه ضعیف و عمر ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم فی عبده ولا فرسه صدقة نیست بر مسلمان در بند
و می و نه اسب می صدقه خفیه گویند مراد بنده خدمت و اسب سواری است رواه احمد و در روایتی آمده که در گذشته حق تھا
از صدقه اسب و برده رواه ابن عساکر عن جابر و امام احمد در سنن خود از علی کرم الله وجهه و طبرانی در اوسط از ابن عباس

آورده اند که فرمود آنحضرت تحقیق عفو کردم شمار از صدقه سپ و برده در سفر سعاده گفته عادت نبوی نبود که از سپ برده و در از گوشت
 زکوة بستاند و این سله مختلف فیه است و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة است در آن و به قال الشوکانی و مذمت شافعی و صاحبین نیز همین است
 که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجرت ایشان است و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموشش نکرده است یعنی صاحب خیل حق خدا را و ظهور
 و رقاب اولیس مراد از آن نزد شافعیه غنخاری و خبر گیری آنهاست بدانکه و آب و دفع ضرر از آنها و حقیقه گویند که مراد با سپ که در آن صدقه
 نیست اسپ غازیان است و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب غیره است که در شرح فارسی مختصر
 شوکانی ذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نمیشد چه در آن نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاب نبوده است بلکه محول بر رضا
 ارباب خیل است و تحویل ناظر در تطوع است و میل خاطر صاحب حجه الله البالغه نیز همین جانب است چنانکه گفته اما خیل پس قلیل نصیب است
 یعنی نسل او بسیار نمی شود مگر در اقطار سیره مثل ترکستان انتهی پس ارجح عدم وجوب است و ما سلم و مسلم راست از حدیث ابی هریر
 لیس العبد الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقه فطر در سبل گفته حدیث نص است در آنکه نیست زکوة در عبید
 و نه خیل و این اجماع است در آنچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیل که برای نتاج نگاه داشته شده اند پس در خلاف و تفاسیل است
 مرحفیه را و احتجاج کرده اند بحديث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم أخرجه الدارقطني والبيهقي و ضعفاء و جواب داده اند که این مقام
 حدیث نفی صحیح نتواند شد و این واقعه در زمانه مروان اتفاق افتاد و سی درین باب با صحابه مشاورت کرد ابو هریره حدیث لیس علی الرجل
 فی عبده و لافسه صدقه روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت توجه میکنی ای اباسعید ابو هریره گفت عجب است از مروان من را و راجع
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گویم می گوید ای اباسعید توجه میکنی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم مراد بدان فرس
 غازی است و اما ناجر که از وی نسل می جوید و وی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر سپ یک نینار یا ده دم و گفت ظاهریه واجب
 نیست در خیل و اگر چه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب است باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع
 با این خلاف ظاهریه انتهی و عن بعض یفتح موحده و سکون ما و زاتابعی مختلف فی الاحتجاج است یحیی بن معین و درین ترجمه
 گفته اسنادش صحیح است و فتیکه من دون بنز ثقه باشد و ابو حاتم گفت بهوشیغ یکاتب حدیثه و لا یحجج به و شافعی گفت لیس بحجة
 و ذهبی گفت ما ترک عالم قط بن حکیم بن معاویه بن حیدرة القشیری یفتح حای ممل و سکون تحتیه و فتح وال عن ابيه عن جده
 هو معاویه بن حیدرة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون
 در هر بیرون چرند شتر در چهل یک بنت لبون است آنکه و سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد به بچه دیگر که زائیده است و گذشته
 در حدیث النس که بنت لبون واجب است سی و شش تا چهل و پنج و این صادق است بر اینکه واجب است در چهل یک بنت لبون و مفهوم
 عدد در اینجا مطن است زیاده و نقصان از این منطوق صریح که حدیث النس است معارض است لا یفرق الابل عن حسابها
 جا که نشون شتران از شمار خود مابین مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد و من اعطاها مو تخرجا بها
 فله اجرها که اگر از آن امید اجر دارند بدان پس راست اجر او و من منعها فانا اخذوها و هر که منع کند آنرا و ندان پس مالکینده ایم آنرا
 و شرط مالک عزمه من عزمت ربنا و نیمه مال او تا وان است از تا و انهای پروردگار ما معنی عزمه جد و امر است یعنی و اخذ
 می کند یعنی زیرا که واجب غرض است و عزمه مرفوع است بنابر خبرت مبتدای محذوف و نصب می بر مصدق است این مصدق

مکره و غیر صحیح و مثل لم علی الف درهم اعترافا و ناصب او فعلی است که دلالت میکند بر آن جمله فانا اخذوا لا یحل لآل محمد منها شیء

حلال نیست برای آل محمد از آن چیزی رواه احمد و ابوداود و النسائی و صححه الحاکم و علق الشافعی القول به علی ثبوتها و تعلیق کرده است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوتی زیرا که وی گفت که ثابت نمی کنند اهل علم این روایت را و اگر ثابت شود قائل شویم بدان ابن جبان گفت بنزد خطا بسیار میکرد و اگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم او را در ثقات و وی از کسانی است که اشتباه میکنند خدا را در صحت و باطل حدیث دلیل است بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقدر و ظاهرش آنست که این اخذ جمع علیه است و برینکه نیست امام کافی است و مجرب است از کسی که بروی زکوة است اگر چه از وی اجزوفت شده مگر واجب ساقط گردیده و قول وی شرط ماله عطف است بر ضمیر منصوب در اخذ و در این از شرط بعضی است و ظاهرش آنست که این عقوبت است باخذ جزوی از مال بر منق او از اخراج زکوة و گفته اند که این منسوخ است امام علی علیه السلام بر نسخ قائم نکرده بلکه احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکر ما فی الشرح و اما قول مصنف که نیست دلیل در حدیث بنزد جواز عقوبت بمال زیرا که روایت و شرط ماله بضم شین فعل مبنی بری جمول است ای جعل ماله شطرنج و بتخیر علیه المصدق و یا اخذ الصدقة من غیر شطرنج عقوبه لمنعه للزکوة گویم در نهایت است قال الجری غلط الراوی فی لفظ الروایة فانما هی و شرط ماله ای بجعل ماله شطرنج تا آخر آنچه مصنف ذکر کرد و مثل می صاحب ضو النهار هم مائل شدن در سبیل گفته و ذکر کرده ایم در حواشی می که برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیرا که گرفتن از بهترین و در حصه عقوبت است باخذ زیاده بر واجب زیرا که واجب وسط است غیر خیار بعده شارح را دیدیم که اشاره کرده است باین در حواشی ضو النهار قبل وقوف بر کلام وی و دیدیم نووی را بعد مدت طویل که ذکر کرد مثل آنچه ما ذکر کردیم بعینه بطریق رد بر سبیل گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال و لفظ وی اینست اذا تخیر المصدق و اخذ من غیر الشطرنج فقد اخذ زیاده علی الواجب و هی عقوبه بالمال مگر آنکه این حدیث بنزد اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت بخصوصا مانع زکوة نه در غیر و این شرط ماخذ حکم می حکم زکوة است و اخذ و مصرف و لاحق نمی شود ب زکوة غیر او دین حکم زیرا که آن بقیاس عملیه بود و نیست بخصت و غیر بقیاس از ادله علت مفیظن معقول نیست یا چون حرمت مال مسلم مقرر باشد باده قطعیة همچو حرمت خون می پس حلال نیست گرفتن چیزی از آن مگر بدلیل قاطع و دلیل موجود نیست بلکه آنچه درین حدیث بنزد وارد شده احادیث جزئی افاده دیگر نکند پس بحث می چه قسم می توان گرفت و بر مقدم تواند شد و لیکن اهل امر درین اعصار اتر سال کرده اند و اخذ اموال در عقوبت اتر سالی که منکرست نزد شرع و عقل و مناط و ایالات بر جهل نهاده اند که از شرع و دین هیچ شیء امر نمی شناسند و نیست در قصد و محبت ایشان مگر قبض مال از هر سبب که بروی ایشان را ولایت حاصل است و این را او بتایید نام کرده اند و آنرا دجاجات اقوات کسب اطمینان عمارت کن در او طمان صرف می کنند فانا نأخذ و انا انیسر چون بعضی از ایشان بچنان آنکه که حدسرت یا شرب سکر ارضائع می کنند و بر آن مان گیرند و بعضی هم مال گیرند و هم حد نمایند و این همه محرمست بصورت دینی که شایع علیه البکیر و شب علیه الصغیر و ترک علماء النکیر فراز بشر فی الامر الخطیر انتهى کلام اهل و عمر علیه السلام

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كانت لك مائة درهم و حال عليها الحول ففقه خمسة دراهم چون باشد ترا دود صد درهم و حوالان کند و بگذرد بر آن یک سال کامل پس واجب آن پنج درهم است و واقع است اجماع برینکه نصاب نقره دود صد درهم است و نیست هیچیکه مخالف در آن مگر ابن حبیب اندلسی و خمس اوقیه که در حدیث آئینه بیاید و دود صد درهم است زیرا که وزن هر اوقیه چهل درهم است در مالایند گفته نصاب سیم دود صد درهم است که پنجاه شوش رویه سکه و هلی وزن آن می شود و انتهى در حاشیه

وی گفته وزن دو صد درم شرعی پنجاه و دو نیم توله می شود پس از رویه لکنه که یازده ماشه می باشد پنجاه و هفت رویه سکه و سه ماشه سیم می شود و زوئیه
کلار چون در وزن یازده ماشه چهار رتبی است پس قدر نصاب از آن پنجاه و چهار رویه و نه ماشه سیم می شود انتی در سبیل گفته حدیث دلیل است بر آنکه نصاب
نصفه دو صد درم است و این اجماع است و خلافی که هست در قدر درم است فان فیہ خلافا کثیرا سرده فی الشرح و لم یأت بما یشفی و بما تسکن النفس الیه
فی قدره و در شرح و میری گفته هر درم ششش و اینست و بهره درم هفت مثقال و تغییر نشد در جاهلیت و نه در اسلام لغت و اجماع کرده اند مسلمانان
برین و مقرر کرده است در سنار بعد بحث طویل که نصاب فضا از قروش موجوده بر برای شافعی چهارده و بر برای حنفیه بیست و اندکی زیاده است و نصاب سبب
نزد حنفیه بیست و هفت است بعد گفت و این تقریب است و در وی اینست که قدر زکوة دو صد درم ربع عشر است و هو اجماع انتی گوئیم بیان وزن
سبعه و قدر نصاب زرو سیم سابق گذشته و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء الله پانی پتی رح نوشته اند که فقیر را هم وقتی در معنی
مثقال و درم تشویش حاصل شده بود زیرا که سخات هندوستان توله و ماشه و رتبی است و اینها در عرب نیست و سخات عرب شعیر است و قیراط
و امتحان کرده شد که شعیر عرب و هندوستان برابر نمی باشد لذا در تعیین مقدار درم را همی دیگر سلوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح آن
یافته شد که درم شش دانق است و دانق کامل از ضرب بصر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم ماشه و قدری برآمد آنقدر در بعض و شعیره بشعیر هندوستان
و در بعض کم زیاده بقدر نصف شعیره بود چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه و پا و ماشه برآمد بران اعتماد نمودیم و مثقال دینار یکی است و مثقال
مختلف نبود و اول اسلام اندامها و دراهم مثقال را نهادند و بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی است چهار ماشه و نیم ماشه می باشد شاید بعض قلیل
کم هم باشد اینست آنچه بالفعل از دینار عرب اخذ کرده شد آدمیم بر نقل از کتب بهیقی در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه
نقود مختلفه از دینار عجمی آورند و همان معمول رایج بود چون حضرت عمر خلیفه شدند و دینار عجم مفتوح شد و دینار ضرب بدست مسلمانان افتاد
حضرت عمر برای تطبیق آن بسات زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ده درم صغیر و ده درم متوسط و ده درم کبیر جمع کرده گداخته قسمت
علی السویه کردند و ده درم متوسط را سید بوزن سید بعضی ده درم بوزن سبع مثقال شد بر همان اعتماد نمود و از سوق کلام فهمید
میشود که در زمان آنحضرت شش شخصی که ذمه با خود داشت چون تامل کرده می شد بعضی آن دراهم صغیر بود و بعض کبیر و بعض متوسط همان مثال
امروزه که نقود با خود دارد و معامله بیع و شرا می کند محمد شاهی و عالمگیری و فرخ سیری با هم خلوط دارد یعنی نصاب در همین عادت مقرر است
پس در صورت خلط چون علی بن ابی طالب کثرت و قلت و توسط معلوم نمود و اندام سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر آنچه در زمانه خلفای شش
رضی الله عنهم مقرر شد و در اهل آن زمان شایع گردید و نقل آمد دلیل شرعی است بلکه اجماع است پس درین باب قیل و قال جائز نیست بر همین
مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند رسوله همان است و این سخن است که بسط می خواهد اگر این راه را بگذاریم دستاویزی در دست مانخواهد ماند
بلکه فتوی نویسان تشویش بخاطر شریف راه ندهند شیخ طیب عرب و سلمی عرب می ماند درین سخات سخن بسط دارد و آنقدر نقل اقوال مختلفه
کرده که امن از تقدیر برخاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش دوبالا شد بالجملة مقرر پیش فقیر و معتقد فقیر
همین است و الله اعلم انتی گوئیم و بحر الرائق شرح کنز الدقائق اینست که دراهم در عهد آنحضرت و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بودند بر سه قسم
بعض از آن دراهم بیست قیراط بودند مانند وزن دینار که بیست قیراط است و بعضی از آن دراهم دوازده قیراط که سه خمس دینار است و بعضی از آن
از پنج حصه دینار و بعضی از آن که نیم دینار است پس اول بعضی درم که بوزن بیست قیراط بود از آن عشره می گفتند زیرا که ده درم باین وزن
بمقدار ده دینار بود و ثانی بعضی درم که بوزن دوازده قیراط بود از آن سه گفته اند زیرا که ده درم باین وزن مقدار شش دینار بودند

و ثالث یعنی در چینی که بوزن ده قیراط بود آن وزن نهمه میگفتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار پنج دینار بود پس واقع شد سبب این اختلاف
نزع و جدال میان مردم در دادن و گرفتن در معاملات پس گفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هر یک ازین دراهم مختلفه یک درم و پاره را با هم
مخلط ساخت و این هر سه نوع سه درم تساوی الوزن گردانید پس هر یک ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد و همین وزن در عرب باقی ماند
در هر چیز از زکوة و مهر زن و اندازه ویتما در مغرب آورد که این جمع دراهم و صرف آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی فکر کرد که اول درم
بصورت شسته نثار بود بعد از آن در زمان حضرت عمر ^{رضی الله عنه} و زشت چنانکه امر و زست بعده بر درم و دینار هر دو کلام توحید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله
و ناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه و سلم به فرود و در غایت گفته درم مصر شصت و چهار حبه است و در وزن زیاده است از درم معتبر الوزن بزکوة
پس نصاب بر این درم صد و شصت تا درم و دو حبه می شود و این ست ترجمه عبارت بحر الرائق و الله اعلم و لیس عليك شیء حتی یکون
لک عشرون درهما و نیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در آنچه کمتر است ازین مقدار که دو نیست در هم باشد تا آنکه باشد مزرعت
دینار و این مقدار نصاب طلاست و باین رفته اند جمهور و مروی است از حسن بصری و طاووس و خلاف آن و آن مردود است و میان زکوة طلا
سابق گذشته و در سبل گفته که درین جا حکم نصاب ذهاب است و قدر زکوة آن که بشت دینار است و در مروی نصف دینار است و این نیز بر بعضی
و عام است از هر فضه و ذهاب ضرب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مر فو انا ده لایحل فی الورق زکوة حتی تبلغ خمسين اوقا خرجه المدائنی
و نیز مروی از حدیث جابر مر فو انا ده که لیس خمسون خمس اوقا من الورق صدقة و اما ذهاب پس مروی همین حدیث باب است و نقل کرد مصنف
از شافعی که وی گفت فرض کرد آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد از صلی الله علیه و سلم در طلا نیز یا حدیثی که ما نرسیده است یا بهیچ
و این عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرت در ذهاب چیزی از جهت نقل احادیث و ذکر کرد این حدیث را که نزد ابو داود و دارقطنی است گویم لیکن قوله تعالی
و الذین یکذبون الذهب و الفضة و لا ینفقوا بها فی سبیل الله الا یتنبیه یمکنه بریکه در ذهاب حق است مراد تعالی را و بخاری
و ابو داود و ابن منذر و ابن ابی عاتم و ابن مرویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما من صاحب ذهاب لا یفقه
الا یؤدی حتما الا جعلت له يوم القيامة حلال و احمی علیه الحدیث پس حق وی زکوة وی است و درین باب است چند احادیث که بعضی می باشد بعضی
سرد باقی الدار المنشور و لا بدست و نصاب ذهاب و فضله که خلاصه باشد از غش در شرح و میری برینهاست که اگر کان لغش یا مثل اجرة الضرب و تخلص
قیمت شایع و به عمل الناس علی الاخراج منها انت و حال علیها الحول و بگذرد بروی کمال کامل و درین قید غایت عدل است و رعایت اصحاب
اموال که بعد از گذشتن حصول منفعت مال و تمامی آن با اختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در مال متیقن است و در آن قول بما هیر علم است
و در و خلاف است جماعتی را از اصحابه تا بین مثل ابن عباس ابن مسعود و داود ظاهر می گوید حلال شرط نیست بلکه زکوة مال بر مالک آن چون بخار
نصاب رسد فی الحال واجب است بخار بر اطلاق حدیث فی الزکوة ربع العشر و جواب داده اند که آن مقید است باین حدیث بخارند و است ثواب
و دیگر از شواهد است حدیث آئیده از ابن عمر فقیه انصف دینار پس در مروی نصف دینار است و وزن دینار و اوقی مشهور و یک شقال
و دینار از زر شود و چنانچه دریم از سیم منتخب اللغات گفته و شقال درجه و ثلث سبع و درم است و در مقام پس گفته اند که درم است و درم
وزن دریم شش انگ گفته و ده دریم شش است شقال باشد که درم را و درم شرعی را دریم بعلی نیز گویند زیرا که راس اعلی نام ساری از سیم از سکه
و قدر آن درم در دنیا بقدر میان است درست بوده و با کمال نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم باشد و نیم توله است از اشرفی و نیم توله
طلایی شود و زکوة واجب دران ششم حصه توله و نیم از ششم حصه است و این باعتبار توله و ماشه و تری است چو توله و اندوه ماشه می باشد ماشه شش

درتی چار جوی باشد و مشهورست که انتقال چهار و نیم باشد می باشد و درم سه باشد و یک رتی و ده درم دو قوله هفت باشد و هشت چو میشود فضا زاد
 ذلک بحساب ذلک پس هر چه زیاده شود بر نصاب طلایه و نقره پس بحساب همان نصاب است و در رفع این روایت خلاف است چنانکه معلوم شود
 و بر تقدیر ثبوت دال است بر آنکه واجب است در زائد و باین قائل است جماعتی از علما و مروی است از علی و ابن عمر گفتند هر چه زیاده شد بر نصاب
 از مذهب و فضه پس در هر ربع عشرت در قلیل سی و کثیر سی و نیست و قص بیان هر دو و شاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بیاید
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوقی صدقه بر منفر و از نصاب بر مضاف بسوی مضاف این خلاف در مذهب و فضه است و اما جوی پس گفت نووی در شرح مسلم
 که آنها اجماع کرده اند و زیاده بر پنج و سق که واجب است زکوة آن بحساب آن نیست اوقاص آن انتهی و حمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بیاید
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوقی من تمر و لایح صدقه بر منضم خمس اوقی و این مقوی مذهب علی و ابن عمر است که در بیان نقدین گذشت و لیس
 فی مال زکوة حتی یحول علیه الحول و نیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر آن مال سال کامل و شرط حوالان حول ناظرست و لیس فوق
 رواه ابوداؤد و احمد و البیهقی و الدارقطنی من حدیث انس و در روی حسان بن سیه است و وضعیف است متفر دست بدان از ثبات
 و رواه ابن ماجه و الدارقطنی و البیهقی و العقیلی فی إضعاف من حدیث عایشه و در روی حارثه بن ابی الرجال است و وضعیف است و رواه الدارقطنی
 و البیهقی من حدیث ابن عمر و در روی اسمعیل بن عیاش است و حدیث وی از غیر اهل شام ضعیف است و هو حسن شوکانی گفته در اسناد
 این حدیث مقال است لیکن حافظ در بلوغ المرام تخمین می کرده و ترفندی بهم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی و قد اختلفوا فی سرفعه
 و اختلاف کرده اند و رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن عمر و عمر است از شیخ خود عبد الله بن عمرو و راوی است از نافع پس موقوف کرد آنرا
 و تصحیح کرد و الدارقطنی در علل وقف او را و در طریق دیگرست در سبل لفته روایت کرده است آنرا ابوداؤد و مرفوعا از حدیث حارثه بن ابی العزیز و قول و
 نماز و فحسب باب تک گفت نمیدانم این قول علی است یا مرفوع یا مخضرت و موقوفی لیس فی المال زکوة الی آخره انتهی و این کلام ابوداؤد و نهی انت
 که در رفع وی بحدیث اختلاف است و مصنف در تخمین تصحیح کرده و بر آنکه حدیث معلول است و بیان کرده است او مگرد و الدارقطنی جمله نیره از حدیث ابن عمر مرفوعا
 آورده بلفظ لا زکوة فی مال المرء حتی یحول علیه الحول و نیز از عایشه مرفوعا آورده لیس فی المال زکوة حتی یحول علیه الحول و در طریق انوری آنها انتهی کلام اهل
 گویم و نزد ما که از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده و گفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد و بروی یک سال
 رواه مالک فی الموطا و للترمذی عن ابن عمر و ترفندی راست از حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن امیه عن ابن عمر و رواه الدارقطنی
 و البیهقی ایضا من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسی که بیا بد مال را پس نیست زکوة آن روی تا آنکه بگذرد و
 یک سال و او مرفوعا و روی الدارقطنی فی غرائب مالک من طریق اسحق بن ابراهیم الحنفی عن مالک عن نافع عن ابن عمر و گفته و الدارقطنی اسحق
 حنفی ضعیف است و صحیح از مالک موقوف است و روی البیهقی عن ابی بکر و علی و عایشه موقوف علیهم مثل مروی عن ابن عمر و گفت اعتماد
 درین باب بر آثار ابی بکر است مصنف گفته حدیث علی الا با بر است ناده و آثار و عایشه پس صالح حجت باشد و الله اعلم انتهی و الراجح
 وقفه و راجع وقت او است و هو الصحیح که آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع است زیرا که نیست سرج اجتهاد و ازان و نمیدانم است
 آثار صحیح از خلفای اربعه و غیر هم پس چون حوالان کرد و روی حول لائق است مبادرت با خرج زکوة خاضعی و بخاری در تراجم از حدیث عایشه
 مرفوعا آورده که ما خالطت اصدقه مالا الا اهلکته و زیاده کرد جمعی کیون قدر وجهت عليك فی مالک صدقه فلا یخرجها فیه مالک المحرام المحلال
 ابن تیمیه در مفتی گفته قد احتج بن ابی قحطاف الزکوة بالعمین و عمر و علی رضي الله عنه قال لیس فی البقره العواصل صدقة

و آنحضرت بلفظ آنرا بجا آورده چنانکه گذشته و وارد شده است که دعا کرد برای ایشان ببرکت که انخرجوا النساء کفر ستاد مردی زکوة نزو آنحضرت بلفظ
 اللهم بارک فیہ فی ابله و لفظ مصنف در تخیص این است که درین باب است از وائل بن حجر که فرستاد مردی تا نزد آنحضرت یعنی در زکوة و ذکر کرد و اهل سن
 آنرا بلفظ آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم بارک فیہ فی ابله انتی بعض ظاهر به گفته اند که این گفتن واجب است بر اهل علم گویا که از امر که در آیت است آنکه ده
 و رد کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعیان را گفتن آن و منقول نشده پس امر در آیت محمول است بر آنکه خاص است با آنحضرت
 زیرا که صلوة وی سکن است برای ایشان و استدلال کرده اند بحديث بر جواز صلوة بر غیر انبیا و بریکه دعاء به صدق بصدق و کرمه مالک
 و گفت خطابى اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف است مدعوله پس صلوة آنحضرت بر امت دعاست بر این آنرا بآنحضرت و صلوة ایشان بر او
 دعاست مگر او بر زیادت قرنی و زلفی و لهذا لا ینفی غیر او نیست **و عن** علي عليه السلام ان العباس رضي الله عنه سأل
 النبي صلى الله عليه وسلم في تعجيل صدقته قبل ان يحل بدريه سيكده عباس سأل کرد آنحضرت را در شتاب دادن زکوة خود پیش
 از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و نحل یکسره است انحطوط برین و حلول در مکان یکسره و ضم هر دوست که ذاقوا فرخص له فی ذلك
 پس شخصت داد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذکور حنفیه و نزو اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است در ذیل
 گفته حدیث دلیل است بر جواز تعجيل زکوة و باین گفته اند اکثر کما قاله الترمذی و غیره و لیکن مخصوص است جواز آن با مالک و صحیح نیست از متصرف
 بوصایت و ولایت و استدلال کرده است مانع تعجيل بحديث لا زکوة حتى يحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال است بر آن و جواب داده اند
 که معنی آنست که نیست و جواب تا آنکه بگذرد سال و این منافی جواز تعجيل نیست و گویا آن نماز قبل وقت است و جواب داده اند که نیست قیاس بالنس
 رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی و احمد و عبد الرزاق و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی و گفته اند که این امر مست و مروی است
 از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرت ما حاجتکم بودیم پس بیشتر داد ما را عباس صدقه دو سال رواه البیهقی و رجال می ثقات اند لیکن در
 انقطاع است ترمذی گفت و درین باب است از ابن عباس و اختلاف کرده اند اهل علم در تعجيل زکوة قبل محل وی و برای طائفه از اهل علم آنست که تعجيل
 نکنند و ببقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجيل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتی در سبب گفته روایت کرده اند حدیث را احمد و صحاب سنن
 و بیهقی و گفت که گفت شافعی مروی است که آنحضرت پیشگی گرفته بود صدقه ال عباس قبل از تمام سال منی دانم که ثابت شده است یا نه بیهقی
 گفت ما در این حدیث است و آن معتضد است بحديث ابی البختری از علی رضی الله عنه که تقدم و وارد است از طریقها با الفاظک مجموع آن دلالت
 میکند بر آنکه گرفت آنحضرت از عباس زکوة دو سال و روایات مختلف است در آنکه آنحضرت از وی گرفت یا خود وی بیشتر داد و لعلهما واقعان می
 انتی گویم حدیث تفیق علیه است از حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت در زکوة عباس که این زکوة بر من است و مثل او با اوست گویند آنحضرت
 زکوة دو سال از وی پیشتر گرفته بود لیکن لفظ حدیث که در آن امتناع عباس از تا دیر زکوة مذکور است مساعدت تلف زکوة دو سال نیست و لهذا بعض
 اهل علم گفته اند که آنحضرت ملت داد و تاخیر کرد و از زکوة از وی بغضوتی که وی رضی الله عنه داشت و امام را جائز است که ملت دهد و نظر مصلحت باین
 امر خاص بود با آنحضرت و درین صورت این حدیث دلیل ملت خواهد بود نه حجت تعجيل و لیکن چون تاخیر جائز باشد تعجيل بالاوی روا بود و دلیل تعجيل حدیث
علي است **و عن** جابر رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه قال ليس فيما دون خمس اواق من الورق
 صدقة نیست در چیزی که کم از پنچ اوقیه از نقره است زکوة در مسلم اواقی است یا و در غیر وی بحذف اوست و هر دو صحیح است زیرا که جمع
 اوقیه است و جائز است در جمع او هر دو وجه که صرح به اهل اللغة و اواق بفتح همزه و اوقیه بضم همزه و سکون و او و کسرتان و تشدید یا چنل در بسم

پس پنج اوقیه و بیست درهم باشد و ورق بفتح و او و کسر را بمعنی سیم مطلقا و در حدیث علی رضی الله عنه است که فرمود آنحضرت بیارید چهار یک
از ده یک که از چهل در هم یک در هم است و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود و بیست در هم پس چون باشد و بیست در هم پس در و
پنج در هم است پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابوداود و بعضی هر چه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند است و تفصیل این سله بیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس
ذود من الاصل صدقة و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود است باضافت
و مروی است بتینون خمس ذود و بدل اوست حکاه ابن عبد البر و القاضی و غیره و معروف اول است و نقله ابن عبد البر و القاضی عن الجمهور انتقی و ذود
بذل محب از دو تانه یا از سه تانه و نیست واحد بل از لفظ و می حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون دلغت عربیست بر دوشی واقع می شود و قوعا
مسا و یا لیس احدیها اول من الآخر یک بمعنی اقل و دیگر بمعنی غیر قال عز وجل لا تخیذوا امر ذوقیه و کذا ای من غیر ی و قال تعالی
و اخیر من ذوقیه حادی من غیر هم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر است پس جائز نیست هیچ یکی را که اقتصار کند
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را در اینجا بر معنی غیر داخل ماند در وی غیر تخصیص لفظ بلا بر بان از نضال
نیست پس هیچ شکی نیست که زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب است در زیاده بر پنج شتر و پنج و سق بنص رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و جامع متیقن بر آن انتقی و تفصیل صدقه شتر سابق گذشته است و لیس فیما دون خمسة اوسق من الشتر صدقة و نیست
در بیان این پنج و سق از شتر صدقه شتر مثله مفتوحه و سیم و سق بفتح و او و سیم جماعت شصت صاع و صاع چهارم و یک رطل و ثلث رطل چنانکه
در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود و سق شصت صاع است و در روایتی از احمد و ابوداود و باین لفظ آمده که و سق شصت و ختم است گوئیم
سفر حدیث جابر بن عبد الله و ضعیف است و رواه الدارقطنی و ابن جبران عن ابی سعید نخوعه و رواه ابوداود و النسائی و ابن ماجه الاضاعن ابی سعید نخوعه
گفت ابوداود و منقطع است زیرا که در سندش ابو البختری است و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابو حاتم و می ندر یافت او را و رواه البیهقی
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب است از عائشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نزد شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی است و نزد
ابی حنیفه هشت رطل بغدادی است گوئیم صاع حجازی که نزد شافعی است بحساب اوزان دیار یک آنار و یک نیم یا و نیم چنانکه یک روپی چهار آنست
و صاع که نزد حنفیه است دو و نیم روپی یا و نیم چنانکه دو باشد کم است بخوبی گفته و سق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل است
و اوقیه چهل در هم را گویند و در هم کمی کشش دانیست و در حدیث آمده است الوزن و زن اهل مکة و الکمال لکیال اهل المدینه و ذود و جماعة شتر را
گویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمه پس خیم کرده نشود آنرا با اتفاق علما که ذافی المصنف گوئیم در سفر السعاده گفته و رغلات و نماز شتر
من شری است که پنج شتر و از شتر آن عربی باشد انتقی و در شرح و گفته که در حدیث و فقه در زرع و نماز خمس اوسق گفته اند غالباً خمس اوسق
بهین مقدار می رسد که مصنف گفته انتقی رواه مسکود در سبل گفته این حدیث مصرح است بمفاهیم اعداد و یک ذکرش در بیان انصاب
گفته است آری نصاب طعام گذشته است و ازین حدیث معلوم شده نفی واجب از ما دون پنج و سق که در پنج واجب است بمفهوم نفی و لکن ای مسلم
من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوسق من شتر مثناة فوقیه و لا حبت صدقة نیست
در چنینی که کمتر است از پنج و سق از خرما و دانه صدقه و این مذموب ایله ثلثه است و نزد ابو حنیفه در خارج از ارضی عشر است مطلقا کم یا بیش

مردنی و هیزم و کاه و حجت ایشان حدیث ماخرجه الارض ففی العشرست و رومی النسائی مثله در سبل گفته حدیث دلیلست بر آنکه نیست زکوة در آنچه باین مقدار رسد از ورق و ابل و ثمر و تمر و نطفه من الله تعالی بعباده و تخفیف و این بالاتفاقست و راول و ثانی و در ثانی خلافست بسبب بعارضه حدیث آئیده انتهى و اصل حدیث ابی سعید متفق علییه این حدیث هم مصرحست با آنچه گذشت از تمام احادیث مگر تمر که ذکرش گذشته و اوساق جمع و سق است بفتح و او و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع است و صاع چهارده است پس پنج و سق سه صد صاع باشد و مدیک رطل و ثلث رطل است و او و کسر می گفته معیار رومی که مختلف نمی شود چهار هفت است هر دو کفن مردی که نه عظیم الکفینست و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته و جرئت ذلک فوجدته صحیحاً انتهى انتهى

و عن سالم بن عبد الله عن أبيه يعني ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فيما سقنت السماء والعيون در چیزی که آب داده است آنرا آسمان بمطری یا ثلج یا برد یا طل و چشمه یا یعنی آنرا جاریه که می نوزشاند از آن آب را با ساحت بغیر آنرا بآه او کان عشر یا یا باشد زمین عشری بفتح عین محله و ثانی ثلثه و کسر او تشدید مثناة تحتیه در قاموس گفته عشری آنچه آب داده است آنرا آسمان برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده شود بجا نوز و عا ثور گویست که کنده می شود بر زمین مانند جوی آب میرسد از بی بستر یا وتره یا و درخت خرما و شکار و عشری نیز مردی را میگویند که فارغست از دنیا و آخرت کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عشریست یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که آب دادن آن بدانه و مانند آن قصب نمی کشند عشری گویند از جهت حصول فراغ و اسایس در آن قاله الشيخ فی الترمذی گویند خطاب می گفته هو الذی يشرب بعروقه لانه عشر على الماء و ذلک حیث کان الماء قریباً من جهة الارض فیغرس علیه فیصل الماء الى العروق من غیر سقی در سبل گفته و فی احوال آخر ما ذکرناه اقر بها انتهى و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظ رومی اینست عشری چیزیست که آب می نوزد بعروق خود و گفته اند آنکه در سواقی و عیون و مانند آن باشد و بالجمله در آنچه باب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بدلو و مانند آن بکشند العشرده را یکی واجبست و این بدست خبرش قوله فیما سقتست یا فاعل فعل مخذوفست ای فیما ذکر یجب و فیما سقی بالنضح نصف العشر و در چیزی که آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و جز آن نصف عشرست یعنی بشت یکست نضح بفتح نون و سکون ضا و حای محله مراد بدان چیزیست که آب داده شده است بسایه از ابل و بقرو غیره بامن الرجال رواه البخاری و ابن حبان و ابو داود و النسائی و ابن الجارود و گفته ابو زرعه صحیح و قفست اوست بر این عمر و ذکره ابن حاتم عن فی الجارود و رواه مسلم من حدیث جابر و الترمذی ابن ماجه عن ابی هریره و النسائی و ابن ماجه من حدیث معاذ و کلابی داود من حدیث سالم او کان اجلاً یا باشد بعل عوض قول می عشری و بعل بفتح موحده و ضم عین در قاموس گفته آن ساکن عینست و تفسیر کرده است آنرا بر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود و آنچه آسمانش آب نواهد و آن نخلیست که برگهای خود آب می نوزد العشرده را یکی واجبست و فیما سقی بالسواني و النضح نصف العشر و در آنچه آب داده شده است بسایه و بکشیدن آب از چاه و غیره نیمده است مراد بسوانی دو آبست از ابل و بقرو نضح آنچه بغیر دو آب باشد همچو نضح رجال بآله و مراد از همه چیزیست که سقی آن بتعب و عناء باشد در سبل گفته این حدیث دالست بر تفرقه در میان سقی بسوانی و سقی بماء و انهار و حکمتی ظاهراًست که آن زیادت قصب و عتبات پس بعض واجب را کم کردند نفقا من الله تعالی بعباده و نیز دالالت کرد بر آنکه واجبست زکوة در قلیل و کثیر مخیر طارض بحسب آنچه مذکور شد

واین محاضر است بحديث جابر و حديث ابی سعید و علما مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حديث او ساق مخصوص حديث سالم است و نیست کوة
 و آنچه پنج و سق بر سیده و رفته است جماعتی که از ایشان اندر زید بن علی و ابو حنیفه با آنکه مخصوص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس واجب
 باشد در قلیل و کثیر آنچه زمین آنرا بر آورده و حق بلبل قول فلست زیرا که حديث او ساق حديث صحيح است و ارد شده است برای بیان قدری
 که واجب است در آن زکوة چنانکه و ارد شده است حديث و دصد در هم برای بیان وی با وجود و رود فی الرقة ربع العشر و نگفته است هیچ یکی
 که واجب است در قلیل فضه و کثیر وی زکوة و خلان در قلیل است که بعد نصاب رسیده که آیا در آن واجب است یا نه زیرا که نیست و رود حديث
 فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب است و اما قدر آنچه واجب است در آن پس موقوف است بسوی حديث که سبب است
 بدو و دصد در هم همچنین در اینجا قوله فیما سقت اسما العشر است یعنی درین جنس عشر واجب است و اما بیان آنچه واجب است در آن پس موقوف
 بسوی حديث او ساق و زیاده کرد ایضاح آن قول می درین حديث میس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویند که و ارد نشده است مگر برای بیان
 دفع آنچه توهم می شود از عموم فیما سقت اسما العشر چنانکه و ارد شده است در قول می لیس فیما دون خمسة اوقی من الورق صدقة بعده چون
 خاص و عام متعارض شوند عمل بر خاص باشد نزد جل تاریخ چنانکه در اینجا است فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهى کلام اهل و عمر ابی موسی
 الاشعري و معاذ روایت است از ابی موسی و معاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لهما که هرگاه فرستاد
 آنحضرت ایشان بسوی مین فرمود باین هر دو لا تأخذوا فی الصدقات الا من هذه الا صنف الاربعه نگیرد شما هر دو
 در صدقه مگر ازین چهار جنس الشعير و الخنطة و الزبيب و التمر و جو و گندم و مویز و خرما و حديث دلیل است بر آنکه واجب نیست
 زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن باین فقه است حسن بصری و حسن بن صالح و ثوری و شعبی و ابن سیرین و مروی است از احمد و واجب نیست
 در ذره و نخ و با و ابن ماجه و دارقطنی از حديث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را و گندم و جو
 و مویز و خرما و زیاده کرد باین ماجه و ذره و در سندش محمد بن عبدالله عزیزی کوفی است و مروی مجهول است و موقوف مصنف گفته این حد
 واهی است و بهیقی از طریق مجاهد آورده گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز و ذکر کرده همین هر پنج را و هم از طریق حسن آورده گفت
 فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس ذکر کرد این پنج را و شتر و گاو و گوسفند و زرو سیم را و نیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت
 باهل من ک نیست صدقه مگر در گندم و جو و مویز و خرما و درین باب احادیث است مفید مذکور و این مر ایل طرق وی مختلف است و بعضی
 موقوف بعضی است و با و حديث ابی موسی و معاذ است و با آن قول عمرو بن علی و عایشه که نیست زکوة در تره با در سبل گفته و درین باب مر ایل
 که در وی ذکر کرده است بهیقی گفته اند یقوی بعضها بعضا کذا قال و اظهر انما است که آن مقاوم حديث کتاب که مفید حضرت نتواند شد
 و الحاق کرده است شافعی ذره را بقیاسین چهار چیز مذکوره بجامع اقتیایات در اختیار و احتراز کرده است باختیار از اقتیایات در مجامع
 زیرا که در وی واجب نیست پس که در وی عمل قیاس است و این لازم است اگر دلیل قیاس قائم شود بر آنکه علت اقتیایات است و هر که در رای او
 این دلیل نیست قائل نیست بدان و بعضی بعموم ما اخرجت الارض رفته اند و حديث معاذ و ابی موسی و ارد دست بروی زیرا که این حضرت
 عموم مقاوم او نتواند شد و نه قیاس از اینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حديث خذ الحبت من الحبت اخرج البود او و زیرا که این عموم است
 پس دلیل واضح با حصرین و وجوب است در اربعه در سنار گفته ان کل ما عدا الاربعه محل احتیاط اخذا و ترکا و الذی یقوی انه لا یؤخذ من غیر
 گویم اهل مطلق به حرمت مال مسلم نیست و نیست مخیر از آن مگر دلیل قاطع و این که مذکور شد رافع اهل مذکور نیست و نیز اصل بر آنست

واین هر دو اصل را هیچ دلیل که مقاوم آنها تواند شد رفع نکرده پس مستحکم احتیاط مگر ترک از ذره و غیره از آنچه نیامد بدان مگر مجرد عموم که تخصیصش ثابت شده انتہی و آنچه را فغی گفت که ثابت است اخذ زکوة از ذره و غیره بامرا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس مصنف بعد نقل این قول در تلخیص گفت در روی نظر است زیرا کہ اسناد ذره سخت ضعیف است و اما غیر ذره پس واقع است در روایت مرسل کہ از طریق عمر بن عبید آمده و وی ضعیف است جدا پس چه قسم باین زیادت و اہمیہ اخذ توان کرد انتہی رواہ الطبرانی و الحاکم بہیقتی گفت روایت این حدیث ثقات اند و این حدیث متصل است و طبرانی از حدیث موسی بن طلحہ از عمر آورده کہ جزین نیست کہ مسنون کرد آنحضرت زکوة را درین چهار چیز پس فکر کرد این ہر چار را ابو زرہ گفتہ این حدیث مرسل است زیرا کہ از روایت عمر بن موسی است و وی متروک است و للدارقطنی و الحاکم و البیہقی عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ فاما الفناء و البطیخ و الزمناج و القضیب فقد عفا عنه رسول اللہ لیکن خیار و خربزہ و الارونی پس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زکوة را در سبب لغتہ قصیب بقاف ہما و مملہ و ضاد جمع ہر دو است و اسناد کذا ضعیف است و سند این حدیث ضعیف است زیرا کہ در سبب اسحق بن یحیی بن طلحہ است و وی ضعیف است و سید علامہ محمد بن ابراہیم بن الفضل رحمہ اللہ در حواشی بلوغ المرام گفتہ در سندش محمد بن عبد اللہ العزیمی الفزاری است و وی متروک است و آنچه در دارقطنی است حدیث عمر بن شعیب است عن ابیہ کہ گفت پرسیدہ شد عبد اللہ بن عمر از نبات ارض بقل و قنار و خیار گفت نیست در بقول زکوة و این حدیث از روایت عمر بن موسی است و اما روایت معاذ کہ در کتاب است گفت مصنف در تلخیص کہ در روی ضعف و انقطاع است مگر آنکہ معنی او مفید حصرت در اربعہ اشیا می مذکورہ در حدیث اول و حدیث لیس فی الخضر اوات صدقہ نزد دارقطنی است مرفوعاً از طریق علی بن طلحہ و معاذ و قول ترمذی کہ صحیح نشدہ است رفع آن بلکہ وی مرسل است از حدیث موسی بن طلحہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و موسی بن طلحہ تابعی عدل است لازم کسی است کہ مرسل را قبول می کند و ثابت شدہ است از علی و عمر موقوفاً و از احکام رفع است و خضر اوات آنست کہ کیل و قوت کردہ نشود کذا فی سبیل گویم دارقطنی در علل لغتہ حدیث خضر اوات مرسل و بہیقتی بعض آن از حدیث موسی مذکور آورده و گفتہ نزدیک کتاب معاذ است و رواہ الحاکم و گفت موسی تابعی کبیر است انکار کردہ نشود دیدن معاذ را مصنف در تلخیص گفت منع کرد این را ابو زرہ و گفت ابن عبد البر نہ دید وی معاذ را و نہ دریافت او را و درین باب است از محمد بن حنفیہ نزد دارقطنی و نیست در ان جز عبد اللہ بن شعیب و گفتہ اند کہ موسی می دزد و حدیث را و از عایشہ نزد دارقطنی و در وی صالح بن موسی است و وی ضعیف است و با تجملہ باین رفتہ اند ایملہ ثلثہ الا ابا حنیفہ کہ نزد وی در ہر چہ از زمین روید کم یا بیش دہ یک است یعنی عشر مگر گاہ و فی و ہنرم و دارقطنی از علی آورده کہ نیست در سبنا و قرہ ہا صدقہ و در سندش صف بن حبیب است و ہر ضعیف است جد او روایت کرد ہزار و رازی از طریق حارث بن بہنان از عطاب بن اسائب از موسی بن طلحہ عن ابیہ مرفوعاً نیست در سبنا صدقہ گفت ہزار نمی دہم بیچ یک کہ گفتہ باشد در ان عن ابیہ مگر حارث و رواہ ابن عدی للحارث بن بہنان و حکایت کرد تصحیف او را از جماعتی مشہور از موسی مرسل است کما تقدم و رواہ الدارقطنی من طریق مروان بن محمد اسخاوی عن جریر عن عطاب بن اسائب بجای عن ابیہ عن ابن عباس گفتہ و شاید این تصحیف است از موسی مروان خیلی ضعیف است کذا فی تلخیص و لفظ بہیقتی این است نیست در خضر اوات و بقول صدقہ و لفظ دارقطنی از عمر و انس این است نیست در سبنا صدقہ و ابن جریر از عبد اللہ آورده کہ نیست در بقل و توابع و زر عفران و فاکہ تر و خشک زکوة و در قفاح و کثری نیز بخندہ حدیثی آمده کہ نیست زکوة در ان و ہمین است مذہب صاحبین کہ ہر چہ قرۃ باقیہ ندارد در روئے عشر واجب نیست

و از قطنی و دانه‌ها و سرسبز از عطا بن اسباب روایت کرده اند که عبد الله بن خیر و عیسی بن موسی بن طلحه صدقه‌تیره را بگفت
 او را عیسی گفتیست این چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین و این مرسل قویست و رواه الدارقطنی و الهاکم من حدیث یحیی بن یحیی
 بن طلحه عن عیسی بن طلحه عن حماد بن شواکانی گفته در طرق حدیث خضر اوات مقال است ولیکن مروی است بطریق کثیره که بعضی از مشاهیر بعضی است و بعضی
 برای احتجاج و چون منضم کنند باوسی آنچه واروست و در وجوب زکوة در اجناس اربعه یا نهمه جمیع آن صالح احتجاج باشد بی شک بی شبهه و مروی
 شده است این روایات بشفا صردین اجناس و این بیان است از آنحضرت مر جیزی را که نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات
 و نیز ممکن است جمیع این طریق که این ادله مخصوص از برای عمومات کتاب سنت و این ظاهر است و نیست صحیح گردانیدن آن نصن بر بعض افراد عام
 چه درین صورت گاهی حصر باشد و گاهی نفی ماعدا می مذکور است یا لکن در بعضی گفته سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک مادر آنچه شنیدم از اهل علم این
 که واجب نیست در چیزی از میوه یا همه انواع آن هیچ زکوة انار و شفتالو و انجیر و آنچه مانند آن باشد و آنچه مانند آن نباشد وقتی که از قسم میوه باشد
 گفت مالک نیست در قصب یعنی سبب و نه در تره یا همه انواع آن زکوة و در شبنمای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک سال
 از آن روز که فروخته است آنرا و قبض کنند صاحب آن فن را گشت مالک آن و انسانی که در وی زکوة واجب می شود گندم است و جو و جوهر بهبه
 و جواری و زکوة و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سبب و آنچه شبیه آن باشد از دانه‌ها که طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از همه آن بعد از آنکه در دوده
 و نه خالصه و گفت و روان را با و داشته شود در آن مال و قبول کرده شود از ایشان آنچه دادند انتهى و **سعی بن ابی حمزة**
 بن جهم و سکون ثلثه صحابی است صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت است و **عمر بن ابی حمزة** قال امرنا رسول الله گفت امر کرد ما را آنحضرت
عبد الله علیه و سلم اذ اخرصتم فخذوا و دعوا الثلث چون باندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرد یعنی دو ثلث و بگذارد ثلث را
 از آن یعنی مقدار زکوة را تعیین کنید و از آن دو ثلث شما بگیرد و ثلث مالک می بگذارد و احسان کنید بوی تا بهمایای خود بخوراند و بگذارد آن
 هم و هر که بر سر و قش می برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است به صدقان و در مسیح است بر تصدقان در فواکه و ثمار
 که عمل بر آن و بزرگ اند فاقان لحدیث و الثلث فدعوا الرابع پس اگر نتوانید گذارشت ثلث را پس بگذارد ربع را و کم ازین نباید و در معنی
 این حدیث اختلاف است این همان گفته حدیث را و معنی است یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارد و دیگر آنکه این قدر از نفس مهر بگذارد قبل از عشر
 و شافعی گفت معنی می آنست که ثلث یا ربع زکوة بگذارد تا بر خود و بر اقارب و جیران خود تصرف کند و صرف نماید و گفت در امام بگذارد و برای او
 و کسان او چه بگذارد و بگذارد و در هر چند بگذارد بقیه می این امر آنست که چون می ایلم می محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را
 بگذارد و نه حکم آنند زکوة که لاک فی جوشیه انتهى و در بدر تمام گفته اولی بر جوع است بسوی صراحت حدیث جابر و آن تخفیف است و در خص
 بر بگویند از عشر ربع یا ثلث را بگذارد و بگذارد گاهی در یک حد و اندکی شوند پس در وی زکوة واجب باشد عاقلان تمییز گفته ریش جاری است
 بر قواعد شریعت و عاقلان می می مراجعت است بقوله صلی الله علیه و سلم لیس فی الخضر ارات صدقه زیرا که عادت جاری است بر آنکه لابد است رب المال را
 بعد کمال صلاح که خود از آن بخورد و عیال او بخورند و مردم را و آنچه قابل خیره و بقایه است پس هر چه در عرف جاری مجرای طعام و اکل است
 بمنزله خضر اوات است که ذخیره کرده نمی شوند و معنی این است که آنکه عروت جاری بمنزله چیزی است که ترک آن ممکن نیست چه لابد است نفوس را
 از خوردن و ثمار طبعی لابد است از طعام و ترک آن منجر و شایسته است بر نفوس انتهى و رواه الخمسة الا ابن ماجه یقینی احمد و ابوداود
 و ترمذی نسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و در اسناد و شمس عبد الرحمن بن مسعود بن نیا است که روایت میکند از ابی حمزه بزرگ گفت وی

مفروض است باین حدیث و این قطان گفت شناخته نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیث را شاید می ست با سنادی که صحته شش متفق علیست که
 عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بخدیجی کرده که عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ و ابو عبیدہ آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خالص را بگذار بر
 ایشان چند آنکه بخورند و چند آنکه بیفتند یعنی بر زمین و ابن عبد البر از جابر مر فوعا آورده تخفیف کنی در خرص یعنی اندازه کردن زیر الدمال عریه
 و واطیه و اکلمه است الحدیث و **عنتاب** بفتح عین مملو و تشدید ثناء فوقیه و در آخر موحده بن اسید بفتح همزه و کسر سین
 قرشی اموی است اسلام آورد و روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر که و هم بران او را مقرر داشت البکر و وفات یافت
 روز وفات ابی بکر بود بست و پنج ساله از سادات قریش بود و خیر و صالح سرخی **الله عنه** قال امرنا رسول الله گفت امر کرد
 ما را آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن خرص العنبر کما تخرص النخل ای که اندازه کنیم تا که را یعنی میوه او را که انگور است بر درخت
 چنانکه اندازه کرده می شود و خیار بر درخت و توخذن زکات که زربیباً و گرفته شود زکوة آن در حالیکه زربیب است چنانکه گرفته می شود
 زکوة نخل در حالیکه تر است چنانکه وقتیکه پیدا شود در انگور و خراشیده می پس اندازه کند شخصی که ماهر است در آن که انگور می چون
 مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بوضاب رسد زکوة آن بدهد در سبیل گفته حدیث
 دلیل است بر وجوب خرص تمر و عناب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فهمیده می شود از وی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود و اصل در امر وجوب
 و بوجوب قائل است شافعی و ابو حنیفه گفته حرام است زیرا که رجم بالغیب است و جواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل است بظن و دارد
 شده است بدان امر شارع و کافی است در آن یک خالص عدل زیرا که خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاہل بالشئ از اہل اجتهاد نیست
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اہل خیبر فرستاد و هم خالص گویا حاکم است اجتهاد میکند و عمل
 میکند باین عبد البر گفته اجماع کرده اند آنکه باید گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد مخروص را فقی قبل خدا پس نیست ضمان فائده
 خرص این جنایت است از رب المال و همچنین واجب است بروی مینه در دعوی نقص بعد خرص و ضبط حق فقیر را مالک مطالبه برسد
 بقدر مخروص و انتفاع مالک با کل نخوه و نص در خرص نخل و عناب و اردست و قیاس کرده اند بر وی غیر او را از آنچه ضبط و احاطه او نظر
 ممکن است و گفته اند مقتصر است بر محل نص و همین است اقرب بنا بر عدم نص بر علت و نزد شافعیه در زرع خرص نیست از جهت تعذر ضبط
 زیرا که پنهان است در قشر و چون دعوی کند مخروص علیه نقص البسبی که ممکن است اقامت مینه بران واجب است اقامت مینه ورنه صادق
 باشد همین خود و صفت خرص آنست که طواف کند بر درخت و به بیند همه ثمره او و بگوید خرص و اندازه این درخت رطباً چنین و چنان
 و یا بسا که از او آواة الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و داؤد قطنی و فیه انقطاع
 و در سندش انقطاع است زیرا که سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابو داود و گفت نیست او را سماعت از وی ابن قانع گفت
 وی ندیافت او را و گفت منذری که انقطاع او ظاهر است زیرا که مولد سعید در خلافت عمر است و موت عتاب روز وفات البکر صدیق است
 و سابقه الی ذلک ابن عبد البر و گفت ابن مسکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه و روایت کرده است آنرا داؤد قطنی پسندی که در
 واقعی است و گفت ابو حاتم صحیح مرسل است یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کردند و نو گفتم این حدیث و اگر چه مرسل باشد لیکن
 معتضد است بقول امیه و بهیقمی از طریق یونس از زہری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سہل را در مجلس سعید بن المسیب گفت جابر
 شد سنت باینکه گرفته نشود زکوة از نخل و نه عناب آنکه برسد خرص و پنج و سق را گفت زہری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه یا کمتر

و عتب گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاییر صحابه بود بسوی یهود خنجر پس اندازد میگردد و می خنجر را بر خنجر
بنگامیکه خوش می گشت خرمای یعنی ظاهری می شد و روی شیرینی پیش از آنکه خورده می شد از آن اخراج بود او و این احادیث دلالت دارند بر کفایت
خرص درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را و لیکن فقهای گویند که این مفسر میگرد و بر بای می گویند که درود
این احادیث پیش از تحریر رب است شیخ در ترجمه گفته درود این احادیث در باب صدقه است و شارح در آن مسامحت کرده و اینجا استبدال بان مال
بست تار با لازم آید و قول فقهاء در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و اگر عام است مخصوص گردد انید شود بغير آن
انتی و مفسر است مسنون است خرص در تمر و زبیب نزدیک به و صلاح بآنکه یک خالص عادل تخمین کنند و قدر واجب بر مالک لازم کند و در
قبول نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین مخصوص ثابت شود بر ذمه او و اگر من بعد هلاک مخصوص دعوی کند اگر راست است نهسته شد بیهوده است
و آید شود انتی و تقدم مثل فلک من اسبل عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن سفيان عن ابن جری عن عبد الله بن عتبة عن امير المؤمنين
عن ابی بن کثیر عن اسماء بنت یزید بن اسکن بود انتی التبی آمد آنحضرت راضی الله علیه وسلم و معها ابنة لها و فی بین ابنتها
سککات و با او دختر او بود و در دست دختر وی دو پاره بود مسکاتان بفتح سیم و فتح سین محله واحدی مسکه است و بی الاسورة و الخلل
من ذهب از طلا فقال لها اتعطين زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدی تو زکوة این را
گفت نمی دهم قال ایسرک ان یسرک الله بهما یوم القیمة سوادین من بکر فرمود آیا خوش میدار و ترا اینک بپوشانند ترا
ندای تعالی بسبب این هر دو زقیامت و دو سوار از آتش و نرغ فالقتهما پس انداخت آن زن هر دو را و پوشید و این حدیث دلیل است
بر وجوب زکوة در خلعی و ظاهرش این است که نیست نصاب بر کسی آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد و اغلب آنست که بیچ اوقیب نخوابد
درین سلیحه چهار قول است اول وجوب زکوة و این مذہب جماعتی از سلف و قولی از شافعی است عملابنه الحدیث دوم عدم وجوب و این مذہب
مالک احمد و شافعی است در احد الاقوال آثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث بیچ اثری برای آثار
است سوم آنکه زکوة زیور بجاییت دادن اوست لما روی الدارقطنی عن انس و اسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب است اما یکبار رواه البیهقی
عن انس و سبل بعد نقل این اقوال گفته که اظهر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث و قوت می و اما نصاب وی پس در چنین
نصاب فقهه مطالب است و ظاهر حدیث اطلاق است و گویا که ایشان مقید کرده اند آنرا با حدیث نقیدین و مقوی وجوب اوست حدیث آینده
انتی گویم و در موطا است کسی که باشد پیش او زرد غیر مسکوک یا زرد از زیور و نقره که نفع گرفته نشود از آن از جهت پوشیدن و احتمال
نمودن پس بر آئینه لازم است بروی زکوة در آن مال در هر سال و زن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه ناقص
شود و زن آن از بست و بنا بر خالص یا از دوصد درهم پس اگر کم شد از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و جزین نیست که زکوة لازم
وقتیکه بندگان از برای غیر پوشیدن اما زرد غیر مسکوک زیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن و پوشیدن آن پس چنین نیست
اگر آن بنبایه متاعی است که می باشد نزد صاحب خود و پس نیست لازم بر صاحبی در آن زکوة گفت مالک نیست واجب درم و ارید و در مسک
و غیر در صنفی گفته درین سلسله و قول مشهور آمده است و منشأ اختلاف اختلاف ایشان است در آن که زکوة زیور بجا اوست یا بمعنی کفر
و معنی از است خنای ارتفاع آن است پس بر اول واجب شود بر خلعی و بر ثانی نه و اگر خلعی غیر سباح باشد مانند سوار و خنخال برای مرد ارتفاع و کلاً
ارتفاع است انتی و رواه الشیخ یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ترمذی گفته امین حدیثی است که روایت کرده است آنرا شنی بن صباب

از عمر بن شعیب ثنی بن صباح و ابن لعیبة که وی نیز از روایت این حدیث است ضعیف است یعنی شنی شوند در حدیث و صحیح نشده است درین باب
یعنی زکوة علی از آنحضرت چیزی ولیکن مصنف فرمود و اسناد کوفی زیرا که ابو داود و آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بلفظی که مذکور شد
روایت کرده و حسین ثقة است پس در وی ردست برتر نمی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن لعیبة و ثنی و قد تابعهما حاجاج بن اطة
ایضا گفت بهقی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمر بن شعیب حدیث ام سلمه و حدیث عایشه و روایت کرد حدیث ام سلمه را ابو داود و حاکم
چنانکه بیاید و صححه الحاکم من حدیث عایشه و حدیث عایشه نزد حاکم و غیره باین لفظ است انما دخلت علی رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرأی فی یدها فتحات من ورق فقال ما هذا عایشة فقالت صنعتن اترین لک بهن یا رسول الله فقال التودین زکوة من قال لا
قال بهن حسبک من النار حاکم گفت اسناد علی شرط اشینین و أخرجه ایضا ابو داود و الدارقطنی و البیهقی و روی ایضا عن اسماء بنت یزید
عند احمد و روی الدارقطنی من حدیث فاطمة بنت قیس نخوة و در وی ابو بکر بذلی متروک است و عمر ام سلمه رضی الله عنها
انها كانت تلبس اوصافا من ذهب روایت است از ام سلمه که وی می پوشید اوصاف از طلا جمع وضع بضاد معجمه و حای جمله
نوعی از زیور است که از سیم می سازند و وجه تشبیه او بوضع از جهت وضوح و سفیدی و روشنی او است و از ذهب نیز می باشد چنانکه درین
حدیث است در صراح گفته وضع درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی فقالت یا رسول الله اکثر هو پس گفت ام سلمه
ای رسول خدا آیا گنج است این که بران وعید واقع شده قال فرمود اذ ادیت زکاته فلبس بکنز چون ادا کردی و دادی زکوة آن
پس نیست گنج که بران وعید است و هم چنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطة وعید خارج است رواه ابو داود و الدارقطنی و صححه
الحاکم و روی مالک نخوة در حدیث دلیل است بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود و برینکه هر مال که زکوة بر آن زکوة نیست
که شامل وعید آید که به الذین یکذبون الذهب و الفضة باشد شکی نیست زکوة در غیر نقره و طلا از جواهر همچو دریا قوت
و زمر و الماس و لو او و مرجان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة در آن و بودن برات اصالی مستصحب و انتهی و عن
سنة یفتح سین و ضم میم بن جندب بضم وال و فتح آن رضی الله عنه قال گفت عمره کان رسول الله بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم یا امرئان ان اخرج الصدقة من الذي نعد للبیع امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی
که آماده میکردیم برای فروختن ایست برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بران زکوة نبود و این حدیث
دلیل است بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از ظروف و فرش و اقمشه و اسب و ابل و کتب جز آن و استدلال کرده اند بر وجوب
آن بقول می تعالی آنفقوا من طیبات ما کسبتم الایه مجاهد گفت نزلت فی التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم است بر وجوب زکوة
مال تجارت و بخلاف قائلین وی فقهای سبعة اند لیکن گفت اند که جاهد وی کافر نیست بنا بر اختلافی که در دست گویم و بوجوب رفته اند از ابراهیم
بالاتفاق و ظاهر یہ گویند که نیست زکوة در مال تجارت و به قال الشوکانی و هو الله و اب زیرا که دلیل بر ایجابش قائم نیست شوکانی گفته
بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انواع اشیا و منقول نشد از آنحضرت درین باب آنچه مفید و وجوب زکوة اندران باشد انتهی
و در جواب این حدیث گفته اند که اگر بعضی تخمین می کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفته که در سندش جمالت است و آنکه حاکم و الدارقطنی از عمر بن
مرفوعا آورده اند که در شانر است صدقه آنها و در گو سفند ان است صدقه آنها و در بزر است صدقه آن پس مصنف در فتح الباری الضعیف
جملة طرق می کرده و در طریق واحد از آن گفته که اسناد این طریق للباسن است و لیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود خاصه

و تکلیف عامه البلوی با آنکه ابن عبد البر گفت که درست درین حدیث بزرگ روایت کرده اند بر آنکه بانی و دار قطنی بانی روایت کرده لیکن بطریق ضعیف این محتمل است پس تمام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث را صحیح گفته چنانکه در محلی شرح مناج تا به هم محدود احتمال سقط استدلال است تا به حدیث این تصحیح تضعیف جماعه از حفاظ چه رسد با آنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست ایشان مستند که اندر وی مؤید عدم وجوب است آنچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسب بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوة است در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و او کسی که خلا می کنند در آن ظاهر و اندوایشان اندر فرق از فرق اسلام انتهی و با بجملة شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و درونه خطر القتل و همچنین نیست زکوة در مستغلات مانند خانه های کرایه و دواب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسب تناول این حالت است یعنی استغلال بکربن اگر چه حاجت استدلال نیست بلکه قیام بتمام منع کافی است ذکره لشوکانی رواه ابوداؤد و الدارقطنی و البزار من حدیث سلیمان بن حمزة عن ابيه و در شرایط جماعات و لهذا گفت مصنف و اسناد له الباق و سندش نرم است زیرا که از روایت سلیمان است و هو مجهول و عن ابي حمزة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وفي الركاز الخمس فرمود در رکاز خمس است رکاز یکسر را و در آخر ازای مجمعه در قاموس گفته سعد بن و دینه جاهلیت و در نمایه گفته رکاز هر دو را گویند و حدیث وارد است و در دینه انتهی شیخ گفته معنی اول النسب است بسباق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهاب فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش می انتهی گویم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن مستحین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلى الله عليه وسلم و لیکن این حدیث را بی هقی روایت کرده است و سندش ضعیف است و تابعه جهان بن علی عن عبد الله بن سعيد و عبد الله مترك الحدیث است پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست در آن نزدیک و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این است که رکاز مال مدفون است که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود مال کشیده نمی شود در آن مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود مال و کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در صنفی گفته اختلاف اند علماء در تفسیر رکاز از ظاهر اقول شافعی موافق تفسیر مالک است و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز است و یک قول شافعی موافق این ذهاب است انتهی و شیخ در ترجمه گفت نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهاب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس است بجا اشتراط حوالان حول انتهی گویم و لیکن جمهور مخالف خفیه اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و آنچه کرده اند همین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیرا که اول می این است و معدن جبار است و در رکاز خمس است پس عطف دلالت دارد بر غایت و لهذا مالک شافعی گفته اند که هر اد بر رکاز و دینه جاهلیت است متفق علیة و این حدیث را طریقه است و در سل گفته علماء در حقیقت رکاز و قول است اول آنکه مال مدفون در زمین است از کنوز جاهلیت دوم آنکه معدن است مالک قائل اول است و اما معدن پس در زکوة گیرند زیرا که بمنزله زرع است و مثله قال الشافعی و ثباتی رفته است ابو حنیفه و دال است بر اول قوله صلى الله عليه وسلم العجاير و المعادن جبار و فی الركاز الخمس اخرج البخاری زیرا که این ظاهر است در آنکه رکاز غیر معدن است و شافعی معدن را ذهاب و فضه خاص کرده بحدیث بی هقی که هم قالوا و اما الركاز في رسول الله لما تقدم و اعتبارا بحدیث شافعی و مالک احمد نصاب الحدیث لیس قیام در خمس اوراق صدقه و غیره

ذهب وفضه واینکه واجب است در آن ربع عشر حدیث و فی الزکوة ربع العشر بخلاف رکاز که در وی خمس واجب است و معتبر نیست در وی
 نصاب و وجه حکمت و تفرقه آنست که اخذ رکاز به سهولت است بغیر تعب بخلاف استخراج از معدن که لابد است در وی از مشقت انتهى و در وی
 گفت و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابو حنیفه می گوید مصرف آن مصرف خمس فی است و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة است
 یعنی اصناف ثمانية که در آیه **انما الصدقات للفقراء** مذکور شده و مراد از رکاز در ظاهر اقوال شافعی تقدیمی است که در جاهلیت
 دفن کرده باشند پس اگر لیل اسلام دفن کنند کسی بیا بد اگر مالک او معلوم باشد از آن او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک
 رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمین یا خود آنرا احیا کرده باشد یا بد و اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص است و اگر در مسجد
 یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت و **اللهم اعلم** و **عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه**
عليه وسلم قال في كنز وجدته رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فعزته فرموا بخيرته وانه
لنج که یافت آنرا در ویرانه که اگر یافته تو آنرا در قریه آبادان پس شناسان آنرا تا از آن هر که باشد ستاند و ان وجدته في
 قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس است و در اینجا
 دلیل است بر آنکه رکاز ملک یا بنده اوست و در وی اخراج خمس از آن واجب است و آنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که
 آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قریه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز و چیز شرط است یکی
 جاهلی بودن دیگر در سوات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بروست و مالک او مجهول است
 پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود از آن او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از آن یا بنده باشد
 و همچنین تا آنکه منتهی شود بلسوی محی ارض و جذبه شافعی حدیث عمرو بن شعیب است که خودش روایت کرده است باین لفظ **ان النبي**
صلى الله عليه وسلم قال في كنز وجدته رجل في خربة جاهلية ان وجدته في قرية مسكونة او طريق بيتا فعزته و ان وجدته في خربة جاهلية
او قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس کذا فی اسهل اخرجہ ابن ماجة باسناد حسن و رواه اشافعی و ابو داود و النسائي في المحکم
 و البیہقی نحوه و گفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی اللہ عنہ پس
 گرفت از وی خمس و باقی را بیا بنده داد و رواه من وجه آخر عن شعبی و کذا لک ابن ابی شیبہ کذا فی التلخیص و **عن بلال**
بن الحارث مزی فی صحابی است و بران حضرت در وفد مزینہ قدم آورده بود در سنه خمس ساکن شد مدینه را و حامل الویه مزینہ
 بود و زفتح روی عنه انہ الحارث مات سنه ستین و ثمانون سنه رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اخذ من المعادن القبليّة الصدقة بدريّة استیک آنحضرت گرفت از کانهای قبلیه صدقه را قبلیه یعنی فتح قان و بامی موصوف نام
 ناحیه ایست از ساحل بحر میان مدی و میان مدینه پنج روزه راه است و لفظ حدیث این است که قبلیه از جانب فرع است بضم فاء و سکون را
 موضعی است در جانب بالائی مدینه میان حرین و زکوة مدی چهل یک است یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن است و این نیز
 امام مالک شافعی است در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در وی خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
 بتعب و ثنوت چهل یک و در والا خمس در سبل گفته حدیث دال است بر وجوب صدقه در معادن و یحتمل که مراد بدان خمس باشد و رفته است
 باو را احمد و اسحق و یثانی غیر ایشان لقوله وفي الركاز الخمس و اگر چه در وی احتمال است رواه ابو داود و الطبرانی و الحاكم و البیہقی

وما لک ولفظ مالک ابن سبت اقطاع کرد آنحضرت بلال مزن فی رامعاندن تبجیلہ وگرفت از وی زکوة و این ناحیه ایست از فرج پس این معاند گرفته نمی شود از وی زکوة تا امروز و در لفظ این است و اخذ منها الزکوة دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنست که اهل حدیث آنرا اثبات نمی کنند نیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن و اما زکوة در معاند نه خمس پس می نیست از آنحضرت گفت بهیچیه که ما قال اشافعی فی روایت مالک گویم در مصنفی زیر روایت مالک گفته آنچه نزدیک فقیر ظاهر میشود آنست که قبله از فہب و فضه نبود والا اهل تاریخ متعرض آن می شدند و این فرج نزدیک است بمدینه خفای حال او بعید می نماید بلکه از سایر منطبعات مثل سرب و آهن یا غیر منطبع مانند مفره و نوره و این اخیر اقرب می نماید و الله اعلم پس قول احمد راجع است که واجب می شود در ہر معدن برابر است کہ منطبع باشد یا غیر منطبع و اختلاف کرده اند در قدر واجب از معدن بر سبب قول خمس مانند رکار و ریع مانند نقد و قول ثنائی تفصیل است اگر بتعب حاصل می شود مانند نقد است و اگر بغیر تعب مانند رکار است فقیر گوید لفظ الا الزکوة محتمل ہر سہ وجہ می تواند شد اگر بمسئمت خمس باشد پس منظور حضرت نسبت تمام گرفتن آن و اگر ریع باشد منظور حضرت نسبت خمس و اقرب در معدن فہب و فضه حمل او بر رکار است یا در حال او در لفظ رکار آتی

باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقة فطر یعنی افطار صدقة را اضافت کردند بسوی فطر زیرا کہ این صدقة بسبب اوست کمایدل لہ روایات البخاری زکوة الفطر من رمضان **عن ابن عمر** رضي الله عنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زکوة الفطر گفت ابن عمر فرض کرد و انید آنحضرت زکوة فطر را حدیث دلیل است بر وجوب صدقة فطر لقوله فرض کہ بمعنی الزم و واجب است و باین رفته اند شافعی و احمد و زکوة فطر ہر مذہب اسحق گفته این واجب است باجماع و در وی خلاف است داود و بعضی شافعیہ کہ قائل اند بآنکہ سنت است و تاویل کرده اند کہ مراد بفرض قدر است و رد کرده شدہ است این تاویل بآنکہ خلاف ظاہر است شیخ و ترجمہ گفت و سنت مؤکدہ است نزد مالک واجب است نزد حنفیہ بمعنی مقابل فرض و حنفیہ گویند در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شدہ و امر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب است انتہی و بعضی گویند فرض بود اما بزکوة منسوخ شد بحديث قیس بن سعد بن عبادہ امر کرد مارا رسول خدا بصدقة فطر قبل از آنکہ نازل شود زکوة و چون نازل شد نہ امر کرد مارا و نہ نہی اما درین حدیث راوی مجہول است پس این قول غیر صحیح باشد و اگر صحیح است تسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا کہ عدم امر ایشان بصدقة فطر ثانیاً مشعر بشیخ اول نیست بلکه امر اول کافی است و عدم امر ارفع آن نیست و در فطر نصاب غیر آن شرط نکرده اند پس ہر کہ قادر باشد لازم می شود برو بخلاف کسی کہ فاضل از ثروت خود و عیال خود نمی یابد زیرا کہ حق تعالی می فرماید لا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اَلَّا وُسْعَهَا شیخ و ترجمہ گفت شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بے شرط ثناء و نزد شافعی ہر کہ قادر است بر ثروت یومیہ خود و بر کسی کہ بروی نفقہ اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین بروی صدقة فطر فرض است و شرط نیست نصاب دیگر انتہی و شوکانی گفته خلاف است و تقدیر مقدار معتبر در وجوب زکوة فطر گویند مالک نصاب باشد و قیل مالک ثروت و ہر روز گفت مالک و شافعی و احمد و عطا و اسحق و معتبر نیز ہمین است کہ مالک ثروت یک شبانہ روز باشد انتہی یعنی نصاب شرط نیست و نزد حنفیہ نصاب فاضل از حاجت اصلیہ شرط است اگر چنانہی نبود لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صدقة الا عن ظہر غنی و در حدیث ثعلبہ صریح آمدہ لا یجب الا علی من ملک لثماً یا صاحباً

یک صاع مضروب است بر تیز یا بدل است اندک و میان است برای او من سحر او صاعا عامن شعبه از قریب صاعی از جرئت
 خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین دارد است صاعی از مؤمن و درین حدیث ذکر گندم نیست و از اینجا فهم کرده اند که اخراج نصف
 صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت محالیت نمی بصاعی از خرد و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر تیز و غیر
 درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که این عمر از خرد می آید و چون وجود خرد در مرتبه کم شد از جو می آید و آن جز
 یکبار نبود که انانی التزمه شوقانی گفته زنه اند جمهور باینکه صدقه فطر یک صاع است از گندم و غیره و رفته اند بعض صحابه باینکه از گندم نصف
 صاع است و حکاه ابن المنذر عن علی عثمان دابی هریره و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسماء بنت ابی بکر با سائید صحیح و همین است مذکور
 ابو حنیفه و متک ای شان محدث مرفوع ابن عباس است که صدقه فطر دو دست از قمی اخراج الحاکم و اخراج الترمذی نحوه من حدیث عمر و بن شعبه
 عن ابیه عن جده مرفوعا و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم این صدقه را یک صاع
 از خرد یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یک که آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در مصنفی گفت در جنس صاع پنج
 چیز مصرح شد طعام که مفسر است بگندم بقدرینه مقابله او بشعیر و شعیر و تمر و زریب و اقط و تنقیج چهل جنس اول قوت معتبر است و ظاهر
 آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلا خیر است در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد و الحر و الذکر
 و الانثی و الصغیر و الکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل است بر عموم و وجوب وی بر عبید و احراز ذکر و انشا
 و صغیر و کبیر اغنیاء و فقرا و بیعتی از حدیث عبدالله بن ثعلبه یا ثعلبه بن عبد السمرفو غا آورده که او گفت یک صاع از گندم از هر انسان
 مرد یا زن خرد یا کلان توانگر یا بدویش و ملوک یا ماغنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاده تر از آنچه وی داد و است
 منذری و مختصر شن گفته در اسنادش نهان بن راشد است لا یجوز شیء آخری بنده چون ملک ندارد و وجوب بروی معنی و وجوب بر مال
 وی خواهد بود از جانب وی نزد کسی که می گوید که بنده مالک نیست و کسی که او را مالک می گوید نزدش خود بروی لازم است و همچنین صدقه زوج
 بر زوج است و صدقه خادم بر مخدوم و صدقه قریب بر کسی که نفقه وی بر اوست بحدیث الا صدقة الفطر عن ثور بن ابراهیم اخراج الدارقطنی
 و البیهقی و اسناد ضعیف و لهذا واقع شده است خلاف در سلب چنانکه در بدو تلمس متوسط است و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر
 اوست اگر مالک نیست و الا از مال می خواهد بود مثل ازوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم است بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و به قال محمد
 و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شریعت وی بر اس طهره صائم است از لغو و رفت و طعمه مسکین است و جواب داده اند که این حاجت
 مخارج اغلب پس تصریح حدیث ابن عمر با بجا بایش بر صغیر مقاومت می تواند شد و گفت اند که سر او بعد بنده ایست که برای خدمت است و آنکه بر
 تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذاهب ثوری و حنفی نیز همین است من المسلمین از مسلمانان ایله حدیث را مدین زیاده کلاما
 طولیل است زیرا که زوات بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر تقدیر این زیادت از عدل است مقبول باشد و ولات میکند بر اشتراط اسلام در
 وجوب صدقه فطر و بر یک نیست واجب بر کافر از نفس می و این متفق علیه است و اما اخراج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند و نزد حنفیه
 و غیر هم واجب است بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند باینکه حدیث باب خاص است و خاص حکم بر عام
 می توان کرد پس عموم قول می عبده مخصوص است بقوله من المسلمین و لهذا در مصنفی گفت از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست
 و نه بر مسلمان از عوض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین است نه صفت مخرج عنهم پس ظاهر حدیث آبی است از آن که

در وی عبد و صغیر نیز هست و ایشان بخلاف عنقه اند پس دلالت کرد بر آنکه صفت اسلام مختص بنحصرین نیست و بنویداوست حدیث مسلم بلفظ علی کل نفس من المسلمین حرا و عبدا و امریها ان تؤدی قبل خروج الناس الى الصلوة و امر کر و بصدقة فطر که او کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث دانست که او بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ایضا اربعه اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر و بخلاف استحباب است تا گدایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه بیاید متفق علیه در مصنفی گفته در اول وقت و جوب زکوة فطر سه قول آمده است اول شب عید و طلوع صبح عید و هر دو معا و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد با تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید بر آید و اگر بعد عید بر آید نیز جائز است و تاخیر روز عید حرام است و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی در حبل گفته در وی دلالت است بر آنکه مبادرت باخراج وی با امور بهاست پس اگر تاخیر کرد آثم شد و صدقه خارج شد از صدقه فطر بدون بلکه صدقه از صدقات است و نوکدا این است قول او ولا بن عدي و الدار قطني من حدیث ابن عمر باسناد ضعیف زیرا که در وی محمد بن عمر الواقدي است اغنی هجر بی نیاز گردانید ایشان را یعنی محتاجان و گدایان را عن الطواف از کوچه بکوچه گردیدن و رفتن و برادر برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر است با عطا صدقه بایشان در اول روز زیرا که اعیاد ایشان در دادن صدقه بایشان است و عمر ابی سعید الخدری رضى الله عنه قال کنا نعطيها فی زمان النبی صلی الله علیه و سلم صاعا من طعام بودیم ما که می بر آوردیم صدقه فطر را در زمان آنحضرت یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره است بعضی ذال هجری و تشدید را که متعارف در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب اوقات ایشان آن بود اوصاعا من تمر اوصاعا من شعیر اوصاعا من زبيب یا صاعی از خرما یا خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا میوز می خوانند متفق علیه در قاموس گفته الصاع و الصواع بالضم و کسر و الصوع و الصوع لثمنی کمال به وید و علیه حکام المسلمین و حواریه امداد کل مد ظل و ثلث قال المد بالضم کمال و هو رطلان او رطل و ثلث او رطلان یعنی از انسان المعتدل اذا ملأها و دیدار بهما او بهی مد او قد جربت ذلك فوجدته صحیحی در باری گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد رحم هشت رطل عراقی است و نزد ابی یوسف پنج رطل و سوم حصه رطل است و صاع حضرت عمر هشت رطل بود و در بحر الرائق گفته بعضی خلاف میان ابی حنیفه و محمد و ابی یوسف رفع کرده اند باین طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل میانه و این رطل زیاده است از رطل بغداد و باین طریق استار و آن بنسبت استار و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نزد بعضی این اختلاف حقیقی است نه لفظی و در شرح و قایله گفته مراد از صاع در صدقه فطر نزد ما صاع عراقی است که هشت رطل است که چهار من باشد و هر من چهل ستار و هر ستار چهار و نیم مثقال پس یک من یکصد و هشتاد مثقال باشد پس صدقه فطر بسیر هشتاد و شش روپی است و روپی یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش تانک و سه ماشه باشد و از جو دو چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع است و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد و روپیه چهره دارد و هر روپی یازده ماشه و چهار تری است یک سیر نیم پاؤ و نیم چنانک و یک توله و سه ماشه می شود احتیاطا در صدقه فطر دو سیر انگریزی گندم باید داد و صاع از جو دو چندان یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چنانک احتیاطا از جو چهار سیر باید داد و فی رواية اوصاعا من اقسط و در روایتی اینست یا صاعی از اقسط یعنی همزه و کسرات و طامی حمله قوت که آنرا حاضر نیز گویند و آن شیر تر شست که خشک می شود مثل سنگ میگرد و کافی نهایت نیست خلاف در وجوب صاع درین چیز با خلافتی که هست در خط است در حبل گفته ابن خزیمه از سفیان از ابن عمر که چون معاویه خلیفه شد مردم نصف صاع گندم را برابر یک صاع جود داشتند زیرا که در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

صاع برآید و توان یکله مراد ابو سعید از طعام درین حدیث حفظ است غیر صحیح است کما حققة المصنف ابن منذر گفته و گندم چیزی ثابت که بروی
اعتقاد توان کرد و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم نیست و نبود در مدینه و آنوقت مگر نشیو و چون در زمان صحابه بسیار شد و دیدند که نصف صاع
از وی بجای یک صاع از شعیر است و هم الایمة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست و لیکن مخفی نیست که ابو سعید خلافت
آن کرد چنانکه مفید است قولی قال الراوی قال ابو سعید اما اننا فلا زال اخرجه گفت ابو سعید که راوی حدیث است لیکن من
پس نیشی برآید صدقه قطار یک صاع کما حدیث اخرجه فی فضل رسول الله چنانکه بود من کمی برآوردم آنرا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین
حدیث معلوم میشود که صدقه یک صاع است و بعضی احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد متقیه مطلق محمولست بر طوع و مقید مخصوص است چنانکه وی را
نیز همین است و از کفر فاروق نیز آمده که وقت شیوع و امثال آن اطهار آن کردند و نیز اجب صدقه نصف صاع از گندم یا صاعی از شعیر است چنانکه نهی جفایست و همین
مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک و ترمذی و ابی حنيفة حکم دارد و نیز حکم گندم و نیز صاعید و نیز در حکم شعیر است و از احادیث باب نیز ظاهر همین است و غالب
آن باعتبار اختلاف زمان است و قیمت و نزد احمد و شافعی مالک یک صاع است و اقرب با احتیاط و توریع همین است و الله اعلم و کلاهی داود عن ابی
لا اخرج ابدا الا صاعا غمی برآید مگر یک صاع یعنی از قوت ابن خزیمه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید و حال آنکه ذکر کرده شد نزد
صدقه رمضان برآید مگر آنچه می برآید بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم صاعی از تمر یا صاعی از حنظل یا صاع از جو یا صاع از اقراط پس گفت او را مردی
از قوم یهود و از گندم گفت نه این کار معاویست قبول نکنم آنرا و نه عمل نجیم بران لیکن ابن خزیمه گفته که ذکر حنظل در خبر ابو سعید غیر محفوظ است و نمی نم
که و هم از کبیر است نووی گفت تمسک کرد و بقول معاویه هر که قائل شد بدو صدقه از حنظل و در وی نظر است زیرا که آن فعل صحابی است و ابو سعید و غیر او
از صحابه که اطول اند در صحبت از وی و اعلم اند بحال نبی صلی الله علیه و سلم خلاف کرده اند او را و معاویه به تصریح کرده که این را می ست که وی آنرا
ویده نه آنکه از آنحضرت شنیده کما اخرج البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویه حاجا او معهما حکم الناس علی المنبر فکان فیما کلهم باننا
انه قال انی اری مدین من سمرات الشام تعال صاعا من تمر فاخذ به کل الناس فقال ابو سعید اما اننا فلا زال اخرجه پس این صحیح است در آنکه آن
را می معاویه بود بیهقی بعد از احادیث باب گفته قد روت اخبار عن النبی صلی الله علیه و سلم فی صاع من بر و در وقت خبر فی نصف صاع و لا یصح شی
من ذلك قد بینت علی کل واحد منها فی الخلافات انتهى بلفظه و عمر ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله
صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر طهرة للصیام من اللغو والرفث فرض کرد انید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزه
از سخن بهیوده و لا یعنی گفتن و از رفت که واقع باشد در صوم رفت بفتح را و فایحه جماع و فحش و آنچه سیر و از سخن میان مرد و زن در زیر کجا
و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد از آن استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان است که در ادای روزه بهیوده
بوجود آمده باشد و طهارة للمساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بمسکینان بی نیاز گردانیدن ایشان را از رسول
دران روز در سفر سعاده گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و باصناف ثمانیه قسمت نمی کرد اثری هم بدان وارد نشده و بعضی
از علما بدان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص است انتهى و در شرح وی گفته شک نیست که افضل و احوط
بمقتضا اجتماع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند انتهى گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة است
زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتاب الایة اربعه نیز همین است که مصارف آن مصارف زکوة است و در کتاب خرفی که در مذمت امام احمد
نصریح است بآن و گفته تعطی صدقه الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقة الاموال و ذکر کشی و در شرح وی گفته که آن صدقه است پس داخل شود تحت

تو تعالی انما الصدقات للفقراء والمساكين مگر از تخصیص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص بیک که در زکوة هم این چنین واقع شده و هیچ یکی تخصیص صرف وی قائل نیست و در حدیث معاوست است ان اخذ با من اغنیاکم و ارد با فی فقرکم و شوکانی گفته لائق تقدیم فقر است بنا بر این یعنی کردن ایشان درین روز و آنچه بفرایزد ایشان صرف کرده شود و سایر اصناف انتمی من اذاها قبل الصلوة فهي زکوة مقبولة پس هر که از نماز پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول است یعنی مترتب است بروی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرستاد زکوة فطر را بسوی شخصی که جمع میکرد شده نزدیک و پیش از عید فطر بدو روز یا سه روز راه مالک فی الموطا در وی است که و امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که بر آورند زکوة فطر را وقتی که طلوع کنند فجر از روز فطر پیش از آنکه بروند نمازگاه و مصنفی گفته تجیل زکوة فطر در حکم یومین او ثلثة ایام است از اول رمضان تا آخر آن انتمی و من اذاها بعد الصلوة فهي صدقة من الصدقات و هر که او را کرد آنرا بعد از نماز پس آن صدق از صدقات است یعنی از جنس دیگر صدقات نیست مقبول از فطر رواه ابوداؤد و الدارقطنی مرفوعا و البیهقی و صححه الحاکم درین حدیث دلیل است بر وجوب فطره لقول فرض کما سلف و بر آنکه صدقات مکفر سیئات اند و بر آنکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید است و بر آنکه وجوبش موقت است و گفته اند واجب از فجر اول شوال است لقول اغنهم عن بطواف فی هذا الیوم و گفته اند واجب از آخر روز رمضان است لقول طهارة للصائم و گفته اند واجب است بگذشتن هر دو وقت عملاً باللیلین در جواز تقدیمش اقوال است بعضی طحی بزکوة کرده اند و گفته اند جائز است تقدیم آن اگر چه تا دو سال باشد و بعضی گویند جائز است در رمضان نه قبل از آن زیرا که او را دو سبب است یکی صوم و دیگر افطار پس تقدیم آن مانند نصابی حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بروقت وجوب نکند مگر آنچه معتبر باشد مثل یک روز یا دو روز و اوله الاقوال کما تری کذا فی اصل

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقة تطوع و مراد بر آن صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات است و تسمیه آن بصدقة از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بهجت است که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان و کمال فی اندیشه

عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جادهد ایشان را خدا می تعالی در سایه خود روزی که نباشد سایه مگر سایه خدا مراد حصردین عدد نیست زیرا که در اینجا خصلتهای دیگر است که مقتضی ظل بوده است و مصنف رح و فرج الباری آنرا تا بلبست و شست خصلت رسانیده و سیوطی بر آن افزوده هفتاد خصال گردانیده و در تالیفی مفروا را کرده تهید الفرش الخصال الموجبة لظل العرش نام کرده و بعد از آن در کراسه ملخص فرموده ما شئ من ذوق الملا فی الخصال المقتضية للظلال نناده فذكر الحديث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر و تعداد سبع و ایشان امام عادل است و جوانی که ناشی شد در عبادت خدا و مردی که دلش آویخته بساجدست و آن دو کس دوستی گرفتند با هم برای خدا جمع شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند او را زنی صاحب نصب و جمال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را و خلوت پس وان شد اشک از هر دو چشم وی و فیه در آن حدیث این است و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق بميتة و مردی که صدقه داد و صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متفق علیه مراد بسایه حمایت و کف است یا سایه عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلیمان آمده سبعة يظلهم الله في ظل عرشه و بجزم القرطبي و قوله اخفاها بلفظا فعل صيغة ماضی است حال است بقدر قدر و قوله لا يعلم شماله مبالغه است و اخفاها و تحيد صدقة از مظان ریا و کجتمیل که بر حذف مضان باشد ای من عمن شماله و در وی دلیل است بر فعل اخفا

و بر تقدیر در حدیث نهیست از سوال بیان فضیلت ترک سوال است و لهذا در روایتی مستغرق گردانید حکیم بن حزام بروی قول خود را سئو کند کسی که فرستاد و تراستی و برستی سوال کنم بعد از تو هیچ یکی را تا آنکه جدا کنم و نیارانه از خدا خواهم و از غیر خواهم بخدا آنکه نیم منده غیر و نه خلای و گریست و ابد اعمق و آغاز کن بانفاق بر کسی که غمخواری می می کنی از عیال زیر که ایشان اندام خالاهم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک نیار که انفاق کرده توان از راه خدا یعنی جهاد و دیناری دیگرست که انفاق کرده آزاد کردن غده و دیناری دیگرست که تصدق کرده بران برکسینی و دیناری که انفاق کرده آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن و نیار باز روی اجر آن دینارست که انفاق کرده آنرا بر عیال خود رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند کسی که در ثروت او باشد و خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی و بهترین صدقه چیزی است که ناشی باشد از قوت غنا که اعتماد کند مستصدق بران و منتظران نماید بران یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج ندارد و یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و با آنچه زیاده از ان ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمع مال خود نادم می شود غالباً و چون خود محتاج باشد و چنانچه که صدقه کند خطابی گفته ایراد و لفظ نظر در مثل این مقام برای تسامع در کلام است و قبل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد و توکل و ثقة بر خدای تعالی و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا سالیس کرد آنحضرت ابو بلر را چون برادر از حمام مال خود پرسید که چه باقی داشته بر ای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیارست و من یستغف یعفه الله و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاه دارد خود را از ان نگاه میدارد و او را خدای تعالی و محتاج نمی گرداند بمرم و من یستغف یعفه الله و کسیکه استغنا و رزق می نیارند گردانند خود را از سوال مردم غنی میگردانند و بی نیازی سازد او را خدای تعالی سه بی نیازی همی دارد و کریان اهن اند به ما هم از دست ر و خود چیز با بخشیده ایم متفق علیه در سبیل گفته علما اختلاف کرده اند در صدقه رجل بجمع مال خود قاضی عیاض گفته جوزه العلماء و گفته الامصار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست ولیکن صابر اند پس نیست کلام در حسن آن و یدل له قوله تعالی و یؤثر و ن علی انفسهم حر الایه و یطعمون الطعائم علی حبیه و هر که باین مشابه نباشد او را مکرده است و اللفظ للبخیاری و لفظ حدیث مزبخیاری است و عن

ابی هریره رضی الله عنه قیل یا رسول الله ای الصدقة افضل قال جهد المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یک از انواع صدقه فاضل ترست فرمود صدقه مر و قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدو به جدم جیم و فتح آن هر دو لغت است و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت است و بضم بمعنی وسع و گفته اند بمعنی سبالت و غایت است و گفته هر دو لغت بیک معنی است در نهایت گفته ای قدر ما یجمله القلیل من المال و این بمعنی این حدیث است که سابق شد یک در هم صد هزار در هم را مردی است که او را دو در هم است یکی را نگاه داشت و دیگری را صدقه کرد و مردی است که او را مال بسیارست پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد و اخرجه النساء من حدیث ابی ذر و اخرجه ابن حبان و الحاكم من حدیث ابی هریره و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بهیقی گفته این است که این مختلف است باختلاف احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و التفا باقل کفایت و بعده احادیثی و الی بران سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر رحمت و توکل و قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان را رضی نباشند و اینست و لهذا فرمود و ابد اعمق و تعول و باریت کن بکسی که عیال مندی آنها می کنی و نفقه ایشان واجب است بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاضل ترین دیناری که انفاق کند آنرا مرد دیناری است که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری است که انفاق کند آنرا بر چارپای خود و در راه خدا و دیناری است که خرج کند آنرا بر پیلان خود و در راه خدا

رواه سلم اخبره احمد وابوداؤد وصححه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم افضليت صدقة باعتبار انست که آن در حد ذات خود
 مانع است مردم را از بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج است در وقتی و حالی بایست بقومی یا واقع است بر حالت نمود که موجود
 و در تصدق مثل جسد قتل بودن وی بر نظر غنی و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و التشریح صدر بی من و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در
 متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و انشال آن و بهم روایت
 از ابوهریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا فقال رجل يا رسول الله عندي دينار
 فرمود انخفضت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید وجود و ثواب آنرا پس گفت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینار است قال تصدق به
 علی نفسك فرمود صدق کن و خرج کن آنرا بر ذات خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به
 علی ولدك فرمود صدق کن آنرا بر فرزندان خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به علی زوجتك
 فرمود خرج کن آنرا بر زن خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به علی خادمك فرمود صدق کن آنرا بر خدگار خود
 و گویا مگر ب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال انت ای صهریم فرمود تو بینا تری بآن یعنی
 بحال کسیکه مستحق است زیرا که بر که سیدانی که مستحق است بده رواه ابوداؤد و النسائی و قبل گفته ذکر کرد درین حدیث زوج را
 حال آنکه وارث است و صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این است که نفقه بر نفس صدقه است و بوسی بدایت کند پسر بر زوج پسر بر پسر پسر بر پسر
 باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پسر بر چاکه خواهد و ببا در نفقات تحقیق نفقه که بر کدام یک واجب است اولاً و الا انتی گویم در بعض نسخ
 متن زوج را گرفته و لهذا آنرا ایراد کردیم و لیکن بعد نفقه بر نفس و صححه ابن حبان و الحاكم و از اینجا معلوم شد که این همه محل افضل مصارف
 صدقه است از غیر وی و فضل آن اتفاق بر عیال است و عن عائشة رضي الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه
 وسلم اذا نفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة كان لها اجرها بما انفقت چون اتفاق کند و تصدق
 نماید زن از طعام خانه خودش از آنچه خورده می شود و ذخیره نهاده نمی شود در حالیکه تباه نگشته و اسراف ننماید است باشد مرزن را ثواب آن
 بسبب اتفاق کردن می و لزوجها اجرة بما اكتسبت و باشد مرشوبه او را اجری بسبب کسب کردن او آن مال را که ملک اوست و للخالان
 مثل ذلك و باشد مگر تخمینه دار را که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر او را است که لا ينقص بعضهم من اجر بعض شيئاً
 کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه گفته اند مراد نفقه زن و عید و خادم نفقه
 بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این درست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حقی است در مال زوج
 و تصرف است در خانه او پس او را تصدق جائز است بخلاف خادم که او را تصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و واردمی شود
 برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون از ان تصدق کرد مختص باجر خودش و ظاهر آنست که این همه با در اجر برابر اند
 و بچنانکه مراد بشل حصول اجر باشد فی الجملة و اگر چه اجر بکسب و فر باشد مگر آنکه در حدیث ابوهریره و لما نصف اجر آمده و این بر مشهور است
 متفق علیه در حدیث دلیل است بر جواز تصدق زن از خانه زوج و مراد اتفاق طعامی است که او را در ان تصرف است بصنعت خود
 برای زوج و غیره بشرطیکه غیر ضرر و تحمل نفقه کسان خانه باشد ابن العربی گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند در چیز آنکه که
 لا یوید به است و ظاهر نمی شود نقصان آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگر چه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخمار است

و مال است برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفقه کنند زن از خانه شوهر خود مگر باذن و سه گفته شد ای رسول خدا و نه طعام فرمود این فضل اموال است و لیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه کردن از کسب شوهر خود از غیر امر او پس او راست نصف اجروی و شاید که در جمع میان هر دوی توان گفت که در انفاق باذن مستحق اجر کامل است و با عدم اذن مستحق نیمه اجرو نهی از انفاق زن قتی است که در صورت غیر اذن فساد و خلل از وی معلوم شود پس بدون اذن او را نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درینوقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز است و او راست نصف اجر

و عمر ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال جاءت نریب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد نریب زن ابن مسعود که صحابی است و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خدری و عایشه از وی روایت دارند فقالت یا رسول الله انک امرت الیوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که تو امر کردی امری را بصدقه دادن یعنی فرمودی که تصدق کنیدی ای گروه زنان اگر چه از زیورهای شما باشد و کان عندی حلی فاردت ان تصدق به و بود نزد من زیور برای من پس خواستم که تصدق کنم بآن در راه خدا با سید اجر و ثواب فرمود ابن مسعود آن و لکه احق من تصدق به علیه السلام پس عمر کرد ابن مسعود که فرزندان من سختی تر کسی اند که تصدق کردم بآن زیور بر ایشان فقال النبی صلی الله علیه و سلم صدق ابن مسعود زوجك و ولدك احق من تصدق به علیه السلام فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدقه کنی بآن زیور بر آنها در روایتی آمده مراد و اجر است اجر قرابت و خویشی و اجر صدقه پس اکمل و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه است از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا خرد و ثوابی هست از جت آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه فرمود آنما که پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان مگر از است اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان انتهی و در روایات است بر اجزای صدقه در صرف بر ولد و ابن مندر و عوی کرده که اجماع است بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل که در حدیث را بر آنکه این اجزا در غیر صدقه واجب است یا مراد بدان انفاق بر زوج است که منفق است بر او لا و یا مراد از آن اولاد زوج است که از شکم این باشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج اوست و ایام باعتبار تیمم از طرف ام گفته رواه البخاری و در حدیث دلالت بر آنکه صدقه بر اقرب از متصدق افضل و اولی است و ظاهر حدیث و صدقه واجب است و بحکم که مراد صدقه تطوع باشد و اول اوضح است و مؤید اوست روایت بخاری از نریب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از این که بگردانم صدقه را بر شوهر فقیر و برادرزادگان یتیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است و اجر صله و اجر به ایضا مسلم و این اوضح است و صدقه واجب بنابر قول نریب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه است و صله است زیرا که متبادر عند الاطلاق صدقه واجب است و بهذا جزم المازنی و این دلیل است بر جواز صرف زکوة زن در زوج و به قول الجمهور و در وی خلاف ابی حنيفة است و نیست او را دلیل که مقام خاص تواند شد و این دلیل که آن صدقه و نفقه هم بر وی عود کند پس گوید که صدقه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید با آنکه بالاتفاق جائز است چه آن هم در نفقه وی در آید پس نفج را صرف واجب بر زوج بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوهر واجب است پس بی نیاز است از زکوة قتال المصنف فی الفتح و رسول گفت نزد من درین صورت اخیر توقف است زیرا که غنای زن موجب نفقه بر زوج آنچنان نیست که از حل زکوة بی نیاز باشد و انتهی

و عمر عبد الله ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيامة بحيث است قال يسأل الناس أموالي ايشان
تا آنکه می آید روز قیامت و ليس في وجهه مزعة لحم و حالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت مگر بعضی میگویند و سکون را و عین معلوم
پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و مضطرب کرده اند و محفوظ از محدثین ضم و سکون است خطابی گفته بجهت که مراد آن باشد که بیاید ساقط که نیست او را
قدر و نه جاه یعنی کنایت از خواری بی آبروی است یا عذاب کرده شود در روی وی تا آنکه گوشت آن عقوبت ساقط شود در موضع جنایت زیرا که
وی روی خود را بسؤال غوار و ذلیل کرده و یا مبعوث شود و روی او استخوان باشد تا شناخته میشود باین شعار یعنی استخوان بی گوشت باشد
چه صور در آخرت تابع معانی است و مؤید اول است روایت طبرانی در بار از حدیث مسعود بن عمر و الا يزال العبد يسأل وهو غني حتى يحلج وجهه
فلا يكون له عند الله وجه و در اینجا اقوال دیگر است متفق علیه حدیث دلیل است بر تکرار سؤال و بر بردن مسالت پاره از گوشت
از روی او تا آنکه باقی نمی ماند در روی چیزی لقوله لا يزال و لفظ ناس عام مخصوص بسلطان است چنانکه میاید و حدیث مطلق است در تکرار
مستطاف و بخاری آنرا مقید کرده کسی که سؤال میکند از برای تکرار و افزونی مال کما یاتی یعنی آنکه سؤال میکند و وی غنی است و بر روی رحم کرده چیزی
میدهند و هر که بنا بر احتیاج سؤال میکند او را مباح است درخواستن آن وی آید بیان غنا که مانع از سؤال است و عمر

ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم تكثر
كفر کسی که سؤال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما يسأل جمعاً پس جزین نیست که
سؤال میکند از هر پاره از آتش را ابن عربی گفته معنی وی آنست که معاقب شود بنا بر و بجهت که حقیقت باشد و آن از هر روی او را
داغ دهند چنانکه در مانع زکوة آمده فلیستقل پس گو که کم طلبد این امر است برای تنگم و قتل او است معطوف بروی یا برای تهدید است
از باب اعلموا ما شئتم او لیست کثیر یا بسیار طلبد بر هر تقدیر سؤال کردن ضرر دارد کم یا بیش رواه مسلم و این مشعرت بخیر
سؤال برای استکثار و عمر

ابی عبد الله الزبير بن العوام بفتح عین و تشدید و او صحابی مشهور یکی از عشرة بشرة
بجهت است مادرش صفیه بنت عبد المطلب عمه آنحضرت پسر و مادر هر دو مسلمان قدیم اند اسلام آورد بعد از شازده سالگی عم وی او را بدین
تغذیه کرد تا اسلام بگذازد او نگذاشت و همه مشاهد را با آنحضرت حاضر شد و وی اول کسی است که تیغ کشید از میان در راه خدا و ثابت ماند
با آنحضرت روز احد و بود سفید رنگ و از قامت مایل بخت لحم و گویند گندم گون بود بسیار سومی خفیف العارضین عمیر بن جرهم و در سفوان
که از زمین بصره است در سنه شصت و شش او را بکشت از اربع و ستون سنه و مدفون شد در وادی السباع پستتر بصره آوردند و قبر وی
در آنجا مشهور است روی عنه ابنه عبد الله و عروة و غیرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ احدكم حبله
فيأتي بحزمة حطب على ظهره هر آینه بگیرد یکی از خدش خود را پس بیارد پشته همین بر پشت خود خزمه بضم مملو و سکون با بند بزم
فیبیعها پس بفروشد آن پشته همین را فیکف الله بها وجهه پس باز در خدا بقیمت آن پشته همین آبر و وجه او را و درین
عبارت اشارت است بآنکه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف او است بروی در جزای اختیار شقت و کسب طلال
و ترک سؤال خیر له من ان يسأل الناس بهتر است مراد از اینکه سؤال کند مردم را عطوفه او و نفعه بدهند او را مردم باندند
اگر نهند خود آبر و میرود و محروم می ماند و اگر نهند بر تر از آن که در بند نیست ایشان نمی افتد و در بقع و بدیت و اتشال ایشان می آید و بطبع
و سؤال عادت میکند و داغ احسان بر تابد و همت و الهی ماه از حنار علی نگیرد دست تمنای ماه رواه البخاری حدیث اول است

بر پنج سوال مع الحاجة و در روی حشمت بر کتاب اگر چه نفس خود را در مشقت در آورد عوض او خال فل سوال بر نفس خود و زلت و اگر در مشقت
و عوض ضیق که در مال مسؤل عنه می دراید اگر هر سال یکی را چیزی بدهد و شافعی را دو و بیست و سوال کسیکه قدرت دارد بر کسی صاحب آنست که حرام است
بظاهر حدیث دیگر آنکه مکره است بسته شرط یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عنه را ایزدند پس اگر یکی هم
از این سه چیز مفقود کرد سوال حرام است بالاتفاق **و عن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار است از حفاظ کثر الخ
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم است حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند با بصیرت و سنته تسع و خمسين او شین رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسئلة کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحهاست
که مجروح میگردد و آنرا مرد روی خود را پس کسیکه خواهد نگاه دارد روی خود را از خراش سوال نکند و کسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد
اموال مردم با خدش یعنی اثر است الا ان یسأل الرجل سلطانا مکر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امپراتور را زیرا که در سوال کردن از پادشاه
ندست نیست چه سوال می از چیزی است که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سالن نیست چه روی فکیل است پس
سوال از وی همچو سوال آدمی از فکیل خود است که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگر چه از سلطان تکثیر سوال کنند الباس به است و نیست اثم
و ران زیرا که آنحضرت او را قسیم امری که لابد است از آن گردانیده اوفی امر لابد منه یا سوال کند در کاری که نیست از آن چاره یعنی حصولش
تمام نیست با وجود ضرورت مگر بسوال چنانکه احتیاج گنج گسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبیده چنین آمده که حلال نیست سوال
مکرر است کس را صاحب فقر مرقع یا غرم مطلق الحدیث رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و صححه و در حدیث ابن مسعود است
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او
در روی او بود و خموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیزی بی نیاز میگردد او را یعنی حد فغان که سوال با آن حرام است چیست و نبود
بنگاه در هم یا قیمت بنگاه در هم از طلا رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و بنگاه در هم حساب و بیاید یا ما قریب بده رویه
می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب یعنی اند و او بجهت شک را وی است و بعضی گفته اند که متباين اند و بعضی خدش پوست کردن بچوب و خموش
کندن بناخن و کدح بردن اشارت است به تفاوت احوال سالکان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث حدیث عطار بن سیار است که فرمود
آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست او قییه که چهل در هم است یا مثل او قیه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاح و الحاح
که مفهوم و نهی عنه است رواه مالک ابوداود و النسائی و در قرآن مجید در مخرج فقر گفته اند لا یسئلون الناس الخافا و در حدیث سهل
بن حنظل است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند و فرزند وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس چنین نیست که وی
می کند طلب بسیاری از آتش نغلی که یکی از زرات این حدیث است در جای دیگر گفته و چیست غنا که روانیست با وی سوال کردن مقدار چیزی است
که آنرا قوت با مدد گرداند و قوتش بآنگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این است که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روزیاد شب و روز
اخریه ابوداود و پس حدیث ابن مسعود و دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال بنگاه در هم یا قیمت اوست و حدیث عطا دال است بر چهل در هم که هشت
روپی می شود و درین حدیث تغدی و شعیب یوم و لیل مذکور است پس شایع اخذ باول کرده و احمد و حق و ابن المبارک بثالث و بعضی بثانی
و ابو حنیفه و صاحب او بیک دولیست در هم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و در آن ذکر پنج اوقیه است
و این است که این آسان تر است بر مردم لیکن در بنگاه و چیز است یکی منع از اخذ زکوة و دوم منع از سوال اعتبار و ولایت در هم نزد ابو حنیفه و اول

و در ثانی قدر تغذی توشی است و درین باب حدیثی است شیخ و ترجمه گفته اتفاق دارند علماء برنی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حریم یا حلال یا مکروه بسته شرط کا تقدم و مقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیر که دنیا خسیس است و چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد و او را خدای تعالی پس داده نشود چیزی بهجت زجر و منع و اگر گوید بحق خدا و بحق محمد برده واجب نمی گردد بر رسول عنه چیزی دادن بوی کسی که گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر گوید بدو غ که من علوی ام و سائل که طبل زده بر دریا میگردد و مطرب را که از همه فحش است نباید داد و انتهی لمخصا و در حدیث ثوبان است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی پس ضامن شوم من و عهد کنم او را به پشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نمی کرد و هیچ یکی را از چیزی که اخرج بود او و النساء

باب قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن اوقات صدقه را در مصرفهای وی **ع . ابی سعید** بالخدری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحل الصدقة لغني حلال نیست صدقه زکوة مرغنی را در سبیل گفته مختلف اند اقوال در صدقنا که با آن قبض صدقه حرام است و لیس علیها ما تسکن له النفس من الاستلال زیرا که این بحث لغوی نیست که در آن رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در امری نسبی است در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث و تعیین غنای محترم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در یک اوقیه و نزد البوداود مائغذیه و بعشیه و صحابین حبان پس این قدر غنا محترم سوال است و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام بر کسی است که بروی زکوة واجب است یعنی مالک دو صد درهم بقوله صلی الله علیه و سلم امرت ان آخذها من اغنياکم واروا ما فی فقرکم پس در اینجا مقابل که در آنرا با غنا و افاده کرد که غنی کسی است که صدقه بروی واجب است و بیان کرد فقیر را و فرمود که فقیر کسی است که باز گردانیده می شود در وی صدقه نداشتن با یتا قرب یا یتا قال فیہ و قد یتناه فی رساله جواب سوال انتی الا لخمسة مکرری بیچ کس اگر چه غنی هم باشند می توان داد لعامل علیها کی مکرسی را که عامل است بر صدقات و گماشته سلطان است بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن مزد و خودت بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او و سرجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را بال خود زیرا که آن مال در مصرف خود و در آمد ملک بائع گردید اکنون که وی آزادی فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیچ بلکه ملک او است پس خریدن آن جائز باشد او غاسر سوم مکرسی را که مدیون است و دینی بر ذمه دینی داشته که غنای می با دای دین وی و فانی کند اگر این دین از غیر معصیت است یا توبه کرد و نیست برای او وفا یا برای اصلاح ذات البین اگر چه لکن باشد او غازی سبیل الله چهارم غزا کننده را در راه خدا شارج مغربی در بدر تمام گفته و ملحق است بایشان هر که قائم است بصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتاد تدلیس اگر چه غنی باشند و داخل کرد ابو عبید در آن عالمین را نیز و اشاره کرد بخاری بسوی آن و گفت باب رزق الحاكم و العالمین علیها و مراد داشته برزق چیزی را که میدهد امام از بیت المال بقائم مصالح مسلمانان همچو قضا و افتاد تدلیس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بصلحت اگر چه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمهور بجواز اخذ قاضی اجرت را بر حکم زیرا که حکم شاغل او است از قیام بمصالح ذاتی وی جز آنکه گروهی از سلف مکروه داشته اند آنرا و حرام نگشته و نزد گروهی اخذ رزق بر قضا اگر از بیت حلال باشد جائز است بالاجماع و هر که آنرا ترک کرده بطریق قوی ترک داده و در محل شسته به ترک اولی است و حرام است قتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف است در اخذ از محتاکمین و هر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده

که در باب القضا میاید و لیکن چون شارح در اینجا آن تعرض کرده ما هم بان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه مدح یا بخیل مسکین که تصدق کرده شد بروی از صدقه فاهدی منها لغنی پس بدیه فرستاد آن سکین برای تو انگری چنانکه در حدیث عایشه در قصه بر بریه سؤالا میست که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریه پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریه صدقه است و برای ما بدیه متفق علیه حاصل آنکه اگر چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بدید که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بدیدر است و آنحقاق غازی زکوة را ندید شافعی است و نزد حنفیه عامل و غارم را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنای و فقر در آن برابر است و غارم را بسبب آنحقاق می دین را آن قدر درست است که دین نوی او باید نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آنحضرت فرمود از اشیا بیکه و بر فقرای ایشان صرف کن و آنجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مرغی را و لیکن می توان گفت که هر که صدقه مرغی حلال نکرد همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بغنی غیر غازی باشد و الله اعلم رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و مالک و صححه الحاکم و اعلی بالادسالی ظاهر آنست که روایت همگان معلول است و لیکن در شرح مغربی گفته معلول صرف روایت حاکم است که حکم بصحت آن نموده انتمی گویم و جاعلال آنست که مروری است از عطارد بن یسار تابعی که یکیش از اهل بیت مولای ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابو سعید خدری و در روایتی از ابی داؤد و ابی سعید خدری و ابی اسبیل نیز آمده و مراد بدان است که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مالی از ملک می برآمده و وی حکم فقیر را و باشارت قول تعالی **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَآمَوا لَهُمْ** پس گرفتن زکوة او را درست باشد **وعنه** عیسی الله بن عدی بن الحیار که شافعی مجیه و تحقیق تحتانی از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود و روی عن عمر و عثمان و غیره همان سرجلهین حدیثا بهر سببیکه در مورد خبر او مذکور است **انهمما اتيا رسول الله** که آمدن آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را **یسالانه من الصدقة** در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما البصر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده **فرغ فینا النظر و خفضه** فرما همه اجلد بن پس دید آن هر دو را چاک و تولدنا فقال ان مشتما اعطیت کما پس فرمود اگر خواهید شما بدیم شمارا و لا حظ فیها لغنی و حال آنکه نیست نصیب و صدقه مر تو انگر را و لا لقوی مکتسب و نه مر تو انرا که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذہب شافعی این است که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر شما رضی می شوید بر خوردن حرام میدیم شمارا و این بطریق تشدید و تقریر است نه تنجیه یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع همچنین آید که تو انگرید حلال نیست شمارا و الا بهم شمارا و در مذہب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و زنا است اگر باین صفت راضی آید شمارا بهم و درین نیز نوعی از تشدید و توجیع است و آنچه حمیدی در بحث گفته که مراد بقوی مکتسب کسی است که او را کسی حاصل است که بدان غنی تواند گشت پس متعجب است باینکه درین صورت داخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه بر غنی است و این تصریح منقول آیت است و اگر چه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی کما سلف و بر قوی مکتسب نیز که حرفه وی او را در حکم غنی گردانید و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود و قواء و لفظ وی این است ما اجدوه من حدیث و ابوداؤد و الترمذی و در حدیث ابن عمر بن العاصی سند حسن است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حلال نیست زکوة مرغی را و نه خداوند قوت درست اعضا را رواه الترمذی ابوداؤد و الدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه من ابی هريرة و درین باب است از طبرانی ذکره الدارقطنی فی لعل و رواه ابو

واز ابن عمر بنی کامل بن عدی و عن حبشی بن جنادة فی الترمذی عن جابر عن الدارقطنی ورواه احمد بن حنبل عن ابی زبیل عن رجل من بنی مال
 و عن عبد الرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی و عن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتیه و صاد ممله بن مخارق بضم میم
 و خاضی معجمه و کسر اوقاف و آخر صحابی ست معدود و راہل بصره الهلالي بنسب بملال و فود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 روی عنه ابنه قطرب ابو عثمان الهندی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المسئلة لا تخل
 الا لاجل ثلاثة رجل بدستیکه سوال روا نیست مگر یکی را از سه مرد در جل بکسر بدل ست از ثلثه و صحیح ست رفع او بتقدیر احدی
 تحمل حمالة اول کسیکه برداشته است حماله را یعنی مالی را که او آن را از آنچه ضامن شده است بدان حال پنج حامی ممله مالی که بر میس دارد
 و بر خود می گیرد آدمی از قوه بخت و دیت و جزآن و مدیون می گردد و بخت اصلاح ذات البین یعنی جماعت و میان خود جنگ می کنند
 و خون یکدیگر می ریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که بر ایشان لازم می آید بر خود می گیرد و ضامن میگردد و بخت آن
 دینی بر دوش او می نشیند فخلت له المسئلة حتی یصیدها پس حلال ست مراد سوال کردن تا برسد آن حماله را و اگر چه غنی باشد
 زیرا که لازم نمی آید از تسلیم کردن آن از مال خود شش پمسالت بیشتر باز دارد خود را از سوال بعد از ای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال
 کنند و رجل اصابت به حاجة اجتاحت ماله دوم مردی که رسید او را حادثه و آفتی که هلاک گردانید و از پنج بکنند مال او را
 جوع هلاک گردانیدن و از پنج بکنند جائحه شدت و سختی که هلاک کند مال را از قحط و فتنه فخلت له المسئلة حتی یصیب قواماً
 من عیش پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز نشود و بر پا شود بدان حاجت ضروری
 وی از زندگانی و در روایتی آمده که گفت سداً من عیش یعنی بجای قوام من عیش یعنی چیزی که به بند حاجت او را از زندگانی قوام بکسر
 قاف چیزی که قائم شود بوجی حاجت و قوام شی بمعنی چیزی که نظام و عمارت و ملاک سی بوی بود نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی ست و اما قوام
 بفتح قاف بمعنی عدل و وسط ست چنانکه در قرآن مجید ست و كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا و سداً بکسر سین چیزی که بسته شود
 بوسی حاجت و هر چیزی که به بند چیزی را سداً او ست چنانکه سداً او را قاره و جزآن و سداً بفتح سین بمعنی راستی و میانه روی و قول
 و عمل و در ذکر قوام یا سداً مبطله ست در باز آمدن از سوال گویا تشبیه را و سائل را بمضطر که حلال ست او را اکل میتة برای سدرق
 و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم در آن کافی ست و این گویا ذکر حال مسکین ست و ذکر حال
 فقیر این ست که میفرماید و رجل اصابت فاقة سوم مردی که رسید او را حاجت و رویشی فاقة حاجت افتراق حاجت شدن
 حتی یقول و در روایتی یقول ثلاثة من ذوی الحجی من قوله تا آنکه بگویند یا ایستند و خبر دهند که کس از خداوند
 عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسد و سخن تخمین و قیاس نمی گویند و حجی بکسر ممله و جیم مفتوحه بمعنی عقل و باین رفته اند
 شافعی و گفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از سه کس غیر ایشان می گویند که دهم کافی ست بر قیاس سایر شهادت و حمل کرده اند
 حدیث را بر ذنب و نیز محمول ست بر سیکه معروف باشد بغنا پست فقر شد و چون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگر چه
 برای وی شهادت فاقة دهند و قول او مقبول ست لقد اصابت فلان فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه
 فخلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب قواماً من عیش تا آنکه بر قوام او
 و در روایتی سداً او را از زندگانی ظاهر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد مجروح

توان خبرست چنانکه روایت بقول مؤید است و در ذکر بقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام تقدیم است نیز
تاکید است و ذکر نشانه نیز برای احتیاط است و هم چنین ذکر ذوی الحی و این همه برای مبالغه است و در منع و زجر از سوال مسالت و ان فاسو لهق
من المسئلة یا قبیصة سحت یا کله صاحبہ سحتا پس چیزی که جزین سه صورت است از سوئنامی سوال کردن ای قبیصة حرام است
که می خورد و آنرا خداوند می حرام را و در روایتی یا کله آمده بضمیر نوشت زیرا که سحت را عبارت از آن برداشته و رنه ضمیر برای سحت است و در سبل
ضمیر نوشت گرفته تحت بضم سین و سکون جای مملتین حرام و سحت و سحت در اصل بمعنی ابلاک و اتصال است و در سبل گفته تحت حرامی که حلال است
کسب آن زیرا که بیکر است و او را واه مسلم و ابو داود و ابن خزيمة و ابن جبران مذکور است و این موافق این حدیث تحریر سوال است و اینکه ساقط شود
عدالت از سوال فطاه حدیث تحریر سوال است مگر کس مذکور را یا باشد رسول سلطان کما سلف و عن عبد المطلب بن یسعة بن الحارث
بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پسر بر مشق رفت و بهر آنجا
در گذشت در سینه شصت و دو از آنحضرت درخواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس سرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه است و او را در کتب جزین حدیث نیست رضي الله عنه قال لفت عبد المطلب فتال لفت
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لا تنبغي لآل محمد برستیکه صدقة حلال نیست مرآل محمد را مراد به تنفی
لا تحل است پس بفسید تحریر آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریر زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک می اما بر آنحضرت پس باجماع و همچنین او عامی اجماع
کرد این قدام بر حرمت آن بر آل می صلی الله علیه و سلم و منقول است جواز از ابو حنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث
بر تحریر است و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب است که دلیل بر احتیاج بسوی
آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقها مگر چه کمای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند
قاضی است تحریر صدقه و اجبه بر ایشان نه نافله زیرا که مظهر همین صدقه و واجبه است کما قال تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم
و تزکیهم و خذها مکرانکة نزول آیت در صدقه نافله است کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریر صدقه نقل نیز مرآل
در سبل گفته و اخترا نه فی حواشی صور النهار لعموم الالة و در وی تذکره فرمودن آنحضرت است آل را از بنکة محل غساله باشند و تشریف
صلی الله علیه و سلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین است علت منصوبه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابو نعیم مرفوعا باین لفظ که بآن هم
فی خمس الخمس یا کیفیهم پس این هر دو علت منصوبه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس علت صدقات برای ایشان زیرا که
منع انسان از مال حق وی موجب حلت محرم بروی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رساله مستقلة انتهى و لاندانی روایة و در روایت
آمده و انتها لا تحل لحدیث و لا لآل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مگر محمد را و نه آل محمد را و در سبل گفته و مراد آل
خلاف است و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفت که مراد آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی و کوم و الحارث
بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی است و آن مقدم است بر غیره و می کما عرف فی علم الاصول پس رجوع بآن و تفسیر آل محمد
در اینجا ظاهر است زیرا که لفظ آل مشترک است و تفسیر راوی دلیل است بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم است و اما تفسیر آل در اینجا یعنی هاشم
که لازم از وی دخول اولاد مسلم و ابی امب و نحو ایشان است پس این تفسیری است خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریر زکوة
بنوا المطلب از عبد مناف چنانکه داخل می شوند و آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الا انی انتهی و اواه مسلم شرح در ترجمه گفته اند

که بر حضرت دمی مطلقاً حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال الطبری و در بعضی کتب خفیه نوشته که صدقه
نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبیه و نزد ابی حنیفه و در روایت انتہی یعنی جواز عدم جواز و ارجح عدم جواز است زیرا که حدیث ازین تفصیل
ساکت است پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایت
از امام ابو حنیفه جائز است درین زبان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از ابویوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی انتہی گویم حدیث
باب و اردست برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودن آن اموال است در آن زمان و درین زمان هر دو موجود است و تعلیل با احتیاج
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی خفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث است زیرا که احتیاج هم در زمان آنحضرت موجود بود و در هنگام عدم حصول
اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثی است و همه صالح احتیاج است و حکایت کرده است ابن رسلان اجماع
بر عدم جوازش بر بنی هاشم و در شرح سنن و علما خلاف کرده اند در آلی که صدقه بر ایشان حرام است و اظهر احوال این است که بنی هاشم اند و موالی
ایشان را درین باب حکم ایشان است انتہی و در عموم بنی هاشم کلام است که تقدم در تصفی گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را با اتفاق علما

و قال الشافعی بنو مطلب بنو خلف و اختلاف دارند و موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند و الله اعلم انتہی و عمر بن الخطاب
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی است اسلام آورد و قبل فتح و نازل شد بدین و مرد آنجا در سینه پنجاه و چهار و قبل غیر ذلک پس بصره

تقصیر است و پدر بصره فاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی الشیء صلی الله علیه و سلم
فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خبیرو ترکتنا و نحن و هم بمنزلة واحد گفت جبریتهم من
و عثمان پس موالی رسول خدا ایستادم من عثمان ای رسول خدا وادی تو پسران مطلب از خمس خبیر و ترک کردی ما را و وادی حال آنکه ما و او ایشان
یعنی بنو مطلب یکدیگر تربیه کنیم یعنی نسبت به تو زیرا که اولاد عبد مناف ایم که جد رابع ما و است چه باشد مطلب عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف
و من جبریتهم بنو مطلب بنو نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است

فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد پس گفت آنحضرت نیستند پسران هاشم
و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بودند در اسلام و در قضیه تنجالت بنی عبد شمس و نوفل
که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عبد شمسند که با بنی هاشم مناکحت و مباغت نکردند تا آنحضرت را بسط تسلیم ایشان ننمایند بنی المطلب بنی هاشم
یکه بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شیء واحد را بعضی سی واحد پسین جمله روایت کرده اند یعنی مثل و برابر و واحد تفسیر است غرض که
جبریتهم بنو مطلب گفت که قیمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پسران عبد شمس را که عثمان بن نوفل را که من و اقران من باشند
همچو خیره و اه البخاری و سبل گفته مراد بنی هاشم در اینجا آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و آل ابی لمب در آن
نیست زیرا که هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عقبه و معتب پسران ابولمب ایمان آورده بودند و چنین و حدیث و کتب
برینکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند و در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوة نیز نه من عدای ایشان اگر چه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل
کرده است آنرا با ستم را ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند
در احکام و این دلیل واضح است و باین رفته است شافعی و خالفه الجیه و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفصیل داو ندند با استحقاق
و این خلاف ظاهر است بلکه لفظی واحد دلیل است بر مشارکت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوة انتہی و عمر بن الخطاب

سوال الله صلى الله عليه وسلم نام وی ابراهیم بود و قیل هرگز نگفته اند مولای عباس بن موسی با حضرت خنسید و چون عباس سلام آورد ابو رافع
این خبر با حضرت رسانید حضرت او را از اذکرمات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث
رجلا علی الصدقة من بنی مخزوم و مرید سیکه فرستاد آنحضرت مروی را بر گرفتن صدقه یعنی زکوة از قبیلہ بنی مخزوم و نام آن مرد
ارقم بن ابی الارقم بود صرح به النسائی و الطبرانی فقال لا بی رافع اصحبني فانک تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع
همراه من شو و صحبت دار بمن پس برستیکه تو برسی نزد صدقه نصیب خود را و بدیم بتوازن چیزی فقال پس گفت ابو رافع حتی آتی النبی
صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاسأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاتا ه فساأله پس آمد
نزد آنحضرت و پرسید او را از بهر ای آن مرد فقال صلی الفوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان
دارند و چنانکه صدقه را حلال نیست مالم یزحمان باشد و اما لا تحلل لنا الصدقة و ما که بنی هاشم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای
مائی نیز نباشد رواه احمد و الشیخة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و هو فی الطبرانی من جملة
ابن عباس رضی الله عنه و حدیث دلیل است بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم آل محمد است در تحريم صدقه ابن عبد البر در تهید گفت
نیست خلاف در میان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت و بنی هاشم و موالی ایشان انتهى و جماعتی بعد از تحمیش بر ایشان رفته بنا بر عدم
مشارکت و نسبت بنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست و جواب داده اند که مقدم نمی شود بر نص این عطل پس مردود باشد زیرا که رافع نص است ابن عبد البر
گفته با اختلاف الثابت من انفسهم نیز این حدیث نص است بر تحريم عماله بیوای و بر آل محمد بالاوی زیرا که آن مرد خواسته بود که ابی رافع را بر بعضی آنچه
آنحضرت او را بران مائل کرده و الی گرداند و عماله آن ولایت بوی بدهند آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشد که گرفتن این ابو رافع را جائز بود زیرا که
این دخل است زیرا که آن بچسب حلال است او نشان را گرفتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود گردید او را می رسد که هر کرا خواهد از آن بدید پس
ابو رافع را هم اخذ آن حلال باشد پس این گویا نظیر قول می است که گذشت و رجل تصدق علیه فاهدی منها و عن سالم بن عبد الله
بن عمر عن ابيه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعطی عمر العطاء یا بود آنحضرت که میداد عمر را عطیة
فیقول اعطه افقر منی پس می گفت با حضرت بده آنرا بحتاج ترین بوی از من فقال خذ ه فمأله او تصدق به پس می فرمود
آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا تصدق کن آن و ما ساء لك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذ و چیزی که می باید
ترا از این مال حال آنکه تو اشرف نگنده و انتظار نبوده و طمع نگنده و نه سوال کننده آنرا پس بگیر آنرا و ما لا فلا تتبعه نفسك و چیزی
نه این چنین است پس بیرون گردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرد و طمع کن و انتظار ببر چنانکه در میان مردم مشهور است لا رد و لا کد و گویند
طمع کنند و منع نکنند و جمع نکن رواه مسلم حدیث افاده کرد که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود می رسد بگیر و آنرا و رد نکن زیرا که حدیث
در همین باب است کما صرح به فی روایة مسلم و اکثر بر آنند که امر در قول می فخذ به برای نیت و قیل برای موجب و گفته اند مندوب است در هر
که میدید آنرا انسان قبول کند آنرا بهر دو شرط که در حدیث مذکور اند وقتی که مال معطی حلال باشد و اما عطیة سلطان جائز و غیره که مالش حلال
و حرام است پس این نیز گفته اند آن جائز است نیست کرده شده است در آن و حجت اخذ این است که حق تعالی در حق میوه گفته است
للكذب انکلمن للسمع و آن حضرت وضع خود نزد پیروی کرد و در مع علمه بیک و همچنین جزیره گرفت از آنها با آنکه میدست که مال ایشان حرام
و حلال است بلکه اکثر اموال آنها از مخزوم و معاملات باطله بودند و در جمیع کافی گفته عطیة سلطان جائز رد نکن زیرا که اگر میدادند که این عین مال مسلم است

قبولش تسلیمش ناکان آن مال واجب اگر ملتبس است پس نخله است بر سختی وی صفت کند و اگر عین مال جائز است پس در وی تقلیل باطل است که آنچه باقی
آن استعانت بر صییت میکرد از وی گرفته و در سبیل اجد نقل این کلام گفته بود کلام حسن جابر علی قواعد الشریعه لیکن در گرفتن این مال شرط
که قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت محسن که نفوس بر حُب وی مجبول اند و در وی هم نیندازد که سلطان بر حق است و لذا وی عطیه نادر
قبول کرده و قد سلطان فی حواشی صور النصار فی کتاب البیج ما بهو امسح من ذل انتهی

کتاب الصیام

صیام بصوم در لغت بمعنی امساک است و امساک عام است از قول و عمل مردم و دو اب و غیره یا عیسید گفته بر مسکات از کلام باطعام
یا سیر صائم است و در شرع عبارت است از امساک خاص که باز داشتن نفس است از طعام و شراب و جماع و جز آن از آنچه وار دست شرع بر آن
بر وجه مشروع و تالیع اوست درین کلام امساک از رفت و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه بنا بر ورود و حادث در نبی از آن در صوم زیاد و بخیر
در وقت مخصوص بشرط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و بعد از فرضیت می رسد دوم از محبت بود و اختلاف کرده اند که از کلام
افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوٰه افضل است از سایر اعمال چنانکه آمده خیر اعمالکم الصلوٰه و بعضی گفته اند که صوم افضل
زیرا که فرموده است علیکم بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است یا مرد آنست که نیست او را عدل بعد از نماز و بهر حال صوم
رکنی است از ارکان اسلام و فرضیه الیست از فرائض دین و ضروری است از ضروریات شرع منکر فرضیت می کافرت و تارک بی عذر آن فاسق

عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدر موا رمضان بصوم يوم

ولا يومين پیشی گفتید ماه رمضان را بر روزه یکروز یا دو روز درینجا دلیل است بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و حدیث ابی هریره نزد

احمد مرفوعا که باین لفظ است لا تقولوا اجار رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی و لکن قولوا اجار شهر رمضان حدیث ضعیف است

مقاوم این حدیث که در صحیح است نتواند شد الا مرجل و راسخ بلوغ المرام بچنین است و لفظ وی در بخاری این است الا ان یکون رجل

مصنف گفته یکن تامة است ای یوجدر رجل و لفظ مسلم الارجل است نصب و سبیل گفته هو قیاس الغریبه لانه استثناء متصل من مذکور کات

بصوم موصوفاً مگر مردی که روزه می داشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه روزه می داشت اتفاقاً

پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نبی مخصوص است بضعفاء و آنحضرت صلی الله

علیه وسلم جمع کرده است میان صوم رمضان و شعبان مؤید این است آنچه در حدیث متفق علیه آمده که فرمود آنحضرت عمر بن حصین یا مردی دیگر را

که روزه نداشتی تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار کنی بدارد روزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دو روزه داشت یا تغیر

کرده بود و چون نمی شنید از صوم آن دو یوم باز ماند پس آنحضرت فرمود که روزه مندر و محتاد منی عمت نیست باید داشت و اگر فوت شد

قضا باید کرد و متفق علیه حدیث دلیل است بر تحریم صوم یوم یا دو یوم قبل رمضان ترمذی بعد روایت این حدیث گفته و العمل

علی هذا عند اهل العلم که بهو ان تعجل الرجل الصیام قبل دخول رمضان یعنی رمضان انتهی و سبیل گفته قوله یعنی رمضان تقیید نمی است باینکه

آن مشروط است بمردن روزه احتیاطاً نه آنکه صوم مطلق باشد بچون نقل و نذر و مانند آن گویم بعد این قید لازم می آید تقدیم رمضان بر صوم

که باشد و این خلاف ظاهر نبی است زیرا که نبی عام است مستثنی نیست از وی مگر صوم سیکه عادت صوم ایام معلومه دارد و آن ایام موافق

افتاد باخیر یوم از شعبان اگر مرد آنحضرت صوم مقید می بود چنان می فرمود الا استغفلاً یا مانند این لفظ مال آنکه نبی از تقدیم رمضان کرده

نیز که شایع دخول را در صوم رمضان معلق بر ویت هلال می کرده پس مقدم علیه مخالف نص است امر او نیا و در وی ابطال فعل باطنیه است که تقدیم صوم
یک یا دو یوم می کنند قبل بر ویت هلال رمضان و زعم ایشان آنست که لام در قوله صوموا الرویه در معنی اقبال است ای مستقبلین لهذا نیز که حدیث ضعیف
عدم صحت حمل لام است برین معنی و اگر چه در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد و رفته اند بعضی علما بآنکه نهی از صوم بعد نصف اول از شانزدهم شعبان
حدیث ابی هریره مرفوعا که چون بنمید رسید شعبان پس روزه ندراید و دیگران گفته اند جائز است بعد از انتصاف و می و حرام است قبل و می و می و
یا دوز و زاما جواز اول پس بخت آنست که اصل همین است و حدیث ابی هریره ضعیف است احمد و ابن معین گفت منکر است و اما تحریر ثانی پس
بحدیث کتاب هو قول حسن انتهی کلام اسبیل سید علامه عبداللہ بن صاحب اسبیل گفته مؤلف شرح در اینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع جزم
بصحت حدیث ابی هریره کرده انتهی گویم حدیث ابو هریره را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و دارمی روایت کرده اند و ابن حبان و غیره تصحیح
و می نموده پس احتجاج بدان درست باشد و به قال لشوکاتی رح و گفته دین باب حدیث است و خلاف طول است و در بطولات مبسوط انتهی
و آنچه شیخ در ترجمه گفته این نیز در حق کسی است که قوت ندارد بر پیایی و دشتن روز یا انتهی خلاف ظاهر حدیث است و عمر
بن یاسر رضی اللہ عنہ قال من صام الیوم الذی یلشک فیہ فقد عصى ابا القاسم کسی که روزه دارد روزی را
که شک کرده می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول اللہ و ابو القاسم کنیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و یوم الشک عبارت است از روزی ام شعبان که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد پیشیده شدن هلال در برابر و مانند آن
و علما اختلاف است در صوم آن یوم و دلالت حدیث و مافی معناه دال است بر تحریم صوم آن یوم و باین رفته است شافعی و مالک و حنفیه
و همین است مختار اکثر ائمه میگویند که روزه ندارد روز شک و مکروه است صوم آن یوم و اگر دارند به نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه
از رمضان ثابت شود روزه از رمضان باشد مستحب است نزد خفیه کسی را که موافق افتد بیوم عادت صائم و مخصوصا و غیر ایشان افطار
کنند بعد از نصف ماه و جماعتی از علما میگویند که اگر آسمانی باشد یوم شک نیست و حساب کرده شود روزه وی از رمضان و بسیاری از اصحاب ابن عمر و ابن مسعود
از شعبان است نه روزه طلب میکردند لعل اگر رسیدند آنرا یامی شنیدند بخیر آنرا روزه میدهند و اگر طلع صاف بی علت میبود افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه
می داشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و حدیث باب را حمل می کنند بر روزه بنیت رمضان و پسبل گفته صحابه هم درین مختلف اند یعنی
بجواز رفته و بعضی بمنع و حصیان ابا القاسم و اوله با محرمین است و آنکه شافعی از فاطمه بنت الحسین رضی اللہ عنہا آورده که علی کرم اللہ وجہہ
گفته اگر روزه دارم روزی از شعبان و و شتر است بسوی من ازینکه افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع است یا آنکه مجز و درباره
روز شک نیست بلکه بعد از آنکه گواهی داد مردی نزد وی بر ویت خود هلال را پس روزه گرفت و حکم کرد مردم را بر روزه و گفت گویزه دارم الخ
و بخلاف آنکه نص است درین باب حدیث ابن عباس است پس اگر حاکم شود میان شما و میان او ابریکل مل کنسید شمار بستی روز و استقبال کنید
ماه را از خراج احمد و صاحب بن ابن خزیمه و ابویعلی از خراج الطیالسی بلفظ و لا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان از خراج الدارقطنی و صححه
و ابن خزیمه فی صحیحہ و ابی داود راست از حدیث عایشه کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحفظ من شعبان باله یحفظ من غیره یصوم لرویه
هلال رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام و ابوداود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده لا تقدمو الشہ حتی تروا الهلال او تکملوا العده
غمره و حتی تروا الهلال او تکملوا العده و فی الباب صوم یوم الشک من کل حدیث لانی ذکره الخ و فی تعلیق مذکور است این اثر را بخاری
در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی سند و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصله و وصل کرده اند از بسوی عمار و زیاده که مصنف در فتح

والحاکم واهم ومله من طریق محمد بن قیس عن ابی جعفر ولفظه عندهم کنا عند عمار بن یاسر فانی بشاة مصلیة فقال کما افتتحت بعض القوم فقال انی سمعت
تقال عمار بن صام الخ الخمسة احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و دارقطنی و بیهقی و دارمی و نیست این حدیث در مسلم و دیگر کتب
برگزینست نمود از ابو بصیر و صحیح ابن خزيمة و ابن حبان ابن عبد البر گفته این حدیث مستندست نزد ایشان و مرفوع اخلاص گفته
دران و زعم کرده ابو القاسم جوهری که آن موقوفست و معاهده شد این قول بروی و لغت مصنف در شرح نخبة الفکر و از این جهت حکم کردن
صحابی است بر فعلی که آن طاعتست مرفوع رسول خدا را یا صحبتست همچو قول عمار بن یاسر که ظاهر آنست که تلقی کرده است این را از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اتقی کس مرفوع باشد حکما و معنا و موقوف باشد قطعا و عمر ابن عمرو رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم يقول گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را می فرموده اقرار ایتموه فصوصا چون بینیدین هلال رمضان را
پس روزه دارید و اذا ایتموه فافطروا و چون بر میغید آنرا پس افطار کنید فان غمر علیکم فاقدروا له پس اگر بر پیشیه
شود ماه ششام بغلام پس اندازه کنید ماه را یعنی بشمارید روزهای استی رفته و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده
شده است بر شما فاقدروا صیغته امرست و بهنزه او بهنزه وصل است و دال را کسره و ضممه هر دو دهند و گفته اند که ضممه خطاست متفق علیه
حدیث دلیلست بر وجوب صوم رمضان برویت هلال افطار آن اول روز از شوال برویت هلال افطار ششام از شوال برویت هلال افطار ششام از شوال برویت هلال افطار ششام از شوال
لیکن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلکه مراد از اخلاص علیست که حکم شرعی بدان ثابت شود خواه یک کس باشد یا دو علی الخلاف فی ذلک پس
حتی اذا ایتموه آنست که چون یافته شود فیما بین شمار و ریت و این ال است بر یک ریت یک بلد ریت جمیع اهل بلاد است پس لازم باشد
حکم و گفته اند معتبر نیست زیرا که اذا ایتموه خطابست مردم مخصوص را و در مسله اقوالست نیست بر هیچ یکی از آنها دلیل ناهض و اقرب از
رویتست اهل بلد را و آنچه متصل است از جهانی که برست از واقعست در مصغی گفته اگر هلال را در یک شهر دیده شود در شهر دیگر تفحص
کردند و ندیده اگر آن شهر قریبست لازمست حکم رویت ایشان و اگر بعیدست لازم نیست بحدیث ابن عباس و بقیاس مسلم فطر
و حج که در حدیث منصوص شده و ظاهر آنست که مراد از بعد مسافت قصرست و ایضا کرده نشود که مسافت قصر را بام هلال جمیع تعلیق نیست
زیرا که مشروعیت اقتضای بر ناحیه برویت خود از جهت حجست و تکلیف یا بلاغ اختیار نه از جهت اختلاف مطالع و عادت قاضیهست بلوغ
اخبار در مواضع قریب پس اگر از آخر شهری که دران رویت مستحق شد بروی و مرحله باشد حکم آن لازم نیست انتهی و در قول می لر و یت
دلیلست بر آنکه لازمست صوم و افطار منفرد بالرویت را و این قول ایضا مذاهب اربعهست در صوم و اختلاف کرده اند در افطار شافعی گفته
افطار کنند و پوشیده دارد و اکثر علما گویند صائم ماند احتیاطا کذا قال فی الشرح و لیکن در اول باب صلوة العیدین از وی گذشت که
قائل نیست بترک یقین نفس خود و اتباع مردم مگر محمد بن حسن شیبانی و جمهور گویند متعینست بروی حکم نفس او و آنچه متیقنست پس اینجا
مناقض آنجا گفته و سبب خلاف قول ابن عباسست مگر کرب را که اعتقاد نکند برویت هلال و می در شامست بلکه موافقت اهل مدینه کنند
و روزه دارد روزی و یکم باعتبار رویت وی در شام زیرا که آن روزی امست نزد اهل مدینه و ابن عباس گفت که این از سنتست و گذشت
حدیث نیست نفس در آنچه احتجاج کرده اند بدان بنا بر احتمال که تقدم پس حق آنست که عمل کنند بیقین نفس خود صوما و افطار او حسنست
تکتم آن برای صوم مردم از اسارت ظن و در حق وی کذا فی سبیل گویم از احمد بن حنبل و روایتست یکی آنکه روزه گیر و برویت خود دوم آنکه
روزی نگیر و مگر بام مردم اگر هلال را ببیند و اد که هر دو روایت در کتب متذکره است و مسلم و مسلم راست از حدیث ابن عمر

فان اعني عليكم فاقدوا ثلثين پس اگر پوشيده شود هلال بر شما پس اندازده گنيد ماه را سستی روز و روز سستی ام افطار كنيد و تمام ماه
بفتمين رجب گفته و هذا احسن تفاسيره وفي تفاسير اخر نقلها الشارح خارجه عن ظاهر الماد من الحديث انتهى و در مذهب لذه گفته اين مذهب ما و مذ
مالك و ابی حنيفة و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند كه مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود كه اين ماه سستی رویت
یا بست نه روز و این قول غیر سدیدست زیرا كه قول نجمین نامقبول است و معتبرست در شرع و اعتماد بدان نتوان كرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و اصحاب اتباع و خلف و سلف بدان عمل ننموده اند و اعتبار نكرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانكه در حدیث ابن عمر است كه فرمود ما است
اسمیه این حساب كتاب را نمی دانیم و چنان است متدبار گفت و عقد كه ما هم را در بار سوم و فرمود ما چنين و چنين می باشد یعنی گاهی سستی روز
و گاهی بیست نه روز متفق علیه و للبخاری و در روایت بخاری است فاحكموا العدة ثلثين پس اگر پوشيده شود ماه بر شما پس تمام
گردانید سستی روز را و این صریحست و در شرح سستی روز روایت نكردن حساب نجوم و منازل قمر و این بطلان گفته فی الحديث دفع لمراعاة النجمین
و اما المعول علیه روية الالهة و قد نهينا عن التكلف و قد قال البخاری فی الرد علی من قال انه يجوز للحاسب النجوم و غیرها الصوم و الافطار اعتمادا و اعلی
النجوم ان اجماع السلف لما ضیعبت حجة عليهم و قال ابن بريرة هونذبه باطل قد نبت الشريعة عن الخوض فی علم النجوم لانها حدس و تخمین و غیرها
قطع انتهى صاحب سبل و بعض سائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا بر رویت هلال خولا و خروج
یا کمال عدت سستی روز چنانكه درین روایت است فهل فی الاكل ان اوضح من هذا البیان و انتقال فرمود آنحضرت بعد نزول اكلت لكم و یكلمكم
و بودند این بیت و اصحاب و بران و قریب شناختن زیادت و نقصان منازل را و آنكه آنرا كه متاخران میزان معرفت و قتش گردانیده اند و نه این
امور را كه تكلیف موقت بران است و توقیت ایام و شهور و سنوات بحساب منازل قمریه بدعت است بالاتفاق است انتهى و كه و بخاری است
فی حدیث و در حدیث ابی هریرة سمعیل گفته تفرد به البخاری عن آدم عن شعبة فاحكموا عدة شعبان پس كل من كنیتما شعبان را
سستی روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تقیید باحد الشهر من شوكا فی گفته روزه دارد سستی روز تا آنكه نمایان شود هلال شوال پس انكالم
آن زیرا كه وارد است اذنه صحیح بران كه چون پوشيده شود هلال روزه دارند سستی روز مانند حدیث ابی هریره و مثل است حدیث ابن عمر
نزد مسلم و حدیث ابن عباس و احمد و ترمذی و نسائی و صحیح و حدیث عایشه نزد احمد و ابوداود و دارقطنی باسناده صحیح و جز آن از احادیث سستی
و باجماع این احادیث نصوص است در آنكه نیست صوم و نه افطار كمر رویت هلال یا کمال عدت كذا فی سبل و عمر ابن عمر رضی الله
عنه قال توالی الناس الهلال گفت ابن عمر بیک دیگر نمودند مردم ماه قمر را یعنی جمع شدند بر دیدن آن و هلال نام سته
قرست و بعضی گفته اند تا دوشب و بعضی گفته اند تا سه شب و بعضی گفته اند و قبل در دوشب آخر ماه است و ششم
و بیست و هفتم و در غیر این شبها قرست كذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اول است كه دیره می شود در شب نخست از رمضان فاختبر
التی باینجه و آدم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم آتی رأیتك من ویده ام ماه را فصام و امر الناس بصیامه
پس روزه داشت آنحضرت و امر كرد مردم را بر روزه داشتن رواه ابوداود و الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان
و الحاكم و صحیح ایضا ابن حزم كلم عن طریق ابی بكر بن نافع عن نافع عن حدیث ابن عمر حدیث دلیل است بر عمل كردن بخبر واحد و صوم
گرفتن و این مذهب گروهی از اهل علم است و مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد نیز همین است و لیکن عدالت شرط
و شرط نیست لفظ شهادت زیرا كه این امر دینی است كه متعلق است بدان جو پلین صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را

بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس مثل سایر شهادتات و مستند لاله ایشان
بخبر نسائی است از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت ششم صحاب بنی راضی الله علیه و سلم و پرسیدم ایشان را و حدیث کرده اند که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه دارید بیدار و بی و افطار کنید بیدار و بی پس اگر بپوشیده شود بر شما پس کمال کنید شمار صحابیان را
سی روز مگر آنکه گواهی دهند و شاهد پس این حدیث بضمیمه خود اال است بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهوم است
و منطوقی که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی است از آن و لیکن عدالت خبر شرط است بالاتفاق و طحا گنفت قبول کرده اند
عدل باشد یا غیر عدل مراد غیر عدل مستور است چنانکه ظاهر حدیث آینده است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس قبول است
خبر زن و عبد و این در صومست با غیرم و در فطر با غیرم شرط است شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد خبر
عدد و ترست و نزد بعضی اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد و عمر ابن عباس رضی الله عنه ان اعرابیا
جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني بربيت الهلال امد اعرابي نزد آنحضرت و گفت بدستیکه من دیده ام بلال را
یعنی ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحایت حق قال نعمه گفت اعرابی
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خلاست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذن في الناس يا بلال
ان يصوموا پس ندا کن در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند غدا فردا و درین حدیث دلیل است بر اینکه خبر مردی
مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نیست مقبول است در ماه رمضان و نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحا گنفت و رواه الحسن
یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و دروسی دلالت است بر قبول خبر واحد در صوم و بر اینکه اهل
در مسلمانان عدالت است زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی مگر شهادت و دروسی این است که امر در بلال جاری مجرای اخبار است نه شهادت
و اینکه کافی است در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سایر ادیان و صحیح ابن خزيمة و ابن حبان و گفت ترمذی
رومی مرسل و گفت نسائی اتنا اولی بالصواب و حاکم که یکی از روایات ابن عمر حدیث است و راوی است از عمره از ابن عباس چون متفرقه شود
باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف و شرح النسائی ارسال و ترجیح و اد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در مسند
از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه و گواهی داد بینه
بلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز در شهادت او را که تحقیق رسول خدا جائز است
شهادت یک کس را بر رویت بلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس دارقطنی گفته متفرقه است
آن شخص بن عمر الا یلی و اضعیف است شکوای گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک و احمد و شافعی در یک قول نویدی گفته صحیح نیست
ورفته اند مالک و ازاعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن و گذشت و آخر جابر احمد ایضا و بی حدت امیر که حارث بن حاطب و لفظی
اینست که عمر کرد بسوی ما آنحضرت که نسک کنیم یا برویت پس اگر بینهیم ما گواهی دهند و شاهد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان از خبر ابو داود
و الدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح است و غایت آنچه درین دو حدیث است آنست که مفهوم شرط عدالت میکند بر عدم
قبول خبر واحد و لیکن احادیث خبر واحد راجع است ازین مفهوم و عدالت خبر شرط است باتفاق انتهى و عمر حفصة أم المؤمنين
رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من شهد الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسی که نیت کند

روزه را پیش از فجر پیش نیست روزه را و در روایتی من لم یجمع آمده یعنی با و سکون و جمع و کسر میم از اجماع یعنی درستی عزم و ثبات العزم بود
برکاری و در روایتی من لم یجمع یعنی هرگز نیست نکرد و او الهیة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز داری و مصنفی گفته یکی از
ارکان صوم نیست است بحديث انما الاعمال بالنیات و سابقی اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیرا تفتیشی است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیست
درین حدیث قصد فعل باشد تعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگر چه قصد علت غائی است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فمن کان لله هجرة الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه بیت مبهم کردند و آنحضرت صلی
علیه و سلم جانزداشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جلی است شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت خلاص است
و آن باضافه فعل باشد بخدای تعالی از جهت امثال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روزه طاعتی جداست
ولمذا گاهی مباح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعضی هر روزه واجب است و تمییز نیست در فرض واجب است و متصل است
باول جزو صوم یا ایقاع آن و جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا اساک بعد از ان لازم نیست زیرا که عادت مستقره مردم
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیزها حج عظیم است و از صاحب شرع نصی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارع بران عادت مستقره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد
و ترو و در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم شک بجهت معنی
رمضان نفل باشد یا فرض منهی است بحديث عمار و علت نهی آنست که این تعمق است دروین و اگر لیلۀ ثلثین از رمضان نیت کند و میداند که
اگر ثابت شد بلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از ان چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد و روزه انتهی و ما لا التزمنا
و النسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفضه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابوداود گفت لا یصح فیه
وترتد می گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی و علل از بخاری که می گفت ان خطا و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف است و گفت
ابن ابی حاتم الوقت شبه گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بهیقی رواست و
ثقات اند لیکن مروی موقوف است و گفت خطابی اسنده عبداللہ بن ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول است و در سبب گفته اختلاف کرده اند
ایده در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخبرقه لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق
دیگر که رجال ثقات اند و گفت ابوداود و وقت کرده اند معمر بن یحیی و عین ممل در بیان آنها و زبیدی بضم ز و نام او منینه بن صعب است
و ابن عیینہ و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفضه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن خزیمه و صحیح گفت
آنرا بطریق رفع ابن خزیمه و ابن حبان و گفت حاکم در رابعین صحیح علی شرط اشعین و گفت درست در صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین
باب است از عایشه اخرجہ الدارقطنی و در وی عبداللہ بن عباد است و وی جمول است ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از مسیونه بنت سعد و رواه
ایضا و در وی و اقدسی است شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب است جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی و لکن دارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفضه باین لفظ است لا صیام
لمن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نکرد اند آنرا از شب این دال است بر آنکه صحیح نیست صیام مگر به نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزا از شب که خواهد و اول وقت و می مغرب است زیرا که صوم عمل است و اعمال نیت اند که مقدم و اجزای نماز

فیمتفصل اند از شب بقا فصل تحقق پس صوم تحقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علمی به باید که مقدم و این مشهورست از مذہب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافیست و تقویت کرد این قول را ابن عقیل با آنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لکل امرء ما نوى و این کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت است و نظر در شبهای او عبادتی دیگرست که بدان استعانت بر صوم نهار می کنند پس گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بما يدل علی قوته انتهى و حدیث عامست از یکروزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل و لیکن مذاهب در اینجا مختلفست مذہب مالک همینست که نیت از شب شکر است هر روز که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما نفل پس جائزست نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذہب حنفیه آنست که روزه رمضان و نفل و نذر معین جائزست به نیت از نصف نهار شرعی که قبل زوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و در سبیل گفته فی غلط و تفاسیل و استدلال کرده است قائل عدم وجوب تبییت بحدیث بخاری که بر اینجخت آنحضرت مردی را که نذا کند و مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید نخورد گفته اند که واجب بود پسترسوخ شد و وجوب او بصوم رمضان و نیست نسخ و وجوبی رافع سائر احکام پس رمضان آنچه در حکم اوست از نذر معین و تطوع یقین باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس بحدیث عایشه که باید و آن دالست بر آنکه آنحضرت صوم تطوع بغیر تبییت نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک لازم اکل و غیر اکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاصست و کفایت عاشورا بغیر تبییت بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بر او آنچه مساوی اوست مثل کسی که نخت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزئیست و عن عایشة رضي الله عنها قالت دخل علي النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقال هل عندكم من شيء قلنا لا گفت عایشه در آمد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتم نیست قال فاني اذا صاشر فرمود پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و از اینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائزست و همینست مذہب حنفیه و باین قائلست امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجبست نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغة گفته نیست اختلاف در میان قول آنحضرت که هر که نذر نیت روزه از شب روزه اونست و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را زیرا که اول در فرضست و ثانی در نفل و مراد نفی کمالست انتهى شرا تا ان يوم ما اخری لسترا آمد آنحضرت نزد ما و زد دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدي لنا حبيس گفتیم فرستاده شده برای ما حبس بفتح حای محله و سکون تختانیة و در آخرین جمله طعامیست که ساخته می شود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سبوق اندازند و حبس در اصل بمعنی خلط و مزج است فقال ارینبیه فرمود بعایشه شما را حبس را که چگونه است بسیار و در روایتی قریبه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبح صائما پس تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بنیت روزه فاکل پس خورد و آنحضرت از آن حبس از اینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائزست بی عذر و برین اند اکثر علما و ابو حنیفه و اصحابی بر اینند که واجبست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد رضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عملست و ابطال عمل منعی عنه است لقول الله لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد پیشرو و اگر نقض کند واجبست قضا آن

و در روایتی جائز است مطلقاً زیرا که تضایف است پس ای نیست بفقض و در وجوب قضای صوم نقل نیز خلاف است نزد مالک تضایف اگر چه
 نقض کرده است رواه مسلک و ابو داود و ابن حبان و الدارقطنی و البیهقی نحوه و سبیل گفته امام حنیف عایشه پس جواب از وی آنست که وی
 اعم است از آنکه نیت صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تمییز زیرا که محتمل رد کرده می شود بسوی عام و بخوان با آنکه در بعضی آیات حدیث عایشه
 انی کنت اصبح صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تمییز و عدم فرق میان نفل و فرض و قضا و نذر است و قائم نشد دلیل بر فرم
 این هر دو اصل پس بقای بر آن هر دو متعین است انتهى **و سبیل** بن سعد بن مالک الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است
 و آنکه کسی است که مردود برین از اصحاب رسیده بود و یک قیل و شتاب و بهشت و بود و وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول خزن بود
 آنحضرت بپل کرده سهل نام کرد و رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر
 برستی که فرمود آنحضرت همیشه اندر مردم ملائیس بخیر ما دام که شتابی کنند و کشتادن روزه و این بهمت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر
 می کنند و افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق
 وقت و یقین بدان و احتیاط در آن بود که استعجال بابتدای نهار چنانکه بعضی از ارباب تکلف و تشنجه می کنند و تشریعی گفته اگر قصد و تاخیر تا
 نفس و دفع هر گشتی و توسنی کردن نفس با مواصلت عشاء این نوافل باشد و با اعتقاد و وجوب زیان ندارد و بنویسد این تاویل است حدیث صحیح
 که روایت کرده است آنرا ابو سعید آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نکند و هر گاه ام از شما که خواب و وصال کند گوید وصال کند تا سحر
 و تاخیر افطار بسیار است نفس قطع شد و امری است که کرده اند از بسیاری ربانین در ارباب احوال معاملات اعدا الله علینا من بركاتهم ثم کلام
 محرم بطریق و بعد و روزه صحیح و تعجیل افطار و تاخیر آن بسیار است نفس و جز آن خوب نیست زیرا که اصل مقصود و نوافل است حق است
 در شکست نفس و لا یسلی و تعجیل در نظر شارع بوده است افضل است از صلوات و یا احادیث خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه
 دین غالب است ما و ای که شتابی است مردم افطار را زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند و راه ابو داود و ابن ماجه پس علت مقصود شارع را
 گذاشته اختراع مصلحت و ملائمت آن در مذاق اهل اتباع و آنکه حفظ می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر تاخیر افطار است بلکه ترک
 تعشی است بعد افطار پس از آن نخل نخیه نباشد و اسباب عاده بیکت بر خود و اتباع باید داشت نه ابتلاع متفق علیه زیاده کرد و احمد و اخر
 السجور و زیاده کرد ابو داود و ابن ابی و انصاری یوخر و ان افطار الی اشتباک النجوم و شرح مصابیح گفته شرم صار فی ملتنا شعار الایمان
 و نمته لهم و در سبیل گفته حدیث و دلیل است بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس متحقق شود برویت یا باخبار کسی که جائز است عمل بقول و
 و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت یهود و نصاری است حمل بر گفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز سیفزیاید و نیز تعجیل از فرج است
 بصائم و اقوی است برای او بر عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار سخت و مکرر نیست تاخیر مگر یک یا دو آن کند و در وی فضیلت پسند
 و للترمذی من حدیث ابی هرقة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال قال قلت آنحضرت و فرمود
 الله عز وجل احب عبادي الی اعجلهم فطراً و دست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه
 کشتادن از جهت او را که شرف متابعت و شکر گزینی ترخیص و اغتنام نعمت اطهار بندگی و احتیاج و عباد عام است اینهمه پس لیکن از مسلمانان
 زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر عن احمد و حدیث دلیل است بر آنکه تعجیل افطار احب است بسوی می تعالی از تاخیر پس احب
 مواصلت تا سحر افضل باشد از تعجیل افطار یا بعد از عبادی کسی اندک افطار کمی کند و سحر مواصلت نمی نمایند و اما آنحضرت پس خارج است

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که این تسلیم گمائی پس وی احب صائمین است بسوی خدای تعالی اگر چه تسبیح و تضرع نماید
چه او را اذن بود در وصال و اگر چه چند روز متصل باشد **و عن** انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تسبیح و افان فی السبحی بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر بركت است سحر بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است
اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است و اگر بضم است معنی آن طعام سحر خوردن و مخفوقه و آنرا که ششین بفتح سین و اظهره در معنی ضم است زیرا که
برکت در فعل است بتابعیت سنت نه در نفس طعام کذا قبل و اگر در هر دو بركت اعتبار کنند نیز می رسد و در بخار دلالت است بر سنیت
سحر و متفق علیه و زیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلان دعوه و لو ان تجرع احدكم جرعة من بار فان الله و ملائکته یصلون علی المتسحرین
و ظاهر امر و وجوب سحر است لیکن بواسطه آنحضرت و مواسلت اصحاب وی آنرا مذنب فرود آورد و این مندرج اجماع نقل کرده بر آنکه سحر
مندوب است و بركت در وی اتباع سنت و مخالفت اهل کتاب است بحدیث مسلم فوفاً فصل میان صیام ما و صیام اهل کتاب خوردن
سحر است و تقوی بدان بر عبادت و زیادت نشاط و تسبیح صدقه بر یکسکه سوال کند وقت سحر کذا فی السبل گویم و روی حدیث ابی البختاری
ابو عوانه فی صحیحهم من حدیث ابی لیلی الانصاری و روی النسائی و البزار من حدیث ابن مسعود و النسائی من و جهین عن ابی هريرة و اخرجه
البزار من حدیث قره بن ایاس المزنی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام شما
و یقلیو له نهار بر قیام لیل و شایده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هريرة و در ابو داود و دست بروایت ابن و اسود و ابن جبان از ابی هريرة
که نعم سحر المؤمن التمر و در ابن جبان است از ابن عمر فوفاً بركة خدای و فرشتگان او صلوة میفرستند بر تسحیرین و هم در وی است از ابن عمر
سحری کنید و اگر چه بجزه آب باشد و در روایتی از بخاری است که گفت انس سحر کرد و در رسول خدا زید بن ثابت و هر گاه که فارغ شدند
از سحر خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گشت راوی گفت من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحر و دخول در نماز گفت بقدر آنکه مدی
چند آیت بخواند و اخرجه مسلم ایضا و این حدیث اخیر است بنص شارع پس متعین باشد بران عمل و لا یفتی الی غیره **و عن** سلمان بن
عمر الضبی صحابی است ابن عبد البر و استیعاب گفته در صحاح جزوی کسی ضبی نیست رضی الله عنه قال اذا افطر احدكم فلیفطر
علی تمر فمرد و چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرمای زیرا که سبب بركت است چنانکه در روایت ترمذی است فانه بركة حافظ
ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر امت واضح ایشان زیرا که دادن شیء طویطیعت را باخلو معده داعی برکت
بسوی قبول و ارتفاع گرفتن قوی بدان خصوصاً قوت باصره که تقویت وی بجلاوت بیشتر است در اما آنچه که از صوم نوعی از غیر حاصل
میشود و چون آب ترش را ارتفاع او بعد کمال تر باشد بعد وی با آنچه در تمر و آب است از خاصیت مؤثره در صلاح طلب که فی دانند آنرا از طبای
قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهه و پس اگر نیا بد تمر پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از آلائش
و صاف کننده است آنرا و موجب اشتهاست و رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی نیز و صحیح ابن خریز
و الحاکم و ابو حاتم الرازی ایضا و روی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه و اسناوه ضعیف و روی الترمذی و الحاکم و صحیح من حدیث انس
مثل حدیث الباب و رواه احمد الترمذی و النسائی و غیرهم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم و در سندش مقال است و لفظ وی این است کان سؤل
الله صلی الله علیه وسلم فلیفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حساسوات من ما و در او روده است در عدد تمر که آن سه است در سئل لفته فی
الباب روایات فی معنی مذکور و دل علی ان الافطار بما ذکره هو السنة انتهى **و عن** ابی هريرة رضی الله عنه قال ففی رسول الله صلی

الله علیه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شراب در میان آن فقال رجل من المسلمين پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب تصنف در فتح الباری گفته لم اقف علی اسمه فانك تو اصل یا رسول الله پس پرسید که تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چه را منع میکنی از آن و حال آنکه تو میخوای ما را دائم با اتباع خود قال من بعد آنحضرت بجواب آن مرد و اینکه متلی و کدام یک از شما مانند من است استفهام انکار است یا تو پنج یعنی یکم علی صفیق و نه زلتی من ربی و در روایتی که میگویم و در روایتی است مثلم و در روایتی است کاحکم ای ابیت یطعمنی بلی و یسقینی بدرستیکه من شب میکنم در حالیکه طعام میدهم مرا آنکه یزد و در تربیت کننده من است و آب میدهم او در روایتی اطل عند ربی لیکن در فتح الباری گفته ارجح لفظ ابیت است نه اطل و در روایتی انی اطعم و اسقی و در لفظی انی اطعم یطعمنی و اساق یسقی و حاصل همه یکی است در سفر السعاده گفته علماء درین شراب و طعام چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این است و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس محل حقیقت مستعین بود دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان الطائف الهی که بر دل وارد میگشت و آنچه توابع آنست از نفیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بآن چندین قوت و قدرت و وسعت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود و اما احادیث من ذکر اک تشغلها به عن الشرب و تلذیها عن الزاده لها بوجهک نویسته ضارب به و من حدیثی کفی اعتقادها حادی و اما الاشتک من کلال السیر و اعداء روح القلوب فتحی عند سعادته این قول دوم مختار است چه اگر حقیقت طعام و شراب حل افتد وصال متصور نبود بلکه باطل شود انتصه گویم این قول دوم منقول است از ابن رجب و الطائف و از حافظ ابن القیم و بعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذا لم یکن هو اصلا و جوابش آنست که طعام میگوید از جنبه بر وجه تکریم آید منافی تحلیف نیست و نه آنرا حکم طعام دنیا است و بعضی گفته اند که مراد بطعام شراب قوت که لازم است گو یا فرمود که غذای من مرا قوت اکل و شراب می بخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب میگردد افاضه میکند یا مراد بطعام و شراب عدم احساس الم جموع و عطش است و این غیر معنی قوت است و گفته که معنی اول راجع است چه سیرابی و سیری منافی حال صائم است و مغفوت مقصود از صوم وصال چه روح این عمل که سنگی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت در اکثر احوال جموع بود تا آنکه سنگ بر شکم می بست قال تصنف فی الفقه شیخ و در ترجمه گفته مختار آنست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای حسنی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود انتهی و درین جا اقوال دیگر است و احسن آن تسلیم است بالفویض اما این چه مقام است و کدام شراب طعام فلما ابوا ان ینتھوا عن الوصال و اصل بهم یوما ثم یوما پس هرگاه که سر باز زنند از آنکه باز مانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان یکروز بستر یکروز یعنی تا دو روز تا او اهللال فقال لو تاخر اهللال نزد من بستر دیدند بلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد بلال و بر آمدن البته زیاده میکردم شمار وصال کامل است اما حین ابوا ان ینتھوا و این ارشاد همچو عقوبت کننده بود و برای ایشان وقتی که سر باز زدند از باز ماندن تکلیل عقوبت کردن و عبرت دیگران گردانیدن کمال عقوبت و این دلالت بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم است و مباح است وصال تا سحر بحديث ابی سعید فایکم را دان بواصل فلیوصل الی السحر رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل است بر آنکه اساک بعض لیل موصلت است این را درست بر کسیکه میگوید شب محل صوم نیست پس منعقدی شود بدینیت و اما حدیث ابن عمر و صحیحین مرفوعه که چون آمد شب ازین جا و پشت دلم و روز ازینجا و وفوت آفتاب پس تحقیق افطار کرد و صائم نیست منافی وصال زیرا که مراد بافطار دخل فی وقت الافطار است نه آنکه وی حقیقه مفطر شد چه اگر حقیقه مفطر میشد نه تحویل و افطار میشد

و نه نمی از وصال و نه رواب وصال تا سحر مستقیم می ماند و هم و روی و لالت است بر آنکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه
و سلم شوکانی گفته حرام است وصال بغیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنا بر نهی از ان انتهی زیرا که قول اقوی است از فضل چه خطاب است بامت و بنا
اض کرده است بر کراهت و کراهت در استعمال صفت در معنی حرمت است و لهذا اصحابی می مختلف باند و آنکه این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول
اصح است و بانخصاص می رفته اند جمهور و رحمت و شفقت بنافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای رحمت بود و اهل سلوک که موعظه اند بر ریاضت نفوس
و که اکثر ابرو واج افکار میکنند که گمانی با حقیقت وصال بر اینند و در گفتنی وصال اهل میشو و بیک قطره آب یک لقمه طعام زیرا که بجهت عدم صوم است غیبت و آنچه بر طبع صوم
مطلوب آن نیز باشد و ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب داخل است پس اگر اتفاق چیزی نخورد و نه آشامید و سهل نباشد و همچنین نیت روزه گرفتن
فرد داخل است پس اگر در نیت ترک اکل و شرب کرد و سهل نباشد انتهی متفق علیه من حدیث ابن عمر و عائشه و ابی هریره و انس و تفر و مسلم و بخاری
عن ابی سعید و قیل البخاری الی قوله یسئینی و اختلاف کرده اند در صوم وصال بر این غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی مطلق حرام گفته اند کاشوکانی
و غیره و نیز مالک ابو حنیفه نیز جاز نیست و علی الاکثر گفته اند حرام بر کسی است که در شفقت شدید افتد و مباح کنی راست که بروی شاق نیست و اول
رای اکثر است و هر که قائل تحریم نیست میگوید که اگر حرام می بود وصال منکر آنحضرت با ایشان و تقریر نمیداشت ایشان را بر این و این قرینه کراهت است
و ابو داود و ترمذی از صحابه آورده که نمی کرد آنحضرت از جماعت و مواصلت و حرام نکرد این هر دو را بر اصحاب خود و اسنادش صحیح است و نیز از بخاری در
اوسط از حدیث سمره آورده که نمی کرد رسول خدا از وصال و نیست غریمت و طلال است مراد مواصلت صحابه چنانکه ابن ابی شیبہ با سند صحیح آورده که ابن الزبیر
تا پانزده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جزوی روایت کرده پس اگر از این نهی تحریمی فهمیدند وصال منکر آنحضرت نیز ازال است بجز از روایت ابی سعید که من فرمای
که الله تعالی فرض نکرد صیام میل را پس هر که خواهد پیروی من کند و نیست او را چیزی گفته که تعدیل یا اینکه وصال فعل نصاری است مقتضی تحریم نیست اعتقاد
جمهور از مواصلت آنحضرت که این طریق تقریر و تعدیل آنها بود و احتمال جوازش از برای صحت نهی در تاکید بر جواز ایشان است زیرا که چون آنها سباسب
وصال شدند حکمت نهی بر آنها ظاهر شد و این داعی ترشد بسوی قبول نهی مذکور بنا بر آنچه مترتب شد بر آن از ملال و عبادت و تقصیر در سحر
از ان یا رجحان ترا و وظائف عبادات و اقرب تر در اقوال تفصیل است **وعنه** ای ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم من لم یدع قول الن در روزه دار یک ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول
و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول بی دلیل و العمل به و ترک نکند عمل کردن را بر زور و باطل فلیس له حاجه فی ان یدع
طعامه و شرابه پس نیست مرخصه را حاجتی یعنی غایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنیت است از
عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شریعت آن گرسنگی و تشنگی نیست بلکه گرسنه و تشنه و اطفای نافر و نفسانیت است تا نفس از امارگی برآید
و مطنه گردد و راه البخاری و حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار روزه دار است که نیست او را حاصلی از
روزه خود مگر تشنگی و سباسب خیزناز که راست که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری رواه الدارمی مراد دروغ و غیبت و دیگر مناهای
و نماز در زمین منسوب است و اعتنا نکردن بحاجت بارعایت ارکان و آداب آن و ابو داود و اصحاب السنن و اللفظ له و لفظه ابو داود
راست حدیث دلیل است بر تحریم کذب و عمل بران و تحریم سفر بر صائم و این هر دو بر غیر صائم نیز حرام است مگر آنکه تحریم در حق وی مگر ترک است
و همچنین تحریم نماز از شیخ و خلیل از فقیه و در حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد او را کسی یا بگوید یا بگوید که من روزه دارم و دشنام ندید
ندید این نهی را **و عن** عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم بود آنحضرت

بوسه میداد و حال آنکه روزه داری بود علی گفته اند معنی حدیث آنست که شمارا نگیرد که بوسه گیرد بلکه احتراز کنید از آن و گمان و وهم نکنید که شما مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم هستید در استباحه قبله چو وی مالک نفس خود بود و مامون بود از اینکه از وقوع در قبله از وی انزال یا شهوت یا هیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس است از آن امام محمد در موطا گفته بازداشتن خود از آن افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علی که پیش از ما بوده اند و بیاشرد و هو صاکم و بود که مباشرت میکرد یعنی بشیره و اندام را بشیره زن و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار است پس مراد مباشرت ملاست است و گاهی بنی طلی فی الفرج و آن در بنجام نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتیم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتیم آیا نیست که آنحضرت مباشرت میشد و وی صائم گفت وی مالک تربو و حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش باحضرت کرد و قرطبی گفته این اجتهاد است از عایشه و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه ننهییم نه تحریمی اعتقاد میکرد که مایل به قولها المملک لار به و در کتاب الصائم قاضی یوسف از طریق حماد بن سلمه است که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا و امام محمد در موطا گفته مباشرت و حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطای مالک است ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت هیچیک را آنچه بود مرا آنحضرت را در سبیل گفته قول می جو صائم دلالت نمیکند بر آنکه وی نیز صائم می بود این حبان در صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعضی زنان خود را در فریضه و تطوع بعده با سنا و خود روایت کرده که بود آنحضرت مس نکند روی او را و حال آنکه وی صائم است و گفت نیست میان هر دو تضاد زیرا که وی مالک رب خود بود و تنبیه فرمود لفعیل خود بر جواز آن بر کسی که مثل وی صلی الله علیه و سلم مالک نفس خود باشد و ترک کرد احتمال آن وقتی که زن صائم باشد بنا بر علم بانچه ترکیب اوده شده است در زنان از ضعف نزد و در بر آنها انتهی و لکنه کان املکم که لار به و لیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی بنفسه از یفتح بن زهره و ابی حنیفه حاجت و روایت شده و نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر حنجره و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر اوده عضو مراعضه مخصوص خواهد بود و توریثی گفته که محل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن محل است بر حاجت و بای حال جمع وی را بر است مثل محل و اجمال و در حدیث دلیل بر آنکه ذکر المایع بین الزوجین لا باس به است مگر وقت حیض و نهی از آن وقتی است که بغیر حاجت باشد و الله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت است مرصائم الدلیل التامی صلی الله علیه و سلم و بنا بر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی است بابا بحت بدلیل فعل می صلی الله علیه و سلم و اللفظ لمسلم و این عبارت را در سبیل نگرفته و له عندها الفاظی ترندی گفته درین باب است از عمر بن الخطاب جفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره و حدیث عایشه حسن صحیح است و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم و می مکید زبان او را و او ابوداود و ابن بر تقدیری باشد که آن را در خلق فروز و گفته که شد این حدیث ضعیف است زیرا که یکی از روایات وی محمد بن دینار الطاهری البصری است و دیگر سعید بن اوس هر دو ضعیف اند و الله اعلم و زادنی روایه و زیاده که در مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در سلسله اقوال است اول مالکیه را که مکروه است مطلقا و مگر آنکه محرم است بقوله تعالی فالان باشره و این زیرا که در وی منع مباشرت است در زمانه گفته و جواب اوده اند که مراد مباشرت درین آیه جامع است و بیان کرد آنرا افضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم که افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام است قبله و هر که تقبیل کرد صوم و باطل شد صوم آنکس باج است و بعضی ظاهر را ببالغ کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل است یعنی جوان را مکروه است و پیر را مباح و این مروی است

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبيع كذا اخذت مروى رابقيع كذا متبعة مدينة مسطرة است وهو المجمع وان مرد
 حامت ميكروا اخذت كذا نذره بدست مراد قتي كذا يجره شب كذا شته بود في رمضان انما رمضان فقال افطر الحاجم والمجموع فرموده كذا
 حامت كذا نذره حامت كذا نذره فني فاسد شد روز هم دو جمهور علمابرانند كذا حامت نذره كذا نذره روز را و كذا نذره حامت حاتم را كذا نذره حامت طر بان
 ضعف و اين نذره امام ابو حنيفة و شافعي است و بين است مروى از فضل اخذت صلى الله عليه وسلم و اين قابل است جماعتی از صحابه مثل سعد
 بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و زيد بن ارقم و ام سلمه و گویند حديث شد و منسوخ است بحديث ابن عباس زير كذا حديث ابن عباس متاخر است
 چندی صاحب اخذت بدو سال حجة الوداع كذا نذره دوم است و شد و صاحب عام الفتح بود كذا نذره اعن الشافعي و كذا نذره شافعي توقي از حامت احتياط
 احب است بسوی من و كذا نذره حديث انس در قصة جعفر بن ابی طالب چنانكه بايد و اخرج الحارثي من حديث ابی سعيد مثله ابو محمد بن خنم
 گفته حديث شد و ثابت است بلارب لیکن یقین در حديث كه نهي كرد اخذت از حامت مرصا لم را و از مواصلة و حرام كرد این بهر دو انفا بر
 اصحاب بخود و اسنادش صحیح است و روايت كرد ابن ابی شيبه حديث ابی سعيد كه خصمت كرد اخذت در حامت حاتم را و خصمت نهي است بلكه
 بعد از غزيت پس این قال است بر نسخ برابر است كه حاجم باشد یا مجموع و گفته اند دلالت حديث بركه است و يدل كه حديث انس الآتي
 و گفته اند كه این حديث را اخذت در حق دو كس قاصر گفت كه با حامت از كتاب مری دیگر میگردند مفسد صوم یعنی غيبت مردم را و ابو حاطی
 عن زید بن ابی ربيعة عن ابی الاشعث الصناني ابن خزيمة درین تاویل گفته اند اعجوبة زير كذا قابل آن نيگوييد كه غيبت مفسد صوم است و گفته
 احمد و كذا ام يك سالم می ماند از ما از غيبت اگر غيبت مفسد صوم است ما را و صوتی نیست و قد وجه الشافعي بهذا القول و حمل كرد شافعي افطار
 صوم را غيبت بر سقوط اجزائهم مثل قوله صلى الله عليه وسلم لا تكلموا بالخطيب خطب لاجتماعه له اگر چه امر كرد او را با نذره پس معلوم شد كه مراد سقوط اجزاست
 و درین وقت هیچ وجه برای اعجوب بودن این تاویل نیست كما قاله ابن خزيمة بخوبی گفته مراد با فطار تعرض آن بهر دست با فطار زير كذا حاجم مامون
 از آنكه چیزی از خون بخور وی برسد نزد مكیدن و مجموع كذا مامون نیست از ضعف قوت بخور دم و انجام كار افطار باشد و الا المحسنة
 الا الترمذي یعنی احمد و ابو داود و نسائي و ابن ماجه و صححه البخاري احمد و ابن خزيمة و ابن حبان مصنف در تلخیص طرق این
 حديث را با اختصار از جماعتی از صحابه آورده و در سبل گفته اخرجه الايمة عن ستة عشر من الصحابة و حافظ سيوطي در جامع صغير گفته اند متواتر و حديث
 و يدل است بر آنكه حامت مفسد صوم است چه حاجم و چه مجموع و اين رفته است گردی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارك و اوزاعي و تميم
 و ابی ثور و واجب است قضا و كفارة و بقال بعض الشافعية مثل ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن حبان و نقل كرد زعفراني از شافعي كه گفت مردی است
 از اخذت كه حامت كرد و وی صائم بود و مروی است افطر الحاجم و المجموع له و من هیچكدام را از این دو حديث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب كند
 صائم محبوب تر باشد نزد من و اگر كند حامت نيگوييم كه افطار كرد و نذره گفت شافعي چنان در نذره او بود منع ميكرد از حامت و چون بمصر آمد
 ميل كرد و بر خصمت انهي مصنف و فتح الباري گفته بود و شافعي كه میگفت حديث ابن عباس در احتیاج اخذت مثل و ارجح است من حيث
 الاسناد و با وجود آن اگر اجتناب كند خوب است احتياط و قياس موافق حديث ابن عباس است زير كذا حامت بیرون می آید چیزی از داخل
 خارج و در نذره آید چیزی از خارج داخل و نیز حامت موجب ضعف است و كسر شروت و با فاق مصححات صيام است و جامع هم اگر چه پیوسته است
 وليكن ثابت شده است از ان اجتناب بنفس مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعين و علماء اهل علم عدم افطار بچيست است و علمای ترمذی
 احمد و بالغ کرده اند و صحيح حديث شد و او تايد مذنب خود و انست آن معقول و معقول و گفته اند كه و از نذره نذره از صحابه روايت كرده اند

درین باب بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام با حجام و محجوم گذشت و این حدیث فرمود مقتضای بیان عبد الجبار بن ابی شیبان بود یعنی خوب است
 که حجامت کرد و دیگران بآن نیست که وقت شام در سیده است انتهى ذکره الشیخ فی الترجمة و بعضی گویند صرف محجوم افطار میکنند و اما حجامت پس
 افطاری نمیشود عمل برین حدیث در طرف اول و در سبیل گفته لا ادری ما الذی اوجب العمل ببعضه دون بعض شیخ الاسلام ابن تیمیة گفته قواله صلی الله
 علیه وسلم افطر الحجام و المحجوم له نص است و حصول فطر هر دو را پس جائز نیست اعتقاد بقا صحیح هر دو را با اخبار آنحضرت از فطر را سیما و اربعی اهل طایفه
 بدون قرینه و الدبر آنکه ظاهرش غیر ما دست پس اگر جائز باشد را در مقایست فطر نه حقیقت و می این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهى در سبیل
 گفته لاریب فی ان هذا هو الذی دل له حدیث انس الآتی عن انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما كرهت الحجامة
 للصائم ثم قلت انس نخست که مکرده داشته شد حجامت برای روزه در چنین است که ان جعفر بن ابی طالب احجموه و هو صائم
 جعفر بن ابی علی رضی الله عنه حجامت کرد و او صائم بود و فطر به النبی صلی الله علیه وسلم فقال افطر هذا ان پس گذشت بود
 آنحضرت و فرمود روزه کس و اندامین نه و در حجامت محجوم اندثر رخص النبی صلی الله علیه وسلم فی الحجامة للصائم یترخص کر
 و اجازت داد آنحضرت در خون کشیدن هر روزه در افطار انس یحجموه و هو صائم ثم پس بود انس که حجامت میکرد و او روزه داری بود
 رواه الدارقطني و قواه روایت کرد این اثر را در ارقطنی و گفت قوی است و لفظ وی این است ان رجاله ثقات و لا نعلم له علة و این حدیث
 از او الشیخ حدیث شد اوست و از وی معلوم میشود که آخر رخصت است بر تقدیر ثبوت کراهت نیز و در حدیث ابو سعید خدری است که
 فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه نمیکشاید روزه در حجامت و قی و احتلام است رواه الترمذی و لیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ است
 یعنی شاذ است و عبد الرحمن بن نیکه را وی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا در ارقطنی و یحیی و ثور
 کرده است آنرا ابو داود و از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبیه است بصواب ابو زرعه گفته که صحیح است
 و گفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکرده می پنداشتید حجامت را در روزه رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیدا شدن
 ضعف حجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میکرد و اند صوم را و مکرده است در ان رواه البخاری و هم در بخاری است تعلیقاً بود ابن عمر که حجت
 میکرد و حال آنکه صائم است بستر ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد و شب **و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي**
صلى الله عليه وسلم احتل في رمضان وهو صائم بدستیکه آنحضرت سر می کشید چشم خود را و در رمضان و حال آنکه روزه دار بود
 از اینجا معلوم شد که سر می کشیدن زیان نمیکند بر روزه و هو قول الشافعی و بعضی مکرده گویند و هو قول سفیان بن ابی المبارک و احمد و سحن
 و مذہب ابو حنیفه رخصت است و مذہب مالک کراهت و نزد ابو داود و انس که بود رسول خدا که سر می میکرد و در حدیث دیگر است
 که فرمود پیریز کنید از ان و هر دو ضعیف است و ابن شبرمه و ابن ابی لیلی گفته اند که کل فطر صوم است لقول صلی الله علیه وسلم الفطر حادخل
 و لیس مما خرج و اذا وجد طعمه فقد دخل و جواب داده اند که دخول کمال غیر مسلم است زیرا که چشم منفذ نیست بلکه از سانس می رسد زیرا که انسان
 گاهی خنطل را بی پای خود می مالد و مژه او در دهن می یابد و حال آنکه روزه او نمیشکند و حدیث الفطر حادخل را بخاری تعلیقاً آورده و ابن عباس
 و وصلة ابن ابی شیبة و آنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اثم لیتة الصائم لیس گفت یحیی بن سعید بن اده حدیث
 رواه ابن ماجة باسناد ضعیف زیرا که در سندش بقیه است روایت میکنند از سعید بن ابی سعید از شام و سعید بن جهم است و آنکه
 گفته اتفاق کرده اند حافظ بر نیکه روایت بقیه از مجهولین هر دو دست انتهى و لیکن سعید بن ابی سعید مجهول است بلکه بعضی از

علی الصبح و فرقی کرد این عدی در سعید بن ابی سعید از سیدی پس گفت که وی مجهول است و در سعید بن عبد الجبار و گفت وی ضعیف است
 و حال آنکه هر دو یکی اند و گفت بهیقی لیس بالقوی و رواه الدیهقی من طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده که بود آنحضرت که
 ستره میکشید و حال آنکه وی روزه دار است گفت ابن ابی حاتم عن ابیه که این حدیث منکر است و گفت در حق محمد که وی منکر الحدیث است و کذا
 قال البخاری و رواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش مقارب است و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام له من حدیث
 ابن عمر ایضا و لفظ وی این است که بیرون آمد بر ما رسول خدا و هر دو چشم او پُر اندازا شد و این در رمضان بود و وی صائم است و دین بابت
 انزیریره مولاة عایشه نزد طبرانی در اوسط و از ابن عباس نزد بهیقی در شعب الایمان و قال الترمذی لا یصح فیہ شیء گفت ترمذی
 بصحت نرسیده است از حضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی و روایت کرد ترمذی از انس که آمد مدی نزد رسول خدا و گفت که شکایت کرد
 من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشمم بدر آمده پس آیا سرگشتم در چشم و حال آنکه من روزه دارم فرمود سرگشتم بکشد ترمذی گفت سند این حدیث قویست
 و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و رواه ابو داود و من فعل انس و ابی هریره رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل و شرب فلیتم صومه هر که فراموش کرد روزه را
 و حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد و آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد و فائدا اطعمه الله و سقاؤه زیرا که
 بخورانیده است او را و نوشانیده مگر خدای تعالی و این حکم عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزدیکه مگر مالک که میگوید لازم است قضا
 در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقول مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود
 روایت ایمن این حدیث را قائل میشدم بقضا و در بدایه گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد و جماع از جهت استموا
 در کنیت حاطب شوکالی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسیان پس الحاق کرده اند آنرا البعض اهل علم باکل و شارب
 ناس و بعض منع کرده اند و راجع الحاق است انتهى متفق علیه و رواه ابن حبان الدارقطنی و ابن خزمیه و الحاکم و الطبرانی فی الاوسط و لفظ
 وی این است چون بخورد روزه دار بفراموشی پس جزین نیست که آن رزق خداست که راند آنرا او تعالی بسوی وی و نیست قضا بر وی
 و للحاکم و حاکم راست از حدیث ابی هریره من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضا علیه و لا كفارة بهر که افطار کرد در رمضان
 فراموش کننده پس نیست قضا بر وی و نكفاره و هو صحیح و اسناد این زیادت صحیح است و رواه الدارقطنی و ابن خزمیه و ابن حبان ایضا
 و هر دو معذور و داشتن صائم ناسی آنست که صوم را بیستی یاد و بنبه نیست بجلان صلوٰة و احرام حج که این را بهیات مذکوره است از استقبال
 قبله و تجرد از جامه دوخته پس صائم احق است بمعذور و داشته شدن در سبل السلام گفته لفظ من فطر عام است جماع را و تخصیص اکل و شرب
 بنا بر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن دقیق العید و حدیث لیل است بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد بنسیان روزه وی بخشد
 پس اقل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم است تحقیقه و این قول جمهور است و بعضی با فطر رفته اند زیرا که مساک از غلظت کرم صوم است پس حکم وی حکم
 است که کرمی از نماز فراموش کرده و واجب است بر وی اعاده و اگر بناسی است و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را با آنکه مراد از آن فلیتم مساک و غلظت است
 و جواب او آنکه قوله فلا قضا علیه و لا كفارة صحیح است و صحت صوم ناسی و عدم قضای او و اخراج کرد او از قطنی با سقاؤه قضا را در روایت ابی رافع
 و سعید بن یزید و ابی عبد الرحمن و عطاء بن اسیار که هم عن ابی هریره و فتوی داده است آن جماعتی از صحابه بنهم علی بنی الدخنه و درین ثابت ابی هریره
 و ابن عوف قال ابن المنذر و ابن جریر و در سقوط قضا احادیث است که بعضی او شده بعضی است و تمام است احتیاج بدان اما قیاس بر نسیان نیست

فاسد الاعتبار زیرا که در مقابل نفس است با آنکه در اصل منازع است و احد از محلا بعض صحایب آورده که وی بوفز و آنحضرت پس آورده است
یک قصه از ثرید پس خورد از آن بیشتر یاد کرد که وی صائم بود پس گفت اوراد و الیه بن کنون بعد از آنکه سیر شدی پس گفت اوراد آنحضرت
تمام کن روز خود را پس نیست آن گریز که را ندانند از خدای تعالی مسوی تو و روایت که در عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابوهریره و گفت اوراد
صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا باس گفت لا باس الطمک الله
و سقا گفت پیتر و ایدم بر دیگری پس انسیان کردم پس خوردم طعام گفت ابوهریره انت انسان لم تتعبد بالصیام **وعن** ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذرعه القعی فلا قضا علیه سیکه سبقت کند و غلبه آرد و در آن
پس نیست بروی قضا یعنی بطل روز نیست زیرا که عدم قضا فرج صحت است و من استقام فعلیه القضاء و سیکه قی کند بقصد پس بر
قضا است که بطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این بر دو صورت طلق است که قی پری و من باشد یا کمتر ازین این است مذکور
و اما نزد حنفیه پس امام محمد موافق ائمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف سقیمه میگردد و از تعذر بطلان پس اگر قلیل باشد
قضا کند چنانکه در حدیث است و در ایام مذکور ابو حنیفه ذکر کرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محدروایتی است از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته
امام محمد در بطولای خود نوشته که همین است قول ابی حنیفه انتی و حکایت کرده است این مندرج جامع بر سکه تعدی مفید صیام است شوکانی گفته در
نظر است زیرا که این معمود و مکرر و بیع گفته اند که غصب نیست طلقا خواه قی غالب باشد یا استخراج تا وقتی که چیزی را با اختیار خود ندیده برگرداند و آن
کرده اند باین حدیث که افطار نکنی صوم راسته چیز کی قی دوم حجامت موم احتکام و این اثر ندی و بهقی با سنا و ضعیف روایت کرده اند زیرا که
در سندش عبد الرحمن بن زید بن اسلم است و او ضعیف است و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحایت ابوهریره زیرا که
آن طلق است و این بقیه انتی و در سبیل گفته جواب داده اند بجل وی بر غلبه قی جماعین المادله و محل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست خاص است
از وی سند پس عمل بروی اولی باشد و اگر چه معارض است بر اوت اصلیه انتی گویم ترندی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ است و نیز روایت
کرده است آنرا ابو داود و دارقطنی از مروی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود اشبه است بصواب ابو حنیفه
صح است پس قی عدم بطل صوم باشد گو گفاره مباش و مصفی گفته آیا فساد استقام صوم را از جهت عین او است پس فاسد کند اگر چه چنین
که چیزی بچوف رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مطنه رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزدیک تر آنست که
استقامت بخیر از نوم است که شارع آنرا مطنه رجوع ساخته در جانی که اختیار نیست عفو فرموده است و باینکه باختیار است حکم بقضا و صوم
نموده است چنانکه نوم را مطنه خروج رجوع گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علیحده پیدا شد و اگر چه علت خود پس
حق آنست که وی مفسد است از جهت مطنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع
نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند سافر متر که اصلاح حج ندارد انتی رواه الخمسه یعنی احمد و ابو داود و نسائی
و ترندی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن جابر و دارقطنی و حاکم و او را الفاظ است از حدیث ابوهریره و اعلاه احمد و اعلال کرده است آنرا امام
با آنکه غلط است و گفت ابو حاتم نکرست زیرا که در وی سلیمان بن قمر الضبی البصری النخوی است و وی را نفی است اما توشیح گوید او را احمد و
و اخرج له البخاری و مسلم و تابعه و در سنا و ندی گفته این حدیث غریب است فی شناسم او را اگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفر دست بدان
محیی بن یوسف و گفت محیی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتی و محفوظ مقابل شاذ است و گفت بخاری مروی است

از غیر وجه صحیح نیست اسناد او و گفت دارمی زخم کرده اند اهل بصره که بشام چه کرده است در آن و گفت ابو داود و بعض حفاظ که نمی بینم آنرا محفوظ و انکار کرد آنرا احمد و گفت در روایت خود نیست من داشتمی گفت خطابی را زده میکنند که آن غیر محفوظ است و نقل کردند از احمد که حدیث کرد آن عیسی و نیست در کتاب می نماید که در آن و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح است بر شهر طهم و آخر چه من طریق حفص بن غیاث و آخر چه این باجه ایضا و قوا له الدارقطنی ولیکن قوی گفته است آنرا دارقطنی و گفت اسنادش صحیح است **و عن جابر بن عبد الله** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان بيرون آمد آنحضرت در سال فتح مکه که در رمضان در سنه ششم از هجرت و ابن اسحق و غیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشر از رمضان فصام حتی بلغ كراع الحمير تا آنکه رسید کراع غمیر را بنضم و تخفیف را فتیحه بنیم معجبه وضعی است میان مکه و مدینه نزدیک عسفان بر سهیل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثمود عا بقدح من ماء پس طلبید قدحی از آب فروعه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم سبوی قدح ثمود شرب پستروید آب را فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد آنحضرت ابعدا از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند بیفروانی کنندگان آنکسانند بیفروانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کرد فعل رسول الله علیه و قبول نکرد حضرت خدای عز و جل را و او را وروده است که خدا دوست دارد که کرده شود و رخصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورد شود عزیمتهای او نه از آن جهت که روزه داشتن حرام است چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس است که بیرون آنحضرت از مدینه بکعبه یعنی بسالمتح مکه پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید عسفان پس طلبید آب او برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود تا به بینند آنرا مردم پس افطار کرد تا آنکه مردم آورد بکه و این اقع در رمضان بود و بود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که نخواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکانی گفته مذنب جمهور رخصت صوم است در سفر و روی است از بعضی ظاهر و محلی است از ابو هریره که فطر در سفر واجب است و روزه کافی نیست انتهى و فی لفظ و در روایتی این است قیل له گفته شد آنحضرت را ان الناس قد شق عليهم الصيام و انما ينتظرون في ما فعلت بدستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان روزه و جزین نیست که نمازی میکنند و چیزی که بعمل آری تو فد عا بقدح من ماء بعد العصر فشرّب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر و نوشید آب و بعضی گفته اختلاف کرده اند سلف و صوم مسافر و افطار که کدام یک از این بهتر است قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر است در حق کسی که در شقت نیندازد و او را صوم و فطر صوم بهتر است کسی را که مشقت رساند او را اگر کسی که قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد و قبول رخصت را که رواه مسلم و سیل گفته حدیث دلیل است بر آنکه مسافر است که روزه نهد و افطار کند و او را است کشادن روزه و اگر چه اکثر روز صائم بوده باشد و خلاف کرده است و طرف اول او و گفت کافی نیست مسافر را صوم بقوله تعالى فعدة من ايام اخر و قوله اولئك العصاة و قوله ليس من البر الصيام في السفر و خلاف کرده اند او را جماهیر گفته اند که محجزی است صوم بقوله صلى الله عليه وسلم و بنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء و قوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان است امر او را با فطر و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در وی این است که نیست در شق که امر کرده باشد ایشان بلکه فعل و نمی تقضی و موجب است و اما حدیث ليس من البر ليس در حق کسی است که روزه بروی دشوار است آری عام است الال تجرم صوم و سفر که سبک شاق است بروی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت است که آنها گفتند روزه بر ایشان شق است

پس آنکه روزه گرفته بعد از آن که صوم کرده باشد و اما جواز افطار اگر چه اکثر روایات صحاح و معجم بوده باشد پس مذکور جواز است و تعلیق کرده است
شافعی قول را بآن در بویستی بر ثبوت حدیث و گفته هر که صبح کرد و در حضر و ساجده صائم است یا سفر سفر کرده پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه
ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد و روزی که یزید و کوفه گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و کوفه بیست و هشت روز است مراد بحدیث
آنست که آنحضرت روزه نداشت روزی که در سفر پست افطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بر آن باب را که اذا صام ایام من رمضان ثم سافر
واحد و سخی گویند جائز است او را افطار بعد از آمدن بسفر و ظاهر حدیث با ایشان است زیرا که وی مسافر است و اما افضل پس نه هب ابو حنیفه
و شافعی و مالک ثوری و جزیان ایشان آنست که صوم آنست که مسافر اگر مشتقت و ضرر نباشد پس اگر تنفس شود پس فطر افضل است و او را
و سعید بن مسیب احمد و سخی و غیره گفته اند فطر افضل است مطلقا و احتیاج کرده اند با جاذبه که احتیاج کرده است بدان قائل عدم اجزائی
و گویند که این احادیث اگر چه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که باید و قوله من احب ان یصوم فلا جناح علیه نفی جناح مفید الا بال
به است نه آنکه محرم است و افضل نیست و حجت قائل فضیلت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اسفار همین صوم بود و لیکن
لابد است از دلیل بر اکثریت آن قائل اول کرده اند احادیث منع را بآنکه در حق کسی است که صوم بروی شاق است و بعضی گویند به جزیان است
بهان فضیلت است و بعضی گویند صوم و افطار هر دو برابر است زیرا که احادیث درین باب متعادل آمده و این ظاهر حدیث انس است که سفر کردم
یا رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر فطر و نه فطر بر صائم **و عن حمزة بن عمرو الاسلمی** کفیت وی ابو صالح یا ابو محمد است حدیث
در اهل حجاز روی عن ابنه محمد و عایشه و غیره ما مات سنة احدى وستین وله ثمانون سنة رضي الله عنه قال یا رسول الله اجدي في
قوة على الصيام في السفر فهل علي جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یا بم من در خود قوت بر روزه داشتن و سفر پس آیا هست
بر من گناه قال هي رخصة من الله فمروا به ان افطار رخصت است از بخاری و عرجل فمن اخذ بها الحسن پس سیکه اخذ کرد و رخصت
و عمل کرد بر آن پس نیک است نظر بشود و ذکر م و تیسیر آبی و عجز و ضعف خود و من احب ان یصوم فلا جناح علیه و سیکه
دومست داشت که روزه دارد پس نیست گناه بروی و درین اشارت است با فضیلت افطار و ظاهرش تخفیف است میان صوم و فطر و دلیل
بر جواز صیام در سفر و راه مسلم با کمال احادیث و صوم و فطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض با فضیلت یکی و بعضی در
تخفیف و بعضی در جواز افطار و ذم صیام در تفاوت احوال و اوقات و از اینجا اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند
و اصله فی المتفق علیه و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است از حدیث عایشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو قال یا رسول الله اجدي في
بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار و اگر نخواهی افطار کن
ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم مگر صوم تطوع را بدلیل قولش در روایتی نزدیک مسلم که انی اسر و الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد او دوست
در روایت صحیح که وی سوال نکرد مگر از فرض و صحیحها الحاکم انتهی و در سبل گفته است لال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم و
زیرا که وی آنحضرت را خبر کرد بر صوم و آنحضرت او را مقرر داشت و انکار نکرد وی و وی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد
وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد و حقی سبب آن فوت نشود و بشرط فطره عیدین و تشریق و اما انکار آنحضرت بر این عمر و صوم دهر پس
معارض این نیست زیرا که آنحضرت ضعف وی از آن دریافته و در واقع نیز مجتنب بود زیرا که وی در آخر عمر ضعیف گشته میگفت یا یبتنی

قبلت رخصته صلی الله علیه وسلم و بود و آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را و اگر قلیل می بود و حث میکرد ایشان را بر آن انتهی گویم نزد
مختار خفیه و امام مالک آنست که چون ایام مندی افطار کنند در صوم دهر هیچ باک نیست کذا فی العالمگیریه **و عن** ابن عباس رضی الله
عنه قال رخص للشیخ الکبیر ان یفطر رخصت کرده شد پیر کلان سال او را افطار کردن و یطعم عن کل یوم مسکینا و بخوراند
هر روز یک مسکین اولاً قضا علیه و نیست قضا بروی در صغی گفته و در حکم پیر الیست کسیکه ضعف دارد و جلی یا عارض که شفا از آن متوقع نیست
و قدرت بر صوم بآن ضعف ندارد و آیا این فدیة سبیل و جوب است یا سبیل استحباب شافعی را درین سبکه و قول است اظهر آنست که بر
طریق جوب است زیرا که بعضی قضا است و بقیاس اطعام از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از مرده او مطلقاً ساقط میشود یا یافتن
قدرت ظاهر اول است مانند صدقة الفطر انتهی در سبیل گفته و سبکه اختلاف است در میان سلف جمیع گویند اطعام لازم است در حق
کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ است و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ است و نیست اطعام بر کسیر
نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته استحب است او را اطعام و قیل غیر ذلک و اظهر همان است که ابن عباس گفته و مراد شیخ کسی است که عاجز
از صوم و ظاهر آنست که حدیث موقوف است و تحمیل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد و تغیر صیغه بجهت حصول علم است بآن زیرا که
ترخیص بطریق توقیف می باشد و تحمیل که ابن عباس آنرا از آنکه پیر فهمیده باشد و هو الاقرب انتهی گویم مراد باید که پیر قول وی تعالی است و علی
الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ است شوکانی گفته در صحیحین است از حدیث سلمه بن الاکوع که چون
نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیة دهند پس نازل شد بعد از آنی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابوداود و من شد
سعاذ بنحو مقدم بر باده فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی این ناسخ است و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خیر لکم پس این آیات
ثابت کردند صوم را بر تمام صحیح و رخصت کردند بعضی مسافر را و افطار و ثابت کردند اطعام برای پیر که روزه نمی تواند داشت انتهی گویم در او
ابوداود من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و له طرق فی سنن البیهقی و اخرجه الحاکم فی المستدرک من طریق عکرمة عن نحوه و زیاده کرد
که نیست قضا بروی و درین باب است از ابن عمر نزدیک ارقطنی بروایت نافع از وی که هر که دریافت او را رمضان نبود که روزه داشت
رمضان پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم و نیست بروی قضا و درین باب است از انس بروایت شافعی مالک
که انس بن مالک چون پیر شد قادر نبود بر صیام پس فدیة میداد و رواه البیهقی من حدیث قتادة عن انس موصولاً مصنف در تلخیص گفت
و تعلیق کرده است این بخاری و صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطریق کثیره و تعلیق و تعلیق گفت ابن عبد البر و رواه الحادان و معمر بن ثابت
چون پیر شد انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد و میخورد و درین باب است اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء
که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بروی است هر روز را مدی از گندم انتهی و قوی
گفته این آیت غیر منسوخ است منهم ابن عباس کما نهام و روی است از وی که میخواند و علی الذین یطیقونه ای یکفونه و لا یطیقونه و می گفت
نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر وزن سالخورده است ابن عبد البر گفته مروی است این قرات بطریق از ابن عباس میخاشه و مجاهد و جماع
انتهی و در سنن و ارقطنی است از ابن عباس و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین واحد من تطوع خیر اقال زاذ مسکینا فمخیر له و قال نیست
بنسوخه الا انه رخص للشیخ الکبیر الذی لا یستطیع الصیام و اسنادش صحیح و ثابت است و در وی دلالت است بر آنکه رخصت نیست مگر پیر را
که در ذمیه توانست داشت یا بیماری که شفائی یابد گفت و این صحیح است و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از خنطه آمده و هم در آن

از اهل خانه ما فصحک الذی صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پید آمدنایهای آنحضرت و ناب دندان میشین و در سبب دندانیشک میگوبند و آن دندانهاست متصل بر عیانت و در بعضی روایات فواجده آمده عوض انیابه و آن دندانهاست در نهایت و مان که آنرا خسر العقل و خسر الحکم میگویند و در وقت بلوغ و کمال عقل بر آیند و پید آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطمه اهلک بستر فرمود و برو و بخور آن تمر را اهل خانه خود را و در روایت نسائی باین لفظ است اطعمه عیالک و در اینجا دو قول است یکی آنکه این کفاره است و از قاعده کفارات آنست که صرف کرده نشود و نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد او را بدان و در کرده اند که حمل عدم خصوصیت است دوم آنکه کفاره ساقط است از وی بنا بر عسری و دلیل له حدیث علی علیه السلام که انت و عیالت فقذ کفارتکم مگر آنکه این حدیث ضعیف است یا آنکه صدقه باقی است در ذمه او و آنچه آنحضرت بوی بخشیده صدقه است بروی و بر اهل و بجهت آنکه آنرا در رعایت احتیاج یافت بغوی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آخر گردانید کفارت را با وقت و امر کرد او را که آن تمر در حاجت خود صرف نماید انتهی و در صفی گفته درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در ذمه او پس وقتیکه قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه الفطر و سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی است انتهی و شیخ در ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارات اکثر علماء بر این اند و بعضی بر اینند که مخصوص است با تمر و بعضی گفته اند منسوخ است و قول قدیم همانست که گفته شد انتهی گویم حدیث مطلق است و دلیل نسخ پیدا نیست پس و خصوصیت و نسخ هر دو نظر است مراه السیفه یعنی بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سیل گفته حدیث دلیل است بر وجوب کفاره بر جماع در نماز رمضان عامدا و فراموش کرده و می که این اجماع است محصور باشد یا نه پس سه ثبات است در ذمه او بر یکی از دو قول شافعی دوم آنکه مستقر نیست بر ذمه او زیرا که آنحضرت بیان نموده که کفاره بروی باقی است و اختلاف کرده اند در رقبه زیرا که درین حدیث مطلق آمده و مجهول بقید کرده اند آنرا بمؤمنه حملا للمطلق منها علی التقید فی کفارة القتل و گویند کلام الله و حکم خطاب احد است پس ترتیب باشد در وی مطلق بر تقید و حنفیه گویند حمل مطلق بر تقید مطلق نباید کرد و پس کافی است رقبه کافره و گفته اند در اینجا تفصیل است یعنی تقیید مطلق جائی است که قیاس تقضی تقیید باشد پس این تقیید بقیاس خواهد بود و همچو تخصیص بقیاس و این مذنب جبرور است و علت جاسمه در اینجا آنست که این کفاره است از گناهی که کفر خطیئه است و اسله مبسوطه فی الاصول و جاعلی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر معسر و نه بر موسر زیرا که آنحضرت خوردن آن بر او می مباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا و این استدلال غیر ناهض است زیرا که امر ظاهر در وجوب است و اباحت اکل آنست بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات است که گذشت و مدعی در بحر استدلال کرده است بر عدم وجوب آن با آنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله و صم بیا مسکانه و ذکر نکرد کفاره را و جوابش آنست که روایت امر کفاره ازین حدیث که نزد سبعة است ثابت شده انتهی حافظ شوکانی گفته و همین کفاره چهار گفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرد عمد ابر سبب که باشد بلکه فقط بجاع و لیکن نیست در جماع مرد و باز خود مگر همان کفاره که در اکل و شرب بود زیرا که این همه حلال است و حرام نشده مگر بعرض صوم و واقع است در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد و نیست ذکر جماع کردن او انتهی و لفظ مختصر وی این است و بر کسیکه افطار کند بعد کفارت است همچو کفاره چهار حدیث جماع در رمضان بغوی گفته و اگر افطار کند باکل شرب پس مانند افطار جماع است در وجوب کفارت نزد ابو حنیفه و مالک کفاره مخصوص است بجاع دون اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد و ابوداود و در صفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابو هریره است پس آنچه در حدیث ابن مسدب الدست از ابدا می بدنه ما خواند نیست و آنچه تفسیر است

مثل بیان عرق یا خودست مسئله هر که این حادثه پیش آید بروی واجب است آنچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیص ننمودند بر روی
 که علت این حکم باشد از وجوهی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها در آن وصف مختلف شدند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که مؤثر
 مجموع چند چیز است افساد صوم ادای رمضان عمد یا بجماع که آثم شده است بآن سبب معنی صوم پس بر جماع ناسی کفاره نیست زیرا که روزه او
 فاسد نشده و نه بر کسیکه نیت روزه کرده است اصلاً و نه بر مفسد صوم نفل و نه بر قضای رمضان و نه بر مفسد اکل و شرب و اشتغال و استغفار
 و نه بر مسافر که جماع کند بنیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جماع و نه بر کسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود
 پس گمان کرد دلیل را و بحقیقت نه را بود و نه بر کسیکه فعلی که مفسر نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفسر است بعد از آن بنا بر آن خطا
 جماع کرد و نه بر کسیکه زانگنه بنسب یا وصال صفر زیرا که آثم درین صورت بحجت معنی زناست نه بحجت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
 نتوان کرد زیرا که جماع افشست و مانند ادرع کاف اکل شرعاً نداشتند جماع را و غیر ادای رمضان را بر ادای رمضان و نه خطا و حمل را بر تعرض صوم
 عمد انتهی در سبیل گفته امر نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین وایت بقضای آنروز که در وی جماع کرده لیکن در روایت ابوداؤد از حدیث ابوبهره
 این لفظ آمده کلمات و اهل بیتیک صوم یو یا و استغفر الله انشی گویم این جمع اعلال کرده است این وایت ابیهشام بن سعد و قد بلغنا بهم بن سعد کما رواه ابو عوانه
 فی صحیح و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمرو عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریره و یهودیهم فی اسناد و کذا
 فی التلخیص و لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت
 امر نکرد و او را مگر کفاره را غیر و جواب داده اند که آنحضرت اتحال کرد و بر آنچه از آنکه می معلوم فرموده که این حکم واجب است بر مرد و امانی که جماع
 کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و یهودی الاصح من قولی الشافعی
 و بقال الا و زاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب است و آنحضرت که ذکر آن نگرد و باز وجوب بحجت آنست که وی اعتراف نموده و اعتراف زوج
 موجب کفاره بروی نیست یا با احتمال آنکه زن صائم نبود باین طریق که ظاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم است در
 حق زن نیز بنا بر آنچه معلوم است از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد و چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن
 نیز در حدیث عمرو بن شعب بن احمد و لفظ وی این است و امره ان تصوم یوماً مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة است و در وی کلامی است
 معروف و در مصنفی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی و بر زن واجب نباشد
 و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم است از حکم چنانکه در زنا بر مرد و واجب و غسل بر مرد و واجب و ظاهر آنست که اگر در روز تعرض صوم کرد و بجماع
 و کفاره لازم آید و داخل کفارات امری است که از شرع قضی بر آن دلالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم است همراه کفاره ظاهر آنست
 که لازم است انتهی و اللفظ لمسلم و لفظ حدیث مسلم است و اخر جاها یضامن حدیث عایشه و له الفاظ عندها و سبیل گفته ان هذا
 حدیث جلیل کثیر القوائد و تصنف در فتح الباری گفته اند قد اعنی بعض المتأخرین ممن ادرک شیوخنا هذا الحدیث فتکلم علیه فی مجلدین جمع
 فیها ألف فائدة و فائدة انتهی آنچه مذکور کردیم در وی کفایه است و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقل از فتح الباری و عن عایشه
 و ام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم جنباً من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد
 در حالیکه جنب است از جماع و در روایتی باین لفظ است که بود آنحضرت که در می یافت و را فجر در رمضان و حلال آنکه وی جنب می بود
 از غیر احتلام و باین رفته اند جمهور و گفت نووی اجماع است ثم یغتسل و یصوم و در روایتی بجای ثم فائده یعنی بپوشیدن غسل میکند و از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی است از زوی سند و گفت ابن عبد البر انصح و قوت و آنکه در حدیث ابوهریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون ندانده شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب است پس روزه نگیرد آن روز رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از آن جمهور که این منسوخ است ابوهریره از آن جمع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوسیله و فتوی داد بقول ابن هرود و صحابیه و دال است برای نسخ حدیث عایشه که آمد روی آنحضرت را در حالیکه هتفتا میکنند از روی و عایشه می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا درمی یابد نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و اما تدرک فی الصلوة و اما جنب قاصد پس گفت آنمرد نیستی تو مثل مای رسول خدا قد غفر الله له ما تقدم من ذنبک و اما آخر فرمود و الله انی لا رجوان اكون اخشاکم بعد و علمکم بما اتقی و منسوخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیره و این حدیث و افع قول کسی است که میگوید که این خاص است باحضرت صلی الله علیه و سلم و زاد مسلم فی حدیث ام سلمه و لا یقضی بوزیاده که در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را و اکثر علماء بر این اند و طیبی از نسخ نقل کرده که در روزه نفل درست است ولیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر است و حدیث وارد است برخالف الله اعلم **و عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من مات وعليه صیام صام عنه ولیه** کسیکه مرد و بروی صومی است واجب که قضا نکرده است آنرا روزه دار از جانب بی ولی وی این خبر در معنی امرست و اصل در وی وجوب است لیکن او عا کرده اند اجماع را بر آنکه در اینجا برای مذمت است و مراد بولی وارث است خاصه یا قریب یا عصبه و در سله خلاف است اصحاب حدیث و ابو ثور و او زاعی و احمد و شافعی و در قولی و صحیح النور و بظاهر این حدیث رفته اند و بعضی شافعیه میگویند که خیر است میان صیام و اطعام و جمهور علماء بر آنند که بائزست اما اطعام مستحب است که آنرا فیه میگویند و باین قائل است امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحابی بدلیل حدیث ابن عمر فرمود و لفظ وی این است که هر که مرد و بروی روزه است خدا نهد خود را از جانب بی بجای هر روزه یک سکین یا اخرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب است نمی شناسم او را مرفوع مگر باین وجه و صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول او است و گفت دارقطنی محفوظ و وقف او است بر این عمر و تا بعد البیهقی علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگر چه در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث یحیی که اقوی است از وی در سنن تواند شد و نیز تسکایشان با آنست که از ابن عباس و عایشه فتوی باطعام موی است و همین است موافق سائر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص است بوجوب و لوحه اند که آثار مرویه از فتوای عایشه و عباس و حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت است در حج بنص صحیح پس و صوم هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج مستثقل است بهمین حدیث باب اعتذار مالکیه بعد عمل اهل مدینه بر آن مبنی است بر آنکه ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت است و لیس که مالک کما عرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه با آنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داد و عذری غیر مقبول است زیرا که عبرت بموی است نه رای راوی کما عرفت فیها ایضا و صنف در تخصیص گفته روایت کرد نسائی و در سنن کبیر با نسخ از ابن عباس که گفت نماز نگذار هیچیک از هیچیک و نه روزه دارد احدی از احدی و روی عبد الرزاق مثله عن ابن عمر من قوله و در بخاری است و باب انداز از ابن عباس ابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول ابن هرود و حدیث صحیح اولی باتباع است انتهی گویم حدیث ابن عمر را مالک هم در مؤطا آورده و در صفی زیر آن گفته این مقتضی کرده اند بحدیث عایشه فقیر میگویند مگر من است جمع میان حدیث و اثر پس بگوئیم که معنی قول

ابن عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیات آن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه نگذرد تا با صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجای می تواند آورد و در باب شخصی که بمیرد بروی اجنبی صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه است بنظر فقیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل هر دو ممکن است چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخمیر در چند فصلت واقع شد پس گوئیم برای آنکه در حدیثی حاصل میشود یکی از دو چیز صوم ولی و قد یطعم و جمع کردن میان هر دو محل غلطی اندر آنست که هر یکی مستحق است بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة الله البالغه اینست که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائز است که هر یکی از این دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصنفی گفته تخصیص کرده اند و از آن کسیکه بعد از نکلن از قضا تفریط کرده باشد فقیر گوید لفظ حدیث منعی نیست از نکلن بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نزد خفیه اگر وصیت میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نیز در شافعی وصیت کند یا نکلن از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در آنکه صوم از میت مختص بولی است یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم با مری روزه نهد با جرت یا بدون اجرت مجزی باشد کمافی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آمده و گفته اند اجنبی بغیر امر ولی هم بدان قیام می تواند کرد زیرا که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه درین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سرحد دیگری را نائب گیرد و در مصنفی گفته و اگر طعام اختیار کن پس یک مد به بقیا سا علی نظائر المسئلة انتهی متفق علیه و صححه احمد و علق الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث گوئیم حدیث ثابت شده بهیچ در خلافت گفته که این سنت ثابت است و منی دانم خلافتی در میان اهل حدیث و صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این سلسله را هم در امثله و اما صحیح ثابت صریح حکم ذکر کرده و زیاده کرد و در لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخمیر است میان صیام و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف است زیرا که از طریق ابن ابی عمیر است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن است و در حدیث مسلم است از بریده که ای رسول خدا بود بر مادر من و زه یک ماه که آنرا بعلت مرض سیفر حیض خورده بود آیا روزها را من از جانب وی فرمود روز دوازده روز از طرف وی بعضی چنانکه گفته اند جائز است که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته و در حقیقت ما فیه من الاختلاف فی حواشینا علی شرح عمدة الاحکام لابن قتیبة العیدیه یا ناشافیا و بعد الحمد انتهی

باب صوم التطوع وما نهی عن صوم

باب در بیان روزه نافله و آنچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توراتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او تکلیف کند **عن ابی قنادة** الا انصاری رضی الله عنه روایت است از ابی قتادة که از مشاهیر صحابه است و قطعی است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن صوم یوم عرفة بدستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم از دیج و روزه در وی فضل تمام دارد و بلکه فاضل تر است از صوم یوم عاشورا قال فرمود و معتد بر فضل خدا یکفیر السنة الماضية و الباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشد گناهان را که در آن سال کرده و سالی که بعد ازوست باین معنی که بکار دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حاج و عمل سلف

نیز برین است که مستحب است افطار موافقان عرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و ثواب است از فعل آنحضرت و ابوبکر و عمر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و سئل عن صوم یوم عاشوراء و پر سیده شد از روزه یوم عاشوراء و عاشورا نام روز دهم محرم است و بعضی قوی هم کرده اند که نام روز نهم است و این خطاست فقال یکنی السنة الماضیه پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت است بر آنکه صوم یوم عرفه افضل است از وی زیرا که کفر ذنوب دو سال است و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض شد مستحب گردید این عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان است متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده یعنی بر فم ابن عباس است که از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید ورنه یوم عرفه افضل سال را یام است غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف است و سئل عن صوم یوم الاثنین و پر سیده شد از روزه روز دوشنبه فقال پس گفت ذاک یوم ولدت فیه و بعثت فیه و انزل الی این روزی است که زائیده شده ام من در آن روز یا فرستاده شده ام من در آن یا نخست فرستاده شده است و حی بر من در سبیل گفته گویا این شکر از او است و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتمی گویند چون او چنانکه بای شکر می آید یعنی حج جمعی آید کما قال الشاعر سیان کسر غیفه و عظمه پس تخمیل که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد و الله اعلم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز و روز پنجشنبه چنین آمده اند یوم تعرض فیه الاعمال و انما یحب ان تعرض عمله و هو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل که ذافی اسبیل رواه مسلم و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتاده بن النعمان ابن عمر و رواه احمد من حدیث عایشه و فی الباب عن الشافعی غیره شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سال از سبب زوده داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن درین روز و تقدیر سبب آن شکرانه نعمت و بجز آنحضرت و در حدیث شریف است او ستانتمی و در سبیل گفته فیه دلالت علی انه شفیع فی عظیم نعمه الذی احدث فی علی عبده نعمه بصومه و التقرب فیه انتمی و عن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت در این ایامی هجرت در منزل فی بود از وی رخصی الله عنه آمده است که می گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال صام رمضان ثم انبعه سنه من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد در رمضان اینست تا رابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال تا کان کصیام الدهر باشد چه روزه روزی که پیش از آن ظاهر است و این بر تقدیری خواهد بود که کلی محمد بن و ما کند و الا در هر سال که او برابر تمام آن ذال باشد تا ماهی دیگر و درین باب از قولان هم حدیثی آمده که هر که روزه داشت در همان که شش روز دیگر بعد از فطرین حاصل شود روز و تمام سال که من تجاوز بخشنه فله عشره مثا و رواه ابن ماجه و شرط نیست که بیای دارد بلکه فترتی بهتر است و در تراز شنبه بخشنه رواه مسلم در سبیل گفته در وی دلیل است بر استحباب صوم شش روز و شوال و این در سبب احمد و شافعی است و مالک گفته کاوه است زیرا که وی هیچیک را از اهل علم ندیده که این روز را داشته باشد و اما آن موجب نکند جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم ماین تعلیلات را نیست و چه خوب گفته است ابن عبد البر که این حدیث با لک نرسیده و اجر حاصل است خواه متفرق دارد یا متوالی یا غنیمت عید یا در شان ماه و در سنن ترمذی است از ابن المبارک که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی است که هر که متفرق دارد و جائز است گویند نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهد بروی صادق است که وی تابع گرد شش روزه را از شوال و بعضی گفته مستحب است نزد شافعی و بی در پی داشتن آن فضل است و نزد ابو حنیفه مکره است خواه بی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف

متابع آن کرده است دون المتفرق وفي العالم کیه تبولکن عامة المتأخرین لم یروا به باسا والاصح انه لا یاسق انتهى ودر حدیث دلیل بر مشروعیت صیام دهر و یاتی بیان فی آخر الباب ثقی سبکی گفته طعن کرده است درین حدیث آنکه نیست و را فهم مغتر زوده بر قول ترمذی که ازین حدیث حسن است یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اغترار آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت کرده بلکه حسن گفته و گوید که این در نسخه از وی است و آنچه مادر سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این است قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب حدیث حسن صحیح و سعد بن سعید بن ابی یحیی بن سعید الانصاری وقد تحکم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل حفظه انتهى گویم ازین حدیث گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث است و نسائی گفته لیس بالقوی و گفت ابوحاتم لا یجوز الاشتغال بحدیث سعد بن سعید و ابن السکون گفته قد عفی شیخنا ابو محمد الدیلمی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرین رجلا ووه عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظ ثقات منهم السخا و تابع سعد اعلی و ابیه اخوه یحیی و عبد ربیع و صفوان بن سلیم و غیر جم و رواه ایضاً عن النبی صلی الله علیه وسلم ثوبان و ابوهریره و جابر و ابی اسحاق و البراء بن عازب عایشه و لفظ ثوبان من صیام رمضان فشهده بعشرة ايام و من صیام ستة ايام بعد الفطر فذک صیام السنة رواه احمد و النسائی انتهى گویم حدیث ثوبان نزد نسائی و ابن ماجه و احمد و دارمی است و حدیث ابوهریره نزد بزار بدو طریق و نزد ابو نعیم از طریق مشقی بن الصدیح و وی ضعیف است و نزد طبرانی در اوسط ابوجه دیگر ضعیف و حدیث جابر نزد احمد و عبد بن حمید و بزار است و حدیث ابن عباس نزد طبرانی در اوسط و حدیث بران نزد دارقطنی است **و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله** نیست هیچ بنده که روزه دارد و دیگر روز در راه خدا و رسل گفته لفظ سبیل اما چون طلق آید مراد بدان جبار باشد انتهى در فضل صوم با جهاد و احادیث آمده طبعی گفته تواند که مراد بدان نوبه الله باشد الا بعد الله بذلك اليوم عن وجهه النار مگر آنکه دور دارد و او را الله تعالی بسبب روزه آنروز از روی او آتش دوزخ را سبعین خنفاً بمقتا ساله راه متفق علیه و در حدیث ابوهریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که روزه دارد و روزی بحیث طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی دور گیرد اندا و را خدای تعالی از دوزخ مانند دور نمی آید و چنانکه چهره است تا آنکه بمیرد و در غایت پیری واه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی است از اهل کوفه و عمر زاغ و رازست در تمام عمر که بپزد قیاس باید کرد که چه مقدار سافت قطع خواهد کرد و این حدیث مؤید قول طبعی است و الله اعلم و اللفظ لمسلم و لفظ حدیث مسلم راست و در روی دالات است بر فضیلت صوم در جهاد و تا وقتی که ضعیف نشود و بسبب آن از قتال عدو و فضیلت این صوم بحیث آنست که وی جمع کرد میان جهاد و عدم و جهاد نفس خود در ترک طعام و شراب شهوت و کفی بقوله باعد الله الخ عن سلامة بن عبد الله بن عیسی عایشه رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد و تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و تقول در هر دو جا بتای فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه یگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه افضل و اتم و استمرار در صوم شه دون شهر نبود گاهی چند اتی متصل روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند اتی افطار میکرد و گمان می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت و رسل گفته و لعله كان يفعل باليقضية الحال من تجرده عن الاشغال فيتابع الصوم و من عكس ذلك فيتابع الافطار انتهى و هم عایشه میگوید و ما روایت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صیام شهر قط الا رمضان و ندیم من

آنحضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را و ما را یته فی شهر اکثر منه صیام ما فی شعبان
وندیدم آنحضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت
و در روایتی آمده روزه میداشت شعبان همه شعبان و در پنج ماهه است باعتبار اقامت اکثریت تمام کل ابن المبارک
گوید جائز است در کلام عرب که چون یکی اکثر ماه روزه دارد گویند تمام ماه روزه داشته چنانکه گویند تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد
حال آنکه در شب طعام خورده و بکارهای دیگر مشغول شده متفق علیه و عایشه تنبیه کرده است بر تخصیص شعبان بکثرت صیام
چنانکه طبرانی از وی روایت کرده انه صلی الله علیه وسلم کان یصوم ثلثة ایام فی کل شهر فربما اخذ ذلک فجمع علیه صوم السنة فی صوم شعبان و در
سندش ابن ابی لیلی است و او ضعیف است و گفته اند که برای تعظیم شان رمضان میداشت چنانکه ترمذی از حدیث انس و غیره آورده که
پرسیده شد آنحضرت که کدام روزه افضل است پس گفت شعبان برای تعظیم رمضان ترمذی گفته در وی صدقه بن موسی است و هو
عندهم لیس بالقوی و گفته اند بحجت آن میداشت که این ماه در میان رجب و رمضان است و مردم از وی غافل اند چنانکه نسائی و ابوداؤد
و ابن خنیمه و صحیح از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت اسامه گفت ای رسول خدا منی بینم ترا که روزه داری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان
فرمود این ماهی است که غافل اند مردم از آن در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی عمل بدرگاه رب العالمین پس دست دارم
که برداشته شود عمل من من جهائم باشم و در حدیث دیگر باین لفظ است که شعبان شهری است که نوشته میشود در وی اقبال و اغفال تا آنکه
که ام یک درین سال زنده ماند و که ام یک از عالم برود من دوست دارم که نوشته شود نام من من جهائم باشم و از احادیث دیگر معلوم میشود
که این نوشتن در نیمه شعبان است و آنحضرت روزه در تمام شعبان میداشت در سبیل گفته و کتب ایه صومه لند و الحکم کلهما و اللفظ لمسلم
واقفاً مسلم راست و محاضره کرده اند که صوم شعبان افضل صوم است بعد از رمضان بحدیث مسلم از ابی هریره مرفوعاً افضل الصوم بعد رمضان
صوم محرم و وارد کرده اند بروی که اگر آن افضل بودی بر اکثر صوم وی محافظت فرمودی و حدیث عایشه مقتضی آنست که اکثر صیام و
در شعبان بود و جواب او اند که تفضیل صوم محرم بنظر بسوی اشهر حرم است و فضل شعبان مطلق است و عدم اکتراث اول صوم محرم بحجت
آنست که در آخر عمر معلوم شده قاله النووی و همچنین معارض نیست صیام شعبان با نهی تقدیم رمضان بصوم یوم یا یومین یا صوم
نصف ثانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی است که این ایام داخل ایام عادت وی نباشد و جواز برای صاحب عادت است و الله اعلم
و عن ابی خضر جندب بن جنادة الفخاری از اعلام صحابه و زما و ایشان است و یکی از مهاجرین اسلام آورد و بکه بود و پنجم در اسلام
آرندگان به پیرفت بسوی قوم خود و اقامت کرد در آنها تا آنکه قدم آورد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مدینه بخندق و ساکن شد رنده را
تا انتقال در مدینه و خلافت عثمان و تعبید میکرد و قبل بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی عنه خلق کثیر من الصحابة و التابعین رضي الله
عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نصوم من الشهر ثلثة ایام گفت ابو ذر حکم کرد ما را رسول خدا بر روزه داشتن
از هر ماه سه روز ثلث عشره و اربع عشره و خمس عشره سیزدهم چهاردهم پانزدهم و آنرا ایام بیض گویند یعنی روزی که شبها
آنها روشن اند رواه النسائی حدیث وارد است از طرق عدیده در حدیث ابو هریره این لفظ آمده فان كنت صائماً فصم الغریض یعنی
اخرجه احمد و النسائی و ابن حبان و در بعض الفاظ وی ترمذی و نسائی این است فان كنت صائماً فصم البیض ثلث عشره و اربع عشره
و خمس عشره و اصحاب بنی از حدیث قتاده بن طحان آورده که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامران بصوم البیض ثلث عشره و اربع عشره

وخمسة عشرة وقال هي كمينة الدهر والنسائي از حدیث جابر بن نفوع آورده صیام ثلثة ایام من کل شهر صیام الدهر ایام البیض الحدیث استنا
صحیح است و الترمذی در حجة الله البالغة گفته روایت در اختیار ایام بیض مختلف است در حدیث ابو ذر سیزدهم چهاردهم پانزدهم
و در روایتی شنبه یکشنبه دوشنبه و در ماه دیگر سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه و در روایتی از عروه همراهه تاسعه روز و برای هر یکی وجبی است البته
مختصا گویم احادیث درین سه روزه از همراهه مطلق و معین هر دو آمده در حدیث ابن سبوع و است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم
عده ثلثة ایام من کل شهر اخرجه اصحاب السنن و صححه ابن عثیمه و مسلم از حدیث عائشه آورده که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من
کل شهر ثلثة ایام یا بیالی فی ای الشهر صام و از اینجا معلوم شد که روزه داشتن از همراهه در هر سه روز که باشد کفایت است و تنقید باین
تواریخ نیست ولیکن اکثر احادیث در آن واقع شده پس احب و افضل باشد و اما معینه بغير ثلث پس در حدیث حفصه است که ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم فی کل شهر ثلثة ایام الاثنین و الخمیس و الاثنین من الجمعة الاخری اخرجه ابوداؤد و النسائی در سبل
گفته نیست تعارض میان این احادیث زیرا که این همه دال است بر ندبیت صوم هر روز که وارد شده و هر یکی از روایات آنچه بران مطلق
حکایت کرده مگر صومیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان امر کرده و بران حث نموده و وصیت فرموده اولی و افضل است و اما فعل و ای
صلی الله علیه وسلم پس شاید اشغال عارضه و از این مراعات مشغول میداشتند و شارع ایام بیض تعیین نموده است و علما را
در تعیین آن روز که روزه آن در همراهه مندوب است ده قول است سردانی الشرح انتهى شیخ در ترجمه گفته در بعضی روایات ایام
یعنی روزی که شبهای آن سیاه است سبت
و ده است در بعضی آنرا ذکر کرده ایم و صححه ابن حبان و رواه ابن حبان من حدیث ابی هریره ایضا و رواه ابن ابی حاتم فی العلل
عن جبریر بن نفوع و صحیح عن ابی زرعه و اخرجه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه من طریق ابن مثنان العیسی عن ابیه و اخرجه البزار من
طریق ابن اسلمانی عن ابیه عن ابن عمر **و عن** ابی هریره رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لا یحل لامرأة ان تصوم و زوجها شاهد الا باذنه و انیست مریضه و انیست حائضه و انیست حمله و انیست یومها
مکرمه و انیست یومها من شهرها و انیست یومها من شهرها و انیست یومها من شهرها و انیست یومها من شهرها و انیست یومها من شهرها
اوست باوی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن متفق علیه در وی دلیل است بر آنکه فاجب زوج اقدم است از تطوع
و اللفظ للتخاری زاد ابوداؤد غیر رمضان سواي رمضان که در داشتن روزه آن ضرورت و ستوری شوب نیست بلکه
این روزه واجب است بروی و اگر چه زوج ناخوش شود و قضایست بران آری اگر روزه نفل بخیر از وی خواهد داشت فاعل محرم خواهد بود
و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن صیام یومین یوم الفطر
و یوم النحر نهی کرد آنحضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است و این تنقیح علیه است میان این دو نهی بر آن
تحريم است و الیه ذهب الجمهور و یوطا انه روایت سلیمان بن ابی یسار آورده که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن صیام ایام من
یعنی ایام تشریق متفق علیه و در بعضی گفته اند که روزی که روزه گیرد یا این نذر منعقد میشود و نظر اجدات ذاتیه بر آنکه
نفل صالح بود و حکم شرع دو قول است اول مختار خفیه است و ثانی مرضی شافعیه و در صورت انعقاد قضای باید کرد و اگر روزه گرفت روزه
او درست شد اگر چه آنهم شده مسله متمتع چون بهی نیافت و قبل از ایام تشریق روزه گرفت آیا درین ایام روزه گیرد و تفاوت

نزدیک ابو صیفه روزه گیر و دهی تعیین شد و نزدیک مالک و زهرا گرفتن جائز نیست باین عذر و للشافعی قولان کاملند مبین الاظهر هو الاول
وعن نبیثه بضم نون فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجر الهمذی بضم هاء و فتح ذال معجزة منسوب بهذیل بن مدرک بن الیاس
صحابی است و را نبیثه الخیر گویند بن عمرو و قیل بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ایام التشریق
ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است
و آنها را ایام ضیافت اند نیز گویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است در آفتاب که در آن ایام میکنند و نیز فوج هدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند و ذکر الله و ایام ذکر خداست عز وجل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکه در قرآن شریف
فرموده نماز کرد و فی ایام سعادت و ذکر خدا را درین آیت تفسیر کرده اند تکبیرات بعد از نماز فرض و نزدیکی قربانها و رمی جمار و جزآن چنانکه
در کتاب الحج بیاید و راه مسلم و له طرق اخری ذکرها المصنف فی التلخیص و اخرجه مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک ابن جابر عن جابر بن عبد الله
و النسائی من حدیث بشر بن شمیم و اصحاب السنن من حدیث عقبه بن عامر و البراء بن حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل و شرب و صلوة فایضا
احد روایت کرد ابو داود از حدیث عمر در قصه که آنحضرت امر میکرد ایشان را با فطران و نهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و در اقطنی از
حدیث عبد الله بن حذافه السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل و شرب بعلال بعال بمعنی مواقعت نساست این احادیث الی اند برهنی
از صوم ایام تشریق و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه جملتی از سلف و غیر هم تحریم رفته مطلقا و الیه ذهب الشافعی فی استنبوط
و ایشان میگویند که متمتع روزه دارد و نه غیر او و این تخصیص قول او تعالی گردانیده اند ثلثه ایام فی الحج زیرا که آیت عام است در ماقبل و مابعد
و حدیث خاص است بایام تشریق و اگر چه در وی هم عموم است نظربسوی حاج و غیره پس خصوصیتی مخرج باشد زیرا که مقصود است بدالات بر آنکه
این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار ماهی مؤول است برای آن گویا این روزها منافی صوم اند بعضی گویند متمتع و کسیکه برومی هدی متعذر
مثل محصر و قارن روزه و از بنا بر عموم آیه حدیث آئینه شوقانی گفته حرام است روزه در سه روز ایام تشریق بنا بر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی
از اصحاب ثابت شده انتهى **وعن** عائشه و ابن عمر رضي الله عنهما قالا لا یصلح فی ایام التشریق الا لمن لم یجد الهک
رخصت کرده نشد در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابر است که متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا که فاعل
ترخیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آن مرفوع است و در وی سه قول مستعمل سوم آنست که اگر رمضان بعد آنحضرت است حجت است
و الا فاما و دارد شده است تصریح بفاعل در روایت داقطنی و طحاوی اگر آنکه اسنادش ضعیف است و لفظ وی این است و رخص رسول الله صلی الله
علیه و سلم للمتمتع اذا لم یجد الهی ان یصوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اهل این قول و مروی است از فضل عاتق
و ابی بکر و فتاوی علی علیه السلام و جماعتی بآن رفته که نهی برای تنزیه است و صوم وی جائز است مگر برای رادرسبیل گفته و به قول لایقض علیه دلیل
رواه البخاری عن عائشه و الداقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی مصنف و تخریص گفته این حدیث در حکم
مرفوع است و مثل قول صحابی است امرنا بکذا و نهینا عن کذا و خص نامی کذا انتهى **وعن** ابی هریره رضي الله عنه عن النبي
صلی الله علیه و سلم قال لا تخطوا ليلة الجمعة بقیام من بین اللیالی و لا تخطوا یوم الجمعة بصیام من بین
الا ایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مخصوص نگرانید شب جمعه البشب خمیزی از میان شبها و مخصوص نگرانید
روز جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میداروی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز هفتم

یا یازدهم مثلاً عادت گردانند کرده است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن ممنوع نیست و حدیث
دلیل است بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معتاد و اگر آنچه بدان نص وارد شده بمحقق است سوره که گفت که وارد شده است تخصیص
لیله الجمعة بقرات وی و دیگر سوره که احادیث بدان وارد شده در وی مقال است و نیز ازال است این حدیث بصوم خود بر عدم مشروعیت صلوة رفا
در اول شب جمعه از جهت آن ثابت شود مخصوص او باشد از عموم نهی لیکن در حدیث وی علما حکم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز ازال است
بر تحریم نفل بصوم یوم وی بالافراد این مندرگفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبرسی گفته
فرق است در میان عید و جمعه زیرا که اجماع منعقدست بر تحریم صوم یوم عید و اگر چه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمعه را بآن رفته اند
که نهی از افراد جمعه بصوم تفری است بحديث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غره هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند و روز جمعه
اخره الترمذی و گفت حسن غریب پس نفل آنحضرت فرینه آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب داده اند بخیل که یک روز قبل یا بعد وی روزه داشته باشد
و مع الاحتمال لایتم الاستدلال باین عبدالبر گفته این حدیث صحیح است و نیست مخالفت میان او و در میان احادیث سابقه زیرا که این محمول است
بر آنکه مسلم سیکر و آنرا بر روز خمیس و اسلام علم رواه مسلم اختلاف کرده اند و وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالافراد بر قول ما در سبل گفته انظر
اقوال آنست که این روز عید است چنانکه روایت از حدیث ابی هریره مرفوعاً یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبہ باسناد حسن از علی علیه السلام
آورده که گفت هر که باشد از شما تطوع کند از ماه پس باید که روزه دارد و روز پنجشنبه و روزه ندارد و روز جمعه زیرا که این روز خوردن نوشیدن
و این نیز از اوله تحریم صوم جمعه کرده اند و لازم نمی آید که از هر وجه مثل روز عید باشد زیرا که حرمت صوم یوم عید بر روزه داشتن یک روز قبل
یا بعد از وی زائل میشود و انتهی گویم اقوال مذکوره را شیخ در معانی استیفا کرده و گفته اقرب جوه آنست که در افراد جمعه بصوم مشابست است بآن
و نصاری که روزی سعید العظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یوم یوم است و انصاری یوم الاحد اجزائی در شرع از تنظیم
و تخصیص می واقع شده آن ثابت است و موهم بمعنی نیست اما از این پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد بعد از شیخ در جمعه گفته گفت بنده ضعیف
عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متفرغ از غفایات الهی غزاسم بود و وقت را
مخصوص ساختن در اوقات دیگر مطلق بودن چیزی نیست این معنی بهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب ترست که لا یخفی علی المتفطن انته
گویم این همه وجه تخمین فطن است و بیلی قوی بران موجود نیست پس اولی تفویض است بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و از امام کمال
نقل کرده اند که در موطن گفته شنیدیم من چپکی را از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها دیدیم
بعضی از ایشان که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تخری میگرد و نووی گفته اینکه مالک گفته مبنی بر رای اوست و رای غیر وی مخالفت
و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او تحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح در آن پس معتبر است
قول بدان مالک مذکور است که او را حدیث نرسید و او دی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک او اگر میرسد مخالفت آن نمیکرد
و عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم من أحدكم يوم الجمعة
الا ان يصوم يوماً قبله او يوماً بعده روزه ندارد یکی از شمار روز جمعه مگر آنکه روزه دارد و روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه
یعنی تنها روزه جمعه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهترست متفق علیه
و درین باب حدیث ما در سبل گفته این ازال است بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنها روزه دارد آن روز واجبست

نظر آن چنانکه سفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود و از حدیث جویری که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائمه بود پس گفت او را
 روزه داشتی دیروز گفت نه فرمودند و روزه خواهی داشت گفت نه فرمودند افطار کن چهل در امر و وجوب است انتی **وعنه** ای ابی هریره
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منقصف شود ماه شعبان پس روزه ندارد
 این دلیل است بر نهی از صوم بعد از انتصاف شعبان لیکن بقید است بموافقت صوم معتاد که تقدم و علما اوردان خلاف است بسیاری از
 شافعیه نمی رارای بخیر گفته اند و قیل که لا قبل رمضان یوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه و قیل نه منسوب و حدیث مؤول است
 بچسبکه ضعیف گرداند او را صوم و گوید که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه آنحضرت وصل میکرد شعبان ابر رمضان لیکن مخفی نیست
 که چون قبل فعل متعاضض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اسننک که احمد و ابوداود
 احمد که این حدیث منکر است زیرا که از روایت علق بن عبد الرحمن است گویم وی از رجال مسلم است مصنف در تقریب گفته اند صدوق و رباهم
 صحیح ابن حبان غیره **وعن** الصحاح بفتح صاد و حمله و تشدید سیم و بعد صحابه است و گویند که صحاب القبا و است و نام وی بهیته است بضم موحه
 و فتح با و تشدید تحتی و قیل اسمر بهیمه بریاد است سیم اخو عبد الله بنت بس المازنی بضم موحه و سکون محمد رضي الله عنهما
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تصوموا يوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها
 مگر در چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افترض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا حاء عنبه پس اگر نیاید یکی از شما مگر
 پوست درخت انگور که آب کسر لام و حاء می نماید و مروه و عنب یکسر موه و فتح نون و موحه و سبل گفته فاکه معروفه و مراد قشرا و است او عوق
 شجره یا نیاید مگر وجوب درخت فلیکضغه پس باید که بناید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روز شنبه را که داشته است اگر طعام نیاید
 بماند پوست انگور یا وجوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبب لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه است بهیود و اگر چه
 ایشان روزه نمیدارند بحجت بودن وی عید ایشان لیکن تعظیم میکنند باین وجود حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه
 و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند و ان بحجت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبب واحد را تا تعظیم
 اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است که از قبل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه و نیز دارمی و رجال ثقات اند الا انه مضطرب که آنکه مضطرب است زیرا که روایت کرده است
 آنرا عبد الله بن سبر از خواهر خود و قیل عن عبد الله بن سبر و نیست درونی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علی قاضی نیست بلکه
 وی صحابی است و قیل عنه عن ابی سبر و قیل عن الصحاح عن عائشه نسائی گفت نه حدیث مضطرب صنف گفته بحتم که از عبد الله بن سبر
 و عن اخته ابی اسطیة باشد و این طریق صحیح است و ترجیح کرد عبد الحق طریق اول را و تابع شد او را درین ترجیح و ارجحی لیکن این تلویح
 در حدیث واحد با سنا و واحد با وجود اتحاد و خروج موهی روایت است و موهی است بقلت ضبط مگر آنکه از حفاظ مکتوبین مرووفین مجمع طرق
 حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود و لیکن در اینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از
 عبد الله بن سبر و قد انکه همالک و تحقیق آنکار کرده است آنرا مالک و گفته بود که ب نقله عنه ابوداود و قال ابوداود هو
 منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ است گوید او وی آنست که نسخ اوست حدیث آینده یعنی **وعن** ام سلمه
 رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر ما كان يصوم من الايام يوم السبت ويوم الاحد

درستی که آنحضرت بیشتر از آنچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان يقول و بود که میگفت در سبب روزه داشتن در این روزها یوم العيد للمشرکین بدستیکه این دو روز در روز عید اندم مشرکان را و انا اريد ان اخالقهم من سبب انهم که مخالفت کنم ایشان را مردمش را و کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز ایشان را یافته بود و بت پرستی یهود و نصاری خود امری شخص بود چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان است و تمام این کلام در حدیث صحیح است بسرگزشت اخوجه النسائی و احمد و البیهقی پس منی از صوم در اول امر بود که آنحضرت موافقت اهل کتاب دوست میداشت و احترام استحباب صوم سبب واحد است برای مخالفت اهل کتاب ظاهرش صوم هر یک علی الافراد و الاجتماع است و گفته اند که منی از افراد صوم بود مگر آنکه قبل یا بعد از روزه دارد و در حدیث عایشه است نزد ترندی که بود آنحضرت که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و صححه ابن حبان و هذا الفظه و این لفظ ابن حبان است در حدیث صحیح است که فرمود آنحضرت روزه ندارید روز شنبه مگر در آنچه فطر ض است بر شما اخوجه احمد و اصحاب السنن و ابن حبان و الحاکم و الطبرانی و البیهقی و صححه ابن السکون نقل کرد حاکم از زهری که چنین فکر کرده میشد و این حدیث میگفت این حدیث حمصی است از اوزاعی و همیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که شته شد و گفت ابو داود و در سنن که گفت مالک این حدیث کذب است و او را معارض است با سند صحیح از حدیث ام سلمه در بدر منیه گفته نیست این معارض چنانکه حاکم عم کرده است بلکه محمول است بر او و است بصوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد و الله اعلم و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ينع صوم يوم عرفه بغيره نهی کرد رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه و عرفات از جهت و جنان شقت و جهد و او را و طائف آن در سبیل گفته حدیث ظاهر است در تحریم صوم و باین فقه است یحیی بن سعید انصاری و گفته واجب است افطار آن بر حاج و گفته اند لا باس به است اگر از دعائات او نگر و دو این از شافعی منقول است و اختاره الخطابی و بهر مورد بر آنند که افطار مستحب است و اما آنحضرت پس صحیح این است که روز عرفه بعرفه مفطر بود در حج خود و لیکن الیست ترک صوم بر تحریم او آری دال است بر اینکه افطار افضل است زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مفضل هم برای بیان جواز بعمل آورد و معذور حق و می افضل باشد بنا بر آنچه درست از تشریح و تبلیغ بفعل لیکن انظر تحریم است زیرا که اصل نهی برین است رواه الخمسة غیر الترمذی یعنی احمد و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش خوشب بن عقیل است راوی از مهدی هجری و وی مجهول است و صححه ابن خزيمة و الحاکم و اقوه الذهبی فی مختصر المستدرک و لم یعهده من الضعفاء فی المغنی و استنکاه العقیلة و گفت عقیلی منکرت زیرا که در سندش مهدی هجری است و او ضعیف است رواه العقیلی فی الضعفاء من طریق و قال لا تابع علیه الراوی و نه مختلف و گفت عقیلی که مروی است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم با سانیه جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه و در عرفه صحیح نیست از آنحضرت نهی کردن از روزه آن گفت مصنف صحیح که آنرا ابن خزيمة و توفیق که در مهدی مذکور را ابن حبان انتمی و گفت ابن معین لا اعرفه کذا فی الخطا و در تقریب و حق خوشب بن عقیل گفته اند ثقه و مروی است از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار است بعضی گفتند که روزه دار نیست پس توفیق و نه نزد آنحضرت قبح شیر و آنحضرت در توقف بود بعرفه سوار بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه و اخوجه النسائی و الترمذی و ابن حبان من حدیث ابن عمر و لفظ وی این است که حج کردم با آنحضرت

پس روزه داشت و ابایی بکبر و بچنین با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمی دارم و نه امر میکنم بدان نه نهی میکنم از آن آخرجه الناس
 من حدیث ابن عباس و یوفی الصبح من حدیثه عنه عن ابي الفضل و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبداللہ
 و علی سلف نیز برین است و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بفرقات و ظاهراً مختلف میشود باختلاف احوال در قوت
 وضعف و عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صام من صام الا بالبدن
 روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند و معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی است یکی آنکه عای بدست
 برصائم بطریق زجر بر صبیغ وی دوم آنکه اخبار است بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست این عربی گفته اگر این عای بدست پس و آن
 بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبر است پس و امی بر کسی که خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست چون روزه نشود
 ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبیل گفته اختلاف کرده اند علما در صیام اگر گروهی بتحریم رفته و بهو اختیار این جزیه
 لهذا حدیث و مافی معناه و گروهی بجزا رفته و بهو اختیار این المنذر و تاویل کرده اند احادیث نبوی را از صیام دهر بآنکه مراد از آن صیام
 مع ایام منعی عنماست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود است بجهت نبی کردن آنحضرت این عمر را از صوم دهر و تعلیل فرمود
 بآنکه نفس او را بروی حق است و اهل او را حق است و ضعیف او را حق است و لقوله اما انما فاصوم و افطر من غلب عن سنتی فلیس منی این
 تحریم اوجه است از روی دلیل و از اولی تحریم است حدیث ابی موسی مروی عامر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جنین و قبض کرد
 گفت مبارک خود را و دلفظی عقدیده آخرجه احد و این جهان و این غریبه و البیعتی و این ابی شیبه و لفظ این جهان این است که تنگ کرده شود
 بروی جنین و این عقده کرد تسعین او را جالش جال صحیح اند و جمهور گویند مستحب است صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق
 و تاویل کرده اند احادیث نبوی را تاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه او شش روزه شوال را با رمضان
 و روزه سه روز را از همراه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه می داد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشرعیست
 اوست زیرا که آن معنی است از وی چنانکه نماز پنجگانه معنی است از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر کی آنرا واجب الست بگذارد
 مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری این است از حدیث ابوهیریه مروی عا آورد و من صام الدهر فقد وهب نفسه من اعدا لا انا
 اما حشش معلوم نیست و لمسلم عن ابی قنادة بلفظ لا صام ولا افطر و مسلم است از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت
 آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم ولم یفطر عدم افطار خود ظاهر است اما در توجیه عدم صوم مختلفان کرده
 بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجراء است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منیه را و بعضی
 گفته اند از جهت زیان ده شدن شخص بدان مشقت القای نفس و تملک و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات منصوص میگردد
 بحسبیکه افطار نکنند در ایام منیه و کسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و از اجاعتی از ایام بجزا آن فته اند کسی را که جالش خلاف آن بود
 و استدلال کرده اند بآنکه محکم است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه انصاری و عمر بن عمر و اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت
 ایشان ابدان و منقول است از بسیاری از تابعین و بجز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن اهل میگردد
 کلفت و مشقت که مدار اجرو ثواب بر آنست که مقصود از شرعیست صوم است و این وجه بر عکس آنست که وجه اول افاده کرده از
 وقوع در کلفت و مشقت و اما علم کنانی شعبة اللغات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیریست تحقیق پذیرد که روزه

و عید صبحی و ایام شترقی نیز افطار نکنند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد گرا هست و صوم دهر نداشته باشد و همچنین مردی است از مالک بن انس و این قول شافعی است و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرم سطور عفی عنه ظاهر سیاق حدیث نبی است و در آن است که علت این نهی صوم ایام منهنیه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد رهبانیت و فوات حق نفس و اهل و عیال و وجود شقت و اعتیاد بصوم است و لهذا اختار ایدم راجع نهی است از آن و کفایت میکند از آن صوم داود و علیه السلام که صوم نوب و افطار نوب است و سنت مقدم است بر همه توجیهات و تعلیلات احتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شیئی است و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توان گفت یعنی در صفتی گفته اند درنگ کردن پس با خود است از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقول عکف و اعتکف ای اقام و مکث پس مجرم و در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع است مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب رابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیت پس حدیث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیر که لبث در مسجد دو قسم است قسمی است که او را اعتکاف گویند و قسمی است که آنرا انتظار و مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد است از مکث طویل که صلیان آنقدر نمیکنند مثل بکروز و الله اعلم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای می از جهت ایمان و حسب الله نووی گفته حاصل میشود قیام بر همان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله

در آن می باید آنچه در کلام نووی است **عن ابی هریره** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسی که قیام کند رمضان را یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کند در شبهای می و از روی ایمان بخدا و امتثال بامر وی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر و ثواب بی آمرزیده شود او را آنچه پیش رفته است از گناه و نصب ایمان و احتسابا برفعول له بودن است و احتساب از حسب است همچو اعتداد از عدد و هر که بعمل خود وجه الله بخواد او را محاسب از آن جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گوید و حال مباشرت آن فعل اعتداد بآن کرده قاله فی النهاية متفق علیه زیاده نسائی در روایت خود و لفظ ما تقدم و ما اخر و اطلاق ذنب شامل است صفات و کبائر را و نووی گفته معروف اختصاص است بصغائر و به جرم امام الحرمین نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسبب اهل سنت و این معنی است بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر بگرتوبه و حدیث دلیل است بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعض لیالی کن حاصل نشود او را مغفرت مذکور و لفظ ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترکه یازده رکعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد و کما سلف فی حدیث عایشه و اما تراویح بطریقیکه الآن معتاد است در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده و عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداء نموده و ابی بن کعب را جمیع مردم حکم کرده و در قد بصلوة ابی اختلاف است گفته اند که یازده رکعت میگذارد و گفته اند بیست و یک و گفته اند بیست و گفته اند بیست و سه و قیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام و **عن عایشه** رضي الله عنها قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر الاخير من رمضان شد مبزراه بود رسول خدا چون در می آمد و به آخر از رمضان این تفسیر در ج است از کلام راوی محکم است

از خود انکسایت است از اجتماع در عبادات زیاد و بر عبادت یا از گوشه گرفتن از زمان و ظاهر اول است چنانکه در حدیث عایشه است
 نزد مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل و عشره او آخر رمضان از آنچه نمی نمود در غیر عشره او خود روایت علی است
 شصت و نه و اعتراف النساء و عطف مقتضی مغایرت است و احیی لیل و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را
 و شب احیای لیل که میگویند و معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و نازکی و می در عبادت کردن است در آن
 یا بمعنی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً بعبادت و خواب و حکم موت است و بیکار
 حکم مرده دارد و سر برین دیده شب زنده دار خوشتر است که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را چه در سبب گفته اقلع حیا بر لیل مجاز
 عقلی است زیرا که زمانه احیای نفس خود است و مراد بدان بیداری است و ایقظ اهل و بیدار میگردد اندک اهل خانه خود را تا آنها نیز
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمه العمل و الاعمال بخواتیمها شش ماه را بشیمیم گلی نوازش کن
 نسیم غالیه ساور و زیدن است محسنت متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت است از عایشه صدیقہ رضی الله عنها
 قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی العجی بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذاشت زانوهای
 ثمر داخل معتکفه پستری در آمد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نماز
 عشره اخیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابوحنیفه و مالک شافعی و احمد بر آنند که در ایدیش از غروب آفتاب
 چون خواب اعتکاف شهر با عشره او محل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در سجده می درآمد و چون نماز صبح میگذاشت و در سجده که برای او
 سیساختند داخل میشد و منقطع میکرد دید از خلق و متفر و بیگشت و مراد بمعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند
 چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح که اقالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذنب
 اول است و لفظ اذا اراد ان یعتکف صریح در آنست که اراده اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم است بر احتمال
 عقلی متفق علیه و رواد بود او و ابن ماجه ایضا و باقی صحاب کتب ستم نیز مطولاً و در سبیل این حدیث را گرفته لیکن در بعض نسخ متن
 یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذنب خفیه سنت مکرره است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت از این عالم
 چنانکه در صحیحین است از حدیث عایشه که گفت زهری عجب ارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد و بنواخل گاهی و ترک میکرد
 گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجودیکه کیسال نه نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره نشست زیرا که واجب
 آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که
 اعتکاف کند باید که بکند کمانی صحیحین و نشستن در سال دیگر و عشره بجهت قضا نبوده بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تمهید و استعداد
 بوصول درگاه و عنها و هم روایت است از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من
 رمضان حتی یوفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را رضای تعالی و این بعد از آنکه
 و عشره اول و اوسط نشست و شب قدر را ندیدافت و نمودند که شب قدر در عشره او آخر است و این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بر اینکه اعتکاف سنت است بود او و از احمد نقل کرده که گفت نمیدانم هیچیک را از علما خلائی درینکه اعتکاف سنت
 و لا مقصود از وی پس جمع قلب است بر اصد تعالی خلوت با مخلوق و اقبال بر وی تعالی و تنعم بکروی و اعراض از ماعدای او سبحانه تعالی

متفق علیه شیخ در ترجمه گفته صحواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف نذر است که واجب گردانیده است آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشره اخیر رمضان است و جز این دو قسم مستحب است انتمی گویم اختلاف است در آنکه سنت نموده اعتکاف در غیر رمضان یا در بعض عشر اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الكل منها و بعضی دیگر گفته اند جاهل میشود نموده خارج رمضان زیرا که مواظبت نکرد آنحضرت بر ادای آن مگر در رمضان ولیکن چون در بعض وایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشر الاخره من رمضان فهمیدند که در بعض عشر اخیر هم جاهل میشود همچنین و آیات فقهیه دارد بکلمه فی که دال است بر مجرد ظرفیت نه بر استیجاب التعمین آنست که حصول سنت نموده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بر آن مگر با استیجاب عشر اخیر چنانکه در جمیع الجوامع است از حدیث ابی که بود آنحضرت اعتکاف میکرد در ده اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بابت روزاخره احد و ابوداؤد و النسائی و ابن جریر و ابوعوانه و ابن حبان و مالک و در حدیث ابومهریره است نذر بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس اعتکاف کرد بابت ده روز در سالی که قبض کرده شد در آن پس عشر درین طرق معیار اعتکاف نموده واقع شده و این بیان آن طرق است که در وی گفته فی واقع شده و نیز شریعت اعتکاف برای التماس شب قدر است و اواخر عشر اخیر پس لازم آمد استیجاب و عدم ترک والا شنبه فعل مجانبین است و عبارات کتب تغزیر همچو عبارات کتب حنفیه درین باب قاص غیر محروق التحریر واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظره ایست که بکلمه وظر بعض اصحاب خود کرده و در آن گفته که چون مرافعه این امر بحضور حضرت استاد علامه و حجه فیهما شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم بدین گفت که نفس اعتکاف سنت است علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص است بمواظبت یعنی بر عشره اخیر از رمضان مع الاستیجاب لانه علم صحابه و عنها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدخل علی راسه و هو فی المسجد گفت همیشه بود رسول خدا که می آمد سر مبارک خود را بر من محال آنکه وی در مسجدی بود فارجه پس شانه میکردم سر آنحضرت را تا حیل شانه کردن میوی فرو شستن و در وی جواز بر آوردن معتکف است سر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر مضر است و اینکه جائز است عمل السیرا فاعمال خاصه با انسان و حال آنکه وی در مسجد است و شروع است او را نظافت و غسل و طهر و تزین مجاز است آنکه نامزد از زوج و کان کان بدخول البیت الا الحاجة و بود که در وی آمد خانه را و بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استنشامی این مبرد و اشتداد کرده اند و غیر اینها و آنچه همچو اکل و شرب طمعی است ببول و غائط خروج برای قصد و حجامت و همچنین جائز است خروج برای غسل طهارت بنا بر وجوب خروج از مسجد نزد آن و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمیع پس روایتی صریح در آن از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح او را گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض شد یا نفل قاله الشیخ گویم رفق و ای حجت گفته جائز است معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه و حاجت سلطان و امری که لابد است از آن و چون فارغ شود از اینها زود برگردد اذ اکان معتکفا چون می بود اعتکاف کننده متفق علیه در کتب حنفیه مثل تبیین غیر نوشته اند که اگر براید برای جنازه یا نماز وی و اگر چه مستعین شود بروی یا برای انجامی غریق یا حریق یا جفا و اگر چه نفیر عام باشد یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومه الوقوع است پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است منهدم شود و از آنجا مسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نامده و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز پنجگانه نگذارده باشد و همچنین اگر ظالمی با گناه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار تیرسد که درین صود هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد و مطلقه گردد او را میرسد که بخانه خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خود است و این همه و اعتکاف واجب است که بر نفس خود واجب گردانیده

واما در اعتکاف آنکه که بدون ایجابش شروع کند خروج بعد از بی عذر لا باس به است در ظاهر روایت و اللفظ للبخاری در مصنفی گفته
 در اعتکاف دورای ظاهر میشود چنانکه در صلوٰۃ العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از
 جهت معنی مرابطه است الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشره اخیره مثلا ساخته اند جهت ضرورت و بجهت آنکه گویند مستثنی است
 در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نبرد برآمده است بر اعتکاف خود دست و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضروری
 یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این معنی است بر آن ائی که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورت
 در اعتکاف مدت متابعه است نه مطلق اعتکاف و بر برای دیگر در اینجا نظر است بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه برآید
 بر اعتکاف خود دست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود
 الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متابع کرده است مثل عشره اخیره رمضان او اسے
 مانوی نمی تواند شد مگر بکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی است و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعارض استثنای
 آن کرده است پس جائز است و اگر تعارض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف است یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع
 آنست و صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنای نافذ است از آن را که
 که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی است پس آنچه استثنای او صحیح کرده باشد
 اولی است بعدم نقض بر برای غیر ظاهر عدم مشروعیت استثنایست و فقیر گوید محل اختلاف بین الراجحین آنست که اگر مطلق اعتکاف
 بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود و صورت استثنای غیر آن و اظهار در آن اسی شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود و استثنای مانند آن و اظهار در آن صورت
 رای مالک ابی حنیفه است و هم روایت است از عایشه رضی الله عنها قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا
 جنازة ولا یمس امرأة ولا یتبشیر بها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و سانس
 زن را و مباشرت نکند پس بودن بدست و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مباشرت
 و وی بطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند بطل است و بعضی گویند بطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند
 بطل است و الا نه و در اینجا گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این
 در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیکردد اگر چه حرام است در مصنفی گفته حرام است بر معتکف جماع کردن
 در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تبشروهن و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بعاکفون پس وقتی که معتکف است
 اگر چه از مسجد برای حاجت ضروریه برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبض نیز حرام است بجهت
 عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف بنسبان ناقض نیست مانند جماع صائم بنسبان انتهى و لا یتخرج لحاجة الا لما لا بد منه
 و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن و در مسند خلاف بسیار است ولیکن دلیل قائم است بر مفهوم این حکم
 در مصنفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لا بد است اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اجتناب فرمودند از آن و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگرست ظاهر این است که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه است

و کاستنی است و شروع است بجهت عموم قول الله تعالی اذ انودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته خبر کرده است
 و ارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ است و ماعدای وی از روایت دیگر است که ذانی الفتح و در اینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه باید و کلا
 اعتکاف الا بصوم و نیست اعتکاف مگر بروزه و روز و شرط است در اعتکاف و به قالت الحنفیة شوکانی گفته و آورده شده است چیزی که
 دلالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه و حدیث نذر عمر را قداست و نیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت و ثابت نشد از وی آنچه
 و ال باشد برینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت است خلاف آن در نذر عمر و حدیث متفق علیه و روایت کرده است ابو داود و از عایشه
 مرفوعه که نیست اعتکاف مگر بصوم و غیره و این از قول عایشه روایت کرده و همین را ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتهی گویم مراد بحدیث عایشه همین
 حدیث باب است و روایت کرده است آنرا انسائی و نیست در آن لفظ قالت الستة ابو داود گفته سوای عبدالرحمن بن اسحق هیچکس نمی گوید که درین
 حدیث لفظ قالت الستة است و در سبیل گفته و را شرط صوم خلاف است و این حدیث موقوف دال بر شرط او است و در وی حدیثی است بعضی
 در نفی شرطیت و بعضی در اثبات آن و اکل نهیض حجه مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف است و وی اعتکاف نکرد و گرامم و اعتکاف
 او در عشر اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت در آن و اعتکاف نکرد و مگر در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز و خطبه و خروج بسبب
 جتانه است و لیکن بخبر و فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود و کلا اعتکاف الا فی مسجد جامع و نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع
 در اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل اولی است و اکثر علماء بر شرطیت مسجد اند مگر بعض علماء و این فتنه است امام احمد و ابو حنیفه و جمهور گویند
 جائز است در مسجد مگر کسی که لازم است او را جمعه که مستحب است برای وی جامع نزد شافعی و حنفیه زنان و در مسجد بیت بخور کرده اند و قول قدیم شافعی
 نیز همین است امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین است و لیکن آنحضرت اعتکاف نکرد و مگر در مسجد خود و آن مسجد جامع بود و شوکانی
 گفته شروع شد اعتکاف در هر وقت و در مسجد ما هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شرعاً همین است که در مسجد بنشینند و هر که در غیر مسجد می نشینند
 معتکف نامیده نمیشود و و آورده شده آنچه دال است بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامعاً و خرج ابن ابی شیبة و سعید بن منصور من حدیث حذیفه
 و اتفاق اند علماء بر شرط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابة مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی رواه ابو داود و کلا باس بر حاله
 روایت کرد این ابو داود و نیست باک بر حال سند وی الا ان الراجح وقف آخره مگر آنکه راجح وقف آخره است یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
 مگر بصوم مالک و درینجا گفته جائز است معتکف را که اعتکاف کند در آن مساجد که خوانده نمیشود و در اینجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که باید
 ازین مسجد بروی مسجد دیگر که خوانده نمیشود و در آن جمعه بنوی گفته که خروج برای جمعه واجب است بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست و اترک آن
 و اختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف و اوسفیان ثوری و ابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود و چنانچه باطل نمیشود و بخروج بر اقباضی حجت
 انسانی و مالک و شافعی گفته که باطل نمیشود و از احادیث داله بر عدم شرطیت صیام است این حدیث **وعن** ابن عباس رضی الله
 عنه قال ليس على المعتكف صيام الا ان يجعله على نفسه ليست شرطاً يعتكف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
 نذر صوم کند رواه الدارقطنی و الحاکم و الراجح وقفه ایضا و راجح وقف او است نیز بر ابن عباس بهیچ گفته صحیح اند موقوف
 و رفته و هم گویم اجتهاد را درین باب مسجدی است پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالاتزام آن بنا چنانکه در حدیث ابن عمر است
 که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نذر کرده بودم در جایلیت که اعتکاف کنم شبی و مسجدی حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق مدیسیس اگر
 صوم شرطی بود امر با یفای این نذر غیر بود و خفیه بجواب آن گویند که در روایتی بجای شب نظر روز آمده پس شب بار و زیاده است چنانکه

از بن پیش گوئی گفتیم بکدام دلیل میگوئی ای ابامندرو این کنیث ابی بن کعب است گفت بعد استی که خبر داده است ما را آنحضرت که آنجا
و صبح آن شب می براید و حالیکه نیست او را روشنی رواه مسلم پس ابریه این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی
ذکر کرد و افظ لیلۃ القدر را در سوره انزل لنا سه جا و این نه حرف است و مجموع آن سبت هفت میشود و این اشارت این همه امارات ظنیه است
نه دلائل قطعیه و بحکس ایقین حاصل نیست در آن و اگر آنحضرت را بود اذن کرده نشد به تعیین مرصحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را
اعلام کرده باشند وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بحجت حکمتی که در اخفای آنست و الله اعلم و مروی است از ابی ذر که وی پر سید رسول خدا را
و سوگند او پس در غضب آورد آنحضرت را و فرمود اگر اذن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را و لهذا گفت مصنف و قد اختلف
فی تعیینها علی اربعین قولاً و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین می یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته متجاوز از اربعین
و در حجة البلبال گفته لیلۃ القدر و دلیل است یکی شبی که جدا کرده میشود در وی هر امر حکیم و در وی فرو آمده است قرآن مجله و احواله بعد
نازل شد پنج آنجا و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود آری رمضان مظهر غالبه اوست و اتفاق افتاد
که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی است که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس
متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت متعاکس میشود و انوار ایشان در میان یکدیگر نزدیک میشوند ایشان فرشتگان و دو میشود و ایشان
و مستجاب میشود و عالم و طاعات ایشان این شب در هر رمضان است در شبهای طلاق ده اخیر میشود و مقدم و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که
لیلۃ القدر اولی را راوده گرد گفت که این در هر سال است و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشره اخیره رمضان است و اختلاف صحابه در تعیین این شب
بنی است بر اختلاف ایشان در یافتن این شب است گویم امام ابو حنیفه نیز قائل است بتقدم و تاخیر و تحول آن در تمام محل آورد تفاقی فتح الباری
وارد کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح بخاری و نیست حاجت بذکر آن در اینجا زیرا که بعضی لاین اقوال در تعیین شبی
چنانکه قول بر رفع آن قول با حکار از آن مصنف این همه را در اربعین شمرده و بعضی از آنها چنان است که نیست دلیل بر آن در سبیل گفته
و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع و اخر است و انتقال میکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب وارجی او را و ترنزد شافعی و سبیل
وسی ام و ستم است بموجب حدیث ابی سعید و عبدالله بن انیس و ارجان و وجه و سبت و هفتم است انتی و مصنف در فتح الباری بعد از جمله
اقوال گفته و ارجها کلها انها فی وتر العشر الاواخر شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته و بكل حال فلا یجزم بلیلۃ بعینها انها لیلۃ القدر علی الاطلاق
بل هی مبهمة فی العشر کما دلت علیه النصوص انتی و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند ما مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتماد
و اتکال کنند بر آن شک نیست که اکثر احادیث در آن اند که در رمضان است خصوصاً در او تا عشره اخیره خصوصاً در شب سبت و هفتم
و بر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام در یاد انتشار الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریص بزرگوار
آن شب و خدا آنست که معتبر احیای اکثر لیل است اگر تمام شب احیا کند و بخر بلال و اختلال فرائض و منن مؤکده نکرد و فضل و اکمل است
والله یقدر که توفیق قیام یا بمقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه موت یری و کان سعیه شکور از قنا الله تعالی و عن
عایشه رضي الله عنها قالت قلت یا رسول الله ارایت ان علمت ای لیلۃ لیلۃ القدر ما أقول فیها گفت عایشه گفتیم
ای رسول خدا خبر ده مرا که اگر بدانم که ام شب است شب قدر و در یام آنرا چگونه از ذکر و عبادان شب قال قولی فرمود بگو این عارا اللهم
انک عفو تحب العفو فاعف عنا خداوند ابد استیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شمر که یا بخشاید

بر حال آنکه مستمسک بر آنست که هر کس در ایام اعتکاف از تو فریادرس به توفی عاصیان اخطا بخش و بس در احوال الحسنة غیر این داد
یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و الحاکم در سبیل السلام گفته قیل علامت وی آنست که شخص مطلع بر آن مهر خیر را
ساجدی بیند و گفته اند انوار سلطه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل میشود سلام یا خطاب لازم فرستگان گفته اند علامت
وی استجاب دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
و اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود ثواب مرتب کسی را که اتفاق افتاد و این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف
بر کشف اوست اولی مذکور طبری و ابن عربی و دیگران است و ثانی مذکور بکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من یقم
لیلة القدر فوافقه ما فوئی گوید ای یار عالم انما لیلة القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد و نفس الامر اگر چه وی نداند که همین شب لیلة القدر است
و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نمیکند حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای لیلة القدر اگر چه موافق نشود او را و نیست
کلام کرد و حصول ثواب معین بعود بیک آن مغفرت ذنوب متقدمه است انتهى **و عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد بضم دال محله بنابر آنکه نفی است و مرزی است بسکون بنابر آنکه نهی الرجال
جمع حل معنی بالان که برای شتر بخورین برای اسب باشد و شد وی در اینجا کنایه است از سفر زیرا که غالباً برای همین باشد الا انما
مساجد یعنی بسته نشود بالانها مگر بسوی مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس اماره و بقعمانی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن
در آن فضل بود از جای دیگر مگر بسوی این مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن
از آنچه در آن رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی است که در آنجا است مثل این گفته است شیخ نورالحق دیوبند
و تفسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغة گفته حق نزد آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابرست و این
نهی و در بسوی گفته بدلول این حدیث آنست که شد حال بسوی غیر این مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان مبنی عنه است و شاید که
حکمت در آن باز داشتن باشد از آنچه میگردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در مصنفی گفته تحقیق در اینجا
آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بزرگ خویش پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه
غیر این مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد و آیینی مبنی که بصرف غفاری نهی را شامل طور داشت ابوهریره
را از طور منع کرد و الله اعلم انتهى و مصنف در فتح الباری گفته مستثنی منه در اینجا محذوف است پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برآید
هیچ امری بالان نباید بست یا اخص از آن گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول بسبب مخفی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت
و صلح و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که آنچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود بالانها بسوی هیچ مسجد
برای نماز مگر بسوی این مسجد انتهى و باین رفته اند اکثر فقها و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در سوال
مستحق المقتال مذکور است و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سواى این مسجد پس شد حال کند
بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر برمی آید مگر این مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از اینها خواهد کرد تا وقتی که
نماز در آن نخواهد گذارد از عهده نذر نخواهد برد اما قاله البغوی و ابن بطال و التور شیبی شارح المصباح و ابن عبد البر و محمود بن حنبل و غیره
و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر کنند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این مسجد و رفته اند بعضی بلفظ بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف کردن مسجد ماندن دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد صنف این حدیث را در باب الاعتکاف از همین جای است و بعضی میگویند
 مستثنی منه عام تر از مسجد و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد حال نکند بقصد زیارت قبور صالحین و دیگر مواضع فاضله و این منقول است
 از جونی و قاضی عیاض و قاضی حسین گفته اند که این نهی برای تحریم است لیکن قسطلانی تخطئه ایشان کرده و مصنف در فتح الباری بطلان آن
 و نفوی حکم بطلان بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال است بر فضیلت این مساجد و دال است بر مفهوم حصر خود بر آنکه شد حال
 بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صاحبین احیا باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان نماز گذاردن در آن حرام است
 و قد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجونی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفة و دال است بر آن وایت اصحاب سنن از انکار
 الی بصره بخاری برای هر بریه در خروج بسوی طور و گفت لو ادركتک قبل ان تخرج ما خرجت و استدل لال کرد بهمین حدیث و واقعه ابوهریره
 و رفته اند بسوی آنکه غیر محرم است و استدلال کرده اند با آنچه ما بعضی نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب را تاویل بجید و لا ینبغی
 التاویل الا بعد ان ینقض علی خلاف ما و لوله الدلیل انتی گوئیم میگویند آنکه ابو بصره بخاری ابوهریره را از رفتن طور منع کرده و حبش آن بود که
 ابوهریره جانب طور بقصد نماز گذاردن در آن رفته بود و نه برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصره بر آن دلالت دارد پس فهمیدن نفی سفر
 برای زیارت صحابا و دیگر حاجات جائز و از آن مسامحت است و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این مسجد
 از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مفرغ همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد بعدی غیر متداول
 و عرف تقدیر میکنند و رعایت اقتضای مقام را و تقدیر عام ناگزیر میداند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر مسجد بقصد نماز است
 در آن پس پس و مقصود این است که شد حال بطرف هیچ مسجدی اگر چه مسجدی قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة در آن نکنند زیرا که این هر مسجد مسجد
 منصوص اند برای این غرض و سفری که باین قصد نباشد بلکه مقصود از آن امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی ممنوع نیست
 کاتب حروف گوید عفا الله عنه مسله سفر برای زیارت قبور صحابا و انبیا مختلف فیه است با اتفاق بر اینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه
 سنت است اما شد حل برای آن پس نیز و بعضی جائز است اگر چه مسنون باشد یعنی مقصود از آن عابرای اموات و استغفار بر آن
 شان و اعتبار بر رفتن و نگاه کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نیتکم عن یارة القبور فرور و است
 اخرجه مسلم گویند در وی دلالت است بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه
 و صیغه امر بعدی خطر برای وجوب است و ضرورت است که جانب فعل در آن راجع باشد بر جانب ترک چنانکه در حصول خفیه است پس لفظ فرور و با
 عام است خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایهام معصیت و شرک است گوئیم که مقصود از زیارت مسنون است نه زیارت
 ممنوعی که آن در سفر و حضر و دومی عنه است و آنکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که در آن امر زیارت
 وارد است نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید اوست ما ثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون
 مشهور و ما باخیر پس اگر دلالت فرور و عام می بود از سفر و حضر لا محاله بعضی از صحابه و تابعین این جنی از وی فهمیده بعمل می آورده
 حال آنکه از هیچیک ازینا منقول نشده که برای زیارت کسی شد حال کرده باشند آری اگر یکی در شهری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم کسب
 یا جواز آن وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس است که این سفر خاص برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقوی
 شارع و فعل اصحاب و ثابت شده لهذا داخل حدیث لا تشد الروحال نباشد و سفر زیارت اگر چه علی الاطلاق مظنه شرک و معصیت نیست

ما از عوام کمتر کسی باشد که باین بلا مبتلا نشده و در فتوی دادن بدان نسخ باب اوست خصوصاً درین مانده و لهذا جماعتی شیر و جوی غنچه ستند
 را و حدیث باب علم از مساجد گرفته اند و مقصود شارع بی برده و هو الصواب و تحقیقات گفته هر که رفت بسوی بلده اجماعی یا بسوی قبر سالار
 مسعود غازی یا آنچه ما است بدان از برای حاجتی که طلب میکند آنرا پس می آید است با شمی که اگر است از قتل و زنا و نیست مانند او مگر سیکه
 می پرستد صنوعات را یا مانند کسی است که میخواهد از لات و عنزی را اگر آنکه با تصریح نیکو کنیم بکفیه وی بنا بر عدم نص شارع درین امر خاص انتهی پس
 مقصود مانع از سفر زیارت نظر بعد از در و درخت بآن از شارع صراحتاً سد ذرائع مفاسد است و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید است
 المسجد الحرام یکی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم است چنانکه ابو داود و طیب السی از طریق عطاء روایت کرده که گفته شد و این فضل تنها در مسجد
 یا در حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی هذا دوم مسجد من که این است یعنی مسجد مدینه و المسجد الاقصی سوم مسجد اقصی نامیده شد بدان
 جهت آنکه و راجع با مسجد نبوی بود و قال الزمخشری و حدیث دال است بر فضیلت این هر سه مسجد و برینکه فضل اینها مسجد حرام است زیرا که تقدیم
 ذکر دلیل مزیت مقدم است باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس دال است برین روایت بزار از حدیث ابی الدرداء امر فوعا با سناد حسن الصلوة
 فی المسجد الحرام بآیه الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس بخمس بآیه صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر است
 و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام است از فرض نفل یا خاص است باول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض است لقوله صلی الله علیه و سلم
 افضل صلوة المرء فی بیتة الا المکتوبة و لیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معروف بلام جنس عام است پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
 چون طلق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فرضیه پس شامل نافله باشد الله علم متفق علیه این حدیث در صورت نفی است مراد بآن نهی است مجازاً گویند و لا
 شرعاً ان یقتصر المساجد بالزیراة الا بانه البقاع الاختصاصاً باختصاص بمن الزیرة التي شرعها الله فی اهل اصول گفته اند که شارع اگر دست از امر نهی

کتاب الحج

بفتح حاء کسره و معمله ج و لغت است معنی قصد و در شرع قصد بیت الله است بروجه مخصوص فرضیت می در سال ششم است از حیرت نزد جموع
 و حافظ ابن قیم در هر ی سنده نهاده اختیار کرده و همچنین و سفر السادة عربی گفته که چون فرض شحج در سال نهم اشتغال کرد تمیز اسباب سفر
 فی الفور و اما قول تعالی و اتوا الحج و العمرة بشدة الایه پس نزول می در سال ششم است و این لالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
 در وی اتم است با تمام حج و عمره بعد شروع در آن انتهی در سبیل گفته و فی خلافت و این کن ارفع و اعلا ی ارکان بن نمایان ترین شعائر
 اسلام است و جامع است میان عبادت عالی و عبادت بدنی و هم نمیکند گمان صغیر و باالاتفاق و کبیر و رانیز و خلافتی که است و حقوق العباد
 نه حقوق الله و در راه ای آمده که دعا کرد آنحضرت در فرقه بعبود ما و من یحلم از امت و استجاب شد و الله علم و دلیل فرضیت می از قرآن
 آیه کریمه است تعد علی الناس حج البیت من استطاع الیسبیل و منکر فرضیت می کافر است لقوله تعالی و من کفر فان الله غنی عن العالمین

باب فضله و بیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت است با حدیث صحیح و بیان سیکه فرض کرده شده است بروی عن ابی هريرة رضی
 الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارت است مگر آنکه
 را که واقع شده میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و روزه است و علماء در اینجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این است
 که اینجا نیز بمن مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج است عمره در لغت معنی زیارت است و قیل القصد و در شرع احرام و سعی و طواف

وعلق یا تقصیر نام نهاده شد عمره زیر که زیارت کرده میشود بسبب بی خانه کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی عمره الی عمره
ولیل است بر تکرار عمره و بریکه نیست که است در آن و نه تحدید بوقت و مالکیه گویند کرده است زیاده از یک عمره در یک سال و استلال کرده اند باینکه
نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره اگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول است بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم
از احوال آنحضرت که بعض چیز را ترک میداد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت و خواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود
و ظاهر حدیث عموم اوقات است در شریعت آن و الیه ذهب الجمهور و گفته اند مگر متلبس نج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفة و قیل مگر
اشهر حج برای غیر متمتع و قارن و اظهر آنست که مشروع است مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج را در قول بکرات است در ایام مذکور
زیر که نبود هر چهار عمره او مگر در اشهر حج که ما معلوم اگر چه عمره رابعه در حجة الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قرآن نموده که تا طاقت علیه لادله و الیه
من الایمة الاجلّة و الحج الملبس و رلیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست و اجزا مگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در وی از حکما
منای نگیرد و بمعده و ریا نباشد و این صحیح است و رجه النووی و اصح آنست که مراد بدان حجی است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول
همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از بنده و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور
آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی خود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته
ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان متعین گردد
متفق علیه و درین باب حدیثی است کاتب عروف درین باب چهل حدیثی جمع کرده **و عن** عایشة رضي الله عنها قالت
قلت يا رسول الله على النساء جهاد قال نعم قلت عایشة گفت ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری است که مراد
بدان استقامت فرمود آری هست علیه جهاد بر زنان جهاد است که لا قتال فیہ نیست قتال در آن گویا وی گفت ما هو فرمود
الحج و العمرة آن جهاد و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجاز است تشبیه جهاد و اطلاق وی بران یک جامع شقت است و در
قول وی لا قتال فیہ ایضاح مراد است و بذکر آن خارج شد از استعاره بودن جواب از اسلوب حکیم است رواه احمد ابن حنبل
و اللفظ له ای لابن ماجة و اسناد صحیح و در حج زن شرط است و وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نبی آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در حدیث شخیخین از سافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نبی خوف فتنه فهمیده است و جماعة از نسوة ثقات
بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان
بخاری باشد زیرا که فرد کامل در صحاح اوست و لفظ وی این است که گفت عایشة بنت طلحة گفت ام المؤمنین عایشة طلب ستوری کردم آنحضرت را
در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر میفرمایید جهاد فرمود جهاد شما ای طاهرات زنان حج است یعنی این است بر زنان آن حج بیرون آیند و جهاد نیست که جهاد برین و در لفظ این
که گفت عایشة ای رسول خدا می بینم جهاد را افضل عمل آری پس جهاد کنیم فرمود نه لیکن فضل جهاد حج مبرور است و اطلاق روایت احمد افاد آن
که حج و عمره قاهر تمام جهاد است در حق زنان و نیز بخاذه آن کرد که عمره واجب است مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب است **و عن**
جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم اعرابي فقال يا رسول الله اخبرني عن العمرة واجبتها
حي فقال لا وان تعم خير لك امداد يثني رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده مرا از عمره که آیا واجب است آن فرمود واجب
و مگر عمره کنی تو بهتر است ترا اعرابی بفتح عمره نسبت است بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان مساقط غنث و کلا اند برابر است که از عرب باشند

یا از مالی ایشان و عربی کسی است که منسوب باشد بسوی عرب و جمع او اعزاب است و جمع اعرابی بر اعراب اعراب هر دو آید و خیریت عمره
وال است بر ندب و ویرانکه غیر مستویة الطرفین است تا آنکه باشد از مباح و اتیان باین جمله دافع توهم تردود است میان اباحت و ندب
وقتی که واجب نشده بلکه ظاهر در اباحت است زیرا که اصل همین است پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود و او احمد الترمذی
مرفوعا و البیهقی و در سندش حجاج بن ارطاة است و او ضعیف است گفت بهیتمی محفوظ از جابر و قوف است و الراشح و قفه علی جابر کند
رواه ابن جریر و غیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده و اجتهاد را در وی مسرح نیست و مروی است از جابر مرفوعا
و در وی ابن ابی عمیر ضعیف است و اخرجه ابن عدی من وجه اخر ضعیف زیرا که در سندش ابی حمزه است و او را کاذب گفته اند و عجمی
از ان ایما که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی و تنبیه کرد مؤلف امام بر آنکه در تصحیح وی نظر است زیرا که اکثر
بر تضعیف حجاج اند و اتفاق از ندب آنکه وی مدلس است و گفت نووی لائق نیست که اعتبار کرده شود بکلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند
حنابل بر تضعیف وی مثل انده و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی القطان و یحیی بن سعید و احمد بن حنبل و غیرهم و افراط کرد ابن حزم گفت
که آن مذبذب باطل است در سبل گفته و فی الباب احادیث لم تقم بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که انه لیس فی العمرة شیء ثابت انھا
تطوع و فی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحج کحدیث عائشة الماضی انتهى **وعن** جابر مرفوعا و روایت است از جابر بطریق رفع
الحج و العمرة فریضتان حج و عمره و و فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف در اینجا ذکر مخرجین
این حدیث کرده و نه ذکر کتم و ان لیکن در تلخیص گفته اخرجه ابن عدی و البیهقی من حدیث ابن ابی عمیر عن خطا عن جابر و ابن ابی عمیر ضعیف
و قال ابن عدی یونیم محفوظ عن عطاء و اخرجه ايضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزيادة و الا یضکر بایجابات و فی احدی طرق ضعیف
و انقطاع فی الاخری و هو البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوف و اسناد صحیح و صحیح الحاکم انتهى و در حدیث ابن مسعود است
مرفوعا که فرمود ان حضرت متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدستیک آهنا و در میکنند فقر و گنا مان اینجا که
دور میکنند دمه آهنگری بریم و جرک آهمن را رواه الترمذی و النسائی و احمد و ابن ماجه و چون اوله ایجاب عمره و عدم ایجابش مختلف آمده
علیهم در وی سلفا و خلفا مختلف اند ابن عمر بوجوب رفته رواه عنه البخاری تعلیقا و وصله عنه ابن خزيمة و الدارقطنی و علق ایضا عن
ابن عباس انهما قرعتهما فی کتاب الله و اتوا بالحج و العمرة و وصله عنه الشافعی و غیره و تصریح کرد بخاری بوجوب و تبویب کرد بر ان بقول خود
باب وجوب العمرة و فصلها بعد حدیث ابن عمر و ابن عباس آورده و استدلال کرده اند دیگران بوجوب بی تجدید حج عن ابیک و اعتمر و این
حدیث صحیح است صحیح الترمذی و رواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اجمود من زید و اجمود لا اصح منه و بوجوب رفته اند حنفیه لما ذکرین
الدلالة و لیکن در عالمگیری گفته العمرة عندنا سنة و لیست بواجبة و اما استدلال بقوله تعالی و اتوا بالحج، العمرة لله پس جوابش آنست که آیت مفید
و جوب تمام است و این تنفق علیہ است بعد احرام عمره و اگر چه بطریق تطوع باشد و اظهر روایت از شافعی آنست که عمره فرض است در سبل گفته الایة
لا تنتقض عند التحقیق علی الايجاب لندی الاصل عندنا انتهى گویم جماعتی از اهل حدیث بوجوب وی رفته منهم اتفق و الثوری و المزنی و مروی است قول
بوجوب عمره از علی و عائشة و زین العابدین و طاؤس و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و عطاء و هو الرائج **وعن** انس
رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال الزاد و الراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد
بسبیل در قوله تعالی من استطاع الیه سبیلا فرمود تو شسته یعنی آنقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و راحله یعنی

سواری که بران سوار رود و آید در صحنی گفته معتبر و زاده و راحله آنست که فاضل از حجاج ضروریه باشد مانند دین و فقه سیکه نفقه او قرض
و بیع مسکن و عید که بآن محتاج باشد ضروریست و کسیکه در میان می و مکه حد سفر نیست و قوت شش و در راحله در حق او شرط نیست
زیرا که عرف آنرا استطاعت می شمروا نهی رواه الدارقطنی و البیهقی و صحیح الحاکم و قال صحیح علی شریطها و البیهقی ایضا من طریق
سعید بن ابی عمرو عن ابی قتاده عن النس عن النبی صلی الله علیه و سلم و الراجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتاده عن الحسن
مرسله مصنف گفته یعنی الذی اخرجہ الدارقطنی و سندہ صحیح الی الحسن فی الاربی الموصول الا وها و روایت کرده است آنرا حاکم از حدیث
حامد بن سلمه از قتاده و از انس نیز مکرر روای از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن اقرحانی است و ابو حاتم گفته وی منکر الحدیث است و رواه الاش
و اخرجه الترمذی و ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای کما اخرجہ غیره من حدیث انس و فی اسنادہ ضعف و اگر چه
ترمذی گفته که حسن است زیرا که در وی ابراهیم بن یزید الخوزی است احمد و نسائی گفته که وی متروک الحدیث است و رواه ابن ماجه و الدارقطنی
من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف است و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس فی رواه الدارقطنی من حدیث جابر بن حدیث علی بن ابی طالب
علیه السلام و من حدیث ابن مسعود و من حدیث عایشه و من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و جمله طرق وی ضعیف است عبدالحی گفته
طرقه کما ضعیفه و ابو بکر بن المنذر فرموده لایثبت الحدیث فی ذلک سند او الصحیح من الروایات روایه الحسن المرسله و رفته است باین تفسیر
اکثر است پس او شرط است مطلقا و راحله برای کسیکه خانه او بر مسافت است از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست
بقوله تعالی یا توکل رجالا و نیز گفته هر که سوال عادت اوست لازم است او را حج و اگر چه زیاده داشته باشد ولیکن آنچه بران دلیل دال است اعتبار
و راحله هر دو است شیخ الاسلام بن تیمیه گوید شرح عمده بعد سرد احادیث زاده و راحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان و مرسل و موثق
و لالت می کنند بر نیکی منا و جوب او و راحله است با وجود علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی
فرمود من استطاع الیسبیل یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات و آن یا مطلق گننت است یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج بآن
قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن و صوم و صلوٰه پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران است و نیست آن مگر مال و نیز حج عبادتی است
که افتقار است در آن بسوی مسافت پس وجوبش نیز منقطع باشد بسوی ملک او و راحله همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی است و لا علی الذین
لا یجدون ما ینفقون حج الی قوله و لا علی الذین اذا ما اتوا لیتعلموا الایه انتهی و مذہب ما بن زبیر و عطاء و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که
استطاعت عبارت از صحت است لا غیر لقوله تعالی و تزود و افان خیر الزاد التقوی زیرا که تقوی درین آیه شمرست بزراد و جواب داده اند
که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش دال است بران و حدیث باب لالت می کند بر آنکه مراد بزراد حقیقت اوست و این حدیث اگر چه طرق
ضعیف است اما کثرت وی شده ضعف وی می کند شوکانی در ذیل الاوطار گفته ان بذه الطرق بعضها بقوی بعضها فیصلح لاحتیاج به انتی و مراد بران
کفایت فاضله از کفایت عول است تا بعد بقوله صلی الله علیه و سلم یعنی بالمرأه ان یضیع من یعول اخرجه ابو داود و حج مجزی است و اگر چه
مال حرام باشد ولیکن آنهم میشود و نزد اکثر گفته احمد مجزی نیست غزالی و راحیا گفته شروط لزوم حج پنج چیز است اسلام عقل و حریت و استطاعت
و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهی گویم و امن طریق نیز داخل است در استطاعت و معتبر دران غالب است و غالب دلت
که در موسم سوار شوند سلامت است و خوف حلم و بدم دارد عقل و تصفی گفته از انجمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایافتن طعمها
و آب و میوه اضعی که مسافر دران حمل می کنند آب را از آن مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهی و دلیل بر جواز سفر دریا که ب صحابه است

وتمیزت همیشه و تقریر آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر استننان پشخیر و جویان گشتی همان و در حدیث آمده خیار شده آسمان اند که گشتی ایشان ابرهم زده و **عن ابن عباس** رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی مرکبا بالرحاء یسیر سیکر آنحضرت پیش آمد سواری چند را در روحا بفتح را و او وحای محمل نام جانی ست بر سه مرحله از مدینه مطهره قاضی عیاض گفته یحتمل که این پیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و یحتمل که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند و رکب بفتح را و سکون کاف جمع را کب ست فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرقت الیه امرأه صبیاً پس برداشت بسوی آنحضرت و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا حج پس گفت آن زن آیا این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجری هست با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه قال نعم و لاک اجر فرمود آری مرا و ثوابی هست و ترا هم که او را بر میداری و غنخاری میکنی اجری و ثوابی هست یا بجهت آنکه ازین حکم سوال کرد یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داود و النسائی و ابن حبان و له الفاظ عند هم و رواه الترمذی من حدیث جابر و استغریه این حدیث دلیل ست بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر ست که ممیز باشد یا نه و ولی وی از طرف وی آنچه حاج میکند بعمل آرد و باین فتنه اند جمهور و لیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب ست بروی حج چون بالغ گردد حدیث ابن عباس ای غلام حج یا ابله ثم بلغ فعلیه حجة اخری اخرجه الخطیب الضیاء المقدسی من حدیثه و فیہ زیادة قاضی عیاض گفت اجماع کرده اند بر اینکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فرضیه اسلام مگر فتنه شاذه که با جزائفتست لقوله نعم چه ظاهرش این ست که آن حج ست و متبادر از حج عند الاطلاق چیز نیست که سقط واجب باشد و لیکن علما بخلاف وی رفته اند و مذہب گروی از اهل بیع منع صغیر از حج فدیوی گفته و این مرد و دست القات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحابی و اجماع است برخلاف وی و ولی که از طرف صبی غیر ممیز احرام می بندد کسی ست که ولی مال او باشد چون بدو و وصی و منصوب از طرف حاکم و اما اتم پس هیچ نیست احرام وی از طرف او مگر آنکه وصی وی باشد از جانب وی یا منصوب از جهت حاکم و قیل صحیح ست احرام او و هم احرام عصبه و اگر حوا آنرا اولایت مال نباشد و صفت احرام ولی از طرف وی این ست که بگوید بدل خود که گردانیدم او را محرم انتی و در نیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب اختلاف علما گفته فیوخذ من مجموع هذه الاحادیث انه یصح حج الصبی و لا یجزیه عن حجة الاسلام و ابلغ و هذا هو الحق فتعین للمصیر الیه جماعین الاولیة انتی و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال کان الفضل بن عباس ردیف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع و این ردیفی بود و بود فضل در غایت حسن جمال و جوانی و خوبی فجاءت امرأة من خثعم پس آمد زنی از قبیل خثعم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح معجمه و اکثر زمان این قبیل صاحب حسن جمال می باشند فجعل الفضل یبظر الیهما و یبظر الیه پس نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی دیگری را نگاه میکرد و چشم و یکدیگر و وقتند فضل مشاهده جمال او را و مگر آن شد و آن زن نیز بدیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد و اقا او ابن القطان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد اس از فتنه استنباط کرده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن زن را حکم بتغییه و جزا کرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر جائز ست سوال نمیکرد و اگر آنرا نمی آنچه عباس فهمیده آنحضرت تقریر نمیکرد و او را بران کذا فی التخصیص و جعل النبی صلی الله علیه وسلم یصرف وجه الفضل الى الشق الاخر و شرف کرد رسول خدا که بر میگردد و انید روی فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند و نهاد دست چشمان فضل

بن عباس و بر تافت کردن او را و در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا بر می تابی گردن پسر عمر خود را فرمود ای عم شیطانت است
 بر بنی آدم و در آینده است در درگ و پوست ایشان فقال يا رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج ادركت الي
 شيخا كبيرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بد رستیک فرض خدا بر بندهگان او در حج گذاردن دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کبریت
 و ضعیف است بمذیکه لا یشیت علی الی احلة نمی تواند به پای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ وی آمده و اگر بر بندهام را می بینم
 بروی یعنی از مرگ در صغی گفته و از انچه قوت ثبوت بر راحله است بغیر شدت شدیده زیرا که چون سائله عذر شجوت بر راحله تقریر کرد و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از وجوب مباشرت بنیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائم بیاید و این فقیر را درین مسئله نظرست زیرا که
 خدای تعالی میفرماید پس علی الامی حرج الایة و آیین آیه اگر چه در جهاد است در حج نیز تمسک بآن میتوان نمود بجامع سفر انتهی افاجع عنه
 آیا حج کنهم من از جانبی می قال نعم فرمود آری بکن حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجز اگر فرو گیر و عجز تا وقت مرگ
 و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از
 والدین جائز است بی امروی و بی وصیت و ذلك في حجة الوداع و این با جراحه حجة الوداع بود در سبل گفته در حدیث دلیل است
 بر آنکه مجزی است حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخ که زوال آن مایوس است و اگر عدم قدرت
 از جهت مرض یا جنون است که امید محتمل نیست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث باز یادت در آنست که لابد است در حج از وجیز
 عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس کسیکه شدت مضرا نیست همچو قادر است بر محض و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند
 ما خود میشود از حدیث اینکه چون کسی حج از طرف غیر تبرع کند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد اگر چه بر وی واجب نیست و وجوب ثبات است
 که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نه آنحضرت تفصیل آن از وی هست و در کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر
 اجزائه و وجوب و تعرض نکرد بدان و جائز است که شناخته باشد آن زن و وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال است بر آن قول وی ان فريضة الله على
 عباده في الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل و وجوب که آن استطاعت است و اتفاق کرده اند آنرا که قائل اند باجزای حج از غیر
 غیر بر یک مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذرب با حمد و ابو حنیفه جواز نیابت است در آن از غیر مطلقا
 بنا بر توسع که در نفل است و مذرب بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچکلی را و این حکم خاص بهمین آن بود و اگر چه اختصاص خدا
 اصل است ولیکن استدلال کرده اند بزیادت که مروی است درین حدیث بلفظ حجی عنه و لیس لاحد بعدک و در کرده اند این را باینکه این
 زیادت مروی است با سنا و ضعیف و بعضی گفته اند مختص است بولد و جوا بش آنست که قیاس بروی دلیل شرعی است و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تنبییه فرموده است بر علت بقوله فی الحديث فدين السحاق بالقضاء كما ياتي پس آنرا درین قرار داده و درین صحیح است که قضای
 آنرا غیر ولد بالاتفاق متفق علیه و اللفظ للبخاري و درین حدیث روایات دیگر است در بعض وی آمده که سائل مردی بود و رسول
 از حج از طرف مادر خود و پس جائز باشد تعدد قصه و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من جهينة جاءت
 الی النبي بد رستیک زنی از قبیلہ جهینه بضم جیم و ی و ی او شمنات تحثانیة تام قبیلہ ایست آه بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصنف
 واقع نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقال ان امی نذرت ان یحج فلم یحج حتی ماتت افاجع عنها بد رستیک مادر من نذر کرد
 که حج کند پس حج نکرد تا آنکه مرد آیا پس حج کنهم من از جانبی می قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانبی ای ایت لو کان علی امک

دین اکتفا قاضیه آیدیدی که اگر می بود بر ما و تو دوای آیم بودی تو که میگذازدی و ام ویرا اقصوا الله فالله احق بالوفاء
 بگذارد و ام خدا را پس خدای تعالی سزاوارترست بوفاء و گذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوسیت
 و اتفاق و این مذهب ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گرون وی حق خداست حج یا غیر حج واجبست قضای آن از راس مال و
 مقدم بر وصایا و میراث انتهی گویم در سبیلست که حدیث دالست بر تخیج از میت برابرست که وصیت کرده یا نه زیرا که واجبست قضای
 دین مطلقا و همچنین سائر حقوق مالیه از کفاره و نحو با و باین فته اند ابن عباس فرید بن ثابت و ابوهریره و شافعی و واجبست اخراج اجرت
 از راس مال تر و ایشان و طاهرش آنست که این مقدمست بر دین آدمی و هو احد اقوال الشافعی و نیست این معارض قول وی سبانه
 و آن لیس لانا انسان الا ما سعی زیرا که این عامست حدیث آنرا خاص کرده و این در حق کافرست و گفته اند لام در آیه بمعنی علیست ای پس
 عیشیل و لهم اللعنه ای عظیم و قد بسطنا القول فی هذا فی حواشی ضوء النهار و الا البخاری حدیث دالست بر آنکه ناذر حج چون میرسد و حج
 و ولد وی از طرفش حج بکند مجزی باشد از وی و هم از نفس وی اگر حج کرده است از طرف خود زیرا که آنحضرت از وی نیز رسید که توجج از طرف خود کو
 یانه و بهجت آنکه تشبیه کرد آنحضرت او را بدین و قضای این از طرف غیر قبل از دین خود جائزست و در کرده اند حدیث شریفه که دالست بر
 عدم اجزا اگر حج خود نکرده است و اما مسئله دین پس غیر جائزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالبست و در حد
 و دلیلست بر مشروعیت قیاس و ضرب مثل تا واقع باشد در نفس سامع و تشبیه مجهول الحكم بمعلوم زیرا که قضای دین از میت معلوم بود
 تر و ایشان و لهذا الحاق بدان تحسن افتاد و هم روایتست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعلیه ان یحج حجة اخوی هر که ام کو دک که حج کرد پسر رسید بلوغ را پس لازمست
 بروی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حا و سکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بروی اثم برنگارند یعنی بالغ شد آن بطل گفته
 اجماع کرده اند ای فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ نشود ولیکن مع هذا اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور و ابو حنیفه گفت صحیح نیست احرام او
 و لازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بطریق تدریبست و تقدم الکلام فی ذلک و ایما عبد حج ثم عتق فعلیه
 حجة اخوی و هر بنده که حج کرد پسر آزاد کرده شد پس برویست گذاردن حج دیگر و باین رفته اند حنفیه و اه ابن ابی شیبیه و ابن خنجر
 و الا سمعیلی فی مسند الاعمش و الحاکم و صحیح البخاری و التاریخ و البیہقی و رجاله ثقات الا انه اختلف فی رفعه و رجال سند
 ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن و المحفوظ انه موقوف و محفوظ نزد محدثین آنست که موقوفست بر ابن عباس
 ابن خنجر گفت صحیح موقوفست و محدثین اکلام کثیرست در رفع و وقف وی و اخرجه کذا ابن عدی من وایته عن شعبه بیهقی گفته منفرد
 بر رفع آن محمد بن المنهال و رواد الثوری عن شعبه موقوف فاصنف در تلخیص گفته و این نزدیک اسمعیلی و خطیب از حرب بن شریح
 از یزید بن زریع مست بطریق متابعت محمد بن منال و مؤید صحت رفع اوست آنچه روایت کرد ابن ابی شیبیه در مصنف خود از ابن عباس
 که گفت اخطوا عنی و لا تقولوا قال ابن عباس و طاهرش اینست که اراده رفع کرد و لهذا نهی کرد ایشان را نسبت بمنودن آن بسبب خودی
 و درین بابست از جابر نزد ابن عدی و سندش ضعیفست و اخرجه ابو داود فی المرسل و در وی یک اوی مترجمست و احتیاج کرد
 بدان احمد و روایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی ارید ان احد فی صد و لا مؤمنین ایما صبی حج به امله
 فمات اجزاه فان ادرك فعلیه الحج و مثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور و روی الشافعی حدیث ابن عباس ابن تیمیه گفته مرسل چون عمل کرد

بران صحابه حجت است بالاتفاق وگفت که این مجمع علیه است زیرا که وی از اهل عبادات است پس حج از وی صحیح باشد مگر مخفی نبود زیرا که قبل از مخاطب بودن بفعل آورده و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلو رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن بیگانه نخواهد جوان باشد یا پیر و این اجماع است و واروده که ثالث این هر دو شیطان است و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین امر می تواند شد باین طور که همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت را اهل گرداند ظاهر آنست که نمی تواند شد زیرا که معنی مناسب نمی شود ایقاع شیطان است فتنه را میان هر دو و خلوت در لغت بمعنی تنهایی ساختن الا و معها ذو محرم مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی که کحل با وی جائز نباشد ابد خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فتیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی و ثوب و عتاق و صلاح و عفت است جائز باشد و بعضی گویند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن و انیت بعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرک است زیرا که لغات در انجا حرام است فقال گفته لابد است از محرم علامه بلفظ الحدیث ولا تسافر المرأة الا مع ذی محرم و باید که سفر نکند مگر همراه محرم و اصل در نمی تحریم است این طلاق است در قلیل و کثیر سفر و واروده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها مختلف است در لفظی الا تسافر المرأة مسیره لیله الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیره یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی برید او و در لفظی ثلثة ایام و تو وی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منتهی عنه است از ان مگر با محرم و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس علم بمفهوم آن توان کرد و علما را درین با تفصیل است گفته اند جائز است سفر زن تنها در هجرت از دار حرب و مخالفت بنفس خود و برای قضای دین و رد و ولایت و رجوع از نشوز و این مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در سفر حج و حبس و جهاد و گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد که ابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق ماسون باشد و لیکن دلیلی برین نقل ناهض نیست ابن قیم العبد گفته قوله تعالی و لد علی الناس حج البیت عموم است شامل رجال و نسا و قوله الا تسافر المرأة الا مع ذی محرم عموم است برای انواع سفر و هر دو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح است میان هر دو و جواب میدهند که احادیثی نهای از سفر مگر با محرم مخصوص عموم آیت اند پیتر حدیث عام است از پیر و جوان جماعتی از ائمه گفته که پیر زال اسفر بی محرم هم جائز است و گویا ایشان نظر بر معنی کرده عموم را با خصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجز و محو شبهه است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسائی ثقات بجای محرم بدلیل افعال صحابه و لیکن ناهض نیست حجت بران زیرا که اجماع نیست و گفته اند جائز است او را سفر اگر باشد با ششم و اوله دال نیست بران فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امرأتی خرجت حاجه پس گفت ای رسول خدا بدرستی که بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را و انی اکنت بضم همزه و سکون کاف و ضم تائی اول و کسرتا ثانیه و سکون بائی غنة کذا و کذا و بدرستی که من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که جنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزایم پس چه کار کنم بجای او و من و زن را تنها بگذارم که حج رود یا همراه زن و من قال انطلق فحج مع امرأتک فرمود برو پس حج کن باز زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و باز تو خبر تو کسی نیست که برود اتفاق علیه و اللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را باز و جبهه برای حج بیرون آمدن واجبست چون با او غیر این کس همراه نباشد و غیره گفته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگر چه حمل بران بی قرینه نباشد و قرینه در اینجا قاعده دیر است که بر هیچیک بذل منافع نفس خود بر

تحصیل غیر واجب بروی واجب نیست و نیز ازین حدیث معلوم شد که مرد را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت بروی واجب شده و نیست طاعت برای مخلوق و در مصیبت خالق برابرست که بغیر قائل شویم یا تراخی اول ظاهرست و بر ثانی نیز زیرا که وی را نمی رسد که در برابر او ذمه خود مسامحت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمی رسد که او را از آن منع نماید و آنکه از قطنی از حدیث ابن عمر فرموده آورده که زنی هست و او را شوهری است و زن را مال است و شوهر ازین نمیدهد او را در حج پس نیست زن که بروی دیگر باذن زوج خود پس این مجهول است برج تطوع جماعین اشد ثقیل با آنکه نیست در حدیث کتاب لالت بر آنکه برآمد آن زن بدون اذن زوج خود این تمییه گفته صحیح است حج زن بغیر محرم و بغیر استطیع و ما صلح است آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت مثل مریض و فقیه و مضروب و مقطوع الطريق و زن بغیر محرم و غیر ذلک اینها چون بتکلف حاضر می شود شونج کردن ایشان عجزی باشد لیکن بعضی از ایشان محسن اند و ان بوجو حاج ماضی و بعضی ماضی بوجو حج بسالت حج زن بغیر محرم و بطلان است کلمه ای تمام است یعنی که واقع شده در طریق واقع شده و نفس مقصود و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول لبشیک عن شبره بدستیکه انخضت شنیدم روی را که تلبیه میکند و گوید لبیک از طرف شبره بغیر شین حجه و سکون موحده و ضم را نام مردی که این مرد تلبیه را از جانب او میگفت و میخواست حج بگذارد و از وی قال من شبره فرمود و آنحضرت شبره قال اخ لی او قریبی گفت برادر من یا گفت خویش من مرا شک را وی است قال حججت عن نفسك قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسك ثم حج عن شبره فرمود حج کن از خود بعد از آن حج کن از شبره این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای حج خود و این فقه است جماعتی از ائمه و شافعی و احمد از ایشان اند و جماعت دیگر میگویند جائز است و مذاهب حنفیه و مذاهب مالکین است و نیز در دلالت است بر آنکه چون یکی بغیر حج از خود احرام از غیر بست آن احرام از طرف وی می شده از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرد او را باینکه حج را از طرف خود گرداند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبره کرده بود پس دلالت کرد بر آنکه منع نشد نیت از طرف غیر و نه واجب بلیشد از طرف همان غیر و نیز معلوم شد که منع میشود احرام با صحت و فساد و مطلقا اگر چه مجهول معلق باشد پس وقوعش از غیر و بودنش از خود جائز بود زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل است بنا بر نهی و نهی مقتضی فساد و بطلان صفت طهرام است یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر تا خود حج نکرده است مطلقا خواه استطیع باشد یا نه زیرا که ترک استغصال و تفریق در حکایت احوال دلالت بر عموم و غیر حج واجب است در اول سال از سنوات امکان و چون امکان یابد از نفس خود بکند و جائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض است و ثانی نقل همچو کسیکه بروی دین باشد و از وی مطالب بمان کنند و نزد وی در ایام بقدر وفای دین بوده است پس او را نمی رسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند و لهذا گفته اند که اگر حج بروی واجب باشد او را امر کنند که بدایت بذات خود کند و هر که استطیع نیست بروی خود واجب نیست او را می رسد که حج از طرف غیر بکند و لیکن عمل بظاهر حدیث اولی است در راه اجداد و ابن ماجه و الشافعی و الاقطنی و ابن حبان و البیهقی و ابن حبان بیقی گفته اسنادش صحیح است و نیست درین باب صحیح تر ازین انتی و طرق این حدیث سه است از ابن عباس و از عایشه و از جابر و از ابی هریرة و ابن سلیمان است و عبده الله صحیح است و صحیحین قد تابعه علی رفعة محمد بن سیر و محمد بن عبید الله الانصاری و گفت ابن معین است الناس و رعی عبده است و همچنین ترجیح داد عبد الحق و ابن القطان رفع آنرا و گفت طحاوی صحیح موقوف است و الراجع عند احمد و وقفه و گفت احمد رفع او خطاست و رواه موقوفه عند عن عبید الله و گفت ابن مند و ثابت نیست رفع او و گفت دارقطنی مرسل صحیح است صنف گفته بود که قال

لیکن این تقویت رفع میکنند زیرا که از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعضی در صحیح آن در حاشیه تخیص گفته رفع مقام است بر وقف و وصل
بر سال انتهی این تمیمه گفته حکم کرد احمد در روایت پس خود صالح که آن مرفوع است پس طلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند
آنرا جماعتی بنابر آنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد ما را
رسول خدا پس گفت در آن خطبه که بدستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفای تمیم در فتح که
اسلام آورد و او کوفه القلوب بود و در جا بلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال فی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج
یا رسول الله قال لو قلتها لوجب گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حج را یعنی برای و جو بی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد
در هر سال و اگر واجب گردد در هر سال عمل نمیکند بدان و نمی توانید که وجبت غایت شقتی که درست به نذل اموال و هجران اهل اولاد و منافقت
اوطان خصوصاً اهل بلاد بعید و در راهی بعد قول وجبت زیاده کرده و لو وجبت لم تقموا و لو لم تقموا بما لکم تم ظاهر این حدیث در آن است که احکام فروع
با آنحضرت چنانکه منسوب بعضی است و لهذا در بعضی آیات آمده که بآن و فرمود ترا و بار جواب میدهند که قول عام است بوجی باشد یا از پیش خود و عمل
مسئله علم اصول است و در وی خلاف بین العلماءست فالجمله پس حج در عمر یکبار فرض است فما زاد فهو تطوع پس سیکه زیاده بر
یکبار کند افضل است رواه الخمسة غیر الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی و الدارمی ایضا و اصله فی مسلم و ابن
ابن حدیث صحیح مسلم است من از حدیث ابی هریره رضی الله عنه و لفظ وی این است که گفت ابو هریره خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردمی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا سال
حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مری که را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج سال به آینه
نمی توانستید کرد بستر گفت بگذارید مرا و اما سیکه ترک و هم شمارا پس مالک نشدند آن کسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار رسیدن ایشان و اختلاف کردن ایشان
بر پیغمبران ایشان پس چون آنکه من شمارا بخیزی پس بیارید از آن بکنید آنچه می توانید و در طاعت شماست چون نمیکنم و باز در شمارا پس بگذارید
اگر اتمام و کمال و شاید من حدیث الشریع عند ابن ماجه و رجاله ثقات و روی الحاکم و الترمذی که شایدها من حدیث علی کرم الله وجهه و منقطع

باب المواقیف

جمع میقات است و میقات بمنزله کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجایی احرام گذرند و مردم اتفاق را بر این
معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل
المدينة ذوالحلیفه بدستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذوالحلیفه که نام جای است برده مرحله از مکه و از مدینه
بر یک فرسخ و آنجا سجد است که احرام بستن از آنجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاهی است که سسمی است به بی علی و این ابعده مواقیف است
شیخ الاسلام ابن تیمیه در مشک خود گفته که برده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب اطلاق طرق زیرا که از آنجا تا مکه چند راه است و نامیده میشود
بوادی حقیق و سبیش سسمی است بسجده و در وی چاهی که عامه بمجال چاه علی گویند بجان آنکه علی در آنجا باجن مقاتله کرد و این دروغ است زیرا که
باجن هیچکلی از صحابه مقاتله نکرده و شان علی از آن بلند تر است که جن برای قتال وی ثابت مانند نیست هیچ فضیلت برای این چاه و نه مذمت
و مستحب نیست سنگ و غیره انداختن در آن انتهی و حلیفه بضم حاء صغیر ملحق است و حلفه واحد حلفاء است تصنف و فرج گفته مکان معروف است

سیان می و مکه دو کم و دو صد میل است قال ابن حزم و تنووی گفته میان وی و مدینه شش میل است و و هم کرده هر که گفت میان هر دو یک میل
و به ابن الصباغ انتهی و لا اهل الشام المحففة و مراحل شام را حنفیه است بضم حیم و سکون حای جمله و فانام موضعی است برست
مرحله از مکه و آنرا همیشه هم گویند قاله النووی فی شرح المذهب و در وی نظر است زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل است از مکه
و آنجا است غدیر خم که قال صاحب النهایه و مصنف در فتح گفته میان می و مکه پنج یا شش مرحله است شیخ الاسلام ابن تیمیّه گفته این قریه
قدیمه معموره است که همیشه اش نامند و امروز ویران است و لکن احرام می بندند مردم از مکانی که قبل از دست و آنرا رایغ گویند بسبب
یافتن شدن آب و آنجا بر می غسل و این میقات کسی است که کج کند از ناحیه مغرب بلکه شام و مصر و لیکن این شام چون از مدینه منوره میگذرند
چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که استحباب برای ایشان همین است بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام تا محفنین بران
نزلع است و بالفعل علوت غالب حجاج که از مدینه منوره بکه معطریه رجوع کنند و برز و الحلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رایغ یا آنکه
از میقات نزد ایله از بهر جمهره و علما هم و موجب لزوم دم است بلکه نزد سعید بن جبیر و اوجیح نیست و همچنین کسانی که شافعی المذهب اند چون از راه
دریا در محافوی یلم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تاجده و از آنجا با طینان خاطر محرم میشوند حال آنکه نزد شافعی
هم مجاوزت از میقات گناه و موجب دم است مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر کی شافعی است که در تحفه المحتاج شرح المنهاج نوشته که
مسافت یلم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه است پس حاجی را میرسد که احرام از یلم بدهد و از جده بندد و جمعی از علما مذاهب و غیر آن درین کم خطبیه و
کرده اند و زیادت مسافت مابین یلم و مکه بر مسافت جده تا مکه باشد تا رسانیده و لیکن بقاصد جبل و تعصب بسیار است و لا اهل نجد قرون المنازل
و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است قرن بفتح قاف و سکون را بلا خلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما
و غیر هم صاحب صحاح آخر بفتح راضی بطکرده و صاحب قاموس تغلیطوی نموده و حکایت کرده نووی اتفاق بر خطبیه وی و گفته اند که بسکون نام
جبل است و بفتح نام طریق حگاه عیاض و يقال لقرن الثالب موضعی است نزدیک طائف برد و مرحله از مکه و اما قرن که اولین ابوی نسبت
بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس این میقات قریب مواقیف است نهوی که عتجد در اصل معنی زمین بلند است ضد غور که معنی زمین نیست
و الآن نام بلاد عرب است که از پامه تا زمین عراق باشد و لا اهل الیمن یلم و برای اهل یمن یلم بفتح تخمنا نیه و فتح لام و سکون سیم هر دو مکرر نام
جبل است از جبال تهامه برد و مرحله از مکه کذا فی القاموس در فتح گفته کذا که و زیاده کرده که میان می و مکه شش میل است انتهی و همین است میقات
اهل یمن و از هن طعن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن الی
علیهن مرکسانی را که بیایند و بر سندی بن مواضع و بگذرند از آن من غیر اهل یمن از غیر اهل این مواضع یعنی اگر چه از کسان این آقا
سعید نباشند اما لازم است ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسا چنانکه اهل مدینه بر شام بر بندند
و محفنه احرام بندند و اهل شام که بر مدینه رسند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل یمن بر رده یمن بر بندند از سمت یلم احرام بندند و این اجبت
و اگر تاخیر کنند تا میقات خود سنی باشد و لازم آید که او را دم عند الجمهره و مالکیه گویند جائز است او را تاخیر تا میقات خود اگر چه فضل بر او
مختلف است و حدیث مختل است زیرا که قوله بن امین ظاهرش عموم است برای اهل این اقطار برابر است که بر میقات خود گذرند یا بر
میقات دیگر و او را است عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد و لازم نیاید او را احرام بستن از آنجا بلکه او محفنه بر بندد
و عموم قول وی و لمن اتی علیه من الیست بر آنکه سعید بن مسیت بر شامی در شمال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل اوست

ابن دینی العی گفته قول لاهل الشام بحجته شامل کسی است که از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته و کسی که گذشته و قوله لمن اتی علیمن شامل کسی است که از اهل شام بر ذی الحلیفه مرور کرده و کسی که کرده پس در بنیاد و عموم معارض یکدیگر انداخته گفت و حاصل میشود انفاکک باینطور که قوله لمن مفسر قول اوست وقت لاهل المدینه و الحلیفه بموم و بابل مدینه سکنه اویند و هر که سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته است گویم اگر صحیح شود چه بدین معنی که آنحضرت توقیت کرد برای اهل مدینه و کسانی که گذشت بر ایشان ذی الحلیفه را ظاهر شود که حج میقات شامی است چون بدین معنی نباید زیرا که این واقعت محیط بریت اندک و محاط با جوانب حرم و هر که بگذرد بجای از جوانب حرم لازم آید او را تعظیم حرمت می و اگر چه بعض جوانب وی دور تر از بعض باشد معین اراد الحج و العمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست و اگر احرام برای دخول مکه صحیح از مذاهب شافعی همین است و داخل شد این عمر بغیر احرام و با اتفاق ثابت است که حج و عمره نزد قائل واجب و بی یکبار واجب است پس اگر بر هر داخل مکه حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب و در حدیث جابر است که در آمد آنحضرت روز فتح مکه بود و بروی عمامه سیاه بغیر احرام روانه مسلم و النساء و فی الباب عن انس عند احمد و البخاری و در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت مکه آمد و شد میکردند برای حجاج خود و مقول نیست که امر کرده باشد کسی را از آنها با حرام قصه الحجاج بن علاط و کذا قصه ابی قتاده لما عقر حمار الوحش داخل المیقات و هو حلال و قد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز المیقات لا بنية الحج ولا العمرة فقرضه علی المدینه و سلم مع ما يقتضی عدم الوجوب من استحباب البراءة الاصلية الى ان یقوم دلیل نقل عنها انتفى و نزد خفیه را نیست در آمدن مکه بی احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد و از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجاوز نکند میقات را هیچ کی اگر احرام است و این حدیث مطلق است مقید با اراده حج و عمره بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابرست حاج و معتمر و جز ایشان و آنکه هر که داخل میقات است و احرام نرسد دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او مکرا بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حج مستحب است حکم اهل مکه است که ذانی الهدایه در سبیل گفته هر که جائز نمیکوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو حکامین پس دلیل او آثار صاف است و لا تقوم بهما حج و عمره که در آید بکله باراده خود نیست هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعد از ظاهر شود او را اراده کی از دو نسک وی احرام بندد از جای که اراده کرده است و لازم نیست و راعود کردن بسوی میقات انتهی و الله اعلم و من کان دون ذلك فمن حیث انشا و کسیکه باشد و رای این موضع پس احرام بندد از جایی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ است پس کسی که باشد و رای این موضع ما داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در اینجا ساکن است و همچنین و همچنین حق اهل مکة من مکة تا آنکه ساکنان مکه احرام بندد از مکه و این مخصوص است حج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام بندد و الا آن متعارف موضع است که نام او تعظیم است و این موضع قریب ترین موضع حل است بلکه و عایشه از همین جابر ای عمره احرام بست بامر آنحضرت و در اینجا موضعی است که او را مسجد عایشه میگویند یعنی جایی که آنجا عایشه نماز گذارد و احرام بست و در مصفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرمت موافق میقات حج است و میقات احرام عمره کسیکه در حرمت حل باشد بدلیل حدیث شخیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج تعظیم فرستاد و تعظیم اقرب اطراف حل است بلکه و در انحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرمت میتوانست شد آنحضرت در جهان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند انتهی گویم در سبیل گفته اهل مکه عام اند از آنکه سکنه مکه باشند یا مجاورین و از آنکه بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و از اینجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکه مکه است مثل حج و همچنین میقات قارن از ایشان مکه است

ولیکن محبت ظهیری گفته که وی نمیدانم هیچ کی را که مکرمات عمره گردانیده باشد و جوازش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکرمه گردان
 باین حدیث و آنچه از ابن عباس مروی است که گفت ای اهل مکرمه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسیر را
 و نیز گفت هر که اراده کند از اهل مکرمه عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم و تجاوز کند حریم را پس این آثار موقوفه است مقایسه حدیث مرفوعه توانست
 و اما امر آنحضرت عایشه را بخروج بسوی تنعیم پس برای تطهیر قلب او بود و دخول در مکرمه و حالیکه حتمه است همچو دیگر صواحبات خود زیرا که وی
 احرام عمره بسته بود با آنحضرت مکرمه الفاضل شد و در آمد بکرمه و طواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زنان کردند که ایدل نه قولها یا رسول الله یصدرا لئلا
 بتسکین و اصدربنسک قال آنحضرتی فاخرجی الی تنعیم فاحلی منه الحدیث و این جمله است که اراده او تشابه دانستین از حل بسوی مکرمه بود
 و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مکرر از حل برای کسیکه در مکرمه باشد و با احتمال نه که مقایسه حدیث کتاب نتواند شد و گفت طواف
 منی با نهم گمانیکه عمره میکنند از تنعیم اجری یا بنده یا معذب میشوند گفته شد معذب چه را باشد گفت زیرا که بیت و طواف را ترک میکنند
 و بیرون می روند چارمیل و می آیند چارمیل و درین مدت دو صد طواف میتواند کرد و هر طواف که کند عظم باشد در اجزاء رفتن در غیر
 مگر آنکه این کلام وی در تفصیل طواف بر عمره است اما هم گفته بعضی مردم عمره را بکرمه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی مقام طواف را اختیار کرده
 و نزد صاحبان عمره مکی چون احرام آن از مکرمه صحیح است ولیکن لازم می آید بروی دم بنا بر ترک کردن احرام از میقات در سبیل گفته می آید
 اینکه لازم می آید بروی بی دلیل است متفق علیه در مصنفی گفته فامده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز است از آن بنیه احرام پس اگر
 پیش از آن مواقیت احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات افضل شد
 و افضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی قاهر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از
 تمسک بپسنگ و اگر عود مانعی است ظاهر آنست که دم لازم شود و قبول این عباس بن سنی منی بکرمه شایسته است که فیه ق و اما تنسی گویم و به
 قال مالک و ابو حنیفه و الشافعی و احمد و الجمهور و عطاء و یحیی گفته نیست بروی چیزی و حمید بن جبر گفته صحیح نیست حج او شافعی گفته اند پس
 اگر عود کرد بسوی میقات قبل تمسک بپسنگ ساقط شد از وی دم و تیمم و مصفی است و اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذ
 میقات می باید که احرام بندد و اگر محاذات کرد بدو میقات احتیاط آنست که از ابد میقاتین احرام بندد و اگر از اقریب که رجوع لازم نیست
 زیرا که محل رجعت شرع نموده است انتهى **و عن** عایشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت لاهل
 العراق ذات عرق بدستیکه آنحضرت بهات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر حین آمد و سکون را و بعد وی قافله منیست
 شد فی مکرمه و مدینه و از قرن عرق بکسر منی که آنچه در گویند و عراق بلاد عروق است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قاف
 آملوان و شمیمه و بعراق بخت آنست که این بلاد و عراق جد و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و اهل ابوداد و النساء و اهل
 عند مسلم من حدیث جابر و آن این است که گفت آنحضرت محل اهل مدینه از ذی الحلیفه است و طریق دیگر جحفه و محل اهل عراق ذات عرق
 و محل اهل بخاری و محل اهل مدینه و آن را ویه شاک فی رفته مگر آنکه را وی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیرا که
 در صحیح مسلم است از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از محل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی
 نبی صلی الله علیه و سلم پس خبرم کرد و رفع و فی صحیح البخاری ان عمر هو المذی وقت ذات عرق و در بخاری است بدستیکه
 عمر آنکس است که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق و لفظ وی این است که گفت عمر اهل بصره و کوفه را که به بنیدیه مقابل قرن را

رضی الله عنهما قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمیم ما با آنحضرت
از مدینه روز شنبه بیست و پنج روزی قعد بعد نماز ظهر که دیدند که از چهار رکعت و خطبه کرد ایشان او آموخت در وی احرام و واجبات
و سخن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و وداع بفتح و او پدر و دو و تودیع پدر و دو کردن حجی را که آنحضرت کرد حجة الوداع گویند
نیز که مردم را در آن بعد تعلیم شرائع و دواع کرد و خبر داد بر حلت خود و گواهی گرفت ایشان را بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و گواهی دادند خدای تعالی را
بر گواهی دادن ایشان بر تبلیغ وی و این در سنه دهم بود که آخر سنه است عمر شریف وی صلی الله علیه و سلم است و فضا من اهل بصره پس بعضی
از ماکسانی بودند که با یکی بر او روزی عجمه و اهل اهل در اصل یعنی آواز بلند کردن است و اینجا احرام را دست که در وی تبدیلیه آواز بلند میکنند و
آنست که احرام بندد از صل و اگر آفاقی است از میقات و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و فضا من اهل کج و عمره و بعضی از ماکسانی بودند
که تبلیغ میکنند حج و عمره هر دو یعنی قارن بودند و قرآن آنست که احرام بندد آفاقی برای حج و عمره معا و داخل شود بکافی باقی باشد احرام تا آنکه
فارغ گردد از افعال حج و لازم بر وی یک طواف و یک سعی است در قولی و دو طواف و دو سعی در قولی بعده فحج کنند آنچه میسر آید از هدی و چو خان
که کوچ کنند از مکه طواف کنند برای وداع و فضا من اهل کج و بعضی از ماکسانی بودند که تبلیغ میکردند حج تنها یعنی مفرد بودند و افراد آنست که
احرام بندد آفاقی از میقات پس در آید بکه و طواف قدم کند و رمل کند در آن و سعی نماید میان صفا و مروه و بماند بر احرام خود تا آنکه استاده شود
در عرفه و رمی کند و حلق نماید و طواف کند و نیست سعی درین وقت و از اینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم است یکی مفرد و ضمیم و سکن و فضا
و سسر یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنها است دوم قارن یعنی قرآن کننده که احرام برای حج و عمره هر دو است
سوم متمتع که اول عمره میکند و اگر سبوق بدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نگرفته است از احرام می برد و بعد از آن در مکه می نشیند
و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند و درین حدیث دلیل است بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت
درین حج بودند و وقوع آمده و مروی است از عایشه روایات دیگر مخالف این وجه جمع میان آنها بیاید و اختلاف کرده اند در آنکه فضل ازین
انواع کدام نوع است حنفیه قرآن را ترجیح میدهند و گویند قرآن فضل است بعد از آن متمتع بعد از آن افراد و قول جماعتی از صحابه و تابعین
و این دیگر و قول جماعتی از عظمای شافعی نیز همین است در سبیل گفته الادله تدل علی ان فضلهما القرآن و قد استوفی ادله ذلک ابن قیم و نزد امام
و مالک فضل است و جماعتی از صحابه و تابعین من بعد هم و ائمه با ایشان است و به قال الشوکانی و نزاع درین سلسله در آنست و ذیل الا
استیفای آن کرده و اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم با حج و اهل کج آنحضرت حج تنها و عقلا را اختلاف است در آن بنا بر
اختلاف روایات و در درین باب بعضی گویند قارن بود و بعضی که نیت تمتع و بعضی که نیت مفرد و چنانکه درین حدیث عایشه است که حج و عمره
در رحله الصدیق الی البیت العتیق استیفای ادله این هر سه قول کرده و محتمل آن این است که هر که روایت افراد کرد و حمل بر اول حال نمود که اهل
جهان بود و هر که تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بآن امر فرموده و هر که قرآن میگوید مراد وی ما استقر علیه الامر است و شیخ الاسلام
ابن تیمیّه جمع حسن نموده و گفته که تمتع نزد صحابه متنازل قرآن است پس محمول باشد بر آن و هر که روایت افراد کرد و روایت تمتع و قرآن هم نموده
پس متعین شد حمل بر آن و اول افراد اعمال حج کرد و چون از وی فارغ شد عمره بجا آورد و در سبیل گفته اکثر بر آنند که احرام حج و عمره هر دو کرد پس
قارن باشد و حدیث عایشه دلالت بر آنکه مفرد بود و لکن الادله الدالة علی انه حج قارنا و اسعه جدا انتهى و ذیل الا و اما گفته بدان البعثان
الغنی تبیین ما حجه الغنی صلی الله علیه و سلم من الانواع و بیان ما هو الافضل منها من المضایق و مواطن البسط و فی ما حرراه مع کونه فی

غاية الايجاز ما يغني اللبيب فاما من اهل بعث فحل پس سیکه اهلال گرد و بجزه پس حلال شد و بیرون آمد از احرام نزد و دو م که بعد از او
بقیه اعمال پیش از ایام حج و اما من اهل الحج و الحج و الغرة فلم یحلوا و اما کسانی که اهلال گردند حج تنها جامع گردند حج و عمره پس
حلال نشدند و نه برآمدند از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل یضمیر مفرد آمده حتی کان یوم النحر تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج
و برآمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است و در اینجا دلالت است بر آنکه ازین رکب هر سه نفع حج واقع شده پس محرم حج مفرد بود و محرم عمره
مستحق و محرم هر دو قارن و هم دلالت است بر آنکه محرم حج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی است که ثابت شده است از اتحاد
از چهار وجه صحابی و صحیحین و غیره که امر گردان حضرت کسی را که نبود با وی بدی که نسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه بتفصیل و
بجسکه با وی بدی بود و احرام حج تنها بسته و وی مانند کسی است که بدی فرستاده و احرام هر دو معالسته و علما اختلاف کرده اند قیام حدیث
و نسخ حج بسوی عمره که آیا خاص است بکسانی که حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا نه و رسول گفته و قد بسط ذلک ابن القیم فی زاد المعاد
و افروانه بر سالت لا یحتمل بهنا نقل الخلاف و الاطالة انتی گوئیم جائز است فسخ حج بسوی عمره نزد و گوی از اهل ظاهر برای هر واحد و به قال احمد
و مالک الشافعی ابو حنیفه و بسط کلام درین مقام در سنن خود کرده ایم فیر حج الیه متفق علیه در مصنفی گفته ارکان حج پنج چیز است
احرام بقول خدای تعالی الحج اشر معلومات و ظاهری است که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرفة بی ش
الحج عرفه و شعی بین اصفاء و المروة بحديث حسن و ارقطنی و یقی یا ایها الناس سعوا فان سعی قد کتب علیکم و بقول عایشه چنانکه باید ملوک
بقول خدای تعالی لیقضوا الفشهم و طواف بقول خدای تعالی و لیطوفوا بالبيت العتیق و ارکان عمره همین چیزها است
سوائی وقوف عرفه از جهت استقرای افراد عمره و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره ترکی
یکی ازین چیزها تباها شود و ترک یکی ازینها مجبور بدین نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدین و بعضی غیر مجبور است

باب الاحرام وما يتعلق به

باب در بیان در آمدن در یکی از دو تنگ و چیزی که متعلق است بدان و محرم کسی است که شاعل است باعمال حج یا عمره یا نیت در مصنفی گفته
و اگر نیت نکرد و تکبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد و تکبیه گفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تکبیه
سنت است و فرضیت او اینچنین ثابت نشده انتی و احرام در حج و عمره بجای تکبیر تحریمه است در نماز چه در آن تصور خلاص و تعظیم
و ضبط عزیمت حج بفعل ظاهر و متذلل و خاشع گردانیدن نفس است برای حق جل و علی بترک ملاذ و عادات مالوفه و انواع تجمل تحقیق معات
تسبی و شقت و شست و تغیر است برای خدای واحد قدیر جل جلاله و عمره و احرام **عن** ابن عمر رضی الله عنه قال اما اهل رسول الله
صلی الله علیه و سلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهلال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و در و
ر است پس سیکه گفت احرام بست آنحضرت از بیدار و در و ایتی است از نرد شجره چون برخاست شتروی و درخت مذکور نزد مسجد بود
و در سلم است که بگذارد و گوشت ندی الحلیفه پسترو چوین مستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهلال کرد و در لفظی این است بود رسول خدا چون
می در او رد پای مبارک خود را در کاب و بر رسیداشت او را بر پشت خود ناقه اهلال میکرد از مسجد ذی الحلیفه و از اینجا پیدا شد اختلاف و آنکه
تکبیه بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه ازین حدیث مفهوم شد گفتن او است بعد استوا بر پشت ناقه و باین اخذ کرده است
شافعی و نزو تخفیه تا بمیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است در هدایه گفته تکبیه کند تحقیق صلوة که مروی است از آنحضرت و اگر

گفت آنحضرت آدم را جبریل پس امر کرد مرا که امر کنم باران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با لاله در روایتی عوض اهل لفظ بلیه گفته
 و مراد یکی است و اگر چه اخفا در ذکر فضل است اما اینجا رفع صوت افضل است و آه مالک فی الموطا و الدارمی و الشافعی و ابن حبان
 و الحاکم و البیهقی الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم که دوست داشت
 لبیک گفتن را عقب هر نازی و بالای بر بلندی از زمین و شنید وی از بعض اهل علم که می گفتند نیست لازم بر زبان بلند کردن آواز گفتن
 لبیک باید که بشنوند زن نفس خود را از حربه فی الموطا و صححه الترمذی ابن حبان الحاکم در روایت کرد ابن ماجه که پسریده شد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم کدام ائمه افضل است فرمود عی و شج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آدم را جبریل و گفت باش عجاج عجاج
 عج رفع صوت است و عج مخبرن و این همه ذال است بر استجاب رفع صوت بتلبیه اگر چه ظاهر امر وجوب است و وجوب فته است ابن ابی هریر
 و حکاه ابن قدامه عن بعض المالک و الخطابی عن مالک ابی حنیفه و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
 به تلبیه تا آنکه بلند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و این فته اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت است و از مالک مروی است که رفع نمکند
 آواز به تلبیه مگر نه و مسجد حرام و مسجد منی در تصنیف گفته مستحب است بلند کردن آواز به تلبیه در حق مردن و مستحب است گفتن آن
 در حق مردن و زن همه خصوصاً نزدیک تغییر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رنقا انتی و اختلاف کرده اند در وجوب دم
 به ترک تلبیه این شناس از مالکی و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب است قائم میشو و مقام آن فعلی که متعلق است بچ و چو توجیه بر طریق
 و حکایت کرده است ابن عبد البر از ثوری و ابو حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و ذیل ظاهر که آن بکنی است در احرام منعقد نمیشود بدون
 احرام و ابن سعد از عطاء البند صحیح آورده که فرض است و حکاه ابن المنذر عن ابن عمر و طائوس و عکرمة و عن زید بن ثابت
 از فقهای صحابه و کبار ایشان است کاتبی و جامع قرآن و قائم بقرآن و رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم یحیی
 لا هلاله و اغتسل بدستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهلال بمعنی رفع صوت است و مراد بآن در اینجا احرام است
 که سبب اهلال باشد و در نسخه مصابح لا حرامه واقع شده و این غسل مستحب است و اکمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی است و در تصنیف گفته
 مستحب است غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول که و وقوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند و قول آمده
 و ظاهر آنست که غسلی که برای تطهیر و قطع رائحه کریمه باشد تیمم عوض اوئی تواند شد انتی غزالی گفته اغتسلات مستحبی سه سوره درج غسل
 اول برای احرام از میقات پستبر برای دخول که پستبر برای طواف قدم پستبر برای وقوف عرفه پستبر برای وقوف بزدلفه پستبر برای طواف
 زیارت پستبر غسل برای رمی هر سه چهار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پستبر برای طواف وداع و ندید شافعی در قول جدید غسل برای طواف
 زیارت و طواف وداع پس بیفت غسل باشد انتی در انوار گفته مسنون است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بزدی طوے
 و داخل شدن پیاده یا از ثمنیه که او خارج شدن از آن و این ثمنیه علیاست در بطار و اه الترمذی و الدارمی و البیهقی و الدارقطنی
 و الطبرانی گویند چنانکه غسل برای احرام مستحب است همچنان مستحب است گرفتن از ریش و بروت و غیره محلی گفته مستحب است تا سبب برآ
 احرام بخلق عانه و تطهیر البط و قص شارب و تعلیم انظار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مثله فی العالمگیریه و زیاده کرد
 در وی خلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان و الا تصریح وی و در تصنیف گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای حال
 که اول اشهر حج است موی گچا دارد تا نزدیک حل از احرام شعائر حج ظاهر شود انتی و در حدیث ابن عباس است مرفوعاً کافسدا و ما فی

غسل کنند و احرام بپوشند و تمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابو داود و الترمذی و حسنه و غیره و وضعف العقيلي و روی
 ابو البیہقی عن ابن عباس قال غسل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لبس ثيابا بالحدیث و سندش ضعیف است زیرا که روی یعقوب بن عطا
 بن ابی رباح ضعیف است و مروی است از ابن عمر که گفت از سنت است اینکه غسل کنند چون اراده احرام نمایند و در آمدن مکه خواهد و می آید
 استحباب تلمیص قبل از احرام و عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استحل ما لبس المحرم
 من الثياب بدستیکه آنحضرت پیر شده شد چه چیز بپوشید قال فرمود لا لبس القمص
 بپوشید بجز اینها قمص یعنی قمیص نه ثوبی که در معنی قمیص باشد و مناسک شیخ الاسلام ابن تیمیہ است که نیست محرم را ثوبین
 قمیص نه با آستین نه بنی آستین برابر است که در آن هر دو دست خود در آرد و یا در آرد و سلیم باشد یا خرق و همچنین بپوشد بنه و نه قبا
 که در روی دست داخل توان کرد و همچنین در عکامش عرق چین است و امثال ذلک باتفاق آید و اگر مینه از قبا بر آید و شمای خود بغیر
 او خال بدین پس در روی نزاع است و این است معنی قول فقها که بپوشد مخیطا و نه محیطا یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی و لا العاصم
 و بپوشد دستار مارا و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق سر باشد و لا غیر ذلک نووی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریم است
 و آثار وی پس مالک ابو حنیفه گفته هر کس را سه شافعی و مجیه گفته اند که نیست احرام در روی او و میرسد او را تغطیه آن و جزین نیست که
 واجب است کشف و جد و حق زن و حدیث حجت بر ایشان همچنین است کلام در محرم است که جائز نیست تغطیه سر او و نه شافعی واحد
 بر ائمتنا و همچنین جائز نیست لبس مخیط و الکت او زاعی و ابو حنیفه گویند جائز است تغطیه راس و لباس او بخیط و حدیث وارد است بر ایشان
 در تغطیه و محرم است پس جائز است نووی که تخمیر تغطیه راس انتهی و لا النسرا و یالات و بپوشد از بار او مراد لبس قمیص ملویل
 پوشیدن آنماست بر وجه ستار و نه چنانکه میراثین ادر بر گفته و ثنابان ادر بپوشد و الا اگر بپوشد انگشته مثل رد اجیزی لازم نمی آید زیرا که در آن
 صورت نمی گویند که پیرامون پوشیده و زار پوشیده و بپوشد او قمیص ثوبی است که محیط بدن باشد از تفصیل و تقطیع و بجامه آنچه محیط سر باشد پس
 ملحق است باین غیر این از آنچه معطی راس باشد خطابی گفته ذکر حمام و برنس معادل است بر آنکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعتاد و نه بنا در
 همچو برنس و لا البرانس و بپوشد بر نسها و برنس بضم موحده و سکون را بعده فون تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویل یعنی کلاه دراز و آن
 تفسیر قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد
 و موافق عرف دیار ما از بارانی میگویند از صوف سفید و جز آن می باشد و خطابی گفته برنس بر ثوب است که سرش از وی باشد باقرن
 بود بدن جبهه باشد یا در عیا غیر آن و لا الخفاف و بپوشد میوزها را و آنچه در معنی اوست همچو موق و جوب و غیره الا احد لا یجد
 فی این مکرر سیکه نیاید فعلین را که فروخته شود یا به آنرا و لیکن نیست با او شمن و مثل از حواج و صلیه خود قبل از لبس الخفاف پس بپوشد
 میوزها و لیقطعهما أسفل من الخفاف و آنکه بر دهر و موزه را یا یا آن تر از هر دو باشد تا از حد خونی بر آید بخاری و سلم از حدیث ابن عباس
 آورده اند که شنیدیم رسول خدا را خطبه گفت جبهات بر که نیاید با آن پس باید که بپوشد سرویل را و هر که نیاید فعلین پس باید که بپوشد خفین را و ثوب
 عند احد و عامر بن است که این تاخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین است زیرا که این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود و حدیث
 ابن عمر و مینه قلله ابن تیمیہ فی المنتقی و رجحان شایع و شیخ الاسلام ابن تیمیہ در مناسک خود گفته اگر فعلین نیاید خفین بپوشد و نیست بر او
 قطع آن زیرا که از کعبین زیرا که آنحضرت امر کرد بقطع او لا پسر نخست کرد و بعد از آن در عرفات در لبس سرویل برای فاقد از او و لبس خفین

برای فاقد نعلین و اول بار که خصصت بقطع کر بجهت آن کرد که بقطع باشد نعلین می شود و مانند صحیح جواز ابلس با دون الکعبین است
 مثل خف کعب و مداس و حجم و نحو ذلک برابر است که واجد نعلین باشد یا فاقد آن و چون نعلین و آنچه قائم مقام اوست نیاید مثل حجم
 و مداس موزه پوشد و قطع نکند آنرا و همچنین چون از آنجا بدست آورد پس بپوشد و این صحیح قول علماء است و در عرفات بود که راه ابن عمر و همچنین جابر است
 هر آنچه از مجلس ازار وردا باشد پس محرم است که ملحفه شود و قبایح و قمیص مانند آن مستعملی شود و بجاوت و غیره و لیکن هر چه پوشد اگر از
 برای ساجت استی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر مقید و گویند که امام احمد که جمیع قطع نعلین رفته نیز
 قائل است باین قاعده و این جزئی گفت امر بقطع را حمل بر اباست باید کرد و بر اثر اطلاع باقی شش شوکانی در منیل الاوطار گفته نعلین نیست که
 این نعلین است و حق آنست که نسبت تمام نعلین در میان مطلق و مقید بنا بر امکان جمیع میان بر دو محل مطلق و مقید و صاحبان است جمیع کذا
 واجب است ترجیح نتوان رفت و اگر چه به نسیب می ترجیح جائز باشد ممکن است ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت است از حدیث ابن عباس و جابر
 و روایت دو کس ارجح است از روایت یک کس استی گویم چون حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس مؤخر سبیل در اینجا ترجیح
 مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر مقید و انداء علم و بقیه کلام درین سلسله در افاده الشیوخ بمقدار النسخ و المنسوخ کرده ایم
 و لا تدلسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران و پوشید از جامه چیزی را که مسوده است آنرا از عفران و اختلاف کرده اند و علتی که
 بجهت آن نمی کرده اند که آیا زینت است یا راحه جمهور گویند راحه است پس اگر باشد جامه استخوان که از رسیدن آب بی می اوند مد جائز باشد
 احرام در آن وارد شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل و اگر چه در وی انتقال است و حرام است لبس صفر و سوس بر مردان و رجال حل
 مثل احرام و لا ورس و نجای که مسوده است آنرا ورس بپوشد و او و سکون را که با زردی است که رنگ گرفته میشود بدان و آنرا سبک گویند
 در سبک گفته اتفاق کرده اند بر آنکه مراد تجویم در اینجا تحریش بر مردان و لا حرام نیست زن بدان درین حکم متفق اند و شیخ الاسلام ابن تیمیه
 در سنک خود گفته جائز است احرام در جامه سفید و جز آن از اوان جائزه و اگر چه ملون باشد و مستحب است که احرام در دو ثوب لطیف پس
 اگر هر دو سفید باشد افضل بود و جائز است که احرام بپندد و جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن و لنان و صوف و سند است که احرام کند
 در ازار و در برابر است که مخیط باشند یا نه با اتفاق این و اگر احرام بپندد در غیر این بر دو جائز باشد اگر مست از آن جنس که پوشید نش
 رواست استی و اللفظ ملسم و زیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة الحیمة و نقاب بر روی نیف کنند
 زن احرام کننده و اختلاف کرده اند علماء در آن جمهور منع کنند و حنفیه جائز گویند و بهر روایتی عندنا شافعیة و المالکیة شوکانی گفته این مردود
 بنص حدیث و در فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من تروجمها و کفیهما یا سوا النقب و القفازین استی و گفت فاطمة بنت المنذر روایت
 که خنای فکندیم روی خود را و احرام کنیم بر او اسما بنت ابی بکر پس بخاری که در بار او مالک فی الموطا پیوسته است و بی نیست
 استی پوشیدیم روی خود را پس منع البصامه و برین اندا اهل علم چون بنجابی باشد از بشرة و بدو اعتراض کرد صاحب کتاب
 و این سبب احمد بن حنبل بنجابی و گفت ظاهر آنست که این معتبر نیست و نیست در حدیث استی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف او است
 زیرا که ثوب مسدول سالم از احرامت بشود نمی تواند ماند پس اگر بنجابی شرط می بود آنحضرت بیان میکرد آنرا از استی پیشتی از احرام که از او
 اتفاق کرده که ثوب لا تنقب المرأة از قول ابن عمر است مدرج در خبر و گفت صاحب امام که این محتاج دلیل است و حکایت کرده است پس خبر
 نیز خلاف در آن که از قول ابن عمر است یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن نافع عن ابن عمر موقوفه و اولو طریق است در بخاری و موطا و

ولا لبس القفازين ونحو شد بر دست قفاز را بضم قاف وتشديد فا وزای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها پوشند و روایا احمد و الترمذی و النسائی و صححه و ابوداود و الحاکم و البیهقی محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امریکه دختران خود را بلبس قفازین در احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر است گویم حدیث وارد است بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان آنچه حرام است بر زن محرمه نیارده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب است و مثل اوست برقع که مفصل باشد بر قدر ستروجه زیرا که وارد است بران لبس و پوشیدن روی خود بغير این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او بپوشد حرام است هیچ چیز آنرا پوشد پس نیست لبس باوی و حرام است بروی لبس قفازین و لبس ثياب موری من خضر و بياح ست حلیه و خزان و اما صید و طیب و حلق راس پس ظاهر آنست که زنان درین باب در حکم مردانند و اما انغماس در آب و مباشرت محل براس و ستر راس بدست و همچنین نهادن او بر مخده نزدن او پس غیر مضر است زیرا که صاحب اولابن نیست و نیست فدیة بر لابس خفین لعدم التعلین و حنفیه گویند واجب است **و عن عائشة** رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لاهرامه قبل ان يحرم كفت عائشة بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب ابرای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد و كحله قبل ان يطوف بالبيت و برای حل و یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمرة عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال می شود الا زمان پس بگم می آیند و طواف می کنند بعد از آن بسوی منابر میگردند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد بکل احلال کامل است که هر محظور بسبب آن حلال میشود و طواف الزیارة و بعض احلال مثل طیب و غیره برمی حلال شده بود همین است زنان باقی است و ظاهرش آنست که حلق و رمی کرده و طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطیب میکردم بطیبی که در وی شک بود گویا من می بینم در خشیدن طیب او را تا که سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام و بر مبارک باقی میماند و له عندنا الفاظ غیره متفق علیه در حدیث دلیل است بر تحبب تطیب و ارادة احرام و جواز استلاست او بعد از احرام و بر آنکه بقای لون و یرج او بعد از احرام مفسد احرام و مضر آنست و حرام تبدای اوست و حال آنکه مفسد استعمال اوست بعد از احرام و این رفته اند باینکه باینکه از حابه و تابعین و مشهور در مذہب حنفیه و احمد این است مستند بهمین حدیث و نزد یک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکرره است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیة را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه ما گفتیم مذکور است در هدایه و شروح و در شرح کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخاست صبح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تو دارم که آنرا کنم و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد و بر این عمر و روایت کرد حدیث باب را و ابن التبریر را و دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود و در سبل گفته رفته است جاعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت یعنی تاویل آن بخیزی که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالید بستر غسل کرد پس خوشبو برفت و نوی در شرح مسلم بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب است تطیب برای احرام لقولها لاهرام و بعضی از ایشان گمان کردند آنکه این خاص با آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل برخلاف آن قائم است چه از حدیث عائشه ثابت شده که کنان نفع و جوهنا بالطیب المسک قبل ان نحرم فیغرق فیسیل علی وجوهنا و نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلاینما ناروا ما ابوداود

واحد و لفظ احرامين است گنا نخرج مع النبي صلى الله عليه وسلم الى مكة ففصد جباهنا بالمسك الطيب عند الاحرام فاذا عرفت احرامنا
سال علي وجهه ما فراه النبي صلى الله عليه وسلم فلا ينهانا و نتوان گفت که اين خاص است بزنان زير که زنان و مردان برابرند و بين حکم
باجماع پس حرمت طيب بعد از احرام است نه قبل از آن و اگر چه حال وی دائم باشد همچو کحل زير که اين از دواعی اوست و جزئيت
که منع کرده ميشود محرم از ابتدای تکلیف نه از استدامت او پس همچنين حال طيب است و طيب از نظافت است که مقصود از وی دفع راکه
گريه است چنانکه مقصود از نظافت از الله و سخ است که در اشعار و اظفار فراهم ميشود و لهذا مستحب شد اخذ شعر و نظف قبل احرام زير که
بعد از آن ممنوع است و اگر چه باقی ماند اثر او بعده و اما حديث مسلم و بخاری از يعلى بن اميه در قصه اعرابي که فرمود او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم
اما خوشبوئی که باست و آلوده است بدان بدن تو ليس بشيئ اثر اس بار الحديث پس جوابش آنست که اين سوال و جواب در جرحانه بود و در
سنه هشتم و آنحضرت در سنه شانزدهم گچ گذارده و اخذ باخرام اوست زير که آخر نماز اول باشد يا بخت آنکه استعمال زعفران بر مردان
حرام است نه با بخت که بقای اثر طيب بعد از احرام حرام باشد شوکاني و شرح مختصه گفته خوشبو نمائند ابتدا در جمعا بين الادلة و هيئت راجح
و جائز است استعمال بر طيبی که پیش از احرام بکار برده و در نيل الاوطا گفته محرم از طيب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد
احرام نه آنکه نزد اراده احرام بکار برده و اثر لون و ريح او باقی مانده و صحيح نميست بگویند ناجائز است استدامت طيب قیاسا بر عدم جواز
استدامت لباس زير که استدامت لباس لبس است بخلاف استدامت طيب که طيب نيست سلما استوائی بر دو ليکن اين قیاس در

مقابله نص است و هو فاسد الاعتبار انتهى **وعن** عثمان بن عفان رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا ينكح المحرم
ولا ينكح ولا يخطب نكاح نکند محرم خود را و نکند کحل و دیگری بولایت و وکالت خود و خواستگاری نکند زن را هر سه لفظ بر رفع و جرح
مردی است و خطبه بکسره خای زن خوانستن و اين مذہب جمهور علماء و شافعی است و نهی از اين هر سه تحریمي است و گفته اند در خطبه ترمذي است
باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نمی بریم صحت آن و ظاهر همین است که برای تحریم است در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که
خطبه هم حرام است اين جمیع گفته زير که آنحضرت نمی کرد از همه بایک نمی تفصیل نفرمود و موجب نمی تحریم است و هیچ اثر و نظر معارض او
موجود نيست انتهى و نزد عطاء و عکرمه و اهل کوفه جائز است محرم را تزویج چنانکه جائز است اشتراکی جاریه برای وطنی و تعقب کرده اند بآنکه اين
قیاس است در مقابله نص و هو فاسد الاعتبار و ظاهر نمی عدم فرق است در میان کسیکه تزویج کند غیر بولایت خاصه یا عامه کالسلطان
و القاضي و بعض شافعية گفته اند جائز است محرم را تزویج غیر بولایت عامه و اين تخصيص است عموم نص ابله مخصوص نزد حنفیه جائز است
هر سه امر و دلیل ایشان تزویج آنحضرت صلى الله عليه وسلم است میمونه را و حال آنکه محرم بود کما فی روایه ابن عباس در سبل گفته اين قول مردود است
زير که روایت ابی ارفع که تزویج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح است چه وی سفیر بود میان هر دو و هم روایت اکثر صحابه همین است
قاضی عیاض گفته مردی نشده که تزویج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن اسیب که سهو و غلط کرد
ابن عباس اگر چه میمونه خاله اوست زير که تزویج نکرد او را رسول خدا مگر بعد از آنکه حلال شد ذکره البخاری انتهى و در نيل الاوطار گفته حدیث
ابن عباس حکایت فعل است پس معارض صریح قول یعنی نهی از آن نشود و لیکن مصیبه میمونی آن نزد تفرج جمع است و میمونه مکرر است و بخاری و حجت
روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را مخصوص عموم قول او گردانند کما تقرر ذاک فی الاصله چون فرض کنیم
تاخیر فعل از قول و اگر تقدم وی فرض کنند پس در آن خلافي است مشهور در اصول در جواز تخصيص عام متاخر بخاس متقدم بکلی و این

یا گردانیدن عام متاخر ناسخ او کما ذهب الیه البعض و چون این مقرر شد پس حق آنست که حرام است محرم را تزویج خود و تزویج دیگر
 کما ذهب الیه الجمهور انتهى رواه مسلم و رواه الجماعة الا بخاری و یحیی بن ممنوع و منی عنه است جماع در مسوی شرح مؤطا گفته اگر جماع کرد قبل
 وقوف حج فاسد شد نزد ابو حنیفه و بروی یک گو سفند است و حج کند سال آینده و نیست بر هر دو تفرق و اگر جماع کرد بعد وقوف حج فاسد نیست
 و بروی است بدنه و نزد شافعی اگر جماع پیش از تحلل اول است حج فاسد است برابر است که قبل وقوف بجزیه باشد یا بعد آن و بروی است بدنه و
 مضی و فاسد و قضا از قابل و اگر چه تطوع باشد و چون خارج شوند هر دو متفرق شوند برابر است حذر از مثل آنچه واقع شد در اول و اگر جماع
 کرده است میان هر دو تحلل حج غیر فاسد است و لیکن بروی فدیة است نه قضا و این فدیة در قولی شاة است و در قولی بدنه و ذیل الاوطا
 گفته کفار و طلی شاة است زیرا که اقل صدق هدی است و این مروی است از ابو حنیفه و دال است بر آن قوله صلی الله علیه و سلم و اهد یا
 کما فی مرسل ابی داود و جمهور گویند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوج و بدنه زوج واجب است بر زوج مطلقا و شافعی گفته اگر باشد زن
 مکره نه مطاوعه و ابو حنیفه و محمد گویند بر زوج است مطلقا و شافعی در یکی از دو قول خود گفته علیه هدی واحد و شروع است تفرق و محلی است
 در بحر از علی و ابن عباس و عثمان و اکثر فقها و اختلاف کرده اند در آنکه واجب است یا نه مذبح عطا و مالک و شافعی در احد القولین وجوب است
 و در قولی مندوب ابو حنیفه گفته نه واجب است و نه مندوب شوکانی بعد از این گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحجج و الموقوف
 لیس ممن یقبل المرسل و لا رای حجة اقوال الصحابة فی شئ من الترام هذه الاحکام و له فی ذلک سلف صالح که او د الطاهری انتهى **و عن**
 ابی قتادة قال انصاري رضي الله عنه فی قصة صيده الحمار الوحشی و هو غیر محرم مروی است از ابی قتاده در قصه شکار کردن
 او حمار وحشی را در عام حاییه مروی محرم نبود و در اینجا استشکال کرده اند بعد م احرام وی و تجاوز از میقات و از آن جواب داده اند و از جمله
 آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بکد ایل مدینه او را فرستاده بودند یا سواقیت تا آن وقت موقت نشده بود و ذکره فی السبل گویم صنف دیگر گفته
 اثریم گویم شنیدیم اصحاب حدیث را حجب میکردند از این حدیث و میگفتند چه قسم جائز شد ابو قتاده را تجاوز از میقات بلا احرام و هیچ
 نمیدانند و جواب آن و دیدن آنرا منسرد حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و احرام بستیم
 پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین و چنان ناگاه ما بآب قناده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم چیزی که نام برد آنرا
 پس فرمود حدیث حمار وحشی را قال ابو قتاده فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صحابه و كانوا محصین پس فرمود
 آنحضرت بیارن خود و بودند آنها محرم هل منکم احدا مر او اشار الیه آیا از شما یکی امر کرد او را بصید کردن این حمار وحشی یا شما
 بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرد قال فكلوا ما بقي من لحمه فرمود پس بخورید
 چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت نمیکند بر جواز اکل محرم صید بر اگر صائد غیر محرم است یعنی خود صید نکرده
 و دلالت و اشارت و اعانت بر آن نموده و این ای جا بهر است و حدیث نص است درین و گفته اند حلال نیست اکل آن و اگر چه بر و
 اعانت بخیزی نکرده و این مروی است از علی و ابن عباس و ابن عمر علیا بطاهر قوله تعالی و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرا بنا بر آنکه مراد از صید
 در اینجا صید است و جواب داده اند از آن که مراد در آیه اصطیاد است و لفظ صید اگر چه متردد است در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب
 بیان مراد کرده و حدیث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر که حلال است تصید
 او ای صید که از خزانه صیال است این خزانه و ابن جابر و الحاکم مکرر آنکه در بعض روایات وی مقال است که صنف دیگر خصص کرده و بر تقدیر آنکه مراد است

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم همه طیایر از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص است و در حدیث زیادت است و بی قول علی علیه السلام قال بل حکم من لحمه شیء و در روایتی بل حکم منه شیء قالوا معنای جله فاخذ ما رسول الله صلی الله علیه و آله واکلها مگر شخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحديث آینه شیخ در ترجمه گوید احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و انتهی گویم در نیل الاوطار است که کوفیان و طائفة از سلف بآن رفته اند که جائز است محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام است مطلقا و این هر دو مذاهب مستلزم اطلاق بعض احادیث صحیح است بلا موجب و حق مذاهب جمهور است جمیع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و اهدا نمودن از آن برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمیع است حدیث جابر که تقدم رواه الخمسة الا ابن ماجة شافعی گفته اند احسن حدیث روی فی هذا الباب و اقیس فی این حدیث صریح است در تفرقة مذکور و تعقید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب و طحمة و ابی قتاده و مخصوص است برای عموم آیه متقدمه انتهی متفق علیه و له عندها الفاظ کثیره **و عن الصعب بفتح صاد و سکون عین مجلین بن جثمالة الليثی بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصديق رضي الله عنه انه اهدى الرسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا** که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گوشت را که شکار کرده بود و در روایتی حمار وحش و در روایتی لحم حمار وحش و در روایتی عجز حمار وحش و در روایتی عضد امن لحم صید و این همه روایات در مسلم است و هو بالابواء و آنحضرت در ابواب بفتح هزه و سکون و حرفه و الف محمود و این در حجة الوداع بود و بوقدان یاد رود آن بود بفتح و او و تشدید دال محله نام دو موضع است میان که مدینه نزدیک تر به مدینه و میگویند که قبر عبد الله آنحضرت در ابوابی است و این صعب بن جثمالة در اینجا ساکن بود و قد ذکره علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بروی و قبول نکرد و بدید او را و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی او است از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیه یی قال فرمود بطریق معذرت از رد آنالرحمة بفتح دال رواه المحدثون و انكره المحققون من اهل العربية و قالوا صوابه ما زیر که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین است علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رد و نحو آن برای مذکر سه وجه است اوضح ضم است و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف است بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نخورده اما که آن بفتح است عليك الا انا حرم بضم حاء و ا جمع حرام است بکسر معنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است یعنی بدستیکه ما برگردانیدیم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثمالة حمار وحشی را زنده به هدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن لکن چون در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که هدیه گوشت حمار وحشی بود یا سرین او که خون میچکد یا زوی یا شق و شق بکسر نیمه هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بطاهر مخالف و متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده و وجه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این است که نخورد صید صعب ابابن جهم که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خورد صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال بر آنست که ما تقدم پس اگر چه ما محرم نیست مذاهب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذاهب و مذاهب ابو حنیفه آنست که حلال است خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابوقتاده و بقیه کلام درین مقام شرح فرماید

از ابی هریره تفسیر کلب عقور باسد و از زید بن اسلم بحیه و از سفیان که آن گرگ است خاصه و گفت مالک هر جانور که گزند مردم را و ترساند ایشان را و جرات کند مثل اسد و غرور و مد و ذنب آن کلب عقور است و منقول است از سفیان به قول الجمهور و استدلال کرده اند بر آن این تفسیر لقوله صلی الله علیه و سلم اللهم سلط علیه کلبا من کلابک پس کشت اورا شیر و هو حدیث حسن اخرجه الحاکم و در روایت بخارسی زیادت حیه آمده پس شش چیز شد و نیز در حدیث ابن عباس است زیادت مار نزد احمد و در اسنادش لیث بن سلیم است و روایت کرد آنرا ابو حوانه بلفظ است و بیان کرد هر پنج مذکور را با مادر و نزد او و زیادت سبع عادی آمده و باین حساب هفت میشوند و نزد ابن خزمیه و ابن المنذر زیادت گرگ و پلنگ واقع شده پس نه باشد مگر آنکه منقول است از ذهلی که وی این هر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده و واقع شده است ذکر گرگ در حدیثی مرسل و حال وی ثقات اند و احمد فرمود عام بقتل ذنب برای محرم روایت کرده و در وی را وی ضعیف است و این روایات دال اند بر آنکه مفهوم عد و از قول وی خمس مراد نیست و اختلاف کرده اند علمای اهل فتوی آنکه قائل اند بعلت اول در تشبیه بفاسق با آنکه ملحق است بخمس هر آنکه جائز است قتل او برای حلال و هر که قائل ثانی است قائل است بالحق هر کول مگر آنکه قتل وی منهی است و این با اول شریک است و هر که قائل ثالث است خاص کرده است الحاق را با آنکه حاصل میشود از وی افساد و قاله المصنف فی فتح الباری در سبل گفته مخفی نیست که نیست دلیل برین علل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد و الا عدم الحاق محفوظ بود و باین قائل اند خفیه مگر آنکه لاحق کرده اند حیه را بنا بر ثبوت خبر و ذنب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت و الحاق کرده اند باین آنرا که مبتدی است بعد از وادی ابن دقیق العید گفته تعدیه معنی اذی بسوی هر مودی قوی الاصابه است تصرف اهل قیاس زیرا که ظاهر است از جهت ایما بتعلیل بفسق برسته قول کما عرفت پس تمام نشود تعیین یکی از آنها برای علت با یا پس تمام نشود و الحاق بآن و چون کشتن اینها برای محرم جائز باشد برای حلال بالادلی جائز باشد و وارد شده است حدیث بلفظ یقتلن فی اهل و احرار من زید و مسلم و لفظی این است لعین علی المحرم فی قتل من جناح و این دال است بر آنکه یکشد آنرا محرم و در حلال بالاولی انتهی کلام السبل گوئیم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجه آمده که گفته شد اورا چهر گفته شد موش را فویسته گفت لان النبی صلی الله علیه و سلم استیظن لها و قد اخذت الفتیله لتحرق بها البیت پس در نیاید دلائل بر آنکه وجه تشبیه اندای اوست و فعل او مشابه فعل فساق است و این ناظر است در تصحیح این علت پس نفی دلیل از هر سه محل تامل است متفق علیه در مصنفی گفته علماء اجماع دارند بر آنکه بقتل این اعیان خمس فدیة بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است بر این اعیان خمس هر حیوان غیر کول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع موزیر را ذکر کرده اند و بعضی هوام را و بعضی جانوران دیگر را که داخل اند در سباع و نه در هوام و مشترک درین همه حرمت اکل لحم است پس این امر مشترک همان میباید قتل است و امام عظیم ذنب را و کلب عقور داخل ساخته و سباع دیگر را مثل فهد و غرور و خنزیر کشتن آنها پیش او موجب جزا است مگر آنکه ابتدا از طرف آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها را نکشد پس در آن صورت فدیة واجب نیست انتهی و در شرح و قای گفته نیست چیزی در کشتن بغوص و بر غوث و قراة انتهی و باجماع اتفاق عین است بر جواز قتل محرم این چیز را و هر مودی را در حلال و محرم هر دو و همچنین جائز است قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حلال و شافعی و نزد حنفیه اگر در حرم کرده باشد یا پناه بجرم برده تنگ ساخته شود بر وی مجال منع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخروج پس قتل کرده شود و حذر زود و تنبیه حاجی رفیع الدین مراد بادی در حالات الحرمین نوشته اند که از غرائب عادات این بلد مکرر و دیگر بلاد این نواحی مثل جده و جزآن آنست که اگر کسی غلطی بکسی کرده باشد یا بیون است و قدرت بر و فای آن ندارد و بر فرازی یکی از اولیا که ولایت وی متفق علیه اهل بلد باشد رفته آقا را بناید

مسأله حق و شریف طاقت ندارد که با و تعرض رساند روزی تعمیر زیارت شیخ ابوطالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید گفت بخانه من قلی واقع شده و از چهار ماه در اینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای تقوی را بر من دسترس نیست و بر دروازه گنبد اغلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر مجوس کسی که گریخته در اینجا می آید قیود خود را بر او رده فارغ البال می نشیند و از مسجرات می یابد انتهی لفظه گفت محرم بطور عفا المدعنه این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرا صاحب قبرست مرا ایشان را پس خود شرک جلی است که لا اضار و لا نافع الا الله درین صورت مقابرو خطا را اولیا را حکم حرم دادن است و اگر ترک حدود خداست بر عایت ادب صاحب قبر خود را بهنت است در دین و اگر محض ترک حق خود است لا باس به است و شاید این عادت غریب بالفعل در آن دیار نیست

و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اجتمع وهو محم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود و در حدیث عبداللہ بن مالک بن عکینہ است که خون کشید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکه وی محرم بود و در موضع لحي جل که میان مکہ و مدینه است در راه مکہ خون کشید در میان سر خود متفق علی لحي جل است و لام و میم و موی است لحي به تنثیه بکری و محجم خود گفته این بر جل است که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تیمم آمده و غیر وی گفته بی عقبه الحجه علی سبعة اسماء من السقيا و باجمه در حدیث دلیل است بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع است در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کند نشود و اگر کند نشود جزا آن بدو و اگر در جایی باشد که آنجا موی نیست جائز است بی فدیة نزد جمهور و مؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و ابو محرم بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابو داود و النسائی و پا جاسے موی نیست غالباً و معذرت در داشت و قومی گفته مکروه و واجب است در وی فدیة و حدیث وارد است بر ایشان و اگر حجامت بی عذرت و در سرست حرام است اگر کند نشود همراه آن موی بنا بر حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه است بر قاعده شرعی و آن این است که محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو هما مباح است بجهت حاجت و بروی است فدیة پس هر که محتاج شود بحلق راس یا لبس قمیص مثلاً از جهت حر یا برد مباح است برای او و لازم است او را از وی فدیة علی یل قوله تعالی فمن كان منكم مریضاً أو به اذى من راسه الاية متفق علیه و قدر بیان فدیة در حدیث آینده می آید **و عن كعب بن عجرة** بضم عين حملا و سکون جیم و بر اصحاب الضاری جلیل القدر حلیف الضار است نزول کرد بکوفه و مرد مدینه ستم پنجاه و یک از اصحاب شجره است گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباد بن الصامت یا را بود و روزی بروی درآمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباد در خانه او درآمد و بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد و خواست که عباد را دشنام دهد باز تفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس سلمان شد رضي الله عنه قال حلت الی رسول الله صلى الله عليه وسلم والقمل يتناثر على وجهي گفت کعب برداشته شدم و بریده شدم بسوی رسول خدا و شیشها می افتادند بر روی من فقال ما كنت أرى لبضم هزاهي اطن الوجع بلغ باک ما اری انبت هزاهي از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم در دراکه رسیده است بتو آنجا که می بینم من یعنی آنجا که من می بینم که ایضا تو باین حد رسیده است اتحد شاة ايامی یا بی گو سفندی که فوج کنی آنرا قلت لا گفت نمی یابم قال فصم ثلاثة ايام فرمود پس روزه دار سه روز و اطعم سنة مساکین یا بخور آن شش سکین یا کل مسکین نصف صاع هر سکین را نیم صاع مجامیر علی الباطن تقدیر این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه و ثوری گفته اند که از گنم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از بخاری باین لفظ است که گذشت بمن رسول خدا و حدیث و سر من می ریخت شیش پس فرمود یا ایام میدو ترا و ام گو گفت نمی یابم فرمود

پس خلق کن سر خود را حدیث و در روی این است که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن کان منکم فريضا أو يادى من اسم الآيه و حدیث مرفوع
بجند الفاظ و ظاهرش تقدیم سنک است بر دو نوع دیگر چون نیاید آنرا و ظاهر کرمه و سائر روایات حدیث در آنست که محرم مخیر است
درین هر سه و این بخاری در اول باب کفارات گفته خیر البنی صلی الله علیه و سلم لعابی الفدیة و اخرج کرد ابو داود و از طریق شعبی از ابن ابی
از کعب بن عجر که گفت آنحضرت اگر خواهی ذبح کنی و اگر خواهی سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخیر اجماع است
متفق علیه بین شیخین و رواه مالک بالفاظ **وعن** ابی هریره رضي الله عنه قال لما فتح الله تعالى على رسوله مكة
قام رسول الله صلى الله عليه وسلم في الناس گفت ابو هريره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود مکة معظمه را ایستاد آنحضرت در مردم
روز دوم از فتح خطبه کنان فحمد الله و اتى عليه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مكة
الفيل بستره گفت بدستیکه خدای تعالی بازداشت از مکة فیل را و درینجا تعریف منت خداست که بر ایشان کرده و قصه آن معروف
و مذکور است در قرآن و سلط علیه ارسوله و المومنین و سلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کرد و بطریق عنو
و انها لم تحل لاحد كان قبلي و بدستیکه که هرگز حلال نشد هیچکس را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن در آن و انما اجلت
لی ساعة من نهار و حلال نشد مرا که یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در مکة مصنف در فتح گفته که آن مابین طلوع شمس
و عصر بود و درینجا دلالت است بر آنکه فتح مکة بقهر و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنوه گویند لقوله لم تحل و قوله سلط علیها و قوله لا تحل و این
جمله بر علماء ابو حنیفه و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان تمیزی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود
و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غنائم چنانکه خیر را کرد و جوابش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت
بکلت قتال برای یک ساعت صریح است در وقوع قتال و فتح عنوه و عدم قسمت بجبت آنست که آنحضرت احسان منت کرد بر یکدیگر و کردند
اهل او را طلقا و صیانت کرد ایشان را از قتل و سبی و اسب و ذریت و اعتنام اموال بطریق افضال بر قربت و عشیه خود و ثمره خلافت آنست
که هر که میگوید فتح عنوه بود جانز سیدار و فروختن خانه و اجاره زمین و خانهای آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد
و کسیکه میگوید بطریق صلح بود تجویز نمیکند بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر ملوک آن کسان است و باقی است بر ملک ایشان و انها لا تحل
لاحد بعد و بدستیکه که آنکه حلال نیست برای هیچکس بعد من بلکه حرام است بجامه گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل است
بر آنکه حلال نیست قتال هیچکس را بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکه و گفت ما وردی از خصائص حرم است که محارب کرده نشوند کسان او و اگر چه بغاوت
ورزند بر اهل عدل و گروهی بجواز رفته و در مسله خلافت است و ظاهر تحریم قتال است در آن قریبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تنجیص آنحضرت است
صلی الله علیه و سلم بقتال بنا بر اعتذار از اباحت او با آنکه اهل مکة در آن وقت مستحق قتال بودند بنا بر صفة مسلمانان از مسجد حرام و اخراج اهل و
از وی و کفر خود با و قال بغیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفته است که ست قول تجریم زیرا که حدیث دال است بر آنکه ما ذوان فیض آنحضرت
بودند و غیر او در وی اذنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه و سلم فان ترخص احد لقتال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقولوا ان الله
اذن رسول الله ولم یاذن الا من یسأل الله و این دال است بر آنکه حل قتال در آن از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم فان یفرض حدید و سپس بر مانده
و درینجا باید شود و شمار و چون تنفیذ حرام شد قتل و اذات بطریق اولی حرام باشد اگر تنفیذ دوم و در تنفیذش از سکون تلف شد و این که بود
و لا یقتل فی شوک که بریده شود و ندارد و با شما چه رسد و بالا اولی این موزی نیست در سبب گفته عجب آنست که شافعی بجواز قتل و کفر و غیره

لما نقله عنه ابو ثور و اجاز و جماعه غیره و تعلیل کرده اند بآنکه مودی است پس مشابه فواسق باشد گوئیم این از باب تقدیم قیاس است بر نص آن
باطل است بنا بر آنچه شناختی که تمام نیست دلیل این معنی که علت قتل فواسق اذیت است و اتفاق کرده اند علمای بر تحریم قطع اشجار و ی که آدمیان
آنرا انبات نکرده اند در عادت و بر تحریم قطع خلای او گویا و تر را خلا گویند و خشک را حشیش و در انبات کرده اند آدمیان اختلاف است قریبی گفته
جمهور بر جواز انداختن گوئیم در هدایه گفته هر که حشیش حرم یا درخت آنرا بریده که ملوک نیست و خود رسته است بروست قیمت آن مگر آنچه
خشک شد از آن و در خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست و چنانچه نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر از خرواب و یوسف گفته
بانی نیست بچراغیدن بحجت وجود ضرورت و تعذر منع دو اب از آن و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث است و نیز بر داشتن آن از حل مکن
پس ضرورتی نباشد و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهائیم در گلای او و مذہب امام احمد و محمد مذہب حنفیه است شیخ در ترجمه
گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامری بود که او را احمد سقا میگفتند روزی
کلی از حرم آورد بدست ما و ادب بقیر آلتی سهوشد ما آنرا بوی کردیم بجز بوی کردن المی در بینی ما و دید چنانچه مورچه دو دو بدماغ رسید و از
دماغ بهر دو چشم پر آمد و روز بروز زیاد شد تا رسید بجا سیکه رسید ما شام اند یقیناً انتی آری غ نزدیکان را بیش بود حیرانی
و لا تحمل سا قطتها و حلال نیست بر زمین افتاده حرم که الا ملئش لکن منشد را و انشاء تعریف گم شده کردن و در روایتی باین
لفظ است و لا یلقط لقطه الا من عرفها یعنی بر ندارد بر زمین افتاده او را مگر سیکه تعریف کند و بشناسد چنانکه حکم لقطه ابقاع دیگر است که لفظ
کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیابد بداد اما اینجا بدین معنی و لقطه حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر
علمای فرق نکرده اند میان لقطه حرم و غیر وی از اما کن و مذہب حنفیه نیز همین است و دلیل بران اطلاق حدیثی است که وارد شده در نقطه و مشکویند
که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکنند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف
ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای فضل حرم که ذکر خصائص اوست و اگر حکم لقطه وی حکم لقطه سائر ابقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینم و من
قتل له قتل فهو بخیر النظرین و سیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر است یا فیه دهد یا یکشود و در روایتی از حدیث
ابی شریح انحرای آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجز احتی پس وی مخیر است میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد
یا دیت ستاند یا بخشش پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندش سفیان بن ابی العوجاء است و در وی مقال است
و نیز در وی محمد بن سنان است و حدیث معنعن است و با جمله در وی دلیل است بر آنکه خیار ولی راست و یا قی الخلاف فی ذاک فی باب الجنايات
فقال العباس الا الا ذریا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر از خرای رسول خدا که آنرا استثنای آن از
میان خلا و آخر بکسر همزه و سکون ذال محجه نام گویای مشهور است خوشبوی فانا نجعله فی قیوننا و بیوتنا زیرا که ماسکروانیم آنرا و قبر را
و خانه های ما چه عرب از خرا و در میان گورمان نیز می انداختند و در روایتی از حدیث ابن عباس آمده که از خبر برای آنکه گران و خانه های مردم است
که بدان سقف خانه می سازند و کلام عباس تحتل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب تخصیص می باشد گویا و می گفت
که این چیز است که حاجت بسوی او داعی است و از شریعت عدم حرج معهود است فقال پس گفت آنحضرت و مقر داشت کلام و استثنائی
را بایستی یا اجتهاد خود و فرمود الا الا ذریا مگر گویا از خبر کرده است قطع کردن آن و رعی آن برای حوائج مذکور و غیره و کلمات نیز مستثنی است زیرا که
از جای نباتات است و مذہب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند

باجماع گفت و اول اصح و اظهرست متفق علیه شیخ ابراهیم باجوری در عاشیه شامل ترمذی گفته از خواص اسم که آنست که چون پیش
 بر پیشانی مرعوم بدیم رنات که وسط البلاد و المردون بالعباد و مقطوع شود دم در دم **و عن** عبد الله بن زید بن عاصم ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة و دعا لاهلها بدستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام
 حرام گردانید مگر را و دعا کرد برای که و حرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانید مشدود در روایتی آمده ان الله حرم مكة و نیست منافات چه مراد
 آنست که خدا حکم کرد بجهت می و ابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت و دعای ابراهیم این بود **اَجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ ارْزُقْ الْاُمَّةَ مِنَ الثَّمَرَاتِ**
 و غیره من الآیات وانی حرمست المدينة و من حرام گردانید مدینه را و در حدیث ابی سعید که نزد مسلم است زیاده کرده که حرام گردانید چیزی را
 که میان و طرف اوست از کوه که ریخته شود در وی خون و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن و ریخته نشود در وی برگهای خشت
 مگر برای خورش ستور کجا حرم ابراهیم مکه چنانکه حرام گردانید ابراهیم که را و مدینه علم است بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که حجت کرد بسوی آن پس متبادر نشود نزد اطلاق این لفظ مگر همین بلد مبارکه وانی دعوت فی صاعها و مدنها و بدستیکه بنی عاکرم
 و صاع مدینه و مدینه و صاع و مدبر و دو مکیا و معروف اند یک رطل و یک ثلث است نزد اهل حجاز و در رطل است نزد اهل عراق و صاع
 چهار دست مراد توسع رزق و برکت بران است و در حدیث ابوهریره نزد مسلم باین لفظ آمده **بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مذا بئنا** صاع
 ابراهیم بود و مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را و چندان میخواهم آنچه که راست لاهل مکه برای اهل که در حجة الله البان گفته
 ازین حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را که بجهت است و تا که غزیمت باشد دخل عظیم است در نزول توقیعات انتی و مراد از تحریم مکه باین
 اهل اوست از قتال کرده شدن و تحریم داخل او بقوله تعالی **و من فخله کان امنا** و تحریم صیدا و قطع شجر او و بریدن شوك او و مراد از تحریم مدینه
 تحریم صیدا و قطع شجر اوست و عدم احداث حدی دران و در تحریم مدینه خلاف است و وارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره و راجح
 روایت باین لایقهاست بنا بر تواتر در ذات بران کذا فی السبل و در مصنفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یخ
 صغیر ابایا غیر ما فعل النبی و غیره شکار است اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبود شکار کردن آن در مدینه و هر آینه انکار میفرمود آنحضرت صلی
 علیه و سلم این ابرایشان پس مختلف شد مذاقوال درین باب پس قول شافعی و مالک و اکثر فقها آنست که جز لازم نیست بر کسیکه شکار کند و تیر
 یا ببرد و ختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه را دست از تحریم آن غیر تحریم صید و شکار بجهت حدیث انس و بعض تحریم شجر مدینه قائل اند و سوا صید
 بحدیث انس و جماعه دیگر تحریم هر دو فرستاد و حمل کردند حدیث انس را بر آنکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از آن داخل کرده شد مدینه قال المحلی
 یضم بسلب الصائد و قاطع الشجر و الخلا انتی متفق علیه گویم درین باب حدیثهاست از جماعه صحابه در سنن مذکور است و در ترتیب حکم تحریم بران خلا
 علماست مذہب ابوحنیفه آنست که معنی حرمت دران مجوز تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و هر که چیز
 از ان بکند آنرا میگرد و نیست جز بران و این است قول مالک روایتی است از احمد و قولی است مرشافعی را و خودی گفته مشهور از مذہب مالک و شافعی
 و جمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توریشتی گفته قائل نشدند تحریم صید مدینه مگر چندی معدود از
 صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه و فرسیده است ما را منی از ان بطریق که اعتماد توان کرد بران و بعضی علما گفته اند
 واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص است
 و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم که کذا فی ترجمه اشیح گفت کاتب حروف عفی عنه و باین قائل است جماعتی از

اهل حديث واليه ذهب الشوكاني وهو الراجح نظر في الادلة وثابت است حديث اخذ سلب نزد حاكم و گفته که صحيح است و نزد ابو داود و غيره ما يوجبين
ثابت است احاديث نهی از قطع درخت و قتل صيد و حمل سلاح و اهر اق دم و صحاح و سندن لفظ انی حرمت المدينة کما حرمت ابراهيم مكة و لفظ وانی
دعوت بمثل ما دعوا فی معناها اول دليل است بر تحریم حرم مدینه مطهره مثل تحریم مکة بدون نقص چیزی از آن بلکه بر زیادت بر آن شک نیست
که سنت مقدم است بر مذہب و تفصیل مقام در منسک است **وعن** علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
المدينة حرام ما بين عير الى ثور مدینه حرام است و حدوی از غیر است تا ثور غیر بفتح عین حمله و سکون تخانیة و ثور بفتح ثاء و سکون
و او نام دو کوه است در مدینه و قاموس گفته ثور جبل بالمدينة و گفته وفيه الحديث الصحيح و این حدیث را ذکر کرده بعد گفته و اما قول ابی عبید قاسم بن سلیمان
و غیره از اکابر اعلام که این تعحیف است و صواب الی أحد است زیرا که ثور یکجمله است پس غیر جدید است زیرا که خبر او را مشایخ بغلی زاهد از حافظ ابی
محمد عبد السلام البصری که محاذی احد مائل بسوی و رای کوی است کوچک که او را ثور گویند و نوشت بسوی من شیخ عقیف الدین المطری از والد
خود حافظ گفته که گفت بدرستی که خلف أحد از جانب شمال وی جبلی است صغیر مدو که نامیده میشود ثور می شناسند آنرا اهل مدینه خلف از
سلف انتهی در سبل گفته و این منافی ما بین لایتهما نیست زیرا که هر دو لایه دو حره اند که کثافت کرده اند آنرا کما فی القاموس و غیره و ثور
اند بخبرین پس حدیث غیر و ثور تفسیر لایتهما است رواه مسلم و بخاری هم آنرا روایت کرده و در حدیث ابو هریره است حرم رسول الله صلی
الله علیه وسلم ما بین لایتهما المدینه و جعل اثنی عشر ميلا حول المدینه حمی متفق علیه و حدیث باب طویل است شیخ ابراهيم باجوری در مواهب لایته
حاشیه شامل محمدیه گفته منقذ شده است اجماع بر اینکه مکة و مدینه افضل بقاع اند و ایمة نلش بر آنند که مکة افضل است از مدینه و مالک عکس آن
و خلاف و غیر بفتح شریفه است زیرا که بفتح شریفه افضل است از سموات و ارض همه انتهی گویم در حدیث زبیر بن عوام آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که تحقیق شکار و ج و درختان و ج حرام است حرام کرده شده است برای خدا و او احمد و ضعفه که ذکره الخلال ابو داود
و البخاری فی تاریخ و لفظان صید و ج حرام گفت بخاری و لایتهما علیه و سکوت کرد از وی ابو داود و حسن المنذری و سکت عنه عبد الحق
ایضا و ذکر الفذهی ان الشافعی صححه و گفت نووی در شرح مذهب اسناد ضعیف و گفت ابن حبان متفرد است بدان محمد بن عبد الله بن النسا
الطائفی و بود وی که خطا سیکرد و گفت عقید لایتهما الا من جهة یقارب فی الضعف و ج بفتح و او و تشدید جیم ابن سلطان گفته زمین است در
طائف نزد اهل لغت و علما گفته اند نام وادی است بطائف و قبل کل الطائف و حازمی در موطأ و مختلف گفته که و ج نام حصون طائف است
و گفته اند نام یکی از آنهاست و حدیث اول است بر تحریم صید و شجر و ج و مذہب شافعی گرا هست است در بحر خارج ذکر این حدیث گفته ان
صح فالقیاس التحريم لكن منع منه الاجل انتهى شوكاني گفته در دی اجماع نظر است زیرا که جمهور اصحاب شافعی جزم کرده اند تحریم خطای
گفته نمیدانم برای تحریم وی هیچ معنی مگر آنکه حرمت وی بر سبیل حمی بود برای نوعی از منافع مسلمین و بحتم که این تحریم در وقتی معلوم تمام
محمور باشد پیش منسوخ شده ابو داود و دین گفته و کان لک یعنی تحریم و ج قبل نزد صلی الله علیه وسلم باطائف و حصاره تعقیفا انتهی و ذیل الاطائف
گفته هر حدیث باید تحریم است هر که دعوی نسخ کند بر وی است دلیل زیرا که اصل عدم است و اما ضمان صید و شجر او بر ضمان حرم صید و شجر است
بر در دلیل دال بر آن چهل برات دمه است ثبوت ملازم میان تحریم ضمان انتهی گویم اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و ج هر دو باعتبار رعایت تعظیم
و احترام است باعتبار تحریم جایب و وجوب جزا و شوکانی در مختصر گفته حرام است و ج و درخت او و در شرح وی گفته که باین فته است شافعی
و همین متقی و نیا در وقادح درین حدیث چیزی که صالح قح باشد مستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بمضمون حدیث انتهی و الله اعلم بالصواب

باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج و در آمدن که ملائیکه و اتیان بدان است بترتیب و کیفیت وقوع آن و درین باب حدیث جابر
 ذکر کرده و هو و اف جمیع ماذکر و مکمل مشتق است از ملک بمعنی ملک و نقصان و بیت الله را که از آن گویند که وی ملک و نابود می گردانند تا
 کسی را که ظلم و الحاکم کند در آن و بلکه نیز می گویند موجود از یک و یک بمعنی کوفتن است زیرا که وی کوینده اعناق جباران است یا از دحام
 خلایق آنجا موجب ق اعناق میگردد یا باین جهت که می گوید قوت و تیزی مردان را بر ریاضت و مجاهدت که اقا لوا اگر همه این معنی ها را کرده
 نیز می تواند شد و در کتاب حله الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل ملک و اسما و القاب و حدود و جبال فضل از فضل مجاور
 وی فضل میت در آن و لزوم ادب بی و آثار وی و فضیلت خطا و شنی در آن و فضل نظر بسوی آن و امکانه مستجاب الدعوة آن و بعضی است
 بینات آن منقذ کرده ایم این موضع بسط آن نیست **عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه** ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم روايت است از جابر که درنگ کرد و آنحضرت صلى الله عليه وسلم بدین نه سال که حج نگذارد پشترند کرده شد در سال دهم که آنحضرت حج
 گذارنده است پس آمدند بدین مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در
 غزوة تبوک که آخر غزوات آنحضرت است صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بر آن باشند و در روایتی یک لک و چهار
 هزار بودند و در روایتی یک لک و بیست و چهار هزار و الله اعلم و بهر حال حج حج کرد آنحضرت درین سال و تفسیر بعضی بجهت آنست که روایت
 این قصه بعد از انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید که فی صحیح مسلم فخر جناحه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت
 و در رکابی حقیقی تا نینا ذوالحلیفه تا آنکه آمدیم ذوالحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عیسی پس زایید اسماء
 دختر عیسی بنعم ممل و فتح میم زوج ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را و این اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس را و اسبها استند نخست در تحت
 جعفر بن ابیطالب و بعد شهادت کناح کو اندو بود که صدیق بعد از آن علی بن ابی طالب و در وقتی که حضرت حج بر آمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زایید و پس
 فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم که چه کار کنم حکم چیست احرام بندم یا نه و چگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسل استنظر
 بشوب و احو می پس گفت آنحضرت غسل کن و بر بند جای خون اجمامه و احرام بند و صورت استنظار بشای شسته و فا آنست که چیزی را
 در که خود بر بند و غرقه پهن گرفته بر جای خون نهند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس آن کمر بند محکم کنند شبیه واد آنرا بشرف بفتح ثا و فای بمنی باز
 دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسله و این مجمع علیه است و صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المسجد و نماز گذار
 آنحضرت نماز فجر گذار و ذکر النوی فی شرح مسلم و در بهی نبوی گفته نظر بود و هو الاولی در مسجد ذی الحلیفه و رکعت زیرا که آنحضرت در ذی الحلیفه
 پنج نماز گذارده نماز پنجم همین نظر بود و بعد از آن سفر کرد و رکب القصوص پیسته سوار شد ناچه خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف و سکون صا و ممل
 و تسمیه و قصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن ناچه
 را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناچه قصوی و جل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین ممل و سکون ضا و محمه
 و موجوده و جد علیه و حال ممل نام یک ناچه است که آنحضرت را بود و گفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جداست و اگر ربع است قصوی
 و اگر زیاده بر ربع است عضباست و اگر از پنج بریده اند صلاست بصا و ممل و روایات بهمه این الفاظ واقع شده و گفته اند که طرف گوش
 ناچه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همین واقع شده و هر که گفته قصوی لقب ناچه شریف است نه نام او وی خطا کرده و حتی الله اعلم

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را تا قوه وی علی البیداء برسد که نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتوحید و از این کبر
 بتوحید یعنی افراشته برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیک اللهم لربک لبیک لا شریک لک لبیک حی ایستم برای نزد
 و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مترادف استحقاق خدمت و طاعت و زیاده میگرداند اهل جاہلیت در تلبیه الاشرع بحاکم
 تملکه و مالک ان الحمد بکسر حمزه و بفتح نیر و ابی است و معنی واحد است و هو التعلیل و النعمة بدستیکه ستایش و تلوئی و مست
 لک مترادف است و المملک بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریک لک نیست انبار مترادف بعض الفاظ زیاده برین هم آمده و ابن عمر
 گفته اند پیش از آنکه این کلمات مست زیاده نیکو دران یعنی همین مقدار کافی است و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و سلم آمده که بود رسول خدا
 که میگذارد برای احرام در ذی الحلیفه و ولعت و چون برسد داشت او را تا آنکه ایستاد بود و نزدیک سجدی الحلیفه اهل میگردان این کلمات
 لبیک اللهم لبیک و سعیدیک و الخیر فی یک لبیک الرغبة الیک العمل معنی لبیک معلوم شد و معنی سعیدیک یاری میدهم ترا یاری داد
 بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم و نصرت دین و استئصال امر توام و نیکی در دوست تو و قدرت و تصرف تست و میل و رغبت و طلب نیز
 بسوی تست تست زیرا که خیر در دست تست و عمل نیز مفتی بسوی تست و توفی مقصود از عمل و بسوی تست معبود آن و باجماع اهل کربند مردم
 بهمین لفظ که بدان اهل می کنند و در ذکر آنحضرت چیزی را از ان و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت جابر گوید نبودیم که نیت میکردیم مگر حج را
 نبودیم که می شناختیم عمره را یعنی در شهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام حجره
 را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجره سودم کوز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد
 و اطماش حجره سودم بهجت آنست که غایب بر یانی همین لفظ است و استلام بود دادن او است یا سودن بدست افتال است از سلام
 بمعنی تحیت و سلام بروی همین است که او را بوس کنند و اندا اهل ین این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده واحد
 سلمه بکسر لام پس استلام از دست چنانکه اکتال از کل استلمت الحجر بمعنی دست و سخته بیدی است و وجوه دیگر نیز هست که در لغات و غیره
 مذکورند و مل پس مل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و مل بفتح تین جمیع در شعی که سخت نبود یا جنبانیدن دو شها چنانکه پہلو امان
 و مبارطن در میان دو صف قتال کنند و باید که در مل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمره القضا
 بکماله مشرکان گفتند که ایشان اتپ یشرب لا غر و ست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اطمار
 جلالت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بخوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه فی بعضی القنای
 اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و مل و در اینجا ذکر طواف نکرد
 از جهت ظهور و شهرت و مل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف و داع
 گذایل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه مل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث مذکور
 و اضطباع بضاد حجه و بای سوجه از ضبع بمعنی باز و دست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجدد است چنانکه در مل پس اضطباع انداختن
 چادر است از زیر بغل راست بروش چپ و همین است کیفیت وی شعرائی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم پیوسته بعد از طواف آمد
 یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پای ابراهیم علی السلام است و الا ان دبیش خانه در حجه نهاده اند پس خواند آنحضرت
 این آیه را و آنحضرت از این مقام ابراهیم مضاعف و بکسر یاء مقام ابراهیم را بجای نماز و آنحضرت و آنحضرت خاتمی حج و کسر آن در قرآن مجید هر دو قرار است و در

حدیث روایت بکسر آمده فضله پس بگذار و آنحضرت دو رکعت نماز طواف و طاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف و قبل از صلوة بود و در
 این موضع فی روایت ابن حبان و البیهقی و این دو رکعت واجب است نزد خفیه بعد از طواف از جهت ورود او در این نزد شافعی سنت است
 پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این فصل مواضع است برای گذاردن این دو رکعت
 و جائز است هر جا که گذارند و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله
 بر قل یا ایها الکافرون واقع است و صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنه و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است
 و قل یا ایها الکافرون برای تمیزی از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اہتمام بحال اثبات توحید و در بعض روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
 ظاهر است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سورہ متأخر بر سورہ متقدم جائز است و این را شواہد بسیار است در احادیث شریع
 الی الکن فاستلمہ پستریون آمد از در مسجد حرم بسوی کوه صفا و بر آمدن هم از در صفا بود و صفا و رفعت سنگ سبط صلب انس گویند
 و الآن نام کوهی است متصل بابا قیس و طول مسجد حرام از باب السلام جدید تا باب عمرہ چهار صد و هفت ذراع و عرض مسجد سی صد و چار
 ذراع و مسافت زمین مسجد یک صد و بیست و سه هزار و مہقتصد و بیست و ہشت ذراع است کذا فی منسک محمد یا شرم و منسک الحسین یا کوفی
 فلما دنا من الصفا قلنا پس ہنگامیکہ نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمرقۃ من شعائر الله بہرستیکہ
 صفا و مرقہ از نشانیہا اند کہ ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آنحضرت ابد ابدأ اللہ بہ آغاز کنم در سعی بخیر کی آغاز کردہ است
 خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکہ او تعالی در آیت بدان آغاز کردہ سنائی این اہمین لفظ از حدیث جابر روایت کردہ و صحیح
 ابن حزم و اورا طریقی است نزد او قطعی و روایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابد و بصفتہ خبر و روایت کرد آنرا احمد و مالک و ابن ماجہ و ابو داود
 و ترمذی و ابن ماجہ و ابن حبان و سنائی نیز بلفظ نبدأ بنون ابو الفتح قشیری گفتہ مخرج حدیث نزدیک ایشان واحد است و اجتماع کردہ
 مالک و سفیان و یحیی بن سعید قطان بر روایت نبدأ بنون کہ برای جمیع است مصنف در تہخیص گفتہ ایشان حافظ تر اند از باقرین انتی و مصنفی کہ
 ہمین است مذہب علمائے ابتدا بصفا ضرورت پس اگر شخصی معی بکوس بجا آورد و ابتدا بمرقہ کند در آن مختلف شدہ اند صحیح آنست کہ شوط
 اول اعتدال نماید و اسد علم فرقی بقاف الصفا پس برآمد کوه صفا و احتی رای البیت تا آنکہ دید بخاند را و در آن زمان کعبہ از صفا نمود و از
 و حجابی در میان نبود و الآن بنای حرم پوشیدہ است آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درای حرم کہ محاذی اوست می افتد فاستقبل
 القبلة فوجد الله و کلمہ پس وی آورد قبلہ را پس بیکجائی یاد کرد خدا را و بزرگی یاد کرد او را و بیان کرد این توحید و تکبیر بقول خود
 وقال و گفت لا اله الا الله و احد لا شریک لہ لہ الملائک و لہ الحجل و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ترجمہ وی
 ظاهر است و در باب الذکر و الدعا باید انجز و عدہ را کرد و راست گردانید و عدہ خود را کہ بفتح مکہ و تعالی دین و حصول فتوحات عظیم
 کردہ بود ہمہ بوجود آورد و نفس عبدہ و یاری داد بندہ خود را کہ ذات شریف وی صلی اللہ علیہ وسلم باشد و ہزم الاحزاب و حدہ
 و شکست داد و گروہای کافران را و دشمنان دین را و تنہا روز خندق یعنی بی قتال مردم و بی هیچ سبب ظاہری از اسباب انہزام شان گماشت
 الیہ قولہ تعالی فاکتلتہم علیہم یوم بئرا و یومہم لکم ثم و ما یامر اذ آنست کہ ہر حزب کہ برای آنحضرت و قتال وی تخریب گشتہ اورا نہر بیت و او نہر عابین
 خلت پسترد عاگرد میان این دو کار و گفت مانند این ثلث مراتب سہ بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد باز ذکر کرد و دعا کرد و تاسکرت ذکر نکرد و مکرر کرد
 تو نزل الی المرۃ فیستمر فیہ و اما از صفا و رفت بسوی مرقہ کہ کوی دیگر است طرف دیگر از صفا حتی انصبقت قدما فی بطن الوادی

تعمسعی تا آنکه به پستی فرو آید هر دو پای او در خاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد پسترد و دید و شتاب رفت در مصفی گفته نزد یک کلبه
چون در بطن وادی رسید در میان یلین خضرین سعی نماید و نزدیک شافیه چون از صفا فرو آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین خضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته بروی آهسته انصباب در اصل
ریخته شدن آب است و سبب تقطین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر آن می آمد تعبیر با انصباب کرد و در بطن شکم و خاک زمین قاضی عیسی
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد است از آن و آن این لفظ است حتی انصبت قدامه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده
و گفت ثابت است این لفظ در روایت مسلم و که اندک آنکه الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتی گویم در سبل لفظ ثم سعی نگرفته اند اقول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجود است پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا اصعد مشی و در روایتی اذا اصعد تاشی
بفتح همزه و سکون صا و تا آنکه چون بالا برآمد یا شروع در بالا بر آمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعد و بیک معنی است و اصعد و رمل در رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد است کما قبل و اصل درین باب آنست که ماجر بفتح جیم ام تمعیل علیه السلام در وقتی که تمعیل طفل بود روزی بطلب آب رفت
و چون درون وادی می آمد تمعیل از نظروی پوشیده میگشت پس بصفا و مرده می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت
نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را خاک پر کرده مناک گذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نموده تکلف باید کرد و سعی بجبهت بجا آوردن
تا آنکه آمد علی المرءة که بر مرده که کوهی دیگر است مقابل صفا و مرده در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش بجهد و جمیع مسافت میان
صفا و مرده به هفت صد و بیست و شش ذراع است از انجمله یلین خضرین یکصد و دو و از ده ذراع و مراد بذراع دست است و آن بیست
اصبع مضموم باشد سوای ابرام ففعل علی المرءة که کما فعل علی الصفا پس کرد بر مرده چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر دعا و سعی
بین الصفا و المرده واجب هفت بار است از صفا بر مرده یکی و از مرده بصفا دو پس ابتدا از صفاست و ختم بر مرده و پیاده رفتن در میان صفا
و مرده بهتر است از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد عابره که راوی این حدیث است حدیث را بتامه و اقصا کرد و مصنف بر محل جات
و تمام وی این است تا آنکه چون یافته شد آخر طواف بر مرده گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر سید استم از ام خود و حال خود چیزی را که از پس دادم
نمیراندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح با و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و میگرددانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام پس سید
هست از شما که نیست با و هدی پس باید که حلال شود و بر اید از احرام و بگردانید آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه خطبه داد ای عمره ام کرده اصحاب را که هر که ساق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام خرفه حج کند نیاید و
عمره کند و از احرام براید و فسخ حج بمره کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بند و حج بگذارد و هر که ساق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود
بماند حاج بگذارد و بعد از آن از احرام براید و آنحضرت خود ساق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجه بر صحابه گران آمد یکی بجبهت که
از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه چربیخ روز نماز پیشانیست
که از احرام برائیم و پیش زنان برویم و هنوز از اندکیرا منی سچکیده باشد و بعرفه درائیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در شهر حج از شنع
شائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غضب درآمد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنین است که اگر من پیش ازین سید استم بر آمدن از
احرام بر شامشاق خواهد شد من نیز ساق هدی نمیکردم و از احرام می برآمدم و فسخ حج بمره میکردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سرافق بضم سین جمله بن مالک بن جشم بضم جیم و سکون عین و شین مجھے پس گفت ای رسول خدا آیا برای اس سال است این مکرم
یا برای همیشه است پس در جم آور در رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را یک انگشت دیگر برای تمثیل و گفت در آن روز
در حج و بارگشت این کلام را و گفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم با سال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال است
که در جاہلیت بود از امتناع عمره در آن شهر حج و آمد علی رضی الله عنه از زمین بیدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بدن بضم با و سکون ال
جمع بدین معنی با و ال شتر و گاو و قربانی که بحرم کنند و نزد شافعی بدین مخصوص شتر است پس گفت آنحضرت یعنی چقدری و نیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستنی گفت علی این بضم و نیت کردم که خداوند ابد بر ستیکه من احرام بستم بجز چیزی که احرام بست بآن
پیغمبر تو گفت آنحضرت بدستیکه با من ہدی است و از احرام نمی بر ایم پس حلال مشو و از احرام بیرون میا گفت جابر را وی این حد
پس بود مجموع شتران که آورد آنہا را علی رضی الله عنه از زمین و آن شتران که آورد آنہا را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینہ بہرہ خود
صد گفت جابر پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم ہمد و موسی قصار کہند مردم ہمد گو یا قصر موسی با وجود افضلیت حلق چنانچہ در حد
آمده است برای آن بود تا بقیہ از موسی بماند کہ در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند
در ابقای حکم آن تمام کہ حلق است و اقتصار کردند بر قصر و کفایت و الله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم کہ از احرام نہ برآمد و دیگر سیکہ
با وی بود ہدی و فیہ و درین حدیث آنچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویۃ پس ہر گاہ کہ شد روز ترویہ و این نام روز ششم
از ذی الحجہ است زیرا کہ در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکہ ابراہیم علیہ السلام را یحیی زد و تفکر میکرد در رویای خود کہ
در بچ دیدہ بود کہ ذی القاموس و قوجہو الی منی و روی آوردن بسوی منا و منی را منا از ان میگویند کہ در وی ریختہ میشوند
خونہا یا بجهت آنکہ چون جبرئیل خواست کہ مفارقت کند آدم را علیہما السلام گفت تنی کن چہ میخواہی گفت بہشت میخواہم و فرشتہ
و بیوت در آن نزد خفیہ واجب نیست بلکہ سنت است و منی از مکہ برستہ کہ وہ سنت و اہلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویہ و کعب
النبی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بسوی منا و رسید بمنافصل بہا الظہر والعصر المغرب والعشاء والحجر
پس بگذارد و منا این پنج نماز و شب در منی بیتوت کرد و شومکت قلیلا پسترد زنگ کرد آنکی بعد از گذاردن نماز با داحتی طلعت
الشمس تا آنکہ برآمد افتاب و امر کرد بنحیہ از مونی کہ زودہ شود برای وی صلی الله علیہ وسلم در وادی نمرہ بفتح نون و کسر میم کہ قریب وادی
عرفات است و فتنہای زمین حرم است و آنجا کوی است کہ بروی منارہ است کہ امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کردہ
و عرفات از صل است و عمر نام حیوان شہور است کہ اورا پلنگ گویند این کوہ را کنگتہای سیاہ و سفید دارد بآن تشبہہ کردند پس رفت و راند
رسول خدا صلی الله علیہ وسلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش بآنکہ آنحضرت وقوف کنندہ است نزد مشعر حرام کہ نام کوی است
بمزدلفہ کہ آنرا قریح میگویند و مزدلفہ برسد کہ وہ است از منی چنانکہ بودند قریش کہ میکردند در جاہلیت زیرا کہ ایشان وقوف بمزدلفہ میکردند و آنرا
موقف حسن و اہل حرم الله میگفتند و بعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب کہ وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند کہ آنحضرت نیز وقوف
بمزدلفہ خواہد کرد و فاجاد پس تجاوز کرد و در گذشت آنحضرت صلی الله علیہ وسلم انہمزدلفہ حتی اتی عرفۃ تا آنکہ آمد عرفہ را یعنی قریب شد
بآن و عرفہ بفتح ام و معنی مکان و زمان ہر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بکان است و در پیغمبر باید و عرفات بہیت با پیش شرف
و جنوب از مکہ واقع است بفاصلہ نہ کروہ فوجہ القبة قد ضربت لہ بمنۃ پس یافت خیمہ را کہ تحقیق زودہ شدہ است برای وی بمنۃ

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و فواصل و درین استعجال و قوف است ایجابی پسند هیچ جایی است که فرض را بجهت نقل ترک دهند
 جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصرست بجهت استعجال و قوف که نقل است ترک میدهند نه در کعبه حتی آتی الموقوف بسترشوار
 آنحضرت تا آنکه آمد جای استادان را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناچه خود را که تصوی بود و بسو
 صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخرات بلفظ تصغیر سنگهای خور و سیاه نزدیک جبل رحمت که در اینجا موقوف آنحضرت بود و جعل
 جبل المشاة بین یدیه و استقبال القبلة و گردانید جبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش و دو دست خود یعنی پیش خود و در
 آورد بجانب قبله جبل بفتح حای محله و سکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند توده ریگ سطر و جمع وی حبال است و بعضی
 گفته اند حبال بجای محله در ریگ مانند حبال بجم در غیر ریگ و مشاة بالضم جمع ماشی و اضافت جبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان است
 در وی و قاضی عیاض گفته که ماذی جبل المشاة نصف مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد نصف را بجبل رمل و موقوف آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم در عرفات در اینجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا
 نزدیک ببنای قدیم که آجاست که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که موقوف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود
 فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فروفت آفتاب و ذهببت الصخرة قليلا و رفت زرد
 اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تا کید و بیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب است
 در شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین است و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ و لیکن صواب این است حتی غاب القرص
 و بخیل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الا باشد زیرا که اطلاق غیبت مجازا بر غیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص
 این احتمال را زایل کرد و پس خود سوار گردا ساسمه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و نماز آنست که بجا
 دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر
 بدفع بجهت آن کردند که چون از حمام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مردود دفع نفس مرکب است و قد شفق تخفیف لون للقصور
 الزمام و تحقیق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناقد قصوی زمام راحتی آن را سهال یصیب مودك لفتح میم و کسر را رحله
 بجای محله تا آنکه سران ناچه می رسید با شمشیر پیش یالان او را و یقول بیده الیمنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست راست خود یا ایها
 الناس السکينة السکينة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکينة بتقدیر الزمواست و در
 حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیز را ندن یعنی ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و مضطرب نمودن
 بلکه باجتناب از مکروهات نمودن و از رفت و فسق دور بودن است و حکما الی جبال ارضی لها قليلا و بهرگاه می آمد آنحضرت کوبی را
 ارضا میکرد و عثمان ناچه را اندکی و در حدیث متفق علیه است که پرسیده شد ساسمه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیز تر میرفت و لفظ جبل در اینجا یا
 جبل الرمل است بجای محله یا بجم است حتی تصعد لفتح تا و ضم بهر دو است تا آنکه بر می آمد ناچه آن کوه را يقال صعد و اصعد حتی لفتح
 مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است میان عرفات و منی و بیوت در وی نزد خفیه واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعی
 و نزد بعضی از ایشان فرض است و مزدلفه از عرفات برسد که در دست و از اینجا منی سه کرده و از اینجا مکه محله است سه کرده و وجه تسمیه مزدلفه است

که مشتق است از زلف بمعنی قرب و مردم در وی قریب بمنی که محل مناسک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جارب و داده است
و زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمیع مفتوح و سکون نیم گیرند و موی است از ابن عباس که میان آدم و حوا درین
موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف و عرفات شده بود و الله علم فصلی لها المغرب والعشاء باذان و احد اقامتین
پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشاء یک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذہب شافعی و زفر و بعض
ایمہ دیگر است و نزد ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علمای یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء در بخار و وقت خود است پس احتیاج
باقامت جدا اعلام نباشد و عصر و غیره وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم است برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر
روایت کرده و ترندی گفته حسن صحیح و لم یسبح بینہما شیئا و گذارد نماز نفل در میان مغرب و عشاء چیزی بسجده بضم سین نماز نفل را گویند
ثُمَّ اضْطَجَعَ بَيْتْرَهُ يَوْمَئِذٍ وَأَخْفَضَتْ وَجْهَ رَأْسِهَا حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ تَأْتِيهِ طُلُوعُ كَرْدِ صَبْحٍ وَدُرِينَ شَبِّهِ تَهْجِدُ بِرِجْائِهَا بَأُجُودِ أَنْكَ سَنَتِ
و امی وی صلی اللہ علیہ وسلم بود فیصل الفجر حین تبین له الصبح پس گذارد نماز فجر را در میان گامیکه ظاهر شد مرا و فجر و ازین کلام
مفہوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی
و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بوحی یا بجهت کمال علم
ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد با آنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود است نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان و اقامه پس گذارد
نماز فجر را یک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بیکه تر گذارده اما اذان و اقامت که سنت مستمره است
ترک نداد و ثمر کب پسترسوار شده تا قدر که نام وی قصوی بود حتی انی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی است و مزدلفه
و آنرا قریح گویند بضم قاف و فتح زای و حامی محمد در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدا
و کبر و همل پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و بتکبیر و تهلیل یا کرد و فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود
آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف در مزدلفه واجب است نزد حنفیه فدفع قبل ان
تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه بر آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه
بن زید را ردیف ساخته بود حتی انی بطن محسن تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و مناست
و برنخ است میان هر دو و پاره از آن است و پاره ازین شوق است از حضور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگردد و گذاردگان را
یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را نحو کقلیل پس جنبانید ناقد را اندکی و تیر را ند و سبل گفته و ذلک مسافت مقدار ریتة بجز انتی و آن بعض
روایات غمزه میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و مستحب است شتاب فتن ازین واد
و اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقد را و ازین
وادی مشهور است که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد بهم بیت الله آمده بود پس سحاب داشت شتاب فتن و گذشتن
از آن و ثابت شده است در صحیح مسلم کردن آنحضرت گذاردگان از دیار لوط و دیار شمو را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن همچون
عادت شریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسفونی که از عطای شافیه است نقل کرده که سبب آنست
که نصاری می ایستادند و در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسط گفته پس با مر کرده شدیم بمخالفات ایشان

وامام شافعی در املا گفته جائز است که این نیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شایعین است و السلام علیهم تسلیک الطريق الوسطی بستر رفت آنحضرت میان راه را و این غیر رایجی است که از آن رفته بود بعضی و آن را نخست راطریق صفت گویند بضاد مجمر و تشدید موحده و این راطریق مازنین که نام دو کوه است بکسب زانو فتح میم و لهذا در وقت برودادی محسوس گذشته بود التي تخرج علی المهری الکبری آن راهی که بیرون می آید بر جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است امام و زازان جمره میگذرند و مجمره می آیند که در جانب مکه است و او را جمره العقبه گویند و عقبه یعنی عقبه و قاف راه در کوه و این جمره در ته اوست و بیعة العقبه که انصار کردند نیز مضاف باوست و احکام رمی جاریا حتی اتی الحجره التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد و این درخت حد منی است و از منی نیست و جمره جا فراهم شدن سنگریزه سیمی شد آن بسبب اجتماع مردم در آن بقال اجمرو بنو فلان اذا اجتمعوا فوماها بسبع حصیات پس انداخت دروی هفت سنگریزه را یکبار مع کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه یا کل حصاة مثل حصی الحذف هر حصی مانند سنگریزه های حذف یعنی خا و سکون و ال مجتنب سنگریزه انداختن با انگشتان نموده بکسب میم و سکون خافلاخن و صورت حذف آنست که سنگریزه یاخته در دو انگشت سپا بنی گیرند تا میان نر انگشت و سپا بنی نهاده می اندازند یا نموده میسازند از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از حذف نمی آمده و اینجا مقصود بیان مقدار سنگریزه است در صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و حذف را بمقدار دانه یا قلو بعضی گفته اند کلان تر از نخود و خرد تر از بندق و بعضی مثل پشک گو سفند می بیند الوادی انداخت آنحضرت سنگریزه را از میانه وادی که جمره در آنجا است قوا انصرف الی المنحی بستر گشت آنحضرت بسوی قربان جائی که در منی بود فحسب پس نخر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نخرشته گشتن و بر سینه زدن نیزه بستر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار در ابعلی پس نخر کرد علی خیریه که باقی ماند بعد از نخر آنحضرت از شتران و سابق معلوم شد که هر چند شتر بود پس باقی سی و هفت باشد و شریک گردانید آنحضرت علی رضی الله عنه در قربانی خود بستر امر کرد دیگر فتن گوشت باره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پار را در دلی پس نخرته شد آن گوشت باره پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت و علی از گوشت ها یا یا از گوشت قدر و نوشیدند از شور بای آن بهت آنکه مستحب است که از قربانی چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در روایتی آمده که شاکر کردند و فرمود هر که خواهد بگیرد و تاراج کند شکر بکب بستر سوار شد رسول الله صلی الله علیه و سلم فافاض الی البیت پس شتابی را ند بسوی خانه که به و طواف کرد و این را طواف افاض گویند و این کن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جائز است فصلی بکة الظهر پس آمد بسوی بیت و طواف افاض کرد بستر نماز ظهر گذارد و این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و جمع میان هر دو باین طریق است که اول بکاه گذارد و سپس بمنی رسید تا صحابه فضل جماعت در پس وی دریا بند قال المنذری و این جمع بمنی است بر جواز نماز مفترض خلف قفل و لیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است حدیث ابن عمر را و ذکر خلاف عمل را درین باب و اینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر اسیران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد آنحضرت است و منصب مقامی نذر فرمودست ایشان بود در حالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای اسیران عبد المطلب پس اگر نمی بود و خود این که غالب آینه بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع

و از دحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شاهزادگان میکشیدم من آب از زمزم از جهت فصل تشریف
این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر
بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند در محل خود مذکور است و رواه مسلم مطبوعاً روایت کرد این حدیث را مسلم مطبوعاً
چنانکه در طحاوی شرح این حدیث گذشت و مصنف در اینجا بحدیث زیادت آورده و بر محل حاجت اقتضای کرده و این حدیثی است
عظیم الشان کثیر الفوائد شتمل بر جعل از نفاس و فرائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته حکم کرده اند مردم بر آنچه درین حدیث است
از فقه و اکثر کرده اند در آن و تصنیف نمود در آن ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد در وی از فقه زیاده بر یک نیم صد نوع
و گفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بفرزاید در سبیل السلام گفته اصل در هر آنچه ثابت شده است از فعل آنحضرت درج و وجوب
به وجهت یکی آنکه افعال وی درج بیان حجی است که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه و سلم را در قرآن افعال در بیان جواب
محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه و سلم خدا عنی مناسک کم دال است بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی از این
افعال در حج کند دلیل بیارد و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم در وی دلالت است بر آنکه غسل
احرام سنت است برای نفسا و حائض و برای غیر این هر دو بالا اولی و بر استنفا حائض و نفسا و بر صحت احرام این هر دو و بر بودن
احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد از آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشته پیشتر که اصح آنست
که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهرا در اینجا قصر گذار و بیشتر اهلال کرد و بلند نمود و آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب است اقتضای بر تلبیه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و اگر بفرزاید لا باس به است زیرا که زیاده کرد عمر لبیک و النعماء و الفضل الحسن لبیک مریه با شما که رغبا لبیک زیاده کرد
ابن عمر لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الرغبا لبیک العمل زیاده کرد و النس لبیک حقا حق تعالی است حاجی را قدم
آوردن اول بجهت برای طواف قدم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در شوط اول و رمل هر اربع مشی است با تقارب
خطا و هو الخب و این رمل را در اعدادی هر دو رکن یانی کند که مقدما و در چهار باقی مشی کند موافق عادت خود و بعد تمام طواف بمقام
ابراهیم بیاید و بخواند و اتخذا من مقام ابراهیم صلی و مقام را در میان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و اجماع کرده اند علما بر آنکه
لائق است هر طائف را چون طواف کند بخانه که بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند در آنکه این دو رکعت واجب است یا نه
بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد و نه سنت است و واجب خلف مقام اند حتما یا جائز اند و غیر وی گفته اند واجب در
پس مقام اند و قیل منسوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از آنکه جائز است اما فضیلت فوت شده
و وارد شده است قرات کافرون بعد فاتحه در اولی و بعد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم و در وی دلالت است بر آنکه شروع استلام نزد خروج از مسجد کند
چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت است و بعد طواف می باید کرد و شروع بصفا کند و بالانی آن برآمده مقابل قبله ایستاد
ذکر و عا کند سه بار یا ثور مذکور و در روایت مؤطا است که چون بپستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد و در روایت مسلم این حرف
ساقط شد و کما تقدم پس این روایت دال است بر آنکه رمل کند در بطن وادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این مشروع است در هر بار از
هفت شوط و در شوط اول چنانکه در طواف قدم به بیت بود و بر آید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود و ذکر کند و دعا نماید و تمام این افعال
تمام میشود و عمر و اوس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین کرده بودند و میبایست آنکه امر کرده بود در رسول خدا ایشانرا بفسخ حج عهده و هر که قادر باشد

حلق و قصر کنند بلکه بر احرام خود باقی ماند و چون روز تردیکه هشتم ذیحجه است سیاه یکسید را در حج دارد و از عمره خود حلال شده است احرام هم
و همچنین قارن بیاید بسوی منی بکمال جابر فلان کان یوم الترویة توجوا الی منی یعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجه آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود به سنا و نماز گذارد و بچگانه و در وی این است که
بر کوب بفضل است از مشی درین موطن در طریق نیز و در وی خلاف است و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه و سلم و سنت آنست که در
هر پنج نماز بگذارد و این شب هفتا بگذارد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه براید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آنست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیع بعرفات زیرا که آنحضرت بنه فرود آمد و غمره از عرفات نیست و داخل نشد و
مگر بعد هر دو نماز و نگذارد میان هر دو نماز هیچ شیئی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوٰة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود و دوم خطبه روز هفتم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نهم چهارم روز نهم اول و آن روز دوم
از ایام تشریف کلام در آن بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی للموقف سنن و آداب انداز آنجا که آنکه رفتن بسوی موقف نزدیک از هر دو
نماز کند دیگر و قوف سواره افضل است و اگر قوف تر و مخدرات مقرر شده در اسفل جبل رحمت که است و این کوه در میان زمین
عرفات است دیگر استقبال قبله است در قبله که باقی ماندن است در موقف تا غروب آفتاب و در قوف دعا کند هر دو دست و برادر و دستها را
تاسیدن خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الله و عادیهم عرفه ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقف اللهم کاک الحمد کالذی القبول و خیر الله القبول
اللهم کاک صلوٰتی و تسکینی و محیای و معافی و الیک آتبی و الیک نقابی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و وسواس الصدر و شتات الامر اللهم انی
اعوذ بک من شر ما یحیی به الروح ذکره الترمذی دیگر میروان بر آمدن است از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
سطح است و بکشد و ضم کند زمام مرکوب خود تا سرعت نکند و در مشی مگر وقتی که بیاید جلی آنجا که آنجا اندکای عنا کند اندکی تا بر مرکوب صعود کند
آسان شود و چون برسد بزدلفه فرود آید آنجا و بگذارد نماز مغرب و عشا جمیع بیک اذان و دو قاف است و این جمیع تفتی علیه است و اختلاف در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه نسک است و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و نگذارد میان این هر دو فرضه هیچ نافه و قوله ثم اضطجع حتی
طلع الفجر روی سنن نبویه است بیتیوت بمنزله و نسک بودن او مجمع علیه است اختلاف در آنست که واجب است یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج وی واجب است مکاء و سنت آنست که صبح بمنزله گذارد و از آنجا روانه شود و بشعر حرام رسیده و قوف کند
و دعا خواند و قوف نزد وی از نسک است سپس از آنجا روانه شود نزد اسفار فجر چون اسفار بلیغ شود و بیاید در بطین ادی محسر و شتابی کند
در سیر از آنجا زیرا که محل غضب خداست بر اصحاب فیل و لائق نیست اناءت در آن و آنسته روی و نه ماندن در آنجا و چون برسد جمره را که
جمعه عقبه است نزول کند بطین و ادی و منی کند آنرا هفت سنگریزه بر سنگریزه برادرانه با قلا باشد و بگوید یا هر سنگریزه بستر بر گردد
بعد آن بسوی نخربس قربانی کند آنجا بندگان باشد نزد او و اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه خرد کرد و
وی صد بدنه بود علی گرم آمد و جمره را امر کرد و بدیج باقی آن سپهر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود و او را هر آنچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی النساء نیز و اما هر که رمی جمره عقبه کرد و این طواف ننموده پس
حلال است او را همه جز زمان آیین است جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل است از افعال وی صلی الله علیه و سلم که نماز میشود
از آن کیفیت اعمال حج و در بسیاری از ملولات این حدیث که سوتی کردیم خلاف است میان علماء در وجوب و عدم وجوب آن در روز دوم

وعدم از دم آن تبرک و در صحت حج اگر چیزی از آن ترک کرده و عدم صحت آن در شرح بذکر آن تطویل کرده و ما اقتضای کردیم بر فساد منسب
 فالآتی بما اشتمل علیه الحدیث هو الممثل لقوله صلى الله عليه وسلم خذوا عني مناسككم و المتقدي به في افعاله واقواله انتهى كلام السبل **وعل**
 روایت است از علامه بضم عین و تخفیف بم و تا در آخر این خزیمة بضم خای جمعه و فتح زاین ثابت از ثقات تابعین است روایت
 میکند از پدر خود که خرمیه بن ثابت است و او را از الشهداء تین خوانند رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
 اذا فرغ من تلبيةه سال الله رضوانه والجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضا
 او را که این حج و عمره مضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة
 واستغارة بر حمته من النار و پناه میجست بر حمت خدای تعالی از آتش و زخ و در لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکرد و رواه
 الشافعی و این حدیث از نسخه مشاریح مغربی ساقط شده و حدیث دلیل است بر استحباب دعا بعد فراغ از هر تلبیه که محرم میگردد و هر وقت
 که باشد باین دعا یا دیگر بخواند و تکمیل که مراد از فراغ انتهایی وقت مشروعیت تلبیه باشد و آن نزد می جمعه عقبه است اول صحیح است
 باسناد ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو واقد لیشی مدنی است و او ضعیف است و اما ابراهیم بن ابی تیحیه
 که راوی است از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبد الله بن عبد الله الاموی اخرجه البيهقي والارطقي **وعن**
 جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خربت ههنا گفت آنحضرت که خردم من اینجا اشارت بموضع
 معین میکند از منی که آنحضرت در اینجا قربانی کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منخر النبی نامند و تبرک دارد اینجا عمارتی کرده اند
 و منی کلاها منخر و مناهمه محل خمر است در هر موضعی از منا که خمر کنند جائز است فاشهره فی رحا الکد کسب نخر کنند شاد و منزها و جاهای خمر
 و درین میان موضعی خاص برای خمر قرار داده اند که هکلمان بهانجا خمر میکنند و اگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند ولیس هذا اول قارورة
 کسرت فی الاسلام و میگویند که از خمر در هر جا و با متولد میشود و این قیاس است بمقابل انص فافهم و باجماع این را در منی گفت و در عرفات گفت و قفت
 ههنا و عرفه کلاهما موقف استادم من اینجا و عرفات همه محل ایستادن است یعنی هر جزو وی موقف است هر جا نیکه با ایستاد صحیح
 و حد عرفه از عرفه تا کوه بلای مقابل که قریب بساتین بنی عامر است بوده است و در مزدلفه گفت و قفت ههنا و جمع کلاهما موقف و قوف
 کردم من اینجا و جمع همه موقف است جمع بفتح جیم و سکون سیم نام مزدلفه است بهجت اجتماع آدم و حوا و روی و مزدلفه از ادلاف است یعنی
 قرب و در روایت ابوداود و دارمی از جابر زیاده کرده که همه راههای مکه راه و جای خمر است یعنی از هر راهی که بکند در آیند درست است و هر جا
 در که خمر کنند رواست خمر در حرم باید و مکرم است لیکن در منی عادت شده است و روز خمر که دهم ذیحجه است در منی می باشند آنجا قرا
 میکنند و دهمای دیگر مثل بدی و دهم شکر تمتع و نذر و جزآن اگر در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکور محل جواز
 و خروج از عمده است و الا فضیلت مواقع آنحضرت صلى الله عليه وسلم و منخر و طریق وی باقی است لا صارف عنه در سبل گفته محل دم
 قرآن و تمتع و احصار و افساد و قطع بهدی منی است و در میکه لازم میشود معتق را محل وی بکند است و اما سائر دما که لازم میشود
 از جز آت محلش حرم محترم است و در وی خلاف مشهور است رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلى الله عليه وسلم افاد کرده که شستن
 بزیجیکی خمر و سجود و نه و قوف بعرفه در موقف دی و نه مزدلفه بجای و قوف وی و درین توسع است برایشان تا در هر بقعه که از بقاع
 خواهند خمر کنند مجزی است از ایشان و در هر بقعه که از بقاع عرفه و جمع و قوف نمایند کافی است و این زیادات است در بیان تخفیف برایشان

و اگر غسل نکند جائز است و علیه اهل العلم و در انوار گفته سنت است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن در زمی طوی و در آمدن بیادیه از نینیه که استفق علیه شیخ در ترجمه گفته درین حدیث استجاب در آمدن که در روز است تا به مینه که بعد را و دعا کند و الا آن عادت جاری شده است بر آمدن وقت سحر که سانی را که می آیند از جده و سنت موافق اول است و اگر چه جلوه حال سحر و قوتی و حالی دیگر می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت و اہبت و جلالت بیت اللہ زاده اللہ تعالیما و تشریفاد و وقت چاشت ظہر و اہرست عرف ذلک بالذوق و الحمد لسانتمی تحریر سطور چون در شمس و ثمانین و ما سید الف توفیق تادیه فریضه حج و عمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلکہ بیادہ گشته و سراز قدم ساخته لبیک گوید و از شرم گنگد و بریان بجم محترم کبریا رسید یکی از غرائب اوقات و حالات آن مقام کریم طواف نیم شبی است که تجلی خاص و عظمتی مخصوص پروردگار و ایش می افتد که تغییر از آن جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم و کیف که میگویند در جلال آنخانه مدرک میگردد تا کسی که بصاحب خانه آشنا باشند چمی نیست خدا داد که در آن دیوار و در چه جذب و برکت و عظمت نموده اند **شعر** ز فرق تا بقدم هر کجا که می گزیم به کشته دامن دل میکشد که جای استیجا الحمد لله که با آنکه عین موسم بود و زمانه هجوم حجاج عجب خلوت و فرصت در آن وقت دست بهم داد که در هر طواف استلام حجرتی رحمت میج بشیر میسر آمد و همه آنچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح بهمانجا گذارده شد که گفته اند **شعر** شب وصل است طی شد نامه سحر سلام فیہ حتی مطلع الفجر و کیف عرفا و ارباب قلوب منزع می شد نذر در آمدن بیکه و لایح میشد ایشا انوار کعبه و ما تم می شد نمیشادہ جمال با جلال او چه رویت منزل یاد از صاحب منزل میداد قطع غرتی گروی بشهر و دیار و روی در مسجد مصفا کن و دوست را اگر نمی توانی دید به خانه دوست را تماشا کن به زنی عابد و حج گر چون بکشد گفتن گرفت این بیت ربی این بیت ربی یعنی خانه رب من کجاست و چون بخانه رسید از دور دیده و دید و جبین را بدیوار خانه چسپانید و از آنجا برداشته نشد مگر ده و جان داده **شعر** گشتار قدم یار گرامی کنم گوهر جان بچه کار و گرم باز آید **و عن** ابن عباس رضی اللہ عنہ انه کان یقبل الحجر **و** یسجد علیہ بود وی رضی اللہ عنہ بوسه میداد حجر اسود را و سجد میکرد بر وی در سفر السعاده گفته و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و بر آنجا سجد میکرد و انگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده است و در تریل الاوطار است حکایت کرده است ابن منذر از عمر بن الخطاب و ابن عباس و طاووس و شافعی و احمد که مستحب است سجد کردن بروی پیشانی بعد از تقبیل آن و به قال الجمهور و مروی از مالک که آن بدعت است و اعتراف کرد قاضی عیاض بشند و این روایت از مالک و واه الحاکم و البیهقی من حدیثه می فو عا و الشافعی و البیهقی موقوفاً و حسنہ احمد و واه ابو داؤد الطیالسی و الدارمی و ابن خزمیه و ابو بکر البزار و ابو علی بن اسکن و البیهقی من حدیث جعفر بن عبد الله بن اسکن گفته مروی است از بنی حمید از قریش حمیدی و گفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومی و گفت حاکم وی ابن الحکم است روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر اسود و سجد کرد بروی پستتر گفت دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید و سجد میکرد و گفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا و سجد میکرد بروی پستتر گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم که کرد این را این لفظ حاکم است و وہم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبد الله بن الحکم است و حال آنکه نص کرده است عقیلی که وی غیر اوست و گفت درین حدیث حاکم وہم و اضطراب است و در سبل گفته رواد الارزقی بسند الی محمد بن عیال قال رایت ابن عباس جاء یوم الترویج و علیہ حله مر جلا راسه فقبل الحجر و سجد علیہ ثم قبله و سجد علیہ ثلاثا و حدیث عمر که در صحیح مسلم است انه قبل الحجر و الترویج و قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یک ضیا مؤید اوست و در وی شریعت تقبیل حجر و سجود بر آن است **و** تم روایت است از ابن عباس

رضی الله عنه قال امرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يرملوا بضمة مثلثة اشواطاً گفتند بن عباس امر کرد او ایشان را
یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و نیز روند در سه شوط اول و این امر در عمره قضیه بود طواف که عبارتست از هفت بار گشتن گرد خانه
هر یک گشتن را از آن شوط گویند یعنی تک و در سائلی مناسب همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعه از فقهاء این لفظ را مکروه دانسته
و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نگزیده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد و یا لفظ شوط لفظ جاهلیتست چنانکه
در کتب است اطلاق لفظ یثرب بر مدینه طبعی گفته اند و عیشوا از بجا و بروند بروش معتاد در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن
که یکی حجر اسودست و دیگر رکن یثربی که حمادی اوست و در حدیث ابن عمر است که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدم
سطواف میکرد یعنی بر رمل و ششی می نمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت
و اصحاب با و بکوشش رکن گفتند بر شما و فدی می آید که سست گردانیده است ایشان را تپ یثرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط
و ششی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از اتمام در جمیع اشواط مگر شفت بر ایشان از حرجه الشیخان و در لفظی از مسلم این است که
مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشان را که رمل میکنند گفتند ایشان اند آنکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را
ایشان اجلد انداز که او که او در لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشان مگر همچو آهوی بر ما این است اصل رمل و شش اغاظه مشرکین و رد
قول آنهاست و این در عمره قضیه بود بعد سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میا
رکنین از آنجهت رمل میکنند که مشرکان از ناحیه حج نزد قیقتان بودند و از آنجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیلست بر لا باس به
بودن اغاظه اعدای عبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت است لیسوی طاعت و قد قال تعالی و لا یزالون
من حدیثه الا کتبکم علیهم متفق علیه و رمل خاصست بر مردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم و در ترک آن نیز در جمیع
مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه و علیه اهل العلم و عنه و هم روایتست از ابن عباس قال گفتند امر رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیستلم من البیت ندیم آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل هم بود
غیر الرکنین الیما نین سوای دو رکن یثربی که حجر اسودست و رکنی که مقابل اوست رکن یثربی نام همین رکنست و لیکن اینجا
هر دو رکن را یثربی خواند بطریق تغلیب و یثربی تخفیف یا است و قد تشدد و ریت را دو رکن دیگرست یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی این
هر دو را شامیین گویند و دو رکن یثربی را افضلست برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل یثامی خلیل علیه السلام و حج
مختص بوده اند باسلام و رکن اسود افضلست بوجه حج اسود در وی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یثامی
را و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسیدن رکن یثامی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلامست و شیخ آنرا
در شرح سفر السعاده ذکر کرده گویم جمهور متفق اند بر اینکه مسح کند طائف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجماع آنرا
بر عدم استلام این هر دو رسل گفته و علیه آل حدیث الباب دو آیه مسلم شوکانی در نیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از
شرعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل محراب تقبیل مستحبی التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه
و سلم و تقبیل قبر او پس ندید بان باس و بعض حجاب او استنباط کرده اند این روایت را از وی و منقولست از ابن ابی الصیف یثامی یکی از
علما می که از شافعی جواز تقبیل صحف اجزای حدیث و ثبوت صحفین که از فی الفتح انتهی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعدت میکنند

اولا پنج دلیل شرعی چه قوی و چه ضعیف و قیاس بر حج اسود و تقبیل وی قیاس مع الفارق است زیرا که اعمال حج خاص اند بحج القیاس علیها
و القصر علی المورود هو الاحوط و الاولی و الله اعلم **و عن** روایت است از عباس بن سبیع از عثمان بن الخطاب رضی الله عنه انه قبل
الحجی که وی دید و او را که بوسه داد حج اسود و در نیل الاوطار گفته مستحب است تقبیل حجر اسود و باین رفته اند جمہور صحابہ و تابعین و سائر علمائے
و قال و گفت ای علم انک حج را تضرع و لا تنفع بدستیکه من میدانم که توسل با اعتبار صورت ظاہر در دنیا زیان نبرسانی و سود نیکند
ولو لا انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلک ما قبلتک و اگر نمی بودم من که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد ترا بوسه
نمیدادم من ترا در حدیث سدید بن غفله است که گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود و الترام کرد و او را و گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بتومرہا بن آخر جبہ سلم و در بخاری است که پرسیدم دی ابن عمر را از اسلام حجر گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم استلام میکرد و آنرا و می پود
گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا که اگر غلبه کرده شوم و نتوانم اسلام و تقبیل کردن گفت و ع آیت یا یمن یعنی این لفظ را در میان
و در بخاری گوید رسول خدا صلی الله علیه وسلم را استلام میکرد و آنرا و تقبیل می نمود و روایت کرد حدیث عمر از رقی بن زیاد است این لفظ که عمر چون این
سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود باز مان ازین سخن ای امیر المؤمنین که وی نفع و زیان میکند از شیعیان و عی و جل گفت عمار بن کعب است گفت لکن خدا گفت
کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالی و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و اشدھم علی انفسهم السکت برکت قالوا بلی شہدنا گفت
علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را و بیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان که وی رب است
و ایشان بمیدانند پست نوشت میثاق ایشان در کاغذی و بود این سنگ را دو چشم و یک زبان پس گفت او را بکشاد پس خود پس لغزید او را
این ورق را و نهاد او را درین موضع و گفت گواہی دہی برای کسی که بیاید ترا بایمان روز قیامت را وی گوید عمر گفت اعوذ بالله ان اعمیش فی
قوم است فیہم یا ابا الحسن یعنی پناه بچویم بخدا از اینکه زنده مانم و رومی که نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن و این کنیت حضرت امیر است طبری گوید
عمار بن نول از بہت آن گفت کہ مردم قریب العهد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر کہ تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احبار است چنانکہ عرب
در جہالت میکردند پس خواست عمر کہ با گاہان مردم را کہ اسلام وی اتباع فعل رسول خدا است صلی الله علیه وسلم نہ آنکہ حجر بذاتہ نافع
و مضایست چنانکہ اہل جہالت در حق او شان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تلخیص گفته کہ در سند حدیث از رقی بن علی رضی الله عنه
ابو ہارون عبیدی است و بہو ضعیف جدا انتہی و لیکن حدیث ابن عباس کہ نزد ترمذی و ابن ماجہ و دارحی است مؤید او است و لفظ و
این است کہ فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخدا سوگند کہ برمی انگیزد حج اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکہ او را دو چشم
کہ می بیند بآن دو چشم یعنی می شناسد کسی را کہ اسلام کرده است و او را زبانی است کہ سخن میگوید بآن گواہی میدہد بر کسی کہ اسلام کرده است
او را بحق یعنی بایمان و صدق و یقین حسبہ شد متفق علیہ و رواہ الحاکم مطولاً شیخ در ترجمہ گفته حدیث ابن عباس نیز محمول است
بر ظاہر زیرا کہ حق سبحانہ قادر است بر ایجاد بصیر و اطق در جادات تا ویل میکنند آن کسانی کہ در دل ایشان زین و تفلسف است و میگویند کہ این
کنایت است از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب است از بیضاوی کہ میگوید غالب بظن آنست کہ مراد ہمین است اگر چه
ممتنع نیست حمل او بر ظاہر و بیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا کہ وی مجہول است نیز بر تفلسف و تاویل و تفسیر قرآن شرح احادیث تجاوز از
عنا انتہی **و عن** ابی الطفیل صحابی است و آخر صحابہ بر روی زمین است در موت و از خواص یاران و تابعان علی کرم الله وجهہ است
خدا الله عنه قال روایت گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم یطوف بالبيت طواف میگرد و میگشت گرد خانه جبہ

حلیف قریش اسلام آورد و رزق و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر بن خطاب بود بر نجران رضی الله عنه قال طاف رسول الله صلی الله علیه وسلم مضطجعا گفت طواف کرد آنحضرت خانه کعبه را در حالیکه مضطجع است اضطجاع افتعال است از مضجع که بمعنی عهد است و نامیده شد بان تا بطزیر که وسط دروازه زبیر بغل کرده ساعدیین را ظاهر میدارند و گفته اند که هر دو ساجد را نمایان دارند و لفظ نهایه این است که از زبیر دروازه زبیر بغل راست بر آورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه و پشت هر دو انداخته یعنی طرفی بر سینه باشد و طرفی بر پشت بدو اخض بجائز سبز و اضطجاع قبل ابتدای طواف است بانکه زمان و داخل است در تجدد و نشاط و حکم او استحباب است در طواف و البیه ذهاب الحجب و یوای مالک و اصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی است که در وی رمل نیست در مصنفی گفته اضطجاع و رمل مخصوص است بر حال دون النساء و در اشواط سبعة موالات کند در سبیل گفته اضطجاع و در اشواط سبعة و چون تمام کند طواف جامع را برابر نماید و اضطجاع کند و گفته اند که اضطجاع در سه شوط اول است لا غیر استی رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و رواه الدارمی ایضا و در حدیث ابن عباس نزد ابوداود و طبرانی که عمره کردند آنحضرت و اصحاب و از جمره آنکه نام موضعی است پس رمل کردند طواف بیت بسطه شوط و گردانیدند ردای خود را زبیر بغل های خود پیستر انداختند آنها را بر دو شمای چپ خود و این بمعنی اضطجاع است و هم نزدیک بود دست از وی رضی الله عنه که اضطجاع کرد آنحضرت و تکبیر گفت و استلام نمود و تکبیر گفت پیستر رمل کرد در سه طواف و بودند صحابه چون میرسیدند رگن یانی را و غای میشدند از قریش مشی میکردند پیستر طالع میشدند بر آنها و رمل میکردند گویا آهوان اندا بن عباس گوید پس سنت شد و اول اضطجاع که کردند در عمره القضاء بود تا استعانت کنند بدان بر رمل و به بیند مشرکان قوت ایشان را پیستر گردید سنت **و عن انس رضی الله عنه** قال کان یهل من المهل فلا ینکر علیه و یکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد و از ما اهلال کنند پس انکار کرده نمیشد بروی و تکبیر میگفت تکبیر گویند پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تکبیر گویند اگر تکبیر گویند رواست ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن نخست است و تکبیر گفتن سنت و تکبیر روز عرفه واجب را سنت نیست بلکه سنت تکبیر گفتن است تاری جمرة العقبة و تکبیر سنت است در پس نماز حاج و غیر حاج هر دو را و سبیل گفته حدیث دال است بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت است زیرا که مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند و آنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه شد وارد است در صفت نگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات و در وی ردمست بر یک قافل است بقطع تکبیر بعد صبح یوم عرفه و گذشت اینکه اهلال رفع صوت است به تکبیر و اول وقت وی از جنین احرام است تا شروع در اهلال و آن در حج تا شروع کردن است در رمی جمرة عقبه و در عمره تا طواف استی متفق علیه گویم و از ابن عباس آمده مرفوحا که وی باز می ماند از تکبیر در عمره وقتی که استلام کرد حجر را اخراج التریب و صحیح هم از وی است از آنحضرت که فرمود تکبیر گوید معتمرا آنکه استلام کند حجر را رواه ابوداود و گویم ظاهرش در تکبیر گفتن است در حال دخول مسجد و بعد رویت بیت و در حال مشی تا شروع در استلام و مستثنی است از وی اوقاتی که در آن دعای مخصوص است و رفته اند ببول این حدیث ابو حنیفه و شافعی در جدید و در قدیم گفته تکبیر گوید ولیکن بخفض صوت و هو قول ابن عباس و **عن ابن عباس رضی الله عنه** قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم فی الثقل او قال فی الضعفة من جمع بایل گفت ابن عباس فرستاد مرا رسول خدا را بر رخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان این و عیال خود از زنان و اطفال از من و نعل شب و خود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سفت این ست چلا بدست از مبتت جمیع و افاضه نکند و روان نشود میبوت گشته عواران مگر بعد نماز که
 همانجا بگذارد پستتر بشهر حرام رسیده و قوف کند و روانه نشود از آنجا مگر بعد اسفار بلوغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جا بخت افاضه میکنند
 از جمیع طلوع آفتاب و میگفتند اشرف بئر کیمیا تغییر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعت را و شب فرستاد
 و فرمود که می حیره العقبه کفیفه مگر بعد از آمدن آفتاب و همین ست قول ابوحنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و می حیره العقبه کفیفه و نظر
 باین الطلاق امام شافعی و امام احمد بن حنبل بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهراً نظر بقاعدة مستمرة شافعیه آنست که مطلق
 محل بر عقیده میکردند و الله اعلم انتمی متفق علیه و رواه الشافعی و النسائی و البیهقی نحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن لا یتکین
 بر رخصت برای ضعف در عدم استحکال مبتت و زنان و حکم ضعفه اند بحدیث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذن داد
 برای ظعن بضم و عین مسلم و سکون آن جمیع طعینه است بمعنی زن در بیرون جوده بعد اطلاق وی بر زن یا بیرون ج و بر بیرون ج بلان زن برآمد
 کافی النهایه و عن عائشة رضي الله عنها قالت استأذنت رسول الله گفت عایشه اذن خواست سوده
 ام المؤمنین از آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیلۃ المنی حلقه شب نزدلفه ان تدفع قبله که بروی قبل آنحضرت و کانت ثبته
 و بود سوده در فریثه بفتح مشله و سکون و حیره تنسیه کرد و آنرا بقول خود یعنی ثقیلة گرانبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت او را
 بر رفتن پیش از خود و در اینجا اشارت است باستعجال وی در رمی شوکانی و مختصر گفته رمی نکند جمعات را مگر بعد از آمدن آفتاب مگر زنا
 و کوکان که ایشانرا جائزست قبل از طلوع هم انتمی و همین حدیث ابن عباس و عایشه راجحت آورده و گفته که درین باب حدیثهاست
 متفق علیه در حدیث دلیل ست بر جواز دفع از نزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر که افاده قوله و کانت ثبته و جمهور علماء بر آنند که مبتت
 بنزدلفه واجب ست و لازم می آید از ترک وی دوم و دیگران گویند سنت ست اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از انهم و دم هیچ بروی لازم نیاید
 و مبتت اکثر لیل معتبرست و گفته اند ساعتی از شب تا قبل از غروب و اما افضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس مبتت تا صلوة فجر بود
 و فرمودند و اعلم انکم فانتم و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا ترموا البعرة حتى تطلع الشمس و عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ترموا البعرة حتى تطلع الشمس
 و ما یخبر فی اسارت قال الشافعی و یرویه ام انکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کند نیز جائزست و لیکن
 اساتذی دارد و یقول ابن حنیفه موم انکه قادر بر بعد طلوع فجر و عذره را بعد نیمه شب جائزست و قول یرویه این ست چهارم انکه قادر را
 بعد طلوع شمس جائزست و این قول مخفی و نووی ست در سبل گفته و هذا اقوی الاقوال دلیل او اجماع قیلا و اها الخمسة الا لکن
 یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و فیه انقطاع و در وی انقطاع ست زیرا که در سندش حسن غریبی بجای کوفی ست و وی ثقه ست
 مسلم و احتجاج کرده و بخاری ابی استشهدا و یرویه از ابن عباس منقطع ست احمد گفته حسن غریبی از ابن عباس ساعت ندان
 و عن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلی الله علیه و سلم بام سلمة لیلۃ النحر گفت عایشه فرستاد
 آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرستاد الجحش قبل الفجر پس رمی کرد جمعه را پیش از فجر ثم وضعت فافاضت پستتر گذشت ام سلمه پس
 طواف افاضه کرد و بعد از این در روز یکم می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود و گویند این اشارت است بسبب استعجال می در شب

و افاضت و انما علم و در فرستادن ام جیمیه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این رخصتی بود خاص
 بام سلمه و سبل گفته حدیث دلیل است بر جواز رمی قبل فخر زیرا که ظاهر آنست که بر آن حضرت مخفی نبود مع هذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس
 معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق است که جواز برای معذور است و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبد الله بن صالح
 گفته قاضی حجت درین جمع روایت سبعة از ابن عباس که پیش فرستاد آن حضرت او را شده بزدافه و وضعه اهل خود انتهی رواه ابو داود و شیخ
 و ترجمه گفته درین حدیث متال است و اساطین علم حدیث منکر آنرا انتهی ولیکن مصنف فرموده و اسناد داده علی بشرط مسلم
 که سندان حدیث بر بشرط مسلم است پس قوی باشد **مسئل** عروه بن مضرب بن بضم میم و تشدید را یکی سور فتح ضا و بجز کوفت حاضر شد
 حجة الوداع را و صدر حدیث وی این است که گفت آدم رسول خدا را در موقف یعنی مجمع و گفته آدم ای رسول خدا از جبل علی پس مانده کرد و منافقه
 سواری خود را و رنجانیدم نفس خود را و در روایی بجای نفس فرس آمده و اندک اندک اشتم بهیچ کوهی مگر که استادم بران پس مست حج پست بر این
 حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاتنا هذه گفت عروه فرمود رسول خدا
 هر که حاضر شد نماز ما را این است یعنی با کلمه دافعه مراد میدارد آن حضرت از نماز نماز روز عرفه را و در وی دلیل است بر آنکه تمام نمیشود حج با کلمه
 صلوته فجر و روز عرفه و قیوم در آنجا تا دفع امام فوت وقت صلات پس ایستاد با دست راست بر آنگاه روان شویم از نماز روز عرفه و قد وقف بعنقه
 قبل ذلك و ما انما تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش ازین اگر چه ساعتی باشد و اگر چه در خواب باشد بیک ساعت که درین موضع ایستاد و بعد
 زوال یا در شب انجمن حاجی شد این حرم و ابن رشید داعی اجماع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه خاکی است
 که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم نحر و شیخ الفکار گفته حال این است که نیست دلیل بر بیکه وقوف کند یا بیدار
 این تمییز و منتهی بعد بوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت است و روز عرفه تمام آن وقت است برای وقوف انتهی لیل او نه را استاد و در
 باره وقوف عرفه کی از دور کن حج است بلکه رکن عظیم است تا آنکه وارد شده اجماع عرفه و در معنی گفته این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور یعنی
 از عرفات و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و جمع در میان جزو از نماز و انلیل سنت است انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص است
 و معنی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف است بالفتح و سکون را یعنی بوی شخص و چون در نماز بوی بند بخت کندیدن
 ذباخ پیدا میشود در مقابل آن عرفه گفته اند از جهت خالی بودن او از ان روائح و لیکن درین زمان خلاف آن روائح گریه می آید بخت کثرت غایط
 مردم که در آن وادی می آید از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از صدر اول ما ثور نیست از آفات این زمان است فقد تم حجه تحقیق
 تمام شد حج او قضی بقیه و تمام کرد آفت خود را افشا و لغت بمعنی از باب شعث است قاله از ضر بن شلیل و قیل فضا المناسک رواه
 الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی من حدیثه یا لفظ مختلفه
 و صححه الترمذی و ابن خزيمة و الدارقطنی و الحاکم و القاضی ابوبکر بن العربی علی شرطها و مفهوم شرط آنست که هر که این غیمه نکند
 حج وی تمام نیست و وقوف عرفه جمیع علیه است و اما عروه پس نزد جمهور حج تمام است و اگر چه وقوف در آن و نماز صبح آنجا فوت شده باشد
 ولیکن دم لازم است و ندب است ابن عباس و جماعة از سلف آنست که وقوفش رکن است مثل عرفه و این مفهوم دایل اوست و مؤید اوست
 روایت نسائی که هر که ندیافت جمیع رکن نیست حج او را و قوله تعالی فاذا فرغوا عند المشعر الحرام و فعل آن حضرت با قولی خدا و معنی مناسک
 و جواب داده اند بهر ازین روایت با آنکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که در جمیع مذکورات تمام شد حج او و آنجا کمال و دال است برین

روایت اهل سنت ابن جان و حاکم و دارقطنی بهینی که آمدند نزد آنحضرت در حالیکه استلوه بود و عرفات مردم چند از اهل نجد گفتند
 کیف الحج فخرجوا الحج عرفه هر که آمد قبل صلوة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او در روایتی از ابو داود است هر که دریافت عرفه را قبل از
 طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج او در روایت دارقطنی است الحج عرفه الحج عرفه گویند این صریح است در مرد و جواب اده اندازن زیاده
 که هر که نیافت حج را پس نیست حج برای او با احتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضلیه است و آنکه این روایت را ابو جعفر عقیلی انکار کرده
 و در انکارش جزوی تالیف نموده و آیت دلالت نمیکند بر آنکه در روز شحر عزم طبر بر آنکه رکن است و فصل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان واجب
 تکمیل الفضلیه است لذانی اهل **و عن** عمر رضی الله عنه قال ان المشرکین کانوا لا یفیضون حتی تطلع الشمس
 گفت عمر برستیکم بود و مشرکان نمی راندند و روانی است ندانند از دافعه تا آنکه طلوع کرد و آفتاب آفاقت رکن است و آب بکثرت و بکلیه
 روان شدن از عرفات و یقولون ان شریق شید و میگفتند تا بان شوی گویشیر بفتح شد و کسر و جوده و سکون تخفیه گویشیر است معروف
 بر بسیار و نده منی دوی کلان ترین کوه بای که است و اشراق بفتح هزه فعل امر است از اشراق ای او غل فی الشروق و ابن المنبی صلی
 الله علیه و سلم خالفهم و بدرستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان از افاض قبل از ان تطلع الشمس پیرانه و سیر کرد و بشتابی از
 عرفات پیش از آنکه بر آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مخرمه است که وی گفته خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت بودند آفتاب
 روان میشد ندان عرفه وقتی که بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان است در روی ایشان پیش از آنکه فرو و آفتاب و این همیشه
 از عرفه بعد از طلوع آفتاب هنگامیکه میشد آفتاب گویا که نامه مردان است در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب
 و روان شویم از عرفه پیش از آنکه طلوع کند آفتاب بدی ما مخالف بدی عبده او ثمان و مشرک است بر واده البیت فی شعب الایمان و اخرج
 نحوه من حدیث سوبر بن مخرمه و اده البخاری و در روایتی اشراق بشیر که انفراده اخبره الاستیعاب و ابن ماجه از اناره بمعنی اسراع
 در دیدن اسب و در حدیث دلیل است بر شریعت دفع یعنی افاده قبل شروق شمس و این حدیث جایز است اسفرجه **و عن**
 ابن عباس و اسامة بن زید رضی الله عنهما و اوارح رسول الله صلی الله علیه و سلم یگفت قال لا یزال الانبی صلی الله
 علیه و سلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بود و پیغمبر خدا تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را در روز نحر و بعد از ش
 تلبیه تمام کرد و اده البخاری و مسلم در وی دلیل است بر مشروعیت استمرار تلبیه تا روز نحر تاریخی جمرة و قطع آن نزد رمی اول حصات کند
 یا بعد فراغ از آن جمرة باول رفته اند و احو و بعض اصحاب شافعی بسعی ثانی و دال است او را روایت نسائی فلم یزل یلبی حتی رمی الجمرة فلما
 رجع قطع التلبیه و روایت ابن خزيمة از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عرفات پس
 همیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را و تلبیه میگفت با بر سنگریزه پسته قطع کرد تلبیه را با بر سنگریزه ابن خزيمة گفته این حدیث صحیح است
 و سیدین مراد است از قول می حتی رمی جمرة العقبة ای اتمیم و یما انتهی در نیل الاوطار گفته الامر لما قال ابن خزيمة زیرا که این زیادت خاش
 منخرج صحیح است و نیست نمانی مزید و قبول کن تنفق علیه است که اقر فی الاصول انتهی در سبیل گفته علماء اختلاف است که کی قطع تلبیه کند
 و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیه را بیان کرده انتهی گویم نه بجهت قطع است نزد رمی جمرة مذکور و گویشیر گفته قطع کند وقت در آن
 و در عزم و نه بجهت این عرفه لیکن اعاده کند آنرا چون براید از مکة بوی عرفه و گویشیر گفته قطع کند وقت رفتن بوی موقف رواد ابن المنذر
 و سعید بن منصور با سانیة صحیح بن عیسی و سعد بن ابی وقاص و علی کریم الله وجه و بر قال مالک مستحب که مالک آنرا بوال شمس و عرفه

وهو قول الافراحي والليث وعنه الحسن البصري مثله وليكن گفته چون بگذارد نماز صبح روز عرفه والصواب ما قد سناه **وعنه** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه برستیکه وی گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ وقت رمی حجره بمقتبه و گردانید منی را بجانب دست راست خود یعنی وقتی که برسید حجره کبری که در جانب سیخیف است رمی الحجره بسبع حصيا و انداخت حجره را بهفت سنگ نيزه و کبير میگفت با هر سنگ نيزه و قال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة و گفت گویند کسیکه حجره را وضائی نیست که این است جای کسیکه فردا آورده شده است بروی سورة بقره جبارت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تخصیص سورة بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود از انزال قرآن است و مثل است بر اکثر امور دینات و معاملات چه این سورة الطول و ارفع سور قرآنی است چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوفائی است و کوفائی قرآن سورة بقره است و در وی جواز گرفتن سورة بقره بخلاف کسیکه مکروه میگویاند آنرا در سبل گفته لا دلیل علیه متفق علیه اجماع قائم است بر آنکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب است و این را ابن سعود بطور رد گفته بر کسیکه گفت رمی نکت را آنرا از بالای آن و اتفاق کرده اند بر رمی ساز جبار از فوق آنها و از اینجا معلوم شد که در رمی نکت عده طاق می باید کرد و در مسلم از حدیث جابر آمده که انداختن سنگ نيزه با درج طاق است یعنی بهفت سنگ نيزه می انداختند **وعنه** جابر بن خنیس الله عنه قال رمی رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجره يوم الفتح حتى رمى كل رسول خدا حجره را در روز فتح پاشت و اما بعد ذلك فاذا زالت الشمس وليكن الشمس لیکن سپس روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی رمی کرد که گشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب در راه مسلم کلام در وقت رمی حجره گشت و این حدیث دلیل است بر اینکه وقت می چهارشنبه بعد از زوال شمس است و بعد قول جابر بن العلاء **وعنه** ابن عمر رضي الله عنه كان يرمى الحجره الدنيا بود این عمر که رمی میکرد حجره را که نزدیک ترست از منازل که در جانب سیخیف است و این اول جبارت است که رمی کرده میشوند در روز نحر بسبع حصيات بهفت سنگ نيزه و یکبار علی اثر کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت بر بی هر سنگ نيزه تقریر تقدم بستر پشتر میرفت حتی یسهل بضم حرف مضاعف و کسر تا از سهل بسکون جمله و در روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در می آمد زمین نرم را و قصد آن می نمود مثل ضد خرن بفتح حای جمله و زای حجره زمین در شت فیقوم فیستقبل القبلة قیاماً طویلاً پس می ایستاد و تقابل قبله استادانی دراز و تفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبیه با سناد صحیح چنین آمده که ابن عمر می استاد نزد جبرین آنقدر که کسی سورة بقره بخواند ویدعو ویرفع یدیه و دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را این قدر گفته نمیدانم و درین خلاف مگر آنچه مروی است از مالک که رفع نمکند دست را برای دعا و این حدیث حجت است بروی و تقدم الکلام فی ذلک فی کتاب الصلوة تقریر می الوسطی بستر می میکرد حجره بیاند بهفت سنگ نيزه و کبير میگفت هر گاه که می انداخت حصات را ثم یا خذ ذات الشمال فیسهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یدعو فیدفع یدیه و یقوم طویلاً بستر میگرفت راه و منی رفت بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را و می ایستاد و مقابل قبله بستر دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را و می ایستاد در آن تقریر می حجره ذات العقبة من بطن الوادی بستر می کرد حجره عقبه را از مغاک و آنرا بهفت سنگ نيزه و کبير میگفت نزدیک هر سنگ نيزه و ولا یقف عند ها و می استاد نزد جبره العقیه ثم یصرف فیقول هكذا راایت رسول الله صلى الله عليه وسلم یفعل به بستر بزرگشت پس میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میکرد آنرا و اله البخاری سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی ده حجره اول می باید ایستاد و بسیار ایستاده درود دعا باید کرد و حجره اخیر را رمی میکند و بر گردند و ایستند و دعا میکنند ستر آنرا جبر شاع کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبیدی است که تحمل را بدیافت اند آن را می نیست و این نیز از آن قبیل است

ولهذا گفت ابن عمر که چنانچه دیدم آنحضرت را که میگردد آنرا و بعضی از علما گفته اند که وجوب زیارت آن در آنجا آن بود که درین روز مشغول بسیار بود
از فرج و خلق و افاضه بکبر برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند حجة العقبه در راه واقع است پس قوف نزد آن موجب
از دعام و قضیق طریق است و حقوق ضررست بگذرندگان راه بخلاف دو حجة دیگر که بر کرانه راه اندند در میان آن و بعضی گفته اند دعا و عقیب
عبادت و وسطوی می باشد نه در نهایت وی و دعا و صلب عبادت افضل است و اکثر دعای آنحضرت در نماز و تشهد بود و همیشه از سلام
و بر آمدن از نماز و دو حجة اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از حجة عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه
و شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این صبیخ خالی از مضغی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز شروع است و چندین اوعیه و اذکار
بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهای فرض و عقیب
تلاوت قرآن و جز آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بنده ضعیف تجاوز از حد غنه وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل و
بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نمکته و در عدم قوف نزد این حجة یعنی حجة العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم قوف
نزد این حجة اشارت است از رب حیم و رسول کریم که بنده چون در دو حجة اولی مجاهده کرد و ریاضت و شقت کشید و مسالمة کرد در آن
و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و ی تعالی کار را بروی و مباح گردانید
او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بروی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود و لایسها درین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت
و نتائج مغفرت است چنانکه بیک وقف و عرفات تمام بندگان می بخشد گو یا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و محای
کردید بیکدیگر آرام گیرید و آسوده باشید که بندگان شما انبشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر کار علمای مکه که در الوقت درین مشهده حاضر بودند
عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جبار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشیخ باین ظاهر و پس همه قبول کردند
و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم انشی ببارت و هم روایت است از ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال بدستیکه آنحضرت گفت و حجة الوداع وقت بر آمدن از احرام و قواه النوی و قال هو الصحیح المشهور یا و عمره حجة
و ضم بایام الحرمین و گفت قاضی عیاض در دو جای نووی گفته این هم نویبت و بمشکله قال ابن دقیق العید تصنف گفته و نهما هو المتعین لظافر
الروایات بایام الاحرام المحققین خداوند رحمت کن حوی ستر تر باشند گان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از آن و کلا
و اما قصصین گفته و مطالبه و گو یا گفت بندگان حوی ستر تر نیز دعا بر حمت کن مصنف در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بایام متولی این
سوال بعد بحث شد ازین یاد و الله اعلم انشی فرستاد و خدا البسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوند
درست کن محققان را بعد از من و من قال فی المشکله گفت آنحضرت ذکر است سوم و المقصصین و مقصصین را بهم رحمت کن
و در روایتی چهارم یا صحیح مقصصین که ظاهر حدیث آنست که دعا برای محققین دو بار کرد و برای مقصصین یکبار و در روایات آمده که
سبار برای محققین مقصصین را باین طیف نموده متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریره و اسلم بن امیام الحصین
و نه حاججین ابی حیدر حدیث باین سه بر شریعت علی و قصصیر خلق افضل است و در حوائج استکمال راس باید نزد او آمد و حمد و ثناء
و افضل با قلوب و جگرهای مستحقان و تحمیل از مصنف و گفته اقل چیزی که واجب است خلق آن سه موی است و قیل شعروا و الله
و خلاف و تصصیر فی تفسیر این طریقی است و الله اعلم انشی ببارت و هم روایت است از ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی

و در باب احتشاد و قول است از احمد و احتیاج کرده است بر جواز او بحديث ابن عمر که رای رسول الله صلی الله علیه و سلم صبیحا قد حلق بعض شعره و ترک بعضه فنهاهم عن ذلك و قال اقلوه کلا و اترکوه کله رواه ابو داود و ابن ماجه و اسناده علی شرطهما و بحديث عبد الله بن جعفر ان النبی صلی الله علیه و سلم حمل آل جعفر ثلثا ثم اتاهم فقال لا تبکوا علی انی بعد الیوم ثم قال ادعوا لی اولاد انی فحی بیتم کانتا افراخ فقال ادعوا لی الحلاق فامرهم یحلق رؤسنا و اسناده علی شرط الشیخین و لیکن درست دلال باین هر دو حدیث نظر است زیرا که این حکایت دو واقع و فعل است که نیست عموم برای آن چه حلق در آن هر دو برای کودکان بود و شاید برای حاجت باشد بسبب تسخیر رؤس آنها و عدم التفات شان بجانهای خود باغتسال و ادا مان و تبرجل پس فعل صبی دال بر حاجت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسیکه تجوز الیه صحریر برای ولی صبی و صغیر میکند و احتیاج بینماید بغير تکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم حلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر حکمت و الا فرقی چه باشد و قد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق و المنع منه حتی قال عمر بن الخطاب لو وجدتم حلقا لاخذت الذی فیه عینا کذی انشد فی صفة الخواص سیماهم التخلیق و کان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعره اسه اخذه بالجمل و لم یقلعه و فعله الامام احمد رحمه الله فی انتهی کلام و در حلق سائر شعور بدن کلام است و نیست کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست **و عن** عایشة رضی الله عنها قالت قال

رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشة فرمود و آنحضرت اذا رمیت و حلقته فقد حل لکم الطیب و کل شیء الا النساء چون رمی کردید شما جمعه عقبه را و موسی سرتراشیدید پس تحقیق یابید از احرام و حلال شد شمار طیب و همه چیز که پیش ازین حلال نبود مگر زنان که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند و از اینجا معلوم شد که بخیر دین دو کار که رمی و حلق باشد حلال میشود بر محرم هر محرم مگر زنان و ظاهر آنست که حل طیب و غیره مجمع علیه است نه و طی بعد رمی اگر چه حلق نکرده باشد و مؤید اوست حدیث شیخین و احمد از عایشة که گفت بودم من که طیب میکردم آنحضرت را قبل از آنکه احرام بند و روز نحر قبل از آنکه طواف کند بیت طیبی که در روشنی است و تسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست و برای حل بعد از آنکه رمی کرد جمعه عقبه را قبل از آنکه طواف کند بیتا کذا فی المنتقی لابن تیمیة و این را شواهد است نزد او و دو حاکم و بهیقی از حدیث ام سلمة در قصه که در وی این است که فرمود آنحضرت این روزی است که رخصت کرده شد شمار ادران چون رمی کردید شما جمعه را و نحر کردید بدهی را بدرستی که حلال شدید شما از هر شیئی که حرام بود بر شما از آن مگر زنان تا آنکه طواف کنید بیت را و چون شام کردید شما و طواف نکردید گردید شما محرم چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید بیتا و لیکن علی بن اسحق انکارش کرده کذا فی غرر النعمان و شاهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محصن و بهیقی گفته بهالش ثقات اند گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما و عکاشه بن محصن و زبیری از بنی اسد شمس پوشیده و شمشیریم نحر پست بر جوع کردند و بهیوی من و قریب من و عکاشه بر روستهای ایشان است بر سیدان را نذر انکه گفتیم ای عکاشه حبیبیت شمار که بیرون رفتی قصص برگردید و پیرایه نهامی شمار بایدی شماست بر سیدان را نذر گفت خیر است ای ام قیس این روزی است که رخصت کرده شد ما ادران که چون رمی کنیم جمعه را حلال شویم از هر چیز که حرامیم از آن مگر زنان پس چون شام کردیم و طواف ننمودیم گردیدیم حرام همچو بیت ما قبل از رمی جمعه پیشی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر گویم و اخر بهیسی فی السنن الکبری بافظ و ذکر فی حدیث ما فرغوا و لم یطعن فیه کذا فی نسخة الغرر و رواه احمد و ابو داود و الدارقطنی و ابی یوسف و فی ما سنده و وضعه و در سندش ضعفی زیرا که در وی بر حجاج بن اوطاة است و وی ضعیف و ما یس تحت بیقی گفته این حدیث از تخلیط است و این طریق دیگر نیز هست که مذکور نیز درست **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لدس علی النساء حلق و انما تقصرن

نیست بر زمان خلق یعنی موی ستردن و جزین نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در مصفی گفته وظیفه زمان قصر است بهمین حدیث
و این خلق یا قصر کن است و اقل او را یطلق علیه الخلق است تنقیح خلق و قصر از آن شعور است به صفت که باشد تنقیح یا خلق یا قصر با سن
و بمقراض بهتر است و سیکه موی سر ندارد و او را مستحب است راندن استره بر سر انتهی رواه ابو داود و الدارقطنی و الطبرانی و الدارمی
با سند حسن و قواه ابو حاتم فی العلل و البخاری فی التاریخ و اعلاء ابن القطان و رد علیه ابن المواق فاصاب و در حدیث علی
و عایشه است نزد ترندی که نبی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نیکه خلق کند زن سرش را پس خلق بر زمان حرام است و نزد شافعی
اگر کند مخفی باشد بکراهت است **و عن ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استأذن رسول الله**
صلی الله علیه و سلم ان یبیت بکة لیالی منی من اجل سقایته فاذا ن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد و عباس عم آنحضرت
که شب باش کند بکده و شبهای منی از بهر منصب سقایه زرم که حواله بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آنوقت پس اذن کرد
آنحضرت او را ب بیتوت که و سقایه جای آنچه اذن مراد بسقایه آب زرم است که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل میرسانند
و مسیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی واحد و معتبر در مسیت اکثر لیل است و همچنین
حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوت یک ساعت کفایت است و دلیل قائل سنیت وی همین حدیث
میگویند که اگر واجب می بود عباس را چه سهم اذن میکرد و بیتوت که جواب میگویند که بحجت عذر ضرورت بود و بعضی روایات لغوی حضرت
بجای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطر بود
نزد ایشان و مثل این مقام از جهت اسلام این مجانبیت و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک
سنت اتمام است و استیذان علی سقاط آن اشارت بود و در هر آیه گفته بیتوت بمنی از مناسک حج مقصود و لذات نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر
علی بیتوت کند و غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امیر المؤمنین
ادب میکرد بر ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مخصوص است بعباس نه غیروی و گفته اند و بچسب که محتاج است بسوی آن در سقایه خود در سبیل
و هو الامان زیرا که تمام نمیشود برای تمنا عباس اعدا و اما برای شاربین و یا مختص باب است یا ملحق است بآن هر چه در معنی آنست از اکل و غیره
و همچنین حفظ مال و علاج مرض این الحاق را می شناسی سنت حدیث عاصم که می آید اذال است بر آن انتهی متفق علیه و شرح السنه گفته هر که ترک
مسیت این لیالی در منی از غیر مختص له پس بروی دم است نزد شافعی و گفت ابو حنیفه اسامه و لاشی علیه انتی **و عن عاصم بن عدی**
گنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عمر و ست حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار است حاضر شد بدر او مشاهد با بعد او را
و گفت اند که نیست بدری بلکه همراه آنحضرت بر آمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنا بر آنچه از آنها بگوشید و صلی الله علیه و سلم
رسیده و لیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود مات سنه خمس و اربعین و گفته اند شهید شد روز یامه و عمر وی پانصد
و سبت سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم رخص لوعاء الابل فی البیتا عن منی بدستیکه آنحضرت
رخصت کرد بلی جیرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیتوت نکنند رخصت است بر مومن یوم النحر می کنند روز
جمعه و معتبر است بر کوچ کنند و شب بمنی نمانند و بر مومن الغد صوم بعد الغد لیومین ثم یرمون یوم النفر پسر می کنند فردا
و بعد از فردا و روز پسر می کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر چندی و شتابی نکنند و در نیجا دلیل است بر جواز عدم مسیت منی بعد و بر شکر

خاص نیست لباس و نه بسقای روی بلکه اگر کسی احداث سقای کند جائز باشد و آنچه جائز است اهل سقای نیز می رواد و الا الخمسة یعنی اجماع
 و ابوود و وترندی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و مالک نیز و صححه الترمذی و ابن حبان و له الفاظ و فی الباب عن عمرو بن شعيب
 عن ابیه عن جده رواد الدارقطنی و اسناد ضعیف و عن ابن عمرو رواد البزار باسناد حسن و الحاکم و البیهقی و زبیل الاطهار گفته است لال
 کرده اند مجموع این احادیث بر آنکه مصیبت مناسجه مناسک حج است و اختلاف کرده اند در وجوب م بر آن گفته اند واجب است از هر شب
 یک م روی ذلک عن المالک و گفته اند صدقه کردن یک درهم قبیل اطعام و از هر سیک م بگذاردی عن الشافعی و بهر وایه عن احمد و مشهور
 از وی و اضعیفه است که نیست هیچ شیئی انتی **و عن** ابی بکر ؓ بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور است رضى الله عنه قال
 خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الفتح فخطب خطبة كرمها الله انحضرت روز نحر و این خطبه عید نبود زیرا که آنحضرت در حج خود نماز
 گذارد و نه خطبه عید خواند و از اینجا شریعت خطبه معلوم شد الحدیث تا آخر حدیث و آن این است که گفت آنحضرت در خطبه که زمان بازگشت محجوب
 بهیئت وی که در روز پیداکردن خدا آسمانها و زمینها را بود و از ده ماه از آنجمله چهار ماه حرام است سه ماه پیغمبر آئیده اند و القعدة و ذوالحجة و رجب
 که میان جمادی الآخره و شعبان است و فرمود کدام ماه است این گفتیم الله و رسول او و انما تراند پس خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم که نزدیک
 کدام می بود آنرا بجز نام مشهور که دارد پس گفت آیا نیست ذوالحجه گفتیم آری هست گفت کدام شهر است این گفتیم الله و رسول او و انما تراند پس
 خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام مشهور و گفت آیا نیست این بلده گفتیم آری هست گفت کدام روز است این روز
 گفتیم خدا و رسول او و انما تراند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام او پس گفت آیا نیست روز نحر گفتیم آری هست گفت
 خوانمای شما و ابا ایسمی شما و آبروهای شما حرام است بر شما که بی حق شرعی تعرض کنید بآن مانند حرام بودن روز شما که این روز است در ماه شما که
 این ماه است در شهر شما که این شهر است و نزدیک است که ملاقی شوید شما و در کار خود را پس پرسد شمار از اعمال شما آگاه باشید پس نگریه
 یافتن من از دنیا گمراهمان که بزنند بعضی از شما که در نهامی بعضی آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من یعنی رسالت را و حکم شریعت را گفتند
 آری فرمود و خداوند آگاه باشد که ایشان اقرار کردند یعنی تا روز قیامت منکر نشوید و عند ربنا ردی پس باید که برساند حاضر غائب را پس رسانند
 یا و دارند تراند آن کسی که شنیده است از من متفق علیه در حج سه خطبه مسنون است نزد مالکی و حنفیه یکی در روز ترویبه که سابع و یکم
 دوم روز عرفه سوم روز نحر و یا که در شافعی خطبه چهارم که در روز نحر باشد و خطبه سوم را در ثالث نحر گفته اند و ثانی بسبب آنکه اول روز
 انحرست و حنفیه و مالکیه گویند که خطبه یوم نحر در حقیقت خطبه نیست بلکه وصایای عامه است نه آنکه مشروع باشد و حج و روزه اند بر ایشان باینکه
 صحابه آنرا خطبه نامیده اند و نیز آن مشتمل است بر مقاصد خطبه چنانکه لفظ حدیث افاده آن میکند و قد تقدم و این حدیث مشتمل است بر تعظیم باده حرام
 و یوم نحر و شهر ذی حجه و نبی از اموال و دماء و نبی از کافر گردیدن و نبی از قتال بعضی بعض را و امر با بلاغ مسموع و این همه مقاصد خطبه است **و عن**
 شتران بن حمزة و تشدید ای محمود و بنت نهان بفتح نون و سکون موحده رضى الله عنها قالت خطبنا رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يوم الفتح فقال يا أيها الناس هذا يوم نحرست بالاتفاق و این خطبه چهارم است فقال ایس هذا
 اوسط ایام التشریق پس فرمود آیا نیست این اوسط روزهای تشریق مراد با اوسط یا افضل است یا اوسط بین الطرفين الحدیث تا آخر
 حدیث و آن این است که گفت سر شنیدم آنحضرت ای میفرمود میدانید که این کدام روز است گفت و این همان روز بود که آنرا یوم الرؤس خوانند
 گفته صحابه و رسول او و انما تراند فرمود این اوسط ایام تشریق است میدانید این کدام بلده است گفتند الله و رسول الله فرمود این شهر حرام است

بعده گفت نمیدانم شاید ملاقات نکنم شمار بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آب و مای شما حرام است بر شما مانند حرمت این بلده شما در این سال شما آنکه ملاقات کنید رب خود را پس بر شما را از اعمال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بدورتر شما آگاه باشید آیا تبلیغ کرد پس چون قدم آوردیم با بینه درنگ نکرد آنحضرت مگر اندک تا آنکه مرد صلی الله علیه و آله و سلم رواه ابوداود و باسناد حسن

وعن عائشة رضي الله عنها أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك بذي الصفا والمروة يكفنيك محجك وعمرتك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه و سعی تو میان صفا و مروه کافی است ترا برای حج و عمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر اینکه کفایت میکند قارن را یک طواف و یک سعی برای حج و عمره و باین رفته است جماعتی از صحابه و شافعی و غیره و خفیه گویند لابد است از دو طواف و دو سعی و احادیث متواتر اند بر معنی حدیث عایشه از عمره و باین طریق خفیه قول تعالی است و انتموا الحج والعمرة لله ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل است و اگر چه چنانیک طواف نکرده و اکتفا کرد آنحضرت بر یک طواف و سعی و بود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت است و آن قول آنحضرت و نیز استدلال کرده اند بحديث زیاد بن مالک با آنکه در میران گفته روایت زیاد از ابن مسعود و حجت نیست و بخاری گفته لا تعرف له سماعا من عبد الله وعنه روی حدیث القارن بطوافین و سعی سبعین انتهى و ذیل الاوطار گفته قول بیک طواف و سعی قول مالک و اسحق و داود و ابن عمر است و دو طواف و دو سعی قول زید بن علی و ابن مسعود و شعبی و خنسی است و احابو اعن احادیث الباب باجوبه متشکفه بعده اوله فریقین ذکر کرده و گفته ابو ثور احتیاج کرده است بر اکتفا بطواف واحد بحجت نظر به چنانکه گفت کفایت کرد ما بگمان را برای حج و عمره یک سفر و یک احرام و یک تعبیه بچنین یک طواف و یک سعی هم کفایت میکند حکمی بذاعنه ابن المنذر و بخبر حج طواف واحد حدیث و دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة است و هو صحیح زیرا که بعد دخول عمره در حج حاجت تعبلی دیگر غیر عمل وی نیست و السنة الصریحة الصحیحة احق بالاتباع فلا يلتفت الى ما خالفها انتهى و در سبل گفته عایشه ابطال عمره کرده چون حاضر شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف و سعی و تقصیر شعر را پس امر کرد او را آنحضرت باعرض از افعال عمره و احرام بستن بجمع پس قارن شود و وقوف کند بعرفات و بجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کن از آن تا طمیز و متحمله و لا بدو ان می قارنه حدیث باب است که طواف یک بالبيت چه صریح است و آنکه وی متکلس بود حج و عمره تاویل قول آنحضرت که ترک کن عمره را همان است که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره و ابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج و عمره بعد احرام بستن نیست خروج بلکه تجمل از آن هر دو بعد منسراغ از آنها است

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يرمل في السبع الذي افاض فيه رمل نكروا آنحضرت در طواف افاضه و از اینجا معلوم شد که درین طواف که آنرا طواف زیارت هم گویند رمل نیست بچنین در طواف و دعاء هم نیست بلکه شریعت آن در طواف قدم است و علیه الجمهور رواه الخمسة الا

الترمذي یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و صححه الحاکم در صنفی گفته رمل مخصوص است بطوافی که عقبی سعی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی رمل سرعت در شی باتقارب خطی و اضطباع بهجت اتباع و آن نیز خاص است بطوافی که در آن رمل باشد و رمل مخصوص است بر طواف و نسا انتهى

وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقا بالمحصب بذارا آنحضرت نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز حفتن بستر خواب کرد بچنان خولجی بمحصب بفتح صا و شده بر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الا آن نام موضعی است معین بیرون مکه در جانب منی متصل معنی آنرا بطریق چهار

نیز گویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذیحجه و بعد از آنکه کعبه را به پسترسوار شد بعد خواب بسوی خانه کعبه و طواف کرد بیت را طواف و دل و این روز نفر آخر بود که روز سوم ایام تشریق است زیرا که آنحضرت در چهار روز نفر بعد ظهر کرده و نماز ظهر را تاخیر نموده بحسب رسید و آنجا همه نماز را گذارد و آه البخاری و روی عن ابن عمر بعثناه

وعن عائشة رضي الله عنها اها لم تكن تفعل ذلك اى النزول بالا بطح وتقول انما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى مكان من زلا السطح فخرجوه موى است اعاليته كى موى منكر و اين را يعنى فرود آمدن در ابطح و ميگفت كه نيست نزول ابطح سنت يعنى از مناسك حج ميگفت فرود نيامد رسول خدا و موى مگر بجهت آنكه نزول در آن موضع سملتر و آسان تر بود براى بيرون آمدن آنحضرت زیرا كه چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشته بركه آمد و طواف كرده از بهلن راه بدينه جوع نمودن آسان باشد گويم و همين است آنجا كه سوكند خوردند و قریش بر قطيعة بنى ماشم و صحيفه قطيعة نوشتند و قصه معروف است در سبل گفته و چون حكمت نزول اين باشد پس اين نهيست براست حى بايد كه تا قيامت هر كه حج كند از امت فرود آيد در آنجا انتهى رواه مسلم و بخارى هم روايت كرده مگر بتفاوت لفظ و فى الباب عن ابى رافع اخبرني مسلم و علما اختلاف كرده اند در آنكه تحصيل يعنى نزول بحسب سنت است يا نه بعضى ميگويند و اين قول ابن عمر است كه آن از منن حج و تيممنا سك اوست زیرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در منى گفت ما فرود آينده ايم انشاء الله تعالى فرود آنجيف بنى كنانه كه آنجا مشركان بيگانه عمد كرده بودند و سوكند خورده كه بابن ماشم و بنى عبد المطلب مناكحت و مبايعت كنند و مواصليت نمايند تا آنكه آنحضرت را تسليم نكنند و بمانسپايند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم خواست كه ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مكانيكه ظاهر كرده بودند شعائر كفر را و شكر نعمت خدا و فضل وى جل و علا او انما يد و طبرانى در او سطر از عمر بن الخطاب آورده كه وى حنى الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول با ابطح در ليل يوم النفر و امر بكرد مردم را بان و در هداي گفته صح است كه نزول آنحضرت بحسب بقصد ارادت مشركان بود و منبع بارى تعالى را پس سنت باشد چنانكه رمل و طواف و نيل الاوطا گفته شك نيست كه نزول بحسب مستحب است بنا بر تقرير آنحضرت صلى الله عليه وسلم بران و كرون صحابه آنرا بعد وى كمار واه سلم بود اال است بر تحباب تحصيل حديث اسامه بن زيد ان النبى صلى الله عليه وسلم قال نحن نازلون نجيف بنى كنانه حيث قاسمت قريش على الكفر يعنى الحسب اخبرني مسلم و البخارى و ابو داود و النسائى و ابن ماجه و تهرى گفته انجيف الوادى و حديث ابى هريره است ان النبى صلى الله عليه وسلم حين اراد ان يفر من منى قال نحن نازلون غدا فذكر نحوه و حكايته كروى من ارقاضى عياض استحباب ان نزد جميع علما متصنف و فتح البارى گفته هر كه نفى سنت كرد همچو عايشه و ابن عباس مراد وى آنست كه از مناسك نيست پس لازم نيابد ترك وى چيز و هر كه اشياش نمود همچو ابن عمر را و كروى را و عموم تاسى با فعال حى صلى الله عليه وسلم نه التزام آن و مستحب آنست كه بگذارد آنجا ظهر و عصر و غرب و عشا و شب باشى كند اگر چه بعض شب باشد بكماد عليه حديث انس و ابن عمر انتهى و بعضى گفته اند كه سنت نيست بلكه امر اتفاقى بود و ابو رافع مولى آنحضرت كه گاشته و عمده دار بارخانه وى بود آنجا فرود آمد و خيمه آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق و راى خود بر مقتضاى امر آنحضرت چنانكه مسلم از وى روايت كرده و اين قول ابن عباس است چنانكه بخارى از وى آورده و عايشه نيز بهمين جانب است چنانكه در حديث تفق عايشه و تطبيق آن از كلام حنف گذشته شيخ در ترجمه گفته هرگاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آنجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطريق اتفاق بود اتباع وى احب است و حسن باشد و صحابه و خلفاى راشدين نيز آنرا كرده اند و امام محمد در موطاى خود گفته نزول در محسب حسن است و اگر نكند چيزى لازم نمى آيد و اين قول ابى حنيفه است و بنده چون در خدمت شيخ عبدالوهاب حج گذارد و نفر نمود با وى از منى و رسيد بحسب نزول فرمود

حضرت شیخ و مکنار و نماز ظهر و نجواب رفت و گذاشت و هم در اینجا نماز عصر بعد از آن فرمود و سوا نشوید این قدر برای دریافت سعادت و تعلق کافی
و فرمود یکنفری بزارند و این قول شیخ سببی است بر این گفته اند که نزول محصب سنت است و لیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمره عایشه بود
و الله اعلم انتهى گویم اگر چه توقف تا عشا برای عمره عایشه باشد تمام تعلق در توقف در آن تا نماز عشا است زیرا که گذاردن این سه چهار نماز در اینجا
بحدیث صحیح ثابت شده و لیکن درین زمانه این سنت یا سبب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجای نمی آرد **و عن ابن عباس** رضی الله عنه
قال گفت ابن عباس اصل الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که معلوم است که جزوی صلی الله علیه و سلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم که
فی السبل و درین صورت همزه امر مضموم باشد و ناس نائب فاعل آن یکون آخر عهد هم بالبلیت که باشد آخر زمان میان امان ایشان
بخانه کعبه کنایت است از طواف و داع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد
از وی طواف و داع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس است باین لفظ بودند مردم که بر سبک دیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
نه برگرد و هیچکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانه خدا و این دلیل است بر وجوب طواف و داع و به قال جابیه السلف و اختلف و این است از حدیث
و احمد و صحیح از مذہب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض چه اگر
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب است چه اگر واجب می بود فقط تخفیف بروی الطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب او است
بروی پس انتظار مکنند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در صحل از وی ساقط بوده است متفق علیه و له الفاظ و وقت این است
از ثلث نحر است و مجزئ است اجماعاً و آیا مجزئ است پیش ازین وقت یا نه پس انظر عدم اجزاء است زیرا که آخر مناسک است و اختلاف کرده اند که
اگر اقامت کرد بعد از آن پس اعاده کند یا نه گفته اند اگر برای صلوٰۃ جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و از جنیه
گفته اگر دو ماه اقامت کند اعاده نکند و آیا شروع است در حق معتمر یا نه گفته اند لازم نیست او را زیرا که وارد نشده است مگر در حج و تروی گفته بفرمودیم
واجب است ورنه لازم آید او را دم **و عن ابن النبی** زید بن اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم صلوٰۃ فی مسجدی هذا افضل من الف صلوٰۃ فیما سواها الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
که این است فاضل تر است از هزار نماز در مسجدی که سوا می اوست مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل است از این مسجد اشارت افادت کرد که مراد
مسجدی است که در وقت خطاب موجود بود و پس آنچه زیاده کرده اند در وی بعد از آن داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای فضل لفظ خیر
و در روایتی تعدل الف صلوٰۃ آمده و صلوٰۃ فی المسجد الحرام افضل من صلوٰۃ فی مسجدی هذا بمائة صلوٰۃ و نماز در مسجد حرام
فاضل تر است از نماز در مسجد من که این است بعد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن نجويه و ابن عساکر از حدیث انس چنین است صلوٰۃ فی
مسجدی خمسين الف صلوٰۃ و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این است صلوٰۃ فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوٰۃ فیما سواها و در لفظی
از جابر این است افضل من الف صلوٰۃ فیما سواها اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
الصلوة فی المسجد الحرام مائة الف صلوٰۃ و الصلوٰۃ فی مسجدی بالف صلوٰۃ و الصلوٰۃ فی بیت المقدس خمس مائة صلوٰۃ و رواه ابن عبد البر
من طریق البزار و گفته که گفت بزار هذا السناد حسن و سبیل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بمائة صلوٰۃ
ای من صلوٰۃ مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب پسند کا ششم
فی الصحة و لا مخالف لهما من الصحابة فصار كالاجماع و قد روی بالفاظ كثيرة عن جماعة من الصحابة و عدد هم فیما اطلعت خمسة عشر صحابياً انتهى

وتمام این صحابه بر شمرده و این حدیث را آنچه در معنی اوست دال است بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر
 تفاضل این هر دو میان خود با مختلف شده اند اعداد مضاعفت که معرفت و اکثر دال است بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر است زیرا که آن صریح است
 و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در مسجدی صلی الله علیه و سلم خاص است بوجود در عصر وی و نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای عهد است
 گویم و لقوله بذا و مثل آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف حج از ابن عقیل جنبل و دیگران گویند نیست اختصاص بوجود
 هنگام حکم وی صلی الله علیه و سلم بلکه تمام مزید علیه داخل است درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان
 دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احترام است از مزید گویم بلکه فائده اضافت هر دو امر اند و گفت قائل عموم فضیلت که شاهد اوست روایت
 ابن ابی شیبہ و دلمی در سنن الفرووس از حدیث ابو هریره مرفوعا لود هذا المسجد الی صغیر مکان مسجدی و روایت کرد دلمی مرفوعا هذا المسجد
 و ما زید فیة فومنه و در سندش عبد الله بن سعید مقیری است و هو واه و نیز دلمی حدیثی دیگر معنی او روایت کرده که آنکه حدیثی معضل است و آن ابی شیبہ از
 ابی عمر آورده که گفت زیاده کرد عمر در مسجد از شامیه پستتر گفتند صحابه اگر زیاده کنیم در آن تا آنکه برسند بجنانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و در سندش عبد الخزیز بن عمران مدنی متروک است و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیرا که مرفوع معضل است و آنچه جزاوست کلام صحابی است
 پستتر عام است این مضاعفت فرض و نقل را یا مختص است باول نووی گفته عام است و خالفه الطحاوی و المالک و استدلال کرده اند اینها بحدیث
 افضل صلوة المر فی بیتة الامم لکن یوگفت مصنف لکن بیت بقای حدیث افضل صلوة المر بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است
 مضاعفت وی در خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد اگر چه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد
 نه در بیوت در مکه و مدینه زیرا که وارد نشده است در آن مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو و زکشی گفته که مضاعفت میشود نافله در مسجد مدینه و مکه
 و گذاردن آن در بیوت فضیلت است گویم دال است بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر صلوة نافله در خانه خود
 و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض با وجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعبه این تضعیف مخفی نیست بنماز بلکه عزرا
 گفته هر عمل در مدینه یا بنابر برابر است و بهیچ از جای مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این است فضیلت است از هزار نماز در مساوی او مگر مسجد حرام
 و جمعه در مسجد من که این است افضل است از هزار جمعه در مساوی او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این است افضل است از هزار
 ماه رمضان در مساوی او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قرب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام اسمعيل فبالله التوفیق و اء احمد
 نووی در باب پنجم فائده سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بکه ابو حنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکروه است
 و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب است و هر که مکروه میگوید بحجت خوف ملل و قلت حرمت از آنس و ملاست ذنوب میگوید زیرا که گناه
 در اینجا اقبح است از غیر و چنانکه حسن در آن عظم است از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در اینجا اقبح است بنا بر قول
 عمر و یا بدو جماعتی است که گفته اند سید مضاعفت میشود در اینجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سیدیه زیاده
 بر یک گناه گفت نه مگر بکجهت تعظیم بلد و این را آنکه کریم معارض است مع جابر بن عبد الله قال لا یجوز فی الاثنین و حدیث فان علما اسی السیئة قال الله تعالی
 التوب ما سیدیه و احده پس صحیح است که آن سیدیه یک سیدیه است اگر چه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بر آن زکشی در احکام المناسک
 انتهی گویم مراد بقول عمر این قول است بخطیئة اصیبهما بکجهت اعتراف علی بن سبعین بخطیئة بنیه و نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعفت میشود
 اجر صلوات در مکه و همچنین با سایر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما بتضاعف سبب آن در آن نیز و ممن قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل و تنبیه

شارح او ابن علان گفته قول او و من قال ذلك مجاهد و احمد ای تجال ابن عباس و ابن سعد رضی الله عنهم و بعض متأخرین گفته اند مرادضا عفت مقدارست نه کمیت زیرا که حصیان کننده ملک بر سباط ملک او هیچ غیر وی نیست و درین نظرست زیرا که این محل نزاع نیست بنا بر اتفاق فریقین بر آن اگر گوئی که ثمره تغلیط سیئات با آنکه سینه واحد است و بودن او بر ابر صدها سینه چیست گویم در روایت آمده من اوت سیاته علی حسنة فی العدو و دخل النار و من استوت حسنة و سیداته عدد و اکان من اهل الاعراف انتهى و الله اعلم و صحیح ابن حبان گویم عبد الله بن عبد شنیده که آنحضرت میفرمود و الله انک نخیض ارض الله و احب ارض الله الی و لولا انی اخرجت ما خرجت رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و باین حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که که افضل است از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی الله علیه و سلم افضل بقاع ارض است و مکه و مدینه افضل بقاع روی زمین است و احتمالات کرده اند و فضل این هر دو و اما عیاض موضع قبر شریف پس قول اهل مکه و کوفه و شافعی و ابن سب و ابن حبیب مالکی آنست که که فضل است و الیه مال الجمهور و قد ذهب عمر و بعض اصحاب دیگر و مالک و اکثر مدینیین آنست که مدینه افضل است و استدلال کرده اول بحديث مذکور است و قد اخرج ابنه ايضا ابن خزيمة و ابن حبان و غیرهما و گفت ابن عبد البر این نص است در محل خلاف پس لائق نیست عدول از آن و ادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعه قبر که در وی رسول خدا است و بر آنکه بقعه مذکور افضل بقاع است و کسانیکه قائل اند با فضلیت مدینه استدلال کرده اند بحديث مابین قبری و منبری روضه من یا ضل الجنة کما فی البخاری غیر و غیر اللهم انهم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرج ابن الحاکم فی المستدرک و نیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر و مثل مکه پس افضل از آن شوکافی در نیل الاوطار بعد از استدلال فریقین مبسوط تمام گفته اعلم ان الاستیعاب ببيان الفاضل من هذين الموضوعين اشر فیین کما لا یقال ببيان الافضل من القرآن النبوی صلی الله علیه و سلم و الحکل من فضول الکلام الذی لا یعلق به غیر الجبال و الخصاص و قد افضی النزاع فی ذلک و اشباهه الی فتن و تلیق حج و ایهیته کاستدلال المملک علی فضلیته المدینة بانها هی التي اودخلت مکه و غیر ما من القری فی الاسلام فصار الجميع فی صحائف الهدایا و بانها تنفی الخبیث کما ثبت فی الحدیث الصحیح و اجیب عن الاول بان اهل المدینة الذین فتحوا مکه معظمهم من اهل مکه فالفضل ثابت للفریقین لا یلزم من ذلک تفضیل احد البقیة من عن الثانی بان ذلک انما هو فی خاص من الناس من الزمان بدلیل قوله تعالی و من اهل المدینة قد و علی التوافق و المنافع فحببت بلائک قد خرج من المدینة بعد النبوی صلی الله علیه و سلم معاذ و ابو عبیده و ابن مسعود و طائفة ثم علی کرم الله وجهه و طلحة و الزبیر و عمار و آخرون و هم من الطبیق فدل علی ان المراد بالحديث تخصیص ناس دون ناس و وقت دون وقت علی انه انما یدل فی ذلک علی انها فضیلة لا انها فاضلة انتهى کلا

باب القوات والاحصار

باب در بیان فوت شدن حج و منع از آن تخصیصی منع است قاله اکثر ائمة اللغة و احصار حبیب باز و اشعث کسی را از سفر و کاری و تنگ کردن بر کسی در سبیل گفته احصار آنست که بمرض و عجز و خوف و نحو آن باشد و چون از دشمن باشد آنرا احصر خوانند و قیل یا بمعنی انتهى و ایهیته نشانه گویند که احصار نمی باشد مگر بغیر چنانکه در واقعه حدیبیه شده و مرض نیز در ایشان باقی میماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد بر اید از احرام بعمل عمره و نیز در خفیه احصار بمرض نیز می باشد عن ابن عباس رضی الله عنه قال قد احصر رسول الله صلی الله علیه و سلم فخلق راسه و جامع لساءه و نحر هدیة گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکه او را از در آمدن بکعبه و عمره گذاردن پس برآمد آنحضرت از احرام و خلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد دختران خود را که همراهی داشت و این نحر روز حدیبیه و صل بود یا حرم اختلاف است در آن و طاهر قوله تعالی و المذی سکوناً فان یکنج مجله در آنست که نحر در صل بعد از دخول نحر

هدی برای محرم احوال است جمهور گویند نجس کند جایی که حلال شود در حل یا حرم و خفیه گویند نخل کنند مگر در حرم ابن عباس و جماعتی گفته اگر قدرت
 رسانند نشجرم دارد و بحرم نجس کند و در محل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان است در نخل آنحضرت و حدیثیکه در حل
 یا حرم عطا گفته نخل مگر در حرم و واقعاً ابن اسحق و اهل بخاری و غیره عطا گفته اند در حل کرد و به قال الشافعی و گفته حدیبیه از زمین حل است
 و خفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس حکم ضرورت کرد و در نه شناخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در مکان خاص
 و بعضی گویند حدیبیه پاره از حل و پاره از حرم است و شاید که نجس در حرم وی کرده باشند و در مواهب الدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه
 اکثرش از حرم است و اظهار اول است یعنی از حل بودن و الله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علماء در آنکه احصار بچه چیز میشود و اکثر بر آنند که بحسب حال
 از عدد و مرض و غیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن سعود و دیگران شده را که وی محصر است و باین گفته اند که وی از علماء و منهم آنحضرت گفته اند
 که میشود بموضع کسر و خوف و این مخصوص علیهاست و سایر اعذار مانع مقیس اند بران و عموم قوله تعالی فان حصرتم الاية دال است بران اگر چه
 سبب نزول آن احصار آنحضرت بود و بعد از آنکه عالم بر سبب خود مقصود نمی باشد و در اینجا سه قول است یکی آنکه خاص است با آنحضرت و نیست
 بعد وی صلی الله علیه و سلم دوم آنکه خاص است بمثل آنچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر سبب احصار کرد او را عدد و کافه
 سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعد و کافر یا باغی در سبب گفته و القول المصدر هو اقوی الاقوال و لیس فی غیره من الاقوال الا انما هو فتاوی الضحی
 حتی اعتمر عاماً قبل انما آنکه عمر کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده و این دل است بر ایجاب قضا بر محصر و مراد کسی است که محصر
 از فعل و اما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب بیان آن در صورت منع از او و حق این است که نیست دلالت در کلام
 ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار است از اعمار عام قابل نیست کلام در آنکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه و لیکن آن عمره دیگر است
 قضای عمره حدیبیه نیست امام مالک بلاغاً آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب و در حدیبیه و نخل کردند هدی را و حلق کردند سر را و حلال شدند
 از هر شیئی قبل از آنکه طواف کنند آنحضرت بخانه کعبه و قبل از آنکه برسد آنجا هدی پیستر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرده باشد
 احدی را از اصحاب خود و نه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را و نه آنکه عاده چیزی بکنند و گفت شافعی که نجس کند یا نجس محصر شود
 و حلال گردد و نیست قضا بر وی بسا آید زیرا که او تعالی ذکر قضا نموده و از متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند
 و اینها عمره قضا کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس مال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را
 بعد تخلف از خود و عمره قضا و قضیه از آن گویند که بیان آنحضرت و قریش مقاضات صلح واقع شده بودند بجهت آنکه قضای آن واجب است و دلیل الاطلاق
 گفته و هذا هو الدلیل الذی یبغی القول علیه و لکن بیاضه روایه الواقدی انتهى در بجز خارج گفته بر محصر قضا است بالا جماع در فرض و به قال ابو حنیفه
 و اصحابه و کذا فی النفل انتهى و عن احمد روایتان و الصواب ما قد سناه و رواه البخاری و اختلاف کرده اند علماء در وجوب هدی بر محصر
 جمهور بر آنند که واجب است و به ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه و سلم انه فعل ذلک فی الحدیبیه و دال است بران قوله تعالی فان حصرتم
 فما استیسر من الهدی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف و تفسیر آیت و مخالف است دران مالک و گفته که واجب نیست هدی بر محصر
 و عمل علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعذر شوکانی در نیل الاوطار گفته و التمسک بمثل هذا القیاس فی مقابله ما یجاء
 من القول فی السنن الغریب التي تجب من وقوع مثلها من کابر علماء انتهى و لیکن در سبب گفته که حق با مالک است زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود و این
 هدی که با آنحضرت بود و آنرا از مدینه بطور نفل آورده بود و همین است مراد بقوله تعالی و الهدی سخلو فان یبلغ محلاً و آیه دلالت نمی کند

برای اجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استيسر من الهدي وحقناه فی منحة الفخار حواشی ضوء النهار و عن عائشة رضی الله
 عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم ضبا عة بنت الزبیر گفت عایشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاء و جمع تخفیف
 موحده و بعین محله بنت عم آنحضرت است پدرش زبیر شافعی گفته کنیست او ام حکیم است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
 تزوج کرد او را مقداد بن عمرو پس ایید برای او عبد الله و کریمه را روی عنما بن عباس و عایشه و غیره باقاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر
 و ضباعه صحابیة مهاجرة است و و هم که و غزالی و گفت ضباعه سلمیه است و تعقب کرد او را نووی و گفت ضواب هاشمیه است و باجملة
 آنحضرت بروی در آمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج وانا شاکیه من ارادة میکنم حج را و من یارم فقال النبی
 پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند و استدر طی و شرط کن و بگو ان حلی حدیث حبستی
 خدا یا مکان بر آمدن من از احرام همان جا است که حبس کنی و باز داری تو مرا در اینجا حل الفتح میر و کسر حاکمان یا زمان حل متفق علیه
 و لمسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار برض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه میگویند که نیست احصار بر کف
 و میگویند که اگر مرض میج تحلل می بود احتیاج با اشتراط چه بود و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نبود متاخر باشد
 تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از بخردی تحلل میتواند کرد همچنین است مذهب ابو حنیفه و هر که موافق است
 در تحقق احصار بر مرض و بعضی گویند جائز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضمباعه و الله اعلم و بجهت رسیده است
 از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج و قول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شمار است پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برارد
 و از احرام براید و بعد از آن حج را قضا کند بجهت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است باحصار از جهت مرض و مصنف در تلخیص
 گفته مروی است از ابن عمر که اشتراط و تمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست با اشتراط و نیست حجت در آن بنا بر مخالفت احادیث ثابت و او را
 کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ است و مروی است از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک است و زعم کرد و صلی که
 ثابت نیست در اشتراط حدیثی و این لست از وی از آنچه در صحیحین است شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استئذان تا و زکلمه از آن
 بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیقی گفته ثابت شده است این
 حدیث با وجه و گفت عقیلی مروی است از ابن عباس قصه ضباعه با ساند ثابت و بیاد و اخرجه ابن خزيمة من حدیث ضباعه نفسها و من حدیث
 انس و جابر و ابی البیہقی و اخرجه الضاعن ابن سعد و عایشه و ام سلیم الا اشتراط و گفت بیہقی اگر می رسید ابن عمر احادیث ضباعه میرفت
 بسوی آن و انکار میکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتی و در سبل گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه محرم چون اشتراط کرد در
 احرام خود پست عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود و باین فته است گروهی از صحابه و تابعین و از اهل مذاہب احمد و اسحاق
 و ابو الصبح من مذہب الشافعی و هر که گفت مرض در عذر احصار داخل است گفته که مریض احکم محصر است و ظاهر حدیث آنست که وی محصر است
 بلکه حلال شود جایی که حصر کند او را مرض لازم نمی آید او را آنچه لازم است محصر را از هدی و غیره و گروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط و نیست
 او را حکم و حدیث ضباعه قضیه شخصی است موقوف یا نسخ یا حدیث ضعیف است و این همه تا ویلات مرد و دست زیرا که اصل عدم خصوصیت
 و عدم نسخ است و حدیث ثابت است در صحیحین و سنن ابوداؤد و ترمذی و نسائی و سایر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده با ساند کره از
 جماعه از صحابه و مفهوم حدیث دال است بر آنکه هر که اشتراط نکرد در احرام خود نیست و ا تحلل بلکه محصر میشود و او را حکم محصر است علی ما هو الصواب

زیر که احصاء بغیر عدو هم میشود چنانکه باید **و عن** عکرمه کینت ابو عبد الله است مولای ابن عباس بود اصل وی از بر سرست
سماعت دارد از ابن عباس و عایشه و ابی هریره و ابی سعید و غیر هم و نسبت کرده اند او را برای خواج و مصنف در ترجمه وی در مقدمه فتح الباری
و ذریه و نیز ان اطالت کرده و اکثر بر اطراح و عدم قبول وی اند **عن** الحجاج بن عمر بن ابی غزیه یفتح غنیمت و کس ز او نشد دید
یامی تخانیه الا تضار ی المازنی منسوب است بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی است معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم دو حدیث یکی از ان دو همین حدیث است که مکرر و جزوی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم من کسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا انگشت شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برای کسیکه بلفظ
مجهول و عرج بکسر البصیغه معلوم است شوکانی گفته تسک کرده اند بظاهر این حدیث ابو ثور و داود و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر و عرج
و بقیه علماء اجماع کرده اند بر تحلل لیکن صحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود بشرط حلال گردد و لازماً
دم و مالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بخیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و حج و حلق انتی و در سبیل گفته حد
ث است بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض غیره پس فی بجز حصول این مانع حلال میشود و اگر چه اشتراط نکرده است و نمیشود
محصور و را بقوله فقد حل آنست که ایچ که ذلک صار حلالا پس این هر سه حدیث افاده کردند که می باید محرم از احرام خود یکی از سه امر احصاء هر مانع
که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری است که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصاء فوت شده علماء ادر و
اختلاف است بعضی گویند عمره گذارد و سال آیند حج کند از خراج البیهقی عن الاسود عن عمرو بن ابی نابت و بعضی گویند ایضا کنه بجمعه و استیناف نماید
احرام را و نیست واجب بروی دم نزد شافعیه و حنفیه زیرا که شریعت دم برای تحلل است و وی تحلل شد بجمعه و همین است اظهار محبت عدم مل
برای حاجت دم و الله تعالی اعلم و علیه الحج من قابل و بروست حج از سال آینده این حدیث دلالت دارد بر آنکه احصاء بغیر عدو هم می باشد
چنانکه مذکور است و گویند تقدیر با اشتراط تخلف است قال عکرمه فسال ابن عباس ابا هریره عن ذلک فقال صدق گفت عکرمه
پس پرسیدم ابن عباس ابو هریره را از این حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمر و الاضاری رواه الخمسة یعنی امر
و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکنت عنه ابو داود و المنذری و حسنہ الترمذی و در نسخ حسن صحیح و در
مصابیح گفته این حدیث ضعیف است و توشی گفته حکم بضعف این حدیث باطل است انتی و از خراج ایضا ابن خزمیه و الحاکم و البیهقی و ابو عمر بن الخطا
و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض در شیل الا و طار گفته احصاء تخص نیست باعذار مذکوره بلکه هر عذر را همین حکم است همچو
اعواز فقر و ضلال در طریق و نفی سفینه و در سجده و باین قائل اند بسیاری از صحابه و نخعی و اهل کوفه گویند محصر بکسر و مرض و خوف است دیگران که مالک
و شافعی و احمد از ایشان اند گویند نیست محصر بکسر و باین جریر قولی حکایت کرده که لا احصر بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سبب این آنست
آنست که ایشان اختلاف کرده اند تفسیر احصاء مشهور از اکثر اهل لغت که خفش و کسائی و فرار و ابو عبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه
از ایشان اند آنست که نمی باشد احصاء بمرض اما بعد و پس آن محصر است و بعضی گویند محصر بکسر یعنی است و احصاء می که در علم حضرت

صلی الله علیه و سلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بر آن هو من الاحاق نفی الفارق و الله اعلم

一、

محمد مصطفیٰ خان افیض علیہما سبجال رحمۃ والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل

محرم الحرام ۱۲۹۵ ہجری بآئین بہین و عنوان متین دست داود انشاء اللہ تعالیٰ

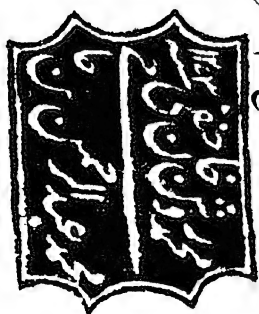
بلد ثانی ہم عنفت ریب قدم فراغ از مشکین سواد

استقباب ارسام ورنیا ض ویدر مطالعه

خواهید نهی و فقط و آخر دعوانا ان

الحمد لله رب

العبد



روشن خان حنفی قلم خود

محمد مصطفیٰ خان افیض علیہما سجال
محرم الحرام سنه ۱۲۹۶ هجری بآئین
جلد ثانی بمحض
استتباب از
خواهد شد
مطبع در آتش نشین

فهرس مجلد اول بلوغ المرام

كتاب الطهارة

باب	المياه	باب	١٥
باب	ازالة النجاسة	باب	٣٥
باب	المسح على الخفين	باب	٤٢
باب	اداب قضاء الحاجة	باب	٨٢
باب	التيمم	باب	١٠٦
باب	الابنية	باب	٣٠
باب	الوضوء	باب	٣٢
باب	نواقض الوضوء	باب	٤٤
باب	الغسل وحكم الجنب	باب	٩٥
باب	الحيض والنفاس	باب	١١٨

كتاب الصلاة

باب	المواقيت	باب	١٢٦
باب	شروط الصلوة	باب	١٥٩
باب	الحث على الخشوع في الصلوة	باب	١٨٠
باب	صفة الصلوة	باب	١٩٢
باب	صلوة التطوع	باب	٢٤٥
باب	صلوة المسافر والمريض	باب	٣٢٦
باب	صلوة الخوف	باب	٣٦٨
باب	صلوة الكسوف	باب	٣٨٨
باب	الاذان	باب	١٢٢
باب	سنة المصلي	باب	١٥٤
باب	المساجد	باب	١٨٥
باب	مجموع السهو وغيره	باب	٢٥٩
باب	صلوة الجماعة	باب	٣٠٢
باب	صلوة الجمعة	باب	٣٢٢
باب	صلوة العيدين	باب	٣٤٥
باب	صلوة الاستسقاء	باب	٣٩٥

كتاب الجنب

كتاب الزكاة

باب	صدقة الفطر	باب	٢٨٢
باب	صدقة التطوع	باب	٢٩٥

كتاب الصيام

باب	صوم التطوع وما نهى عن صومه	باب	٥٢٥
باب	الاختلاف في قيام رمضان	باب	٥٣٥

كتاب الحج

باب	فضل وبيان من فرض عليه	باب	٥٣٢
باب	وجوب الاحرام وصفته	باب	٥٥٤
باب	صفة الحج ودخول مكة	باب	٥٤٥
باب	المواقيت	باب	٥٥٣
باب	الاحرام وما يتعلق به	باب	٥٥٩
باب	الفوات والاحصار	باب	٦٠٤

صحت نامه مسک اختتام مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب واده جناب مصنف علم

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۱	۳	تایید سالت	تایید سالت	۵۵	۵	تکلیل آن	تکلیل آن	۱۹	۱۳	ظہور	ظہور	۱۵	۱۷	ایا حکم	ایا حکم
۷	۷	شرعی شرح	شرعی شرح	۵۶	۹	آرج	آرج	۲۰	۱۹	وامادام	وامادام	۹۲	۲	میسسی	میسسی
۳	۱۰	الحجر حجر	الحجر حجر	۵۸	۱	سیرہ	سیرہ	۲۳	۲۷	ستجر	ستجر	۷	۶	ابن عدی	ابن عدی
۵	۵	و جمع	و جمع	۲۷	۲۷	اہل ایشان	اہل ایشان	۲۵	۲۷	لا تقوم	لا تقوم	۹۲	۹	صمودہ	صمودہ
۲۱	۲۱	والجواهر	والجواهر	۵۹	۱۳	ہمینی	ہمینی	۲۷	۲۷	زوال	زوال	۹۵	۷	سیل	سیل
۷	۷	و یاقطع	و یاقطع	۶۲	۲۱	کافی	کافی	۲۹	۱۷	الخزرجی	الخزرجی	۹۷	۸	عنہما	عنہما
۱۷	۱۷	در دے	در دے	۶۶	۱۹	فضل	فضل	۲۸	۱۷	باز باب	باز باب	۹۸	۱۵	مستحب	مستحب
۲۰	۲۰	باین	باین	۶۹	۱۷	مغری	مغری	۲۹	۱۹	ینجا	ینجا	۱۰۲	۲۱	افانفہ	افانفہ
۲۳	۲۳	سلام	سلام	۷۰	۲۷	مبتدات	مبتدات	۳۱	۱۷	سبب	سبب	۱۰۷	۲۲	نقص	نقص
۶	۲۲	مردم	مردم	۷۱	۱۶	ازت	ازت	۳۳	۸	پاک	پاک	۱۰۵	۲	نقص	نقص
۲۴	۲۴	لے	لے	۷۲	۱۰	خیر	خیر	۳۷	۲۷	ابن و	ابن و	۱۰۷	۲	نقص	نقص
۸	۱۰	رامی	رامی	۷۳	۲۰	مر	مر	۳۷	۶	وان	وان	۱۱۲	۱۲	نقص	نقص
۱۰	۶	ادعیہ	ادعیہ	۷۳	۲۵	کرده اند	کرده اند	۳۷	۱۹	نو	نو	۱۱۲	۲۲	مقیس	مقیس
۷	۷	مزمی	مزمی	۷۴	۱۸	بناکند	بناکند	۳۶	۶	موت	موت	۱۰۹	۲۵	وصول	وصول
۱۱	۱۰	خرمیر	خرمیر	۷۷	۷	بنای	بنای	۳۶	۶	شریعت	شریعت	۱۰۷	۲	نگردانیدن	نگردانیدن
۲۲	۲۲	ان	ان	۸۰	۱۲	ضعف	ضعف	۳۶	۲۷	نمی بود	نمی بود	۱۰۷	۷	تا بودیم	تا بودیم
۱۲	۱۲	در الاستقاد	در الاستقاد	۸۱	۱۶	عابد	عابد	۳۳	۲۷	بایشان	بایشان	۱۱۷	۲۱	عدوی	عدوی
۷	۷	قول	قول	۸۲	۱۳	ہیہ	ہیہ	۳۷	۶	صنیع	صنیع	۱۱۱	۲۳	جل	جل
۱۳	۱۳	در حکم	در حکم	۸۳	۲۳	است	است	۳۷	۶	استخوانی	استخوانی	۱۱۷	۱۷	راویہ	راویہ
۱۷	۶	جیب	جیب	۸۵	۲۲	در التفتین	در التفتین	۳۷	۱۲	مزه	مزه	۱۲۲	۱۳	وسلم	وسلم
۱۷	۱۷	مستبرین	مستبرین	۸۶	۹	لمقت	لمقت	۳۷	۱۲	اور باز	اور باز	۱۲۳	۵	جوار	جوار
۱۶	۲۳	ارودی	ارودی	۸۸	۱۶	مرخیص	مرخیص	۳۷	۱۲	آغاز	آغاز	۱۲۳	۲۵	انثر	انثر
۷	۲۵	خندق	خندق	۸۹	۱۷	لمقت	لمقت	۳۷	۱۲	صعد	صعد	۱۲۷	۱۱	ابن کلاب	ابن کلاب
۱۷	۱۲	بجند	بجند	۹۰	۱۸	مدینہ	مدینہ	۳۷	۱۲	در ترست	در ترست	۱۲۸	۲۳	بریدین	بریدین
۷	۲۰	کھینی	کھینی	۹۰	۹	نیابد	نیابد	۳۷	۱۲	اسبلغ	اسبلغ	۱۳۱	۲۱	اصبح	اصبح
۱۸	۱۷	سمتہ	سمتہ	۹۳	۱۰	فقات	فقات	۳۷	۱۲	بطرقی	بطرقی	۱۳۲	۱۰	تتور	تتور
۲۷	۲۷	اقوی	اقوی	۹۳	۱۱	فبرکہ	فبرکہ	۳۷	۱۲	تساخمن	تساخمن	۱۳۵	۲	تقلیل	تقلیل

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فخر بن بل	فخر بن بل	۲۲۰	۵	او	اوست	۲۹۱	۱۱	بقوت	بقوت	۳۶۵	۲۶	احسن	احسن
۱۳۷	۱۶	یا آنکه	یا آنکه	۲۲۷	۲۵	با وجود	با وجود آن	۲۹۵	۱۹	با المیز	با المیز	۳۰۱	۲	الحزبی	الحزبی
۱۳۸	۱۰	مرفوع علیه	مرفوع علیه	۲۲۹	۱۷	میخواند	میخواند	۳۰۷	۱۵	و ایشان	و ایشان	۳۰۹	۱۸	بگذارد	بگذارد
۱۳۹	۸	متداول	متداول	۲۳۱	۱۹	توی	توی	۳۰۸	۱۱	جماعت و منفردا	جماعت و منفردا	۳۱۰	۲۵	بار	بار
۱۴۰	۲۷	اعاز	اعاز	۲۳۲	۱۴	یقوم	یقوم	۳۱۰	۱۶	روایت	روایت	۳۸۰	۱۹	زک	زک
۱۴۱	۷	نفس از	نفس از	۲۳۳	۱۶	کیفت	کیفت	۳۱۴	۲۵	بانچه	بانچه	۳۸۱	۶	جبر جفی	جبر جفی
۱۴۲	۱۲	در جامع	در جامع	۲۳۴	۷	تشر	تشر	۳۱۷	۲	تعلیق	تعلیق	۳۸۴	۷	اونید	اونید
۱۴۳	۵	مبسته	مبسته	۲۳۵	۲۵	اده	اده	۳۱۷	۱۳	است دال	است دال	۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهاد
۱۴۴	۱۷	جیش	جیش	۲۳۶	۲۲	انها	انها	۳۱۷	۲۷	و هم این	و هم این	۳۸۸	۲۷	بالفردا	بالفردا
۱۴۵	۹	فلیصق	فلیصق	۲۳۸	۵	اوست	اوست	۳۱۹	۱۲	پر شاست	پر شاست	۳۹۲	۱۳	ممازق	ممازق
۱۴۶	۲۶	بر فوق	بر فوق	۲۴۰	۱۱	مر	مر	۳۲۲	۱۲	وای	وای	۳۹۹	۱	صبری	صبری
۱۴۷	۲۰	خبر	خبر	۲۴۱	۲۵	از روی	از روی	۳۲۷	۱	نار	نار	۴۰۳	۲	خطب	خطب
۱۴۸	۲۲	حصاة	حصاة	۲۴۲	۲۵	از روی	از روی	۳۲۸	۵	اربعه برد	اربعه برد	۴۰۳	۲	درار	درار
۱۴۹	۲۷	قذات	قذات	۲۴۳	۱۹	بنا معلوم	بنا معلوم	۳۲۸	۴	مقتله	مقتله	۴۰۴	۱۲	نمازرا	نمازرا
۱۵۰	۶	کلیجه	کلیجه	۲۴۴	۱	موقفه	موقفه	۳۲۹	۱۸	اگر چند	اگر چند	۴۰۵	۳	زانرا	زانرا
۱۵۱	۲۰	سلیس	سلیس	۲۴۵	۹	خبر	خبر	۳۲۹	۷	نیت	نیت	۴۰۷	۸	البحلی	البحلی
۱۵۲	۸	عصبی	عصبی	۲۴۶	۱	ذلک	ذلک	۳۳۰	۲۳	د	د	۴۱۰	۶	نمودی	نمودی
۱۵۳	۱۹	حی	حی	۲۴۷	۲۵	تخصیص	تخصیص	۳۳۰	۲۳	د	د	۴۱۲	۲۱	مکایت	مکایت
۱۵۴	۱۵	مارودی	مارودی	۲۴۸	۷	هفت او	هفت او	۳۳۱	۶	روایت	روایت	۴۱۷	۲۷	قالا	قالا
۱۵۵	۱۸	بیتقی	بیتقی	۲۴۹	۲۶	خنیص	خنیص	۳۳۱	۱۶	مبوک	مبوک	۴۱۷	۱۵	الشعواء	الشعواء
۱۵۶	۱۸	ابن عمرو	ابن عمرو	۲۵۰	۲۴	بعضی از	بعضی از	۳۳۵	۲۰	البحلی	البحلی	۴۱۸	۱۹	ابن	ابن
۱۵۷	۱۹	نسبت	نسبت	۲۵۱	۷	بدست	بدست	۳۳۵	۲۱	خبر	خبر	۴۱۸	۲۷	اجل	اجل
۱۵۸	۲۳	عن	عن	۲۵۲	۸	شفا القلم	شفا القلم	۳۳۵	۲۲	هشام	هشام	۴۲۰	۱	سئی	سئی
۱۵۹	۲۴	حبال	حبال	۲۵۳	۱۷	قبل	قبل	۳۳۷	۱۷	قدّر	قدّر	۴۲۳	۱۶	جعفر	جعفر
۱۶۰	۷	می بیند	می بیند	۲۵۴	۲۶	بدی	بدی	۳۳۸	۱۷	ودلیل	ودلیل	۴۲۵	۱۳	آذتمونی	آذتمونی
۱۶۱	۱۲	الانام	الانام	۲۵۵	۳	ابن	ابن	۳۳۸	۹	حاجدان	حاجدان	۴۲۷	۲۷	حاجدان	حاجدان

